ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ

بہشت شافی مطلق این جامع نسخ شفا افزائی و ذکاوت بخش و کافی و شفا آموز شفائی نوش دار وی حیات بخشی کار دوائی

مجموعۂ بقائی

منقول از نسخۂ دستخطی مصنف علیہ الرحمۃ بفرمائش فیض شناس اخلاص صمیم میاں عبد الغفور صاحب دام شفاقہ

مطبع ہندو پریس باہتمام ایماء طبع و شائع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی که از صدق اهل شوق و صفا مجرد و از تقلید ارباب دین و رضا مبرا باشد نثار بارگاه حکیم مطلق و شکری موفور که در وسعت دایره صدور اصحاب قرب حضور نگنجد و میزان معانی الی کشف عرفان نسنجد فدای درگاه علیم برحق و درود حبیب ودود طبیب الامم وجود نابود که بارشاد و راه مستقیم علت اعوجاج طبع سقیم از میان برداشته چنانچه یک تار موی از هستی موهوم سالکان این صراط قویم نگذاشته و مذاق ایشان از ذوق بقا آشنای بخشوده که از افتادن در فنا بصورت شفا کما قال جل و علا و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها رهنمای رو نموده سبب نجات از مهلکهای درکات و وسیله وصول علو درجات امته مرحومه او باد و صلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه و اولیائه و سلم الی یوم التناد اما بعد میگوید کمترین بندهای معبود جلیل عاقبته محمود محمد اسمعیل مخاطب از خاقان بخطاب پدر محمد بقا خان که بود خزینه سینه والد ماجد امجد این کمینه از نقود ادویه مجربه طبیبان پیشین حال مالامال و صرف میشد انحصار او در معالجه بیماران محتاج چه فقیر بی باج و چه امیر با تاج و بود همگی همت ایشان بخدمت درویشان مصروف و بودند از حین حیات ایشان در طبیبان زبان معروف و گاهی بعضی نسخها را که بمحک امتحان سره بر می آمد بر کاغذهای متفرقه می نگاشتند و در جسته و دان می انداختند و بعضی ها را بسفر موقوف تا در بیاضها ثبت می نمودند چون بنده را درین فن سر آوردند و امر معالجه و نسخه نویسی کردند بعبارت مغشوش در فرق خالص و مغشوش بهم رسید صواب چنین دید که این جواهر نثر فواید پراگنده و لآلی فراید پراگنده را جمع کرده در سلک حسن بیان و اوضح ترین تبیان در آرد مدتها این خطره مخطور خاطر بود اما گاهی بسبب اشتغال باشغال خدمت خلق ایزد متعال و گاهی دواعی تحصیل ضروریات جهة اهل عیال و احبا تا

پیش آمدن سفرهای طوال از اقدام این مرام باز میداشت ناگاه فضل نامتناهی الهی توجه موجه ولایت پناهی مرشد برین
حقیر دستگیر این قطمیر اعنی محیی سنن نبویه صاحب مقامات علیه کاشف مکاشفات سنیه جامع مراتب فقر و تحقیق اسماء الهیه
محقق اسرار احدیه عارف بالله الصمد سیدی شیخ ابوالرضا محمد قدس الله تعالی سره الامجد و قدسنا بسره الممجد نمود در راه بدین
تدوین دلخواه چنانچه شبی صاحبزاده والا قدر عالیشان خلف صدق اعلی و اجد رایشان حضرت شاه فخر العالم اوصله الله تعالی
الی ارفع درجة الرحمة والکرم این ضعیف را در حضور محفل عالی سراپا نور دیدند که عطا فرمودند چنین جزوی مکتوب ام فرمودند بدین
آن به نیک اسلوب و مبشر کردند این پر قصور را از آن زمان خواهش این کار استوار شد و گاه گاهی که فراغ دست میداد و بال
اقلام این در را نیام را بسلک سواد انتظام میداد و در اثنای تحریر چنین بخاطر رسید که اگر بتقریب نسخه از نسخهای مرکبه در پیش آید
جمیع نسخ آن مرکب در قرابادینات متقدمین و متاخرین دیده با اختلافی که یافته شود درین کتاب نگاشته آید تا مغنی از حضار دیگر
قرابادینات گردد بنا برین قرابادین شفائی تالیف مظفر بن حسینی شفائی و قرابادین جلالی تصنیف حاجی جلال الدین امین کازرونی
و قرابادین نجیبی تدوین نجیب الدین سمرقندی و قرابادین علائی و قرابادین قادری ترتیب داده حدزمانی محمد اکبر عرف
شاه ارزانی و قرابادین شیخ رئیس از قانون با شرح آن از حکیم علی گیلانی و قرابادین ذخیره خوارزمشاهی و مدونات دارا
شکوهی و مرکبات شاهی و مرکبات تذکره داودی و مرکبات تحفة المؤمنین و مرکبات کفایة الطب که حاضر بود پیش رو داشته
و اکتفا باین نکرده از نسخ کتابهای دیگر مثل کناش فاخر و بعضی از نسخ کناش یوحنا نیز نظر بران گماشته بلکه از کتب معالجات جزوی
مستند اوله مثل نفیسی و سدیدی و دیگر شروح موجز و شروح قانون خصوص شرح حکیم علی بر معالجات قانون که مشتمل نسخهای بسیار
گوناگون است و معالجات بقراطی و کامل الصناعة و هادی صغیر و غنامنی و منهاج المبتدین و کفایه منصوری و دیگر از کتابهای
نسخه سنجیده که دیده از انجا چیده برنگاشته مفید الکتابهای مفردات مثل اختیارات و مفردات تذکره و مفردات تحفة المؤمنین
و مفردات قانون با شرح آن و مفردات کفایة الطب نیز منظور نظر داشته هر مرکبی قلیل الاجزا ضاعی کریافته و بعضی مفردات
که مرکب بود و ترکیب طباعی بالذات و فواید بعضی مفردات بالتبع نیز ثبت ساخته و بعضی طریقهای درست کردن بعضی مفردات
که با آن طریق ضم کردن آن در مرکبات ضرور میشود مثل حرق زحل و شستن عسل باشند آن هم درین صحیفه روا داشته و باز از
بعضی تدابیر کلی بعضی امراض هم نگاشته و غذاهای که اطبای نامدار در رسائل و اسفار خود ایراد فرموده اند چه با نام چنانچه مزوره
و هلام و چه بنام موافق هر مرض نیز درین وثیقه صورت ارقام یافته و با وجود این بعضی نسخهای ادویه اهل هند که معمول فایق بوده
مهمل گذاشتن لایق ننموده بجهة اتمام آن بعضی نسخ از کتب معتبره طب هندی بر نگاشته درین مجموعه انباشته **انتباه**
هرجا درین کتاب لفظ منهاج واقع شده مراد از آن منهاج المبتدین است که تالیف ابراهیم حسینی بوده و منهاج الدکان منهاج کبیرا
بقید لفظ ثانی نوشته و در هر موضع که لفظ شرح مطلق بغیر اضافه آمده اشارت بدان حرف شرح حکیم علی شارح قانون کرده اما
ترتیب این مجموعه غریب باین عنوان عجیب اتفاق افتاده که ادویه را بنهج نجیبی و منهاج ترتیب امراض هر عضو خاص از سر تا قدم

بعد از ان امراض عامه مثل حمی و ورم چنانچه ثقات در مدونات خود جهت علاج نوشته اند بهمان عنوان هر جا نهاده لیکن درین هر دو
کتاب مرکبات هر قسم را مثل حب و سفوف و ضماد در هم نوشته و بنده رعایت حروف تهجی کرده مثل قادر علی بیان داده و حب قادر
شاه ارزانی رحمة الله ملاحظه حرف ثانی نفرموده و این عاجز راه ترتیب حرف ثانی و ثالث هم پیموده مثلاً در حب اول حب جوز را
آخر همچنین در سفوف سنجر نبات را مقدم و سفوف جلی را متاخر و سفوف ر آخر ترتیب نموده زیاده تر آنکه هر مرکبی ذی اسم که در نام آن ترکیب
لفظی واقع شده خواه ترکیب اضافی بود چنانچه روغن اترج و روغن اذخر و روغن اسقیل خواه وصفی چنانچه لبوب صغیر و لبوب کبیر
خواه باعتباری دیگر رعایت کلمه دوم هم کرده و در ترکیب ثلاثی هم چنانچه مفرح صغیر بارد و مفرح کبیر حار این رعایت مرعی
داشته این خاصه مخصوص است باین کتاب و چند خصائص دیگر که بیان میشود در کتب دیگر غیر منصوص است و نایاب یکی
از ان اینست که در ادویه هر مرکبی هر دوائی که هموزن است یکجا نوشته و در کتب اکثر متفرق هم نوشته اند با وجود آن
ترتیب دیگر ملحوظ داشته که از کم وزنی ترقی نموده درجه بدرجه بوزن کثیر و اکثر افزوده چنانچه مثلا هر دوای که نیم درهمی است
همه را یکجا نوشته آخر آن نگاشته هر یکی نیم درهم و هر چه یک درهمی است همه را یکجا کرده بعد یک درهمی نوشته و اگر مثلا دو درهمی
یافته بعد از ان نگاشته و اگر نیافته شد درهمی یا سه نیم درهمی یا چهار درهمی هر چه از ینها یافته شد بعد نگاشته غرضکه یکدانگ
وکم از ان اسم مهمل نگذاشته و در وزن جمیع نسخ از ادنی باعلی ترقی کرده چنانچه از امثله مذکوره معلوم شد یا از اعلی بادنی تنزل
نموده چنانچه مثلا ده درهمی اول و نه درهمی بعد آن و هشت درهمی بعد نه درهمی علی هذا القیاس ترتیب داده بسبب این رعایت
تقدیم و تاخیر در وضع ادویه قلیل الوزن و کثیر الوزن در اصل نسخه در سر دار دوا و آنچه در سر دار دوا است علیحده مرعی داشته
در یک نسخه که سر دار دوا یا مثل آن باشد در هر دو جا نظر کنند و از این اشتباه آگاه باشند تا اشتباه نیفتد دیگر از اختصاص
این کتاب اینست که نوشتن مرکبات ذوات سما را اول قرار داده و مرکبات عامه را بعد آن نگاشته و گاهی تقدیم و تاخیر
عکس کرده اما ملحوظ بیک دیگر ساخته و در عامه هم این رعایت مرعی داشته که دواهای نافع هر مرض و مفید هر سبب موجب
مرض و عرض جدا جدا نوشته تا مباشر علاج را استخراج دوا موافق هر عرض آسان باشد و دیگر از خصائص این کتاب
مستطاب اینست که هر مرکبی که اول آمده در انجا تحقیق لفظ باعتبار لغت و اصطلاح و تحقیق نام و واضع آن مرکب و تدقیق احکام
کل آن مرکب حسب نحوه و بقای قوة آن باعتبار سال و ماه هر چه از کتابهای ثقه بنظر آمده نوشته و دیگر هر مرکبی که بمرض عضو
خاص بسیار اختصاص داشت و با وجود آن مشتمل فواید امراض اعضای دیگر هم بود در ذیل ادویه همان عضو خاص نسخه آن با جمیع
فواید اندراج یافته و در مواضع ادویه اعضای دیگر که آنها هم نفع میکرد اظهار کرده تا طبیب همه جا که احتیاج بآن دارد خبردار
باشد دیگر از خواص این مجموعه اینست که در باب شربت هر شربتی که شراب یا عصیر عنب دارد آنرا بلفظ شراب نوشته و دیگر
شربتها را بلفظ شربت مرقوم ساخته خواه صاحب نام باشد خواه عام و در هیچ جا رعایت حرف ثالث غیر مرعی است که گاهی
شربت پیش از شراب آمده باید دانست که فرموده ها و مفرده های بیماریها که درین مجموعه مرقوم است بابن تنبیه هم

مرسوم که هر غذای که بنام خاص موسوم است آن غذا بهمان نام در سلک ادویه نام وار مرض هر عضو مخصوص که آن غذا بآن مخصوص تر بود
بر رعایت حرف اول و ثانی چنانچه بهط در ضمن ادویه بائیه امراض راس و علی هذا القیاس و غذاهای عامه در حرف غین بلفظ غذا
مسلوک و منظوم است دیگر از حسن ایضاح این مجموعه سطره وضع دواهای هند باین وتیره است که هر یکی را در هر باب عقب ذکر
دواهای یونانیان بیان نموده چنانچه حبها را بعد حبهای یونانی ذو حب الاسامی و حبهای نوشته همین قسم روغنها و سفوفها
و تمام مرکبات ثبت نموده و فرق بسرخی حبهای هندی و سفوفات هندیه کرده تا دواهای اهل یونان با دواهای اهل هندستان
مخلوط نگردد و هر چند ازین حبهای هندی مثلا ذی اسم بود و اسم آنها را در عبارت سیاهی نوشته و رعایت حروف تهجی در اسمای
این هم کرده و هر دوای هندی که عمده در رعایت بود و نام داشت این نام را بسرخی نگاشت و آخر سرخی همان حرف که حرف اول
این نام بود چنانچه سلاجیت را بعد از آخر حرف سین دواهای یونانیین نوشته و چون تدوین مجموعه در هندستان در دار
الخلافه شاهجهان آباد واقع شده اکثر نامهای مرضها و نام دواهایی که نافع آن بلفظ هندی نوشته که نزدیک اطبای
حال چندان این الفاظ غیر مانوس نیست و اگر کسی واقف نباشد از وقوف آن نیز مانوس نیست پوشیده نماند دواهایی
هندی که درین مجموعه مذکور میشود دو قسم است یکی دواهایی است که صاحبان کتابهای طب یونان نقل از هند کرده در کتب
خود نوشته اند چنانچه شیخ رئیس رحمة الله بعضی حبوب و بعضی معاجین را بلفظ حب هندی و معجون هندی نوشته پس این
قسم را موافق نقل ایشان در ادویه یونانیان نوشته شده و قسم دیگر که هند نقل کرده آنها را موافق زبان اهل هند
علیحده عقب نوشته شده بنابر آگاهی تنبیه آن کرده و هر دوای مجرب و معمول خود و والد ماجد و برادر مغفور را خواه
از ادویه یونانیه و خواه هندیه باشد اشاره بتجربه و عمل آنها کرده تا ثقه باشد و این مجموعه را **مجموعه بقائی** نام
نهاده و عزیزی تاریخ آنرا چنین انتظام داده **رباعی** هر کس بعلم حکمتش طبع رساست + فهم مجموعه بقائیش رواست
سیرش سبب شفاست تاریخ بگو + مجموعه رسیده ز اسباب شفاست + اما فهرست این کتاب باعتبار سرخی اینست
که بجای فصول و ابواب لفظ مکتوب و ملفوظ و تمهید و کلمه و خاتمه قرار داده هر مکتوب بمنزله جنس شامل چند ملفوظ و تمهید
مشمول ملفوظ اول از ملفوظات و ملفوظ آخر هر مکتوب جهت تبیین بعضی اعمال مثل احراق و غسل و امثال آن اظهار بعضی اعمال ید و کلمات
فرق کننده در حرف حرف اول هر مرکب از الف تا یا و خاتمه کتاب تبیین اوزان یونانیه و هندیه خواهد بود
چون تفصیل این بتطویل لاطائل و تحصیل حاصل می انجامید دست ازین کشیده اکتفا بهمین اجمال لایق دیده اگر کسی
خواهد که اینها را تفصیل شمارد نظر بنفس کتاب گمارد و دیباچه را مشحون بفهرست تفصیل ادویه مرکبه و ذات اسماء ساخته
و بر غیره این مخدره نازنین حجله تخمین نگین انداخته والله الموفق و المعین و نتوکل علیه و به نستعین **حرف**
الالف ابزن بیان معنی مصطلح این لفظ و ذکر احکام این را در مکتوب هشتم ادویه عصا باید دید **ابکامه**
تحقیق نام و تفصیل اقسام و تبیین احکام آنرا در مکتوب ششم ادویه معدیه **ابراهیمیه** که نام غذایی است

هم در مکتوب ششم اثاناسیا صغیر و کبیر با سه نسخه دیگر و تحقیق لفظ آن در مکتوب هفتم ادویه کبدیه و طحالیه
اثید وطوس تحقیق این لفظ در مکتوب ششم معدیه آثر تحقیق این کلمه با نسخه آن در مکتوب چهارم ادویه دهان مبین
است ارسطون صغیر و کبیر هر دو نسخه این با تنقیح لفظ در مکتوب پنجم در ملفوظ اول این مکتوب که در ادویه امراض صدر قرار
یافته محرر گشته اسقفذانی در مکتوب ششم ادویه معدیه اسود سلیم نسخه آن و نام موجد آن در ملفوظ اول
مکتوب اول اصفر سلیم نسخه آن و وجه تسمیه آن باین نام در ملفوظ دوم مکتوب اول تحریر یافته اطریفل تصریح معنی این لفظ
در ملفوظ اول ادویه راس اطریفل افتیمونی در ملفوظ دوم ادویه راس اطریفل خبث حدید تحقیق نسخه این
در مکتوب ششم ادویه معدیه اطریفل فدیدان در مکتوب هشتم ادویه امعا اطریفل زمانی هم در ملفوظ دوم +
اطریفل شاهتره در مکتوب دوازدهم ادویه جلدیه اطریفل صغیر یک نسخه این در ملفوظ دوم ادویه امراض
راس و یک نسخه این در مکتوب ششم ادویه معدیه اطریفل غددی بدو نسخه در مکتوب چهارم ادویه حلقیه و فمیه اطریفل
کبیر یک نسخه آن در ملفوظ دوم ادویه راس و دو نسخه آن در مکتوب ششم ادویه معدیه اطریفل کشمشی در مکتوب
نهم ادویه اعضای تناسل اطریفل کشنیزی یک نسخه این در ملفوظ اول از مکتوب اول و نسخه دوم این در مکتوب
سوم ادویه امراض گوش اطریفل ملایان در مکتوب دوازدهم ادویه جلدیه اطریفل مسهل هم درین مکتوب
اطریفل مقل بیک نسخه اطریفل مقل ملین بیک نسخه در مکتوب هشتم ادویه امعا مرقوم گشته اعجبر با سه
نسخه لولوی و ساده در مکتوب دوم ادویه امراض چشم و تحقیق لفظ افشرج با نسخه افشره انبه و بهالسه و تمر هندی
و زرشک و کونله و لیمو در مکتوب ششم معدیه اکسیرین تحقیق این با شش نسخه در ادویه چشم و یک نسخه آن در مکتوب
دوازدهم ادویه جلدیه صورت ارقام یافته امروسیا نسخه این با تحقیق آن لفظ و باقی این مرکب در مکتوب هفتم
دواهای جگر امیری در مکتوب نهم ادویه اعضای تناسل نگاشته انقرویا تحقیق آن با پنج نسخه در ملفوظ دوم ادویه
راس و چهار نسخه در ملفوظ سوم ادویه راس انوشدارو سه نسخه آن در ملفوظ دوم مکتوب اول انوشدارو لولوی
بچهار نسخه در مکتوب ششم ادویه معدیه انوشدارو لولوی معنبر دو نسخه آن در مکتوب پنجم در ملفوظ دوم آن
که در ادویه قلبیه قرار یافته انوشدارو معتدل هم در انجا تحریر یافته ایارج تحقیق این لفظ در ملفوظ اول ادویه
راس ایارج ارکاغانیس بدو نسخه هم درین ملفوظ ایارج اندروماخس بدو نسخه در مکتوب ششم ادویه معدیه
ایارج بقراط در ملفوظ سوم ایارج روطوس در ملفوظ دوم ادویه راس ایارج ثابت بن قره در مکتوب
ششم معدیه ایارج جالینوس بدو نسخه جمهور در ملفوظ اول و نسخه این باسم ایقیون در ملفوظ سوم ادویه راس
ایارج روفس بدو نسخه در ملفوظ دوم ادویه راس ایارج شیخ رئیس در ملفوظ دوم ایارج طعم
انطاکی در ملفوظ سوم ایارج فیقرا بدو نسخه با تحقیق لفظ فیقرا در ملفوظ اول ادویه امراض راس و نسخه در مکتوب

در مکتوب ششم معدی و بیک نسخه آن در مکتوب هشتم ادویه معدیه و بیک نسخه در جلد ایارج فیلاغوریس در ملفوظ دوم *
ایارج کبیر در ملفوظ اول ایارج لوغاذیا بچهار نسخه در ملفوظ سوم ایارج مرکب در ملفوظ اول ایارج
منقراطیس با تحقیق لفظ در ملفوظ اول ادویه راس صورت انتظام یافته ادویه الفیه بندریه آنسو دو نسخه آن یکی
مسمی با سود مهمول دوم مسمی با سو شهابی در مکتوب پنجم ادویه صدریه و دو نسخه آن یکی بایارج آسود دوم با سود در مکتوب هفتم ادویه جگر و طحال
آمله یاک رسایین در مکتوب ششم ادویه معدیه آسیر او آنسو هم درین مکتوب اکن ملکهه هم درینجا مکتوب شده
حرف الباء باد مهرج بدو نسخه در مکتوب ششم ادویه معدیه باسلیقون تصریح معنی ذکر معرف با سه نسخه در مکتوب
دوم ادویه چشم با شویه طریق عمل آن و وقت جواز و عدم جواز استعمال آن با جمیع احکام در ملفوظ اول ادویه راس تحریر
یافته بخچینه جوشش با وجه تسمیه در ملفوظ دوم بخور تحقیق لفظ و معنی لغوی و اصطلاحی آن در ملفوظ اول ادویه راس
مسطور گشته برشعثا تحقیق معنی با دو نسخه در ملفوظ دوم و بدو نسخه در ملفوظ سوم ادویه راس بدو نسخه در ملفوظ
سوم از مکتوب دوم که در ادویه الفیه قرار یافته برود تحقیق لفظ و معنی لغوی و مصطلح و ذکر فرق در میان آن
و ذرور و کحل با ثبت و چهار نسخه ذی اسم و هفت نسخه مطلق لفظ برود در مکتوب دوم ادویه چشم و پنج نسخه آن در مکتوب
چهارم ادویه دهان مذکور شده و برودات ذوی الاسماء که در ادویه چشم نگاشته باین تفصیل است برود احمر دو نسخه
برود اسود دو نسخه برود پارسی برود جلا برود حار برود حصرم بارد برود حصرم
حاد دو نسخه برود خیار بالنک برود دمعه برود رمادی برود ریان
دو نسخه برود قرع برود کافوری دو نسخه برود لین برود مصاص برود نقاشین
برود هندی بربریوما وجه تسمیه آن با چهار نسخه در مکتوب دوم ادویه چشم بزر جلی در مکتوب
دوازدهم جلدی بغرا که نام غذای خراسانی است در مکتوب ششم ادویه معدیه بندق بنادق تحقیق
آن بایک نسخه در مکتوب چهارم ادویه دهان و تتمه تحقیق لفظ با نسخه بنادق کندر سه در ادویه معده و هفت نسخه
بنادق البزور در مکتوب نهم ادویه اعضاء تناسل بنفسجی بدو نسخه در مکتوب دوم ادویه چشم نگاشته بهطله تحقیق
این اسم و طریق ساختن آن بچند قسم در ملفوظ دوم مکتوب اول بیشی در مکتوب دوازدهم ادویه جلدیه نوشته
شد حرف التاء تریاق تحقیق این لفظ در ملفوظ اول مکتوب اول انبساط یافته تریاق الاذن در مکتوب
سوم تریاق اربعه در ملفوظ سوم ادویه سر تریاق الاسنان در مکتوب چهارم ادویه دهان تریاق
افریدوسمس در ملفوظ دوم ادویه راس تریاق افعی بسه نسخه در مکتوب دوازدهم تریاق افیون هم در
مکتوب تریاق البخر نیز همینجا تریاق النقع در ملفوظ سوم ادویه سر قرار یافته تریاق برص در مکتوب
دوازدهم تریاق بلغ النقع هم در مکتوب دوازدهم تریاق ثمانیه در ملفوظ سوم راس تریاق جزاره

در مکتوب دوازدهم تریاق جوز درهمانجا تریاق داود انطاکی در ملفوظ دوم ادویه سم تریاق اربع الصحیحه
در مکتوب دوازدهم جلدی تریاق الدین در مکتوب هشتم ادویه امعا تریاق ذرب در مکتوب ششم معدی تریاق
رتیلا بدو نسخه در مکتوب دوازدهم تریاق السلطان در مکتوب دوازدهم تریاق شیخ رئیس که آنرا معجون تریاقی
گویند بدو نسخه در ملفوظ دوم از مکتوب پنجم که در ادویه قلبیه قرار یافته تریاق الطحال در مکتوب هفتم کبدی و طحالی
تریاق الطین بدو نسخه در مکتوب دوازدهم تریاق عام النفع در مکتوب دوازدهم تریاق غدده بدو نسخه در ملفوظ
سوم ادویه رأس تریاق عسکری در مکتوب دوازدهم تریاق عقرب بشش نسخه در مکتوب دوازدهم منتظم گشته
تریاق فاروق بسه نسخه در ملفوظ اول تریاق فودنج در مکتوب هشتم ادویه امعا تریاق الکبد در مکتوب هفتم تریاق
المثانه در مکتوب نهم تریاق مرارة البهم در مکتوب دوازدهم تریاق مرداسنگ هم در مکتوب دوازدهم تریاق
معده بدو نسخه در مکتوب ششم ادویه معدیه توتیای هربر بدو نسخه در مکتوب دوم ادویه چشم حرف الثاء المثلثه
ثیادریطوس با تحقیق لفظ بدو نسخه در ملفوظ اول ادویه صداعیه و سه نسخه در ملفوظ دوم و بیک نسخه در ملفوظ سوم ادویه
رأس حرف الجیم جلاب تحقیق لفظ با یک نسخه در ملفوظ اول و یک نسخه آن در ملفوظ سوم ادویه رأس و دو نسخه آن در
مکتوب ششم و سه نسخه در مکتوب یازدهم حامی مذکور است جلنجبین با هیئت آن و بعضی تحقیق آن در ملفوظ دوم و تتمه تحقیق آن
با ترتیب ساختن آن در مکتوب ششم معدی جلنجبین تفاحی در ملفوظ دوم مکتوب پنجم جلنجبین سفرجلی در مکتوب
ششم معدی بلفظ کل به جلنجبین کاذبانی در ملفوظ دوم ادویه رأس جلنجبین کشمرج در مکتوب ششم معدی
جلنجبین مسهل در مکتوب یازدهم حامی جوارش تحقیق این لفظ و فرق در میان جوارشات و معاجین
در ملفوظ دوم ادویه رأس نگاشته و تفصیل نسخ ذو اسم این مرکب که در این مجموعه تحریر یافته اینست جوارش آمله
یک نسخه آن که تألیف مولانا علاء الدین است در ادویه قلبیه و دو نسخه در ادویه معدیه جوارش انوماهیر در مکتوب
دوازدهم جلدی جوارش اترج در ادویه قیئیه جوارش ارسطوطالیس در ادویه معدیه جوارش اسقف
یک نسخه آن در ملفوظ سوم ادویه رأس و یک نسخه در معدیه جوارش اسقنقور در ادویه اعضاء تناسل جوارش
اسهال در معدیه جوارش انار جوارش اناردان جوارش انارین جوارش انارین قابض
همه در ادویه معدیه جوارش انبرباریس بدو نسخه جوارش انجدان بچهار نسخه در ادویه معدیه جوارش بارد
جوارش ترش جوارش بزور بدو نسخه جوارش بسباسه این هر سه در ادویه معدیه جوارش بلادر
بعد ملفوظ دوم ادویه رأس جوارش پودینه جوارش تخم مویز جوارش تربد به پنج نسخه جوارش ترب الاشنه
در ادویه معدیه جوارش تفاحی جوارش سیب است جوارش تمر هندی در معدیه جوارش تمری بدو نسخه
در ادویه امعا جوارش جالینوس جوارش جلالی جوارش حب الآس جوارش حبة الخضرا

انحضرا در ادویه معدیه جوارش خبث الحدید که فنجنوش است در ادویه فایه خواهد آمد جوارش خرنوب
بسه نسخه در ادویه معدیه جوارش خراطینی در ادویه اعضای تناسل جوارش خسروی در ملفوظ سوم ادویه امراض
راس جوارش خوزی بشش نسخه جوارش خولنجان جوارش دارچینی در ادویه معدیه جوارش
زرعونی بلفظ زرعونی در حرف زا یک نسخه آن در ادویه قلبیه و دیگر نسخ آن در ادویه اعضای تناسل جوارش زنجبیل
در ادویه معدیه جوارش زیره که عبارت از کمونی است در حرف کاف جوارش سداب جوارش
سفرجل جوارش سفرجل بچهار نسخه جوارش سفرجلی غیر مدقوق جوارش سفرجلی مسهل
به نسخه جوارش سفرجلی مسهل تابستانی جوارش سفرجلی مسهل معمول جوارش سفرجلی
ممسک بدو نسخه جوارش سفرجلی ممسک مطبوخ در ادویه معدیه جوارش سک که بقی صاحب
قرابادین نافع است نسخه سیوم سفرجلی مسهل را که در ادویه معدیه نوشته شده صاحب قلانسی این نام خوانده بنابر تنبیه نوشته
جوارش سماق بدو نسخه جوارش سمسم بدو نسخه جوارش سوسن در ادویه معدیه جوارش
سیب بیک نسخه در ادویه قلبیه و دو نسخه در ادویه معدیه جوارش شکر جوارش شهریاران بپنج نسخه
جوارش صندل جوارش طالیسفر در ادویه معدیه جوارش طباشیر بچهار نسخه در ادویه معدیه و بیک
نسخه در ادویه اعضاء تناسل جوارش طباشیر مسهل در معدیه جوارش عطائی در ادویه اعضاء
تناسل جوارش عنبر بیک نسخه در ملفوظ سوم ادویه راس و بسه نسخه در ادویه معدیه جوارش عود بیک نسخه آن
از جلالی و یک نسخه از شیخ و یک نسخه از شاهی در ادویه قلبیه و پانزده نسخه آن در ادویه معدیه جوارش عود ترش
به پنج نسخه در ادویه معدیه جوارش عود مسهل بسه نسخه جوارش عود ممسک جوارش غوره در
ادویه معدیه جوارش فلافلی جوارش فنجنوش جوارش فنداذیقون هر سه در الفاظ
فای معدی جوارش فواکه در ادویه قلبیه جوارش فیروزنوش هم در ادویه فای معدی مرقوم است جوارش
قابض یک نسخه آن در ادویه قلبیه و یک نسخه در ادویه معدیه جوارش قیصر در معدیه جوارش کافور
یک نسخه آن در ادویه قلبیه و سه نسخه آن در معدیه جوارش کرد یا جوارش کسروی بدو نسخه در ادویه
معدیه جوارش کمونی در ادویه کافیه معدیه جوارش کندر بسه نسخه در ادویه معدیه و بسه نسخه در ادویه اعضای
تناسل جوارش کهربا در ادویه معدیه جوارش لولوی در ادویه اعضای تناسل جوارش
متوکل در معدیه جوارش سقمونیا در ادویه مفاصل جوارش مسک دو نسخه آن در ادویه قلبیه
و دو نسخه معدیه جوارش مسمن یک نسخه آن در ادویه معدیه و یکی در مکتوب دوازدهم جلدی جوارش
مسهل بسه نسخه جوارش مسیحی جوارش مصطگی در ادویه معدیه جوارش مفرح

بعضی انوشدارو را باین نام خوانند تا اندوان در ملفوظ دوم ادویه راس گذشته جوارش مفرح بارد هم درین ملفوظ
جوارش مقل جوارش مقلیاثا هر دو در ادویه امعا جوارش ملکی در ادویه اعضای تناسل
جوارش ملوکی در ملفوظ سوم ادویه راس جوارش ملین در معدیه جوارش مورد جوارش حب الآس
است جوارش نارمشک به دو نسخه در ادویه معدیه جوارش نارمشک مسهل هم به دو نسخه در انجا نوشته
جوارش نعناع جوارش پودینه است جوارش ناسخی در ادویه امعا جوارش هلیله
به دو نسخه جوارش هندی جوارش یوحنا در ادویه معدیه نگاشته ادویه هندیه چیهم چیهم
گهسرس در مکتوب پنجم صدری چندر بیجا کوکل در ملفوظ اول مکتوب اول تحریر یافته
جوکراج کوکل به دو نسخه در ضمن دواهای هندی مفصل ارقام یافته حرف الحا حب ابن هم در مکتوب
سوم ادویه گوش حب ابن حرث در مکتوب دهم ادویه مفاصل حب ابن هبیره در ادویه امعا
حب ابوسعید در ادویه مفاصل حب ابیض در ادویه امعا حب اختلاج در ملفوظ سوم ادویه
راس حب استرخا هم در ملفوظ سوم حب استسقا یازده نسخه در ادویه کبدیه حب اسرائیل
در ادویه امعا حب اسطوخودوس بیک نسخه در ملفوظ اول ادویه صدعیه وبیک نسخه در ملفوظ دوم حب
اسهال در ادویه امعا حب اشخار در ادویه کبدیه و طحالیه حب اصطمخیقون بچهار نسخه در ملفوظ دوم
به نسخه در ادویه معدیه حب افادیه به نسخه در معدیه وبیک نسخه در حمیات حب افتیمون به نسخه در ملفوظ دوم
ادویه راس وبیک نسخه در ادویه معدیه وبیک نسخه در حمیات وبیک نسخه در جلدیه حب افسنتین در معدیه حب
افیون به نسخه در ادویه اعضای تناسل حب ایشون در معدیه حب اوسناوس در کبدیه حب افربیون
در ادویه مفاصل حب ایارج به هفت نسخه در ملفوظ اول صداعی و بچهار نسخه در ملفوظ دوم به دو نسخه در ملفوظ سوم
وبیک نسخه در ادویه عینی وبیک نسخه در ادویه امراض اذان وپنج نسخه در ادویه امراض معده حب ایلاوس در ادویه
امعا نگاشته حب بختیشوع در ادویه امعا حب بزدیوما به نسخه در ادویه مفاصل حب بزرویه
حلیم در ادویه امعا حب بزور در ادویه امراض اعضای تناسل حب بسفایج در ملفوظ دوم ادویه راس
حب بلسان در ادویه امراض امعا حب بنفشه بچهار نسخه در ملفوظ اول صداعی وبیک نسخه در ادویه گوش
وبیک نسخه در ادویه قلبیه وبیک نسخه در ادویه صدریه و به دو نسخه در ادویه امعا حب بطراقی در ادویه کبدیه حب
بیمارستان در ملفوظ سوم ادویه راس تحریر یافته حب تخمه در معدیه حب تربد بیک نسخه در
ادویه کبدیه و به دو نسخه در امعا حب تشنج و رعشه در ملفوظ سوم حب تنکار در ادویه معدیه
حب جاثلیق در ادویه معدیه حب جالینوس در ملفوظ اول صداعی وبیک نسخه در ادویه معدیه

معدیه و نسخه دیگر در ادویه باهیه حب چاوشیر در ملفوظ سوم و بیک نسخه در ادویه صدریه حب جدوار
چهار نسخه در ادویه امراض بینی پنج نسخه آن در ادویه معدیه و یک نسخه آن در ادویه مفاصل شکسته حب حجر
ارمنی در ادویه امراض امعا حب حلتیت به دو نسخه یکی در معدیه و دیگری در حمائیه حب حنا در ادویه
مفصلیه حب حنظل در ادویه معویه اثبات یافته حب حب الحمید در ادویه معدیه حب حرق
در ادویه معویه حب خولنجان هم در معویه حب خیزران در ادویه جلدیه حب دادی در ادویه
امعا حب دارصینی در ادویه صدریه حب دم سلحفاة در ملفوظ سوم ادویه راس حب دند هم در ملفوظ
سوم حب دیدان به دو نسخه در ادویه امعا حب ذرب در معدیه حب ذهب به نسخه در ملفوظ
اول صداعی و بیک نسخه در ملفوظ سوم ادویه راس و بیک نسخه در ادویه معدیه حب ربو
شش نسخه در ادویه صدریه حب رعشه در ملفوظ سوم ادویه راس حب راوند یک
در کبدیه و یکی در ادویه امعا حب ریوند معمول بماء زریون به دو نسخه در کبدیه حب
زبل در ادویه امعا حب زحیر هم در آنجا حب زنجبیل در ادویه معدیه حب
سبات و سهر ملفوظ دوم ادویه سر حب سعال بیست و نه نسخه در ادویه صدریه
حب سعد با دویه مفصله حب سعوط با دویه جلدیه حب سکبینج سه نسخه ملفوظ سوم راس
دو نسخه معدیه و نسخه کبدیه سه نسخه با دویه معویه و یک نسخه با دویه مفصلیه حب سلامتیه به دو نسخه یکی با امعا و دیگری
با دویه مفاصل حب سلیم بملفوظ سوم حب سندروس با دویه معویه حب سورنجان هفت
نسخه آن بمفصلیه حب سورنجان صغیر چهار نسخه آن حب سورنجان کبیر چهار نسخه آن هم بمفصلیه
حب سهل الوجود با دویه باهیه حب سیماب چهار نسخه آن با دویه باهیه حب شاپور
ملک در با دویه معویه حب شاهتره در ادویه جلدیه حب شبرم بیک نسخه در کبدیه و بیک
نسخه در معویه حب شبیار به چهار نسخه در ملفوظ صداعی و به پنج نسخه در ملفوظ دوم راس و بیک نسخه در ادویه
معدیه حب شفا به دو نسخه در ملفوظ اول راس و بیک نسخه معموله در حمیات حب شیطرج صغیر در ملفوظ
سوم راس حب شیطرج اکبر هم در ملفوظ مذکور حب شیطرج به دو نسخه در ملفوظ سوم و به دو نسخه در ادویه
مفاصل حب صبر پنج نسخه در ملفوظ اول و بیک نسخه در ملفوظ دوم و بیک نسخه در ملفوظ سوم و بیک نسخه
در مکتوب دوم ادویه چشم و به دو نسخه در ادویه قیئیه و بیک نسخه در معدیه و بیک نسخه در کبدیه و بیک نسخه در حمیات و بیک نسخه
در جلدیه حب صدر در ادویه صدر حب صرع به دو نسخه در ملفوظ سوم ادویه راس حب عافیه در
ملفوظ اول حب عاقرقرحا در ادویه مفاصل حب عجیب هم در مفاصل حب عشا

در ادویه چشم حب عشره در ملفوظ سیوم ادویه راس حب عطائی در ادویه صدریه حب عنب
در ادویه امعا حب عنبر بدو نسخه در ملفوظ اول ادویه راس حب غاریقون بدو نسخه در ملفوظ سیوم ادویه
راس بشش نسخه در ادویه صدریه و بیک نسخه در ادویه قلبیه و پنج نسخه در ادویه کبدیه حب غافث بدو نسخه یکی در
کبدیه و یکی در ادویه جمایه حب فاشرا در ادویه مفاصل حب فالج بدو نسخه در ملفوظ سیوم حب
فربیون در ملفوظ سیوم و یک نسخه آن در ادویه کبدیه حب فیقرا یک نسخه آن در ادویه کبدیه و یکی در ادویه امعا
حب قدره در ملفوظ اول حب قرص افعی در ادویه باهیه حب قرص ورد در معدیه
حب قرطم در ادویه امعا حب قطن در ادویه صدریه حب قوقایا بدو نسخه در ملفوظ
اول مکتوب اول بدو نسخه در ادویه چشم حب قولنج بهشت نسخه در ادویه امعا حب قیصر در ادویه معدیه
حب کباد در کبدیه و طحالیه حب کبیر هم درانجا حب کبریت بدو نسخه در ادویه معدیه حب
کثیر النفع در ادویه صدریه حب کندری در ادویه مفاصلیه حب کوتوالی در ملفوظ اول
مکتوب اول حب لاجورد در ملفوظ دوم ادویه راس حب لبان در ادویه صدریه حب لبوب
در حمیات حب لقوه در ملفوظ سیوم ادویه راس حب مازریون بشش نسخه در کبدیه حب ماهی زهریه
در ادویه امعا و یک نسخه در مفاصل حب ماسویه در ادویه مفاصل حب مبارک بدو نسخه در امعا
حب محمد زکریا در ملفوظ سیوم راس حب مسک بچهار نسخه در ادویه غمیه و سه نسخه در ادویه قلبیه حب
مسکن در ادویه درد ها حب مسهل یک نسخه آن در مکتوب چهارم ادویه غمیه و شش نسخه آن در ملفوظ
اول مکتوب پنجم ادویه صدریه و سه نسخه آن در مکتوب هفتم ادویه کبدیه و دراریه و طحالیه و پنج نسخه آن در مکتوب هشتم ادویه امعا
و مقعد و دو نسخه آن در مکتوب دهم ادویه مفصلیه و نه نسخه آن در مکتوب یازدهم حمای و نه نسخه آن در مکتوب دوازدهم
جلدی حب مصطکی دو نسخه آن در ادویه معدیه حب مطرانی هم در معدیه حب مفاصل بدو نسخه
در ادویه مفصلیه حب مفتت حصاة سه نسخه در مکتوب نهم ادویه اعضای تناسل حب مصری بدو نسخه
در ادویه مفصلیه حب مقل بیک نسخه در معدیه و یازده نسخه در معویه حب ملد به یازده نسخه در ادویه باهیه
حب ملوک بدو نسخه در امعا حب ممسک دوازده نسخه آن در ادویه معویه و چهار نسخه آن در ادویه باهیه
حب منتن بسه نسخه در ملفوظ سیوم ادویه راس و بچهار نسخه در ادویه مفاصل حب منتن اصغر در مفاصل
حب منتن اکبر هم درانجا حب منتن کبیر به دو نسخه در ملفوظ سیوم و بیک نسخه در مفاصل حب
منتن کندری در ملفوظ سیوم ادویه راس حب منشط در ملفوظ دوم ادویه راس حب من الصباح
در ملفوظ دوم حب مومیائی در ادویه بینی حب میعه بچهار نسخه در ادویه صدریه حب ناغیت

تاعیبت در ادویه امعا حب نجاح در ملفوظ سیوم ادویه راس حب نشاط در ملفوظ دوم راس
حب النقرس نسخه در مفاصل حب واصلی در ادویه جلدیه حب جلیله یک کبدیه و یک نسخه در
جلدیه حب هندی معمول مسک منقول از قانون در ادویه قلبیه حبهای هندی جی که آنرا ابهاد کنکه گویند
ب نسخه در ادویه معدیه دیگر مسمی بحب اسکنده بد نسخه در ادویه مفاصل دیگر که آنرا انجا بیدی نامند بد نسخه
در ادویه امعا دیگر مسمی به انند بهر در حمیات دیگر حب ابلوه در ادویه امعا دیگر بر بنگا دکنکه در ملفوظ دوم
ادویه راس دیگر تر بهیلا دمودک بد نسخه در ملفوظ سیوم دیگر که به جرانکس معروف است نسخه در حمیات
دیگر که جوکراج کنکا نامند در ملفوظ سیوم ادویه راس دیگر چندر پربها کنکه در ادویه اعضای تناسل دیگر رام بان
نام در حمیات دیگر معروف بحب سوت در ادویه معویه دیگر مشهور به کبر جری در حمیات دیگر ناکراد جوئن
بد نسخه در ادویه معدیه حریره که بتنفر قصبه ریه قبل از تقرح بکار آید در ادویه صدریه حریره جهة بخشیدن با خون فی الحال
ب نسخه در ادویه امعا حریره که جهة جرب کلیه بکار آید در ادویه اعضای تناسل حسوی که در علت یا بنا استفراغ
و تبطیل و تسعیط بکار آید در ملفوظ دوم حسوی که جهة بحة الصوت مفید است بد نسخه در ادویه حلق و مری حسوهای
که با مراض ریه و صدر بکار آید بد ه نسخه در ادویه صدریه حسوی که بعد انفجار ورم معده نافع است در ادویه معدیه
حسوی که در ذبول بکار آید در حمیات مذکور شده حشو تحقیق آن به چهارده نسخه در ادویه دهان و دندان
حصیبه در ادویه معدیه حقنه بیان فضیلت و تصریح مبیح آن در ملفوظ اول صداعی و دیگر احکام آن بتفصیل و
طریق عمل آن و طور ساختن محقنه در ادویه امعا تحریر یافته و اقسام آن از لینه و حاده و مسمنه در هر باب که احتیاج
بآن می افتد بچندین نسخ مسطور گشته در هر باب ملاحظه باید کرد حلوی احکام آن در مکتوب ششم ادویه معدیه حلوای
امرود در معدیه حلوای بادام حلوای پسته حلوای پیاز عسلی در ادویه باهیه حلوای
حلوای به کوفته حلوای به کوفته باشان حلوای به کوفته ترک ایضا در ادویه صدریه حلوای
تخم مرغ در ادویه باهیه حلوای تر در ادویه صدریه حلوای ترنجبین حلوای جذر به نسخه
حلوای چلغوزه حلوای خرما حلوای خولنجان احمدی حلوای زنجبیل الاحلوای سمنک
حلوای سه هاله بد نسخه در ادویه باهیه حلوای سیب در ادویه معدیه حلوای سیر در باهیه حلوای
شکرپاره در ادویه صدریه حلوای کزنگبین هم در صدریه حلوای نخود در ادویه باهیه حماضیه
حمیصیه بهر دو در ادویه معدیه حلواهای هندی حلوا که انبه پاک نام دارد در ادویه باهیه دیگر اسکنده
پاک در ضمن معاجین هندی در ادویه معدیه دیگر تیل پاک دیگر تالیس پاک دیگر سپاری پاک در ادویه
باهیه دیگر سنه هی پاک دیگر چوهره پاک این هر دو در ضمن معاجین ادویه معدیه هندیه دیگر موصلی پاک در ادویه

باهیه حرف الخاء خاکینه لفظ فارسی بحبه است دحرف اللین خبث برایت خبث الشراب هر دو
در ادویه معدیه خنبسر تفصیل اقسام آن وتصریح احکام اینها با یک نسخه در ادویه فمیه دیگر نسخه در ادویه معدیه ویک نسخه
در ادویه طحالیه ویک نسخه در ادویه معویه خبز مغسول در ادویه جید العید خرم تحقیق این لفظ در ادویه امراض چشم خرم
صغیر خرم کبیر خرم معسل نه نسخه هم در اینجا خشخاشات اصطلاح این لفظ از ادویه اذنیه معلوم خواهد
شد خشخاشیه در ملفوظ دوم ادویه راس خشک بند تحقیق این با نسخه آن در ادویه جلدیه خشک دارو
نسخه هم در جلدیه خضاب تحقیق لفظ با نسخهائی تفصیل ذیل قسم در جلدیه خضاب روغن هفت نسخه خضاب
شقایق چهار نسخه خضاب عجیب ده نسخه خضاب گردکان خضاب بیض پنج نسخه خضاب محمر
ده نسخه خضاب نافع ده نسخه خضاب وسمه چهار نسخه دیگر خضابات مطلق با نسخهای هندی شانزده نسخه
مذکور شده خل از چیزیکه ساخته میشود وطریق ساختن آن در ادویه اذنیه مرقوم است واحکام آن در ضمن ادویه
امراض هر عضو مسطور خل خمر تحقیق این لفظ در ادویه اذنیه خل مخصل طریق ساختن آن وذکر منافع آن در ملفوظ
سوم ادویه امراض راس خلوق یک نسخه آن با تحقیق لفظ در ادویه اعضای تناسل خمر محل اطلاق این لفظ و
تفصیل اصناف این وتصریح افعال صادر از این ووقت وشرط استعمال این وبیان مختار این در ملفوظ دوم ادویه راس
خمیر خمیره ماهیت این هر دو لفظ محل اطلاقات اینها در ملفوظ دوم ادویه راس وطریق ساختن خمیره آرد ومایه آن بیان
مزاج آن در ادویه حلقیه ویک نسخه مرکب آن که عمده خصوصیت به تقویت دارد در ادویه معدیه نگاشته خمیره ابریشم پنج
نسخه در ملفوظ دوم راس خمیره بنفشه در ادویه انفیه خمیره خشخاش چهار نسخه در ملفوظ دوم خمیره
سعتر در مکتوب دوم ادویه امراض چشم خمیره صندل ملفوظ شربت صندل در اشربه قلبیه خمیره گاوزبان
ده نسخه خمیره گاوزبان عنبری ده نسخه در ملفوظ دوم ادویه راس خمیره مروارید در ادویه معدیه خندیقون ده
نسخه در معدیه حرف الدال دبس ملفوظ رب انگور در ملفوظ سیوم ادویه امراض راس دبید ورد تحقیق این
لفظ با نسخه در ادویه کبدیه وطحالیه دحمرثا تحقیق این دوا اینجا با ده نسخه که یکی از آن لولوی است در ادویه کبدیه
دیگر نسخه آن که خصوصیت بتقویت مخ دارد وموافق شقاقی در ادویه امعا دلوک تحقیق لفظ واین بعضی نسخ این در ادویه
دهان دیانت دواء الاسبع در ادویه مفصلیه دوای اسطراطیس در ادویه گوش دوای اسقلیدس در
ادویه کبدیه دواء النزور در ادویه اعضای تناسل دواء المسد ده نسخه در ادویه مفاصل دواء المفصل به دو نسخه
در ادویه باهیه دواء البلادر سه قسم در باهیه دواء بلادر فلیطس در ادویه صدریه دواء المتقنج در ادویه
امعا مقعد دواء التربد ده نسخه هم در ادویه امعا دواء الترنجبین در ادویه اعضای تناسل دواء السوم ده
نسخه یکی در کبدیه دوم در حاره دوای جالینوس در ادویه صدریه دواء الخطیا در ادویه معدیه دوار

دواء الجوق در ادویه مفاصل دواء الخردل در ادویه فمیه و حلقیه دواء الحسک در باهیه دواء الحلتیت
بدو نسخه در ادویه فمیه و بیک نسخه در ادویه باهیه دواء حلقومی در ادویه صدریه دواء الحمص در ادویه
باهیه دوای حب الحدید در ادویه اذنیه دواء خراء الکلب در ادویه فمیه و حلقیه دواء الخطاطیف صغیر و کبیر و تحقیق
خطاطیف در ادویه فمیه و حلقیه دواء الدار صینی در باهیه دواء دبقی در ادویه کبدیه و طحالیه دواء
الذراریح بدو نسخه در ادویه جلدیه دواء السرطان هم در جلدیه دواء السنته بلفظ جوارش ملوک در ملفوظ
سوم ادویه رأس دواء اسقونیا دواء الخطاطیف است دواء الشبرم در ادویه امعاء دواء
الفرس در ادویه معدیه دواء قالع وجع مفاصل و ورک در ادویه مفصلیه دواء الکشمش در ادویه
جلدیه دواء الکاتب در ادویه امراض چشم دواء الکاهن در ادویه صدریه دواء الکبریت بدو نسخه
در ادویه صدریه و یک نسخه آن که صاحب تحفه آنرا تریاق المعده خوانده در ادویه معدیه دواء الکرکم بچهار نسخه
دو مطلق و دو بلفظ خرد و بزرگ در ادویه کبدیه دواء اللک نسخهای بزرگ و خرد و مستدل این در ادویه
کبدیه دواء المازریون در ادویه کبدیه دواء المحذر در مفاصل دواء المدر هم در مفاصل
دواء المسک یک نسخه آن در ملفوظ دوم و نسخه آن در ملفوظ سوم ادویه رأس یک نسخه آن در ادویه کبدیه دواء
المسک بارد بپنج نسخه در ادویه قلبیه دواء المسک بارد ترش دواء المسک بارد عنبری
هر دو در ادویه قلبیه دواء المسک حلو بدو نسخه در ملفوظ سوم دواء المسک شیرین گرم در ادویه صدریه
دواء المسک مر یک نسخه آن در ملفوظ اول و یک در ملفوظ سوم ادویه رأس دواء المسک معتدل
بدو نسخه در ادویه قلبیه دواء مسکن وجع به شش نسخه در ادویه مفاصل دواء النجم در ادویه کبدیه دوای
یحیی ابن خالد در ادویه مفاصل دواء وج با جمیع احکام در ادویه معدیه تحقیق لفظ این با ترتیب خوردن
این جهت مسلولین در ادویه صدریه دیاسقوریدوس جوارش کمونی را گویند دیاقوذا تحقیق لفظ
این با پنج نسخه در ادویه بینی دو نسخه در ادویه صدریه دیابر دیک بدو نسخه در ادویه امعاء از دوا
های والی هندی و معمولات آرست در ادویه معدیه حرف الذال ذرور و ذریره تحقیق لغوی و
اصطلاحی این با بعضی احکام و بیان فرق در میان آن و برود و کحل در مکتوب دوم ادویه چشم ذرور اسل در
ادویه امراض جلد ذرور ابیض بچهار نسخه در ادویه امراض چشم و بیک نسخه در ادویه امراض دهان ذرور اربع
بدو نسخه در چشم ذرور اسود در ادویه امراض دهان ذرور اصفر بچهار نسخه ذرور اصفر صغیر
و ذرور اصفر کبیر همه در ادویه امراض چشم ذرور اعظم در ادویه اعضای تناسل ذرور
انزروت بیک نسخه در ادویه چشم و بچهار نسخه در ادویه امراض جلد ذرور بارد در ادویه امراض

چشم ذرور بیاض شش نسخه در ادویه امراض چشم ذرور تشمیزج در ادویه چشم ذرور
جالینوس در ادویه امراض جلد ذرور حسین هم در جلدیه ذرور حکه در ادویه امراض چشم
ذرور رمادی هم در چشم ذرور زعفرانی بده نسخه ذرور سنبل ذرور سلاق همه
در ادویه چشم ذرور سقولان در ادویه جلدی ذرور شعر هم در انجا ذرور صدفی در ادویه
امراض چشم ذرور صندل در ادویه جلدیه ذرور ضفدع در ادویه عینی ذرور عجیب در ادویه جلدیه
ذرور عرب پنج نسخه در ادویه چشم ذرور قرطاس در جلدیه ذرور کافور در چشم ذرور
گلنار در جلد ذرور کمثه در ادویه عینیه ذرور لین در عینیه ذرور مامیران هم در انجا
ذرور معصفر در ادویه امراض امعا و مقعد ذرور معسل بچهار نسخه در عینیه ذرور ملحم بده نسخه در ادویه
جلدیه ذرور ملکا یا بسه نسخه ذرور ملکی بدو نسخه ذرور ممسک ذرور ممسک صغیر ذرور
منصف ذرور وردی بسه نسخه در ادویه امراض چشم ذرورات مطلقه بست و هفت
در ادویه امراض چشم و در امراض عینی دو ذرور یکی جهت ورم کثیر الارجل و دیگر جهت بواسیر الانف و در امراض دهان چهل
و سه ذرور و در امراض امعا و مقعد هفت ذرور و در امراض تناسل شش ذرور و در امراض جلد چهارده یونانی و شش
هندی ذرور مذکور شد حرف الراء رامک ماهیت آن و ترتیب ساختن و فواید آن در ادویه معدیه
راقهران دو نسخه در ادویه معدیه و یک نسخه آن در ادویه مفصلیه رایب ماهیت آن بشرح تمام جمیع خواص
و احکام آن در ادویه معدیه رایب مسهل هم در معدیه رب تحقیق این و ترتیب ساختن رب بوب در ملفوظ
دوم رب آس در ادویه صدریه رب آلو در ملفوظ دوم رب افتیمون در ادویه امعا رب امرود
در معدیه رب انار در ملفوظ دوم رب انار ملیسی در ادویه صدریه رب انار ترش رب انار
منعنع رب انار میخوش رب انارین اینهمه در ادویه معدیه رب انگور در ملفوظ
سوم رب بسر رب به رب ترنج این هرسه در معدیه رب توت در ادویه
فمیه و حلقیه رب توت مرکب هم در انجا رب جوز ساده رب جوز مرکب هر دو در ادویه حلقیه
رب خرما در ملفوظ سوم این رب ریباس رب زرشک رب سیب ترش
و شیرین هر چهار در معدیه رب شحم حنظل در ادویه معدیه رب غوره در ادویه معدیه رب لیمو
در ملفوظ دوم ادویه راس رب مرکب در ادویه معدیه رب مصری در ادویه فمیه و حلقیه رب مورد
در ادویه معدیه رب نبشوق در ادویه معدیه رب بلیله در ادویه امعا رشته تحقیق لفظ
و ترتیب ساختن و منافع و مضار آن در ادویه صدریه رمانیه در ادویه معدیه رواصیر تحقیق آن در ادویه

در ادویه معدیه روغن روشنائی پنج نسخه در ادویه چشم روغن اقسام این بسیار است و چیزیکه درین مجموعه مسطور
شده بدین تفصیل است روغن اجر در ملفوظ سیوم راس روغن آمله یک نسخه آن در معدیه و یک نسخه در جلدیه
روغن انسج در ملفوظ سیوم راس روغن اذخر هم در ملفوظ سیوم روغن افرات در ادویه کبدیه روغن
اسقیل در ملفوظ سیوم راس روغن افسنتین یک نسخه در ادویه معدیه و یک نسخه در ادویه جلدیه روغن بابونه
در ملفوظ اول ادویه راس روغن بادام شیرین روغن بادام مُر یعنی تلخ هر دو با بسیار منافع در ملفوظ اول
روغن بادام مرجلی یعنی فواید آن در ادویه بینی روغن بادنجان در ادویه امراض گوش روغن بان
در ملفوظ سیوم راس روغن بان مرکب هم در انجا روغن بلا در یک نسخه در ملفوظ سیوم و یک نسخه در ادویه اعضا
روغن بلسان در ملفوظ سیوم روغن بنج نسخه در ملفوظ دوم راس روغن بنادق در ملفوظ سیوم
روغن بنفشه در ملفوظ اول ادویه سر روغن کو آبیر [?] شش نسخه در ادویه اسهال مقعد روغن بیر یک
نسخه در معدیه و یک نسخه ملفوظ روغن سفرجل در کبدیه روغن بید در ملفوظ اول راس روغن بید انجیر نسخه
در ملفوظ سیوم ادویه راس روغن بید انجیر کبیر هم در ملفوظ سیوم روغن بیضه یک نسخه در ادویه جلدیه روغن
تاتوره چهار نسخه در ادویه اعضای تناسل روغن ترنج فواید آن در ادویه امراض گوش روغن ترب
هم در انجا روغن جاوشیر در ادویه معدیه روغن جنطیانا شرح ایضا روغن جوز در ملفوظ سیوم روغن
حرمل هم در ملفوظ سیوم راس روغن خسک یک نسخه در ادویه اعضای تناسل روغن حنا یک نسخه در
ادویه مفصلیه روغن حنظل در ملفوظ سیوم ادویه سر روغن حیاة در جلدیه روغن خسته زردالو در ادویه
معدیه روغن خسته شفتالو در ادویه گوش روغن خشخاش در ملفوظ اول راس روغن خفاش در ادویه
مفصلیه روغن خل در ادویه آتشک روغن دار چینی در ملفوظ سیوم ادویه راس روغن دار شیشعان
در ادویه معدیه روغن داری روغن دامولن هر دو در ملفوظ سیوم ادویه راس روغن دفلی کبیر در
ادویه مفصلیه روغن دوا در ادویه جلدیه روغن دیامشک در ملفوظ سیوم روغن ذراریح در ادویه
اعضای تناسل روغن ریحان در ملفوظ سیوم ادویه سر روغن زعفران روغن زقوم روغن
زنبق این هر سه در ملفوظ سیوم ادویه سر روغن زنجبیل روغن زیت این هر دو در ادویه مفصلیه
روغن ساطع در ملفوظ سیوم روغن سداب یک نسخه در ملفوظ اول و یک نسخه در ملفوظ سیوم راس روغن
سعد در ادویه معدیه روغن سفرجل در روغن به مفصلاً روغن سلیخه در ادویه معدیه روغن سعو ریحان
دو نسخه در ادویه مفصلیه روغن سوسن روغن سوسن آسمانی روغن سوسن کبیر هر دو در ملفوظ
سیوم روغن شبت در ادویه معدیه روغن شبیت دو نسخه در ملفوظ دوم روغن شجره مصطفی

در ادویه معده ر روغن شونیز در ادویه اعضای تناسل ر روغن شیخ صنعان بدو نسخه در ادویه جلدیه ر روغن
عاقرقرحا در ملفوظ سیوم راسی ر روغن عقرب در ادویه اعضای تناسل ر روغن علقم در معدیه ر روغن
غار بدو ترتیب در ملفوظ سیوم ر روغن غالیه در جلدیه ر روغن فرفیون بدو نسخه در ملفوظ سیوم ر روغن
فستق در ملفوظ اول ر روغن فلفلا دو نسخه در ملفوظ سیوم ر روغن قسط شش نسخه در ملفوظ سیوم
ر روغن کاوی در ادویه معدیه ر روغن کاهو بدو ترتیب در ملفوظ اول ادویه راس ر روغن کدو ر روغن
گل بچند ترتیب ر روغن گل بادام ر روغن گل بید مشک همه در ملفوظ اول ر روغن کلکلانج بدو نسخه
در ملفوظ سیوم ر روغن کندش در ادویه گوش ر روغن گندم و جو در جلدیه ر روغن لادن بدو نسخه
در ادویه جلدیه ر روغن لاله یک نسخه آن در ادویه معدیه و یک نسخه آن در جلدیه ر روغن لبوب سبعه در ملفوظ دوم
ادویه راس ر روغن لعقوه در ملفوظ سیوم راس ر روغن مازریون در ادویه کبدیه ر روغن مازو بدو نسخه در ادویه
جلدیه ر روغن مجموعه در ملفوظ سیوم ر روغن محلل در معدیه ر روغن مر در ادویه معدیه ر روغن مرزنجوش
در ملفوظ سیوم ر روغن مسمن بدو نسخه در جلدیه ر روغن مصطکی در معدیه ر روغن مصطکی کبیر هم در معدیه
ر روغن مفاصل در ادویه مفاصل ر روغن مومرجیه بدو نسخه در ادویه اعضای تناسل ر روغن مورد بدو نسخه در جلدیه
روغن منبعه در معدیه ر روغن نارجیل در ملفوظ سیوم ر روغن ناردین بچهار نسخه در ملفوظ سیوم و یک در
ادویه معدیه ر روغن نرگس بدو نسخه در ادویه اعضای تناسل ر روغن نسرین در ادویه صدریه ر روغن
نشاپور در ادویه امعا ر روغن قرع هم در انجار ر روغن یاسمین در ادویه صدریه ر روغنهای هندی
روغنی که با نام دارد در ملفوظ دوم دیگر بجران در ادویه اعضای تناسل دیگر راشناد تیل دیگر
کلیانک کهرت و جها کلیانک کهرت دیگر گوکهاند تیل دیگر کهار تیل انیمه در ملفوظ سیوم دیگر روغن
لاکه در ادویه معدیه دیگر روغن مال کنکنی در ادویه اعضای تناسل دیگر جهالکن کهرت در معدیه دیگر نراین
تیل در ملفوظ سیوم ادویه راس حرف الزا زبد بعضی منافع آن در ادویه قمیه زرنجبیل بیک نسخه در ادویه
قمیه و نسخه در ادویه اعضای تناسل زرشک آبا در ادویه معدیه زروق تحقیق آن با پانزده نسخه
در ادویه اعضای تناسل زیت بعضی فواید آن در ادویه قمیه زیتار ماهیت آن و خواص آن در ادویه
کبدیه زیتون بعضی فواید آن در ادویه قمیه زیرباج تحقیق آن و بعضی احکام آن و ترتیب ساخت
بعضی اقسام آن در ملفوظ سیوم و تتمه احکام آن با ترتیب ساختن آن موافق شفاء الاسقام در ادویه کبدیه و
طحالیه حرف السین سنجر نیشا معنی عربی نسخه آن در ادویه معدیه سعوط ماهیت آن با بیان فرق
در میان آن و در میان نشوق و نفوخ از ملفوظ اول ادویه راس معلوم خواهد شد و نسخ آن هم در مرشم

سته ملفوظ ادویه رأس و در ادویه امراض چشم و امراض گوش و در ادویه فمیه و حلقیه و بدو نسخه در جلدیه انبات یافته
سفوف معنی لغوی و اصطلاحی آن در ملفوظ اول ادویه رأس مذکور است سفوف آمله در ادویه فمیه و در ادویه
معدیه سفوف ابن سیار در ادویه صدریه سفوف ابن ماسویه در ادویه معویه سفوف اذخر در ادویه
معدیه سفوف ارسطاطالیس در ملفوظ دوم ادویه رأس سفوف اسوقه در دواهای امعا سفوف
اسهال کبدی بدو نسخه در ادویه کبدیه سفوف اصول در معدیه سفوف افیتمون در ملفوظ دوم
رأس سفوف اقماع الرمان در ادویه معویه سفوف انار دانه بچهار نسخه در ادویه معدیه و بیک نسخه بلفظ
حب الرمان در معویه سفوف انجدان در معدیه سفوف انیسون هم در ادویه معدیه سفوف
بادیان بدو نسخه در ادویه امعا سفوف بارد هم در معویه سفوف برص بسه نسخه در ادویه جلدیه
سفوف برملی در ادویه معدیه سفوف بزر البنج در ادویه تناسل سفوف بزور بدو نسخه در معدیه
و بیک نسخه در کبدیه و بیک نسخه در ادویه تناسل و بیک نسخه در ادویه معویه سفوف بلوط بسه نسخه در ادویه
معویه سفوف بنفشه بیک نسخه در ادویه صدریه و بیک نسخه در ادویه معدیه سفوف بیرمایه هم در
معویه سفوف بهدانه در کبدیه سفوف بنایی در معدیه سفوف تربد بسه نسخه در ادویه معویه
سفوف تنبل در ادویه کبدیه سفوف جوز بدو نسخه در ادویه معویه سفوف حاکمی بدو نسخه
در معدیه و بدو نسخه در ادویه معویه سفوف حب الآس بدو نسخه در ادویه معدیه سفوف حب العنب
در ادویه معدیه سفوف جبالی بپنج نسخه در ادویه معدیه سفوف حجر الیهود با هشت نسخه در ادویه
اعضای تناسل سفوف حصرم در معویه سفوف حنین بیک نسخه در معدیه و بدو نسخه در ادویه اعضای
تناسل و بیک نسخه در ادویه امعا سفوف خرنوب در ادویه معدیه سفوف خنازیر در ادویه جلدیه
سفوف خناب در ادویه مفاصل سفوف درونج بدو نسخه در ادویه قلبیه سفوف
ذرب بپنج نسخه در معدیه سفوف راوند در ملفوظ سوم ادویه رأس سفوف روناس
در ادویه امعا سفوف ریحان در امعا سفوف زحیر در معویه سفوف زرشک در
ادویه معدیه سفوف سرطان در ادویه صدریه سفوف سکبینج در ادویه کبدیه سفوف
سماق در ادویه معدیه سفوف سمنه در ادویه جلدیه سفوف سنا در امعا سفوف
سودا بیک نسخه در ملفوظ دوم و بیک نسخه در جلدیه سفوف سورنجان بهفت نسخه در مفاصل سفوف
سه تخم در ادویه معویه سفوف شادنج بدو نسخه در امعا و بیک نسخه در تناسل سفوف
شاهتره در ادویه جلدیه سفوف شمار در ادویه معدیه سفوف صمغ عربی در ادویه معویه

سفوف طباشیر بیک نسخه در ادویه قلبیه و بیک نسخه در ادویه معدیه و بدو نسخه در معویه و بدو نسخه در حمائیه
سفوف ظفری در ادویه قلبیه سفوف ظین بیک نسخه در ادویه صدریه و بیک نسخه در قلبیه و بسه نسخه در
معویه و بیک نسخه در حمائیه سفوف عباده در دواهای معدیه سفوف علق هم در انجا سفوف
عنبر در ادویه قلبیه سفوف عود بسه نسخه در معدیه و بیک نسخه در ادویه امعا سفوف فواق بشش نسخه
در معدیه سفوف قابض بیک نسخه در معدیه و بدو نسخه در امعا سفوف قرظ یک نسخه آن در معدیه و یک
نسخه آن در امعا سفوف قرنفل در ادویه معدیه سفوف قلت در ادویه اعضای تناسل سفوف
کانسج در ادویه اعضای تناسل سفوف کامل در معویه سفوف کبریت در ملفوظ دوم
سفوف کبیر در ادویه معویه سفوف کرفس در ادویه معدیه سفوف کرمازج در کبدیه و طحالیه
سفوف کسیلا در معویه سفوف کعک هم در انجا سفوف گل در همین مقام سفوف کندر
در همین جا سفوف کهربا در معدیه و در اعضای تناسل سفوف لک در ادویه کبدیه سفوف لولوی
در ادویه کبدیه سفوف ماسک البول بدوازده نسخه در ادویه اعضای تناسل سفوف مامیرا هم در
تناسل سفوف مبارک یک نسخه آن در ملفوظ دوم و یک نسخه آن در ادویه معدیه اعضای تناسل سفوف
مجموع در ادویه تناسلیه در ملفوظ مجموعه در ادویه معویه سفوف مخرج در معویه سفوف مدر بدو
نسخه در کبدیه و بپنج نسخه در تناسلیه سفوف مروارید بدو نسخه در ملفوظ دوم و بدو نسخه در ادویه قلبیه
سفوف مسهل بیک نسخه ادویه کبدیه و بیک نسخه در حمائیه سفوف مصطکی در معدیه سفوف
مقلیاثا بیازده نسخه آن در ادویه امعا سفوف منوم در ملفوظ دوم سفوف نانخواه در ادویه
معدیه سفوف نشاسته در ادویه معویه سفوف نعناع بدو نسخه در ادویه معدیه سفوف
نفث الدم نسخه آن در ادویه صدریه سفوف نقرس بپنج نسخه در مفاصل سفوف نمک
بدو نسخه معدیه سفوف ورد بیک نسخه در ادویه معدیه و بیک نسخه در کبدیه سفوف هاضم در ادویه معدیه
سفوف هلیله بدو نسخه در کبدیه و بیک نسخه در مفاصلیه سفوف هندبا در ادویه معویه سفوف
یهودی در ادویه معدیه سفوفات هندی سفوفی کرپالسیاد چورن نام دارد در ادویه معدیه دیگر
بهاسکر چورن هم در معدیه دیگر جاجی بهیاد چورن دیگر کیتهیا سک چورن دیگر لونکادی چورن بسه
نسخه دیگر بیاکهیاد چورن ایضاً در دواهای معده سک مسک تحقیق این تا نخواین در ادویه معدیه
سکنجبین تحقیق این لفظ با اکثر احکام هم اقسام آن در ادویه صدریه و بعضی احکام آن در ادویه حمائیه
سکنجبین اصفهانی در ادویه معدیه سکنجبین افادیه در ادویه کبدیه سکنجبین افتیمونی

افیثیمونی به پنج نسخه و بملفوظ دوم ادویه ... بیک نسخه در ادویه حمایه سکنجبین افسنتین در ادویه
معدیه سکنجبین انجبار در ادویه حمایه سکنجبین اصول بالی در ملفوظ سوم ادویه ... سکنجبین امیرباریس در ادویه
کبدیه سکنجبین بزوری به دو نسخه در ادویه صدریه و بیک نسخه در معدیه و ... نسخه در کبدیه سکنجبین بالی
هم در کبدیه سکنجبین بزوری بارد بیک نسخه آن در ادویه معدیه و دو نسخه آن در کبدیه و دو نسخه آن در حمایه سکنجبین بزوری
حار بیک نسخه در معدیه و بیک نسخه در کبدیه سکنجبین بزوری ریوندی در کبدیه سکنجبین ترنجی ... در کبدیه
سکنجبین بزوری معتدل بچهار نسخه در کبدیه و بیک نسخه در ادویه حمایه سکنجبین ترنجی سنبل الطیب در کبدیه
سکنجبین بهریانی سکنجبین بیموی هر دو در معدیه سکنجبین تفاحی در معدیه سکنجبین جابجه در کبدیه سکنجبین دیناری در کبدیه
سکنجبین ریبانی به دو نسخه در معدیه سکنجبین ریوندی بچهار نسخه در کبدیه سکنجبین زبیبی در معدیه سکنجبین سکری به دو نسخه در ادویه
صدریه سکنجبین سفرجلی ساده سکنجبین سفرجلی ... سکنجبین سفرجلی مرکب با فادیه همه در ادویه معدیه سکنجبین
صبری هم در معدیه سکنجبین عسلی در ادویه صدریه سکنجبین عنابی در ادویه حمایه سکنجبین عنصلی در ادویه مسکنه و نافع
واکثر نسخ آن در ادویه علل ریه سکنجبین عنصلی مسهل در ادویه معدیه سکنجبین فواکهی در ادویه حمایه
سکنجبین فوه در ادویه کبدیه و بیک نسخه بلفظ سکنجبین ... در ادویه کبدیه سکنجبین کاسنی ... حمایه
سکنجبین مازریونی در ادویه کبدیه سکنجبین مسهل بهفت نسخه در ادویه معدیه سکنجبین مفتت
به دو نسخه در ادویه کلیه و مثانه سکنجبین نانخواه در معدیه سکنجبین نیلوفری در حمایه سکنجبین ...
در ادویه معدیه سلاقیه نسخه آن بالتحقیق بلفظ در ادویه ... سماقیه در ادویه معدیه سنون ... ادویه
اسنان سنون ابن سبل سنون ابیض سنون احمر سنون اسود سنون بارد به دو نسخه سنون
جالینوس سنون جبرئیل سنون حار سنون دیسقوریدس سنون سورنجان
سنون قابض سنون مامون سنون معتدل سنون ملوک
به دو نسخه سنون مازریون به دو نسخه سنون ... سنونات در ادویه فم و اسنان سورنجان دو نسخه آن
بالتحقیق بلفظ هم در انجا سوطیرا بلفظ مخلص اکبر در ادویه صدریه سویق ... آن و خواص بعضی در ادویه
صدریه و ذکر بعضی احکام بعضی اقسام آن در ادویه معدیه ... سیسنبری مصدرین سلاجیت ...
... نسخه در ادویه صدریه سیساملمی در ادویه چشم سواس کاسری ارس در ادویه صدریه
سهاک سعونهه به دو نسخه ادویه معدیه حرف الشین شراب و شربت در کتب طب لفظ شراب و شربت
مستعمل شده و درین مجموعه چنین مصطلح شد که هرچه آن جزو آن حسیر یا آب عنب باشد یا آن مرکب مسکر بود آن را بلفظ شراب
نوشته و دیگر اشربه را بلفظ شربت نگاشته و وجه اختراع اشربه و اقسام اول آن و بعضی احکام آن در ملفوظ اول

صدا عی تحریر یافته شراب آس بیک نسخه در ادویه امراض گوشش و بیک نسخه در ادویه صدریه شراب
آس بدو نسخه در ادویه صدریه و بیک نسخه در ادویه معدیه شربت اسارون در ادویه کبدیه شربت
آلو بچهار نسخه در ملفوظ اول و بیک نسخه در حمیات شربت آلو بالو در ادویه اعضای تناسل شربت
آمله در ادویه معدیه شربت ابریشم به پنج نسخه در ادویه قلبیه و بیک نسخه در ادویه امعا و بدو نسخه در ادویه
اعضای تناسل شربت ابریشم لولوی در ادویه اعضای تناسل شربت اذخر در ملفوظ سیوم ادویه راس
و بیک نسخه آن در ادویه کبدیه و بیک نسخه آن در ادویه تناسلیه شربت اسپغول در ادویه قلبیه شربت اسطو
خودوس بسه نسخه در ملفوظ اول و بیک نسخه در ملفوظ دوم و بیک نسخه در ادویه امراض گوشش شربت اشنه
در ادویه معدیه شراب اصطرک در ادویه صدریه شربت اصطرک هم در صدریه شراب اصل السوس
ساده در ادویه صدریه شراب اصل السوس مدبر هم در ان مقام شربت اصول در ادویه کبدیه
شربت اعجاز در ادویه صدریه شربت افاده هم در صدریه شراب افسنتین بسه نسخه در ادویه
معدیه و بیک نسخه در کبدیه شربت افسنتین بیک نسخه در ملفوظ دوم راس و بیک نسخه در ادویه قلبیه بدو نسخه
در ادویه معدیه بسه نسخه در کبدیه و بچهار نسخه در معویه و بدو نسخه در حمیات شربت افسنتین کبیر در ادویه معدیه
شربت افسنتین مسهل هم در معویه شربت انار بدو نسخه در صدریه و بیک نسخه در معویه شربت
انار ترش بدو نسخه شربت انار شیرین شربت انار مسهل شربت انار منعنع بسه
نسخه شربت انار منعنع مدبر شربت انار ترنجبین اینهمه در ادویه معدیه شربت انجبار بسه نسخه در صدریه
و بیک نسخه در معویه شربت انجیر بدو نسخه در معویه شربت انیسون بدو نسخه در ادویه معدیه مقرر و محرر گشته
شربت بادرنجبویه بدو نسخه در ملفوظ دوم ادویه راس و بیک نسخه در ادویه قلبیه شربت بادرنگ در ادویه معویه
شربت برگ اترج بدو نسخه در ادویه صدریه و بیک نسخه در ادویه قلبیه شربت برکشول در ادویه اعضای
تناسل شربت بزور هم در تناسلیه شربت بزوری بیک نسخه در ادویه کبدیه شربت بزوری بارد
شربت بزوری حار هم در کبدیه شربت بسفایج شربت بسفایج ساده شربت بسفایج مدبر
اینهمه در ادویه معویه شربت بلح در ادویه معدیه شربت بنفشه بچند ترتیب در ملفوظ اول ادویه راس بدو نسخه
در ادویه صدریه شراب به در معدیه شربت به شربت به ترش شربت به رمانی
نسخه شربت به لیمو همه در ادویه معدیه شربت سکری شربت تخم خشخاش در ادویه انفیه شربت
تمریه بدو نسخه در ادویه امعا شربت ترنج بدو نسخه در ادویه قلبیه شربت ترنجبین در معویه شربت
تریاقی در ادویه معدیه شربت تمر هندی در ملفوظ اول ادویه راس شربت تمر هندی مسهل هم در ملفوظ

بلفظ اول شربت توت در ادویه فمیه و حلقیه شربت توت ساده هم در انقام ثبت یافته شربت
جالینوس شراب جاوشیر هر دو در ادویه صدریه شربت جنطیانا در ادویه معدیه
شربت جوز را در ادویه فمیه و حلقیه در یابند شربت حابس خون در ادویه معویه شربت
حماشا در بلفظ سوم ادویه راس شربت حب الآس یک نسخه آن در ادویه معدیه و دو نسخه
آن در ادویه امعا شربت حب الرمان در ادویه معدیه شربت حرمل در بلفظ سوم
ادویه راس شربت خشخاش در ادویه تناسلیه شربت حصرم که شربت غوره است بلفظ غوره
ادویه صدریه شربت حصرم منعنع در ادویه معدیه شربت حلبه در ادویه صدریه قرار
یافته شربت خرنوب در ادویه معویه شربت خشخاش بیک نسخه در انفیه و دیگر صدریه
شربت خشخاش مدبر در صدریه شربت خصیة الثعلب در ادویه اعضای تناسل
شربت خمار در بلفظ اول راس محل پذیر گشته شربت دارچینی در ادویه معدیه شربت
دار و بجنت در ادویه تناسلیه شراب دوقو در ادویه صدریه شراب دیقراطیس
در ادویه معدیه شربت دینار بهفت نسخه در ادویه کبدیه شربت دیناری در ادویه معدیه
جا یافته شراب راسن در ادویه صدریه شربت ربو هم در صدریه شربت ریباس
در معدیه شربت ریحانی بدو ترتیب در بلفظ دوم شربت ریوند شربت ریوند
مرکب شربت ریوند مفرد همه در کبدیه مناسب دانسته نگاشته شربت زرشک
بیک نسخه در ادویه قلبیه و بیک نسخه در معدیه شربت زرشک بزوری در معدیه شربت زرشک
نعناعی هم در معدیه شربت زعرور در معویه شراب زفت در ادویه صدریه ✤ ✤
شراب زوفا بدو نسخه در صدریه شربت زوفا بیک نسخه در انفیه و بشش نسخه در صدریه
شربت زوفای حار در صدریه شربت زوفای ساذج شربت زوفای صغیر
شربت زوفای مدبر شربت زوفای معتدل همه در صدریه شراب زبیب الکرم
در معدیه انباشته شربت سپستان در ادویه صدریه شربت سعال بشش نسخه همانجا شربت
سعد در معدیه شربت سقمونیا هم در معدیه شراب سکمویه در صدریه شربت سماق
در معدیه شربت سنا در معویه شراب سنبل شربت سنبل بدو نسخه در معدیه شربت
سیب بنسخه در قلبیه و بدو نسخه در معدیه شربت سیب معتدل در معدیه مناسب دیده
نگاشته شربت شاهتره مدبر در معویه شربت شب در تناسلیه شربت شفا در صدریه

شربت شکر در معدیه شربت شیرخشت در معویه مقام پذیرفته شراب الصالحین در
ادویه قلبیه شربت صعتر در ادویه حمائیه شربت صندل بدو نسخه در قلبیه شربت صندل
ترش بدو نسخه شربت صندل مبرد شربت صندلین همه در قلبیه شربت عبد الله
بن طاهر شربت عنبه هر دو در معدیه شراب عسل بدو نسخه در معدیه و بیک نسخه در معویه
شربت عسل در معدیه شربت عناب بسه نسخه در صدریه شربت عناب معمول بسرکه
در ملفوظ اول ادویه راس شراب عنب بیک نسخه در رئیه حلقیه و بیک نسخه در صدریه شربت عنبر
در قلبیه شراب عنبی در تناسلیه شراب عنصل در ملفوظ سیوم شربت عود بیک
نسخه در ملفوظ دوم راس و بسه نسخه در معدیه شربت عود ترش در معدیه شربت عود ساده
هم در معدیه قرابادین شربت غوره را در ملفوظ اول ادویه راس ببینید شربت فراسیون در ادویه
صدریه شراب فراسیون مدبر هم در صدریه شربت فستق در ادویه معدیه شربت فکر
و وسواس در ملفوظ دوم ادویه راس شراب فنجنگشت در ادویه اعضای تناسل شربت فواکه
در معویه شربت فواکه ترش بهفت نسخه شربت فواکه خشخاش در ادویه معدیه شربت فواکه
شیرین در ادویه صدریه شربت فواکه قابض شربت فواکه معتدل هر دو در معدیه
بدو نسخه شربت قابض در ادویه امعا شربت قشر اترج بدو نسخه در معدیه شربت
قصب السکر در ادویه صدریه شراب قطران در ادویه صدریه شربت قطف در
ادویه مسطوره شربت کاسنی در ملفوظ دوم ادویه راس شربت کاکنج در ادویه تناسلیه
شربت گاوزبان بیک نسخه در ملفوظ دوم و بیک نسخه در ادویه قلبیه و بیک نسخه در معدیه شربت
کدر بپنج نسخه در حمیات شربت گزر یعنی زردک بسه نسخه در ادویه اعضای تناسل شراب
کرفس در ادویه معدیه شربت کزبرة البیر در ادویه صدریه شربت کشوث در ادویه
کبدیه شراب کمادریوس هم در کبدیه شربت کمثری در ادویه معدیه شربت کمون را
در ادویه معدیه مسطور دارند شربت لعابین هر دو در ادویه نفثیه شربت لیموی شربت لیموی
ساذج هر دو در ملفوظ اول ادویه راس شربت لیموی نعنعی در ادویه صدریه شربت لیموی
مصمغ شربت لیموی معمول به ترنجبین و شیرخشت هم در صدریه شربت لیموی
ملعب در ادویه تناسلیه مرقوم شربت ماء الاصول در ادویه معدیه شربت ماء اللحم
در ادویه صدریه شربت ماء الفواکه در ادویه حمائیه شراب ماذریون در ادویه کبدیه

کسیریه شراب بابونه در ادویه معویه شراب ملین هاضم در ادویه مفصلیه شربت مرزنجوش در حمیات شربت
مرکب در ادویه معدیه شراب مسک شربت مسک هر دو در ادویه قلبیه شربت مسهل بیک نسخه
در ملفوظ دوم راس و بیک نسخه در معویه شربت مطفی در معدیه شربت مفاصل در مفصلیه
شربت مفتت حصاة در ادویه تناسل شربت مفرح معتدل در ادویه قلبیه شربت مفید در
ادویه معویه شربت ملین هم در معویه شراب منشط در ادویه تناسلیه شراب منقی ریه
بدو نسخه در ادویه صدریه شراب میلیه بهفت نسخه شراب می سوسن شربت منضج همه در
ضمن ادویه معده قلمی گشته شربت نارنج بیک نسخه در ملفوظ اول راس و بیک نسخه در ادویه قلبیه شربت
ناخواه در ادویه معدیه شربت زنجبیل در ادویه تناسل شربت نرجس در ادویه صدریه شربت
نزله بدو نسخه در ادویه انفیه شربت نفث الدم در صدریه شربت نیلوفر در ادویه صدریه تحریر قسم
پذیرفته شراب ورد در ادویه معدیه شربت ورد بیک نسخه در معویه و بیک نسخه در مفصلیه شربت
ورد ساده بدو نسخه در معدیه شربت ورد قابض در ادویه معویه شربت ورد مکرر در ادویه معدیه
تحریر آمده شربت هلیله بیک نسخه در ادویه معویه و بیک نسخه در تناسلیه شربت هلیون در ادویه تناسل
شربت هندبا بیک نسخه در کبدیه و بسه نسخه در حمایه شربت هندبای مدر در ادویه کبدیه شربت
هندی در ادویه صدریه نگاشته شد شربت های هندی شربتی که نزد اهل هند شربت اصلی بود
در ملفوظ دوم ادویه راس دیگر که آنرا شراب بلادر نوشته اند در ادویه معویه دیگر معروف بشراب
چاکسو در معویه دیگر که آنرا شراب مسهل نوشته اند هم در معویه تحریر یافته شلیشا تحقیق آن باسه نسخه
در ملفوظ سوم ادویه راس تحریر است شموم بیک نسخه آن در ادویه صدریه و چهار نسخه آن در ملفوظ دوم راس
و چهار نسخه آن در ملفوظ سوم و شانزده نسخه آن در ادویه نفیه و بیک نسخه در ادویه حمایه ثبت است شیاف
معنی اصطلاحی آن در ادویه چشم و زیاده تحقیق آن در ادویه امعا و مقعد تحریر یافته شیاف آبار بشش نسخه
شیاف ابن زهر شیاف ابیض بپنج نسخه شیاف احمر حاد بسه نسخه شیاف احمر
لین بپنج نسخه شیاف اخضر بچهار نسخه شیاف اسطوساموں شیاف اربی
شیاف اسود بپنج نسخه شیاف اصطفطیقان بسه نسخه شیاف اصفر بچهار نسخه شیاف
اغبر شیاف اقادیه بدو نسخه شیاف اقلوسوس شیاف برطوس بهفت نسخه شیاف ها
در ادویه امراض چشم شیاف بریوما بدو نسخه هم در اینجا نوشته شده شیاف بنفشه بیک نسخه
در ادویه چشم و بیک نسخه در معویه شیاف بیاض بپنج در ادویه چشم شیاف ترنجبین در ادویه

شیاف تفاحی در ادویه عین شیاف ثافراطس شیاف جالب النوم شیاف جالینوس
همه در ادویه عین شیاف جند شیاف حب اللیل هر دو در ادویه اسهال شیاف حصرم
شیاف حلبه شیاف حلتیت شیاف حل شیاف خلوقی اینهمه در ادویه
امراض عین شیاف خیار شنبر بسه نسخه شیاف خیط این هر دو در ادویه اسهال شیاف دهن
بلسان بدو نسخه شیاف دیزج بچهار نسخه شیاف دینارجون بهفت نسخه شیاف ذهب
شیاف رازیانه شیاف روشنایی همه در ادویه چشم شیاف زبلی بسه نسخه شیاف
زحیر بسیزده نسخه در ادویه معویه شیاف زعفران بچهار نسخه شیاف زعفران وردی شیاف
زنجار شیاف سادج هندی اینهمه در ادویه عین شیاف سکندر در ادویه امعا شیاف
سماق صغیر شیاف سماق کبیر شیاف سوراقون شیاف سوریانی شیاف
شاهوار اینهمه در ادویه امراض چشم شیاف شحم حنظل به پنج نسخه در ادویه معویه شیاف
شراب بدو نسخه در ادویه عین شیاف صابون بدو نسخه در ادویه معویه شیاف صبر شیاف
صیقی شیاف طرخماطیقون این سه نسخه در ادویه امراض چشم شیاف عدبوط بدو نسخه
در ادویه امعا شیاف علائی بسه نسخه شیاف عنبر شیاف عقرب بدو نسخه شیاف
قایم مقام مرارات بدو نسخه شیاف قبطی مصری شیاف قرحه بسه نسخه شیاف
قرنی شیاف قفص شیاف قلقند در ادویه امراض چشم شیاف
قلیل الاجزا در ادویه معویه شیاف قمل الاشفار در ادویه چشم شیاف قوابیج
بپانزده نسخه در ادویه معویه شیاف قیصر در ادویه عینیه شیاف کافور بدو نسخه در ادویه چشم
شیاف کحلی در ادویه معویه شیاف کندر در عینیه شیاف کبکری در ادویه امعا
شیاف کوکب شیاف لادن شیاف لین بدو نسخه شیاف
ماحوز شیاف مامیثا بسه نسخه شیاف مر شیاف مرارات به نه
نسخه شیاف مطوسطس اینهمه در ادویه چشم شیاف مسهل در ادویه معویه شیاف
منجح شیاف موقالیا شیاف ناردین بدو نسخه شیاف نارنج
شیاف وردفه شیاف وردی بشش نسخه شیاف وردنج شیاف
هندی که ملکی هم گویند شیاف یاسمین بدو نسخه همه در ادویه امراض چشم مذکور است حرف
الصاد صبغ به پنج نسخه بجهت رنگ کردن حدقه چشم در ادویه عین و صبغها که برص و بهق و نشان

زنشان آمده را رنگ کند و صبغیکه رنگ را سرخ نماید در ادویه جلدیه مسطور شد صبغ خلوقی صبغ زرین
صبغ سیاه صبغ طاوسی صبغ فرفری صبغ فیروزجی
همه در ادویه جلدیه مذکور شد صحناة و صحناة تحقیق آن و طریق ساختن آن در ملفوظ سموم ادویه رابع
و بعضی منافع آن در معده هم مسطور است حرف الضاد المعجمه ضماد معنی لغوی و اصطلاحی و دو نفع آن
و وجه وضع آن در ملفوظ اول ادویه رابع مذکور است ضماد ابونساهر در ادویه اعضای تناسل ضماد
اسپغل در ادویه مفاصلیه ضماد اسقرماطون در ادویه امراض کبد ضماد اشق به دو نسخه
در ادویه کبدیه و طحالیه ضماد اصطمیخیقون در ادویه معدیه ضماد افسنتین در ادویه کبدیه و طحالیه
ضماد اکلیل الملک در ادویه کبدیه ضماد انجیر ضماد اندر در ماخص هم در اینجا
ضماد بابچه در ادویه امراض مفاصل ضماد بواسیر در ادویه امعا مقعد ضماد بولوقالس
در کبدیه ضماد بهلوس هم در کبدیه ضماد ثالیسل ادویه امراض جلد ضماد جاورس در ادویه
امعا ضماد جمره به دو نسخه در جلدیه ضماد حرمل در ادویه معویه ضماد حلبه و جرب بهیت
نسخه در جلدیه ضماد جمره هم در جلدیه ضماد حی العالم در ادویه کبدیه ضماد خرنبی در ادویه
معویه ضماد خنازیر به پانزده نسخه در ادویه جلدیه ضماد خیارشنبر هم در جلدیه ضماد داء الثعلب
ضماد داء الحیه ضماد ذرس به پنج نسخه هم در ادویه جلدیه ضماد دبق در مفصلیه
ضماد دقیق شعیر در کبدیه ضماد دبل به دو نسخه در جلدیه ضماد رماد در طحالیه ضماد
روث در مفصلیه ضماد سداب در طحال ضماد سرطان به دو نسخه در جلد ضماد
سعفه بچهار نسخه نیز در جلد ضماد سلطاماس در ادویه امعا ضماد سلعه بچهار نسخه در جلد
ضماد سلویه در امعا ضماد سلیمانی در مفاصل ضماد سنا در جلد ضماد سنبل
به دو نسخه یکی در کبدیه و دیگری در معویه ضماد شعیر در ادویه کبدیه ضماد صندل در بحث قلب
ضماد صندلین در بحث معده ضماد طین در ادویه اذنیه ضماد عجیب در جلد ضماد غدد
در ادویه جلد ضماد فولادجون در ادویه کبدیه ضماد فلس در مفاصل ضماد فیلغرنوس
در ادویه معدیه ضماد فیثاغورس در ادویه کبدیه ضماد قابض به نسخه در مفاصل ضماد قالوس
در ادویه کبدیه ضماد قسطالیون در ملفوظ سموم ادویه رأسی ضماد قلع ظفار به نسخه در جلد
ضماد قوطولون در ادویه کبدیه ضماد قروطی در کبدیه مسطور شد ضماد کرنب ضماد کعک
بر دو در ادویه امعا ضماد لادن هم در معویه ضماد لیلاطوس در ادویه کبدیه ضماد

ماء الرماد در ادویه جلدیه ضماد داسعوناطون در ادویه معدیه ضماد محلل هشت نسخه در
مفاصل و هفت نسخه در ادویه امراض جلد ضماد مخدر پنج نسخه در ادویه مفاصل ضماد مرارسی در
ادویه معویه ضماد مسقاطون در کبدیه ضماد مسکن شش نسخه در مفاصل و سه نسخه در جلد
ضماد معده در ادویه آن ضماد منضج ده نسخه در جلدیه ضماد ملین چهار نسخه در مفاصل و یازده
نسخه در جلد ضماد مورد در معویه ضماد منضج پانزده نسخه در ادویه جلد ضماد ورم حار در جلدیه
ضماد ورم رخو سه نسخه در جلدیه ضماد ورم صلب دو نسخه هم دران جا منتظم گشته و ضمادات
دیگر بسیار مناسب هر آزار در ضمن دواهای هر عضو بیار قرار یافته حرف الطاء طبابخه و طباخ و
طباخات تحقیق آنها در ادویه معده مذکور است طباخ باترشتی و طباخ نسخ منفور هر دو
در معدیه طبیخ افشنه در ادویه قلبیه طرود است که مالیدن آن بر بدن حشرات ارض را دور کند
چهار نسخه طرود ارضه طرود پشه طرود خردوک طرود ذباب طرود دراسو
طرود زنبور طرود سگ طرود عقرب دو نسخه طرود کیک
طرود ماران طرود مورچگان طرود موشان این همه در ادویه جلدیه طفشیل
در ادویه معدیه تحریر یافته طلا تحقیق لغوی و اصطلاحی آن در ملفوظ اول صداعی مسطور است طلای
اسس در ادویه معوی طلای ارنیاسیوس در ادویه امراض چشم طلای افسنتین طلای
افاقیا هر دو در ادویه معدیه طلای بادفرنک دو نسخه در جلدیه طلای باسور در
معویه طلای بثور روی دو نسخه طلای برص نوزده نسخه طلای برص اطفال دو نسخه
طلای بنات اللیل دو نسخه طلای بهق هفت نسخه در ادویه جلدیه طلای ترهل
و ترهل در جلدیه طلای ترمس در معویه طلای ترنسیل طلای تشنج حقان
این سه در ادویه جلدیه طلای ثوالول چهار نسخه در جلدیه طلای جذام هشت نسخه طلای
جرب و حکه بچهل و دو نسخه طلای جمره دو نسخه طلای جراز هفت نسخه طلای
حمره طلای حنازیر دو نسخه طلای داء الثعلب پانزده نسخه طلای داء الحیه دو
نسخه طلای رادع هشت طلای سرطان پنج نسخه طلای سعفه بیست و یک نسخه
طلای شری طلای شقاق اطراف پنج نسخه اینهمه در ادویه جلد طلای شقیقه و صداع
در ملفوظ اول ادویه راس طلای صدغین هم در انجا طلای خنان دو نسخه در ادویه جلدیه
طلای طباشیر در ادویه معویه طلای قثاء الحمار هم در معویه طلای قروح رطبه طلای

طلای قمل طلای قوبا به بیست و شش نسخه طلای کلف به بیست و دو نسخه در ادویه جلدیه
طلای مسهل بدو نسخه در ادویه مقویه طلای معده در معدیه طلای مقوم در ملفوظ دوم ادویه راس
طلای منمش به پنج نسخه طلای نمله طلای رحم خار به دو نسخه طلای وشم به دو نسخه
در ادویه جلدیه حرف العین عجینه تحقیق آن با نسخه در ادویه تناسل نوشته شده عرق تحقیق لفظ
این در ادویه قلبیه عرق بادرنجبویه عرق پرسیاوشان عرق بید با بعضی منافع آن در ادویه
قلبیه و بعضی منافع عرق بید در حمیات عرق بیدمشک خواص آن در ادویه قلبیه و بعضی منافع آن در حمیات
عرق تنبول به دو نسخه در ادویه قلبیه مذکور است عرق تیزاب به دو نسخه در ادویه جلدیه عرق تمردک
به دو نسخه عرق سنبل هر دو در ادویه تناسلیه عرق شاهتره عرق صندل هر دو در حمیات
عرق عنبر در قلبیه عرق کاسنی عرق کافور در حمیات عرق کبریت در ادویه جلدیه عرق
گل احکام آن در ادویه قلبیه عرق گوشت عرق گوشتی هر دو در ادویه تناسلیه عرق نیلوفر
در ادویه حمائیه عزیزی تحقیق لفظ این با سه نسخه در ادویه چشم عزیزی بارد عزیزی حار هم در این
جا تحریر یافته عصیر ورد در ملفوظ اول صداعی عطوس تحقیق آن با سه نسخه در ملفوظ اول دو نسخه آن
در ملفوظ دوم و سیزده نسخه آن در ملفوظ سوم ادویه راس و سه نسخه آن در ادویه چشم و یک نسخه آن در ادویه اغذیه
و یک نسخه آن در اغذیه مسطور است حرف الغین غالیه تحقیق آن با نسخه غالیه گرم و غالیه معتدل و یک نسخه این غالیه
مطلق بلا قید در ملفوظ دوم ادویه راس و دو نسخه آن در ادویه باهیه و یک نسخه آن در ادویه جلدیه تحریر است غذا ها
در هر باب مناسب هر مرض در الفاظ عینی مقرر گشته غرور تحقیق آن با شش نسخه در ملفوظ اول به سه نسخه غرغره در
ملفوظ دوم و شانزده نسخه آن در ملفوظ سوم ادویه راس به سه نسخه آن در ادویه امراض گوش و نه نسخه در ادویه امراض
بینی و شصت و نه نسخه آن در ادویه امراض فم و حلق و سه نسخه آن در ادویه صدریه غسول تحقیق آن با دو نسخه
در ادویه امراض چشم و یک نسخه آن در ادویه اغذیه و یک نسخه آن در ادویه امراض بینی و پنج نسخه آن در ادویه امراض جلد
غمره تحقیق آن با ده نسخه در ادویه امراض جلد قرار یافته حرف الفاء فالوذج منافع آن در ادویه صدریه
فتیله تحقیق آن با یک نسخه در ملفوظ دوم ادویه راس و یک نسخه آن در ادویه امراض چشم و چهارده نسخه آن در ادویه
امراض گوش و بیست و نه نسخه در ادویه امراض بینی مرقوم گشته فتیله مسهله سه نسخه در ادویه امراض امعاء مرقوم گشته
فرزجه تحقیق آن با یکصد و چند نسخه در ادویه امراض اعضای تناسل فقاع تحقیق آن و طریق ساختن آن در
ملفوظ دوم فقاع آرد جو بعضی منافع آن در ادویه معدیه فقاع زبیبی نسخه آن با منافع هم در ادویه معدیه
فقاع عسلی در ملفوظ دوم راس منتظم گشته فلافلی در ادویه معدیه فلدفیون تحقیق آن

به پنج نسخه در ادویه قبیه فلونیا وجه تسمیه آن از ملفوظ اول صداعی معلوم گشته فلونیای رسمی بچهار نسخه
در ملفوظ اول و بیک نسخه در ادویه امراض امعا فلونیای حافظ الارواح فلونیای رومی بسه نسخه فلونیای
طرسوسی فلونیای عماد الدین محمود بچهار نسخه فلونیای محمودی اینهمه در ملفوظ اول سر فلونیا
مطلق به دو نسخه در ادویه امراض امعا نوشته آمده فنجونش به پنج نسخه فندادیقون به دو نسخه در ادویه معده
فوتنجی هم در معدیه فودنج که نام آبگامه است ماهیت آن و خواص آن در ضمن ساختن آبگامه در ادویه معدیه
مذکور است فیروزنوش در ملفوظ دوم ادویه رأس فیروزنوش ممسک در ادویه معدیه مثبت است
حرف القاف قرارداد تحقیق این لفظ و نسخه آن در ادویه امراض چشم نگاشته شد قرص عقعق را
و طریق ترتیب آن در ملفوظ اول صداعی قرص اسس در ادویه صدریه قرص ابدی در ادویه کبدیه
قرص ابن سیار در ادویه صدریه قرص استسقا به دو نسخه در کبدیه قرص اسقلیناوس در ادویه
آلات تناسل قرص اسقولوقندریون در کبدیه قرص افاویه در ادویه معویه قرص افیتون
هم در معویه قرص افسنتین بسه نسخه در ادویه معدیه و بیک نسخه در ادویه کبدیه قرص اقاقیا به دو نسخه در ادویه
معده قرص اقروقوسما در ملفوظ اول رأس قرص انبرباریس در ادویه صدریه قرص انجبار در
معویه قرص بذر و خوردل به پنج نسخه در ملفوظ اول رأس قرص بندر و مانس در معدیه قرص انیسون بسه
نسخه در کبدیه قرص ابرسا به دو نسخه در کبدیه و طحالیه قرص ابلادس به دو نسخه در امعا قرص بارد به دو
نسخه در ادویه صدریه و بیک نسخه در قلبیه و به دو نسخه در کلویه قرص بربلیه در معویه قرص بزور بیک نسخه در امعا
و بیک نسخه در کلی قرص پسته در معدیه قرص بسد بچهار نسخه در ادویه صدریه و به دو نسخه در معویه قرص
بنجنکشت به پنج در ادویه کبدیه و طحالیه قرص بنفشه بچهار نسخه در ملفوظ اول و به پنج نسخه در صدریه و بیک
نسخه در معویه و بسه نسخه در حمیات قرص بنفشه مسهل بسه نسخه در ملفوظ دوم رأس و بیک نسخه در امعا
قرص بول الدم به پنج نسخه در کلویه قرص تخم حماض در معویه قرص ثابت ابن قره در حمیات
قرص جلنار در معدیه قرص جندبیدستر به دو نسخه در امعا قرص حب الآس در معدیه و بیک نسخه
در معویه قرص حماض در کبدیه قرص خرفه در معویه قرص خرنوب بسه در معویه قرص خشخاش
به دو نسخه در صدریه و بیک نسخه در معویه و بیک نسخه در کلویه و بیک نسخه در حمیات قرص دیاسقوباطون در
معویه قرص دیسقولیدوس در کلویه قرص ذات الجنب در صدریه قرص ذرب ذریع در معویه
قرص دیابیطس به دو نسخه در کلویه قرص راتیانج در ادویه قبیه قرص راسن به دو نسخه در معدیه
قرص راوند بهشت نسخه در ملفوظ اول رأس و بیک نسخه ملقب براوند در معدیه و به پنج نسخه ملقب براوند در کبدیه

قرص وفس در صدریه قرص رود ورون بدو نسخه در کبدیه
در معدیه بلفظ راوند و بیک نسخه کبدیه قرص زرشک بدو نسخه در جمیات و بدو نسخه در کبدیه
قرص زرشک بسه نسخه در امعا قرص زحیر قرص زرشک بارد
قرص زرشک کافوری قرص زرشک صغیر قرص زرشک حار قرص زرشک کبیر
قرص زرنیخ بدو نسخه در ادویه قرص زرشک لؤلؤی همه در ادویه کبدیه قرص زرشک لک دار
و بیک نسخه در امعا قرص زعفران در ادویه امراض چشم و یک نسخه آن در ادویه قلبیه و بچهار نسخه در معویه
قرص سک در معدیه قرص سعفه در جلدیه قرص سرطان بچهار نسخه در صدریه
قرص سنبل هم هردو در معدیه قرص سماق در معدیه قرص سلیخه قرص سل بپنج نسخه در صدریه
قرص شبرم در کبدیه قرص شب بپنج نسخه در کلویه قرص شادنج در صدریه
قرص صندل مطلی در ملفوظ اول از رأس قرص صندل مشروب در جمیات قرص صموغ در کلویه
و بسه نسخه در کلویه و بسه نسخه در کبدیه و بدو نسخه در معدیه و بدو نسخه قلبیه
قرص طباشیر قابض قرص طباشیر حامض و بیک نسخه در ادویه قلبیه قرص طباشیر افیونی در صدریه و بیک نسخه قرص طباشیر
قرص طباشیر کافوری ممسک قرص طباشیر کافوری در صدریه و بیک نسخه در معویه قرص طباشیر و بیک نسخه در حمایه
قرص طباشیر بسه نسخه قرص طباشیر مسهل در معدیه قرص طباشیر در بحث امعا قرص طباشیر کافوری نسخه در امراض امعا
قرص طین بدو نسخه قرص طباشیر نرم در جمیات قرص طباشیر کلناری در معویه
قرص طین ملین بچهار نسخه در صدریه و بدو نسخه در حمایه قرص عشر بینی در بحث امعا قرص عشرة الادویه در جمیات
قرص غافث بپنج نسخه در معدیه و بچهار نسخه در کلویه قرص غاریقون در کبدیه
قرص عود بچهار نسخه در معدیه و بیک نسخه در کلویه
قرص فوه در معدیه قرص فواق در صدریه قرص فلفل در جمیات و بسه نسخه در کبدیه و بسه نسخه
قرص ...ایل در معویه قرص قرط در معدیه قرص فیلسوس در طحالیه بدو نسخه در کبدیه
قرص کافور بدو نسخه در صدریه و بچهار نسخه در ادویه قلبیه قرص قسط در بحث معده در صدریه
قرص کبیر قرص کاکنج بسیزده نسخه در کلویه و بهشت نسخه در حمایه و بیک نسخه در کبدیه نسخه در معدیه
قرص کبر معتدل همه در طحالیه قرص کبر حار قرص کبر بارد بچهار نسخه در طحالیه
قرص کتوشث در بحث جمیات قرص کرنانج در طحالیه قرص کحل در صدریه
قرص کلف در جلدیه قرص کل مسهل در معویه قرص کل بسه نسخه در کبدیه و بدو نسخه در معویه
قرص کندر در معدیه و بیک نسخه در کلویه قرص گلنار در صدریه و بیک نسخه در معویه
قرص کندی در کبدیه قرص کهربا بچهار نسخه در صدریه و بیک نسخه در معدیه بسیزده نسخه در معویه

و بعد و نسخه در کلویه قرص لبان در صدریه قرص لبوب در کلویه قرص لک بچهار نسخه در
کبدیه قرص لوز هر دو در ادویه کبدیه قرص مادونیس در بحث امعا قرص مازریون
بچهار نسخه در کبدیه قرص ماسک البول در کلویه قرص مبرد در حمائیه قرص مثلث بشش نسخه
در ملفوظ اول رأس قرص مر در کلویه قرص مروارید بیک نسخه در قلبیه و بیک نسخه در حمائیه قرص
مشاک در قلبیه قرص مسهل در معویه قرص مصطکی در معدیه قرص معتدل
در کبدیه قرص مقل در معدیه و بیک نسخه در کبدیه قرص ملین در معویه قرص منضج در صدریه
قرص منوم قرص منوم بارد قرص منوم حار همه در ملفوظ دوم ادویه رأس قرص
من النصایح در ملفوظ اول رأس قرص نار مشک در معدیه قرص نتن عرق بیک نسخه در جلدیه
قرص نزوفی در جلدیه قرص نفث الدم بچهار ده نسخه در صدریه قرص نوشا در سه نسخه
در ادویه قمیه قرص ورد بهشت نسخه در معدیه و به ه نسخه در حمیات مذکور شده قطور بیک نسخه
در ادویه صدعیه و تحقیق لفظ آن با بیست نسخه در ادویه امراض چشم و بهشتاد نسخه آن در ادویه گوش و بهفت نسخه اش
در ادویه قمیه تحریر یافته قفطار غان بزرگ قفطار غان خورد هر دو در ادویه تناسلیه مرقوم
گشته قلیه تحقیق و طریق تحصیل آن در معده تحریر یافته قلیه آلو قلیه ابنه قلیه به
قلیه تم هندی قلیه ریباس همه در ادویه معدیه قلیه زردک قلیه زردک دم پخت
هر دو در تناسلیه قلیه لیمو در معدیه قلیه نرگسی قلیه نور هر دو در ادویه اعضای تناسل
قوفی تحقیق این در ادویه انفیه قوفی زحلی قوفی زهری قوفی شمسی قوفی
عطاردی قوفی قمری قوفی مریخی قوفی مشتری این همه قوفی ها با دو نسخه
قوفی مطلق در ادویه انفیه مسطور گشته قهوه مسهل در معویه قیروطی با بیست آن با سه نسخه
در ملفوظ اول و بشش نسخه در ملفوظ سیوم و بسه نسخه در امراض چشم و بهفت نسخه در انفیه و بچهار نسخه در قمیه و دوازده
نسخه در صدریه و دو نسخه در قلبیه و نسخه در جلدیه قیروطی اخضر در قلبیه قیروطی حزین در ادویه
صدریه مسطور گشته حرف الکاف کاشنج تحقیق معنی و نسخه آن را در ملفوظ سیوم رأس در یابند کافح
تحقیق این در اسم در آنجا باید دید کباب تحقیق لفظ و بعضی خواص آن در تحقیق معده کبوب
معنی اصطلاح آن با پنج نسخه در ملفوظ دوم رأس و یک نسخه آن در ملفوظ سیوم سر کبوس تحقیق معنی و یک نسخه آن
در ادویه معدیه تحریر یافته کحل موصفات طلاق این لفظ و معنی اصطلاح این در ادویه چشم کحل اسطاطیقون
کحل الاشقار بشش نسخه کحل اقریطن کحل ابیض همه در ادویه چشم نگاشته شد

شد کحل باسلیقون چند نسخه آن بلفظ باسلیقون در جرب ناسور شده کحل بطلیموس کحل بقراط
کحل بانفسجی کحل بیاض بچهار نسخه کحل توتیا کحل حبلا کحل جواهر بچهار نسخه کحل جواهر
صغیر کحل جواهر کبیر بسه نسخه کحل مستعمل کحل حول کحل دافع احتیاج عینک بدو نسخه
کحل دمعه بسه نسخه کحل رطب بدو نسخه کحل بادری بلفظ بادری در کلمه را کحل رمائین کحل
روشنائی بلفظ روشنائی در کلمه را کحل زعفرانی کحل ساذج کحل سنبل کحل سماق
کحل سهل الوجود کحل شاهجهان بادشاه کحل عجیب بدو نسخه کحل عزیزی
بلفظ عزیزی در کلمه عینی کحل عشا بچهار نسخه کحل فافیطون کحل قرنطن کحل مازو کحل
مبارک کحل مبرد کحل مقوی بدو نسخه کحل ملکایا کحل ودقه کحل وردی
کحل یابس همه در ادویه چشم مذکور شده کرد ناج معنی وی بخلاف اقوال در ملفوظ سیوم راس کشکاب
تحقیق آن در ادویه صدریه کشوثا نسخه آن در ملفوظ سیوم راس کلکلانج بیک نسخه کلکلانج بزرگ
بدو نسخه کلکلانج خورد بیک نسخه کلکلانج سرد بسه نسخه کلکلانج فیروزی کلکلانج قریب
باعتدال کلکلانج گرم کلکلانج سعد همه در ادویه کبدیه کماد معنی لغوی و اصطلاحی آن با سه نسخه که یکی از آن
هندیست در ملفوظ اول و یک نسخه آن در ملفوظ دوم و یک نسخه آن در ملفوظ سیوم راس و دو نسخه در ادویه الفقه
و چهار نسخه آن در ادویه گوش و چند نسخه جهت ذات الجنب در صدریه و یکی جهت ورم پستان در ادویه قلبیه و نسخه
آن در ادویه معدیه و لبیه نسخه در ادویه کبدیه و یک در ادویه معویه و دو نسخه وی در ادویه جلدیه صورت انتقاش
یافته کمونی تحقیق و منافع آن با پنج نسخه در ادویه معدیه کمونی اکبر کمونی کبیر کمونی مسهل
کمونی مسهل معمول همه در ادویه معدیه مرقوم شده دواهای کافی هندی ذکر کالانیس در ادویه صدریه
کاهیسده در ادویه معدیه کلناس کهرک در صدریه قرار یافته حرف اللام لبان نسخه
آن در ادویه باهیه لبان مسکن هم در آنجا لبن بعضی منافع بعضی اقسام در ادویه صدریه لبن مسهل
در ادویه معدیه هشت پست لبوب ابریشم لبوب جواهر لبوب صغیر بدو نسخه لبوب کبیر
بچهار نسخه و دیگر لبوبات مطلق را در ادویه باهیه دریابند لخلخه معنی لغوی و اصطلاحی آن با چهار نسخه در ملفوظ
اول و دو نسخه در ملفوظ دوم راس و یک نسخه در ادویه معدیه لخلخه بارده لخلخه خشک بدو نسخه در ملفوظ دوم
لذوق ولازوق معنی عرفی اصلی و اصطلاحی طبی آن با دو نسخه در ادویه امراض چشم و چهار نسخه در ادویه
فمیه لصوق تحقیق معنی آن با پنج نسخه در ادویه فمیه لطوخ تحقیق لغت و اصطلاح آن با پنج نسخه در ملفوظ
اول و هفت نسخه در ادویه الفقه و چهار ده نسخه که یکی از آن هندیست در ادویه فمیه تحریر یافته لعوق تحقیق

لعوق ذوی در ملفوظ سیوم راس لعوق ابن ماسویه لعوق ابهل لعوق اسقیل بسه نسخه در ادویه
صدریه لعوق انجبار در ادویه قلبیه و حلقیه لعوق بادام هم در انجا لعوق بادیان لعوق بارد بدو نسخه
لعوق بابرزد بچهار نسخه در ادویه صدریه لعوق بزر البنج هم در صدریه لعوق بزر خشخاش یک نسخه آن
در ادویه انفیه و چهار نسخه آن در ادویه صدریه لعوق بزر کتان بدو نسخه لعوق بزور لعوق بنفشه
لعوق تین لعوق ثوم لعوق چلغوزه بسه نسخه لعوق حاشا لعوق حب الرشاد بدو نسخه
بهم در ادویه صدریه لعوق حب القلقل یک نسخه آن در ادویه قلبیه و دو نسخه وی در ادویه صدریه لعوق حرف
لعوق حرمل در ادویه صدریه لعوق حلبه یک نسخه آن در ادویه حلقیه و یک نسخه آن در ادویه صدریه لعوق
حلتیت بدو نسخه در ادویه حلقیه لعوق خشخاش یک نسخه در ادویه انفیه و یک نسخه در ادویه حلقیه و بسه نسخه در
ادویه صدریه لعوق خیار شنبر بچهار نسخه در ادویه صدریه لعوق رب السوس بدو نسخه لعوق ریان بدو نسخه
لعوق زبیب بهم در ادویه صدریه لعوق زنجبیل در ادویه حلقیه لعوق زوفا بچهار نسخه در ادویه صدریه
لعوق سپستان بدو نسخه در ادویه حلقیه و بدو نسخه در ادویه صدریه لعوق سعال بچهار ده نسخه لعوق سل
بپنج نسخه لعوق صبیان لعوق صمغ در ادویه صدریه لعوق صنوبر در ادویه حلقیه لعوق طباشیر بسه
نسخه در ادویه صدریه لعوق علک الانباط یک نسخه آن در ادویه حلقیه و یک نسخه آن در ادویه صدریه لعوق
غاریقون بیک نسخه در ادویه صدریه و بیک نسخه در ادویه سعدیه لعوق قیسون لعوق کثیرا لعوق
کرسنه بهم در ادویه صدریه لعوق کرنب بدو نسخه در ادویه حلقیه و بیک نسخه در صدریه لعوق کزبره البیر
لعوق کشمش لعوق کندر لعوق لبوب لعوق لعابات باسرها در ادویه صدریه لعوق
مار الذراریح در حلقیه لعوق معتدل لعوق منضج بلغم لعوق منقی بدو نسخه در ادویه صدریه
لعوق منجبه در حلقیه لعوق ماردان در سعدیه لعوق نزله بدو نسخه در ادویه انفیه لعوق ورد در
صدریه لعوق یحیی بن خالد در حلقیه دیگر لعوقات غیر ذی اسم بسیار در مواضع خودش نگاشته شده در بابنه
دواهای مشهی لاتی لعوق مشهی که آنرا پیشه پاک ادویه گویند در ملفوظ سیوم راس دیگر مسمی
بامرت اولیه در ادویه امراض چشم دیگر که اهاد ادویه نام در ملفوظ سیوم دیگر کرستاوری ادویه گویند در ادویه
چشم لوه امرت رساین در ادویه صدریه مرقوم گشته حرف المیم مار الاصول بیک نسخه در ملفوظ اول و پنج
نسخه در ملفوظ دوم و شش نسخه در ملفوظ سیوم راس و بدو نسخه در ادویه سعدیه و بدوازده نسخه در ادویه کبدیه
و یک نسخه در سعدیه و بدو نسخه در ادویه اعضای تناسل و بچهار نسخه در حمیات مار الاصول بارد در مفصلیه مار
الاصول حار بچهار نسخه هم در مفصلیه مار الاصول کبیر در ملفوظ سیوم مار البزور در سعدیه مار

ماء البطیخ الهندی در حمیات ماء البقول در کبدیه و یک نسخه آن در معویه ماء البهرامج منافع
آن در معویه ماء الجبن تحقیق لفظ و منافع و طریق ساختن آن در ملفوظ دوم راس و یک نسخه آن در ادویه
سعدیه و دو نسخه آن در ادویه کبدیه ماء الجزر در ادویه قلبیه ماء الجوة هم در قلبیه ماء الخلاف در
ادویه صدریه ماء الخیار در ادویه جگریه ماء الذهبی در قلبیه ماء الرماد در ادویه معدیه ماء
الرمان هم در ملفوظ اول راس ماء الرامشین در حمیات ماء الزهر در قلبیه ماء الصعتر المستقطر در ملفوظ
سوم راس ماء السکر تحقیق این در لفظ جلاب در ملفوظ اول تحریر یافته و یک نسخه آن در ملفوظ سوم
و یک نسخه آن در ادویه صدریه ماء السویق به نسخه در معویه ماء الشاهترج در حمیات ماء الشعیر
تمام تحقیق و احکام آن در ادویه صدریه و بعضی منافع در حمیات ماء الشعیر سرطانی به سه ترتیب در ادویه صدریه
ماء الشعیر محمص در حمیات ماء العسل در ملفوظ سوم و یک ترتیب آن در ادویه قلبیه ماء
العسل مبرد در جگریه ماء عنب الثعلب در حمیات ماء القراطن در ملفوظ سوم راس ماء
القرع با احکام و ترتیب ساختن و منافع در ادویه صدریه ماء القمقمه در معویه ماء اللحم به یک نسخه در ملفوظ
اول راس و اکثر احکام و طرق اتخاذ آن با دو نسخه مرکب در ادویه قلبیه ماء الهندبا در حمیات مرقوم شده
مثرودیطوس تحقیق تمام و نسخه آن در ملفوظ اول راس مخلص الصبر تحقیق این اسم با نسخه هم در ملفوظ
اول مخیض البقر در ادویه معویه مرق معنی لغوی و اصطلاحی آن در ملفوظ دوم سر مربای امرود
به دو نسخه در ادویه معدیه مربای آلوچه در ادویه معدیه مربای آمله در ملفوظ دوم سر مربای انناس
در ادویه قلبیه مربای بادام به دو ترتیب در ادویه صدریه مربای بالنگ به چهار ترتیب در ادویه معدیه
مربای پوست بیرون پسته در معدیه مربای به به دو ترتیب در ادویه قلبیه مربای بهمن در
باهیه مربای تمر هندی مربای چوب بلسان هر دو در ملفوظ دوم راس مربای خصیة الثعلب
در ادویه باهیه مربای راسن در ملفوظ سوم سر مربای زردک در ادویه صدریه مربای زرشک
در کبدیه مربای زنجبیل به سه ترتیب در بحث معده مربای سیب در قلبیه مربای سیر به چند طریق
در ملفوظ سوم سر مربای شقاقل در باهیه مربای فلوس خیارشنبر در معویه مربای کدو در
صدریه مربای کردگان به دو عنوان در معدیه مربای لیمو در معدیه مربای نارجیل در ملفوظ سوم
مربای ورج در ملفوظ دوم سر مربای هلیله مربای هندوانه هر دو در ملفوظ دوم مرق افعی
در ادویه جلدیه و بعضی مرقهای دیگر ملفوظ سوم و بعضی در ادویه معویه نگاشته شد مرخ به یک نسخه
در ملفوظ سوم راس و یک نسخه در ادویه امراض گوش و دو نسخه در ادویه قیفیه و نسخه در ادویه صدریه

مرهم آبی مرهم در ادویه امراض گوش تحقیق این لفظ و بعضی احکام کلی این مرهم آمده بیقین قلم
انشلک بدو نسخه مرهم آتاک بدو نسخه در ادویه جلدیه مرهم ابیض بدو نسخه در ادویه گوش
وبدو نسخه در ادویه جلدیه مرهم احمر یکی در ادویه امراض گوش و یکی در جلدیه مرهم اخضر بیک نسخه در امراض
عینی و هفت نسخه در جلدیه مرهم اسفیداج یک نسخه در ادویه عینی و پنج نسخه آن در مبحث جلد مرهم اسود به نسخه
مرهم اشق مرهم اعجاز در ادویه جلدیه مرهم اکبر در ادویه تناسلیه مرهم باسلیقون بیک نسخه
در جلد مرهم باسلیقون بزرگ بیک نسخه بلفظ کبیر در ادویه اذینه و بیک نسخه در جلدیه مرهم باسلیقون خورد
به نسخه بلفظ صغیر در ادویه گوش و بیک نسخه در جلدیه مرهم برص در جلدیه مرهم توتیا در ادویه اعضای تناسل
مرهم جاذب در جلدیه مرهم چارمغز در معویه مرهم جالینوس در جلدیه مرهم جدوار
بدو نسخه مرهم جذام در ادویه جلدیه مرهم حب سفرجل در انفیه مرهم حرق نار مرهم خوارزنین
به نسخه در سل است مرهم خبث الفضه مرهم خشک ریشه مرهم خل همه در مبحث جلد
مرهم خلاف در صدریه مرهم خمیر مرهم خولان مرهم داخلیون به نسخه مرهم
داخلیون مرکب مرهم دق مرهم رال مرهم رصاص مرهم زرد مرهم
زماقی مرهم زعفران به نسخه همه در ادویه جلدیه مرهم زنگار بیک نسخه آن در
ادویه گوش و دیگر نسخ آن بلفظ اخضر مذکور است مرهم سرطان بچهار نسخه مرهم سرطانی مرهم
سرنج بدو نسخه مرهم سعفه به نسخه مرهم سعید خانی مرهم سیماب به نسخه در جلدیه
مرهم شحم حنظل در کبدیه مرهم شحم مرهم شقاق بچهار نسخه در جلدیه مرهم شنگرف
در ادویه اعضای تناسل مرهم عدس مرهم عرق مدنی مرهم عجیب مرهم عسل مرهم فرنگی
بدو نسخه مرهم فتحین همه در جلدیه مرهم قیروطی در ادویه کبدیه مرهم قلقدیس مرهم
کتان مرهم گلنار مرهم کندر مرهم لبن معجون مرهم لبن مرهم مرداسنج مرهم
مرداسنگ بدو نسخه همه در جلدیه مرهم مصری به نسخه در گوش و به نسخه در جلد مرهم ملحم بچهار نسخه
مرهم منضج جراحات مرهم نخلی بدو نسخه مرهم نفت دارو همه در ادویه جلدیه مرهم هندی
در ادویه صدریه مرهم هوجوچیه یک نسخه اش در گوش و یک نسخه در جلد مرقوم گشت و مرهمها مطلق مناسب
هر عضو در ضمن ادویه بیان آن عضو مرقوم شده مرسل مسهل سقمونیا در مبحث
امعا مسموح یک نسخه آن بتحقیق قبل در ادویه اعضای تناسل مسهل عجیب مسهل غذای
هر دو در ادویه معویه مسطور شده مصوص تحقیق این بدو نسخه در مبحث معده مضمضه تحقیق لفظ این با ثبت

با شصت و نه نسخه که سه از آن هندی است در ادویه قیه مصنوع ع تحقیق و یک نسخه آن در ملفوظ سیوم و سبزه
نسخه آن در ادویه قیه و یک نسخه در ادویه معدیه مطبوخ خ تحقیق و بعضی صفوابدا و احکام آن در ملفوظ اول مطبوخ
اسارون در مفصلیه مطبوخ آلو در معویه دو نسخه اش در حمیات مطبوخ آمله در معویه مطبوخ اجاص
در صدریه مطبوخ اذخر در حمائیه مطبوخ اسطوخودوس بیک نسخه در ملفوظ دوم و بیک نسخه در ادویه صدریه مطبوخ اسقولو
قندریون در کبدیه مطبوخ اصول بدو نسخه در کبدیه مطبوخ افیتمون بدو نسخه در ملفوظ دوم سر و بیک
نسخه در کبدیه و بدو نسخه در معویه مطبوخ افیتمون با غاریقون بسه نسخه در ملفوظ سیوم و بیک نسخه در کبدیه و بدو نسخه در معویه
مطبوخ افیتمون با فواکهی در ملفوظ دوم سر مطبوخ افسنتین بچهار نسخه در ادویه معدیه و بسه نسخه در کبدیه و بیک
نسخه در حمائیه مطبوخ اکلیل الملک در ادویه معدیه مطبوخ انار دانه هم در معدیه مطبوخ انجیر هم در آنجا
مطبوخ بیاوشان در اعضای تناسل مطبوخ بسفایج در ملفوظ سیوم سر مطبوخ بنفشه در معویه مطبوخ
بوزیدان در مفصلیه مطبوخ بهارستان در معویه مطبوخ ترنجبین در مفصلیه مطبوخ تمر هندی در قیه و بیک
نسخه در کبدیه مطبوخ جامع در ملفوظ دوم سر مطبوخ جعده مطبوخ جنطیانا هر دو در کبدیه مطبوخ
جلبه به دو نسخه در صدریه و بیک نسخه در کبدیه مطبوخ حمص در کبدیه مطبوخ خیارشنبر در ملفوظ دوم سر و بیک
نسخه در صدریه و بسه نسخه در معویه و بیک نسخه در مفصلیه مطبوخ دارشیشعان در ادویه معدیه مطبوخ ریوند در کبدیه
و بیک نسخه در معویه مطبوخ زراوند در تناسلیه مطبوخ زوفا بیازده نسخه در صدریه و بیک نسخه در کبدیه مطبوخ
زوفای صغیر مطبوخ زوفای کبیر هر دو در صدریه مطبوخ سپستان در حمیات مطبوخ سلیخه در معویه مطبوخ
سنا در حمیات مطبوخ سورنجان بچهار نسخه در مفصلیه مطبوخ شاهتره در ادویه معدیه و بدو نسخه در حمائیه بیک
نسخه در جلدیه مطبوخ طری در معدیه مطبوخ عناب در معویه مطبوخ عنب الثعلب در حمائیه مطبوخ عود مطبوخ
عود بلسان هر دو در معدیه مطبوخ غاریقون بدو نسخه در بحث امعا و بیک نسخه در مفاصل مطبوخ غافث در
حمیات مطبوخ فواکه بدو نسخه در ملفوظ اول سر مطبوخ قرطم در تناسلیه مطبوخ قنطوریون در ادویه چشم
مطبوخ کاسنی در کبدیه و بیک نسخه در حمائیه مطبوخ کبر در حمائیه مطبوخ کرفس در کبدیه و بیک نسخه در
مفصلیه مطبوخ کشوث در حمیات مطبوخ مسهل بشش نسخه در صدریه مطبوخ مشکطرامشیع در تناسلیه مطبوخات
منضج بر خلط و مسهلات آن در معدیه مطبوخ مویز در معویه مطبوخ هلیله بهفت نسخه در ملفوظ اول سر و بشش
نسخه در کبدیه و بپنج نسخه در معویه و بیک نسخه در تناسلیه و بدو نسخه در مفصلیه و بدو نسخه در حمیات و بسه نسخه در جلدیه
مطبوخ یوحنا در کبدیه و دیگر مطبوخات مطلقه مثل سیب بر باب را در بحث بیان تجربیافته مطبوخات هندی
مطبوخی که با انساوکار هم گویند در ملفوظ اول و دیگر که آنرا هنه بنچک گویند بسه نسخه در معویه مرقوم است

مطلخه تحقیق لفظ و طریق ساختن با نسخه که بجوع البقر نافع است در بحث مسدده مطلخنا بدو نسخه با تحقیق لفظ در ادویه
صدریه مذکور شده معجون معنی لغوی و اصطلاحی و فواید جمیله این ترکیب در ملفوظ اول سر معجون ابن عباد
در ادویه معدیه معجون ابن سهل در ادویه معدیه معجون اسهل بیک نسخه در معده و بیک نسخه در ادویه اعضای
تناسل معجون اختلاف در معویه معجون اذخر در ادویه معدیه معجون اذراقی در ملفوظ سیوم راس معجون
اذریاطوس مقسر در ادویه کبدیه معجون ارسطوخس در ادویه صدریه معجون اسرار الاطبا در ملفوظ اول سر
معجون اسری در ادویه تناسلیه معجون اسهال در ادویه معویه معجون اسطوخودوس در ادویه کبدیه معجون افتیمون
بیک نسخه در ملفوظ دوم و بیک نسخه در کبدیه معجون افسنتین بدو نسخه در معدیه معجون انقح در ملفوظ دوم سر
معجون انیسون در ادویه کبدیه معجون ایارج در ادویه معویه معجون بربکی در ادویه صدریه معجون بقراط
بدو نسخه در ادویه تناسلیه معجون بزور در ادویه معدیه و یکی در معویه و یکی در تناسلیه معجون بسباسه در تناسلیه
معجون بلادری در ملفوظ دوم سر معجون بلوط در تناسلیه معجون بنفشه بسه نسخه در معویه معجون بوزنه بیک
نسخه در معدیه و بیک نسخه در کبدیه معجون بیس در ملفوظ دوم سر معجون ترید بپنج نسخه در معویه معجون تمری
در تناسلیه معجون توم در ملفوظ سیوم ادویه راس معجون جالینوس در صدریه و بدو نسخه در کبدیه و بیک نسخه در تناسلیه
معجون جلغوزه بسه نسخه در تناسلیه معجون جند در معویه معجون جنطیانا در ملفوظ دوم راس و بیک نسخه در ادویه
معدیه معجون جوز بچینی بچهار نسخه در تناسلیه معجون جمع رحنده هم در معویه معجون جوزی در معدیه معجون حافظ الا
جساد در کبدیه معجون حب الغار در معدیه معجون حب البلسان در معویه معجون حجر الیهود معجون حجر الیهود در کبدیه
بدو در تناسلیه معجون حرملی در بحث مسدده معجون خبث الحدید بیک نسخه در معدیه و بیک نسخه در تناسلیه معجون خبث
الهندی که حاوی اسم البسم خود است در بحث مسدده معجون خیار شنبر بدو نسخه در معویه معجون داود انطاکی
بیک نسخه در ملفوظ اول سر و بسه نسخه در ملفوظ دوم راس معجون دار بلبجی و معجون دوای سیسم در ملفوظ دوم معجون
راحت در معویه و بیک نسخه در مفصلیه معجون راح الموت در ادویه صدریه معجون راسن معجون راوند بدو نسخه بدو
در معده معجون رابع بسه نسخه در حمیات معجون ربوبه بسه نسخه در صدریه معجون رشیدی در تناسلیه معجون
زبل بدو نسخه در معویه معجون زرنباد در معده معجون زوفا در القصبه قصبه ریه و نسخه در صدریه معجون سرخس
در معویه معجون سرور در صدریه معجون سعال بپنج نسخه در صدریه معجون سقراط در ملفوظ اول معجون
سقمونیا در معویه معجون سقنقور بدو نسخه سقنقور در تناسلیه معجون سکنجبین در معویه معجون
سنا بسه نسخه هم در معویه معجون سنبل در معدیه معجون سنیری در تناسلیه معجون سنکدان در
بحث معده معجون سورنجان در مفصلیه معجون سپاهی در ناقهیه معجون سیسالیوس در ملفوظ سیوم معجون

معجون شرقی معجون شیخ رئیس هردو در تناسلیه معجون ضمیری در ملفوظ سوم ✤
معجون طباشیر در تحت معده معجون طلا در ادویه قلبیه معجون عاقرقرحا در ملفوظ سوم
معجون عطای معجون عقرب بدو نسخه هردو در تناسلیه معجون عود در ادویه معدیه
معجون عود بلبن در مقویه معجون غافث در کبدیه معجون غرغره در ادویه حلقیه و فم ✤
معجون غیاثی بدو نسخه در ملفوظ اول و بیک نسخه در ملفوظ دوم معجون فاذزهر در تناسلیه
معجون فایق در ملفوظ اول معجون فخر السرور در تناسلیه معجون فواکه در مقویه معجون
فوذنج بسه در آنجا معجون فولاد در ملفوظ دوم معجون فیقرا در ملفوظ سوم معجون
قاطع شهوة ردیه در معدیه معجون قباد الملک در صدریه معجون قردمانا معجون
قرص افعی ملین هردو در تناسلیه معجون قرطم پنج نسخه در مقویه معجون قسط بیک
نسخه در ملفوظ اول و بیک نسخه در ادویه معدیه معجون قیقی بچهار نسخه در صدریه معجون قیصر
در ملفوظ سوم معجون قیوماطیب در معدیه معجون کاسر الریاح هم در معدیه معجون
کاکنج معجون کندر هردو در تناسلیه معجون کل در کبدیه معجون کلنار بدو
نسخه معجون کنجدر بدو نسخه هردو در تناسلیه معجون کندی در مفصلیه معجون کوتوالی
در تناسلیه معجون لبان در ملفوظ دوم معجون لوزی بدو نسخه در مقویه معجون
لولوی زر در تناسلیه معجون مادة الحیواة در ملفوظ دوم معجون مازریون در کبدیه
معجون ماسک البول بسه نسخه در تناسلیه معجون مبدل المزاج در ملفوظ سوم معجون
مبهی بپانزده نسخه در تناسلیه معجون مخترع در ادویه قلبیه معجون مختصر در مقویه ✤
معجون مر در تناسلیه معجون مروح الارواح هم در آنجا معجون مسک در معدیه معجون
مسهل بیک نسخه در ملفوظ دوم و بسه نسخه در کبدیه و بسه نسخه در مقویه معجون مسیحی بسه نسخه
در معده معجون مسیحی ملطف در تناسلیه معجون مفرح بدو نسخه در ملفوظ دوم معجون
مقل بدو نسخه در مقویه معجون ملطف در معدیه معجون ملح هندی در ملفوظ دوم
سوم معجون ملوکی در تناسلیه معجون ممسک بدو نسخه در تناسلیه معجون منشط در
ملفوظ دوم معجون منقی رأس هم در ملفوظ دوم معجون من نصایح النسیان در ملفوظ اول
معجون منعه در مقویه معجون ناردین در کبدیه معجون نانخواه بچهار نسخه در معده و بیک
نسخه در تناسل معجون نجاح در ملفوظ دوم معجون نظام شاهی بدو نسخه در تناسلیه معجون

نقره و در قلبیه معجون فرج در ادویه امراض چشم معجون هرمس در معویه و بهر دو نسخه در مفصلیه معجون
هندی در معدیه و بیک نسخه در معویه معجون یحیی بن خالد در مفصلیه معجونات هندی معجونیکه
اسکندر پاک نام دارد دیگر که پیل پاک نام دارد بهر دو نسخه دیگر که مسمی است به تالیس پاک همه در بحث معده
دیگر که مسمی است بجوارش نرجس در ادویه امراض چشم دیگر که سندهی پاک نام دارد در مبحث معده
دیگر معجون سنبل در تناسلیه دیگر معروف بمعجون صنع عجیبی هم در تناسلیه دیگر بمجوز پاک نام
در معدیه تحریر یافته مسهل بسه نسخه در ادویه امراض چشم و بعضی در ضمن ذرورات و بعضی بلفظ دوای
مسهل هم آنجا نوشته مغلی حبلو در ادویه صدریه مفرح تحقیق آن در ملفوظ اول مفرح
ابراهیمی در ادویه تناسلیه مفرح ابریشم مفرح اعظم بهر دو در ملفوظ دوم مفرح
بارد بیک نسخه در ملفوظ اول و بهر دو نسخه در ملفوظ دوم و بعضی نسخه در قلبیه و بیک نسخه در معدیه مفرح بارد
بالغ النفع در ملفوظ دوم سیر مفرح جواهر هم در آنجا مفرح حار بهر دو نسخه در ملفوظ دوم
و بچهار نسخه در ادویه قلبیه مفرح حار بالغ النفع در ملفوظ دوم مفرح دلکشا مفرح دلکشای
بارد مفرح دلکشای حار مفرح دلکشای معتدل همه در ادویه قلبیه مفرح زمردی
در انفیه مفرح سوسنبری در قلبیه مفرح سهل الوجود در ملفوظ دوم مفرح شیخ رئیس
مفرح صغیر حار مفرح صغیر معتدل همه در ملفوظ دوم مفرح صندلین
در بحث قلب مفرح طرب افزا هم در قلبیه مفرح طرب المجالس در تناسلیه مفرح طولا ناحسن
در ملفوظ اول مفرح عالمگیر صغیر و کبیر هر دو در تناسلیه مفرح عماد الدین محمود هم در آنجا مفرح
قابض بسه نسخه در معویه مفرح القلوب در تناسلیه مفرح کبیر در قلب مفرح بهی در
تناسل مفرح مسیحی بسه نسخه در قلبیه و بیک نسخه در تناسلیه مفرح معتدل بچهار نسخه در ملفوظ دوم
و بچهار نسخه در قلب و بیک نسخه در تناسل مفرح مقوی باه بسه نسخه در تناسلیه مفرح ملوکی در
قلب مفرح یاقوتی در ملفوظ دوم و بهر دو نسخه در تناسل و بیک نسخه بلفظ مفرح یاقوت در مفاصل مقیئی
بسه نسخه آن در ملفوظ اول و بیک نسخه وی در ملفوظ سوم و دو نسخه او در صدریه و دیگر احکام آن و طریق استعمال
آن با نسخهای بسیار در ادویه معدیه تحریر یافته ملح بیک نسخه آن که بفالج صالح است در ملفوظ سوم
و بسه نسخه ملح مطلق و ملح سلیمانی در معدیه و بسه نسخه دیگر مطلق آن در کبدیه ملح مسهل در
معویه ملح مستقوی بایک نسخه مطلق در ادویه اعضای تناسل مرقوم شده ممسیه در ضمن اشربه معده
میسوسن هم در آنجا منضج تحقیق آن با اختلاف اقوال در صدریه ثابت شده حرف

حرف النون ناطف تحقیق این با دو نسخه در ادویه صدریه ناطف مسهل در ادویه معاجین یافته
نبیند بعضی احکام و اقسام وی در لفظ فقاع در ملفوظ دوم تحریر یافته نبیند مویز در ادویه معدیه شد
تحقیق و نسخه این در ملفوظ دوم نرد در ادویه امراض گوش جا یافته نشوق بیان فرق در میان
آن و سعوط و نفوخ در لفظ سعوط ادویه صداعی نطول معنی لغوی و اختلاف اصطلاح آن با یازده نسخه در ملفوظ اول
صداعی و چهارده نسخه در ملفوظ دوم و شش نسخه در ملفوظ سیوم سر و دو نسخه در ادویه امراض چشم و یک نسخه در ادویه
امراض گوش و سه نسخه در ادویه قلبیه و شش نسخه در تناسلیه و یک نسخه در جلدیه نگاشتن آمده نفوخ معنی مصطلح
و بعضی احکام با یک نسخه در ملفوظ دوم و پنج نسخه در ملفوظ سیوم سر و بیست و چهار نسخه در ادویه امراض انف و هفت نسخه در ادویه
فمیه حلقیه صورة انتقاش یافته نقوع و نقیع تحقیق لغوی و اصطلاحی و تعیین زبان نقع و کیفیته خیسانیدن
در ملفوظ اول دو نسخه در ادویه فمیه و یک نسخه در قلبیه و شش نسخه در ادویه معده و چهار نسخه در کبدیه و سه نسخه در بحث
مفاصل و یک نسخه در حمیات و یک نسخه آن در جلدیه نگاشته نقوع آلو بیک نسخه در امعاء و بیک نسخه در حمیات نقوع
انبرباریس در ملفوظ اول سه نقوع بزور در تناسلیه نقوع بنفشه در حمیات نقوع
تمر هندی در امعاء نقوع حامض در ملفوظ اول نقوع حلو در ملفوظ دوم نقوع خیار سنبر
در بحث جگر نقوع زردآلو در ادویه امعاء نقوع زرشک بیک نسخه در کبدیه و بیک نسخه در حمیات نقوع
سپستان نقوع سنبل نقوع سنا همه در امعاء نقوع صبر بهشت نسخه در ملفوظ
اول و سه نسخه در ملفوظ دوم و سه نسخه در ادویه معدیه و دو نسخه در حمائیه نقوع عناب در ادویه امعاء نقوع
فواکه به نسخه نقوع کشنیز در ملفوظ اول نقوع کندر در ملفوظ دوم نقوع مبرد در حمیات
نقوع مسهل در ملفوظ اول نقوع مویز در ضمن ادویه امعاء نقوع نیلوفر در حمیات نقوع
هلیله به دو نسخه در ملفوظ اول و به دو نسخه در حمیات تحریر یافته نبیه تحقیق این در ملفوظ دوم ادویه راس نیرباج
در ضمن اشیای نافع معده نیشو با هم در معدیه حرف الواو وجور معنی وی با سه نسخه در ملفوظ دوم و چهار
نسخه در ملفوظ سیوم و هشت نسخه در ادویه صدریه و یک نسخه در ادویه قلبیه حرف الهاء هریسه منافع و کیفیته
پختن آن از تناسلیه معلوم گشته حرف الیاء یاقوتی پنج نسخه در ملفوظ دوم و چهار نسخه در ادویه قلبیه
یاقوتی بارد بیک نسخه یاقوتی حار یاقوتی معتدل همه در ادویه قلبیه تحریر یافته تمام شد فهرست
دواها و بعضی غذاها بی اسم که درین مجموعه مذکور شده بعون الله سبحانه مکتوب اول در ذکر دواهایی
که در امراض سر بکار آید مشتمل است بر چهار ملفوظ ملفوظ اول در ذکر دواهایی است که در مرض صداع و بیضه
و شقیقه مستعمل شود و این ملفوظ مشتمل است بر بیست و یک کلمه کلمه اول در ذکر دواهایی که مصدر بالف است

اسود و سلیم معجون نیست منسوب با وحدرهای هبة الله ابی البرکات نفع میکند صداع عتیق و سعال مزمن و ضیق
نفس و درد سپرز و استسقا را و درد جگر و مفاصل و نقرس و خدر و فالج را و قطع میکند عادت افیون و بر بیش را بغیر تکلف و باقی میماند
قوت این تا شش سال و شربت این نصف درم است و گرم است در اول ثانیه و یابس در آخر ثالثه منقول از تذکره داود و دوا
زعفران سه درم سنبل مصطکی زرنباد درونج هر واحد هشت درم افیون فرفیون بیخ فلفل سفید کندش ملح هندی نفطی پنج
افاح پنج بیخ عاقرقرحا صبر لسان الثور هر واحد بیست درم ترنج و سکبینج اشق زراوند طویل زراوند مدحرج خردل مقل ازرق
خربق جند بیدستر تخم حنظل کبریت چیر تخم سه سب جبلی هر واحد چهار درم شونیز بازرد قنابری هر واحد شصت
درهم حماما بیست و دو سهم ده و بست درهم صمغ را در قطران سفید حل کنند و دیگر دواها کوفته بیخته با سه هم آمیخته
بعسل قسقیه کرده در زباد دو ماه مدفون دارند پس بعمل آرند **اطریفل** معرب از لفظ هندی تری پهلا است یعنی سه
ثمر که عبارت از هلیله و بلیله و آمله است و اهل هند این سه جزو را کوفته گاهی تنها و گاهی جهت اصلاح خشکی آن به روغن
گاو و یا روغن بادام چرب کرده استعمال میکنند و در دفع صداع دیرینه است و نافع در دفع قبض اثر تمام می بخشد و بنده بکرات
مزاجان این را در آب شب تر کرده صبح صاف کرده اکثر داده و نفع بین مشاهده کرده و یونانیان این را با شیرینی مقوم کرده
و تجربه ساخته بکار میبرند و اقسام آنرا باعتبار ضم و اضافه یک جزو دیگر چنانچه اطریفل افتیمونی و باعتبار کثرة اجزا و قلت
آن چنانچه اطریفل صغیر و کبیر و باعتبار اضافه نام صاحب ترکیب چنانچه اطریفل زمانی و دیگر اعتبارات نامهای متعدده گذاشته اند
چنانچه هر قسم انشاء الله تعالی در مکتوبات و ملفوظات حسب مقام ارقام خواهد یافت و اینجا **اطریفل کشنیزی** که دافع
درد سر و چشم و گوش است و معده را قوت بسیار می دهد تحریر یافته پوست هلیله کابلی پوست بلیله زرد هلیله سیاه آمله مقشر
تخم کشنیز جمله برابر بعضی وزن تخم کشنیز قدری دو اند هم چند جمله اجزا کرده اند اما در اصل نسخه هم چند یک جزو است کوفته
بیخته به روغن بادام یا گاو چرب ساخته با عسل یا قند مقوم یا عسل غیر مقوم سرشته و مقدار شیرینی اگرچه چند کنند فعل دوا قوی تر و سرعت
کردن قلیل البشاعت میگردانند هرچند عسل بیشتر حرارت و لطافت فزون تر و عسل خام در حرارت و حدت زیاده تر و مدت
نزدیک تر و عسل کف گرفته بر عکس آن خاصه اگر با آب طبیخ یابد و در گرما قند عوض عسل اولی تر **اطریفل القروبا** بعضی اقسام این جهت صداع
عتیق نافع است انشاء الله تعالی در ملفوظ دوم خواهد آمد **ایارج** بکسر همزه بمعنی دوای الهی است و نسبت این دوا بحق سبحانه
تعالی اگرچه کل از نزد اوست جل و علی برای آنست که فعل این از خواص است و خواص قوی از عالم امر است که آن عالم ارواح است
و این عالم اشرف و اعلی از عالم خلق است که عالم اجسام است و گویند که معنی ایارج مسهل لطیف است و گویند که مصلح است و باهر
تقدیر این اول مسهلی است که آن را ترکیب داده اند قدما از مسهلات و اول ایارج روفس مدون شده و نسخه آن انشاء الله تعالی
در ملفوظ دوم بیاید **ایارج ارکاغانیس** که بعد از استعمال حبوب و ایارجات دیگر در صداع بلغمی احتیاج بآن می افتد
جند دارچینی سکبینج سنبل اذخر فو بیخ جبلی زراوند مدحرج هر یک دو درم مصطکی حب الغار صبر فرفیون زعفران

زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر هر یک یک وقیه شحم حنظل بیست و دو درم فراسیون اسطوخودوس خربق سیاه کمادر
یوس سقمونیا فلفل سفید دارفلفل هر یک دو وقیه عسل بقدر حاجت شربتی چهار مثقال با طبیخ افتیمون و نیز این ایارج نفع میکند
از بسیار مرضها که پیدا میشود از سودا و بلغم خام و دوار میکند نفع و دوار و ابتدای نزول و بخوخه رطب و عسر نفس و اوجاع حلق و درد جراحات
را که منشاء مواد غلیظ و یا صفرا باشد و جرب را نیز نافع است و سبل و صداع و وبائی که در آن چند بیدستر تا ستر قیراط حل
کرده باشد نفع میکند و اوجاع معده و بطن و جسم را و بطبیخ کرفس نفع میکند بوجع ظهر و کلیتین و انثیین و با آب سفرجل اوراق
عرق النسا و مثل این را با یکدیگر سرطان بحری محرق نفع میکند بعض کلب کلب را و از فرع اسمامون وارد او را ایارج
ارکاغانیس دیگر موافق نسخه یونس دارچینی سنبل جعده زعفران هر واحد چهار مثقال جاوشیر سکبینج فطراسالیون زراوند
مدحرج فلفل سفید هر یک پنج مثقال فراسیون غاریقون کمادریوس شحم حنظل اسطوخودوس هر واحد بیست مثقال کوفته و بیخته بعسل
بسرشند شربتی چهار مثقال با قدری از عسل و نمک کوفته بدهند این هر دو نسخه از قرابادین شیخ است و صاحب
منهاج نیز آورده ایارج جالینوس صداع و شقیقه و دوار و صمم و درد گوش را نافع است و صرع و مالیخولیا و فالج
و سکته و رعشه و لقوه و تشنج و عسر النفس و درد گرده و درد مثانه و نقرس و مفاصل و عرق النسا و داء الحیه و داء الثعلب
و ریشهای بد و کهن و استرخای مثانه و سلسل البول و امراض طبیعی و سودا و سپید و منقی اخلاط غلیظه و زجه و مدر
حیض و در جمیع منافع از ایارج لوغاذیا بهتر و مسهل بی زحمت است مرمکی سکبینج زراوند طویل زراوند مدحرج فلفل سیاه
و سفید دارفلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم اسفایج کمادریوس افتیمون اسطوخودوس هر یک
هفت درهم شحم حنظل غاریقون بصل الفار مشوی سقمونیا مشوی خربق سیاه فربیون سکبینج غاریقون هر یک
شانزده درم کوفته و بیخته با سه چند عسل بسرشند شربتی چهار مثقال همراه مطبوخی که مناسب هر مرض باشد و قوتش
تا چهار سال و گویند تا سی سال باقیست و احسن آنکه تحلل درین دوا خام باشد و در نسخه که صاحب منهاج نقل
کرده این اجزا زیاده بنظر آمده اشق شانزده درم مقل ازرق فراسیون هر یک هفده درهم و در قرابادین
شفائی درین نسخه بجای غاریقون اشق یافته و شیخ رئیس در قرابادین خود اجزای شانزده درهمی را هشت
هفت درهم نوشته و اشق نیم درهم و هلکرده و نگاشته که بعضی مردم زعفران چهار درهم اضافه کرده اند
و یک نسخه ایارج جالینوس دیگر از یونس که از نسخه ابن سرابیون نقل کرده نیست کمادریوس مقل بعض دارفلفل
غاریقون اسطوخودوس خربق اسود سقمونیا سنبل افتیمون بصل الفار مشوی هر یک شش مثقال مرمکی زعفران اشق غاریقون
هر یک بیست مثقال عسل بقدر کفایت قدر خوراک مثل لوغاذیا که در مقدمه دوم ان شاء الله تعالی خواهد آمد ایارج
فیقرا معنی ایارج معلوم شده و فیقرا بمعنی تلخ است و از آنکه ترکیب اسطوره در غایت تلخی است مسمی شده
با این اسم نافعست بصداع و بیضه و شقیقه و فالج و لقوه و استرخای زبان و ثقل آن و درد مفاصل و تنقیه

مفصول دماغی و طبقات معدی کند و حل قولنج و دفع قی قولنجی نماید و تحرز نمودن بعد اسهال در جلب رطوبات و زایل ساختن
لقوه مفید و پر مرغ بروغن چرب کرده و بشهد آلوده و با ایارج گرد اینده در حلق در آوردن مهیج قوی بر قی است و گویند بکرده
خوردن و مصلح او عناب است و گویند حق ایارجات نیست که در آب افتیمون حل کرده استعمال نمایند و نسخه ایارج فیقرا که تابعیت
او بقراط کرده و مقدم بر جمیع تراکیب فیقراست این است سنبل دارچینی سلیخه حب بلسان مصطکی اسارون زعفران هر یک
جزوی صبر سقوطری دو چند یا شش چند همه شربتی دو درهم با عسل و آب گرم وقت خواب در حالتی که معده ممتلی نبود و اطبا حسب تقاضای
حاجت وقت درین نسخه تصرفها کرده اند چنانچه در صداع حار و نزد غثیان و قی ورق گلسرخ بدل زعفران نموده اند و نزد
حاجت شدیده بتلطیف عوض اسارون کبابه مقرر کرده و برای منع سحج که لازم صبر است و دفع غایله آن و از امعا در ضعیف الامعا
رفع ورد آن او خرد و حب بسته و بعضی همین عوض مقل مجرد و حل کرده اند و برای تنقیه کبد عصاره غافث زیاده نموده و بعضی
برای تلطیف خلط غلیظ قسم فلفل و جوزبوا و بسباسه و جهت تنقیه دماغ اسطوخودوس مضاف ساخته اند و عند حاجت باخراج
بلغم لزج شحم حنظل مسحوق هم افزایند و ایارج شحم بخورانند و باید دانست که ایارج بطی العمل است مگر آنکه با عسل ممزوج باشد و آنچه صبر
او مغسول بود ضعیف الاثر است الا گرم مزاج مفید خاصه که با آب کاسنی مغسول باشد و طریق داشتن ایارج گفته اند یکی آنکه
بهمان خشک مثل سفوف بدارند و قوت او زیاده بر سه ماه نماند دوم آنکه به دو چند آن عسل بیامیزند در روی آهن و در سفال
اقوی و قوتش تا چهار سال باقی بماند سوم آنکه با آب مقل سرشته و اقراص بندند و در سایه خشک سازند و مختار شیخ همین است
و مسهل از غایله و قوت اقراص او تا شش ماه وفا میکند دیگر **ایارج فیقرا** تالیف یحیی ابن ماسویه که صداع بلغمی و سوداوی
زایل سازد و بتخفیف رطوبات دماغ کند و دفع بواسیر و تپهای کهنه نماید اذخر انیسون فسط جعفیا ناقصب الذریره سلیخه عصاره
افسنتین شاهتره زعفران جمله هر یک یکدرم حضض عصاره غافث هر یک سه درم شونیز یکدرم و نیم زرد و خیره
خوردنی شاهی درین نسخه بجای درهم یکدرم بنظر آمده و بجای اذخر مطلق بیخ اذخر مشاهده شده و یک نسخه ایارج فیقرا از
یحیی مذکور دیگر است که از حضض مجید مصطکی جزء دارد و شدید القبض است در ادویه بواسیری باید ان شاء الله تعالی **ایارج
کبیر** تنقیه دماغ کند و جمیع اوجاع راس را که از صفرا و بلغم و سودا بود نافع و معتدل در مزاج و منقول از ایضاح محجه العلاج
است کتیرا یکدرم ملح هندی دو درم و نیم ورد احمر زنجبیل هر یک سه درم شحم حنظل سه درم و نیم سقمونیا چهار
درم هلیله کابلی چهار درم افتیمون اسطوخودوس هر یک شش درم هلیله زرد و هفت درم ایارج فیقرا تنها هر یک ده
درم قدر خوراک چهار درم با مرفا نید یا با شکر **ایارج مرکب** هم منقول از ایضاح تنقیه دماغ از اخلاط ثلثه
کند کتیرا سه درم ملح نفطی ربع غاریقون اسطوخودوس هلیله زرد هر یک نصف افتیمون نصف و ثلث ایارج فیقرا
یکدرم بگلاب یا بگلاب بخورانند **ایارج سوفیقرا اطیس** قال الشیخ هو بقراط الحکیم درد سر را که از بخار فاسد بود
دور کند و جهت رطوبت معده و غثیان خوف و سایر علل سوداوی و بلغمی نفع دارد جعفیا سنبل زراوند مدحرج سلیخه

سیلیخه و دارچینی هر یک سه درم فطراسالیون کماذریوس فلنفلمونیه اسطوخودوس هر یک یک درهم و نیم مرچیار درهم شحم حنظل شش
درهم صبر زرد ده درهم با عسل سرشته در قوام آرند در نسخه حنین جبلی هم یک درهم قرص است قدر خوراک چهار مثقال
همراه مطبوخی که مناسب مرض باشد و در بعضی نسخه‌ها مصطکی هم دو درهم نیز آمده کلمه دوم از ملفوظ الف
که داروی صداع و شقیقه تجربه یافته در ذکر دواهایی است که مصدر بیای پارسی و عربی است پاشویه که
صداع و سرسام و جمیع آلام دماغ را بنا بر جذب مواد باسفل نفع تام دهد و القای حیات را در اواخر تبها بواسطه انفتاح
مسام و تسهیل عرق و جذب حرارت از باطن بظاهر زودتر متحلل میسازد و در استعمال او در بعضی نشسته اوحکمی که محفوظ اوراست
بود دانسته باید تا بسبب گرمی آب گرم بیفزاید و اگر نا گزیر باشد پاشویه که گرمی آب او بیشتر گراید بکار برند و در حال وقت
پاشویه رد رگی با بین طرف آب و جبه بیمار حایل سازند تا بخار به دماغ نرسد و در اصل بر این معنی آب گرم است فقط و برای تقویت
جذب دواهایی دیگر نیز مجوز شانند اما بجهت صداع گرم و در تب بکار آید انسب گل بنفشه گل نیلوفر هر یک یا جزو کل خطمی
در خسنه و شکوفه یا برگ بید یک قبضه سبوس گندم هشت مشت و اگر مرض بار دبود بابونه و حسن دل و سه کلیل و انسان آن
مطبوخ کنند و طریق آنست که ادویه را در آب بسیار بجوشانند پس صاف کرده در ظرف اندازند یا بیمار در آن گذارند و ساقها
از اعلی باسفل بمالند تا که جوشش آید و مطبخ بر دست کنند یا بیمار در آن بدارند هنوز قدری گرمی در آب باقی باشد که پایها
را نشفه خشک سازند و حسن آنکه ظرف عمیق چنانچه پایها تا زانو غرق باشند و تکرار عمل حسب حاجت در شبانروز دو سه بار
توان نمود و نهادن دستها در آب نیز جذب بخار از دماغ و دل میکند هرگاه حرارت شدید بود و جذب بخار ضرورت افتد
اقتصار بر اصل الطرف بهتر از غرق انها در آب گرم بود و چه نهادن اطراف در آب گرم عند حرارت قوی کرب می آرد و بد بختند
که هر وقت شدید حلیل کرده شود و وجه جذب مواد و جهت آنکه چون حل وی کنند نخست پایها را در آب گرم گذارند تا بخیره
منجذب بهمین طرف برآید و صعود نماید و این قاعده ضروری و واجب الحفظ است چه بعد شدت حلیل نه وصل ابا طه اگر پاشویه
نکنند بخار منجذب بدفعه بسر رود و آفت نزاول قوتش در به آرد نسخه این پاشویه با ترتیب آن و فواید دیگر منقضه ان از
قرابادین قادری نقل کرده شد تبخیر بروزن صبور در لغت چیزی است که بخار گرفته شود و بعدان و در اصطلاح دواهایی
چند است که تبخیر کرده شود بدان بر آتش اعم از آنکه در نفس آتش بسوزند یا در قدری آب جوش داده بخار آن بگیرند یا چیزی مثل
تابه گرم کنند و ازیاییات قدری بدان پاشند و بخار بعضو یا وف رسانند تبخیر ری که صداع حار مع مادهٔ صفرا و سود
و هر بنفشه نیلوفر قضبان خطمی شعیر مقشر مرضوض هر کدام قدری تر جمله یا هر چه از آنها بهم رسد در آب بپزند و در طشت
ریزند و قدری روغن بنفشه یا روغن گل در آن آمیزند و نیز دلیل نهند و تعقیب باشند که روا به سر پیچیده و انکبا بر آن
کنند و آب را حرکت همی دهند تا بخار وی بدماغ رسد و روزی دو سه بار این عمل کنند و اطراف با آب گرم بشویند
تبخیر دیگر که جهت صداع حار سافج و بادی و برای سرسام و جمیع امراض گرم دماغی و برای اعتلال شی بدان

انکباب کنند و سقی قرع و جراده آن که بهترین قسم آن کوکناره و تخم آن بنفشه نیلوفر قفاع شبا سفرم اطراف خلاف
جمله یا هر چه دست دهد در آب پخته انکباب کنند و تنطیل باین آب نیز مرطب و مبرد است **بخور** که صداع بارد و مع ماده را
نفع دهد بخور خوشبو قوده بابونه اکلیل الملک قیصوم شبت شیح تمام عقار ادویه پخته بدستور انکباب بران نمایند و تنطیل باین آب
بسیار نافع است این هر دو بخور از قرابادین علائی است **بخور** منقول از قرابادین جلالی صداع بارد را
دفع کند و تفتیح و تحلیل نماید و سر را گرم گرداند بابونه اکلیل الملک تمام حلبه مرزنگوش سبوس گندم خطمی ناک بر کا سعف
تخم شبت بوده و دمنه همه را در آب پخته بخور کنند و تنطیل نیز بهتر است و اهل جبال علاج میکنند این قسم صداع را به بخار
شلغم پخته باین عنوان که شلغمهای بسیار قطع کرده و مصرا ببیزند و سر به بخار آن بپوشانند **بخور** که صداع ریحی را سود
دهد و بهتر ازیانه تاب پخته بر سبیل انکباب تبخیر نمایند **کلمه سوم از ملفوظ اول** در ذکر دواهایی است که مصدر نبات است
تریاق نام هر مرکبی است بالخاصیه یا سموم مقاومت کند یا ازالة امراض بخاصیت نماید **تریاق افریدوس**
بتحقیق عتیقه نافع در ملفوظ دوم بیاید انشاء الله تعالی و از جمله تریاقات کبار **تریاق فاروق** است
یعنی فرق کننده میان قوت طبیعت و قوت سم و در ایجاد و ازاله سم دفع امراض کثیره از دماغ و غیره میکند چنانچه مذکور
باشد و بهتر از تریاق کبیر گویند و نفع میکند صداع و دوار و صرع و سکته و فالج و لقوه و رعشه و مالیخولیا و جذام و ضیق
النفس و سعال و خناق سوداوی و بلغمی و وجع صدر و ریه و خفقان و استسقا و یرقان سددی و قولنج بلغمی و درد گرده و مثانه
و سنگ گرده و مثانه بیرون آرد و سده جگر و سپرز بگشاید و حیض براند و بول بسیار و بادهای غلیظه که در حشا بود دفع کند
و ورم صلب سپرز و جگر را تحلیل دهد و حیضه بازدارد و حب القرع دور کند و شهوة کلبی و نافض حمیات بلغمی و سوداوی
و جمیع امراض بلغمی و سوداوی را نافع بود و حرارت عزیزی را بیفزاید و روح را قوت دهد و تقویت قلب و معده نماید
و باه را برانگیزد و مضرت گزیدن افعی و عقرب و رتیلا و سگ دیوانه و همه جانوران زهردار و همه زهرهای کشنده دفع کند
و طریق امتحان اصیل آن اینست که اگر سگ یا مرغ قدری پیش بخورانند یا افعی بگزانند پس تریاق دهند بهمان وقت
از الم سم نجات یابد و اگر شخصی را سقمونیا خورانند چون اسهال آید قدری از تریاق دهند اسهال بند شود و همچنین بند میکند قی شدید
غالب را و اگر در [illegible] افعی اندازند همه بمیرند و اگر در سوراخهای موران اندازند همه بگریزند و اگر به آب حل کرده آب در چشم
بگذارند [illegible] و اگر قدری با قلا در طشت جلاد اندازند و با انگشت در آن حل کنند و ساعتی بگذارند چون
بسته شود و اگر تریاق ازین اوصاف معرا باشد تریاق نباشد و اگر باشد غایت کهنگی باین حال رسیده بکار سم نیاید
و ورزی تا شصت سال بکمال خود است و بعد آن حکم معاجین کبار دارد و در سم نفع نمیکند و بعضی نوشته اند که اول از شش
شش ماه رسیده شود و حکم کودکی دارد و هر روز قوت آدمی افزاید در بلاد گرم تا ده سال و در بلاد سرد تا بیست و
حکم آن حکم تر غیع باشد بعد از آن جوان می شود و در شهرهای گرم بعد از سی سال قوت آن نقصان گیرد تا بکهل

بچهل سالگی رسد درجه آن درجه برباشد و اندر بلاد مسرو بعد چهل سالگی نقصان پذیرد تا بشصت سال رسد و نفع او هم
بحر و رومی است و هم ابیمرودی و ابتدای وضع این ترکیب از اندروماخس اول است و تمم این ترکیب اندروماخس ثانی است
و سبب وضع این را چنین بیان کرده اند که اندروماخس اول بعد این که سیر کرد و سفرها به بست سال روزی دید غلامی را
که از پیش او میرفت در زیر دیوار نشست تا بول کند پس برآمد از انجا یک ماری خورد و نیش زد بر ابهام پای آن غلام غلام
از انجا برخاست و مار را کشت و رفت جانب شجره غار و شروع کرد بخوردن حبهای آن درخت از عقب اندروماخس
هم رسید و پرسید از خبر او و از سبب خوردن او این حبها را از غلام گفت که این حبها مقاوم است سموم حیات و غیرها از هوام میکند
و بود بعد از آن غلام که معجون میکرد این حبها را با هم چند عسل و چهار مثقال ملذوع میداد پس برا حاصل میشد هرگاه اندرو
ماخس لسع شبر خود آمد ترکیب داد این دوا را نفع مشاهده میکرد از گزیدن حیوانات صغیره و عقارب و غیرها و دوست داشت
که اضافه کند دران چند دوای دیگر را که زیاده شود بان قوت این دوا پس تالیف داد با او حنطیانا و مر و قسط را که این هر
جزو نیز در باب نهش اکثر هوام اثر تمام داشته و میگرفت از هر واحد از حب الغار و حنطیانا و قسط بست مثقال و از مر صاف
سی مثقال که جمله این نود مثقال باشد و تصحیح وزن این دواها میکرد بعد کوفتن و بیختن هر واحد علیحده علیحده و جمع میکرد
با نود مثقال عسل منزوع الرغوة استعمال میکرد بعد چهارده یوم وقتی دوا و یک مثقال با آب گرم و با ... تی ماند این تریاق
همچنین بی تصرف احدی یکصد و سیزده سال تا اینکه انتشار یافت بعد این اقراقلیدس و رسید از علم و تمیز مکان عالی را پس
تفکر کرد در امر تریاق بست سال پس زیاده کرد درین ترکیب چهار جزو دیگر فلفل سفید و دارچینی سلیخه زعفران را پس گشت
این تریاق مولف از هشت جزو بالغ در فعل از اول و بود اوزان مفردات این تریاق بااین تکسان زعفران دارچینی
هر واحد دو مثقال سلیخه فلفل سفید هر یک چهار مثقال حب الغار حنطیانا مر صاف قسط هر یک شش مثقال رسید وزن
این هشت جزو به سی و شش مثقال و ضم میکرد با عسل منزوع الرغوة بوزن کل ادویه پس مجموع هفتاد و دو مثقال شد و اقرا
قلیدس نگاه میداشت این ترکیب را در ظرف رصاص سفید و استعمال میکرد بعد چهارده روز و هرگاه ایام رسید بعد این فلا
غورس و خواست که زیاده کند درین دوا ادویه مغذیه را تا باشد مالوف طبیعت پس جذب کند اعضا آنرا بسرعت پس زیاده
کرد درین عنصل و فتیق کرسنه را و تبدیل کرد عسل را به شراب ... پیدا شد بعد آن فراقلیس و داشت از تمیز و حذاقت و موفقیت
تا این مرتبه عظیمه پس نظر کرد درین تریاق پس دید درین ترکیب نقصان و فساد را اما النقصان پس از جهت ترک عسل که عسل
متضمن فواید جلیله بود از احاله بعض اجزا سمی بعض و اعانت بر امتزاج و افاده لطافت و حلاوت و ازاله لشاعت
و تنویص ... اعضا و ایصال الحان مداخل اعضا تا باحشا و حفظ دوا از فساد و از ... تحلیل قوی آن و نفاذ و تنقیه
کبد و صدر و نفع از لسع هوام و از ادویه سمیه بارده مثل خشخاش ... و اما فساد ترکیب پس از جهت آنست که شراب
تخریج میکند بعض ادویه را ... بعض ... شود و هرگاه ... میباید ... از برای همین جالینوس

زعم میکرد که در حبت آن شرب ... ساله باشد پس رد کرد و اقلیس عسل را مقدار سی کرد و آیق و بعضی گویند که این حکیم ترکیب
ترکیب داد عنصل و دقیق کرسنه را باوزان متساویه قرص کرده و خشک کرده و داخل میکرد در تریاق و نیقیق اندروماخس ثانی از قرص
از عنصل بیست و چهار مثقال و از دقیق کرسنه دو چندان وزن تمام کرد این با سعد از این نیز آمد ... نظر کرد
در تریاقات اربعه که تا زمان او ساخته شده بود راضی نشد از آنها مگر به تریاق اندروماخس الا آنکه دید مقدار اقراص قریب ...
اندر بسیار ... کرد قسط را ... فی سموم الهوام و شرب الادویه القتاله و زیاده از آن این را با این تفصیل حب الغار
یک جزو جنطیانا دو جزو زراوند سه جزو مر چهار جزو عسل بوزن ادویه و بود تریاق بدین صفت مدت یکصد و شصت و دو سال
بعد از این نظر کرد ماریوس در همه تریاقهای قدیمه و استخاره کرد و صواب ندید که تغیر دهد شئی را از آن لیکن اختیار کرد تریاق اقراسیا
را و زیاده کرد در آن نه دوای دیگر سنبل مشکطرامشیع فراسیون فلفل سیاه دارفلفل اذخر مقل خردل اسطوخودوس و وزن
این را اینچنین قسمت اوزان قسط سلیخه هر واحد دو مثقال سنبل حب الغار هر واحد شش مثقال فراسیون زعفران مشکطرامشیع
هر واحد ده مثقال جنطیانا خردل مقل زراوند مدحرج فقاح اذخر دارچینی اسطوخودوس هر واحد دوازده مثقال مر ...
فلفل ابیض فلفل اسود دارفلفل هر واحد بیست و چهار مثقال اقراص اسقیل سی مثقال عسل منزوع الرغوه مثل مجموعه و بود این
تریاق ماریوس نافع از سم حیات و حشرات و رتیلا و عقرب و سموم ادویه قتاله و اوجاع مفاصل و جمیع ... و خفقان
و ضعف معده و تنقیه میکرد معده را از اخلاط ردیه و نفع میکرد از خنازیر و از صفرت لون و از لقوه و ... و قدر شربت
این در امراض اعضای عالیه از سر و غیره نصف مثقال و در امراض اعضای وسطی دو ثلث مثقال و در امراض اعضای سفلانی
یکمثقال و در امراض اعضای سفلانی یکمثقال و بود این تریاق معمول مدت مدید و قریب یکصد و ده سال بعد از این پیدا شد
مقلیس الحمصی پس نظر کرد در تریاق ماریوس پس یافت او را احسن التالیف جید الصنعه پس تغیر نداد از آن شئی را غیر اینکه
دید که زیاده کند در آن قسم اقراص را که عمل کرده بود شخصی مسمی ... از حرون و بود ... قایم مقام تریاق و نفع
میکرد از سموم و نیز زیاده کرد بر اجزای آن تریاق که سوای قرص عنصل شده جزو بود بیست دو را با این تفصیل تخم کرفس
کمافیطوس ... مانا ... فلفل ... تخم ... صمغ البطم فطراسالیون زنجبیل ... اشق
سوسن ... فقیر ... ادویه مفرده ... هشت جزو ... اما وزن این بیست جزو هیچ معلوم
نیست که چه قدر مقلس حمصی در تریاق خود داخل کرده بنا بر این احسن تریاق ماریوس که مختار مقلس حمصی بود و بیست جزو را
که مقلس حمصی دیگر افزوده یکجا جمع کرده ... شده و ... ادویه و اوزان ادویه ... سنبل ... مر ...
فراسیون قسط مقل ازرق فلفل ابیض سلیخه حرمل زعفران هر واحد شش مثقال ... زراوند ... فلفل ... فقاح اذخر
کمافیطوس ... مشکطرامشیع اسطوخودوس هر واحد دوازده مثقال قماحی اندروماخس ... اقراص اسقیل فلفل
اسود دارچینی جنطیانا تخم کرفس ... حماما حب الغار تخم شلغم ... هر واحد ... درم فطراسالیون افیون

انیسون سورنجان صمغ البطم و سرف کلسنج زنجبیل قلقطار دو قو هر واحد بیست و چهار مثقال عسل منزوع الرغوه شراب عتیق
هر واحد سیصد مثقال و بود که حل میکرد چیزیرا که منحل میشود در شراب پستری بهیئت با عسل در حالی که بر آتش نرم می بود و استعمال
میکرد بعد یکسال و بود این تریاق نافع با موری که نفع میکرد مانند آن مر تریاق ناربغوس سوای آن به جذام و وسواس و جنون ابتدایی
سرطان و نسیان نیز نفع میکرد و بود که صاف میکرد ذهن را و ساقط میکرد جنین میت را و دیرتر آورد پیری را و بود معمول تا یکصد
و شصت و پنج سال تا آنکه تصرف کرد در آن اندروماخس اول هرگاه نظر کرد اندروماخس ثانی بیست سال درین تریاق خواست
که اضافه کند درین دواهای دیگر و پی برد که بخشید از دوران نجوم نافعی را و باقی ماند درین فکر پانزده سال دیگر تا اینکه رای او قرار یافت
برین که بیفزاید این چند جزو دیگر را فقط عود و بنج اسقوردیون طین مختوم رب السوس تخم شلغم و بادیانه ناخواه شادنج صمغ عربی حب
بلسان عود بلسان بیخ کبر غاریقون مصطکی سالیوس کمادریوس فودنج جبلی پنجنکشت قسطیه ... بیخ جنطیانا سکبینج اقاقیا کندر
افیون جندبیدستر قصب الذریره و قنطوریون و وزن این اجزای مفرده تعیینش معلوم نشده این نسخ تریاقات و اسامی و اوصاف اینها که مرقوم
شد از شرح قرابادین شیخ است که حکیم علی تدوین کرده و نسخه تریاق را که شیخ در قانون آورده و نوشته خیر النسخ فهذه الدواء
هی النسخه الاصلیه لاندروماخس یعنی اندروماخس ثانی آنکه منتهی شده سوی او تکمیل نسخه تریاق است جندبیدستر دو قو مازریون فقر
ریوند و حاد شیر قنطوریون باریک زراوند مدحرج و در روایتی زراوند طویل بیست سکبینج هر یک دو مثقال صعوه سایله تخم کرفس سیاکو
حرف کمادریوس نانخواه کمافیطوس عصاره لحیه التیس ایرسا ساذج هندی جنطیانا رومی رازیانه گل مختوم زاج محرق حماما وج ترکی
سوفاریقون حب بلسان صمغ عربی فودنج نانخواه انیسون اقاقیا از هر یک چهار مثقال مر مکی زعفران زنجبیل ریوند چینی قنطافلن
یعنی پنجنکشت فودنج جبلی فراسیون نطراسالیون قسط تلخ فلفل سفید دار فلفل سطوخودوس مشک طرامشیع کندر فقلح اذخر
صمغ البطم سلیخه سنبل الطیب جعده هر یک شش مثقال کلسنج تخم شلغم بری ثوم بری ایرسا غاریقون رب السوس دهن بلسان
هر یک دوازده مثقال اقراص اندروخورون فلفل سیاه افیون دارچینی هر یک بیست و چهار مثقال و در بعضی روایات دارچینی
دوازده مثقال است اقراص عنصل چهل و هشت مثقال و در بعضی و در عهد جالینوس چهل و شش مثقال اقراص عنصل داخل
میکردند عسلی که از کف جدا شده باشد ده رطل شراب ریحانی هشت رطل یونانی بغدادی که هر رطل از آن نود مثقال صمغها و عصارها و
اقراص در شراب خیسانند تا حل شود و عسل بر سر آن کنند و یکشبانه روز بگذارند و بعد از آن ادویه را کوفته بیخته بروغن بلسان
چرب کرده با یکدیگر سرشته در ظرف چینی یا رصاص یا نقره نگاه دارند و ظرف را پر کنند بلکه جزوی خالی گذارند تا آنکه بخار
برآرد و بعد از چهار ماه بلکه شش ماه استعمال نمایند و بعضی گفته اند که پیش از پنج سال استعمال نباید کرد و بعضی گفته اند بعد از دوازده
سال استعمال باید کرد و شاید این هرجهه استعمال آن در باب سموم است بلکه برای گزیدن افعی و الا پیش از این هنگام قوت دهد جسم
در امراض فایده همین میکند چنانچه حکیم علی نوشته که من تجربه کردم و دادم تریاق را که خود ساخته بودم بعد دو ماه قریب
نصف مثقال بمریضی که خواب نکرده بود از مرض سهر شانزده روز پس خواب کرد سی ساعت و قدر شربت این تریاق

در سرفه کهنه و درد سینه و درد پهلو که از باد غلیظ یا بلغم باشد مقدار یک درمسنگ با ماءالعسل یا جلاب دهند و جهت گزیدن مار و
عقرب و سگ دیوانه و رتیلا یک مثقال در شراب دهند و حاجی جلال گفته که سگ گزیده را با یکدرم سرطان و چهار
وقیه شراب دهند و مار گزیده را بسیم مقدار شراب چهار وقیه تعیین کرده و زنبور گزیده را و سرکه دهند و در سرکه حل کرده
در موضع مالند و از جهت دفع مضرت ادویه سمیه مثل افیون و شوکران و فسرفیون و بزرالبنج و ذراریح و امثال آنها در شراب
و در یرقان سدی درمسنگ در طبیخ اسارون و در استسقا یک فندق با سرکه ممزوج دهند یا با شراب و از جهت فالج و لقوه در طبیخه
در ماءالاصول و از جهت جذام در ماءالجبن حب القرع و در طبیخ قیصوم و در ناقص حمیات بلغمی و سوداوی یک درمسنگ با آب گرم
یا شراب و در قولنج و نفخ معده و نفس ریحی و سقوط شهوت و در بروز انقطاع صوت و برص یک درمسنگ با ماءالعسل یا شراب دهند
و در جلالی در قولنج و نفخ معده و نفس ریحی با طبیخ زیره و بادیان نوشته و در ضیق النفس سکنجبین عنصلی و در صرع و صداع
و شقیقه یک درمسنگ با آب گرم و در جلالی نوشته که در صرع در سکنجبین عنصلی حل نموده غرغره فرمایند و بسیم با سکنجبین مذکور دهند
و اصحاب بیضه را دو دانگ در شراب ... و جهت احتباس طمث و اخراج جنین میت در طبیخ ابهل یا مشکطرامشیع با سداب دهند
و در امراض حقیقیه یک طسوج و در امراض شدیده یک مثقال میداده باشند تریاق فاروق به نسخه دیگر که هم از شیخ رئیس
آورده بزر فراقیه جاوشیر سکبینج کف بیوردی قسط ریوند زراوند مدحرج جند بیدستر هر یک دو مثقال حنطیانا حرف ابیض سیسالیوس
ناردین بزر نانخواه کمافیطوس کمادریوس عصاره لحیة التیس ساذج انیسون فودنج تخم کرفس تخم رازیانه طین بحیره قلقطار محرق
حماما هیوفاریقون مر حب بلسان اقاقیا صمغ عربی قردمانا هر واحد چهار مثقال مر مکی اسارون زعفران دارفلفل زنجبیل
حبق جبلی فطراسالیون نانخواه شبت بری ریوند چینی قسط تلخ سفید اسطوخودوس فلفل سفید مشکطرامشیع تفاح اذخر علک الانباط
بسباسه سلیخه سنبل هر واحد شش مثقال ثوم بری ورق کلبیبج تخم شلغم بری ایرسا غاریقون رب السوس دهن البلسان در بعضی
هر واحد دوازده مثقال قرص افاعی قرص اندروخورون فلفل سیاه افیون جند هر واحد بیست و چهار مثقال قرص اسقیل
بیست و هشت مثقال ملکایی زیاده کرده میشود در این نسخه این اجزا را و در نسخهای کهنه این اجزا اصل نیست حبق نهری کیکیا
مصطکی کثیرا اسطوخودوس زراوند طویل هر پنج هر واحد دو مثقال زعفران را علیحده بسایند مر و افیون منقی علیحده کوفته
در طلا مطبوخ یکشب تر کنند و ملک ... روغن بلسان حل کنند قلقطار علیحده بکوبند پس بسایند همه داروها را بپزند و
معجون کنند عسل کف گرفته دو چندان ادویه و شش ماه یک تخمیر کردن خوب ... بسایند تا بگذارد تریاق فاروق
به نسخه دیگر هم از شیخ رئیس رحمة الله تعالی جند بیدستر زراوند طویل ... جاوشیر قسط ریوند دقیق تا
هر یک دو مثقال کمافیطوس مسیحیه سائله حماما ناردین طین مختوم فودنج کمادریوس ساذج هندی قلقطار محرق حنطیانا ورق انیسون
عصاره ... قسط و ... حب بلسان صمغ عربی بزر رازیانه قردمانا سیسالیوس اقاقیا حرف ابیض هیوفاریقون نانخواه سکبینج
تخم کرفس هر یک چهار مثقال فلفل ابیض ریوند چینی مر مکی قسط تلخ زعفران سلیخه سنبل هندی مشکطرامشیع فراسیون

فراسیون فقاح اذخر فودنج کندر ذکر جعده اسطوخودوس فطراسالیون مصطکی صمغ البطم زنجبیل نانخواه هر واحد شش مثقال
روغن بلسان عود بلسان هر یک ده مثقال ورق گلسرخ ایرسا اصل السوس تخم شلغم بری اسقوردیون دارچینی افیون غاریقون
هر یک دوازده مثقال اقراص افعی دارفلفل اقراص اندروخورون هر یک بیست و چهار مثقال قسط اصل اسقیل جبلی شصت مثقال
با عسل مثل نسخه سابق سرشته باید دانست که حق تریاق فاروق این بود که در ادویه دافعه سموم نوشته شود چه اصل وضع این دوا
و عمده منافع استعمال آن همین است اما چون نافع اکثر امراض اعضای رئیسه و دافع اوجاع دیگر اعضای شریفه بود و در اکثر مواضع
احتیاج بآن رو خواهد نمود بنا برین نوشتن نسخ قدیمه و جدیده آن و اطلاع بر فواید برگزیده آن در ابتدای کتاب بهترین صورت دید
در ملفوظ ادویه صداع مرقوم کرده **کلمه چهارم از ملفوظ اول** در ذکر دواهای که مصدر بثای مثلثه است
ثیادریطوس اکبر معجونیست که باسم ملکی از ملوک یونان که واضع او بود موسوم شده و گفته اند اول کسی که عمل آن کرده
اندروماخس است بعضی گفته اند بقراط بود جهت صداع و صرع و لقوه و رعشه و فالج و جمیع امراض عتیقه مزمن و انواع سوء مزاج بارد
رطب و اوجاع معده و کبد و طحال و کلیه و رحم و تاریکی چشم و ربو و جذام و برص مفید نیج و استسقا که از برودت و ضعف جگر باشد
نافع است و اسهال بی مشقت کند و مدر بول و حیض بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و حرارت غریزی را قوت دهد و بدن را
از اخلاط فاسده پاک سازد و بادها دفع کند و سدها بکشاید و جگر بگشاید و رنگ نیکو نماید و قوتش تا چهار سال باقی بود
دارچینی یکدرم و نیم عود بلسان فرفیون فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل مرکی حبطیا حب بلسان فقاح اذخر سعد حماما
هر یک دو درهم زعفران دارچینی میعه مصطکی روغن بلسان هر یک سه درهم سنبل الطیب سه درهم و نیم کمافیطوس قسط
فطراسالیون هر یک چهار درهم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش مثقال صبر سقوطری پانزده درهم غاریقون بیست درهم
ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان چرب ساخته باشد چندان عسل سرشته بعد شش ماه استعمال کنند شربتی چهار مثقال این
نسخه از قرابادین شفائی است و در قرابادین شیخ اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش شش درهم است سعد حماما
یک درهم **ثیادریطوس دیگر** که در منفعت قریب باول است ریوند چینی سنبل الطیب هر یک یکدرهم کمافیطوس
فلفل سفید اسارون عود بلسان هر یک دو درهم مج زعفران دارچینی **مصطکی** سورنجان سلیخه هر یک سه درهم فلفل سیاه
جندبیدستر هر یک چهار درهم غاریقون بیست درهم صبر سقوطری سی درهم عسل سه چندانه شربتی چهار درهم
آب گرم این هم موافق قرابادین شفائی است **کلمه پنجم از ملفوظ اول** در ذکر دواهائی که مصدر بجیم
فارسی است **جلاب** در اصطلاح اطبا عسل یا شکر را گویند که در آب مثل گلاب یا آب جوشیده قوام
کرده باشند و اگر جوش نداده جلاب خام نامند و اختلاف در آنکه او حار است یا بارد یا معتدل میتواند که بنا بر
اختلاف اصناف عسل و شکر باشد در بیاض و حمرت و شدت حلاوت و قلت آن یا بنا بر اختلاف انواع
گلاب که با آن ممزوج میشود در مرارت و عفوصت و حموضت و تفاهت و ازینجاست که اقسام او هم بسیار شده

در اینجا جلابی که صداع گرم را مفید است و تسکین عطش و تلیین طبع و اطفای حرارت کند مذکور میشود و بیارند شکر لطیف سفید یک
یکرطل و در یکرطل لعاب اسپرزه و دو رطل آب بپزند و کف بردارند و بقوام آرند و اگر اسپرزه را در عرق بید مشک و گلاب
لعاب بگیرند و بجای شکر نبات و حل کنند لطیف تر و انفع و بدل سعده مفیدتر باشد و تمام دیگر این در مواضع دیگر مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی **حب سر سهاگوکل** ترکیب هندی است در سر درد و درد سینه و درد کمر فواید بسیار
دارد و جوگیان نوشته اند که جمله امراض از تن بر طرف کرده باشد دفع کند خصوص جهت اجیرن و سنگرهنی و سرفه خونی و کهیرنی و
ترتیهای فساد و منی و لوسیر و بهگندر و یرقان و حیات و آماس شکم و بغلیه و گوله و پرمیو و ناسور و جمیع انواع دماميل
و سل و تپ و پرمیه و جمیع امراض چشم نافع تر است و اگر کسی تا یکسال مداومت این ترکیب کند از سر نوجوان شود و ثقل
و وجع و خوارش حمی ربع قوی شود و اگر شش سال مداومت کند عمر طبیعی بیابد و کیا کلیب شود و شکن اندام دفع گرداند بیارند
ثقل کاکوتی و آنولن هر یک سه و نیم نمک سونچل نمک سانبهر نمک ساچلون هر یک چهار درهم کند دل کهند هریا مهیا
بیداره بستهیو بلیله بلیله آمله بلیلول پیپل در ازپیپل گردنیر بالا بچو زنجبیل هلد دار هلدیر هیی دیودار بابرنگ زیره سفید
زیره سیاه چینیه پنرجایته پوست بیخ بیخ بهجنه بیخ بادل سونف ناگیسر پاکل کنول تخم پسرخ الایچی تالیس پاجی سهاگه
بچهار سند نالی نسوت شیلاجیت هر یک هشت درهم هندی کوکهروست گلو هر یک دوازده درهم سار کشته سی و چهار درهم
سیلاجیت جمل چهار درهم نبات کوکل مصفی هر یک شصت چهار درهم هر دو را علحده علحده سوده وزن کرده گرفته با کوکل
بیاشر بند ه روغن گاو دوازده پل انداخته بکوبند جنانکه توان و جمله را بانسهم مخلوط گردانند و مقدار چهار درهم گلوله بند و یکی هر روز
بسیر او از زبان مناسب هر مرض بخورانند و دیگر نسخهای این ترکیب مواضع دیگر بیاید ان شاء الله تعالی **کلمه ششم از ملفوظ**
اول در ذکر دواهای که مصدر مجاهاست **حب اسطوخودوس** که صداع شتری را نفع و بلغم را از معده قطع
کند منقول از شرح حمیات اسود و درهم شحم حنظل دو درهم و نیم بلیله کابلی بلیله سیاه صبر سقمونیا هر یک سه درهم غاریقون
چهار درهم افتیمون افریطی اسطوخودوس هر یک چهار درهم کوفته و بیخته با آب بادرنجبویه سرشته حبها سازند و دو درهم و نیم تا سه درهم
بخورند **حب ایارج** موافق نسخه مشهوره قطع ماده اکثر اقسام صداع و تنقیه سر و دماغ باقلاع کند منقول از رق کیترا
یک چهار سقمونیا شحم حنظل نمک هندی هر یک یک دانگ و نیم غاریقون سفید شیر بهم ایارج فیقرا تربد سفید مصروف حب النیل
هر یک یک درهم کوفته و بیخته با عرق بادیان حبها سازند این یک شربت است باید دانست اگرچه قوت حبهای مسهله
تا دو ماه باقی میماند و بعد از آن ضعیف میشود اما شیخ رئیس در قانون در استعمال حبوب چنین نوشته که یک روز پیش از
وقت تناول بسازند و در سایه خشک کنند و هنوز نرمی در وی باقی باشد که بخورند چه خشک شده حلق و مری را
بخراشد و دیر در معده بماند و نمیگذارد و در بخه ساخته فوراً استعمال آرند بنا بر آنکه اخلاط ترجی در مری می چسپد و از دو
معده نمیرسد و دیر نزود و حل میگردد و حال آنکه اصل وضع حبوب جهت همین است که دیر در معده بماند و مواد

مواد از سر و اعضای عالیه جذب کند **حب ایاره** که در صداع ریحی استعمال میشود منقول از منهاج ایاره فیقرا
تربد هر یک ده درهم پوست هلیله زرد پوست بلیله کابلی هر یک پنج درهم افتیمون نمک هندی هر یک دو درهم حب سازند
شربتی از دو درهم تا سه درهم و اگر بدن ماده سودا بود افتیمون زیاده کنند **حب ایاره دیگر** منقول
از منهاج جهة صداع بلغمی ایارج فیقرا یکدرهم شحم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ سقمونیا انیسون عود هندی مقل هر یک یکدانگ
حب سازند یک شربت است **حب ایاره دیگر** منقول از قرابادین جلالی درد سر و درد نیم سر و درد چشم را
سودمند بود و سر و دماغ را پاک گرداند و بوی ناخوش که از بینی آید ببرد گلسرخ نمک سیاه هر یک یکدانگ و نیم افتیمون
پوست هلیله کابلی ایاره فیقرا هر کدام چهار دانگ تربد سفید یکدرهم و نیم اگر خواهند که قوی تر شود دو دانگ و نیم سقمونیا
زیاده کنند **حب ایاره دیگر** منقول از قرابادین شفائی شحم حنظل ملح هندی هر یک دانگی و نیم حب النیل
غاریقون انیسون هر یک نیم درهم ایاره فیقرا تربد سفید هر یک یک درهم با آب رازیانه سرشته حب سازند **دیگر**
منقول از کتاب مذکور انیسون رومی غاریقون هر یک دو دانگ شحم حنظل زنجبیل ملح هندی مقل ازرق هر یک دو دانگ
و نیم ایاره فیقرا تربد سفید پوست هلیله زرد سقمونیا هر یک دو مثقال و نیم با آب رازیانه حب سازند جمله هفت شربت است
آخر منقول منه ایارج فیقرا دارچینی سنبل الطیب حب بلسان عود بلسان سلیخه زعفران اسارون شامی مساوی کوفته
و بیخته صبر سقوطری دو وزن ادویه آمیخته حب سازند شربتی دو درهم با آب عسل **حب بنفشه** منقول از قرابادین
قلانسی صداع گرم و درد سر را نافع است کتیرا دانگی محموده مشوی ربع درهم رب السوس نصف درهم تربد یکدرهم بنفشه دو درهم
جمله یک شربت است **حب بنفشه** منقول از منهاج که در صداع صفراوی بجهة تلیین طبع بکار آید بنفشه یکدرهم
گل سرخ سقمونیا هر یک یک دانگ کوفته با لعاب بهیدانه سرشته حب سازند **حب بنفشه** منقول از قرابادین جلالی جهة
درد سر و شقیقه و چشم و تنقیه دماغ کند از اخلاط بنفشه خشک دو درهم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب
کرده یکدرهم رب السوس پوست هلیله زرد انیسون هر یک نیم درهم ورق گلسرخ سقمونیا هر یکی دانگی کوفته و بیخته با آب
خالص سرشته حب سازند این یک شربت است **حب بنفشه دیگر** که جهة صداع حار بعد انکسار حدت و التهاب بکار آید
و درد چشم و جرب نیز نافع بود بنفشه دو درهم تربد سفید یکدرهم رب السوس دو دانگ سقمونیا گلسرخ هر یک دانگی
با آب کرفس حبها سازند منقول از شرح حکیم علی **حب جالینوس** درد سر دور کند و چشم را روشن کند و فضول
سر را از تن پاک کند مصطکی افسنتین سقمونیا شحم حنظل هر یک دو درهم کوفته و بیخته با آب حب کنند و یک درهم بخورند **حب**
ذهب که صداع و درد و شقیقه ای نزول بار اسود و دارد صبر سقمونیا مشوی هر یک یکمثقال پوست هلیله زرد تخم کاسنی
هر یک دو مثقال تربد سفید هفت مثقال شربتی یک درهم **حب ذهب** نسخه دیگر جهة اوجاع سر و جلاء بصر
و شقیقه بدن صبر بیست درهم پوست هلیله زرد ده درهم گلسرخ پنج درهم مصطکی کتیرا زعفران سقمونیا مشوی هر یک

سه درهم شربتی ده درهم تا دو درهم و نیم **حب ذهب** بنسخهٔ دیگر تنقیه مواد حاره راس کند صبر ده درهم تربد موصوف
هفت درهم پوست هلیله زرد بیخته ترسیم سقمونیا سه درهم و نصف مصطکی گلسرخ هر یک دو درهم و نصف زعفران نصف درهم
شربتی دو مثقال **حب شبیار** در دسر و تاریکی چشم سودمند و باصره را قوت دهد و درد معده دور کند منقول از
قرابادین شفائی صبر سقوطری شش درهم گلسرخ هلیله زرد مصطکی تربد هر یک یکدرهم سقمونیا مشوی نیم درهم و در قرابادین
جلالی کتیرا نیم درهم داخل است کوفته بیخته حبها زند شربتی یکمثقال تا سه مثقال **حب شبیار** منقول از قرابادین نجفی
در دسر و معده را نافع بود صبر سقوطری شش درهم تربد هلیله کابلی هر یک دو درهم مصطکی گلسرخ هر یک یک درهم مقل ازرق
نصف درهم با آب گرم حبها سازند قدر شربت سه درهم وقت خواب هفته یکبار **حب شبیار** که صاحب
قلانسی آورده کتیرا مقل هر یک یکدرهم گلسرخ مصطکی افتیمون هر یک دو درهم پوست هلیله زرد هشت درهم صبر ده درهم حبها سازند
حب شبیار بنسخهٔ دیگر درد سر و شقیقه و اسود و منقای و در طبیعت بحالتی که بر سر بود دور کند و سده جگر بگشاید و درد
دندان را نافع آید حب بلسان عود بلسان قرنفل سنبل مصطکی اسارون زعفران سقمونیا مر دو درم سلیخه از هر یک دانگی و طسوجی
صبر سقوطری هفده درهم کوفته بیخته با آب بسازند حب سازند دو درهم شب بهنگام این یک شربت است و وجه تسمیه این حبوب را
باین نام اطبای عظام دو وجه نوشته‌اند یکی آنکه معنی رقیق اللیل است چون خاصیت این حبوب ضعف بصر دور میکند و عشا از بصر
دیگر شب میبخشند مسمی باین اسم گشته دوم آنکه شبیار در لغت صبر است و عمده اجزای این حبوب همین است بنابرین موسوم باین نام
شده **حب شفا** جهت درد سر کهنه و درد گرم و سرد و تسکین وجع قولنج و برای تبهای مزمنه و نائبه و جمیع علل حاره و
بارده مجرب است و نوشته‌اند که از مداومت او صحت حاصل آید و جوارحی در باید و فیلسوفی از استعمال این حب افیون
ملتوی اند ترک نماید تخم جوز ماثل یعنی تاتوره دوازده درهم ریوند چینی هشت درهم زنجبیل صمغ عربی هر یک چهار درهم
صمغ را در آب حل کنند و ادویه کوفته و بیخته بان سرشته و قدر نخود حبها سازند **حب شفا** بنسخهٔ دیگر جهت درد سر
مزمن و ضعف معده و جگر و قطع عادت افیون از همین جهت مسمی بحب بدل گشته تاتوره سیاه یک مثقال زنجبیل دو مثقال
ریوند سه مثقال بقدر نخود حبها سازند و بقدر دو دانه سه عدد حسب مزاج بزرگی میتوان داد **حب صبر** که صداع بلغمی
و سودائی را نافع است تربد موصوف ده درهم صبر سقوطری شش درهم مصطکی چهار درهم گلسرخ سه درهم و ثلث درهم
کوفته و بیخته قدر نخود حبها سازند شربتی از ده حب تا چهارده حب **حب صبر** جهت صداع بلغمی زعفران هشت درهم
گلسرخ افسنتین کتیرا هر واحد دو ثلث درهم مصطکی یکدرهم هلیله کابلی یکدرهم و ثلث صبر چهار درهم قدر خوراک
دو درهم وقت خواب تناول نمایند این هر دو نسخه از قرابادین قلانسی است **حب صبر** جهت صداع بلغمی
منقول از شرح صبر اسقوطری سه درهم مصطکی تربد هلیله کابلی گلسرخ هر واحد دو درهم مقل ازرق نصف درهم
با آب کرفس حبها سازند و قدر خوراک سه درهم وقت خواب هفته یکبار بکار آرند **حب صبر** جهت صداع

صداع مذکور منقول از منهاج کلسرخ انیسون زعفران هر یک یک درم کثیرا دو درم مصطکی سه درم هلیله کابلی چهار درم
صبر سقوطری دوازده درم گل ارمنی حب سازند و در وقت خواب با سنبل شبیار ده درم و نیم بخورند **دیگر از منهاج**
سقمونیا نیم دانگ مقل کثیرا هر یک دانگی شحم حنظل یک دانگ و نیم تربد نیم درم صبر یک درم کوفته با بکرم با عرق رازیانه
حب سازند جمله یک شربت است **حب العافیة** جهت صداع و شقیقه و ثقل سر و وجع عین و مفاصل مجرب است منقول
از قلانسی تربد موصوف بلیله و پوست هلیله زرد هر یک نصف جزء گلسرخ بنفشه افتیمون ملح هندی انیسون سقمونیای مشوی
بوزیدان مقل غاریقون سکبینج هر یک ثلث جزء حبها سازند شربتی دو درم و نصف **حب قدرت** در نفع صداع
و امراض سر قدرت دارد و به طنین اذن و به بوی منخرین نافع و بخوره درم شده و در دندان و سیلان لعاب دهان و ثقل
لسان را دافع است مخترع اوحد زمانی ابوالبرکات فلفل سیاه چهار دانه افتیمون اقریطی خولنجان سنبل الطیب صمغ عربی
هر یک یک مثقال تربد موصوف بروغن بادام چرب کرده شش مثقال کوفته و بیخته با آب کنند برابر فلفل حبها سازند
و وقت خواب از یک حب تا هفت حب با آب گرم بخورند **حب قوقایا** تالیف جالینوس صداع و درد چشم را نافع
باشد و فضلهای غلیظ را از بدن فرود آورد و منقول از قرابادین شفائی صبر سقوطری عصاره افسنتین و در قلانسی او درقه
بسیم نوشته مصطکی هر یک یک مثقال سقمونیا مشوی شحم حنظل هر یک نیم درم کوفته و بیخته با آب کرفس حب سازند شربتی یک مثقال
و در قلانسی و منهاج اوزان همه ادویه مساوی نوشته اند و داود انطاکی سه جزو اول را برابر و قوم فسر نموده و با نها غاریقون
نیز افزوده و در دو جزو و جزو را هر یک را نصف یک جزو نوشته و قوقایا سر را گویند چون این حب منقی سر است بدین نام
میخوانند **قوقایا نوع دیگر** تالیف محمد بن زکریا جهت صداع و امراض رطبه دماغ مفید هلیله زرد نیم درم تربد موصوف
سقمونیا مشوی اسطوخودوس هر یک نیم درم شحم حنظل ثلث درم جمله یک شربت است **حب کوتوالی** از قرابادین
جلالی در دسر را سود مند بود و صفرا را مسهل گرداند و فضلها که از دماغ و سر سبده ریخته باشد پاک کند و دوار بلغمی و درد و ششی
چشم بیفزاید و از نزول نافع آید صبر اسقوطری سقمونیا شحم حنظل عصاره افسنتین مصطکی هر یکی دانگی و نیم مقل دو دانگی کثیرا نیم دانگ
این یک شربت است در جمیع اوقات حتی بعد طعام هم میتوان خورد **حبی** که صداع شمسی و دوار را نفع رساند و صفرا از
معده براند منقول از شرح هلیله زرد بچه نیم درم ورق گلسرخ سه درم سقمونیا یک درم کوفته بیخته حبها سه یک و نیم درم
بخورانند بالای آن آب شاه تره تازه معصور که نگرفته ربع رطل تا دو ثلث رطل با ده درم شکر سلیمانی بنوشانند
حبی که صداع بنشاند و مجرب است منقول از قرابادین قادری ایارج فیقرا پوست هلیله کابلی غاریقون هر یک یک درم
با سنبل شبیار بخورند **حبی** که درد سر و شقیقه ببرد و سر را از رطوبت پاک گرداند و همه وقت میتوان خورد منقول از استرآبادی
جلالی ربوند چینی مقل هر یک دو دانگ پوست هلیله کابلی نیم درم ایارج فیقرا چهار دانگ تربد یک درم چنانچه رسم است حب
سازند **حبی** که ماده شقیقه را باستفراغ دفع کند بعد از آنکه اولا استفراغ بمطبوخات مناسبه کرده باشند

خربق اسود نیم دانگ ماهی زهره نیم درهم ورق گلسرخ افتیمون تربد سفید مجوف مصمغ تخم کرفس نانخواه مصطکی هر یک یکدرهم
ایارهٔ فیقرا غاریقون سفید هر یک یکدرهم و نیم صبر سقوطری خالص ده درهم کوفته و بیخته با آب برگ ترنج یا آب بادرنجبویه
یا با شراب کهنه سرشته و قبل از ساختن دو مثقال و ثلث گرفته با نیم دانگ سقمونیا مشوی مقوی ساخته برابر فلفل حبها
سازند و فشرده بهرند و قبل استعمال دو روز باید که بر شوربای اسفیداج کردر و نخود بسیار پخته باشند اکتفا نماید این نسخه
از معالجات بقراطی است **حب** ترکیب یوحنا ابن ماسویه جهت صداع بلغمی فراسیون دو درم غاریقون بسفایج
هر واحد سه درهم تخم انجره افتیمون هر یک چهار درم ایارج فیقرا هفت درم تربد ده درم برابر فلفل حبها سازند شربتی سه
شبی دو درم یا دو مثقال بسبیل شبیار **حب دیگر** در همین باب مقل سقمونیا افسیون مجو خام هر یک دانگی
شحم حنظل ملح نفطی هر یک دو دانگ ایارج فیقرا تربد مجوف خراشیده هر یک یکدرم حب سازند چنانچه رسم است این هر دو
نسخه از ذخیره خوارزمشاهی منقول است **حبی** که در صداع سوداوی بکار آید ملح نفطی بسفایج حجر ارمنی مغسول خربق سیاه
هر یک یکدانگ غاریقون دو دانگ افتیمون نیم درم هلیله سیاه چهار دانگ علی الرسم حب سازند این یک شربت است
حب هندی جهت دفع شقیقه بیارد کنوار خشک و هلیله زرد هر یک نیم درم و مصطکی و گل گلاب و کتیرا هر یک دو درم
جمله باریک سائیده و شانزده درم شکر تری آمیخته در گلاب خمیر کرده بقدر دو درم گلولها بندند و در سایه نگاهدارند و هر روز
یکی بخورد **دیگر حب هندی** معمول حکیم شاه محمد اکبرآبادی رحمة الله جهت صداع و شقیقه و هیضه مجرب با مرض چشم
خصوص سبل نیز نافع است جوائتیه ایلوا هر یک یک ماشه جای پیل دو ماشه چهواره زیره سفید اجمود هر یک سه ماشه کوفته بیخته
با آب نیمکی چهار ده گولی بندند یکی صبح و یکی شام با آب بخورد **حقنه** معالجه فاضله است در جذب فضول از اعضاء رئیسه
عالیه و در تنقیص فضول از امعاء و تسکین اوجاع مثانه و کلی و اول مرتبه آن دو مرض تحریک و مبدا علم این فعل چنین بود که دید
بقراط یک مرغ بسلے را که گوشت ماهی که بر ساحل دریای شور افتاده بود بسیار بخورد که از ثقل آن عاجز از طیران آمد پس قصد
بود بقراط از حال آن مرغ بعد ساعتی دید که آب دریا را بمنقار میگرفت و در دبر داخل میکرد و پس منتفع شد چیزی بسیار
از جوف آن مرغ برآمد خفیف شد و طیران نمود پس دانست بقراط که این خاصیت آب بحر است و بود که امر میکرد با حتقان
بماء بحر و مشهور شد این امر در مردم و انتفاع مییافتند بآن و حالیکه یافته نشد آب دریا بدل این آب ملح حقنه
میکردند پس زیاده کرده شد زیت را برای اصلاح حدة ملح پس یافتند نافع تر پس زیاده کردند ادویه دیگر موافق اغراض
چون از اسهال و غسل امعاء از قروح و تبدیل مزاج و تحلیل ریاح وغیره ذلک پس بودند که ترک میکردند ملح را و اختیار
میکردند برای اغراض دیگر مثل قوت باه و تسمین از البان و اشباه آن و گاهی استعمال میکنند ادویه مناسبه جهت
قبض و دفع اسهال و گاهی برای تخدیر جهت تسکین اوجاع امعاء و قروح قریه و حقنه بسهله منقسم میشود و بسه قسم لینه و حاده
و متوسطه و اینجا نسخ لینه و یک نسخه متوسط مناسب مقام نوشته میشود و در مواضع دیگر اقسام دیگر مناسب هر مقام خواهد

خواهد آمد ان شاء الله تعالی **حقنه لینه** جهت صداع حار و سرسام حار و جمیع امراض حاره و برای حمیات نافع عناب
سپستان بنفشه شیرخشت نیم کوفته سبوس گندم خطمی خشک اکلیل الملک از هر یک کفی انجیر زردی پخته در سه رطل آب بجوشانند
تا برطلی آید بپالایند و شکر سرخ در یک کاسه هر کدام پنج درم روغن بنفشه یا بادام یا روغن کنجد ده درم اضافه نمایند و بیمار را حقنه کنند
حقنه لینه دیگر انجیر زردی ده عدد سپستان سی عدد اصل السوس ده درم بنفشه نیلوفر هر یک پنج درم خرفه بابونه هر یک
کفی جمله را و شیرخشت آب بجوشانند تا بیک من آید صاف کرده نمک یک درم بوره ارمنی دو درم لعاب بزرقطونا اسپغول هر یک
ده درم شکر سرخ روغن بنفشه یا بادام اگر نباشد روغن کنجد هر یک بیست درم در آن حل کنند و سه نوبت بریزند **حقنه**
لینه دیگر جهت صداع حار منقول از شرح حکیم علی بر قانون عناب سپستان هر واحد کفی انجیر ده عدد بنفشه خشک چهار
درم خطمی نخاله هر دو بقدر **حاجت** در صره بسته همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده چهار اوقیه بگیرند
در یک کاسه یا یک اوقیه روغن کنجد دو اوقیه و آب حقنه تازه شلیده ربع رطل داخل کرده لت کرده نیم گرم حقنه کنند
حقنه لینه دیگر حلبه بزرگ انجیر زردی عناب بنفشه سپستان خطمی بابونه اکلیل الملک خشک شبت سبوس گندم از هر یک
کفی چنانچه رسم است بپزند و بپالایند و یک درم نمک هندی و دو درم بوره ارمنی و ده درم قند یا نبات پانزده درم روغن شیرج
اضافه کنند و بیمار عمل نمایند **کلمه هفتم از ملفوظ اول** که در صداع و شقیقه است در ذکر چیزهائیکه مصدر بخار است **مجمد**
خبز مغسول از جمله غذاهای صاحب صداع حار است و سبب قلیل الغذا و طاقتی بمعده و صالح جهة محرورین است
و مسمن و لینه و طریق غسل آن چنین است که نان خشک در آب سرد تر کنند و یکساعت بگذارند و آب از آن بریزند و آب
تازه کنند و یکساعت دیگر بگذارند و بریزند و دوغ ترش یا آب انار یا سرکه آب غوره داخل کنند و بخورند چنین است مذکور در
منهاج میگوید که صاحب سلوه که اگر با نبات یا قند این آبها را چاشنی دارند اغلب که موافق تر آید و عزیزی صاحب تجربه بترتیب این
بالنشان ذکر کرده که بعد تبدیل آبهای سرد یک غوطه سرکه داده و قدری شکر سفید یا شیره انگور داده بسیار مفید افتاده **کلمه**
هشتم از ملفوظ اول که در ادویه صداع و شقیقه است در ذکر دواهائی که مصدر بحال است **دوالمسک**
شیرین گرم که در صداع بارد و ریحی بکار آید و صرع و فالج و لقوه و ضیق نفس و ضعف معده و دل و خفقان و تپ ربع را
سود دارد و بادهای زبان بستن رفع کند و رنگ روی را نیکو گرداند مسک یکدانگ و تخم ریحان دارفلفل هر یک دو دانگ
مروارید کهربا بسد ابریشم مقرض هر یک نیم درم بهمن سرخ بهمن سفید ساذج هندی سنبل الطیب قاقله قرنفل جند بیدستر دوله
هر یک چهار دانگ زرنباد درونج هر یک یک درم کوفته و بیخته بعسل آتش ندیده سرشته نگاه دارند و بعد از شش ماه بعمل آرند شربتی
یک درم تا دو درم **دوالمسک مر** که در صداع ریحی بکار آید و ورم حجره و خفقان سوداوی و رطوبت معده
را دفع کند مشک دو دانگ جند بیدستر یک درم ناردین ساذج هندی مروارید ناسفته هر یک دو درم نانخواه زعفران
تخم کرفس هر یک چهار درم سیاه دانه چینی سه درم افسنتین رومی صبر سقوطری هر یک هشت درم بعسل معجون سازند

این هر دو نسخه مطابق شفائی و منقول از منهاج است **دوائی** که چون قدری ازین دوا بوقت رفتن برای ملاقی بمالند
صداع مزمن دفع کند عصاره قثاء حمار چهار درم شونیز چهل درم سحق کرده بروغن عصاره قثاء حمار یا روغن نسرین یا روغن
خالت کنند تا غلیظ گردد علی الصباح بسعوط آرند **دوائی** که در رشد بدر اکندیا ده از طاقت شدید تسکین کند و نیز نفع میکند
دردی را که حادث شود از کیموسات غلیظه دبیخ بنفشه عصاره سوفا ریقون تنها نه ده درم فیلون انیسون بیخ زعفران بیخ سوسن یا
هر یک چهار درم کوفته با سرکه خمیر کرده قرص ساخته نگاه دارند وقت حاجت با سرکه و آب سائیده بمالند **دوائی دیگر**
که نفع میکند دردهای را که پیوسته باشد از کیموس غلیظ لزج بگیرند فربیون یک جزو جندبیدستر نیم جزو حل کنند و آنرا بریزند
در گوشش از طرف درد و امر کنند علیل را بجوال بینی و فکت کند قدری پس برآمده حمام کند شیل ساقی و اگر این هر دو جزو را
در روغن حل کرده سعوط آرند هم نافع است **دوائی** که جهت شقیقه عتیقه نافعست منقول از قانون فربیون جزو حمام جزو
ورشان هر یک نصف مثقال فلفل سفید نفل زعفران هر یک دو مثقال کوفته بیخته با سرکه سرشته تحلیله صداع و نصف
جبهه را از جهت آنکه طلا کنند **دیگر** زرنباد تازه را بسایند و بر دو قدم صاحب شقیقه و صداع دیگر اعراض سر را بالی
بمالانند بخاصیت از الم آن کنند و وحشت و فساد فکر و غم را نیز دور کند **دوائی هندی** که در صداع حار و صفراوی و درد
نافع است آمله برگ گلوی سوخته با ادخیدن سفید ملتی و اکثیمی مویز منابت کشمش هر یک یک درم کوفته بیخته
و روغن ... بخور انند و اگر کفایت نکند مسهل دهند و کاکنج که آنرا ... گویند با شاخ و برگ بکوبند و بجوشانند
و بخار آن بسر رسانند و صندل سفید و بیخ بید انجیر با آب بسایند و طلا نمایند **دوائی هندی** که در صداع بلغمی و ...
برودت بود دفع کند ... سوخته ... یک درم در آب ... بسایند تا بیفته بخور انند **کلمه ششم از**
ملفوظ اول صداعی و شقیقی در ذکر دواهای که مصدر برای میله است **روغن اترج** که جهت درد سر و شقیقه و علل
سوداوی را سن نافع است انشاء الله تعالی در ملفوظ سیوم ادویه راس بیاید **روغن بابونه** گرم باعتدال و خفیف
باعتدال است و صداعی را که از احتقان ابخره در سر باشد تریاق او مفرد و با امتزاج او با روغن گل مسکه نافع است دوائی
مسکن اوجاع و محلل اورام بارده و ریاح و دافع اعیاء و درد کمر و مفاصل و نقرس بارد است و مفتح سدد و مسام که از سر با بود
و خاصیت اوست که تحلیل ملکیه ... جذب و تفریق ... ساختن روغن سه گونه است یکی آنکه شیخ رحمه الله ... قسم بابونه خود فرموده
و در کشته قرابادینات همچنین بوده بگیرند روغن کنجد یک قسط و حلبه و قفاح بابونه غسل داده و در سایه خشک کرده
سیر یک هر دو ... هر یک وقیه همه را در ظرف شیشه کرده چهل روز در آفتاب بنهند دوم آنکه شارح قانون حکیم علی آورده
بگیرند از گل بابونه سیر از انکه یک روز و یک شب بسرکه تر کرده باشند سه وقیه و از روغن زیت یک قسط و هر دو را در ظرفی
کرده سر ظرف را محکم ... بسته تا بخار بر نیاید چهل روز در آفتاب بنهند و اما گل بابونه را که ... از ... کم اندازند
و در هر سه روز تبدیل کنند سیوم آنکه معمول والد ماجد این فقیر بوده و این حقیر سیر آزموده و در تقویت قریب

قریب باعتدال و در تفتیح و تحلیل عدیم المثال یافته بیاورند گیاه سبز بابونه را و کوفته عصاره آن برآرند و باهم چند روغن کنجد
یکجا کرده بآتش ملایم بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند **روغن بادام شیرین** باعتبار کیفیه فاعلتین
معتدل مایل به برودت و باعتبار کیفیت منفعلتین کثیر الرطوبت است و جهة صداع و سرسام و تشنج یبسی نافع و هم یبوست
دماغ و سهر را مرخا و سعوطاً دافع و تقطیر آن جهة ضربان گوش و تدهین آن بورم دوتی و درزقه آن بحبس البول و حصاة و ادرار
مثانه و حسم و حقنا در حسم و خوردن آن جهة سعال مزمن و خشونت حلق و ربو و ذات الجنب و قولنج و گزیدن سگ
دیوانه منفعت دارد و باحشاء ضعیفه مضر است و مصلح آن مصطکی است و امتزاج او با ادویه مسهله کاسر حدت و دافع تشنیج
استفراغ از جهة با معا **روغن بادام** مغز تلخ گرم در دوم و یابس است و جهة صداع بارد و مالیدن و جهة تقشف
حصاة خوردن و در احلیل چکانیدن نافع و قطور آن در گوش تسکین وجع او و شرب آن تفتیح و تنقیه و قطع و نماید و طریق
استخراج روغن از مغز بادام اینست که مغز بادام را مقشر کرده بکوبند و قدری قلیل فانید یا نبات بسایند و آمیخته
بر طبق مسی اندازند بر آتش زغال گذاشته قدری قلیل آب پاشیده و گرم کرده به دست بفشارند و طبق را کج بدارند تا
روغنی که در آن جدا شده بطرف پائین جمع شود و دیگر طریق نیست که بکشند دو اوقیه مغز بادام کوفته و بیدار بند در قسط
روغن زیت شیرین از اقساط انطاکی دو در قدر مضاعف بجوشانند تا روغن بر آید طریق اول اولی است و بعضی سه اوقیه
بادام تلخ را کوفته بنصف رطل زیت مغسول آمیخته بجوشانند و صاف کرده بردارند **روغن بنفشه** سرد و تر است
صداع حار و یابس را نافع و یبوست دماغ را دافع است و اصحاب سهر را خواب آرد و تحیت اطفال را باداره و صلابت مفاصل
و اعصاب را تلیین نماید و جرب را به تدهین بر اندازد اکثار از این مرخی بدنست و مصلح آن روغن زنبق و بدل آن روغن نیلوفر
است و این را به دو وجه میسازند یکی آنکه گل بنفشه تازه را در روغن کنجد ترتیب کنند چنانچه از وجه دوم روغن بابونه معلوم
شده اما اینجا حاجت بتربیت نیست دوم آنکه کنجد را در گل بنفشه تازه به پرورند و طریق پرورش از بنفشه بادام معلوم خواهد شد
روغن بنفشه بادام سرد و تر است و در دفع بیخوابی نافع ترین ادهان و این را به سه وجه میسازند یکی آنکه
ز بنفشه تر را در روغن بادام ترتیب کنند چنانچه گذشت دوم آنکه مغز بادام شیرین را در آب گرم بنهند که قدری نم شود
پس پوست بیخ دور سازند و دو شق کنند و در سایه خشک گردد در کیسه اندازند و گل بنفشه تازه گیرد چهار حصه مغز بادام
یک حصه و داخل کنند و زیر بستر خواب فرش کرده بالای آن هر شب بخوابند و هر گاه گل بنفشه رسیده شود دیگر تازه اندازند
شبها تا چهل شب همچنان بپیچیده بستانند و درین ضمن پنج دفعه گلها هر دفعه همین مقدار اضافه کنند بستر در مستعمل [illegible]
در تعلیق کشیده تا مغز بادام خشک شود اثر رطوبت نماند بستر گلها دور کرده بر روغن کشند سوم آنکه مغز بادام را مستور
مقشر کرده و دو شق کرده به نصف را چهار حصه نمایند و منقل گذارند و بر بنفشه تازه رو رفته چیده و بر آن
و منقل را بر کاغذ نهند که در قعر او آتش باشد و مقدار آتش و فصل مابین منقل و آتش قدری بود که حرارت برسد لا محترق

کنند و در این اثنا قطعات بادام و از بادام مقشر را حرکت می دهند تا که مغز سفید شود و رطوبت در وی نماند و مغز بادام
تکلیف بر نیجه ری کرده و پس در ظرف محفوظ نگاه دارند و در وقت حاجت بادام مذکور گرفته روغن کشند و این را در سفر و مقام روغن
بنفشه عراقی نیز هند روغن بید این را سوسه گویند که او سرد است در و سر را که اگر می بود سود دارد و مغز را تر کند و گرم
مزاج را مفید باشد برگ بید تازه را خورد بکوبند و در و چند ایام او بود روغن کنجد تازه بادی بیامیزند و به آتش نرم بجوشانند تا آب برود
که تنها روغن بماند و روغن گل بید عنقریب بیاید روغن خشخاش بهترین آن صداع و دردهای حاره را تسکین
کند و مخدر و منوم است و خوردن آن نزله و سرفه گرم را نافع و قطور آن در گوش درد گوش گرم را نافع است و ساختن
آن بسه گونه است یکی آنکه گل خشخاش در روغن کنجد بپرورند دوم آنکه شیره گل و برگ او را با روغن کنجد بسرشته و معمول بجوشانند
سوم آنکه از تخم او روغن کشند و روغن تخم خشخاش مسدد است و در تنویم قوی تر روغن داری که عبارت از
روغن بیس سفید است نافع است دماغ بارد را طلاء و سعوطا و بجهة سنجد در ملفوظ سوم ادویه راس ان شاء الله تعالی
بیاید روغن زنبق نافع است صداع و شقیقه بارد را طلاء و سعوطا و قطورا فی الاذن و ان شاء الله تعالی در ملفوظ
سوم ادویه راس بیاید روغن سداب جهة صداع و صرع بارد و درد کمر و ورک و مثانه و کلیه و سیاتیقا و درد پهلو و
حیض و بول و تحلیل ریاح و درد گوش نافع است طلاء و شربا و قطورا و حقنا آب سداب تازه ده وقیه روغن کنجد باز
یک وقیه باده وقیه جوشانند تا روغن بماند و بعضی حب دل حب الرشاد و قرقرحا بریک یکدرم نیز علاوه میسازند
و در قرابادین جلالی با این ترتیب و با این وزن نوشته روغن کنجد چهار رطل و نصف آب شیرین یک رطل و نصف برگ سداب
تازه چهار وقیه و در ظرف لطیف باتش ملایم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند سرد کرده صاف کنند و نیز در آن مرقوم
است که نفع میکند از ناقص در حیات بیابد اگر تدریج کرده شود با این بدن را روغن سفرجل نفع میکند صداع
حار را شقوقا و ان شاء الله تعالی در ادویه معدیه و اسهالیه بیاید روغن فستق از جمله خواص او آنست که اگر صاحب
شقیقه بحمام رفته و اکثار با آبگرم بر سر ریخته سعوط کند وجع شقیقه ساکن گردد و همان ساعت وجع مذکور میل بجانب
تسکین نموده برطرف شود و طریق ساختن او مثل طریق ساختن روغن بادام است روغن کاهو جهة صداع
و صرع صبی و مالیخولیا و منع مستی شراب نافع است و جهت ... و منوم و محلل صلابات بود شیره کاهو دو حصه روغن کنجد
یا بادام شیرین یک حصه با هم بجوشانند که روغن بماند و تخم کاهو هم معمول است و این را مثل روغن بادام از وی
روغن برآورده شده اگرچه کسی در طریق اخذ روغن این این چنین نوشته اما خود استخراج کرده و عمل آورده
و بارها تجربه گشته روغن کدو سرد و تر است بوییدن و مالیدن و چکانیدن او در بینی و گوش از الم صداع
و سهر و یبوست دماغ میکند و سرسام و مالیخولیا را نفع دارد و اگر گرمی حده و مثانه و کلیه بود مسح کردن تا بقه خوردن
آن و اصطباغ بدان واگر حدة در معاء و معده صفرا بود و شرب آن و اگر در تمام بدن بود و نیز خوردن آن نافع

نافع است و اگر به جهت عطر بود مسیح کافیست و طریق ساختن دو گونه است یکی آنکه کدوی تازه بگیرند و پوست آنرا تراشیده و جمله را که شحم و لحم و تخم است بکوبند و آب بگیرند و چهار حصه وی از روغن کنجد آمیخته و بر آتش نرم بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و اگر بجای روغن کنجد روغن بادام شیرین کنند الطف باشد و تناول او بجوهر مغز نیز مفید آید و دوم آنکه از مغز تخم کدوی شیرین روغن کشند بطریق روغن بادام و وی لطیف تر و قوی تر است و تر و رطب تر بود و تناول او در حمیات حاد نافع تر بود و اگر سرطان نهری را در آب شیرین بپزند و بسر کنند و بروغن مغز تخم کدو ممزوج کرده بر گوش چکانند صداع و التهاب را نفع تمام دهد و اگر روغن تخم کدو با شیره که تازه بپزند و لطیف بلیغ باشد و بر تر از نسبت بروغن کنجد و روغن بادام کدو در آب کدو پخته باشد شیرین است لیکن نسبت بروغن تخم کدو که با شیره کدو پخته شود گرم است بنابر اکتساب حرارت از خود

روغن گل

مرکب القوی است و نزد جالینوس معتدل بالجمله رادع و قابض و مورث خواب و بارد و مقوی اعضا و محلل اخلاط فاسده و مسکن وجع است و محلل را داخل است که و تحلیل وی با آنکه با گلاب رفع صداع و درد و تجار است و دماغ و اورام آن در ابتدا و فضول و با سرکه مقوی دماغ و مشرب او تسکین دهنده التهاب معده و استعمال او بر زخمها رویاننده گوشت زخمهای عمیق و تجفیف رطوبات و مصلح خباثت او و حقنه بدان دافع قرحه امعا و قرحه معده و مسکن درد و تناول او با دلها و دماغ و جالینوس استعمال و مسهل با ده درم به در رفع زحیر و درد امعا مجرب کرده ادویه جالینوس استعمال آن با قوی فعل گل و موی را و جهت درد گوش مفید نیز بود و با سرکه و آب سرد در رفع عرق و با زهر در رفع جوششهای حار و خوردن او در رفع جرب بیمار و ریگ و زرنیخ و صابون و زرنیخ در امثال است و عوض هم وزن او روغن بنفشه و بوزن او دهن الخلاف و قدر ... و تا کیفیت طریق ساختن وی دو گونه است یکی آنکه برگ گل تازه از اقماع پاک کرده در روغن کنجد یا زیت الانفاق انداخته در ظرف آبگینه نهاده و انرا آفتاب گذارند و چون برگ گل سپید شود و این نشان زوال قوت اوست آنرا بیرون کنند و دیگر گل تازه بیندازند تا منفعت کرت بکرت چند بار باید کرد و این در گرمای شدید در بیست روز و در سرما در چهل روز شود و روغن گل خام همین است و دوم آنکه چون پختگی پیشتر شود ... و در چاه می آویزند و بعضی که بیمار شیشه را بر آفتاب ریخ قاصد بود و بعضی بدل گل زرد آنرا جمع کنند تا روغن کسب قوت گل حاصل کند و این نوع سرد تر از آن است که شمسی بود و دوم آنکه برگ گل تازه کوفته شیره بگیرند نصف او یا مثل او روغن کنجد یا زیتون آمیخته بجوشانند تا آب رود و روغن بماند و این را روغن گل مطبوخ گویند و حرارت وی غالب بر برودت است خاصه آنچه بزیت مرتب میشود و در بیشتر امراض بارده استعمال نمود بخلاف آنچه بکنجد در اعلال حاره استعمال می باید و در امراض بارده خواه مطبوخ خواه غیر مطبوخ و بعضی گفته که روغن گل بعد یک سال متغیر میگردد و در اصلاح او بکار باید بست و کهنه او را با گلاب جوشانیدن مقوی فعل اوست و روغن گل با سرکه مالیدن را رفع جرب یابس است

روغن گل بادام

معتدل بود در حرارت و برودت و در سرد الا گرمی بود سود و بر دماغ را نافع باشد و ملیم و بیفزاید و استعمال او مرابی با زدارد و چون با سرکه بیزند جرب و حکه را نافع است و مصلح است او چون بنفشه با دام است که گفته

این هر دو روغن را از قرابادین قادری نقل گرفته‌ام **روغن گل بید مشک** بارد رطب و بخفیف بخاصیت کند
در استنشاق و تسعیط بان تسکین صداع مفرط و اطفاء بخارات متصاعده بدماغ و تسکین بخار مره صفرا و خون حریف نماید
و گاهی استعمال کرده میشود و مکان روغن گل قائم میشود و مقام وی و طریق ساختن آن مثل طریق روغن بنفشه است منقول از قرابادین
جلالی **روغن تخمی** که صداع حار و سرسام و خشکی دماغ را بسیار نافع است منقول از شرح حکیم علی تخم کدو تخم کاهو مغز تخم خیار
مغز تخم بادرنگ مغزها ده درم شیرین تخم خشخاش سپید نیم کوفته مقشر همه برابر با روغن کشند و استعمال نمایند و سعوط کنند هر از آن در نهایت
نافع است و این روغن را اهل هند بارد و رطب هم تعبیر کرده اند **روغن هندی** منقول از سکندری جهت درد سر کهنه [illegible] و دوار
بزرگ یا چندان [illegible] هر یک یکدرم گل محلب بلیلی یعنی اصل السوس گل گوی یعنی نیلوفر [illegible] هر یک دو درم [illegible] درم [illegible] درم
روغن کنجد [illegible] یا دوشیره گاو [illegible] در آب شیرین بقدر حاجت [illegible] ساخته در شیر و آب و روغن [illegible] و بعد از نشست
آتش نرم بجوشانند چون آب بسوزد و روغن بماند بپالایند و بسر بمالند **کلمه دهم از ملغوط اول** صداع [illegible] و شقیقه
در ذکر دواهای که مقصد پسین است **سعوط** بفتح سیالی را گویند که ریخته شود در بینی و آن در اصل برای صداع است و
اختراع کرده آنرا جالینوس برای کسی که بکره داشته است دوا خوردن را پیشتر توسیع کرده باشد در ان برای دیگر بعض منافع دارد
و علاوه آنرا [illegible] فی [illegible] گفته هو ما یقطر فی الانف والاذن والاحلیل من دهن و ماء و کل سیال انتهی و اگر ماده در بینی
ریخته شود آنرا سعوط و اگر غلیظ کشیده شود نشوق و اگر خشک سائیده دمیده شود نفوخ گویند **سعوطی** که صداع گرم
و خشک نافع است آب کاهو روغن نیلوفر هر یک [illegible] و سفیده تخم مرغ [illegible] دو جزو [illegible] مخلوط ساخته در بینی چکانند و علیل را بفرمایند
که استنشاق کند **سعوطی** که صداع را که از حرارت آفتاب باشد سود دهد کافور حبه در آب کاهو و قدری شکر
حل کنند و با روغن کدو آمیخته در بینی چکانند **سعوطی** که صداع گرم و سهر را نافع است آب ورق کاهو روغن بنفشه
روغن نیلوفر شیر دختر [illegible] یک جزو تسعیط کنند **سعوطی** که آنرا جالینوس تألیف کرده نفع میکند صداع عتیق
[illegible] و ضعف بصر و دماغ را اگر از حرارت بود خصوص به جوانان و در بلاد حاره شیر [illegible] درم افیون دو درم کندش یکدرم
لادن نصف درم زعفران دو دانگ مشک یکقیراط کافور نصف قیراط بروغن زنبق حل کنند و حبها معجون کرده حبها مثل
حب عدس بندند و نزد یک حب با شیر دختر سائیده سعوط کنند **سعوطی** که نفع میکند صداع حار را و قطع میکند دمعه
[illegible] سوزش چشم را وقت برخاستن از خواب استعمال کنند و غسل کنند بعد استعمال آن تا [illegible] شود زهره گرگ و زهره
[illegible] مرغ [illegible] یکدرم عصاره [illegible] یک وقیه و اگر [illegible] غالب بود نیم اوقیه روغن بنفشه [illegible] در حل
کنند و اگر [illegible] بارده بود جندبیدستر نیم درم با این ضم کنند این هر دو نسخه از تذکره داوودی است **سعوطی** که
صداع گرم [illegible] را سود دارد آب [illegible] و عرق بید صندل کافور [illegible] سازند و در بینی چکانند **سعوطی**
که صداع گرم را نافع است [illegible] شیر دو درم نشاسته کافور هر یک نصف درم بروغن بنفشه تسعیط کنند **دیگر** که درد سر

در دسر گرم را سود دارد و طباشیر دو درم بسباسه کافور هر یکی نیم درم زعفران دانگی و نیم همه را نرم بسایند و اندکی
ازوی با روغن نیلوفر اندر بینی چکانند سعوطی که صداع گرم سبب ماده و وقتی که تب نباشد بکار آید منقول از
معالجات بقراطی روغن نیلوفر روغن بنفشه روغن تخم کدو هر دو جز یکدرم شیر دختران برابر همه با هم بیامیزند و حرکت
دهند تا شیر با روغنها مختلط گردد و اگر منجمد شود علامت فساد شیر است دیگر ساخته بعمل آرند سعوطی که صداع حار ساذج
ترشح بسبب التهاب اقعد ادر روغن نیلوفر روغن بنفشه یا دو درم تخم خشخاش کدو آب کاهو آب کاسنی شیر دختر مساوی آمیخته در بینی چکانند
سعوطی که صداع و شقیقه گرم و درد گوش را که با حرارت باشد سود دارد افیون کافور برنج و بعضی نسخ لفظ بزر البنج
مرقوم است بالسویه کوفته و بیخته مانند عدس حبها ساخته نزدیک حاجت یک حب یا دو حب بروغن بنفشه حل کرده در بینی و جهة
درد گوش در گوش چکانند سعوط جهة درد سر که از رطوبت و تری باشد زهره کلنگ زهره کبک ماده از هر یکی
نیم درهم مشک دانگی و نیم در روغن نرگس یا روغن سوسن بگدازند و در بینی کشند سعوط جهة صداع بارد جند بیدستر چهار جو
زعفران زهره کرگ مساوی بعمل آرند سعوطی که جهة شقیقه و صداع بارد نفع دارد فرفیون جند بیدستر برابر گرفته
در روغن زنبق حل کرده در بینی چکانند و قطره این در گوش درد گوش را نفع دارد سعوط دیگر جهة شقیقه بسیار نافع
جند بیدستر چهار جو شیر دوازده جو زعفران بالسویه کوفته و بیخته با آب مرزنجوش سرشته حبها مثل عدس بندند و یک حب را
بشیر دختر و روغن بنفشه تسعیط کنند سعوطی که جهة صداع بلغمی نافع است شونیز چهار درم نوشادر ترب هر یک یکدرم دو در
بعضی نسخ بجای ترب بوره میگسته کوفته و بیخته با روغن یاسمن یا روغن بادام تلخ گرم کرده در بینی و گوش چکانند سعوطی
که صداع بارد و نسیان را سود دارد و در رسته تکی جوز بوا مرزنجوش فلفل هر واحد یکدرم بسباسه چهار درم کوفته و بیخته با آب
مرزنجوش در بینی چکانند سعوطی که صداع ریحی و شقیقه بارد را سود دارد روغن بادام تلخ یا روغن حبة الخضراء و توتیا با آب
مرزنجوش در بینی چکانند سعوطی که صداع بلغمی و ریحی و دوار بارد را نافع است مشک نیم درهم عنبر [illegible]
[illegible] زعفران فلفل سفید دار فلفل هر یک یکدرم کندش دو درم کوفته و بیخته با آب مرزنجوش سرشته قرصها ساخته نگاه دارند
و وقت حاجت با آب مرزنجوش سایده در بینی چکانند سعوط که در یکساعت درد سر دور کند و منقی سبب اذیت بود
بخور مریم هشت مثقال بیخ سوسن دو مثقال بورق احمر یک مثقال خلط کرده استعمال کنند سعوط جهة صداع دوی
معمول انگشت کرده و هر قدر درد مقدم دماغ باشد این سعوط سود افتد و به صداع نفع کمال می بخشد آب برگ نیم که شجر
هندی معروف است با روغن بادام و اگر حرارت در مزاج باشد بروغن کدو مساوی ممزوج نموده تسعیط کنند همچنین
تسعیط بعصاره ورق شاهتره و عصاره برگ شفتالو و عصاره بیخ توت را با صبر حکیم علی جهة این صداع نافع نوشته
سعوط جهة بیضه و صرع بعد از فصد و اخراج مواد دافع النفع منقول از شرح گیلانی گل سوسن نرم و گشنیز سبز [illegible]
گرم [illegible] کرفس از هر یک قدری و همه را بکوبند تا مثل مرهم شود پس حل کنند این را در سرکه و روغن بید و بنفشه قطلا

اگر این دوا با صندل سفید سه درم ... سی درم روغنهای مذکور حل کرده با آتش نرم بجوشانند تا آنکه آب جذب شود
و روغن بماند پس صاف کرده ... وقت حاجت بر ... نیم گرم کرده یکدرم مسعوط جهت صفیه در دوای گرم
و برسه ... روغن زنبق و قنبری و روغن سلیمان
... سیاه ... در استعمال آن ... از سبب ... سعوط شود و دوا با
سعوط ... که صفیه در ... استفراغ ... روغن بنفشه چند بار
... نافع است برگهای ... و برگهای ... مقام گل ... استعمال آنکه
... بیکدرم ... سی درم روغن بنفشه ... روغن ... مسعوط بدرم ... ساخته باشند
... با روغن ... پس ... کرده ... استعمال نمایند ... یکدرم دیگر که صفیه
... مخصوص است ... یکدانگ برگ ... هر کدام یکدرم و اگر ...
باشد ... درم ... روغن بنفشه ... صاف کرده ... استعمال نمایند ...
یکدانگ تا دو دانگ دیگر جهت ... کل ... روغن ... استعمال نمایند نافع النفع
است این ... ست سفوف ... اطبا عبارت از دوای کوفته خشک است که ...
... نشود ... یا ... دیگر ... اطبا ... اطلاق لفظ سفوف بر دوای
... آب ... کرده باشند و روغن ... کرده ... اطلاق کرده اند اما این غیر مشهور است
و ... که ... از ترکیب ... بقراط ...
... اطبا حفظ قوت ادویه ... مناسب ... صاحب
... بقراط ... ترکیب ... تریاق ... از بقراط بوده و بعضی
... سفوف ... نافع ... مجرب است ... مقشر
... سی درم ... سفید ... دو درم ... ده درم با ... سفوف
که ... نافع ... یا آب انارین ... و ... اعتراف
... گرم ... تخم کاسنی تخم ... ساق عدس مقشر ... شیر
... سه درم ... با ... کافور ... آب انارین حل کرده بخورند سفوف
که ... نافع ... حرارت ... ساکن کند ...
... یکدرم ... سفید ... درم ... تخم ... عدس مقشر ... تخم
خشخاش ... سفید ... یکدرم ... ده درم ... سه درم ...

با شراب حماض یا شراب غوره یا شراب انار **سفوفی** که مستی باز دارد و نگذارد که مستی در وی اثر کند یا خواه سعد آب
نمک ریزه کرمانی هر یکی ثلث جزو تخم کرنب نبطی مغز بادام تلخ بود نیم مغز بادام شیرین هر یکی جزوی سفوف کند شربتی شش درم
با آب سیب و یا آب انار ناشتا بخورند اگر حرارت غالب نباشد **سفوفی** که مانع بخار و دافع صداع بخاری بود اسپغول شش درم
تخم کشنیز دو درم طباشیر یکدرم هر دو جزو کوفته با اسپغول آمیخته یکدرم بعد طعام بخورند **سفوفی** دافع صداع بخاری
و نگذارد که بخار از معده بجانب دماغ برآید و رطوبت را نیز از قضا [?] بسوی چشم و سر باز دارد و ضعف چشم را نفع دهد و دل را
قوه بخشد هلیله کابلی مغز بندق بریان هر دو جزو یکباد [?] کشنیز خشک و شکر برگرد در سایه خشک ساخته گاوزبان اصل
السوس پوست زرد اترج تخم کاسنی آمله منقی هلیله سیاه هر یک یکدرم رازیانه تخم بادرنجبویه هر یک شش درم صندل مقاصری
سکو [?] طباشیر الکبیسه مروارید ناسفته هر یک دو درم سوای تخم بادرنجبویه همه را جدا جدا بکوبند و هم چند همه شکر سفید آمیزند
و هر شب وقت خواب چهار درم بخورند از قشر [?] قادری نقل کرده شد در بند کرده و او وی [?] ابریشم محرق نوشته و در دو نسخه [?]
هر یک شش درم و مصطکی دو درم و قشر [?] و هلیله سیاه را ترک کرده و صاحب شفاء الاسقام این سفوف را از املاء
استاد خود نوشته و زراوند و حریر محرق هم شش درم زیاده کرده و بجای اصل السوس بیخ سوسن نوشته **سفوفی**
که صداع صفراوی را نافع است مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه مقشر تخم کشنیز برابر کوفته بیخته با هم
چند شکر آمیخته یک کفچه یا دو کف یا سه کف را استفاف کنند منقول از شرح **سکنجبین** معرب سرکه انگبین
است شربتی است مشهور در ترکیب به معتبره مسطور و از حکمای قدیم ماثور بود و اهل یونان که نام نهاده اند جمیع
را باو و بالی [?] و [illegible] که معنی این هر دو لفظ ما و عسل است پیشتر نقل کرد و تفسیر [?] این الفاظ را و اطلاق
کرد بر مرکبی از حامض و حلو پس از استماع لغت فارس نام نهاد بقراط این ترکیب را سرکنجبین وقت ترکیب حد
کرده شد را او مسمی گشت سکنجبین و در نسخه اصل اختیار کرده شد عسل را جهت برد بلاد و خل را جهت تغیید [?] و مقابله
مزاج عسل بعد از ین منقسم شد بحسب زمان و مکان و اغراض دیگر از اصلاح مزاج و ابدال و حفظ صحت و حال قبض و اطلاق
و تبرید و تقویت و قطع اخلاط و تفتیح سدد و تحلیل صلابات و بغیر ذلک باقسام بسیار تا آنکه آورده اند بعضی
علما یکهزار و دو صد و شصت و شش شمار و نوشته اند ممکن است استغنا کردن باین ترکیب از بسیار ادویه اگر شناخته
شود نسبت اقسام مذکوره این از ضعیفه و قویه و مزاج این معتدل است اگر ساخته شود و محض از سرکه و خل هر دو مساوی
یا ساخته شود از عسل و خل مساوی با ضم کرده شود و بان بزور و اصول و ادویه دیگر که تفصیل آن از اقسام سکنجبینات
معلوم خواهد شد یا اضافه کرده شود از حموضات دیگر مثل تمر هندی و نارنج و لیمو و مثل آن با امتزاج آب
گلاب و قلت و کثرت آن امتزاج مزاج سکنجبینات مختلف میشود بحسب تفاوت اجابت انواع سکنجبین فواید بسیار
دارد و چیزیکه بان اکثر احتیاج افتد بشمار می آرد دافع صداع حار فی الحال و مانع اذیت صفرا و خون بکمال و تلطیف

اخلاط غلیظ و تغلیظ رقیق و حبس بخار رطوبات از جهه مجاری نفس و رفع ضیق کند و تسکین حرارت اعضا خصوص جگر و معده نماید
و تنقیه معده کند و از جگر سده بگشاید و خشکی کام و دهان دفع کند و عطش بنشاند و عفونت اخلاط دور کند و بول براند و بیشتر
این ترکیب در حمیات حاره و بارده و هر که بطور سببی آید چه در حمیات کثیر سببی از فواید مذکوره سبحه نماید
بهر حال دوائیست جلیل القدر اما در بعضی حالات از آن حذر لازم آید یکی ازین حالات سردی و ضعف معده است
اما سکنجبین سفرجلی درین حالت خصوص که به زنجبیل مقوی باشد نافع است چه جالینوس ضمان کرده که وی جمیع علل معده
را که بسیار گرم نبود نفع دارد و دوم هم اسهال است اما اسهال اگر از انصباب صفرا از جگر یا مراره بود و مودی به سحج
و امعا شده باشد و یا از اجتماع رطوبات در خمل معده و امعا باشد بنا بر قطع سبب نفع می بخشد خصوص که با تر
انضمام اشیاء قابضه مصنوع شده باشد سیوم لسعه از کام و نزله و خشونت سینه است اما درین حالت اگر ضرورت
داعی شود سکنجبین قلیل الحموضه یا لعابها و قلیل اینها اصلاح کرده میتوان داد و بهترین مصلحات او ماء الشعیر است
که ماء الشعیر و سکنجبین را ممزوج نموده و زمانی شایسته داشته تشرب نمایند و آنچه از اختیاط سکنجبین و کشکاب در معده
منع کرده اند و نوشته اند بعد تشرب سکنجبین تا دو ساعت نگذرد ماء الشعیر ننوشند و اگر بعد تناول ماء الشعیر خوردن سکنجبین
اتفاق افتد در فاصله بینهما چهار ساعت باید و از آن خوردن کشکاب بسیار بسبیل مضر است درین صورت
سکنجبین کشکاب را پیش از هضم تنفیذ میکند و موجب انسداد و فساد میگردد بخلاف صورت مذکوره که جهت اصلاح
در خارج ممتزج کرده هر گاه کیفیتی واحد و مزاج خاص حاصل شود خورده شود درین صورت آن محذور متصور نیست
و کشکاب بنا بر تلیین از تخشین حدت سکنجبین مانع می آید چهارم در حالت سرفه خشک که محتاج به نفث باشد ممنوع است
اما در سرفه که از ماده غلیظ لزج باشد به خوردن سکنجبین خاصه که ترشی کمتر بود و عسلی باشد بنا بر اعانت نفث و ترقیق رطوبات
غلیظ از جهه احتیاج سمی افتد و سکنجبین عنصلی در کار نعم المعین است لیکن این اعانت را مشروط بشرط قوت مریض کرده اند
چه اگر قوت قوی نباشد خوف آن دارد که چون ماده تلطیف پذیرد و بسبب ضعف مندفع بنفث نگردد بنا بر انصباب او
بمجاری نفس خناق آرد پنجم تپش رده و در چیزی که مستعد اسهال باشد مستعد اسهال مانع از استعمال سکنجبین است و بعد مسهل صبحی هم
دادن سکنجبین مسهل که تا حال بدن مزاج امعا منغص است اما اگر امعا کسی قوی باشد و یا مسهل ضعیف بود و یا قوی قلیل المقدار
باشد باکی نیست و بعضی سکنجبینات را که با جزای مسهله ترتیب میدهند این از بحث خارج است چه اختصاص منع
بصور نیست که از مسهل نکایتی و ضعفی در امعا افتاده باشد و عقب آن سکنجبین داده شود بخلاف آنکه ابتدا با دویه مسهله
خورده شود و مسهل ضعیف الامعا را نشاید اسهال سکنجبین مسهل کنند ششم در حالت شقاق مقعده و ظهور بواسیر
بواسیر نمیتوان داد اما بواسیر یکی را بنا بر تحلیل ریاح و تقطیع مواد سوداوی وارد و اگر درین عوارض تب ناحاجت قویه
داعی استعمال سکنجبین گردد قلیل الحموضه و قلیل المقدار باید تا تشنج ضرر نرساند هفتم حالت قرحه سینه و قرحه ریه است

است و درین هر دو حال مطلقا ممنوع الاستعمال است هشتم در حالت ضعف عصب و در رعشه و فالج و امثال آن نباید استعمال کرد
و اگر ضرورت افتد چنانچه تب با فالج جمع شود درین حالت شربت سکنجبین اجازت رفته لیکن معتدل الطعم باید با ضرر نشاید
نهم در حالت وجع و جسم ضعف مثانه و تقطیر بول هم نشاید استعمال کرد و وقت ضرورت قسمی که گذشته عمل باید آورد
دهم در حالت غثیان و تقلب نفس وقتی که باشد موجب اینها امری که دفع آن بقی متوقع شود یا چیزی از مانع قی کردن
حایل بود درین حالت هم استعمال سکنجبین ممنوع است زیرا که سکنجبین بالطبع مقی است از این جهت که جهت تسهیل قی این را میدهند
بخلاف سکنجبینی که مقوی معده بود یا با بسفرجل ترتیب یافته باشد که این تقویت معده و دفع غثیان میکند اما وقتی
که سبب غثیان و تقلب نفس انصباب ماده بر فم معده یا اجتماع و التصاق رطوبت با آن باشد درین صورت سکنجبین تنها میدهند
و بعد قی کردن بهترین تدبیر است یازدهم صاحب جدری و حصبه نباید استعمال کند چه سکنجبین مخشن سینه و مضعف معاده جمیع اعضا
است و ماده جدری و حصبه اکثر به سینه و امعا توجه میکند و در دماغ [illegible] اعضای ضعیف میریزند پس حسب [illegible] ضرر اینها خواهد شد
اما اگر خوف این امر نباشد یا بمقویات ترکیب یافته باشد مضایقه ندارد چنانچه سکنجبین [illegible] که در جهت جدری و حصبه مصنوع گشته
دوازدهم در حالت ضعف باه ضرر دارد و خاصه [illegible] و دراو هر چند [illegible] ترضرر [illegible] که تنها چه رسد که آن ضرر [illegible]
باه است سکنجبین بزوری که آنرا صاحب تذکره اصولی نام کرده جهت صداع مزمن و خفقان و سوء هضم و یرقان
و طحال و ضعف کلیه و سوزش بول نافع است تخم کرفس تخم رازیانه تخم کاسنی هر یک یک وقیه و اگر بادی بلغم باشد انیسون
یک وقیه و اگر ریح باشد و انیسون جهت [illegible] و جهت فتح سده [illegible] و جهت [illegible] خولنجان و جهت ضعف کلیه تخم خطمی و جهت سوزش
بول تخم ترب و کدو هر یک یک وقیه باید افزود و اگر همه این امراض جمع شود همه ادویه داخل باید کرد و الا هر مرضی که نباشد
دوای خاص آن مرض ترک باید کرد و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ هندبا هر یک [illegible] وقیه همه را نیم کوفته کرده در آب به دستور
معمول بجوشانند و صاف نموده شکر و سرکه بوزن مناسب اضافه کرده و اگر با وجود این اخراج صفرا هم مطلوب
باشد سقمونیا یک مثقال و اگر اسهال با اعتدال و رعایت ضعف اعضای رئیسه و صداع منظور باشد ریوند چینی یک رطل و دو
مثقال و در مالیخولیا و جنون لاجورد و در ریاح [illegible] بلغم تربد و در ضعف دماغ و صدر و معده مصطکی و در طحال [illegible]
[illegible] و در تب [illegible] و در نزف الدم و اسهال مفرط اقاقیا و در [illegible] الاخرین [illegible] رطل و [illegible] کوفته در [illegible]
صفیقه بسته در خل کرده دوباره بجوشانند و بدستور سکنجبین سازند سکنجبین بزوری بارد که جهت صداع حار نفع
بسیار بخشد و در تب خالص که با عطش و کرب و [illegible] قی و [illegible] بول بود و بعد تلیین طبع بکار آید تخم کاسنی ده درم
تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هر یک بیست درم تخم کاسنی را نیم کوب کرده در سی درم سرکه و سی درم آب
بجوشانند تا نصف آید صاف کرده شیره دیگر تخمها [illegible] شیره قند سفید کف گرفته داخل نموده آنقدر
بجوشانند که بقوام آید سکنجبین سکری منقول از شیخ رحمة الله تعالی بیاورند شکر [illegible]

کنند بعد سرکه تند خاصه که خل الخمر باشد آنقدر که عیون او تحت شکر ظاهر شود و شکر را در آن نوشته اندازند و بر آتش
نرم جمری نهند تا شکر بگدازد و جوش بسیار نخورد و کفی که برآید بردارند بعد از آن آب بر آن ریزند تا که دو انگشت
بالا آید و تند بریع بجوشانند و بقوام آرند انتهی و بعضی محدثین شکر در آب حل کرده میجوشانند و چون قریب
بقوام میرسد سرکه اندک اندک میریزند تا بقوام آید و بعضی سرکه و شکر و آب همه یکجا آمیزند و بقوام آرند و گاهی
نزدیک رسیدن بقوام قدری گلاب بجهت عطر و مرغوب بودن آن نیز اضافه کنند و گاهی جهت تقویت معده و دل بجای
آب تمام گلاب و [illegible] بنمایند و گاهی عرق بید مشک جهت فوایدی که از این عرق منظور است بجای آب میکنند و گاهی جهت
تقویت معده و رفع غثیان که لازمه سکنجبین است چند برگ نعناع در اثنای طبخ داخل میکنند و بعضی از متجربین محدثین
که جهت متغنین بسیار زند نسبت که سرکه را چند برگ نعناع در خلکرده مقطر میکنند و این را در عرق [illegible] نعناع می نامند
و از این عرق سرکه و از نبات یا قند سفید سکنجبین میسازند بغایت لطیف و سفید رنگ و سریع الاثر [illegible] باید دانست
که نبات و قند هم از اصناف نوع شکر است اول درجه عصاره نیشکر شکر سرخ و قند سیاه است که آنرا بهندی گر گویند
باز بعملهای معلومه تصفیه یافته بمراتب دیگر میرسد و هر درجه موافق اصطلاح هر دیار باسمهای خاص مسمی میگردد و در هند آخر
درجه صفا به نبات و قند سفید موسوم میگردد و بهترین ظروف جهت پختن سکنجبین و هر چیز ترشی دار ظروف سنگین است
بعده زرین و اگر نباشد سیمین قلعی دار چنانچه در این دیار متعارف است کفایت میکند **سکنجبین سکری** و بعضی سکنجبین را
سکنجبین جمری نیز نامیده اند جهت صداع مشترکی مراری نافع نفع بین منقول از شرح تحفه کاسنی تخم کشوث شاهتره
ورق گل سرخ هر یک چهار ده درهم صبر [illegible] وقیه همه را سوای صبر با دو رطل آب شیرین و پنج رطل خل خمر کهنه بر آتش نرم بجوشانند
تا نصف بماند پس صاف کرده شکر طبرزد سه من اضافه کرده طبخ دهند و رغوه در گیرند و قوام آرند قدر خوراک ده درهم
تا پانزده درهم با آب سرد **سکنجبین عسلی** منقول از جالینوس بگیرند عسل جید و بر آتش نرم جمری گذارند
هرگاه جوش خورد و کف برآرد آن کف بردارند پس سرکه انگوری یا خمری که نه چوشته آن بر ظاهر رفته شده آن پر
قاصر باشد بقدر حاجت اضافه کرده بهمان آتش بجوشانند تا باهم مختلط شود و سرکه خام نماند پس بکار برند و تقدیر
اوزان خل و عسل بحسب حالات مفوض برای طبیب معالج و منوط باقبال طبیعت و تلذذ معالج است چنانچه شیخ فرموده
ان الا وفق [illegible] تقبلا وله سوال الدعقده و من اجل ذلک یکون نفعه له اکثر و سکنجبین که از سرکه و عسل سبب امتزاج آب
ترتیب یابد گرم اقسام سکنجبین ساده است و اوفق آنکه آب نیز ممزوج کنند چه از امتزاج آب شدت حدت [illegible]
سرکه با عسل بنابر اطالت زمان طبخ و انکسار قوت هر دو جدا از هم با آب حاصل آید و از مجموع اعتدال [illegible] نماید
و نیز کف از عسل جدا میشود چنانچه شاید و مقدار آب مناسب حال عسل و تقاضای وقت مفوض بر عامل است
لیکن آنچه اکثر اوقات مفید می آید و شیخ نیز بآن تقید [illegible] باید آب مضاعف عسل باشد مثلا اگر سرکه

سمر که بجز وی یا کم و زیاده عسل و جزو باشد آب چهار جزو کنند و بپزند و کف بردارند تا که ربع بماند و قدر
شربت ایشان بحسب عادت و مقتضی طبیعت و موافق مقاومت ماده مرض مطابق تجویز طبیب و غرض متفاوت
است اما بالجمله بقول شیخ حتی الامکان از مقدار شراب بعمل آرند و همچنین وقت آشامیدن هم ممزوج
با آب خوردن یا تنها خوردن و آب بسیار و غسل کردن یا کم منجیش مفوض بامور مذکوره است صفت
سلاجیت رسایین از دواهای عمده اهل هند و بجهت صداع و شقیقه و جمیع علتهای سر بلکه تمامی
علتهای جمیع اعضای بدن را سودمند است و جوانان را قوتی و افزونی حفظ ملکه تر عظما یاد و پیران
قوت جوانی باز آید اهل هند در تعریف این ترکیب مبالغه بسیار نوشته بالجمله مرد و زن را ازین فواید بظهور
پیوسته زعفران یکدرم دارچینی کبابه چینی ترنج الایچی خرد بسباسه سنبل و جوز ناگیسر هر یک هشت درم هراری گند شترا ول تخم
کرشنی هر یک ده پل پیپله از سی و چهار درم اصل گشته چهار پل سیاه گشته هشت پل روغن گاو دوازده پل سلاجیت
صاف کرده شانزده پل شهد بست و چهار پل نبات سی و دو پل شیره منقی بیخ باده و شش پل دواهای کوفته
و بیخته با روغن گاو و شهد و نبات و شیره و آنچه نوشته شد گولها بندند و هر روز سه درم با شیر یا دوغ گاو بخورند
و از چیزهای بادی و تیز و تلخ پرهیز نمایند و از کاری و تنهه و تربز نیز پرهیز نمایند و از غذا با گوشت پرندگان و گندم
و برنج و نمک سیاه بخورند و شیر و شهد اختیار نمایند و طریق صاف کردن سلاجیت اینست که سلاجیت سائیده
در ظرف چینی اندازند و بالای آن چهار چندان آب چاه اندازند و نصفی از سلاجیت روغن گاو و شیر
گاو انداخته بست مالیده در گرمی آفتاب در ایامی که آفتاب در کمال گرمی باشد نگاه دارند بالای آن
هر چه رغوه بر آید بستانند و در ظرفی علیحده نگاه دارند باز آب تازه اندازند و همین دستور رغوه بگیرند
هر چه خلاصه این باشد بانطریق بر آید این خلاصه را گرفته خشک کنند باز از کاره تریپهلا سه پیش بدهند و از
کاره بلادر یعنی بهلاده سه پیش و از کاره پلول و از کاره جتره و از ... و از دشمول و از ست گلو
و از برگ تنبول و از آب ... و از ... دستراول و کونه و شهد ... و از ... و تکندی و باسه و بهنگره و نمک
سنگ و بر دو کتائی و شیره ... پیپلی و شیره هر یک سه پیش بدهند باز در شیره ... و شست
هفت پیش بدهند باز در شیره دشمول هفت پیش بدهند باز خشک کرده بیارند و آنچه منقی ...
کنند هر یک چهار پل و دشمول شانزده درم ... دوازده درم جترک ده درم ... بالا ...
هشت درم ... شش درم ...
چهار درم ... هر یک سه درم این جمله را کوب کرده در روغن آب
چاه بجوشانند چون ... بماند سلاجیت مذکور را در این آب ... تا تمام آب جذب شود

پس در ترکیب داخل کنند سلاجیت رسایین نوع دیگر منقول از جوگ رتن سمجی بیار و سلاجیت پاکیزه
را در آوند آهن کرده کاره و دسمول که هشت چند سلاجیت باشد انداخته مقداری روغن گاو و شیر گاو و
نیشکر داخل کرده در آفتاب بدارد و در بحجه بالای او مانند بالای شیر خلاصه برآید بستانند و در ظرفی بدارد
و باز در آفتاب بدارد و همچنین هر قدر که ست سلاجیت مذکور بطریق برآید مقدار دوازده پل ازین ست بگیرد
بعد ازین بیخ کریجود و ناگرموته و ترپهلا و ترکته و پوست بیخ ارنی هر یکی دو پل و دسمول شانزده پل گرفته در چهل
و چهار سیر آب جوشانده کاره کنند هر گاه هشتم حصه بماند صاف نموده و ست مذکور را در کهرل انداخته ازین آب
کم کم داخل کرده بسایند تا تمام آب جذب شود بعد ازین ست سلاجیت مذکور را با نبات خالص دوازده پل
سارگشته سه پل بحیق کاکرسنگی و پیپل دراز هر یکی دو نیم پل و بحیق پوست بیخ کتانی کلان و بحیق تخم کتانی خرد
هر یکی یک پل در شهد بقدر قوام ضم کرده غلوله بسته دو سه روز چهار درم با روغن گاو بخورند و بالای آن
مقداری شیر گاو یا شراب یا شوربای گوشت دراج یا آب جغرات یا آب انار بنوشانند ازین ترکیب اکثر امراض
مثل فساد خون و بیدر رک و کمی رنگ و سنگ بینی و منداگن و تپ و سرفه و دمه و بچکی و آبسیر و کوله دفع شود و ملک کالیا
کلب شود و اگر مداومت کند موی سفید سیاه شود سلاجیت رسایین نوع دیگر منقول از رس تناکر
نوسا بینده همه برابر که این نبات سفیدتر [illegible] ترپهلا هشتم درم سلاجیت صاف کرده سارگشته هر یک دو درم
این جمله را ساییده با شهد غلوله بسته در نهار با شیر گاو بخورانند و این یک خوراک است ازین ترکیب قوت
باه زیاده شود و گرسنگی صادق پدید آید و موی سفید سیاه گردد و تمام علتهای بدن بامر الله سبحانه دفع
شود و اگر یک سال مداومت نماید عمر و عقل و اوج زیاده شود **کلمه یازدهم از خط اول صدیعی**
و شقیقی در ذکر دوا بای که مصدر شین معجمه است **شربت** از ترکیب معتبره قدیمه است اصح آن فقیا نور بس
رست در امراض حاره و در ازمنه حاره و در تلطیف و تفتیح سدد قوی تر از ترکیب دیگر است بهتر آنست که دائمی
از مایعات مناسبه هر مرض حلکرده بعمل آرند و وقت وجود مانعی تخمین طبیبند و قاعده در ساختن آن چنانچه از
تفصیل اشربه معلوم خواهد شد آنست که آب گرفته شود از چیزیکه آب دارد مثل لیمو و عصاره گرفته شود از چیزیکه
عصاره از آن توان گرفت مثل حماض از فواکه چیزی که صلب باشد مثل تفاح مقشر کرده در ده مثل آن آب جوشانیده
هرگاه ده و ثلث بسوزد یا نصف بسوزد و فشرده شیره گرفته شود و اگر از قبیل حشایش باشد یکروز یا زیاده در آب
تر کرده جوشانیده شیره گرفته شیرینی داخلکرده بقوام آرند و شربتی که قند و نبات دارد و خواهند که
در هوای [illegible] شود قدری عسل هم داخل کنند و اگر چند روز چوب انجیر در ظرف شربت بگذارند و هر روز
حرکت دهند هم مانع تخمیر می آید و شربتی که از اشیا معطره مثل عنبر و مشک دارد و از آتش فرود آورده اندکی

اندکی سرد کرده این چیزها را در آن حل کنند **شربت آلو** جهة درد سر و عطش و تبهای حاره و یرقان نافع است
و مسهل صفرا آلو بخارا را در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده شکر بقدری که خوش طعم کند
اندازند و صاف کرده بقوام آرند و اگر قدری گلاب بنفشه در حل کنند بهتر است و اگر خواهند قوی الاسهال شود قدری
محموده مشوی در حل نمایند و بعضی شکر را نصف وزن آلو و بعضی سه وزن آلو نوشته اند اما همانقدر که مریض
در ذائقه آن خوش آید در حل کردن انسب است **شربت آلو نوع دیگر** مسهل صفرا و بلغم بود سقمونیا
یک مثقال تربد سفید بنفشه هر یک بیست درم این هر دو را در کیسه کنند آلوی سیاه صد عدد و تمر هندی ربع
من همه را سوای سقمونیا در پنج من آب بجوشانند تا یک من آید نیک بمالند و صاف کنند و یک من ترنجبین
در آب علیحده حل کرده صاف کرده اضافه نموده بقوام شربت آرند و از آتش فرود آورده سقمونیا حل
کنند **شربت آلو نوع دیگر** منقول از شرح موجز جهة صداع حمائی و حمیات حاره و امراض بلغمی و صفراوی
نافع و بلغم رقیق و صفرا را دافع است زعفران نیم مثقال سقمونیا پرورده یک مثقال بنفشه خشک تربد سفید مجوف
خراشیده هر یک بیست درم تمر هندی از دانه پاک کرده سی درم آلوی سیاه فربه صد عدد عناب جرجانی یا بغدادی
سی عدد و تربد را نیم کوفته در کیسه بسته همه را سوای سقمونیا و زعفران در آب بجوشانند و صاف کنند و یک رطل ترنجبین
و یک رطل قند سفید در آن حل کرده بقوام شربت آورده محموده و زعفران سوده در آن حل کنند شربتی از ده درم
تا ده مثقال **شربت آلو نوع دیگر** منقول از قرابادین جلالی زعفران نیم درم سقمونیا یک درم بنفشه خشک تربد
سفید هر یک ده وقیه خرمای هندی پاک کرده بسته وقیه شکر نیم من ترنجبین سی استار عناب جرجانی سبستان سی عدد
آلوی سیاه صد عدد و تربد را نیم کوفته در خرقه بسته با همه را سوای شکر و ترنجبین و زعفران و سقمونیا در پنج من آب
صافی بپزند تا دو حصه برود و یک حصه بماند صاف کنند و شکر و ترنجبین در آن حل کرده بقوام آرند و کف بردارند
با زعفران و سقمونیا در وی بگدازند **شربت اسطوخودوس ساده** جهة صداع بارد و جمیع مواد
بارده دماغی نافع اسطوخودوس تازه خوشبو از چوبها پاک کرده ثلث رطل را در آب بسیار گرم قدری
که بپوشاند یک روز و شب تر کرده داشته باتش ملایم نرم جوشانیده صاف کرده دو رطل عسل و دو رطل
شکر حل کرده بقوام آرند **شربت اسطوخودوس** منقول از قرابادین شفائی صداع و صرع
و مالیخولیا و جمیع امراض دماغی را که سبب آن برودت بود و سوده دارد گاوزبان اصل السوس مرزنجوش پوست بیخ کرفس
تخم خطمی بنفشه گل سرخ هر یک سه درم اسطوخودوس سیاوشان عود صلیب هر یک چهار درم مویز منقی
سپستان هر یک پنجاه عدد جمله را در آب خیسانند و جوشانیده با یک من قند شربت ترتیب دهند اجزای **شربت
اسطوخودوس** را سدید کازرونی با این اوزان نوشته و بجای پوست بیخ کرفس تخم کرفس نوشته بود

الصلیب گاوزبان خراسانی تخم رازیانه تخم کرفس تخم خطمی بیخ مهلک هر یکی پنج درم بنفشه ورق گلسرخ هر یک هفت
درم اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک ده درم مجموعه را بپزند و بپالایند و سه رطل شکر طبرزد و با عسل کف گرفته بحسب مزاج
در آن اندازند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی ده درم تا پانزده درم با آب گرم و یک نسخه شربت اسطوخودوس
انشاء الله تعالی در ملفوظ دوم و یک نسخه در امراض گوش بیاید **شربت بنفشه معتدل** مبرد و مرطب
بود درد سر گرم و یبس و درد چشم و درد گرده و تپ و سرفه و بثور ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه را نافع است
و سینه نرم کند و بول براند و جوشش خون فرو نشاند و شکم ملایم سازد و خاصه اگر مکرر بود و با مسهلی و مضعف معده
باشد خصوص که با قماع ساخته باشند پس احوط آنست که از قماع پاک کرده سازند چه غثیان در اقماع آن
بیشتر است و صلاح معده بگلاب و گلسرخ نتوان کرد که بنفشه را بجای آب در گلاب تر کرده ساخته شود و یا و
خوردن گلاب مزوج کرده بیاشامند یا بنصف یا چهارم حصه گلسرخ یا گل بنفشه مزوج کرده جوشانیده اند و مرتب
کرده شود و بدل آن شربت نیلوفر است و حصه را بقیاس خلاف آن آنست بنفشه تازه نیم رطل را در دو رطل آب یک
شبانه روز تر کرده گذارند بعد بجوشانند تا که ثلث بسوزد پالیده صاف کرده یک رطل قند در آن و بعضی نیم رطل
آمیخته بقوام آرند و اگر خواهد مسهل باشد همین قدر گل بنفشه را دو بار در آب تر کنند و افشره شکر جوشش
داده و صاف کرده قند و عسل کنند و بقدر [illegible] جهت مسهل کردن گلاب را که صاف قرابادین قادری
وضع منقح کرده آنست که سه رطل گل بنفشه را در آن قدر گلاب که تر شود تر سازند یک شبانه روز پس آن را سه حصه
نمایند و یک حصه او را که یک رطل می شود در سه رطل آب بجوشانند چون دو نیم رطل آب بسوزد بنفشه را
مالیده دور کنند و یک رطل بنفشه دیگر از دو حصه تر کرده اندازند و بجوشانند تا دو نیم رطل دیگر آب
بسوزد پس این را نیز مالیده دور کنند و حصه سوم اندازند و بجوشانند تا دو نیم رطل دیگر بسوزد و یک
نیم رطل آب بماند پس مالیده و صاف کرده یک نیم رطل قند آمیخته قوام دهند و اگر بنفشه تر میسر نیاید یک رطل
بنفشه خشک در هفت رطل آب بلکه زیاده بجوشانند و چون آب چهارم حصه یا کم بماند دو رطل قند آمیخته
قوام دهند و بعضی بنفشه یک جزو و قند چهار جزو میکنند و این اختلاف ناشی از قوت و ضعف بنفشه است
در بنفشه قوی قند و افی بباید و در ضعیف قند قلیل کافی می آید و بنفشه ولایتی قوی از بنفشه مواضع دیگر است
شربت تمر هندی درد سر و تپهای گرم و یرقان دفع کند و عطش مفرط و صفرا قمع کند مبرد و مطفی
و ملین طبیعت بود و معده را قوه دهد و قی باز دارد خاصه که نعناع داشته باشند و آنجا که حاجه تبرید استعمال
کنند منفعت سازند تمر هندی از خسته و لیف پاک کرده دو رطل و نیم در آب شبانه بحدیکه تر کنند و بالیده
صاف کرده با ده رطل قند سفید بقوام آرند و در آخر طبخ با قدری آب لیمو و یا قدری از عصاره وی بیفزایند

بیفزایند و در بعضی نسخ نوشته‌اند که یک رطل تمر هندی پاک کرده را در چهار رطل آب جوشانیده هرگاه به چهار حصه [illegible]
یکمن شکر طبرزد در خل کرده بقوام آرند **شربت تمر هندی مسهل** منقول از قرابادین [illegible] افتیمون [illegible] سفید
مجوف خراشیده هر یکی یک اوقیه فانیذ نصف رطل تمر هندی عناب هر یکی رطلی [illegible] دو رطل شکر یکمن
بطریق معمول شربت سازند **شربت حنظل** که جهت صداع [illegible] انشاء الله تعالی در
ملفوظ سیوم این مکتوب بیاید **شربت خمار** جهت دفع خمار و صداع خماری [illegible] انار ترش آب
انار شیرین آب سیب آب لیمو هر یک نیم رطل آلو سیاه تمر هندی پاک کرده هر یک یک رطل عناب پنجاه دانه [illegible]
رطل آب جوشانیده بعد در رطل [illegible] مالیده با هم بیامیزند و یکمن قند اضافه کرده بقوام آرند **شربت
عناب معمول بسر لکه** که جهت [illegible] جمیع امراض [illegible] شربت عناب
[illegible] تازه یک رطل عدس مقشر [illegible] خشخاش [illegible] کاسنی [illegible]
یک جوش قوی داده صاف کرده بگذارند تا مروق شود پس دوباره صاف کرده شربت بقوام معتدل بسازند [illegible]
یک قدح متوسط از این شربت بنوشند و اگر ده درم از این شربت با [illegible] بهتر [illegible]
مطبوخ مذکور در [illegible] مسطور میشود انشاء الله تعالی **شربت خوب** [illegible] شربت حار [illegible] منافع [illegible]
تشنگی و تپ نافع آب [illegible] بجوشانند و کف بردارند تا بنصف رسد و [illegible]
خوب بگذارند و با هم چند قند بقوام آرند **شربت لیمو** دفع صداع حار و رفع تشنگی و خمار کند
شکنندهٔ صفرا و بهم رسانندهٔ اشتها بود و هاضمه معده و دل را قوت دهد آب لیمو ده رطل [illegible] بجوشانند
هرگاه به نصف رسانند بیست رطل شکر طبرزد یا قند در خل کرده باز بجوشانند و کف بردارند تا بقوام آید و در ظرف چینی
یا چینی نگاه دارند و در بعضی نسخ قند زیاده [illegible] چنانچه هم مرقوم است و جمیع اهل قرابادینات ترتیب ساختن
همچنین نوشته‌اند اما تجربه پیوسته که هرگاه آب لیمو را زیاده جوشانده میشود تلخ [illegible] میشود و هر چند
در ظرف سنگین بپزند و [illegible] فشردن لیمو احتیاط [illegible] قشر خارج لیمو در آب لیمو [illegible] بجهت این
تلخ و طعم [illegible] و پس عاملان اینکار بطریق [illegible] اختیار کرده‌اند که آب لیمو را با احتیاط [illegible] آرند و در خارج
[illegible] شیرینی قند یا نبات یا شکر سفید [illegible]
داده [illegible] **نوع دیگر شربت لیمو ساده** موافق نسخه [illegible]
چند در ظرف چینی انداخته قدری آب لیمو بالا ریخته سر آن [illegible] آفتاب چهار روز [illegible]
زیاده از [illegible] تجاوز نکنند پس شکر [illegible] خالص حل [illegible]
و کفها بر میدارند تا از [illegible] پاک شود و گاهی جهت صفائی رنگ آن [illegible] افزوده میشود

سپس کم کم آب لیموی دیگر تنقیه میکنند تا سه رطل ازین قوام شده وقیه تا چهار وقیه آب جذب شود دو دانگ را
آتش تیز کرده قوام سخت کرده و دست را بروغن بنفشه چرب کرده قرصها ساخته در ظرف مدهن پهن کرده قرصها
خشک کرده میدارند و از اعظم عقیده لیمو قرص لیمو بنامند و صاحب تذکره در توصیف این شربت نوشته که قطع
صفرا و حمیات مطلق خصوص ذات ادوار میکند و حامی دل بود و ضرر احتراق و ابخره و اخلاط سوداوی
و سموم خصوص عقارب دور کند و ازین شربت نفس را سرور و انبساط از جهة تنقیه صدر حاصل آید و ترقیق
و تلطیف و تقطیع بلزوج کند و استعمال آن پیش از دوای مسهل بدن را مهیا جهة قبول دوا در بعد آنده و تنقیه یا تنقی
کند و مفید صیانت تذکره نوشته که صاحب شفاء الاطباء در وصف این شربت کرده و گفته که قایم مقام
تریاق کبیر است و تنقیه میکند اخلاط ثلثه را و سایر حمیات و امراض را و صاحب تحفه المومنین این شربت را
نافع قلاع و امراض اطفال حافظ صحت و دافع ضعف دماغ و سم نوشته و نگاشته که آنچه ترشی او بسیار
باشد مضر عصب و مورث سعال یابس و مضعف باه بود و مصلح او بادام و خشخاش است انتهی شربت لیمو
مرکب پس اطوار ترکیب آن بسیار است گاهی با ماء الشعیر و لعاب بهدانه و تخم خرفه و ریحان و گاهی به صمغ عربی
و گاهی به آب به و گاهی بعصاره نعناع ترکیب داده میشود و شربت لیمو بدون صمغ و به لیمو نامیده میشود و گاهی
بجای شکر شیرخشت و ترنجبین و خلکرده ساخته میشود و اما صاحب آن نفع میکند حرقة البول و اوجاع مثانه را
و مصنوع معمول شیرخشت و ترنجبین مبرد و سعال و ضیق النفس و اوجاع صدر را و سفرجلی با ضم و مقوی معده و قلب
بود و آنچه با آب نعناع ترتیب یافته باشد جهة تقویت معده و دفع بخارات دماغی و خیالات انفع است و بعضی ازین
اقسام آینده مناسب مقام مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **شربت نارنج** در دوم گرم و خشک دماغ را
قوت دهد و تشنگی بنشاند آنرا با ترنجبین بجوشانند تا نصف رسد و کف زرد آن بردارند و باز در ظرف شربت بزنند و طریق گرفتن آب
نارنج را صاحب قرابادین جلالی چنین نوشته که بگیرند نارنج خوب رسیده و پوست از آن پاک کنند بنوعیکه هیچ پوست نارنج با آب آن نرسد
و وجهش آنست که پوست در پوست باز گردانیدن دست را با آب تازه همی شستن باشند چنانچه اصلا تلخی پوست نباشد و فشردن تا تلخی
تبرنشی نیامیزد **شربت نیلوفر** مبرد و مرطب است صداع گرم و سرسام و التهاب صفراوی و عطش و حرقة و ذات الجنب و ذات الریه
و شوصه و صدر را نفع کند و سوء هضم معده مستعمل جهت حدة معده را دفع کند و ملین بود و از خواص اوست که با وجود برودت ملطف بود
نه مکثف و ایضا با وجود حلاوت مستحیل بصفرا نمیشود بخلاف دیگر شربتها که در معده صفراوی در اغلب استحاله
بصفرا میکنند مگر وقتی که ممزوج بحموضات و شربت حماض مبرد بود و ازینجهت امتزاج سم استحاله نمی پذیرد و ایضا
اکثار آن مضعف باه بود و بگیرند ورق نیلوفر تازه یک رطل در چهار رطل آب بجوشانند و صاف کرده با یک من
شکر یا قند بقوام شربت آرند و اگر مثل بنفشه مکرر نیلوفر را جوشانیده بسازند قوی تر میشود

می شود و در بعضی قرابادینات مرقوم است که گل نیلوفر اگر خشک باشد یک اوقیه و اگر تازه باشد چهار رطل بشب خیسانیده
با یک من قند شربت پزند و این ضعیف العمل است و بعضی نیلوفر را مثل گلاب مقطر میکنند و یک من از این عرق
گرفته با دو من شکر بقوام می آرند این قسم اگر چه خوش رنگ و لطیف میشود اما این هم ضعیف العمل است و اگر نیلوفر را
تازه بجای آب در عرق مقطر نیلوفر جوش داده و صاف کرده شیرینی لطیف بقوام آرند اقوی و در رنگ خوبتر
به از شکر میشود و چنانچه در عمل بعضی غرغره ابداه و نقوع سبستان بیان کرده **شمومی** که صداع سرد و فراموشی
کار را سود دارد جندبیدستر شیح قرنفل مرزنجوش برگ بنفشه بسباسه چهار مثقال کوفته و بیخته با آب سرشته
و می بویند **کلمه دوازدهم از ملفوظ اول** در صداعی و تحقیقی در ذرور و دلایل مقصد در ضماد منقوط
است **ضماد** بالکسر در لغت چیزی را گویند که بر جراحت بندند و بستن بر جراحت ... ضماد بسته ...
در اصطلاح عبارت از خلط ادویه یا بسیط یا مایع و نرم کردن آن و وضع کردن آن بر عضو و چون ... ضماد
شده است چنانچه گفته می شود ضمد راسه و جرحه وقتی که بسته شود و ضماده یعنی خرقه که بآن عضو را وقتی
بندند پس اصطلاح هم جاری بآن شده که ضماد اطلاق بر دوای ثخینی میکنند که محتاج بستن باشد بخلاف
طلا که آن مخصوص باشیاء سیاله است که محتاج بستن نباشد اگر چه بعضی به ترادف اضمده و اطلیه و بعضی
باحقیة اضمده بعضی نسبت عموم و خصوص وجهی قایل اند اما صحیح همان است که مرقوم شد و اول کسی اختراع
کرد ضماد را بقراط است و اصل اتخاذ آن برای آنکه شرب دوا بود پس اصطلاح کرد که این را با صادر
شود و از آن آثاری که از دوای متناول صادر میشود از تلطیف و تحلیل و تکثیف و تقطیع و تنضیج و ردع و تسکین
و غیر آن و اول ضمادی که موضوع شده ضماد سلطاناس یعنی ترمس بود و آن منضج جمیع اخلاط است چنانچه
خواهد آمد انشاء الله تعالی در موضع مناسب **ضمادی** که در صداع گرم بی ماده بکار آید شیر زنان با شیره
مغز سازند و برگهای کرم یعنی انگور کوفته ضماد کنند **ضماد دیگر** جهت صداع حار ساذج خشخاش را
با روغن بادام یا روغن مغز تخم کدو حلوا ترتیب داده ضماد کنند **ضمادی دیگر** جهت صداع
حار ساذج منقول از شرح برگ خرفه چراده کدو و برگ بید با قدری گلاب و سرکه سائیده گل خطمی سفید
و صندل سفید کوفته و بیخته اضافه کرده ضماد کنند **دیگر** جهت صداع مذکور جو مقشر گل ... کوفته
با لعاب بزرقطونا که بگلاب کشیده باشند سرشته ضماد نمایند و گاهی جهت تسکین وجع پوست خشخاش
و افیون با مصلح آن از زعفران و بزرالبنج مضاف و مجموع نیز ضم میکنند **ضمادی دیگر** جهت صداع حار از
کامل الصناعة افیون یک درم تخم کاهو پوست بیخ لفاح بزرالبنج از هر یک دو درم پوست خشخاش خطمی
سفید آرد جو از هر یک چهار درم کوفته و بیخته با خل خمر ضماد نمایند **ضمادی** که صداع گرم صفراوی نافع

بود افیون یک جزو برگ خرفه و شیاف مامیثا صندلین گل سفید فوفل هر یک ده جزو و همه را بسرکه بسرشند و ضماد
کنند این منقول از قرابادین قادریست و در منهاج بجای برگ خرفه تخم خرفه و بجای گل سفید گل سرخ
و وزن سایر اجزا سوای افیون یک جزو و افیون نیم جزو مرقوم یافته **ضمادی** صداع حار ضربانی را
نافع بود منقول از منهاج اکلیل الملک یک درم بنفشه گل سرخ نیلوفر بابونه هر یک دو مثقال همه را بوزن کل کوفته
و بیخته ده استار روغن بنفشه و ده استار آب با هم آمیخته اول بجوشانند تا اکثر آب تحلیل رود پس ادویه را داخل
کنند و آتش کنند تا قوام یابد و در کیره نگاه دارند و بگاه حاجت ضماد کنند **ضمادی** که صداع بارد را نافع است بابونه اکلیل الملک
درمنه ترکی شبت ورق درخت غار مرزنجوش جمله مساوی کوفته و بیخته ضماد نمایند **ضمادی** که بصداع بارد
نافع است منقول از کامل الصناعه افیون چهار دانگ فرفیون یک درم مر صبر صمغ سداب جند بیدستر از هر یک
یک نیم درم قسط کندر درمنه هر یک سه درم کوفته و بیخته با آب تمام یا آب مرزنجوش سرشته ضماد نمایند **ضمادی**
که صداع بلغمی را سود دهد زهره گاو ده درم صبر هر یک سه درم مغز بادام تلخ پنجاه درم آس رطب
با قدری روغن غار سرشته ضماد کنند **ضمادی** که اندر همه انواع صداع سرد مفید بود نانخواه پودنه دشتی سعتر
فارسی زوفای خشک مساوی کوفته و بیخته بسرکه عنصل سرشته بر سر ضماد کنند **ضماد** جهت صداع
یابس آرد جو دری روغن بنفشه شیر دختران یکجا نموده ضماد نمایند **ضماد دیگر** جهت صداع یابس آرد جو
با لعاب بزرقطونا که در بید مشک کشیده باشند سرشته ضماد نمایند **دیگر** جهت صداع یابس حلوای ارکنده و نشاسته
و شکر ترتیب داده ضماد نمایند **ضمادی** که صداع را که از زخم یا ضربه بهم رسد سود دهد برگ مورد تر برگ سرو
تر گل سوسن لادن اکلیل الملک قصب الذریره گل ارمنی شب یمانی جمله برابر آنچه خشک باشد کوفته پارچه
بیز کرده و تر را سحق نموده با هم آمیخته بر سر ضماد نمایند **ضمادی** که صداع ضربی و سقطی و شجی را دفع کند
و تقویت سر نماید گلنار عدس سماق پوست انار گل سرخ آس هر یک یکحفنه در آب جوشانیده آنرا بسر نطول
و ثفل را ضماد کنند **ضمادی** که در صداعی که بسبب زخم و جراحت بهم رسیده باشد و با تپ بود بعد از فصد
و تلیین و تنقیه و تقویت بکار آید اقاقیا عصاره لحیة التیس صندل فوفل زعفران گل ارمنی صبر حسب الرسم
بر سر ضماد کنند **ضمادی دیگر** جهت صداع مذکور گلنار برگ مورد پوست انار در سرکه و آب بپزند و قدری
مشک و عود خام و قصب الذریره بکوبند و در داخل کنند و قدری شراب کهنه افشرده ضماد کنند **ضمادی دیگر**
معتدل که در صداع زمانی که از مس شده باشد بکار آید اما از سرشش شیرین بنفشه با پوست گرد کنند بپزند
و بسایند و ضماد کنند **ضمادی دیگر** معتدل برگ مورد تر برگ سرو برگ بید خطمی اکلیل الملک بکوبند و در آب
آن بکوبند و اگر بپزند و بجوشانند در آب آن بسایند بعدا باشند پس روغن سوسن شراب کهنه داخل کرده چند جوش بدهند

بندند و قدری مر و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی کوفته در صره بسته بان بخوشانند و بهت بمالند و بفشارند
و خرقه بدان ترکنند و بر سر نهند **ضمادی** محلل جهة صداع مذکور هر دو اسفناخ هر یک یکدرم حضض درم سوم
پنجدرم روغن گل هبت درم سوم درم در روغن بگدازند و ادویه کوفته و بیخته بسرکه ترساخته و حل کنند و مواد جهة کبان
مالیده بگرم کرده بر سر نهند **ضمادی** محلل قوی تر اجزای مذکوره در شیره لب کنند بدل روغن گل روغن
یاسمین یا روغن سوسن کنند **ضمادی** که صداع و شقیقه و درد چشم و دندان و لقوه و فالج را نافع است
بر صدغین نهند منع نزلات از چشم کند و چون بر مثانه نهند بول براند و چون بر لدغ عقرب نهند درد وی بنشاند
و چون بر شکم نهند ادرار حیض اعضای باطنه را سود دهد انشاء الله تعالی و در ملفوظ سوم بیاید **ضمادی** که صداع
را از برد و بلغم بود دفع آید منقول از شرح ملح حرشین یک کف ساد در یک رطل آب حل کنند و عصاره او را ان خمیر کرده بر سر
بر سر بندند و یک شب تمام بسته دارند **ضمادی دیگر** که برای صداع مزمن بعد حلق راس بکار می آیند فرفیون
دو مثقال کوفته آب مرزنجوش بیشتر بر سر نهند و اگر همه زیادتی حرارت باشد سفیده تخم مرغ و روغن گل
و اندکی سرکه در حل کنند **ضمادی دیگر** جهة صداع مزمن فرفیون دو درم موم زرد سی درم روغن
شبت صد و بیست درم علی الرسم مرتب سازند این هر دو نسخه از منهاج است **ضمادی** که جهة بیضه و خودی بود
و تنقیه بکار آید منقول از شرح شفا اقاقیا و عدس و خطمی هر یک یکدرم هر دو را در عصاره کاسنی
درم حل کنند و آرد جو و خطمی و بنفشه سحق کرده بقدر ضماد کردن و حل کرده بکار آرند **ضمادی دیگر** منقول
از شرح جهة بیضه رطوبی که اگر از تنقیه و تدابیر دیگر دفع نشود بامر الله تعالی ازین ضماد دفع شود دقیق کرسنه
و دقیق شعیر هر واحد ده درم صبر و مر و حضض سه درم سحق کرده با سرکه ممزوج آب خمیر کرده قدری روغن یاسمین
یا روغن خیری و غلکرده بر سر ضماد کنند **ضمادی** که تسکین خود و شقیقه کند تسکین قوی افیون و زعفران
جند بیدستر با دقیق خطمی و دقیق شعیر و دقیق بزر کتان با آب گرم یا گلاب و یا آب بیگان خمیر کرده بر مقدم سر
ضماد کنند

کلمه سیزدهم از ملفوظ اول

صداعی و شقیقی در ذکر دواهای که مستعمل اطبا است
طلا بالمد و الکسر در لغت هر چه آن را در مالند بر جای و در اصطلاح اطبا چیزی است که مالیده شود بر عضو
و فرق در میان آن و ضماد در لفظ ضماد مذکور شد **طلای** که صداع را سود دهد خسته شفتالو با آب
سائیده بر صدغین و جبهه بمالند **طلای دیگر** قوی تر از اول تخم کاهو باریک کوفته و در آب برگ
کاهو خسته شفتالو بسایند و تخم کاهو بران خسته طلا کنند و این طلا منوم هم هست **طلای** که صداع را
سود کند بود درد و در یکساعت بنشاند افیون مصری بسایند و پوست خشخاش یکدرم سحق نمایند و هر دو را
با آب کاهو طلا فرمایند **طلای** که صداع را از شمس و در آفتاب بسر رسیده دوا و دو جمع مفرط درد

محل کرده و ساکن کنند زعفران یکدانگ افیون دو دانگ بزرالبنج نیم درم صندل سپید صندل سرخ انزروت هر یک
یکدرم [illegible] بیخته و بگلاب آمیخته طلا کنند **طلای دیگر** جهة صداع احتراقی صندل سرخ صندل سفید انزروت
هر یکی یکدرم افیون نیم درم کوفته و بیخته بآب کشنیز طلا کنند **طلای** نافع جهة صداع خماری خون سیاوشان صندل
طلا نمایند صندل سرخ صندل سفید تخم کاهو کشنیز خشک بآب کاهو و کشنیز تر گلاب سائیده بر پیشانی طلا نمایند **طلا**
که در صداع گرم و بخار [illegible] بنفشه برگ نیلوفر هر یکی نیم درم صندل سرخ صندل سفید هر یکی سه درم گل سرخ دو مثقال شیاف
مامیثا دو درم شاه جفتی یکدرم کوفته و بیخته بگلاب بر پیشانی و بر بناگوش طلا کنند **طلای دیگر** که صداع را
[illegible] رفع کند [illegible] رسوت و گلنار [illegible] هر یک یک جزو صبر زرد زعفران هر یک نیم جزو کوفته و بیخته
بگلاب یا آب [illegible] بر پیشانی و صدغین طلا کنند **طلا** جهة صداعی که از تناول اشیاء حاره بهم رسد نیلوفر صندل
حضض شیاف مامیثا کوفته و بیخته بآب خیار و قرع و کاهو و کشنیز سبز و قدری سرکه و گلاب و روغن گل طلا کنند
طلای که صداع حار را نافع است زعفران یکدرم بیخ لفاح یک مثقال افیون شیاف مامیثا هر یک دو درم صندلین
تخم کاهو هر یک سه درم نیلوفر گل سرخ هر یک چهار درم با آب برگ کاهوی سبز آمیخته بر پیشانی و صدغین مالند
طلای که صداع گرم را سود دارد و بهتر در [illegible] که گرمی بود نافع باشد [illegible] برگ بید برگ خرفه برگ
خطمی لسان الحمل [illegible] سائیده و گلاب بر آن ریخته و قدری سرکه آمیخته و صندلین سائیده ممزوج کرده بر سر بندند
طلای دیگر [illegible] با سویق شعیر بزرقطونا و آب کشنیز و آب خرفه [illegible] بر سر و بر موضع درد طلا
کنند **طلای** که در صداع حار و بیماریهای حاده و در وقت بیهوشی بکار آید [illegible] دو درم [illegible] درم
بنفشه هر یک نیم درم برگ خطمی سه درم کوفته و بیخته با آب بید و روغن گل آمیخته قدری سرکه ریخته بر سر طلا کنند
طلای که صداع دموی را نافع بود [illegible] عصاره برگ بید با قدری سرکه استعمال کنند **طلا للصدغین**
صندل دو جزو انزروت نصف جزو افیون سدس جزو با آب کاهو و کشنیز تر سائیده [illegible] طلا کنند **طلای**
که [illegible] جهة شقیقه حقیقی و شقیقة العین افیون نیم درم [illegible] تخم کاهو هر یکی
دو درم حضض [illegible] سه درم کوفته و بیخته بلعاب بزرقطونا آمیخته [illegible] بر صدغین بچسبانند تا خشک
شود این نسخه منقول است از معالجات [illegible] **طلا** جهة صداع حار و شقیقه حاره بزرالبنج [illegible] تخم خشخاش شیاف
مامیثا گل سرخ صندل فوفل بیخ لفاح افیون [illegible] سرکه و گلاب [illegible] بر پیشانی طلا کنند و خرقه [illegible] روغن گل
و گلاب تر کرده بر آن نهند هرگاه خشک شود اعاده کنند و [illegible] بر بینی و گوش [illegible] تقطیر کنند بر روغن
گل و قدری سرکه آمیخته و هرگاه [illegible] بچسبانند [illegible]
[illegible] یکدانه [illegible] خشک شود [illegible] این طلا هم [illegible] است

است بلا زوق وملتقط است از قرابادین نجیبی **طلائی** که انواع شقیقه وصداع را سود مند بود و درد بنشاند
کافور جند بیدستر افیون یکدانگ صمغ عربی انزروت هر یک نیم درم کندر بیخ لفاح زعفران صبر هر یک یکدرم بزرالبنج
گل ارمنی هر یک دو درم کوفته و بیخته بآب آمیخته در شقیقه و محل درد طلا کنند **طلائی** جهة شقیقه و صداع بر قسم
خصوص بارده مجرب بی نظیر و معمول جد امجد و والد ماجد این حقیر است زنجبیل صندل سفید پوست بیخ غسر ورع
کوفته و بیخته بآب شسته بیخ سرخ که آنرا در اینجا بیخ ساهنی میگویند خوب باریک سائیده بر پیشانی و شقیقه طلا کنند
طلائی که صداع حار و بارد را نافع است مر زعفران افیون بزرالبنج کندر مساوی بگلاب تر ساخته بر صدغین
طلا کنند **طلائی** که صداع بارد را نافع است سادج رانا قسط مر باد جوب الخیر ناسم که سائیده طلا کنند همچنین زردچوب
بروغن بادام تلخ سائیده **طلائی** که صداع بارد را سود مند بود صبر مشک جند بیدستر فرفیون صمغ عربی
زعفران عود هر یک دو دانگ افیون دو دانگ و نیم با آب کرفس یا آب مرزنگوش تر ساخته بر پاره کاغذ کشند
و بر پیشانی و صدغین اندازند **طلائی دیگر** جهة صداع بارد صبر جند بیدستر قسط مر صمغ عربی زعفران
هر یکی دو درم انزروت کندش هر یکی سه درم کوفته بیخته بآب حل کرده بر پارچه گذاشته بر سر
بچسپانند **طلا** جهة صداع بلغمی منقول از محمد زکریا جند بیدستر فرفیون خردل افیون همه را با شراب
کهنه سائیده طلا کنند **طلائی دیگر** جهة صداع بلغمی منقول از ثابت بن قره صمغ عربی زعفران جند
بیدستر افیون هر یک یکدرم عروق یکدرم و نیم صبر فرفیون قسط هر یک دو درم کندر سه درم بشراب بیخته طلا
کنند **طلا** جهة صداع ضربی و سقطی که با تب و اختلاط عقل باشد گل ارمنی شیاف مامیثا ابوشه هر یک
یکدرم صندل سرخ آس یا آس بر و چهار درم کوفته و بیخته بگلاب بگرم طلا کنند **طلائی دیگر** جهة درد سر که از زخم
بهم رسد اطراف موی را حرارت سرد سنبر بسایند و با روغن سوسن بیالایند و لادن اکلیل الملک قصب الذریره گل ارمنی
شب یمانی کوفته و بیخته بیامیزند و طلا نمایند و اگر مورد سبز و تازه بهم رسد برگهای خشک هر دو کوفته و حل کنند
طلائی جهة صداع از ضعف دماغ و خشکی آن که بی ماده باشد نافع است مغز ساق گوساله پیه مرغ مسکه
در هم آمیخته بمالند **طلائی دیگر** جهة صداعی که از ضعف دماغ بود منقول از قرابادین جلالی مجرب نوشته
کشنیز خشک تخم ریحان تخم خشخاش نخود گندم مغز بادام شیرین مویز منقی همه را علیحده علیحده بشسته مغز
خسته شقاقل مغز دانه کدو مغز دانه تخم خیارین مغز دانه [illegible] حل هر یکی جزوی همه را بسایند و صندل سفید
یک نیم جزو و صندل سرخ یک نیم جزو همه را بگلاب سائیده و بیامیزند و همه را در گلاب [illegible] عرق بیدمشک
طلع و آب [illegible] شیرین هر یکی قدری حل کنند و نبات سه جزو نیز داخل کنند و طلا نمایند
طلائی که جهة [illegible] جالینوس منقول است ذیل کوتر امی با خرف سائیده و طلا نمایند همچنین استعمال

کرده میشود زایل گردد زراعی برجی را با خردل و خرف در علاج شقیقه و صداع و وجع راس و دوار طلای دیگر
جهت صداع صفراوی که از استفراغ و تدبیرات دیگر دور نشود و بامر الله سبحانه از این طلا زایل شود بگیرند گلاب سی درم
سرکه کهنه خالص ده درم روغن گل خالص سه درم شیاف مامیثا باریک کوفته بگیرند بیخته صندل سفید ساییده
یک یک درم همه را در شیشه کنند تا خوب بیامیزد و نرم شود پس همیشه سر را بآن تمریخ کنند کلمه چهاردهم
در ملفوظ اول صداعی تنقیحی در ذکر دواهای که مصدر بعین مهمله است عصیر ورد جهت صداع دموی
منقول از شرح بگیرند از گل سرخ تازه عصاره آن دو ثلث رطل و حل کنند در آن شکر یا ترنجبین از اوقیه
نصف تا دو اوقیه و بنوشانند عطوس دوای را گویند که نفخ کرده شود در بینی انسان تا عطسه آرد و اگر فطر
بست دوا و ضعف عدم تحمل بسیار کرده در پارچه بسته ببویند که کم از مسامات خرقه بمشام رسد هم رواست
عطوسی که صداع سهر و سبات را سود دارد خربق سیاه مرزنگوش هریکی ده درم اشنان خردل کندش
نیز بزر البنج هریکی پنج درم فلفل سیاه و دار فلفل هریک سه درم مشک دانگی کوفته بیخته در خرقه کتان
بسته ببویند که عطسه آرد عطوسی که شقیقه و لقوه و فالج و سکته و جمیع امراض بارده سر را نافع است و مانع
نزول ماء و صرع بلیل را سود دارد و در اخراج مشیمه کنند کندش شونیز فربیون فلفل جندبیدستر زراوند حب بلسان
زنجبیل ده ارمنی سیاه کوفته بیخته در بینی دمند عطوس دیگر که بسی خاصیت دارد تخم حنظل فلفل
جندبیدستر هریک سه درم کندش هشت درم کوفته بیخته قدری در بینی دمند کلمه پانزدهم
در ملفوظ اول صداعی تنقیحی در ذکر دواهای که مصدر بغین معجمه است غرور بفتح در لغت
آن چیزیست که غرغره کنند از ادویه و جمع آن غرور و در اصطلاح اطبا مخصوص بدوا شده جمع غرور است
غرغره بلغوی معروف است و اصطلاحی عبارتست از انداختن مشروب است در دهن و گردانیدن آن تا بیخ
زبان فرو بردن در حال در عرف اطلاق بر معنی غرغره میکنند و باید دانست که تنقیه دماغ بغرور است
از تنقیه مسهلات اگر ماده بسیار بود در ماهیت غرور جهت صداع نمک و سرکه حل کرده غرغره
غرغره که صداع فالج و لقوه را سودمند بود قوت تا ... ده درم بوره ارمنی ... سوسن آسمانگونی
عاقرقرحا سفید مویزج پودنه دشتی یا جویباری از هر یکی چهار درم انار و فقرا پنج درم سکنجبین عنصلی
غرغره نمایند غرغره صداعی را که در سر حادث شود ساکن کند و تنقیه سر کند از فضول بلغمی ...
... حب ... بیان ... سکنجبین آمیخته غرغره کنند غرغره که اصلاح
... بلغم فرود آرد عاقرقرحا دار فلفل زنجبیل هریک دو درم انار دانه ترش ... خردل ... کوفته
... آمیخته غرغره کنند ... کبابه ... حب الغار ... حب الرمان ... قوم ...

نموده **غرغره** که دماغ را از فضول پاک کند مویزج دو دانگ و نیم عاقرقرحا خردل هر یک یکدرم کوفته بیخته بسکنجبین
عنصلی آمیخته غرغره نمایند **کلمهٔ شانزدهم از ملفوظ اول** صداعی شقیقی در ذکر دواهای که مصدر بفا ر
است **فلونیا** در اصل معجونی است منسوب جانب فیلیون طرسوسی که آنرا فیلن هم گویند و از نسخهای آن متعدد
شده چنانچه رقم میشود **فلونیا پارسی** صداع و جمیع دردها را فوراً زایل نماید و دماغ را قوت دهد و حفظ
بیفزاید و استعمال وی را نافع آید و جسم را قوت دهد و باد بواسیر ببرد و جنین را محافظت کرده بریزد و رکند و نزف
خون از هر موضع که باشد دور کند کافور دانگی و نیم زرنباد درونج مروارید ناسفته مشک هر یک یکدرم جندبیدستر
یکدرم **فقس** افیون سنبل الطیب عاقرقرحا هر یک دو درم زعفران پنجدرم افیون گل مختوم هر یک ده درم فلفل
سفید بزر البنج هر یک بست درم کوفته بیخته بعسل سرشته و بعد شش ماه استعمال نمایند شربتی یکدرم این نسخه
موافق قرابادین شفائی است و در جلالی مروارید و مشک هر یک نیم مثقال بر ادویه دو درمی افزوده است و قرقوم ا
وگل مختوم را ننوشته که بعضی اطبای قدیم هند دو قسم از این نسخه بسم مرکی دو درم داخل است و قوت این
ترکیب و فلونیا رومی تا سه سال نزد بعضی چهار سال میماند **فلونیا پارسی بنسخه دیگر** منقول از شرح حکیم علی
مختصر از نسخهٔ اول عاقرقرحا افیون سنبل هر واحد یکدرم زعفران پنجدرم افیون ده درم فلفل سفید بزر البنج سفید هر یک بست
درم عسل بقدر کفایت قدر شربت برای قوی مقدار یک جوزه و برای کم قوت قدر باقلاه و برای صبی
چهار نخود حکیم نوشته بود و از تسکین الاوجاع **فلونیا پارسی بنسخه دیگر** مشک دو قیراط مروارید
ناسفته جندبیدستر زراوند درونج هر واحد نصف درم عاقرقرحا سنبل افیون کافور هر یک یکدرم زعفران
دو درم بزر البنج افیون طین رومی هر یک پنجدرم فلفل ابیض ده درم **فلونیا پارسی بنسخه دیگر**
کندر حنا زعفران هر یک یکدرم و نیم ساذج هندی دو درم اسطوخودوس سنبل فلفل ابیض هر واحد شش درم
قسط هر کدام یکوقیه فلفل اسود پنجاه درم عسل بقدر کفایت این دو نسخه هم از حکیم مسطور است **فلونیا**
حافظ الارواح مجرب قریب الاعتدال موافق امزجه حاره و بارده جهت تسکین اوجاع که از انجمله
صداع است و جهت تقویت دماغ و حبس نزلات مفید مشک نیم مثقال زرنباد درونج بسباسه
عود قماری ساذج هندی حب بلسان عود بلسان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر
دارفلفل سلیخه اسارون قرنفل زنجبیل رازیانه انیسون قشر فلفل قرفه فیدون پوست بیخ پوست پسته
ورق نقره بهمن سرخ بهمن سفید مغز تخم خشخاش بادرنجبویه بزر الریحان هر یک دو مثقال صندل سفید دارچینی
طباشیر سنبل الطیب گل سرخ خشخاش مغز جلغوزه مغز بادام گل گاوزبان هر یک سه مثقال
زعفران کشنیز خشک هر یک پنج مثقال فلفل سفید بزر البنج هر یک ده مثقال آمله کشنیز پرورده

هفتاد مثقال عسل سه وزن ادویه و جهت بعضی این ادویه بسیار اضافه میشود یا قوت لعل ورق طلا عنبر
اشهب هریک دو مثقال کهربا مروارید بسد مرجان عقیق هریک سه مثقال **فلونیا رومی** با وجود شامل
بودن این منافع بالمذکوران در مقام مناسب استعمال است فواید تسکین جمیع دردها و بازداشتن نزلها
و دفع کردن نفث الدم و اسهال دموی و قولنج و مغص و سیلان حیض را معجونی است مبارک سادج هندی
سلیخه حب بلسان عاقرقرحا فرفیون هریک مثقال تخم کرفس نبطی سه مثقال تخم کرفس کوهی سنبل الطیب
هریک چهار مثقال زعفران پنج مثقال افیون مصری ده مثقال فلفل سفید دار فلفل بزرالبنج هریک بیست مثقال
و در بعضی نسخها عوض تخم کرفس دوقو است مجموع کوفته بیخته بعسل سرشته و بعد شش ماه استعمال نمایند شربتی از آن
تا نیم مثقال جهت قولنج در طبیخ جعده و جهت درد معده در طبیخ افسنتین و جهت سپرز با سکنجبین و جهت گرده و مثانه
در طبیخ رازیانه و جهت بازداشتن خون در طبیخ سماق بدهند و در بعضی نسخها دوا را بروغن بلسان چرب کرده
معجون ساختن مرقوم است **فلونیا** که طبیبی جهت خاقان با این ادویه و وزن ساخته و در نسخهای مجربه مرقوم قبله گاه
یافته ورق نقره مشک خالص هریک سه ماشه روغن بلسان یک تولچه فطراسالیون سادج سلیخه عاقرقرحا حب بلسان
فرفیون هریک یکدرم تخم کرفس سه درم سنبل الطیب چهار درم زعفران شش درم فلفل سفید بزرالبنج هریک شش درم
افیون مصری چهارده درم عسل سفید پاو بالا چهار سیر معجون سازند **فلونیا** که طبیبی دیگر ترتیب داده جدوار
خطائی ورق طلا هریک یک مثقال بسد مشک تبتی ورق نقره پوست هلیله کابلی هلیله سیاه مقل ازرق
فلفل ابیض انیسون قسط [illegible] قاقله قاقله خولنجان بوزیدان بهمن سرخ زنجبیل هریک دو مثقال کهربا عود هندی
دار فلفل دارچینی مصطکی قرنفل بزرالبنج سنبل الطیب [illegible] عاقرقرحا ابریشم مقرض زعفران افتیمون لسان الثور اسطو
خودوس تخم [illegible] تخم کاسنی صندل سفید هریک دو نیم مثقال مروارید ناسفته جوزبوا بسباسه [illegible]
[illegible] هریک سه مثقال افیون دو مثقال عسل سه وزن ادویه بطریق معهود معجون سازند و در ظرف چینی کرده
مدت [illegible] نگاه دارند و بعد از دو ماه استعمال نمایند **فلونیا طرسوسی** همان فلونیای رومی است که گذشته
اما چون موافق نسخه مشهوره است کمی فرق داشت اعاده آن کرده بار نگاشته سادج سلیخه عاقرقرحا
فرفیون حب بلسان زعفران هریک یکدرم تخم کرفس سه درم فطراسالیون سنبل الطیب هریک چهار درم افیون
ده درم فلفل سفید بزرالبنج هریک بیست درم عسل سه وزن ادویه **فلونیا عماد الدین محمود**
مشک عنبر اشهب هریک ربع جزو فرفیون عاقرقرحا هریک نصف جزو صندل سفید تخم کشنیز زرشک [illegible]
طباشیر سفید گل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ عود قماری جدوار [illegible] سنبل دارچینی دار فلفل مصطکی کبابه
سنبل الطیب زعفران سادج هندی [illegible] کهربا قرنفل [illegible] تخم کرفس بادیان هریک یکجزو پوست

پوست هلیله زرد هلیله کابلی اسطوخودوس زرنباد بادرنجبویه پوست ترنج هریک نیم جزو خصیة الثعلب خولنجان هریک
دو جزو بزرالبنج روغن بادام هریک پنج جزو افیون ورق طلا ورق نقره هریک ده عدد یا کم و زیاد حسب اجزا عسل
سه چند ادویه **فلونیا عماد الدین محمود** که میرزا حسین بدان مداومت می‌نمود افیون یک مثقال یشب
یاقوت احمر مشک جدوار لعل ورق طلا مغز نقل فادزهر قاقله صغار زنجبیل دارچینی دارفلفل زرنب بادرنجبویه
خولنجان حب بلسان عود بلسان پوست بیرون پسته بزر بیدانه اشنه عاقرقرحا هریک دو مثقال مروارید ناسفته
بسد کهربا ورق نقره سعد کوفی عود قماری سنبل الطیب سادج هندی درونج عقربی بابونه عود
جوزبوا بسباسه تخم بادرنجبویه گاوزبان گلسرخ کرفس نانخواه پوست ترنج بهمن سفید هریک سه مثقال خصیة الثعلب
شقاقل مصری زرنباد لسان العصافیر هریک چهار مثقال مصطکی اسطوخودوس ابریشم مقرض تخم خشخاش
تخم کاهو بوزیدان نارجیل جلغوزه مقشر تخم خیار مقشر پسته مقشر تخم خربزه مقشر گردکان هریک پنج مثقال
بزرالبنج پانزده مثقال فلفل سیاه زعفران هریک بیست مثقال افیون در خمر حل کنند عسل سه وزن
ادویه معجون ساخته بدستور نگاه دارند **فلونیا عماد الدین نسخه دیگر** مشک خالص ابریشم مقرض
هریک مثقال یاقوت لعل مروارید مرجان بسد یشب سفید ورق طلا جوزبوا جدوار خطائی بادرنجبویه درونج
عقربی عقیق یمنی کهربا عود دارچینی قرنفل سنبل ابو تخم کرفس سنبل الطیب عنبر زرنباد انیسون طباشیر گل ارمنی
سادج هندی کبابه خصیة الثعلب دارفلفل زنجبیل عروق بابونه مقشر جلغوزه سطیح زرد و مقشر نارجیل پوست
هلیله بابونه آمله مقشر سعد کوفی عود بلسان حب الآس قصب الذریره مقشر پسته مقشر تخم خربزه بسباسه گشنیز خشک
خولنجان بنفشه ریوند چینی فقاح اذخر تخم کاسنی بهمن سفید بهمن سرخ لسان الثور اشنه سفید هریک دو مثقال
زرنباد اسطوخودوس گلسرخ هریک سه مثقال صندل چهار مثقال پنج چوب چینی بزرالبنج هریک ده مثقال
مصطکی زعفران هریک بیست مثقال افیون چهل مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه **فلونیا عماد الدین**
نسخه دیگر جهت شاه اسمعیل ساخته بسیار مفید است تخم کاسنی بزرالبنج کشنیز افیون عاقرقرحا
بزر مرزنجوش صمغ عربی مازو اصل السوس سیساليوس هریک یک مثقال اسطوخودوس خولنجان زنجبیل
فلفل گرد دارفلفل قسط شیرین سعد کوفی قصب الذریره حب الآس عود بلسان جنطیانا رومی حب الغار
مرصافی فطراساليون گل مختوم نارجیل انیسون خصیة الثعلب شقاقل جلغوزه مقشر بسباسه مشکطرامشیع حاشا
عظام عاج فقاح اذخر مازریون تخم شلغم پودینه کوهی هریک دو مثقال فیروزه نیشابوری عقیق یمانی
یشب بادزهر حیوانی ورق طلا بهمن سرخ بهمن سفید تودری تخم فلنجمشک تخم خرفه قرنفل قاقله مقشر مویز
کانی اشنه زوفا مصری بزرالبنج طویل لسان العصافیر کندر رومی مقل ازرق هریک سه مثقال یاقوت

ربانی یاقوت کبود و حجر الیهود زرنباد شیرین درونج عقرب سلیخه ورج عنبر هر یک چهار مثقال بسد پوست اترج
پوست بیرون پسته دارچینی ساذج هندی ورق بادرنجبویه تخم بادرنجبویه صندل سفید بسد صندل سرخ بهر تخم
کشنیز ورق گلسرخ آمله منقی هر کدام پنج مثقال لعل بدخشان کهربا شمعی مشک خالص ابریشم خام عود قماری سنبل الطیب
از هر یک شش مثقال مروارید ناسفته جدوار خطائی لسان الثور ساروان شامی از هر کدام هشت مثقال طباشیر
نه مثقال زعفران ده مثقال افیون دوازده مثقال مصطکی نیز ده مثقال عسل سه وزن ادویه **فلونیا محمودی** که در نسخه فایق تر و منافع قوی تر در اسبرالمختصر تر است مشک نیم مثقال عنبر اشهب یک
مثقال سنبل الطیب اسارون بسباسه سلیخه دارچینی مصطکی ریوند چینی زنجبیل افیون هر یک دو مثقال تخم
کرفس زعفران گلسرخ هر یک شش مثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره صد عدد عسل سه وزن ادویه بدستور
معجون سازند **کلمه مفتد هم از ملفوظ اول** صداعی تشقیقی در ذکر دواهای که مصدر بقاف است

قرص قرصه بالضم در لغت کلیچه را گویند و قرصه و اقراص و قرص جماعت پس لفظ قرص اسم واحد
است و اسم جمع و همچنین قرصه و لفظ اقراص خاص جمع است و در اصطلاح اطبا عبارت است از دواهای که کوفته
اگر ذی رطوبت است تنها و اگر یابسه است آب یا مائع دیگر سرشته مثل گرده حوز و یا کلان سازند و برای اقراص
با سبب و اسمی است که منسخ گردیده است اول آنرا اندروماخس صاحب تریاق که ترکیب داده اول اقراص افعی را در قرص کرده
حفظ میکند قوی ادویه را و حکم حال آن قریب حبوب است و آن حد وسط است در میان سفوفات و معاجین و باقی
میماند قوت اکثر اقراص متداوله تا ششماه مگر اقراص کبار مثل قرص افعی که آنرا چهار سال و مثل اقراص کوکب قرص کافور
که آنرا دو سال نوشته اند و ادویه قرص باید که در هاون بسیار بکوبند تا خمیر نیک گردد و بعد تقریص منقی نگردد و در
سایه خشک کنند و صبح و شام منقلب میسازند و دست بر اقراص میمالیده باشند تا که تمامه خشک شود و هیچ تریی
در آن نماند و الا متشنج گردد و فساد پذیرد **قرص اقرو قوسمعا** معنی این قرص زعفران است چه اقرو
قوسمعا در لغت اهل یونان نقل زعفران است منقول است که صداع عتیق و ادرار باطنه و خفقان و ضعف کبد
و معده را نافع بود و تلیم بهم و ساذج هندی سنبل هر دو چهار هفت درم دارچینی زعفران قوه هر واحد شش درم
عصاره غافت با فلفل بعض دار شیشعان قرنفل قصب الذریره نانخواه هر یک سه درم کوفته با شراب خمیر کرده قرص
سازند و در حوز مریض بدهند **قرص اندروخوردن** مولف این باسم بادشاه آن عصر تالیف
کرده داخل میشود در تریاق و دیگر معاجین کبار و نفع میکند مصداع حار و وسواس و قلق و اضطراب و قوت
این اقراص تا دو سال باقی میماند ساق اقیسون عود بلسان مصاحف قصب الذریره پنج جز و دو فوج خود بهم
برابر و در نسخه گلسرخ و مصطکی هم دو و دیگری با بهتر داخل است و لا باس بدلک بگمان مرقوم است

است در تذکره اما در قرابادین شاهی پنج هتروک و شسته و بابونه دو قسم سرخ و سفید اند چلتین و شراب
و عسل سرشتن و هر قرصی وزن مثقالی ساختن نگاشته **قرص اندروخوردن** مختار حنین بن اسحق دار شیشعان
قصب الذریره اسارون عود و بلسان سلیخه مصطکی هر یک شش مثقال فقاح اذخر زعفران هر یک دوازده مثقال
افحوان بیست مثقال دارچینی حماما هر یک بیست و چهار مثقال کوفته و بیخته بشراب ریحانی سرشته و دست بروغن
بلسان چرب کنند و اقراص سازند و در سایه خشک کنند **قرص اندروخوردن** نسخه دیگر دارچینی مرمکی
بیست و چهار مثقال حماما افحوان سفید هر یک بیست مثقال سنبل هندی شانزده مثقال زعفران دوازده مثقال
دار شیشعان قصب الذریره فو اسارون عود و بلسان سلیخه جبه مصطکی هر یک شش مثقال قرص
سازند **قرص اندروخوردن** نسخه دیگر زعفران سنبل فقاح هر واحد دوازده مثقال عود
دار شیشعان قصب الذریره اسارون عود و بلسان حماما موکیه فو افحوان هر واحد شش ده مثقال مر بیست و چهار
مثقال بدستور قرص سازند **قرص اندروخوردن** نسخه دیگر پوست دار شیشعان قصب الذریره
مشط عود و بلسان اسارون حماما مصطکی افحوان سفید فو هر واحد شش مثقال زعفران دوازده مثقال
سنبل هندی فقاح هر واحد شانزده مثقال فقاح اذخر زراوند سلیخه دارچینی هر واحد بیست مثقال
مر بیست و چهار مثقال کوفته و بیخته بدستور قرص سازند **قرص بنفشه** در درد صفراوی را بغایت
مفید بود و تپ را و حرارت چشم زایل کند و تلخی دهن صفرا را دفع کند و دماغ را از اخلاط پاک گرداند سقمونیا پرورده
چهار درم پوست هلیله زرد رب السوس از هر یکی ده درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده
بیست درم بنفشه خشک چهل درم کوفته و بیخته در شب قرصها بندند و بپشت غربال نگاه دارند و سحرگاه در جلاب
یا شکر سرخ حل کرده بخورند شربتی دو مثقال پنج دانگ با ده درم شکر و قوت این قرص تا چهار ماه باقی
باشد دیگر نسخه **صاحب کامل** در درد سر و چشم و شقیقه را زایل کند و دماغ را از اخلاط پاک گرداند سقمونیا
مشوی نیم دانگ تربد سفید مجوف مدبر رب السوس از هر یکی سه درم بنفشه ده درم کوفته بیخته قرصها سازند شربتی
یکدرم تا یک مثقال **دیگر** از نسخه منهاج و حاوی تربد سفید مجوف مدبر پنج هلیله خراشیده از هر یکی سه درم
بنفشه خشک ده درم کوفته بیخته با آب بسرشند و قرص سازند در سایه خشک کنند شربت سه درم **دیگر**
سیم صاحب منهاج آورده سقمونیا مشوی نیم دانگ تربد سفید مجوف مدبر رب السوس از هر یکی
یکدرم بنفشه خشک ده درم بدستور قرصها سازند شربت یکدرم تا یک مثقال و قوتش تا دو سال
باقیست این هر چهار نسخه از قرابادین جلالی است **قرص راوند** برای صداع و یرقان و وجع
سینه و معده و کبد و طحال و ریاح و جهت حمیات مزمنه و عسر بول و سوء هضم و سموم مجرب است

و باقی میماند قوت این چهار سال و شربت این یک مثقال است منقول از تذکره راوند هشت فوه لک هر واحد
چهار تخم کرفس انیسون عصاره غافت افسنتین هر واحد سه جزو این وقتی است که اراده او از حلت باشد
و الا این نیز در عصاره منفعت نمود کافیست و اگر باشد صداع عتیق و از بلغم بود قسط مصطکی ترید هر یک چهار
جزو و اگر از بخار بود عوض قسط بلیله کابلی و عوض ترید گزبره در حل کنند و الا دارچینی چهار جزو داخل باید کرد
و اگر باشد تب و قبض پس اصل السوس گل سرخ طباشیر بنفشه هر واحد سه جزو اضافه کنند و اگر عطش باشد قبض
نبود تخم خرفه بعوض کنند **قرص صندل مصطکی** که صداع حار را نافع است صندل مقاصری خوشبو را
با گلاب اول سحق کنند بر سنگ خشن که جهت اینکار موضوع میباشد پس خشک سازند و سه یک وقیه او یکدرم
کتیرا اسپیغول گیرند و کوفته و بیخته در گلاب تر کنند تا بر میده شود پس صندل محکوک را در ان آمیزند و قدری کافور
نیز بیفزایند جهت تطییب رایحه و از دیاد تبرید و اقراص سازند و خشک کنند و اگر سائیدن صندل اتفاق نیفتد
کوفته و بیخته با گلاب که کتیرا در ان منقوع بود بسرشند و کافور قیصوری ده اقراص سازند و عند الحاجت طلا نمایند
و قرص صندل مشهور است جاهای دیگر بیاید **قرص کوکب** وجه تسمیه این قرص را دو وجه نوشته اند یکی آنکه
یک جزو وی کوکب الارض است بدین جهت مسمی بکوکب شده دوم آنکه واضع وی کلیمون است و او دعوت کوکب
زحل میکرد و پیوسته متلبس بلباس آن کوکب بوده و در ان زمان معروف و ملقب بکوکب گشته بود و مرتسم کرده بهمین
زحل خطاب بصفت و منافع وی باین کرده بهر حال قرصی است که طبیبان مقدم مبارک و بزرگ نوشته اند
دران معتدل است یابس و در اولی نفع میکند صداع دوار و زرقت دم را مطلقا و ضعف معده و دماغ و کبد
و طحال را و هضم فضول غلیظه و قولنج و قشعریره و سعال را و بعد شش ماه قرار کند در استعمال و باقی میماند
قوت او تا چهار سال و مقدار شربت او از نیم درم تا دو مثقال است در قوسالیوس تخم کرفس انیسون بزرالبنج
میعه سایله هر واحد هشت درم جندبیدستر سنبل پوست بیخ لفاح طین مختوم سلیخه طلق هر واحد پنجدرم و در نسخه
دیگر خشخاش هم شش درم داخل است و صاحب تذکره گفته نزدیک من واجب است که اضافه کرده شود مصطکی
طباشیر قسط زعفران حلتیت هر واحد یکدرم که این موافق تر است جهت قطع حمیات و وجع ظهر و اگر ضم کرده شود کافور
یا افیون یکدرم جهت قطع دم قوی تر باشد و حرقه بول را نیز نافع تر بود و در بعضی قرابادینها افیون زعفران
قسط کوکب الارض یعنی طلق هر یک پنجدرم و مر جندبیدستر سنبل سلیخه گل مختوم پوست بیخ لفاح هر یک چهار درم
نوشته اند و در منافع آن نگاشته چون بر پیشانی طلا کنند صداع را نافع باشد و منع نزلات کند و چون با زرده
بیضه بیامیزند و بر دندان کرم خورده نهند درد ساکن کند و چون با آب مرزنگوش در گوش چکانند درد آنرا
بنشاند و چون با آب مرزنگوش یا آب سداب بیاشامند جمیع زهرها و گزیدن جانوران را نافع بود و اگر

واگر شراب بنوشند اسهال و موی امعاء و مثانه را نافع بود **قرص مثلث** صداع و شقیقه و سهر را
نافع بود و این قرص را مثلث از آن می‌سازند که در سائیدن آسان و با اقراص ماکوله غیر مانا باشد تا
بخوردن نیاید و زبان روشنماید افیون مصری مرصاف لادن کافور زعفران بزر البنج پوست بیخ لفاح هر واحد
دو درم و نصف کندر انزروت را یک و در بعضی نسخها نقش آنکه است گل ارمنی هر واحد پنج درم کوفته و بیخته
بگلاب یا آب کاهو آمیخته اقراص مثلث گوشه سازند در وقت حاجت بگلاب یا آب گشنیز و یا آب برگ
کاهو یا سرکه یا آب کوکنار و یا شدان سائیده بر جبهه و صدغین طلا نمایند و در صداع حار و با آب حنا و با نمک
و در تیج شیر بعمل آرند و این قرص بر ورم گرم نیز ضماد می‌توان کرد **قرص مثلث** مختصر از دل
افیون مرصاف بزر البنج بیخ لفاح بالسویه با آب کاهو اقراص سازند و به دستور بعمل آرند و این نسخه مجرب
والد ماجد مسطور است اما زعفران هم در آن مرقوم است **قرص مثلث** که جهت درد سر
ساخته حکیم علی ساخته شیاف مامیثا حضض هندی جند بیدستر هر یک نیم توله افیون و زرنبادی بزر البنج
هر یکی سائیده هر یک یکتوله افیون مصری زعفران قرنفل هر یک دو توله با آب زنجبیل تازه قرص سازند
قرص مثلث که میرزا محمد حکیم ساخته و مجرب است زعفران بزر البنج بیخ لفاح هر یک دو درم فرفیون
لادن کافور هر یک چند درم کندر انزروت را یک گل ارمنی هر یک ده درم کوفته و بیخته بگلاب آب کاهو
اقراص سازند **قرص مثلث دیگر** مخترع حکیم علی زعفران بزر البنج هر یک نیم توله افیون مکی
پوست بیخ لفاح جند بیدستر شیاف مامیثا زرد هر یک توله **قرص مثلث** که بعضی اجزای
هندی وارد و مخترع حکیم علی است جهت اقسام درد سر صندل شیاف مامیثا حضض یکی صبر
سقوطری صمغ عربی هر یکی یک مثقال کشنیز و رشنه تخم کاهو بزر قطونا هر یکی یک توله کافور بزر البنج
صمغ درخت سرس هر یکی دو توله افیون ناسر توله ... با آب گشنیز تر و آب کاهو خمیر کرده قرص
سازند و در سرکه یا روغن گل حل کرده بمالند **قرص مسن الصابح** منقول من التذکره جمیع انواع
صداع را نافع و منع نزلات و تقویت دماغ کند نمک اندرانی نمک طعام محرق قطر دن محرق زبد البحر اورق
سرق سفید نشاسته ... خردل ... محرق ... شراب خشک شده هر واحد یک جزو کبریت
کل ... مازو سماق حنا و ... صمغ عربی کندر قرنفل ... اصل السوس ... سنبل
سنبل ... نصف جزو کوفته و بیخته بسرکه ... صابون ... حل کرده باشند
و قرص سازند در وقت حاجت با آب گرم حل کرده طلا نمایند **قرص منقول از کتاب فاخر**
که جهت درد و شقیقه معمول و مجرب این فاصر است ... تمام دارد و ... از این قرص

نمیگذارد و مرکبی ملطف از افیون رب حضض هر یک سه درم مقل ۵ درم زعفران شب صمغ عربی هر یک
پانزده درم کوفته و بیخته با رب مذکور و قدری سرکه و صبها سازند و وقت حاجت بسرکه با زردی تخم مرغ
طلا نمایند **قطوری** که بصداع التهابی بسیار مفید است منقول از شرح موجز سدیدی سرطان نهری
را در آب بپزند و در سرکه کرده روغن مغز تخم کدو و فرفیون ممزوج نموده در گوش چکانند **قیروطی** در تلخیص اکسیر
تالیف و در دستور اللغة بفتح آن تصحیح کرده اند و آن در اصل عبارت از موم و روغن است که موم را در روغن
گرم کرده بگدازند و بحال اطلاق آن اسم بر مرکبات در خیره و تنها که کنند بر اسم موم و روغن شرب
از ابهای از بار و یا بقول و ثمار و یا از صمغ ... در آب را با این اسم می خوانند **قیروطی** که صداع بارد را نافع
بود و منقول از کامل الصناعه موم سفید سه درم را در روغن زنبق و روغن سوسن و روغن سداب هر واحد نیم
اوقیه بگدازند و در آن کرده بسته از عصاره بابونه و شبت تازه و سداب رطب هر یک بعد از تصفیه
خرقه با نهایت تر کرده نیم گرم بر سر گذارند **قیروطی** که جهت صداع و ... مواد آن بعد از تنقیه و اخراج
مواد بکار آید منقول از شرح موم را با روغن بنفشه بگدازند و از آتش فرود آورده قدری از عصاره خیار
و عصاره ... حل کنند و خوب ... کرده بر سر ضماد کنند و دو روز متوالی البته دارند سیما ب فاتر ...
قیروطی که بشقیقه بعد از تنقیه و اخراج مواد موجبه بسیار نفع میکند و جالینوس در شان او گفته که جمیع ...
زیت یک رطل موم سفید ربع رطل فربیون یک اوقیه موم را در زیت بگدازند و فربیون سائیده بیامیزند و مرهم ساخته
بر شق علیل طلا کنند **کلمه هردهم از ملفوظ اول** صداعی شقیقی در دیگر دواهای که مصدر بکاف
است **کحلی** که استعمال آن بازاله صداع کند منقول از ... ثدرا با قلیمیا ... مخلوط
کرده در چشم جانب علت کشند و تحقیق لفظ کحل در ادویه مفرده انشاء الله تعالی خواهد آمد **کحل هندی**
منقول از ... مکیفت که این اکحل نهایت عجیب است بارها بتجربه رسیده و شقیقه با کحل دور
میکند که باز احتمال عود ندارد و ... کرده ... هر دو ... با شیر زنی که پسر داشته
باشد باریک سائیده ... و قدری در چشم جانب شقیقه بکشند و قدری در بینی آن جانب چکانند
کماد بالکسر در لغت گرم کردن عضو است بسبب چیزی بر روی آن ... و در اصطلاح خرقه نخست ...
اوجاع بر اعضا بنهند و در اصطلاح اطبا عبارت از اشیای ... است که وضع کرده شود بر اعضا جهت تسکین
اوجاع و این را دو قسم کرده اند کماد تر و کماد خشک کماد تر مراد از اشیای مایعه گرم کرده است که آنرا در خرقه
و یا مثل آن پر کنند بر موضع درد و نگذارند و کماد خشک مراد از اشیای یابسه است مثل ... که گرم کرده
شود و بر موضع الم نهند و بعضی کماد مخصوص بپیشانی داشته اند و جهت ترتیب فایده از کماد قسم طلا است

است به تنقیه از مواد و الا احتمال ضرر هم دارد کما قال بقراط احذروا ان تکمد قبل الاستفراغ فانک تجتذب الی موضع
العلة من الاعضاء المجاورة له و ما اکثر مما تحلله **کماد** که صداع گرم را سود دهد آرد جو گل خطمی صندل سپید گل
سرخ گل بنفشه جمله برابر کوفته و بیخته بگلاب و قدری روغن گل و قلیلی سرکه سرشته تکمید کنند **کماد**
که شقیقه و اوجاع شدیده و ریاح غلیظه را سود دهد برگ مرزنجوش بابونه هر یک ده درم کوفته و بیخته بلعاب
حلبه سرشته تکمید کنند **کماد شبدی** جهة درد سر که از ریاح غلیظ باشد بیخ کبر حال بیخ خیس بیخ سنجد خردل
هر یک برابر گرفته و بیخته بطریق نان بسازند گرم کرده هر جا که درد باشد بنهند تسخین بکار گیرند از تکرار عمل انشاء الله تعالی
صحت کلی رو دهد **کلمه نوزدهم از ملفوظ اول** صداع شقیقی در ذکر دواهائی که مخصوص بر علاج است
لخلخه فی القاموس طیب معروف و در اصطلاح اطبا عبارت از اشیاء خوشبوست یا آبهای است که خوشبوها
درآن حل کرده باشند و پیش بینی بیمار گذارند تا باستنشاق اثر آن بدماغ رسد و در دو فایده دوا ظاهر گردد
لخلخه که صداع را نفع کند و عفونت را مانع آید صندل سپید سائیده کشنیز خشک کوفته در گلاب و سرکه حل کرده در
ظرفی کنند و بوئیدن فرمایند که سرد باشد سرکه مطروح نمایند **لخلخه** که درد سر گرم را بنشاند و دماغ تر گرداند و قوت دهد
و خواب خوش آورد و خشکی را زائل کند گلاب یک استار آب کاهو آب کشنیز سبز آب کاسنی آب نیلوفر آب
سیب شیرین هر یکی چند درم روغن گل سرکه هر یکی چهار درم صندل سپید سوده یکدرم و نیم کافور نیم دانگ در شیشه
کنند و می بویند **لخلخه** که صداع دموی را نفع دهد آب خیار آب کاهو آب کشنیز سبز روغن گل سرکه قلیلی با هم
آمیخته در شیشه مضغفی کرده می بویند **لخلخه** که صداع سقطی و ضربی را که بان اختلاط عقل باشد سودمند
بود آب کشنیز سبز سرکه گلاب روغن گل صندل سفید سائیده صندل سرخ سائیده بعمل آرند **لخلخه بارده** روغن
گل روغن بنفشه هر واحد دو جزو خل خمر نصف جزو در شیشه حرکت داده می بویانند و اگر خواهند که زیاده بارد کنند
آب کاهو تر و آب کشنیز تر داخل کرده و قدری کافور هم بیفزایند **لخلخه خشک** درد سر بنشاند و بخارهای گرم
دفع کند و دماغ را قوت دهد بنفشه برگ نیلوفر صندل سرخ هر یکی سه درم عود خام یکدرم بر صلایه بسایند و برگ سیب
و صمغ سیب بسرشند و مثل شمامه سازند و پیش بینی گذارند **دیگر** گل سرخ ده درم بیخ بنفشه چند درم هر یکی
را جدا جدا خوب بسایند و باهم کرده با گلاب بسرشند و بسایه نهند تا خشک شود بعد از ان نیم مثقال عنبر و یک
دانگ مشک خرد بسایند و در وی کشند و می بویند و این لخلخه معتدل است **لطوخ** در لغت چیزیرا گویند
که بان ملوث کنند شی را و در اصطلاح اطبا کنایت است از دوا که بمالند بر عضوی از اعضا جهة استسقا **لطوخی**
که شقیقه را نافع بود تخم کاهو هر یک یکدرم بزر البنج کثیرا هر یک دو دانگ افیون نیم دانگ کوفته و بیخته
بسرکه بسرشند و بر کاغذ پاره کشند و بر شقیقه چسپانند **لطوخی دیگر** جهة شقیقه زعفران افیون دم الاخوین

صمغ عربی مساوی کوفته و بیخته بسپیده تخم مرغ سرشته بر صدغین چسپانند **لطوخی دیگر** هم برای شقیقه حضض
سه درم تخم کاسنی تخم کاهو هر یک دو درم مرمکی ده درم افیون نیم درم کوفته و بیخته بلعاب اسپغول سرشته بر دو صدغ
کافور گشنیز و برنا گوش چسپانند این هر سه نسخه از قرابادین شفائی است **لطوخی** که در وجع صدغین و جبهه از قلیل
بخشد دقیق ورد را در آب کاسنی سبز حل کرده بمالند **لطوخی** که بوجع صدغین و رأس که سبب آن معروف
نباشد نفع بخشد مرمکی را بآب حل کنند که مثل عصاره کشنیک شود و مسح کنند تا آن سر را و اگر مر را بخمیر تحلیل کرده بر سر
بمالند صداع مجهول السبب را نیز مفید است **کلمه بیستم از ملفوظ اول** صداعی و شقیقی در ذکر دواهای سی
که مصدر به میم است **مار الاصول**. بجهة صداع ریحی معدی مصطکی نانخواه قسط بادیانه کوبیده هر یک
سه درم بیخ اذخر انیسون سلیخه غاریقون هر یک پنج درم افسنتین اسطوخودوس هر یک هفت درم پوست
بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس هر یک ده درم جوشانیده صاف نموده هر صبح سی درم گرم کنند
هفت درم گل انگبین دران حل کنند و مرتبه دیگر صاف کرده چهار درم روغن بادام تلخ اضافه کرده بخورند
و اگر ده درم صبر سوده در خل کنند و سه روز در آفتاب نهند و هر روز از ده درم تا پانزده درم با دو مثقال روغن
بید انجیر دهند اقوی باشد **مار الرمان المر** آب انار میخوش تنها به خمار و صداع خماری نفع می بخشد و حسوی که از آب انار
مر و قطعات نان جو ساخته باشند نفع میکند صداعی را که نزدیک خلو معده و صداعی را که از صفرا در معده بهم رسد
مار السکر که جهة صداع حار بکار می آید در حرف جیم در تحقیق جلاب مذکور شده **مار اللحم** در صداع یابس ساده
جهة ترطیب دماغ و بدن بکار آید و بعد از حمی یوم استفراغی نیز از استعمال این نفع بسیار رو نماید گوشت بزغاله و گوسفند
تازه کشته را از چربی پاک کنند و تنک کرده کباب نیم برشته کنند و آنرا در دیگ سنگین کرده و گلاب و آب سیب
ترش یا آب به ترش بران پاشند و سرپوشش پوشیده بر دیگدان چندان گذارند که گوشت گرم شود
و آب از خود جدا کند پس آن آب را بکفچه بردارند و دیگر باره گلاب و آب میوها بپاشند و بدستور بکفچه بردارند
تا آن مقدار که قوت از گوشت گرفته شود پس جمله آب گوشتها در دیگ کنند و قدری گشنیز تر یا آب کدو تر اندک
نمکی داخل کرده چند جوشش دهند که پخته تر شود پس بکار برند و اگر یبوست استفراغ دوا بهم رسیده باشد و طبع
نرم باشد قدری صمغ عربی و نشاسته بریان و طباشیر سوده اضافه کرده بخورانند و الا محرور را با گلاب و آب
سیب و برگ خرفه و آب کدو تازه سرد در ابشراب کنند و دارچینی و عسل بدهند و اگر قوت بسیار ضعیف باشد عوض آب
میوها قدری شراب ریحانی وقت پختن گوشت بپاشند **مثرودیطوس** از معاجین کبار منفعت او بسیار
است و در جمیع امراض بسیار منفعت به تریاق اکبر بلکه در امراض بارده اقوی و اکبر است مسمی شده باسم ملک
بروم که عالم انتشر علوم و امر حکمای عصر بتدوین ترکیبی جامع النفع در دفع سموم بوده تا حکما حسب فرمایش این

ملک عظیم این را مرتب ساخته و نفع عظیم از آثار این دریافته و این ترکیب در آن زمان و بعد از آن مشهور آفاق بود هرگاه
که اندر و ماحسن و در تریاق قرص افعی افسنتین و تریاق فاروق در دفع سموم ازین ترکیب ترقی بود و بهر حال این معجون
سم نافع بهمان امراض است که در تریاق ذکر یافته و این را بعد شش ماه باستعمال در آرند و بعد شش نفع ظاهر از ین تا پانزده
سال دارند و مقدار خوراک این زیاده از تریاق است سداب دو درم افیون فرح مر سلیخه اسارون هر یک شش درم
فراقاقیا سیسر و سقنقور مر فاریقون هر یک چهار درم و نیم اشق سنبل رومی مصطکی صمغ عربی فرساليون فودنج تخم رازیانه
تخم کرفس مشکطرامشیع هر یک پنج درم سلیخه فلفل سفید فلفل سیاه سورنجان جندبیدستر و بیدان زوفا اکلیل الملک
جنطیانا حب بلسان روغن بلسان اقراص فوفیون مقل ازرق هر یک هفت درم سنبل کندر حرف تا بلی افسنتین
عود بلسان اسطوخودوس سیساليوس قسط کمافیطوس قنه علک البطم دارفلفل عصاره لحیته التیس جندبیدستر
ساذج هندی سیسنبر جاوشیر هر یک هشت درم زعفران فاریقون زنجبیل دارچینی کندر هر یک ده درم شراب
ریحانی و عسل منزوع الرغوه بقدر حاجت صموغ در شراب بگدازند و با عسل معجون سازند
و دوا الدین نسخه نیست که در نسخه جالینوس نیست و آن فاریقون و سورنجان و جندبیدستر یا اسق و مشکطرامشیع
و اسارون و کندر و اسطوخودوس و کمافیطوس و اکلیل الملک و عود و بلسان و فلفل سیاه و مقل است و در نسخه
جالینوس دو دوا است که درین نسخه نیست آن ایرسا و ملح است صفت اقراص فوفیون
درین ترکیب منقول از کامل الصناعه اینچنین است که زعفران یک درم عصاره البهو ده درم و نیم دارچینی
مقل ازرق سلیخه اظفار الطیب سنبل رومی اکلیل الملک سعد کوفی حب الغار هر یک سه درم حب بلسان نعنع
مستکی چهار درم قصب الذریره نه درم مرمکی اذخر هر یک دوازده درم علک البطم بیست و چهار درم انگبین عسل
کرده است در شراب بید و آن اصل است یا در مثل آن حل کنند و دوا های دیگر کوفته و بیخته آمیخته با عسل کفت
گرفته سه چند ادویه آمیخته قرصها سازند و در نسخه دیگر بجای دوا است که درین نسخه نیست و آن تخم سداب است حکیم علی در شرح
قسم را بدین نسخ نوشته که ساختم من این ترکیب را چند بار بلکه زیاده از بیست بار و هرگاه ساختم اول بار رعایت کردم
احتیاط تام را موافق نوشته اطبا در ساختن و دوا ها انداختن با وصف این بر آمد این دوا رقیق القوام زرد رنگ بنهایت
زردی پس بعضی گمان نابردم که ضایع شد پس قطع نظر از آن کرده داشتم پس بعد گذشتن شش ماه که دیدم یافتم
در نهایت جودت لون و در اینکه در قوام و هرگاه تجربه کردم در امراض یافتم نافع تر پس اگر درین قسم دواها در ابتدا
چیزی منافر طبیعت دیده شود مبالات نباید کرد مخلص اکبر ترجمه لفظ یونانی سوطیر است و آن معجونی است
جلیل النفع عظیم القدر ضامن عافیت و گفته است سامری که بوده است ثابت بن قره این ترکیب مستغنی از
ما سوای این و بیکیفت کرده این معجون است و دواء و انطاکی گفته که حکما قدم نصف مثقال ازین در هر بار

دوا دوم مسموم مدهوش با فاقت آمد همان زمان دو دلک کردم زبان مفلوج را از هر دو طرف پس خلاص یافت
و قطع کردم باین ترکیب سفیدی چشم را به قطور کردن بشیر نساء و امر کردم شخصی را به تدهین ذکر وقت جماع پس یافت
لذت عظیم را و در تنقیه سموم اثر تمام دارد بهر حال دوا هیئت نافع از صداع کهن و صرع و دوار و رعشه و فالج و تشنج
بلغمی و اوجاع مفاصل و ریاح مفاصل و درد دندان و انقطاع صوت و ربو بلغمی و قروح امعا مغص و نفع میرساند
سنگ گرده و مثانه و تبهای کهنه زایل کند و محلل اورام و دافع سموم جمیع اقسام بود و چون باب لسان الحمل یا بعصی الراعی
بدهند قی الدم باز دارد و چون با آب رازیانه بنوشانند درد معده و ریاح غلیظه و سپرز را نافع آید قدر شربت تا یک
مثقال و وقت استعمال بعد از شش ماه و بقای قوت آن تا ده سال تا هفت سال نوشته اند سیسالیوس یک مثقال حماما زعفران دارفلفل
هر یک چهار مثقال قسط دارچینی اقراص اقروقوسما میعه سایله اسارون هر یک شش مثقال سنبل هفت مثقال
افیون انیسون هر یک ده مثقال جند بیدستر فطراسالیون هر یک پانزده مثقال سلیخه اذخر هر یک یک وقیه و نیم تخم
کرفس دو وقیه عسل صاف سه وزن ادویه معجون سازند و اجزای قرص اقروقوسما که اورا قرص معا نیز گویند
دیک جند و مخلص اکبر است همان اجزای قرص اقروقوسما است که در حرف قاف در اقراص تذکره مذکور شده
اما چون در وزن نسختین تفاوت بود و از اجزای این ترکیب نسخه باین ترتیب بنظر آمده بود نوشتن آن واجب نمود
فو یک مثقال حماما دارشیشعان قسط قصب الذریره قرنفل فلفل ابیض ناخواه هر یک سه مثقال مر دارچینی
سلیخه زعفران هر یک شش مثقال سنبل الطیب فقاح هندی هر یک هشت مثقال لوقیه پخته بشراب صاف سرشته
و اقراص سازند هر قرصی یک مثقال در سایه خشک کنند و در عسل معجون نمایند **مطبوخ و طبیخ** در لغت معروفست
و نزد یک این قوم عبارت از آب دوا است که طبخ داده شود و دواها را از آن در اختیار کرده میشود این نوع از مرکبات را
برای کسی که احتراق داشته باشند و برای اصحاب تحلیل و ضعف چه این آبها الطف و ابرد از اجرام ادویه است
و مناسب تر و سهل تر انیز در حق ایشان نفع است و اختیار کرده میشود برای ایشان مغلی را از حبوب و سفوفات و غیرها
جهت قلت غایله آن که آتش نزع میکند از اجرام ادویه کیفیات آنها و قوای آنها و متعلق میشود
و کیفیات و قوای آن باب و آب جوهر لطیف است سریع النفوذ و ابخار العمق و ادویه پس تصرف میکند در اعضا
و اختلاط و رجوع میکند از آنها در زمان قلیل و باقی میماند اندازه دوا بعد از آن بعد نقل آنها چیزی که موجب اعراض
ردیه مثل کرب و غشی و سقوط قوت و عطش و غثیان و غیر این عوارض لازمه جرم دوا که در حبوب و غیره مستعمل
میشود و نیز آسانست تناول کردن آن از اجرام و سریع تر است از روی اسهال و اکثر است از روی تلیین و غسل
و جلا و جهت تانیت و غرض اصلی از مطبوخات همین افعال است و مقدار آب در اکثر طبیخات مقداریست که بعد جوش آب
سه ارباع ربع با سه ربع مقدار حاجت بماند و نباشد ربع باقی مجاوز از مقداری که معده شارب تحمل بقدر از لال

زلال در حال صحبت وقت تخلخل میکرد تا ثقیل نشود بر معده و معده آنرا قذف نکند و صاحب شفاء الاسقام گفته زیاده از
یک رطل نشاید و میباید که ثفل دواها را نزدیک فراغ طبخ زود صاف کرده بگیرند چه آب جذب میکند قوت دوا را نزدیک
غلیان و نزد تسکین غلیان و سرد شدن آن بار جذب میکند ثفل بعضی قوای خود را پس ضعیف میشود و عمل آن نیز شرط است که مطبوخ
را آتش نرم جوش دهند چه آتش تیز اقتصار میکند بر جدا کردن قوت ادویه و اخراج آن از اجرام ادویه در آب بلکه جمیع
آن قوت را از آب جانب هوا و باقی می ماند آب خالی از قوت مطلوبه و نیز احسن اینست که اجزاء مطبوخ را
پیش از جوشش سه چهار پاس تر کرده دارند باز جوشانیده بعمل آرند و هر دوای که صلب باشد چون بیخها و تخمها
نیم کوفته در خل کنند و اول چیزهای سخت را بجوشانند تا نیم پخت شود پس گلها و برگها را اندازند تا قوت اینها
محفوظ ماند و از کثرت طبخ به تحلیل نرود و افتیمون اگر در مطبوخ باشد آنرا در پارچه بسته نزدیک نیم پخت در آن
داخل کنند و از دو سه جوش بیش ندهند و مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت اگر داشته باشد بعد تصفیه داخل
سازند و طبخ ندهند که موجب نقصان عمل میگردد **مطبوخ فواکه** جهة تسکین ماده صداع دموی و اخراج
ماده صفراوی از دماغ و جمیع بدن مجرب و معمول حقیر و جهة اخراج مواد حاره حمیات نیز مستعمل است
منقول از کفایه عناب ده عدد سپستان الوکیلی هر یک بیست عدد نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم ورق گل چهار درم
بنفشه پنجدرم سنا مکی هفت درم تمرهندی ده درم ترنجبین خیارشنبر هر یک پانزده درم و در نسخه قرابادین شفائی
سه درم عنب الثعلب نیز داخل است و بعوض خیارشنبر شیرخشت ده درم مرقوم است **مطبوخ فواکه** منقول از
قرابادین نجمی صداع را نافع و تشنگی را دافع و ماده امراض حاره را قاطع است سپستان بیست دانه آلو بخارا عناب
هر یک سی دانه بنفشه خشک سه درم تخم کاسنی پنجدرم تمرهندی ترنجبین هر یک بیست درم در پنج رطل آب جوشانیده
بر گاه یک رطل بماند نیم گرم بدستور معمول بعمل آرند **مطبوخ هلیله** از منهاج منقول و جهة صداع صفراوی
معمول است هلیله زرد بیست درم در یک من آب بپزند تا نصفی بماند صاف کرده در هفتاد درم ازین آب سی درم
شیرخشت حل کرده و اگر شیرخشت نباشد چهل درم ترنجبین در خل کرده صاف کرده بخورند **مطبوخ
هلیله دیگر** منقول از قرابادین شفائی عناب ده دانه آلو سیاه بیست دانه سپستان سی دانه تخم کاسنی تخم
کشوث هر یک دو درم عنب الثعلب اصل السوس بنفشه نیلوفر هر یک سه درم کشنیز چهار درم شاهتره سنامکی
هر یک پنجدرم پوست هلیله زرد شش مثقال در سه رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف کنند شیرخشت تمرهندی
هر یک ده مثقال ترنجبین مغز خیارشنبر بروغن بادام چرب کرده از هر یک پانزده مثقال در آن حل کنند و صاف
کرده بنوشند **مطبوخ هلیله** نوع دیگر صداع و دیگر امراض صفراوی دماغی و عینی را با خراج صفرا زایل
کند و مهیّج اینرا نقصان دارد و جهة اطلال نافع است و مجرب مفید است جاص سی عدد سپستان بنفشه تخم کشوث تخم کاسنی

هر یک مثقال برگ عنب الثعلب بادیه هلیله زرد ده درم تمر هندی شیرخشت هر یک بست درم فلوس خیارشنبر بست
و پنجدرم علی الرسم مطبوخ سازند **مطبوخ هلیله نسخه دیگر** هم منفعت مذکور متصل امراض و مویز
و چرب را مستاصل آلو بست عدد سپستان پنجاه عدد شاهتره هفت درم پوست هلیله زرد ده درم تمر هندی شیر
خشت هر یک سی درم **مطبوخ هلیله قسم دیگر** منقول از قرابادین نجیب الدین [illegible] جمیع علل
صفراوی جاص ده دانه عناب بست دانه سپستان پنجاه دانه تخم کاسنی مرضوض تخم کشوث ورق عنب الثعلب
ورق کاسنی هر یک پنجدرم گلسرخ ششدرم شاهتره پانزده درم هلیله زرد صحیح بست و پنجدرم تمر هندی
پنج استار بمقدار [illegible] پنج رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده و باین اجزا تقویت داده عمل آرند کتیرا
نصف دانگ سقمونیا یکدانگ نمک هندی دو دانگ تربد سفید یک مثقال صبر مغسول یکدرم و نیم بگلاب معجون کرده
در مطبوخ مالیده بنوشند **مطبوخ هلیله عنوان دیگر** منقول از قرابادین جلا پی سر و دماغ و معده را
از اخلاط صفراوی پاک کند عناب ده دانه سپستان آلو سیاه هر یکی بست دانه تخم کاسنی نیلوفر بنفشه
هر یکی سه درم [illegible] نمک خرشیده نیلوفر سنامکی هر یکی پنجدرم هلیله زرد کابلی هر یکی هفت درم مویز طائفی
دانه بیرون کرده ده درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف نموده بنوشند **مطبوخ**
هلیله دیگر هم از قرابادین مذکور جهت معتدل مزاجان نافع ورق کاسنی ورق کرفس ورق گلاب
ورق روباه ترب یک هر یکی یک دسته [illegible] تخم بادیان هر یکی دو درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم کشوث
هر یکی سه درم شاهتره بنفشه سنامکی ورق گلسرخ هر یکی پنجدرم هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه هر یکی هفت درم
گل شکر فلوس خیارشنبر تمر هندی هر یکی پانزده درم شیرخشت سی درم عناب آلو سیاه مویز منقی سپستان هر یکی
سی دانه [illegible] ساخته سقمونیا [illegible] هر یک چهار دانگ ترکیب [illegible]
[illegible] تا بنا شا [illegible] **مطبوخ** که جهت صداع دموی بکار آید عناب [illegible] هفت عدد آلو بخارا پانزده عدد سپستان
بست عدد [illegible] بنفشه نیلوفر عنب الثعلب **تخم کاسنی** هر یک دو درم تمر هندی ترنجبین شیرخشت هر یک ده درم [illegible] معمول
طبخ ساخته [illegible] بعمل آرند و اگر درین صداع حاجت باسهال افتد مطبوخ فواکه که گذشته تلین کنند **مطبوخ** که جهت صداع
صفراوی بکار آید بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم ترنجبین شیرخشت هر یک ده درم [illegible] دستور
معمول [illegible] بعمل آرند و اگر درین قسم حاجت به تلین افتد مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله کنند **مطبوخ** که اسهال
صفرا کند و صداع را نافع بود هلیله زرد تمر هندی هر یک بست درم جوشانیده صاف نموده سه اوقیه از ان
گرفته با شکر بست درم بنوشانند **مطبوخ دیگر** که صداع را باسهال صفرا نفع بخشد افسنتین پنجدرم شاهتره
ده درم [illegible] هلیله زرد تمر هندی هر یکی پانزده درم عناب آلو هر یک بست عدد جوشانیده صاف

صاف نموده سه اوقیه از آن گرفته صبر نصف مثقال سقمونیا نیم دانگ در آن حل کرده بنوشانند مطبوخ که طبیعت
نرم کند و درد سر را که از ماده حار متولد شود تسکین دهد منقول از معالجات بقراطی پرسیاوشان اصل السوس
هر یک سه درم شاهتره پنجدرم افسنتین هفت درم مویز طایفی منقی از دانه ده درم ترنجبین پانزده درم پوست
هلیله زرد بیست درم تمر هندی منقی تخم بنفشه سی درم تخم کشنیز خشک کفی آلو بیست دانه عناب سی دانه سپستان
مطبوخها بپزند و صاف کنند و هر یک شربت ازین مطبوخ سقمونیا و تربد دو ثلث درم سه بار و کرده استعمال
نمایند باید دانست که اطبای قدیم دواهای و غیره را جوشش داده مطبوخ ساختند و قدر شربت
ازان گرفتند و باقی می انداختند یا یکجا جوشش داده نگاه میداشتند و هر روز ازان بقدر شربت
گرفته سه روز و با اضافه کرده میدادند اما چون اینجا نه دور او دویه این قدر هست که رایگان باید انداخت و هم
هوای اینجا مقتضی این نیست که جوشانیده را چند روز باید و داشت که زود فساد باین راه یابد پس احوط
اینست که دوا ها را بقدر تحمل مریض باید گرفت و تازه جوشش داده باید داد و مقدار شربت این قسم مطبوخ
زیاده از یک رطل نباید کرد مطبوخی که جهت صداع بلغمی نافع بود رازیانه سه درم بیخ کبر پنجدرم
گلقند ده درم همین قدر هست در کفایه و اگر اسطوخودوس دو درم و عناب ولایتی پنج عدد و مویز بیست عدد و بیفزایند
نافع آید مطبوخی که صداع بلغمی را نافع هست منقول از شرح انیسون بادیان هر یک دو درم هلیله آمله هر یک
سه درم هلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک هفت درم مویز منقی پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند بر سه ثلث بماند
صاف کرده و قدر دو ثلث رطل گرفته با یکدرم ایارج فیقرا و همین قدر تربد تا یک و نیم درم از تربد مطبوخی
که جهت صداع سوداوی بکار آید گاو زبان سه درم بادرنجبویه بیخ کبر هر یک چهار درم نبات ده درم و اگر عناب
ولایتی پنج عدد و سپستان بیست عدد و افتیمون دو درم بیفزایند اولی باشد مطبوخی که در صداع بارد
بکار آید منقول از معالجات بقراطی تخم کرفس انیسون تخم رازیانه هر یکی سه درم گاو زبان بادرنجبویه افسنتین رومی
افتیمون هر یکی چهار درم بیخ سوسن آسمانگونی اصل السوس مطبوخ سنا مکی اسطوخودوس
قنطوریون هر یکی پنجدرم حشیشه غافث ده درم مویز منقی پانزده درم هلیله کابلی سی درم پوست مطبوخها
بپزند و در سه رطل بغدادی غاریقون تربد هر یکی دو ثلث درم کوفته بیخته حل کنند و بخورند مطبوخی که صداع
سفر کی را که از مواد بلغم و سودا و صفرا بهم رسد نفع بخشد و معده را از اخلاط مختلفه پاک کند تخم کرفس
انیسون تخم بادرنجبویه تخم کشنیز خشک هر واحد دو درم اسطوخودوس کمادریوس کمافیطوس تربد بسفایج
مرضوض تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم شقاقل باد آورد حشیشه غافث گاو زبان هلیله آمله اصل
السوس مقشر کوفته هر واحد چهار درم سنا مکی شاهتره هر یک پنجدرم گل سرخ شش درم هلیله زرد و هلیله کابلی

هر یک هفت درم تمر هندی پاک کرده پانزده درم مویز منقی بیست درم انجیر سفید منقطع ده عدد عناب و هر یک بیست عدد همه را
در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده ده اوقیه از آن گرفته سقمونیا نیم دانگ شحم حنظل ربع درم
ملح نفطی دو دانگ غاریقون ایارج فیقرا هر واحد چهار دانگ تربد سفید محکوک یک درم باریک سائیده بر جوشانیده
پاشیده بنوشانند **مطبوخ هندی** مسمی به انیسا و کاربه با سه هلیله دار هلد پوست نیم گلوی کبیر اینه
بابرنگ چترک اندرجو سنبل پوست کرده تبول تیز تر پیپله زنجبیل همه برابر جو کوب کرده هشت درم را در هشت
سکوره آب کاره سازند چون یک سکوره بماند صاف نموده شیر کرده بنوشانند ازین کاره درد سر که از
تلخه باشد و درد چشم و ضعف بصر و جمله علتهای بینی دفع شود **مطبوخ هندی** که در درد سر خونی را مفید است
منقول از قسطا این قادری پاره دهنیه دانکه هر یک دو درم جوشانیده بنوشانند **مطبوخ هندی**
دیگر جهت صداع دموی پنج پاسه بیخ درم بجوشانند شش درم عسل در آن حل کرده بنوشانند و اگر بینی
اخراج خون بعمل آرند نافع تر باشد **مطبوخ هندی** جهت صداع و شقیقه منقول از منافع کری تیز پیپله
دانکه یعنی مویز چرائته دهنیه ملیتهی همه نیکوب کرده دها ملس هر یک یک درم در آب مناسب بجوشانند هرگاه چهارم
حصه بماند صاف نموده بنوشانند **مطبوخ هندی** دیگر جهت صداع و شقیقه سنبل هندی دهنیه برگ نیم دهنشا
همه مساوی گرفته جوکوب کرده بجوشانند و نیم گرم بنوشانند **معجون** در لغت چیزی خمیر کرده و سرشته را
گویند و در اصطلاح هر چیز را که سرشته شود از ادویه با عسل یا رب یا شیره آن معجون نامند جمیع معاجین و آن
از جمیع مرکبات در نفع اجل و در اکثر معالجات در تداوی از علل حقایق مختلفه را حقیقته و جمله علل و احداث
کیفیات و صورة زاید را فاعل است مصلحی است با مون از افراط و تفریط و جهت رسانیدن فائده لایق بهر عضوی کلی
است بتقسیط قوتهای ادویه را تا دیر محفوظ میدارد و قوت ارواح را بدان را بیش روی خدنگ
آفات زمان از هوا و بلدان نمیگذارد و غرض کلی است که استقصای اکثر اغراض معالج و استدفاع بیشتری
امراض و اعراض معالج میکند چه بعضی معجونات منضج و مقطع و مفتح و جاذب از اعماق و مخرج از عروق
و منقی است و از مسهلات است و بعضی منضج حرارت غریزی و منعش قوی و حامل ارواح بر کمال فعال و باعث
نفس بر ایشان اند و معدل احوال است و از آن مفرحات است و بعضی ابقای صحت حاصله و استرداد زایله و تعدیل
انحراف و تسکین تضادات و دفع اوجاع و تحصیل دیگر فواید انواع میکنند و آن باقی معجونات است اگر شیئی
بودند ناقلین محتاج باشربه نمیشدند مجربین و اگر شباهت دو مثل صبر شیره و حبوب محبوب سیمی بود و اگر
تحلیل یا در زیر جلد مقصود شود کسی با جمله دوا ان دست نکشودی و در این که واضع اول این مرکب کدام است
و تصنیع مقدم این را چه نام اختلاف تمام است اما در اولیت اختراع آن هندوان اتفاق عام است فالله اعلم

عالم باحوال الانام **معجون اسرار الاطبا** جهة دردسر و شقیقه و تنقیه دماغ و تقویت حواس و حصول نشاط
و برای اصلاح معده مجرب است زعفران مرمکی هلیله خوشبو از هر یک سه درم صبر سقوطری غاریقون کبابه هر واحد
چهار درم عود هندی پنج درم انیسون گلسرخ گل بنفشه هر یک هفت درم مر و صبر را در سرکه حل کنند و باقی ادویه را
خوب باریک نموده در سه برابر عسل مصفی معجون سازند قدر خوراک یک مثقال تا چهار درم قوت این معجون تا چهار
سال میماند **معجون داود انطاکی** داود نوشته که این معجون را تجربه کردم و یافتم جلیل القدر عظیم
النفع مسهل صفرای سوخته قاطع صداع و شقیقه و رمد و سلام و اورام بخاریه و حکه و جرب و بثور و اکله و نمله حاره
و غیر آن چیزی که باشد از صفرا و نافع به یرقان و خفقان سقوط شهوة و ثمن کسیکه نحیف کرده است از حرارت و ذبل
انواع حمیات و عطش و بهق و صالح است اکثر کسیکه را که تجاوز کرده بیست سال را تا پنجاه سال و منع می کند
سرعت انزال را و زیاده میکند منی را و مزاج این سرعت در اول ثالثه در طب است و ثانیه غاریقون درونج
بهمن ابیض و مرجان بخیر محرق هر واحد چهار هلیله زرد هلیله سیاه هلیله چینی سنبل هر یک شش ورق گلسرخ تخم کاسنی
تخم خرفه قنطوریون هر یک ده گل بنفشه ستارب السوس هر واحد پانزده صبر و سقمونیا هر یکی بیست صبر و سقمونیا را
حل کنند در یک رطل از هر واحد از آب سیب و آب به و آب انار و گلاب پس بگیرند سه چند همه شکر را و بر آتش ملایم
گذاشته حرکت دهند و از آبهای مذکور تسقیه میکرده باشند تا قریب انعقاد شود پس دواهای دیگر کوفته و بیخته داخل
کرده معجون سازند شربتی ازین یک مثقال در صیف و دو چندان در شتا است و در فصل سنه نیم مثقال مطلقا و در فصل
دوم تا سه مثقال است و مدت بقای قوت این هفت سال است **معجون بید ورد** جهة صداع بارد نافع است و ام ضمن
کبسه در ضمن ادویه و الی خواهد آمد انشاء الله تعالی و تقدس **معجون شقراطر** که صداع و ضعف دماغ و وسواس
و جنون و مالیخولیا و صرع را نفع دارد و جهة بهق و برص و اوجاع مفاصل و درد معده و جگر و داء الحیه و داء الثعلب و داء
الفیل و تقطیر بول و عسر آن و سرفه کهنه و تب ربع و تبهای بلغمی و بواسیر و یرقان سددی طحال و گرانی گوش و زبان
و جمیع امراض بلغمی و سوداوی مفید است خصوص پیران را مفیدتر و ایضا نافع غایله سموم و مخرج و مانع تولد حصی
القرع و مفتت سنگ گرده و مثانه و مدر حیض و مطیب بوی دهن و عرق و مقوی دل و باه است و مسهل و زحیر نیز
نافع انیسون جندبیدستر حب بلسان سلیخه اسارون مصطکی هر یک یک درم حنظل عاقرقرحا نانخواه مشک تخم فنجنکشت
حب النار زراوند طویل هر یک یک مثقال مومج زرنباد درونج عقرب تخم کرفس تخم جرجیر تخم پیاز تخم گندنا
هر یک دو درم جوزبوا ریوند چینی قرنفل قاقله کبار افسنتین سنبل زعفران اسقیل بریان زرنب شیطرج فلنجه دارچینی
هر یک سه درم سعد حب المحلب هر یک چهار درم ورق گلسرخ بادرنجبویه لک مغسول هر یک پنج درم هلیله سیاه
پوست هلیله آمله هر یک شش درم صبر سقوطری ده درم عود خام دوازده درم تربد مجوف بیست درم

کوفته و بیخته بروغن بادام تلخ چرب نمایند و باسه چندان عسل بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و تا شش ماه میان جو
نهند همچنین است در قرابادین شاهی و قادری و در جلالی ادویه مثقالی را درمی نوشته و ادویه درمی را هر یک نیم درم
و تربد را ثبت و پنجدرم نگاشته و قدر شربت از دو درم تا پنجدرم **معجون عیاثی** که شیخ در قرابادین خود آورده
و در قرابادینات دیگر هم یافته میشود و نفع میکند وجع راس کهنه را و صرع و هذیان و اختلاط عقل و درد صلب را نیز نافع
است و فضولی را که منجذب میشود بطرف چشم قاطع است یعنی قسط فوه اسارون هر واحد یکدرم سلیخه دارچینی دار
فلفل سیسالیوس حماما هر یک چهار درم زعفران پنجدرم سنبل قفاح اذخر هر واحد دوازده درم افیون پانزده درم
انیسون تخم کرفس هر واحد بیست درم تخم کرفس جبلی سی و پنجدرم فلفل سی و هشت درم ادویه یابسه کوفته و بیخته و
ادویه ندیه در طلای ریحانی حل کرده با عسل معجون سازند و یکدرم با آب فاتر ناشتا دهند و نیز شیخ نوشته و بسقی
بشراب ممزوج مع العسل و الماء الفاتر **معجون عیاثی دیگر** منسوب بابی سلیم که به فریادرس نیز مسمی است و آن
از مخدرات مسکنه جمیع اوجاع است از هر باد و هر مرض که باشد و بوسواس نیز نافع است فربیون زعفران سنبل عاقرقرحا
سورنجان قاقله دارفلفل هر یک پنج مثقال افیون بنج ابیض یعنی بزر البنج سفید هر واحد ده مثقال کوفته و بیخته بعسل منزوع
از رغوه معجون سازند شربت به صغیر یکدانگ به قوی و کبیر از نیم مثقال تا یک مثقال **معجون فایق** صاحب تذکره
نوشته که این معجون از جالینوس است عجیب الترکیب جید الفعل است برای کسی که دوای مسهل نتواند خورد و بلغم و اخلاط لزجه
و از یابسین اخلاط محترقه اسهال میکند و صداع و خفقان و وسواس و اوجاع صدر و معده و ریاح غلیظ می برد و صحت
نگاه میدارد و قوت این تا یکسال میماند و قدر شربت آن تا چهار مثقال است زنجبیل قرنفل مصطکی عود جوزبوا
دارچینی هر واحد یکدرم سقمونیا چهار درم و نیم تخم بادام درم سنبل هر واحد هفت درم تربد ده درم شربت [illegible]
مثقال معجون سازند و بسیم صاحب تذکره نوشته قوام زیاده میکنند و درین وقت هم پنجدرم راسن میباشد بعینه معجون
بسیم در اکثر کتب بلوزی نیست یک این که زیاده کرده میشود قاقله طباشیر هر واحد دو مثقال انیسون شش مثقال
معجون فیقرا صداع را نفع و شهوات ردیه را دفع کند پوست بلیله کابلی پوست بلیله هر یک دو درم ملح
نفطی دو درم و نیم ایارج فیقرا دوازده درم عسل معجون سازند شربت شش درم تا چهار درم منقول از قرابادین
شاهیست **معجون قسط** نفع میکند صداع و شقیقه و نزلات و اوجاع صدر و ضعف معده و سایر امراض
بارده را خورده شود و برای تحلیل ریاح و تفتیح سده و امثال آن شربت این یک مثقال قوت این دو سال است
زعفران چهار قسط سلیخه راوند هر یک پانزده زراوند بیست اذخر بیست و انیسون تخم کرفس اسارون هر یک بیست
و چهار با عسل معجون سازند **معجون مبرئ نصایح الرهبان لجالینوس** صاحب تذکره آورده و نوشته
قطع میکند صداع قدیم را بجوزدن و طلا کردن بسر که در وسط سر بعد حلق آن و هم درد و جاع اذن را بقطور کردن با دهان

نافعه مثل ملبسان و وجع اسنان را اطلاکردن و ذبحه را تمضمض که جوشانیده باشند دران شبت را و با عسل و سم نفع میکند
طحال و امراض کلی را با بی که طبخ داده باشند دران بیخ کبر و عاقرقرحا را در اول صبح و ظهری را در ثانی و انواع دیدن
را با ب پوست انار شیرین و بوسیر را بتجمیر و ضعف کبد و معده و امراض مرده را امباء الجعل و ربا و غراج و مبا ، امجن در
حار و بسم از کلام صاحب تذکره ظاهر شده که این مبدر تعات مصلحات در همین عنبر اخراج کرده و در اصل نسخه
جالینوس نبوده و نیز نفع میکند فالج و لقوه و خدر و استرخا و رطوبات عصبیه و باه را و صلابت سپرز و دین و مشایخ
وسمان را و تحلیل میکند ریاح را و تخفیف میکند جراح را و ازاله میکند حکه و جرب و رقوبی و سعفه و اوجاع مفاصل و وجع ظهر
رطبه را و سم نافع است بجمیع اقسام استسقا و سموم و مضر است بمحرورین و مصلح آن شیر است و استعمال کنند انرا در صیفیات
ودر بلاد حاره مگر کسی که مستولی باشد بران برودت شربت یک مثقال است تا دو مثقال وقتی که واقع باشد اسباب برود
و بعد شش ماه استعمال کنند و قوت این تا ده سال میماند تخم با درو ج یکدرم بانخواه تخم خطمی خشخاش هریک دو درم مغز
قرطم زنجبیل هریک سه درم فرفیون زعفران سلیخه سماء افیون اقاقیا قسط قرنفل صمغ عربی تخم خشخاش فوفل تخم الجزر دانه
سپید انجیر مقل کندر ساق دبق کبریت زرد پیپلی فلفل سپید کلسنج عاقرقرحا تخم ارطیشا تخم کرفس هریک چهار درم شیشم
اترنج بیخ هریک ده درم کوفته در سرکه سه روز تر کنند تا قوام گیرد پس با عسل منزوع الرغوه قدر کفایه بقوام معجون آرند
و روغن بلسان قدر یسیر بیندازند و در ظرف آبگینه بردارند **مفرح** نکبیر اوبعث جزیرا گوید که سرور آرد و در صداع
و ادویه مفرده لسان الثور را مانند و مفرح المحزون بادرنجبویه را خواسته و در مرکب هر مرکبی را که مشتمل بر تصفیه نفس
و قوی و فکر و تقویت آلات اینها باشد مراد میدارند و کیفیت تفریح ادویه قلبیه و فرحت و رسیدن آثار آن بنفوس
زکیه بوساطت آلات ادراکیه تفصیلی دارد جهة اطالت اینجا نمی آرد و اگر طالبی کشف این اسرار خواهد نظر بر مطولات
کمارد **مفرح بارد** قطع میکند خمار را بخوردن تا بعضی یوم نفع میکند باصحاب خفقان و ضعفای قلوب کافور نصف
مثقال بهمنین تخم فرنجمشک تخم شاهتره تخم خرفه تخم بادرنجبویه تخم کاهو تخم کاسنی تخم قثا هریک دو درم مروارید سپید
کهربا گاوزبان طباشیر صندلین چوب کدر بهروزه حدسه درم گلسرخ نیلوفر هریک ده درم شکر طبرزد چهل درم
همچنین است در قلانسی و در شاهی لب بذر قثد دو درم و تخم کشنیز خشک و قشور سنجد کافور هریک سه درم و نیم مثقال
کافور دیگر افزوده است و شکر طبرزد را با آب سیب قوام کرده معجون ساختن مشهور است و نفع کردن این مفرح
به حمی و لهیب و عطش نیز دران مسطور است نافع بودن بجگر گرم هم تحریر مستور است **مفرح سهل الوجود**
صداع فرس را نافع بود انشاء الله تعالی در ملفوظ دوم بیاید **مفرح طولاناحس** یعنی تیار بقلب
از جالینوس است که جهة یکی از ملوک روم ساخته جهة شقیقه و صعود الجزه بدماغ و سدر و دوار و صرع و مالنخولیا
و خفقان و حمی و تشنگی و نکایه سموم نافع است طلای محلول نقره محلول یاقوت نموده هریک دو مثقال مرجان

مروارید هر یک سه مثقال بهمن سپید دارچینی کشنیز خشک طباشیر پوست نارنج پوست ترنج ابریشم مقرض کهربا هر یک
پنج مثقال آمله را یک هفته در شیر خیسانیده و سه روز در گلاب تر کرده گل گاوزبان تخم خرفه هر یک هشت مثقال
صندل سفید صندل زرد پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب هر یک ده مثقال با شربت سیب شربت ریباس شربت نارنج
از هر یک یک وزن سرشته و در تحفة المؤمنین گفته این دوا سرد است در درجه سیوم و خشک است در اول همچنین است
در قرابادین قادری و در تذکره بجای گل گاوزبان برگ گاوزبان و وزن آن و وزن تخم خرفه بیست نوشته و ورق گل
سرخ هم بیست اضافه کرده **مقوّی** دوائی را گویند که از شان آن تحریک رطوبات باشد جانب اعلی معده
تا اخراج کند از راه دهن **مقوّی بلغم** که صداع شرکی را نافع بود و معده را از بلغم پاک کند تخم ترب
تخم شبت تخم جرجیر مساوی کوفته و بیخته با عسل معجون کرده در آب گرم مالیده قدری نمک حل کرده بنوشانند
منقول از شرح **مقوّی** صداع سوداوی که از شرکت معده باشد نافع است خربق سیاه در میان ترب بخش کنند
و سه روز بگذارند پس ترب را پاره کنند و خربق را دور کنند و ترب را با شبت و لوبیای سرخ بپزند و صاف کنند
و با سکنجبین عسلی مخلوط کرده بنوشانند **مقوّی دیگر** بجهة صداع مذکور اقوی از اول ملح نفطی تربد زرد هر یک یک درم
حنظل نیم درم کوبیده و بعسل سرشته و در مطبوخ شبت و ترب و لوبیای سرخ بپزند و صاف کنند و سکنجبین عسلی اضافه
کرده بنوشانند باید دانست که همچنین مقیئات بر خلط صفرا و غیره نفع میکند بر صداع شرکی اما چون قرابادینات
تصریح نفع آن بر صداع نکرده اند همین نسخها که از منهاج التقاط کرده اکتفا نمود **کلمه بیست و یکم** از ملفوظ
اول صداعی تحقیقی در ذکر دواهای که مصدر بنون است **نطول** در لغت چنانچه جوهری گفته آبیست که ادویه در آن جوشانیده
شود و آب جوشانیده ادویه را در کوزه پس کم کم ریخته شود بر سر در اصطلاح اختلاف کرده اند بعضی گفته آن میاهی
است فاتر که طبخ کرده شود در ان حشائش را و استعمال کنند امراضی ریختن برابدان خود و نشستن در ان و انکباب
کردن به بخاران و بعضی گفته اند آبیست که جوش داده شود ادویه را ریخته شود آب آن بر عضو فاتراً و این اصوب
و بلغت اقرب است لیکن عام شده استعمال آن در هر مایه خواه طبخ ادویه باشد خواه آب گرم فقط یا آب سرد
یا دهنی از ادهان باشد و در میان این و سکوب بعضی هیچ فرق نکرده اند لیکن ابو الفتح در مفتاح الطب نوشته

النطول ما ینطل علی العضو ای یصب و یستعمل فی الشیء الغلیظ و یشبه ان یکون من النطل و هو الدردی و السکوب
ما یسکب علی العضو و یستعمل فی الشیء الرقیق و بعضی فرق کرده اند باینکه اگر انصباب اندک اندک بفاصله
قریب است سکوب نامند و اگر بفاصله بعید و بلا تدریج است نطول خوانند **نطول** از مسهلات خاصه
بعضو است و منقیه میشود پس به قسم محلل و قابض و مرخی محلل استعمال کرده میشود جهة اخراج ماده محتبسه لیکن جایز نیست
استعمال آن مگر بعد تنقیه تا نیند به عضو ماده دیگر و قابض استعمال کرده میشود برای تقویت عضو تا قبول نکند ماده را

را وبعد ریختن ماده جایز نیست استعمال آن تا بند نکند ماده را و مرخی استعمال کرده میشود برای تسکین درد چه این تنبیه میکند
عضو را برای تجدید و مهیا میکند ماده را برای تحلیل و این را هم با وجود امتلا استعمال نتوان کرد تا نریزد در عضو
ماده دیگر **نطولی** که صداع حار و بیخوابی را نافع باشد بنفشه جو نیم کوفته برگ نیلوفر تخم خرفه پوست خشخاش
گل خشخاش بیخ لفاح تخم خطمی تخم کاهو برگ بید گل سرخ جوشانیده بسر بخار آن دارند همچنین است در قرابادین
قادری و در قرابادین یحیی برقوع مد فرق هم داخل است و بجای گل خشخاش تخم خشخاش مرقوم است **نطولی**
که صداع گرم صفراوی و بخار را نفع دهد روغن گل یکدرم و نیم خل خمر سه درم گلاب سی درم هم آمیخته بر سر ریزند **نطولی**
که بخارات ردیه را که بسوی سر متصاعد شده صداع و دیگر علل حاره آرد منطفی سازد و با سفل فرونشاند روغن
گل خام که تازه بود و آب هر دو گلاب آمیخته بر سر ریزند اما اگر بخار کثیر المقدار بود باید که روغن بابونه هم قدری
آمیزند و نیمگرم تنطیل کنند تا مسام نماید و روغ هم از وی حاصل آید چه نزدیک زیادتی الجسم ماده استعمال بارد
بالفعل و بالقوه موجب سد مسام و علت حقن و غلظ بخار و صورت آفت است **نطولی** که صداع بارد را نافع بود منقول
از شفائی بابونه اکلیل الملک تمام مرزنجوش سعتر برنجاسف ورق غار مساوی جوشانیده بعمل آرند **نطولی** که صداع
سوء مزاجی بارد و مفرد را نافع است منقول از قرابادین قلانسی و هم در آن مرقوم است که نفع میکند نیز صداع بادی
و بلغمی و سوداوی را بابونه اکلیل الملک مرزنجوش قیصوم تمام حند قوقی سعتر شیح ارمنی جوشانیده کاسه به بخاران دارند
و بعد تنطیل کنند و یک قطعه نمد تر کرده تکمید کردن نیز همین عمل کند **نطولی دیگر** که صداع بارد را سود و هم منقول از
قلانسی بنفشه سوسن اکلیل الملک بابونه بادرنجبویه بیافرج هندی کشک جو قرنفل نیلوفر جمله برابر به پزند و صاف
کرده بر سر ریزند **نطولی** که صداع سوداوی را سود دهد بنفشه اکلیل الملک بابونه سوسن خشک بیافرج هندی
قرنفل بستور بعمل آرند **نطولی** که صداع بلغمی را سودمند بود سر و پاچه بره بابونه حلبه اکلیل الملک شبت همه را
در بیخ ظل آب بجوشانند هرگاه مهیا ظل آید صاف کرده تنطیل کنند **نطول** آب طبیخ کراع تقویت میکند دماغ را
و تحلیل میکند ابخره را **نطولی** که صداع ریحی را سودمند بود منقول از شفائی بابونه اکلیل الملک رازیانه برگ
کرفس تخم کرفس زیره کرما سے مرزنگوش سعتر شبت و در قلانسی ورق رازیانه سبز هم مسطور است **نطولی**
که صداع بارد و بیشتر عشی را نافع است بابونه شبت تمام مرزنجوش فودنج جوشانیده صاف کرده بر سر ریزند بعضی
نطولات دیگر که جهت صداع حار و صداع بارد بکار آید در بخورات که هم به تبخیر و هم بتنطیل فائده می بخشد
مذکور شده **نفوخ** در اصطلاح اطبا عبارت از دوائی خشک است که در بینی دمیده شود در بعضی دیگران در مرض
مادی دماغی استعمال نفوخات حاده مثل سعوطات و عطوسات پیش از تنقیه بدن از امتلاء در ظواهر آن از
ممنوعات است مگر آنکه مرض مهلک و غیر محتمل مهلت باشد مثل صرع و سکته در این صورت تعجیل از واجبات است ۞۞

نقوعی که صداع مزمن را نافع باشد عصاره قثاء الحمار بخور مریم قنطوریون کوفته و بیخته در بینی دمند شونیز و عصاره
قثاء الحمار همین عمل کند **نقوع** بروزن صبور و **نقیع** در لغت چیزی را گویند که از میوه و غیر آن در آب تر کرده
باشند و آبی که حاصل شود و از آن اجزا انقاعه جوهر شد و در اصطلاح آبهای که تر کرده شود در آن ادویه یا به را و گذاشته
شود زمان کثیر تا در آید آب در سایه‌که نزدیک بطابر ادویه است و بعضی طبیخ صاف کرده گرفته شود و آن آبها را
نقوع و نقیع نامند و بعین زبان نقیع را در اشیاء صلبه مثل اصول و بذور و سه شبانه روز نموده اند باین
ترتیب که روز در آفتاب گذارند و شب در نمد پیچیده محل گرم دارند و در اشیاء سخیفه چون اوراق و ضعیفه
چون ازهار و فواکه یک شبانه روز ضرر نموده اند و چیزهای سخت را در آب گرم خیسانیدن بهتر است تا در
ازخار دوا و اخراج قوت آن موثر تر باشد **نقوع انبرباریس** جهت صداع و سعفه و موی بعد فصد و تنقیه
نافع است منقول از شرح عناب جرجانی و زرشک بیدانه تازه هر یکی یک رطل بغدادی تخم کشوث تخم کاسنی
هر یک کفی ریوند خالص سه درم همه را در ظرفی وسیع با آب گرم که یک انگشت عرضا بالا باشد تر کنند و در صیف روز
و در شتا پنج روز در آفتاب گذارند و بعد آن هر روز یک قدح تا ده درم شربت عناب که بهر که ساخته باشند بیاشامند
نسخه شربت عناب در شرح این مخطوط نوشته **نقوع حامض** جهت صداع حار و تسکین بخار دماغ و تلطیفه
التهاب دل و معده و دیگر نفع تمام دارد و در حمیات و موی صفراوی را سودمند بود گل بنفشه پنج درم تمر هندی ده درم
گل نیلوفر سه عدد آلو کلان بیست عدد زرد آلو عناب هر یک پانزده عدد و اگر طبیعت مجیب باشد عوض تمر هندی
انار دانه آمیزند تنجبین است در قرابادین قادری و در بعضی قرابادین ها گل نیلوفر و گل بنفشه هر یک سه درم
مرقوم است **نقوع حلو** صداع حار را نافع و حرارت و یبوست دماغ و جمیع اعضا را دافع بود و جوشش خون
نشاند تخم کاسنی نیم کوب یک مثقال عدس مقشر کشنیز هر یک سه درم گل بنفشه چهار درم گل نیلوفر سه عدد و مشمش
عناب اجاص هر یک پانزده عدد و اگر صفرا غالب بود آلو کلان یعنی سیاه پنج عدد اضافه کنند و آنجا که تلین مطلوب
باشد ترنجبین پانزده درم بیفزایند تنجبین است در قرابادین قادری و در جلالی گل نیلوفر سه درم است و هر گاه
اجزای هر دو نقوع که حلو و حامض است باهم آمیزند مسمی میگردد به نقوع حلو و حامض **نقوع صبر** صداع گرم را نافع است
و جرب را نیز مفید آب کاسنی سبز بیست و ده مثقال بگیرند و صبر سقوطری چهار دانگ در آن حل کنند و سه روز در
آفتاب نهند و شب در جای گرم گذارند و روز سوم بپالایند و بیاشامند و صبر را تا سه روز در آب کاسنی تر کرده از
برای اصلاح صبر است و گرنه عرق ساخته یا آب کاسنی آمیخته خوردن باسهال کفایت دارد **نقوع صبر**
که صداع سفری را از ادرار باشد نافع است منقول از شرح نسکاهی باد آورد بهیسه چهار درم گلسرخ پنج درم
افسنتین رومی نه درم تخم کاسنی تخم کشوث شاهتره هلیله زرد بنفشه هر یکی ده درم زبیب طایفی منزوع العجم تمر هندی

هر یکی بیست درم با شش رطل آب بجوشانند هرگاه بربع بسوزد از آتش فرود آورده در ظرف زجاج انداخته روز در
آفتاب و شب در جای گرم گذارند و هر روز سه اوقیه با کتیرا و روغن بادام هر یکی نصف درم و یکدرم صبر بنوشند
تا سه روز یا پنج روز و غذا زیرباج فروج یا ریاینه بروغن بادام بخورند نقوع صبر که صداع بلغمی و ریحی را سودمند
بود و خلط غلیظ از تن پاک کند و بادها بشکند سعد سنبل افسنتین رومی فقاح اذخر تخم کرفس تخم بادیان نانخواه زیره
کرمانی از هر یکی یک کف در یکمن و نیم آب بپزند تا به نیم من آید صاف کنند و یک اوقیه صبر درین تر کرده در شیشه کنند
و سه روز در آفتاب نهند و شب در خانهٔ گرم نگاه دارند روز سیوم یک اوقیه ازین آب بیالایند با دو درم یا سه درم
روغن بید انجیر بیاشامند منقول از قرابادین جلالی و در قرابادین قادری درین نسخه صبر بیست درم مسطور است
نقوع صبر که صداع بلغمی و سوداوی را نافع است و معده را قوت دهد و منع بخار از دماغ کند و اخلاط فرود آرد
قنطوریون دقیق مصطکی هر یک سه درم اسارون پنجدرم صبر سقوطری شش درم افسنتین رومی ده درم همه را سوای صبر
اندر یک و نیم من آب بپزند چون ثلث بماند بیالایند و صبر در وی افکنند و سه روز نگاه دارند و پس از سه روز
دو اوقیه تا چهار اوقیه مع یکدرم روغن بادام شیرین بنوشند نقوع صبر که نافع است بصداع مذکور و از قوی
از اول است منقول از قرابادین شاهی مصطکی سنبل هر یک یکدرم و نیم انیسون تخم کرفس رازیانه قنطوریون هر یک
دو درم اسطوخودوس بکادریوس حشیش غافث افسنتین ورق گلسرخ تر هر یک سه درم پوست بیخ کرفس
پوست بیخ رازیانه هر یک پنجدرم صبر سقوطری بیست درم در چهار رطل آب بخیسانند و روز در آفتاب و شب جایی
گرم نگاه دارند و بعد سه روز ربع رطل تا ثلث رطل با دو درم روغن بادام شیرین بیاشامند نقوع صبر
که بصداع سوداوی نافع است صبر سقوطری چهار دانگ افسنتین رومی پنجدرم هر دو را نیم کوفته در شیشه کنند و بریزند
بر وی سه اوقیه آب گرم و سه روز در آفتاب نهند و شب در جای گرم نگاه دارند بعد از ان صاف کرده ده درم
روغن بادام شیرین در حل کرده بیاشامند این نسخه از قرابادین جلالی است نقوع صبر
بنسخه دیگر که در صداع سوداوی مستعمل میشود سنبل قصب الذریره هر یک سه درم شکاعی بادآورد هر یک
پنجدرم هلیله سیاه بلیله آمله مقشر پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس بیخ اذخر بیخ سوسن هر یک ده درم
در دو من و نیم آب بپزند تا نیم من بماند پس صاف کنند و ده درم صبر سوده در حل کنند و در آفتاب نهند شربت
از ده درم تا بیست درم نقوع صبر جهت بیضه رطوبی که اگر باستفراغ و تدابیر دیگر دفع نشود از التزام
این نقوع بالتمام زایل شود [illegible] زرنباد مثقال ازرق هر یک سه درم بیخ سوسن بیخ هر یک پنجدرم صبر جید ده
درم همه را نیمکوب کرده با عسل و مویز منزوع العجم هر یک سی درم ضم کرده در یک خمره آب تر کنند و در آفتاب بگذارند
که جوشش خورد و کف پیدا آید و ساکن شود پس هر روز یکقدح سه درم روغن بادام تلخ بخورند نقوع

فواکه صداع صفراوی با اسهال صفرا دفع کند و تشنگی بنشاند زرد آلو خشک ده عدد آلو سیاه آلو بخارا سپستان
هر یکی سی عدد و تمر هندی قند سفید هر یکی ده درم ترنجبین بیست درم شب بخیسانند و صباح صاف کرده بنوشند
است در قرابادین شفائی و در قرابادینات دیگر درین نسخه اختلافست در قادری عناب هم سی دانه مضاف است
و یکدرم قند ازین افزوده و در جلالی سپستان ترک نموده و عناب ده دانه افزوده و ترنجبین و نبات هر یکی ده
درم و زرد آلو خشک سی درم مرقوم فرموده **نقوع فواکه نسخه دیگر** منقول از مرکبات شاهی جهة صداع
حار و حمیات صفراوی تخم خشخاش تخم کاهو تخم کشنیز هر یک چهار درم بنفشه خشک تخم کاسنی هر یک پنجدرم فلوس خیارشنبر هفت
درم پوست هلیله زرد ده درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین بیست درم اجاص بیست دانه عناب سپستان هر یک سی
عدد شب در آب گرم تر کنند صبح صاف کرده بنوشند **نقوع فواکه** موافق نسخه قرابادین جلالی بنفشه
خشک تخم کاسنی نیلوفر هر یک پنجدرم فلوس خیارشنبر هفت درم پوست هلیله زرد نبات هر یک ده درم تمر هندی
پانزده درم ترنجبین بیست درم عناب پانزده دانه آلوی سیاه بیست دانه آلوچه صفاهانی سپستان هر یکی سی دانه
همه را سوای فلوس و نبات و ترنجبین در قدح چینی بآب جوشان تر کنند و روز بآفتاب و شب جای گرم گذارند اگر
تابستان باشد شبانه روزی کافیست و اگر زمستان باشد سه روز بیائی گذاشته باید و صاف کرده این هرسه
جزو باقی حل کرده صاف کرده مقدار سه وقیه بنوشند **نقوع کشنیز** منقول از قرابادین قادری
تالیف مدون قرابادین مذکور صداع و دوار و جمیع علل حار دماغی را که باشتراک معده بود نفع دهد و تپهای
گرم معده و جگر و دل را سودمند است آمله نوزده دانه پاک کرده کشنیز خشک هر یک سه درم در آب و گلاب
تر کنند یک شبانه روز و صباح آب صرف بی آنکه بمالند بستانند و شربت نیلوفر بید مشک هر یک ده درم افزوده بنوشند
و اگر خواهند عوض شربت نیلوفر به نبات قناعت کنند و دو درم گل نیلوفر درین نقوع ممزوج سازند و هرگاه تلیین
مقصود شود شیرخشت و ترنجبین فراوی مجموع حسب حاجت بجای شربت و نبات داخل نمایند **نقوع مسهل**
صداع و دیگر امراض دماغی را نفع دهد و ... از صفرا و مواد محترقه پاک کند و معده و جگر را سود دهد ریوند
روغن بادام هر یک سه درم تخم کاسنی نیمکوب یک مثقال گل بنفشه سنامکی هلیله زرد هر یک پنجدرم تمر هندی
ده درم لب خیارشنبر پانزده درم شکر بیست درم گل نیلوفر سه عدد آلوی کلان هفت عدد عناب
ده دانه آلو هر یک پانزده عدد و اگر عوض مغز فلوس شکر در آورند بیست درم ترنجبین با شیرخشت داخل کنند
جایز است و در نقوع ... روغن بادام حاجت نیست و اگر بدل شکر شربت بنفشه سی درم کنند هم روا
و اگر خواهند اسهال بیشتر شود پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک چهار درم نیمکوب
ساخته در نقوع بیفزایند و در بعضی نسخها گل نیلوفر و گل بنفشه هر یک سه درم است **نقوع هلیله**

صداع گرم را نقصد هر و صفرا را دفع کند بنفشه تخم کاسنی هر یک شش درم پوست هلیله زرد ده درم ترنجبین مغز
خیار شنبر هر یک پانزده درم تمر هندی بیست درم آلو سیاه عناب سپستان هر یک سی عدد شب در آب خیسانیده
وصباح صاف کرده بیاشامند ودرین نسخه در قرابادین جلالی شش درم تخم کاهو هم بنظر آمده نقیع هلیله
منقول از جلالی که هم در صداع گرم را سودمند باشد ترنجبین ده درم گلاب یکوقیه پوست هلیله زرد پانزده درم
پوست هلیله را بکوبند و با آب آلو سیاه صد درم در ظرف کنند و صلایه نمایند تا آب او قوت هلیله بگیرد پس
صاف نمایند و ترنجبین را در گلاب حل کرده دران اندازند و بیاشامند و اگر عوض آب آلو آب تمر هندی کنند
شاید **ملفوظ دوم از مکتوب اول** که مشتمل بر ادویه بیماریهای سر است تا بیست در ذکر ادویه
که در امراض راس آنچه متعلق بورم نفس دماغ و غشای آن دو درم جلد سر و در پیشانی دارد مستعمل میشود و آن امراض
مثل اقسام سرسام و سبات سهری و ماشرا و باد شرا ام است و در ذکر ادویه که در اعلال راس آنچه تعلق با جتماع
مواد سوداویه در سر یا رسیدن بخارات آن بدین عضوهای دیگر بسر دارد مستعمل کرده میشود و آن امراض دوار
و سدر و کابوس و مالیخولیا و جمیع اقسام جنون و نسیان و سبات و سهر است تنبیه بر ناظران سواد
این اوراق شفا رواق وصحت بهاس مخفی نماند که این ملفوظ از جنس امراض راس برای این دو نوع امراض
که مذکور شده اختصاص یافته و چون در عنوان کلمات که درین ملفوظ مسطور خواهد شد اعاده تمام عبارات
خالی از ملالت نبود اکتفا باین عبارت ملفوظ دوم ادویه امراض راسی خواهد بود و بنا بر تنبیه آگاه گردانیده
و نیز یرقان هر یک درم حار صفراوی است که عارض میشود خارج قحف و گاهی میرسد درد آن تا بچشم حلق منشار که در زرد
میشود و بآن رنگ روی انسان و از غلبه تشنگی سیر نمیشود و از آب هاب آن و اکثر عروض آن بعد از نبوت دق فتح
سر میباشد و بیشتر این مرض به صبیان حادث میشود و لاحق میشود با بینها از این مرض گاه شدید و سهر و این را
عطاش بضم اول و شین معجمه خوانند بعضی دواهای این مرض هم در ملفوظ ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و این
ملفوظ مشتمل است بر بیست و سه کلمه **کلمه اول از ملفوظ دوم** در ادویه امراض راسی در ذکر دواهای که مصدر
بالف است **اسود سلیم** که به جنون و امراض سوداوی نفع میکند در ادویه صداعی مذکور شده **اصفر**
سلیم معجونیست زرد فام منسوب بعزیزی سلیم نام که وکیل عبد الله ابن ابی بکره بود جهة جنون احتراق سودا
و ریاح و خفقان و اوجاع جسم و اوجاع صبیان نافع منقول از قانون [illegible] اما شیخ سعد [illegible] زرنباد درونج
زراوند طویل هر یک ده درم دهن بلسان [illegible] الکافور هر یک چهار درم فرفیون افیون جندبیدستر قرنفل زعفران
مصطکی عاقرقرحا هر یک پنج درم قسط فلفل سفید زنجبیل [illegible] سنبل هندی [illegible] هر یک شش درم ادویه را کوفته و بیخته و مجموع را
در شراب حل کرده با عسل معجون سازند برای هر شخص مناسب مزاج او مع [illegible] **اطریفل افیتمونی** جهت سودا

سوداوی و تنقیه دماغ و جنون و امراض بارده دماغ نافع است شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال منقول از قرابادین
قادری افتیمون نمک هندی هر یک دو مثقال شیطرج بسفایج اسطوخودوس گلسرخ هر یک شش مثقال ترید موصوف
افتیمون سنائی هر یک پنج مثقال هلیله کابلی آمله مقشر پوست هلیله هر یک ده مثقال عسل سه چند ادویه و در بعضی قرابادینات اسطو
خودوس و گلسرخ متروک است و بسفایج یکدرم و بجای مثاقیل دراهم مرقوم **اطریفل زمانی** جهت اقسام مالیخولیا
خصوصاً مراقی و قولنج نافع و در اخراج اخلاط ثلثه و تنقیه دماغ و معده کند و دماغ و صرع و اخبره و مداومت او نزله
را قاطع است و بجمیع امزجه موافق قوت آن تا دو سال باقیست و شربت آن جهت سه سال چهار مثقال تا شش مثقال
و برای مداومت هر روز یک مثقال تا دو مثقال کافیست فقیر این اطریفل از مؤلفات صاحب تحفة المؤمنین است که نام
پدر خود منسوب کرده صندل سپید کتیرا هر یک شش مثقال پوست هلیله آمله مقشر گلسرخ طباشیر گل نیلوفر هر یک پنج مثقال
پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل بنفشه محموده مشوی هر یک ده مثقال ترید موصوف کشنیز خشک
هر یک بیست مثقال بروغن بادام شیرین سی مثقال ادویه کوفته و بیخته بروغن بادام چرب سازند و گل بنفشه دیگر ده
مثقال و عناب و سپستان هر یکی صد عدد جوشانیده صاف کرده با یک وزن عسل کف گرفته و یک نیم وزن شیره
و مربای هلیله بقوام آرند و ادویه سرشته **اطریفل صغیر** جهت تقویت دماغ و حواس و منع بخار معدی بدماغ
و دفع نسیان و بلادة و تصفیه ذهن و لون نافع و باسترخاء معده و رطوبات آن و بواسیر مفید پوست هلیله
کابلی پوست هلیله زرد و پوست هلیله هلیله سیاه آمله مقشر مساوی کوفته و بیخته بروغن بادام یا گاو چرب ساخته با عسل
یا قند مقوم یا مویز یا کشمش مدقوق سرشته مقدار شربتی اگر دوچند باشد عسل و اگر کابلی دو برابر است چند بود قلیل
الشناعت میشود و آنچه با مویز ساخته شود تقویت جگر مخصوص تر است **اطریفل کبیر** تقویت دماغ و اصلاح سودا
کند و نفخ معده و ریاح بواسیر و برص و بهق را نیز سود دهد بخورند از نیم درم تا دو درم دارچینی دو درم سنبل الطیب سلیخه
زنجبیل هر یک شش درم فلفل سفید فلفل سیاه دارشکر ملح هندی هر یک نیم اوقیه پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله مقشر
تخم کرفس جبلی هر یک شش درم خردل یک اوقیه و نیم شیطرج هندی انجدان صعتر هر یک دو اوقیه حب النیل پوست
اوقیه کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کنند و با عسل سه وزن ادویه سرشته این نسخه از تحفة المؤمنین منقول است و بعض
نسخه را با اطریفل صغیر هم تعبیر کرده اند و نسخه های دیگر اطریفل کبیر در مواضع دیگر خواهد آمد انشاء الله تعالی **اطریفلی**
که جهت باد شنام بعد فصد قیفال و عرق جهنده در نیم حجامت ساق و نقرس نفع تمام بخشد گل سرخ گل بنفشه تخم کاسنی
هر یک دو درم پوست هلیله آمله هر یک چهار درم سنائی شاهتره هر یک شش درم هلیله سیاه مقشر هلیله زرد دوازده
درم کوفته بروغن گل چرب کرده با زبیب مدقوق قدری که معجون توانند شد سرشته شربتی چهار مثقال است
اطریفلی که دوار و سدر را که از بخار معده باشد دافع و دیگر بیماریهای صفراوی نافع است اسطوخودوس هر یکی

هر یکی بجذرم گلسرخ یاب استار سنامکی ده درم تشا تیره پانزده درم هلیله آمله هر یکی بیست درم هلیله کابلی سی درم هلیله زرد
چهلدرم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کنند و با انگبین کف گرفته بسرشند و اگر رطوبت غالب باشد شش درم تربد
سم بیفزایند و اگر سقمونیا قدر حاجت بان ضم کنند اسهال بیشتر کند **اطریفل دیگر** مدرین باب هلیله سیاه
هلیله کابلی هلیله آمله زنجبیل کمند مقشر سکر همه مساوی کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کرده بعسل کف گرفته چنانچه رسم است
بسرشند این هر دو نسخه از جلالی است و این نسخه را مختصر و نسخه اول را میانه نوشته **اطریفل** که وسواس مالیخولیا
سوداوی را دفع کند مصطگی سنبل جوزبوا هر یک ده درم تخم کرفس انیسون هر یک سه درم گاوزبان فرنجمشک تخم لاجورد
یا حجر ارمنی مغسول بادرنجبویه هر یک چهار درم افتیمون سنامکی شیطرج افتیمون بسفایج تربد موصوف اسطوخودوس
هر یک بجذرم پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله مقشر هر یک ده درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب ساخته با عسل
مصفی یا مویز منقی بسرشند **اطریفل** باوزان هندی مرقوم که همیشه معمول حکیم شاه محمد اکبرآبادی مرحوم بود
نافع اقسام جنون سطح فساد خون دافع نزله فضول سر مانع بخار معده و اعضای دیگر قرفه شاهتره الائچی خورد
سلیخه مصطگی هر یک سه و نیم ماشه گلسرخ اصل السوس هر یک نه ماشه هلیله سیاه پوست هلیله آمله هر یک یک و نیم
توله پوست هلیله زرد تربد موصوف هر یک شش توله کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کرده با عسل نیم سیر عالمگیری
قوام گرفته بسرشند قدر خوراک یک توله تا دو توله **انقردیا** لفظ رومی است یعنی مشابه بقلب و چون بلادر صنوبری
شکلست بدین اسم گشته باز اطلاق یافته بمعجون بلادر که آنرا بلادری نیز گویند چه جزو اعظم آن عسل بلادر است
و در تذکره مذکور است اول کسیکه استخراج کرده این را استاد است پس زیاده کرد در آن جالینوس زیاده تهای تجیبه
و اعظم منافع این تقویت حفظ و دفع نسیان و بلادة است نفع میکند بامراض بارده و دیگر و آنرا صاحب تذکره تعداد
سم کرده و نیز نوشته که جایز نیست که استعمال کرده شود پیش از شش ماه و در بقای این اختلاف نوشته نزد
بعضی چهار سال و نزد یک بعضی ده سال و قدر شربت از یک درم تا یک مثقال است بالجمله نسخهای آن متعدد شنیده
بعضی نسخهای آنرا مناسب مقام است اینجا آورده و یک نسخه این را که در جلالی بگوارش بلادر نوشته در جوارشها
انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد **انقردیا** منقول از قانون که نافع است مبرد را صرعی و صداع عتیق و هذیانات
و [illegible] دفع میکند اوجاع [illegible] و کبد و طحال و گلی و ارحام و امراض سوداوی و نقرس و جذام را
مصطگی عسل بلادر غاریقون ابهل جدوار [illegible] غرابیات [illegible] زعفران سلیخه ساذج افتیمون زرنباد حب بلسان از هر
قرنفل حب البان زنجبیل صبر مقل مر روغن بلسان هر واحد یک اوقیه بیخ سوسن آسمانگون دو اوقیه عسل یک رطل
و نیم پوست بیخ [illegible] را [illegible] و مقل [illegible] قسط پوست بیخ [illegible] را [illegible] که [illegible] خفیف [illegible] داده
بیفشارند و صاف کرده عسل را حل کرده بر آتش نرم نگهی جوشانند تا [illegible] شود [illegible] را کوفته و بیخته

بیاشامند شربتی یکدرم باشد بموافقه بهند انقرویا دیگر از قانون دماغ را جلا دهد و ذهن را ذکا بخشد و فالج
و لقوه و استرخا را نفع رساند سنبل سلیخه سازج هندی مرمکی زعفران شیح ارمنی افیتمون فقاح اذخر ریوند چینی حب
بلسان قرنفل غاریقون هر یک چهار درم مصطکی عسل بلادر فوفل هر یک سه درم حب البان مقشر حنظل صبر سقوطری
هر یک نیم اوقیه ایرسا دو اوقیه پوست بیخ رزیانه سه رطل هر که بخواهد رطل عسل دو رطل و نیم پوست بیخ رازیانه در آب سه روز
تر کرده بر آتش متوسط سه ساعت بجوشانند پس صاف کرده عسل اضافه نموده بجوشانند تا غلیظ شود پس دواها
کوفته بیخته بیامیزند و خوب مخلوط کنند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت تام وزن یکدرم است با آب فاتر به جهت
انقرویا صغیر منقول از جلالی از تاریخ قانون [illegible] آورده این نسخه را جهت نسیان و بهق و برص نافع کنند زوفا فلفل
عسل بلادر هر یک پنجدرم بلیله سیاه بلیله آمله مقشر هر یک ده درم عسل مصفی آن قدر که این را جمع کند شربتی از این
پنجدرم [illegible] انقرویا صغیر دیگر منقول از جلالی منافع این قریب بمنافع کبیر است که بعد آید [illegible]
سنبل الطیب کندر فلفل سیاه زنجبیل عسل بلادر از هر یکی پنجدرم بلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر از
هر یکی ده درم کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته سرشته این نسخه مستعمل اکثر
اطبا است و در کتب قرابادینات مسطور است انقرویا کبیر منقول از قرابادین نسیان و فالج و لقوه
و صرع و جمیع امراض بلغمی را نافع است و در تقویت باه و هضم مفید عسل بلادر چهار درم و نیم سداب جبلی [illegible]
مدحرج حب الغار جندبیدستر [illegible] شیطرج هر یک پنجدرم عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دارفلفل [illegible] هر یک ده درم
کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده و سه چندان عسل مصفا سرشته و بعد شش ماه که در شعیر گذاشته
باشند استعمال نمایند شربتی یک مثقال و جهت داشتن این ترکیب در شعیر نیز مسمی شده بدفن شعیر و طریق
برآوردن عسل بلادر بعضی چنین نوشته اند که بلادر را سه [illegible] نیم کوفته در شیشه کنند و شیشه را در گل حکمت گرفته
و ظرفی گلی که مثل سبد باشد ساخته باشند و در وسط مقر کرده باشند سوراخی نگذارند و آن ظرف را بر پایه
سه پایه بلند از زمین گذاشته حوالی شیشه سرگین خشک گاو پر کرده آتش دهند و محاذی شیشه پیاله نهند
تا هر روغنی که از وی جدا شود در پیاله جمع شود چنانچه در این دیار طریق گرفتن روغن [illegible] که چه اشتهار دارد
معروف و مشهور است زیاده از این حاجت تشریح نیست و بعضی چنین گفته اند که سر بلادر ببرند چنانچه
عسلش نمایان شود پس بر آتش گرم کرده بگیرند و بلادر را سرنگون داشته [illegible] تا عسلی که در آن
باشد برآید [illegible] این قسم معمول است و مشهور و از جمله ادویه انوشدارو و بعضی [illegible]
نیز گویند لفظ فارسی است و معنی وی ظاهر است اگرچه اصل این ترکیب از هند است اما یونانیان تغییر نافع
از این ترکیب [illegible] کرده و تصرفات چند در این نسخه بکار برده اند [illegible] مشهور شده چنانچه بعضی در اینجا

در اینجا و بعضی در موضع دیگر ان شاء الله العلام ارقام خواهد یافت با جمله دوا ای است پر منافع از اله سودا و تفریح محزونان
و دفع خفقان و تحسین الوان و تطییب بوی عرق و دهان کند و ادمان آن اظهار شباب و ابقاء جوانی جوان نماید
و در تقویت جمیع اعضای رئیسه و باه همه قسم ابادیات کوا و نفع این سوء القنیه را بعضی اکابر نیز انتباه فرموده
و این حقیر در استعمال امعاء و معده و اوا اسیر که بغیر حرارت مزاج بود بسیار ازموده و از غایت تفریح و تطییب نفس
حالتی شبیه به رعونت پیدا میکند ازین جهت این را بعضی مفرح نفیسه نام نهاده اند و وقت استعمال او ابتدا چهل روز
اولی و بقای قوت اثر او دو سال نوشته اند شربتی از یکدرم تا سه درم زرنب لسان عصفور قاقلتین جوزبوا قرفه
زعفران هر یک دو درم قرنفل مصطکی اسارون سنبل هر یک سه درم سعد کوفی پنج درم گلسرخ از اقماع پاک کرده
شش درم املۀ مقشر سه رطل قند و عسل مناصفه دو رطل تخمین است در اکثر قرابادینات و بعضی آمله بجید اجید را
که ثلث رطل و کسری میشود تحریر نموده اند و بعضی در شیرینی اقتصار کرده و قند فقط نصف وزن آمله مرقوم ساخته
و بعضی قند بجید آمله که یک رطل باشد دو رطل بسیارند با آنکه زیادتی حرارت بحسب زیادتی دکی آمله است و هر چه
در وی شیرینی کمتر بود پست در آن غالب تر و هر چه در آن حلاوت قند و در تر مرغوب تر و عسل دار از گرم تر و لطیف تر
و در گذاشتن دیر از تغییر محفوظ تر و قندی در محروری و در گرما مناسب تر و صاحب تحفة المومنین اثر آمله در وی
برابر همه اجزا است جوارش کندی خوانده و غیر او انوشدارو هندی و صاحب قلانسی جزان از ثقات بیان نوشدارو
هندی را جوارش کندی هم میگویند بلا تفاوت میتوانند که اصل نسخه هندی باشد و کندی مروج او گشته و تحلل که تصرفی
هم کرده باشد و طریق ساختن این معجون آنست که آمله را در شیر گاو یا گاومیش یا بز تر نمایند اگر خشک باشد یک شبانروز
و اگر تر بود شب دارند و پس بجوشانند تا آنکه پوست شیر دور شود و آمله صاف کرده پس در نه رطل آب شیرین بجوشانند
تا که مهرا شود و از غربال آهنی یا مسی قلعی دار بیرون آرند تا تمام لب او مستخرج شود و با قند و عسل مقوم ساخته ادویه کوفته
و بیخته با هم ریختند و در ظرف چینی یا سبز نگاه دارند و اجزای انوشدارو هر چند باریکتر سازند بهتر است مگر در صورتی
که معالجه معده فقط مطلوب باشد و صاحب قرابادین قادری نوشته که بعضی در وقتش عوض آمله سفرجل کرده بهمان وزن
و بهمان طریق خمیر کردن لیکن در ازاله اسهال مزمن معدی معوی و دفع اوجاع و خفاقی عجیب الاثر دیده و با نوشدارو سفرجلی
مسمی ساخته و بعضی در نسخه مسطوره یک مثقال مروارید ناسفته و فرنجمشک و ساذج هندی هر یک دو درم
افزوده اند و درینحالت مسمی میگردد به انوشدارو لولوی و در تقویت ابلغ است و چون نوشدارو لولوی بقلب
و معده مناسبت زیاده داشت این ضعیف نسخهای نوشدارو لولوی هر دو در امراض قلب و معده انشاء الله العزیز
خواهد نگاشت انوشدارو نسخه دیگر که جید و از مجربات والد بزرگوار این خاکسار است عنبر اشهب
یک مثقال اسارون رومی سعد کوفی سنبل الطیب دارچینی عود خام پوست بیرون ترنج پوست بلیله کابلی

زرنباد قرنفل بسباسه دارچینی مشک طرامشیع هر واحد دو مثقال گل سرخ هلیله سیاه زعفران مصطکی اسطوخودوس
ابریشم مقرض مروارید ناسفته هر واحد سه مثقال زرشک منقی پنج مثقال آمله منقی مربی بشیر چهل مثقال ورق نقره
صد عدد عسل و قند بالمناصفه سه وزن ادویه معجون سازند انوشدارو نسخه دیگر هم منفعت همین نسخه مشک
عنبر اشهب هر یک یکدرم مصطکی مویز منقی کافور قیصوری هر یک دو درم اسطوخودوس ده درم پوست هلیله کابلی
پنجدرم بادرنجبویه هفت درم گل گاوزبان گیلانی زرشک رب روغن بادام هر یک دوازده درم تخم کشنیز چهارده
درم نبات یک سیر شاهجهانی شیره آمله تازه دو سیر شاهجهانی اجزا را کوفته بیخته نبات را با شیره آمله بقوام آورده
اجزا را بروغن بادام چرب کرده بدان سرشته قدر خوراک از یکدرم تا دو درم **ایارج ارکاغانیس**
بدوار و مالیخولیا بلغمی نافع است و در ادویه صداعی گذشته **ایارج بقراط** که جهة جنون و وسواس و دوار
و اختلاط عقل و فساد ذهن نافع است ان شاء الله تعالی و در علوفه سیوم بیاید **ایارج یوسطوس** بدوار
و اوجاع سوداوی و بلغمی و وجع رأس و وجع کسبی با کلیل است و اوجاع معده و طحال را نافع و به بصر نیز نفع رساند
و تقویت آن کند شحم حنظل دو اوقیه موسه وقیه شق بشت وقیه کمازریوس اسطوخودوس فلفل سفید فلفل سیاه
سقمونیا مشوی هر واحد دوازده وقیه غاریقون خربق سیاه سقمونیا صبر سقوطری هر یک شانزده وقیه و در نسخه دیگر
غاریقون ده وقیه است زعفران فربیون هر یک سیزده وقیه کوفته بیخته بعسل خمیر سازند و بعد از شش ماه استعمال
کنند شربتی تا چهار درم با نقیع افتیمون و در نسخه دیگر سنبل سلیخه هر یک دوازده وقیه نیز داخل است **ایارج**
جالینوس بدوار و مالیخولیا سودا نافعست و در ادویه صداعی مرقوم شده **ایارج روفس**
اول از ایارجات همین نسخه ها شده اخراج مره سودا و بلغم کند و دوار القلب را نافع بود دارچینی اسطوخودوس
زعفران جندبیدستر صافی هر واحد چهار مثقال نرکس حبشی یعنی قطراساليون زراوند مدحرج فلفل سفید
فلفل سیاه هر یک پنجمثقال سکبینج جاوشیر سلیخه هر یک هشت مثقال کمازریوس ده مثقال شحم حنظل بیست
مثقال سرکه حل کرده دواهای دیگر کوفته بیخته بعسل منزوع الرغوه سرشته در ظرف بردارند و وقت
حاجت بکار آرند تخمین است در قانون و در قرابادینات دیگر اجزا آن ادویه و در نفس نسخه دواها
اختلاف یافته اما محل اعتماد نبود نقل آن موقوف داشته و در شاهی مرقوم است که قوت این باقی
میماند از شش ماه تا چهار سال و قدر شربت آن از دو مثقال تا چهار مثقال نگاشته و نیز نوشته که این را
از چهار اوقیه مطبوخ افتیمون و شاهتره هلیله سیاه زبیب غاریقون اسطوخودوس کمافیطوس
بسفایج گاوزبان حل کرده ... نوشانند ... در شاهی مسطور است
ایارج روفس نسخه دیگر که شیخ از شابور بن سهل نقل کرده سنبل الطیب سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل

زنجبیل جعده هر واحد دو درم صبر سقوطری زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل ابیض فلفل اسود هر واحد پنجدرم
سکبینج جاوشیر هر یک هشت درم خولنجان ده درم شحم حنظل کمازریوس هر یک بیست درم و نیز شیخ نوشته
که چیزی یافته ام زیادتی در نسخه دیگر منسوب بسیر آبی کمافیطوس غاریقون و فراسیون است هر واحد ده درم
سحق کرده بعسل خمیر کرده چهار درم با آب گرم بنوشند و نمک ناشتا بعد پرهیز بنوشند قدر شربت در قانون
همین مقدار است اما درین بلاد و مکان و نظر بضعیف خلقت اهل این زمان طبیب را چاره ازین قدر اسرا و در
معالج حاذق را در تخمین دوا موافق تعیین مقدار قوی اختیار است **ایارج شیخ رئیس رحمه الله**
و این را مجرب نوشته چنانکه نصف مثقال تربد گلسرخ هر واحد یک درم ملح هندی یکدرم و ثلث شحم حنظل
فلفل سفید هر یک مثقال تخم ریحان تخم ترنجبشک تخم بادرنجبویه تخم اترج پودینه خشک هر واحد دو درم
افتیمون دو درم و نیم غاریقون زنجبیل هر واحد دو مثقال و حماما اسارون حب بلسان حاشا سعتر تخم کرفس
دوقو تخم کندر بستانی هر واحد سه درم صبر پنج مثقال گاوزبان ده درم کوفته و بیخته بدو چند عسل آمیخته شش ماه
نگهدارند بعد از آن بعمل آرند **ایارج فیلاغورس** مالیخولیا را نفع میرساند و تنقیه جسم و دماغ کند و کیموسات
غلیظ و لزج ارضی نازل کند فراسیون اسطوخودوس تربد سفید کمازریوس کمافیطوس فطراسالیون جعده
زراوند مدحرج زعفران جنطیانا کتیرا مصطگی ساذج اسارون حماما قسط دارچینی قوه فلفل حب بلسان
ثوم بری سلیخه هوفاریقون فقاح اذخر سنبل هر یک دو درم افتیمون بسفایج غاریقون شحم حنظل هر واحد
سه درم صبر سقوطری شش اوقیه کوفته بعسل سرشته بعد شش ماه بعمل آرند **ایارج هومقراطیس**
که خوفته و سایر علل سوداوی و بلغمی را نافع بود در ادویه صداعیه گذشته **کلمه دوم از ملفوظ دوم**
ادویه امراض راسی در ذکر دواهای که مصدر بهای عربی و فارسی است **پخته جوش** پخته بفارسی
چیزی مطبوخ را گویند و در اصطلاح اطبا بر عصیر مطبوخ اطلاق میکنند و معرب کرده بختج و فختج نیز میگویند چون
درین مرکب گوشت را با ادویه دیگر در شیره انگور میپزند و بعد صاف کردن شش ماه در خم میگذارند چنانچه معلوم
خواهد شد از پخته باین نام میخوانند و خواص وی آنست حفظ بیفزاید و نسیان و لقوه را دفع نماید و رنگ را
صاف و دهن را خوشبو کند و برد از معده و جگر و درد از گرده و مثانه و ظهر دور کند و مفاصل و قولنج نیز دفع کند
و تقویت معده و باه و تنقیه ریاح کند و مدر بول بود آب انگور رسیده صد من گوشت بغلی فربه بیست من
عسل ده رطل عود خام ده درم جوزبوا زعفران مصطگی خولنجان هر یک پنجدرم خیربوا کبابه زرنباد قرنفل
سعد بسباسه هر یک سه درم زنجبیل دارچینی سنبل عاقرقرحا سلیخه هر یک یکدرم گوشت گوسپند را در آب
انگور جوش دهند و در اثنای جوش ادویه نیمکوفته در کیسه کرده و سر کیسه محکم بسته در دیگ اندازند و سر محفوظ از دست ببندند

و گلاب نیم رطل اضافه ساخته صاف نمایند و دو درهم بریزند و بعد از شش ماه استعمال کنند و اگر خواهند مرغ و کبوتر بچه و کباب
در شباب آن بپزند یا گوشت گوسپند چربی کم سازند **بخور** که تقویت ذهن و دماغ و تنقیه حواس و ازاله خفقان و غشی
کند عود هندی قسط شیرین صندل سپید هر یکی جزوی مشک کافور هر یکی نیم جزو کوفته و بیخته بگلاب آمیخته حبها سازند
و تبخیر کنند **بخوری** که [illegible] سود دهد اما باید که روز سیوم بدان تبخیر کنند حاشا فودنج هر دو برابر در سرکه بجوشانند
و بر سر دیگ بینی دارند قطع اخلاط کند و ایضاً جهة اعانت بر قطع اخلاط غلیظه موی آدمی سوخته بسایند و سرکه آمیزند و
بر جبهه طلا سازند **برشعثا** لفظ سریانی است بفتح موحده و سکون را و فتح شین معجمه و سکون عین مهمله و الثاء المثلثه
و الالف معنی وی بره الساعة است فی الواقع که اثر او در بعضی علل با استعمال ظاهر میکند اگرچه در بعضی اندر یکروز و اندر
یکماه و در یکسال اسم مطابق آید و در عرف بنابر اختصار به برشعثا اشتهار دارد و او و انطاکی نوشته که این از ترکیب
قدیمه است اجماع کرده اند جمهور برین که از مولفات هبة الله ابی البرکات طبیب است که انتقال از یهود به
باسلام کرده لیکن دیده ام من در بعضی مستقل در همین ترکیب که از جالینوس است بالجمله ترکیبی است عجیب و پرمنافع
به دوار و طنین و نسیان و مالیخولیا و قطرب و وسواس که از ماده بلغم مفرط و هذیان و منامات فزعجه و مضار خمار و ضعف اعصاب
و کسل و استرخا و اقسام امراض بارده و بلادت ذهن و سبات سهری و لقوه و فالج و صرع و درد [illegible] و ظلمت چشم و استرخاء
لثه و بخر فم و سیلان لعاب و نزف دم و ضیق النفس الانتصاب و سعال بارد و زکام و نزله و سل و ضعف دل و خفقان و تعدیل
اصناف سوء مزاج دل و معده و تجوید هضم و ابتهاج اشتهاء طعام و درد معده و کبد و سده کبد و ضعف کبد و انواع
استسقاء و یبوست بدن و کثرت عرق و نتن آن و قولنج و مغص و اسهال مزمن و تفتیت حصاة مثانه و ادرار بول و تحبیس
و ادرار حیض و تسکین الام مفرطه داخلیه و خارجیه را نافع است و تقطیر و تقاوت و سرعت انزال را نافع است و او بان
آن بعد انزال امن دهنده از مضار وبای است و حمیات عتیقه را نافع و زهر جمیع سموم را دافع است و از وی بلغم کند
و در نسخ این اختلاف واقع شده چیزیکه معتبر است اینست سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون هر یک یک مثقال زعفران
پنج مثقال افیون مصری ده مثقال فلفل سیاه فلفل سفید بذر البنج سفید هر یک بیست مثقال ادویه جدا جدا بکوبند بعد ازان
وزن نمایند و سه برابر عسل صاف که سه چند جمله ادویه باشد و بعضی دو چند اسم نوشته اند و سه ماه در جو دارند
پس بعمل آرند بعضی شش ماه و بعضی چهار ماه اسم مقرر کرده اند مقدار شربت بغایت نصف مثقال و قلیلش دانگی
بود و قوتش تا پنج سال باقی بماند و صاحب تذکره گفته استعمال کرده نشود پیش از شش ماه و هر وقت بعد دو سال
در بقای قوت اثر [illegible] است بیک سال است **برشعثا** که ابی البرکات تالیف کرده و صاحب تحفه گفته بهترین
نسخها و مجرب تر آنهاست و او فلفل دارچینی [illegible] اسلیخه سنبل هر یک چهار درهم زعفران پنج درهم زنجبیل
فودنج خشک هر یک [illegible] بلسان یا روغن گل سنبل فقاح اذخر [illegible] هر یک [illegible] درهم [illegible]

قوه اسارون هر یک ده مثقال و نیم افیون یک اوقیه و نیم تخم کرفس انیسون بزر البنج هر یک پانزده مثقال فلفل
سیاه بیست و دو مثقال و نیم عسل چهار صد و پنجاه مثقال ترتیب همان است که گذشت و نیز صاحب تحفه نوشته
که اصحاب سل را بمقدار نخودی ناشتا و وقت خواب و در زمان بارد پانزده روز با آب گرم و در زمان حار هر سه روز
یکبار با آب گرم و روغن بادام شیرین و نبات بدهند و در صداع بارد و لقوه حبه با آب مرزنجوش سعوط کنند و در
امراض حلق حبه بدهن دارند و اشیا ابتلاع نمایند و در سرفه کهنه و تازه بلغمی بعصیر مرزنجوش بمقدار حبه و در ضیق النفس
و ربو با آب زیره و اصل السوس و در وجع فواد و معا با آب رطبه و اگر هضم نرسد بطبیخ زیره و در وجع سپرز بگلاب
و خل خمر و در وجع پهلو بشراب اصول و در درد جگر با آب عسل اگر از ماده بارد بود و اگر از سده باشد بماء
الاصول و در استعمال بماء الاس هر گاه ضبط شکم تنها نتواند کرد و در درد و تبیکه با آبی که گرم شده باشد
در آفتاب در تابستان و در زمستان بگلاب نیم گرم و در تهیار بالرز هر گاه وجع فواد باشد با آب و در تپ
مرکبه بمطبوخ انیسون و در زحیر با آب بزر قطونا و با آب نیم گرم و در حصاة با آب سداب یا با آب برگ ترب و در
بطبیخ خشخاش و در بواسیر با آب کراث و در ثقل لسان با آب سماق و در عسر با آب سیب یا آب کاسنی و در ضعف
باه و کمر تقویت او بماء حمص مطبوخ و در نقرس حبه هر روز قسر و بر و در ادرار نفاس با آب حلبه و در تناول افیون
بطبیخ دارچینی و در تناول کافور بطبیخ عود و در لدغ عقرب بعسل و در لسع افعی حبه بدهند و چون ... آنرا
دیگر بدهند و همین سان میکنند تا الم ساکن شود و نشان دفع سم آنست که ملسوع بخواب رود و همچنین در سم
قتال و در ماده که در کرده بهم رسیده بطبیخ نخاله و در ادرار حیض با آب سماق و در احتباس خون حیض بطبیخ عناب
و مویز و در قولنج بطبیخ اصل السوس بهطیطه که انرا جهلبیه هم گویند نام طعامی است معمول از برنج و شیر و روغن
که آنرا حکیمی دویس نام برای هلیت بن ابی صفره که معده آن فاسد شده بود و معتاد بقذف طعام شده
بود ساخته و او ازین غذا صحت یافته منافع وی آنست هر سودا و جنون و مالیخولیا را دفع میکند و وساوس
و صداع یابس را و پیدا کردن خون صالح و غذای فاضل این را اسبل است و در تسمین بدن و ترفیه آن بعد بلیا
است و افاده میکند نضارة الوان و صحت عقل و اذهان را و صفت آن آنست که برنج نقی را شسته در قمره آب
بجوشانند تا آب جذب شود پس از شیر گاو که ده چند برنج باشد و بشکر شیرین کرده باشند بر سر آتش ...
بهم بدهند و حرکت میداده باشند تا تمام شیر در خورد پس قدری از روغن گاو یا روغن بادام در خورد اند
و بعضی از البته تسقیه میدهند و این خوب نیست و گاهی برنج را طحن کرده جوش میدهند پس محتاج نمیشود و بتحریک
بسیار همچنین است در تذکره مسطور و میگوید محقق کاتب سطور بهطیطه قسم طعام است اینجا با ذبی فرنی در فارسی ...
در برنج و در هند به کهیر و فرنی مشهور آنچه از برنج سالم درست میکنند کهیر و آنچه از برنج ساییده میپزند فرنی

می نامند اما بالفعل در قسم اول روغن اکثر مردم نمی اندازند و قسم ثانی را مطلقا بی روغن میسازند غرض این
بهطه را باین قسم طعام مشابهتی تام است و آنچه صاحب تحفة المؤمنین بهطه را بهریسه تعبیر کرده مناسب نمی نماید اگرچه
بعضی کلام قوم موهم تسمیه این قسم طعام بهریسه میشود اما عبارت قاموس مؤید رای اقل انام است البهطة محرکة
شده و الطعام الارز یطبخ باللبن و السمن معرب و یستعملها العرب بالهاء هند ... باید دانست که در کثیر قرابادینی
متعارف اینجا چند تصرفاتی بموقع در بکار او یافته که بدان سبب نافعیت و تحسین درین در امراض مذکوره نفعی
بیشتر مشاهده میشود و چنانچه بعضی رجای که خوف استحاله شیر بخلطی باشد و مزاج احر باشد بجای شیر شیره تخم خرفه
یا شیره تخم خیارین یا نبات یا قند شیرین کرده داخل کرده میشود و در گرما و جود این تقویت معده
و دل و تفریح و عطریت قند مطلوب باشد این تخم ها را در عرق بید مشک قدری گلاب شیره کشیده
بکار برده میشود و اگر تنویم و ترطیب دماغ زیاده در کار باشد شیره تخم خشخاش درین کار نافع تر
می آید بالجمله طبیب حاذق برین قسم تصرفها قادر است **کلمه سیوم از ملفوظ دوم** در دواهای امراض رئیسی
در ذکر دواهایی است که مصدر بتای مثناة فوقانی است **تریاق افیدروس** ترکیبی است ساخته
است از حکیم مذکور و جهت سکته نفع میکند سدر و دوار و شقیقه عتیقه مقوی معده و کبد و طحال مخلص بدن
از سموم قتل و استعمال در وجاع ظهر نیز نفع نماید و [illegible] بعد رفت افاسد میشود و شربتش زیاده از
یکسال نمی باید شربتش تا دو مثقال است که با صندلین هریک دو مثقال یا دو [illegible] و تخم جند قوقی مرداریه هریک
سه مثقال اسارون فلفل حب غار از خر هریک پنج مثقال حلبا هفت مثقال عسل [illegible] عسل مشتری [illegible] کابلی [illegible]
هریک ده مثقال کوفته و بیخته مثل ادویه معجون عسل [illegible] و طریق تشویه عنصل است که پیاز عنصل را
بخمیر گرفته در تنور [illegible] بریان [illegible] پس خمیر را [illegible] از طبقات عنصل ملاعق [illegible]
[illegible] **تریاق داود انطاکی** از [illegible] که بالعض کرده [illegible]
سال [illegible] این را [illegible] مسموم [illegible] من اصحاب السموم [illegible] اختیار کردم در استعمال [illegible] آمد بحمد الله
تعالی [illegible] عظیم الافعال [illegible] یک مثقال تا شش مثقال [illegible] این [illegible] سال
[illegible] چهار است [illegible] اعتدال می آید [illegible] بکار [illegible] فصل [illegible] سال [illegible] دماغ را [illegible]
[illegible] مالیخولیا و صرع [illegible] و فالج و ثقل زبان و تشنج [illegible]
[illegible] سرفه [illegible] ضیق النفس سعال و نفس [illegible] خفقان و ضعف معده
[illegible] که حل کرده باشند [illegible] مشک [illegible] استسقاء طحال [illegible]
[illegible] افیون و [illegible] عرق النسا [illegible] مفاصل [illegible] نقرس [illegible]

دوالی باب نیخ کبر و رزیانه و از سموم و جذام بالبن حلیب و از برص و بهق بار عسل و طلا کردن باین تریاق علل نیز کرده
را دوام را بشنید نفع میکند بگیرند پادزهر جیده سبز ده قیراط حکاکه زمرد کهربا هریکی دو مثقال زرنب درونج اطریلال
بهمنین ابیض انیسون هریکی شش مثقال مروارید محلول چهار مثقال حب غار جنطیانا سنبل هندی فلون عود هندی
هر یکی هفت مثقال پوست اترج ورق اترج حب اترج هریکی ده مثقال گلاب بیست و شش مثقال عسل
منزوع الرغوه بشستر چند جوانیج و با بطریق لب ازند پادزهر را در گلاب حل کنند و لؤلؤ را درین گلاب کرده
هفت روز بگذارند پس ازان مروارید محلول درین گلاب بیامیزند و عسل را بر آتش نرم کند آنگاه
درین گلاب تصفیه کرده باشند تا تمام گلاب جذب شود و عسل بقوام معجون ساختن آید پس دواهای
دیگر کوفته و بیخته بیامیزند و خوب لت کنند و در ظرف چینی بردارند و بعد شش ماه بکار آرند و طریق حل کردن
مروارید صاحب ترکیب چنین نوشته که مروارید را در شیشه کنند و آن شیشه را از حماض اترج پر کنند و آن
شیشه محکم ببندند و در حمام بگذارند که حل میشود و حکیم علی شارح قانون نوشته که سحق کرده شود مروارید
را و اندر ختہ شود و بران یک نمره آب حماض اترج و در ظرفی کرده در جسم [illegible] کنند و جسم را در زبل رطب
چهار ده روز دفن کنند و نیز نوشته قیل لاحاجة الی ان یطلق فی دن بل یدفن کما هو فی الزبل الرطب و حکی
و یک ترتیب [illegible] که مروارید را در آبگینه زجاج رقیق نهاده و [illegible] کنند در آب حماض اترج تا اینکه
گداز شود و گرد ما از جراح **تریاق فاروق** بردارد و بالیقونیا [illegible] است و در ملفوظ اول ادویه [illegible]
شده **کمی چهارم از ملفوظ دوم** ادویه امراض راسی در ذکر دوا [illegible] بشانی [illegible] است
ثیادریطوس جز بزرگ منقول از قانون نفع میکند جمیع امراض سر و جنون و دوار و [illegible]
صرع و صداع و شقیقه و ضعف بصر و وجع کبد و طحال و کلی و قولنج و جذام و برص و وجع نقرس و مفاصل و [illegible]
را و تحمیات [illegible] نیز نفع رساند و [illegible] [illegible] [illegible] هریکی فقاح اذخر حما ما
هریک دو درم [illegible] عود بلسان حب بلسان [illegible] فلفل [illegible] جنطیانا هریک چهار درم و نخ
[illegible] و [illegible] قرنفل سنبل هریکی شش درم قسط کمافیطوس هریک هشت درم [illegible] هریکیب
دوازده درم افتیمون [illegible] هریک [illegible] ده درم غاریقون بیست و چهار درم [illegible] درم عسل منزوع
الرغوه بقدر کفایت قدر شربت چهار درم در قانون مسطور است **ثیادریطوس** [illegible] منقول از
قانون [illegible] منافع مذکوره فقاح اذخر حما هریکی دو درم زراوند حب بلسان [illegible] فرفیون
[illegible] فلفل جنطیانا [illegible] افتیمون هریکی چهار درم کمافیطوس قسط هریکی [illegible] مصطکی زعفران
[illegible] سنبل هریکی شش درم [illegible] غاریقون بیست و چهار درم [illegible] درم

عسل بکفایت و شربت بقدر حاجت اسهال ثیا دریطوس **نسخه دیگر** منقول از تذکره
حارست در وسطه ثالثه و یابس در اول آن باقی میماند قوت آن هفت سال وضعیف میشود از چهار سال
اما باطل نمیشود و عمل آن نفع میکند بنسیان و صداع کهنه و نزلات و لقوه و فالج سعوطاً و شرباً و به دوار
و ریاح و نسا و نقرس و مفاصل و سوء هضم و تولد حصاة و استسقا و تشنج شرباً و اصلاح هضم و تعدیل اخلاط
میکند و مجرب در مضرت دفع سموم میکند اگر بجای تریاق داده شود و بهتر است زعفران دارچینی مرج مصطکی
حب بلسان روغن بلسان فربیون فلفل ابیض فلفل اسود دار فلفل صمغ صنوبر جنطیانا فقاح اذخر حماما هر واحد
دو درم سنبل الطیب هشت درم قسط تلخ کمافیطوس فیثمون هر واحد چهار درم اسارون سلیخه مقل نیا هر واحد شش درم
صبر پانزده درم غاریقون بیست درم کوفته و بیخته بسه چند عسل معجون کنند و بردارند و محافظت نگاه
دارند قدر شربت تا یک مثقال **گل خیر** از ملفوظ دوم ادویه امراض راسی در ذکر دوای
که مقصد رئیس حکیم است **جلنجبین** معرب از گل انگبین در اصل عبارت از ورد مربی بعسل است باز بعام شد
استعمال این لفظ و اطلاق بیافت بر گلسرخ پرورده خواه در شکر خواه در عسل و بنا بر تمیز تقیید میکرد جلنجبین را
بسکری و عسلی جلنجبین و در فارسی گلقند عسلی و سکری را گلقند بلا قید میگفتند و در فارسی قدیم گل شکری
می گفتند بعد از این عام شد استعمال این لفظ و مستعمل شد بهر گلی که با این نهج خاص ترتیب کرده شود و آنرا
جلنجبین گویند و بنا بر تمیز تقیید میکنند بنام همان گل مثل ترنج چنانچه جلنجبین گاوزبان آنرا جلنجبین نسترن میگویند
و از نیست که اقسام این اسم بسیار شده و چون جلنجبین که از گلسرخ و شکر یا عسل ساخته میشود مناسبت تامه بمعده
داشت در ادویه امراض معده انشاء الله تعالی خواهد آمد جلنجبین هر قسم آن مناسب هر مقام مذکور خواهد شد
و اینجا **جلنجبین گاوزبانی** که جهت تفریح دماغ و دفع ماده سودا و تقویت دل مجرب است مذکور میشود و بیارند
گل گاوزبان تازه یک من قند سفید دو من بطریقی که در جلنجبین ورد معلوم خواهد شد باهم بسرشند و اگر
تازه نباشد خشک آنرا بگلاب تر کرده توان ساخت و گلقند که از گل بنفشه سازند نیز در تقویت دماغ و دل
بی نظیر است و شدید التفریح است بسیار در ادویه معده بیاید انشاء الله المستعان **جوارش** بضم جیم و کسر
رای مهمله و شین معجمه معرب گوارش است بمعنی هاضوم و تصحیف آن جوارشن است بالحاق نون بعد شین و این
ترکیب از اختراع فرس است که نجاشیان برای عباسیان ساخته اند و فرق میان جوارش و معجون بچند وجه
است اول آنکه اجزای جوارش بیشتر خوش مزه و خوشبو میباشد بخلاف معجون که وی مقید باین قید نیست
دوم آنکه اجزای جوارش را بسیار باریک نمیسایند تا در معده دیر پاید و تقویت معده و هضم تحلیل رساند
سیوم آنکه قوام این مخلوط میکنند به نهجی که چون خشک شود و بدست شکنند ریگ ماهی قوام درست کرده بر طبق

برطبق یا سنگ که بروغن چرب کرده باشند پهن ساخته قطعها و لوزها می سازند بخلاف معجون که قوام او را اصلا باین حد
نمی‌رسانند و چون اکثر استعمال آن در هضم طعام و اصلاح معده و تحلیل ریاح است اکثر اقسام این در ادویهٔ هضمی بعضی
در مواضع دیگر ان شاء الله تعالی بیاید و اینجا مناسب مقام ارقام مینماید **جوارش بلادر** نسیان ببرد و ذهن
و تفکر را لطیف کند و زنگ برودت را مسح کند و صاحب معده سرد را سود دارد و گفته اند که این جوارش را سلیمان پیغمبر علی
نبینا و علیه السلام ساخته منقول از جلالی فلفل دار فلفل هلیله سیاه بلیله آمله چند بیدستر از هر یکی چهار درم سعد هشت
درم قسط عسل بلادر برنگ کابلی شکر طبرزد حب الغار از هر یکی دوازده درم دواها کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کرده
با عسل بلادر و عسل دو چند ادویه مقوم سازند بعد از شش ماه بعمل آرند و در اثناء استعمال از رنج و ریاضت و تخمه و خشم
و غم و مباشرت بسیار و شراب بسیار پرهیزند **جوارش مفرح بارد** منقول از مرکبات شاهی
نفع می‌کند به توحش و تفزع و سودا که از غلبهٔ حرارت پیدا شده باشد و دل را قوت دهد و رنگ رو نیکو گرداند
مشک دو ثلث قیراط کافور ربع درم زعفران نیم درم ورق اتبج دو درم بهمن سفید سه درم کهربا سه مثقال
بسد مروارید ناسفته تخم فرنجمشک از هر یکی شش درم دانه ترشک گاوزبان از هر یکی نیم مثقال تخم بادرنجبویه
هفت درم گل سرخ کشنیز خشک طباشیر از هر یکی ده درم تخم خرفه دوازده درم فانید یا شکر طبرزد رطلی
علی الرسم معجون سازند شربت از یک مثقال تا دو مثقال **جوارش بلادر** که حفظ و فهم بیفزاید و نسیان را دور کند
شونیز هلیله کابلی هر یک پنج درم زنجبیل نانخواه هر یک ده درم عسل دو چند شربتی یک مثقال **قسم ششم از**
ملفوظ دوم در ادویه امراض راسی و ذکر دواهائیکه مصدر بکلمهٔ حب است **حب اسطوخودوس** منقول
از مرکبات شاهی نافع است به مالیخولیا و بیماریهای که عارض شود در سر از سودا شحم حنظل یک درم و نیم خربق سیاه
ملح هندی هر یک دو درم افتیمون بسفایج اسطوخودوس هر یک سه درم غاریقون سه درم و نیم پوست هلیله زرد
پوست بلیله کابلی هر یک پنج درم صبر سقوطری شش درم تربد هفت درم و نیم ایارج فیقرا دو درم کوفته بیخته با آب
حبها سازند شربتی سه درم با آب گرم **حب اصطمخیقون** بخار مهیجه مکسوره نافع است بیماری که حادث
شود از برودت و رطوبت شحم حنظل ملح هندی بلیله زرد بسفایج غاریقون افتیمون هر واحد نیم درم مقل یک درم و نیم
ایارج فیقرا تربد سفید هر یک دو درم و نیم مقل را در طبیخ انیسون حل کنند و دواهای دیگر کوفته بیخته با آن سرشته
و حبها سازند و قدر شربت سه درم و لفظ اصطمخیقون بلغت یونانیان بمعنی منقی است و این نسخه از قرابادین
قلانسی است و این نسخه را در منهاج باین اوزان دیده و صاحب منهاج این نسخه را نسخهٔ بزرگ نامیده ایارج
فیقرا تربد سفید هر واحد ده درم مقل شش درم پوست هلیله زرد افتیمون غاریقون بسفایج نمک هندی
شحم حنظل سقمونیا هر واحد دو درم طریق ساختن همان نوشته که سابق گذشته و قدر شربت دو درم

حب اصطمخیقون که اخلاط ثلثه را از سر برکشد فیقرا حب النیل صبر هر یک دو درم پوست هلیله زرد
دو درم و نیم افسنتین سوده افتیمون بسفایج سقمونیا هر یک یکدرم تخم حنظل سه درم و ثلث درم سنا مکی مثقال هر یک دو درم با سه بار زیا حب سازند
شربتی از سه درم تا چهار درم با آب انیسون حب اصطمخیقون از کندی نسخه دیگر که در تنقیه بدن و … اخلاط
ثلثه عجیب الاثر است و … مثقال یکدرم نیم سازند انیسون تخم کرفس سقمونیا هر یک دو درم آمله افسنتین غاریقون هر یک
سه درم فانید چهار درم افتیمون پنج درم پوست هلیله کابلی شش درم تربد موصوف هفت درم فیقرا هشت درم فانید
در آب … سقمونیا در آن حل کنند و دواهای دیگر کوفته و بیخته با آن بسرشند حب سازند شربتی … درم یا چهار درم
حب اصطمخیقون جهت تنقیه سر و بدن از اخلاط بارده و حفظ صحت و دفع وسواس و … درد سر مزمن سوداوی و خفقان
ضعف معده و گرده و صرع پانزده مثقال بسفایج افتیمون هر یک شش مثقال سقمونیا … غاریقون تخم حنظل هر یک
شش مثقال سنبل … حب بلسان تخم … سازند … افسنتین … مصطکی …
… هر یک یک مثقال و بعضی ایارج و بعضی هلیله و تربد … این … از قادوی نقل کرده حب
افتیمون که … سوداوی … هر یک … تخم حنظل …
بسفایج هر یک پنج درم افتیمون ده درم کوفته و بیخته با آب … حبها سازند شربتی دو درم …
قرابادین … حب افتیمون منقول از قرابادین شفائی که … معده را از سودا پاک کند
… ایارج فیقرا تخم حنظل غاریقون حجر ارمنی افتیمون … ازرق هر یک دو درم تربد سفید شش درم کوفته
و بیخته … حب سازند شربتی دو درم و نیم حب افتیمون که … افتیمون …
منقول از منهاج … چهار … خربق سیاه نمک هندی هر یک یکدرم بسفایج غاریقون هر یک … ایارج
یکدرم و نیم افتیمون دو درم … حب سازند جمله … جهت ضعف … حب ایارج …
… که از برودت و رطوبت حادث شده باشد منقول از … سقمونیا … کثیرا سفید … تخم
حنظل … افتیمون ثلث درم تربد نصف درم ایارج فیقرا یکدرم با آب کرفس حب سازند و در بعضی نسخ
کثیرا … حب ایارج دیگر منقول از کتاب مذکور که تنقیه سر و معده کند غاریقون سفید چهار دانگ
تخم حنظل … مصطکی هر یک نصف درم هلیله کابلی هلیله زرد هر یک یکدرم ایارج فیقرا تربد سفید … هر یک …
با آب کرفس حبها سازند و در سایه خشک کنند و از دو درم تا سه درم … حب ایاره نسخه دیگر
منقول از جلالی … نمک هندی تخم حنظل کثیرا مقل ازرق هر یک دانگی انیسون …
غاریقون حب النیل … هر یک … ایاره فیقرا تربد موصوف هر یک یکدرم با آب کرفس حبها سازند +
حب ایاره جهت … منقول از ذخیره … هر یکی دو درم … دو درم و نیم تخم حنظل سه درم

درم پوست هلیله کابلی چهار درم ایارج فیقرا شش درم تربد سفید هشت درم جمله را بکوبند دو درم سنا مکی ده درم یا دو نیم درم
یا سه درم بدهند حب بسفایج بلغم و سودا را از دماغ و معده پاک کند ایارج فیقرا ده درم تربد سفید هشت درم
شحم حنظل شش درم اسطوخودوس حجر ارمنی افتیمون هر یک دو درم و نیم بسفایج فستقی دو درم سقمونیا یک درم و نیم با آب
حب سازند شربتی دو درم و نیم حب ذهب که تنقیه بدن و علاج برص کند در ادویه برص گذشته حب
سیاه [illegible] بنفشه دو درم پوست هلیله زرد تربد سفید هر یک یک درم نمک هندی رازیانه تخم کرفس هر یک نیم درم
[illegible] ده مثقال [illegible] و نیم با آب خالص حب سازند این یک شربت است و اگر خواهد دو شربت کنند حب شبیار که
تنقیه سر و معده و دل کند از سودای که متولد شود و تصفیه از صبر دو جزو مصطکی پوست هلیله زرد هر یک یک جزو و ثلث تربد
سفید افتیمون [illegible] هر یک یک جزو لاجورد مغسول گل سرخ هر یک دو ثلث یک جزو با آب یا آب سیب شیرین جمله
سازند شربتی چهار درم حب شبیار که تنقیه سودای احتراقی بلغمی کند ایارج فیقرا یک جزو و نصف تربد
سفید افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیله کابلی هر یک یک جزو نمک هندی نصف جزو شربتی یک مثقال تا دو درم
حب شبیار مخصوص با اخراج سودا مخصص ایارج فیقرا یک جزو و نصف پوست هلیله کابلی افتیمون
شحم حنظل هر یک یک جزو اسطوخودوس دو ثلث جزو مصطکی عود بسفایج هر یک نصف جزو حجر ارمنی مغسول ثلث جزو
خربق سیاه ربع جزو با آب سیب شیرین حب سازند شربتی دو درم این نسخه از قلانسی است حب شبیار
که دماغ و معده را از خلط و رطوبت پاک کند و در همه وقت استعمال میتوان کرد منقول از جلالی پوست هلیله زرد گل سرخ
صبر هر یکی ده درم بنفشه پنج درم افتیمون سه درم مقل دو درم کتیرا پنج درم شربتی دو درم حب شبیار کرمانی
فواید مذکوره در تذکره مسطور است نسخه صبر هلیله زرد تربد مصطکی سقمونیا حب حنظل همه مساوی [illegible] حب سازند
حب صبر جهت سبات مصطکی یک درم و نیم صبر سقوطری سه درم با آب کرفس بسایند و حب کنند شربتی
دو مثقال حب قوقایا که سبات بلغمی را نیز نافع است نسخه در ادویه صداعیه ذکر یافته حب
لاجورد مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی را نافع است و اخراج سودا کند یا بار [illegible] منقول از شفائی
قرنفل افسنتین سقمونیا هر یکی یک درم لاجورد مغسول سه درم افتیمون بسفایج هر یکی چهار درم غاریقون یک درم ایارج
فیقرا شش درم با آب کرفس حب سازند و در جلالی با آب کاسنی مرقوم است شربتی سه درم حب نشاط
افتیمون نیم مثقال بسباسه زرنباد حب الغار عاقرقرحا قرنفل صمغ عربی هر یکی یک مثقال اسارون سنبل زعفران مصطکی
تخم کرفس دارچینی ریوند هر یکی دو مثقال فلفل دار فلفل سفید هر یکی سه مثقال افیون پنج مثقال گلاب حب سازند
حب نشاط که تعدیل مزاج سوداوی کند و نزلات و صرع حار و سل را سود دارد و باه را قوت دهد و نشاط آرد و در باه
محرورین بکار آید و منع اسهال نماید حب مقلب مروارید کهربا یاقوت هر یکی یکمثقال کتیرا صمغ عربی [illegible] هر یکی

پنج مثقال افیون هفت مثقال با لعاب بهدانه حب سازند و گاهی مثلث هم یک دانگ اضافه میکنند حبی که نشاط آورد
و سوم مشتهی و قوی الامساک است زبیب صد دانه پنج شکر سه مثقال کوفته زبیب را با آن مخلوط ساخته در صد
و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا که آب تمامه جذب بشود و وقت حاجت قدر حبه استعمال نمایند و اگر سکر او قوی تر خواهند
با برگ کاشتر [illegible] بجوشانند حبی که مالیخولیا را نافعست منقول از قلانسی سقمونیا مشوی یکدرم غاریقون حجر لاجورد
غیر مغسول هر یک دو درم ایارج فیقرا افتیمون هر یکی چهار درم قرنفل بحری بیست حبه کوفته و بیخته با شیر [illegible] حبها سازند
و در هر هفته یکبار بدهند شربتی یکمثقال حبی که جهت مالیخولیا در اثنای خوردن ماء الجبن گاه گاهی بکار آید منقول
از منهاج افتیمون دو دانگ سائیده ایارج فیقرا یکدرم اطریفل صغیر دو درم در نیم [illegible] سرشته بخورند بعد از آن ماء الجبن
بنوشند و اگر احتمال باشد یک دانگ شحم حنظل اضافه کنند حبی که اخراج سودا کند و مالیخولیا و جذام را نافع باشد
منقول [illegible] سه درم ملح هندی خربق اسود هر یکی پنجدرم اسطوخودوس هفت درم بسفایج غاریقون هر یکی ده درم
افتیمون بیست درم قدر خوراک سه درم حبی که نافعست مالیخولیای که حادث شود از سودای مختلط به بلغم
افتیمون دو درم فیقرا یکدرم و نیم بسفایج غاریقون هر یکی یکدرم اسطوخودوس دو ثلث درم ملح هندی خربق
سیاه هر یکی نصف درم این دو خوراک است حبی که جهت ما نیا و داء الکلب بعد استفراغ کلی در شبهای
متفرقه باید داد ایارج فیقرا افتیمون اسطوخودوس هر یکی جزوی سقمونیا هلیله هر یکی نصف جزو حبها کبار
بسته بکار آرند شربتی دو درم حبی دیگر درین باب قویتر از اول هلیله کابلی حجر ارمنی هر یکی یکدرم هلیله اهلیه
ماشا خربق سیاه هر یکی سه درم ملح هندی شحم حنظل هر یکی چهار درم افتیمون بسفایج هر یکی پنجدرم هلیله اهلیه ماشا
خربق سیاه هر یکی سه درم ملح هندی شحم حنظل هر یکی چهار درم افتیمون بسفایج هر یکی پنجدرم اسطوخودوس ده درم
تربد بیست درم سکنجبین خمیر کرده حبها بندند و بکار آرند حبی که جهت دوار مجربست اسطوخودوس فیقرا
هر یکی یکدرم غاریقون نیم مثقال ملح هندی دو دانگ شحم حنظل دانگی حبی دیگر که جهت کابوس نافعست منقول از
منهاج ایارج فیقرا یکدرم خربق سیاه سقمونیا افسنتین هر یک دو دانگ شحم حنظل یک دانگ و نیم کتیرا سفید یک دانگ
با آب کرفس حب سازند این یک شربت است حبی که استفراغ بآن نفع میکند به نسیان منقول از معالجات
بقراطی و در شرح این نسخه را در ذیل ادویه نسیانی که از ورم دماغ بهم رسد نوشته و نگاشته که بعد تنقیه بدن
اگر حاجت به تنقیه راس شد باین حب کنند صبر در [illegible] پانزده درم [illegible] سقمونیا مشوی دو ثلث درم سنبل
الطیب سلیخه قرنفل از هر یکی یکدرم مصطکی اسارون ورق گلسرخ از هر یکی دو درم رب السوس افسنتین رومی
از هر یکی سه درم صبر سقوطری پنجدرم کوفته و بیخته با آب بادروج یا آب برگ ترنج یا شراب سرشته حبها بمقدار
فلفل بسته از دو درم تا سه درم بخورند حبی دیگر هم درین باب منقول از شرح ایارج فیقرا هفت درم

هشت درم تربد سفید پنج درم نمک نفطی چند با سقمونیا عاقرقرحا از هر یک ده درم کوفته از حریر گذرانیده با آبی که در آن
قند سیاه حل کرده باشند حبها بسته بکار برند حبی که قطع ماده سبات کند منقول از منهاج تربد علی
غاریقون سیاه دانه پرورده دانگی از هر یک سقمونیا مشوی از هر یکی دو دانگ غاریقون سفید نمک نفطی از هر کدام
نصف درم افتیمون رومی ورق گل سرخ ایارج فیقرا بمعنی سه روز پیشتر از وقت استعمال با عسل ممزوج
ساخته از هر کدام یکدرم کوفته بیخته با جلاب سرشته حبها بقدر فلفل بسته نگاه دارند شربتی سه درم ثلث
حبی که دماغ بدن را از امراض صفراوی و سوداوی پاک کند تخم کرفس نیم درم پوست هلیله آمله
مغز گل سرخ نمک هندی هر یک دو درم سنا سقمونیا مشوی عصاره افتیمون هر یک سه درم فیقرا پنج درم پوست
هلیله زرد شش درم کوفته بیخته با آب کاسنی حب سازند حبهای هندی در بیان ادویه که مرکب از گیاه باشند
جهت حب بهم رسیدن چهار و داء و زیادتی اشتها و قوت باه منقول از کتاب ... ساکن هلیله کابلی
سنبل دارچینی الایچی ... زنجبیل ... مصطکی ... هر یک ... بسباسه ... فلفل دراز ...
زرنباد ... زرد ... از اول هر یک ... هر یک دو حصه ... علیحده کوفته بیخته وزن کرده
بگیرند با هم ... سیاه ... بیخته ... خمیر کرده نیم درم ناهار با ... آب ... بخورند حب سوی که در بقیه ما
دوار ... بسیار ... حنظل و ... تمام ... و بقایای مرض را ... دفع میکند و این حب در ...
... جمیع ... بیماری ... است بگیرند ... روغن بادام ... لطف ... را ... خشک ... سازند
... حب ... خالی ... داده ...
... بعمل آرند حقنه که در سبات بلغمی بکار آید منقول از منهاج پودینه دشتی یکدسته ... حنظل
... درمنه ... در ... آب ... تا ثلث بماند صاف کنند و صد درم از آن ... روغن بابونه
... بکار برند حقنه که در ... مرض بلغمی که در دماغ ... نافع است پودینه دشتی
یکدسته تخم حنظل تخم انجره ... پنج ... هر یک ... جوشانیده صاف نموده ... درم
روغن زیت ... درم اضافه نموده حقنه کنند ... در منهاج ... این ... اجزا ... این
اوزان ... ترتیب یافته ... دسته تخم حنظل ... الاقحوان ... پنج ... هر یک کفی ... رطل
آب ... پخته ... رطل ... صاف کرده نصف رطل ... نصف اوقیه زیت حقنه کنند حقنه دیگر ... لیس
منقول از ... تخم حنظل یک کف ... دو کف پودینه یکدسته ... پنج ... رطل آب ... بجوشانند
تا نصف بماند صاف کرده نصف رطل از این آب ... زیت ... حقنه کنند حقنه لیشم
که ... جمیع امراض ... و ... دماغی ... را ... نافع ... حقنه لیشم

کدو و سرسام صفراوی در وقت غلبهٔ حرارت و خشکی بکار آید کشکاب بیست مثقال لعاب بنگو روغن بنفشه روغن
کدو هر یک ده درم باهم بیامیزند و استعمال کنند **صفت حقنهٔ** که در قسم نسیان که آنرا هلاک الذکر گویند
که باطل میشود در آن حفظ و ذکر با تمام اگر این مرض از برودت و رطوبت باشد باین ترتیب در آنمرض مستقل
میشود ابتدا باین حقنه لینه کنند خشک بابونه اکلیل الملک قرطم مرضوض تخم کتان تخم حلبه ورق شبت ورق سداب
نخاله خطمی هر یک کفی انجیر سیاه پنجاه عدد نخاله و خطمی را در صره بسته با ادویه دیگر بجوشانند و صد درم از آن گرفته
بورق نصف درم شکر سرخ ده درم روغن خیری بیست درم بالا ریخته در [illegible] کنند و صاف کرده بنگرم
حقنه کنند سه بار باین حقنه استفراغ کنند بیشتر ترقی به **حقنه** قوی تر از آن کنند و باشد همه دواها بعینها
موافق نسخهٔ مذکوره و زیاده کرده شود و در آن قنطوریون دقیق ورق [illegible] قیصوم هر یکی کفی و ریخته شود در آب
بادو طبخ و تصفیه بدل روغن خیری روغن کدو روغن سداب و [illegible] شود و بورق قدری از شحم حنظل
پس اگر باین حقنه انحطاط در مرض رود بهر و ظاهر شود آثار صلاح التزام کنند تا آن وقت [illegible] زیاده بعمل آرند
و اگر علت واقف شود [illegible] بعمل آورده ترقی به **حقنه** از آن کنند و نسخهٔ آن همین است که عنقریب گذشته
مگر اینکه زیاده کرده شود در آن بعد تصفیه [illegible] سکبینج و جاوشیر [illegible] یکدرم اگر این استفراغات کفایت کرد
[illegible] المراد والا [illegible] مشمومات و تضمید ضمادات که در ابواب [illegible] مذکور است [illegible] کنند **حقنه** جهت هلاک
ذکر و قسمی که باشد از برودت و یبوست بکار آید خشک بابونه [illegible] قرطم بزرکتان ورق خبازی ورق خطمی نخاله
انجیر و [illegible] اینها جوشانیده بقدر حاجت از آن گرفته بالای آن از روغن سوسن و یاسمین و روغن خروع
بقدر کفایت ریخته استعمال کنند تا سه بار چهار بار بعمل آرند بیشتر استفراغ ترک کنند و به تفریق راس بروغن
سوسن و [illegible] باین مشغول شوند **کلمهٔ هفتم از ملفوظ دوم** ادویهٔ مرض راسی در ذکر دواهای که
مصدر [illegible] معجمه است **خشخاش** عبارت از حلوای خشخاش است که از بزر خشخاش و شکر یا عسل ساخته باشند
و این حلوا مستعمل است در تنویم و نافع است مجرورین و با طفال اکثر جهت تنویم اینها بعمل می آید و مفید است جهت سعال
و حرقهٔ بول و مزید است در باه [illegible] اطلاق کرده میشود این اسم را در لغت و عرف عام و خاص بر بودی
یکی به همه چیز که [illegible] از عصیر عنب بشرط که آتش آن و [illegible] رفته [illegible] در آفتاب پس در سایه محفوظ از هوا
[illegible] بر چیزیکه بپوشد عقل را از [illegible] قسم اول را اطبا در ادویهٔ مفرده ذکر کرده اند و اصناف آن از رقیق
و غلیظ و متوسط و [illegible] و حامض [illegible] و قابض و احمر و اسود و ابیض و اصفر و عطر و [illegible] و مشمس و مطبوخ و مدفون
و صرف و ممزوج و کهنه و صافی و ثقیل و خفیف و عتیق و حدیث و متوسط و غیر این اقسام که از ترکیب اینها
حاصل میشود بسیار است و مختار جهت استعمال شرابی یکساله یا دو ساله است و نسبت سزاوار استعمال آن تا [illegible]

بعد سکون جوشش آن نود روز نگذشته باشد و بعضی جایز داشته‌اند بعد چهل روز و مختار شرابی است که باشد
رنگ آن مایل بحمرة و صفرة و معتدل القوام مایل برقت عطر الرایحه نه حامض و نه قابض و نه شدید المرارة بود بلکه
در آن عذوبتی باشد و خمور بجمیع اصناف خود گرم و خشک است مگر حدیث که مایل برطوبت است اما در مراتب
اختلاف دارد و تند تر زرد ناری رقیق خفیف عتیق است و ضعیف تر سفید رقیق و غلیظ حدیث ضعیف الرایحه است
و افعال صادر از می و آثار شربت بروی اگر استعمال کرده شود بشرط رعایت کمیه و کیفیه و وقت سن و زمان
و مکان و تدبیر سابق حسن و ترتیب این چه افعال و آثار است حفظ صحت و جودة فکرت و وفور عقل و سرور
از نقل و دفع توحش و ظنون و مالیخولیا و جنون و حصول نشاط و طیب اخلاق و ذکاء حواس و تحسین رنگ و زیادتی
در قوه بدن و حسن لون و هضم طعام در معده و نفوذ آن در ماساریقا و جودة هضم کبد و عشر نفوذ منهضم در
عروق کبار و شعریه صغار و تخصیب ابدان و تحلیل فضول آن و اخراج غلیظ به نجو و لطیف به بول و الطف بعرق
و بخار و تنقیص سودا و بلغم به براز و صفرا به عرق و بول و تقویت قلب و اعضاء اصلیه و ازاله شهوة کلیه و تحریک باه
و تجلیه مجاری و تفتیح سده و راه و دفع ضرر سم شوکران و افیون و مر تلخ و فطر و کزبره و جمیع دواهای که ضرر میکند بسبب برودت
و ارخاء معده و سزاوار است که خورده شود می را در وقت صحت و ارتکاب کرده نشود به عطش و تعب و جوع مفرط
و شبع مفرط و غضب شدید و بالای سکر و اگر خلاف این رعایتها کرده شود مضار عظیمه پیدا کند و شارب شراب
نیک را لایق است که تجاوز نکند سه حد را یکی اینکه بنوشد از آن قدری که تسکین کند عطش را و بدرقه کند طعام را
و این حد در حق محرورین است و در حق کسی که گرم میشود بدن آن از استعمال شراب و حد ثانی اینست که بعمل
آرد این را اما در میله سرور و تفنن و نشاط و حرکت باقی است و این در حق معتدل مزاج مبرد دین است
و حد ثالث اینست که بنوشد این را تا آنکه حادث شود در عروق باقدری ثقل در حواس و میل بنوم و این
حد صالح است در حق غلیظ البدن قلیل الحرکة لزج الاخلاط و اما چیزیکه تجاوز کند این حدود را پس حد
سکر است که ظاهر شود در آن اندکی کلال در لسان و اضطراب در حرکات و کدورة در حواس و فساد و تخیل
و ثقل شدید در سر و ملال در حواس و میل با اضطجاع و غالب شود نوم و این روی موذی است و اگر احیاناً تا مبتلا
باین حد شود زیاده از یکبار یا دو بار در ماهی مرتکب نشود و اگر بیشتر باین حد رساند پیدا کند امراض بدیه را
که قابل علاج نباشد چنانچه بعضی اقسام حمیات مهلکه و استسقاء غیر منجع و اورام باطنه و تشنج و قطع
و فنوق و اسراع شیب و رعشه و خفقان و ضیق نفس بلکه احداث نماید فجاءة را و ابتدای این علاج
قلب بسم میرسد و هنگامیکه این حالت عارض شود و درست ترک شراب و فصد باسلیق و اسهال و ترک غذای
غلیظ و مولد دم و این دوا استعمال کند مشک سدس جزو و مروارید ناسفته نصف جزو گل سرخ طباشیر تخم کشنیز

بدهند یا هر واحد یک جزو نصف آب تفاح که جوش داده باشند در ان ورق اترج را معجون سازند و بعد از [illegible] و از اترج فروج
با آب غوره و قرص بحسم جدی دهند و کسیکه مدمن خمر باشد و یکبارگی بگذارد نیز مورد آفات میشود مثل هیجان سودا
و امراض آن و ضعف هضم و زلق معده و امعاء و فساد لون و سوء خلق اما منافع و مضار خاصه هر قسم از اقسام خمر
نیز بسیار است و آنچه بعضی ازان درین مختصر حسب الاظهار است اینست عتیق رقیق مدر بول است و احمر
آرد و رقیق ابیض ازان لطیف سریع النفوذ مفتح سده و برای معده نیک است و غلیظ ثقیل بطی الهضم و مولد [illegible]
است و توحش آرد و ابیض نافع است برای محرورین و اصحاب کد و ریاضت خصوص [illegible] و احمر مناسب است
بمبلغمین و مبرودین و عفص موافق است اعضا را غذا او مسند میکند شکم و قطع میکند سیلان مواد و ابیض نیز مسند
میکند شکم و خشونت می بخشد سینه را و باعث [illegible] معده را و خمار آن عسر التحلیل است و مرجانی مفتح [illegible] است
قسم ثانی از خمر بحسب امتزاجات ادویه از پوستهای درختها و عقاقیر و گلها و غیره آن بحسب طبخ و [illegible]
داده فان نیز منقسم باقسام بسیار شده بعضی نسخ این قسم که بنظر این حقیر آمده مناسب هر مقام [illegible] خواهد یافت
ان شاء الله تعالی و این قسم را در هندی آسو گویند آسوها را [illegible] بمقصد بالعطف خواهد نگاشت [illegible]
اینجا نوشته و اصل این قسم ثانی دو چیز است قند سیاه و پوست درخت مغیلان یا بحسب اغراض مختلفه
و امتزاجات ادویه مختلفه و متضاده اقسام متنوعه شده و چون منافع و مضار هر دو قسم قریب یکدیگر بود خصوصا
قسم اول را اینجا ذکر کرده و منافع خاصه هر قسم مرکب در عنوان همان مرکب خواهد نوشت ان شاء الله تعالی

خمیر و خمیره عبارت از چیزیست که ترش شده و عفن گشته باشد [illegible] که موجب [illegible] گردد و چون
منافع این ترکیب مناسب بمقام دیگر و نسخه آن ان شاء الله تعالی در جای دیگر خواهم نگاشت اما بالفعل
بنا بر [illegible] اوراق [illegible] که این لفظ را درین زمان باعتبار عرف اطبای این مکان بر چند جا اطلاق کرده
میشود اول [illegible] را که بقوام غلیظ رسانند و مثل معجون سازند آنرا خمیره می نامند چنانچه [illegible] ابریشم [illegible]
[illegible] را خمیره [illegible] امثال نظایر این خمیرها بسیار است دوم [illegible] را که از مروارید ساخته میشود و خواه
تنها مروارید یا با شیرینی دیگر قوام سازند خواه بعضی اجزای دیگر ترکیب داده مرتب کنند خمیره مروارید [illegible] سوم
گل بنفشه یا برگی را از برگها مثل سداب [illegible] با قند یا نبات مثل گلقند بسازند برین گلقند هم اطلاق خمیر کرده
بنفشه [illegible] نام می نهند اگرچه [illegible] است که گل بنفشه [illegible] ترنجبین [illegible] گفته شود و اما اعتنا [illegible] کرده در خمیرها
نوشته خواهد شد ان شاء الله تعالی بعضی ازین خمیرها را اینجا مناسب این مکان در حیز بیان می آرد و باقی را در
[illegible] مناسب خواهد آورد ان شاء الله تعالی **خمیره ابریشم** جهت توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا
و خفقان بارد و بادی [illegible] مفرح و مقوی دماغ و دل و جگر و موافق نسخه قدما است [illegible] یک مثقال

یک مثقال و نیم ورق نقره مروارید ناسفته مصطکی هر یک دو مثقال بادرنجبویه پانزده مثقال گاوزبان بیست و پنج مثقال
ابریشم خام که عبارت از پیله است نه ابریشم متعارف که حریر است سیصد مثقال شکر سه چند اول پیله را نشکافته دو کرم که اندرون
او میباشد دور میکنند و در یکهزار و سیصد مثقال آب آهن تاب یکشبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث بسوزد پس ابریشم را
فشرده بیرون آرند بادرنجبویه و گاوزبان که در رطل آب علیحده تر کرده بجوشانند تا ثلث بسوزد آب او را اضافه آب
ابریشم کنند و شکر داخل کرده بقوام آرند و ادویه دیگر بدستور معمول و ترتیب معلوم اضافه کنند و بعضی بجای پیله
حریر سیم داخل میکنند **خمیره ابریشم نسخه دیگر** فواید مذکوره را مشمول و از نسخهای مجربه قدما حکمای عظم الشان
بپناه منقول عود مصطکی مشک خالص هر و عود نیم مثقال یاقوت کهربا مرجان یشب هر یک یک مثقال مروارید عنبر
هر یک دو مثقال برگ بادرنجبویه برگ فرنجمشک هر یک بیست مثقال ابریشم زرد خام نود و دو مثقال نبات یکصد مثقال
جاتی ابریشم را در آب طلا تاب یا آهن تاب تر کرده بجوشانند تا ربع بماند خوب مالیده صاف کرده بگیرند و بادرنجبویه
و فرنجمشک را علیحده در یک کاسه آب بجوشانند تا نصف بماند صاف کرده با آب ابریشم ضم کنند و نبات داخل
کرده بقوام خمیره آورده بیتر ببندند اول عنبر بعد از جواهر و دواهای دیگر بدستور حل کنند **خمیره ابریشم**
که حکیم مسیح الزمان جهت بندگان اعلی ترتیب داده بود کهربا یشب صندل سفید عود عنبر مصطکی هر یک نیم مثقال
ابریشم مقرض مروارید هر یک یک مثقال گل گاوزبان دو مثقال بهمن را که بندد به پنج ابریشم خام ده توله
عسل سی مثقال نبات سفید مثقال گلاب دو سیر گرفته ابریشم را در گلاب یکشبانه روز تر کرده بجوشانند
هرگاه نصف گلاب باقی ماند صاف نموده یک مثقال گاوزبان و یک مثقال بادرنجبویه علیحده در قدری
آب جوشانده صاف کرده بآن ضم کنند و عسل نبات داخل کرده بقوام آرند اول عنبر حل کرده خوب
لت کنند که سفید شود بعد از آن دواهای دیگر که گفته شد داشته بیامیزند **خمیره ابریشم**
مسیح الزمان که ازاله توحش و خفقان نماید و به بصارت نور فزاید و از استعمال آن بحافظه حفظ و حضور
حاصل آید و کیفیت این خمیره را اکثر مردم با دلی تصرف لایق هر مزاج داده و به همه کس موافق افتاده
ابریشم خام گلاب قند سفید هر یک پنجاه درم شیره سیب ترش شیره سیب شیرین شیره انگور شیرین
شیره انار ترش شیره انار شیرین شیره به شیره عناب که عناب را جوشانیده شیره گرفته باشند شیره گاوزبان
بدستور شیره عناب صندل سفید بگلاب سوده هر یک ده درم زعفران بگلاب حل کرده یک درم عنبر اشهب مشک
هر یک نیم درم طریق ساختن این است که ابریشم را در آب یکبار بشویند که از گرد و غبار پاک شود و در پانصد درم
آب باران یکشبانه روز بخیسانند باز بجوشانند تا صد درم باند مالیده صاف کرده شیره های مذکوره با قند
اضافه کرده بقوام خمیره یا شربت آرند و عنبر و مشک حل کنند و زعفران محلول داخل کنند و اگر خواهند

چون ترکیب مذکور مسهل شود به صفراوی مزاجان موافق تر آید عرق بید مشک پنجاه درم شیره تخم خیارین آب هندوانه
آب ریواس یا غوره هر یک ده درم داخل کنند و اگر از ابلغم و سودا موافقت این ترکیب ببرودین مطلوب باشد
مصطگی سائیده و تخم کشک و بادرنجبویه و قاقله و قرنفل هر کدام یکدرم کوفته در آب نیم گرم جوشانیده صاف نموده
داخل نموده بنوشند **خمیره ابریشم بنسخه دیگر** منقول از ریاض عالمگیری ورق نقره مصطگی کهربا مرجان هر یک یکمثقال
ابریشم مقرض گل گاوزبان طباشیر گلسرخ عود هندی صندل سفید مروارید مشک خالص هر یک دو مثقال ورق طلا
سه مثقال عنبر اشهب چهار مثقال ابریشم خام پنجاه مثقال عسل مصفی یک رطل عرق بید مشک نبات هر یک سه رطل
گلاب چهار رطل ابریشم را در عرق و گلاب یکشبانه روز خیسانیده جوش دهند و در گلاب صاف کرده و دواهای دیگر کوفته
و بیخته بدستور معمول مرتب کنند **خمیره خشخاش** جهت سرسام و بیخوابی و صداع و منع نزلات حاره و اصلاح
رئتین و سینه و خشونت و دفع درد سینه و تعدیل اخلاط محترقه و تسکین حرارت مزاج نافع است و چون با شربت ورد دیگر
ممزوج کرده بعد فصد و استفراغ در تشنگی به صفت دور کند و جمیع قوی را قوت دهد و قوت آن دو سال باقی
میماند اگر در هوای رطب مطری تعفن نگرفته باشد کوکنار کلان با تخم صد عدد نیم کوب سازند یا پوست را جدا نیم کوب
کنند و تخم را نرم بسایند و با ده نیم من آب باران بپزند و بپالایند و یک و نیم من قند انداخته قوام دهند و اگر در قوام
رقیق دارند شربت خشخاش گفته میشود و زود تعفن پذیرد و قوتش تا دو سال نمیماند و قدر شربت رقیق آن تا بیست
مثقال است **خمیره خشخاش** که جهت ترطیب و در علاج اقسام دیوانگی بکار آید طرف صبح با شیره جو میداده باشند
منقول از منهاج است تخم خشخاش سفید صد درم کوفته آب نیلوفر و آب بنفشه آب کدو هر یک نیم من شکر یک من بقوام
خمیره یا شربت آرند و بعضی اطبا تخم پنج سفید در آبهای مذکور یک روز می خیسانند و بعد از دست مالیدن صاف
میکنند و قند اضافه نموده بقوام می آرند **خمیره خشخاش زرد** که همیشه معمول الد ماجد می بود و در ترطیب
و تقویت دماغ اثر عظیم داشت بطور زعفران نیم ماشه کوکنار تخم خشخاش مغز بادام مقشر هر یک دو نیم دام نشاسته چهار
مثقال سه نیم پاو نبات سفید یک و نیم پاو کوکنار را جوکوب کرده در دو سیر آب تر کنند بعد شبانه روز بجوشانند هرگاه نیم
سیر آب بماند صاف نموده تخم خشخاش و مغز بادام را علیحده در قدری آب شیره بگیرند و در آب کوکنار ضم کرده
نبات و گلاب داخل کرده بقوام آرند زعفران در قدری گلاب حل کرده قریب انعقاد داخل کنند و به تحریک مشغول
تا همه رنگین شود **خمیره خشخاش دیگر** اقوی از اکثر نسخها منقول از مجربات والد ماجد رحمه الله تعالی عنبر
اشهب نیم توله صندل سفید چهار مثقال عود غرقی مصطگی زعفران هر یک دو توله پوست خشخاش تخم خشخاش هر یک
یکسیر عالمگیری قند سفید دو سیر بدستور دارو در یکحصه آب باران و دو حصه گلاب اول قدر کفایت بخیسانند بعد
چهار پهر بدست مالیده بجوشانند تا ثلث آید صاف نموده تخم خشخاش را شیره گرفته با قند اضافه کرده بقوام آرند

از تنور و از آتش فرود آورده عنبر و غیره دواها به ترتیب معلوم در خل کنند و زعفران محلول در گلاب تلطیف کنند و ورق
نقره پنجاه عدد و ورق طلا صد عدد نیز داخل کرده مرتب سازند **خمیره گاوزبان** جهت ازالهٔ توحش سوداوی
و تقویت دل و رفع خفقان نافع است آب گاوزبان تازه و قند هر یک یک من گلاب بیست مثقال همه را بجوشانند
و کف بردارند و بقوام خمیره آرند و اگر خواهند بقوام شربت دارند در صورت گلاب را عقب قریب برداشتن
اندازند و جوشش سبک داده فرود آرند و اگر آب گاوزبان را مقطر سازند و با قند قوام دهند الطف والذ باشد
و هرگاه گاوزبان تازه بهم نرسد خشک آن را بگلاب ترکرده و در آب جوشانیده با قندی که سه چند یا دو چند دوا باشد
قوام دهند و آنچه از گل او سازند اولی و اقوی بود و بعضی انتراج بادرنجبویه را با گاوزبان نافع تر دانسته اند دو حصه
گاوزبان و یک حصه بادرنجبویه بطریق معلوم خیسانیده و جوشانیده با سه چند قوام سپید میدهند و حق آنست که اگر در
مزاج گرمی باشد از گاوزبان صرف باید ساخت و بادرنجبویه نباید انداخت **خمیره گاوزبان دیگر**
که بغایت مقوی دل بود و در ازالهٔ خفقان و غشی نافع تر و فائده این معجون از اجزای شکل بهتر است کافور دو دانگ
مشک نیم درم زعفران یکدرم گل سرخ تراشه صندل سنبل الطیب ابریشم هر یک شش مثقال بادرنجبویه پنج مثقال
گل گاوزبان ده مثقال گاوزبان بیست مثقال سوای سه جزو اول همه را در دو رطل آب و گلاب بخیسانند
و جوش دهند و صاف نموده با یک رطل قند قوام دهند و کف بردارند و بقوام خمیره یا شربت آرند و سه جزو
اول را در خل کرده بکار آرند شربتی از روان پنج درم و از خمیره دو درم تا سه درم با گلاب و عرق بید مشک
خمیره گاوزبان عنبری قلیل الاجزا کثیر المنفعت منقول از خط حضرت والد جنت مکان و مجرب
و معمول ایشان عنبر اشهب نیم مثقال گل گاوزبان گیلانی بیست مثقال قند سفید سیصد مثقال گلها را در عرق
بید مشک بقدر یکدو انگشت بالای گل باشد یک شبانه روز خیسانیده و جوشانیده صاف نموده بقند قوام
دهند و عنبر حل کنند **خمیره گاوزبان عنبری** نسخهٔ دیگر قند سفید یا و بالا کیسر گلاب عرق بید مشک برگ
گاوزبان بادرنجبویه هر یک چهل و پنج مثقال گل گاوزبان بیست و پنج مثقال مشک دو ماشه عنبر اشهب یک ماشه
گلها و برگها را در عرقها بخیسانند و بعد شبانه روز بجوشانند و صاف نموده بقوام آورده عنبر و مشک
حل کنند **کلمهٔ هشتم از ملفوظ دوم** ادویه امراض رأسی و در ذکر دواهای که مقصد بر اسهال است
دواء المسک که در مرض مالیخولیای احتراقی صفراوی بعد استفراغ جهت تبدیل مزاج بکار آید منقول از شرح
زعفران ربع جزو مشک نصف جزو کهربا بسد ابریشم طباشیر تخم خیار تخم خربزه ابریشم محرق مروارید ناسفته
هر واحد جزوی سویق سیب شیرین سه جزو با سه چند شکر طبرزد معجون سازند شربتی دو درم با ده درم
شراب تفاح شیرین بر حضیرایاب تدبیر بیدار است که اقسام دواء المسک های دیگر جهت اصحاب

جنون و مالیخولیا برای اصلاح مزاج بارد و حار بعد اخراج مواد لایق است و طبیب حاذق حسب احتیاج مذاق
استخراج نسخه را از ابواب آینده و سابق لایق است دوائی که در مرض عطاش باطفال وقتیکه باشد
بانها اسهال داده میشود مثل شیر بریان خیار و شیره خرفه بریان حل کرده و چیزی از اشربه مناسبه داخل کرده
بنوشانند و بر ضعف آنها چیزی سویق جو دهند دوائی که جهت سرسام صفراوی و دموی نافع است آب
خیار که ده درم با شیره تخم کدو یک دو توله شربت عناب شربت صندل شربت نیلوفر هریک یک توله
باهم کرده بنوشند دوائی که در لقوه وقتیکه ظاهر گشته به سبب آن خنده روا بر تقاضی و بعد استعمال کرده
میشود و بدان اسهال نموده میشود ایارج لوغاذیا چهار مثقال را در آبی که در سبب خراسانی و افسنتین و تخم
کرفس و فودنج جبلی چهار اوقیه جوشانیده باشند حل کرده بنوشانند بعد آن ایارج جالینوس بعد آن
تقویه دهند دوائی که سهر زایل کند و خواب آورد خشخاش و شیره دانه آب ساییده قدری در چشم
کشند و مثل آن بلعاب اسپغول ساییده کشیدن همین عمل کند دوائی که سهر مفرط زایل کند و بیهوشی
آورد و وقت قطع عضو و جمع عظم منکسر و در قلع دندان بکار آید و در علم جراحی محتاج الیه است افیون بذر البنج
بیخ لفاح تخم کاهو جوز ماثل جمله برابر آنچه کوفتنی است کوفته سازند و جمله را در آب بجوشانند و صاف نمایند
گندم قدری که در آن شیخ خیسانیده شود اندازند و بگذارند که تمام آب در خورد و خشک شود پس باز ستوده
بکوبند و دیگر جوشانیده گندم را در آب مسطور باز تر سازند و خشک کنند باز همین قسم پنج بار عمل کرده در شیشه
نگاهدارند و وقت حاجت یک دانگ تا دو دانگ ازین گندم بسایند و بخورانند و چون خواهند بهوش آید چند
قطره سرکه در بینی اندازند و بدین تعب کنند تا اثر آن باقصی بینی رسد زود بافاقت آید دوائی که همین
عمل دارد افیون بذر البنج خشخاش سیاه ده درم تخم کاهو بیست درم جمله را در سه رطل آب بجوشانند تا برطلی
آید پس گندم ربع رطل در آن بجوشانند تا آب جذب شود و خشک کنند وقت حاجت کوفته یک مثقال
بسرکه دهند بخورد شود و بعد یکی شوکران تخم کاهو هر یک سه درم بذر البنج خشخاش سیاه هر یک نیم مثقال
جمله کوفته بیخته با قند مقوم بسرشند یک مثقال ازین بیهوشی آرد دوائی که در ادرار حار نافع است از تخم
خشخاش شیره گیرند و نبات اندرخته بنوشند و اگر مثل حریره پخته بیاشامند نیز نافع است و اگر طبیب تقویت
دماغ زیاده مطلوب باشد شیره مغز بادام هم نیز با آن ضم کنند و جاییکه رعایت حال معده و اعانت تحلیل
این دوا مطلوب باشد شیره دانه ایلا بسم بقدر حاجت افزوده بدهند و در دو انتفاع کلی مشاهده کرده
دوائی که در دوار بارد و بلغمی و ریحی بزرنا نافع است عاقرقرحا ده درم فلفل گرد بیست درم کوفته و بیخته
بعسل بدیم حب بسته یکی صبح و یکی شام بخورند دوائی مرکب از ایاره و حجر لاجورد که بعد حصول مایه صلاح

صلاح اندیارجات در مالیخولیای سوداوی مستعمل میشود و منقول از شرح قرنفل است جهت ثقوبیا یکدرم حجر لاجورد
غاریقون هریکی دو درم ایارج فیقرا افتیمون هریکی چهار درم خوب باریک کوفته و بیخته با سیب پوست ترنج خمیر کرده
هر یک مثقال با دوام استعمال نمایند دوائی که در مرض مالیخولیا بعد تنقیه و اصلاح مزاج اگر اثر خوف و حزن
باقیمانده تا اثر گرمی ظاهر شود باید خورد کافور دو دانگ طباشیر تخم خرفه مقشر ریوند چینی گل ارمنی عود خام بسد ناسفته
کزبره یابسه قرنفل ابخر باریس مرو ورد یکدرم بسد کهربا ابریشم خام هریکی یکدرم و نیم کشنیز صندل سرخ هر یک دو درم
همه باریک کوفته و بیخته هر روز دو درم صبح با شربت گاوزبان یا شربت سیب و همین قدر شام بخورانند دوائی
که بخاصیت دفع سموم و خفقان کند حجر الدیک یعنی حجری که در بطون دیوک یافته میشود سفید اغبر بعضی گویند سفید شفاف
مثل بلور بقدر باقلی میباشد آشامیدن غساله آن مبرد سموم و خفقان را و تعلیق این حجر هم همین اثر دارد دوائی
که نسیان را نافع است کندر زیره دار فلفل هر یک سه درم کوفته و بیخته با دو چند عسل آمیخته صبح و شام بقدر قوت
ضعف مریض کم و زیاد بدهند دواهای که حفظ و عقل بیفزاید و تقویت دماغ کند انیسون تخم بلیل زیاده میکند
حفظ را دیگر مرارهٔ کلنگ را سعوط کردن دو در هر ماه دور میکند نسیان را و تیز میکند ذهن را دیگر زبیب نیک است
برای حفظ و افاقه می آرد عقل را دیگر نارجیل نفع میکند دماغ و حفظ بیفزاید دیگر مسواک کردن به پوست
بیخ درخت جوز در هر پنج روز یکبار صاف میکند حواس را و تیز میکند ذهن را و پاک میکند سر را از ریاح و اخلاط
دوائی که در تقویت دماغ و زیادتی جوهر آن دخیل است یکی از آن اطفال رطبست که نسیم و خاصان آن تقویت
میکند دماغ تقویه قویه دیگر بابونه است که خوردن آن مقوی دماغ است دیگر بادرنجبویه است که تقویت
میکند دماغ را و کابوس هم دفع میکند دیگر بندق زیاده میکند دماغ را و جوهر آن مناسب است بدماغ دیگر
تخم مجاج زیاده میکند دماغ و فهم را دیگر تخم خشخاش یک مثقال با عسل لعق کردن بدماغ بسیار نافع است
دیگر خوردن بادام با شکر طبرزد و خاینه زیاده میکند دماغ را دواهای هندی مختص بامراضی که در ملفوظات
ملفوظ دوم مکتوب اول ذکر یافته بعضی از آن لایق این مختصر مذکور میشود دوائی که در آن سر را که سببش
صفرا و خون باشد نافع سر پوکه و پنبه هر نر و هر یک دو درم جوکوب کرده در آب موافق بجوشانند چون ربعی
بماند صاف کرده بنوشند و یک هفته مداومت کنند و در مبادی اخراج خون مقدم دارند دوائی
که جهت جمیع اقسام دوار نافع است هلدی شکر تری هر یک نه درم روغن گاو بست پنجدرم یکجا کرده صبح بخورند
غذا کهچری مونگ و برنج و روغن گاو سازند دوائی که سبات بلغمی را سود مند بود سج باریک ساخته در نی
نهاده اندر بینی دمند و تخم کنائی و چاکسو ... تا عطسه آید و دماغ پاک شود دوائی که کابوس را
بعد فصد باسلیق سود دهد زنگی هر زر دو دو درم سنا پنجدرم جوشانده آب او صاف کرده شیر گرم

بیاشامند بعد آن ببین پهل و نمک سنگ فی قرما بند پس بعد از ان این دوا بکار برند تربهلا ملتهی هر یک پنج درم
مصطکی دارچینی هر یک یکدرم گل مشک یکدرم و نیم بسوت دو درم سوخته چار درم کوفته و بیخته بر روغن بادام
یا گاو چرب کرده در سه چند شهد سرشته هر روز شش درم ناشتا بخورند **دوای** که مالیخولیا را نافع است
عاقرقرحا جوتری جای پهل لونگ مصطکی کلیجن کباب چینی بالنگ الایچی پوست خشخاش سپاری چرک سه دهه
جترک بالا جوائن زنگ ترپهی اجمود هر یک پنجدرم هیره بوره پیپلی مگهر سوخته مرچ پیپل موتهه هر یک یک سیر سپاد و دو سیر
گل دهاوه چهار سیر و مراد از سیر اینجا بست و چهار توله است همه را جوکوب کرده در پنج من آب بجوشانند چون
بنصف آید فرود آرند بعد از سرد شدن دالکهه ششقی ده سیر قند هندی یک من در وی اندازند و در اوند چرب
سفالین کنند و سر پوشیده در سرگین اسپ فرو برند و پس از بست روز بدست بسیار بمالند و صاف سازند و در
اوند چرب بدارند و هر روز یک قدح صبح و یک قدح شام بخورند و در چهل روز نفع کامل ظاهر شود و دور نگهدارد از
ترشی و بادی و پرهیز بدد **دوای** که بسیار نافع است روغن مالکنگنی بر برگ تنبول بمالند و بگیچه سیاه بر آن
نهاده بمالند فی الفور مشتعل خواهد شد آن برگ را با بیره پان چنانچه متعارف است بخورند و مداومت نمایند مجرب
است و اگر کفایت کند مسهل قوی هندی **دوای دیگر** جهت فراموشی پهل پلپل هلدی کوتهه شیرین بج ملتهی
سفیدی زیره سیاه نمک سنگ اجمود هر یک یکدرم باریک سائیده هر روز یکدرم با شهد و روغن گاو بخورانند

کلمه نهم از ملفوظ دوم ادویه امراض راسی در ذکر دواهای که مقصود برای فعله است **ربّ**
نزدیک اطبا عبارت است از عصاره چیزیکه ممکن العصر است چون فواکه و از طبیخ چیزیکه قابل عصر نیست
چون اصل السوس که باز این هر دو را جوشانیده غلیظ القوام کرده باشند بی امتزاج شیرینی یا با امتزاج
قلیلی از شیرینی پس فرق است در میان شربت و رب که در شربت شیرینی بسیار ترکیب مییابد و نیز بعضی فقها
نوشته اند در میان این هر دو با آنکه امتزاج شیرینی در شربت با مایعات ابتدای طبخ شرط است و در رب
بعد طبخ مایع و رسیدن آن بنصف معتبر است و مخترع این جالینوس است چه پیش از او استعمال میکردند عصارات
را پس دید جالینوس که عصارات بسبب رطوبات فاضله دیر نمی ماند و حافظ آن نیست غیر از حلاوت اختراع
کرد رب را و اقسام رب بموافق هر غرض در ادویه هر مرض مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی و این جا رب
آلو و انار و لیمو که بهدار و امراض صفراوی و دماغی نافع است مذکور میشود **رب آلو** باوصف نافع
بودن بهدار و امراض صفراوی و دماغی نفع میکند و حمیات ملتهبه و قتیکه باشد طبیعت محتبس و تسکین عطش کند
آلوی میخوش گرفته از خسته پاک کرده در قدر لطیف بیک غمره بجوشش خوب داده بگذرانند تا سرد شود
پس صاف کرده باز به آتش نرم بجوشانند تا ربع بماند **رب انار** نافع است بمنافع رب آلو و نفع

و نفع میرساند بخمار و اصلاح معده و جگر و هیجان اشتها کند بگیرند دانهای انار میخوش بیفشارند و صاف کنند
و در قدری سنگی بجوشانند تا ربع بماند و اگر نعناع بیندازند که بقی هم نافع آید یک باقه نعناع سبز همراه آب انار نیز
بجوشانند **رب لیمو** بدوار و صداع صفراوی نافع و عطش و قی را دافع است و مقوی معده بود پوست زرد
بالای لیمو که تلخ میباشد دور کنند و بیفشارند و آب آنرا با آتش نرم بجوشانند که ثلث بماند **روغن اجر** اگر
تدهین کرده شود موخر دماغ را آن نفع میکند بنسیان و لایق است در ملفوظ سیوم بیان آن **روغن بادام
شیرین** بسرسام و سهر نافع است و در ادویه صداعیه گذشته **روغن بنفسج** که تریاق سرسام
و مالیخولیا و وسواس است و هم بی نفس است نشر با و تدهینا و سعوطا بگیرند بزر البنج با نصف او تخم کاهو و ثلث او خشخاش
پس بکوبند و در روغن بگیرند تشنج دیگر جهة دفع بیخوابی و در سرسام حار سعوطا و جهة درد گوش قطورا و جهة قروح
صفراوی سر و جرب و حکه تدهینا و جهة صلابت جسم [?] نافع است بزر البنج سفید را کوبیده با آب گرم خمیر کرده
در آفتاب اندک خشک نموده بیفشارند **روغن بنفشه** منوم و مصاحب سهر و مزیل یبوست دماغ است
روغن بنفشه بادام در بیخوابی نافع ترین آنها است **روغن جنس** [?] **روغن خشخاش**
منوم بود و این هر چهار روغن در ملفوظ اول مذکور شده **روغن شبت** معتدل در حرارت است و گفته
اند گرم است نفع میکند بسهر و خواب آور و دفع اعیا و برودت و نافض حمیات و تسکین اوجاع و تفتیح افواه عروق اسفل
کند و طرد ریاح نماید تخم شبت در سایه خشک کرده یکوقیه در روغن کنجد یک رطل و شبت یک وقیه انداخته در ظرف آبگینه
گذاشته در آفتاب بیست روز داشته صاف کنند **روغن شبت بطریق دیگر** منقول از شرح سرسامی [?]
شبت طری گرفته یک روز و شب داشته یکوقیه از آن با یک قسط زیت شیرین به ستور تشمیس کنند و هم شارح
نوشته ممکن است ساختن روغن شبت و هر وقت بی تشمیس باین طریق بگیرند شبت خشک و جوش دهند با زیت
در قدر مضاعف و بعضی روغنهای دیگر را هم همین قسم ساخته می شود اما این قسم از آن ضعیف تر از آنها است بشمسای
تازه میباشد و صفت قدر مضاعف نیست که بگیرند قدر رطلی را و بریزند در آن آب و چیزیکه اراده طبخ آن کرده
اند بیندازند آنرا در ظرفی دیگر خرد و تر از قدر نهند این ظرف را در آن قدر و چون نهند بر آتش فحم یا چوب
خشک قلیل الدخان **روغن شونیز** اختیار دهن کند اگر خورده شود صد روز هر روز یک درم دیه
شعیری بیاید انشاء الله تعالی **روغن کدو** بوئیدن و مالیدن و چکانیدن آن در حلق [?] و گوش ازاله
سهر و صحت دماغ و سرسام و مالیخولیا کند **روغن گل بادام** جودة ذهن بخشد و نفع بدماغ رساند
روغن گل بید مشک منع بخار متصاعد از صفرا و دم حریف کند این سهر روغن هم در
ملفوظ اول ذکر یافته **روغن لبوب سبعه** که بغایت مرطب است و جهة امراض یابسه دماغی مالیخولیا

وصداع و جذام نافع است و مرو صاحب و شر را و سوداء الریق قدر نیم درم سعوط کنند فوراً اثر دهد مغز فندق و پسته ده ده درم
شیرین و کنجد مقشر و مغز چلغوزه و تخم کدوی شیرین و مغز جوز بالسویه کوبیده و گرم کرده بدستور معمول بفشارند
تا روغن جدا شود و در نسخه ابن عیسی عوض مغز جوز مغز بادام تلخ مرقوم است روغن ناجیل تنقیه میکند ذهن را
روغن نسرین تقویت دماغ بخاصیته میکند روغنی که سبات دور کند و سهر مفرط آرد چون بر سر
بینی بمالند نوشادر نمک نفطی تخم سپندان تخم جرجیر فلفل سیاه زنجبیل کاکنج جمله برابر نیم کوفته در آب بجوشانند تا [illegible]
شود پس صاف کنند و با هم چند دفعه روغن بید انجیر طبخ دهند که آب بسوزد و روغن بماند روغنی که چون هنگام
خواب کله و بینی و کف پا چرب کنند و بر سر بمالند و قدری در بینی چکانند خواب آورد جوز ماثل خربق سیاه هریک
جزوی پوست خشخاش [illegible] تخم کاهو هریک دو جزو کوفته در آب بجوشانند و صاف کنند و آب را با روغن
کدو جوشانند چندانکه روغن بماند صاف کرده بکار برند روغنی دیگر که چون سر و کف پا چرب سازند
خواب آرد تخم کاهو نیم رطل تخم خشخاش پوست آن ده درم [illegible] هم آمیخته بطریق روغن کنجد روغن کشند و هنگام خواب
بمالند روغنی دیگر که در تنویم و تبرید و ترطیب دماغ و ازاله یبوست و سرسام ابلغ است نسخه آن از حکیم علی در ادویه
صداعیه ذکر یافته روغنی که مدهن سر و خود دماغ را آن نفع کلی می‌بخشد بقسم نسیان [illegible] میشود
سبب آن حفظ و ذکر بالتمام اگر باشد این مرض از برودت و رطوبت منقول از شرح جدید [illegible] هر دو احد
دو دانگ فرفیون ثافسیا هر یک [illegible] مصطکی اشنه فلفل هر یک یکدرم سنبل دو درم [illegible]
کرده در خرقه بسته در روغن زیت که از زیتون نضیج بر آورده باشند صد درم بجوشانند و بر زبان خرقه بمالند [illegible]
اثر دوا در روغن ظاهر شود باز بکار برند و اگر این مرض از برودت و یبوست باشد برای آن روغن سوسن
و یاسمین یا اجزای دیگر که در سعوطات بیاید کافیست روغن هندی مسمی به [illegible] مالیخولیا
و صرع و دوران سر اهل هند نوشته اند که گرمی و خارش بدن و بدبوی عرق و فساد خون و فساد منی و جمیع
مرضهای بادی و [illegible] و مرض تخمه و [illegible] و دیگر جهت کف نیز دفع کند و روشنی چشم و روشنی اندام و رنگ
چهره برافروزد و هر که فرزندانش نماند اگر مرد و زن بمالند و قدری بنوشند و پاس گیرند فرزندان خوب رو و
دراز عمر زایند و اگر یکسال مداومت نمایند کاملاً شود و این روغن نه گرم است و نه سرد در کمال اعتدال
نوشته اند [illegible] و در [illegible] این روغن نوشته اند که مثل مردن نباید مالید بلکه اندام را چرب باید
کرد و همین قدر کفایت میکند مشک کافور [illegible] کنکول کل [illegible] برنا
الایچی خرد [illegible] بالا برگ [illegible] کیسر [illegible] برگ [illegible] پل سپاری [illegible]
[illegible] لونگ [illegible] چندن سپید [illegible] جوتری [illegible] همه برابر

برابر بگیرند و نیم چند چندان روغن کنجد بسیار و برا بگیرند دوا ها را جوکوب کرده در چهار چند آب کاره کنند و بجوشانند
تا به سیر یا دو سیر آب بجوشانند هر گاه یک سیر آب بماند بیز بگیرند همین قسم با هلیلم سیر را در سه سیر آب علیحده
جوشانیده یک سیر گرفته این همه جوشانده ها را با روغن یکجا کرده در ظرف آهنی با آتش ملایم بپزند و امتحان
پخته شدن این روغن آنست که کف که بالا می آید کم شود و آواز هم ساکن شود و اگر مشک و کافور سوده بآن
اندازند بهتر است فصل دوم از ملفوظ دوم در ادویه امراض ماسکه و ذکر دوا های که مصدر دهن
مخصوص است سعوط طلی که حرارت احتراق را تسکین دهد است عنب الثعلب بکوبند و بعشیار بند و بجوشانند و صاف کنند
... سیصد را روغن نیلوفر ... سپیده تخم مرغ یا شیر دختر آمیخته در بینی چکانند سعوط طلی که در علت مالیخولیا و دوار
... و ثقل که ... چنان مستعمل میشود و آب حی العالم و آب گشنیز تر با ... و آب ورق عنب الثعلب
جوشانیده صاف کرده و ... کرده با روغن بنفشه و روغن نیلوفر تسعیط کنند همچنین نیلوفر و روغن
حب القرع را با ... شیر دختر بیک ... مساوی یا مختلف بمقدار عوارض علت و قوت او تسعیط
کردن فایده دارد سعوط طلی که حافظه را قوت دهد و ... موی سر و ریش را سیاه کند زیره
کلونجی یک قیراط ... با آب ... روغن زنبق سعوط نمایند و ساعتی بر پشت بخوابند سعوط طلی که حافظه
را قوت دهد و از نسیان بلغمی و دوری بعد تنقیه عام ... خاص ... نماید مشک یک حبه جند بیدستر
نیم حبه همه دوا را در روغن یاسمین حل کرده تسعیط کند سعوط طلی که نسیان که رسیده باشد در آن فساد
حفظ و بطلان نافع است شرط آنکه باشد این مرض از برودت و یبوست بگیرند ... یا به ارزن قدر صمغ
... و بگیرند آنگه ... با روغن سوسن و یاسمین دو درم جمع کرده در شیشه خوب حرکت
دهند تا کف کند پس ... صاف کرده اکثر تسعیط نمایند و روغن سوسن و یاسمین را جهت این ترکیب همچنین
سازند بگیرند قدری زعفران را با روغن سوسن و روغن یاسمین هر دو ده بست درم و یک حل از لعاب حلبه
و لعاب حلبه ... جمع کرده در انار زجاج در آفتاب نهند هر روز یکبار دو بار حرکت دهند تا پنج
روز پس بگذارند که روغن صاف شده بالا آید این روغن بکار آرند سعوط جهت دوار سدر بارد
منقول از منهاج روغن قسط روغن ناردین هر یک دو دانگ بگیرند و ... جند بیدستر ربع حبه مشک
در آن حل کنند و بکار برند سعوط نافع علت سدر که از خلط بلغمی باشد ... اشق جاوشیر اوراق
... هر دو ... نصف درم ... زعفران هر واحد یک دانگ و نیم فلفل دار فلفل هر واحد دانگی همه را
باریک کوفته با آب مرزنجوش خمیر کرده حبها مثل عدس بسازند و وقت حاجت سعوط نمایند دو حبه
یا سه حبه با آب مرزنجوش و روغن بنفشه کنند سعوط جهت دوار نیز منقول از منهاج روغن

چیری عصاره خطمی سبز شیر دختر همه برابر و سرشته کرده در هم زنند و سعوط کنند و در معالجات بقراطی
شیر دختر و جزو نوشته و تسعیط را یکدرم تعیین کرده **سعوط** که سبات و رخذه را نافع است روغن نرگس
و روغن زنبق تنها یا مرکب در بینی چکانند **سعوطی** که جهة بقایای اثر سرسام صفراوی بعد تنقیه انحطاط
مرض مستعمل میشود منقول از [illegible] شیاف ابیض ساده را که بغیر اقلیمیا ساخته باشند در وزن طسوجی
در شیر دختر حل کنند و بالای آن قدری روغن بنفشه یا روغن نیلوفر بریزند و لت کنند تا یکسان شود
پس صاف کنند تا غبار یا مو یا ثفل شیاف نماند پس باعتدال سرد کرده تسعیط کنند اگر ازین سعوط دمعه
زهره دو چشم جاری شود و استراحت حاصل آید امید بهبود است و اگر دمع جاری نشود و راحت نشود التزام
کنند و دوشیدن شیر را از ثدی امراة دیگر نشستن خرفه های مبلوله با آب طلع و گلاب و قدری روغن گل با هم
بهم زده **سعوطات** که تعلق باین امراض دارد و معمول اهل هند است **سعوط** جهة مالیخولیا شیر بز و روغن گاو
بهم آمیخته ناس بگیرند **دیگر** بابچی باریک کوفته در روغن گاو سائیده ناس نهند **دیگر** شیر زن روغن
و قند سیاه کهنه عسل زنجبیل همه را یکجا کرده در جامه سفت انداخته در بینی چکانند **سفوف ارسطا
طالیس** که برای سکندر ساخته و سود بخشیده مالیخولیا و صفرت چهره و نسیان را نافعست و جهة ضرب و هضم طعام
و خوشبو کردن دهان و تقویت قلب مفید و [illegible] در دفع ریاح غلیظ و بخار و حرقه و قطع عرق النسا
ری بدن و جمیع اعضا نافع نوشته و بقای قوت این سفوف را تا سه سال نگاشته عنبر مشک
یک یکدرم [illegible] سادج هندی عود بلسان [illegible] مصطکی هلیله کابلی قرنفل کشنیز تر [illegible] زیره کرمانی
[illegible] فلفل دارفلفل زنجبیل قرنفل انار دانه جوز بوا کافور قاقله هر یک دو درم [illegible] خشخاش سفید
[illegible] از یکدرم تا سه درم با آب سرد ناشتا بخورند و بعد [illegible] نافع تر باشد [illegible] ازین
سفوف که نوشته شد موافق اکثر قرابادینیات است و در مرکبات شاهی اکلیل الملک سیم دو درم
[illegible] و کافور در آن برابر عنبر مشک بوده و در تذکره سیم کافور سیمین وزن مذکور است هلیله زرد
[illegible] هم در آن مسطور است و نیز صاحب تذکره از استاد نقل کرده که غلط کرده جالینوس بدل آنکه مشک
[illegible] را و نه عود [illegible] را حذف کرده [illegible] قرنفل را گفته [illegible] صحیح و لایق ترکیب آنست و نیز نوشته
سفوف داده میشود با [illegible] برده و در طب [illegible] استعمال [illegible] صواب آنست که بدل [illegible] جوز را
شیر مشک را [illegible] و قرنفل را بگیرد [illegible] که کافور [illegible] جهة [illegible] اول
فاقیمون [illegible] سودا [illegible] حقان [illegible]
[illegible]

آمدن سر و دست است و دیگر خورند که بدرد کند **سفوف بخار** که نافع از صعود بخره و اخلاط بدماغ و سر آید
در ادویه صداعیه گذشت **سفوف سودا** که مبارک و نافع است جهت مالیخولیا و وسواس و جمیع امراض سوداویه
مثل بهق اسود و جذام و اورام سوداویه و جرب و حکه و قوبا و حزاز حجر لاجورد ده درم تخم بالنگو سه درم
حجر ارمنی مغسول هلیله سیاه پوست هلیله کابلی و زرد هر یک چهار درم سنا مکی زهر[?] بنفشه هر یک پنج درم تخم شاهتره
شش درم افتیمون بروغن بادام آغشته بسفایج از هر یک هفت درم ادویه سوای هلیلجات و تخم بالنگو بکوبند
و بپزند هلیلجات کوفته بر چیزی تا بپزد و تخم بالنگو همچنین درست با هم بیامیزند و بپزند همه شکر سپید بیخته
از جای در هم تا هفت درم بعرق گاوزبان و شکر نیم گرم کرده استفاف نمایند و اگر سه درم محموده درین
درین سفوف بیفزایند اقوی در اسهال باشد **سفوف کبریت** جهت نسیان و تقویت دماغ و جمیع اعضا
و درازی عمر و اشتعال حرارت غریزی نافع و مداومت این را دلیل درازی عمر گفته اند و در ایام استعمال
این اجزا از حموضات و ترشیها و ادویات تر بسیار رطبه لازم داشته اند زنجبیل فلفل هر یک نیم مثقال کبریت اصفر دو مثقال
جوز بوا دو نیم مثقال نانخواه سه مثقال نبات سفید همه شربتی از دو مثقال تا سه مثقال و در بعضی نسخ
جز نبات هم دو مثقال است و بدانند که استعمال کبریت بدون غسل محض نیست و طریق غسل این است که در ظرفی
شیر نهند و بالای آن پارچه ببندند و بالای پارچه بر کناره او احاطه از آرد سازند و کبریت خورد کرده بالای
پارچه یکجا کنند و تابه آهنی با یک چمچه بران نهند و بالای تابه آتش انگشت افروزند تا کبریت گداخته در شیر
افتد همین قسم سه بار بلکه پنج بار کنند **سفوف مبارک** که در تنقیه دماغ نافع تر است و جهت اسهال
اخلاط ثلثه خصوصاً بلغم مفید زنجبیل مقل ازرقی افتیمون رب سوس هر دو یک درم سنا مکی گل بنفشه عراقی
بسفایج فستقی تربد موصوف هلیله سیاه هر دو یک درم شکر همه کوفته و بیخته با عرق گاوزبان نیم گرم بخورند و اگر
سقمونیا یک دانگ بیفزایند قوی باشد و اگر صبر سقوطری نیم درم مضاف سازند قوی تر و در تنقیه دماغ نافع
تر باشد **سفوف مروارید** که در دفع امراض باهی[?] و قلبی و وسواس و خفقان نفع عجیب دارد و در دفع سوء
آرد و استعمال او بکار[?] جهت حفظ جنین نیز مفید بود مروارید ناسفته مرجان یاقوت و ذهب و فضه هر یک یک
مثقال گل ارمنی ابریشم مقرض در تذکره ابریشم محرق نوشته حجر ارمنی یا لاجورد هر یک سه درم بهمنان و قرنفل[?]
عقربی[?] تخم ریحان بادرنجبویه زرورد مصطکی هر یک پنج درم هلیله کابلی گاوزبان هر یک ده درم
کوفته و بیخته از یک درم تا دو درم به عرق گاوزبان و شراب حماض استعمال نمایند **سفوف**
مروارید دیگر جهت ارتعاش و ضعف دل و خفقان و سوء مزاج حار غالب بر دل و تقوی معده و دل
و جگر و جمیع اعضای باطنه بود ورق نقره ورق طلا ورق نقره هر یک یک مثقال حجر ارمنی مغسول

حجر لاجورد مغسول عقیق مسحوق سوخته کهربا شامی مروارید ناسفته ابریشم سوخته عود هندی اسطوخودوس هر یک
سه درم بهمنان دو رونج عقربی عراقی مغرب تخم ریحان تخم بادرنجبویه مصطکی زرنباد هر یک چهار درم پوست هلیله کابلی
سیاه گاوزبان هر یک ده درم قند سفید برابر همه شربتی یک مثقال با عرق گاوزبان و شربت حماض این
هر دو نسخه از قرابادین قادری منقول است **سفوف منوم** زعفران یک دانگ کندر عود خام از هر یک یکدرم
تخم کاهو یکدرم تخم خشخاش ده درم نبات بیست درم کوفته و بیخته شربتی یکدرم **سفوفی** که دوار
و سدر را نافع است دو مثقال از آن با یک [illegible] شربت [illegible] مسحوق تا آب سرد و مانع از تصعد ابخره [illegible]
میشود تخم کشنیز [illegible] و ادویه شب در [illegible] تر کرده [illegible] خشک کرده سحق کنند و با [illegible] هم چند [illegible] آمیخته دو مثقال
بکار برند **سفوف دیگر** جهت دوار و سدر [illegible] پوست هلیله کابلی یک مثقال کوفته با شکر تری آمیخته استعمال
کنند **سفوفی** که سودا را بر آرد و مالیخولیا را سود دارد هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون اسطوخودوس بسفایج
گاوزبان نمک هندی جمله برابر شربتی تا پنج درم **سفوفی** که اسهال سودا کند ترید سفید یکدرم ملح هندی نصف
جدا جدا کوفته و بیخته وزن کرده با هم آمیخته با [illegible] بخورند [illegible] شربت [illegible] آب سرد و بپاشانند از آب گرم [illegible]
عمل قطع کند **سفوفی** که اسهال سودا کند در مالیخولیا با [illegible] مستعمل میشود خربق دو دانگ غاریقون پنج
درم هلیله کابلی هلیله سیاه هر یکی یکدرم [illegible] افتیمون ده درم کوفته و بیخته دو درم با [illegible] انجبین آمیخته بکار برند
سفوفی دیگر که اسهال سودا کند و در [illegible] مذکور همراه ماء الجبن داده میشود در تحفه چنین نوشته نمک نفطی الاجزا
حجر مغسول خربق سیاه هر یک یکدرم غاریقون سه درم بسفایج گل گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک پنج درم کوفته و بیخته شربتی دو مثقال **سفوفی دیگر** که با ماء الجبن داده میشود
در قرابادین چنین نوشته حجر ارمنی مغسول گاوزبان و تخم کشوث اسطوخودوس نمک هندی هر یک سه درم هلیله سیاه
ده درم جمله یک شربت است **سفوفی** که با ماء الجبن در مالیخولیا که از احتراق اخلاط سودا باشد و [illegible] مزاج
قوی نداشته باشد مستعمل میشود منقول از شرح [illegible] افتیمون هلیله سیاه هر واحد نصف درم شکر چهار درم **سفوفی**
که نسیان را نافع است و جهت تنقیه دماغ و تصفیه آن [illegible] دارچینی [illegible] لسان العصفور
بادرنجبویه هر یک یکدرم مصطکی چهار درم کندر [illegible] درم [illegible] شکر سفید [illegible] شربتی دو درم با
[illegible] دو سه [illegible] با یک روز فصل [illegible] **سفوفی** که سودا و بلغم غلیظ از دماغ و بدن پاک کند ترید [illegible]
افتیمون [illegible] هندی هر واحد [illegible] کوفته با [illegible] بخورند **سفوفی** که مداومت آن دماغ و دل [illegible] را
قوت دهد و تفریح آرد و حفظ صحت و دفع علل بارده نماید دارچینی بادیان مصطکی انیسون زرنباد جمله برابر
نبات سفید هم وزن همه شربتی دو درم تا سه درم **سفوفی** که مالیدن آن بر زبان اعتقال لسان اگر از سبب بلغم

بهم میرسد و ورم کند و خوردن آن به عطاش و حمره و بثری و گرمی بدن وحی نافع باشد مشک دانگ
سک حضض کافور هر واحد درمی زعفران دو درم قاقله قرنفل جوزبوا هر واحد چهار درم گلسرخ گلاب رطبا شیر
هر واحد شش مثقال شکر طبرزد سفید شصت درم و برای کسیکه گرمی غالب دارد جوزبوا متروک کنند دوا ها جدا جدا
کوفته و بیخته با هم مخلوط کرده بکلان سال نصف مثقال و به صغیر در میان دو حبه تا قیراط دهند سکنجبین
افتیمونی مالیخولیا و صاحب توحش و خفقان و صرع را نافع است این سکنجبین علت را برفق پاک پاک میکند
با نضج داده ماده مهیا میسازد که بادنی مسهل مستفرغ شود تخم بادروج فرنجمشک بادرنجبویه درونج عقربی
زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید ساذج هندی قاقله سنبل هر یک شش درم حاشا برگ گلسرخ کمافیطوس هر یک
چهار درم گاوزبان پرسیاوشان ابریسم تخم کاسنی تخم کشوث پوست بیخ کاسنی هر یک پنج درم بسفایج فستقی
تربد سفید هر یک شش درم افتیمون ده درم گلقند آفتابی بوزن ادویه در سرکه و آب بخیسانند یک شبانروز
و بجوشانند و با انگبین قند بقوام آورند این را از قرابادین قادری نقل کرده و در این نسخه را شیخ رئیس
رحمة الله در ادویه قلبیه این قسم نوشته تخم بادروج تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک زرنباد درونج بهمن سرخ
بهمن سفید ساذج هندی سنبل قرنفل هر واحد شش درم حاشا زوفا کمافیطوس هر واحد چهار درم پرسیاوشان
پنج درم بسفایج تربد هر واحد شش درم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس بیخ کاسنی هر واحد دوازده درم گاوزبان
پانزده درم افتیمون بیست درم انگبین شکری برابر همه این همه را در سرکه […] یکشبانروز و شب
تر کرده پنج رطل آب اضافه کرده برفق بجوشانند تا بمقدار سرکه عود کند و اگر آب از این هم زیاده باشد
بهتر است پس سرکه را اضافه کرده شکر مقداری که میخواهند داخل کرده بقوام آرند قدر خوراک پانزده تا بیست
درم استعمال کرده شود ده روز ظاهر میشود از این نفع عظیم این سکنجبین و در وقتی استعمال کنند که ماده سوداوی
بسیار باشد و اگر ماده قلیل باشد و در نضج ماده […] مستعد […] این خلط باشد برای […] شیخ رحمة الله یک
شربت ترتیب داده انشاء الله در اشربه مذکور خواهد شد سکنجبین افتیمونی نوع دیگر قریب
المنفعت باول اسطوخودوس رازیانه تخم شبت هر واحد […] پنج درم افتیمون بسفایج فستقی سنای مکی بلیله کابلی هر یک
ده درم آنچه کوفتنی است نیمکوب کرده در پنجاه درم سرکه خیسانند و با نیم من قند بقوام آرند سکنجبین
افتیمونی نوع دیگر که اخراج سودا بقوت کند خربق سیاه کوفته چهار درم افتیمون اقریطی بسفایج
کوفته هر یک بیست درم همه را علیحده علیحده در خریطه کتان متخلخل ببندند و با خل […] صد درم و آب خالص دو
رطل در ظرف لطیف سوای افتیمون با تش ملایم بجوشانند و کف بر دارند و نزدیک بپختگی رسیدن خریطه
افتیمون در خل کرده چند جوش سبک دیگر داده از آتش بردارند و خریطه ها را فشرده دور کنند و دو رطل شکر

سفید در خلکرده بقوام آرند قدر خوراک این بیست درم است **سکنجبین افتیمونی** که در مالیخولیا و امراض سوداوی
با مار ایجین بکار می آید افتیمون در صره بسته گاوزبان فرنجمشک هریک ده درم همه را یک شب در پنجاه درم سرکه
بخیسانند و صبح بجوشانند و صاف کرده با نیم من قند بقوام آرند با مار ایجین بنوشانند **سکنجبین افتیمونی**
دیگر که با مار ایجین در مالیخولیای دموی بعد از فصد باسلیق و در قسم سوداوی قبل از آن بکار آید منقول از منهاج خربق
نیم کوفته یک مثقال افتیمون بسفایج نیم کوفته هریک ده درم هریک علیحده در صره کشاده بندند و یک شبانروز در نیم من سرکه
بخیسانند و روز دیگر نیم من آب داخل کنند و صره که افتیمون دران بسته اند بیرون آرند باقی را باتش ملایم چندان
بجوشانند که آب تحلیل رود باز افتیمون داخل کنند و یکجوش بدهند پس از آتش بردارند و صره ها بدست مالند
و بیرون آرند و یک من و نیم شکر داخل کنند و بقوام آرند **سکنجبین بزوری** که بعضی اقسام آن بسیار منفعت
دارد انشاء الله تعالی در ادویه علل سینه بیاید **سکنجبین عنصلی** که در مالیخولیائی که ماده آن بلغم با سودا مخلوط
بود استعمال میشود در ادویه فالجیه و اکثر نسخ آن در ادویه علل ریه انشاء الله تعالی مرقوم خواهد شد **سکنجبین**
مسهل سودا با سکنجبینات مسهله دیگر در ادویه حمیات انشاء الله المستعان مذکور خواهد شد **کلمه**
یازدهم از ملفوظ دوم ادویه امراض راسی در ذکر دواهای که مصدر بشین معجمه است **شربت**
اسطوخودوس که به نسیان و اختلاط در امراض دماغی عظیم المنفعت و در انضاج مواد سوداوی و بلغمی خصوص مواد
دماغی فخیم المنفعت است اصل السوس مقشر پنج درم بنفشه خشک ورق گلسرخ هریک هفت درم پرسیاوشان
اسطوخودوس فاوانیا گاوزبان خراسانی تخم رازیانه تخم کرفس تخم خطمی هریک ده درم مویز منقی بیست درم سپستان
سی عدد همه را بجوشانند و به سه رطل شکر طبرزد و عسل صاف کنند و شربت بندند از ده درم تا پانزده با آب گرم
بدهند این نسخه از حاشیه شرح حکیم علی منقول است و در جالی که ناقل از سدیدی است و درین نسخه از فاوانیا
تا تخم خطمی همه را پنج درم نوشته و جهت تفتیح سده و ماغی نیز نافع نوشته و یک نسخه شربت اسطوخودوس متعارف
که بمالیخولیا و جمیع امراض بارده دماغی نافع است با دو نسخه دیگر در ملفوظ ادویه صداعی مذکور شده **شربت**
افتیمون مالیخولیا مراقی را نافع باشد و جهت ضعف معده بارده و سدد بقینه بغایت آزموده منقول از قرابادین
قادری سنبل الطیب ده درم تربد سپید غاریقون هریک چار درم افتیمون رومی ده درم ورق گلسرخ بیست
درم جمله را در چار رطل آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث بماند صاف نموده با صد و بیست درم قند یا شکر
بقوام آرند **شربت بادرنجبویه** توحش سوداوی زایل کند و دل را قوت دهد و خفقان سرد را
سوداوی را و آب بادرنجبویه تازه یک رطل یا دو رطل قند شربت پزند و اگر سبز نباشد بادرنجبویه خشک را بدستور
گاوزبان بپزند اینچنین است در قادری و در شاهی وزن بادرنجبویه خشک پنجاه مثقال ضبط کرده اند

اند **شربت بادرنجبویه** موافق جلالی انچنین است گستانند گاوزبان خشک سی درم بالنگو تازه یکمن
اگر تازه نباشد خشک سی مثقال بگیرند و بجوشانند و بپالایند و با انگبین عسل کف گرفته شربت سازند و بعضی در
بالنگو زعفران و مصطگی داخل میکنند و اولی آنست که نکنند و اگر احتیاج افتد رای طبیب است بجوز آن و اگر بیفکند
خواهند بهمین طریق سازند و نسخه شربت بادرنجبویه دیگر که بتوحش سوداوی نافع است در ادویه امراض قلب انشاء الله
تعالی بیاید **شراب حرمل** که جهت جنون و نسیان مفید است انشاء الله تعالی در ملفوظ سوم بیاید
شربت خشخاش که منوم و بسرسام نافع است در خمیرهای همین ملفوظ دوم ذکر یافته و بعضی نسخهای
دیگر آن که با مرض این ملفوظ مناسبت دارد انشاء الله تعالی در ادویه نزلی بیاید **شراب ریحانی**
نسیان و امراض بلغمی را نافع است و جهت تقویت دماغ و معده مفید و بشایخ سود مند دار چینی قرنفل کبابه
جوزبوا هر یک ده درم مجموع نیمکوفته در کیسه کرده بهمراه شیره انگور صد من در خمی که اول پاک شسته اندرون آن
موم گداخته گردانیده و مشک و عنبر بو کرده باشند بریزند و سرش بمن قند اضافه کرده سرخم بگیرند و بعد شش ماه
استعمال نمایند **شراب ریحانی نسخه دیگر** امراض سوداوی و بلغمی را نافع باشد و معده و دل را قوت دهد
قرنفل یکدرم و نیم عود هندی دو درم گاوزبان بادرنجبویه گلسرخ هر یکی سه درم کوفته در کیسه همراه آب شیرین
دو رطل آب سیب سه رطل در دیگ سنگین بجوشانند تا به نیم آید در خم ریزند و قند سفید یک رطل و نیم اضافه
کرده و شراب ریحانی دو من بالای آن ریخته سرخم بگیرند و بیست روز در آفتاب گذاشته صاف نموده
استعمال نمایند این هر دو نسخه از شفائی است **شربت عناب** بارد رطب است نفع میکند غلبه خون و
باشرا و جدری و حصبه و سعال و اوجاع صدر را منقول از مرکبات شاهی عناب جرجانی ربع من در من
آب بجوشانند تا ربع بماند و با یکمن شکر بقوام آرند و یک نسخه شربت عناب سبز که معمول است در ملفوظ اول
ذکر یافته **شربت عود** میگویند که از تراکیب رازی است نفع میکند سدر و سکر و وسواس و انواع جنون
و نسیان و ضعف معده و کبد و کلیه و دماغ و دل خفقان را و مبادی استسقا و ذات الجنب و ربو و باه را
نیز نافع است و استعمال این را شرط شرطی نکرده منقول از تذکره یاقوت یکدرم و نیم ورق طلا ورق
نقره مشک هر یک یک مثقال نیم عنبر دو درم مروارید مرجان مصطگی ریوند طباشیر ابریشم خام کهربا زرنب
قرنفل فرنجمشک هر واحد چهار درم تربد اسارون قاقله کبار و صغار تخم خشخاش هر یک نصف وقیه آب بیهو
و حماض اترج سه وقیه یا چهار وقیه عود هندی قسم اول آب عناب و تفاح و ریباس و زرشک و انگور
و انار ترش و سفرجل هر یک چهار وقیه گلاب بید مشک هر یک نصف رطل شکر دو چند ادویه بطریق ساختن
این صاحب تذکره در تصنیف نوشته اما این هر دو ترتیب پیش اهل صناعت این زمان غریب است ترتیبی

که نزد طبایع اهل مذاق مطبوع و نزدیک دوا سازان این اوان مصنوع است اینست که اجزای معدنیه
مثل یاقوت و مرجان و کهربا و مروارید را خوب سایند و ورق نقره و طلا را در آب لیمو و حماض اترج ترکرده دارند
تا در قعر آن محلل شود و اجزای دیگر سوای عنبر و مشک کوفته در چهار رطل آب سه شب ترکرده داشته بجوشانند
هرگاه ربع آب بماند صاف نموده این مطبوخ اجزا را با گلاب بید مشک و آب فواکه و آب لیمو و اترج یکجا
کرده شکر اضافه نموده با آتش ملایم بقوام شربت آرند و نزدیک بقوام رسیدن معدنیات حل کنند
و عنبر و مشک نگاه دارند و بکار برند شربت فکر و وسواس تالیف ابن زهر منقول از شرح مشک
یکید هم کهربا حریر خام مقرض لاجورد محرق مغسول جوز بوا زرنباد درونج بهمنین صندلین مروارید ناسفته
عنبر اشهب بادرنجبویه عود مصطکی هر یک مثقالی همه را سوای مروارید و کهربا کوفته و این دو جزو را سحق و حل کرده
کرده همه را با مشک در خمیر قند ببندند و گاوزبان نعناع گلسرخ ورق اترج حبق ریحانی سیاوشان
هر یک چهار درم به و سیب قطعه قطعه کرده خشک کرده هر یک سه عدد اهلیله را اول کوفته و بیخته با جمله مذکور
در سیزده رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف کرده ثفل را باز در سیزده رطل آب دیگر بجوشانند و صاف
کرده با ده رطل عسل سفید منزوع الرغوه شربت بسازند و سحق کرده مشک سائیده حل کنند شربت
کاسنی که مالیخولیا و امراض سوداوی را نافع است ابریشم دو درم گاوزبان سه درم بادرنجبویه بسفایج
هر یک سه درم و نیم اصل السوس پنج درم بادرنجبویه هشت درم و نیم تخم کاسنی تخم خرفه خشک تخم بادرنجبویه
هر یک ده درم در دو رطل آب سه شبانه روز تر کرده پس با گلاب بجوشانند تا به ثلث آید با من قند
بقوام آرند شربت گاوزبان چند نسخه این شربت مناسب باب در ذخیره های همین ملفوظ دوم این
کتاب مذکور شده یک نسخه اینجا مرقوم میشود شربت گاوزبان جهت مره سودا گلسرخ پنج درم
گل نیلوفر بادرنجبویه خرفه خشک هلیله هندی افتیمون بسفایج تخم کشوث خشک اسطوخودوس هر یک ده درم
بنفشه پانزده درم گاوزبان سی درم شکر طبرزد سکنجبین گلاب سه من شربت مسهل که جهت
امراض سوداوی و اعلال بارده و ماعی و صدری بغایت نافع و بهترین مسهلات است سنبل الطیب
ده مثقال مصطکی اسطوخودوس تخم کشوث هر یک سه مثقال تربد سفید افتیمون رومی غاریقون
هر یک سی عدد در چهار صد مثقال آب یک روز خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه مثقال
ترنجبین و شکر بالمناصفه بقوام آرند و از پنج تا ده مثقال بنوشانند شربت نیلوفر که نسخه‌اش نافع
است در ملفوظ اول ادویه صدریه گذشته شربت مفرح که مالیخولیا و توحش سوداوی را نافع بود و
تقویت دل کند و این نسخه تالیف شیخ رئیس است رحمة الله که در ادویه قلبیه آورده و در نسخه سکنجبین افتیمونیه

افتیمونی تالیف شیخ جوالریاب شربت کرده نوشته اصل السوس یکدرم بسفایج بزر رازیانه هر و چهار مثقال درم
برگ بادرنجبویه پانزده درم تخم کاسنی تخم بادرنجبویه تخم و تخم کشنیز هر یک بیست درم گاوزبان شامی ده درم
و در بعضی نسخ بجای اصل السوس ابریسام ده درم در حل است همه را در ده چند شیره سکنجبین شیرین گلاب
بجوشانند تا نیمه بماند ادویه گلاب و شیره بمانند صاف کرده شکر و عسل کرده بقوام آرند و جایز است که از این ترکیب
سکنجبین بر قیاس سکنجبین افتیمونی بسازند این نسخه از کتاب الیمین رحمة الله علیه نقل کرده و اصلش در او قلب شیخ محمد
اکبر است و در قرابادین قادری شکر را به عسل قصب کرده اند و اسم این **شربتی** که بیاد دار نافع
است و در تطیب دماغ و رفع ایشان بهتر از دیافوذ است خشخاش سفید را کوفته در آب طلع و آب نیلوفر و آب
گل بنفشه شش ترکرده دارند و بعضی پس صد درم از خشخاش وزن یکدرم در ربع تا یکدرم و
نصف یخ سفید بغیر کوفتن و حل میکنند و بعد از ثقل صاف کرده شکر سفید بقوام جلاب آرند
شربت هندی که نزدیک اهل هند مسمی بشربت اصلی است آب چاه شیرین که تازه باشد و یکمن
و ده سیر بجوشانند تا پانزده سیر بماند یخ و نیم سیر خوب صاف کنند که یک ذره نشود
و گل داودی نیم سیر پوتلی بسته و جای بیل جو ترسی هر یک یک پل را کوفته بایک ساخته
علیحده پوتلی بسته هر دو پوتلی در آب و داخل کرده در ظرف چینی یا سفالی ویا در شیشه کوی
که بوی باشد اقل مدت چهل روز و اگر شش ماه نگاه دارند بهتر آورده حل آرند قدر شربت از چهار
درم تا هر قدر که طبیعت متحمل شود در خاصیت این نوشته اند که نشاط آرد و حواس خمس قوی کند
و خون و عقل افزون سازد و بلغم و سودا قطع کند و شهوت جماع و
اشتها و قوت معده بیفزاید **سکنجبینا** که بجنون و وسواس و وحدت نفع امراض سوداوی نفع
میکند نسخه این با تحقیق این لفظ در ملفوظ سیوم مکتوب اول ادویه امراض رأس بیاید انشاء الله تعالی
شموهی که سام گرم را سود دارد سیب آب آس تر گلاب صندل سفید سائیده آمیخته
اندکی کافور انداخته ببویند بنفشه نیلوفر نافع است **شموهی** که داروی زیادی
بادرنجبویه و مشک تمام بقوت سیب فرادی و مرکب بویند **شموهی** که خواب آرد
ریحان سبز گلاب و شوش کرده **شموهی** که نسیان و صداع بار در انقصد را ده
مسطور شده **کلمه دوازدهم از ملفوظ هفتم** ادویه امراض راسی در ذکر دواها که
بجهة است **ضمادی** که نفع میکند و از اخلاط عاده در بطون دماغ
نوشته اند که این بسیار میکند این ضماد و بعد قصد حل طبیعت زایل شده مرض استعمال تسطیل

وندیده ام من چیزی را نافع تر ازین ضماد درین نوع دوار وصداع حار خطمی سفید آرد باقلی بزر قطونا از هر یکی یک جزو
آرد جو دو جزو همه را بآب کدو در وغن گل بسرشند تا چون مرهم شود ضماد کنند **ضمادی** که نفع میکند سدر و دوار
شرکی معدی که از اذیت صفرا باشد بر معده ضماد کنند بگیرند برد وصندل از هر یکی دو درم گل سرخ سه درم
ونیم باریک کوفته بآب حی العالم و آب چوب بقله وگلاب وقدری خل خمر سرشته با قیروطی مبرد آغشته
بر خرقه کتان گذاشته ضماد کنند **ضمادی** که دوار وسدر بارد را نافع است منقول از منهاج در منبالوبه
برنجاسف اکلیل الملک از هر یکی جزوی بادآورد وصبر سقوطری مر مکی از هر یکی دو جزو کوفته نرم بیزند و موم زرد و روغن
خیری زرد بگدازند و با هم مرهم سازند وضماد نمایند و یک روز و شب بگذارند همچنین تضمید بخردل مدقوق
محلول بسرکه همچنین تضمید به بابونه مطبوخ بشعیر و تضمید بورق الحبره مدقوق تخم خوره و تضمید بانجدان سیاه کوفته
با خطمی ودقیق کرسنه نافعست **ضمادی** که جهة سدر و دوار معدی بکار آید هم منقول از منهاج سنبل
الطیب مصطکی از هر یکی نیم جزو صبر یک جزو مر مکی گل سرخ هر یک دو جزو کوفته موم زرد با روغن باردین یا روغن
قسط یا روغن مصطکی بگدازند وادویه مذکوره دران بخته مرهم سازند و بر خرقه مالیده بر معده ضماد کنند
ضمادی که در سدر ضربی بعد تسکین گرمی بکار آید بگیرند قیروطی بروغن طرح کنند بران از اسفیداج رصاص
وقدری مرداسنگ ولت کنند واز آب خیار و آب ورق خطمی تسقیه قدری که تواند جذب کرده داده بر خرقه
گذاشته بسر تضمید کنند **ضمادی** که در سرسام صفراوی که عارض شود نفس جوهر دماغ را بکار آید جرادة کدو
مغز خیار ورق عنب الثعلب صندل سفید حضض اطراف بید ورق بنفشه ورق نیلوفر ورق بزر قطونا هر یک مقدار
را بقی مرض گرفته باریک سائیده بسرکه تازه ضماد کنند **ضمادی دیگر** بهتر از اول ورق عنب الثعلب ثمره عنب
الثعلب تفاح رسیده همه را البابند سائیدن باریک بسرکه تازه و روغن بنفشه بجوشانند تا بجنبه مثل مرهم
شود بسر بپاشند درین قدر آرد جو و سویق جو چند دفعه بسر بندند **ضمادی** که اگر بر صاحب لیثرغس
نهند تحلیل ماده بلغم کنند و اگر بر ساقها و ابهای صاحب مرض نهند جذب ماده نماید عنصل تر در هاون سنگین نرم
بکوبند و بسرکه حل کنند و ضماد سازند **ضمادی** جندبیدستر سائیده بسرکه عنصل یا شراب انگوری بیخته ضماد نمایند
دیگر تمام پودینه دشتی صعتر فارسی خشک مساوی کوفته و بیخته بسرکه عنصل ضماد کنند **ضمادی** که با لیخولیا
مراقی بعد از تنقیه بدن مصطکی گل سرخ افسنتین رومی سنبل اسارون سعد کوفته و بیخته بگلاب سرشته ضماد کنند
ضمادی که درین قسم بکار آید زمانی که معده خالی از غذا باشد افسنتین رومی شبت پودینه دشتی زیره کرمانی
انیسون تخم کرفس سعتر کوفته بآب بیخته ضماد کنند یا در آب جوشانیده ضماد نموده در شانه کاهو چکرده گماد کنند
وبعضی اوقات کنند رو و دارچینی در شیاف اضافه نموده میشود و این هر دو نسخه هم از منهاج منقول است **ضمادی**

که نافع است به نسیان جند بیدستر مکلسو بادآورد هم یکدرم تخم رازیانه خردل سفید هر یکی دو درم برگ آزاد درخت
سه درم کوفته و بیخته در سرکه و قدری مرارهٔ گاو حل کرده بعد حلق راس ضماد نمایند و اگر از احراق آن صبر نتوانند
کرد قدری از روغنهای گرم نیز اضافه کنند **ضماد** جهت نسیان مبسی فالوده عسل فاتر نافع است **ضمادی** که در
علت قسم نسیان که آنرا هلاک الذکر گویند بعد تنقیه بکار آید فربیون تازه سقنقور تافسیا یعنی صمغ سداب جبلی هر یکی
یک درم و نیم خردل سیاه و تخم مغسول ده درم همه را سائیده با دقیق خشکار بمبالغه تخمیر کرده بیست درم یکجا
کرده بروغن قسط یا روغن ناردین یا روغن بلسان خمیر کرده بر موضع علت ضماد کنند مگر اینکه متعدی شود فساد
بقسم اوسط دماغ درین صورت بر تمام سر ضماد کنند و التزام کنند باین ضماد بدوام احتما با طلمه موافقه و اگر تغیر یابد
مزاج بحرارت گذاشته شود بر طبیعت و فصد تلطیفه نباید کرد مگر اینکه تجی گشته این ضمادات از شرح منقول
است **کلمه سیزدهم از ملفوظ دوم** ادویه امراض راسی در ذکر دواهای که مصدر بطای مهمله است
طلاء منوم پوست خشخاش شیاف ماميثا هر یک دو درم صندلین هر یک دو مثقال نیلوفر بنفشه تخم کاهو
هر یک سه درم کوفته و بیخته باب برگ کاهو تر ساخته بر پیشانی و صدغین طلا کنند **طلائی** از جهت خواب
نافع منقول از جلالی پوست خشخاش صندل سفید بیخ لفاح از هر یکی دو درم بنفشه برگ نیلوفر تخم کاهو از هر یکی سه
درم گل خطمی چهار درم کوفته و بیخته باب کاهو طلا کنند **طلائی** که خواب خوش آرد هم از جلالی صندل سرخ
یا سفید دو مثقال پوست خشخاش سه درم برگ نیلوفر تخم کاهو از هر یکی پنجدرم کوفته و بیخته باب کاهو بر پیشانی و
بناگوش طلا کنند **طلائی** که خواب عمیق آرد سلیخه افیون زعفران کوفته بروغن گل آمیخته بر پیشانی طلا کنند
اگر پوست خشخاش و بیخ لفاح بر صدغین طلا کنند همین عمل کند **طلائی** که در ابتدای سرسام نفع بخشد خل خمر یکدرم
گلاب روغن گل هر یکی ده درم در یکجا بیامیزند و بر سر طلا کنند **طلائی** که سرسام و صداع گرم را مفید بود
صندل سرخ و سفید و گل نیلوفر و ورق گل هر یکی درمی ماميثا دو درم کوفته و بیخته باب کاهو سرشته بر سر طلا کنند
طلائی که سرسام ضربی و سقطی را نافع بود بنفشه بابونه کوفته و دقیق شعیر بروغن گل و سرکه مخلوط کرده بمالند
و اگر جراحت باشد سرکه نهند **طلائی دیگر** که غشی را نافع بود موی آدمی بسوزند و باریک سایند و بسرکه آمیزند
و بر پیشانی طلا نمایند اخلاط غلیظه دفع کند **طلائی دیگر** جهت غشی جند بیدستر ده درم مویزج ارمنی خردل
هر یکی سه درم عاقرقرحا مونیج هر یکی چهار درم باریک سائیده بآب مرزنجوش و قدری خل خمر یا خل
عنصل طلا کنند **کلمه چهاردهم از ملفوظ دوم** ادویه مرض راسی در ذکر دواهای که مصدر بعین مهمله است
عطوسی که سبات و صداع بارد را سود دارد در ملفوظ اول گذشته **عطوس** برای صاحب نسیان غش کندش
فلفل کوفته بکار برند و بعد استفراغ استعمال نمایند **عطوسی** که همه بیماریهای دماغ را که از سردی و تری

بود مشود منید باشد سعتر فارسی زراوند طویل دم الاخوین هر یکی نیم درم عاقرقرحا سه درم کندش چهار درم
برابر خزرم پنجدرم کوفته و بیخته اندکی در بینی دمند بعضی عطوسات دیگر که تقویت دماغ کند و جمیع علل بارده دماغ
را نافع باشد در ادویه صداعیه گذشته **کلمه پانزدهم از ملفوظ دوم** ادویه امراض راس در ذکر دوای که مقصد
بغیر مذکور است **غالیه** طیب معروف است مرکب از اشیا عطره از تراکیب قدیمه ملوکیه است اختراع کرده این را
جالینوس برای [illegible] ملکه که سوال کرده بود از اصلاح [illegible] موها و ارحام ایشان از قبیل بر دوست پس توسع کرده
شده در ان عمل و کرده شد برای تقویت بعضی اعضا دیگر مثل دماغ و جهته امراض بارده و غیرها احتراز من کراهیته
الصدا **غالیه گرم** تفریح آرد و تقویت دماغ و دفع امراض بارده آن کند مشک یکدرم عنبر اشهب یا ازرق
دو درم [illegible] روغن بان یکجا گدازند و بسایند **غالیه معتدل** جهته دماغ عنبر اشهب یکدرم عود هندی دو درم صندل
مقاصری سه درم عنبر را بگلاب گرم بگدازند و عود و صندل باریک سائیده در ان آمیزند و شمیم نمایند **غالیه**
از اسرار مصونه که یافته شده در دفع خنازیر [illegible] نفع میکند [illegible] رعشه و خدر [illegible] و مفاصل [illegible]
عجیب است [illegible] بان [illegible] فالج [illegible] در [illegible] بیاید [illegible]
ظرف [illegible] و لذت [illegible] که عقل از [illegible] عفران [illegible] فقر بود هر یک جزوی
باریک سائیده در [illegible] مشک سه روز [illegible] روغن بان چهار [illegible] آتش [illegible] قدری عنبر
و مشک و [illegible] کرده [illegible] طرف [illegible] گذاشته [illegible] ظرف بسته چهل روز
بگذارند باز [illegible] **غرغره** که دماغ را از فضول و اخلاط پاک کند و اصلاح [illegible] در ادویه صداعیه مذکور
شده **غرغره** که حکیم علی رحمته الله در معالجات مرض [illegible] آورده سعد [illegible] بیخته بسیار باریک ساخته
در [illegible] حلبه [illegible] باشند حل کنند که خوب مختلط شود پس در آب خالص که گرم کرده باشند [illegible] حل کنند
و رقیق کرده غرغره نمایند **غرغره** که نسیان و فالج [illegible] بیدانوشادر یکدرم عاقرقرحا [illegible]
[illegible] ارمنی هر یک سه درم پوست بیخ کبر [illegible] خردل سفید هر یکی پنجدرم با عسل [illegible] بکار برند غرغره
کنند و اگر پنجدرم ایارج فیقرا در این غرغره زیاده کنند در دفع علل مذکوره بهتر بود **کلمه شانزدهم
از ملفوظ دوم** ادویه امراض راس در ذکر دوای که مقصد بقا است **فتیله** در لغت معروف است
که بپارسی [illegible] گویند و در اصطلاح اطبا مرادف شیاف است بنام بلوط [illegible] نیز خوانده میشود و آن دوای است
که طولانی بلوط شکل ساخته بر [illegible] میشود و در مقعد و لفظ شیاف را بر چیزهای طولانی که جهته چشم و غیره میسازند
نیز اطلاق میکنند همچنین فتیله را اسم گاهی بر ادویه مستعمله در بینی و گوش نیز اطلاق مینمایند چنانچه در نیجا هم از این
قبیل بعضی فتایل که به بعضی امراض دماغی نفع میکند مذکور میشود و [illegible] فتیله [illegible] حبوب مطبوخ است

است که این تا دیر بماند در معا مستقیم و برسد اثر آن بقولون بلکه با عالی و اعماق بدن بتمام و فتیله که جهة قولنج بسازند باید که طول آن بقدر طول انگشت مریض بلکه بشش انگشت مضموم باشد تا در معا مستقیم باستقامت فرا رسد و اثر وی بقولون که محل قولنج است سرایت کند بخلاف فتایل شیافاتی که برای وجع الورک و عرق النسا بسازند باید که مدحرج بود تا مقام آن در موضع قریب علت طویل باشد و بعضی از احکام فتایل که داود انطاکی از مسیحی نقل کرده اینست که این را با عسل سازند و سخت خشک کرده مستعمل کنند و چرب کرده باد او از انا استعمال نمایند و اکثر زمان نگهداشتن یک فتیله دو ثلث ساعت است

فتیله جهة دوار و سدر بار در روغن سوسن روغن یاسمین هر یک یک درم روغن بلسان یک دانگ با هم آمیزند و مشک و جندبیدستر و صبر هر یک یک طسوج سائیده داخل کنند و چهار فتیله در آن ملوث سازند و دو در هر دو گوش و دو در هر دو پرده بینی گذارند منقول از منهاج است

فقاع بضم فا و تشدید قاف بپارسی بوزه گویند از اشربه مرکبه معروفه است که از شعیر و ارزن و خبز حواری و بعضی فواکه و غیر آن با فاویه و غیر افاویه میسازند و این مرکب را باین نام از برای این میخوانند که مرتفع میشود بالای آن زبد و فقاع حباب آب را گویند و احکام این بحسب ماده و فاعل مختلف است اقرب بخبز زبیبی پس سکری پس عسلی است و با دوای این ردی است اما نسخه عسلی که مناسب این مقام است از تذکره ذکر کرده میشود و احکام اقسام اجمالا اینست که زبیبی حار در ثانیه در رطب در اولی است تولید خون میکند در بادین و با ضم و مفتح سدد بود لیکن دماغ را به بخار غلیظ فاسد میکند و معمول از و پس اضر است در این امر اما فربهی آرد و سکری الطف است و از لطافت وی است که خمار این زود زایل میشود و که ورث پس نمیکند ارد و موافق مشایخ و ناقهین و ضعاف الابدان و دقاق العروق و سوداوین است و ما خوذ از عصیر قصب شدید التکاثیه محرق اخلاط و رسانیده آن بکرات است و منکاریه است جالینوس گفته که فقاع معمول از شعیر خلط بد و عفونت و نفخ پیدا میکند و یوحنا گفته فقاع شعیری با فاویه حار یابس است تولید خلط ردی و قراقر و نفخ معده می کند اما نافع است جذام و دیسقوریدوس بعکس این گفته که فقاع مورث جذام است و قول دیسقوریدوس صحیح است و محمد بن زکریا گفته که فقاع شعیری مضر عصب و مصدع و نفاخ و مدر بول است و اطفاء نایره خمار میکند و محمد بن یوسف طبیب انکار تسکین خمار کرده و نیز یوحنا گفته که فقاع متخذ از خبز و کرفس و نعناع نافع به مبرودین است و متخذ از عسل حار یابس است و متخذ از سکر مجرد و از این بهتر است و نیز محمد بن زکریا گفته که فقاع برنج قریب بشعیری است مگر اینکه قلیل النفخ است نسبت بشعیری و متخذ از خبز حواری که در آن کرفس و نعناع باشد اصلح است از این هر دو و احمد بن منصور اصفهانی گفته که خلط متولد در بدن از فقاع ردی سریع الاستحاله بعفونة و مضر عصب و دمی رسد بکسی که او مدمن شرب او کند خبز نقی کردن باین مجروری صلاحی دیگر ندارد که جبلا قوی می بخشد

و وقت شرب فقاع قبل طعام است نزدیک حاجت شدیده و بخورد دیگر بقدر حاجت و گفته که رخصت نمیدهم
در شرب فقاع حالت طعام خوردن و وقتی که منهضم شود طعام و نزول کند از معده پس مکروه می پندارم
شرب مقدار معتدل یا از آن بسیار کرده و مقدار کثیر از فقاع نزدیک من یک رطل بغدادی است و مقدار یسیر ثلث رطل
و معتدل دو ثلث رطل **فقاع عسلی** منقول از تذکره گرم است در ثالثه یابس است در ثانیه منشط شدید
التفریح و مقوی حواس است حافظ صحت مبرودین و مشایخ است نفع میکند هر مرض بارد خصوص فالج و رعشه را زعفران
ششم حصه یکجزو خیر نضج جوز بوا بسباسه قرنفل هر یک جزوی همه را در آب بقدر بجوشانند که مهرا شده صورت
اینها بر وجود پس صاف کرده ده جزو عسل حل کرده باز با آتش ملایم بجوشانند که آب جذب شده عسل بماند **فلونیا**
که حفظ بیفزاید و تقویت دماغ کند نسخهای متعدده آن در ملفوظ اول ادویه صداعی ذکر یافته و بعضی نسخهای این
آیند ان شاء الله تعالی بیاید **فیروز نوش** که نسیان و قولنج و مغص ریحی و ام حمل زنان حامله را
که سبب آن برودت باشد سود دارد و بادها غلیظ دفع کند فرفیون عاقرقرحا سنبل زعفران هر یک هفت
درم افیون بزر البنج هر یک بیست درم کوفته و بیخته بعسل بسرشند و بعد شش ماه استعمال نمایند **کلمه هفتم**
از ملفوظ دوم ادویه امراض راس در ذکر دواهای که مصدر بقاف است **قرص بنفشه مسهل**
دوار و تاریکی چشم را که از بخار صفرا باشد سود مند بود بنفشه تربد سفید مجوف مدبر پوست هلیله زرد هر یکی
یکدرم کلسنج دو دانگ سقمونیا مشوی دانگی کوفته و بیخته اقراص سازند جمله یک شربت است **نسخه دیگر**
بنفشه تربد سفید مدبر هر یکی یکدرم و در نسخه دیگر تربد یک و نیم درم است پوست هلیله زرد چهار دانگ گلسرخ
دو دانگ سقمونیا و کتیرا و ریوند چینی هر یکی دانگی کوفته و بیخته اقراص سازند **نسخه دیگر** تربد سفید
مجوف مدبر پوست هلیله زرد هر یکی یکدرم بنفشه چهار دانگ گلسرخ دو دانگ تخم کاسنی کتیرا سقمونیا
هر یکی دانگی **قرص مثلث** که سهر را نافع بود در ملفوظ اول ادویه صداعیه مذکور شده **قرص منوم**
بارد تخم کاهو خشخاش باقلی تخم خرفه کاکنج هر یک یکدرم افیون طسوجی کوفته و بیخته بلعاب اسپغول سرشته قرصها
سازند و این یک شربت است مرد قوی را **قرص منوم** چهار تخم خشخاش دو درم زعفران بزر البنج مرمکی هر یک
دانگی افیون طسوجی کوفته و بیخته بلعاب حلبه اقراص سازند شربتی بمثقال این هر دو نسخه از قرابادین شفائی
است و در قلانسی در این نسخه زعفران و مر هر یک دو دانگ مرقوم است **قرص منوم** که چون بر عضو درد
ناک طلا کنند درد آن بنشاند و بدان سبب در دفع بیخوابی معین شود افیون بزر البنج مر زعفران قشر یبروج
کوفته و بیخته اقراص سازند و با آب حل کرده بر صدغین جهت تنویم و بر عضو متألم جهت سکون وجع طلا کنند
قرصی که سرسام و صداع و تب را نافع بود و خواب آورد و هذیان دفع کند و تشنگی بنشاند تخم

تخم خیارین مقشر تخم کدو تخم کاهو هر یکی ده درم رب السوس نشاسته کتیرا افیون هر یک سه درم تخم بنج ابیض
درونج بادورد قاقله سی دو درم قاقلون هر یک سه درم ثلث درم بسد کوفته و بیخته با آب کاهو یا لعاب اسبغول سرشته بست
قرص سازند شربتی جهت سهر و هذیان یکعدد یا دو عدد بدهند و برای صداع و تب که بغیر سرسام و هذیان باشد
نصف بلکه ربع قرص کافیست تا قبض شدید نیارد و هرگاه امر شدید بود قرص را با آب کشنیز یا آب کاهو بدهند
والا با آب خیار و کدو و این قرص تا ضرورت نبود نتوان داد **کلمه هژدهم از ملفوظ دوم** ادویه امراض راس
در ذکر دواهای که مصدر بکاف است **کبوب** چیزیست که بخ دهند شود و بآن ادویه را و بر روی افتاده شود
بر بخارات **کبوبلی** که در دوار بارد بعد تنقیه و استعمال سعوطات بکار آید بابونه اکلیل الملک درمنه قیصوم سیسوس
گندم حب محلب نیم کوفته نمک از هر یکی کفی جوز بوا نیم کوفته سه عدد صبر هر یکی از هر دو قدر قلیل گرفته در آب قمقمه مضموم سه
الراس بجوشانند تا مطهر شود و پس سر بر بخار آن فرو دوآرند **کبوبلی** که سرسام و صداع حار را سودمند
بود تبرید و ترطیب دماغ کند ورق کدو و تراشه کدو و کاهوی تر تخم کاهو پوست خشخاش و ورق گل سرخ بنفشه
نیلوفر ورق بید فقاح شاهسفرم همه را در آب بپزند و بدان انکباب نمایند و هم بآب آن نطول فرمایند
کبوبلی که تبرید و ترطیب دماغ کند و بیخوابی را ببرد و حرارت و یبوست دماغ را نافع باشد بنفشه نیلوفر گل کاسنی
سبز کاهو بید ورق کدو و تراشه آن ورق گل سرخ بستان افروز با تنک خطمی تخم تورک تخم بادرنگ
تخم خشخاش پوست خشخاش فقاح شاهسفرم مرزنجوش قشر همه را در آب بپزند و شیر دختران و روغن بنفشه
بران بریزند و سر به بخار آن فرو آرند و بآب آن نطول نمایند این هر دو نسخه از جلالی است **کبوبلی** که در
سبات سهر بکار آید جو مقشر نیم کوفته ورق نیلوفر سه درم و عدد کف حی عالم ورق خبازی ورق بزرقطونا
مرزنجوش هر یکی باقی جوشانیده انکباب کنند **کبوبلی** در سبات بعد تنقیه تام نفع بسیار بخشد بیخ خطمی سفید ملح
هر یکی یک کف قیصوم بابونه اکلیل الملک ورق اذخر قشور شجر صنوبر نخاله هر یکی کفی کبریت ملح و نخاله را در خرقه بسته
همه را بجوشانند تا حشائش مهری شود و بکار برند **کبوبلی** جهت صاحب لیثرغس که بر دو برد غالب شده باشد و درد
وار نعاسش افتاده باشد نمام مرزنجوش بابونه شبت برنجاسف قیصوم مرصوص ... همه را خوب
در آب مهرا بپزند و بعد حلق راس سر را بکما کنند **کبوبلی** که مالیخولیای مراقی را تحلیل دهد ورق
احشا و جرب نفع رساند و هم تقویت معده کند افسنتین شبت فوتنج بری زوفا سیاه افیتمون کرفس
سعتر در آب بجوشانند و صاف کرده و در مثانه گاو پر کرده و بر معده نهند بشکم نهند **کلمه نوزدهم**
از ملفوظ دوم ادویه امراض راس در ذکر دواهای که مصدر بلام است **لعوب** شعیر و **لعوب** کبیر
نشاط آرد و تقویت دماغ کند انشاء الله تعالی در ادویه ماسیه بیاید **لخلخه** که خواب آرد افیون

واقلی کافور دو دانگ تخم گل بیخ انجدان هر یکی یکدرم کوفته و بیخته در ظرفی کنند و گلاب یا آب کدو دمانند آن از
بابعات مرطبه اندر اخته بخیسانند و به بویند و بعضی نخالیخ دیگر مناسب مقام در ادویه صداعیه گذشته

کلمه بشتم از ملفوظ دوم در ادویه امراض راس در ذکر دواهای که مصدر بهیم است **مار الاصول**

که انضاج اخلاط حاده دماغی وغیره دماغی کند تخم کاسنی پنجدرم تخم کشوث ششدرم پوست بیخ کاسنی بست
درم سپستان پانزده عدد عناب بست عدد همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا ثلث حصه بماند صاف کرده
در سه روز با ده درم تا بست درم سکنجبین بزوری بسیار بنوشند **مار الاصول** که تلطیف بلغم کند فطراسالیون
انیسون سنبل مصطکی هر یک دو درم تخم کرفس کلسرخ دو درم بعضی نسخها بجای ورد دو قوم قوم است اذخر هر یک
سه درم بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک پنجدرم پوست بیخ رازیانه ششدرم بزر رازیانه ده درم در سه رطل آب
بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده هر روز ثلث رطل به ده درم جلنجبین بنوشند **مار الاصول** که در علت
سبات بعد تنقیه بمطبوخی که از معالجات بقراطیه در ضمن مطبوخها سمت تحریر میابد بکار آید سلیخه قشور سلیخه از هر یکی
دو درم تخم رازیانه انیسون تخم کرفس پوست بیخ کرفس مصطکی نیکوفته عود البلسان از هر کدام سه درم فقاح اذخر
پانزده درم مویز طایفی منزوع العجم بست درم انجیر سفید بست عدد و بعضی اطبا افسنتین و دار شیشعان و بعضی دیگر
هیوم المجوس و اصل السوس برگ شبت نیز اضافه میفرمایند همه را در چهار رطل آب جوشانیده صاف نموده نگاه
دارند و هر روز مقدار بست درم را با دو درم روغن بید انجیر و هفت درم سکنجبین بنوشند و تا هفت روز مداومت
نمایند و از اغذیه غلیظه اجتناب لازم دانند و بر زیربا و چه حلوا و یاچه گوسفند که با نخود کشنیز و قدری شبت پخته باشند
اکتفا نمایند و بعد این مار الاصول اگر احتیاج باقی باشد مسهلی از مسهلها که از معالجات بقراطی مذکور شد میل نمایند
مار الاصول جهة لیثرغس که بان حرارت غالب نباشد مصطکی سنبل الطیب هر واحد یکدرم اسارون سلیخه هر واحد
یکدرم و نیم تخم کرفس رازیانه انیسون بیخ اذخر فقاح اذخر اسطوخودوس هر واحد سه درم پوست بیخ کرفس
پوست بیخ رازیانه هر واحد ده درم زبیب خراسانی منزوع العجم بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند
تا به رطلی رسد صاف کنند و هر روز چهل درم ازین گرفته ده درم سکنجبین سکری در ان حل کرده و صاف کرده
و یکدرم روغن بادام شیرین در ان حل کرده نیمگرم وقت سحر بخورانند **مار الاصول** که در مالیخولیای سوداوی
بعد فصد و ترطیب بدن جهة انضاج هفت روز تا ده روز بدهند و درین ایام از تمریخ بدن با دهان مناسبه
و تسعیط دماغ مسعوطات لایقه غافل نباشند و هرگاه یقین شود که بدن علیل از رطوبت و ماده جهة حسن نضج
اطاعت قبول کرده مطبوخاتی که خواهد آمد اخراج کند مصطکی سنبل حب الآس تودری بوزیدان افتیمون اصل السوس
محکوک ورق حسنه همه یکی مقداری خشخاش سفید عناب سپستان ورق بادرنجبویه لسان الثور فقاح اذخر

از خر هریک کفی مویز منقی یک کف کبر پوست بیخ کبر و پوست بیخ رازیانه هریکی باقه همه را خوب بجوشانند و اگر ضعیف
باشد بست درم یا سه درم روغن بادام تلخ و سه درم روغن بادام شیرین بدهند **ماء الجبن** بتشدید
نون و ضم حرفین با قبل و بسکون موحده و بتخفیف نون نیز آمده یعنی آب پنیر و مراد ازین آبی است که جدا میشود از شیر
متجبن و آن آبی است که کسب کرده حدة و کیفیت ترقیق و اسهال و قوت جلاء و اغتسال را چه اجزای ناری شیر درین
آب می آید و اجزای ارضیه غلیظه در جبنیه جدا میشود لیکن چون اجزای ناری مختلط بمائیه است لذع و حرقه و سیلان
بظهور نمی آید بلکه بواسطه مختلط بودن آن بدهنیه لذع ساکن میسازد و اصلاح اخلاط محترقه میکند بهر حال مزاج
ماء الجبن حار در اولی قریب باعتدال است اما رطوبت در آن بافراط است ازین جهة استعمال آن جهة ترطیب
مقصود بالذات است **اما منافع ماء الجبن** آنست که بعلل حاره و سوداویه و مالیخولیا و شقیقه
و صرع و ظلمت بصر و انصباب مواد بسوی چشم و پلک و استسقا و حرارت کبد و یرقان و حرقة بول و ضعف کلیه و مثانه
و قروح امعا و قروح حادثه و قوبا و حکه و سحافت تن و التهابات و احتراقات و جذام و داء الفیل مفید است
و جهة بثور شری و جرب و حکه و کلف و آثار طلا و شیر با سودمند و مفتح و مدر و مسکن عطش و جالی بی لذع و گزنده است
و اسهال برفق آرد با وجود آن اشتمال بمنافع وارد که مسهلات دیگر ندارد اول آنکه قوت این با وجود قلت حدت
این تا قعر بدن جاری و نفع آن بعضو مقصود ساری میگردد چه رقت و لطافت قوام حدت و قوت دوا را قایم
مقام است دوم آنکه بسبب سوءتی که دارد خار اعضا و تلیین مجاری و ازلاق ماده و تحلیل اخلاط حاده میکند سوم
آنکه با وصف اسهال قوت انضاج هم دارد و چه شیر مرکب از مائیه و جبنیه و دهنیه است هرگاه جبنیه ازین
منفصل میشود باقی میماند مائیه مسهله مطلقه و دهنیه ملینه منضجه و این دو خصلت در مسهل دیگر جمع نشده پس هرگاه
نضج و تحلیل بیشتر مطلوب باشد بنوعی باید ساخت که دهنیه در وی بسیار آید چنانچه از بعضی طریق ساختن آن معلوم
خواهد شد چهارم آنکه فضله وی که در بدن باقی بماند ببدن اذیت نمی رساند بلکه غذای او میشود و این عمل در غیر
وی نیست پنجم آنکه با وجود اخراج مواد کثیفه خفافت در او ان تحفیف نمی آرد چه با وصف انضاج مواد غلیظه را
بتدریج استاصل و اجزای باقیه آن تغذیه بیشتر حاصل است و هر قدر که ماء الجبن رقیق تر اسهال آن بیشتر
و هر قدر ثخین تر ترطیب او وافرتر **اما از البان برای ساختن ماء الجبن** جهة اغراض مطلوبه
از آن شیر بز جوان است که صحیح البدن و فربه و سرخ رنگ و ازرق چشم باشد و اشهر اعیان آن چهار دندان گشته
باشد و از چهار ماه تجاوز نکرده باشد و اگر سرخ رنگ نباشد سیاه و رنگ سفید و الا زرد و الا بهر رنگی که
باشد چه قید احمریت لون بسبیل اولویت است بخلاف شیر ابلق و دیگر که ضروری اند و فوت شرطی از آنها
موجب فتور غرضی از اغراض میشود و شیر بز را جهة آنکه از بهر این اختیار کرده اند که او در دهنیه و جبنیه

و مائیت معتدل است بخلاف شیر گاو که دهنیت وی بیشتر است و در شیر میش جبنیت و فسردگی و در شیر شتر و اتن
مائیت غالب و در امراض مستعمل فیها افراط هیچکدام از اینها مناسب نیست و اگر شیر بز بهم نرسد بنابر ضرورت از شیر گاو
توان ساخت و هرگاه برای سده و استسقا و کلف دهند شیر شتر اولی اما اگر استسقا با حرارت باشد از شیر
بز بهتر اما تعلیف بحسب طبیعت مرض بکشنیز تازه یا کاهو یا کاسنی یا رازیانه یا شاهتره تازه یا لبلاب خیار یا علف
جو و امثال اینها می کرده باشند و گیاههای تیز و تلخ ندهند و دانه ایشان آرد جو یا جو جوشیده تر کرده باشد
هرگاهی جهت تحلیل دانه و توفیر شیر با رازیانه یا زیره همراه دانه میداده باشند و در دادن دانه احتیاط کنند
که تخمه نشود و موجب فساد شیر نگردد و برای همین بسته داشتن بز بسیار خوب نیست گاه گاهی شیر دوشند که حرکت
کنند و بگردد و باعث تحلیل غذا شده آن گردد **اما طرق ساختن ماء الجبن** صاحب قرابادین
قادری از تتبع و احصار عبارات کتب سلف و خلف منحصر بسه طریق ساخته چون عبارت قرابادین مذکور جامع
و نافع بوده اکتفا بنقل آن نموده از جمله طریق اولی اینست که از سکنجبین یا حموضات دیگر سازند و اینچنان باشد
که شیر تازه دوشیده در ظرف سنگین یا سفالین یا مسین قلعی دار بنمک بجوشانند پس اگر مثلا شیر دو رطل
باشد سکنجبین صادق الحموضه ثلث رطل بران ریزند و اگر سکنجبین بسیار ترش نباشد قدری سرکه انگوری یا آب
غوره یا آب لیمو اضافه نمایند تا شیر زود پاره شود و بعضی از متأخرین پانزده مثقال سکنجبین و یک مثقال
سرکه را در دو رطل شیر کافی نوشته اند و در شفاء الاسقام گفته شیر را باتش نرم بجوشانند و بچوب
همی جنبانند تا که جوش زده بسر دیگ بر آید پس فرود آرند و سرد درم سرکه تیز و تند یا آب لیمو اندازند که بریده
شود و در اثنای طبخ تحریک شیر لازم دانسته اند تا محترق نشود و بهترین آلات جهت تحریک چوب تر انجیر است خاصه پوست
باز کرده سر کوفته تا تنوعیت و لبنیت که در چوب انجیر است مستخرج شده در ماء الجبن آویزد و معین بر اسهال
باشد و اگر چوب انجیر نباشد بچوب خرما تحریک کنند و هرگاه غرض ترطیب بدن بود نه تلیین طبیعت عوض چوب
انجیر چوب بید جهت تحریک اختیار کنند و ایضا عند الطبخ سر دیگ را باسفنج یا پارچه که آب تر کرده باشند
مسح همی کنند تا مانع احتراق شود و بالجمله چون پاره شود دیگ را فرو آرند پس اگر مقصود آن باشد که اجزای
دهنیه در ماء الجبن فسردن تر آید چون قریب بسرد شدن رسد و هنوز حرارت باردران باشد بپالایند
و جهت پالودن پارچه سفته باید و واجب است که شیر در پارچه کرده بیاویزند تا آب تقاطر کند و چیزی
از جبن یا آب نیامد و اگر مطلوب آن بود که دهنیه در ماء الجبن کمتر آید شیر را بگذارند که خوب سرد شود تا در
اجزای دهنیه نیز جمود رفته و عند تصفیه همراه آب کمتر برآید لهذا بعضی بر آنند که شیر را بعد پاره شدن
تمام شب نهاده دارند و اگر هوا گرم باشد ظرف شیر در آب گذارند بهر حال چون آب صاف حاصل آید

اید بهر طور که باشد اگر آب مذکور یک رطل باشد نمک اندرانی یک مثقال آمیخته باز جوش دهند تا هر گاه که کف بر آید کف
را بر میدارند پس بطریق معلوم تشرب نمایند تنها یا با هر چه مناسب غرض بود و گفته آید و بعضی اطبا سبب
امتزاج نمک همان آب صاف میدهند و در قروح کلیه و مثانه همین قسم در جلبت و این نوع ماء الجبن یعنی
حموضی و سکنجبینی برای اخراج اخلاط محترقه و جهت تسرید بدن و تفتیح سدد کبد و طحال و دفع یرقان و قروح و جرب
و بثری و کلف و جلا و ظلمت بصر و جمیع امراض سوداویه مناسب است و بخیلی کسی که تخصیص کرده بران که شیر را
بعد پاره شدن تمام شب بنهند و صباح صاف کرده بنوعی که گذشت بکار برند امام رازی است که در فاخر که از
مصنفات اوست گفته دوم آنکه از انفحه سازند و آنرا بپارسی پنیر مایه گویند و طریق ساختن ماء الجبن از پنیر مایه
بطور صاحب کامل چنین است که شیر جوشیده اگر ده رطل بود پنیر مایه یک درم دران حل کنند و باید که پنیر مایه
کهنه نباشد و بعد حل کردن شیر را حرکت دهند و از آتش فرو گیرند و بگذارند که سرد شود پس در کرباس نهند
و بیاویزند که تقاطر کند در ظرف چینی و مانند آن و بعد آنکه باز بجوشند با نمک آمیزند و تشرب نمایند و این نوع
ماء الجبن در تبرید و ترطیب ابلغ است بعدم امتزاج با ملح خاصه اگر با شیر بموافقه دهند و ابتدا طبع منعقد میکند
و بعد تمادی ایام و ارد بدان تمامه مصروف نمیشود و اسهال می آرد و فربه میسازد خصوص کسانی
را که فاسد الدم اند و دلیل فساد دوم آنکه با وجود گفتن غش ابدان فربه نشود و ثابت بن قره گفته که ده رطل
شیر بگیرند و انفحه تازه حدی دران حل کنند و بپوشند و رها کنند تا شیر بسته شود پس آنرا طولا و عرضا
سکین ببرند و دو درم ملح ابیض باریک سائیده بران پاشند تا آب از پنیر جدا شود پس در کرباس بیاویزند
و آب صاف بگیرند و سه اوقیه سکنجبین آمیخته و باز بر آتش نهند تا قریب بجوشش زدن آید و حرکت دهند
پس مکرر صاف کرده با هر چه مناسب حال بود بدهند کذا قال القلانسی و امین الدوله بن تلمیذ گفته هر روز
پنج رطل شیر تازه بگیرند و گرم کنند و یک درم انفحه دران حل نمایند و بگذارند که ببندد و پس بکارد مخطط سازند
طولا و عرضا و دو درم نمک اندرانی باریک ساخته بران پاشند چون مذاب شود در پارچه بیاویزند تا آب
صاف بر آید باز در کتان یا منبیل برگ خرما صاف کنند و یک و نیم رطل از ان بگیرند و یک اوقیه سکنجبین آمیزند
و با آتش نرم بپزند و کف بر دارند تا که خورتبا منه از مائیه جدا شود پس صاف کرده بطریق معلوم بنوشند
سیوم آنکه از لباب القرطم سازند و همچنان باشند که ده اوقیه مغز خشک او نرم بکوبند و در ده رطل شیر
سغلی بیندازند و بچوب انجیر یا باطراف شاخ خرما همی جنبانند تا شیر پاره شود پس فرو آرند و بگذارند
که سرد شود پس در کرباس سفت اندازند و بیاویزند و آبی که بچکد در ظرف چینی بگیرند پس ترصیف سازند
و با دو درم نمک هندی بجوشانند و کف بر دارند و با سفوف مناسبه بکار دارند و ماء الجبن که از انفحه و از

قطع سازند و در اختناقات بکار آید و در اینجا که از استعمال سکنجبین مانع بود و اگر دفع فضول بلغمی و استسقا و سدد
مقصود باشد ماء الجبن از انفحه مملحه و لباب قرطم سازند و با سکنجبین بدهند و درین صورت اولی آنکه قرطم
بریان باشد **اما مقدار شربت ماء الجبن** حسب حال شارب و مرض متفاوت است ادنی شربت او هفتاد
درم و متوسط یک رطل و جهت اقویا اکثری تا سه رطل و بعضی زیاده برین هم نوشته اند حتی قلانسی از دیسقوریدوس
نقل کرده که تا نه رطل بدفعات اندر امراض مزمنه در وقت صائف توان داد و میگوید محرر سطور که دادن ماء الجبن باین
وفور در هند و دیگر بلاد که شده و با هاضمه های اینجا بر فتور است هرگز مناسب نیست هرگاه با ادویه مسهله ممزوج کرده
دهند لازم است که کثیر المقدار ندهند خوفا من افراط الاسهال و شروع از قلیل کرده بتدریج بمقدار افزود
و شربت مقصود برسانند و احسن آنکه از سی درم شروع کنند و ده درم هر روز بیفزایند تا بقدر
مطلوب برسد **اما کیفیت شرب ماء الجبن** اینست که نیم گرم بسه دفعه بنوشند و میان هر دفعه
از یک ساعت فاصله کم نباشد و دو ساعت احوط است و بعضی فاصله مابین شربات نیم ساعت کافی دانسته
اند اما ورود ثانی بعد خلو معده از شربت اولی اولی است تا بر طبع ثقل نیارد و بعد هر شرب مشی معتدل لازم دانند
و تقدیر مشی معتدل صد قدم مقرر کرده اند **اما بهترین اوقات جهت استعمال ماء الجبن** زمان
معتدل است که در وی حرارت و برودت مفرط نبود با وجود این خوفی که از استعمال دیگر مسهلات در ایام گرما
است درین نیست **اما تفصیل اشیا که در هر باب همراه ماء الجبن داده میشود**
اینست حب لاجورد با ماء الجبن بهترین تدابیر است جهت مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی و نافع ترین اشیا در مالیخولیا
ماء الجبن است که افتیمون و هلیله هندی در ان پر کرده و شربت شاهتره و روغن بادام در ان آمیخته باشند کذا فی
القادری و در قلانسی نوشته که جهت امراض سوداوی هلیله سیاه و ملح هندی و افتیمون در سرکه خیسانیده و از ان
سرکه سکنجبین ساخته و داخل ماء الجبن کنند انتهی و افتیمون و تمر هندی بالسویه در ماء الجبن خیسانیده نوشیدن در اسهال
سودا عجیب است و جهت امراض سوداوی غیر حاره ماء الجبن را با سکنجبین افتیمونی باید داد و بعضی بعد تصفیه مقدار ده
مثقال تا پانزده مثقال سکنجبین مذکور آمیخته بدهند و اگر جهت تقطیع بیشتر هم در سکنجبین افتیمونی اندازند بهتر است
و بعد از هر سه چهار روز از حبوب مسهله برفق تنقیه لازم دانند و سفوف سودا هر روز دو مثقال
با ماء الجبن دادن استیصال سودا میکند و نسخهای سفوف سودا متعدد در سفوفات مذکور شده و هرگاه جهت
اخراج فضول محترقه دهند با این سفوف دهند هلیله زرد سه درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده نمک
هندی دو دانگ سقمونیا یک دانگ جمله یک شربت است و جهت اخراج فضول بلغمی همراه ایارج فیقرا چهار
دانگ ملح دو دانگ بدهند و جالینوس گوید که اگر ده درم حب القرطم کوفته و بیخته در ماء الجبن آمیخته بدهند اسهال

اسهال قوی آرد لکن امتزاج نمک با ماء الجبن بعد طبخ اسهال را تقویت میکند و هر که محتاج مسهل بوده نیاید یا نمی
تواند خورد پس باید که ماء الجبن را با سکنجبین بنوشند و در امراض صفراوی سکنجبین باید معتدل و خل ماء الجبن باید کرد
و جهت تبرید مزاج و تلطیف حرارت با شکر طبرزد و طباشیر باید داد و جهت یرقان که از جانب جگر بود و سقمونیا قیراطی
و افتیمون شیخ هندی صبر یکی دانگ ملینه سه درم کوفته و بیخته با ماء الجبن دهند و جهت یرقان که از قبل طحال بود نمک
دانگی صبر یک دانگ نصف افتیمون یک درم ملینه سیاه یک مثقال کوفته و بیخته در ماء الجبن ضم سازند و جهت قروح و جرب
ماء الجبن با شاهتره و آب کشوث و هلیله زرد و صبر دهند اما وقت اختیار غذا و غذاهای
مختار در اثنای استعمال این دوا است هر گاه چهار ساعت بلکه پنج ساعت از شرب او بگذرد
غذا خورند و بهترین غذاها با این دوا آش شوربا و شله و پلاو و قلیه متعارف اینجا با خشکه و امثال آنست و برنج
را باید که در آب بشویند گندم [illegible] کنند و بار ششم بپزند تا [illegible] و لزوجت [illegible] و کسی که معتاد بخوردن نان باشد
خوردن نان خمیری تنوری [illegible] که بیخته [illegible] و اجزای [illegible] باشد رواست و مضایقه
ندارد و در روزیکه خوردن مسهل با ماء الجبن مقصود باشد آن روز و یکروز پیش از این اگر ممکن باشد به نخود آب قناعت
کنند والا غذای نرم دیگر مثل [illegible] چیزی میتوان داد و در زمان شرب ماء الجبن پرهیز از لبنیات و مغلظات خصوصا
شدید الحموضت و حلویات و [illegible] واجب دانند و تا امکان از جماع و جمیع ریاضات شدیده و عوارض نفسانیه باز مانند
و بتفریح کوشند و اعانت به [illegible] و مفرحهای مناسبه لازم شناسند ماء الخلاف ماء الزهر ماء
الشعیر ماء القرع ماء اللحم که بعضی امراض مرقومه این ملفوظ مناسب است انشاء الله تعالی خواهد آمد
مثرودیطوس [illegible] بعضی امراض دیگر این ملفوظ مناسبت [illegible] گذشته مربی
در لغت مطلق چیز پرورده را گویند و در اصطلاح این قوم چیزیست که پرورده شود در عسل یا شکر [illegible] ترکیب
کنند [illegible] دیگر را [illegible] مثل هلیله و زنجبیل که پرورده شود اینها را در عسل و [illegible] جمع مربیات
آمده و این را در اصطلاح ایشان انجبات نیز گویند و وجه تسمیه آن باین نام آنست که [illegible]
معروف که معرب آن انبج است و آنرا مربی کرده در ظروف [illegible] و هم [illegible] از نام این مربی [illegible]
[illegible] گفته‌اند پس این نام مستعار شد در مربای هر چیز و مربیات با انجبات اشتباه یافته مربی هلیله منافع آن
چون منافع هلیله مربی است که [illegible] بقطع نزف دم [illegible] نافع [illegible] و ورم طحال را
تقویت دماغ و دل تقویت نماید و چون [illegible] صاحب اسهال گرم مزاج باید که با طباشیر تناول فرماید
بگیرند آمله تازه کلان که منکسر نباشد [illegible] نرم [illegible]
بجوشانند و بار چند [illegible] مثل هلیله که خواهد آمد [illegible]

بستر در آب جوشش دهند و بعده از ان در عسل منزوع الرغوه و بعد از ان در ادویه و بکار آید تخمین ایست فی قانون
اما متاخرین در ساختن این مربی و مربیات دیگر که ترتیب ساختن آنها موافق قرابادینات و کتب دیگر ذکر
خواهد یافت جهت اصلاح ذائقه و حصول لطافت و نظافت چند تصرفات از قبیل گداختن در آب آهک یا در ماست
چند روز مبالغه کردن در خلانیدن سوزنها و جوالدوز و غیر این تصرفات بکار برده اند اگرچه ساختن
موافق متعارف حال نزدیک ذائقه لذیذ و نزد طبع خسیر پسند میکردانند اما مناسب نیست و معتدلین است و در حق مرضی
و منهوکین طبیب حاذق در تجویز تصرفات و غیر تجویز است **مربای بالنگ** یعنی ترنج مفرح است اما گوشتن
آن در ادویه معدی مناسب تر است اینجا بیاید **مربای تمر هندی** به دوار صفراوی بعضی امراض
که دوا های آنها درین ملفوظ مرقوم است مناسب است و اطبا در نشان آن نوشته اند که صفرا دفع کند و تشنگی زایل
کند و محرور مزاج را نافع بود و تمر هندی را از چوب و دانه پاک کنند و در گلاب یکساعت بجوشانند و قند را قوام
آورده در ان ریزند و یکجوش داده فرو گیرند **مربای چوب بلسان** نفع میکند دوار و صرع و ربو
و ضیق النفس سرد و معده را عیدان بلسان را دو طبخ داده در عسل و ادویه بدستور مربا ها پرورند **مربای
وج** حفظ زیاده کند و فالج و لقوه و صرع و درد معده و قولنج ریحی و صلابت سپرز و تحلیل استسقا را
نافع بود و در اسهال صفرا و بلغم نماید وج تر سیکی حربه کرم ناخورده شبانه روز در آب خیسانیده باشند یا در ریگ دفن
کنند و در آب بران پاشند چند روز تا نرم شود و بعد نرم شدن بهر وجه که باشد با عسل و آب بجوشانند تا نیم پخت
شود پس بیرون آورده عسل صاف بران اندازند و بجوشانند و بدارند و پس از چهل روز بکار برند و طریق ترتیب
وج را که جهت جمیع اقسام نسیان نافع است صاحب منهاج چنین نوشته بگیرند وج و پاره کنند بقدر یک بند
انگشت و در خم ریزند و روغن گاو گداخته بر سر آن اندازند آن مقدار که دو انگشت از سر او بگذرد و نحوی
کنند که ثلث آن خم خالی باشد و چهل روز خم را در زیر جو پنهان کنند و وقت حاجت هر روز سه درم از آن
بخورند **مربای هلیله** مره سودا را که از احتراق بلغم بود نافع است خاصه که با فادیه باشد و نسیان زایل
کند و حواس قوت دهد و جوانی نگاه دارد و سده بلغمی بگشاید و باصره را تیز کند و هاضمه معده قوی سازد
و طبع نرم نماید و بواسیر ریحی را سود دهد و گفته اند که مربای هلیله کابلی اگر یک سال یکعدد هر روز بخورند
موی سپید نشود بشرطی که در اثنای استعمال آن از مضرات و جماع پرهیز کند و جهة تنقیه معده از فضول و عصر
رطوبات که از غذای متقدم باقی میماند هیچ چیز به هلیله مربی نمیرسد چه هر چه منقی است سنگی است بخلاف
هلیله مربی که منقی و مقوی است لهذا بعد تنقیه معده را از قبول مواد باز میدارد و پوشیده نماند که هر چیز را
که ترتیب کنند منافعی که قبل از ترتیب بوده بعد ترتیب نیز باقی میماند لیکن مع الضعف و ایضا

وایضا بعضی معتبر تنها که دران چیز است بعد ترتیب ازال میطرد و از ینجاست که مداومت هلیله مربی تجویز شده بخلاف
هلیله غیر مربی که دایم خوردن وی منع است همچنین در ابتدای حمیات استعمال هلیله منع کرده اند بخلاف مربای آن
و بدستور استعمال هلیله مربی جرب کرده تحسین نیست بخلاف مربی که پوست درو کثیر نماند تا محتاج تبدیل باشد
خاصه در حمیات و باید دانست مربای که از هلیله سبز و تر ساخته شود نافع تر است نسبت بآنکه از هلیله خشک سازند
و فرق میان هردو چنان کنند که هسته آنها بشکنند اگر درون هسته لزوجتی سیاه نمودار شود در یابند که از تر است
والا از خشک وایضا اگر مغز هلیله منفتح تمامه متخلل شود و ثقل آن در مربی پیدا نیاید یا بغایت کمتر باشد از تر بود و اگر ثقل بسیار
برآید از خشک وایضا مربای تر خوش طعم و بی عفونت میباشد و مربای هلیله هرچند کهنه شود بهتر است تا دامیکه
از غایت کهنگی از دستگیر راه نیافته باشد و طرق ساختن آن بسیار است شیخ در قانون نوشته که هلیله مربی
از هلیله تازه در چین دهند میسازند و آن بهتر است و عمل کرده شود و اینجا از طریق بگیرند هلیله کابلی فایق و حفر
کنند در زمین نمناک ریگ عذب یعنی [illegible] حفره را در ریگ با [illegible] فرش کنند و آب بران پاشند پس هلیلجات برابر
دران بچینند و باز ریگ دیگر بالا ریخته آب بپاشند و بعد دو روز در ریگ تازه بهمین صفت دیگر تبدیل نمایند
و تا پنج بار این عمل کنند تا هلیله بالیده و منفتح شود پس هلیلجات را بآب شیرین سه بار یا چهار بار بشویند
پس بگیرند تمر و [illegible] را در آب وافر بجوشانند و هلیله را درین آب با تش ملایم بجوشانند چون پخته شود بشویند
شیشی بطلیف بیتر شهد را قوام گیرند و کف بردارند و هلیله را دران بجوشانند و افادیه بتفصیل ذیل در خرقه
کتان رقیق ببندند و در دیگ آویزند و هر ساعت بمالند تا قوت افادیه بهلیله در آید پس هرگاه پخته شود در ظرف
وسیع اندازند و سه روز بگذارند تا هلیله قوت افادیه در گیرد پس هلیله را در اناء زجاج اندازند و عسل منزوع
الرغوه بالا ریزند و قدری مشک و عنبر و قلیل زعفران اندازند و دهن بسته نگاه دارند و افادیه اینست سنبل و قرنفل
دارچینی زنجبیل قاقله دار فلفل جوزبوا در باشد وزن افادیه بیستم حصه هلیله و در بعضی قرابادینات دیگر افادیه
باین تفصیل است زنجبیل فلفل هیل جوزبوا عود مصطگی مشک طریقه دیگر ساختن هلیله مربی اینست بیارند هلیله
بزرگ کابلی صد عدد و در آب تر کرده بخوابانند در آفتاب بگذارند پس آب را دور کرده آب دیگر اندازند و بخوابانند در
سرکین تازه دفن کنند و آب هر روز تبدیل کنند باز بشویند و در ریگ بصفت مذکوره دفن کنند سه بار
عمل نمایند پستر براورده عسل لطیف داده یا ارز و تمر و زرشک هر یکی سی درم در یک غمره آب با تش نرم بجوشانند
تا آب برود برآورده بخرقه کتان پاک کنند و بسوزن سوراخ کرده بریزند بران عسل مصفی مقداری که چهار انگشت
بالا باشد و بجوشانند تا غلیظ شود طریقه دیگر اینست بگیرند هلیله کابلی جید عدد خوب پاک بشویند و شب بگذارند
تا اندکی خشک شود و بریزند بران آب بالاء کشک شیر مقداری که چهار انگشت بالا باشد و با تش ملایم بجوشانند

تا آب برود و شب در تنور بگذارند و صبح بر آورده بر طبق چینی کنند و صبح مجدد کرده سوزنها خلانند و در شیره بجوشانند
که نرم شود و قند و دوا آورده و افاویه به پاشند و بردارند این نسخه [illegible] از قانون است اما طریقه که مشهور است و در اکثر
قرابادینها مسطور نیست بگیرند صد هلیله بزرگ تر باشد یا خشک و در ظرف سبز نهند و آب آنقدر اندازند
که بالای پوشد و خاکستر تا که [illegible] درم بدان پاشند ده روز بگذارند و در سه روز آب و خاکستر تغییر دهند
تا نرم کنند پس هلیله را بیرون آرند و بنرمی بشویند تا پوست جدا نشود و بعده در دیگ نهند و همانقدر آب که در آن
بجوشانند اندازند و یک کف چقندر مقشر مرضوض نیم کوب کنند و بپزند تا که نیم پخته شود پس بیرون آرند و دیگر بار
بشویند و به پارچه خشک کنند بنوعیکه پوست بحال خود باشد و جدا نگردد پس در هر هلیله ده جا [illegible] بجاهای مختلف بزنند
پس در ظرف سبز نهند و عسل صاف بر آن اندازند آنقدر که او را در پوشد هفت روز بگذارند و سر هر هفته
عسل تغییر دهند و هر گاه تغییر دهند چند جوش خفیف بدهند تا در هلیله مائیت هیچ نماند بعده خشک کرده عسل جدید
صاف اندازند آنقدر که در پوشد و در ظرف سبز بدارند و پس از چهل روز بکار برند و اگر خواهند ذی افاویه سازند
افاویه که از قرابادین نقل کرده در طریقه اول نوشته کوفته و بیخته بقدر [illegible] بعدد هلیله از ادویه مسطوره از
هر یک یکوقیه و مشک نیم دانگ بگیرند و اگر بجای عسل قند مقوم کنند قلیل الحرارت باشد و در حمیات مناسب تر بود
مربای [illegible] و اشتها [illegible] و بعضی امراض حاره آن مناسب و تشنگی بنشاند و حرارت نافع بود بگیرند پوست
[illegible] شبانه روز در آب [illegible] ترکرده بر آورده یک شبانه روز در آب و نمک خیسانیده باز شبانه روز در آب
صاف خیسانیده بر آورده در آب و عسل یک جوش خفیف بدهند تا مائیت از وی جدا شود و حلاوت عسل در وی اثر کند
پس یکشب در [illegible] بگذارند یا نبات یا قند بقوام آرند و بعد چهل روز استعمال کنند مطبوخ اسطوخودوس
جهة اخلاط سوداوی و محترقه و جنون [illegible] و مالیخولیا و کهنه [illegible] نافع [illegible] صلابات و عرق النساء و مفاصل
و صاف کردن خون [illegible] ده درم اسطوخودوس گل [illegible] قنطوریون دقیق افتیمون هر یک سه درم
بسفایج [illegible] هر یک [illegible] درم عناب ده دانه سپستان [illegible] مطبوخ سازند چنانچه رسم است
و اگر ریاح غلیظه باشد [illegible] بول [illegible] هفت درم [illegible] و [illegible] دو
حسب حاجت مختار اند مطبوخ افتیمون جهة مالیخولیا نافع و سوداوی را که [illegible] باشد اخراج کند
افتیمون بسفایج هر یک [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم اسطوخودوس [illegible] هفت درم پوست هلیله کابلی
پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک ده درم مویز پانزده دانه [illegible] ادویه را بغیر افتیمون در آب مناسب
بجوشانند چون سیوم حصه بماند افتیمون اندازند و دو جوش داده فرو آرند و صاف کرده نصف رطل از آن
بگیرند و [illegible] ایارج هر یک یکدرم [illegible] نصف مثقال و [illegible] در آن حل کرده بنوشانند

بجوشانند مطبوخ افتیمون مالیخولیا را که حادث شود از سودای مختلط به بلغم نافع و به تربد سفید چهار درم بسفایج
پنج درم سنای مکی هفت درم افتیمون پوست هلیله کابلی مویز منقی اسطوخودوس هر یک ده درم مطبوخ افتیمون
با غاریقون که اخراج مره صفرا و اخلاط محترقه و غلیظه از جگر کند و مالیخولیا نافع بود تربد بکوفته دو درم بسفایج هم
کوفته سه درم پوست هلیله زرد لسان الثور بادرنجبویه غافث اسطوخودوس هر یک چهار درم هلیله کابلی و هلیله سیاه
هر یک هفت درم هلیله زرد و مویز منقی هر یک ده درم افتیمون پانزده درم بپزند چنانچه که سه آب [illegible] افتیمون در صره کتان
بسته با آخر جوشش انداخته و از آتش فرود آورده دو ساعت در [illegible] بگذارند بعد از آن بمالند و صاف کنند و ده درم
غاریقون را با عسل سرشته در وی حل کنند و نیم درم صبر و دو دانگ خربق سیاه زیاده کرده بیاشامند مطبوخ
افتیمون غاریقونی نسخه دیگر خربق سیاه بکوفته چهار دانگ افتیمون [illegible] بادیان هر یکی یک درم
بسفایج بکوفته اسطوخودوس گاوزبان لسان الثور بادرنجبویه تخم خشخاش و تخم کشوث تربد مجوف بکوفته هر یکی دو درم سنا
مکی و دو درم سنای [illegible] ورق گل سرخ افسنتین رومی غافث شکاعی بادآورد هر یکی چهار درم هلیله کابلی هلیله سیاه
هلیله آمله هر یکی پنج درم بپزند چنانکه سه آب [illegible] افتیمون ده درم در آخر جوشش انداخته [illegible] بمالند و صاف کرده [illegible]
ده درم غاریقون یک درم صبر چهار دانگ حجر لاجورد مغسول نفطی هر یکی دو دانگ [illegible] حنظل [illegible] اضافه کرده [illegible]
و اگر هلیله زرد و مقدار هفت درم [illegible] افزایند [illegible] مطبوخ [illegible] غلبه صفرا نیز دفع کند این هر دو نسخه
را از جلالی نقل گرفته مطبوخ افتیمون غاریقونی که شارح قانون آورده است تربد سفید ده درم لسان
الثور غافث بسفایج مرضوض بادرنجبویه اسطوخودوس هر واحد چهار درم افتیمون [illegible] پنج درم پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه هر واحد هفت درم پوست هلیله زرد ده درم مویز منقی [illegible] درم آلو ده دانه همه را سوای افتیمون در سه
رطل آب بجوشانند هرگاه یک رطل و ثلث بماند افتیمون داخل کرده بجوشانند تا رطلی بماند افتیمون بالیده [illegible]
کنند و دوای دیگر بالیده صاف کرده و غاریقون [illegible] سفید یک درم حل کرده یا در عسل پخته داخل کرده بنوشانند
اخراج مره سودا و اخلاط غلیظه میکند مطبوخ افتیمون [illegible] برای اخلاط محترقه منقول از شرح نفیسی
بسفایج افتیمون [illegible] فستق [illegible] سنای مکی هر واحد دو درم هلیله زرد سیاه افتیمون هر واحد سه درم شاهتره چهار درم
[illegible] پنج درم تمر هندی ده درم زبیب طایفی [illegible] هر واحد دو استار آلو ده دانه عناب بیست [illegible]
جوشانیده به غاریقون نیم درم تربد [illegible] هر یک یک مثقال [illegible] کرده بخورند مطبوخ بسفایج
جهت صرع و امراض سوداوی مفید است انشاء الله تعالی در ملفوظ سوم خواهد آمد مطبوخ جامع که استهال
اخلاط غلیظه کند و شارح [illegible] افسنتین رومی [illegible] درم شاهتره هفت درم هلیله سیاه ده درم
و کابلی هر واحد ده درم تمر هندی پانزده درم [illegible] همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل و نصف

بماند پس دو ثلث رطل از این گرفته یکدرم تربد و چهار دانگ صبر و دو دانگ غاریقون مالیده بنوشانند و از علل کهنه
باشد بجای این سه دارو مغز فلوس پنج درم در آن حل کنند **مطبوخ خیار شنبر** اخلاط سوخته از دماغ و بدن
بیرون کند بنفشه سه درم گل سرخ پنجدرم پوست هلیله زرد و تمر هندی از لیف و دانه پاک کرده هر یکی پانزده
درم مویز بیدانه بیست درم عناب و اجاص هر یکی بیست عدد در سه رطل آب بجوشانند تا برطلی رسد صاف کرده مغز
فلوس پانزده تا بیست درم حل کرده صاف نموده بهنگام بنوشانند **مطبوخ هلیله** بعضی امراض را که مخلوط
مناسبست و اکثر نسخ آن در ادویه صدر عجیبه نوشته و یک نسخه آن که بسدد صفراوی نافع است اینست سنا مکی ورق
گل سرخ هر یکی پنجدرم تمر هندی پانزده درم پوست هلیله زرد درم هوص بیست درم در چهار رطل آب شیرین بجوشانند
هرگاه تا دو اوقیه بماند صاف نموده بنوشانند **مطبوخ حی** که در سرسام صفراوی جهة تلیین حکیم علی در شرح نوشته
اجاص سپستان عناب هر یکی بیست دانه ورق عنب الثعلب و کشوث هر یکی یک باقه مویز منقی پنجدرم مغز فلوس هفت درم
تمر هندی سی درم ترنجبین معلوم مطبوخ سازند **مطبوخ حی** که در سرسام عارض جوهر دماغ که معبر ه مے شود
و بعد انحطاط علت و ظهور نضج بکار آید ورق عنب الثعلب حی حقی ورق خباری هر یکی باقه توت شامی اگر یافته
شود و یک کف کبیر عناب سپستان هر یکی بیست عدد و مغز فلوس شش درم ترنجبین بیست درم تمر هندی سی درم اگر
قوت وا کشد دو بار سه بار هم بدهند **مطبوخ حی** که اخراج صفراء محترقه کند تربد سفید کوفته چهار درم
پوست هلیله زرد و خیارشنبر هر یکی پنجدرم شاهتره هفت درم سوای خیارشنبر باتش ملایم بجوشانند و خیارشنبر
حل کرده صاف کرده بنوشانند **مطبوخ حی** که صفراء محترقه از دماغ و بدن خارج سازد تربد سفید چهار
درم مویز منقی شاهتره هر یکی پنجدرم فلوس خیارشنبر هفت درم هلیله سیاه ده درم چنانچه رسم است
بپزند **مطبوخ حی دیگر** مدرین باب و نافع مالیخولیای حادث از صفرای محترقه منقول از شرح هلیله آمله
هر یکی چهار درم افتیمون رومی ورق گل سرخ هر یکی شش درم سنا مکی شاهتره هر یکی هفت درم تمر هندی
پانزده درم پوست هلیله زرد و بسفایج بیست درم اجاص بیست دانه همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا
رطلی آید صاف کرده یکدانگ سقمونیا و چهار دانگ غاریقون داخل کرده بهنگام بنوشانند **مطبوخ حی** که اسهال
صفرا و بلغم کند عناب ده دانه اجاص سی دانه افسنتین مصطکی هر یک یکمثقال تربد سفید مرضوض شش درم شاهتره
پنجدرم مویز سرخ خسته دور کرده پانزده درم جوشانیده نصف رطل از آن بگیرند پس حل کنند در آن تربد سحق
کرده یکدرم تمر هندی پاک کرده بیست درم بنوشانند **مطبوخ حی** که اخراج سودا خصوص از دماغ بقوت
کند و نفع میکند مالیخولیا را بسیار و نیز نافعست ابتدای جذام و قوبا و جرب و بهق اسود و کلف را مویز ده دانه
تربد سفید چهار درم بسفایج پنجدرم سنا مکی هشت درم هلیله سیاه اسطوخودوس هر یکی ده درم همه را

همه را در سه رطل آب بجوشانند بهرگاه رطلی بماند صاف کرده افتیمون ده درم دران یک شب تر کرده صبح صاف کرده
خربق سیاه ربع درم ملح هندی نصف درم صبر یک درم غاریقون سه درم سائیده پاشیده بنوشانند این قوی
بسیار است و منقول از شرح است **مطبوخ** که در مالیخولیای سوداوی بعد فصد و ترطیب و انضاج بکار الاصول
وغیره اخراج باین مطبوخ باید کرد بزرالکرفس انیسون هریکی سه درم سنا بسفایج اهلیلج شیر املج هریکی چهار درم حشیشه
غافث قنطوریون کمافیطوس شکاعی بادآورد جعده هر واحد پنج درم افتیمون رومی هفت درم هلیله کابلی ده درم
هلیله سیاه مویز منقی هریکی بیست درم ورق الحسفرم بادرنجبویه فلنجمشک گاوزبان پرسیاوشان هریکی کفی تما هتره
یک کف کی با سه چندان آب بجوشانند و استقصا در جوشانیدن نکنند تا مکدر نشود پس صاف کرده شربتی قدر
قوت علیل … آن گرفته هفت درم افتیمون بدو فرق داخل کرده دوازده ساعت بدارند یک جوش خفیف
دیگر داده ایارج فیقرا نصف و تربد و ثلث غاریقون یکدرم سائیده نیمگرم بنوشانند **مطبوخ** که طبع صاحب
مالیخولیای مراقی را نرم دارد و طعام بگوارد و معده پاک کند قنطوریون دقیق پنج مثقال در صد مثقال آب چندان
بجوشانند که سی مثقال بماند صاف کرده قدری شکر داخل کرده بخورانند و باید که چند روز مداومت کنند **مطبوخ**
که جهت مالیخولیای مراقی و غیر آن مفید است سنبل هندی دو درم تربد موصوف چهار درم افتیمون رومی ده درم گلسرخ
بیست درم در دو … آب چندان بجوشانند که ثلث بماند صاف نموده هر صبح سی درم ازین بمقداری که طبیب
معین کند شکر افزوده بخورانند و بعضی اوقات بحسب مقتضی وقت مصطکی و اذخر و سادج و صبر هریک دو درم غاریقون
چهار درم اضافه میکنند این هر دو نسخه از منهاج است **مطبوخ** که بصاحب مالیخولیا دوا اسهال بعد فصد میدهند و اخراج
ماده باین میکنند اجاص عناب هریکی سی دانه ورق عنب الثعلب باقه اکشوث کفی بنفشه خشک پنج درم هلیله زرد ترنجبین
هریکی پانزده درم تمر هندی پاک کرده بیست درم بدستور جوشانیده صاف نموده یک دانگ سقمونیا مشوی دو دانگ
افتیمون داخل کرده نیمگرم بدهند **مطبوخ** در دوار که از اخلاط حاره متولد شده باشد بکار آید اصل السوس
خراشیده افتیمون قنطوریون حشیشه غافث هریکی چهار درم پرسیاوشان پنج درم هلیله سیاه پوست هلیله زرد و هلیله
کابلی هریکی پانزده درم تمر هندی پاک کرده ترنجبین هریکی بیست درم آلو عناب هریکی سی دانه همه را بدستور معمول
جوشانیده صاف نموده مقدار یک شربت گرفته سقمونیا سه طسوج غاریقون دو ثلث درم تربد سفید مجوف خراشیده
یکدرم کوفته و بیخته با جلاب یک شربته سرد کرده بنوشند **مطبوخ** که جهت دوار حاره که از ریاح حاره متولد شده
باشد بکار آید … خشک تخم … سقمونیا فارسی هریکی پنج درم افتیمون رومی هفت درم مویز طائفی منزوع العجم
بیست درم پوست هلیله زرد تمر هندی منقی هریکی سی درم آلو عناب هریکی سی عدد همه را در آب جوشانیده صاف
نموده یک شربت گرفته سقمونیا مشوی یک دانگ تربد سفید مجوف خراشیده یکدرم گداخته نیمگرم شرب نمایند

مطبوخ حبّی که در مرض سبات بکار آید منقول از معالجات بقراطی تخم کرفس انیسون تخم رازیانه هر یکی دو درم شیر املج
سنای مکی اسطوخودوس غافث اصل السوس جراشیده قنطوریون بسفایج شکاعی بادآورد تربد بامیران فو هر یکی سه درم
برسیاوشان گاوزبان هر یکی چهار درم هلیله سیاه بلیله کابلی پوست هلیله زرد افسنتین رومی افتیمون در خرقه بسته هر یکی
هفت درم در آب جوشانیده صاف نموده اگر علیل متحمل باشد گلقند بیست درم و الا شصت درم گرفته حب غاریقون اسود
یک طسوج ماهی زهره دانگی نمک هندی نیم درم غاریقون یکدرم کوفته بیخته با عسل سرشته مبقحم سازند و بنوشانند این نسخه
در شرح با این اوزان و این اجزا یافته تخم کرفس تخم رازیانه انیسون هر یکی دو درم شیر املج اصل السوس مجکوک مو فو
هر یکی سه درم اسطوخودوس حشیش غافث قنطوریون بسفایج شکاعی بادآورد برسیاوشان لسان الثور هر یکی
چهار درم هلیله سیاه بلیله کابلی هلیله زرد مهره و منزوع النوا هر یکی شش درم افسنتین رومی افتیمون اقریطی در خرقه
بسته هر یکی هفت درم و سوا ره همان است که مرقوم شد مطبوخ حبّی که نسیان و فالج و لقوه را سود دارد و استرخای
مفاصل را نافع آید عود قاقله هر یکی نصف درم فاوانیا فرنج قنطوریون دقیق انیسون افتیمون سنبل قرنفل اسطوخودوس
هر یکی یکدرم حنظل مقشر سه درم مویز منقی بیست درم ادویه بجوشانند [illegible] و دقیقه شکر صاف سازند و بدهند
و دیگر وقت مطبوخ دوسر مثقال [illegible] سکنجبین عنصلی دو درم با حبّ [illegible] دهند مطبوخ حبّی که در مرض نسیان اول
و نیم مثقال یا کم و زیاد حسب [illegible] از ایارج لوغاذیا تناول نموده عقب آن بنوشانند و بیند نکوفته سه درم افتیمون
هفت درم هلیله سیاه دو درم مویز منقی بیست درم در آب جوشانیده صافی دو درم ازین گرفته با ایارج مذکور
بنوشانند اگر ازین نجاح حاصل نشود دار الاصول که نوشته شد بکار برند این مطبوخ منقول از معالجات بقراطی است

معجون افتیمون سودا و بلغم و رطوبت دفع کند و نسیان و بیهوشی را سود دارد خربق سیاه یکدرم [illegible]
فلنجمشک حجر ارمنی حجر لاجورد هر یکی دو درم اسطوخودوس لسان الثور هر یکی سه درم افتیمون بسفایج سنای مکی غاریقون
تربد هر یکی پنج درم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی هفت درم تا ده درم منقول از جلالی است

معجون انقع این از مفرحات است بعضی از تریاقات شمرده منافع بسیار دارد مشک نیم درم پوست هلیله
یکدرم عنبر زعفران هر یکی یک نیم درم [illegible] قرنفل زنجبیل سنبل دارفلفل بهمن احمر [illegible] اقاقیا کبابه شیطرج هندی
لسان العصافیر درونج عقربی بادرنجبویه لسان الثور مصطگی خولنجان فلفل مروارید ناسفته صندل سفید زرآوند
دحرج سلیخه [illegible] یاقوت رمانی بهمنین هر یکی دو درم [illegible] پوست ترنج سه درم ابریشم شش درم کوفته و بیخته بعسل [illegible] بسرشند
شربتی یکدرم تا دو مثقال **معجون بلادری** نافع است جنون را و سهو را و امراض سوداوی و صرع [illegible]
[illegible] سده و صداع و کلیه و مثانه و رحم [illegible] و جذام و نقرس را منقول است از شرح سنبل زعفران سلیخه
ساذج افتیمون اذخر حب بلسان زرنباد قرنفل حب البان [illegible] مثقال [illegible] وحده [illegible]

نسخه روغن بلسان هم یک وقیه و نیم دار ابرساد و وقیه مصطکی عسل بلادر غاریقون هر واحد ثلث وقیه [illegible]
سه رطل عسل [illegible] قسط پوست بیخ رازیانه در سرکه سه روز ترکنند و بر آتش گذارند تا یک جوش خفیف دهند و صاف
کرده عسل اضافه کرده قوام گیرند و کف برچینند و ادویه را [illegible] خلط کرده معجون سازند شربتی یکدرم تا یک مثقال
معجون بوسس حافظه را قوت دهد و نسیان را نافع آید سلیخه فرنج زراوند زعفران دارچینی مصطکی هر یک
شش مثقال قسط تخم سداب فلفل سفید هر یک هشت مثقال بلادر افتیمون هر یک ده درم غاریقون ثلث و چهار مثقال
صبر شصت مثقال عسل دو چند باشد **معجون بیشش** نسیان نفع دارد و ان شاء الله تعالی در [illegible]
جلدی بیاید **معجون جنطیانا** نسیان و [illegible] جماع و صرع و گرانی زبان و سرفه کهنه و درد معده و یرقان
سددی و طحال و تقطیر البول و عسر البول و سنگ گرده و مثانه و احتباس حیض و بواسیر و داء الفیل و تب ربع و تبهای
بلغمی و جمیع امراض بلغم و سودا و داء الحیه و داء الثعلب و بهق و برص و وجع مفاصل نافع است [illegible]
سموم دفع کند و بوی دهان و عرق خوش کند و دل را قوت دهد و باه را زیاده کند و [illegible]
بود افتیمون جند بیدستر حب بلسان عود بلسان [illegible] اسارون مصطکی هر یکی یکدرم جنطیانا قره [illegible] مشک تخم [illegible]
حب الغار زراوند طویل هر یکی یک مثقال [illegible] زرنباد تخم کرفس حجر [illegible] تخم [illegible]
دو درم جوز بوا ریوند چینی فرنجمشک قاقله اشنه [illegible] سنبل زعفران فلفل بریان کرده زرنب شیطرج افلنجه [illegible]
هر یک سه درم سعد حب قلقل هر یکی چهار درم ورق گلسرخ بادرنجبویه لک مغسول هر یکی پنجدرم هلیله سیاه پوست
بلیله آمله هر یکی شش درم صبر سقوطری ده درم عود خام دوازده درم ترپد سفید بیست درم کوفته بیخته با روغن
بادام تلخ چرب کرده با سه چندان عسل سرشته در ظرف آبگینه کنند و شش ماه در جو نهند بعد از آن بکار آرند شربتی
دو درم تا پنجدرم **معجون داود انطاکی** مسهل مواد محترقه صفراویه نافع برسام و امراض [illegible]
صداعیه [illegible] نوشته شد **معجون داود انطاکی** از فصد غنا بخشد و غلیان خون و انتشار آن در رگها
دشنه و حمره و کسل و ثقل و جمیع امراض سوداوی را نافع است و مانع از تولد سودا میکرد و صالح است برای کسی
که تجاوز کرده بیست سال را تا چهل سال و عاشق از نو میشود و شربت آن سه مثقال است و قوت این تا پنج
میماند تا هفت سال بارد است در ثانی اشکال آن قطع میکند شهوه را مصلح آن عسل است مصطکی [illegible]
هر واحد سه درم صلایه کرده تخم خرفه دقیق شعیر [illegible] گل بنفشه ورق گلسرخ هلیله سیاه هر یک نصف وقیه
تخم خشخاش طباشیر صندل سفید تخم کاهو تخم کاسنی هر واحد یک وقیه کوفته و بیخته [illegible] نصف رطل عناب
زبیب [illegible] یک رطل این هر چهار [illegible] در دو رطل سرکه [illegible] بجوشانند تا [illegible]
صاف نموده شکر بقدر کفایت در خلط کرده بقوام آرند و دواها کوفته در حل کرده معجون سازند معجون دیگر

کرده داوود انطاکی از اصابح رهبان که بجالینوس نموده نقل کرده بسیار نافعست آنهم در ادویه صدریه تحریر یافته
معجون فی دیگر از ترکیب داوود انطاکی نوشته که مجربست جهة قطع سوداء و چیزی که پیدا میشود از آن مثل مالیخولیا
و یا نسیان جهة سبات و صرع و جنون و لثغ عش قسمه نقطیس جذام و سعفه و انتشار شعر و داء الثعلب جهة بهق و کلف و نمش
و یرقان و تقشیف و شقوق و امراض طحال و بواسیر و نحافه و فساد شهوة و سرطان و خنازیر و اورام صلبه شیر با وطلا
و استعمال کند این کسیکه تجاوز کرده چهل سال را و مثل اهل مغرب مطلقا و در مثل هند و حبشه بکار رس دور روم و عجم و
یامانی و مثل اهل حلب ملین حلیب و در مثل جذام بشیر و فایده نزدیک تر بدان اعراض بماء جبن و روغن بادام و این
معجون حارست در اول ثانیه و رطب در آخر تا الله باقی میماند قوت این ده سال پس ترکم میشود و ساقط میشود و در مثل دو چند
این مدت و شربت این دو مثقال است مثل کهل ها در خریف بغیر مصرور در ربیع و بمصرفا و زیر هشت قیراط لولو مرجان فادزهرها
حجر لاجورد و حجر ارمنی مغسولین هر یکی سه جزو و اگر از این هر دو حجر یکی یافته نشود دیگری را دو چند اندازند زرنباد محلول چهار جزو انیسون
رازیانه مصطکی صمغ صنوبر کتیرا اسفیدنات سته هر یکی پنج جزو غاریقون ورق گل سرخ صندل سرخ تخم خشخاش
تخم کاسنی قنطوریون گل بنفشه هر یکی هفت جزو حب الیان فستق صبر حب بلسان هر یکی پانزده جزو افتیمون
اقریطی بسفایج شربت سنا هر یکی بیست جزو دواهای سوای فادزهر کوفته و بیخته در سرکه مشک و گلاب هفت روز تر کرده
بگیرند شکر طبرزد چند همه و در شیر تازه که برابر شکر باشد حل کنند و باتش نرم بقوام آرند و دواها در حل کنند و فادزهر
محلول نیز حل کنند و بردارند در شیشه نگهدارند **معجون دوا بلغمی و سوداوی** و نیز نفع میکند مالیخولیا و تنقیه میکند
معده را ملح هندی ده درم اسطوخودوس بسفایج هر یکی سه درم افتیمون غاریقون هر یکی پنج درم هلیله کابلی بلیله
آمله تربد سفید هر یکی هفت درم غیر ده درم با عسل معجون سازند شربتی سه درم تا پنج درم **معجون سقراط**
که وسواس و جنون و مالیخولیا و جمیع امراض بلغمی و سوداوی را نافع است در ادویه صدریه مذکور شد **معجون
عیاثی** منقول از قانون که به هذیان و اختلاط عقل نافع است **معجون نجاتی دیگر** منسوب بابی سلیم که به وسواس
نافع است این هر دو نسخه همانجا مسطور است **معجون عیاثی بنسخه دیگر** منقول از شفائی حفظ بیفزاید و بوی
دهن خوش کند و اشتها آورد و منی زیاده کند زعفران عاقرقرحا فرفیون بزر البنج خولنجان قاقله کبار دار فلفل جند بیدستر
مساوی کوفته و بیخته باشند چندان عسل بسرشند **معجون فولاد** ترکیب عجیب از هندیانست خواص بسیار دارد
حافظه بیفزاید نسیان و فالج و لقوه و صرع و رعشه و عرق النسا و مفاصل بلغمی و جمیع بارده را نافع بود و معده را قوه
دهد و باه را برانگیزد و رعشه انزال و سلس البول و درد مثانه و پیرانه را موافق بود و عنبر اشهب مشک خالص هر یکی یک مثقال افیون
مصری چهار مثقال اسطوخودوس عاقرقرحا مغز چلغوزه بهار کرو کان حب النیل هندی زرنباد خصیة الثعلب رازیانه بلادر هر گرفته
کچله هر گرفته بریان کرده افتیمون زراوند طویل پیاز عنصل زراوند مدحرج شاهتره هر یکی پنج مثقال زعفران

زعفران فلفل دارفلفل شنجرف مغسول بآب لیمون صلایه کرده کبابه مصطکی انیسون بادیان سقنقور سنبل الطیب بسباسه قرنفل
دارچینی صندل زیره کرمانی شونیز تخم خربزه تخم کاسنی عاقرقرحا تخم خشخاش بهمن سرخ بهمن سفید هلیله سیاه کهربا
مرجان مروارید ناسفته لسان العصافیر تخم کرفس مغز پسته دانه تخم تاتوره نیم‌کوفته بریان کرده ابریشم حنظیانا
زنجبیل کبابه مقشر کندر رومی بابونه جوزبوا آمله فاقله کبار بلیله شیطرج نانخواه جوزهندی بلیون سلیخه بهمنکره مقشر
بنجنکشت مقشر خروس هریکی ده مثقال فولاد مکلس صد دوازده مثقال ورق طلا ورق نقره هریکی پنجاه عدد قند
سفید ربع وزن اجزا عسل مصفا برابر اجزا بدستور متعارف معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند طریق تکلیس
فولاد آنست که فولاد جوهردار خالی از خاک بستانند و صلایه کنند و سه صد پنجاه مثقال فولاد و پنجاه مثقال گوگرد زرد
پاک صلایه کرده در آن ضم کنند و در بوته ریزند و سر بوته با بوته دیگر محکم کنند تا دود گوگرد برنیاید و این بوته را
در کوزه نهند و آتش تیز کنند چنانچه گوگرد تمام بسوزد باز بیرون آورند و خوب صلایه کنند و پنجاه مثقال گوگرد
دیگر صلایه کرده ضم ساخته بطریق مذکور در بوته نهند و در کوزه آتش گذارند تا گوگرد تمام بسوزد پس بیرون آب صبر
و سرکه کهنه یک هفته صلایه کنند تا نیک سائیده شود پس سرکه بشویند تا تلخی از و برود در آب بشویند تا شیرین گردد
بعد خشک کنند و بآب ترب صلایه کنند چندانکه چون در آب ریزند ته آب نشیند و بر روی آب نه ایستد
معجون لبان نفع کند رافع نسیان است خصوصا به پیران فلفل زنجبیل هریکی ده درم کندر شش درم سعد هریکی
ده درم و در نسخ وزن همه ادویه مساوی نوشته عسل دو چند یا سه چند شربتی یک مثقال معجون مادة
الحیواة بسبب کثرت منافع و جلالت خواص تقویت قوی و دفع کدورت و صدی از حواس مسمی باین اسم شده
و چون واضع این ترکیب قدیم اندر و نباشد قدیم بود و باستصواب حکمای آن عصر ترتیب نمود اضافه بفلاسفه یافته
متعارف بمعجون فلاسفه گشته جهت تقویت دماغ و دفع امراض بارده دماغی مثل نسیان و فالج و لقوه و مصفات و برای
ذکا فهم و نما عقل و ازدیاد فرحت نافع و تحسین لون و مطیب دهان و قاطع بلغم و مطلق لسان و مضرت نسیان
و مزیل ضعف معده و مشتهی و دافع حشا و مقوی جگر و مفید استسقا و رافع قولنج بلغمی و ریحی و مفتت سنگ گرده و مثانه
و نفع بخشنده بدرد گرده و سلسل البول و تقطیر و دیگر امراض مثانه بارده و مدر منی و مقوی باه و درد کمر و درد سرین
و اوجاع مفاصل و نقرس خاصه رحابین و ظهر طبیعت آن گرم است در اول تا دوم و یابس در آخر آن و موافق
بمشایخ و مبرودین و مضر محرورین بود و مصلحش شیر تازه و سکنجبین و شربتش از دو مثقال تا چهار مثقال و قوتش
تا چهار سال باقیست و در نسخ این اختلاف بسیار است اما آنچه در نسخ صاحب ذخیره آورده مشهور و مختار است
و آن زرنیخ تخم بابونه بهمنین زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی آمله پوست بلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج
خصیة الثعلب بیخ بابونه مغز چلغوزه نارجیل تازه هریکی ده درم مویز منقی سی درم عسل مصفی دو چند یا سه چند

همه بطریق متعارف معجون سازند و بعد یک روز استعمال نمایند و بعضی گفته‌اند که تا شش چهل روز در جو نیز مدفون باشد اما تا تازه است هم ایرج غالیه
ندارد و در اختلافات که درین واقع شده بعضی ازان اینست که در بعضی نسخ بجای تخم بابونه بابونه مطلق مرقوم است و صاحب
شفاء الاسقام عوض بیخ بابونه عاقرقرحا عصفر نوشته و بجای تخم بابونه گل بابونه و وزن او نیز ده درم نگاشته
و اشعار کرده که در نسخهٔ دیگر بادیان هفت درم افزوده‌اند و صاحب اختصارات بدل رازیانه پنج درم گفته و در تحفه
المؤمنین مسطور است که شیخ خبث الحدید جهت زرد آب اضافه کرده و صاحب تذکره نوشته که فلفل و دار فلفل زنجبیل دارچینی
کنند بلیله آمله حب صنوبر شیطرج هندی بابونه این ده جزو اصول این ترکیب است و برین بوده مدار از عهد واضع تا اینکه
متصرف کردند درین اطبای عرب و عجم پس زیاده کرد شیخ خبث الحدید را پس عظیم شد نفع آن در حق خفقان و استسقا
زیادا عصفر زیاده کرد و درین رازی پوست نارنج پس مانع آید بغض و تحلیل ریاح زیاده کرده‌اند بعضی جهت قوت انعاظ و ازدیاد
منی و انجره و بیخ خصیة الثعلب و زراوند مدحرج بادیه جهت هزال کلی بسیم را و جهت تطیب نکهت و قطع رطوبات سایله بسباسه جوزبوا را
وزن اجزای اصول و فروع برابر نوشته **معجون مسهل** جهت وحشت سودا تالیف ابن ذکریا منقول است از قلانسی
فلفل قیمه قرنفل سادج هندی هر واحد ربع جزو عاقرقرحا ملح هندی بخار ارمنی مغسول هر واحد نصف جزو ربع ملح سود افتیمون اسطو
خودوس بسفایج تربد هر واحد یک جزو بعد کوفتن همه را جمع کنند شربت آمله مقوم بعسل شربتی سه درم **معجون مفرح**
ز راوندان انبساط نفس بهم میرسد که مشابهت بعونت شود از کثرهٔ ضحک و طیب طبیعت جهت است برای تفریح و هم نیک
میکند رنگ خوش میکند نکهت و عرق را و نفع میکند خفقان منقول از شرح اسباب قاقله سنبل جوزبوا هر یکی درمی قرفه زرنب
زعفران هر یکی دو درم قرنفل مصطکی سنبل اسارون هر یکی سه درم سعد پنج درم گلسرخ شش درم کوفته و بیخته با عسل قوام
گرفته بسرشند و بیوب بعد حرکت ماه نه اخلاط کنند **معجون مفرح** دیگر هم از شرح که دفع خوف عارض در دواره فکر و سایر
اعراض سوداویه کند و تفریح تام و تحسین لون و تجوید افهام نماید مشک سه حصه یک جزو بادرنجبویه پوست ترنج قرنفل مصطکی
زعفران قرفه ال بوا ابهمنین زرنباد درونج ترنج نارمشک سک هر واحد یک جزو کوفته و بیخته بگیرند آمله بلیله زرد هر یکی عدد
در سه رطل آب شیرین بجوشانند تا نصف باند پس یک رطل عسل در خلکرده بقوام آرند و ادویه بیامیزند **معجون**
ملح هندی دوار بلغمی و سوداوی را و اشتهای معده را نقی بخشد و حبس قذف بلغمی و سوداوی کند ملح هندی
دو درم بلیله سیاه و بلیله آمله بلیله کابلی اسطوخودوس هر یکی سه درم افتیمون غاریقون هر یکی چهار درم ایارج فیقرا
ده درم کوفته و بیخته با سکنجبین معجون سازند شربتی سه درم ناشتا با آب گرم **معجون منشط** تن خوش کند و نشاط
آرد منقول از جالی قاقله سنبل هر یکی سه درم قرفه زرنب هر یکی چهار درم سعد قرنفل مصطکی سنبل اسارون بسباسه جوزبوا
هر یکی پنج درم زعفران شش درم گلسرخ هفت درم جزو اعظم پانزده درم کوفته و بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی یک
مثقال و اگر قدری مشک و عنبر و عود اضافه کنند بهتر بود **معجون منقی راس** از یوسف ساهر منقول

منقول از شرح ملح هندی کثیرا هر یکی نصف درم تخم حنظل مصطکی انیسون بلیله کابلی املج هر یکی درمی غاریقون اسطو
خودوس هر یکی دو درم ایارج شش درم تربد سفید ده درم بعسل معجون سازند شربتی یک مثقال معجون نجاح
مداومت آن از مالیخولیا فلاح می بخشد و صریح در جمیع امراض دماغی را که از سودا بود سود دارد و خون را از سودا پاک
میدارد و سودا و بلغم غلیظ را باسهال بر می آرد و قولنج را نفع دارد و اختناق رحم را بگذارد نیز نافع بود و در نسخه
این اختلاف بسیار افتاده طلاسی این نسخه را نسخه اصل جمهور قرار داده تربد سفید اسطوخودوس بسفایج افتیمون
هر واحد پنج درم بلیله کابلی بلیله آمله بلیله سیاه هر واحد ده درم به وزن جمیع عسل مصفی معجون سازند نوشته در بعضی
نسخها سقمونیا دو درم حجر ارمنی مغسول و حجر لاجورد مسحوق هر واحد دو درم و نیم غاریقون سه درم و در نسخه دیگر ...
هر واحد یک درم در پنج نارمشک سنبل ... لسان الثور مصطکی پوست ترنج هر واحد دو درم افسنتین ده ... و در این
نسخه وزن تربد دو استار مقرر کرده اند و صاحب قرابادین قادری نوشته بعضی سقمونیا ... درم ...
رب السوس غاریقون مصطکی سنبل هر یک پنج درم بر اصل نسخه علاوه ساخته بسفایج پنج درم ...
خودوس ده درم انداخته شربت معجون مذکور جهت مداومت از دو مثقال تا سه مثقال ...
پنج تا هفت مثقال است معجونی که انبساط آرد و دماغ و دل را مدد دهد و جگر را قوی گرداند ...
بیار آید ... مشک تبتی نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال مصطکی زرنباد ... قرنفل ...
کبابه چینی پوست ترنج درونج رومی زرنباد صندل سفید صندل سرخ حب بلسان فلفل انیسون نعناع بسباسه بلیله سیاه
بزرالبنج ... زعفران ماه ... زرین کهربا مروارید ناسفته صلایه کرده مرجان هر یکی دو درم دارچینی ... سنبل الطیب پوست
بیرون پسته جوز بوا اسغاث خولنجان ... شقاقل پوست بلیله بادرنجبویه کاوزبان هر یکی سه درم ... ترنج
هر یکی چهار درم ماهی ریان ... بهمنین هر یکی پنج درم ورق طلا سی عدد ورق نقره ... عسل
سه چند همه معجونی که سودا و تفریح نافع بود منسوب به بعضی پیران ... منقول از شرح ... هر یکی یک درم
قرنفل دو درم بادرنجبویه فرنجمشک پوست ترنج هر یکی سه درم حرمل ... خربق سیاه کاوزبان هر یکی پنج درم
اسطوخودوس ده درم افتیمون پانزده درم بلیله سیاه بیست درم با عسل معجون سازند معجونی ...
که از احتراق نفس سودا باشد حکیم علی از مجربات نوشته ... لسان الثور
ورق فرنجمشک هر یکی یک درم و نیم حرمل شسته ... هفت روز ... خشک کرده هر یکی دو درم
شاهتره حب الغار ورق ... اصول تفاح اسطوخودوس کشنیز غافث ... فطراسالیون ...
اشنه قرنفل قشور ... مصطکی هر یکی سه درم زراوند طویل ... زراوند مدحرج ... زرنباد غاریقون ... تربد سفید
مجوف هر یکی چهار درم بلیله سیاه پوست بلیله کابلی پنج ... سنبل ... هر یکی پنج درم

افسنتین افتیمون اسقیل مشوی هر یکی هفت درم صبر سقوطری ده درم کوفته و بیخته با سکنجبین که از سرکه عنصل ساخته
باشند معجون سازند شربت بقدر حاجت **معجونی** که جهت مالیخولیای مراقی نافع است منقول از نجیبی هلیله سیاه آمله
گاوزبان بادرنجبویه بسفایج کشنیز هر یکی برابر برگ سیب معجون سازند شربتی سه درم **معجونی** که نسبت داوند بیشه
های بیهوده و فزع و وسواس نافع بود منقول از جلالی محمود ده درم ریوند چینی یکدرم تخم کاسنی بنفشه هر یکی دو درم
بسفایج برگ نیلوفر اسطوخودوس گل سرخ ورق بادرنجبویه افتیمون نارمشک کهربا هلیله سیاه هر یکی سه درم
تخم کشنیز چهار درم هلیله زرد هلیله کابلی آمله بلیله هر یکی پنج درم کوفته و بیخته بعسل مصفی معجون سازند شربتی سه درم
معجونی که دفع خوف عارض در داء الفکر و سایر امراض سوداوی کند و در این علت بسیار نافع است اگر
استعمال کرده شود بر وقت و در ایام رحمت تقویت دل هم بسیار میکند بگیرند حرمل پنج درم کمافیطوس اسطوخودوس
ورق بادرنجبویه سنبل الطیب افتیمون هر یک ده درم در بیخته شود و بران سه رطل آب ریخته جوشانیده شود تا نیم
تا ثلث بماند پس شلیده صاف کرده شود و آب اجزا انداخته شود و ثفل باز بگیرند سیب خراسانی منزوع
الحب قشرش یک رطل و بکوبند و از آن آب بگیرند بران بپاشند و خوب دقت کنند تا بقوام عسل آید پس ابریشم کوفته
بیفزایند تا منعقد شود و پس عود هندی دو درم قرنفل بادرنجبویه مصطکی درونج مشک زعفران بسباسه پوست اترج
هر واحد سه درم کوفته و بحریره بیخته بپاشند و خوب لت کنند تا یکسان شود و در ظرف چینی بردارند بعد هر سه روز
دو درم یا سه درم بقدر حاجت بخورند **مفرح ابریشم** جهت تقویت حواس و زیادتی سرور و نشاط
بالذات و بالعرض و تنقیه و مانع از ابخره و تفتیح سده و دفع اخلاط سوداویه و بلغمیه لزج و ریاح غلیظه و قوی هضم
نافع است و گرم است در اول معتدل در یبوست و قوتش تا سه سال باقیست و شربتش دو درم زنجبیل دارفلفل
مشک هر یک یکدرم حریر محرق دو مثقال زرنبا درونج مروارید ناسفته کهربا مرجان بهمنین ساذج سنبل قاقله کبار
قرنفل جند هر یکی سه مثقال افتیمون سلیخه اسطوخودوس حب بلسان قرنفل هر یکی چهار مثقال با عسل صاف سرشته
مفرح اعظم شکننده تندی جون مصفی آن مقوی حواس و اعضا رئیس و عصب رئیس و مزید فهم
و حفظ و مزیل مالیخولیا و وسواس و جنون و توحش و صرع و خفقان و ضعف دل و بلادت و اعیا و کسالت و تحلل
و مفتح و مشتهی و هاضم طعام و مبهی و دافع اقسام سموم و جمیع اخلاط بمداومت وی حافظ صحت و چون اضافه کنند
ورد و یاقوت و زمرد و طاعون نیز خلاص ازین سازد و نهایت عجیب الفعل جلیل القدر است و معتدل است
در کیفیات اربعه و بهترین مفرحات و موافق و معتدل جمیع امزجه و قوتش تا چهار سال باقیست عود نیم مثقال
مرجان مروارید ناسفته کهربا هر یکی یک مثقال هلیله کابلی ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون پسته دانه هیل
ورق طلا ورق نقره یاقوت سرخ هر یکی دو مثقال لاجورد مغسول طباشیر گل مختوم زعفران درونج زرنب

زرنب کبابه زرنباد هریکی سه مثقال بهمن سفید بهمن سرخ هریکی پنجمثقال شاهتره بادرنجبویه گل گاوزبان تنبول هریکی
ده مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین آب انار میخوش آب ترنج آب زرشک شربت ریباس گلاب هریکی بیست و
پنج مثقال و تسنیج اگر نباشد آب لیمو و گل مختوم اگر نباشد گل داغستانی بجای او داخل کنند شکر سفید صد و پنجاه مثقال
شکر را درین آبها بقوام آرند و ادویه کوفته و بیخته بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال نسخه این هردو
مفرح از قرابادین قادری منقول است **مفرح بارد** هم از قادری که نقل از تذکره گرفته جهت تنقیه ابخره
در اصلاح امراض حاره و تعدیل مزاج جگر و گرده در سوم سرد و قوتش تا دو سال و شربتش تا دو مثقال است
طین مختوم عصاره زرشک هریک یکمثقال طباشیر گلسرخ لسان الثور هریک یکمثقال و نیم خشخاش سفید کشنیز خشک
مغز تخم خربزه هریک سه مثقال با عسل کابلی بسرشند **مفرح بارد نسخه دیگر** هم از قادری که جهت سدر و دوار
و منع بخار بکار آید و بغایت مجرب است صندل سفید طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه پوست بیرون پسته پوست ترنج
هریک دو مثقال زرشک بیدانه قرنفل هریک سه مثقال کشنیز خشک تخم خرفه گل گاوزبان هریک پنج مثقال
گلسرخ ده مثقال شربت سیب صد مثقال شربتی دو مثقال و در بعضی نسخه عنبر اشهب نیم مثقال طلای محلول
نقره محلول فادزهر معدنی هریک یکمثقال اله مقشر پنجمثقال اضافه میشود **مفرح بارد بالغ النفع** از قرابادین
شاهی جهت امراض حاره دماغی و حاره و خفقان و ضعف قلب حار و عطش و تب حمی کافور یکمثقال بهمنین زرشک
تخم شاهتره تخم بادرنجبویه تخم خرفه تخم کاهو تخم کاسنی مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هریکی دو درهم مروارید بسد کهربا گاوزبان
هریک و صندل طباشیر خشخاش کدو تخم کشنیز پوست درخت کافور هریکی سه درهم گلسرخ ورق نیلوفر هریکی ده درهم شکر
طبرزد و مقوم با آب سیب بسرشند **مفرح جواهر نسخه خواجه شبیه** منقول از جلالی نشاط تمام آرد و وسواس و بادهای
سوداوی دفع کند و خون صافی کند و خفقان و ضعف دل را سودمند بود و معده و جگر و گرده را قوت دهد خواص
این بسیار است کافور نیم مثقال زمرد و مشک تبتی هریکی یک مثقال و نیم یاقوت سرخ بسد کهربا حجرالیهود بادرنج
طین ارمنی سنبل الطیب درونج هندی بهمن سرخ هریکی دو مثقال لعل فیروزه یشب ابریشم محرق ورق قرنفل گل نیلوفر
صندلین بادرنجبویه قرنفل دارچینی تخم بادرنجبویه کبابه چینی قاقله کبار هریکی سه مثقال یاقوت زرد یاقوت کبود یاقوت
سفید عقیق مروارید ناسفته پوست بیرون پسته عود قماری درونج عقربی طین مختوم عنبر اشهب ورق طلا ورق
نقره گل دارچینی بهمن سفید هریکی چهار مثقال تخم فرنجمشک گاوزبان طباشیر سفید هریکی پنجمثقال اله مقشر پوست
بلیله کابلی هریکی ده مثقال عصاره زرشک پانزده مثقال آب حماض نیم من آب سیب آب به اصفهانی گلاب
هریکی یکمن عرق بیدمشک نبات مصری هریکی دومن نبات را با بهاء عرقها بقوام زیاده آرند چون فرو گیرند آب
حماض بریزند و دوا را با بسرشند شربتی نیم درم تا یکدرم **مفرح حار قوی عجیب و ترکیب الغریب** منقول از

نارسی مشک حجر ارمنی مغسول یاقوت رمانی سنبل بیخته جوزبوا قاقله هر یکی یکدرم درونج اسطوخودوس تمام هر یکی دو درم
بهمن سفید دو مثقال کندر دو درم و نیم زعفران زرنباد عود هر یکی شش درم ساذج دارچینی هر یکی چهار درم تخم بادرنجبویه
پنجدرم کهربا فستق آمله هر یکی شش درم بادرنجبویه هفت درم لسان الثور گل سرخ مرجان هر یکی ده درم مروارید بیست درم
با عسل معجون سازند **مفرح حار نسخه دیگر** جهت مالیخولیا و وحشت و خفقان و تقویت معده نافع و طعام گوارد و موی را
سیاه دارد و رنگ رخسار نیکو کند مشک و عنبر هر یکی نصف جزو بادرنجبویه پوست اترج قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوزبوا
قاقله کبار زرنباد مشک سک بهمنان زرنباد تخم بادروج درونج تخم فرنجمشک هر یکی دو جزو هلیله کابلی بیست عدد و آمله سه عدد
هلیله و آمله را در سه رطل آب بجوشانند تا بر طلی [illegible] صاف نموده یک رطل عسل بریزند و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بماند
بعد از آن عسل بشمر با ادویه کرده بسرشند شربت از یکدرم تا دو درم است و این نسخه جهت مرطوبین و مبرودین انفع از
نوشدارو است **مفرح حار بالغ النفع** با امراض بارده هرجا که باشد خصوص جنون و سوداوی او تقویت
مسکنه مبادی و قوی ثلاثه را و تفتیح میکند سده را گرم است در ثالث خشک در ثانی باقی بماند قوت این تا دو سال قدر
خوراک این یکمثقال است مصطکی زعفران هر یکی ربع جزو قرفه قرنفل دارچینی سنبل الطیب هر یکی نصف جزو ابریشم طباشیر [illegible]
مشک فرنجمشک هر یکی جزوی با عسل معجون سازند **مفرح دلگشا** که ازاله وحشت و سودا و نشاط را و بالا کند
و داروی امراض قلب است ان شاء الله تعالی بیاید **مفرح سهل الوجود** جهت حصول سرور و تذکیه عقل و تصفیه خون
و ازاله بلاده و کسل و برای سقوط قوی و غشی و صداع و ضعف و رفع امراض کبد و حمی عفن نافع گرم و تر است در اولی باقی میماند
قوت این یکسال شربت این یک اوقیه منقول از تذکره است قرنفل افتیمون بسباسه قاقله کبار صندل سرخ هر دو [illegible]
هفت درم تخم ریحان تخم بادرنجبویه بهمن هر یک ده درم ابریشم خام سی درم همه را سوای ابریشم و دو تخم اخیر کوبیده
و با یک کرده در خرقه ببندند و ابریشم نیز در خرقه مذکور انداخته در آبی که زر بن تافته یا طلا تافته یا نقره تافته یا بر سه
تخمی گرده بسر کرده باشند تر کرده یکشب بدارند و بعد ده روز بجوشانند تا ربع آب بماند صاف نموده برابر آن شکر و همین قدر
آب سیب یا شراب سیب اضافه کرده بقوام آرند و بالای آن تخمهای مذکوره پاشند و اگر در آب طلا و نقره حدید بر سه
سرد خواهند کرد داشته باشند و اینها را حدید کنند **مفرح شیخ رئیس رحمة الله** که در ادویه قلبیه ذکر کرده اکثر
رطبها بتجربه رسیده و وصف آن نوشته و مانند آن تصرف در زیاد دقی ترکی موافق جمیع امزجه است چنانچه معلوم می شود
جهت توحش و انواع مالیخولیا مفید و در تفریح و تنشیط بی بدل و جهت تقویت اعضاء رئیسه خصوص دل و دفع اکثر امراض
سوداویه مفید است قرص ما معجون استعمال توان کرد سحاله طلا دو دانگ مروارید ناسفته کهربا بسد یاقوت مسحوق عنبر
هر یکی یکدرم ابریشم مقرض سرطان نهری محرق بهمن سرخ بهمن سفید عود هندی حجر ارمنی مغسول حجر لاجورد مغسول مصطکی
سنبل الطیب دارچینی زعفران سنبل بوا قاقله کبار بسباسه جدوار کافور هر یکی یکمثقال سنبل ساذج هر یکی دو درم افتیمون

افتیمون دو درم و نصف مشک درونج هر یکی دو مثقال تخم فرنجمشک تخم بادروج تخم بادرنجبویه ورق بادرنجبویه
اسطوخودوس هر یکی سه درم حب القلقل گل سرخ هر یکی چهار درم لسان الثور تخم کاسنی هر یکی یکدرم ترنجبین ده درم
و اگر جدوار نباشد عوض آن دو مثقال زرنباد داخل کنند این دوا اصل خمیره است و حقیقت مستند لیکن کم و زیاد در این
تصرف کرده خواه با عسل معجون سازند خواه دوا را با گلاب سرشته اقراص سازند هر قرصی مثقالی و اگر خواهند افیون نیز
داخل کنند باید که افیون و جدوار هر یکی پنج مثقال با سم سوده اضافه نمایند و با عسل معجون کرده بعد شش ماه استعمال
کنند و هرگاه کسی را سوء مزاج حار غالب باشد باید که زعفران و مشک را نیم نیم مثقال داخل کنند تخم کاهو یکدرم
و افتیمون دو درم کرده بجای آن سنائی و شاهتره هر یکی چهار درم داخل کنند و طباشیر یکدرم تخم خرفه هشت درم
و بدوده درم نیز اضافه کنند و دیگر دواها بحال باشند اما کسی که سوء مزاج بارد غالب باشد واجب است که زیاده
کنند در ادویه جدوار بیستر دو مثقال پوست جوزبوا یعنی بسباسه پوست ترنج عود و قسیبان زنجبیل فلفل هر واحد سه درم
و کم کنند وزن کافور را و نصف مثقال داخل کنند و لائق است صاحب مزاج حار را که تناول نماید نصف شربت از این
با یک مثقال طباشیر و در آب سیب و صاحب مزاج بارد یک شربت را با آب حلبت خوشبو و شیخ رحمه الله نیز نوشته
که علاج کردم من با این ترکیب بعضی مجنیان را از مالیخولیای صعب که زایل نمیشد یعنی جنون سبعی بود و لیس زیاده کردم در نسخه
معتدله دو مثقال یاقوت رمانی را پس انتفاع یافت انتفاع عظیم بر ناظران این اوراق حلاوت مذاق مخفی نماند
که در این نسخه صاحب قرابادینات در بعضی اجزاء و در اوزان بعضی از آن اختلاف کرده اند اگر دیدن آن اتفاق افتد
تلخ کام نشوند که این نخیف این نسخه را از روی نسخه حکیم علی که بعینه عبارت ادویه قلبیه نقل کرده تصحیح نموده و این لایق
اعتماد و وثاق بوده والله اعلم باحوال العالم والافاق **مفرح صغیر بارد** که بخار را از متصاعد شدن بدماغ
باز دارد و خفقان گرم را دور کند و دل و معده گرم را سرد کند و قوت دهد کافور قیصوری دو قیراط گل سرخ طباشیر هر یکی
یکدرم کشنیز خشک دو درم کوفته و بیخته با شربت سیب یا حماض بنوشند شربتی دو مثقال **مفرح صغیر حار** که مسمی
است بمفرح رشیدی و سکری آرد زعفران سه مثقال فلفل بسباسه هر یک پنج مثقال جدوار خشم ده مثقال قند سفید
پنجاه مثقال قند را بگلاب بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته بدان سرشته **مفرح صغیر معتدل** در حرارت و برودت
و یبس در درم وسوسه را دفع کند و تقویت دماغ و دل و معده نماید کافور نصف یکجزو مروارید بسد کهربا کافوربان کشنیز
خشک بهمن سفید پوست ترنج ابریشم سپید سوخته تخم خرفه هر یکی یکجزو کوفته بیخته با عسل ملیله مربا سرشته بنوشند شربتی
دو درم **مفرح ظو لا محسن** برودت و مالیخولیا نافع است و در ملفوظ اول ادویه صدریه مذکور شده **مفرح
معتدل** نافع بوحشت و سوداویت تالیف قوام الدین منقول از قرابادین شفائی مشک ثلث درم کافور دو ثلث
درم قرنفل سنبل بسباسه قرنفل زعفران هر واحد درمی مجاری معتدل لاجورد مغسول تخم کشوث تخم کاسنی مغز

تخم خربزه یاقوت لعل زمرد درونج خربوا جوزبوا زرنباد هر واحد مثقالی نیلوفر طباشیر بهمنان هر دو صندل برگ فلنجمشک
تخم فلنجمشک عود سعد خولنجان بسد مروارید مرجان کهربا عنبر اشهب هر واحد دو درم گاوزبان تخم کشنیز بادرنجبویه تودری
سرخ تودری سفید بسفایج هر واحد سه درم گلسرخ افتیمون هر واحد چهار درم هلیله سیاه پنجدرم فستق ابیج پانزده
درم نبات مقوم بعرق گاوزبان و رب سیب معجون سازند شربتی یکمثقال **مفرح معتدل دیگر** نشاط تمام آورد
وسواس وخفقان وضعف دل را زایل گرداند مشک ترکی دانگی کافور نیم درم لعل نیم مثقال درونج عقربی عنبر اشهب
زعفران ورق طلا ورق نقره هر یک یکدرم واگر ورق طلا ورق نقره را یک مثقال کنند شاید زرنباد دو درم کهربا
تخم کاسنی بادروج هندی تخم بالنگو تخم فرنجمشک کشنیز خشک خشخاش سفید بنفشه گل ارمنی هر یکی دو درم و نیم افتیمون
ورق گلسرخ هر یکی سه درم و بعضی ستاکی بهم سه درم و خل میکنند صندل سرخ صندل سفید آمله مقشر طباشیر سفید
هر یکی چهار درم مروارید ناسفته بسد گاوزبان عود خام هر یکی یکدرم کوفته بیخته با شراب حماض هشتاد و پنج مثقال شراب
سیب یکصد و هشتاد مثقال سرشته اگر همین شراب حماض نیمی شکر سیب کنند بهتر باشد **مفرح معتدل دیگر**
نشاط تمام آرد خفقان وضعف دل زایل و قوه را کامل کند درونج عقربی زر محلول هر یکی نیم مثقال بسد کهربا زرنباد
هر یکی یکدرم عود خام یکمثقال هلیله کابلی گاوزبان شاهسفرم بادرنجبویه ابریشم مقرض پوست اترج پوست بیرون پسته مروارید
ناسفته هر یکی دو درم کشنیز خشک طباشیر هر یکی سه درم بهمن سرخ بهمن سفید هر یکی پنجدرم تخم ریحان آب زرشک آب سیب آب
حماض از هر یکی ده درم شیره سیب با بهیت و نیم مثقال قند سفید سی مثقال القوام آید این هر دو نسخه از جلالی منقول است
مفرح معتدل نسخه دیگر منقول از تذکره تعدیل بسیار فرحبخش قلبست و تکسیر سوداء محترق و اخراج چیزیکه فاسد
شده باشد از هر سه خلط گوناگون و تقویت جوهر روح هم و حفظ جمیع اعضا و ازاله بلادت و کسل و اعیا کند بالجمله عجیب الفعل جلیل
المقدار عزیز المنافع مالیخولیا و وسواس و برسام و خفقان و ضعف شهوه و ریاح دود این را دافع است و آثار این تمام و کمال
زمان ساقط نمیشود و اگر زیاده شود دران یاقوت و بعضی اجزای دیگر که مذکور میشود یاقوتی نام نهاده میشود
در نیصورت مخلص از دیاد طاعون بخوردن و طلا کردن بر و طلی بمنقشه نیز میکرده مرجان مروارید کهربا عود هر یکی نصف
مثقال پوست هلیله کابلی ابریشم صندل پوست بیرون پسته هر یکی دو مثقال لاجورد طباشیر گل مختوم هر یکی سه مثقال بهمن
سرخ بهمن سفید هر یکی پنجمثقال شاهسفرم بادرنجبویه گاوزبان تنبول هر یکی ده مثقال کوفته و بیخته با گلاب و آب به
و آب سیب و آب انار و حماض ترنج و زرنباد رسن شراب ریباس هر یکی ربع رطل و شکر بقدر کفایت معجون سازند
و اجزای که بزیاد رسد تا آن یاقوتی مسمی میشود بیست ورق طلا ورق نقره یاقوت احمر قاقله هر یکی دو مثقال
زعفران درونج زرنب کبابه زرنباد هر یکی سه مثقال **مفرح یاقوتی** که مالیخولیا را اصلاح آرد و دماغ و دیگر اعضا
رئیسه معده را قوة دهد و نهایت نافع است و صفت این زیاده از حد بسیار بوده لیکن همین قدر اختصار نموده عقیق

عقیق و ورق طلا حجر یشب بادرنج هندی زرنباد درونج مشک هر یکی نیم درم صندل سرخ گل مختوم بادرنجبویه بهمن سفید هر یکی
دو درم حجر لاجورد و لعل کهربا نیلوفر زرشک کشنیز خشک تخم گل عود و پوست ترنج گاوزبان بهمن سرخ رازیانه تخم
کاسنی ابریشم سوخته کافور عنبر اشهب هر یکی سه درم مروارید ناسفته طباشیر گلسرخ هر یکی شش درم شیره آمله
پوست هلیله شربت به هر یکی هژده درم گلاب شکر طبرزد شربت سیب آب انار شیرین هر یکی سی و شش درم هلیله را
جوشانیده آب او بگیرند و آن بها و شربتها و شکر بهم آمیخته قوام دهند و ادویه باریک ساخته بسرشند شربتی از یک
مثقال تا دو مثقال این مفرح نیز قرابادین قادری ملتقط شده **مفرحی** که مالیخولیا را نافع بود از منهاج مشک خالص
یک دانگ و نیم بادرنجبویه پوست ترنج قرنفل مصطگی رومی قرفه جوزبوا قاقله بار مشک بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج
عقرب سنبل زعفران تخم بالنگو تخم کشک هر یکی دو درم و نیم کوفته و بیخته نگاه دارند و پوست هلیله کابلی پنجاه درم
آمله مقشر هفتاد و پنج درم را در دو من آب بپزند تا به نیمه آید مالیده صاف کنند و عسل صاف یکمن داخل کرده بقوام
آرند و ادویه داخل کنند شربت دو درم و نیم **مقیات** که بدوار سری معدی نافع است انشاء الله تعالی
در ادویه معدیه خواهد آمد **کلمه بست و یکم از ملفوظ دوم** ادویه امراض راس در ذکر دواهای که مصدر بنون
است **نبیذ** یعنی میشود است یعنی متروک و اهل عرب بود که تمر را در چند روز در آب میگذاشتند تا ترش بشوند
و مسکر میشد آنرا نبیذ تمر میگفتند الحال عبارت از جمیع مسکر مایع است بغیر خمر و هر قسم این را نامی مخصوص فقاع قسمی
از وست بالجمله اقسام این از مفرحات است و مناسب این مقام و بعضی اقسام این را به بعضی امراض مذکوره این ملفوظ
مناسبت تمام و آن در لفظ فقاع به بعضی احکام ارقام یافته آنجا باید دید **ند** بفتح و تشدید دال گشنیه که جهت
بوی خوش بسوزند و آن در بخور مانند غالیه است و رادع او فایده آن دیر ماندن بوی خوش است بسوختن در آتش و اگر در
شمع گذارند تا دوام شمع در مجلس رایحه آن فایح گردد و گاهی در مباخر محکمه الطبق میسوزند و در فرش و ثیاب میگذارند
فرش و لباس را معطر میسازد و اهل مصر ازین قرصها سازند و این طبله میتامند مخترع آن نجاشی است برای
بعضی خلفا بهر حال مقوی حواس ذکی فکر و منعش ارواح و مقوی قلب و محرک باه است طریق ساختن آن اینست
که مشک و عنبر و مصطگی را در گلابی که قدری صمغ در آن حل کرده باشند حل کنند و عود کوفته و بیخته در آن
آمیزند و خمیر کرده فتیله های دقاق بسازند و بکار برند **نشوق** چون در میان این و سعوط تسهیل
فرق است نسخ این علیحده درین باب نیافته نسخهای آن بعینها نسخهای نشوق تصور باید کرد **نطولی** که
بیخوابی را که از بلغم مالح باشد دور کند بابونه سعتر در آب جوشانیده بآن تنطیل کنند و بعد تنطیل تدهین سر بروغن بابونه
یا مثل آن کنند **نطولی دیگر** جهة بیخوابی مفرط بلغم مالح زعفران را در آب بجوشانند و بر سر ریزند و در صداع و شقیقه
بارد و بسیار نفع میکند **نطولی** که خواب آرد و سرسام حار را نافع باشد بنفشه کاهو هر یکی پنج درم گلسرخ کوکنار

نیلوفر جراده کدو تر بابونه هر یکی ده درم کشک جو مقشر پنجاه درم جمله را در پنج من آب بپزند تا به نیمه آید سر به بخاران
دارند و اگر نافع نبود و بر سر نیز ریزند و این نسخه را از شرح بزیادتی یک جزو و تفاوت وزن آنچنین یافته تخم کاهو بنفشه
کشک شعیر مقشر هر یکی پنج درم کوکنار گل سرخ نیلوفر جراده قرع بابونه اکلیل الملک هر یکی ده درم **نطولی دیگر**
که خواب آرد و سرسام و سهر را نافع باشد بنفشه گل سرخ تخم کاهو کوکنار بابونه بپزند و بر سر ریزند بعضی نطولات دیگر
که به بحران نافع بود در ادویه صداع گذشته و یک نطول دیگر که به تنقیه صداع بارد نافع است نیز هم آنجا گذشته
نطولی که سبات را نافع است بابونه مرزنجوش سداب اکلیل الملک نعناع آس جمله برابر بجوشانند و صاف کرده بر سر ریزند
نطولی که سبات سهری را اور دی علامات صفرا غالب بر علامات بلغم بود نفع دهد بنفشه اصل السوس اکلیل الملک بابونه
کشک جو شبت بجوشانند و بر سر ریزند و سر به بخارات آن دارند و آنجا که علامات بلغم غالب بود ورق غار سداب فودنج زوفا
خشک صعتر جند بیدستر نیز در اجزای مسطور بیفزایند **نطول** که ترطیب دماغ کند و جنون احتراقی را نافع باشد و خواب
آورد برگ عنب الثعلب برگ خبازی هر یکی باقه بنفشه نیلوفر بیخ خطمی برگ کاهو برگ بید چراده گل سرخ برگ خشخاش سپید
کشک شعیر هر یکی کفی سپستان دو کف جمله را بپزند و صاف سازند و روغن بابونه نیم اوقیه بران ریزند و هنگام صبح و شام
تنطیل کنند **نطولی** که جهت مانیا و داء الکلب نافع بود منقول از شرح سپستان ورق بزرقطونا ورق خبازی هر یکی
کفی شعیر مقشر مثقال هر یکی دو کف در آب عذب بجوشانند تا مهرا شود پس بهنگام صبح و شام تنطیل کنند تا اثر دوا
زود بدماغ رسد بعد تنطیل تغطیه رأس و تودیع و نوم امر فرمایند **نطول للمجانین** دیوانگان را سود مند بود
و سوداویس مالیخولیا و زکند تخم خشخاش ورد ابیض بابونه هر یکی کفی بنفشه تر یا خشک نیلوفر بیخ خطمی و در بعضی نسخها تخم خطمی
یافته ورق بید تر کشک شعیر ورق کاهو ورق عنب الثعلب تراشیده کدوی تر ورق خبازی ورق بزرقطونا از هر یکی
یکدسته سپستان هشتاد عدد همه را در ده رطل آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند و بر پزند بران روغن بنفشه یا روغن بابونه
ده درم و تنطیل کنند **نطول** که تحلیل سودا کند بابونه اکلیل الملک بنفشه شبت اصل السوس جمله برابر
بپزند و صاف کرده بکار برند **نطولی** که دوار و سدر را که بسبب سوء مزاج بارد ساذج بود نفع دهد بابونه برنجاسف
شیح اکلیل الملک سداب نمام فودنج جبلی حاشا جعده بدستور بعمل آرند **نطولی** که خشکی دماغ و بینی و بسته شدن
گذرگاه نفس را نافع است بابونه اکلیل الملک هر یکی دو درم بنفشه برگ نیلوفر گل خطمی بیخ سوسن تراشیده نکوفته بیخ کا
هر یکی سه درم گل سرخ یک استار کشک جو نکوفته ده درم همه را در سه من آب بجوشانند تا بیکمن رسد و در طاس ریزند
و سر به بخارات آن دارند و هم بر سر ریزند و قدری ازینچنین گرم کرده بکار برند **نطولی** که جهت نسیان که از برد و سن
بود نافع است و حکیم علی در شرح آورده بگیرند کاه حلوان و اکلیل ریحان و بابونه و حاشا و شبت و اکلیل الملک از هر واحد
قدری که ظاهر شود و در قوت هر یک آن همه بجوشانند و در حمام بر سر بریزانند **انشوق** که همه بیماریهای دماغ را که

که از سردی و تری بود و سودا و بر را اوند طویل دوم الاخوین هر یک یک درم عاقرقرحا سه درم کندش چهار درم برگ
خربزه که سه ماه در سطح او پخته باشند به دو دو آلود کشته باشد شش درم کوفته و بیخته در بینی دمند نقوع
که به سبات و لیثرغس سکته نفع رساند جند بیدستر حلتیت زهره کلنگ تنها و مرکب با آب مرزنجوش و بار ابهل
در بینی زنند نقوع انبرباریس که جهت غلیان خون و علل دموی و نقوع حماض که جهت تسکین بخار
دماغ نافع است و نقوع حلو که حرارت و یبوست دماغ دفع کند و جوشش خون بنشاند این هر سه نقوع در ادویه
صداعیه گذشته نقوع صبر نسخه این سه را ... که معده را از بلغمی که موجب سبات میشود پاک میکند
دو درم صندل سفید قصب الذریره هر یکی سه درم شکاعی بادآورد هر یکی پنج درم ... سیاه هلیله آمله بیخ رازیانه بیخ کرفس
بیخ اذخر بیخ ... هر یکی ده درم صبر سقوطری یک وقیه همه را سوای صبر در دو من و نیم آب بجوشانند تا ... بماند
پس صاف کنند و صبر سائیده دران ریزند و در شیشه کنند و در آفتاب نهند شربتی از یک وقیه تا دو وقیه در خور
وقت شخص دهند نقوع صبر نفع میکند بدوار و صداع که باشد از خلط غلیظ و تقویت میکند معده را شکاعی
بادآورد سنبل قرنفل حب بلسان هر واحد دو درم هلیله ... آمله ... هر واحد دو درم و نیم مرماحوز سه درم قاقله دو هر واحد
چهار درم پوست هلیله کابلی نعناع هر واحد ده درم همه را در چهار رطل آب خیسانیده روز در آفتاب و شب جای گرم نگاه
دارند و بعد سه روز بقدر حاجت با یکدرم روغن بادام بکار آرند نقوع صبر دیگر که نافع است بسدد شربتی بعد ...
که خلط ردی در معده صفرا باشد گزیده سه درم اصل السوس بنفشه هر یکی چهار درم هلیله زرد باریس یعنی سناء مکی افسنتین
رومی تخم کاسنی تخم کشوث هر یکی پنج درم شاهتره هفت درم پوست هلیله زرد ... ده درم تمر هندی پاک کرده
پانزده درم آلو بست دانه همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و نصف بماند صاف نموده هر روز چهار وقیه گرفته
نصف مثقال صبر حل کرده و سکنجبین و آب کاسنی مغلی و مصفی هر یکی یک وقیه در حل کرده بنوشانند نقوع ... که اسهال
مرة سودا بوفور کند و هرگز ضعف نیارد و مضرت نرساند بگیرند حب افتیمون یعنی تخم افتیمون را در خرقه صفیقه حریر بسته
در مقدار دو ثلث رطل شراب سیب زیر آسمان نگاه دارند و صبح گرم کرده خوب بدست مالیده صاف کرده یک وقیه
شراب بنفشه و گلاب و چند قطره روغن بادام شیرین اضافه کرده ... بنوشانند نقوع کشنیز که بدوار
و جمیع علل حار دماغی نافع است در ادویه صداعیه گذشته نقوع کندر که یک مثقال کندر را شب در آب تر
کنند و هر روز ناشتا بنوشند نفع میکند کسی که شکایت از بلادت و نسیان و غلبه بلغم دارد و هرگاه اکثار از آن
مصدع است اصلاح آن سکنجبین و به و عصاره به و رب به کنند نقوع مسهل که علل دماغی را نافع و بدن را
از صفرا پاک کند هم در ادویه صداعیه گذشته نیده حلوای است که ... از حنطه ... شربتی ...
بهترین آن نقی صادق الحلاوه محکم الطبخ است و ... در اول معتدل در رطوبت و یبوست ...

میکنند به بخار سوداوی و وسواس و مالیخولیا و سرفه خشک و اوجاع صدر و تولید میکند خلط جید و تسمین میکند بدن و لین و تعدیل میکند خشونت را اما بطی الهضم و ثقیل است پیدا میکند سدد و حمیات را و مصلح وی بادام مردی تر است سزاوار است که خورده شود در جوع صادق و عقب آن چیزی نخورند تا هضم شود و بخورد آنرا صاحب معده و مصلح آن سکنجبین و آب کاسنی است

کلمه بیست و دوم از ملفوظ دوم ادویه امراض راس هند کرده اند های که مصدر بواو است وجور بوزن عفور دوائی را گویند که ریخته شود در دهن بیمار نزدیک عاجز بودن آن از تناول دوا وجوری که تنقیه راس و ابدان صبیان از مرار و بلغم کند غذا به طباشیر مامیران عنبر حبق گلنار ربه شیح بلیله عود ورق صعتر حضض سکر زعفران قاقله عفص شکر طبرزد اجزا برابر شربت بقدر کبر و صغر سن حبی باشد وجور دیگر برای صبیان شکر طبرزد گلسرخ حضض زعفران سماق طباشیر مامیران حبق قاقله گلنار غذا به هر واحد جزوی شربت یک قیراط برای صغیر و جثه کبیر بقدر کبر سن آن وجور دیگر برای صبیان گلسرخ گلنار اقلیمیا عاقرقرحا سماق رب السوس غذا به هلیله املج بلیله عفص کبابه حب الاس طباشیر قاقله کبابه حضض زعفران سک عود ورق سلیخه عنبر حبق ازر قشور از هر یک برابر هر واحد کوفته و بیخته مخلوط سازند بکار برند این هر سه نسخه از مرکبات شفائی است

کلمه بیست و سوم از ملفوظ دوم ادویه امراض راس در ذکر دواهای که مصدر بیای مثناة تحتانی است یاقوتی که وسواس سودا رفع کند و نشاط آرد و اعضای رئیس را قوت دهد و ضعف دل و غشی را سود دارد و لون را صافی گرداند کافور نیم مثقال مشک خالص زمرد هر یکی یک مثقال و نیم یاقوت سرخ کهربا مرجان لاجورد مغسول گل ارمنی بادرنج سنبل الطیب ساذج هندی بهمن سرخ هر یکی دو مثقال لعل فیروزه یشب ابریشم محرق قرنفل گل نیلوفر صندلین کبابه قاقله کبار جدوار هر یکی سه مثقال یاقوت زرد یاقوت کبود یاقوت سپید عقیق یمنی مروارید ناسفته پوست بیرون پسته بادرنجبویه گل مختوم عنبر اشهب زر محلول نقره محلول گلسرخ دارچینی درونج عقربی بهمن سپید هر یکی چهار مثقال تخم فرنجمشک گاوزبان طباشیر سفید هر یکی پنج مثقال اسارون آمله مقشر پوست هلیله کابلی هر یکی ده مثقال عصاره زرشک پانزده مثقال آب حماض اترج نیم من آب سیب آب به گلاب عرق بیدمشک هر یکی یک من نبات یک من و نیم نبات را در گلاب و عرق بیدمشک بگدازند و در آب سیب و آب به داخل کرده [illegible] قوام آرند چون فرو گیرند آب حماض ترنج ریزند جواهر خوب صلایه کرده داخل شوند و ادویه کوفته و بیخته داخل کنند و بعده مشک [illegible] استعمال کنند شربتی یک مثقال این نسخه از شفائی منقول است و در قادری کافور یک مثقال و عصاره زرشک پانزده درم بنظر آمده

یاقوتی قوی التفریح که با مراض سوداوی مالیخولیا نفع تمام دارد و دل و جگر را قوت دهد مشک سه درم مروارید ناسفته مرجان کهربا ابریشم گاوزبان درونج عقربی لعل یاقوت عقیق یمنی ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب زعفران کافور هر یکی یک درم صندلین طباشیر زرشنا و بادرنجبویه قرنفل ساذج عود قماری ابریشم مقرض پوست ترنج هر یکی دو درم قند سپید عسل سپید هر یکی پنجاه درم [illegible]

چنانچه رسم است معجون سازند **یاقوتی دیگر** که وسواس سوداوی دفع کند و نشاط آرد و دل را قوه دهد و ضعف
دل و خفقان را نافع باشد. و در طبیعت معتدل بود زعفران دو دانگی و نیم زرنباد کافور قیصوری هر یکی نیم درم یاقوت
زرد و عنبر اشهب زر محلول نقره محلول هر یکی نیم مثقال کهربا یشب و قرنفل دارچینی ساذج هندی هر یکی یکدرم لعل عود
خام هر یکی یک مثقال بسد بهمن سرخ کبابه هر یکی یکدرم و نیم بهمن سپید گشنیز خشک گل ارمنی طباشیر هر یکی دو درم مروارید
ناسفته تخم بادرنجبویه پوست بیرون پسته پوست ترنج صندلین گل سرخ هر یکی سه درم گاوزبان آمله هر یکی
پنجدرم عصاره زرشک ده درم شراب به بیست مثقال شراب سیب چهل مثقال شراب حماض نیم من ادویه کوفته
و بیخته جواهر صلایه کرده و شرابهای قوام آورده بسرشند شربتی یک مثقال **یاقوتی دیگر** قوی الاثر تعریب
منقول از فلاسفی که بتعبیر مزاج معتدل کرده انشاء الله تعالی در مفرحات ادویه قلبیه بیاید **یاقوتی دیگر** که
وسواس دور کند و نشاط آرد و دل را قوت دهد و خفقان را نافع بود و خواص بسیار است منقول از جلالی مشک
ترکی نیم مثقال زر محلول نقره محلول هر یکی یک مثقال ساذج هندی زرنباد درونج هر یکی یکدرم و نیم لاجورد
یک مثقال و نیم یاقوت رمانی صندل سرخ گل مختوم بهمنین بادرنجبویه ریوند چینی هر یکی دو درم لعل عقیق یشب کهربا
گل نیلوفر زرشک بیدانه تخم خشخاش گشنیز تخم گل عود هندی پوست ترنج گاوزبان تخم کاسنی کافور قیصوری عنبر اشهب
ابریشم سوخته از هر یکی سه درم بسد چهار درم طباشیر سفید صندل مقاصیری از هر یکی پنجدرم افتیمون شش درم در
بعضی نسخها افتیمون متروک است مروارید ناسفته هشت درم شراب سیب خالص شراب انار شیرین از هر یکی ده
مثقال [illegible] آمله پوست هلیله کابلی شراب به از هر یکی بیست درم گلاب نبات از هر یکی یک من و در بعضی نسخها شراب
انار چهل درم و شراب سیب یکمن مرقوم است اما وزن اول معمول است دواهای کوفتنی کوفته و بیخته با نبات و شراب
انار و ریشم لبهای بقوام رسیده معجون سازند و چهل روز در جو نهند بعد از آن استعمال کنند شربتی از نیم مثقال تا یکدرم است
یاقوتی خاصه نوع دیگر هم از جلالی مشک خالص پنجدرم حجر یشب عقیق قاقله کبار ساذج هندی مصطکی حجر
ارمنی طین مختوم زعفران هر یکی یکدرم یاقوت رمانی لعل [illegible] حجر لاجورد درونج عقرب سلیخه دارچینی تخم کاسنی عنبر
اشهب نارمشک [illegible] فرفیون هر یکی یک مثقال ابریشم مقرض تخم خشخاش [illegible] پوست بیرون پسته آمله مقشر بادرنجبویه
هر یکی دو درم مروارید ناسفته کهربا بسد ورق [illegible] گل سرخ طباشیر سفید گاوزبان صندل سفید سنبل [illegible] زرشک
بیدانه گشنیز خشک پوست ترنج عود قماری بهمنین هر یکی سه درم [illegible] سیب به هر یکی بیست درم گلاب [illegible] درم
[illegible] هر یکی پنجاه درم نبات و عسل یک من شربتی یکدرم تمام شد ملفوظ دوم **ملفوظ**
[illegible] **اول** ادویه امراض راس در ذکر دواهای است که متعلق بامراض راس [illegible]
دماغ و مساعده روح نفسانی چنانچه صرع و سکته [illegible] که از زیادتی خلط غلیظ در عصاب انسداد

مسالک آن بهم رسد چون فالج و لقوه و تشنج و کزاز و خدر و بمرضهای که از ریح غلیظ بخاری محتقنه در اغشیه و عضلات
حادث شود مثل اختلاج و دوی که آن را فخدق نیز گویند دارد و ادویه آن در خاطرة الالباب نیز در ینجا مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی و این ملفوظ مشتمل بر بیست و چهار کلمه است **کلمه اول از ملفوظ سیوم** در ذکر دوائی
که مصدر بالف است **ابزلی** که در تشنج یبسی بکار می آید از ورق بنفشه و ورق خطمی و ورق خبازی و بابونه سبز
و حشیشه معروفه بفیلکوشش باید ساخت **اسود سلیم** که جهة خدر و فالج نافع است در ملفوظ اول مکتوب اول
و اصفر سلیم که جهة اوجاع صبیان مفید است در ملفوظ دوم همین مکتوب گذشته **اطریفل مالات** امراض بلغمی را
نافع است و بعضی امراض این ملفوظ مناسب اما چون خصوصیة تامه با مرض جلد داشت نگاشتن آن در ادویه جلد به
انسب پنداشت ان شاء الله تعالی خواهد آمد و بعضی اطریفلات دیگر مثل اطریفل کبیر هم به بعضی این امراض مناسبت دارد
اما چون تصریح در تعریف اطریفلات دیگر با این امراض در قرابادینات ندیده عنان ازین جانب کشیده طبیب حاذق
هر مرکب را بهر مرضی لایق آن میتواند و او دو یا بر جاده تصرف میتواند نهاد **انقردیا صغیر و کبیر** که نافع صرع
و فالج و لقوه و جمیع امراض بلغمی است در ملفوظ دوم ادویه امراض راس مذکور شده **انقردیا کبیر دیگر** که آن را
بلاذری بزرگ گویند تریاق فالج و لقوه خصوص سکته است و در یک ساعت بدن گرم کند و عرق آرد و سزاوار است هر گاه که این
را بخورند چیزی بپوشند تا عرق کنند و نیز برعشه و بعض تشنج رطب و لدغ عقارب نفع بخشد منقول از جیلی ورق سداب
حلتیت جنطیانا زراوند حب الغار جند بیدستر شیطرج خردل عسل بلادر هر یکی پنج درم زنجبیل عاقرقرحا جبه سودا قسط
فلفل دار فلفل فلفل ریح هر یکی ده درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با عسل معجون سازند شربتی مثل بندقه
است **انقردیا دیگر** منقول از قانون که نافع باسترخا و فالج و لقوه است نیز در ملفوظ دوم گذشته انقردیا
دیگر منقول از جلالی بود جهة صرع و فالج و لقوه و سستی اعصاب و در کسر بلغمی و بیماریهای سرد که اندر جگر و سپرز و گرده باشد
و بیماریهای رحم و بهق و جذام و همه بیماریهای که از سودا و بلغم عسل بلادر پنج درم عاقرقرحا بیقون هشت درم سنبل سادج هندی هر
سلیخه زعفران شیح ارمنی افتیمون اذخر قرنفل ریوند چینی حب البان مشکطرامشیع بیخ سوسن اسمانجونی هر یکی یک وقیه پوست
بیخ بادیان سه رطل بغدادی این پوستهارا در پنج رطل سرکه فرغار کنند یک شبانه روز پس بجوشانند و بپالایند
و سه وزن دارو عسل مصفی با این سرکه بجوشانند تا که سرکه برود و عسل بماند پس داروها کوفته و بیخته بدان
بسرشند و بعد شش ماه استعمال نمایند شربتی یکدرم با گرم و خداوند فالج و لقوه را با طبیخ شبت دهند **انقردیا دیگر**
منقول از قانون نافع از زمانه مطاشیر سعد بلادر هر یکی شش درم اسل هفت درم فلفل دار فلفل زنجبیل فلفلمویه
انیسون هر یکی دوازده درم شونیز بیست و چهار درم هلیله سیاه هلیله کابلی هر یکی سی و شش درم کوفته و بیخته به فانیذ
شش صد درم که در آب گرم بقدر کفایت حل کرده باشند بسرشند و در شش ماه بردارند و بکار آرند **انقردیا**

انقرودیا که مصروع را بسیار نافع است جندبیدستر عود صلیب سعتر عسل بلادر هر یکی سه درم پوست هلیله کابلی
پوست بلیله آمله مقشر گشنیز خشک اسطوخودوس هر یکی پنجدرم عسل صاف سه چند دواها را کوفته و بیخته بروغن
گردگان چرب کرده بدستور معلوم سرشند منقول از قادری است و در شفائی جندبیدستر یکدرم نوشته و زنجبیل
هم سه درم اضافه کرده ایارج بقراط که بتشنج و فالج و لقوه و جنون و وسواس و دوار و صداع شدید
و اختلاط عقل و فساد ذهن و انتشار و ابتدای نزول و انشقاق بدن و جذام و برص و قوبا و وجع مفاصل نافع است
منقول از قانون اشق یکدرم زعفران سقمونیا هر یکی دو درم قثاء الحمار فلفل کمازریوس هر یکی پنج مثقال
عسل قدر کفایه شربت نصف اوقیه با آب گرم و یک نسخه ایارج بقراط انشاء الله تعالی در ادویه معدیه بیاید ایارج
جالینوس بنسخه جمهور که بصرع و فالج و لقوه و تشنج و رعشه و سکته مفید است در ملفوظ اول ادویه صداعیه
گذشته ایارج جالینوس بنسخه ابن سرافیون هم منفعت با ایارج لوغاذیا است که می آید هر یک سه فلفل دارچینی
زعفران جاوشیر سکبینج جندبیدستر فطراسالیون زراوند مدحرج جنطیانا افسنتین هر یکی نصف و ثلث درم افتیمون
جعده مقل کمافیطوس فراسیون صبر سلیخه بسفایج هر یکی یکدرم و نصف کمازریوس بصل الفار مشوی غاریقون سقمونیا
خربق سیاه اسطوخودوس اشق موفاریقون هر یکی سه درم و یکدانگ شحم حنظل چهار درم عسل بقدر کفایه شربتش
مثقال شربتش لوغاذیا است ایارج طیم انطاکی بتشنج و صداع و دوار و سر کهنه و قروح سوداوی و ارتعاش و مفاصل
نافع جعده سنبل زعفران دارچینی هر واحد درم زراوند طویل فطراسالیون فلفل سفید سکبینج جاوشیر هر یکی پنجدرم کمازریوس
فراسیون غاریقون اسطوخودوس هر یکی ده درم شحم حنظل هشت درم عسل بقدر کفایه بدستور معمول ساخته بعد شش ماه
بعمل آرند ایارج قیصرا که بفالج و لقوه نافع و تغییر بدان بعد اسهال و جلب رطوبات و زایل ساختن لقوه
مفید نیز در ملفوظ اول گذشته ایارج لوغاذیا حکیم که از تلامذه اسقلیبیوس بود حکیمی مبارک حاذق فاضل بود
و اشتهار همین دوا یافته و این دوایی است کثیر النفع و منقی بدن از اقصی اطراف و مسهل جمیع فضول و اخلاط بغیر عنف
و نافع باکثر امراض راس مثل استرخا و سکته و صرع و فالج و صداع و شقیقه و بیضه و دوار و جنون و وسواس و هم نافع بصمم و
امراض اذن و مزیل عسر نفس و مقوی معده و مفتح سدد کبد و مدر طمث و هم نافع باوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و نفع
میرساند بجمیع امراض بلغمیه مزمنه و سوداویه و ربع و حمیات متناویه و اکثر امراض جلدیه مثل داء الثعلب و داء الحیه و قروح
عتیقه و برص و بهق و قوبا و تقشر و جذام و هم به خنازیر و سرطان و اورام جنطیانا اسطوخودوس هر یک یکدرم و نیم حاشا
موفاریقون سافنج فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید فلفل سیاه جاوشیر دار فلفل زعفران دارچینی بسفایج جندبیدستر
فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین فرفیون سنبل ثمار زنجبیل سکبینج هر یک دو درم افتیمون کمازریوس مقل صبر
سقوطری هر یک سه درم پیاز عنصل مشوی غاریقون سقمونیا خربق سیاه اشق اسقوردیون هر یک چهار درم و نیم شحم

حنظل پنج درم این نسخه موافق قانون و ذخیره است مگر آنکه صاحب ذخیره از شاه پور ادویه چهار درم نیم را دو درم نیم
نقل کرده و در قانون هر دو روایت کرده **ایارج لوغاذیا** که صاحب ذخیره از فیلغوریوس نقل کرده دار فلفل
فلفلین دارچینی زعفران جاوشیر سکبینج جندبیدستر قطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهار مثقال افتیمون بسفایج فستقی
مقل صبر کمافیطوس فراسیون سلیخه از هر یک هشت مثقال شحم حنظل غاریقون اشق خربق سیاه سقمونیا جوفاریقون
از هر یک ده مثقال [illegible] چنانچه رسم است و بیا عسل و ملح هندی **ایارج لوغاذیا** که صاحب ذخیره از بولس
نقل کرده مرمکی جاوشیر سکبینج قطراسالیون [illegible] فلفل دارچینی زعفران جندبیدستر زراوند طویل از هر یک چهار مثقال
بسفایج فستقی افتیمون مقل صبر کمافیطوس فراسیون سلیخه از هر یک هشت مثقال بصل الفار مشوی غاریقون اشق خربق
سیاه سقمونیا جوفاریقون از هر یک ده مثقال شحم حنظل بیست مثقال **ایارج لوغاذیا** که صاحب ذخیره از مستغرقات
استاد ابو الفرج نقل کرده و نوشته که تصرف نیکو کرده حاشا ساذج هندی جعده فرسیون حاما هر یکی دو درم جندبیدستر
زراوند طویل زنجبیل جنطیانا هر یکی سه درم [illegible] فلفل زعفران دارچینی مرمکی قطراسالیون هر یکی چهار درم سقمو
نیا جاوشیر سکبینج عصاره افسنتین اسطوخودوس هر یکی پنج درم کمافیطوس فراسیون هر یکی هفت درم بصل الفار
مشوی مقل جوفاریقون سلیخه بسفایج فستقی هر یکی هشت درم غاریقون خربق سیاه اشق افتیمون هر یکی
ده درم شحم حنظل سقمونیا صبر سقوطری هر یکی پانزده درم **ذکر دواهای هندی** که مصدر به الف است
اسهو که در کتب اهل هند سرب [illegible] نام دارد جهت دفع مرگی [illegible] معمول و مجرب اهل هند است نیلوتهه [illegible]
شاهی پوست بیخ جیتا باره بیخ کهونیچی اکن رتی هر یک پاؤ سیر پوست بکاین پوست بیخ ارزان هر یکی نیم سیر [illegible]
پوست بیخ املی پوست بیخ مندی لوده پوست بیخ بله بیخ تیپال زرکسلی پوست بیخ دهو پوست بیخ کهیر پوست بیخ انکهه پوست
بیخ مرتی پوست بیخ بادل چندن سپید پوست بیخ ال پوست بیخ نیم بیخ کنار پوست بیخ ارلو پوست بیخ ارجن پوست بیخ اسپ
هر یکی سیر پوست بیخ جهاری پوست بیخ کیکر هر یک دو سیر [illegible] ترکیب سیر جهانگیری است همه را کوفته [illegible] کنند
و صاف کرده با قند کنند که هشت چند ادویه باشد و در سبو چاه که هشت چند [illegible] یکماه دفن کنند باز برآورده خواه [illegible]
خواه [illegible] کنند و مقدار دو رتی تا چهار رتی بنوشانند **اسهو دیگر** جهت مرگی مخترع شیخ عبد الکریم جامع منافع کریمی [illegible] نافع
است [illegible] و سول و اتیسار و هر مرضی را که از غلبه
[illegible] زعفران هر یکی چهار درم [illegible] هر یک دو پل [illegible] یعنی
[illegible] الایچی کلان [illegible] چندن سپید رکت چندن ملهتی [illegible] کلوی [illegible]
[illegible] تخم ریحان [illegible] ترپهلا [illegible] کل ببول [illegible] انار دانه [illegible]
[illegible] تخم [illegible] سوده [illegible]

بالیسر پنج جهر جهر یله تیتر یک دیوار کرنجوه بسیار می باریکی کرد ارلوکهر والبار نک تخم کنول مصطکی تخم ارنی افیون مالوی
کل کوزه کل سیوتی البیت تماکسنگ واتون کرواله پنج پلول مو پسندی ناگرموتهه کجور اسها چاکسوکل ناوی هریکی
نیم سیر خام کهیل لوده پوست نیم پوست بلیله کلان هر یک یک سیر پوست لیکرپوست پنج کنار وشتی هریکی یکمن همه را جوکوب
کرده در خم کلان اندازند و شیره بهنگره دونیم سیر دکاره جهره پنج سیر و مویز منقی هفت سیر دار چهار سیر تنها
در نیشت چند آب کار کرده و قند سیاه ریزه ریزه کرده دو من و دو سیر و آب چاه چوشانیده بقدر کفایت
نیز اندازند و جای گرم بدارند تا جوش خورد وانگاه پنج سیر نبات و پنج سیر شکر سفید اندخته و بالا کرده چند روز دیگر بدارند
و بعد دو هفته برآورده خواه همچنین بدارند خواه مقطر کنند و درخمی که اندازند خم بسیار مستعمل باشد قدر خمر الکل این اسود دل
است **ابلتنه** جهت مرگی و انماد و بهوتو انماد است در اصطلاح اطبای هند چیز را گویند که دوای خشک کوفته بیخته
از نباتات سرشته در بدن بمالند سرسون یعنی سرشف زرد و بیخ هینک یعنی انکوزه تخم کرنجوه دیودار بیخته ترپهله کتهه سندهی بیخ
پیپل پهول بهنرنک پوست سرس بلد دار بلد جلد را کوفته بیخته در بول سیخ رنگ یا سیاه یکرنگ یا در بول گوساله بکرنگ سیاه
ترکرده بر اندام مردم کنند **کلمه دوم از ملفوظ سیوم** ادویه امراض برص در ذکر دواهای که مقصد ربیایی
بارسی عسر است **بخته جوش** نقوه را نفع بخشد در ملفوظ دوم این مکتوب گذشته **بخوری** که با
امتحان مصروع توان کرد گفته اند که حاشار ادر حالت صرع سوختن اگر مصروع بیدار شود با فاقت آرد دلیل بر وی است والا فلا بخور
قرن ماعز و قنه و تخم کتان مجموعا و فرادی صرع را بحرکت می آرد همچنین بدخین پیه و شیم خنفا و ذراریح و تخم قیس بخور شیم شیخ نفام
مخلوط بمشک محرک صرع است پس مصروع را اجتناب از نهار لازم **بر شعثا** که باستر خاو بخشه و صرع و فالج
و نقوه را منفعت بد و نسخه در ملفوظ دوم گذشته **بر شعثا نو عدیگر** طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جند بیدستر عاقر قرحا
زرناوند طویل ریوند چینی اسارون حماما جعده روغن بلسان از هریکی سه درم قصب الذریره دار شیشعان حب الغار عصاره
لحیته التیس از هریکی بجنده مرصاف زعفران لبنی کما ذریوس جنطیانا حرف آقاقیا فطراسالیون یوفاریقون از هریکی ده درم
صمغها و عصاره را بحشا نند با قی دارو ها کوفته بیخته با دو چندان عسل گرفته بسرشند و بعد شش ماه استعمال کنند ..
برشعثا نسخه دیگر زعفران یکدرم جنطیانا رومی سلیخه دارفلفل دارچینی جند بیدستر هریکی چهار درم زنجبیل
فودنج خشک هریکی هفت درم سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل قسط و مقل اسارون روغن بلسان یا روغن کلسیح
هریکی ده درم افیون ده مثقال انیسون تخم کرفس بیخ کرفس هریکی بیست درم فلفل سیاه بیست و سه مثقال عسل
در وزن ادویه این هر دو نسخه از جلالی منقول است **کلمه سیوم ملفوظ سیوم** ادویه امراض برص در ذکر
دواهای که مقصد ربابی تشناه فوقانی است **تریاق اربعه** یعنی تریاق چهار دارو یا تریاق دارو های چهار عقار در
ممالنه و یابس در ثانیه نیم است نفع میکند بامراض بارده خصوص بصرع و تشنج میکند سده را و سم نفع میکند [illegible]

و اوجاع کبد و طحال و کسر مسکن ریاحی را که در معده و امعاست و مقاوم لسع عقارب و حیات و داء الثعلب و سموم هوام است
و ادرار حیض کند فضولی را که محتبس از رحم شده و جهت عسر ولادت و اخراج جنین میت نیز نافع و در معالجات امراض جزوی
درد و یه صغر نیز واقع است شربتا از یک مثقال و بقای قوت این را دو سال است این را بعضی گفته یافته اند بقای
قوت این زیاده بر این و بدل این نصف وزن این مثرودیطوس است و در بعضی از نسخه صداع و دو سعه از مصطکی شیره
خرفه است جنطیانا رومی زراوند طویل مر همه برابر کوفته بعسل منزوع الرغوه بعقد رکه با یه سرشته با آب گرم یا بیه
و قیه شراب کهنه به هند ریح گفته و خلکرده اند بعضی اطباسکان مر قسط مر را و از بعضی اخوان حکایت کرده
که یافته است زعفران سیم و در نسخه ان **تریاق النفع** است جهت دفع فالج و لقوه و در اختلاف اخلاط و سده کبد
و اورام جاسیه و وجع معده را مفید و در چشم روشن کند و رد سودا و برای تقویت باه و نفعت حصاة بود و دفع
مضرت رسیدها کند جند بیدستر یک درم ماردین عاقرقرحا فرفیون هر یکی دو درم جنطیانا زراوند طویل زعفران جدوار بیاز
عنصل هر یکی چهار درم مر صاف افیون حب الغار هر یکی هفت درم فلفل ابیض فرنجمشک فاشرا هر یکی ده درم کوفته و بیخته
بروغن بلسان چرب کرده بسه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته و شش ماه در ظرف سرشته باستعمال آرند شربتی از آن دانگی بود
تریاق ثمانیه یعنی تریاق هشت داروی معمول شده این تریاق بعد تریاق اربعه منافع این زیاده از منافع وی
است به صرع و فالج و لقوه سود مند و باد ها بشکند و دفع اذیت سموم و لسع جانوران مسموم کند زراوند طویل ریوند چینی
پوست بیخ کبر حب الغار هر یکی حماما قسط تلخ زرد چوبه جنطیانا رومی مساوی کوفته و بیخته بعسل مصفی معجون سازند شربتی
یک مثقال و بقای قوت این را دو سال نوشته اند و بعد سه سال عمل وی باطل گردد **تریاق داود انطاکی**
که به تشنج و خدر و صرع و فالج و کزاز و لقوه نافع است در ملفوظ دوم از دوم امراض گذشته **تریاق غدیره**
به صرع و فالج و لقوه و خفقان و وجع کبد و طحال نفع کند و ریاح غلیظه حشا دفع نماید و به لسع هوام نافع تر آید و بقای مدت
قوت این هفت سال و بعضی گفته اند پانزده سال و این بمنزله خلیفه تریاق کبیر است و در اختیار وزن و استعمال هم بنظیر
است تخم سداب یک مثقال حب اترج مقشر ساق شامی هر یکی دو مثقال فطراسالیون تخم کرفس و دوقو فقاح سنبل
رومی هر یکی سه مثقال فقاح مر چهار مثقال و نیم عاقرقرحا دارچینی تخم رازیانه کبریت تخم شبت کبد الاکلی یعنی جگر
بوتیمار اسارون قسط ماما فربیون ناردین فقاح گرم دار و دارفلفل فرانسیون هر یکی شش مثقال فقاح اذخر
عصاره لحیة التیس نقل هر یکی هشت مثقال سلیخه گلسرخ قرص اندروخورون هر یکی نه مثقال حماما هر یکی سنبل هندی
قیصور یا سادج هندی لک مقل با اسطوقودس نقل جنطیانا ریوند چینی اذخر هر یکی دوازده مثقال ورق اترج سیزده
مثقال زنجبیل سوسن آسمانگون پانزده مثقال عصاره قیصوم بیخ کاشنی هر یک بیست مثقال روغن بلسان بیست
و چهار مثقال لسان الحمل بزر البنج هر یکی بیست و هشت مثقال تخم خشخاش فلفل سیاه کتیرا هر یکی سی مثقال

مثقال زعفران سه یکی و [illegible] مثقال صمغ عربی را بشراب صافی جید حل کنند و همین اصل است و اگر مانع از خوردن شراب
باشد در جمهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب یا نبیذ عسل حل کرده باقی ادویه کوفته و بیخته همه را با عسل منزوع الرغوه بقدر کفایت
بسرشند و بعضی اطبا افیون هم در حل میکنند و بعضی بجهت ضرر آن بعده مناسب نمیدانند **تریاق عذرا نسخه دیگر**
حب الاترج مقشر یک مثقال تخم شبت کبد الملک یعنی جگر بوتیمار زردچوبه هر یکی دو مثقال قرص اندروخورون مثقال
بزرالرازیانه نقل هر یکی چهار درم و نیم با بیشا ریوند چینی قسط هر یکی چهار مثقال ورق اترج پنج مثقال روغن بلسان هفت
مثقال سداب قطراسالیون هر یکی یک وقیه و دو درم دوقو فلفل هر یکی یک وقیه و نصف مر صاف دو وقیه افیون دو وقیه
و یک درم و نیم عاقرقرحا فطراسالیون بلادر ایرسا هر یکی دو وقیه و نیم عصاره لحیة التیس سماق سادج حب بلسان هر یکی سه وقیه
اذخر انیسون اسارون قردمانا وردور دارچینی کبریت هر یکی چهار وقیه حماما مولکت قرنفل هر یکی پنج وقیه حضض شش وقیه
لبنی شش وقیه و نیم سنبل اقریطی جنطیانا هر یکی هفت وقیه لبان نه وقیه سنبل نه وقیه و یک درم کتیرا ده وقیه زعفران
دوازده وقیه بزرالبنج عصاره قیصوم هر یکی یک رطل سلیخه دوازده وقیه و نیم تخم خشخاش دو رطل عسل قدر کفایت این هر دو
نسخه از قانون منقول است و قرص اندروخورون را که درین ترکیب بکار میآید موافق این نسخه باید ساخت و این نسخه
هم از قانون منقول است بابونه سرخ بابونه سفید سماق فودنج اسارون اشنه قصب الذریره عود بلسان
هر یکی مساوی الوزن همه را کوفته و بیخته با هم آمیخته با شراب صافی جید الجواهر و همین اصل است و یا با جمهوری یا مثلث
یا با نبیذ عسل سرشته سه روز بگذارند و هر روز یکبار حرکت دهند و اگر رو بخشکی آرد و احتیاج افتد قدری ازین اشربه دیگر اضافه
سازند و قرصها سازند هر قرصی یک مثقال و در سایه خشک کنند قرص اندروخورون که حکیم علی در شرح قانون
درین موضع آورده است دارشیشعان قسط قصب الذریره عود بلسان اسارون و جعده حماما مصطکی و بن افحوان
سپید فو هر یکی شش مثقال فقاح اذخر ده مثقال سنبل الطیب سادج هر یکی شانزده مثقال ریوند چینی دارچینی
سلیخه هر یکی بیست مثقال مر بیست و چهار مثقال همه را جدا جدا کوفته و بیخته با هم آمیخته بشراب ریحانی قرص سازند
و در سایه خشک کنند **تریاق فاروق** که رعشه و سکته و صرع و فالج و لقوه مفید است در کلمه سیوم ملفوظ
اول ادویه صداعیه تحقیقه تحریر یافته **کلمه چهارم از ملفوظ سیوم** ادویه امراض راس دردگرد و ایامی
که مصدر بنای مثلثه فوقانی است **ثیادریطوس** که تشنج و رعشه و صرع و فالج و لقوه نافع است به چند نسخه در ملفوظ
اول و ملفوظ دوم این مکتوب اول تحریر یافته **ثیادریطوس نسخه دیگر** نافع جمیع امراض بارده و بلغمی منقول از قانون
حماما فوه فلفل سیاه دارفلفل فوه هر یکی دو درم ریوند چینی سه درم فلفل سفید جنطیانا اسارون عود بلسان هر یکی چهار
درم زعفران قرنفل مرج مصطکی دارچینی هر یکی شش درم اسقوردیون هفت درم سنبل ایرسا هر یکی هشت درم [illegible]
سلیخه سقمونیا مر هر یکی دوازده درم افحوان هژده درم غاریقون چهل و چهار درم صبر اسقوطری شصت درم عسل مقدار

کفایت شبشاه گذاشته بعضی آرند قدر شربت این چهار درم باب گرم نوشته اند **کلمه پنجم از ملفوظ سیوم**
ادویه امراض رئیس در ذکر دواهای که مقصد بجیم است **جلاب** تحقیق این لفظ و انقسام اینها با اقسام جهته غرض و مرام
و ملفوظ اول این مکتوب صورت ارقام یافته جلابی که جهته مفلوج و ملقو بجای آب قناعت کردن بران نفع نمایان بخشد
خاصه اگر فصل حار با مزاج گرم باشد و ایضا سینه ملایم و طبع نرم کند انسیت بگیرند شکر سپید یک رطل و در سه رطل آب بپزند
و کف بر دارند تا بقوام جلاب آید **جلنجبین عسلی** نفع میکند بفالج و اگر بمبالغه بخورانند آنرا با تربد و تخم کرفس
و صاف کرده مکرر بخورانند لقوه و فالج و استرخائی که در زبان و مبادی مفاصل را زائل کند ترتیب ساختن این با فواید
دیگر در ادویه معدیه انشاء الله تعالی خواهد آمد **جوارش اترج** جهته لقوه مفید است و انشاء الله تعالی در ادویه معدیه بیاید
جوارش اسقف بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف بقسم جزو دهم سقف با بیان خود و بر داه دین خود در شان
این که میشناسند هیچ دوای را بیشن احدی بهتر ازین لقوه می رباید و قولنج میکشاید و ریاح معده و بواسیر دفع مینماید و وجع
خاصره و ظهر را هم دفع و قی را مانع آید قدر خوراک جهته گوارش دو درم و جهته اسهال شش درم و بعضی چهار مثقال نوشته اند
زنجبیل دارچینی آمله مقشر قرنفل بسفایج جوزبوا هریکی دو درم و نیم فلفل قاقله هریکی سه درم سقمونیا تربد سفید هریکی پنج درم قند
سفید نود درم کوفته و بیخته بعسل سرشته این اجزا و اوزان موافق قرابادین شفائی است و در جلالی بجای بسفایج بسباسه
و بجای دراهم مثقال ها و ادویه از زنجبیل تا جوزبوا هریکی یک مثقال و نیم و وزن انیسون را دو چند ادویه نوشته و نیز نوشته که در
دیگر افتیمون یک مثقال و نیم هم داخل است **جوارش خسروی** معروف بجوارش عنبری استعمال میکردند این ملوک عجم
نفع میکند به رعشه و فالج و لقوه و خفقان و زیاده میکند حفظ و ذهن و نشف میکند رطوبت معده و نیک میکند هضم را و نیز
نفع میرساند با مرضهای بارده خصوص کلیتین را و زیاده میکند باه را و موافق بود پیران را و در معالجات جزوی در ادویه حاذره نیز
این را نافع نوشته اند قرنفل مشک نیز البتیح افیون هریکی یک درم سنبل الطیب مصطکی عنبر هریکی دو درم قاقلیین کبابه
دارچینی هریکی چهار درم جوزبوا پنج درم و بعضی نسخ پنج جزو مرقوم است روغن بلسان شش درم قرنفل زعفران هریکی
ده درم زنجبیل دارفلفل هریکی دو درم ادویه کوفتنی کوفته و بیخته افیون را در یک سکرجه شراب جید حل کرده و عنبر را بروغن
بلسان گداخته بعسل منزوع الرغوه معجون سازند و بعد شش ماه بکار آرند **جوارش عنبر** مستعمل منقول از جلالی
فالج و لقوه و لرزیدن دست و پای را زایل کند و عقل تیز و حفظ زیاده و معده را قوی گرداند و تری معده ببرد و باه را
قوت دهد نبات یکمن را بقوام آورده فرو گیرند و عنبر اشهب یک مثقال را در ان انداخته تیز بزنند و درست کرده بر
سنگ ریزند و بکارد بریده بردارند **جوارش ملوک** شیخ رئیس گفته که این را دوا الرسته نیز گویند خوردن این
هر روز تا یکسال کامل اصلاح میکند مدة العمر را باذن الله سبحانه ازین جهة [illegible] شده و کسی که مداومت
بکند بران باقی نمی ماند هیچ مرضی در جسد آن [illegible] غایة له و لا نهایة صاحب جدید داود انطاکی نوشته که عمل میکند بغیر شرط

شرط و مقید تلیست بمزاجی دون مزاجی استعمال آن و نفع میکند بصرع و فالج و لقوه و دوار و نسیان و هم نفع میرساند باوجاع
صداع و ضعف معده و سوء هضم و حصف و مرض مشهور بقراع و تحلیل میکند ریاح را و هم شیخ در شان وی نوشته که در
حکایت آمده که این دوای ملوک است که مداوی میکردند باین در منافع باصور اسود و ابیض و احمر و سیلان رطوبت و صفرة و ابره
و ضربان مفاصل و درشتی چشمان و تحسین الوان و زیاده میکند باه را نار مشک قاقله سعد از هر یکی دو مثقال کبابه
بلادر از هر کدام شش مثقال فلفل شق و دار فلفل زنجبیل قلقلمو یه از هر یکی بست و دو مثقال نخود نیز بست و چهار مثقال هلیله
سیاه بلیله آمله از هر یکی سی و شش مثقال ادویه را جدا جدا بکوبند و بیزند بعد از آن وزن کنند و شش صد مثقال فانید را
در دیگ باتش ملایم بقوام آرند و ادویه بآن مخلوط سازند و سرد کنند و دست را بروغن زیت یا روغن گاو چرب کرده
بندقه ها بندند هر بندقه بوزن دو مثقال و ربعی هر روز یک بندقه تناول نمایند این اجزا از زبان موافق قانون مقرر
شده در بعضی کتب که اختلاف دیده چون معتبر نبود از آن اعراض نموده **کلمه ششم از ملفوظ سیوم** [illegible]
راس در ذکر دواهای که مقصد بجای جمله است **حب اختلاج** شحم حنظل مقل انیسون مصطکی هر یکی دانگی عصاره غافت
عصاره افسنتین هر یکی دانگی و نیم افتیمون نیم درم تربد موصوف یکدرم و چهار دانگ یکشربت است **حب خا**
فیقرا تربد مر قشور غاریقون هر یکی یکدرم بوزیدان اسطوخودوس عود صلیب هر یکی نیم درم شحم حنظل مصطکی هر یکی دانگی سقمونیا مشویا
نیم دانگ با آب رازیانه حب سازند این هم یکشربت است و صرع نیز نافع است **حب اصطمخیقون** که در تنقیه سر از اخلاط
ثلثه اشهر و نفع آن بعضی مرض مذکوره این ملفوظ اظهر است بچهار نسخه در ملفوظ دوم این کتاب مذکور شده **حب ایاره**
که تنقیه سر و معده کند تربد سفید محکوک ایارج فیقرا هر یکی درمی ملح هندی نصف درم شحم حنظل نیم درم سقمونیا انیسون
هر یکی دانگی خوب باریک سائیده بآب جهاب بسته در سایه خشک کرده بآب فاتر بخورند منقول از شرح است **حب**
ایاره که در صرع بکار آید منقول از منهاج ایاره فیقرا یکدرم افتیمون نیم درم شحم حنظل قنطوریون دقیق هر یک دو دانگ
ملح نفطی نیم دانگ مجموع یکشربت است **حب ایاره** که تنقیه دماغ کند و مناسب این مقام است بعضی از این در ملفوظ
اول و بعضی در ملفوظ ثانی مذکور شده **حب بسفائج** که بلغم و سودا از دماغ پاک کند در ملفوظ دوم **حب** [illegible]
که تنقیه دماغ کند در ملفوظ اول گذشته **حب بیمارستان** منقول از منهاج در سکته بلغمی استعمال میشود و در فالج
و لقوه نیز بکار آید فربیون یکدانگ شحم حنظل دانگی و نیم جند بیدستر نیم درم ایارج فیقرا یکدرم جمله یکشربت است **حب**
تشنج و رعشه بوزیدان با هنیره قنطوریون دقیق هر یک دو دانگ سورنجان چهار دانگ تربد موصوف یکدرم
و نیم سقمونیا حلبی سه سستر درم با آب حب سازند یکشربت است **حب جاوشیر** از سکنونیه منقول از قانون در فالج و لقوه
و وجع ظهر و رکبه صالح است زنجبیل فلفل دار فلفل شیطرج هندی هلیله زرد و بلیله آمله تربد سقمونیا زعفران جند بیدستر [illegible]
دو درم جاوشیر سورنجان سکبینج مقل اشق شحم حنظل هر یکی ده درم صبر بلیست درم صمغ را در آب کرنب حل کرده و ادویه

کوفته و بیخته در حلکرده حبها بندند و هر روز دو درم بدهند **حب حنین** که در فالج و لقوه بکار آید جندبیدستر دو دانگ
شحم حنظل دو ثلث درم قنطوریون ایارج فیقرا از هر یکی یک درم و نیم حبها ساخته با آب گرم فرو برند **دیگر** که دماغ را از فضول
ردیه پاک کند و مجربست زعفران صبر اشق حاشا از هر یکی یک مثقال عصاره افسنتین دو مثقال کندر فلفل سفید فلفل
سیاه دارفلفل از هر یک چهار مثقال سقمونیا مشوی شش مثقال شحم حنظل ده مثقال کوفته و بیخته با آب خمیر کرده حبها
سازند و قدر شربت این حب چهار مثقال است **حب دم سلحفاة** که مصروع را بسیار نافعست دم سلحفاة را با قشر
شعیر و عسل مخلوط کرده برابر فلفل حبها سازند و هر روز یک حب صبح و یک حب شام مصروع دهند **حب د...** که نافع لقوه
و قولنج و درد پشت و زانو و هر دردی که از بلغم غلیظ و ریح غلیظ باشد بگیرند حلبی مقشر که دو ورکرده باشند از آن جسم
زیان شکل را که در میان بیرون دو قناعه او یافته میشود ...بق رب السوس غاریقون سفید مصطکی حشیش غافث افسنتین صبر هر یکی
برابر کوفته بیخته با آب ...قیق خمیر کرده دستها بروغن بلبسان ساطع چرب کرده حبهای خورد بندند شربت از یک درهم تا دو درم وقت
طعام تا آنکه آن بریده باشد **حب ذهب** تالیف رئیس الفضلا حسین بن عبد الله بن سینا جهت تنقیه اخلاط غلیظه از معده
و برای تفتیح سدد و حفظ صحت تن و تنفس در دو پهلو و پشت پای و وحدت باصره و هضم طعام و ادرار بول و رفع بخار و درد دست
آن مغنی از جمیع ادویه است و از شربتش تا مثقال و بقای قوت آن تا دو سال است یاقوت سرخ مرجان مروارید هر یک سه
قیراط عنبر ورق طلا هر یک چهار قیراط سقمونیا مشوی کثیرا زعفران مصطکی هر یکی سه درم گلسرخ پنج درم پوست هلیله کابلی ده
درم صبر بیست درم ادویه کوفته و بیخته با گلاب یا عرق بید و آب کرفس و رازیانه حب سازند و مولف تذکره جهت مسلولین و اصحاب ریاح
عود و سنبل اسارون هر یک چهار درم و جهت مفاصل و عرق النسا و ماشندان غاریقون اشق تربد انزروت عاقرقرحا سورنجان
هر یکی سه درم و جهت صفراوین با اصل نسخه هلیله زرد و بنفشه هر یک پنج درم و جهت بخار فرنجمشک و کشنیز هر یک پنج درم و جهت ضعف
جگر طباشیر و کشنیز بدل فرنجمشک و جهت سودا با اصل نسخه لاجورد یا حجر ارمنی پنج درم اضافه کرده **حب نخشه** ایارج فیقرا
عاقرقرحا هر یکی پنج درم سکبینج شحم حنظل هر یکی چهار درم جندبیدستر شیطرج هندی زرنبنج هر یکی سه درم کوفته و بیخته با آب حب
سازند شربتی دو درم و نیم و در کتبی عاقرقرحا سه درم است **حب سکبینج** تالیف جالینوس جهت فالج و لقوه
و جمیع امراض بارده و استسقا منقول از تحفه تخم کرفس نانخواه ... سلیخه شیطرج حب بلسان هر یکی دو مثقال فلفل دارفلفل
اسارون هر یکی سه مثقال مقل چهار مثقال هلیلجات ثلاثه زنجبیل دارچینی هر یکی پنج مثقال غاریقون ده مثقال
صبر سقوطری چهارده مثقال مصطکی شانزده مثقال مقل را در آب کنند تا حل کنند و ادویه را بدان بسرشند و مثل
فلفل حبها سازند شربتی تا دو مثقال با آب نیم گرم وقت خواب و پیش از استعمال و بعد آن یک یکروز پرهیز کنند
حب سکبینج جهت فالج و لقوه و درد مفاصل و بیماریهای بلغمی نافع است منقول از جلالی سکبینج مقل اشق جاوشیر
شحم حنظل هر یکی دو درم زنجبیل فلفل دارفلفل شیطرج نانخواه جندبیدستر زعفران هر یکی پنج درم صبر اسقوطری بیست درم

درهم ادویه کوفته و بیخته صموغ باب کنند تا حل کرده بدان سرشته کنند و حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم **حب سکبینج** نسخه دیگر منقول از منهاج که در ادویه فالجیه مرقوم است سکبینج اشق مقل جاوشیر شحم حنظل تخم سپند هر یک دو دانگ صبر یکدرم تربد چهار دانگ باب گندنا سرشته کنند **حب سلیم** تنقیه سر کند منقول از شرح انیسون بلیج هر دو چهار درم شحم حنظل سقمونیا هر واحد سه درم تربد صبر از هر واحد ده درم شربت قوی دو درم ضعیف یک مثقال **حبهای شبیار** که مناسب اینجا است بعضی از آن در ملفوظ اول و بعضی در ملفوظ دوم مذکور است **حب شیطرج اصغر** نافع استرخا و لشق و فالج و وجع حقوین و رکب و مفاصل و نقرس بارد و مسهل خلط غلیظ فلفل دارفلفل هر یک درمی زنجبیل شیطرج هندی بلیج هندی شحم حنظل هر یک دو درم خردل سه درم فانید چهار درم هلیله زرد ده درم صبر بیست درم کوفته و بیخته با آب کرنب خمیر کرده حبها بندند شربت دو درم با آب فاتر **حب شیطرج اکبر** اگرچه در منافع این حب نفع استرخا و فالج را ذکر نکرده این مناسب ملفوظ است بلکه بتصریح نموده اند و نافع بودن این را با وجاع مشکین و حقوین و عرق النسا و اسهال غلیظ لزج را توضیح فرموده اند اما نفع آن با این امراض مسلم و صحیح است دارفلفل زنجبیل کمونی نانخواه تخم کرفس انیسون مر زعفران خردل شیطرج شحم حنظل قنج بلیج هندی یا هر یک چهار دانگ سکبینج اشج یعنی اشق مقل فرفیون جاوشیر زراوند مدحرج قنطوریون و جندبیدستر هر یک یکدرم صبر افتیمون غاریقون هر یک یکدرم و نیم هلیله زرد و سورنجان بیخ ماهی زهره مایک دو درم و نیم با آب کاکنج خمیر کرده حبها بندند قدر شربت دو درم است این هر دو نسخه از قانون است اما در بعضی نسخ آن بجای هلیله اصفر هلیله سیاه و وزن زراوند مدحرج و قنطوریون و جندبیدستر هر یکی دو درم یافته **حب شیطرج بنسخه دیگر** منقول از منهاج وج شیطرج بلیج نفطی زنجبیل هر یکی نیم دانگ شحم حنظل غاریقون سقمونیا هر یکی یکدانگ سکبینج مقل جاوشیر هر یک دو دانگ خردل دارفلفل فانید هر یک نیم درم با آب کندنا سرشته کنند مجموع یک شربت باشد **حب شیطرج بنسخه دیگر** منقول از قادری جهت فالج و لقوه و وجع مفاصل و عصب و احتباس طمث فلفل دارفلفل عاقرقرحا هر یک یکدرم زنجبیل خردل سفید شیطرج هندی بلیج هندی با قنج هر یک دو درم فانید چهار درم تربد مجوف ده درم صبر بیست درم با آب کرنب حبها سازند شربتی تا سه درم با آب گرم **حب صبر** نافع فالج و لقوه و اوجاع مفاصل و نقرس منقی دماغ و معده منقول از جلالی مقل کثیرا هر یکی دانگی شحم حنظل نمک هندی هر یکی دانگی و نیم تربد سفید مجوف مدبر حب النیل غاریقون انیسون هر یکی یکدرم صبر سقوطری یکمثقال کوفته و بیخته با آب کرفس سرشته کنند و حب سازند و این یک شربت است **حب صرع** افتیمون اسطوخودوس سقمونیا نمک هندی غاریقون هر یکی نیم دانگ تربد سفید مجوف خراشیده پوست هلیله زرد شحم حنظل کثیرا سقمونیا هر یکی دانگی ایارج فیقرا نیم مثقال کوفته و بیخته با آب حب سازند **حب صرع بنسخه دیگر** مصطکی سنبل هر یک دانگی سقمونیا نمک هندی دانگی و نیم شحم حنظل دو دانگ غاریقون نیم درم صبر یکدرم حب سازند و بطبیخ اسطوخودوس بخورند **حب سقنقور** یعنی حب ده درم از عشره و فالج و لقوه را نافع است زنجبیل فلفل دار

فلفل شیر املہ سعد مصطکی دارچینی سلیخه اسارون هر یک دو درم صبر بیست درم با آب کرفس حب سازند شربتی دو درم و نیم
همچنین است در شفائی و قادری و در مرکبات شاهی باجزای دیگر بنظر آمده **حب غاریقون** در صرعی که سبب آن
از بلغم و مانع باشد و ماده غیر خون و صفرا بود بکار آید منقول از منهاج خربق سیاه سقمونیا مقل ازرق هر یک دانگی و نیم شحم
حنظل دو دانگ ایارج فیقرا غاریقون هر یک درمی با آب کرفس حب سازند مجموع یک شربت است **حب غاریقون**
نسخه دیگر نفع میکند رعشه و فالج و برص و جمیع امراض بلغمی منقول از شاهی فرفیون غاریقون سکبینج مقل شحم حنظل
هر واحد جزوی صبر اسطوخودوس دو جزو سوای سکبینج و مقل بکوبند و بحریر بیزند و این هر دو را آب کنند تا حل کنند و با سیم سرشته
حبها سازند و شربت بقدری دو درم و نیم است **حب فالج** جهت کسی که جانب راست او مفلوج شده باشد و زبان او ثقل
هم پیدا شده و فادزهر حیوانی تربد موصوف ایارج فیقرا هر یکی شش مثقال سورنجان حب النیل هر یک سه مثقال شحم حنظل
شیطرج هر یک دو مثقال بوزیدان قسط عاقرقرحا دارفلفل هر یک مثقالی و نیم سکبینج جاوشیر مقل ازرق فرفیون جندبیدستر
هر یک نیم مثقال ادویه کوفته و بیخته و صموغ را در آب کنند تا حل کرده با سیم سرشته و حبها سازند شربتی سه درم با سپکرم این حب
منقول از قادری است **حب قلن** **نسخه دیگر** منقول از شفائی محمود دو دانگ شحم حنظل مصطکی هر یک دانگی حب النیل
سکبینج هر یک دانگی و نیم اسطوخودوس بوزیدان بیخ صلیب هر یک نیم درم ایارج فیقرا تربد سفید غاریقون هر یک یکدرم با آب پیاز
حب سازند **حب فرفیون** که در فالج بکار آید فرفیون سکبینج غاریقون شحم حنظل مقل هر یکی جزوی صبر دو جزو مقل را
در آب کنند تا حل کنند و ادویه با آن سرشته و حب سازند شربتی از نیم مثقال تا دو درم و نیم این را از منهاج نقل کرده و در قانون هم
همین نسخه است و جالینوس این را با آب کرنب نوشته و در نسخه او نوشته که نفع میکند بفالج و استرخاء و اخلاط لزجه که منعقد میشود و بأعصاب
حب فرفیون که در سکته بلغمی مستعمل میشود فرفیون یکدرم سکبینج اشق جاوشیر مقل صبر جندبیدستر زراوند سفید هر یک دو درم
شحم حنظل دو درم و نیم شربتی یک مثقال و نیم از منهاج است **حب فرفیون** **نسخه دیگر** که نافع بفالج و سکته
و ثقل لسان است منقول از شرح فرفیون یکدرم سکبینج جاوشیر صبر جندبیدستر حرمل هر یک دو درم شحم حنظل دو درم و نیم شربت
مثقالی **حب قوقایا** که تالیف محمد بن زکریا که امراض دماغ و عصب را مفید است در ادویه صدریه گذشته **حب**
کوتوالی را که در مفردات اول تجربه یافته صاحب قرابادین قادری نافع بفالج و لقوه هم نوشته **حب لقوه**
سقمونیا مشوی مقل هر یک انگشت ماهی زهره مار حب النیل هر یک دو دانگ سورنجان نیم درم ایارج فیقرا افتیمون هر یک چهار دانگ
تربد سفید موصوف یکدرم و نیم با آب حب سازند یک شربت است **حب محمد زکریا** در جمیع علل بارده بلغمیه مثل
سکته و فالج و رعشه و خدر و تشنج و جنون و فساد ذکر و نسیان مانند اینها قایم مقام ایارجات کبار است تربد سفید محکوک
ده درم شحم حنظل یک درم سقمونیا سه درم و ثلث انجدان سیاه سکبینج مقل هر یک دو درم و دو ثلث درم ملح هندی
دو درم فرفیون یکدرم و ثلث آن شربت یکدرم و نیم تا دو درم این حب منقول از شرح است **حب** مسهل جهت

جهت کراهیت بوی آن مسمی باین اسم شده عمده فواید این تنقیه سر و مفاصل است و در علل راس و مفاصل مثل تشنج و در علل
ظهر و ریاح وارد در احتقان نیز متداول و نسخ آن حب بغرض مختلف بسیار شده و چنین که در هر مقام واجب الارقام است ثبت
حب منتن که صاحب قرابادین فالج آورده باین صفت است صبر تربد هر یک نیم درم مقل اشق جاوشیر سکبینج سپند
اسفند هر یک دو دانگ جندبیدستر فرفیون هر یک یکدانگ با آب گندنا سرشته سازند این یک شربت است حب منتن دیگر
هم از منهاج ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون دقیق عصاره قثاء الحمار هر یک پنجدرم فرفیون دو درم و نیم حلتیت
جندبیدستر فلفل سکبینج جاوشیر شیطرج خردل هر یک یکدرم با آب حب سازند مجموع ده شربت است حب
منتن کبیر که فالج و لقوه و وجع مفاصل و نقرس و ریاح غلیظه و بلغم خام و وجع ظهر و قولنج را نفع دارد و در حکمت است
منقول از شفائی و قادری سکبینج اشق جاوشیر مقل شحم حنظل حرمل صبر سقوطری تربد موصوف پوست بلیله زرد و انزروت
جمله برابر انزروت را در آب حل کنند و ادویه کوفته و بیخته با آن سرشته حب سازند شربتی دو درم حب منتن
کبیر نسخه دیگر منقول از نجیبی نافع بفالج و لقوه و نقرس بارد و ریاح و قاطع خام از مفاصل و قائم مقام ایارجات
کبار و عظام است ایارج ده درم شحم حنظل شبرم قنطوریون دقیق ماهی زهره هر یک پنجدرم فرفیون دو درم و نصف
جندبیدستر زنجبیل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج خردل فلفل هر یک یکدرم سکبینج و حلتیت را با آب سداب حل کنند و حبها بندند
شربتی دو درم تا چهار درم حب منتن ارشدی منقول از قانون نافع بفالج و وجع مفاصل و نقرس
و عرق النسا که از خام و صفرا و سودا باشد صبر پوست بلیله زرد حرمل افتیمون اقریطی لباب تربد اشق جاوشیر سکبینج مقل الیهود
هر واحد چهار جزو شحم حنظل سه جزو سقمونیا دو جزو فرفیون جندبیدستر دارچینی زعفران هر واحد جزوی صموغ را در آب
کرات یا کرفس یکروز و یکشب تر کرده حل کنند و مقل در هم شود و ادویه یابسه کوفته و بیخته با شیره در هم زنند که خوب
مختلط شود و حبها مثل فلفل بسته در سایه خشک کرده بکار آرند شربتی از آن دو درم با آب فاتر اول شب بخورند طعام
بعد ازین دوا زیرباج فروج و بجای آب شراب نبیذ عسل یا زبیب یا دوشاب باشد حب من المضاجع منقول
از تذکره نفع میکند بفالج و استرخاء زبان و مثل آن و امراض بارده صمغ بطم جاوشیر حلتیت حلو جزو بوا حبها بندند
و یک یک بطریق استحلاب بعمل آرند تخمین است و صاحب تذکره نوشته که مناسب میدانم من اینکه زیاده کرده شود پسته
و بوره ارمنی و خردل را خصوص برای مشایخ و مبرودین است اینکه دلک کرده شود زبان را بهم بآن که خارج میکند بلغم
لزج را و تقویت میکند دماغ را و اگر باشد حرارت نیست باک باضافه کردن مصطکی و بزر بقله هم حب نجاح
و در بعضی نسخ قانون نجاح واقع شده و معنی هر دو متحد است یعنی بخشد فلاح از فالج و لقوه و وجع مفاصل بلغمی منقول
از شرح ترجیحین تربد حب النیل حشیشة الغافث هر یک ... درم ... اسپغول ... کرده با آب
گندنا سرشته کرده حب سازند و زرآوند چینی ... عصاره ... هر واحد بیست درم کوفته و بیخته

باب مطبوخ منقوع اندازند و با هم سرشته کرده حبها سازند و از دو دانگ تا نصف درهم با آب گرم بعمل آرند حب لقوه
نفع میکند بفالج و وجع مفاصل بارد و نقرس و عرق النسا و قولنج و ریاح غلیظه و امراضی را که از برودت و رطوبت بود
نیز نافع است منقول از شرح پوست هلیله زرد صبر سقوطری شحم حنظل سپرز ماهی زهره و انزروت رشق مقل ازرق
سکبینج جاوشیر صمغ سداب نفط سفید هر واحد پنج درهم صموغ را در آب گرم بخیسانند و ادویه دیگر کوفته و بیخته بسرشند و حبها
مثل فلفل ساخته خشک کرده دو درهم با آب گرم بنوشانند و در شاهی بجای سپرز و حنیه بیدستر منظور آمده و در تذکره این حب را
منسوب بجالینوس کرده و نوشته که قوی الفعل و جید است و به لقوه و امراض معده و سم نافع و بقای قوت این را سه سال
مقرر کرده و بقول راضی مفسر مکید داشته صلاح آن را بار زبیب نگاشته و امر بحاق نقرنج ابو اسیر حکایت کرده و مصلح آن را
کتیرا و آب عناب پنداشته و در نقرس بعضی حجرا و در وزن بعضی فرق هم کرده و در بعضی غرض مضاف ساختن بعضی اجزای
دیگر بسم قرار داده اما چون ثقه بهمین نسخه بود اکتفا بهمین افتاد **حبی** که جهت صرع اثر نیک می بخشد خصوص صبیانی را که هنوز
موی بر عانه ایشان بر نیامده باشد ابراهیم دهاری زبره کلکی بسفه نوشادر هر واحد دو دانگ شحم حنظل خربق
سیاه تربد سفید هر واحد یکدرهم ایارج فیقرا یکدرهم و نیم حب الغار یکدرهم و دو ثلث درهم غاریقون رب السوس صمغ المحروس
هر واحد دو درهم کوفته و بیخته با آب حبها مثل فلفل بسته بکار برند شربتی یکمثقال و نیم **حبی** که نافع بصرع است که از اجتماع
فضول در جمیع بدن خصوص سر باشد سه جاوشیر دو ثلث یکدرهم ایارج فیقرا خربق سیاه هر یک یکدرهم زوفا یابس غاریقون
هر یک دو درهم همه را کوفته و بیخته نگاه دارند و گشنیز ریحان هر یک یکدرهم را در سرکه صد درهم بجوشانند هر گاه سی درهم بماند
صاف کرده آن ادویه نیکو کوفته نگاهداشته در آن حل کنند و حبهای خورد ساخته بعد بپرهیز بعمل آرند و شربت سه درهم نوشته
اند بقدر تحمل بدهند **حبی** که در مرض لقوه بعد حقنه لینه در عرصه پانزده روز سه دفعه این حب استفراغ باید کرد و اگر تحمل باشد بهتر
و الا حقنه قویه بکار باید برد افتیمون ملح هندی حب البلسان هر واحد درمی و نیم زوفا یابس سعتر فارسی هر واحد یکدرهم و نیم مقل
بزر کرفس قشور سلیخه حب الغار رب السوس بوم المحروس هر واحد دو درهم جاوشیر سه درهم سکبینج پنج درهم سکبینج جاوشیر و مقل
را در آب کرنب نبطی که مطبوخ کشنیز عتیق باشد ترکنند هر گاه حل شود ادویه دیگر کوفته و بیخته مثل حبها سازند
شربتی یکدرهم و ثلث آن باشد **حبی** که در مرض فالج بعد حقنها اگر ضعف غالب نشده باشد بکار آید و اگر ضعف باشد
چند روز تقویت کرده باید داد رشق دو درهم سکبینج مقل ازرق جند بیدستر هر واحد پنج درهم این همه را در آب کرنب و آب
کرفس نبطی و آب ورق اترج بخیسانند و در ظرف چینی بپوشند که راه هوا نشود و در آفتاب بگذارند و هر روز
حرکت میداده باشند تا همه گداخته شده مضمحل شود پس صاف کرده بگیرند خربق سیاه نصف درهم بزر انجدان نفطی
هر واحد دو ثلث درهم تخم کرفس هر واحد یکدرهم افتیمون یکدرهم و نیم قشور سلیخه عصاره قثاء الحمار هر واحد دو درهم
شحم حنظل دو درهم و نیم کوفته و بیخته بدوای مذکور آمیخته مثل فلفل حبها سازند و یک شربت بدهند و پنج روز راحت دهند

دهند و شربت کلی ملداین سه درم و ثلث یکدرم است حبی که جهت تسهیل بلغمی لحید حمیه بلکه بعد فتح غذا ملینت و چهار ساعته
بکار آید حرمل دو دانگ دارچینی چینی سکبینج جاوشیر ملح نفطی سنبل الطیب تخم کرفس رازیانه انیسون جند بیدستر رب السوس
سقمونیا مشوی هر واحد نصف درم شونیز ساذج هندی ایارج هندی یکدرم صموغ را در آب کرنب حل کرده دیگر دواها کوفته
و بیخته آمیخته حبها مثل عدس پهن ساخته دو درم و نیم بعمل آورده می باشند حبی که جهت رعشه که از سوء مزاج
بارد باشد بکار آید مشک ربع درم صمغ سداب فربیون جند بیدستر هریکی دو ثلث یکدرم بزر کرفس انیسون رازیانه
وج هریکی یکدرم جاوشیر عاقرقرحا هریکی یکدرم و نیم سکبینج صافی حلتیت سلیخه تربد غاریقون اسارون هریکی دو درم سکبینج و حلتیت
و جاوشیر را در آب کرنب نبطی حل کرده دواهای دیگر کوفته و بیخته آمیخته حبها برابر فلفل بسته و وقت حاجت دست
بروغن بلسان چرب کنند قدر شربت سه درم است با آب فاتر و بوقت صبحی روز سه دفعه بدهند بعد از آن حقنه های حاده
بکار برند حبی که در مرض اختلاج وقتی که باشد امتلای بدن و نباشد مانع از استفراغ باین حب استفراغ کنند ایارج
فیقرا بزر کرفس انیسون نانخواه هر واحد نصف درم شحم حنظل سقمونیا هندی حب النیل هر واحد دو ثلث درم کوفته و بیخته بشراب
صافی آغشته حبهای بخورد بدهند و سه درم پیش از آن که خشک شود بدهند و اگر کفایت کرد بهتر والا این حب بدهند
حبی که در مرض اختلاج اگر حب سابق کفایت نکند و مزاج متحمل باشد بیخ شربت و در صحت بخورند و از این حب
بدهند بگیرند سکبینج جاوشیر جند بیدستر حلتیت هریکی دو درم تخم کرفس انیسون پنج درم را در شراب کهنه خوب جوش بدهند
و از پس صاف کرده دواهای سابقه را در این شراب تر کنند هرگاه دواها نرم و گداز شود ایارج فیقرا ایارج مثرودیطوس
هریکی سه درم بر آن اندازند و همه را یکجا کرده حبها مثل فلفل بسازند و دو درم با آب گرم بدهند حبی که ابرا بخشد
مبادی فالج و لقوه مستحکم و ثقل زبان و اعضا و وجع ناخن را و خارج میکند خلط لزج را به نفث وقتی که مضغ کرده
شود و صداع و وجع اسنان را نیز نافع بود فلفل فربیون زرنب جیل عاقرقرحا کندش بورق بخور مریم همه
برابر با آب کرفس حبها سازند حبی که از قوبا جهت تنقیه اعصاب منقولست میگویند نظیر ندارد صبر سقوطری شحم حنظل
مقل ازرق از هریک ده درم فربیون پنج درم با آب کرفس حب کنند دوازده قیراط از آن مرتبه اول بخورند و یک هفته
فاصله داده هژده قیراط بدهند و بعد یک هفته دیگر شش قیراط دیگر بیفزایند همچنین در هر هفته بیفزایند تا شصت قیراط
رسد حبی که تنقیه کننده تربد یکدرم فیقرا دو ثلث درم انیسون یک طسوج این یک شربت است حبهای هندی
درین ابواب حبی که آنرا تر پهلا مودک خورد گویند تر پهلا تلیس کنکی پوست نیم پوست کراج ببول نیز بلیا هلدی ...
سوریا بیخ اندراین جراینه پلاس پاپڑا هریکی یک پل پولاد کشته دو پل نسوت ... هر یک سر پل همه را کوفته و بیخته
با شهد و روغن گاو ملولها بسته و بقدر چهار فرم ... بخورند بهری نفع بخشد ... نیز
نفع دارد و علت جنون استسقی ... بهم برسانند و دیگر تر پهلا مودک کلان منقول از کتاب ... سپید

دارچینی کیسر گلبتن چینه هر یک چهار درم ترپهله با برابر فولاد کشته سلاجیت مصفی گوگل صاف بهکرمول چتره مرچ هر یک
دو پل بهیلاوه سده کرده و کلاه دور کرده ده عدد هر یک را علیحده کوفته و بیخته وزن کرده بگیرند و شکر ترتیب را
که بچند مجه باشد جلاب کرده سرد کرده دواها بیامیزند و غلولها ساخته بکار برند قدر خوراک چهار درم نوشته اند
و در اثنای استعمال از ترشی و بادی و تیز و تلخ و شور پرهیز کنند از این دارو شیر دو نوع کشت و هر ... با علت با دو
جمیل علت تب و علت سرو علتهای چشم و بیماریهای ابرو و بیماریهای کام و زبان و بست علت از روده دفع
شود و جهته علت شکم با طعام بخورند و علت پیدا روک و سینات را نیز نافع است و اگر تمام سال بخورند رسا این است
دیگر چندر بہا کنگه نامند رای سنبه سندهی بهکرمول سانتهی کچور مرچ جیته نمک سیاه پپل پیپر تو ۱۱ حجود اجواین جلیل
سونف تج ترنج برار کنند موصلی سیاه پوست بیخ سنبل گوکهرو پیپلول سار کشته هر یکی بقدر شانزده درم همه را کوفته
و بیخته با روغن گاو دو صد و پنجاه و شش درم و شکر تری که برابر جمله ادویه باشد قوام گرفته بسرشند و بوقت فرود
آوردن مرچ دو درم پپل چهار درم سوده دران اندازند و هر روز ده درم بخورانند اگر گرسنگی شدید شود تر باندکی
چون بیخ بخورند صبح دفع کرده و اگر با شیر گاو بخورند اکثر علتهای تن دفع شود و اگر یک سال بخورد از سر نو جوان
شود دیگر جوگراج کنگه خوانند ترپهله ترکته چترک با برابر هر یک سه درم است سلاجیت رکم نقره سونا مکهی
کشته سار کشته هر یکی پنج درم بنسلوچن مصری هر یکی هشت درم هر یک علیحده کوفته و بیخته یکجا کرده با شهد بمقدار کفایت
غلولها کنند و هر روز چهار درم نهار به عنکا و بخورد از این ترکیب مردگی و انما دو بیچکی و سنگ یعنی و ... روگ
و کنول با دواج ارون و اثر جبیروا شلیکهان جرد پر سوو کم قوت و لاغری و لواسیر و غلبه اخلاط ثلثه دفع
شود دیگر نقل از رس سنده ترپهله ترکته جیته هر یکی یک جزو ناگرموتهه الایچی دارچینی هر یکی سه جزو سلاجیت
صاف سون ماکهی صاف کرده نقره کشته رکم نقره کشته آهن کشته هر یکی پنج جزو ستر اول هشت جزو نبات مصری
دوازده جزو کوفته و بیخته در شهد بمقداری که غلوله توان بست بمقدار چهار چهار درم غلولها بندند و هر روز نهار
یکی با ست گلو بخورند از این سم امراض مذکوره تخصیص ... دفع شود دیگر که اهل هند بعد تنقیه ... هند کوتهه
سندی بهت کباب چینی دیودار هر یک سه درم بهکره مرچ عاقرقرحا کچ پپل تخم ... که از ان لیمان میسازند هر یک نه درم
کوفته و بیخته با هم چند مجه ... ارزق کشته با عسل غلوله کرده دو درم صبح و دو درم شام با آب گرم بخورند
حقنه که استرخا و سکته و فالج و جمیع امراض بلغمی را نافع است نمک هندی بوره ارمنی هر یک نه درم سیاه بتکا
با دریجبویه قنطوریون دقیق هر یک دو درم سنا پنج درم آب برگ چقندر روغن زیت هر یک ده درم آب کاسه
ده مثقال شکر سرخ پانزده درم شبت بابونه ... نیکوفته ... بنجر نیکوفته هر یک ... کف بطریق
معهود عمل نمایند حقنه که در سکته قوی الاثر است در حالت علت بکار باید برد تخم حنظل بخورد مریم

مریم قنطوریون دقیق عود طیشا خربق سفید هر یکی کفی در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند بپالایند و نصف رطل از آن
گرفته حقنه کنند و اگر زود برآید نصف رطل باقی اعاده کنند تا رطوبات کثیره برآید حقنه حاده دیگر که در
سکته و مو... بعد فصد و استعمال حقنه نرم و در سکته بلغمی اول دفعه بکار آید منقول از منهاج شحم حنظل
قنطوریون نانخواه شبت سداب حلبه انجدان هر یک مثقالی سکبینج زهره گاو هر یک دو درم بوره ارمنی هفت
درم عسل مصفی ده درم روغن بادام تلخ یکوقیه علی الرسم مرتب سازند حقنه دیگر مدرین با ب
بابونه اکلیل الملک حاشا جاوشیر برنجاسف جعده خشک شبت قنطوریون دقیق قنطوریون غلیظ هر واحد
کفی عاقرقرحا قنا الحمار خربق سیاه خربق سفید شحم حنظل هر یکی سه درم عود طیشا سه اسبایابس هر واحد چهار
درم خروع مرضوض یکدرم نانخواه تخم کرفس هر واحد ده درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل و نیم
بماند صاف نموده جاوشیر سکبینج مقل هر یکی یک درم در قدری از این آب حل کرده در حل کرده بعمل آرند حقنه دیگر بوره
ارمنی ده درم روغن زنبق روغن بادرین روغن قسط هر یکی یکوقیه همه را باهم آمیخته بحسب قوت گرم کرده بعمل آرند حقنه
خفیفه که در ابتدای فالج پیش از مسهل بکار رفته توان برد بابونه خشک اکلیل الملک شبت سداب هر واحد کفی سلق یک
باقه زیره تخم کرفس هر واحد سه درم قرطم مرضوض ده درم جوشانیده صاف نموده به روغن خیری و شکر سرخ عسل هر واحد
یک اوقیه بوره ارمنی یکدرم در حل کرده در نادون خوب گرم کرده نیم گرم حقنه کنند حقنه خفیفه که در ابتدای لقوه پیش از
مسهلات باید داد بابونه اکلیل الملک حسک حلبی قرطم تخم کتان تخم حلبه ورق شبت تخم سلق انجیر سفید نخاله خطمی بوره روغن
خیری زرد و شکر سرخ و مثل این حقنها کنند یا دوای که خطمی و بنفشه و دوای حالیس برآید حقنه حاده جهت لقوه شبت
بابونه مرزنجوش گندم انجیر خشک شحم حنظل تخم سداب انجیر یکوقیه قنطوریون دقیق هر یک مثقالی روغن زیت کهنه انجاسه هر یک
یکوقیه علی الرسم مرتب سازند حقنه معتدل جهت لقوه که بعد از گذشتن یک هفته دهند و در دن حقنه بسیار بکار آید تخم از زیانه
یکدرم سداب شبت هر یکی یک دسته جوشانیده صاف کنند و یکوقیه روغن سداب اضافه کرده حقنه کنند جهت
فالج مفرد که علامت آن بی ارادگی آمدن براز است قنطوریون دقیق شحم حنظل قنا الحمار جوشانیده صاف نموده نمک هندی
یکدرم روغن زیت کهنه پنج مثقال اضافه کرده حقنه کنند حقنه دیگر مدرین باب که از زیادتی رطوبت باشد جوز بسر و
بازرد جوز بوا قرنفل هندی جوشانیده صاف کرده بروغن مصطکی پنج مثقال اضافه کرده حقنه کنند حقنه حاده جهت
رعشه که بهترین حقنهاست درین باب حسک خشک قرطم مرضوض تخم کتان تخم حلبه ورق السداب ورق شبت بابونه اکلیل الملک
هر یک کفی قنطوریون دقیق باقه کبیره شحم حنظل سه درم اسطوخودوس قنطوریون یکدرم همه را خوب بجوشانند و صاف کرده
بقدر قوت علیل گرفته روغن قسط روغن بادرین روغن سوسن هر یکی یکدرم در حل کرده در نادون ممزوج کرده حقنه
کنند فائده اگر از استعمال حقن حاده درین قسم امراض تنفیح سقط در اسهال بهم رسد مثقال شیرخشت با روغن زرد

یا روغن الیه مفرد یا با بعضی شحوم دیگر باید کرد **کلمه هفتم از ملفوظ سیوم** ادویه امراض رأس در ذکر دواهای که مصدر
بخای معجمه است **خل عنصل** به صرع و لقوه و فالج و سکته و وجع رأس نافع بود و مضمضه کردن بآن ازاله نتن رایحه
دهان و تشدید لثه و دندان و تصفیه صوت و الحان کند و خوردن آن ناشتا در تشدید لثه نفعی دارد نمایان و ضیق
نفس و ربو و وجع عصب عرق النسا و وجع معده نیز نفع دارد و طعامی که در معده غیر منهضم باشد بهضم آرد و اطبا گفته
اند که اقتدار کنند از آن به دو درم [illegible] تدریج بیفزایند تا به بیست درم آید و طریق صنعت این چنانست که بگیرند
عنصل سفید نقی و بکارد خشب ببرند چون بریده باشد و منتظم سازند و در خیط کتان در چلهر و در سایه معلق بیاویزند
پس یکمن از این پاره در هشت من خل خمر بخیسانند و در صیف شصت روز از ابتدای سرطان تا آخر اسد در آفتاب
بدارند پس بکار برند و اگر ضرورت بود و پاره کوزه را با سرکه مسطور و قدری چربی بجوشانند تا مهرا شود و صاف کرده بکار
برند لیکن قوت شمسی غالب خاصیت آن زاید است و بعضی یکمن پاره را در پانزده یا شانزده من سرکه در آفتاب میدارند
همچنین است در شرح مفردات قانون و یک طریق ساختن خل عنصل را در معالجه صرع سعدی جهت سکنجبین عنصلی شارح اینچنین
نوشته بگیرند عنصل بزرگ تازه جدا کنند اجزای آن و در ظرفی کرده بالای آن سرکه کهنه جید چو هر کم از عرض یک
انگشت ریخته و در گل حکمت گرفته در موضع رقیق یا در ریگ یا در حنطه پانزده روز گذاشته بر آرند که عنصل گداخته شده با سرکه
یکدارت میشود پس یکجوش داده صاف کرده سکنجبین سازند گاهی بطریق نان خورش یا غذای لطیف بود فوق مصر و بلیغ
بستند **کلمه هشتم از ملفوظ سیوم** ادویه امراض رأس در ذکر دواهای که مصدر بدال مهمله است **دواء
المسک حلو** این را دواء المسک حار نیز گویند صرع و فالج و لقوه و ضیق النفس و ضعف دل و معده و خفقان را
نافع است و تب ربع و امراض سوداوی را سود دارد و بادهای زنان حامله را دور کند و رنگ نیکو گرداند در اوزان اجزای
این نسخه در کتب تفاوت بسیار است آنچه میرزا صاحب قادری مغفور علیه نوشته اینست جند بیدستر مشک دار فلفل زنجبیل یک
نیم درم همچنین سنبل الطیب قاقله قرنفل ساذج هندی اشنه هر یک یکدرم مروارید ناسفته کهربا بسد ابریشم مقرض زرنباد
درونج عقرب هر یک یکمثقال عسل آتش ندیده دو چند یا سه چند شربتی یکمثقال بعد چهل روز استعمال کنند و بعضی نقد شش ماه
گفته اند **دواء المسک حلو** را در مجربات قبله گاه غفران پناه باین اوزان یافته مشک خالص نیم ... جند بیدستر
یکدرم همچنان سنبل الطیب قاقله قرنفل ساذج هندی هر یک دو درم مروارید ناسفته کهربا بسد ابریشم مقرض زرنباد هر یک
دو مثقال نبات سه چند ادویه **دواء المسک** هم جهت صرع صبیان و خفقان بارد و اورام حلق و رطوبت معده
و باد احشا جند بیدستر یک نیم درم سنبل مشک ساذج هندی هر یک دو درم نانخواه زعفران تخم کرفس هر یک چهار درم
ریوند چینی شش درم افسنتین رومی صبر سقوطری هر یک هشت درم عسل خام سه چند شربتی قریب یک مثقال **دواء المسک**
دیگر که هم منفعت بدواء المسک حلو است جند بیدستر دو دانگ مشک حبه یک مثقال اشنه دار فلفل زنجبیل هر یکی یک درم

یکدرم و دو دانگ ابریشم خام دو درم زرنباد درونج مروارید کهربا بسد هر یکی سه درم و دو دانگ بهمان سنبل ساذج
قاقله قرنفل هر یکی چهار درم و چهار دانگ ابریشم را خوب مقرض کنند که مثل غبار شود پس با مروارید و بسد کهربا بسیار نرم سحق
کنند و دواهای دیگر کوفته و بیخته با شهد معجون سازند شربتی نصف مثقال با آب فاتر **دوار المسک دیگر** مشتمل بر فواید
دوار المسک حلو مشک سنبل ساذج مرصافی هر یکی دو درم جند بیدستر دو درم و نیم نانخواه زعفران تخم کرفس هر یکی چهار درم
ریوند چینی ششدرم افسنتین صبر هر یکی هشت درم با عسل معجون سازند شربت تا سه یک مثقال است این دو نسخه از قانون منقول
است **دوار المسک دیگر** که شارح آورده نیست سوفرطانا کما قیطریس قفاح اذخر هر یکی دو وقیه مر زعفران جعده روغن
بلسان هر یکی سه وقیه کندر زرد فاساسالیوس هر یکی سه وقیه و نیم بادام تلخ دارچینی قسط قرنفل هر یکی پنج وقیه
حبطیانا سلیخه حب بلسان مصطکی نقل قصب الذریره هر یکی هفت وقیه کرفس جبلی دو وقیه اسارون زنجبیل دارفلفل زراوند
طویل هر یکی هشت وقیه اسارون نه وقیه فلفل ده وقیه سنبل یکرطل رب السوس یکرطل و نصف وقیه صبر یکرطل و دو وقیه
نوره پانزده وقیه عسل بقدر کفایت **دوائی** که بولس از جالینوس جهت صرع نقل کرده و نافع بر غایت که خوردن
همچنین خون سلحفاة بری در ازاله صرع مجرب است **دوائی** که جهة صرع ذکر از بسیار نافع است بگیرند زراوند طویل کوفته
یک مثقال آنرا با شربت عسل سرشته بجوزد مصروع دهند شکم می آرد مثل شکم آوردن شحم حنظل و نفع می بخشد و درین ام
دوائی است بعید المثل **دوائی دیگر** جهت صرع بگیرند حرملی یک کف و ماهی رطل شراب عصیر بجوشانند تا ربع بسوزد پس هر روز
یک وقیه بجوزد مصروع دهند با مر الله سبحانه شفا یابد اما این دوا صداع سخت آرد پس اگر جوشانیده شود حرمل در آب
و ریخته شود و آب طبخ آن بر سر صداع دفع شود و این هر دو دوا از شرح مفردات قانون منقول است **دوائی** نافع
بصرع حب و لبت فلفل سفید فرفیون خربق سیاه برابر گرفته کوفته و بیخته یکدرم از آن در حنظله مقوره الراس پاک
کرده از شحم ریخته و حنظله را از عصاره انگور پخته پر کرده در تنوری که در آن رماد گرم باشد بگذرد و شب گذاشته صبح
برآورده بخرقه رقیقه صاف کرده بجوزد مصروع دهند **دوائی** که اکثر مصروع را بدید داد و غاریقون سیساالیوس
سقوردیون پنج زراوند مدحرج فاوانیا بقدر تحمل طبیعت هر وقت با آب **دوائی** که جهة صرع از ادویه جیده است
زراوند مدحرج جندبیدستر اقراص اسقیل هر واحد یک مثقال پنج فاوانیا دو مثقال سیساالیوس حب غار هر واحد
سه مثقال با عسل منزوع الرغوه خمیر کرده هر روز با سکنجبین بدهند **دوائی** که جهة صرع شربتی سعدی سوده دهند بوده فلفل
هندی نصف درم انطاکی مشوی دو ثلث یکدرم خربق سیاه در شیر خیسانیده باز خشک کرده و از پوست سیاه منقشر
کرده سحق کرده و هرچه صلب در زیر سحق نیاید دور کرده یکدرم دوائی حبطیانا عاقرقرحا افسنتین هر یکی یکدرم و نیم غاریقون
دو درم کوفته و بیخته بسرکه عنصل تند خمیر کرده در ظرف اندرخته و سر ظرف محکم بسته بگذرد در آفتاب گذاشته شده درم تا نیم مثقال
حسب قوة علیل بدهند و بخوردن بعد خوردن این سه امر پرهیز کنند **دوائی** که منسوب بجالینوس است نفع میکند خاصه

بصرع و هم نافع است با کزاز و امراض بارده بگیرند حنظل را و بهست ریزه ریزه کرده در ظرفی اندازند بریزند بالای آن عسل و درز
بند کرده در ایام گرما وقت طلوع شعری در مهب جنوب چهل روز بگذارند و بعد فطراسالیون جندبیدستر هر یکی یک درم ایارج
یکدرم و نیم طرخشقوق دو درم طین قیمولیا سه درم نانخواه پنجدرم روغن بلسان ششدرم فلفل پانزده درم عسل دو رطل
شراب قدری که بقوام لعوق آرد و اندازند بکار برند دوائی که بخاصیت نفع بصرع میرساند دادن استخوان انسان
بمصروع از الصرع آن کس همچنین حجبه بخاصیت از صرع نماید خورانیدن زبد البحر از وزن دو دانگ هم از همین قبیل
است و تعلیق فاوانیا را چه منع صرع اوایل از مجربات نوشته اند و شیخ تقیید و تخصیص کرده این را بر ودی رطب
و پوشیدن انگشتری سم حمار در ساعتی که سم از وی گرفته باشند در انگشت ابهام نیز از مجربات نوشته اند و دیسقوریدوس
گفته حافر حمار سوخته بقدر دو فنجان هر روز آشامیدن نافع است بمصروع و داشتن مصروع بیقطور را از جلد جهت خار تا
یک سال محفوظ میدارد از اثر صرع و هرگاه سال دیگر شروع شود قطعه دیگر همراه دارد و تعلیق موی سگ
سیاه هم میدارد مصروع را در پناه باد [illegible] باشد بار معلق و همراه لحم قنفذ و کبد آن و قلب آن و همچنین سایر
اجزای آن نفع میکند بصرع نفع عجیب همچنین تعلیق چشم ذئب و تعلیق ذنب یعنی دم آن و تعلیق پستان و جلد آن
و خوردن یکدانگ از زهره آن دوائی که در سکته خفیفه بکار آید روغن خروع دو درم را در آب سداب جوش
داده با ماء الاصول ضم کرده بدهند و بتدریج بفزایند تا وقتیکه هر روز پنجدرم خورده شود دوائی که در سکته که با غلظ
باشد و یاس از علاج آن باشد بکار برده میشود بگیرند یک خرقه را و تر کنند آنرا بآبی که صبر و افسنتین در آن نقوع
کرده باشند و پیچیده شود این خرقه را بسبابه و داخل کرده شود در حلقوم و بسایند شود اصبع را بفم مری حرکت داده شود و
کرده شود با ایارج پس تنبه میشود طبیعت و حرکت میدهد قذف را دوائی که تشنج را تب آرد و بیمان زمان تشنج رحل باید
حلتیت جندبیدستر با عسل سرشته بقدر جوزه بخورانند همچنین روغن خروع و ماء العسل و طبیخ حب بلسان با حلتیت دوائی
که با در ربادة تشنج را خصوص تشنجی که جانب خلف باشد نفع کند [illegible] بنفشه [illegible] یکدرم را در دو رطل آب
بجوشانند هرگاه ثلث بماند چهار وقیه از این طبیخ با دو درم روغن بادام بدهند و گاهی بدل اصل قطن حب بلسان ده درم
بجوشانند و سه وقیه میدهند همچنین فودنج بری هم دوائی نافع بکزاز که از خلف باشد بگیرند جاوشیر فلفل سفید
و قسط تلخ برابر و یکدرم و نیم وقت خواب بدهند دوائی که جهت لقوه از مجربات نوشته اند حنظل [illegible] هر دو را با شهد
خمیر کرده صبح و شام بقدر جوزه بدهند و بر ماء العسل مداومت نمایند دوائی که صاحب لقوه را استشفا بخشد جاوشیر بقدر
حمصه در آب [illegible] بجوشش حل کرده بدهند دوائی که جهت انضاج ماده لقوه استرخای بکار آید بدهند [illegible] و پنجدرم
جلنجبین با یکدرم انیسون و نیم درم مصطکی و یکدانگ و نیم [illegible] در بجای آب ماء العسل بدهند و امر کنند بمضغ مصطکی و انداختن
آب [illegible] آب [illegible] روغن جوز [illegible] و بعد [illegible] روز شروع به تنقیه کنند ۱۹۵ جهت

رعشه که مخصوص سر باشد بگیرند اسطوخودوس یکدرم یا دو درم تنها یا با ایارج فیقرا چهار ماشه یا در شراب عسل حل کرده بدهند
دوا جهة رعشه که بسبب آن کیموسات غلیظه لزجه باشد جاوشیر فلفل هر یک قدر نیم حبه با یک وقیه و نصف شراب عسل بدهند
ادویه هندیه جهة امراض مذکوره دوای که بتصحیح نافع است مهره گاو که بهندی گاورچن گویند هر قدری جوشانیده بخورانند
دیگر عاقرقرحا سوده یکحصه در چهار حصه شهد آمیخته هر روز یکدرم بدهند و اگر صرع بشدت بوده باشد فی قرنایه در سنبل و گل
گلاب مصطگی و کندر نرم کرده بر شکم طلا نمایند دیگر براهمی بوتی بیخ خراسانی هر یک نیم دام کوفته و بیخته با یک تا نیم یا دو
دانگ شهد هر صبح بخورند دیگر جهة صرع سیماب دو توله ابرک کشته هشت درم گندهک ده درم بیخ دو پل [illegible] یعنی
قلعی کشته ساخته هر یک چهار توله سندهی نالیس تیز پلسی خشک کرده ببول اجواین هر یک چهار پل مس کشته شش توله [illegible]
خشک کرده دوازده پل [illegible] را گداز کرده در آب سرد کنند هشت بار این عمل کنند بعد آن گندهک و سیماب را کجلی کنند [illegible]
کجلی را در کهرل انداخته دواهای مذکوره علیحده علیحده ساییده در کجلی بسایند باز دو سیر جانگیری مصری ساییده آمیخته در شهد
خمیر کرده هر روز نهار بقدر یک حبه بخورانند اگر چهار مندل مداومت کنند [illegible] سول و [illegible] و
و [illegible] رفع گردد و قوت باه بسیار افزاید و اگر عقیمه بخورد حامله گردد دوای دیگر جهة صرع [illegible]
سه درم چهار درم [illegible] پوست بیخ [illegible] پوست بیخ اک پوست بیخ دهتوره پوست بیخ [illegible] پوست بیخ [illegible]
پوست بیخ [illegible] پوست بیخ [illegible] پوست بیخ کنائی [illegible] پیل هر یک [illegible] درم جمله را کوفته بر سنگ با آب
بسایند [illegible] دواهای مذکوره [illegible] در کهرل گرم کرده [illegible]
[illegible] پهلوری [illegible] قدر [illegible] علیحده [illegible] بعد از آنکه جمله بخته باشد این [illegible]
[illegible] یک پهلوری بخورد تا [illegible] هر روز یکی بخورد [illegible]
[illegible] زیادت نکند [illegible] که مرض [illegible] دو ماه مرض دور میکند چهار ماه بخورد

قسم [illegible] از [illegible] سیوم

ادویه امراض راس [illegible] که مصدر [illegible]
[illegible] گرم و تر است [illegible] تنقیح سده میکند و باسه صرع را دفع میکند و مجرب است [illegible] ازاله وحشت
و جنون و وسواس و باقدری زعفران ازاله حزن و هم و غضب شدید [illegible] تنهای آن منع [illegible] حلق [illegible] کند و خوردن
آن [illegible] ازاله سعال [illegible] صدر [illegible] قصبه ریه و باقدری [illegible] ازاله خفقان [illegible]
[illegible] طعام قوی میکند هضم را و [illegible] میکند [illegible] مخلوط سنبل رومی [illegible]
[illegible] [illegible] تولید دم صالح [illegible]
و کسی که [illegible] خفقان و ضعف [illegible] کند این را [illegible] اثری عجیب [illegible]
کند [illegible] تحلیل [illegible] کند و محرق خون [illegible] بود

مصلح آن تخم ریحان با خشخاش است و با این که خورده شود آنرا باریست عذب و مقی هم هست و اصلاح آن بمصطکی و انیسون فواکه
حامضه است و طریق ساختن آن اینست که بفشارند انگور را و آب آن بگیرند و جوش دهند چند جوش خفیف و سرد کنند
و چیزی که بر روی آن از فضلات قشور و غیر آن جمع شود دور کنند و باز بجوش آرند و اگر در ثلث جذب شود آنرا رایق خوانند
و اگر ربع بماند شیره گویند و رایق را مثلث هم می نامند پس سرد سازند و در اوانی حرکت دهند بچوب خیزران تا خوب سفید شود
ربّ خرما کرّ آنرا دبس تمر گویند در عراق و سیلان بسیار معروف است گرم است در آخر ثانیه و یابس در آخر اول
نفع میکند به فالج و لقوه و برد و وجع مفاصل و سیلان و تحلیل بلغم خام میکند و بر مرطوبین و مشایخ ارفق است اما ادمان آن موجب
سده و دوار و از شده حرقه بعضی بجذام میشود و مصلح آن بادام و حوامض است **روغن آجر** بدهن مبارک و دهن
منفذ هم موسوم است منافع این مثل منافع روغن نفط است بلکه اجود و الطف از آن و از سرعت غوص در ابدان و اکثر نفع در امراض
بارده بلغمی و مثل آن از لطافت و نفوذ وی است که اگر بمالند در باطن کف زود ظاهر میشود در پشت دست از آن و اگر یک قطره آن بگیرند
بر چوب خشک زود در میگیرد و بسیاری از حکمای بهرحال منافع کثیره از اهل تصانیف از وی آورده اند در بیان چنانچه نفع میکند بارتعاش
و فالج و لقوه شرب و دهان نفع عظیم و اگر چند قطره در بینی مصروع دمند نفع میکند به تحلیل دماغ و انسداد خیاشیم و تدهین
آن بمؤخر سر نفع میکند بنسیان و تقطیر آن در گوش نافع است بعلل بارده اذان و قاتل است کرمی را که متولد شده در آن
همچنین تقطیر در دندان رفع میکند درد دندان و اکتحال آن میکند زایل آب نازل را از چشمان و اگر شرب زود فایده بخشد
فضول غلیظه به دفع و بر ضیق نفس نفع کند و باشق در ادویه اکحال [?] قسم در انحلال جمیع اورام صلبه ظاهر سنی شود و نفع
آن باستعمال بخوردن آن یک مثقال در ادرار بول و تفتیت حصاة و ازاله علل مثانه بیمثال است و دو مثقال از آن در
شراب یا لبن قتل و اخراج میکند جمیع دود و حیات بطن و احتمال آن بصوفه در قتل دود صغار بیمثال و استعمال آن بفرجه
در ادرار طمث و اخراج جنین حی و میت اثری دارد و بکمال و بمالیدن مفاصل و عرق النسا نیز نفع میکند بسیار تحلیل دم
جامد و تفتیح عروق نیز دارد و هم نافع است به لسع عقارب و شرب بسیار ریح و بیخ و جمیع سموم بارده طریق ساختن آن اینست بگیرند
خشت پخته سرخ رسیده قطعهای خورد مثل بادام بکنند و در آتش اندازند که سرخ شود یا بیفروزد هر قطعه را گرفته در روغن
زیت سرد کنند پس از روغن برآورده خورد نمایند و در شیشه که بگل حکمت مطین بود اندازند و دو نی [?] سیب در دهن
شیشه نهند و بطریق معروف بچکانند **روغن اترج** گرم و خشک است و محلل و مدین آن جهت استرخا و اختلاج و رعشه
و فالج و لقوه و جهت امراض بارده عصبانی و درد مفاصل و عرق النسا و رفع لرزیدن تپ ربع و بر اسفل قدم جهت
رفع برودت و هوا در اسفار و هم برای درد گرده و مثانه نافع است و مهر بر [?] ویابند و بوی عرق خوش کند و سعوط آن جهت
درد سر و علل سوداوی و درد شقیقه مفید است و طلا کردن آن جهت درد دندان که از سردی بود سود مند است بگیرند
پوست خالص باریک اترج شش عدد و دو رطل روغن زنبق و روغن خیری از هر یک رطل با روغن بپزند دو رطل اندر آخته در

در آفتاب بگذارند و هر شبانه روز بیرون آورده پوست تازه دیگر ریخته به پرورند تا سه دفعه یا بیشتر پس جوشش داده بکار برند
روغن اذخر نفع میکند با عیاء و برد و بطلا کردن و هم نافع است به بثور فم اگر در دهن دارند و هم مفید است و جمیع اقسام
حکه برد و بهایم و طریق ساختنش نیست که کنجد مقشر خشک کرده را با فقاح اذخر مثل بنفشه به پرورند و روغن کشند
روغن اسقیل که در سکته بلغمی بر مهرهای پشت و گردن بمالند منقول از منهاج در تمکین روغن زیت چهار رطل اسقیل
تازه اسقیل پخته ریزند که بیست مالیده شود پس صاف کرده عاقرقرحا جندبیدستر خردل قسط فرفیون هریک یکمثقال مشک
نیم مثقال سائیده اضافه کنند **روغن بابونه** دافع اعیاء است و در ادویه صداعیه گذشته **روغن بادام شیرین**
جهت تشنج یبسی نافع هم در ادویه صداعیه تحریر یافته **روغن بان** گرم و تر است در درجه دوم تلیین صلابت عصب
کند و دوای قبضی و جلائی است برص و نمش کلف و بهق و آثار قروح به برد و چون در گوش خصوصاً با پیه بط
بچکانند دوی و طنین را ساکن کند و چون فتیله آن حب کنند و برخود بردارند استعمال بلغم خام کنند و تقوی
که حادث شود از سرما آنرا دفع کند بگیرند حب البان مقشر کنند و نیم کوفته در آب بجوشانند تا دهنیت در آب جدا
شود صاف کرده بردارند این روغن بان مفرد است **روغن بان مرکب** فواید و خواص این اکثر دارد از مفرد
است و در امراض کثیره از برودت و رطوبت مستعمل میشود و روغن بان مفرده من وگر نباشد بدل آن روغن زیت
خالص صاف بگیرند ورق گلسرخ فارسی تازه خوشبو پانزده رطل سباسه قرفه جوزبوا هریکی چهار رطل سنبل الطیب قسط قرنفل
هریکی سه رطل صندل مقاصری نیمکوفته کمین هر نوه یک رطل کبابه عود هندی در غایت خوبی هریکی نیم رطل عنبر اشهب بیست مثقال
و بعضی مشک هم بیست مثقال داخل کنند ترتیب ساختن اینچنین است که روغن بان مفرد را در دیگ کنند و ده رطل از پانزده رطل
ورق گلسرخ گرفته و کوفته همراه روغن بجوشانند هرگاه ماهیه اوراق در روغن در آید از آتش فرود آورده سر پوشیده
سه روز بدارند بعده بخرقه کتان صاف کرده در دیگ انداخته سباسه داخل کرده مثل ورق گلسرخ بجوشانند و سر پوشیده
سه روز داشته بدستور صاف کرده قرفه داخل کرده همین قسم عمل آرند باز بهمین منوال جوزبوا و سنبل الطیب و قسط قرنفل
و کبابه و سرنوه و صندل مقاصری و پنج رطل ورق گلسرخ باقی همه را یکیک داخل کرده و جوشانیده و سه روز گذاشته
صاف کرده مرتب کنند پس عود هندی نیمکوفته داخل کرده بجوشانند و وقت پختن بران آب نریزند و یکهفته گذاشته عنبر اشهب
و مشک حل کرده در ظرف آبگینه بردارند این هردو نسخه از جلالی منقول است **روغن بلادر** با سترخای اعصاب
و فالج و لقوه و امراض بارده نافع و بغایت محلل ریاح است منقول از قادری سنبل سیل فلفل و ج شیطرج زرنب فلفل
بلادر جوز القی بیخ سوسن آسمانگون رازیانه قسط تلخ بوزیدان زرنباد درونج هریکی پانزده مثقال نیمکوب کرده با روغن
کنجد دویست و پنجاه مثقال و شیر تازه در آب هریک پانصد مثقال بجوشانند تا آب و شیر سوخته روغن بماند **روغن**
بلسان گرم و خشک است در درجه سوم محلل ملطف قوی است خواص این بسیار و نفع این در امراض بلغمی بسیار است

وطریق اخذ آن اینست که بعد طلوع شعری در زیر هر برگی و در تنه و شاخهای درخت لسان عصفور آهنی بزنند و رطوبتی که از آن
ظاهر شود و به پنبه بر چینند و در ظرفی جمع کنند **روغن بندق** نفع میکند اصحاب صرع و لقوه و طریق گرفتن روغن فندق
مثل روغن بادام است که گذشت **روغن بنفشه** صلابت اعصاب را تلیین نماید و تصریع و ام الصبیان نیز نافع است نوشته
اند **روغن بنفشه بادام** را صاحب منهاج در تشنج یبسی نوشته این هر دو در ادویه هندیه که گذشته **روغن**
بید انجیر گرم و خشک است در سوم و جهت اعلال بارده دماغی و تنقیه اعصاب از رطوبات لزجه نفع دارد
و مسهل بلغم و مخرج حب القرع بود و جهت ورم سفل و انقلاب جسم و حلبس بول و قولنج بلغمی و ریحی سود مند است تبخیر او بر ورم
و دبیل او و روغن ترب و روغن کتان باشد و ابن زکریا گفته هرگاه در علتی روغن بید انجیر دهند باید که بتارک سر او
روغن بنفشه نهند تا بسر راه ندارد و در صنع بخار از سر نماید بید انجیر بریان کرده نرم بکوبند و در آب بجوشانند و کف همیگیرند
و در ظرفی جمع کنند تا تمام کف گرفته شود و آب زرد بماند پس کف را بجوشانند تا روغن صاف بر آید و طریق دیگر اینست
که بطریق روغن کنجد استخراج کنند **روغن بید انجیر** در شرح طریق استخراج آن از حکیم علی بعضی اجزای دیگر چنین
نوشته بگیرند حب الخروع مقشر و خوب بکوبند و بگیرند سرکه چهار رطل است قدر یک حفنه از انیسون و تخم کرفس
و رازیانه و مصطکی و همه را در یک خمره و آب بجوشانند و صاف کرده آب را سرد کنند تا روغن طافی شده برآید از بالا بردارند
روغن بید انجیر کبیر که بعضی بروغن بید انجیر مرکب اسم کرده اند بتغییر منقول از قانون است جهت فالج و لقوه نافع و مفتح
سده و کبد و طحال بود و حقنه قولنج شیر و خلک دو دانه شود سکنج اشق جاوشیر بهار جیشان ششند ان هر یک سه درم زنجبیل
دار چینی قرنفل فاقله جیربوا کبابه فلفل دار فلفل جوز بوا بسباسه شونیز قسط کرویا هر یک چهار درم سنبل بلبل فنج
مشک بلبج مثنه سه مثقال زرنباد و درونج هر یک پنجدرم تا نخواه صعتر فودنج جبلی مرماحوز تخم کرفس رازیانه انیسون
بیخ رخنه توسی مصطکی اسارون هلیله هر یک سبعه درم بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه بیخ اذخر بیخ سوسن آسمانی
یا سوسن خشک هر یک ده درم همه را نیکو کوفته در آبی که دو چند آب ادویه باشد بجوشانند تا نیم شود پس صاف کرده
با روغن خروع ساده هفت رطل بآتش ملایم بجوشانند که آب جذب شود و روغن بماند وقت حاجت دو مثقال یا سه
مثقال با ماء الاصول بنوشند در شفائی اجزای هفت درمی را بیست هشت درم نوشته و بهار جیشان و ششند ان و سنبل
و بلبل را ترسیم نسخه نموده است **روغن جوز** بعضی گردکان قوی الحراره است و جهت فالج و لقوه و افرح بارده و خار
و سعوط نافع و ماکول آن مصیر و مغرب میفند و طریق اخذ روغن این چون روغن بادام است **روغن جرمل** بالیدن آن
در آفتاب نفع میکند بفالج و خدر و رعشه و عرق النساء و سعوط آن تفتیح سده ریاحی و خادر یاح کند و مالیدن آن با بزر بحرش
بعضو با وف خصوص بر قفا و ظهر نافع است بلقوه و صرع **روغن حنا** نافع است بجمیع اوجاع عصب و بیان انشاء الله
تعالی در ادویه وجع مفاصل خواهد آمد **روغن حنظل** نفع میکند با مراض بارده و تقویت میکند اعصاب را فذا کل

میکند و اوجاع بارده را طلا هر جا که باشد و اورام سرطان نفع میکند و قروح ابریه را دفع میکند تساقط شعر را و لقطر
آن بگوش مفید است بهری و طنین و وجع اذن و پنبه بان تر کرده گذاشتن پس آنچه تسکین وجع آن کند خصوص فتیله
گرم کرده بگذارند و خوردن این بکیدرم مفیم خام دود و بطن جمیع اقسام قمل کرده بر بیضه آرد و با هم اره گاو بیره گذاشتن
هم اینکار میکند بگیرند حنظل زرد و بکوبند و یکروز و شب در آب تر کرده بجوشانند تا مهرا شود و صاف کرده روغن زیت
بقدر کفایت در خلط کرده باز بجوشانند تا آب خشک شود و قدری جند بیدستر حل کرده بردارند **روغن حیات**
باسترخای سفل نافع است و انشاء الله تعالی در ادویه امراض جلد بیاید **روغن خفاش** که از سر خفاش ساخته
باشند بفالج متقادم و رعشه نفع میکند انشاء الله تعالی در ادویه مفاصل بیاید **روغن دارچینی** که بجهت فالج
و گزیدن عقرب و رتیلا و رفع قشعریره تبهای دایره نافع است و مثل دارچینی است در جمیع افعال دارچینی بجا ده مثقال
کوبیده کرده در سیصد مثقال روغن زیتون با روغن کنجد انداخته بکیفیته که گذشته و بکار برده بهم زده صاف نمایند و بکار برند
و قدر شربت او تا دو مثقال است و در بعضی کتب طریق ساختن آن اینچنین نوشته صنعه آن یغلی الزیت بعود البلسان و حب
الذریره و اذخر ایا ان یطبخ هذه الادویه بالزیت یطیب الزیت دارچینی و حب بلسان و امثال آن **روغن داموان** این لفظ
رومی است بمعنی ذو عشره اخلاط نافع است در عصب و معده و ملین اعصاب تقوی اعضاء و دفع فضول است فلفل یک
وقیه فرفیون سه وقیه میعه سائله سنبل هندی هر یک چهار وقیه دارچینی شش وقیه مصطکی موم سفید روغن بلسان هر یک
دوازده وقیه روغن بان چهل و هشت وقیه آنچه کوفتنی است کوفته با چیزهای دیگر که ذکر کرده آمیخته بردارند **روغن امشش**
داو منقول از قانون نافع است رعشه و فالج و لقوه و قولنج و اوجاع مفاصل و ظهر و نقرس دوا النفیل و باصور
و باصور و فلفل جزو و زنجبیل خولنجان دارچینی لادن جند بیدستر هر یک سه درم سعد حرمل حب الاس حبه الخضرا حب
بلسان مر و فرنجمشک هر یک چهار درم ورق غار اشنه قسط کسیلا سنبل الطیب سیساليوس [illegible] شیطرج تخم جرجیر
تخم کنجد نانخواه هر یک پنج درم اشق سکبینج جاوشیر حب بلسان افیون [illegible] زراوند فلفل سقطرج
بادام تلخ مقشر هر یک شش درم مقل ده درم همه را کوفته بیخته [illegible] بآتش ملایم بجوشانند
تا دو رطل بماند صاف کنند و بعضی بار نجفی که هیچ قوه دوا در ان نمانده باید این مطبوخ را با دقیق بادام تلخ ده درم
عسل بلادر سه درم روغن سوسن روغن جرجیر روغن حنا هر یک پنج درم حب الغار حب [illegible] هر یک شش درم
روغن کنجد که جوشانیده باشند و ران سه [illegible] هر یکی سه درم راتینج [illegible] روغن وراقی روغن [illegible] روغن
دهمست که مطبوخ با فادیه باشند و همی آرند این روغن را از عصر روغن حبه الخضرا اسفنج [illegible] در قدر سه از مطبوخ
مذکور هر یک ده درم جمع کرده بآتش ملایم بجوشانند تا باقی ماند آب قدر [illegible] آتش فرود آرد و
بمندیل صفیق صاف کرده باز با قند شش درم و عسل ده درم جمع کرده بر آتش اندکی که ذکر کرده [illegible] سفید و

روغن بلسان هر یک ده درم خلط کرده در شیشه سر محکم بسته نگاه دارند شربت از ربع درم تا یک مثقال با آب نخود بدهند
روغن ریحان فالج و درد زانو را نافع باشد آب ریحان دو جزو روغن کنجد یک جزو بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند روغن زعفران که از ادهان مخلوق گویند تلیین اعصاب و ازالهٔ تشنج بلغمی و تحسین لون کند و حرارت غریزی
بر افزاید و در صلابات رحم و جمیع امراض بلغمی نفع دارد شربت نصف درم و در بعضی نسخها یک درم است قصب
الذریره پنج درم زعفران قسط مر از هر یک شش درم مر را علیحده و قصب الذریره و زعفران را علیحده در سرکه
بخیسانند روز ششم قسط را هم در سرکه خیسانیده روز هفتم روغن کنجد پنج سیر داخل کرده باتش ملایم
بجوشانند تا سرکه جذب شود و روغن بماند روغن ارقوم بفالج و رعشه و خدر و کزاز و صداع و شقیقه نفع دارد و ورم
را تحلیل کند و عرق النسا و نقرس و مفاصل را سود دهد و بود و نمادی بران مقعد را بر خیزانند و این روغنیست که می گیرند
و زیتون مثل هلیله شدید الحرارة که پیدا میشود به بیت المقدس و اگر قشر اترج را بجیری و زیتون بجوشانند و روغن سازند
عمل کند مثل این روغن روغن زنبق بفالج و صرع و لقوه و اصحاب رطوبت و اوجاع کلی که از برودت بود نافع
است و طریق ساختن مثل ساختن روغن بنفشه و یاسمین است روغن ساطع نقل از تحفه سلیمانیه خوانند منفعت
میدهد بفالج و لقوه و معده و جگر را سود دهد و خفقان تسکین دهد و از جمیع امراض بارده برهاند بگیرند روغن
گلسرخ روغن نرگس روغن زنبق از هر یکی رطلی در ظرف آبگینه یا چینی کرده هر روز تا یکماه بجوشانند پس
بزران عود خام مشک غالیه از هر یکی دو مثقال برنوه فاقله قسط قرفه کبابه قرنفل سنبل ورد احمر صندلان از هر یکی
نیم وقیه جوز بوا بسباسه از هر یکی ربع وقیه سلیخه ثمن وقیه گرفته و در سحق زعفران سحق کرده از حریر گذرانیده بروغنهای
مذکوره بیامیزند و یکماه دیگر در دهند بعد از آن عود و سحق و دیگر منخول دو وقیه مشک سه مثقال عنبر کافور از هر یکی
دو مثقال گرفته عنبر را حل کنند و باقی را سحق کرده در آن خلط کنند و استعمال آرند همچنین است در جلالی و مرکبات
شاهی بتغییر ابو جود و کافور هر دو گفته و در ترتیب ساختن هم اندک فرقی نوشته والله اعلم بالصواب روغن سداب
که صاحب منهاج در ادویه فالجیه آورده آب سداب تازه ده من روغن سوسن نیم من در هم آمیخته باتش ملایم
بجوشانند تا روغن بماند پس از آتش بردارند و جند بیدستر عاقرقرحا قسط هر یک ده درم فرفیون پنج درم
نرم سائیده داخل کنند و اگر بیست درم روغن بلسان و اگر نباشد روغن زیت اضافه کنند بهتر باشد و نسخهای
دیگر از این روغن در ملفوظ اول ادویه صدریه گذشته روغن سوسن هم صاحب منهاج در ادویه فالجیه
نوشته و در شفائی مرقوم است که جهت برودت و اختناق رحم سود دارد و گرده و مثانه سرد را گرم گرداند و در
قانون جهت قروح هم نافع نوشته قرنفل قرفه هر یک نیم وقیه سلیخه قسط حب بلسان زعفران مصطکی هر یک یکوقیه نیم گرفته بکوبند
روغن زیت بیست من آن ریزند و سی عدد گل سوسن اضافه کرده چهل روز در آفتاب نهند و در شفائی زردی از گلها

گلها بر داشته انداختن و بجای آن روغن زیت روغن کنجد یک رطل و نیم بکار شده **روغن سوسن ساده** بوعلی گوید
بگیرند گل سوسن سفید زردی دور کرده دو اوقیه با یک قسط روغن زیت در ظرفی کرده سر آن محکم بسته تا از آنجا خارج
نشود سه روز در آفتاب نهند پس صاف کرده دو وقیه دیگر از گلهای تازه انداخته بدستور در آفتاب گذارند هر چند
مکرر کرده شود قوی تر میشود **روغن سوسن مرکب** روغن زیت یک قسط ورق سوسن منزوع الاقماع
دارچینی هر یک ده وقیه قصب الذریره مر زعفران هر یک پنج وقیه قسط دانا سه وقیه طریق ساختن این است که اول مر
و قصب الذریره را در شراب بخور نخیسانند و حرکت دهند هر روزی سه بار پس تر باز زیت جوش دهند قلیلی به شیند باز کنند
قردمانا را در آب سه روز و هر روز حرکت دهند پس این را بجوشند با زیت بعد پس زیت را صاف کرده سوم حصه
از اوراق سوسن اندازند یکروز و شب که گذشته اوراق سوسن دور کنند ثلث دیگر انداخته همین قسم یکروز و شب
گذشته گلها دور کرده با ثلث ثالث همین عمل کرده پس صاف کرده دارچینی سائیده انداخته بکار برند و اگر دارچینی
نباشد دو چند آن سلیخه اندازند این هر دو نسخه از شرح است **روغن شبت** نافع است اعیا و در ملفوظ ذوم
ادویه امراض رأس گذشته **روغن شونیز** بفالج نافع بود در ادویه شعریه ان شاء الله تعالی بیاید **روغن
عاقرقرحا** تدلک بآن نفع میکند استرخای اعصاب که مزمن باشد و به خدر اعضا و منع میکند از تولد کزاز و مستعدین آن
را عاده میکند بعضو مفقود الحس حس را طریق ساختن روغن عاقرقرحا اگر بهم نرسد عصاره رطب آن این چنین است که یکوقیه
عاقرقرحا مرضوض را در یک رطل آب بجوشانند تا دو وقیه آب بماند پس دو وقیه زیت داخل کرده باز بجوشانند
تا آب جذب شده روغن بماند صاف کرده بردارند **روغن غار** تحلیل اعیا و تسکین جمیع اوجاع اعصاب
و وجع اذن بارد کند و بطنین و نزلات نیز نافع آید و سمع را قوت بفزاید و حکه بدن بر باید و قمل و دیدان از هر موضع
که باشد بکشد و اگر در ادویه قی تنقیح و ریاح داخل شود نفع عظیم بخشد و اگر این را مشتعل کرده دود بگیرند در چشم
کشند وسعه و ظلمت بصر کم و حفظ بشری مستحکم سازد و شرب آن غثیان و قی آرد و طریق خند وی این است حب غار
در آب بجوشش خفیف بدهند پس بکوبند کوفتنی باریک و آب فاتر بروی ریزند و بر چیزی ثقیل بگذارند روغنی که از آن
سایل شود بگیرند **وجه دیگر** این است حب غار را بکوبند و در روغن کنجد بجوشانند پس بفشارند برسی آید
قوت آن با او هیچ نه و بر **روغن فرفیون** که در سکته نفعی بر مهرهای پشت و گردن مالیدن نفع دهد سداب تازه
بکوبند و بیمن آب آن بگیرند و ده استار روغن سوسن اضافه کنند و بآتش نرم بقدری بجوشانند که آب تحلیل رود پس
قسط عاقرقرحا جندبیدستر هر یک سه درم جاوشیر بازرد فرفیون هر یک یک مثقال سائیده در روغن گرم آمیزند
بمالند و اگر روغن بلسان حاضر باشد و الا بدل آن روغن ترب سه درم داخل کنند **روغن فرفیون** نسخه
دیگر که بفالج و استرخا سود دارد و همه دردها را خصوص درد اعصاب و عرق النسا را زایل کند فرفیون سه درم

جند بیدستر نیم درم عاقرقرحا هفت درم قسط ده درم فودنج کوهی خشک دوازده درم کندش چهل درم جمله را نیم کوب کرده با چهارصد درم شراب بپزند تا چهارم حصه بماند نیم من روغن خیری با آن ضم کرده باز بجوشانند تا شراب خشک شود و روغن بماند ده درم فرفیون در آن حل کرده بجوشش بر بندند و بردارند نسخه اول از منهاج و این نسخه موافق اکثر قرابادینات است **روغن فلفلاد** اصل این فنقلاد معرب پلپلاد و لفظ هندیست پلپل در هندی دارفلفل را گویند واد در لغت هند بمعنی اول است پس تفسیر این لفظ چنین میشود روغنی که اول جزو آن دارفلفل است و او بیت باعتبار تاثیر مستعمل شده اصل این نسخه از هند است که شیخ بدو نسخه در قانون آورده **نسخه اول** که صالح جهت تشنج و استرخای اعضاء و وجع مفاصل و نقرس است بگیرند شیل بل فل و ج شیطرج هندی راسن دارفلفل جوزالقی زنجبیل سوسن بزر رازیانه قسط مرو دیودار دارپیچ هر واحد نیم درم نیم کوب کرده با روغن کنجد و آب و شیر هر واحد دو من داخل کرده در قدر مضاعف بجوشانند تا شیر و آب خشک شود و روغن بماند صاف کرده باستعمال آرند **نسخه دوم** که نافع است لقوه و فالج و استرخای اعضاء و ریاح بارده غلیظه عارضه عصب و قولنج و برد کلیتین و اوجاع بارده مثانه و رحم و عرق النسا و وجع ظهر از برد و غلظ بکار رفته است شیل بل فل و ج شیطرج هندی زنجبیل سوسن آسمانگونی راسن دارفلفل جوزالقی جوزالسرو صنوبر قسط بزرالبنج زرنباد دیودار دارپیچ هر واحد ده درم نیم کوب کرده با روغن کنجد یک رطل و لبن حلیب و آب هر واحد ده رطل در قدر مضاعف بجوشانند تا آب و شیر جذب شود **نسخه سیوم فنقلاد** که از کتاب قرشی شارح آورده جهت استرخای عصب و فالج و قولنج و سایر امراض بارده نافع رقم نموده است سک تربد شیطرج هندی راسن دارفلفل جوزالقی زنجبیل سوسن آسمانگون رازیانه قسط زرنباد دارپیچ هر یک ده درم نیم کوب کرده با روغن و آب هر یک دو من در قدر مضاعف بجوشانند تا آب جذب شود **روغن قسط** فالج و لقوه را سود دارد اعصاب را قوت دهد و معده و جگر سرد را نافع بود و سیاهی موی را نگهدارد جند بیدستر ده درم نیم فلفل فرفیون هر یک شش درم عاقرقرحا چهار درم قسط ده درم روغن زیت پنجاه درم شراب کهنه صد درم فلفل و عاقرقرحا را نیمکوفته شب در شراب خیسانیده صباح بجوشانند هرگاه نصف آید روغن زیت آمیزند و چندان بجوشانند که شراب برود و روغن بماند فرفیون و دوا را ده جند بیدستر فرفیون کوفته و بیخته آمیزند **روغن قسط دیگر** اعصاب را محکم کند و چون بیاشامند سرد و جگر و معده را نافع باشد و مالیدن این بر عضوی که موی رفته باشد موی برویاند سلیخه شش درم مرمکی دارچینی هر یکی چهل درم قسط تلخ صد درم مجموع را نیمکوب کنند و در شراب یک شبانه روز خیسانیده بجوشانند و بپالایند و سه چهار یک روغن زیت یا روغن کنجد بروی ریخته بجوشانند تا روغن بماند **روغن قسط نوع دیگر** تقویت اعصاب کند و تحلیل ریاح و دفع امراض بارده نماید مرمکی نیم درم قسط فلفل سلیخه هر یکی ده درم قصب الذریره

الذريره سنبل الطيب ساذج قرفه اشنه جند بيدستر هر يكى هشت درم بيخ بنفشه سى درم بكوفته در آب بجوشانند تا چهار
شود صاف كرده ده من روغن كنجد اضافه نموده چندان بجوشانند كه آب برود روغن قسط نوع ديگر استرخا
را مفيد و درد جگر و معده سرد و وجع مفاصل را سودمند بود مركى قرنفل هر يكى پنج درم راسن خشك سليخه عود
بلسان هر يكى ده درم قصب الذريره ساذج هندى سايله بيخ سوسن قرفه اشنه قسط هر يكى هشت درم مجموع نيم كوفته
در سه من آب بيزند تا بسكين آيد و با نيم من روغن كنجد بجوشانند تا آب برود اين چهار نسخه را از شفا سيد نقل كرفته
و در بعضى اين نسخ باقتصار ادويات ديگر اگرچه در بعضى ادويه خلاف ديده اما چون اين نسخ معمول عليه و معمول بود
آنرا فرو هشته روغن قسط كه در سكته بلغمى بر مهرهاى پشت و گردن ميمالند منقول از منهاج البيان از مختصر
راسن و بيخ سنبل هر يكى ده درم قسط سى درم همه را در يك من و نيم آب اينقدر بجوشانند كه آب سرخ شود
پس صاف كنند و ده استار روغن زيت اضافه كرده از نيم آب بيزند كه روغن بماند پس يك مثقال فرفيون و سه
درم جند بيدستر سائيده در حل كنند روغن قسط نافع بفالج منقول از يحيى فلفل عاقرقرحا فرفيون از هر يك
ثلث اوقيه جند بيدستر نصف اوقيه قسط يك اوقيه همه را سائيده در نصف رطل روغن خيرى يا روغن نرگس
حل كنند بر اعضاى مسترخيه بمالند روغن كلابو جهت صرع بلغمى نافع است و در ملفوظ اول ادويه صداعى و شقيقى
گذشته روغن كلكلانج جهت استرخا و تشنج و سكته و فالج و برودت و ضعف معده و عرق النسا و اوجاع مفاصل
و ظهر و قولنج و ادرار طمث و تسخين رحم و ادرار حصاة و تسكين وجع مقعده و تفتيح سده دماغ جاوشير بيخ سكبينج
هر يكى پنج درم دار فلفل فلفل زنجبيل هر يكى شش درم بيخ كرفس بيخ رازيانه هر يكى هفت درم هليله كابلى
هليله سياه آمله هر يكى ده درم تربد چهار استار كرنب تازه سداب تازه خشك تر هر يكى يك قبضه يا سه
را نيلوب كند و بقول را قطعه قطعه ببرند و با بست و چهار رطل آب بجوشانند تا نصف بماند صاف كرده روغن
بيد انجير چهار من در حل كرده باز بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بعضى شيطرج چهار درم بيخ سوسن
ده استار اضافه ميكنند روغن كلكلانج نسخه ديگر نافع بلقوه و فالج و استرخا و وجع معده و امعا و
مفاصل و نقرس و استسقا و جميع دردهاى سر فلفل دار فلفل زنجبيل هر يكى سه درم جاوشير اشق
سكبينج هر يكى پنج درم هليله كابلى هليله سياه بليله آمله هر يكى ده درم تربد چهار استار كرنب نبطى سداب تر هر يكى
يك خرمه بست و چهار رطل آب شيرين باتش ملايم بجوشانند تا نصف بماند از آتش فرود آورده و تا
سه روز بدان در اشته صاف كنند و با چهار من روغن بيد انجير باز بجوشانند هرگاه روغن بماند بردارند نسخه اول
از قانون و نسخه ثانى از شرح منقول است روغن لبوب سبعه كه جهت ترطيب و دفع امراض سوداوى نافع است و نسخه
آن در ملفوظ دوم گذشته حسب تذكره در نسيان رطوبى متوهم ممكن است كه علاج كرده شود باين روغن سعاير

اخلاط را با شیلم نزدیک بغلیان حرارت اضافه کرده شود و در ان مثل روغن قریع ازند و غلبه برودت افسرده شود و در ان مثل
روغن نفط پس اثر نمیکند در نحو فالج و لقوه و تشنج روغن لقوه این را اسم ابن مبارک خوانده اند جهت لقوه و فالج
و کزاز و عرق النسا و دوالی و نقرس و تحلیل ریاح و اشتهای طعام و تهییج باه نافع و قطور او جهت گرانی سمع و صمم و سده صماخ
در یک روز موثر و فرزجه وی جهت امراض رحم مفید بگیرند حلبه و شونیز برابر کوفته بر آتش ملایم گذاشته بریان کنند و تنقیه
ازو زیت همی دهند تا سه برابر انها زیت جذب شود پس بقریع با علی دیگر روغن ازینها بگیرند روغن مجموعه مستعمل
میشود در جمیع اعلال بارده و انهاییکه با غذا اول حادث میشود و در عضو سست بگیرند روغن خیری روغن یاسمین روغن
قسط روغن سوسن روغن بید انجیر روغن جسته زرد آلو روغن غار جمله برابر و بهم آمیزند و قدری جند بیدستر و اندکی
مشک اندازند و جوش خفیف داده بردارند و بالاین نسخه را از قادری نقل کرده و در شرح حکیم علی بجای روغن خیری
دهن البلسم نگاشته و روغن قسط را از میان برداشته روغن مرزنجوش گرم است و لطیف مالیدن آن اصحاب
فالج را نافع است و تفتیح سده دماغ کند و منفعت بسیار در شقیقه و صداع رسود و وی را در بادهای غلیظه را بشکند و با پشم پاره
در گوش نهادن در گوش انسه آواز را سود مند بود و فرزجه کردن انضمام رحم و اختناق آنرا نفع رساند و صاحب
منهاج جهت تشنج لسان در دواهای آن بیان کرده و طریق ساختن مثل ساختن روغن بابونه است و بعضی مثل ساختن
روغن گل نوشته اند اما دربیجا روغن کمتر از روغن گل باشد و صاحب تحفه المومنین نوشته که آب او را با مثل آن
روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند و جهت رعشه و کزاز هم نافع نگاشته روغن نارجیل به لقوه نافع بود و باه بیفزاید
صفت استخراج روغن از وی اینست که انرا کوفته در آب بجوشانند روغنی که از وی جدا شود بگیرند یا استخراج نمایند
مثل روغن بادام روغن ناردین این روغن باسم جزو خود که سنبل رومی است و ناردین اسم خاص سنبل است
مشهور شده و اشرف روغنها و کثیر المنافع است تدهین آن بعالج هر مرض بارد و تسعیط آن بصداع و شقیقه بارد و تقطیر
آن بگوش جهت درد گوش بارد و شرب و طلا و احتقان بان جهت وجع معده و کبد و قولنج و برد جوف و طرد ریاح احشا
و مغص امعا و حمول آن جهت تسخین رحم و تسکین وجع آن و زراقه آن جهت استرخا مثانه و سرد و سستی آن و سرد و
کلیه و وجع آن نافع و استعمال ان در وجع مفاصل و سستی اعضا انفع ترین اشیاست در نسخ این اختلاف بسیار ملاحظه
نموده و اینجا از تتبع نسخ معلوم شد اصل همان نسخه است که در شیخ در قرابادین قانون آورده باز متاخرین تصرف
و اختصار بکار برده در قرابادین خود هاشت فرموده نسخه قانون و یک نسخه شارح و نسخه متعارفه هر سه نسخه اینجا تحریر
مییابد و بعضی نسخهای روغن ناردین که ورای این نسخه است جهت امراض دیگر نفع دارد انشاء الله تعالی در ادویه
همان امراض سمت آورده روغن ناردین موافق نسخه قانون قصب الذریره سعد ورق غار عود بلسان
سا فوج هندی راسن اذخر اصل آس قسط دارفلفل زنجبیل هر واحد دو وقیه همه را نیکوب کرده در دو رطل [illegible] کنند

کنند و بیندازند بالای آن شراب تقدیر کرده اند مقدار آن را بعضی باینکه دو انگشت بالای ادویه باشد و بریزند
بالای آن روغن کنجد پنج قسط و در آنار مضاعف با آتش ملایم تا شش ساعت بجوشانند و هر ساعت حرکت دهند
پستر از آتش فرود آورده سرد کنند و روغن را صاف کرده بگیرند بار دیگر گل سرخ سلیخه عصاره آس تر هر یک
وزن چهار دو وقیه نیکوب کرده شراب یا آب دیگر در روغن مطبوخ مصفی داخل کرده ساعت با آتش ملایم
باز بجوشانند و سرد کرده و صاف کرده بار سوم سنبل قرنفل میعه هر واحد سه وقیه جوز بوا پنج وقیه روغن بلسان شش
وقیه و دواهای کوفتنی کوفته با آب بجوشانند هرگاه گرم شود در روغن مطبوخ مصفی و روغن بلسان و میعه داخل کنند و حرکت
دهند که مختلط شود و بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند **روغن ناردین موافق نسخه که شارح**
آورده ایهل دو وقیه مرزنجوش چهار وقیه دار شیشعان سعد آس پنج سوسن عود بلسان زرآوند فرد ماما
فقاح اذخر هر واحد شش وقیه و بعضی قصب الذریره هم چهار وقیه نوشته اند از همه را در چهار قسط شراب
طیب الرایحه بخیسانند و به دستور مذکور بجوشانند و صاف کرده در طبخه ثانیه ساذج هندی یک وقیه قسط سلیخه محلب زیت
حماما هر واحد دو وقیه سنبل قرنفل هر واحد سه وقیه داخل کنند و در شراب تر کرده به دستور بجوشانند و بعضی سنبل رومی
هم در طبخه ثانیه دو وقیه داخل میکنند و در طبخه ثالثه مر صبر کندر هر واحد یک وقیه اصطرک سه وقیه مصطکی چهار وقیه
روغن بلسان شش وقیه داخل کنند و به دستور گذشته بسازند و بعضی در طبخه ثالثه یک وقیه زعفران هم نوشته اند
روغن ناردین موافق نسخه متعارفه قصب الذریره ورق انار سعد عود بلسان لک ساذج هندی
برگ مورد سنبل رومی اذخر یاسمین ایهل فرد ماما مرزنجوش مساوی نیکوب ساخته در شراب کهنه یک شبانه روز بخیسانند
پس صاف کنند و بار و کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند **فائده** اگر سنبل رومی یافته نشود سنبل هندی
که عبارت از سنبل الطیب است و سنبل عصافیر نیز گویند داخل ترکیب باید کرد و ملکه سنبل هندی اقوی از سنبل رومی
است نهاد و در بعضی قرابادینیات در این نسخه سنبل الطیب و در بعضی سنبل مطلق واقع شده و هرگاه سنبل مطلق مذکور
می شود مراد از آن همین سنبل الطیب میباشد **روغن نرگس** باعصاب نافع است و در ادویه امراض رحم
بیاید ان شاء الله تعالی **روغن نسرین** تقویت دماغ و اخراج فضلات هم از آن کند و ان شاء الله تعالی در ادویه
صدریه بیاید **روغن نیلوفر** را که صاحب منهاج در ادویه تشنجیه نوشته در ادویه صدریه گذشته **روغنی**
که بمرض مخصوص نفع عجیب بخشد روغن زنبق یک رطل بگیرند و فرفیون تازه یک وقیه در آن حل کنند و بهم بر بریزند و بمالند
روغنی که جهت کزاز و تمدد نافع است پیه کره خر پیه شتر پیه کفتار پیه گاو کوهی همه را گداخته قدری روغن زیت
داخل کرده بمالند **روغنی** که جهت تشنج نافع و قوی التحلیل است منقول از قانون فلفل فرفیون هر واحد چهار مثقال
جنده حاماما میعه مصطکی سنبل روغن بلسان هر یکی یک وقیه موم دو وقیه روغن ناردین روغن حصص هر یکی یک قسط

باهم جمع سازند و روغنهای هندی روغنی را شناد تیل نام از کرنهته جوک ارتن سیجی کر هنی جوز دستاوری
کاو بر نا با بری تا ابری بیخ سهنجنه بیخ ارند هر یکی یک پل پوست بیخ سرس کرد الیه گوبهر و تخم کرنجوه هر یکی پنج پل
رای سهنه بیست و پنج پل این جمله را کوفته و بیخته در ده من آب بجوشانند چون یکمن آب بماند صاف کرده بگیرند
و ملهتی جوتری سهجنه مدبت کاس مرچ اجمود بلی نال موتهه کونجهه مردا کتائی خورد کلو سهندی چند ادویا س تو با سنجکاه
بیخ مهوه تخم نیم بار بیلو تخم بلاس تخم کریر سیل بارتند و تهایا لتها دیو دار مده برنی چرک بهاترک و اتون بهنکره اگر پیله
چندن بر میلا گومی یعنی نیلوفر کبود اسیر داکه مثقی ابلست هر یکی یک پل این جمله را با آب سحق تر سازند یعنی بعد جوشش
با آب سایده شیره گیرند و این را در اصطلاح اهل هند کلک گویند جوشانده ادویه سابقه با این کلک یکجا کرده بگیرد در
بیست و چهار درم روغن گاو و دو صد پل روغن کنجد و ده من شیر ماده گاو نیز در خل کرده با آتش ملایم بپزند
چون پخته شود مقداری بر اندام طلا کنند از جمله انواع صرع هشتاد و چهار نوع باد و با درکت دفع شود از مجربات
نوشته اند دیگر کلیانک کهرت ابرنگ موتهه ترپهله منجیته انار تالیس بهاره ایلیا الکا ایلدانه چندن دیودار
نیز بالا کوتهه ملهری کلیسر بالضم کلیسر بالفتح زنگا نسوت اتون تخم پترج تالیس تیز برید ارا اندرایت هردو کتائی کل ناتی
بهتون تگر هر یکی سه درم همه را کلک تر سازند و با یک بستهه روغن ماده گاو و دو چند روغن گاو آب چاه چهار چند
روغن مذکور شیر ماده گاو با آتش نرم بپزند چون پخته شود و فرود آرند قدری مریض بنوشانند ازین روغن مرگی
و جمله انواع تپها و انماد و دمه و سرفه دفع شود دیگر مها کلیانک کهرت بابرنگ موتهه ترپهله انار تالیس نسوت ایلیا الکا
ایلدانه چندن دیودار بالا کوتهه ملهری کلهاره کلیسر کلیسر زنگا کتائی دونش بیخ تالیس تیز باکیسر کل ناتی منجیته کاکولی
کاکولی جیوک رکهبک میده مهامیده ده برده میکولی باشوتی گلوی کاکر اسینگی بنسلوچن برهاهیه انکور یعنی مثقی زنکه جوتی
ملهتی همه را برابر گرفته کلک تر ساخته در روغن ماده گاو انداخته بپزند چهار چند روغن مذکور شیر ماده گاو نیز اندازند
و بپزند چون پخته شود نگاه دارند و مقداری مریض را بنوشانند ازین روغن مرگی و آتشک و جمله اقسام تپها دفع شود و عقم
مرد و زن نیز زایل شود دیگر کهوکهاند تیل بگیرند روغن گاو سیره نیز و بیعنی هتهه هر یکی صد درم شیره ملهتی
یکصد و ده درم جمله را یکجا کرده با آتش نرم بپزند تا که روغن خالص بماند هر روز بهار دو درم بخورانند ازین صرع زایل
گردد کهیرادنیل کتهه کهیره اسیر پخته رتجندن رال موم سونهه سونف نسوت یعنی نمک سنگ موتهه سوریا ستاور
لاکهه ملهتی هر یکی یک پل همه اسوای رال و موم سحق تر ساخته روغن کنجد شش سیر و شیر گاو بیست و چهار سیر انداخته با آتش
نرم بپزند و رال را خشک سائیده با موم نیز اندازند و چندان بجوشانند که تعوام موم رسد بس بجامه صاف کرده بردارند
و بر اندام صاحب مرض اهر باب یعنی فالج و لقوه و مرگی و زهلین و باد رکت طلا کنند و جمیع امراض جسم و فساد
حیض زن و فساد منی مرد را نیز نافع است دیگر نرلیس تیل از کرنهته رس ترنا کرد و مول بیخ ارند سلکنده ستاور

ستاور نیز نواکبر مهتی رای سنبهه ملهٹی بید ماکهه نیم پاول دیودار چهیل سونف چندن رکتچندن از هر یکی ده پل بگیرند و در چهار
چند آب بجوشانند چون چهارم حصه بماند بجامه بیخته علیحده بدارند و منجیهه بد ماکهه اگر کیسر پول ملهٹی رال کهرتی جهر دیوار
کوتهه کا بهیل رکتچندن از هر یکی نیم پل گرفته با آب سحیق کرده کلک باریک ساخته علیحده بدارند و روغن کنجد شصت و چهار
پل گرفته در کرغان کلان انداخته باتش نرم بپزند و در اثنای نیم پختگی کلک مذکور اندازند و بپزند تا اینکه صرف روغن بماند
فرود آورده کافور اسلی نیم درم تج تیزج مشک ترکی کنکول نکهه جوتری لونگ هر یکی نیم پل باریک سوده اندازند پس کرده
در ظرف نیک نگاه دارند و بر اندام مریض بمالند ازین اقسام باد مثل رعشه ولقوه و غیر آنها همه دفع شود و در استخوان شکسته
درست گردد و از مالیدن این روغن و حقنه کردن بان بادهای اندرونی دفع شود و هر بادی که در بن دندان و ملازه باشد
نیز دفع شود و گلو را که کف گرفته باشد نیز قطع کند **کلمه دهم از ملفوظ سیوم** ادویه امراض راس در ذکر دوائی
که مصدر بزای معجمه است **زیرباج** سکباجست که زیره و شیر بهی مثل شکر و مویز در شتی از سرکه داشته باشد
بیشتر در گرمی مزاج و امراض حاره مستعمل میشود و بعضی اقسام این در امراض بلغمی که با حرارت مزاج باشد نیز بکار آید
زیرباجی که در مرض فالج وقتی که با گرمی مزاج باشد بر مسم تقطیع بلغم و هم تسکین حرارت کند بگیرند یک کره پیاز را
و با گشنیز خشک بکوبند و در روغن بادام بجوشانند که پخته شود و بجای نمک قدری آب کامه و چاشنی از سرکه و شکر سفید داده
با قدری زیره و گشنیز خوشبو کرده مرتب کنند **کلمه یازدهم از ملفوظ سیوم** ادویه امراض راس در ذکر دوائی
که مصدر بسین مهمله است **سعوطی** که تنقیه سر بغیر اذیت کند یک نسخه آن در ملفوظ اول گذشته **سعوطی دیگر** در
باب عصاره قثاء الحمار سدس مثقال عصاره ورق لبلاب یکوقیه و نصف بخور مریم سه وقیه همه را مخلوط کرده در ظرف
زجاج محفوظ نگاه دارند و وقت حاجت قدری ازین گرفته در شیر زن حل کرده تسعیط نمایند **سعوطی** که سده
بکشاید و ریاح دماغی تحلیل نماید مومیای جند بیدستر مشک فرفیون بالسویه کوفته و بیخته بقدر یک حبه با روغن زنبق
یا مثل آن تسعیط کنند **سعوطی** که رطوبات دماغ برآرد و دماغ پاک کند شونیز فلفل کندش از هر یک قدری
گرفته در سرکه و روغن گل آمیخته در بینی چکانند و سر را نگون دارند تا رطوبات سایل شود **سعوطی دیگر** که رطوبات
غلیظه دماغ تحلیل دهد و تنبیه کند و از راه بینی برآرد و جمیع امراض بلغمی را نفع رساند محموده چهار حبه آب تخم قثاء الحمار
یک ملعقه بهم آمیخته در هر سوراخ سه قطره بچکانند این سعوط در بعضی مردم فوراً عمل میکند بلکه بعد یکدو ساعت اثر میکند
و در بعضی اگرچه قدر معتاد او اصلا موثر نمی آید مشابه مسهل که در بعضی عمل نمی نماید در این صورت مکرر تسعیط کردن و در
مقدار افزودن لازم است و باید دانست که قطره قثاء الحمار قوی تر از اصل است اگر آب ثمره تسعیط کنند باید که
روز اول در یک سوراخ بچکانند و روز دوم در سوراخ ثانی تا بی اذیت باشد و اگر حدت کند با روغن بنفشه در هم
بهم سه شب بیابی بارباریک بیاینده (؟) ابوبه قصب بینی دمند **سعوطی** که باخذه ناخفته در ملفوظ دوم **سعوطی**

که شیخ عیسی منفعت دارد در ملفوظ اول گذشته **سعوطی** که بسکته نفع بخشد تسعیط با آب سداب و آب مرزنجوش
شنی و فسر ... همچنین تسعیط بسایر مرارات خصوص مراره کرکی همین قسم جندبیدستر با ماء العسل و دانگی سکبینج با آب
مرزنجوش و قطره چند روغن زیت و مقدار یکعدس فرفیون با شیر زنان و عصاره شهدانج و عصاره حلبه و مومیائی
بروغن بنفشه و از همه زیاده تر شلیثا با آب مرزنگوش و این همه سعوطات بلقوه نیز نافع است **سعوطی** که
صرع در یک نوبت دفع کند چکانیدن مروارید محلول است **سعوطی** که باطفال مصروع که تجاوز از چهار سال کرده
باشند بکار آید جندبیدستر یکدانگ صبر سقوطری مرصافی هر دو را چند نصف درم همه را کوفته و بیخته با آب شاهتره یا آب
مرزنجوش خمیر کرده حبهای چهار مثل عدس ساخته بمقدار دو حبه با آب مرزنجوش تسعیط کنند **سعوطی** که نفع میکند
مصروع و مبتلی بسدر طویل را و تنقیه سر و احدار رطوبت کند ... عصاره قثاء الحمار و نوشادر هر یکی یک مثقال
شونیز دو مثقال باریک سائیده بروغن زیت یا روغن سوسن یا روغن حنا حل کنند تا در غلظ موم گداخته بروغن
رسد و در ظرف با احتیاط نگاه دارند و وقت حاجت جوف منخرین علیل را بآن طلا کنند و امر کنند که استنشاق هوا کشد
و در مرکبات شاهی وزن عصاره قثاء الحمار یکدرم بنظر آمده **سعوطی** که بلقوه نافع است بعد از استفراغ فضول
و تنقیه دماغ بمغز انغوزه و زعفران بکار باید برد مراره کرکی دو دانگ جندبیدستر و آب سداب یا ... هر دو را چند چهار دانگ فلفل سفید
فلفل سیاه جندبیدستر جاوشیر هر دو را چند نصف درم شونیز صبر هر دو را چند یکدرم کندش صعتر فارسی هر دو را چند دو درم
جالینوس در کتاب خود در ادویه مرکبه ذکر کرده که شونیز را در سرکه تیز تر کرده باز خشک کرده باریک سائیده
و تسعیط با آن نفع میکند نفع بین **سعوط دیگر** درین باب صبر و زعفران کندش حضض هر دو را چند جزو همه را
باریک سائیده با آب مرزنجوش و روغن سوسن تسعیط کنند **سعوط دیگر** جهه لقوه شیخ در حق این نوشته که بهترین
سعوطات است و در پنج روز ابرا می بخشد سکبینج یکدانگ زیت نصف درم آب اذان الحمار دو درم **سعوطی** نافع
بلقوه هنگامی که حس زبان تغیر یافته و سایر حواس بلند شده و مرض از هیجان باز ایستاده باشد بکار برند منقول از معالجات
بقراطی زهره کبک زهره کلنگ هر یک دانگی و نیم هر دو را در روغن مصطکی یا روغن ناردین بگدازند که یکذات شود و بس
در شیشه خورد در انگردان اندازند و دهن بند کنند و در دیگی پر از شراب نهاده آتش افروزند تا روغن جوش خورد
فرود آورده سرد کرده بمقدار حبه تسعیط کنند **سعوطی** که بلقوه و فالج سود دهد اما بعد چهار روز از مرض بعمل آرند
صبر شونیز بوره ارمنی جمله برابر کوفته و بیخته با آب چقندر در بینی چکانند **سعوطی دیگر** که فالج و لقوه را برد
جاوشیر سکبینج مر ... اسپند فلفل دار فلفل انگوزه اشق جندبیدستر فرفیون اجزا برابر در بول
شتر یا سرکه انگوری شبانه روز سه تر کرده بپالایند و یک قطره از آن در بینی چکانند
سعوطی دیگر نافع بهمه مرض مذکور شونیز صبر فرفیون جاوشیر هر یکی یک درم جندبیدستر

جند بیدستر زعفران هر یکی یکدرم ونیم اشق کندش بوره ارمنی هر یکی دو درم مر صافی سه درم خربق سفید چهار درم
کوفته وبیخته بآب چغندر حبها سازند واین حبها مسمی میشود بحب سعوط ولقوه دو حبه یا سه حبه بر روغن خیری تسعیط
کنند سعوطی که بفالج ولقوه وصداع نافع باشد جند بیدستر جاوشیر زعفران زهره کرک اجزا برابر بآب
چغندر یا آب شنابالق وآن در حیست که در اهوار میباشد حل کنند ودر بینی چکانند سعوطی که بفالج ولقوه
وصداع بارد وشقیقه ومزمن نفع بلیغ رساند فو بیخ جیطیه کندش عاقرقرحا قسطوریون دقیق مرزنجوش یابس از هر واحد
یکجزو کوفته وبیخته بآب نام شستره حبها سازند ودر سایه خشک کنند ووقت حاجت قدر نخود بآب مرزنجوش حل کرده و
بشیر مخلوط ساخته در بینی چکانند سعوطی که بفالج ولقوه وشقیقه وجمیع امراض بارده رطوبی چشم سود دارد حضض هر از
هر یک ده درم عدس مقشر از هر یک پنج درم صمغ سداب زهره کلنک جاوشیر جند بیدستر شونیز از هر یک سه درم نبات
زعفران از هر یک دو درم فرفیون صبر از هر یک یکدرم کوفته وبیخته بآب خالص قرصها سازند هر یک بمقدار عدسی در وقت
حاجت یکی از آن بآب مرزنجوش در روغن بنفشه بادام در بینی چکانند سعوطی که بفالج ولقوه واسترخاء اعضاء وارتعاش
وتشنج سده دماغ وانحلال سده که عارض شده باشد از سردی وتری در عضل واعصاب نافع است شونیز دانه حرمل از هر واحد
دو درم خوب باریک سایند در عصیر بیخ حنظل رطب وعصیر برگ سلق وعصیر بیخ رطبه بیامیزند ویکدانگ از آن بشیر جنبه تسعیط
کنند سعوطی که بفالج ولقوه وصرع والتواء امراض بارده سر را نفعست جند بیدستر یکدرم کندش فلفل عاقرقرحا [illegible]
شحم حنظل بورق احمر فرفیون زهره کاو خشک کرده هر یکی سه درم شیافها ساخته نگاه دارند ووقت حاجت بآب مرزنجوش
تسعیط کنند سعوطات هندی سعوطی که مرگی را که از غلبه بخون یا از کرم باشد نفع رساند تخم اهلیل در بول آدمی بسیار
بسایند که بول بسیار جذب شود ویکبار [illegible] بسته نگاه دارند ووقت حاجت یکخلوط حل کرده با [illegible] بینی مرگی
دفع شود وکرمها از راه بینی دور شود دیگر ورق تاک بسیار وچوب ارشنده وحبت لزران در بول آدمی بسیار
سحق کنند ودر وقت بیهوشی یک زبان هند دیگر بیار دستی پیل که از بناگوش پیل میچکد پنبه با آن ترکرده در
بینی اندازند واگر پنبه خشک شده باشد پنبه را بآب ترکرده در بینی بیفشارند وچکانیدن چند قطره از آب کتانی که در
ساعت تیک با بیخ وبرگ وشاخ برکشیده باشند همین عمل کند سعوط فراونیدر این از ترکیب شیخ رئیس است
رحمه الله تعالی نفع میکند صرع وصداع وضعف بصر وخفقان وغشی وفساد هضم ویرقان وسده وضعف اعضای رئیسه
وطحال وکلی وباقی میانه قوت این تا دو سال وخوراک این بآب سه درم است دو مثقال گل مختوم تخم ریحان تخم کاسنی
تخم کرفس حجر یهودی قاقله کبار زهره واحد دو درم ترنجبین قسط اسارون کرویا بابونه [illegible] کلسرخ سعوتیا ملیله کابلی از واحد
سه درم عود هندی [illegible] پوست ترنج [illegible] از هر واحد چهار درم شکر برابر همه واگر باشد علیل [illegible]
یا مرض سعوط [illegible] زیاده کنند [illegible] مرجان [illegible] واگر باشد [illegible] دماغ [illegible]

بیخ انیسون اسطوخودوس مویزنجوشت هلیله زرد آمله هر واحد سه درم واگر باشد کثرت ریاح بدل کزبره خولنجان و بدل آمله
دارفلفل و اگر اراده قطع اسهال باشد بدل کزبره تخم کاسنی اقاقیا داخل کنند و بعضی یاقوت سرخ و مشک
هم یک یک درم درین ترکیب داخل میکنند **سفوفی** که مصروع را سودمند بود در طبیعتهای که ماده صرع است فسرده
آرد زراوند مدحرج پنج قیراط سیسالیوس نیم مثقال غاریقون یک مثقال شکر چند ادویه این تمام یکشربت است
با آب گرم بیاشامند **سفوفی دیگر** که جهت استرخا نافع است سادج یا نخواه زراوند طویل تخم کرفس مصطکی سیسالیوس قردمانا و انیسون
هر یکی یکدرم مروارید ناسفته کهربا بسد هر یکی دو درم دارچینی حماما سنبل هر یکی سه درم کوفته و بیخته با آب گرم یا شراب بیاشامند
سفوفات هندی سفوف مسمی به بجی چورن هر سه اجزای ترکیب سنک ... سانچی جو کهار بید وار چهاچ
کنکی اندرجو بیخ پیپل هر پنج نمک هر سه جیره ترپهله اتون پیپلامول بیل گیرو زیره سیاه زیره سفید همه را برابر گرفته و بیخته
یکدرم با دو درم روغن بید انجیر بخورانند و بالای آن آب گرم بنوشانند تا یکماه این عمل کنند ازین سفوف
رگها و کبر سپرز و دمه و سرفه و سنول و ارتج و طلبه و ... درد کمر و شلول باد و ... و بواسیر و ... و تپ و ... دفع
شود **سفوف دیگر** جهت صرع مهره کلان مرچ هر دو برابر با مصری بخشند ادویه سائیده هر روز یکدرم با آب
شبنم تا مدت یک منزل نهایت ده منزل مداومت نماید صرع بامر الله تعالی دفع شود **سکنجبین افتیمونی**
که باصحاب صرع نافع است و بلفظ دوم این مکتوب گذشته **سکنجبین اوسومالی** نام نفع بصرع و وجع
مفاصل و عرق النسا رساند و تغرغر بآن ورم حلق و لوزتین بنشاند و کیموس غلیظ برآرد و از شرب افیون و
نهش افعی برآرد و لفظ اوسومالی در یونانی بمعنی شراب سکنجبین است چه اوسو نزد ایشان خل و مالی عسل است طریق
ساخت این سکنجبین سکنجبین بنا است بگیرند سرکه تند پنج ... دو من عسل ده من همه را خلط کرده چند جوش خفیف
بدهند تا کف فرود آید ده سیر ورده ... این نسخه منقول از شرح حکیم علی است **سکنجبین عنصلی** که باحجات
... صرع و ضعف عصب و قولنج و علل طحال نافعست ... عسل ... کف بردارند پس ... عسل ده استار
خل عنصل در حل کرده بقوام آرند **سکنجبین عنصلی** **نسخه دیگر** که جهت فالج و لقوه نافع است انشاء الله تعالی
... عمل ... سوهطیرا ... جهت ... فالج و تشنج بلغمی نافع ... بیابد
... و از **قسم** ... از سقوط ... ادویه ... که مصدر ... است
شربت افتیمون ... نافع آید قافله
... مثقالی ...
تخم کرفس ... یک ... درم ... تخم خطمی هر یک نصف ...
در چهار ... صاف کرده ... **شربت اسطوخودوس**

خود و قرص که جهت تسبیح و دیگر امراض بارده دماغی و برای انضاج مواد بلغمی و تفتیح سده دماغی نافع است در ملفوظ اول دوم
گذشته و یک نسخه این شربت که تفتیح سده و منع کند انشاء الله تعالی در ادویه اذن بیاید **شربت اصول** منضج خلط
غلیظ و مفتح سده هم مناسب اینجا است از نوشتن آن در ادویه سوء القنیه و استسقا لحمی و زردی است **شراب**
خاشا نافع است با عصاب قیفال مضطرب شده حرکه آن و هم نافع است بسوء هضم و قلت اشتهاء و هم در دفع است
اوجاعی را که حادث شود در زیر شراسیف و قشعریره را که عارض شود در خشا و نفع میرساند بسموم و لسع هوامی که بتبرید تجمید
بدن کنند خاشا را کوفته و بیخته صد مثقال از آن گرفته در خرقه کتان صره ببندند و آن صره در خمره که در آن عصیر باشد
انداخته نگاه دارند تا مدرک شود و **شراب حرمل** جهت صرع مجرب جهت درد مزمن و جنون و نسیان و ضیق نفس و سرفه
رطوبی و استسقاء و امراض بارده نافع و جهت اعاده حمل زنانی که در اول حامل شده باز از حمل مانده باشند مفید و قدر شربت
این دوا پانزده مثقال تا سی مثقال نوشته اند و مدت استعمال این شربت را جهت حمل سه روز هر قوم نموده اند یک رطل
اسپند را کوفته در سی رطل آب انگور بجوشانند تا ربع رسد پس بکار برند **شربت عنبر** الخصاب و معده را سود و نفسه
بود و قوت دل و جهت [illegible] ادویه قلبیه بیاید **شراب عنصل** نافع است بفالج عارض از استرخا رسیده و ناقص
حادث از سرما و تشنج اطراف عنصل و بسوء هضم و فساد طعام در معده و بلغم غلیظ در معده و امعاء و بیرقان و سوء القنیه
و استسقا و وجع طحال رقیق و ادرار میکند بول و طمث را الا قدری مضر است اعصاب را جهت اجتناب از آن ضماد [illegible] و قرحه
باطن را عنصل را چنانچه معلوم است ببرند و در آفتاب خشک کنند و یکمن از وی گرفته بکوبند و منخل صفیق بپزند و در خرقه
باریک نو ببندند و در بست قسط شراب جید انداخته و سه ماه بدارند تا تند شود پس صاف کرده در ظرف انداخته
سر محکم بسته بردارند و بعضی از اطبا از عنصل چنین قسم بسازند که عنصل را مثل شلغم بریده و چند از خشک
گرفته در عصیر انداخته چهل روز در آفتاب میدارند و تپسانده بکار می آرند و بعضی این قسم بسازند عنصل مقطع منقی را
[illegible] من به یک جره انداخته عصیر انداخته [illegible] میگذارند پس صاف کرده میدارند **شربت مسهل**
که بامراض بارده دماغی بسیار نافع و بهترین مسهلات است و در ملفوظ دوم گذشته **شلیثا** [illegible] اهل یونان یعنی
[illegible] است از نجهه این مرکب را الهیه هم میگویند بنا بر اینکه اصل ترکیب [illegible] مناسب [illegible] ترکیب
ضامن شده اند اطبای سلف در اکثر علل نفع عجیب چنانچه میگویند که شلیثای کبیر نافع است امراض [illegible] و صرع
و فالج [illegible] زبان و لکنت آن و صداع شقیقه [illegible] دماغ و امراض سوداویه و جنون و مالیخولیا
و وسواس و حدیث نفس و نسیان و خفقان و غم و حفظ میکند جنین را و مانع می آید از اسقاط و نفع میکند [illegible] ارواح
و ریاح [illegible] جسم [illegible] زهر [illegible] سموم [illegible] در معده [illegible] نافع است [illegible] مفاصل [illegible]
امراض بارده [illegible] شیخ رئیس [illegible] معتقد این بوده و در شان آن چنین فرموده دوای است [illegible]

مرتب الترکیب محرق دم و اخلاط ندیده ام ازین اثری بسیار نکرده در ازاله گرفتگی آسترهای زبان بهر حال اگر همه اجزای
این بهم رسد خالی از منافع مرقومه نیست داده میشود بهر غرض مستخرج بتجربی لایق این مرض چنانچه در برود شدید بخور و با وجع
اعضای عالیه باب مرزنجوش با آب بیخ سلق و در سدد باطنه بماء الاصول و برای اوجاع رحم با آب افسنتین و جهت
صبیان بروغن بنفشه **اجزای آن** براده زر براده سیم زرنب کندر زاج کفشگران شونیز سرگین روباه بیخ کبر
سلیخه پاک کرده عیدان سلیخه از هریک نیم درم شکوفه بید بیخ کاسنی خشک بهمن الجوبن جعده عصاره ابرسا دارشیشعان
قیصوم از هریک یکدرم مشک خالص کافور عنبر اشهب حماما تخم اسفند یعنی حرمل قسم فیون اشنان تانبهی تخم کرفس
تخم سداب سرگین گاو کوهی گاو گوزن بیخ زرد خربق سفید یعنی سعد کوفی بیخ حرمل مامیران چینی حب محلب عود بلسان
سنبل برسیاوشان اصابع صفر گشت برگشت حلتیت شوکران مرزنجوش که عبارت از چوب بلسان است
از هریک دو درم جوز هندی دو درم چهار دانگ ابریشم خام تخم شبت بیخ زرنباد درونج زنجبیل لسان
العصافیر ملح هندی عاقرقرحا قفر الیهود دوقو قطونا سقنقور فارسی سقنقور جزری سیاه خاک چهار راه که اثر آب
تراب الزیبق گویند از هریک چهار درم اکلیل الملک چهار درم و چهار دانگ کاه کهنه که بر دیوار کهنه شده باشد
دیباری کعوب البقر البالیه فی الحیطان ابنوس دریونه از هریک هفت درم فلفل اسارون سلیخه سنبل قسط قاقله
برسیاوشان از هریک هشت درم مروارید ناسفته زعفران سادج جوز بوا چند بیدستر تخم جرجیر تخم کندر فقاح اذخر
تخم ... بادیان زوفا خشک از هریک ده درم بلیله سیاه بلیله سفید دار فلفل افیون زراوند مدحرج بزر البنج هریک بیست درم
سیب خشک بیست عدد و اندر بعضی نسخها بعضی اجزا زیاده و در اوزان بعضی تفاوت است بهر تفصیل قسم دوانا دارشیشعان
سفید از هریک یکدرم زرنب اسفند سفید ریوند چینی حب بلسان حب الآس مصری مختوم الملک حجر لازورد حلتیت مقل گوشت
کهربا مورد اسفرم حقیقت زراوند مغاث مر باجرنبهمنین از هریک دو درم طیوس ترکی نمک طبرزد نمک خمیر نان دو و
فطراسالیون عصاره سوس از هریک سه درم بیخ خنثی بیخ قلقطار شکوفه حنا ترنج خشک عود قافریا از هریک
چهار درم و در بعضی نسخ بجای نیم چهار درم منطرا کوروان یکدرم مقل حبیش شده درم پودنه کوهی بادام تلخ هریک
هفت درم داروهای خشک را کوفته صمغها و عصارها را اندر شراب حل کنند و با بعضی سرشته و یک جوش دهند
با شراب ریحانی بر دو داروهای کوفته و حل کنند و لت کنند و شش ماه نگاه دارند شربت بقدر یک نخود با آب گرم باید دانست
که در نسخهای شلیثا اختلاف بسیار است این نسخه را از ذخیره خوارزمشاهی با اختلاف اوزان بعضی اجزا و زیادتی
بعضی اجزای دیگر که مذکور شده نقل گرفته و چون صاحب ذخیره از قرابادین قانون و قرابادین ... کرده با نسخه قرابادین قانون
هم مقابله کرده بصحت رسانیده و نسخه ثانیه که هم نوشته میشود از ذخیره است و غالب که این نسخه را هم از همان قرابادین
گرفته اما اختلافی که در آن راه یافته بعد تحریر نسخه با آن اشاره کرده میشود انشاء الله تعالی شلیثا نسخه ثانیه

سحاله بود یعنی براده زر سحاله سیم و زر نیت مصطکی حب بلسان شونیز زاج کفشگران سرگین روباه
پوست بیخ کبر هر یک نیم درم بیخ سوسن آسمان گونی بسباسه سلیخه عود اسلیخه یا را شونیز
یا الشوک حب محلب هر یک یکدرم مشک حاما فسر فیون اشنان سنبل الطیب تخم کرفس تخم سداب
اشنه گوگرد زرد سرگین گاو کوهی یا بزکوهی کافور خربق سفید خربق سیاه سعد میعه تر امیران
جینی تخم هیون اصابع صفر شعر الغول بیخ کاسنی کشت برکشت عود بلسان بیخ خس دل سفید هر یک دو درم
پلپل سیاه دار پلپل بزر البنج هر یک سه درم عنبر ابریشم مقل سنبل الطیب زرنباد درونج زنجبیل بیخ
شبت تخم شبت حنظیا نا روسی مشک لسان العصافیر پلپل سپید نمک هندی سقر فارسی
راسن عاقرقرحا خاک زاج مربع زراوند مدحرج بزر قطونا اسفند نیز ارجشتان اسفندان هر یک
چهار درم تخم کاسنی چهار درم و دانگی اکلیل الملک چهار درم و نیم تخم بادیان شش درم بادآورد
ریوند چینی عقید تین بابلیه درحیطان هر یک هفت درم قسط تلخ قاقله تخم حرمل چوب بسباسه تشان
هر یک هشت درم مروارید زعفران ساذج هندی جوز بوا جند بید ستر فقاح اذخر تخم جرجیر تخم
زر ورد هر یک ده درم تفاح ده عدد افیون زراوند طویل هر یک بیست درم بطریق مذکور سرشتند
و شنشاه نگاهدارند مقدار خوراک برابر نخود در آب کرفس و آب بادیان و اگر اندر بینی اندازند برابر
دانه گندم با آب شهد انج حل کرده بچکانند و اختلافی که درمیان این نسخه ذخیره و نسخه های
صحیحه قرابادین قانون معاینه کرده اینست که بجای تخم کاسنی تخم انجدان چهار درم و یکدانگ و ست
ربندق هندی و قفر الیهود هر یک چهار درم و تخم قثا چهار درم و یکدانگ و شش درم زیاده بنظر
آمده و وزن فلفلین و بزر البنج هر یک بیست درم دیده شده نسخه ثالثه که صاحب ذخیره
از کامل الصناعه نقل کرده سحاله زر سحاله سیم زاج کفشگر شونیز سرگین روباه پوست بیخ کبر هر یکی
نیم درم بیخ سوسن آسمانگون بارشونیز یا رشوک هر یکی یک درم مشک خالص فرفیون اشنان
سنبلی تخم کرفس تخم سداب اشنه گوگرد زرد سرگین گاو کوهی یا بزکوهی کافور خربق سفید سعد میعه سایله
امیران جینی تخم هیون اصابع صفر استیفعان بسباسه تشان بیخ هند با کشت برکشت حب محلب هر یک
دو درم تخم شبت حنظیا نا پلپل سپید سنگو فه لسان العصافیر زنجبیل بیخ شبت نمک هندی سقر فارسی ابهل
زراوند مدحرج قفر الیهود هزار جشان سپندان هر یکی چهار درم بزر قطونا اسد هر یکی چهار درم و دو
دانگ شبدق هندی چهار درم و نیم تخم هزار اسفند تخم بادیان زوفا خشک هر یکی شش درم بادآورد
ریوند چینی عقید الباسیه فی الحیطان هر یکی هفت درم قسط نفل سنبل طیب قسط تلخ چوب

پرسیاوشان قاقله هر یکی هشت درم مروارید زعفران جند بید ستر خیربوا دبق سادج هندی تفاح اذخر
تخم جرجیر تخم زرفرا هر یکی ده درم فلفل سیاه افیون دارفلفل بزرالبنج سفید هر یکی بیست درم لقاح
بیست عدد و بدستور مذکور ترتیب دهند شمومی که بمصروع نافع است سداب شبت مرزنجوش
جمع کرده دایم ببویند و تشمیم اطفال اصحاب صرع به فراوی فراوی این هسم بافاقت می آرد اینها را و درین
زمان تشمیم جند بید ستر جهة ایشان معمول است و از تشمیم دوالمشک فعل عجیب درین باب مشاهده کرده
می شود شمومی دیگر جهة مصروع مختار حنین تفیا آرد جو بسرکه انگور سیاه سرشته خمیر کنند و شمامه
سازند و در حال صرع می بویند فایده از بوییدن عاقرقرحا سوده اگر مصروع را عطسه آید امید خلاص
او هست شمومیاسمنی که تفتیح مجاری دماغ کند مثل شونیز و صعتر و جند بید ستر و شم تفاح آزاد و در
نیز تفتیح سده دماغی کند و شم تفاح اذخر بدوام تنقیه دماغ میکند تمام شمومعالی که تقویت دماغ
بارد و تعدیل مزاج آن کند یاسمین و نرجس و سوسن و نمام و مشک و عود و عنبر و درین امر اقوی و معتدل است
کلمه سیزدهم از ملفوظ سیوم ادویه امراض راس در ذکر چیزی که مصدر بصاد مهمله است صحناة
وصحنارة بفتح و کسر بزبان خوزستانی است که میسازند از سمک صغار از کلام صاحب تذکره معلوم میشود که گرم
و خشک است نفع میکند لفالج و تخفیف میکند رطوبات را وی برد و بخوردن البلغم را و بعض اخلاط مقطع و معطش
بود مصلح آن زنجبیل است بخاصیته و حلویات طریق ساختن آن چنین نوشته بگیرند سمک صغار را با مقطع نسازند
کبار را و الصحناة صغار سه روز بگذارند بعد بسیر معمول سازند در آب و نمک چند روز تا مهرا شود پس صاف کنند
و پروارند حال اگر طوحه بجا آبها باقی باشد و از کلام دیگر کتب چنین معلوم میشود که ساخته میشود از سمک صغار
و سماق با لیمو یا دیگر ترشی ها و این را صبر و مقوی معده گفته اند کلمه چهاردهم از ملفوظ سیوم
ادویه امراض راس در ذکر دوای که مصدر بضاد معجمه است ضماد قرسطالیون یعنی رعی الحمام مختص
است در تذکره و شاهی حدود شفائی و قادسی بلفظ قنطاریون نوشته اند والله اعلم بالصواب بالقوة
دفالج و صداع و شقیقه و درد چشم و دندان را نافع است و چون بر صدغین نهند منع نزلات از چشم کند
و چون بر شکم نهند اورام اعضای باطنه را سود دارد و چون بر مثانه نهند بول براند و چون بر لسع عقرب
نهند درد وی بنشاند رعی الحمام دو درم راتینج شش درم موم سپید ده درم روغن زیت چهل درم
موم و راتینج را در روغن زیت بگدازند و رعی الحمام را کوفته و بیخته بسرشند ضماد جهة استرخای
اعضا که سببش ضربه یا سقطه باشد دقیق حلبه حب البان حب محلب حب خروع مقل اشق شحم بط
موم روغن سوسن بطریق معمول ضماد سازند ضماد جهة تشنج موم سفید شحم خنزیر شحم دجاج مخ ساق

ساق گاو والیه دنبه همه برابر با هم بیامیزند و نشاسته سائیده بپاشند و حرکت دهند تا یکذات شود ضماد
جهة تشنج نشاسته علک الانباط دنبه گداخته پیه بط پیه مرغ خانگی پیه گرده بز مغز ساق گاو همه برابر گرفته پیه‌ها
گداخته قدری روغن یاسمین اندراخته و جند بیدستر اول سائیده آمیخته ضماد سازند و این ضماد را صاحب منهاج جهة
تمدد و کزاز اینچنین نوشته پیه بز پیه مرغ خانگی مغز ساق گاو دنبه گداخته روغن کنجد درهم گدازند و نشاسته
سائیده داخل کرده بسرشند و ضماد نمایند ضماد جهة تشنج عصب مقل یکوقیه را در آب بقدر کفایت در
هاون حل کنند و شحم دجاج شحم بط مغز ساق گاو هر یکی نصف رطل گداخته بر مقل ریزند و خوب مخلوط کرده بکار
برند ضماد دیگر جهة تشنج اعصاب فرفیون فلفل زرد و فا اشق زعفران جند بیدستر علک البطم جاوشیر بارزد میعه
سائله روغن بلسان از هر یکی ده درم موم زرد پنج استار روغن زیت نیم من صموغ را در سکنجبین حل کنند و موم را در روغن
گدازند و دواروهای خشک کوفته و بیخته بیامیزند و ضماد سازند ضمادی که عصب را نرم کند کنجد مقشر بیست درم
خوب بکوبند و با ورق مرزنجوش تر سائیده پنج درم آمیخته بر خرقه گذاشته ببندند ضماد دیگر جهة تعقد حلبه نصف جزو
کنجد تخم کتان هر یک جزوی خوب باریک سائیده بالیه یعنی دنبه مدقوق خمیر کرده ضماد کنند و این ضماد را صاحب
منهاج جهة تمدد و کزاز اینچنین نوشته آرد حلبه یکجزو آرد تخم کتان آرد کنجد هر یک دو جزو همه را در شیره خرما یا روغن کنجد
بسرشند و بر عضلات بندند ضماد دیگر جهة تعقد عصب مقل ازرق ده درم در آب گرم حل کنند و بیخ خطمی
ده درم کوفته با آن خلط کنند و بعقید انگور نرم کرده ضماد کنند ضماد که اعصاب را گرم کند فلفل یکدرم
عاقرقرحا مویزج مرزنجوش خشک فرفیون هر یک یک وقیه قطران خردل هر یک دو وقیه جند بیدستر چهار وقیه
بروغن حب الغار ضماد کنند ضمادی نافع بتشنج مرضعات و کافی برای آنها از دیگر ضمادات بگیرند زعفران
قیلطی و انیسون زیاده از آن بیخ سوسن زیاده تر از آن بعسل خمیر کرده ضماد کنند ضماد جهة سکته
و سبات فرفیون خردل سرخ شیطرج هندی تخم انجره بالسویه با سرکه بسرشند و بعد حلق راس ضماد کنند
ضماد دیگر جهة سکته و سبات خردل جند بیدستر بالسویه با سرکه کهنه سرشته بعد تراشیدن سر ضماد کنند باذن
الله سبحانه سکوت را افاقت آرد ضماد ثمره و ورق آزاد درخت سائیده بر سر ضماد کردن تفتیح و تنقیه کند
ضمادی که صرع معدی را بعد تنقیه معده بقی و ایارجات سود دهد سنبل کلسرخ مصطکی قشور کندر برابر کوفته بیخته
بشراب ریحانی آمیخته بر معده ضماد کنند و اگر عود هندی هم درین ضماد داخل کنند بهتر باشد و بگلاب
بجای شراب ضماد کردن هم در شرح نوشته ضمادی دیگر هم درین باب سنبل مصطکی هر یک یک درم
قصب الذریره سک هر یک دو درم صبر مر هر یک سه درم کوفته و بیخته بآب آس یعنی مورد تر و قدری
قلیل سرکه کهنه بر معده ضماد کنند ضماد شیطرج عظیم النفع است بفالج و مغنی از ثافسیا و خردل

است وضماد زفت خصوصاً با قطران وکبریت نیز نافع است **ضماد** جهت فالج که از ضربه وسقطه حادث شده باشد
عفص را مثل گلنار اقاقیا سنبل هر واحد چهار درم مصطگی شونیز هر واحد هفت درم تکسر خ صبر مر ابهل بزر السرو
هر واحد هشت درم حب الغار قسط شیرین قسط و نانخواه هر واحد ده درم میعه یابسه پانزده درم حوب
باریک کوفته وبیخته بموم مذاب در روغن ناردین و روغن قسط آمیخته بموضع مالوف و بر مبدای که آمده از نخاع
عصب در عضو مفلوج ضماد کنند **ضمادی** که به مرتعش که بسبب کثرت آن شرب شراب عتیق باشد بعد
ترک شراب ومنع غذاهای غلیظه ونبیذ و اقتصار بلحوم عصافیر و حملان و اشباه آن و اسعاط بروغن گل مفتر
باسرکه تضمید باین ضماد نافع آید بگیرند عصی الراعی وحی العالم مقدار و اسپغول در سرکه کهنه بخیسانند با سرکه
قوت ابها بگیرد پس بروغن گل بادی کرده باشند و ضماد کنند یا خرقه تر کرده همیشه بر سر دارند **کلمه پانزدهم**
از ملفوظ سیوم از ادویه امراض راس در ذکر دواهای که مصدر بطاء مهمله است **طلائی** که جهت خدر و فالج
ضمادی را نافع بخیسند مشک در روغن گرم شلل بروغن قسط و ابرنه حل کرده بر فقار ظهر طلا کنند **طلائی** که خدر
نافع است صبر مر هر دو را در آب فوتنج حل کرده طلا کنند **طلائی** که جهت خدر عاقرقرحا مویزج باریک کوفته
بسرکه در آب پوده حل کرده بمالند **طلائی** که سکته را نافع است خردل جند بیدستر کوفته و بیخته بسرکه کهنه
سرشته بر سر محلوق مسکوت طلا کنند **طلائی** که صرع را که بسبب ارتفاع بخار از ساق پای یا از دست بود قطع
دهد خردل فلفل فرفیون جسل بلادر بر محلی که بخار از آنجا خیزد بنهند تا منقطع شود و آبله ها را بشکافند و تا دیر
مندمل شدن ندهند تا ماده از وی بر آید و همین قسم است طلای خردل و خیار حمام و شیر انجیر یا شیر بعضی یتوعات
دیگر شلل لاغیه **طلائی** که سقوه را سود دارد زعفران دو دانگ صبر حضض هر یکی یک درم بگلاب طلا
سازند **طلائی** که جمیع علل بارده دماغ را سود دارد و سیماب مقتول بتارک سر بعد حلق آن بمالند و اگر
شعر خفیف بر تارک نشسته باشد و بالای آن بمالند نافع تر و نافذ تر باشد و قتل سیماب عبارت از این است که او را
با شیره تنبول یا مثل آن بمالند که متلاشی شود **طلای هندی** جهت سن بهری که آن را بهری
هم میگویند یعنی خدر تجربه والد ماجد وجد امجد رسیده و حقیر نیز بارها به تجربه فائده دیده پاره
یعنی سیماب بجنانک هر یک جزوی مرچ چهار جزو خاکستر تخم دهتوره سیاه هشت جزو اول پاره را
با زهره کهرل کنند بعد از آن مرچ و خاکستر مذکور در اول کرده کهرل نمایند بعد از آن در شیره برگ آک
خوب باریک کهرل کرده طلا میکرده باشند **دیگر** عضو خدر را کاسه سنگ رینه بسته و فتیله
ذو بشاد ریب ... بسایند بمالند و اگر حاجت افتد کرت دوم نیز چنین کنند **کلمه شانزدهم** از
ملفوظ سیوم از ادویه امراض راس در ذکر دواهائی که مصدر بعین مهمله است **عطوسی** که سکته

سکته را نافع است کندش خربق مساوی کوفته و بیخته قدری در بینی دمند تا عطسه آرد و باشد که خلاص
گردد عطوسی که صاحب سکته را عطسه آرد جند بیدستر فلفل کندش سداب اجزا برابر کوفته و بیخته
قدری در بینی دمند و همه تن بروغن باردین که در وی فرفیون حل کرده باشند چرب کنند عطوسی
که صرع را نافع است عاقرقرحا خالص سحق کرده پیش بینی مصروع دارند یا قدری بدمند عطوسی
دیگر جهت صاحب صرع اسطوخودوس مغز فندق هندی دارچینی مساوی کوفته و بیخته در بینی دمند
عطوسی که فالج را نافع است کندش عاقرقرحا صبر مرزنجوش نوشادر موبزج خربق سیاه زنجبیل
مشک بورق همه یا بعضی با آن گرفته سایند و نصف [illegible] را استنشاق کنند تا نفع و استفراغ
اخلاط اول شرط است عطوسی دیگر که جهت فالج عطسه آرد و نفع بخشد شونیز بورق شحم حنظل
فلفل سفید هر یکی یک درم کندر صبر هر یکی دو درم کوفته و بیخته بقدر کفایت با آب سداب اندر بینی
چکانند عطوسی بنسخه دیگر جهت فالج کندش فلفل عاقرقرحا زنجبیل بوره نوشادر نطرون صبر دارچینی
مشک مرزنجوش خربق سفید جند بیدستر مساوی کوفته و بیخته بعمل آرند عطوسی بنسخه دیگر جهت فالج شحم
حنظل فلفل اسطوخودوس جند بیدستر هر یکی سه درم کندش هشت درم بدستور بعمل آرند عطوس
فندق هندی که آنرا بهندی ریتهه گویند شیخ رئیس این را از عطوسات مجربه نوشته اند عطوس
که فالج و لقوه را نافع است شونیز بوره جند بیدستر شحم حنظل فلفل سفید هر یکی درمی کندش صبر هر یکی
دو درم کوفته و بیخته با آب مرزنجوش و سداب حبهای خرد ساخته خشک گردانند وقت حاجت یک حبه
با آب مرزنجوش بسایند و سعوط نمایند تا عطسه آرد عطوس جهت فالج و لقوه شحم حنظل فلفل اسطوخودوس
جند بیدستر کندش هر واحد جزو سی کوفته و بیخته بعمل آرند عطوس که سکته و فالج و لقوه و جمیع امراض
بارده سر را نافع است هر دو نسخه در ملفوظ اول ادویه صداعیه گذشته عطوس دیگر که همه بیماریهای
دماغ را که از سردی و تری باشد نافع است در ملفوظ دوم مکتوب اول گذشته کلمه منفذ هم
از ملفوظ سیوم ادویه امراض راس در ذکر ادویه که مصدر یعنی سعتیه است غالیه گرم که تقویت
دماغ و دفع امراض بارده آن کند و غالیه از اسرار مصونه که به جهت فالج و لقوه نافع است هر دو نسخه
در ملفوظ دوم این مکتوب گذشته غالیه گرم که تفتیح سده در اس کند انشاء الله تعالی در ادویه
امراض چشم خواهد آمد غرغره که دماغ را از فضول پاک کند غرغره که اصلاح راس
کند و بلغم فسرده را دور کند غرغره که تنقیه سر از فضول بلغمی کند این هر سه نسخه در ملفوظ
اول ادویه صداعیه گذشته غرغره که نافع است برطوبات و فالج و ایارج فیقرا و حب خردل

عاقرقرحا زنجبیل شونیز فونج صعتر بیخ سوسن پوست بیخ کبر از هر یکی بقدر حاجت گرفته کوفته و بیخته با سکنجبین یا عسل خمیر
کنند غرغره جهة فالج مصطکی نیم درم عاقرقرحا مویزج هر یکی یکدرم کوفته بعسل خمیر کرده وقت
حاجت حل کرده غرغره نمایند غرغره که شارح در ذیل ادویه فالج استرخای آورده نوشادر
عاقرقرحا مویزج هر واحد نصف درم ایارج فیقرا یکدرم صبر اسقوطری زنجبیل خردل هر واحد
یکدرم و نیم سماق دو درم همه را باریک کوفته یکدرم ازان با سکنجبین و آب گرم غرغره کنند غرغره
نافع بلقوه مرزنجوش صعتر عاقرقرحا افسنتین خردل فونج همه مساوی کوفته بحریر بیخته یکدرم ازان گرفته با سکنجبین
عنصلی و آب گرم غرغره کنند غرغره جهة فالج و لقوه خردل صعتر زوفا خشک مویزج زنجبیل فلفل
دارفلفل عاقرقرحا مرزنگوش هر یکی دو درم حب الرمان بریان کرده ده درم بکوبند و با سکنجبین
عنصلی سرشته با آب گرم غرغره کنند منقول از جلالی است و در شفائی چنین نوشته غرغره
جهة فالج و ثقل زبان نافع و مجرب خردل صعتر بری زنجبیل فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل عاقرقرحا زوفا
خشک بیخ سوسن آسمانگون بیخ کبر مویزج هر واحد سه درم بوره ارمنی چهار درم حب الرمان
بریان مرزنجوش سه و نیم درم همه را کوفته با عسل و سکنجبین خمیر کرده با آب گرم تغرغر کنند غرغره
که در فالج و لقوه مفید است در ملفوظ اول گذشت غرغره جهة فالج و لقوه و ثقل زبان و تنقیه
سر زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بوره ارمنی هر یکی چهار درم نوشادر شونیز هر یکی یکدرم
فلفل سفید فلفل سیاه ملح نفطی هر یکی شش درم دارفلفل بیخ سوسن هر یکی هفت درم زوفا خشک هشت
درم صعتر مرزنجوش هر یکی ده درم همه را کوفته یکدرم ازان تا یکدرم ایارج فیقرا در سکنجبین
عنصلی حل کرده ناشتا غرغره کنند غرغره جهة فالج و سکته خصوص ثقل زبان نافع ایارج فیقرا
دو درم مویزج عاقرقرحا زنجبیل صعتر بری فونج حاشا فلفل قرنفل ملح هندی نوشادر خردل
بورق ارمنی مصطکی تخم ترب اسقیل مشوی هر یکی سه درم کوفته و بیخته یکدرم ازان در سکنجبین حل کرده
غرغره نمایند غرغره که فالج و سکته و ثقل زبان را سود دهد مویزج خردل سپند زنجبیل عاقرقرحا
قرنفل دارفلفل بوره ارمنی ایرسا مرزنجوش مساوی کوفته و بیخته یکدرم با سکنجبین غرغره کنند
غرغره که صرع و ریح را سود تنقیه بدن نفع بخشد ایارج فیقرا ابرا بسکه عاقرقرحا و صعتر جوشانیده
شده حل کرده قدری از ایکا ... اضافه کرده در حمام غرغره کنند غرغره که بصرع و فالج نافع است
ملفوظ دوم گذشت غرغره که بصرع و فالج و لقوه نافع بود و سر و دماغ را از اخلاط غلیظه پاک
سد ایارج فیقرا مج خردل زنجبیل عاقرقرحا مویزج فودنه صعتر اصل السوس پوست بیخ کبر

کبسر کوفته و بیخته غرغره کنند **کلمه نوزدهم** از ملفوظ سیوم ادویه امراض راس در ذکر دواهای که مصدر
بفا است **فقاع عسلی** جهة فالج و تشنج نافع است در ملفوظ دوم این مکتوب گذشته **کلمه بیستم**
از ملفوظ سیوم ادویه امراض راس در ذکر دواهای که مصدر بقاف است **قرص ایرسا** که فالج
و تشنج را نافع است انشاء الله تعالی در ادویه کبدیه خواهد آمد **قیروطی** که به تشنج امتلائی نافع است
میعه سائله جند بیدستر فربیون مقل موم زرد روغن سوسن روغن بید علی الرسم مرتب سازند **قیروطی**
که به تشنج یبسی بکار آید از موم و روغن بنفشه و آب ورق خبازی و آب ورق خطمی و لعاب حلبه لعاب
بزرکتان و سفیدی بیضه باید ساخت **قیروطی** که به تشنج استفراغی نافع باشد از موم و روغن بنفشه
شحم دجاج و شحم بط و آب جراده کدو و آب بیخ ... و لعاب اسبغول باید ساخت **قیروطی دیگر**
جهت تشنج و فالج روغن سوسن موم زرد میعه سائله با زرو هر را درهم بگدازند جند بیدستر فربیون ساییده آمیزند
و بکار آرند **قیروطی دیگر** جدید نایاب روغن زیت کهنه نیم من موم زرد ده درم روغن گرم کرده موم
در آن بگدازند فربیون تازه سوده ده درم بیامیزند و در هاون بسیار بمالند تا هموار شود و این قیروطی
ضماد فربیون نیز مشهور است این بیشتر قیروطی از منهاج منقول است **قیروطی** که گزاز و عقد اثر نیک
بخشد اول موم روغن از موم روغن خیری و روغن بنفشه بسازند پس بگیرند شیر خره و قدر برابر لعاب
بالای آن محتاج ساقهای گاو و دنبه دماغ و روغن بنفشه و قدری از پیه گداخته ریخته بجوشانند
تا مخلوط شده یکذات شود پس با قیروطی مذکور آمیخته درهم زنند و بصاحب گزاز و عقد امر کنند که در آبزن
از طبیخ ورق بنفشه و ورق خطمی و ورق خبازی و ورق بزرقطونا و بزرکتان یک ساعت از روز بنشیند پس
برآورده بثیاب کثیره متدثر کنند تا بدن او منشف شود پس اعضای آن به روغن خفیف کرده این
دوا بمالند **کلمه بیستم** از ملفوظ سیوم ادویه امراض راس در ذکر دواهای که مصدر بکاف است
کماسیلیخ نام معجونیست معنی این لفظ را بعضی به کثیر المنافع ترجمه نموده اند و بعضی از استاد ابو الفرج
بن هندو چنین تقریر فرموده اند سمی بذلک لکثرة ما خالطه الکثرة من الادویة الحار ان فیه
جوز السرو ورق الآس و الزرنیخ و الزعفران بهر حال معجونیست فارسی نفع میکند باطفال و صبیان
از صرع و لقوه و گزاز و قولنج ایشان و نیز نفع میکند بارحام و اختناق رحم و تسکین میکند ریاح آنها و تعدیل
... کنند ریاح و سنی حیض را صفت معجون کثیر المنافع زرنیخ اصفر بزر السوس هر واحد ده درم
جوز السرو بزر البنج مورد اسفرم یا ورق آس هر واحد شش درم سلیخه جعفت افریز بیخ ... حرمل
رازیانه حب بلسان زراوند طویل زراوند مدحرج خشک عنبر هر واحد چهار درم سلیخ ... مر ...

وبیش جاوان هر واحد شش درم برنج هشت درم افیون قسط جزبوا بلیله زرد هر واحد دوازده درم ابهل چهارده
درم سنبل سلیخه سابلج یکے پانزده درم ناعبست بسباسه سعد زعفران هر واحد بیست درم و از این چهار جزو
در نسخ صحیح قرنفل همین است و در بعضے نسخ ده درم نوشته اند قرنفل بیست و چهار درم کوفته و بیخته بعسل
منزوع الرغوه معجون سازند و نسخه معجون کثرتها که یک جزو این معجون است انشاء الله العزیز در همین کلمه
مذکور مے شود **کامخ** معرب کامه است جمیع کوامخ و اقسام کوامخ بحسب امتزاج بعضے بقول و ابازیر
بسیار شده چنانچه کامخ الجذر و کامخ کبر و کامخ شونیز میگویند بعضی از کوامخ مناسب امراض مذکوره
این ملفوظ است و مری که بمنزله جنس کوامخ و کوامخ از انواع اوست تجربه آن ضرب بلغم کثیر از دماغ
و حنک و تعالج میکند با بنجته هم مناسب این مقام بود اما چون بعده خصوصیت خاصه داشت آوردن
انگاه در ادویه انفیه معدیه نسبت بود انشاء الله تعالی تحقیق این و طریق ساخت این در آنجا
خواهد آمد **کبوقی** که برای تفتیح خیشوم و مصفاه و مسام و تلطیف مواد نافع است مرزنجوش بنام
در هند مرنجاسف اکلیل الملک بابونه افسنتین رومی رازیانه نعناع زوفا خشک تخم شبت سعتر نب
همه را با آب بپزند و بر آن انکباب نمایند **کرناج** نزدیک بعضی عبارت از گوشت است که بر سفود
کشیده گردانیده شود بر جمر تا پخته شود و باصطلاح اینجا کباب آتشی گویند و نزدیک بعضی سدیه است
که فروج یا فرایض یا عصافیر را نیم پخت کرده جوف آنها را با ابازیر پر کرده بریان کرده شود بر آتش
بهر دو طریق آن غذا نیست مناسب اصحاب صرع و فالج و لقوه و تشنج و مثل آن اما در بعضے بعد انضاج
و اخراج باید و در بعضے بغیر اخراج هم شاید و نافع آید **کنوثا** این را بعضی از معاجین شمرده و بعضی
نفرص نام برده هر چه گفته شود یک جزو است از معجون کاسکبنج که گذشته مشک عود هر یک یکدرم اشنه
قرفه زعفران هر یک یکدرم قصب الذریره اظفار الطیب کندر سنبل هر یک چهار درم بشراب کهنه ریحانی
خمیر کرده بگذارند تا خمیر شود **کماد** که بشکرت رابیه تعقیبات گرم باید کرد و در نقل میل بسباسه جوزبوا
مع کوفته در کیسه کرده گرم کرده تکمید کنند **کلمه بست و یکم از ملفوظ سیوم** ادویه امراض راس در ذکر
دواهایے که مصدر بلام است **لعوق** بروزن صبور دوائی لیسیدنی را گویند و آن دوائی است
که نه بسیار نرم مثل شربت و نه سخت مثل معجون باشد بلکه بقوام بین بین بود و استخراج اکثر آنها از اشربه
که از نباتات میسازند و از معاجین است که اجرام دواها را باشربی مقوم میکنند لعقه بالضم چیزی که بگیرد
آنرا ملعقه یعنی لیسیر مینے لعقه بالفتح یکبار لیسیدن ملعقه کفچه طریق خوردن لعوقات اینست که
بملعقه بر داشته در دهن کنند و چیزیکه از آن لعاب دهن التحلیل یابد آهسته آهسته فرو برند که مدت

که مدت عبور آن در جوار قصبه ریه تا دیر باشد تا در ریه و قصبه آن اثر لعوقات برشح و سیلان لطیف
جسم متادی شود خصوص در حالت استلقا اصل وضع اینها جهة تلیین صدر و ریه و ازاله خشونت
آلات صوت و تنفس و انضاج مائیها و تعدیل قوام آنست و اگر در امراض دیگر مستعمل مے شود در اینا
جسم رعایت این اعضا ملحوظ است **لعوق قي** که جهة فالج نافع است بگیرند حب صنوبر کبار و سائیده
با عسل لعوق سازند و هر روز سه درم ملفوج بدهند **لعوق هندی** که آنرا بیته پاک اولیه گویند
بیته بزدیه را گویند که جزو اعظم این ترکیب است و پاک نزد اطبای هند مرکبی را گویند که مثل
حلوا ساخته شود و اولیه مرکبی را نامند که از حب بلکه از حلوا نرم تر باشد که آنرا توان لیسید بگیرند شکر تری
یک هزار و پانصد درم و چهار قوام نگاه دارند و بزدیه پاک کرده هزار درم را در دو چند آب بپزند
چون آب خشک شود بقدر نیم در روغن گاو میش که یکصد و هشتاد درم باشد بریان کنند باز شکر تری را
بقوام جلاب آورده بیته در داخل کنند و با آتش نرم بپزند باز هر سه جزو ترکنه و زیره بریان کرده هر یکی
بیست و دو درم کنکول سپاری کتابه چوب چینی پنج بل هر یکی هفت درم کشنیز پنج تج کجرا ستی
الائچی خورد دار چینی اسگند هر تخم کهرنی پیپل چیته بدار کند گوکهرو سرو الی ستر اول
هر یکی پنج درم هر یکی علیحده سوده ابرک کشته سار کشته شنگرف سده هر یکی دو و نیم درم نیز
داخل کنند از این ترکیب مرگی و کهر سلے و ادماد و طپش دل و ماندگی و دمه و سرفه و کپه و ک و تشنگی
و بیند مردگی و امراض بادی و بلغمی دفع شود **لعوق هندی** مسمی بسودا کهیا و اولیه انگور منقی بلیله و املیله
اندر جو ملهتی پیپل بیخ اندر این سونٹ تریهله زیره سیاه نا بنگ کنکلی زعفران دار چینی تیز پالا
پنج کجرا ستی تیز پنج الائچی خورد ناگیسر تهه گاو ریے پوست نیم پوست کچنار بنسلوچن تالیس سید مهامید
کوتهه کایهل لودهه مجیٹه بیخ کهرنی بهارنگی تخم کنار پوست کیسر سنگهاره کلونجی تخم سنی کنائی خورد
کنائی کلان دودهی مندی ستر اول چیته پوست بیخ کنکیل هر یکی دو و نیم درم شکر تری
دو چند همه نبات برابر انجمله روغن گاو شیر برابر نبات جمله دار و ها را کوفته و بیخته در روغن بر آتش
نرم گذاشته بریان کنند باز بزر و حب قسمه آورده شکر تری را جلاب کرده بیامیزند
باز نبات آمیخته چون سرد شود شهد قدر کفایت داخل کرده بقوام لعوق داشته بردارند هر روز
چهار درم بلیسانند از این صرع زایل و قوت باه زیاده شود **کلمه بیست و دوم** از ملفوظ سیوم
ادعیه امراض راسی در ذکر دواهایے که مصدر ستم است ماء الاصول که تلطیف بلغم کند
در ملفوظ دوم همین مکتوب گذشته ماء الاصول که آنرا شیخ بطیخ ماء الاصول تعبیر کرده نفع

میکند به صرع و صداع بلغمی و دوار مصطکی سه درم و نیم حبه و افتیمون هر یکی چهار درم شاهتره هفت
درم هلیله زرد بیخ اذخر فو بیخ حب بلسان سنبل الطیب زراوند مدحرج هر یکی هشت درم پوست
بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هر یکی ده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند
چهار درم ایارج فیقرا در آن منقوع کرده هر روز سه وقیه را از آن گرفته با یک درم روغن بید
انجیر بدهند ماء الاصول نافع بصرع که از درد شکم پیدا شود و بدرد حیض تخم کرفس انیسون
تخم رازیانه زراوند طویل زراوند مدحرج فطراسالیون دقیق عود الصلیب تخم حرمل هر یکی سه
درم بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه بیخ کبر مویز دانه دور کرده هر یکی ده درم مجموع را در سه
رطل آب بپزند تا به رطلی آید صاف کنند و هر روز چهار وقیه بیاشامند ماء الاصول که صرع و
تشنج و لقوه و فالج و جمیع امراض بلغمی و سوداوی را نافع باشد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و سده
جگر بگشاید و استسقا و وجع مفاصل را نافع آید حب بلسان اسارون هر یکی دو درم سلیخه حبطیانا
هر یکی دو درم و نیم عود بلسان بوزیدان هزار اسپند هر یکی سه درم تخم کرفس انیسون رازیانه بیخ
اذخر هر یکی چهار درم پوست بیخ کبر پنجدرم پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هر یکی ده درم
مویز منقی بیست درم در دو من آب بپزند تا به ثلث آید بپالایند شربتی شش مثقال یا دو مثقال
روغن بید انجیر و پنجدرم روغن بادام تلخ ماء الاصول که نافع است به صرع و تشنج و فالج و لقوه و سکته و
استسقا و اوجاع مفاصل عود بلسان بوزیدان هر یکی یکدرم مصطکی سنبل فقاح اذخر حبطیانا رومی
هر یکی دو درم سلیخه تخم حرمل هر یک سه درم تخم کرفس انیسون تخم رازیانه هر یکی چهار درم پوست
بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه اذخر هر یکی ده درم مویز منقی بیست درم انجیر را در چهار رطل آب
باتش ملایم بجوشانند تا به رطلی آید بپالایند و هر روز چهار وقیه با دو درم روغن بادام تلخ
بیاشامند ماء الاصول قوی که شارح در ذیل ادویه فالج حقیقی که از استرخای عصب باشد مرسوم
نوشته سلیخه اشق جاوشیر هر واحد یکدرم مصطکی سنبل الطیب بوزیدان وارشیشعان عاقرقرحا حب
بلسان اسارون هر واحد دو درم فقاح اذخر سلیخه عود بلسان حرمل هر واحد سه درم تخم کرفس
انیسون رازیانه هر واحد چهار درم هلیله پنجدرم پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس بیخ اذخر
هر واحد ده درم زبیب خراسانی خسته دور کرده بیست درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا رطلی
بماند صاف کرده هر روز چهار وقیه با نصف مثقال روغن بادام تلخ و یکدرم ایارج فیقرا و یک
مثقال روغن بید انجیر بخورانند ماء الاصول کم قوت تر در حرارت مصطکی سنبل الطیب هر واحد یکدرم

ونیم بزر رازیانج تخم کرفس بیخ اذخر فقاح اذخر سلیخه انیسون هر واحد سه درم پوست بیخ رازیانه
پوست بیخ کرفس هر واحد ده درم زبیب موصوف بیست درم همه را در چهار رطل آب شیرین با تنقیع لازم
بجوشانند تا برطلی آید صاف کرده هر روز چهار وقیه با یکدرم روغن خروع و نصف درم جلنجبین
بدهند و سزاوار است که در اول امر ماء الاصول غیر قوی با جلنجبین و روغن خروع دهند و در دو
درم ماء الاصول قوی تر دهند و اگر اثر نضج در بول و رنگینی قاروره ظاهر نشود نصف درم تا نصف
مثقال سکنجبین [illegible] در ماء الاصول بیفزایند ماء الاصول کبیر جهت [illegible] بیخ رازیانه انیسون تخم
کرفس ناخواه شونیز قسط رعوان دقیق عاقرقرحا زنجبیل هر یک سه درم قسط زراوند مدحرج
هر یک چهار درم قردمانا تخم سداب شیطرج هر یک پنج درم بیخ اذخر هفت درم پوست بیخ رازیانه
پوست بیخ کبر هر یک ده درم ادویه در شش [illegible] آب بپزند تا بیک من آید صاف کنند و هر
صبح چهل درم با چهار درم روغن بید انجیر یا روغن [illegible] نیم گرم بخورند ماء الانجبار
جهت صرع سوداوی مفید است و در لفظ دو درم گذشته ماء الشعیر المقطر یعنی آب شعیر که از شعیر
تازه سبز مقطر کرده بطریق تعریق عرق گرفته باشند از نصف مثقال تا یک مثقال نفع میکند به
صرع عارض صبیان که از بلغم باشد نفع عجیب ماء السکر این را جلاب نیز گویند شربتی
است لطیف قائم مقام ماء العسل بلکه در امزجه و ازمنه حاره جهت امراض بارده التفات این لازم
مفلوج و لقوه را بجای آب اقتصار برین کردن خصوص اگر فصل حار یا مزاج گرم باشد لازم
است و ایضاً جهت نرم کردن سینه و طبع بسیکو چیزیست شکر سپید یک رطل در سه رطل آب بپزند
و کف بر دارند تا که بقوام جلاب آید و آنجا که مراد از استعمال این تبرید و تسکین امراض حاده باشد
بطبیعت [illegible] دیگر ساخته میشود چنانچه یک قسم آن در بحث ادویه صدریه در لفظ جلاب گذشته
و اقسام دیگر انشاء الله تعالی در ادویه [illegible] خواهد آمد ماء العسل شربتی است فاضل
و جلا که در انضاج مواد علل بارده مثل لقوه و فالج و اوجاع مفاصل کرده میشود و بالانجا استبدا
و معمول در تقویت معده و اشتها و در [illegible] سینه و جگر از باد و هوا و [illegible] در بول و تلیین طباع کسانیکه در بدن
ایشان است خلط مستعد اندفاع و استعمال آن مجرد [illegible] کسیکه [illegible] هم در [illegible] و اینچه
با فادیه مثل دارچینی و زنجبیل و خولنجان و مصطکی و سنبل و زعفران و کبابه و جوزبوا ساخته
میشود میگردد در حق مبرودین و مسلولین و اصحاب معده و کثرة الرطوبت اقوی و از
خصایص ماء العسل است که اگر بخورند در حادث شود مغص و [illegible] نزدیک [illegible] آن

دلالت میکند بر حمل آن والا فلا و طریق ساختن آن در اکثر کتب چنین مکتوب است بگیرند عسل خوب یکجزو
آب صاف دو جزو با آتش نرم بجوشانند و کف بردارند و چون دو ثلث باند فرود آرند و در قرابادین معصوم
است که بعضی در یک جزو عسل شش جزو آب کنند و چون بنصف آید فرود آرند و در قانون یک جزو عسل ده
جزو آب عذب جوشانیده هرگاه دو ثلث جذب شود و یک ثلث بماند برداشتن نوشته و در امراض بلغمی
که عوض آب ماء العسل اقتصار کنند استعمال این نوع لایق تر است میگوید مخفی راقم این سطور که دادن ماء العسل
بافادیه موفور قلیل الماء درین بلاد گرم هوا مناسب نیست که در معالجه بعضی مفلوج و ملقو بعضی از اطبا
اینجا را دیده شد که ماء العسل هایی بر افادیه کردند ابتدا دور داشته اند از ما و محفوظ داشته اند از
هوا پس انداخته اند بیمار را در بلا گشته اند بعضی از مفلوجین بسرسام و حمیات محرقه و مهلکه مبتلا و در بعضی مواد
رقیقه قابل انحلال تحلیل یافته باقی غلیظه متحجر شده مانده قابل دوا پس در اول در چنین امراض همت مصروف
بر انضاج و تعدیل قوام مواد باید فرمود و از غذا ها چیزیکه سبک و منضج و سریع التحلیل باشد باقتصاد باید اختیار
باید نمود چنانچه در تدبیر معالجه مفلوج و ملقو مشهور حکماء قوم و اطبای ماهر صاحب تدبیر را معلوم است
بنابر تنبیه اینجا نگاشته و معمول این عاجز هم در ماء العسل مقدار است و عسل موافق قانون است
و جهت بعضی برای تفتیح و تلطیف بجای آب عرق بادیان و جهت بعضی برای تقویت دل و تفریح عرق
بادرنجبویه داخل کرده میشود و انتفاع کلی ملحوظ میگردد و یک نسخه ماء العسل مزور که در حمی دق بکار آید از جلالی
انشاء الله تعالی در ادویه حمایه خواهد آمد ماء القراطن اسمیست یونانی بمعنی ماء العسل و آن عبارت
است از آب باران دو جزو و عسل یکجزو که هر دو را قدری جوش دهند یا در آفتاب گذارند تا بار آب
جذب شود پس بگذارند تا مدرک و مسکر شود و اگر از آب چشمه و غیر آن ساخته شود هم جایز است و صاحب
منهاج گفته که ساخته میشود از خمر و مثلث و عسل و ادویه حاره و ماء القراطن ملین بطن و نافع بادویه
قتاله و مزیل قراقر و مشتهی و مقوی معده بارده و مضر باصحاب مرار و ورم حار است و مصلح آن کوب
فواکه حامضه است و مطبوخ از آن جهت تحلیل قوت و ضعف و سعال و ورم عارض ریه نیز نافع است و اگر
زنجبیل و قرنفل و دار فلفل در صره بسته با آن بجوشانند آخر و جهت امراض بلغمی نافع تر شود و بنا به
اشتراک اکثر ماء العسل مرادف بودن با هم و اگر اینجا مذکور شده و آنچه در ملفوظ اول در
تحقیق سکنجبین نوشته شده که اهل یونان جمیع اشربه را با و مالی و قراطن نام می نهادند توضیح آن
اینست که مالی لفظی است مشترک درمیان دو دوای متباعد یکی اطلاق میکنند بر شرابی
مسکر متخذ از ماء و عسل چه او نزد ایشان آنست و مالی عسل سکنجبین او دو مالی هم میگویند چه او در ما

هم بمعنی الیست واین هر دو لفظ یعنی دوا و جائیکه گفته میشود اینچنین اطلاق کرده میشود و نیز اسباب هم در مقابل هر دو دوائی متباعد گرده
اطلاق کرده میشود و بیرون این اسم را معنی است تخمین القوام مثل عسل که بسیار گرم است کشیده میشود و از ساق شجره تدمریه و انجیه میشود
با آن روغن گل این درخت برین روغن نیز اطلاق دوائی میکنند و این دو روغن با عسل هم میمانند و نیست توضیح لفظ او و مالی والله اعلم بالصواب
و اقراطن و هو طبیخی آن نیز معلوم شد تنشر و دیطوس جهت رعشه و سکته و صرع و فالج و لقوه مفید است و در ملفوظ اول گذشته مخلص
الکبیر نیز با مرض مذکوره نافع تحریر آن هم در ملفوظ اول واقع است مربای حب بلسان بصرع نافع است و در ملفوظ دوم
این نسخه گذشته مربای زراوند نافع با صحاب فالج و مسبوتین و ارباب کلیه با رده و ادرار بول و تسخین ظاهر کنند بگیرند ده رطل
زراوند مقشر کرده قطعها ساخته بیست و پنج رطل آب طبخ کنند و هر روز آب تازه تا بتدریج بدل آب طبخ کنند تا سبقت روز بیست و یک سنگین
بیک عصاره آب و پنج رطل عسل بجوشانند و در ظرف سبز نگاه دارند و در چند تا هفت عسل کنند بجوشش داده باز درست کنند زنجبیل و دار چینی
سنبل جوزبوا قرنفل دارفلفل شکوب کرده در خرقه نخالی بسته در قدر ده چند در ظرف آب سه انداخته استعمال آرند و ترکیب ساختن این دو در جلالی
چنین نوشته بگیرند زراوند ترچند انگه خواهند و خوب بشویند و پوست او را باز کرده بقدار انگشت قطعها ببرند و در انگبین بپزند
تا نرم شود و از آن انگبین برآرند و نهند تا انگبین از وی فرو رود پس با انگبین مصفی بپزند و این که مذکور شده بکوبند و بپزند
و در میان عسل اندازند و نیک بجوشانند تا بپسد مربای سیر فالج و لقوه و همه بیماریهای سرد را سود دارد و رطوبت از
معده کم کند و طعام بگوارد و بگیرند سیر بزرگ کلان و دانه کنند و مقشر سازند و اندر شیر تازه ترکنند یک شبانه روز باز برآورده
با عسل صاف بجوشانند چندانکه مطلوب باشد و حلاوت در سیر اثر کند پس بگیرند قرنفل دارفلفل جوزبوا زعفران از هر یک یک درم
قاقله خیربوا زنجبیل دارچینی هر یک یک درم کوفته و بیخته اندازند و بجوشانند تا هموار شود و نگاهدارند و این مقدار دو الیسین سیر گرفته
طریق دیگر مربای ساختن سیر نیست در حق فالج و لقوه و رعشه و دوار و فاسور و لکنه سیر و در تقطیع بلغم و ازدیاد قوت معده و هیجان
باه بی نظیر است بگیرند سیر بقدر که خواهند و در آبی که او را بجوشانند و در دیگ سنگین با آتش ملایم بجوشانند تا آب برود و سیر
بماند سپس کرده پوست از وی جدا کنند باز در دیگ کرده بان قدر شیر گوسفند که او را بجوشد با آتش آهسته بجوشانند تا سیر تمام
شیر در خود باز نهد بقدر شیر دیگر در خلال ده بجوشانند تا این هم جذب شود و تلخی در سیر نماند آنگاه عسل کف گرفته در آن
کنند و بجوشانند تا عسل بقوام آید در ظرفی بردارند و بعد از مدتی اگر شخصی قوی بود بخورند پنج درم والا بقدر قوه به بیند طریق دیگر برده
سیر نیست بیارند سیر کلان یکدانه سیصد و شصت دانه در ظرفی اندراخته بالای آن عسل خالص بقدری بریزند که دانه ها پوشیده
شود و ظرف چینی باشد که عسل جذب نکند پس سر آن محکم بسته در کوی دفن کنند و هر جانب کو مشکل نیز پر کنند و پوشیده کنند و بالای آن
و نگاه کنند که بیچ جانب آتش افروخته شود و بعد پانزده روز برآورده بیشتر آبی که میان آن جمع شده باشد دور کرده در عسل
اندازند و بجوشانند و بعد پانزده روز و اگر ده میده بیشتر تا سه از عسل بخورند فراخ و نیکو خورند و یکسال فراخ
[illegible] مربای زنجبیل نافع واسرده و جهت [illegible] کنند و ناخن زنجبیل مقشر کرده [illegible] سه درم قرنفل [illegible]

بعد آن در عسل و آب که بالمناصفه باشد بجوشانند تا آب برود پس در عسل تنها بجوشانند و افاویه معروفه بیندازند و بردارند مربای
دارچینی که فالج و لقوه و صرع را سودمندست و در ملفوظ دو درم تجربه یافته مرقه مرغ سیاه اگر باین طریق گرفته بقصاب ... و ...
او بامر الله سبحانه در یک روز و ... دیگر بند مرغ سیاه را در الحق کشته ... با نمک آب در قدر حجری سر پوش ... پوشیده تمام شب
با آتش ملایم بجوشانند که مهرا شده همه آب ... مروخی که بصرع جید النفع است ... ساق گاو را
بر دهن گل برابر ... و صدر و فقار بمالند مرهم ... دوایست که در معالجه فالج اطبا جهت حفظ صدر
و اعضا تا ماده آن بوساطت ... که از فقار رقبه رسته ... آلة تنفس شده اذیت بریه و صدر نرسانند و موجب انقطاع
یکبارگی و هلاکت نگردد باستعمال می آرند و هم این دوا انضاج و ترقیق فضول با سنجان معتدل میکند بگیرند تخم کرفس انیسون از هر یک
زوفای خشک ... همه برابر و قدری قلیل از کمون کرمانی و از بیخ سوسن ... و در آب بجوشانند و صاف کنند و همچنین
مقدار ... و در آن خوب بمالند و صاف کرده بجوشانند تا بقوام عسل آرند بجای آب ... عسل ساده کنند و ...
به نبض و قاروره میکرده باشند هرگاه در نبض ادنی سرعت و در قاروره آثار نضج ظاهر شود شروع به حقنها کنند مضوغ
دوائی را گویند که بیمار آنرا مضغ کند مضوغی که جذب رطوبات از بیوت لقوه و تنقیه دماغ آن کنند زبیب ... و ورق ... خردل ... عاقرقرحا
... خمیر کرده مضغ کنند و مضغ کردن مصطکی و زنجبیل و قرنفل و عاقرقرحا ... هم نافع است و داشتن قطع جوزبوا در دهن ...
... و داشتن هلیله کابلی نیز با مویز ... از خیزی که در آن تخم حنظل جوشانیده باشند در دهن ... لقوه نیز از چیزهای
نیک النفع است مطبوخ بسفایج جهت صرع و امراض سوداوی ... و ... بسفایج ...
سه مثقال پنج مثقال جوشانیده بجوشانند و صاف کنند و فلوس خیارشنبر هفت مثقال حل کرده صاف کرده روغن بادام یک مثقال
داخل کرده بنوشند و اگر عوض خیارشنبر ترنجبین یا شیرخشت کافی آید بهتر از دست مطبوخی که بصرع شرکی ... استفراغ کردن ... بار
بار باین مطبوخ نافع آید ... افتیمون ... سوسن ... هلیله سیاه از هر یک بقدر احتیاج گرفته جوشانیده صاف نموده ... عاقرقرحا
ایارج فیقرا ... یک درم و نیم ... و ... آمده بعمل آرند مطبوخی که جهت صرع شرکی که از مشارکت قدمین یا ساقین باشد و ...
بالای معده ... که ... بکار آید ... هلیله ... افتیمون ... قیطوریون ... از هر یک
... درم ... سنا مکی ... چهار درم ... افتیمون ... هفت درم
هلیله سیاه هلیله کابلی هر دو ... ده درم زبیب ... درم ... جوشانیده ... درم یا بقدر حاجت و قوت
علیل ... صاف کرده ... ایارج فیقرا ... درم غاریقون یک درم و نیم کوفته و بیخته با عسل خمیر کرده
... بنوشانند مطبوخی که فالج و لقوه ... مفاصل را نافعست در ملفوظ دو درم تجربه یافته معجون
اذراقی بنام ... المزاج ... اذراقی ... ایلاج ... معجون
جهت فالج و لقوه ... مفاصل و عرق النسا و سلسل البول و قطع ... و ... نقل ... هر یک ... مثقال ... گل ... ما

زبان زرنباد و اسطوخودوس کتیرا نارجیل مغز چلغوزه سقاقل هر یک سه مثقال آمله منقی هلیله سیاه هر یک پنج مثقال اذاراقی را در شیر سایند و
پوست جدا کرده و سورنجان ریزه کرده کوفته با رجه بیز نموده شش مثقال عسل سه وزن جمیع قند سفید شربت از یک مثقال تا دو مثقال بدارست
نمایند **معجون اعظم** نافع بفالج در ملفوظ دوم گذشته **معجون بلادری** که تریاق نافع بلقوه و سکته است بملفوظ لقوه بای کبیر دیگر
ملفوظ گذشته **معجون تکمیش** که بفالج نفع میرساند انشاء الله تعالی در ادویه امراض جلد بیاید **معجون ثوم** جهت فالج و سکته و نقرس
و نسیان و لکنت زبان و جمیع امراض بارده و ضیق النفس و سرفه رطبی و فساد آواز و تحلیل ریاح و تفتیح سدد و تقویت معده و جگر
و برای احتباس حیض و بول نیکو کردن رنگ رو و برانگیختن باه ماهوسین بغایت مجرب است و در افزودن قوت باه و شیخ در قانون گفته
که معجون ثوم کهل و شیخ را بهیئه شاب میگرداند و تناول او در زمستان گرم میدارد و بدن را از پوشش بسیار مستغنی میسازد و در
محافظت میکند طبیعت را و نفع میدهد هر مرض را جهه بهق و ابرده و بلغم خام سودمند است و صاحب تحفه نوشته که در امراض مقعد رحم
نفع دارد مگر اختناق را و لایق باستعمال مبرودین و مرطوبین است بخلاف جوانان و گرم مزاجان که با ایشان ضرر دارد و مصلحش سکنجبین
و شربت عناب است و قوتش تا چهار سال باقیست و وی گرم است در سیوم و خشک است در اول و شربتش تا دو مثقال است و صفت
او آنچه شیخ در قانون نوشته چنین است بگیرند حمص شامی یک قفیز و شب در آب شیرین تر کنند و صباح بآتش ملایم بجوشانند تا آب سیاه
شود و نخود سفید نماید پس صاف سازند و بیارند ثوم را و مهر وانه او پاک کنند و بشیر در آب نخود و مطبوخ بپزند تا آنکه پخته شود و مثل دماغ گردد
بعد شیر گاو تازه انقدر که او را بپوشد و چهار انگشت مغمور بالا ایستد بران ریزند و بآتش نرم مثل حریره بپزند تا که شیر خشک شود
و یا قریب بخشک شدن آید پس شیر گاو تازه قدری بران ریزند مثلا سیر اگر نیم من بود روغن بیست درم انداز ند و بآتش نرم مذکور
بپزند تا روغن هم منجذب شود پس تر در دیگ نحاس بکوبند و بهم زنند تا بحد معجون گردد بعده عسل سپید صاف آن قدر که چهار انگشت بالا
باشد بران اندازند و بآتش نرم بپزند تا که منعقد شود و یا قریب بانعقاد آید پس بر هر یک رطل سیر فلفل سه مثقال دار فلفل پنج مثقال تودری
کمون کرمانی خولنجان دارچینی هر یکی ده مثقال کوفته و بیخته بیشتر بپاشند در ظرف سبز نهند و قدر جوز بخورند و آنچه اسحاق مولف تذکره ذکر نموده
و صاحب تحفه المؤمنین از ان نقل کرده اینست یک رطل سیر را کوبیده با یک رطل و نیم شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و با یک رطل و نیم
عسل بقوام آرند پس زعفران یک مثقال زنجبیل فلفل دار فلفل قرنفل دارچینی کبابه جوزبوا عاقرقرحا خولنجان هر یک دو مثقال روغن
کلسیج ده مثقال دران بسرشند و اگر خواهند که روغن را هم داخل کنند قبل از آنکه با عسل بجوشانند سیر را با روغن کل بجوشانند و روغن
بگیرند بعده با عسل بجوشانند و معجون سازند و این روغنی که از وی بگیرند مالیدن او بر بدن جهت دفع اذیت سرما و شقاق پاشنه
پای و قلع آثار و طلا کردن وی بر قضیب جهت تهیج باه بغایت نافع است و بعضی متاخرین صفت معجون ثوم بدین وجه کرده اند
در یکمن شیر گاو سیر پاک کرده نیم من بپزند تا مهرا شود و سه چهار یک عسل و سی درم روغن کنجد بسرشند بریزند و با کفچه بهم زده بسازند و از
آتش فرود گیرند و این ادویه کوفته و بیخته بدان بسرشند عود خام زعفران هر یک پنج درم قرنفل جوزبوا بسباسه فلفل سپید زنجبیل دار فلفل
هلیله کابلی دارچینی زنجبیل هر یکی ده درم شربتی برابر گردکان **معجون جنطیانا** که بجمیع گرانی زبان معجون داود

انطاکی که بصرع نافع است این هر دو معجون در ملفوظ دوم گذشته **معجون زبیب** مصروع را نافع
بود مویز منقی یکرطل پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی اسطوخودوس هر یک ده درم عود صلیب پنجدرم عاقرقرحا سه درم
ادویه کوفته و بیخته با مویز مدقوق بسرشند شربتی تا پنجدرم و بعضی شربتش از نیم مثقال تا دو درم نوشته اند **معجون سقراط**
که بصرع نافع است در ملفوظ اول گذشته **معجون سیسالیوس** که اقسام صرع سوداوی و بلغمی را هیچ دوا برابر نیست قردمانا
حلتیت زراوند مدحرج هر یک دو درم غاریقون پنجدرم سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس هر یک ده درم با سکنجبین عنصلی بسرشند
و بعضی نوشته اند که با عسل فقط مرتب کنند و در بعضی نسخها حرف یکدرم عود و فاودریا هر یک دو درم افزوده اند و وزن زراوند
و حلتیت و قردمانا هر یک سه درم نوشته **معجون ضمیری** منقول از قانون علاج جهت فالج و لقوه و استرخا و جمیع بیماریها
که حاصل از بلغم است و استرخای غلا کردن هم نافع قدر شربت این بقدر احتمال علیل است افیون فرفیون جندبیدستر دارچینی دار
فلفل بیخ سفید سنبل زنجبیل زعفران همه برابر کوفته و بیخته با عسل منزوع الرغوه معجون سازند **معجون عاقرقرحا** که در
صرع از مجربات نوشته اند عاقرقرحا کوفته با دو مثقال عسل بعضی بسرشند هر صبح دو مثقال بخورند و بعضی با انگبین است در منهاج قادری
از جالینوس نقل کرده ترتیب ساختن انگبین نوشته عاقرقرحا ده درم را صلایه کرده از منخل نازک بگذرانند و در آن با سرکه
سه که ده مثقال باشد بسایند و با عسل بسرشند شربتی دو درم تا سه درم یا بیست درم است گرم به بنیه **معجون نجاحی** که بصرع نافع است
در ملفوظ اول **معجون فولاد** که بصرع و فالج و لقوه و نحافت مفید است در ملفوظ دوم گذشته **معجون قیصر** صرع و فالج و خفقان
بارد و درد معده که از سردی بود و تنگی نفس و فواق و سبلهای بلغمی نافع باشد و سده بگشاید مشک ترامشیع دو دانگ عود بلسان عاقرقرحا زرنباد درونج
اسقنقور هر یک پنجدرم عاقرقرحا شیر یکدرم جندبیدستر بسباسه قسط تلخ فلفل سیاه افیون میعه زعفران سنبل الطیب دارچینی فلفل هر یک سه درم
عسل و خندبا سه چند شربتی قدر یک نخود تا یکدرم **معجون مادة الحیوة** که فالج و سده مصفاة نافع است در ملفوظ دوم گذشته
معجون مبدل المزاج لقوه و فالج و رعشه و خدر و برص را نافع باشد سداب حلتیت زراوند طویل اسطوخودوس حب الغار
جندبیدستر جوزبوا هر یک پنجدرم زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط بیخ سوسن عسل بلادر هر یک ده درم کوفته و بیخته با عسل که دو چند باشد بسرشند
شربت یک مثقال **معجون منقی الراس** از یوسف ساعد در ملفوظ دوم تحریر یافته **معجون ابن لصاح** نافع فالج و لقوه
و استرخا و رطوبات غریبه در ملفوظ اول گذشته **معجون نجاح** بصرع نافع در ملفوظ دوم گذشته **معجون بلادر** بصرع
که فالج و لقوه و تشنج و استرخا و سو و فساد ذهن و انتشار الاعصاب در اوجه و جمیع مفاصل بیاید **معجون** جهت استرخا عصب
کوفته با عسل منزوع الرغوه معجون سازند شربتی سه درم **معجون** که جهت صرع بسیار نافع است منقول از شرح قرابادین
حلتیت زراوند مدحرج حب البلسان عود بلسان هر یکی دو درم بیخ غاریقون پنجدرم اصل السوس عاقرقرحا سیسالیوس اسطوخودوس
هر یکی ده درم کوفته و بیخته با عسل منزوع یا آب عنصل کوفته بسرشند معجون سازند و در بعضی نسخه معجون
سیسالیوس که گذشته [illegible]

باز نوشته و از چیز تکرار بر آمده **معجونی** که جهت صرع بیش از بار ها استعمال داد و فعل عجیب دارد جند بیدستر اقراص عنصل هر یک
دو درم زراوند مدحرج اصل فاوانیا هر و چند چهار درم سیسالیوس رومی حب الغار هر یک شش درم کوفته و بیخته با عسل کف گرفته
معجون سازند و هر روز مثقالی با یک اوقیه سکنجبین عنصلی دهند **معجون** که صرع بلغمی و ریحی را سود مند بود جند بیدستر اقراص عنصل اشقیل
هر یک مثقالی زراوند مدحرج فاوانیا هر یک دو مثقال سیسالیوس حب الغار هر یک سه مثقال با عسل علی الرسم بسرشند و هر صبح یک
مثقال با سکنجبین عنصلی بخورند **معجون** جهت صرع مشترک که بسبب صعود بخار عضوی از اعضا سوی دماغ پدید آید ساذج هندی
چهار درم شحم حنظل هشت درم هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس حجر ارمنی غاریقون کمافیطوس
تربد ایارج هر یک پانزده درم صبر سقوطری سه درم **معجونی** که اعضای رئیسه را قوت دهد و از جهت بخارات هر یک
نگسند و اعصاب را از استرخا و در دورا از غشی و بیمار را از سرسام محفوظ دارد و رنگ رو سرخ گرداند و باه بیفزاید منقول از بیاض قبله
گاه زعفران جاوه سنبل الطیب فاو هر یک یکدرم قصب الذریره یک مثقال دارچینی یکدرم و نیم قسط بحری نیم توله سلیخه
دو درم زرنباد درونج سه درم قرنفل سعد کبابه فلفل سفید جوزبوا عود بلسان اسارون تخم نوره زعفران خولنجان بهمن بوست
هلیله زرد هر یک یک توله فلفل سیاه مصطگی نانخواه تخم کشنیز هر یک دو توله حضض قلب مغز مارچیل هر یک سه توله اجزا کوفته بیخته
بادام چرب کرده با قند سفید و عسل دو چند ادویه معجون سازند **مفرح حار** نافع النفع که تفتیح میکند سدد را و نفع
میرساند با مراض بارده و هر جا که باشد **مفرح مسهل الوجود** نافع رعشه **مفرح طولا حسن** نافع بصرع و صعود
ابخره بدماغ این هر سه مفرح در ملفوظ دوم گذشته **منقیی** که بصرع مشترکی ابتدا بان کنند اول تحلیل اسهال نمایند و خردل
بخورند پس از آن اسفیداج که شبت بسیار و تربت در آن بخته باشند تناول نمایند پس شربت سکنجبین و آب گرم قی فرمایند
در روز دوم سکنجبین عنصلی و آب گرم عقب شبت و نخل و عسل قی کنند بعد از آن مداومت سکنجبین عنصلی که نسخۀ آن در سکنجبینات
مذکور ست کنند **منقی دیگر** که بجهت رعشه و تشنج مفید است ان شاء الله تعالی در منقیات مذکور خواهد آمد **مطبوخ** مصلح فالج
نمک مصری بریان کرده سیر عنصل بریان یا شیره و خشک کرده و کوفته با میویز باد انگوره و خردل سیاه و دانه بریان کرده
و فلفل و زنجبیل و اندک دارچینی و صعتر و شکر بر بندند **کلمه بست و سوم از ملفوظ سوم** ادویه امراض راس در ذکر دوا
های که مصفه رطوبات است **نطولی** که سکوت را نافع است مرزنجوش شبت برگ اترج صعتر اکلیل الملک بابونه و نمونج بری
سداب حاشا جمله مساوی بجوشانند و بر سر و فقار و ضا ساخته مکرر نطول کنند همچنین است در قلانسی و در منهاج شیخ نمی
صدر بیان شد و در حل ست **نطولی** که ماشترها تشنج رطب نفع دهد شبت مرزنجوش برگ انگشت و رق اسفار بری سیف
جمله برابر بگیرند و در آب بجوشانند و در بلی شتر بریزند در عضو متشنج بریزند **نطولی** که تشنج یبسی را سود دارد مغز کدو برگ بنفشه و
برگ کاهو بابونه ناکب شیر تازه بجوشانند و سپس تنقیل کنند **نطول** بطبیخ اذخر ماست یعقوب **نفوخی** که سکوت را نافع
بهوش آرد و کند بنش چرخ بقی سپید صبر دور اکوفته و بار یک بیخته اندک اندک در بینی دمند **نفوخی دیگر** صعتر بن باب جند بیدستر

فلفل کندش سداب جمله برابر کوفته بیخته اندر بینی دمند و همه تن را بروغن ناردین که در وی فرفیون حل کرده باشند چرب نمایند
نفوحی که صرع را نافع است شم حنظل قثاء الحمار نوشادر شونیز کندش فلفل اسطوخودوس بقدر حاجت کوفته بیخته در بینی دمند
نفوحی که مفلوج را سود دهد و عطسه آرد فلفل عاقرقرحا زنجبیل بوره نوشادر نطرون صبر دارچینی مسک جندبیدستر بوزن
جمله برابر کوفته و بیخته در بینی دمند و اگر آب مرزنجوش بچکانند نیز روا است نفوحی که جهة فالج و لقوه و امراض دماغی نافع
و معطس است صبر زرد نوشادر خربق سپید مرزنجوش بوره ارمنی شیطرج هندی مسک بالسویه در بینی دمند یا برگ بدان
آلوده اندر بینی نهند بعضی نفوخات دیگر مناسب این امراض در ملفوظ دوم هم گذشته **کلمه بیست و چهارم از**
ملفوظ سیوم ادویه امراض راس در ذکر دواهای که مصدر ربوا است **وجوری** که ریختن آن در دهن مصروع
بافاقت می آرد و آنرا حلتیت جندبیدستر در سکنجبین عسلی حل کرده بحلق ریزند **وجوری** که همین عمل کند رازیانه انیسون
زیره کرمانی جوشانیده صاف کرده گلقند دران حل کرده وجور سازند **وجوری** که جهة صرع اطفال نافع
است صعتر جند زیره کرمانی مساوی کوفته و بیخته سه جو ازان در شیر حل کرده در گلوی طفل ریزند **وجوری** که صرع
اطفال و ام الصبیان و اکثر امراض دماغی اینها مثل صداع و سرسام و تشنج و غشی و ماشرا و باد شنام و بیماریهای ریه و صدر
اطفال مانند ضیق و سوء تنفس و سعال و بسیار از امراض معدی و معوی و ریحی و مادی ایشان چنانچه وجع معده و نفخ و قبض
شدید و قولنج و مغص و غیران نفع میرساند و بسیار مناسب مزاج اطفال صغار و رقیقه و معمول و مجرب جد الامجد و والد
ماجد و این تخفیف است و به امراض حاره و حاده و بارده ساده و مرکبه تجربه در آمده و فواید عجیبه این ترکیب مشاهده فتاده
ترکیب پوست هلیله زرد کلان بی نقصان پودینه باغی خشک تربد سفید مجوف خراشیده هر یک علیحده علیحده کوفته و بیخته همه برابر وزن
کرده آمیخته بقدر شش ماش مناسب مرض و حال در شیر دایه یا در آب یا در عرقی از عرقها گرم کرده حل کرده در حلق ریزند تخمینا سه ماش
سال یکماشه یعنی طفل یکساله را یکماشه و دوساله را دو ماشه بدهند **ملفوظ چهارم از مکتوب اول** ادویه امراض
راس در ذکر اعمال که بعضی اجزای مرکبات مذکوره دراین ملفوظ گذشته محتاج بان اعمال است **طریق احراق ابریشم**
ابریشم است که نه خجسته شود آنرا در قدر حدید در پوشیده شود و سر آنرا طبق منقب درپوش کرده بر سر آن آتش معتدل تا متربد شود و همین مستفاد شده
از شرح و در تحفه طریق احراق این را چنین نوشته که بمقراض زیره کرده در ظرف سفال یا آهن کرده بر روی آتش گذرانند چندان برسم
زنند که قابل سحق کرده و اول کسی که استعمال کرده است آنرا محرق مسیح ابن حکم بود که سوخته در اکحل و در امساک نمود و ابریشم اگرچه قوتش
ضعیف میشود اما بجهة چشم خوب و مناسب است سزاوار است که استعمال کرده شود و در معاجین محرق و قرص و زری اخراج قوت آنرا این طریق ذکر
کرده که ابریشم بسیار در آب جوشانیده دو بار ابن آب در آفتاب گرم خشک و نوشیفه کرده استعمال در آرند **طریق احراق**
دهلیز جلیجر را که عقیبار از وردی نسترن است وقتی که خشک شود واین چنین بیان کرده اند که در دیگ و دیگچه گلی یا سابق در ان جزی پخته باشند حقه
در ابر پوشی گلی پوشیده و در سر پوش بگل حکمت محکم کرده در گلخن یا در تنور گذارند تا گل حکمت خوب پخته و خشک شود

شود پس برآورده بکار برند همچنین است طریق احراق زبد البحر **طریق احراق قلقطار** وغیر این از زاجات
اینست که بگذارند انرا بر خذف جدید و پوشیده بر جمر بگذارند تا محرق شود و علامت کمال احراق آن اینست که اگر نمناک
باشد نفاخات ظاهر نشود و اگر یابس باشد نشان بلوغ آن اینست که متغیر میشود رنگ آن و سرخ گردد و جمیع زاجات
هرچه باشد ازانها غیر محرق میباشد قوی تر از محرق بخلاف ملح و بطرون و کلس که اینها وقتیکه محرق شود قوی تر میگردد اما
جمیع زاجات از احراق لطیف تر و فاضل و جید در جمیع احوال میگردد و وقتیکه غسل داده شود محرق را نرم میشود و حدت
آن **طریق احراق مرجان** و بیخ ان و کهربا و مثل ان اینست که هر یک را تنها اقلا زیره کرده در کوزه مطین
بگل حکمت گذاشته بکنند در اتون یا تنور جا داده روز دیگر بردارند و طریق احراق یشب و عقیق و احجار سبلیه مفصلا انشاء الله تعالی
در ادویه عینیه نوشته **طریق استخراج عسل بلادر** در ملفوظ دوم آخر ایفقرو یا مذکور شده **طریق
تشویه بصل الفار** در ملفوظ دوم در نسخه تریاق فرید وس تحریر یافته **طریق تشویه سقمونیا** چیزیکه معروف
و خوب است اینست که در جوف سیب یا به گذاشته در خمیر گرفته در تنوری که آتش ان ساکن شده باشد بگذارند تا خمیر
پخته شود و باز در سایه سرد کرده برآرند و در تحفه همچنین هم نوشته که در پوست تخم مرغ که آب به و مثل آن پر کرده باشند
انداخته و اگر اینها متعذر باشند تنها در پوست تخم مرغ گذاشته بخمیر گرفته بر روی اخگری در آتش نهند تا سقمونیا جوشیده مشوی
شود و را با پوست تخم مرغ را بعد برآوردن زردی و سفیدی آن خوب پاک شسته و خشک کرده این عمل کنند **طریق
حل کردن ذهب و فضه** بطوریکه همیشه معمول است و باین وضع در معاجین داخل میشود اینست که عسل مصفا
سفید گرفته در قاب چینی مقداری که ورقهای طلا یا نقره دران حل تواند شد انداخته کم کم از ورقهای یک یک دران
انداخته بانگشت ابهام هر دو دست شخصی قوی القوه بمالد و حل کند هرگاه خوب مضمحل شود دیگر ورقها در همان عسل
و ورقهای محلول انداخته همین قسم بمالند تا تمام اوراق با عسل یکذات شده اثر تمیز اوراق از عسل نماند **طریق حل
مروارید** در نسخه تریاق داود انطاکی که در ملفوظ دوم گذشته تحریر یافته **طریق صاف کردن سلاجیت**
که در نسخ هندی بکار می آید در ملفوظ اول در نسخه سلاجیت رسایین منظور شده **طریق صاف و سفید کردن
سنون ماکهی** که در بعضی نسخ هندی محتاج الیه است اینست که سنون ماکهی یعنی مارقشیشا را اول با آب لیمون خوب سحق کنند
باز با آب بشویند همچنین مکرر عمل کنند تا حدی که سیاهی در آبها ظاهر نشود **طریق صاف و سفید کردن
شنگرف** که در بعضی مرکبات هندیه گذشته اینست که شنگرف را سائیده در شیر گاو خمیر کرده
کهرل کنند تا که خشک شود همین قسم هفت بار تر کرده و کهرل سائیده خشک کرده باز یکبار تر کرده
کنند ازین عمل صاف میشود **طریق غسل صبر** که در بعضی ایارجات وغیره آن احتیاج بان می افتد
سنبل الطیب قصب الذریره عود و بلسان در بعضی اسارون مصطکی حب بلسان تخم بلسان بسباسه تفاح اذخر زنجبیل

سنگ درم گرفته همه را نیکو کوب کرده در دو رطل آب بجوشانند هرگاه بنصف بماند صاف نموده یک رطل صبر را نرم سائیده
با این طبیخ سحق کرده از منخل صفیق بگذرانند چیزیکه در منخل بماند دور کنند و مصفی را در ظرف وسیع که شیشه یا کهنه اندازند تا
خشک شود سحق کرده بکار برند **طریق غسل لاجورد** که در بعضی نسخ گذشته است و طریق ادویه حجریه دیگر هم مثل
یاقوت و عقیق و شادنج همین است که آن چیز را بسیار نرم سائیده در هاون یا کهرل کرده آب بر او ریخته با ستکی بهم
زنند پس هرچه مثل غبار بآب مخلوط گشته باشد با ستکی بظرف دیگر بریزند و درد او را باز سائیده و بدستور آب داخل
کرده آنها را بگیرند تا مجموع مثل غبار گشته بآب مخلوط شده در ظرف دیگر برود بعد از آن لای ظروف را بپوشند تا گرد و غبار
نه درآید و بگذارند که همه ته نشین گردد پس ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند باید دانست که این قسم غسل را باصطلاح طب
تصویل مینامند **طریق کشتن ابهرک** یعنی طلق که در نسخهای هندیه مذکور شده است که بگیرند ابهرک مطلوب که آن را
بهندی ذات گویند هر قدر که خواهند در آتش بقدر آن چند بار سحق کرده قرص بندند و برگ آک که آن را خشک سازند
باز در ظرف گلی یا سفالی گذاشته تا پنجاه پت از ادویه که تفصیل ذیل مذکور میشود دهند و هر پت قرص
درست کنند و در آتش گذارند برگ ترب برگ دهتوره کهیتو ... برگ گیاه ... بنکره ...
... بیلبول برگ
... پوست ... که قابل جوشانیدن
باشد در کاره آن را در هر یکی دو دو شبانه روز ترتیب دهند و بعضی قسم دو بایست دو هر یک از شیر آک و
شیر زقوم و عصاره ... ترتیب میشود و باید دانست که طلق را اهل هند اگر مقتول
بعمل می آرند و یونانیان از حیث اهمال بعرض انداختن طلق در دوا اعراض کردند و اینها که مستعمل میشود در غیر مطلوب میشود
چونکه خفیف اجزای آن بسطحهای معده و خمل معده و حلق ... خطری عظیم است و طریق حل این را چنین نوشته اند
که این را کوفته با قطعات چند یکجا کرده در خرقه صفیق بسته خوب بزنند تا در مسامات پارچه اجزای باریک یا تیز چند رشح
کند یا این را با حصاة جمع کرده در خرقه بزنند و در آب غمس کنند تا در آب اجزای آن ترشح شود و گاهی قابل انحلال
و خوردن در دواها این قسم میشود که این را باتش میسوزانند تا سرخ شود پس غمس میکنند در شیر یا در بابونه ...
دیگر کرده تا شیر آن مانع باشد و طلق بسبب این عمل قابل سحق کردن میشود و اهل هند طریق حل این چنین
نوشته کرده اند که گرفته با همراه آن پوست شالی یکجا کرده در پارچه سفت بسته در تغار پر آب گذاشته بدست بمالند
تا منحل شده بر آید پس بگذارند تا ته نشین شود بعد از آن آب را بآهستگی دور کرده بکار آرند و اهل هند در کشتن ابهرک کرده
می کشند و ابهرک نزد اهل هند چهار قسم است یکی سفید دوم سرخ سوم سیاه چهارم زرد ...
چون بر آتش گذارند تغیر و تبدیل نمی یابد و انکه در **طریق کشتن** بسیار رنگ می آید در اکثر نسخ هندی بکار رفته ... فولاد

فولاد برادہ کردہ و زاک ترکی یعنی کسیس ہرہ یکی دو ویل و حجرات ترش دو روز در آفتاب گذاشته باز رسته او کسیس را
در جعرات حل کنند باز برادهٔ فولاد داخل کرده قدری در آفتاب گذاشته در ظرف چرب انداخته پنج روز در زمین دفن
کنند باز برآورده سرد بلکه دان گذاشته آتش نرم افروزند تا جمله رطوبت خشک شود و نیمی تیز سرد و سه یکو و زد شیره برگ
درخت انار سه روز کهرل کنند و قرص بندند و در ظرف گلی خام نهند و بالا برگ آک نهاده پت دهند همچنین هفت بیست و یکم پت
در شیره برگ انار کهرل کرده پت دهند فولاد کشته میشود و بعضی اطبا در شیره ترپهله نیز دوازده پت میدهند طریق
کشتن نقره هرتال یکدرم را آب لیمو ضهیری یکپاس کهرل کنند و از نقره چاندی پترها تنک سازند و از سحیق
هرتال تحیف کنند و در میان در بوته گذاشته به گل حکمت گرفته در سی عدد یا چهل دشتی آتش دهند باز بمقدار
هرتال در شیره لیمو با نقرهٔ مذکور یکجا کرده کهرل کنند و در بوته ها گذاشته با چهل دشتی زیاده تر از اول آتش دهند همچنین هفت
بار آتش دهند و هر دفعه آتش زیاده کنند نقره درست میشود و تمام شد بفضل ایزد کریم مکتوب اول که در ذکر دواها علل
راس بود و الان شروع کرده میشود بعون الله العلیم در دواهای که تعلق به علل اجزای چشم دارد الحمد لله علی نعمائه
والصلوة والسلام علی محمد و علی آله و اصحابه و اولیائه **مکتوب دوم** در ذکر دواها و بعضی غذاهایی است که در امراض
چشم مستعمل میشود و در کیفیت استعمال دواها و اوقات استعمال آنها و وقت ساخت بعضی دواها در تدبیر ترکیب دوا
و بیان بعضی اعمال که بعض اجزای فرد مذکوره این مکتوب محتاج بآنست و این مکتوب مشتمل بر دو ملفوظ است
ملفوظ اول که در ذکر دواها و بعضی غذاها است متضمن بر بیست و دو کلمه و تمهیدی تمهید در حفظ صحت
چشم و حمیت اجتناب از دخان و غبار و هوای گرم بسیار و سرد بسیار و ریاح سمومی و سرد و غبار و گرد و
تحدیق بشیئ واحد یا دامت و نظر بچیز دقیق مگر احیانا بسبیل ریاضت و اطالت نوم بر قفا همچنین خواب ممتلا
و شکم از سکر و تملی طعام و تناول اغذیه و اشربه لحیفه و غلیظة القوام و هر چه بر انگیزد بخار براس خیزکه باشد
تیز و تند مثل کرات جمیع این چیزها احتراز لازم و کثرت جماع و نوم و سهر و کتابت بین المغرب و العصر نیز تخشیم و بصر
افسرده هم مراعی احوال عین و تقویت چشم با مرین از ضروریات است یکی با صلاح ماکولات و مشروبات دوم استعمال مقویات
چشم از تصرفات و اکحال و قطورات و اصلاح ماکول و مشروب باعتبار خیریت که تولید خون متین معتدل القوام
و تولید روح نیز صافی القوام کند و این تمام نمیشود مگر بغذا صالح الجوهر معتدل المقدار که نه از قلت خود بقلیل خون
و از شدت جوع احتدادات کند و نه از کثرت خود تحریک اخلاط و افساد آن نماید و بانکه بعد اکل حرکه عنیفه خاصه جماع
نکند و نخوابد مگر بعد انحدار غذا و کثرت شرب آب بعد غذا هم موجب ابساره تخمه و کثرت صعود ابخره و تراکم میشود
اما شراب هم تاخیر تا قرب انحدار کند و با قداح صغار و به تبعید لکن الاقداح تشرب نماید و بهترین شرابها شراب
رقیق عطر ریحانی خوش طعم است و استعمال آن باندازه نا حد سکر بلکه تا ابتدای نشا با تنقل بچیزی که مانع بخار و مقوی معده

زعرور و ترنجبین و جوارش اترج باشد اما استعمال مقویات از قسم تصرفات پس مثل اکثار از رویة اشیای خضره و
آسمانگون و نظر با آنها و اشیای جمیله موزون و نحو اذن خط باریک احیاناً و تعدیل ریاضت و تنقیه وقت حاجت
است و از چیزهائیکه جلا میدهد بصر را و تیز میکند نظر را غوص در آب صاف و کشادن چشم است اندرون آب اما استعمال
مقویات از قسم اکحال و قطورات پس مثل اثمد و اصناف توتیا است مربی بآب مرزنجوش و آب رازیانه و اکتحال بهار
رازیانج و سرد در بهاران جلوئهم عجیب و عظیم النفع است همچنین ادامة اکتحال بحضض خاصةً اگر باشد انجا رطوبت رقیقه است بدو [illegible]
چشم در حالت صحت و اعتدال و در وقت حدوث اعلال تدبیر آن ثابت است در امراض جزوی باستقلال فرد فرد امراض که در ینجا
بکار آید انشاء الله تعالی در کلمات آینده بیاید و امراضی که باجزای چشم عارض میشود بعضه خاصه و بعضه شرکی تمامی آنرا باستقصا
و ترتیب شارح اسباب علامه رحمة الله علیه ذکر کرده **امراض جفن** بعضی ازان خاصه باجفان است و آن برد و حکه
و التصاق و شتره و شعر زاید و شعر منقلب و سلاق و شترناق و جرب است و جرب را با جرب باقی اعضا محض اشتراک لفظی
است و در ماهیت فرق بسیار است و در بعضی امراض اجفان شریک است با آن شعر و حاجب و غیر اینها و آن است قمل و
شعر و بیاض و در بعضی مشارک ملتحم است و آن ورد... و جسا و کمنه و انتفاخ است و در بعضی ملتحم و غیر ملتحم مشارک است آن حکه و استرخا و
توته و موت دم است و در بعضی سایر بدن مشارکت دارد و آن ... شری و سعفه و نمله و ثؤلول و آکال و سلع و تهیج و ثقل است
و **امراض ماق** سه قسم است یکی ازان که مشترک است سیلان است و دیگر که مختص باوست غده و غرب است و **امراض
ملتحمیه** بعضی ازان که مختص باو است رمد و تکدر و ظفره و دقه و سبل و طرفه است و بعضی ازان که مشارک در ان
غیر است آن انتفاخ و حکه و جسا و دمعه و دبیله و توته و لحم زاید و تفرق اتصال و کمنه و استرخا و غلظ و شتره و تبرقا
و **امراض قرنیه** بعضی ازان که مختص لوی است بیاض و سرطان و مده کامنه زیر آن و سلخ و حفر است بعضی ازان
که مشارک در ان غیر است قروح و بثره و دبیله و تغیر لون و تشنج و استرخا و غلظ و ورم و تفرق و ثبوته و رطوبت و یبس است
و **امراض عنبیه** بعضی ازان که مختص بدان است اتساع و ضیق و زرقه و ماء است و غیر مختصه بدان نتوء و انخراق
و ورم و غلظ و تمدد و استرخا و زوال است و از **امراض رطوبت بیضیه** مشترک درمیان آن و در میان
غیر آن تغیر لون و صغر و کبر و رطوبت و جفاف و غلظ است و **امراض عنکبوتیه** سه قسم است یکی ازان که مختص
است تشنج است و دو دیگر مشترک ورم و انخلال فرو است و **امراض جلدیه** مختصه حول و تحور و جحوظ و غیر مختصه
تغیر لون جانب سواد یا بیاض یا حمره یا صفره و کبر و صغر و رطوبت و یبس و جمود و تفرق اتصال است و **امراض
زجاجیه** هم مشترک است و آن تغیر لون و رطوبت و یبوست و صغر و کبر و جمود و تفرق است و **امراض شبکیه**
هم مشترک است و آن سوء مزاج بسیط و مرکب و ساذج و مادی و سده و انفتاح افواه عروق و ورم و انخراق است
و عارض میشود و ازان انخراق انتشار نور در جمیع عین و **امراض مشیمیه** هم مشترک است و آن اقسام سوء مزاج

و ورم و التوا و تفرق اتصال و سده و غلظ است و امراض صلبیه هم مشترک است و آن اقسام سوء مزاج و ورم و
التوا و تفرق اتصال و انتشار است پس تفصیل امراضی که ادویه اکثر آنها درین مجموعه مذکور میشود داده بعضی
امراض متفرقه دیگر نیز مثل سبل و وقوع دابه صغیره مثل قمل در چشم نیز ان شاء الله تعالی آنچه منظور آمده مذکور خواهند شد کلمه

اول از ملفوظ اول ادویه امراض عین در ذکر دواهایی که ابتدای حرف اسمای آنها الف است اطریفل

کشنیزی که دافع درد چشم است در ملفوظ اول مکتوب اول گذشته و در معالجه امراض چشم حاجت باطریفلات
دیگر هم می‌افتد در هر قسم مرض هر نوع اطریفل بهر وقتی که حاجت افتد از معالجات جزوی دریافته رجوع بهمانها نماید
اثمد اغبر دوایی است که تقویت چشم و تحدید بصر کند و جرب و سبل و شرناق و قروح چشم را مفید بود و توتیای کرمانی پرورده
با باران و مغسول کرده صدف سوخته هر یکی ده درم شکر طبرزد سفید پنج درم همه را صلایه کرده مثل غبار ساخته در شیشه
نگاه دارند **اثمد اغبر لولو** نافع تر و مقوی تر توتیای کرمانی شسته شبح محرق مغسول هر یک سه درم مروارید ناسفته شش درم
نبات پنج درم صلایه سازند **اثمد اغبر لولو نسخه دیگر** منقول از جلالی جرب و قروح عین را مفید بود و صدف سوخته مروارید
ناسفته اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی هر یکی یکدرم توبال مس یکدرم و نیم توتیا سه هر یکی سه درم کوفته و بیخته صلایه کرده
اکتحال نمایند **اکسیر** مرکبی معروف است از ادویه چشم و جهت نزف دم و در معالجه جراح و قروح نیز بعضی مرکبات مسمی باین
اسم مستعمل میشود و گفته اند معنی این شافی است و گویند نافع و رازی گفته اسم جامعیت یعنی نفاذ و بلاغ و سفارا
گویند معنای وی اصل کار است چه اکسیر نزد اهل کیمیا اصل کار را گویند **اکسیر** که بموسبج نافعست کحل شادنج برای
بدستور ساییده و باریک ساخته جمع کرده بعمل آرند **اکسیر دیگر** منقول از تحفه نزدیک هوفت نو و حفظ موسبج استعمال
کرده میشود و صبر یکدرم اقاقیا سه درم کحل شادنج هر یک ده درم بدستور مغسول سحق کرده در چشم ذرور کنند و بر قفاده
بر قفا بخوابند و حرکت نکنند **اکسیر دیگر** نافع بقروح عین سرمه صفاهانی مارقشیثا زبد البحر هر یکی یکدرم
شادنج مغسول مروارید ناسفته سنبل توبال نحاس سبج مس سوخته مغسول اقلیمیا ذهب هر یکی دو درم کوفته و حریر بیخته
استعمال نمایند **اکسیر دیگر** که گوشت میبرد و باند و قرحه چشم و موسبج را نافع است مس سوخته نشاسته افیون هر یکی دو
درم اقلیمیای نقره صمغ عربی هر یکی چهار درم سپیده ارزیز هشت درم کوفته باریک بیخته استعمال نمایند اکسیر دیگر که
همین منفعت دارد نشاسته اقلیمیای نقره افیون سرمه صفهانی هر یکی یکدرم صمغ عربی انزروت هر یکی دو درم شادنج
مغسول سه درم سپیده ارزیز هشت درم کوفته باریک بیخته استعمال نمایند **اکسیر دیگر** که همین منفعت دارد
نشاسته اقلیمیا نقره افیون سرمه صفهانی هر یکی یکدرم صمغ عربی انزروت هر یکی دو درم شادنج مغسول سه درم
سپیده ارزیز هشت درم صلایه کرده بکار برند **اکسیر احمر** موافق قرابادین شیخ نفع میکند قرحه و حرق شدید
و منقیه میکند چشم را از رطوبات منجلیه و تقویت آن کند افیون شادنج مغسول روی سوخته نشاسته هر یکی هشت درم

اقلیمیای نقره بیست و هشت درم صمغ عربی چهل و هشت درم اسفیداج شصت و چهار درم مثل سرمه سازند ایارج
ارکاغانیس که جهت ابتدای نزول نافع است و در ادویه صداعیه گذشته ایارج بقراط که به ابتدا و انتهای
نزول نافع است در ملفوظ سیوم ادویه راس گذشته ایارج بوسطوس که به بصر نافع و مقوی آنست در ملفوظ
دوم تحریر یافته ایارجی که مقوی بصر است و هم بصداع و علل معده و کبد و طحال مفید شحم حنظل ده درم
سقمونیا پروورده شش درم کماذریوس سلیخه فلفل سیاه فلفل سفید افسنتین هریک دو درم صبر زعفران هریکی
یکدرم بعسل کف گرفته سرشته شربتی چهار درم و در معالجه چشم به بعضی ایارجات دیگر که احتیاج می افتد از
معالجات جزوی معلوم کنند از ادویه هندیه اشو آنست که بجهت انواع فواید چشم معمول است منقول از [illegible]
اول آب چاه شیرین تازه لوزن دو نیم من جهانگیری گرفته در دیگی که نو باشد بجوشانند چون چهارم حصه بماند فرود
آورده در آوند دیگر که چرب باشد اندازند مویز منقی شهد نبات گلی ها دی هریکی دوازده پل سندهی باریک سائیده
چهار پل گوکل خالص لونگ جائی پهل مرچ دارچینی الاچی تیزج ناگیسر پیپل خیره چیب پیپلامول زنیکا شهد و [illegible]
کلول شول تیر هریکی دو نیم پل کوفته و بیخته داخل کرده دفن کنند بعد دوازده روز برآورده مقدار دو نیم پل بخورند

کلمه دوم از ملفوظ اول از ادویه امراض عین در ذکر دواهای که ابتدای حرف اسمای آنها با است باسلیقون
مرکبی است ملقب در ادویه چشم بقراط مولف اوست و معنای روشنائی و گویند حافظ سعادت و گویند ملوکی یا هم
پادشاهی است که این دوا جهت او ساخته شده و باسم همان ملک مشهور گشته باسلیقون بزرگ تاریکی چشم
و ابتدای آب و دمعه و جرب و سبل و ظفره و شرناق و توته را که در مقله حادث شود نافع است و نسخ این اختلاف
افتاده اعدل نسخها اینست قرنفل دوالیه نمک سندهی هریک یکدرم نمک اندرانی ساذج هندی سپیده ارزیز فلفل
دارفلفل سنبل الطیب سرمه صفهانی هریک دو درم ماميران چینی مرمکی نوشادر زرجوبه هریک سه درم هلیله
زرد چهار درم صبر سقوطری عصاره مامیثا مس سوخته هریک پنجدرم کف دریا اقلیمیا نقره هریک ده درم بعسل یا بآب سازند
و در قانون تصحیح این نسخه را این قسم یافته کافور نصف درم قرنفل اشنه هر واحد یکدرم نوشادر دارفلفل هر واحد دو درم
اسفیداج ملح اندرانی هر واحد سه درم فلفل چهار درم صفر محرق پنجدرم اقلیمیا زبد البحر هر واحد ده درم کوفته و سحق کرده
اکتحال نمایند و در شفا این نسخه نوشته هکذا المعین یکتحل به فی حال الصحة کل یوم مرة او کل یومین مرة فیحفظ البصر
الصحیح علی حاله نوع دیگر کافور ربع درم قرنفل اشنه هریک یکدرم ساذج هندی جندبیدستر سنبل الطیب سرمه
هریک یکدرم سپیده ارزیر سعیده نمک هندی فلفل سیاه نوشادر دارفلفل هریک یکمثقال اقلیمیا نقره زبد البحر هریک نیم مثقال
مس سوخته هفت مثقال باسلیقون خورد و منافع وی قریب بمنافع بزرگ است اقلیمیا نقره پنجدرم مس سوخته دو پنجدرم
سفیداب ارزیر نمک اندرانی نوشادر جعده فلفل دارفلفل هریک پنجدرم کوفته و بحریر بیخته مهیا سازند این هر سه نسخه از شفای است

است و اختلافی که در نسخهٔ اول و در قانون است نیز نوشته **باسلیقون** منقول از منهاج جهة جرب و سبل و ظفره
و دمعه و خیرگی نوشادر یکدرم صبر سقوطری یکدرم و نیم سلیخه قرنفل هر یکی چهار درم فلفل دارفلفل زنجبیل و اهلیلج
هلیلهٔ زرد و شنگرف هر یکی پنجدرم کف دریا شش درم جمله یازده جزو است **باسلیقون** دیگر از منهاج ظفره
ضعف چشم و انتشار و نزول آب و خارش و درد جفن را نافع است زعفران مرداسنگ هر یک دو درم زنجبیل مامیران فلفل دارفلفل
نمک هندی نمک اندرانی ملح سرخ هر یک دو درم هلیله زرد هلیله کابلی صبر شادنج مغسول هر یک سه درم کف دریا توتیای هندی حجر البصر
اصفهانی مرتشتا ذهبی اقلیمیای نقره اقلیمیای طلا هر یک پنجدرم عدد ادویه بیست و شش است **بخوری** که غلیان چشم را که از شدت
برد و ریح باشند تسکین دهد حنظله عرعر بخوش با بونه شبت مجموع یا بعضی بجوشانند و بخار آن بچشم رسانند دیگر سنگ را گرم کنند و
بران پاشند و بخار آن بگیرند **بخوری** که جهت رمد سلوخ نافع است گرم کنند یک صفحه نحاس را و اندر بپاشند بران قدری
از خمر و اکلیات بخار آن کنند **بخوری** که نافع برد و محلل آن و محلل بقایای رمد و مسکن وجع است بابونه را در سرکه
و آب بالمناصفه جوشداده اکبات بخار آن کنند **بخوری** که بخاصیته ازاله طرفه کند سنگ آسیا با آتش خوب گرم
کنند و از آتش برآورده از زماد پاک کرده شراب جید بران پاشند و بطرف چشم کشاده بخار آن بگیرد نافع
سایل شود طرفه و بعمل یک بار یا دو بار زایل گردد **بخوری** دیگر که از اهل تجربه جهة ازاله طرفه منقول است بگیرند شیاف
ابیض و نمک تلخ و سیر در قدر انداخته با آب خل خمر و قدری روغن خوب جوش دهند و بخار آن بگیرند مر شقاقیه طرفه
البصر نافع است و در ملفوظ دوم امراض اس گذشته برود بفتح در لغت خنک است و بر هر چه خنک کند چیز برا نیز اطلاق
میکنند و در اصطلاح اولا آنچیز برا میگفتند که با بها و چیزهای سرد مثل کافور سرد کرده و سرشته نسایند و مانند
استعمال کنند و همین فرق میکردند در میان برود و ذرور و کحل که ادویه این هر دو کوفته و بیخته بغیر سرشتن
آن بچیزی از مایعات و دیگر بار و آنرا استعمال میکردند بخلاف برود و بعد ازین این رعایت متروک شد و بر ادویه
حاره و تربیت ناکرده نیز اطلاق نمایند چنانچه از کتب هویداست که این لفظ را بلا قید اطلاق کرده اند و ایضا
ذرور مخصوص بچشم نیست بلکه در جراحات نیز مستعمل میشود و فرق در میان ذرور و کحل انشاء الله تعالی خواهد آمد
و اول کسیکه تالیف کرده برود را اسلیانوس بود **برود احمر** چشم را سرد کند و سوزش باز دارد و نبات یکدرم مروارید
ناسفته یک مثقال و دو دانگ مس سوخته پنجدرم شادنج مغسول ده درم کوفته و بیخته استعمال نمایند **برود
احمر** بنسخهٔ دیگر که الحام قروح و تخفیف رطوبات و ازاله جرب کند منقول از تذکره اسفیداج رصاص و مرداسنگ هر یک
پنجدرم صدف محرق یکدرم توبال نحاس یکدرم و نیم اثمد دو درم شادنج عدسی چهار درم کوفته بیخته با آب باران برود
برود سازند و گاهی جهة جلا اقلیمیای فضه و جهة کثرت صمغ و نشاسته اضافه کرده میشود **برود اسود** دمعه
باز دارد و بیاض به برد مشک کافور هر یک یکدانگ زعفران پنجدرم شادنج هندی یکدرم مروارید دو درم

مارقشیشا هشت درم سرمه توتیای مغسول هر یک ده از ده درم صلایه کرده استعمال کنند برود اسود نسخه
دیگر نافع با وجاع عین شکر طبرزد حضض هر یک دانگی گلنار شادنج عدسی مغسول هر یک یکدانگ و نیم زعفران دو
دانگ مشک توتیای هندی قاقله هر یک یکدرم نحاس محرق مارقشیشا هر یک دو درم مرصاف اقلیمیا هر یک پنجدرم
افیون ده درم اثمد بیست درم و در نسخه دیگر ده درم است صمغ چهل درم و در نسخه دیگر چهار درم نوشته اند کوفته
و بیخته بکار آرند و اگر خواهند دوا خوب باریک شود و سحق بلیغ کرده شود صمغ را در آب باران مقداری که
چهار انگشت آب بالای صمغ باشد تر کرده ادویه را در آن سحق و صلایه کنند و در آفتاب بنهند تا خشک شود و هفت
نوبت همچنین مکرر پرورده صلایه کرده و بیخته استعمال نمایند اینست حاصل عبارت شاهی و جلالی که در ترتیب ساخت
این برود نوشته اند و میگوید این ضعیف که در وزن صمغ در دو نسخه اختلاف افتاده در یکی چهار درم و در نسخه
دوم چهل درم نوشته اند لیکن غالبا که ساختن نسخه اول را بترتیب اول و ساختن نسخه ثانی بترتیب ثانی نگاشته باشند
اما اگر باین تفصیل ساخته شود اولی باشد که قطعات صمغ را درست در این قدر آب که چهار انگشت بالای آن
باشد یکساعت تر کرده اند هرگاه لزوجت در آب ظاهر شود آب تمام از بالا گرفته دواها را کوفته در این آب سحق کنند تا حد
سیلانی دوا در شود در آفتاب خشک کنند و قطعات صمغ آب دیگر انداخته همان مقدار گذاشته این آب را
هم گرفته بدستور صلایه کنند و در آفتاب بگذارند تا هفت بار این پس سحق و بیخته بکار آرند برود باری
قوة باصره بیفزاید و محافظت چشم نماید مشک دانگی کافور دو دانگ سنبل الطیب شادنج زعفران هر یک یکدرم
مروارید ناسفته دو درم توتیا مارقشیشا اقلیمیا نقره هر یک پنجدرم کوفته بیخته استعمال نمایند برود جلا و
مقوی سرمه سرخ سپیده ارزیر هر یک ده درم صمغ عربی دو درم نشاسته چهار درم مهیا سازند همچنین است در قرابادینی
و در شرح حکیم علی بجای سرمه سرخ اثمد مرقوم و یکدرم اقلیمیای ذهب افزوده است برود حاد منقول از
شرح نشاسته چهار درم صمغ عربی سفیده رصاص اقلیمیای فضه سرمه هر یک دو درم باریک صلایه کرده استعمال
آرند برود حصرم بارد جهت امراض حاره و گرمی چشم نافع توتیا کرمانی کوفته و بیخته و آب غوره تر کرده هفت روز
پرورده دیگر بار سحق کرده بعمل آرند همچنین آورده حاجی جلال الدین و داود انطاکی در این برود شادنج پرورده
هم افزوده فرموده برود حصرم حار موافق جلالی که نافع است سبل و سلاق و جرب اجفان و دمعه را توتیای
کرمانی پوست هلیله زرد زردچوبه از هر یک پنجدرم زنجبیل دار فلفل فلفل ماميران چینی از هر یک دو درم برود حصرم
حار موافق قادری جرب و بیاض و دمعه و سلاق و سبل و ظفره را نافع باشد توتیای کرمانی ده درم
زنجبیل هلیله زرد زردچوبه هر یک پنجدرم دار فلفل ماميران چینی هر یک سه درم نمک سنگی
یک درم کوفته و بیخته بیست نوبت با آب غوره پرورند و در سایه خشک سازند و باز کوفته

کوفته و بحر بر بیخته در چشم باشند **برود حصرم حاد** موافق تذکره نافع سبل و جرب و حکه و سلاق و دمعه
و کمنه و حافظ چشم از رایحه عرق و مانع غلظ اجفان و نزلات و امراض بارده زردچوبه مامیران چینی حضض هر یک تحلیل
اثمد از هر یک ربع جزو فلفل و دارفلفل نوشادر مامیثا صبر از هر یک نصف جزو توتیای هندی شادنج مغسول هلیله
زرد و آمله و سنبج از هر یک یک جزو کوفته و بیخته در آب غوره انداخته یک جزو زرد در آفتاب نهند و باز آب غوره دیگر انداخته در
آفتاب پرورند همین قسم هفت بار پرورده بحر بر بیخته بکار برند **برود حصرم نسخه دیگر** منقول از جلالی دمعه باز
دارد و بیاض چشم ببرد مشک کافور هر یک انگی زعفران نیم درم ساذج هندی مامیثا هر یک یکدرم مروارید ناسفته
درم سه و توتیا هر یک دوازده درم کوفته و بیخته با آب غوره پرورده بکار برند **برود خیار بالنگ** بیارند
خیار بالنگ مجوف کنند و توتیا در ان پر کرده در خمیر گرفته در تنور نرم گذارند که خمیر پخته شود توتیا برآورده
سحق و صلایه بلیغ نموده بکار آرند **برود دمعه** سیلان اشک و تر بودن چشم را سود دارد استخوان هلیله کابلی سوخته
سه درم مازو سماق اندرانی هر یکی یکدرم و نیم **برود رمادی** که جهت حمره طبقه ملتحمه و درد آن و سیلان دمعه و درد
عرق آن بکار آید کافور یک طباشیر کتیرا دو ثلث یکدرم مروارید ناسفته نشاسته ورق گل بنفشه هر یک درمی کوفته باریک
مکرر از حریر بیخته بکار آرند **برود رمان** چشم را قوه دهد و بصر را تیز کند و حافظ صحت عین باشد انار ترش و شیرین
بگیرند و دانه آن با شحم بکوبند و بیفشارند و صاف نمایند و در یک من از ان صد درم عسل مصفی داخل کنند و در دیگ
سنگین با آتش ملایم بجوشانند و کف بگیرند و بقوام آرند و بمیل در چشم کشند تنها یا با گلاب همچنین است در اکثر قرابادینات
برود رمان نسخه دیگر مطابق قرابادین نجیب الدین و شرح حکیم علی جلا عین کند و بالغ النفع است
در بین امر بگیرند انار شیرین و انار ترش حامض المجموعه پس هر یک را علیحده بیفشارند و در ظرف انداخته
سربسته در آفتاب از اول خزیران تا آخر آب بدارند و هر ماه از ثقل صاف کنند بستر بالسویه جمع کرده
سه رطل از ان از صبر و فلفل و دارفلفل و توتیا یک یکدرم سائیده انداخته بردارند هر چند کهنه شود بهتر شود
هم بتقطیر و هم به تکحیل بعمل آرند و حاجی جلال نوشته که اگر قدری هلیله زرد کوفته و بیخته تنها و همچنین نبات تنها در
آب کنند هم سود دارد **برود قروح** که از جهت رمد حار بغایت نافع است توتیای کرمانی را کوفته و بحر بر بیخته در
آب کدوی تازه هشت روز پرورده خشک کرده دیگر بار سحق بلیغ نموده استعمال نمایند **برود کافوری** حرقت
و حرارت چشم را مفید است توتیا با آب غوره انگور پرورده نیم درم کافور دو حبه با قیراطی کوفته و بحر بر بیخته استعمال
برود کافوری موافق تذکره داود انطاکی که اطفای چشم و ازاله رمد حار و غلظه اجفان و سلاق و
جرب آن کند و دمعه را دفع و بیاض را قطع نماید و اگر در دهان باشد تحلیل اورام و قطع سیلان دم و اصلاح
قروح آن و استحکام اسنان کند کافور ربع جزو مروارید نشاسته توتیای هندی ورق گل سرخ هر یک نصف جزو صدف محرق

اثمد حصول هر یک جزء کوفته و بیخته یکبار بجا و اش بار دیگر بطبیخ عفص پرورده خشک کرده سحق بلیغ نموده بکار برند
برود لین جهت نقابای ساذج هندی نحاس محرق افیون نشاسته هر یک هفت درم صمغ عربی سی درم
اقلیمیای فضه چهل درم اسفیداج رصاص شصت درم بدستور لیاز نند **برود مصاص** که جلا و مقوی و شادنج
مغسول نحاس محرق هر واحد نیم درم صبر سقوطری بوره ارمنی هر واحد درمی زنجار فلفل سفید دارفلفل تخم حنظل زعفران
باتجواه هر واحد نصف درم کوفته سحق کرده استعمال نمایند **برود نقاشین** جهت شدت تقویت بصر که اعانت
بانکار کار نقاشان میکند باین نام مسمی شد باهم جلا و کحل رمانین نیز خوانده میشود و بغایت مقوی بصر و حافظ صحت آن
و قاطع دمعه و قالع بیاض و حکه و جرب مزمن و محلل اورام است و جالینوس تالیف وی کرده مامیثا مارو حشیشج انزروت
زبد البحر هر یک ربع جزء صبر فلفل دارفلفل شادنج مغسول یا مقناطیس سوخته مغسول هر یک نصف جزء توتیای کرمانی ساذج هندی
مس سوخته هر یک یکجزو باریک ساخته با آب انار ترش سه کرت بپرورند و هر دفعه در آفتاب گذارند **برود هندی**
نافع است سبل و غشاوه و بیاض عین و دمعه و نفخ اجفان توبال مس نحاس سوخته زنجار هر یکی هشت درم
بوره ارمنی صبر سقوطری نمک اندرانی هر یکی چهار درم فلفل سیاه زاج مصری سوخته زنجبیل هر یکی دو درم همه را کوفته
بیخته بسرکه پرورده رها کنند تا خشک شود دیگر بار سحق و صلایه نموده استعمال نمایند **برودی** که جالی و تقویت
حکیم کمال الدین حسین شاگرد حکیم علی این را هم از برودهای نقاشین شمرده آب رازیانه تر بیست مثقال عسل مصفا
ده مثقال زهره کبک یک مثقال مجموعه را در شیشه کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود **برودی** که تقویت بصر و حفظ
صحت آن کند پوست بیضه مدبر چهار درم عفص یکی سه درم زعفران دو ثلث درم کافور دانگی و این برود را مولف
خلیفه استعمال میکرد **برودی دیگر** که حفظ چشم و تقویت بصر و قطع دمعه کند مسک یکدانگ کافور دو دانگ زعفران
ساذج هندی هر یک یکدرم مروارید دو درم مامیثا هشت درم توتیای اخضر اقلیمیای ذهب هر یک دوازده
درم اثمد منقوع در آب باران یا آب چاه مقطر بیست روز بیست درم توتیا و اثمد و مروارید و مامیثا را سه روز با
سحق کنند و خشک کنند و دیگر دواها را کوفته و باریک بیخته بیامیزند و بکار برند **برودی** که سرخی چشم را دور و تسکین
حرارت آن کند مشک کافور هر واحد نصف دانگ مامیثا صمغ ساذج مروارید هر واحد سه درم انزروت مربی چهار درم
اسفیداج رصاص یکدرم **برودی** که جلا و تبرید و اطفای حرارت عین کند اقلیمیای ذهب چهار درم توتیای هندی
اثمد هر یک یکدرم سحق کرده بگلاب خل خمر خمیر کرده در خرقه گردانند و هفت بار غسل دهند پس خشک کنند و سحق
نمایند و کافور از دو دانگ تا نصف درم بقدر حاجت تبرید یار کرده بکار آرند **برودی** که بصر تیز کند و انتفاخ
نرم رخوه را نیک کند و بالا بردارد سنبل خسته تمر محرق لازورد مغسول از هر یک یک جزء برود از شاهی منقول است
برودی که بیاض چشم و دمعه و ظلمه و ابتدای نزول الماء را نافع است و تقویت چشم و نشف رطوبات آن کند

کنند ساذج هندی نصف درم لوزی یکدرم نشاسته دو درم کحل اصفهانی شش درم همه را سحق کرده استعمال نمایند
بریوما دوائی است که بدر را در یکروز اصلاح آرد لهذا باین اسم مسمی شده و جهت تسکین ضربان چشم و ردع ماده
اثر تمام دارد و از آن که این دوا اکثر شیافها ساخته میدارند شیاف بریوما نیز مشهور است شیاف مامیثا
انزروت عربی هر یک هشت درم زعفران دو درم کثیرا یکدرم افیون نیم درم صلایه کرده با آب باران شیاف سازند
و وقت حاجت بسپیدهٔ بیضهٔ مرغ حل کنند و بکشند **بریوما نسخهٔ دیگر** که زیاده از اول تحلیل کند گلسرخ تازه
پانزده درم زعفران هشت درم صمغ عربی هفت درم افیون سنبل هندی هر یک دو درم با آب باران سرشته
شیاف سازند و وقت حاجت بکار آرند **بریوما نسخهٔ دیگر** اتوی از هر دو مراقاقیا هر یک دوازده درم سرمهٔ اصفهانی
مغسول اقلیمیا از هر یک هشت درم مس سوخته مغسول چهار درم صبر دو درم افیون یکدرم کوفته بسپیدهٔ تخم
مرغ سرشته بوقت حاجت با شیر دختران حل نموده بکحل آرند نسخهٔ اول در اکثر قرابادینات و در منهاج است و
نسخهٔ دیگر از منهاج است **بریوما نسخهٔ دیگر** منقول از جلالی پرده که در چشم پیدا شده باشد زایل کند عروق
هر یکی دو درم صمغ عربی چهار درم سنبل الطیب نیم درم دو دانگ پانزده درم کوفته و بیخته با آب سرشته شیافها سازند
و در سایه خشک کنند **بنفسجی** وقت هیجان چشم و نفرت از ادویهٔ حاره و در جرب مستعمل میشود بعضی این مرکب را شیاف
لطفا نوشته اند و بعضی در برودات شمرده گل بنفشه تخم کشنیز سوخته صمغ عربی کثیرا هر یک یکدرم نشاسته سه درم کوفته و بیخته
در سرکه پنج بار پرورده بحریر بیخته بدارند **بنفسجی نسخهٔ دیگر** که تاریکی چشم و دمعه و جرب و حکه را نافع است منقول از قادری
و صاحب قادری نوشته درین نسخه اگرچه بنفشه داخل نیست لیکن چون لون او مشابه بلون بنفشه است بدین
نام میخوانند شادنج مغسول دو درم مس سوخته دار فلفل سنبل الطیب هر یک نیم درم ساذج هندی دو دانگ قاقله مشک دم الاخوین
هر یک دانگی کافور نیم دانگ مهیا ساخته بدارند و شیخ در معالجات جزوی در علاج قوتنه که در مقله حادث شود استعمال
بنفسجی را فرموده غرض باین مرض نیز نافع است **کلمهٔ سوم از ملفوظ اول مکتوب دوم** ادویهٔ چشم دردواهای
تازی است **تریاق النفع** چشم روشن کند و رمد سوداوی را نافع است در ملفوظ سوم ادویهٔ امراض راس گذشته
توتیا مدبر که در رمد بعد از تنقیه فصد و ردع ماده از چشم کنند توتیای کرمانی سبک کوفته و بیخته در هاون با آب بسیار
بمالند و روی آب را در ظرفی دیگر کنند و همه ثفل را با آب تازه باز بسایند تا مدت ده روز بعد از آن خشک کنند
در گوشهٔ چشم که از طرف بینی است بدست قدری بگذارند **توتیا مدبر** با آب هلیله جهت دمعه که از ضعف عضلات چشم
باشد بکار آید بگیرند هلیلهٔ زرد بقشر و یک هفته با آب بخیسانند و بدست مالیده صاف کنند و توتیا را در آن پرورند
از کلمهٔ چهارم خصی جوارش ملوکی است که جهت روشنی چشم استعمال آن مسلوک است در ملفوظ سوم ادویهٔ امراض
راس گذشته و در منافع جلنجبین نوشته اند که چون گلقند را با مثل آن اسطوخودوس نصف آن عربای بنفشه

ممزوج نموده مقاومت کنند ازاله رمد کهنه و بخار و ضعف باصره کند **کلمه پنجم از ملفوظ اول مکتوب**
دوم ادویه چشم در ذکر دواهای که حرف اول اسمای آنها حای مهمله است **حب ایاره** منقول از جلالی جهت
درد چشم و **حبهای بنفشه** که رمد و درد چشم را نافع است **حبهای ذهب** که ابتدای نزول ماء و دیگر
امراض چشم را مفید است در ملفوظ اول ادویه راسی و یک نسخه حب ذهب جهت تحدید البصر در ملفوظ سوم ادویه
سر گذشته **حب خشیار** که تاریکی چشم ببرد و قوت باصره دهد در ادویه صداعیه گذشته **حب صبر** که طبری
در معالجه ظلمت بصر که از سوء مزاج بارد و مادی باشد ذکر کرده زعفران دو دانگ گلسرخ افسنتین رومی تخم کرفس
هر یک یکدرم و نیم صبر سقوطری خالص غیر مغسول برابر ادویه کوفته و بیخته بشراب صاف یا آب یا در سخنویه یا بآب برگ
اترج حبها سازند قدر خوراک دو درم **حب العافیه** که بوجع عین سود مند است هم در ادویه صداعیه گذشته **حب
عشا** یعنی شب کوری سقمونیا مشوی نیم دانگ مقل دو دانگی گلسرخ دو دانگ صبر چهار دانگ غاریقون پوست هلیله
کابلی هر یک نیم ترید مجوف یکدرم بآب حب سازند و این یکشربت است **حب قوقایا** که درد چشم را نافع
است از ادویه صداعیه گذشته **حب قوقایا دیگر** درد چشم و درد سر را سود دارد و تن را از فضول پاک کند
ایاره فیقرا ده درم ترید اسطوخودوس هر یک یکدرم شحم حنظل سه درم و دو دانگ سقمونیا دو درم و نیم و در نسخه دیگر
کتیرا یکدرم زیاده کرده اند بآبی که مقل در آن حل کرده باشند حبها سازند یکجلده شربت است درین نسخه و نسخه ثانیه
حب قوقایا که در ادویه صداعیه گذشته سهل فرق است **حب قوقایا دیگر** چشم روشن کند در ریختن ماده دماغ را
بچشم نافع آید و درد سر را نافع باشد و صفرا را منحدر گرداند و فضلهای دماغ و سر و معده دفع کند و داء الثعلب را نیز
نافع بود صبر سقوطری سقمونیا شحم حنظل عصاره افسنتین مصطگی هر یک دو دانگ و نیم مقل دو دانگی کتیرا نیم دانگ این
یکشربت است و همه وقت حبی بر نفذ اهم میتوان خورد و درین نسخه و نسخه اول حب قوقایا که در صداع گذشته سهل
فرق است و این هر دو نسخه از جلالی منقول است **حب کوکوالی** روشنی چشم بیفزاید و از نزول ماء مانع آید و اینهم در
ادویه صداعیه گذشته **حبی** که در علاج حول که از زوال بعضی طبقات عین بسبب صعود ابخره رطبه از معده بهم میرسد
بکار می آید و در تنقیه معده درین مرض و غیر این مرض بسیار مفید است صبر سقوطری پانزده درم هلیله سیاه سه درم
افسنتین رومی دو درم گلسرخ یکدرم و نیم مصطگی تخم کرفس انیسون هر واحد دو ثلث درم رب السوس دو دانگ کوفته و
بیخته بآب برگ اترج یا خمیر عتیق حب سازند **حبی** که بکشیدن در چشم نفع میکند بر جرب شدید و تسکین میکند ورم و حرارت را
و سبل و دمعه را منقول از قانون فیلزهره قرص عصیر نخ ابیض خشک کرده هر یک شش درم افیون دوازده
درم زعفران بیست و چهار درم ورق گلسرخ تازه که سفید اوراق قطع کرده محقق سرخی گرفته باشند چهل درم
شیاف مامیثا صمغ عربی هر یک چهل و هشت درم همه را کوفته بآب باران و آب اکلیل الملک معجون اگر تازه

تازه باشند و الا مطبوخ صاف کرده سحق کنند و حبها مثل حمص خشک کرده نگاه دارند و وقت حاجت بر سنگ یا صندل یا آب
سرد یا شیر زن یا سفیدی بیضه سائیده اکتحال کنند **حبهای هندی** که در امراض چشم بکار آید بر تبهلا و
مودک که جهة جمیع علل چشم و ابرو نافع است در ملفوظ سوم ادویهٔ امراض اس گذشته حبهای که کل جمیع
امراض چشم را النفع رساند **حب** معمول حکیم شاه محمد اکبرآبادی رحمة الله علیه نافع سبل و ذرد چشم و اکثر علل
صداعیه گذشته **حبی** که کشیدن آن در چشم ریختن موی مژه و خاریدن آنرا که بتازی سلاق گویند نفع دارد اول
بسوط آب بارکتابی خوب پاک کنند بعد از آن سر بجای آب گرم دارند و بحجام بسیار روند و باز این حب باشند سنگ بصری
توتیای سبز نبات کافور بوزن برابر سائیده با آب جهالبته روز با آب سفیدی سائیده در چشم کشند **حبی** که جهت
ضعف بصر انواع ضعف را نافع کیسر عدلی چندن سفید دار چینی کوشهه کافور جو وانه الایچی سرچ ناکیسر حمله برابر
سوده با آب حب سازند و با آب سرد سائیده در چشم کشند **حبی** که کشیدن آن در چشم مرض شب کوری را نافع است هلد ار هلد
پیپل هر را سیر بدها کهه رسوت گوتهه رکت چندن همه برابر باریک ساخته در آوند آهن کنند پهنگره هفت روز بعد از آن
بهمان شیره در آوند مس هفت روز کهرل کرده مانند مرچ گولیها ساخته در سایه خشک کرده وقت شب یک گولی با آب
سحق کرده در چشم کنند **حبی دیگر** جهت شب کوری برهم گوش آدمی جوان پوست بهیرا هر دو برابر لیسا سفید و با شیر
عورت گولیها برابر نخود بندند یک گولی را تا ده روز بعسل حلکرده و ده و ساخته از روز باقی مانده در چشم کشند
تمام شد حبها بدانکه در معالجهٔ امراض چشم گاهی اطریفلج تحقیقها هم می افتد و نسخ آنرا در معالجات جزوی
اطبا نوشته اند **حلوائی** که ضعف بصر را نافع است از سپیده و شکر و روغن زرد بوزنی دیزیتی که معمول است
حلوا پزند و قدری فلفل دراز سائیده آمیزند و هر ناشتا هفت دام بخورند **کلمه ششم از ملفوظ اول**
مکتوب دهم ادویهٔ امراض عین در دواهای است که ابتدای آن خاست **خرم** بضم خای معجمه و فتح و تشدید
رای مهمله لفظ فارسی است بمعنی فرحناک و در اصطلاح اطبا بر چند دوا اطلاق میکنند یکی بر پوست بیضهٔ نقی مغسول
دوم بر مرجیه سوم بر سراج قطرب که این هر دو دوای مفرد است و در ادویهٔ چشم اطلاق میکنند بر دوای مرکب که
یکجزو آن پوست بیضه مدبرست تسمیة له باسم الجزو و این نسخه قرار یافته چنانچه مرقوم میشود و بعضی این را که خرم
بحای مهمله و زای معجمه نوشته اند خطاست **خرم صغیر** عبارت از پوست بیضه مدبرست که مثل هبا باریک سائیده
با شکر فقط ممزوج سازند و طریق تدبیر پوست بیضه انشاء الله تعالی در ملفوظ دوم خواهد آمد و بعضی تنها پوست
بیضه مدبر را بی امتزاج شکر استعمال میکنند و همین را خرم صغیر خوانند و بعضی با شکر گره های نی کهنه که آنرا بعربی
تعبیر بعقد قصب البیع کنند نیز سائیده می آمیزند **خرم کبیر** مجرب که بیاض قوی را قلع نماید حجر المسن جزو شیر زرق
نصف جزو قشر بیضه مدبر مروارید عقد نی کهنه خاکستر صدف زبد البحر شیح بحر الصفر سیح اقلیمیای فضه اقلیمیای

طلا شادنج بسد ربادحجاج نسر هر یک جزوی کوفته بحریر بیخته بمیل در چشم کشند یا ذرور سازند و بر فاده به بیندند
خرم معسل که قویتر از کبیر است بعد المضب مشهور بدیر سبضیه لعاب صدف محرق شادنج سرگین خطاف بسد بوره ارمنی
جمله هفت دواست مساوی بستانند و سحق کرده در مراره نسر یعنی کرکس و مراره کرکی یعنی کلنگ بپرورند و خشک
کرده دوباره سحق کرده در عسل رقیق صاف حل کرده بعد الاکتحال بر بخار قمقم که دران خطا طیف جزو آن تخم حلبه و بابونه
و ورق سداب با اکلیل جوشانیده باشند اکتحال نمایند و این دواها در بیاض غلیظ دادان قوی بکار برند خمیره
سعتر اگر مداومت کرده بر اکل این تخفیف میکند نازل عین را و اگر هر روز بمثقالی وقت خواب خورده بخوابند
مأمون میدارد از نزول و طریق ساختن این خمیره مثل طریق ساختن گلقند است که برگ تازه آن را با شکر یا قند یا
عسل مالیده مثل گلقند بپرورند یا برگ خشک را یکجوش داده با شیرینی مرتب کنند و این را مربای صعتر هم تعبیر
کرده اند **کلمه هفتم از ملفوظ اول مکتوب دوم** ادویه عین در چیزهایی است که ابتدای [illegible]
دال است **دوا الکاتب** نام کحلی است که جهت حفظ صحت چشم و تقویت نظر و نشف تری سود دارد منقول
از ارشاد کافور دانگی هلیله زرد سه درم شیاف مامیثا بزر الورد آب غوره انگور هر یکی یک درم سرمه اصفهانی [illegible]
باران دو درم بدستور کحل سازند **دواهایی** که تحدید بصر و تقویت چشم و جلای آن کند از انجمله آنست که اکتحال بآب
مقوی است **دیگر** آمله که هم خوردن آن و هم اکتحال بآب آن تقویت عین میکند و خشک این را سائیده [illegible]
کرده و با دو مثل آن شکر آمیخته بقدر سه درم با آب نیمگرم استفاف کردن از ضعف بصر و جلای ظلمت آن کند **دیگر**
ابریشم اکتحال بآب مقوی است **دیگر** اجاص که صمغ آن اکتحالا تقویت و جلای بصر نماید یا خالی از حدت نیست استعمال
آن با مثل اسفیداج و کثیرا مناسبتر است **دیگر** اسفنج که حراقه آن خصوصاً مغسول از ان جالی است بجلای عین
دیگر اسقیل که اکل آن تحدید بصر کند اما مصدع و محدث دوار است و مصلح آن سکنجبین عنصلی است **دیگر** اشق که
اکتحال بحلیب صاف آن جلا می بخشد بیاض را و نشف میکند بلة عیون را **دیگر** اشنه که اکتحالا و شربا جالی بصر و مقوی
و نافعترین ادویه عین است **دیگر** افتیمون مطبوخ آن خوردن تحدید بصر کند **دیگر** اقاقیا خصوص مصری است که
تقویت و تحدید کند **دیگر** [illegible] که تقویت عین بجلا و نشف رطوبات مستکنه میکند خصوص محرق آن و ظلمت چشم نیز دفع
کند **دیگر** بصل که جلای بصر میکند یعنی اکتحال بعصاره این ظلمت بصر را که از سبب رطوبت و مواد غلیظه باشد دور
کند **دیگر** [illegible] که تحدید بصر و جلای بیاض عین کند **دیگر** بلسان که اکتحال بآب و روغن آن جلای غشاوه
چشم کند و ابتدای نزول الماء نافع است **دیگر** بنجنگشت اکتحال بعصاره آن تحدید بصر کند **دیگر** بورق که اکتحال آن
با عسل تیز میکند نظر را **دیگر** جاوشیر که اکتحال بآب هم تحدید بصر میکند **دیگر** جوز را که گرفته شود در اول ظهور آن
و کوفته با عسل مخلوط کرده اکتحال بآن کنند جلای غشاوه بصر میکند **دیگر** جوز بوا اکحلا تقویت چشم بصر میکند و سنبل نیز

نیز نافع است دیگر دارچینی نفع بظلمة و غشاوه میکند اکلا و کحلا و تنهایی آن تحدید بصر میکند و با زرد بیضه نفع
بوجع عین میرساند و رطوبة غلیظه هم از چشم دفع میکند دیگر دخان قوا ریر بسیار جالی است و گرم است و جدا میکند
دموع را و قطع میکند سبل را و دخان هر واحد از زفت و میعه و مر و کندر تقویت اجفان و تحسین ابدا و انبات شعر آن
میکند و بعله سلاق و حکه یاق نافع تر است دیگر دم ورل و حردون یعنی خون اینها تقویت بصر کند دیگر دماغ
خفاش با عسل تحدید بصر کند و ابتدای نزول نافع است و مرارهٔ خفاش نیز محد است دیگر بلیله کابلی را اگر صحیفه
سیف هندی با آب حک کرده اکتحال نمایند تقویت چشم و ازالهٔ استرخای آن کند دیگر هند باست که شیرهٔ
کاسنی بری جلا میکند بیاض عین را و آب و قیاط حشقوق اکتحالا نافع لغشا است دیگر زبد البحر جالی آ و با دو
مناسبة قلع بیاض هم میکند دیگر زعفران اکتحال با آن تقویت روح باصره و جرم عین و تحلیل فضول آن کند و هم
مانع از نزول ماده بدان می آید خصوص که مطبوخ بلبن امراة باشد دیگر زنجبیل اکلا و کحلا جلای ظلمة عین و رطوبی
کند و اگر رطوبت کثیر بود پرورده خشک نمایند و اکتحال با آن فرمایند نفع بغشاوه و ظلمة بصر زیاده رساند دیگر
زنجار بگیرند یکقطره از زیت و یکقطره از عسل و یا چند قطره شیر زن در صلایهٔ نحاس سائیده در چشم کشند تحدید بصر و جلای
غشاوه و جلای بیاض و جلاء آثار عارضه از اندمال قروح کند دیگر زیتون که اکتحال بعتیق آن جهة ظلمة بصر و نفع
آن جهة غشاوه و هم جهة جلای چشم و وسخ قروح آن و جلای او و بیاض آن نافع است دیگر حاشا خوردن آن با طعام
مثل دیگر بقول حفظ قوت باصره و ازالهٔ ضعف آن کند دیگر حرمل و دیسقوریدس گفته که اگر سحق کنند آنرا با عسل و شراب
و مرارهٔ کبک یا دجاج و آب رازیانه موافقت میکند ضعف بصر امتلائی را دیگر حلتیت جهة تحلیل و ترقیق این مواد را
تحدید بصر میکند و بسبب قوت تحلیل و شدة لطافت جوهر خود شدید النفع است ابتدای نزول را دیگر حمام یعنی کبوتر
اگر سوخته شود سر کبوتر با پشه پر آن و سحق کرده اکتحال کرده شود و بدان نفع میکند ظلمة بصر و غشاوه دیگر کرنب نفع
میکند چشم رطب مزاج را و مضر است بچشم یابس مزاج و آب مطبوخ آن نفع میکند چشمهای را که عیبا به صاحب آن ظلمة
بسبب رطوبت یا بخار غلیظ و خوردن کرنب بستانی بکرر نفع میکند تضعیف بصر و ارتعاش دیگر کحل ة اکتحال با آب
آن مقوی بصر و دافع ضعف و لیست و اثمد را در بین آب پروردن نافع است مر اجفان را و فزاید در روح باصره و مانع از
نزول است دیگر کمون عصارهٔ بری آن جالی بصر و جالب دمعه است دیگر لبن لقاح را مقوی عین و البان حمر را جلاء
دم عین نوشته اند دیگر لحم ادمان لحم ضان مقوی بصر است خصوص در مشایخ و لحم سباع ذوات مخالب را
نافع و مقوی علیت نوشته اند دیگر لوز یعنی بادام مقوی بصر است دیگر مرارهٔ جمیع مرارات جلاء محلل با لطف هولت و
مرارهٔ دیک و دجاج و کبک و عقبان و براه و طیور ماء و لقالق و ظباء و حیوان ماکول و خنزیر و ضبعة بهمه تحدید بصر و جالی
دمی است و مرارهٔ ثور با آب رازیانه بنهایت تحدید بصر کند این زهر گفته اکتحال بمرارهٔ وب با عسل و رازیانه

جالی بصر است و نیز او را بنیت که استعمال کرده شود مگر بعد تنقیهٔ خاص و عام دیگر سداب خوردن سداب مطبوخ تحدید
بصر کند همچنین عصارهٔ آن با عصارهٔ رازیانه و عسل کحلا و اکلا محد بصر است و بزر سداب سحق کرده با عسل و
شراب و مرارهٔ دجاج و زعفران و آب رازیانه نفع میکند از ضعف بصر دیگر سندروس وقتی
که سائیده شود یا سنده شود در جگر و بریان کرده شود بر آتش و اکتحال کرده شود و بصدیدی که مشیود از آن
ابرا میکند از ضعف بصر و نفع میکند غشاوه و وقتی که گداخته شود در شراب اکتحال کرده شود بان بس
نیست هیچ دوای برابر این درین منفعت و اگر تقطیر کرده شود دخان این را در چشم جلای آثار میکند
جلای عجیب دیگر عنب الثعلب است که اکتحال بعصارهٔ آن مقوی بصر است دیگر فجل است که تقطیر
آب او نافع تضعیف بصر و دافع آثار ماق است و اگر در آب او اشق حل کنند و صاف نموده تقطیر نمایند
بصر را تیز کند دیگر قراصیا است که اکتحال بصمغ او محد بصر است دیگر شقایق است که عصارهٔ وی
بظلمة بصر و بیاض و آثار قروح نافع است دیگر شلجم است گفته است تناول مطبوخ او و غیر مطبوخ
نافع است به بصر دیگر ترمس است که سه درهم از او از جهت بخار تقویه روح باصره کند دیگر خروع
است که اکتحال آن مقوی بصر و نافع به نزول ما است و درین امر بیعدیل است دیگر خطاف است
که اکتحال بر ماد او محد بصر است و اگر با رماد او قلیلی سنبل منضم سازند درین امر نافعتر میگردد دیگر
خلاف است که صمغ او نافع است به بصر ضعیف جدا دوائی که تناثر اشفار را که از داء الثعلب بود نافع است
میل را با آب بیاض مسحوق تر کرده در روغن چند بار دلک کنند و بعضی طلیه داء الثعلب طلا نمایند دوائی که تناثر اهداب را که
بعد از تنقیه غلیظ موجب مفید است استخوان خرما سوخته سه درم سنبل رومی دو درم نرم بسایند و بکشند دوائی که تنقیه اشفار
از قمل کند اول با آب تلخ بشویند پس شب یمانی سحق کرده بر اجفان طلا نمایند دوائی که بشعیره نافع است موم گرم کنند و چند بار بر
شعیره نهند دیگر سر باسق طلا کنند و سر بخار آنگرم نهند دوائی مخصوص مجرب صبر سوخته یک جزو نوشادر نیم جزو کوفته با عسل مسحوق
استعمال کنند دوائی که نفع میکند به جرب عتیق و باذلی که سائل باشد از آن قیح و بقروحی که دشوار باشد اندمال آن و باکله
که حادث شود در وی فلفل ثلث مثقال زعفران نصف مثقال مرزنجوش محرق هر یک نیم مثقال نحاس محرق دو مثقال عفص جهار
وقیه و نصف شراب نه وقیه دواهای خشک کوفته و بیخته اول بشراب سحق کنند هر گاه خشک شود بعقید عنب سحق کرده
با آتش ملایم طبخ داده در ظرف نحاس بردارند دوائی که جبار را نفع بخشد سفیدی بیضه را با روغن گل در چشم
دجاج مصفی زده وقت خواب بر چشم به بندند و از دخول حمام و امثال آن بر سر و انکباب بر بخار آب و اکثار
کنند و تدهین راس نیز نافع است دوا جهت دمعه سنگ بصری هلیله زرد هر یک دو درم صبر سقوطری فلفل گرد
هر یک نیم درم کوفته و بیخته در چشم کشند دیگر زهرهٔ خروس اکتحال کند دوا جهت دمعه که بسبب ضعف عضلات چشم

چشم باشد استخوان ملیله رز سوخته نمک هندی مازو مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند دوائی که بوره را
سود دهد و روده است که رطوبت باریک مانند تار عنکبوت از سر فرود آید و در چشم بخلد و مردم گمان کنند که چیزی
از خارج بچشم در آمده کف دریا سنگ بصری توتیا سپیداج کاشغری مقشر همه برابر سوده در چشم کشند دوائی که
بیاض را رنگ کند تا سفید نماید مازو اقاقیا هر یک یکدرم قلقند نیم درم با آب شقایق نعمان بسایند و شیاف
کنند باز با آب شقایق پرورده خشک کنند همچنین چند مرتبه پرورده خشک کرده بکار برند و سرمه‌ها که باین کار آید
انشاء الله تعالی در صفحها بیاید دوائی که بیاض رقیق زایل کند عصاره شقایق عصاره فقلوبون دقیقه
با عسل صاف در هم آمیخته بکشند دواهای که بیاض غلیظه قطع نماید در ابواب دیگر انشاء الله تعالی خواهد آمد
دوائی که بیاض و تاریکی چشم و ظفره را نافع است زعفران دو درم سنگ مقناطیس زنگار اشق هر یک چهار درم
با عسل مصفی سه وزن ادویه سرشته بکار آرند دوائی دیگر ملایم تر ظفره را سود دارد قلقند توتیا در یکی
یکدرم صمغ عربی نیم درم هر سه کوفته بشراب کهنه سرشته بطور شیاف ساخته بکار برند دوائی که ظفره را نافع است
چرک گوش آدمی با شهد آمیخته هر روز بکشند اگر ضعیف و تنگ بود البته برطرف گردد و اگر سطبر و کهنه باشد از
فرسودن بار با مدو ناخنه سطبر را بغیر از قطع علاج نیست دوائی که در غرب قبل از انفجار و بعد آن مستعمل میشود اظفار
الطیب صبر مساوی سائیده استعمال نمایند دوائی که هنگام انفجار غرب بجهت پاک نمودن از ریم بسوراخ
بچکانند روغن گردگان کهنه شده بچکانند یا مغز گردگان کهنه بکوبند و دران کنند و مورد خشک سوخته بر بالای
آن ریزند دوائی که نزول آب و ضعف بصر را سود دهد صمغ عربی یک درم حب الغار مقشر ده درم هر دو را جهت
نزول بول کودک نارسیده بسایند و بچشم کشند و جهت ضعف بصر بآب کافیست دوائی دیگر جهت نزول
زعفران روغن بلسان هر یکی یک درهمی مر صاف دو درهمی قلقیا چهار درهمی فلفل هشت درهمی نمس سوخته
شانزده درهمی ادویه یابسه با آب رازیانه تر بسایند و با روغن بلسان هم آمیزند و صمغ عربی سائیده ده درم
اضافه کرده بعضی اوقات با عسل و بعضی احیان با آب رازیانه تر استعمال نمایند دوائی معین جهت نزول آب
سکبینج دو درهمی حلتیت خربق سفید هر یک شش درهمی عسل بقدر کفایت دوا جهت غده که در گوشه چشم طرف
بینی بهم رسد بکار آید زنگار توتیا در آب سائیده بران گذارند و مداومت نمایند و اگر اثر نکند باهن قطع کنند
و تخم مرغ بگذارند دوائی که طرفه نافع است خون که از کندن شهپر کبوتر اهلی بر آید گرم در چشم کشند چند کرت
بعمل آرند و فصد مقدم دارند دوائی مجرب جهت شب کوری منقول از طبری رحمة الله تعالی رازیانه
یکدانگ دار فلفل یک درم کوفته و بیخته نگاه دارند و زداید جگر با غرا بر آتش یا تابه گرم نهند تا جوش خورد و کف ظاهر شود
پس قدری ازین فلفل و رازیانه سائیده بر کف پاشند پس هر گاه زبد دیگر ظاهر شود دیگر اندازند تا جگر بریان شود و این

دوای جگر مثل خرقه خشنه خشک شود لیس از آتش فرود آورده سرد کرده دوا را جدا کرده باریک سائیده اکتحال کنند
همچنین اکتحال با آب سرگین اسپ که از علف علف کرده باشد بعد از تنقیه و حجامت طبری از مجربات ابو عمران نوشته
و صاحب شرح اسباب و علامات نوشته که اگر جگر تیس یعنی بز کوهی را با قدری زرد زرنیخ و دار فلفل و قدری بجوشانند و
انکباب نیز بر بخار آن کنند نفع عظیم بخشد و انکباب بر بخار جگر تنها که وقت بریان کردن متصاعد میشود همین کار کند
اگر دار فلفل و موج را در کبد تیس غرز کنند و بریان کنند که صدید از آن جاری شود و از آن صدید اکتحال کنند نیز برای
شبکوری میکنند و این ضعیف با کثری چنین گفته و از نفع آن شکر گذاری شنیده که جگر با غرز ابر با یه گرم گذارند
و بکار و دسته جا شق کنند و دار فلفل سائیده بر شقها پاشیده هرگاه صدید جاری شود بقدر رسی از این
صدید اکتحال کنند **دوائی** نافع غشا و ظلمه و ملیسی که می بینند از بعید و نمی بینند از نزدیک و هم نافع است
با جتماع آب در چشم بگیرند عسل صاف سه درم مراره غراب سیاه مراره کبک مراره کرکی مراره صنع مراره ماعز هر واحد
دو درم روغن بلسان یکدرم و نیم همه را سحق کرده مخلوط نموده صبح و شام بکشند **دواهای هندی**
دوا دش امرت در معالجه چشم دوائی است معروف و ممدوح اهل هند روشنی چشم بیفزاید و اکثر امراض
چشم بر باید و برفع تنقص و بهم رسیدن اشتها نافع آید نمک سنگ دو درم پوست بلیله لولا دکشته فلفلین بسبلو حین
هر یک چهار درم پوست هلیله بلیتی هر یک هشت درم آمله مقشر شانزده روغن ماده گاو بیست و چهار درم
شهد جعل دو درم نبات پنجاه و چهار درم اول دواها را کوفته و بیخته با روغن و شهد و نبات ترتیب دهند مقدار
چهار درم هر شب بخورانند و این را از جمله رسایین نوشته اند **دوائی** که درد چشم را بیک لحظه ساکن کند لوده سپید گندم
روغن گاو هر یک چهار درم همه را خمیر کنند و چهار غلوله سازند و سفالی بر آتش ملایم نهند و یک غلوله بران گذارند
چون گرم شود و نرم گردد بر چشم نهند همچنین کنند تا درد برطرف شود دیگر زرچوبه و لوده و ارهلد کوفته بیخته با شیر زن یا شیر
گوسفند جوش دهند و کف آنرا در چشم کشند و این هر دو دوا جهت رمد دموی و صفراوی مخصوص است و بلغمی و سوداوی
و دمی را نیز نافع است و حسب تجربت که در دموی اول خون بفصد و یا حجامت بکشند و بمطبوخ هلیله و خیار شنبر و کشمش
طبع ملایم کنند و در صفراوی تلیین کافیست و بعد تنقیه کشنیز خشک یک درم با هم چندان نبات کوفته و بیخته وقت
خواب بخورانند که از حرارت باشد دفع کند و بخار باز دارد **دوائی** که بجمیع اصناف رمد سود مند است هر شش درم
لوده شش درم با آب بسایند و پنبه محلوج بدان تر کنند و بر پشت چشم گذارند و ببندند **دوائی** که پوتلی بسته بر چشم
گذاشتن جمیع اقسام رمد را نافع است لوده هلدی پهتکری همه برابر کوفته در آب لیمو خمیر کرده در قلعی منهی لیپ کنند و بعضی
بهلاوه را بر آتش انداخته قدح معکوس بران گذارند تا دود آن بدوا برسد لیس بر آورده در پارچه نازک بسته
هر ساعت بر چشم گذارند **دوائی** که بجمیع اقسام رمد مفید است آب بر آهن آهن گذارند و با آهن پاره دیگر بسایند

بسایند و هر لحظه آب نیمو درو اندازند تا غلیظ شود پس آنرا بر پلک چشم گذارند و دو سه بار تکرار نمایند و اگر بیضه خام را
در ظرف آهن خوب بکوبند تا نیک نرم شود و آنرا بر چشم بندند همین عمل کند مجرب است **دوائی** که رمد بلغمی را نافع
است برگ نیم لون لاهوری سونهته با آب سوده در چشم کشند **دوائی** که بیاض چشم را نافع است اگر نو بود
اول تنقیه فرمایند بعد از آن سر بخار آب گرم دارند یا بحمام درآیند و یکی را امر نمایند که او رگ خاویده چشم را بزبان
بلیسند و اگر کهنه و سطبر شده باشد در چشم [illegible] پنبه دانه را بکوبند و مغز آن بگیرند و روغن از آن کشند و
یکدرم ازین روغن با دو دانگ کف دریا کوفته و بیخته بهم آمیخته در چشم کشند و مداومت نمایند مجرب است **دوائی**
که گل چشم را که بهندی پهولا می‌نامند نافع است ناخن فیل نیله تهوتهه کسر با شیر عورت که پسر داشته باشد ساییده در
چشم کشند **دیگر** زهرهٔ آدمی خواه خشک خواه تر را در چشم کشیدن ازالهٔ گل چشم نوشته‌اند **دیگر** موی [illegible]
سپید با آب یا سرکه بهندی یعنی کانجی ساییده در چشم کشند **دیگر** شیر درخت بر در چشم کشند **دیگر دوائی** که پهولی و
ناخنه ببرد و دهند و جاله ببرد منقول از صدر عالیشان و معمول ایشان نبات نیم دام مرچ سفید سرمه دانه الایچی خورد
سنگ بصری مغز تخم سرس تهیکری شیشه که در آئینه متعارف اینجا نصب میکنند هر یک یکدام کوری زرد هشت عدد
مثل سرمه باریک کهرل کرده در چشم کشند **دیگر** پهولی در چشم آدمی و اسپ و فیل قطع کند سونهته تهیکری نمک سنگ
حلبه برابر کوفته و بیخته هر روز دو سه نوبت در چشم کشند **دوا** جهت سبل اول رگ قیفال و صافن بکشایند
و هر روز دو درم سفوف ترپهله بخورانند و این دوا در چشم کشند سونهته پیپل [illegible] نمک سنگ کف دریا با برنگ پوست
بیضه بیخ سرخ ترپهله حلبه برابر کوفته و بحریر بیخته در چشم کشند و غذا کهچری در روغن گاو یا نان خمیر باشد **دوائی**
که پروال یعنی شعر زاید را نافع است موی را بکنند و فی الحال روغن کنجله یا خون اشتر بر آن بمالند و تکرار کنند و خون
غوک همین حکم دارد و تنقیه دفعات باید کرد تا عود نکند **دوائی** شبکوری تلخهٔ ماهی روهو یا پاره سنکهه یعنی
کوزن فاخته یا ریم گوش گوسفند با شهد در چشم کشیدن و تنقیهٔ دماغ به تسعیط یا رکتا هی خورد مفید است **دوائی**
که شبکوری و خیرگی چشم را نافع است سونهته مرچ پیپل تخم کرنج پلدی دارچینی نمک سنگ پوست بیخ ارند سنکهه یعنی
بوق کوفته و بیخته با شیر گوسفند بسایند و در چشم کشند **دوائی** که جهت دهکله یعنی دمعه مجرب معمول والد ماجد و
این ضعیف است و به حکم فونکد قدیم و دیگر اکثر امراض چشم نفع عظیم بخشد هر کس برده باز استدعای گرفتن کرده
و منافع عجیبه دید و معروف و معرف به کره سنگ بصری گردیده بگیرند سنگ بصری یک تولچه و مرچ سیاه شش
عدد هر دو را ساییده بحریر بیخته در ظرف پهن که آنرا اهل هند تهالی گویند و از رویین باشد اندازند تا پشت کتوره
که آنهم از رویین یعنی پهول باشد چند روز خوب بسایند تا مثل غبار شود پس بکار برند **کلمهٔ هشتم از ملفوظ**
اول مکتوب دوم در ذکر دواهائی که ابتدای نامهای آنها ذال معجمه است **ذرور و ذریره**

بفتح در لغت دوائی پاشیدنی را گویند و در اصطلاح هم ادویه یابسه است که پاشیده شود در چشم یا بر قروح و
جراحات اما آنچه بعضی ذرورات را با بعضی مایعات می پرورند یا با بعضی مایعات جهت غرضی ضم کرده استعمال میکنند
چنانچه ذرور و عسل را بعسل این نادرست و اعتبار ندارد حکم اکثر راست و فرق درمیان ذرور و برود در برود
گذشته و فرق در ذرور و کحل اینست که کحل را بمیل در چشم کشند تا قدر قلیل از دوا بدفعات در چشم کشیده شود
بخلاف ذرور که بیکدفعه پاشیده میشود و واجب است که دواهای ذرورات ناعم تر و باریکتر از ادویه اکحال و شیافات
باشد چه از اکحال بر داشته نمی شود و متعلق بمیل نمیگردد مگر چیزی که الطف باشد و شیافات را دوباره باز بحجر
سائیده در چشم اندازند بخلاف ذرور که ازین هر دو صفت دور است پس تنعیم سحق اجزای ذرور ضرور ذرور ابیض
ابتدای رمد را نافع است اقلیمیای نقره صبر سفیده ارزیز هر یک دو درم افیون ده درم کتیرا ابیض درم نشاسته
سی درم صمغ عربی چهل درم گل سفید شصت درم کوفته بحریر بیخته با آب رازیانه پرورده ذرور سازند ذرور
ابیض نسخه دیگر بسیار لطیف و محلل مد و مجفف رطوبات و جهت امراض چشم اطفال بسیار نافع
انزروت تشنیج هر یک جزوی جهت السود نشاسته هر یک نصف جزو سفیداب قلعی ربع جزو ذرور
ابیض دیگر نافع برید حدیث انزروت پنجدرم نشاسته دو درم شکر طبرزد و صمغ عربی هر یک یکدرم سحق کرده
بکار برند ذرور ابیض نافع مجرب بنفع میکنند تا آن شیاف ابیض انزروت سفید حلال و در شیر جاریه
تر کرده در سایه بگذارند که خشک شود بیشتر باریک سائیده سه بهره ده درم ازین دو درم نشاسته اضافه کرده
بسایند و بعمل آرند و در نسخه دیگر با نشاسته دو درم افیون و نصف درم کافور هم داخل است و در بعضی نسخها انزروت
پرورده بشیر خر پنجدرم و نشاسته دو درم و صمغ عربی یکدرم مرقوم است ذرور اصفر نافع بورم و حکه و رمد
و صالح که استعمال کرده شود در آخر مدتش صبر و اقاقیای حمره و دمع را و خشک میکنند جفاف را و دور میکنند بصل را
منقول از نسخی انزروت ده درم حضض صبر هر واحد دو درم زعفران هر واحد درمی باریک سائیده بحریر
بیخته استعمال کنند دیگر هم از نسخی انزروت ده درم شیاف مامیثا سه درم حضض صبر هر واحد دو درم زعفران
یکدرم بید البیع نصف درم ذرور اصفر جهت رمد طولی و کهنه المدة انزروت مربی پنجدرم شیاف مامیثا دو درم
درم صبر زعفران تخم گل سرخی هر یکی یکدرم افیون چهار دانگ ذرور صفر نوع دیگر انزروت مربی ده درم صبر
زعفران حضض هر یک دو درم مر صاف یکدرم این هر دو نسخه از قادری و جلالی منقول است ذرور اصفر صغیر
نافع مجرب منقول از شفائی انزروت مربی ده درم شیاف مامیثا رهبانی یکدرم باریک سایند ذرور اصفر صغیر
که در اول انحطاط رمد درم حضض و در پنج بکار آید انزروت مربی ده درم نشاسته چهار درم ذرور اصفر کبیر
درم شیاف مامیثا دو درم ترم کوفته بعمل آرند ذرور اصفر کبیر که در آخر انحطاط رمد بکار آید انزروت مربی

مدبر سه هلت درم زعفران سه درم شیاف مامیثا دو درم صبر افیون نشاسته تخم گل هر یک نیم درم مرداسنگ
نیم این هر دو نسخه از منهاج منقول است ذرور انزروت قوصه را بالکسید لت ... درم انزروت
مربی سعده از زیره هر یک دو درم تنها یا با بیاض بیضه حل کرده یا شیاف ابیض و شیاف ابار ... سوده
نمایند ذرور بارد گرمی چشم بنشاند کافور مشک هر یک طسوجی صمغ عربی دو درم اسفیداج ... بیاض شیاف ...
نا سفته اقلیمیا هر یک سه درم روسختج چهار درم سرسم کوفته و بیخته بعمل آرند ذرور بیاض یعنی قاطع بیاض
بگیرند سرگین بز ستوک و باریک سحق کرده در عسل حل کرده استعمال نمایند ذرور بیاض نسخه دیگر زرد چوبه
جزوی تا نخواه دو ثلث جزو ذرور سازند دیگر سرطان بحری اقلیمیای ذهبی سوخته صدف سوخته
زبد البحر متساوی الاجزا اصلاح و سحق نمایند و ذرور کنند دیگر نشاسته سرطان اقلیمیای طلا لعل خضب
ماميران چینی زبد البحر بالسویه کوفته و بیخته دو روز در آب نخوره سائیده خشک کرده باز سائیده بکار آرند
دیگر سادج هندی شش درم مس سوخته سرمه اصفهانی توبال مس سوخته هر یک ... درم ... سوخته مامیران چینی
هر یک دو درم شادنج مغسول مرجان هر یک یک درم دیگر مراره ثور بوره ارمنی هر واحد دو درم ... فلفل دو درم و
نیم ملح اندرانی سه درم زبد البحر مروارید ناسفته هر یک چهار درم زنجار اشق سرطان بحری محرق برادهٔ مس هر یک
یکدرم پوست بیضه که از فراریج جدا شده باشد هشت درم لعل خضب ده درم فلفل سفید بیست درم میگویند
که قصب بابلی یعنی نی کهنه که یافته شود در سقوف قدیمه سائیده در ذرور کردن بران قطع بیاض رقیق و غلیظ کند
ذرور قشمیرج جهة بیاض رقیق و جرب و حکه و حمره ملتحمه و بقایای رمد و حرقه و دمعه حاره نافع و بسیار مجرب است
قشمیرج را که آنرا چشمرگ گویند یا گیاه مامیثا که هر دو بیست بیست درم باشد بکوبند و سه روز در همان آب گذاشته
بیرون آرند و خشک کنند و از مغز مقشر او ده درم صمغ سماق صمغ الو انزروت نبات کرو اسپغول که از کوبیدن
او جدا شود هر یک دو درم افیون دو نخود گرفته ذرور سازند ذرور الحکمه صبر یک دانگ و نیم دار فلفل ماميران
هر یک دو دانگ هلیله زبد البحر هر یک درمی مرحصص هر یک دو درم همه را باریک کرده بیامیزند ذرور برای
جرب و سبل و دمعه را نافع است مامیران چینی یکدرم توتیای کرمانی پرورده شیح سوخته مغسول توبال مس سوخته مغسول
سرمه اصفهانی پرورده هر یک دو درم ذرور زعفرانی زعفران شیاف مامیثا انزروت صبر برابر و بعضی
زعفران نصف تمام وزن ادویه می اندازند نسخه دیگر صبر شیاف مامیثا هر یک سه قیراط کافور چهار قیراط مامیران
شش قیراط زعفران هشت قیراط و بعضی درین نسخه اجزای مذکوره مساوی با یک قیراط مشک داخل کنند ذرور
سبل زبد البحر حضض مکی صبر سقوطری دار فلفل هلیله زرد هر یک یکدرم صمغ عربی یکمثقال مامیران چینی دو درم توتیا
مغسول دو مثقال انزروت عربی چهار مثقال ذرور سبل شیخ دیگر از مجربات حضرت الوی رحمه الله تعالی

تخم بید انجیر یک عدد نبات مصری یک مثقال انزروت سه مثقال همه را خوب باریک سائیده ذرور کنند
یا بمیل کشند و در اثنای استعمال این چیزها بخورند افیون تازه لبسباسه هر یک مثقالی رب السوس کتیرا هر یک
سه مثقال کوفته و بیخته با آب چیزها بقدر بندقه ببندند و هر روز یکی یا کم از آن فرو برند ذرور سبل یا دمیل
و سرخی چشم را مفید بود منقول از جلالی زبد البحر انزروت کافور ریاحی هر یکی نیم دانگ سنگدان کبوتر بچه یکدانگ
بسد نیم درم سرمه اصفهانی مروارید ناسفته مغز حب سفرجل هر یکی یکدرم مغز چاکسو فیروزه نیشابوری عقیق یمانی
مامیران چینی هر یکی دو درم بدستور کوفته و بیخته بکار دارند ذرور سلاق توتیا بیست درم هلیله زرد پنج درم
حضض ده درم زنجبیل کتیرا هر یک دو درمی ذرور صدفی بهر درد چشمیکه از گرمی بود نافع صدف سوخته
مروارید ناسفته هر یک دو درم کافور نیم دانگ ذرور ظفره شیاف مامیثا ساذج هندی حماما هر یک دانگی و نیم
سرمه فلفل زنگار هر یک درمی ذرور عرب زرنیخ با بول کودک بسایند و خشک کنند پس مهیا ساخته در ناصور
گوشه چشم فشانند بعد آنکه ناصور را فشرده پاک کرده باشند ذرور عرب بنسخه دیگر صبر زاج
انزروت پوست کندر سوخته شیاف مامیثا مساوی کوفته و بیخته باستعمال آرند ذرور عرب بنسخه
اسفیداج معمول بآتش گلنار هر یک ده درم انزروت مربی بشیر خر یکدرم و نیم دم الاخوین هر یک یکدرم
کندر نیم درم خوب باریک سائیده و به پاشند و بر رفاده ببندند و رفاده را بر موضع منفوزیه نهند و در ابتدا سبب
مرض بعضی قوابض مثل زعفران و [illegible] نیز ضم کنند ذرور عرب بنسخه دیگر صبر لبان ذکر انزروت دم الاخوین
گلنار سرمه شب یمانی زرنیخ زاج همه برابر کوفته و بیخته گوشه چشم افشرده بپاشند ذرور عرب بنسخه دیگر
کرکاوی است و وقتی که غایر باشد و باستخوان رسیده باشد اما استخوان را فاسد نکرده باشد بکار آید زرنیخ
سرخ زنگار معمول از پس سرکه بر نحاس باشد هر یک ربع جزو رماد بابونه رماد اکلیل الملک رماد گرم رماد خرقه محرقه
شادنج هر یک جزوی حضض دو جزو باریک سائیده ذرور سازند ذرور کافور جهت حرارت چشم و رمد صدف
سوخته مروارید ناسفته هر یک ده درم نشاسته یکدرم کافور دانگی ذرور رمنه صبر دانگی و نیم دار فلفل مامیران
چینی هر یک دو دانگ زبد البحر یکدرم حضض هلیله زرد هر یک دو درم ذرور لین جهت بیاض چشم زبد البحر یک درم
شکر طبرزد دو درم سائیده بکار آرند ذرور مامیران جهت اختلاج دائم چشم و امراض بارده و [illegible]
تقویت بصر مجرب است مامیران زنجبیل قرنفل فلفل دار فلفل توتیا کرمانی مغسول صمغ عربی جمله برابر ذرور
عسل جهت بیاض منقول از شرح بوره ارمنی یکجزو عسل سه جزو خوب باهم آمیخته بکشند دیگر از شرح حرد
خطاطیف یکجزو عسل سه جزو ذرور عسل جهت بیاض چشم هرگاه در قرنیه نتو نباشد بکار آید سرگین خطاطیف
عاقرقرحا انزروت زنگار مسحوق [illegible] یعنی کف آبگینه که وقت ساختن و جوش قواریر بالا آید اقلیمیای زر

زر کوفته و بیخته بعسل مصفی سرشته استعمال نمایند دیگر ذرور معسل شیاف مامیثا یکدرم انزروت پرورده ارمنی
نمک خمیر هر یک دو درم کوفته و بیخته با دو وقیه عسل مصفی سرشته استعمال نمایند **ذرور ملکایا** ابتدا آرند و در تجربه
نافع است و وجه تسمیه این در کحل ملکایا انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد انزروت مربی بشیر خر نشاسته صمغ
عربی نبات جمله برابر **ذرور ملکایا دیگر** اقوی از اول انزروت مربی ده درم شکر طبرزد سه درم نشاسته یکدرم
زبد البحر نصف درم **ذرور ملکایا بنسخه دیگر** جلاء عین و حافظ بصر و استعمال کرده میشود در حالت صحت بصر
بارورد میان نوشادر نمک هندی قرنفل سنبل الطیب هر یک یکدرم شادنج دار فلفل از هر یک دو
درم صبر محرق فلفل سفید آب ملح اندرانی از هر یک چهار درم زبد البحر پنج درم اقلیمیا هفت درم **ذرور ملکی**
مطابق نسخه محمد بن زکریا در چشمی را که اجفان در آن باشد یکدرم سپید سود دارد و بتجربه فقیر هم نافع است اما در
اواخر بعمل آرند انزروت پرورده پنج درم شکر طبرزد نشاسته هر یکی دو درم افیون سپید درم کافور سفید دانگ سیم بسازند
ذرور ملکی موافق نسخه خواجه ابو سعید انزروت بشیر خر پرورده نبات نشاسته هر یک سه درم اسفیداج رصاص
مغسول دو درم افیون بشیر خر پرورده دو دانگ اگر حاجت افتد کافور هم دانگی داخل کرده بسازند و بدرور نقشه
ملک باشد **ذرور ممسک** یعنی مشک دار زبد القواریر دو درم سرطان بحری سواد هندی یعنی دست برنج
اهل سند زبد البحر بعرض قالب چاری توتیا خری پوست بیضه شتر مرغ هر یک ده درم و در نسخه دیگر یک درم
است سفیده قلعی توبال مس نگینه شامی مروارید ناسفته عقیق محرق مس حجر حدید دار فلفل خزف سفال
سبز اقلیمیای ذهب توتیای هندی سنگ مرجان طین قیمولیا کرش البحر نحاس محرق توتیا محمودی هر یک یکدرم
در نسخه دیگر دو درم است مرقشیثا شیر زنج هر یک نصف درم ملح اندرانی بوره ارمنی هر یک چهار دانگ همه را
مثل غبار سائیده دو دانگ مشک سحق کرده ضمامه نموده بعمل آرند **ذرور ممسک صغیر** پوست بیضه نعام محرق
ده درم قنطوریون زبد القواریر هر یک پنج درم بعرض مروارید ناسفته بسد هر یک سه درم توتیای هندی دو درم سیم
زنگار یکدرم اشنه نصف درم مشک نیم حبه باریک سحق کرده استعمال نمایند **ذرور مصفر** بعضی تر اباد نبات
عبارت از ترکیب ذرور ابیض و ذرور صفر با لمناصفه دانسته اند منافع آن جامع منافع هر دو ذرور است در منهاج
عبارت از ذرور ملکایا و ذرور صفر مناصفه دانسته و جهت بکار بردن ورم چشم بعد گذشتن یک هفته نگاشته
ذرور وردی باعتبار رنگ منسوب به ورد شده و موافق نسخه ابن علی که جهت دوم مستعمل است پوست بیضه
دجاج بریده ده درم شادنج مغسول دو درم جمع کرده بسایند **ذرور وردی دیگر** هم از کحال مذکور جهت
قروح عین شادنج مغسول صدف سوخته هر یکی ده درم بارزد ست صمغ شتر مرغ مغسول ممسوح بجرعه شنه پنج درم
سحق و صلایه کرده بکار برند **ذرور وردی دیگر** جهت سوء مزاج و بثور و قرحه رطبه افیون دو

دانگ مس سوخته دو دانگ و دو حبه انزروت پنج درم شادنج مغسول چهار دانگ صمغ عربی یکدرم و دو دانگ
اقلیمیای نقره دو درم و دو دانگ سپیده ارزیز سه درم ذروری که چشم را قوه دهد و روشنی بیفزاید صبر
حضض مامیران هر یکی یکدرم توتیای هندی مروارید ناسفته توبال مس هر یکی دو درم شادنج مغسول مس سوخته
شیاف مامیثا هر یکی چهار درم بدستور ذرور سازند ذروری که به رمد نفع بلیغ رساند انزروت را به بیاض بیض
یا شیر زنان یا شیر بز سحق کنند و خشک کرده ذرور سازند ذرور انزروت تنها نفع میکند بر مد حار و بارد و مرض
التصاق اجفان و نوازل عین ذروری که جهته درد چشم اطفال و رفع ثقل و صلابت اجفان اینها نافع است
معمول است و نفع عین مشاهد شود انزروت سرخ اگر مربا شد بهتر و الا ساده هم کافی و معمول است یک جزو سنگ
بصری دو جزو جاکسو هشت چهار جزو ذرور سازند و پلکها برداشته بر کنند و بند کرده بالای چشم مالیده از نان
گندم و روغن و شکر درست کرده گذاشته بر فاده به بندند و اگر گرمی غالب بود و تسکین زیاد مطلوب با برگها
و شاخهای نرم انار سائیده بجای مالیده بر چشم ببندند ذرور دیگر جهته درد چشم اطفال منقول از قادری
انزروت مربی جاکسو هر یک شش درم مامیران دم الاخوین هر یک دو درم ذرور سازند ذروری که رمد
کهنه را بغایت مفید بود افیون پنجدرم اسرب و روسختج هر یک دو درم شادنه مس سوخته هر یکی سه درم صمغ عربی
مروارید ناسفته زبد البحر نبات نشاسته هر یکی چهار درم کتیرا اشنه شش درم اسفیداج اقلیمیا فضی هر یکی ده درم ذرور
دیگر جهته درد چشم کهنه و سرخی و آب رفتن توتیا مغسول نشاسته سپیده ارزیز جمله مساوی الوزن ذروری که رفع
حمره چشم و رمد و طرفه و جلای آثار کند و مجرب است عنب الثعلب سوخته کشوث سوخته مقناطیس سوخته مغسول
مروارید ناسفته ریگ بکه زرگران جلای نقره بادمید هند بالسویه ذرور سازند ذرور جهته دمعه و سیلان توتیا
بیست درم هلیله زرد پنجدرم حضض ده درم زنجبیل یکدرم ذرور دیگر نافع دمعه فلفل کوفته و بیخته با آب غوره
پرورده خشک کرده دو درم هلیله زرد از فلفل صبر عروق صفر هر واحد پنج درم توتیا مغسول ده درم مثل
غبار بسایند این هر دو ذرور از شرح منقول است و در قرابادین دیگر نسخه ثانیه را نافع بجرب و ضعف بصر
و موافق به پیران هم نوشته اند و فلفل را بعضی پرورده مرقوم ساخته اند ذروری که جهته دمعه که از موی
سر به هم رسد بعد تنقیه بکار آید گلنار صدف سوخته توتیا نشاسته بریان مساوی ذرور انزروت سفید
تخفیف دمعه و تنقیه بصر و حدت بصری نماید ذرور اسبد نیز صالح است جهته دمعه ذرور هلیله زرد با هم
با هم وزن آن انزروت که هر دو را باریک سائیده باشند نیز نافع است دمعه ذروری که اشک ریختن
و تاریکی چشم و خارش آنرا نفع بخشد آب رازیانه پنجاه درم قیلد زهره زهره کلنگ زهره خروس زهره کبک
هر یکی سه درم زهره شبوط که آن نوعی از ماهی است یکدرم مشک کافور هر یکی ربع درم زهره مار ادسیایه

سایه خشک کنند و بسایند در آب را زیانه همه را تر کنند تا خشک شود دیگر باز سحق و صلایه نموده ذرور سازند
ذروری که جرب ثقل و غلظ اجفان را نافع است زردی بیضه در آفتاب خشک کرده انزروت سفید
بشیر خر پرورده هر یکی چهار درم مامیران هر یکی نصف درم زعفران شیاف مامیثا هر یکی دو دانگ ذروری
که به جرب و اکله جفن و سبل و ظفره نافع است اقلیمیا فضی صمغ عربی هر یک سه درم زعفران فلفل شنجرف هر یک
دو درم افیون یکدرم و نیم ذروری که در ابتدای بیاض بسیار مفید است توتیا اقلیمیا سرطان بحری
شنج محرق عفص بالسویه قدری فلفل مشک مخلوط کرده بعمل آرند ذروری که بموسرج بغایة سودمند بود
اسفیداج رصاص شنگرف هر یکی دو درم صمغ عربی افیون هر یکی یکدرم زعفران نیم درم بوره ارمنی دانگی
و نیم ذروری که در علاج مطلق موسرج بکار آید سفیداب قلعی سه درم و چهار دانگ اقلیمیای نقره دو درم
و دو دانگ صمغ عربی یکدرم و دو دانگ شادنج مغسول چهار دانگ انزروت نیم درم مس سوخته دو دانگ
و دو حبه افیون دو دانگ جمله هفت درم است ذروری که موسرج و قرحه را نافع است سرمه اصفهانی
شادنج عدسی مغسول هر دو برابر ذرور ابریشم محرق مغسول نافع است بقروح علی الاجفان و تجفیف لبغیر
لذع کند ذرور انزروت بالنشاسته و شکر تنقیه قروح عین و الصاق آن و تجفیف و تغریه و تحلیل لبغیر
اذیت کند و اخراج قذی از عین نماید ذرور لسیما خصوص محرق مغسول آن جلای آثار قروح چشم و قروح
آنرا ملتحم برکند ذروری که در ابتدای انخراق قرنیه خوف حدوث موسرج بعمل باید آورد انزروت حلبی
بشیر خر دو درم نشاسته کتیرا صمغ عربی مرداسنگ محرق رصاص محرق کندر ذکر هر واحد
یک درم صمغ صنوبر نیم درم خوب باریک سایند و اگر حاجت به پاک کردن قیح باشد شکر طبرزد سه درم بغیر آمیند
یا شکر را علاحده بدارند و وقت حاجت جلا داخل کرده استعمال بنمایند و عمده تدبیر در حفظ چشم از حدوث
موسرج بستن زجاجه است چنانچه در جزئیات معالجه مرقوم است ذروری که وقت پاک شدن قروح از جرک
و باقی ماندن اصل قرحه بکار آید نشاسته صاف سه درم انزروت حلبی بشیر زنان اسفیداج رصاص هر یک
دو درم هر دو را خوب باریک سائیده با این قسم بعمل آرند که بگیرند شیاف آنار یک شیافه و شیاف ابیض
دو شیافه و هر دو را حل کنند بسفیدی بیضه رقیق بالای این ذرور به پاشند و درهم زنند و غلیظ غلیظ
در چشم انداخته بر فاده به بندند ذروری که حفر قرنیه بر کند صدف بزرگ محرق و در بعضی نسخه‌ها شنج
محرق است و شادنج هر واحد یکدرم کوفته و بیخته باریک ساخته ذرور سازند ذروری که اکثر امراض
چشم را مفید است حضض گل درخت کاسنی نبات هر سه برابر استعمال نماید کلمه ششم از ملفوظ اول
مکتوب دوم ادویه عین در دواهایی که ابتدای آنها رای مهمله است روشنایی قسمی از

الکحال است که ضعف بصر و شبکوری را نافع است لفظ فارسی است معنی آن را جالب النور نوشته اند
در اکثر قرابادینات این لفظ را بغیر قید کحل نوشته اند بنابرین اینجا آورده و در بعضی داخل اکحال کرده اند
و کحل روشنایی نام برده و یک قسم شیاف را هم شیاف روشنایی خوانده اند آن شیاف را در
شیافات انشاء الله تعالی نگاشته خواهد شد و در ترتیب حروف این لفظ اختلاف افتاده و صاحب
تحفة المؤمنین روشیانی و یا بعد شین و نون بعد الف تحقیق کرده و گفته که لفظ یونانی است بمعنی مقوی بصر
و صاحب قرابادین قادری نوشته در کتب قدیم الخط اسحه منظر این در روشن آمده نون بعد شین و یا
بعد الف نیست انتهی و حق همین است چه داود انطاکی هم بلفظ روشنایا تحریر کرده و معنی آنرا یونانی
مقوی بصر و بسریانی جابر الوهن تعبیر کرده و نوشته که اطلاق کرده میشود بر قرشیثا لفظ آن و هم نسبت
اختراع آن به فیثاغورس کرده اند که جهة ارسطیدون صاحب صقلیه که شکایت از ضعف بصر میکرد ساخته
بود و او از آن شفا یافته و قوت این باقی میماند تا زمان طویل و مقتضی نیست استعمال آن بوقتی لیکن اکثر
نفع آن با امراض بارده ظاهر میشود که این گرم است در ثالث و یابس در ثانی الخ انتهی نسخه اش مس سوخته
شادنج مغسول هر یک شش درم اقلیمیا یک درم زنگار بوره ارمنی صبر سقوطری هر یک یکدرم فلفل دارفلفل
شحم حنظل زعفران هر یک شش درم **روشنایی بنسخه دیگر** قالع بیاض و نافع ظلمة و ظفره و جرب
و سبل و دمعه زعفران نشاسته هر واحد دو دانگ و نیم زنجبیل بلیله هر واحد دو درم شادنج مغسول نحاس
محرق اقلیمیای فضه ملح هندی بوره ارمنی زنگار دارفلفل صبر سقوطری سنبل الطیب قرنفل هر واحد چهار درم فلفل سیاه
فلفل سفید زبد البحر هر واحد هشت درم **روشنایی بنسخه دیگر** که شارح آنرا حاد تعبیر نموده در ادویه
جلاءه تحریر نموده اینست مشک نیم درم کحل زبد البحر اقلیمیای فضه هر یک دو درم مروارید ناسفته قرنفل هر یک
یکدرم و نیم مامیران دارفلفل هر یک دو درم نطرون سه درم مشک عنبر را بسایند و اکتحال فرمایند **روشنایی
دیگر** منقول از منهاج جرب و انتشار نقطه و نزول آب را مفید است کافور مشک هر یک دانگی سرمه اصفهانی ساذج
هندی هر یک یکدرم توتیا هندی زعفران مروارید هر یک دو درم اقلیمیای زر قرشیثا ذهبی هر یک سه درم
علی الرسم مهیا سازند **روشنایی دیگر** هم از منهاج که جرب و دمعه و ظفره و سبل و تاریکی چشم را بعد
از بریدن ظفره و سبل جهة تحلیل بقایای ماده و قبل از بریدن اگر رقیق باشد سود دهد فلفل سیاه فلفل سفید
کف دریا هر یک هفت درم صبر سقوطری سنبل هندی قرنفل شادنج عدسی مغسول مس سوخته اقلیمیای نقره
نمک هندی بوره ارمنی زنگار دارفلفل هر یک چهار درم زنجبیل آمله هر یک دو درم زعفران نشا هر یک یکدرم
نیم حبه سوخته دارد و هشت علی الرسم سازند **دوبه هندیه** مصدر جمادات باریک

اتش کرده با شیر مادهٔ گاو و نبات ناشتا بخورانند اگر تا شش ماه مداومت کنند و بجای غذا هم اکتفا بشیر و
نبات بکنند ازین عمل نظر تیز شود و پیر از سر نوجوان شود و شکن رو و اندام دیگر رفع گردد بشرط پرهیز همه چیز
کاملاً مطلب روغن هندی که روشنائی چشم بیفزاید و جمله انواع امراض چشم را نافع آید ترپهله
یعنی هفتصد و هشتاد و هفت درم را کوفته در چهار چند آب شیره خام بگیرند و اگر خواهند در هشت چند آب
بجوشانند هرگاه آب بوزن ترپهله بماند صاف نموده بگیرند و این شیره را باهمین قدر یعنی هفتصد هشتاد و هفت درم
شیر گاو و دو صد پنجاه و شش درم روغن مادهٔ گاو جمع کرده بآتش ملایم بجوشانند چون نیم پخته شود ملیله بلیله آمله
سونهی فلفل دراز فلفل گرد اگهه منقی ملهٹی کنگی میدا کهه الایچی خورد و کلان بابرنگ ناگکیسر دارچینی سفید و سیاه
دهینه سفید و سرخ ملو و ابلهگل کنول نیلوفر با اجزا هر یکی نیم درم گرفته سحیق تر ساخته در روغن مذکور انداخته باتش نرم
بپزند هرگاه پخته شود صاف کرده هر روز با نشا مقدار هشت درم بخورند **کلمهٔ دوم از ملفوظ اول**
ملفوظ دوم ادویهٔ عین در دواهای که اول آنها سین است **سعوطی** که جهت درد سر مفید از کثرت انصباب
فضول لطیفه بلغمیه بسیار نافع است بگیرند آب عصی الراعی آب ورق بید قطونا آب جراده صرع و برشته را بجوشانند
تا زرد شود و پس بگیرند یک جزوی از آن آبها و از شیر دختران و روغن نیلوفر و روغن کدو و روغن بنفشه از هر یکی
جزوی گرفته باهم ممزوج نموده در جا ... بریخته حرکت دهند که یکذات شود و با دل با آب گرم بسیار استنشاق کرده
باین دوا تسعیط کنند **سعوطی** که در درد سر اطفال نافع است منقول از حاجی ... کندش خشخاش کنند هر یکی یکدرم
سعتر فارسی زعفران هر یکی نیم درم کوفته شیافها ساخته نگاه دارند و وقت حاجت بشیر زنان با روغن بنفشه
سائیده در بینی چکانند سعوطی نافع بیضلی رد طویل در ملفوظ سوم ادویهٔ امراض راس گذشته **سعوطی** که در
صداع عین که از زیادتی رطوبت باشد بعد تنقیه و استفراغ بکار آید بگیرند روغن مصطکی یک جزو مشک
ربع جزو و قدری از طبیخ زوفای یابس خوب بهم کنند تا یکذات شود و بمقدار یسیری از آن تسعیط کنند و هر بند
در مقدار کم بیفزایند تا بمقدار یکدرم برسد **سعوطی** که در صرع بعد استفراغ تام مستعمل میشود صبر سقوطری
جندبیدستر جاوشیر هر یک نیم درم سعتر خشخاش هندی زعفران شکر طبرزد ملح اندرونی هر یک یکدرم کندش
نیم درم جمله ده دواست با آب مرزنجوش بقدر فلفل حبها ساخته وقت حاجت با آب سائیده تسعیط کنند
سعوطی که با ... سده بینی را بعد از فصد و استفراغ با ایارج فیقرا و حب خوقایا و غرغره با سکنجبین ...
فیقرا و اجتناب از اغذیهٔ غلیظه منجره سود دهد خشخاش ملکی یک دانگ و نیم مرکی دو دانگ صبر چهار دانگ کندش
یکدرم کوفته و بیخته با آب مرزنجوش سرشته بقدر عدسی حبها بسته هر صبح یک حب بشیر دختران و روغن بادام حل کرده در بینی
چکانند **سعوطی دیگر** درین باب منقول از میامیر صبر مر زعفران کندش مویزج بالسویه کوفته و بیخته با آب مرزنجوش

خمیر کرده حبها مثل فلفل بندند و صبیان را برابر یک حبه و کلان سال را به نصف دانگ بروغن بنفشه تسعیط کنند ❊

سعوط بتألیف جالینوس که نافع دمعه و ضعف بصر حار است **سعوط دیگر** که قاطع دمعه و حمرهٔ عین است

در ادویه صداعیه گذشته **سعوط نافع** جمیع امراض بارده رطبه چشم در ملفوظ سوم ادویه امراض سر تحریر یافته

سفوفی که دافع بخار و مانع از صعود ابخره به چشم و نافع بضعف چشم است در ادویه صداعیه گذشته و

سفوفات دیگر که منقی سر و مخرج مواد از راس است در معالجه چشم احتیاج بآن هم می افتد تقسیم سفوفات را

در ملفوظات ادویه امراض راس ملاحظه کرده حسب احتیاج بکار برند **سفوفات هندی** که جهت امراض چشم

فایده دارد **سفوفی** که دارا ناد استنک نام دارد امراض چشم را زایل کند و بحنگی گلو و صاف کردن آواز و دفع

بلغم و هم رسیدن گرسنگی و دور کردن کوله و اتیسار و سنگرهنی و انواع امراض تلخه نیز نافع است دارچینی تیزج

الایچی ناگیسر هر یک دو درم بنسلوچن چهار درم پیپل مرچ سیاه هر یک پلپلا مول اجواین لونگ زیره سفید هر یک ده درم

انار دانه دو پیل و نیم و هفت درم نبات مصری هشت پل هشت درم کوفته و بیخته چورن سازند قدر خوراک دو و نیم درم

ناشتا بآب نشستنه **نوع دیگر** انار دانه دو درم دارچینی تیزج الایچی هر یک سه درم شکر تری هشت درم سیاه

پیپل مرچ هر یک ده درم قدر خوراک دو و نیم درم **سنباد امرت** جمله امراض چشم اگرچه دیرینه باشند نافع بود و سیاه

آهن کشته ملتهی بنسلوچن ستر اول جمله برابر باریک آس کرده با شهد و روغن گاو آمیخته بقدر تحمل مریض بلیسند

کلمهٔ یازدهم از ملفوظ اول مکتوب دوم ادویه امراض چشم در دواهای شربتی است

در معالجه امراض چشم اکثر احتیاج به شربتهای مصلحه و منضجه و مسهله هم می افتد اما چون در قرابادینات

در ادویه عینیه بابی علیحده درین امر نیست اعراض ازان کرده و به بیان شراب طین که در مدار اصول در علاج

قمل و قمقام هفت روز پیش از تنقیه جهته نقص اخلاط فاسده بخارج و غسل اوساخ بدن و ترقیق آن و اعداد

آن جهته خروج بایداد اکتفا نموده بگیرند انجیر صاف سفید یکمن و در شش من آب جهار ابرند و صاف کرده با شکر

کفایت که شکر را در آب حل کرده باشند ضم کرده شربت سازند و هر روز بیست درم با بیست درم ماء الاصول

بخورند **شیاف** اسم حب طولانی شکل است که برای چشم و جهته برداشتن در مقعد ساخته میشود و اینجا قسم

اول مذکور میشود **شیاف ابار** یعنی سرب حرارت بنشاند قرحه و بثور سرخ را نافع است و چنین ترسازند

افیون یکدرم اقلیمیا و طلا سفیداب ارزیز مس سوخته سرمه اصفهانی صمغ عربی کتیرا سرب سوخته هر یک هشت درم

بآب باران شیاف سازند و در منهاج درین نسخه مرهم یکدرم افزوده جهته بکار آمدن وسیله ملتحمه بعد از فصد و سهل

و کشیدن شیاف ابیض افیونی در پاک شدن از رمد مرقوم فرموده **شیاف ابار دیگر** هم از منهاج

مرقوم در همین باب افیون سه درم اقلیمیا زر هشت درم ابار سوخته مس سوخته سرمه اصفهانی توتیا کاد

گاد کوهی سوخته مر اقاقیا هر یک ده درم جمله هشت دارو است با آب باران بسرشند شیاف ابار نوع دیگر
قرنبادی افیون پنجدرم ابار سوخته سرمه اصفهانی توتیا مس سوخته کثیرا صمغ عربی هر یک شش درم بعضی
کندر چهار درم اقلیمیای طلا سفیداب ارزیز هر یک شش درم اضافه میکنند شیاف ابار نسخه دیگر نافع
بقروح عین مر صاف افیون هر یک ده درمی سرب محرق شش درم سفیده ارزیز نحاس محرق صمغ عربی نشاسته
کثیرا هر یک هشت درم کحل مسحوق بیست درم شیاف ابار دیگر هم درین باب مر افیون هر یک پنج
درمی سرب محرق دو درم سپیده قلعی نحاس محرق نشاسته کثیرا صمغ عربی هر یک چهار درم کندر پنجدرم کحل
بیست و پنج درم شیاف ابار دیگر نافع بقروح و مورسرج و مانع حدوث بثور و لطف اثر دمعیت تخم
مر صبر دم الاخوین افیون هر واحد یکدرم انزروت یکدرم و نیم اقلیمیا سه درم ذهب مغسول توتیای مغسول از کحل
کنند هر واحد دو درم شیاف ابن زهر جهت چشم را جلا دهد بوره ارمنی ربع درم زعفران سنبل هر
هر یک نیم درم حضض هندی مر سکه کف دریا هر یک یکدرم کوفته بحریر بیخته بگلاب شیاف سازند با سپیده
بیضه مرغ در چشم کشند شیاف ابیض جهت امراض حاره و تحلیل اورام در فرع آن نشاسته یکدرم
سپیده ارزیز صمغ عربی کثیرا هر یک سه درم با لعاب اسبغول یا سپیده بیضه مرغ شیاف سازند شیاف
ابیض دیگر نافع برمد سفیداج مغسول پنجدرم انزروت سه درم کثیرا نشاسته هر یک دو درم افیون نصف
درم بشیر زنان یا سفیدی بیضه رقیق شیافها سازند شیاف ابیض دیگر جهت رمد و مرض سرخی
چشم اسفیداج مغسول ده درم انزروت حلال سه درم نشاسته کثیرا هر یک یکدرم افیون نصف درم
شیافها سازند و بشیر دختران در چشم کشند شیاف ابیض نوع دیگر که هم مسکن و هم جالی است
کافور نصف درم ابر صنف یکدرم سفیداج رصاص زبد البحر هر یک سه درم اقلیمیای فضه انزروت سفید
حلال هر یک پنجدرم کثیرا صمغ عربی نشاسته هر یک هفت درم بگلاب شیافها سازند شیاف ابیض
نوع دیگر نافع بقروح و مده غلیظه سفیداج قلعی سه انزروت مربی افیون کثیرا صمغ عربی هر یک یکدرم کندر
ذکر نصف درم با آب باران شیاف سازند در حلای اوزان اجزای این نسخه این قسم نوشته اسفیداج رصاص
هشت درم صمغ عربی چهار درم افیون کثیرا انزروت پرورده هر یکی یکدرم لبان ذکر نیم درم باید دانست
که در نسخه شیافهای ابیض باعتبار اوزان اکثر اجزا و باعتبار اختلاف نفس بعضی اجزا اختلاف در قرابادینات
بسیار شده اینجا نسخ معتبره نقل کرده و در بعضی قرابادینات شیاف ابیض را که افیون دارد شیاف ابیض
افیونی و شیافی را که انزروت دارد شیاف ابیض انزروتی همین قسم شیافی که کافور یا کندر دارد شیاف
ابیض کافوری و کندری نام نهاده اند اگر خواهند این اقسام مرقومه را هم مقید نامی مثل افیونی و غیر آن

کنند شیاف احمر حاد سبل و ظفره و سلاق و بیاض را نافع است شادنج مغسول شش درم صمغ عربی
پنجدرم زنگار دو درم و نیم مس سوخته زاج سوخته هر یک دو درم افیون صبر سقوطری هر یک نیم درم
زعفران مر هر یک دانگی و نیم شیاف احمر حاد بنسخه دیگر نافع مجرب کمنه و سلاق و سبل و استرخای
جفن شادنج مغسول شانزده درم زنجار دوازده درم قلقطار سوخته مس سوخته هر یکی چهار درم شب یمانی
دو درم بشراب شیافها سازند شیاف احمر حاد نوعی دیگر اقلیمیا نحاس محرق زعفران حضض [illegible]
یک وقیه قلقطار محرق مر افیون هر واحد دو وقیه صمغ هشت وقیه و در نسخه دیگر اقلیمیا و نحاس محرق هم [illegible]
هشت وقیه است شیاف احمر لین جهت بقایای رمد کثیرا صمغ عربی شادنج هندی هر یک
یک جزو صبر صاف دم الاخوین زعفران هر یک نصف جزو شیاف احمر لین جهت سلاق و غلظ اجفان
و در آخر رمد بکار آید شادنج عدسی مغسول ده درم مس سوخته هشت درم مروارید ناسفته شادنج هندی
هر یک چهار درم صمغ عربی کثیرا صبر صاف هر یک دو درم دم الاخوین زعفران هر یک یکدرم کوفته و بیخته بشراب
انگوری شیافها سازند و بعضی نسخ شراب مرقوم نیست شیاف احمر لین نوعی دیگر درد و گرمی
چشم و ناخنه و مو سرج را نافع است منقول از محمد زکریا شادنه عدسی قلقطار هر یکی شش درم روسختج
دو درم مر زعفران هر یکی یکدرم دار فلفل نیم درم بشراب بسرشند و بکار برند شیاف احمر لین
نوعی دیگر درد و گرمی سخت را تسکین دهد و سرخی و خارش چشم دور کند و دمعه و ناخنه و مو سرج را سود دهد
صمغ عربی کثیرا سپیده ارزیز شسته شادنه عدسی مروارید بسد شک رومی روسختج افیون
هر یکی یکدرم همه کوفته و بیخته و صلایه کرده با آب سفرجل شیاف سازند شیاف احمر لین
نسخه دیگر وقت تسکین حدت چشم و جهت ثقل اجفان مستعمل میشود شادنج شش درم صمغ عربی و کثیرا پنجدرم
نحاس محرق چهار درم کهربا سپیده ارزیز هر یک دو درم بسد مروارید شنجرف هر یکی یکدرم دم الاخوین زعفران هر یک
نصف درم شیافها سازند بدانکه عادت کحالان چنین است که احمر لین را چهار [illegible] طولانی و احمر حاد را گرد میسازند
تا هر دو متمیز شود شیاف اخضر جرب و سبل و بیاض را سود دارد اشق یک درم زنگار سه درم
قلقطار محرق شش درم اشق را با آب سداب حل کنند و ادویه دیگر بدان بسرشند نوعی دیگر اشق اقلیمیای نقره
صمغ عربی سفیداب ارزیز هر یک دو درم زنگار سه درم اشق و صمغ را در آب سداب حل کرده ادویه دیگر کوفته
بیخته بدان سرشته شیافها سازند نوعی دیگر که سلاق و جرب و حکه و غشاوه و سبل و بیاض را نافع است زنگار
شادنج هر واحد نصف جزو [illegible] شادنج [illegible] اقلیمیا [illegible] محرق مغسول [illegible] صمغ عربی سفیداب قلعی اشق
هر واحد [illegible] نوعی دیگر [illegible] نافع [illegible] جرب و ظفره و سبل و بیاض [illegible] شادنج [illegible] اقلیمیا [illegible] زبد البحر [illegible]

هر واحد درمی انزروت مقشر تالی زرنیخ احمر دو درم زنگار سه درم قلقطار محرق شش درم انزروت را با شیر اینها حل کنند
دیگر دواها مثل غبار رسانیده آمیخته شیافها سازند و در سایه خشک کنند شیاف ارسطو سماقون
نفع میکند به تحلیل مواد غلیظ ورمی و نقل اجفان و خشونت آن و به نقصان لحم ماقین و تاکل آن و به نتو اغشیه
و کثرت رطوبت عیون رمی برد آثار دمامل است فلفل ابیض نصف مثقال زعفران مرقشیثا کندر بجای عدس اخضر
هر یکی مثقالی نحاس محرق سفیده قلعی صمغ عربی هر یکی دو مثقال اثمد چهار مثقال با آب باران شیافها سازند
شیاف ارمنی جهت ابتدای نزول آب و صلاح آثار قروح غلیظه صبر عفص زنگار جند بیدستر عفص
سنبل زعفران افیون اسفیداج مرداسنگ انزروت مسحوق هر یکی یکدرم اقلیمیای محرق مغسول نحاس محرق
مغسول هر یکی [illegible] درم و [illegible] هفت درم اثمد محرق مغسول اقاقیا احمر صمغ هر یکی بیست و یکدرم با آب باران شیافها
سازند شیاف اسود و کشیدن و طلا کردن با آب بادیان که در چشم [illegible] باشد دور کنند زعفران شیاف
ماميثا هر یک [illegible] درم مرداسنگ شسته سپید هر یک یکدرم افیون مس سوخته هر یک یکدرم و نیم اقاقیا پنجدرم با آب
باران شیاف سازند نوع دیگر که هم با کتحال چشم و هم بطلا آن بکار آید با کتحال ظفره و بیاض و
لقیه [illegible] سیلان دمعه و انصباب مواد در چشم نافع آید و با کثر امراض چشم معمول
والد ماجد بوده و این حقیر نیز بسیار آزموده شب یمانی بوزن یکدام عالمگیری که چهارده ماشه باشد عفص سبز
به عبارت از سرمه [illegible] یکدام عالمگیری افیون مصری [illegible] سفیده کاشغری توتیای سبز یعنی نیلا تهوتهه
خام [illegible] عاقرقرحا هر یک [illegible] با آب [illegible] کرده شیافها سازند و با آب [illegible] سائیده باستعمال آرند
نوع دیگر در سبل که با حرارت باشد مستعمل میشود اقاقیا مغسول صمغ عربی هر یک هشت درم مس سوخته
پنجدرم افیون هر یک [illegible] درم و نیم با آب باران بسرشند نوع دیگر در قرحه و حرارت و وجع چشم کند و سبل
با حرارت را و دمعه را نیز نفع رساند مرصاف سنبل افیون هر واحد چهار [illegible] انگ صمغ کتیرا هر واحد درمی سفیده
قلعی چهار درم اقاقیا پنجدرم با آب شیافها سازند نوع دیگر که مجرب است و مطفی و طلا کردن بر آن چشم متورم را
نفع رساند سنبل نشاسته هر یکی یکدرم و نیم اقلیمیای ذهبی اسفیداج رصاص صمغ عربی هر یکی چهار درم اقاقیا
مغسول بیست و چهار درم با آب عنب الثعلب شیافها سازند و در آفتاب خشک کنند شیاف [illegible] ظفره [illegible]
نافع [illegible] غشاوه ظلمه بصر و ابتدای آب و [illegible] سبل و ظفره و بیاض و دمعه نیز سود مند بود و ملح
هندی حب البلسان زرنیخ احمر هر یکی درمی اقلیمیای فضه زعفران افیون فلفل هر واحد دو درم صمغ عربی
شیاف ماميثا انزروت هر واحد چهار درم لوره ارمنی [illegible] هر واحد شش درم با آب [illegible] گرده شیافها سازند در بعضی
نسخ [illegible] اختلاف در اجزای و اوزان اینها هم دیده شده اما معتبر این نسخه شرح بوده که از آن نقل

نمود. شیاف صطفطیقان بنسخهٔ دیگر که شارح در علاج قروح اجفان که بعد سقوط
خشکریشه و بطلان تاکل بکار آید نوشته ملح هندی بورهٔ ارمنی زرنیخ احمر هر واحد یکدرم اقلیمیای ذهب
فلفل افیون زعفران هر واحد دو درم صمغ عربی شیاف مامیثا انزروت هر واحد چهار درم بآب رازیانه
خمیر کرده شیاف سازند شیاف اصفر شیاف جیست منضج از جرب و تاکل ماقین و حکهٔ شدیده و ثقل
اجفان منقول از قانون و شرح قلقطار سفید چهل مثقال اقلیمیای زر هشتاد مثقال بآب باران شیاف سازند
و در سایه خشک کنند شیاف اصفر دیگر که جلاء است هلیله زرد و توتیای هندی هر یک پنجدرم فلفل
سفید صمغ عربی هر یک سه درم زعفران یکدرم و نیم بآب رازیانه بسرشند شیاف اصفر دیگر
جهة ابتدای نزول و تاریکی چشم انزروت مربی شیاف مامیثا هر یک هشت درم مرکی بورهٔ ارمنی فلفل سفید
هر یک چهار درم زرنیخ دو درم زعفران یکدرم و نیم شیاف سازند این هر دو نسخه در اکثر قرابادینها است
شیاف اصفر دیگر نافع غشاوه و ظلمت بصر و علل عتیقه و ذهاب آثار و صلابات افیون هشت
مثقال نوشادر عصاره حصرم خشک کرده هر یکی دوازده مثقال زعفران شانزده مثقال اقلیمیای صمغ محرق
سفیده قلعی فلفل سفید هر یک بیست و چهار مثقال بآب باران شیاف سازند این شیاف منقول از قانون است
شیاف اغبر صالح است علل صفیه را و عللی را که تحت حجاب میباشد حصرم یکدرم شب یمانی سنبل
هر یکی سه درم مامیران هندی زعفران حضض هندی رب قطر صمغ عربی هر یکی چهار درم مرکی شش درم انزروت
هشت درم قلقطار محرق دوازده درم تمر هندی سیزده درم سفیداج شانزده درم اقلیمیا افیون
هر یک بیست و چهار درم گل سرخ تازه هفتاد و دو درم بشراب قابض بسرشند و وقت حاجت روزی سه بار
با آب حلبه در آن جوشانیده باشند یا با سفیدی بیضه یا بشیر دختران و در آخر علاج بآب خالص سائیده
در چشم کشند شیاف افادیه استعمال کرده میشود و در اکثر امراض چشم نحاس محرق مغسول شش درم
افیون هشت درم رب قرظ احمر دوازده درم صمغ شانزده درم زنجبیل بیست درم اقلیمیای محرق مغسول
چهل درم فلفل سفید شصت حبه بشراب بسرشند شیاف افادیه بنسخهٔ دیگر صالح برای همه
چیز اقلیمیای محرق مغسول نحاس محرق مغسول هر واحد شش درم اقاقیا احمر صمغ هر واحد پانزده درم فلفل
شصت حبه بشراب بسرشند شیاف اقولسوس نافع است بجرب و سلاق اشفار
و علل عتیقه افیون سه مثقال اقلیمیا قلقطار محرق هر یک چهار مثقال صمغ زنگار محلوک هر یک شانزده مثقال
زرنیخ محرق مغسول سی و دو مثقال بآب باران شیاف سازند و در نسخهٔ دیگر افیون شش مثقال آمده
شیاف بروطوس محد بصر و مرقق آثار قروح بود زرنیخ اصفر شب هر یک هشت درم افیون

روغن بلسان صمغ هر یک ده درم زعفران سکبینج زیتون الحسن هر یکی هر یکی دوازده درم جاوشیر شانزده درم
حلتیت اشق هر یک بیست درم فلفل سفید سی و یکدرم اقلیمیا اسفیداج قلقطار هر یک چهل درم با آب باران
بسرشند **شیاف بریوما** در یک روز نفع برد نو و کهن ساند اقاقیا سی و شش درم اقلیمیا بیست و چهار درم
نحاس محرق مغسول نیز ده درم بستراعفص بسرشند **شیاف بریوما** بنسخه دیگر اقلیمیای محرق مغسول توتیا
مغسول هر واحد چهار مثقال اقاقیا صمغ عربی هر واحد شش درم با آب باران بسرشند و وقت استعمال بیاض بیض
حل کرده بکار آرند و اگر موج سایل شود چشم سفیدی بیضه تنها غسل کرده دوباره بکشند و دیگر نسخه های بریوما
در حرف با مذکور شده **شیاف بیاض** یعنی نافع بیاض چشم توتیا کرمانی مغسول ده درم مامیران چینی با اسفیداج
نشاسته هر یکی یکدرم **شیاف بنفشج** بنفشه سفید زعفران افیون صمغ هر واحد چهار درم با آب بسازند
دیگر قاطع بیاض مسحوق بنا ده درم زبد البحر چهار درم زنگار یکدرم و نیم بوره ارمنی سکبینج اشق هر یکی درمی بالسکبینج
شیاف سازند و همان طبیخ سائیده اکتحال نمایند دیگر مسحوق بنا زبد البحر توتیا سرطان بحری لعرض بوره ارمنی
احمر شکر طبرزد هر یکی سه درم مامیران ج هر یکی ده درم و در منهاج مامیران ده درم ج دو درم منتظر آمده مامیران
و ج را در یکمن آب بجوشانند تا به نیم باز آید صاف کرده دارو ها کوفته و بیخته باین آب بسرشند و بسایند و شیاف
خشک کنند پس دیگر سحق کنند و باین آب بسرشند و خشک کنند بهمین طریق جمله آب را درین ادویه خشک کرده شیاف
سازند دیگر فلفل پانزده حبه ملح معدنی زنگار که از نحاس ساخته باشند نطرون هر یکی دو درم مراره گاو و تخم
حنظل اشق هر یکی چهار درم و نیم با آب شیاف سازند دیگر که سم لعب ناده نافع است تالیف ابولوس ملح مراره گاو
زهره مجر سپیا اسوس قنفور نحاس هر یکی نیم درم خربق سفید زنگار هر واحد سه درم شادنج مرکند ذکر جاوشیر افیون
هر یکی شش درم قلیموم ده درم نحاس محرق اشق صمغ اقلیمیا هر یکی دوازده درم زبد البحر بیست درم با آب حجر
کنند **شیاف لقاحی** لغایت لطیف و بغایه جهت قروح غایره و ضربان و غشاوه و بثور و طور سرنج و
مرکبانی را که احتمال مس دوا نباشد مفید اقلیمیای محرق مطفی در شیر الاغ یا شیر دختران شانزده درم اسفیداج آب
قلعی مغسول هشت درم زعفران چهار درم کثیرا دو درم با آب قطر یا باران شیاف سازند و با سفیده تخم مرغ استعمال
کنند باید دانست که در قانون بعد از نجن بکار لفظ نوشته و صاحب تحفه ترجمه آن به آب باران کرده ظاهرا در بعضی نسخ قانون عوض
قطر سنظریون رسیده یا قطر را بقاف خوانده و از آن آب باران خواسته بالجمله قطر لقاح چون آن را در ادویه چشم مستعمل است
اگر با آب این ادویه بسرشند اقوی خواهد بود و کذا فی القادری **شیاف تافراطس** منقول از مشا بیع این شیاف
منج هشت اقلیمیا زعفران ورد یابس در نسخه قانون عصاره ورد مرقوم است صمغ هر یک دوازده مثقال
افیون قنفور نحاس قنفور توتیا بوقال منقی مغسول اثمد محرق مغسول هر یک مثقال مرسنه مثقال سنبل الطیب دو مثقال قاقیا

یک مثقال با آب باران شیاف سازند **شیاف جالب النوم** جهت وجع شدید و جمیع اورام نافع و از اسباب
مواد قویه التحلیل نافع ماميثا شش درم صمغ شش درم انزروت مربی زعفران افیون مر زاج محرق هر یک
دو درم با آب باران شیاف سازند و لسبیده سپیده بکار برند همچنین است در قرابادین شاهی و اوزان این اجزا
باین تفصیل ماميثا بیست و چهار مثقال صمغ عربی دوازده مثقال مر زعفران زاج محرق افیون هر یک نیم
مثقال انزروت هشت مثقال و در شرح اجزای نه مثقالی هم هشت هشت مثقال نوشته **شیاف جالب النوم**
نافع باوجاع شدیده و علل مدیده نزدیک انحطاط آن و هم ابتدای آن افیون حضض سادج سنبل الطیب زعفران
صبر جند بیدستر هر واحد دو مثقال مر چهار مثقال اسفیداج رصاص اثمد مغسول هر واحد هشت مثقال نحاس محرق
مغسول چهارده مثقال اقلیمیای مغسول شانزده مثقال اقاقیا صمغ عربی هر یک چهل مثقال با آب سرشند و شیاف
سفیده باستعمال آرند **شیاف حصرم** جرب و حکه و سبل را نافع است هلیله زرد صمغ عربی توتیای مغسول هر یکی
ده درم زنجبیل پنج درم حضض یکی و در بعضی نسخ هندی مرقوم است چهار درم زرد چوبه زعفران هر یکی دو درم با آب
غوره شیاف سازند **شیاف حصرم بنسخه دیگر** نافع سبلاق و جرب و حکه و دمعه و انتفاخ و تصحیح جفان
کند توتیای ده درم زرد چوبه زنجبیل کتیرا انگه هر یکی پنج درم دار فلفل چهار درم حضض دو درم سحق کرده
مرات با آب غوره و آب قند و با آب بادرنج بپرورده شیاف سازند **شیاف حلبه** نافع است مکثره
رطوبت و ورم صلب و تسکین وجع کند بگیرند حلبه را و شسته بار بار شسته و در آب گرم النصف روز تر کرده جوش بیست
گرده لعاب بگیرند همچنین از تخم کتان لعاب بگیرند و هر دو را علیحده علیحده در جام انداخته در آفتاب بی غبار
گذاشته خشک کنند پس بگیرند از هر یک جزوی و از زعفران نصف جزو و شیاف سازند **شیاف حلبه** که
معمول از طبیخ حلبه است افیون یک وقیه اقلیمیا کتیرا هر واحد هشت وقیه نشاسته سی وقیه اسفیداج سی و دو
وقیه همه را سحق کرده در طبیخ حلبه سرشند **شیاف حلتیت** خیالات در ابتدای آب نافع است حلتیت
سفید هر یک ده درم سکبینج سه درم لعبس شیاف سازند **شیاف خل** نحاس محرق شادنج صمغ هر یک
ده درم مر افیون زعفران هر واحد پنج درم سوری محرق یک درم و نیم بخل شیاف سازند **شیاف خلوقی**
یعنی زعفرانی بادها را پراگنده و آماس ملتحمه بنشاند مس سوخته سه درم اقاقیا دو درم کتیرا صمغ عربی سنبل الطیب
زعفران هر یک یک درم با آب باران شیاف سازند **شیاف دهن بلسان** جهت نزول حصرم یک درم
افیون چهار درم فلفل سفید دهن بلسان هر یکی شش درم اقلیمیا اسفیداج هر یکی هشت درم صمغ دوازده درم
دیگر مراره طبیخ روغن بلسان آب رازیانه زیت عتیق عسل و در نسخه دیگر بدل زیت آب سداب است
شیاف ویرنج معنی آن شیاف اسود است اما النسخ این و در آن نسخ است که در لفظ شیاف اسود زیاد

نوشته اند و در بعضی قرابادینات بعضی نسخ این را بلفظ انزج بالفهم نوشته اند **شیاف ویرج**
که کهنه و جرب و سبل و سلاق و شعر زائد را نافع است زنگار شش درم صمغ عربی اشق هر یک چهار درم اقلیمیای
طلا افیون هر یک دو درم بارزد و مازو هر یک درمی باب سداب شیاف سازند **دیگر** منقول از شرح اسباب انزروت
سکبینج دارفلفل هر یک نصف درم کحل زنگار ساذج هر یک درمی و نیم اقلیمیا دو درم اشق و سکبینج را در آب سداب
عتیق حل کرده ادویه کوفته و بیخته و آمیخته شیاف سازند **دیگر** نافع بسلاق و حرقه و بیاض و شعر زاید
و جرب عتیق هر علة کهنه مثل سبل کهنه انزروت سه درم صمغ عربی کثیرا اقلیمیای فضه سفیداب قلعی مرقشیثا
صبر سقوطری زنگار صاف زرنیخ سرخ قلقطار محرق نحاس محرق دارفلفل فلفل سفید فلفل سیاه شادنج نشاسته
زرد چوبه سنبل العصفر توبال نحاس محرق هر واحد دو درم درم الاخوین اقاقیا هر واحد یک درم و نیم توتیا عفص
کی سنبل الطیب عفص محرق هر واحد درمی همه را جدا جدا باریک ساخته سه درم اشق و یکدرم قند را در آب سداب تر
و حماض اترج حل کرده دواهای مسحوقه آمیخته شیاف سازند **شیاف دینار چون** معرب دینار
گون چون رنگ این شیاف مشابه دینار طلائی است این شیاف را ملقب باین نام کرده اند نسخ معتبر آن [illegible]
سیاه **شیاف دینار گون** سبل رقیق بردارد زرد چوبه شادنج مغسول صبر سقوطری شیاف
[illegible] برابر باب باران شیاف سازند **نوع دیگر** جهت رمد سوداوی بکار آید سفیداب ارزیز اقلیمیا هر یک
ده درم کثیرا انزروت هر یک یکدرم و نیم افیون نشاسته هر یک یکدرم هم باب باران شیاف سازند
نوع دیگر که نافع است بعروق سرخ که در چشم بهم رسد و بر ید و غیر هست و ظفره و سبل غیره نهار اشنجرف رومی سنجج
کند زرنیخ احمر شکر طبرزد اشق هر واحد درمی مر زعفران عروق هر واحد ربع درم **نوع دیگر** نافع بادجاج و
سحق عین اقاقیا دو دانگ زرنیخ سرخ شکر طبرزد هر یک نصف درم بسد مروارید درم الاخوین هر یک چهار دانگ
اقلیمیای طلا نحاس محرق زعفران مر نشاسته عروق هر یک دو درم کوفته و بیخته جمع کرده شیاف سازند همچنین
است در شرح و این نسخه را در قرابادین باین قسم نوشته و نافع لسبل و ظفره و جرب و جالی عین نگاشته زرنیخ سرخ
نبات اقاقیا هر یک نیم درم زعفران نشاسته مس سوخته هر یک دو درم بسد مروارید درم الاخوین هر یک چهار درم
کثیرا هر یک نیم درم افیون هشت درم اقلیمیای طلا سفیداب ارزیز هر یک ده درم باب باران شیاف سازند
نوع دیگر خارش و ناخنه را سودمند بود اقلیمیای ذهب شنگرف رومی شکر طبرزد زرنیخ سرخ هر یکی یکدرم صمغ
عربی سفیداب رصاص اشق هر یکی نیم درم مروارید خون سیاوشان کثیرا نشاسته مغز تخم آلی هر یکی دانگی مر افیون
زعفران زرد چوبه هر یکی نیم دانگ شیاف سازند و بلعاب بهدانه در چشم کشند **نوع دیگر** نرم تر ازین اقلیمیای
طلا مس سوخته هر یکی ده درم بسد مروارید درم الاخوین هر یکی یکدرم زرنیخ سرخ شکر طبرزد هر یکی نیم درم کثیرا

مرّی زعفران نشاسته اقاقیا هر یکی دو دانگ شیاف سازند و در سایه خشک کنند **شیاف ذهب**
این صفت هم باعتبار لون خواهد بود از ترکیب جعفر مغربی و نافع بحفظ عین است دار فلفل زعفران امیران
شیاف مامیثا حضض مکی اقاقیا هر واحد دو درمی زنجبیل پوست هلیله زرد صمغ عربی کثیرا هر واحد دو درم توتیا
سه درم کوفته و بیخته باب غوره شیاف سازند **شیاف رازیانه** که در ابتدای نزول بسیار نافع است
اقلیمیا بیست و هفت درم مداد هندی پانزده درم دار فلفل سیزده درم فلفل سفید دوازده درم تلقیت هشت
روغن بلسان سنبل هر واحد شش درم سکبینج جاوشیر هر واحد پنج درم افیون چهار درم فربیون صمغ هر واحد دو درمی
باب رازیانه خمیر کرده شیاف سازند **شیاف روشنائی** ابتدائی نزول و جرب و ظلمه و انتشار را
مفید است اقلیمیای طلا اقلیمیای نقره مروارید ناسفته هر یک دو درم کافور سنگ پاک دانگی باب باران
شیاف سازند **شیاف زعفران** که جهت لطخ عین بکار آید زعفران مر صبر افیون گلسرخ طبری اقاقیا
هر یکی چهار درم بشراب شیاف سازند **شیاف زعفران** نافع بدمعه کافور نصف دانگ فلفل نصف
یکدانگ و نیم نوشادر نصف درم دار فلفل یکدرم زعفران سنبل الطیب هر یک دو درم حضض سه درم **شیاف زعفران**
مخصوص بجرب نوشادر نیمدرم زعفران یکدرم زرنیخ زرد یکدرم و نیم اقلیمیا کلقند فلفل هر یک دو درم صمغ عربی
ده درم جمله هفت جزو است بشراب کهنه شیاف سازند **شیاف زعفران** که در علاج ضیق حدقه که بسبب علت
باشد بعد استفراغ بحب ایاره و حب قوقایا و داشتن سر به بخار ادویه محلله بکار آید هر یکی یکدرم اخلاط زعفران
چهار درم و در بعضی نسخ جاوشیر هم یکدرم اضافه میکنند و اخلاط زعفران عبارت از این اجزا است که کوفته و بیخته
نگاه میدارند زعفران شیاف مامیثا گل سرخ صمغ نشاسته صمغ عربی مساوی الوزن **شیاف زعفرانی**
وردی بیخ دیض یکدرم سنبل مر و بالبس صبر هر یک دو درم زعفران چهار درم و نیم کثیرا هشت درم افیون
چهارده درم شیاف مامیثا از زعفت هر یک ... باب باران شیاف سازند **شیاف زنجار** برای
زمد و ریاح سنبل حجر صمغ عربی اسفیداج رصاص زنگار همه برابر باب سید ابشیاف سازند **شیاف**
ساذج هندی حضض هندی افیون ساذج هندی ناردین هندی زعفران صبر جند بیدستر هر واحد
دو درم مرّ مکی چهار درم اسفیداج هشت درم نحاس محرق مغسول چهارده درم اقلیمیا شانزده درم اقاقیا اثمد
مغسول صمغ هر واحد چهل درم با آب باران سازند و بسفیدی بیضه باندازند **شیاف سماق** بر مدها و حرقة العین و
حرقه اماق و حکه و دمعه و سبل و خوط و التصاق جفان نافع است سماق را در آب و بعضی آب باران نوشته اند چندی
جوش کرده دوباره بجوشانند تا غلیظ شود و بسفید آب یک جزو کثیرا نصف جزو کافور سدس جزو سائیده باشند
خمیر کرده شیاف سازند و خشک کرده وقت حاجت باب سرد یا گلاب یا آب غوره حل کرده تقطیر کنند و بعضی در بین آب غلیظ

غلیظ سماق و دیگر سحق کرده یا گرد سماق قدر کفایت داخل کرده شیاف میسازد و سفیده و غیره نمی اندازند و گاهی سماق را
جوشانیده صاف کرده و درین آب سماق دیگر نقوع کرده بعد صاف کرده سماق دیگر تر کرده سه بار یا زیاده نقوع کرده بشیر
مخلوط یا ساده غلیظ کرده شیاف ساخته میشود و این طرق از شرح منقول است **شیاف سماق صغیر** منقول
از قرابادین جهة رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل و ضعف حدقه و رماق و التصاق پلک نافع و مجرب
است سماق بیدانه ده جزو را در ده چند آب بجوشانند تا بربع رسد صاف کنند باز بجوشانند تا ثلث بماند پس سفیداب
یک جزو کثیرا نصف جزو کافور ربع جزو باشیده شیاف سازند و فرق درین شیاف و غیر یکه منقول از شرح ا
همین قدر است که از شرح تعیین قدر سماق و آب غیر معلوم است و کافور در ان نسخه سدس و در نسخه ربع مرقوم است و در
بعضی نسخ سماق سی مثقال و حل کردن در آب سماق اسفیداج تنها ده درم بنظر آمده بنابرین جمیع طرق انگا
در حواله اختیار طبیب باید گذاشت هر قسم خواهد موافق غرض بسازد **شیاف سماق کبیر** جهة رطوبات و دمعه و حکه و
سلاق و جرب و بیاض رقیق و امراض حاره نافع سماق ده جزو برگ مورد مازو هلیله زرد هر یک دو و نیم جزو و بعضی ربع
سماقی [illegible] را با چندان آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف سازند و باز بجوشانند تا ثلث بماند [illegible] و با آب
بسرشند و شیاف سازند [illegible] شیاف مامیثا توتیا زنگار [illegible] نحاس محرق سفیداب قلعی هر یک یک جزو اقاقیا نصف جزو
کثیرا افیون نشاسته هر یک ربع جزو **شیاف سوراقون** ترجمه این لفظ رمادی است این شیاف صالح است
اورام حاره و نزلات و غلظ اجفان را کند [illegible] هر یک صد درم اقلیمیا سفیداج هر یک بیست و چهار درم صمغ ده درم
طین [illegible] افیون هر یک سه درم [illegible] ورق زیتون خمیر کرده شیاف سازند و عصاره اوراق باین قسم برآرند
اوراق زیتون تازه نرم گرفته بشویند و در هاون بکوبند و قدری آب بر او ریزند در خرقه بیفشارند **شیاف**
سوریاس این شیاف منسوب باسم مولف است و این شیاف نافع است [illegible] و دمعه که از نقصان لحم
ماق اکبر باشد و جراحی که حادث میشود در بن ماق و ناصور شود زعفران چهار مثقال افیون صمغ هر یک شش مثقال
رماد قنابهای که خالص کرده میشود در ان نحاس را بیست و چهار مثقال اقلیمیای مغسول شادنج محرق مغسول هر یک بیست و
هشت مثقال [illegible] هشت مثقال فلفل سفید سی حبه بشراب خمیر کرده بسازند و در امراض قرحیة العین سفیدی که
که رقیق باشد باستعمال آرند و بعضی مردم زعفران هم دوازده مثقال درین می افزایند **شیاف شاهوار**
در سخت و دیرینه را زایل کند و سبل و موی ریختن مژه و گرمی چشم را نافع باشد [illegible] تخم [illegible] سپید
خسته هلیله هر یکی چهار درم شکر طبرزد دو درم مامیران چینی کف دریا هر یکی نیم درم با آب [illegible] سازند **شیاف [illegible]**
افیون چهار درم زنگار هشت درم تخم خشخاش [illegible] درم اقلیمیا شانزده درم [illegible] بیست [illegible] نحاس محرق سی درم
صمغ سی و دو درم [illegible] هر یک چهل درم تخم خشخاش را در آب بجوشانند و فشرده [illegible] دوا را

کوفته و بیخته را با این شیره و با شراب سحق کرده شیاف سازند **شیاف شراب** بنسخه دیگر فلفل یکصد و پنجاه
حبه نحاس محرق اقلیمیا اقاقیا هر یک ده قیراط نشاسته شادنج مغسول شش قیراط زعفران مر صبر اشق هر یک سه قیراط حضض
سنبل هر یک یک قیراط و نصف شراب سازند **شیاف صبر** اقلیمیا سفیداب صبر هر واحد صد درم و در بعضی شش درم
نشاسته سه درم کثیرا صمغ هر واحد دو درم افیون یک درم با آب باران شیاف سازند **شیاف صفی** قیقنو پنجاه
مغسول اقاقیا قشار کندر هر یک دو مثقال کثیرا نیم مثقال صمغ پانزده مثقال اقلیمیا توتیا مغسول طین شاموس سفیداب
قلعی هر یک بیست مثقال با آب شیاف سازند سفیدی بیضه بکار آرند **شیاف طرخماطیقون** کمنه و جرب و
سلاق و انتشار های جفن و ریح و سبل را نافع بود شادنج مغسول دوازده درم صمغ عربی ده درم زنگار قلقطار
سوخته هر یک پنج درم مس سوخته چهار درم افیون زعفران هر یک یک درم با آب باران شیاف سازند و در نسخه دیگر
شب ده درم اقلیمیای فضه چهار درم افزوده اند **شیاف علائی** از مخترعات متاخرین اطبای فارس کنز
الفوائد نافع مجرب حکه سلاق و اوائل جرب مدت است و بتجدید بصر کند مجرب است توتیا کرمانی مغسول اقماع هلیله زرد و کابلی [illegible]
هر یک مثقال محرق صبر سه مثقال زنجبیل دو مثقال و نیم صمغ عربی شیاف مامیثا هر واحد دو مثقال دار فلفل مامیران
حضض مکی هر واحد یک مثقال و نیم ملح هندی زعفران صبر سقوطری هر واحد یک مثقال نوشادر یک دانگ کوفته باریک بیخته
با آب غوره خمیر کرده شیاف سازند **شیاف علائی** بنسخه دیگر تاریکی چشم و خارش چشم و اشک ریختن را
مفید بود و سبل و بیاض [illegible] و صحت عین نگاه دارد توتیا کرمانی ده درم [illegible] زنجبیل کثیرا پوست هلیله زرد
مامیران چینی هر یک پنج درم دار فلفل چهار درم حضض مکی دو درم نمک هندی یک درم کوفته در آب غوره [illegible] یکدفعه
با آب خیار یا [illegible] یک نوبت با آب ریحان دیگر بار با آب رازیانه پرورده شیاف سازند و در سایه خشک کنند **شیاف**
علائی بنسخه دیگر توتیا کرمانی بیست درم پوست هلیله زرد صمغ عربی هر یک پنج درم حضض مکی دو درم
شیاف مامیثا یک درم و نیم زرد چوبه زعفران هر یکی یک درم کوفته و بیخته با آب غوره بعد از آن با آب رازیانه پرورده شیاف
سازند **شیاف عنبر** جهت تاریکی چشم و ضعف آن بغایت مفید است توتیا مغسول بیست مثقال حضض سه درم
عنبر دو دانگ مشک [illegible] حضض را [illegible] کنند و ادویه را بعد سحق بلیغ بدان سرشند و شیاف سازند **شیاف**
عربی ناسور که جهت امراض مذکوره مجرب است صبر کندر هر یک درمی انزروت ده درم الاخوین گلنار سرمه شب
هر یک نصف درم زنجار ربع درم و در بعضی قرابادینات وزن همه اجزا سوای زنگار مساوی و زنگار را ربع نوشته اند
شیاف سازند وقت حاجت ناسور را خوب بشکافند تا چرکی که در آن باشد خارج شود پس بیمار را بر خلاف
جانب ناسور بخوابانند و شیاف را در آب گداخته سه قطره یا چهار قطره در ماق بچکانند و در میان هر دو
قطره زمان صالح متخلل [illegible] بیمار را سه ساعت بر همان هیئت گذارند و هر روز این علاج را اعاده کنند تا [illegible]

تا صد بکه اگر بیفشارند چیزی بر نیاید پس باقی بماند خشک تا نگاه **شیاف مجرب** **نسخه دیگر مجرب**
زرنیخ سرخ زاج اهلک نوشادر ذراریح بشب یمانی اجزا مساوی بسایند و بول کودکان بسرشند و
خشک کنند پس بسایند و خشک بکار دارند **شیاف قایم مقام شیاف مرارت** که جهت
قطع مادهٔ نزول و انتشار تجربه نموده‌اند ناهدار آمده کرات و مرات زهرهٔ بز کوهی در ظرف مسین خشک کرده
ده درم سکبینج دو درم فرفیون نوشادر هر یک دو درم شحم حنظل یکدرم با آب سداب یا آب رازیانه شیاف سازند
دیگر قایم مقام شیاف مرارت فراخ خطاطیف محرقه نوشادر قشور عقرب با عقرب محففه هر یکی
ده درم مر صاف شش درم اقلیمیای ذهب مرقشیثا نحاس محرق حضض مکی هر یکی یکدرم خشته بلیله کابلی
محرق بزر رازیانه فلفل سفید زنجبیل هر یکی چهار درم دارفلفل شونیز توتیا هندی هر یکی سه درم و نیم سداب
بری یا بستانی بورهٔ ارمنی تخم ترب صبر زعفران خردل ملح هندی فلفل سیاه هر یکی سه درم نانخواه
نوشادر زنگار هر یکی دو درم و نیم کوفته و بیخته جمع کرده با آب سداب معصور و آب فجل و آب رازیانه تا یک
هفته خوب سحق کنند و شیافها ساخته در سایه خشک کنند صبح و شام اکتحال نمایند و در شب اکتحال نفرمایند
شیاف قبطی مصری نفع میکند بصلابات و بیاض و قطع میکند قشرهٔ فضله را در یک ساعت
بورهٔ سیاه یکمثقال و نیم مرارهٔ بقر دو مثقال ملح هندی سه مثقال شحم حنظل سه مثقال و دو ثلث مثقال نحاس
محرق هر یک شش مثقال عسل فایق شش قوا سوس فلفل سفید چهل حبه دواهای کوفتنی کوفته و بیخته با عسل
یکجا کرده بر دارند و استعمال نمایند اگر چه این دوا صورت شیافی ندارد و اما شیخ در قانون بلفظ شیاف
قلمی فرموده بنابرین اقتفا بآن نموده در شیافات نوشته **شیاف قرحه** حادثه در چشم که هم انبات
لحم و هم تبرید چشم کند اسفیداج رصاص دو درم کندر انزروت هر واحد یکدرم افیون نصف درم کافور دانگی
دیگر شیاف قرحه که قرحه غایره که بطبقه قرنیه رسیده باشد زایل گرداند اسفیداج رصاص
شش درم صمغ عربی کثیرا هر یکی سه درم نشاسته اقلیمیای ذهب مغسول کندر هر یکی دو درم زعفران
یکدرم **دیگر شیاف قرحه** که هم مبرد نافع باشد و نشان قرحه برد شاخ گوزن سوخته مغسول
بلم ... اسرب سوخته مغسول صمغ عربی هر یک چهار درم توبال مس مغسول دو درم افیون یکدرم خیار چنبر
... شیاف سازند **شیاف قرلی** از جالینوس اسفیداج قشور نحاس نشاسته کندر زنجبیل
محرق زنگار هر واحد یک ... اثمد محرق اسرب محرق هر واحد سه درم با آب باران شیاف سازند
شیاف ففیس تالیف ملکه نافع باوجاع شدیده عارضه چشم نشاسته کثیرا اقاقیا افیون هر واحد
دو مثقال صمغ عربی دوازده مثقال اقلیمیا شانزده مثقال اسفیداج مغسول چهل مثقال با آب باران شیاف سازند

شیاف قلقند برای طفره مس سوخته پنجدرم زنگار دو درم توتیا و قلقند توبه ارمنی هر یک یکدرم زرنیخ
پنجدرم بسرکه بسیند و یکهفته بگذارند پس شیاف سازند **شیاف کحل اشفار** شراب زیبق سنگ زرنیخ
سرخ مویزج همه برابر صمغ ربع یک جزو شیاف سازند و وقت حاجت بسایند بمیل بعد از آنکه از کحل پاک کرده باشند
سنگ باشند از دیده دور و انشه شیاف محلوک جلا کنند و ساعتی ملکت را بیخیند و دور دارند تا چیزی از دوا در چشم
نرود و اگر تنقیه و غسل اشفار کرده تنها شب بمالی مسحوق بمالند هم نفع رساند **شیاف قیصر** طفره و شحم زائد را
قطع کند شادنج عدسی مغسول دوازده درم صمغ عربی مس سوخته هر یک شش درم قلقطار سوخته زنگار هر یک دو درم کوفته
و بیخته با شراب انگوری کهنه یا آب بادیان تازه شیاف کنند **شیاف کافور** جهة رمد گرم کثیرا صمغ عربی هر یک
چهار درم نشاسته ارزیر شسته درم لعل الضب یکدرم کافور نیمدرم **شیاف کافور** جهة ابتدای رمد در معالجات
امراض عین شارح موافق این نسخه نوشته سفیده ارزیر هشت درم صمغ عربی کثیرا هر واحد هفت درم زبد البحر انزروت
هر واحد چهار درم اقلیمیای فضه سه درم لعل الضب یکدرم کافور نصف درم **شیاف کندر** نافع لقروح عین انبات
لحم و التحام قروح و بثور هم کند کندر ده درم اشق انزروت هر یک پنجدرم زعفران دو درم بلعاب حلبه شیاف سازند
و تقطیر در عین کنند و اگر مطلوب انضاج قروح و بثور باشند بر فاده به بندند **شیاف کوکب** نافع باوجاع شدیده
و بثور و سرطان و قروح وسخه و متاکله و علل عتیقه و آثار به بر دو جلا دهد افیون هر یک دو مثقال اسرب محرق مغسول
طین ساموس یا دفانه که در آن نحاس اصاف میکنند کثیرا هر یک هشت مثقال نشاسته کحل هر یک دوازده مثقال
اقلیمیای محرق مغسول اسفیداج رصاص مغسول هر یک شانزده مثقال با آب باران شیاف سازند **شیاف لادن**
جهة سلاق شدید غلیظ الکابه بعد استفراغات بکار آید حضض دو ثلث یکدرم صاف صمغ عربی لادن مکلس با
خیر مکلس با مرد و هر یک یکدرم شادنج عدسی کحل اصفهانی مغسول هر یک یکدرم و نیم حجر ارمنی دو درم توتیا سه درم کوفته
و بیخته با آب شیرین شیاف سازند و در چشم کشند **شیاف لین** نافع به بقایای رمد و غلظ اجفان و خشونت
آن و جرب و شترناق و غده و دبیج و کمنه و سلاق و دمعه و حساء عارض در ملتحمه و حکه عارض در عین و سبل قیح و الاحوین
زعفران هر واحد نصف درم سپید هر واحد بد کهربا اسرنج هر واحد دو درم نحاس محرق چهار درم صمغ عربی کثیرا هر واحد پنجدرم
شادنج مغسول شش درم با آب شیاف سازند دیگر **شیاف لین** افیون شش درم اسرب محرق مغسول هشت
درم طین ساموس هژده درم صمغ سی درم کندر چهل و چهار درم با آب ورق زیتون شیاف سازند **شیاف احمر**
لقروح عین و علل عتیقه نافع شادنه ده مثقال زعفران مر هر یکی شانزده مثقال نحاس محرق بیست و دو مثقال توتیا سی
و دو مثقال صمغ عربی چهل مثقال فلفل ابیض چهل حبه کوفته و بیخته بشراب شیاف سازند **شیاف باسلیقا**
نسخه حنین بن اسحاق افیون مصری پنجدرم زعفران انزروت هر یک [illegible] مر هر یکی یکدرم [illegible] هشت درم بگلاب یا آب باران

باران شیاف سازند **نسخه دیگر** زعفران ثلث درم ورق گل سرخ صبر صندل هر یک یک درم کوفته بحریر بیخته
بعصاره مامیثا شیاف سازند **نسخه دیگر** اقاقیا لبان دکرا فیون هر یکی یک درم مامیثا چهار درم ماء برگ مورد یا با
کشنیز تر سرشته شیاف سازند و در سایه خشک کنند **شیاف مر** نافع معطوفه که عبارت از نقطه سرخ است که حادث
میشود در چشم از ضربه یا غیر آن کند مر زعفران هر یک یک جزو زرنیخ احمر نصف درم شیاف سازند و با آب گشنیز تقطیر کنند
شیاف مرارات شیافی است که از مرارات یعنی زهره های جانوران با بعضی اجزای مناسب آن تألیف
یافته و در مرض انتشار و غشاوه و مثل اینها خصوصا نزول الماء اشتهار دارد و نسخ آن باعتبار کثرت زهرها و قلت
آن و بحسب انضمام اجزای کثیره یا قلیله دیگر با آن متعدد شده چنانکه مذکور خواهد شد درین مجموع اندراج بیابد شیخ
ابوعلی رحمة الله تعالی فرموده که ضروری زهره سنقوط و گرگ است و دیگر زهره باز و ابیات و از تجربه تصحیح یافته که زهره
بوم و حجل یعنی کبک و حداة یعنی غلیواز در رفع نزول الماء و غشاوه مجرب است **شیاف مراره** که در علت انتشار و ابتدای نزول الماء بکار
آید زهره رخمه و درخمی زعفران خربق سیاه هر یک نیم درم همه را با آب تره بسایند و خشک کنند باز بسایند و بکار آرند **شیاف**
مرارات در علت انتشار که از صداع یا بخارات رطوبت منصبه باشد بعد از زوال صداع و در علت نزول الماء بکار آید زعفران یک درم
زهره حداة زهره کلنگ انزروت هر یک دو مثقال رب السوس نیم مثقال و چهار دانگ فلفل یک صد و پنجاه عدد کوفته با آب رازیانه سرشته
و بعسل سرشته **شیاف مراره نسخه دیگر** نطرون انزروت هر یک نیم مثقال زهره کرگس زعفران خربق سفید هر یک مثقال سنبل
یکمثقال و نیم زهره کلنگ فلفل هر یک دو مثقال با آب رازیانه بسایند و بعسل سرشته **شیاف مرارات نسخه دیگر**
انتشار و ابتدای نزول الماء را نافع است زهره کلنگ زهره سنقوط زهره مرغ کوهی زهره باز زهره عقاب زهره کبک مجموع خشک
کرده بسایند و گرفته مثلا اگر ده درم از مجموع باشد سه درم حنظل سکبینج فرفیون هر یک یک درم اضافه کرده آب رازیانه شیاف سازند
نوع دیگر که ضعف و ابتدای نزول را نافع است زهره باشق زهره عقاب زهره خروس زهره سنقوط زهره روباه خشک
کرده مساوی با آب رازیانه شیاف سازند **شیاف مرارات قوی‌تر** زهره کلنگ زهره کبک زهره مرغ کوهی زهره باشه زهره شقر زهره
خرکور زهره کبوتر زهره لقلق زهره خوک زهره روباه زهره خرگوش زهره آهو زهره ماهی هر یک خشک کرده دو درم سکبینج فرفیون
هر یک نیم درم سکبینج را با آب رازیانه حل کنند و ادویه کوفته و بیخته با آن سرشته شیاف سازند **نوع دیگر اقوی** بگیرند از طیور جوارح
پنج مراره قوره مراره باز مراره شاهین مراره عقاب مراره قیح و از حیوان آبی سه مراره زهره سنقوط زهره مار ماهی و زهره سلحفاة
لیسنه و از حیوان چهارپایه چهار مراره زهره گاو زهره جدی زهره سمور زهره تیس جبلی و از طیور دیگر شش مراره زهره خفاش زهره
خطاف زهره زاغ سیاه زهره صعوه که معروف بچغوک است و زهره کرکی زهره قطاة که سنگ شکن گویند مجموع این هژده مراره
گرفته در ظرف سفالین ریخته خشک کنند پس بعضی اطبا تنها همین مرارها را جمع کرده با رازیانه ساخته با آب رازیانه سرشته
شیافها و حبها سازند و بعضی اضافه میکنند با اینها شاق پنج مدسی فلفل سیاه و فلفل سفید و زنجبیل سقمونیا

دهان نحاس توبال نحاس هر واحد ششم حصه مرارت وخمیر میکنند بآب رازیانه وقدری خمر ضمناً وبعضی از اطبا این دوا
خمیر میکنند در عسل منزوع الرغوه ودر حقه عاج یا نحاس نگاه میدارند واکتحال میل میفرمایند **شیاف مراره** بطریقه
دیگر که جهة نزول آب وقروح وغشاوه ودر طوبت مفید است واز شدة نفوذ در طبقات زود تاثیر میکند وقوت
این تا دو سال باقی میماند اقلیمیای محرق پانزده درم صمغ عربی هشت درم زهره ماهی شبوط زهره کبک
هر یک هفت درم مداد هندی فلفل سفید هر یک پنج درم سفیده قلعی چهار درم اشق سکبینج دهن بلسان
جاوشیر هر یک دو درم زهره کفتار افیون هر یک یکدرم زهره باشه زهره عقاب زهره گاو
زهره خروس زهره گرگ زهره غراب زهره باز هر یک نیم درم واگر دهن بلسان نباشد روغن
آجوبدل او کنند **شیاف مسطوسطس** یعنی تجرید کننده قشور نحاس محرق زاج ...
محرق هر واحد شش وقیه صمغ چهار وقیه ونیم نحاس محرق چهار وقیه اثمد اقاقیا هر واحد یک وقیه
اسفیداج رصاص ده درم اقلیمیا افیون قلقطار محرق زعفران صبر سقوطری جند بیدستر ساذج
هندی هر واحد سه درم سنبل یکدرم ونیم بآب باران وبعضی بآب ممزوج بشراب خمیر کرده شیاف
سازند **شیاف منجح** تسکین وجع در یک روز وتحلیل ورم در یک ساعة کند جند بیدستر صبر افیون
قلقطار محرق هر یک دو مثقال سنبل حضض هر واحد چهار مثقال اقلیمیا شش مثقال اسفیداج رصاص هشت
مثقال نحاس محرق مغسول چهارده مثقال اثمد اقاقیا صمغ هر واحد چهل مثقال بآبی که دران ورد را جوشانیده باشند
خمیر کنند وبه بیاض بیض استعمال نمایند **شیاف موقالیا** بضم میم وسکون واو وفتح قاف با الف ولام وتحتانیه
با الف لفظ یونانی است بمعنی محلل این شیاف به ظلمت ومواد متحلبه واوجاع وقروح خرسنه(?) ورمد طویل وجرب
واکثر امراض عین نافع است اقلیمیای ذهبی توبال نحاس صمغ عربی هر یک دو درم مر صاف افیون سنبل زعفران ساذج
هر یک یکدرم فلفل سفید شش قیراط بشراب سرشند **شیاف ناردین** اقلیمیا زعفران صمغ هر واحد سی
وشش درم افیون هر واحد پانزده درم ناردین شامی دوازده درم نحاس محرق ده درم اثمد اقاقیا هر واحد
یکدرم بآب شیاف سازند **شیاف ناردین** نافع بجمیع انواع شیر از مور سرج(?) وغیر آن جیده دو مثقال
کحل محرق مغسول چهار مثقال اسفیداج محرق مغسول جند بیدستر صبر هر یک شش مثقال سنبل قلیمیا محرق مغسول
هر یک هشت مثقال اقاقیا اصفر صمغ عربی هر یک بیست مثقال حضض هندی بیست وشش مثقال بآب باران شیاف
سازند **شیاف نارنج** جهة منع نوازل وحمره وجرب حکه ودمعه ورمد وامراض پلک وحفظ صحة چشم
مجرب است توتیا بآب نارنج پرورده ده درم سفیداب قلعی هلیله زرد باخته هر یک دو درم کتیرا نشاسته انزروت
گلسرخ جند بیدستر حضض مکی هر یک یکدرم افیون ربع درم **شیاف ورقه** که جهة ورقه حاره بعد استفراغ وتنقیه ...

بار شعیر و مطفیات ... قصد قیفالین بکار آید زعفران نشاسته کثیرا صمغ عربی هر یک دانگی مامیران چینی دانگی نیم
درم و دو دانگ حضض شیاف مامیثا هر یک نیم درم شیافها سازند و بسفیدی بیضه و شیر دختر سایند و غلیظ کرده در
چشم کشند و بالای آن زجاجه مویب به بیند و ستشیاف وردی تالیف ابن رضوان رادع و محلل و مسکن مواد
و نافع نزلات و مقوی اعضای عین و جهت رمد و رمد نافع و در امراض حاره عظیم الاثر است صندلین هر یک
پنج مثقال گلسرخ بی اقماع دو مثقال حضض کثیرا صبر شیاف مامیثا هر یک مثقال بگلاب سایند و شیاف سازند دیگر
بولس نافع باوجاع شدیده و تحلیل مواد لطیفه و غلیظه و هم موثر ... و سرخی ... چهار مثقال صمغ عربی
سه مثقال زعفران افیون سنبل الطیب هر واحد سدس مثقال بآب باران شیاف سازند و بسفیدی بیضه بکار
آرند دیگر منسخه محمد زکریا جهت رمد نافع و بهترین و مسکن ترین شیافات وردی است وحده آن بکثر از حده ...
باشد گلسرخ چهار درم زعفران سفیده ارزیز هر یک دو درم افیون صمغ عربی هر یک یکدرم ... که صعوبت درد
چشم را در حال بنشاند گلسرخ پانزده درم افیون ده درم زعفران هشت درم سنبل الطیب ... درم صمغ عربی یکدرم
بآب باران شیاف سازند دیگر که آنرا شیاف وردی ابیض نوشته اند در رمد صعب که سبب آن اخلاط غلیظه باشند
بعد تنقیه و در حین آماس بکار آید اقلیمیای زر سفیده صبر افیون هر یک ده درم کثیرا بیست درم نشاسته سی درم صمغ
عربی چهل درم گلسرخ تازه شصت درم بآب باران بسرشند دیگر شدید الحمره که معمول کحالان است ... سدس احمر
حماهان ... هر یک جزوی صمغ کثیرا هر واحد نصف جزو طین رومی مامیثا قشور رمان هر واحد سدس جزو کوفته
نگاه دارند و سماق را در آب خوب بجوشانند و صاف کرده در آب خوب بجوشانند و صاف کرده بآن آب صاف را
بجوشانند تا غلیظ شود و بستر سفیداب یکجزو کثیرا سدس جزو سایند و ساییده بآب مذکور لت کنند ...
کوفته آمیخته شیاف سازند دیگر قرص ... نشره و مسیح و موافق ... و حکمه المعده و رمد کهنه را نافع ...
گلسرخ تازه هفتاد درم اقلیمیا نقره محرق مغسول صمغ عربی هر یک بیست و چهار درم زعفران شش درم ... چهار
درم افیون سه درم هر یک سه درم زنگار توبال مس سنبل هندی هر یک دو درم بآب باران شیافها سازند شیاف
ورد ... که علت مذکور بعد فصد بامر الله سبحانه در یک روز دور کند زعفران دو دانگ صمغ عربی نشاسته کثیرا کهربا
طین قبرسی خالص هر یکی یکدرم سفیده ارزیز مغسول حشیشه که معروف بعقیده است جوادم که عبارت از شادنج است
شیاف مامیثا هر یکی دو درم انزروت سفید سه درم همه را کوفته و بیخته دو دانگ افیون مصری و یکدرم مصطکی را
در شیر دختر حل کرده دواها آمیخته شیافها مسطح مثل عدس ساخته وقت حاجت یکی در سفیدی بیضه رقیق حل کرده
در چشم کشند شیاف هندی و ملکی هم گویند نافع است با بتدای نزول و بهر غشاوه طبیعه و سبل برد آنرا
قروح عین البن ... روغن بلسان سکبینج جاوشیر هر یک دو ... سفیداج ارصاص چهار ...

فلفل سفید هر یک شش اوقیه صمغ دوازده اوقیه اقلیمیای محرق شانزده اوقیه مرارهٔ ضبع یک مراره مرارهٔ قبج چهار مراره
مرارهٔ سعار زعم کرده اند که آن مشروط است هفت مراره کوفته و بیخته بعصارهٔ رازیانه سرشند **شیاف**
یاسمین نافع است به تحلیل مواد عصارهٔ یاسمین اقاقیا هر یک چهل و هشت مثقال صمغ چهل مثقال رامک خانه که
نحاس را در آن خانه خالص سازند زعفران هر یک بیست و چهار مثقال افیون عصاره بیخ نحاس محرق مغسول هر یک
چهار مثقال و بنسخهٔ دیگر افیون شش مثقال است بشراب سرشند **دیگر شیاف یاسمین** ماخوذ از نسخ مجربهٔ والد جنت مکین
علیه رحمة رب العالمین الی یوم الدین نافع باکثر امراض عین خواه در طبقات و رطوبات باشد خواه
در ملتحم غنچهٔ گل یاسمین که اینجا گل چنبیلی معروف است سرمه سنگ بصری توتیا هاروتی بیخ زعفران شوره قلمی مغز
تخم سرس که درخت هندی مشهور است همه مساوی کوفته از پارچه باریک گذرانیده در سنگ سماق با شیرهٔ لیمو تا یک
هفته سحق کرده شیافها ساخته نگاه دارند و با آب شبنم بر سنگی که سائیده نشود سائیده با میل حسب ضرورت چشم کشند و
اگر در چشم گل یا پرده باشد یا موی تره ریخته باشد با آب دهن سائیده صبح از خواب برخاسته بکشند **شیافی**
که ضعف بصر را نفع دهد سکبینج جاوشیر ملح اندرانی زنگار فلفل سفید روغن بلسان زهرهٔ گاو نر دارفلفل زنجبیل
مساوی روغن بلسان را با آب رازیانهٔ تر حل نمایند و ادویهٔ دیگر کوفته و بیخته با آن سرشند و در بعضی نسخ حلتیت در این
شیاف داخل است **شیافی** که تقویت چشم و جلای بصر بخشد و از قبول آفات و حمره رحفان مانع آید
دو درم نشاسته توتیای هندی مغسول انزروت هر یک چهار درم و نیم کلسیخ صمغ عربی صمغ آلو هر یک سه درم
حضض دو درم قلیمیای نقره یک درم با آب شیاف سازند **شیافی** که در ابتدای رمد و حرارت چشم
بکار آید اسفیداج رصاص محرق کثیرا انزروت هر یک نصف جزو بیاض بیض شیاف سازند **شیافی دیگر** که در
ابتدای رمد نافع بود و درد شدید را ساکن کند و خواب آورد شیاف مامیثا هفت درم کثیرا انزروت بشیر خر پرورده هر یکی
چهار درم زعفران افیون حضض صمغ عربی هر یک دو درم صبر سعتر یک درم **شیافی** که جهت قرحه و جرب العین و ظفره و الاحوت
صبر اقاقیا شیاف مامیثا زعفران افیون صمغ عربی کوفته و بیخته با آب برگهای رطب شیاف سازند **شیافی** که رمد شدید را
که از غلبهٔ حرارت باشد بنشاند دو درم سرگین سراسود دار افیون کثیرا فلفل سرخ اسفیداج هر یک شش درم صمغ عربی
دوازده درم همه را باریک سازند پس بگیرند شاهسفرم تازه و یک رطل آب باران بجوشانند تا که ثلث رسد پس آب وی صاف
ساخته با ادویه کوفته آمیزند و بقدر نخود شیاف سازند و وقت حاجت با آب سرد یا شیر زنان یا سپیدهٔ بیضه یا آب حلبه مطبوخ
بر قطعهٔ صدف یا بر مس سایند و هفت میل یا یازده میل وقت صبح و همین قدر وقت شام در چشم کشند **شیافی** که بر دو خارش
و دمعه و خارش و اکثر امراض چشم را نافع است مجرب یادگار اخوی عبد الباقی سلمه به نشاسته بمانند زاده طرف آهنی اندخته بر آتش گذارند
که بریان و مالیده و منقح شود پس در همان ظرف بر سر آتش آب انار ترش در آن ظرف اینقدر اندازند که شبانی را بشوید پس

پس تا لبش بلایم بحیثانند که خود بخود آب شود هرگاه آب بخذب آید و قابل حل بستن شود ز ره دبرآورده در ظرف چینی نگاه دارند و
شافها سازند و وقت حاجت با آب سائیده در چشم کشند شیافی نافع نزلی که از هوا زدگی و سرما باشد و قرحه
شیره را نیز زایل کند لسان ذکر ده درم اشق انزروت هر یکی پنجدرم زعفران دو درم سرشته شیاف سازند شیافی که نافع است
کحال است نفع کند بر بد عتیق و تسکین سپید بد وجع شدید باد رد رجال نحاس محرق مغسول افیون صمغ عربی هر واحد شانزده
مثقال مر دوازده مثقال زعفران صبر هر واحد هشت مثقال اقلیمیا چهار مثقال کندر سه مثقال بشراب خمیر کنند و شیاف
سازند و در سفیدی بیضه حل کرده رقیق کرده در اوقات متفرقه بعد ساعت چهار ساعت اکتحال نمایند و بعد [illegible] و
سکون امر بد حول حمام فرمایند شیافی که موی زاید را نفع بخشد زاج صدا حدید هر یک پنجدرم زنگار نوشادر توبال نحاس
سوخته هر یک نصف جزو مازهره طیور هرچه باشد شیاف سازند شیافی نافع مجرب که از ماده حاده حریفه و بخارات [illegible]
بهم رسد فلفل سفید نیم دانگ صمغ عربی منیعه یابسه محرقه اقلیمیای فضه اقلیمیای طلا هر واحد دو دانگ کثیرا نصف درم [illegible]
محرق یکدرم روسختج یکدرم و نیم نشاسته عدسی دو درم با آب باران یا آب مطبوخ مصطکی شیاف سازند شیافی که مجرب [illegible]
و علاط اجفان مفید بود و سبل کهنه که با آن حکه و حمره باشد نافع آید شیافی [illegible] نشاسته جزوا [illegible] افیون
اقلیمیای فضی هر یکی یکدرم سفیداج رصاص صمغ عربی زنجار اشق هر یکی دو درم اشق را در آب تر سازند و ادویه کوفته و بیخته
با آن سرشتند و شیاف سازند شیافی که جرب را ببرد و سبل و گوشت زاید را ببرد نشاسته ده درم صمغ پنجدرم زنگار سه درم
مس سوخته قلقطار سوخته هر یک دو درم افیون مر هر یک یکدرم زعفران نیم درم شیافی که سلاق و سرخی اطراف اجفان را مفید
بود و خیرگی چشم دور کند اقلیمیای زر اقاقیا هر یکی پنجدرم زنگار صمغ عربی هر یکی چهار درم روسختج دو درم افیون دو دانگ
سرمه هر یکی نیم درم بشراب کهنه بسرشتند شیافی که جرب ظفره را نافع بود صمغ عربی بیست درم مس سوخته نشا سیزده درم
فلفل هشت درم زنگار پنجدرم اقلیمیا چهار درم مر زعفران هر یکی دو درم با آب باران بسرشتند شیافی که مدمعه نافع
است توتیا [illegible] پوست هلیله زرد صبر سقوطری هر یک جزوی فلفل گرد نیم جزو شیافی که در سیلان دموع که از
بکی گوشت ماق باشد مفید است و گوشت هم ببرد بایدشب یمانی سوخته یکدانگ کندر زعفران هر یکی دو دانگ صبر یکدرم
شیاف مامیثا یکدرم کوفته بشراب کهنه سرشته شیاف سازند و وقت حاجت هم بشراب کهنه سائیده در چشم چکانند این
شیاف را صاحب کتاب شاهی نافع نقصان لحم ماق نوشته اما سحجای کندر دخان کند نگاشته شیافی که چون در [illegible] دو روز
سه بار این شیاف را کشند زرد آب و ریم را که از مقوله چشم بر می آید دور کند صبر سقوطری کندر هر یکی درمی انزروت خون سیاوشان
گلنار سرمه سنگ یمانی هر یکی نیم درم زنگار دانگی و نیم حنا نیم درم است شیاف سازند وقت حاجت پس از افشردن مقوله در چشم
چکانند شیافی نافع [illegible] و ظفره زرنیخ احمر فلفل ملح اندرانی مرداسنج کوفته و بیخته با آب [illegible] شیاف
سازند شیافی که ظفره زایل کند زرنیخ سرخ کندر مر زعفران مساوی کوفته و بیخته شیاف ساخته با آب گشنیز

تازه سائیده بچکانند **شیافی** که در ظلمه بعد از فصد و چکانیدن شیر زنان و خون جوجه کبوتر تجربه شده مفید است [illegible]
سرخ دم الاخوین زعفران کهربا هر یک نیم درم سفیداب قلعی یکدرم بسد مروارید ناسفته هر یک یکدرم و نیم فلس سوخته [illegible]
صمغ عربی کثیرا هر یک دو درم و نیم شادنج عدسی مغسول سه درم فوفل چهار درم نیم کوفته و بیخته [illegible]
بسرشته و شیاف سازند و بشیر دختران سائیده بچکانند **شیافی** که از ظلمه و وجع چشم غبار را نافع باشد اقلیمیای زر
مس سوخته هر یک ده درم دم الاخوین بسد مروارید هر یک چهار درم زرنیخ سرخ شکر طبرزد هر یک یکدرم کثیرا احمر زعفران
اقاقیا نشاسته زرد چوبه هر یک دو دانگ علی الرسم شیاف سازند **شیافی** که صمغ انار عارضه چشم کند بگیرند گل انار خورد [illegible]
که ساقط شود قلقدیس اقاقیا صمغ عربی هر یک یکدرم انزروت مغسول هر یک سه درم با شیاف سازند اگر گل انار حاضر نباشد بجای آن
عصاره قیق که در جوف انار در میان دانهها و شحم میباشد بگیرند و داخل کنند **شیافی** که جهت سبل و ظلمه باشد [illegible]
اقاقیا مغسول صمغ عربی هر یک چهار درم روسختج دو درم و نیم افیون مرصافی هر یک مثقال با آب باران شیاف سازند **شیافی**
که سبل و رمد و دمعه و حرقه و ورم چشم مفید است اقاقیا مغسول بلیله [illegible] چهار درم اقلیمیای طلا اسفیداج افیون [illegible]
صمغ عربی هر یکی چهار درم سنبل نشاسته هر یکی درمی و نیم با آب عنب الثعلب زنند و در سایه خشک کنند **شیافی**
که نافع است به نفاخات مائیه و بثورات صغیره که در طبقات حادث شود توتیا توبال نحاس هر یک [illegible] اقلیمیا [illegible]
کحل مغسول هر یک دو حبه افیون طین شاموس [illegible] هر یک سه دانگ صمغ عربی چهار دانگ با آب باران سحق کرده شیاف سازند و این شیاف
را طین شاموس مسمی است **شیافی** که نزدیک باکل طبقه قرنیه و سیلان مواد و تعیین بعد فصد و تنقیه استعمال باید کرد
اسفیداج رصاص یکدرم اقلیمیای فضه محرق مغسول نحاس محرق مغسول هر واحد دو درم اقاقیا صمغ عربی هر واحد سه
درم ببیاض بیضه شیاف سازند وقت حاجت بشیر دختر سائیده بکشند **شیافی** نافع باد و جامع صفت شدیده [illegible]
بثور و قروح غائره و سحج و سرسح و مده کامنه و نتو حدقه عین زیاده [illegible] سبوری چشم از دمعه ها و [illegible] و سعل عسر البرد [illegible]
[illegible] الاقحاح [illegible] ده مثقال اقلیمیای محرق مغسول صمغ عربی هر یک [illegible] چهار مثقال زعفران شش مثقال مرصافی چهار
مثقال افیون اثمد هر یک سه مثقال زنجار توبال مس سنبل هندی هر یک دو مثقال با آب باران شیاف سازند **شیافی**
که با کثر امراض چشم نافع و از مجربات والد ماجد است فلفل دار فلفل قرنفل توتیای سبز هر یک نیم جزو ماميران چینی مرکی مشک
حضض هندی هر یک جزوی سنگ بصری سرمه سفید سرمه سیاه هر یک پنج جزو کوفته و بیخته شده او زباب لیمو بسایند شیاف
سازند **شیافی** دیگر نافع باکثر امراض چشم معمول بهکوان کجال کشمیری توتیای سبز سه ماشه کف دریا اصل السوس سرمه
سفید املح مقشر مغز بلیله فلفل سفید ماميران چینی توتیای هاروکی پوست بلیله هر یک شش ماشه [illegible] مشک
سنگ بصری هر یک [illegible] با آب غوره یا آب باران شیاف سازند **شیافی** که در ابتدای نزول مفید است [illegible]
قلقطار نیم دانگ [illegible] یکدرم با آب تره شیاف سازند و با آب [illegible] با عسل حل سائیده بکشند **شیافی** مجرب جهت

جهت نزول جلیدیه یک درم را در خرقه بسته در زهره گاو یک روز بمالند تا منحل شود پس یک درم روغن بلسان اضافه کرده
کنند و شیاف سازند شیاف دیگر مجرب جهت نزول مرتشیثا سوخته دار فلفل اقلیمیای ذهب و مس که در عمل گذشتن
جمع می آید جمله برابر با آب بادیان شیاف سازند از کلمه دوازدهم حرف صاد مهمله دو صبغ یکی دواها ملفظ دویم کلمه
بیاض را رنگ کند دویم در شیافات بملفظ شیافی که صبغ آثار بعارضه چشم کنند مذکور شده صبغی که چشم را سیاه کنند
سفیدی اثر قرحه شد سرمه اصفهانی سه درم دود چراغ زیت دو درم مروارید زعفران هر یک یک درم مشک وزن
دانگی عدد او دو چند است باریک ساییده بکنند صبغی دیگر عفص اقاقیا هر یک دو درم قلقدیس یک درم صبغی دیگر
گلنار خود که از خود ساقط شده باشد و اگر نباشد پوست انار و اقماع و غشا تخمی که در میان دانه های آن باشد
بگیرند و اقاقیا و قلقدیس و صمغ عربی هر یک کوفته بیخته عفص هر واحد سه درم با آب سایند صبغی دیگر قلقطار زردی
هر واحد چهار مثقال با آب حل کنند و بگیرند اثمد مثقال تا بساید صبغی دیگر توبال نحاس مغسول نصف مثقال رصاص محرق مغسول
زعفران صمغ عربی زاج ... سنگ نحاس مغسول با آب باران هر یک دو مثقال ساییده باستعمال آرند کلمه سیزدهم
ملفوظ اول مکتوب و هم ادویه امراض عین ذکر دواهایی است که اول حرف آنها ضاد معجمه است ضماد
قسطالیون که نافع بود در چشم است در ملفوظ سوم در ادویه گذشته ضماد جهت کوفت چشم تخم
خطمی تخم خبازی و شیر دختران و روغن تخم کدو پخته بر پشت چشم ضماد کنند شیاف مامیثا و گل ارمنی بشیر گوسفند
سبز نیز نافع است ضماد که ضربه و جراحت عین را نافع است زردی بیضه و آب کشنیز سبز و روغن گل با هم لت کرده بپنبه
بآن ترکرده بر چشم گذارند ضماد جهت انتباع خاطر که از ضربه باشد ... باقلی بابونه خطمی بآب و شراب زرده در
چشم ضماد کنند ضماد که در اوایل درد چشم بسیار نافع است و مجرب است بزرالورد با دواهای مناسب مثل صبر زعفران
حضض ... بگلاب حل کرده بر اجفان ضماد کنند بعد در پنج هم نفع میرساند و وقتی که بگیرند اوراق
کرنب ... مقدار ... آنکه کوفته باشند و همچنین بر چشم نهند برفاده بر بندند ... محکم و بعضی از دو سه بار تجدید کنند
نفع ... در اوایل رمد نفع بسیار ضماد ... هم تسکین وجع ورم عین کند همچنین ضماد اشنه تسکین
اوجاع عین کنند ضماد که وجع شدید چشم را بنشاند صندل سرخ شیاف مامیثا صبر افیون صمغ عربی افیون اقاقیا حلبه
برابر با آب عنب الثعلب یا آب کشنیز سبز و آنجا که وجع ضربانی باشد یا طبیخ کوکنار یا آب کاهو سرشته بر پلک ضماد نهند
یا در وجع یا باشراب جوشی بپخته ضماد کردن نیز تسکین ضربان عین کند و جوش خرزه است که در آن جا شراب
عفص جاری بسبب مخالطت آب بجهم میرسد ضماد بنفشه هم تسکین لهیب چشم ... کند و در مدهار نفع میرساند
ضماد ورق کاسنی تازه هم خصوصا با حلبه تسکین وجع کند ضماد زردی بیضه با زعفران روغن گل نفع می کند
بضربان عین ضماد که در چشم خلنده بنشاند و رطوبتهای گرم بازدارد کاسنی تازه را با آب برند و برگ نیلوفر

بنفشه با آن بکوبند و بروغن گل چرب کرده ضماد کنند ضماد که ورم و درد چشم بنشاند زرده ده درم باقلی پخته درم
اقاقیا یکدرم سپیدهٔ تخم مرغ یک عدد و آب کشنیز سبز و آب کاسنی آمیخته ضماد کنند ضماد که وجع شدید رمدی را
نفع بخشد کزبرهٔ یابسه اکلیل الملک زعفران تخم کتان کعک شراب ریحانی ضماد کنند ضماد که در رمد خصوص در ابتدا تسکین
کند سیب را بکوبند و ضماد کنند مجرب است ضماد دیگر که رمد حار و اورام عین را نافع است کاسنی سبز را با سویق و خل
ضماد کنند ضماد بقلة الحمقا با سویق نفع میکند با ورام حارهٔ عین ضماد عدس با اکلیل الملک و سفرجل و روغن گل
نیز ابرا میکند اورام حارهٔ چشم را ضماد اکلیل الملک با زردی بیضه نفع میکند رمد حار را اکلیل الملک مطبوخ به میپختج
یا شراب نفع میکند با ورام عینین و تسکین می بخشد با وجاع آنها همچنین اگر بگدازند سکه را در گلاب و بیضه را در خرقه ضماد
کرده بر چشم و اورام نهند در علت شدت درد نفع کند نفع عجیب ضماد که رمد را نفع کند و در چشم بنشاند پنیر تازه
و گوشت تازه و زردهٔ بیضهٔ مسلوق هر یک از این بروغن گل سرشته نافع است ضماد که در آخر رمد صعب بکار
آید اکلیل الملک تازه بیست درم کشنیز سبز یازده درم زعفران چهار درم همه را بکوبند تا مثل مرهم شود و بکار برند و اگر
ورم باقی باشد اندکی پوست خشخاش اضافه کنند ضمادی که رمد مسلوخ را نافع است ورق مر و خوخ و خل هر
واحد دو جزو آنگه کوفته و بیخته با دقیق سمید دو درم با آبی که حلبه در آن جوشانیده باشند خمیر کنند و بگذارند تا متخمر شود
پس بر خرقه گذاشته بر چشم ضماد کنند ضمادی که ورم حار و شرناق قوی را سود دارد گل سرخ خشک پوست
انار شیرین عدس مقشر هر یکی را در آب پخته بکوبند و بروغن گل چرب کنند و ضماد کنند ضمادی که جساة را
نفع بخشد بیضه را با روغن گل و شحم و حاج مصطفی با هم لت کرده وقت خواب ضماد کنند ضمادی که شعیره را تحلیل برد
لب خرما در آب بخیسانند تا مثل خمیر شود و ضماد کنند و دواء الحلبه هم محلل شعیره است ضماد که در دبیله و سلاق نافع
است پوست انار عدس مقشر کوفته ضماد کنند ضمادی که تحلیل انتفاخ ملتحمه کند بابونه بنفشه نیلوفر اکلیل جوشانیده سر بخار
آن دارند و ثفل آنرا ضماد کنند یا بیضه یا اسفنج با این آب تر کرده بر چشم گذارند ضماد اقاقیا نفع میکند نتو حدقه را
ملطف این نماید ضماد باقلی با کندر و زرد و سفیدی بیضه نفع میکند جحوظ حدقه عین ضمادی که سرطان عین را
نافع است دقیق شعیر بنفشه خشک نیلوفر دقیق باقلی اکلیل الملک نانخواه با آب کاسنی و آب عنب الثعلب دیگر برگ خطمی برگ خبازی عنب الثعلب
مرزوق بروغن بنفشه نیز نافع است ضمادها که نزول مواد ردیه را از چشم باز دارد باقلای مقشر ممضوغ را بر پیشانی گذاشتن
منع سیلان مواد بچشم کند و سفیدی بیضه با دقیق شعیر ضماد کردن نیز همین عمل کند اوراق کرم یعنی برگ درخت انگور را با سویق
ضماد کردن بر چشم منع میکند نوازل را از عین و ضماد کردن بورق کرنب همین عمل کند همچنین ضماد بورق عرق تازه مانع می آید
از نزول مواد و پوست خربزه بر جبهه ضماد کردن هم همین عمل دارد ضمادی دیگر که منع ریزش مواد حاره و تقویت مجاری
نوازل و احتقان کند صندل خولان زرد هر واحد جزوی زعفران نصف جزو ضمادی که بر جبهه گذاشتن منع نفوذ مواد

مواد از سیلان لند سنبل و ورد اقاقیا و قلیلی زعفران را با آب کشنیز ضماد کنند دیگر اقاقیا عدس سونیق شعیر سرد در گلاب یا آب کشنیز جمع کرده ضماد کنند دیگر شیاف ماميثا حضض صبر انزروت زرد و بهریک جزوی زعفران نصف جزو
ضمادی دیگر که نزول مواد ردیه را از چشم باز دارد و بصداع و شقیقه حار نیز نافع و مجرب است و هم تقویت کند صندل سفید بر سنگ سائیده یک جزو انزروت نیز باریک سائیده و نصف جزو سفیده تخم مرغ بسرشند و بر صدغین
طلا کنند ضمادی که ظفره زایل کند باقلی و حلبه را با عسل ضماد کنند و این مجموعه عین هم نافع است ضماد دیگر
جهته ازاله ظفره مویز منقی از دانه برگ عنب الثعلب صبر نمک سائیده با سرکه ضماد کنند دیگر اکلیل الملک و هم الاخوین تخم
مهک زعفران عدس مقشر با روغن گل و زرده تخم مرغ ضماد کنند ضمادی که ابرا و رام صلبه از نواحی چشم شقایق
یعنی گل لاله را در طلا جوش داده بر ورم ضماد کنند ضمادی که حکه ماق چشم را نافع بود تخم کاسنی سبز را سائیده بر دو رفاده
گذاشته بر روی آن قدری روغن گل مالیده ضماد کنند ضمادی دیگر جهته حکه گوشهای چشم عدس مقشر سماق قلمی
تخم ریحان همه را حلیص ساخته ضماد سازند ضمادی که غرب بسته را نرم کند و بکشاید تخم مرو گوفته آرد گندم نشیر خمیر کنند
و قدری زعفران حل کنند و در شیر دختران یا شیر خربزه نیز ضماد کنند و نقیصه هاش مصنوع نیز از مجربات است
ضمادی دیگر در این باب گندم تخم مرو هر یک جزوی تخم حلبه نصف جزو همه را با آب بپزند که مهرا شود و شیر قدری
از شیر هر شیری که باشد داخل کرده لت کنند مثل مرهم شود بر مسلاید گذارند ضمادی که غرب منفجر را نفع رساند
بر سپاوشان را مضغ کرده ضماد کنند عنب الثعلب رطب سائیده ضماد کردن نیز ابراء غرب منفجر کند و اگر با این لبن خر خلط
کنند نافع تر باشد ضماد خبز علیق یعنی کردکان کهنه ممضوغ ابرا میکند قروح محره و نو اصیر نواحی عین را روغن آن نفع
میکند با کلیه و طریق ساختن روغنهای مثل روغن بادام است ضماد بزر حنس برجبهه نافع می آید دمعه و سیلان آب را که
از فوران حراره بود ضماد دیگر در این باب نشاسته در گلاب گداخته و سفیدی بیضه با هم ممزوج کرده بر ماق گذارند
کلمه چهاردهم از ملفوظ اول یکصد و دو مراد در امراض عین در دواهای طلائی است طلای
ازنیا سیوس که جهته برده و سبعیره در قانون مرقوم است لادن ربع جزو سنبل شاذنه امنی هر واحد نصف
جزو کندر مر هر واحد جزوی همه را بدرد روغن سوسن جمع کرده طلا نمایند طلای که ظلمت بصر را نافع است فی ولگند
با خشک کرده با عسل سرشته طلا کنند طلای که تسکین وجع رمد حار و ورم آن کند افیون را در شیر زنان سائیده
طلا کنند اکثری از قدما استعمال نمایند افیون را در رمد حاد افیون بسبب تغلیظ روح باصره مضر است بصر و بعضی از اطبا
اصلاح این را باین قسم میکردند که افیون را بر خرقه گذاشته با آتش جرم بسیار دادند تا آنکه نرم میشد و رنگ آن محمره میل میکرد
بهر حال دوای است مجرب آلام اما ادمان آن مضر است بصر بلکه وقتی که حاجت بتغلیظ روح باشد و طلای حد و از هم سرشت
چشم تسکین وجع صفرا و ثقیل ستفاح احجفان کند طلای دیگر هم در این باب سفیدی بیضه با شیر جاریه مخلوط کرده

بصحیفه فضه یا بخاتم یا بمثل آن خوب حرکت دهند و کفی که از زمین ظاهر شود در چشم طلا کنند **طلایی** که در ابتدای رمد
حار صفراوی بکار آید عصاره برگ کاهو عصاره برگ آب عنب الثعلب از هر یک جزو با سفیده تخم مرغ طلا کنند
طلایی که رمد بلغمی بکار آید چند بیدستر زعفران زرنیخ را بلیخ مساوی با آب رازیانه تر طلا کنند **طلایی** نافع
رمدی که ماده آن خون و بلغم آمیخته باشد در ابتدا العمل آرند گرد آسیا عرکنند زعفران کوفته با سفیده تخم مرغ سرشته
بر پیشانی طلا کنند **طلایی** که چون بر پیشانی و پشت چشم مالند ابتدای رمد را سود دارد و ماده را دفع کند شیاف
مامیثا حضض گلسرخ صندل سرخ هر یک دو درم فوفل زعفران جمله مساوی با آب کشنیز تازه یا آب کاسنی طلا کنند
طلایی که ورم چشم بنشاند و درد ساکن کند عدس مقشر گلسرخ صندل سرخ هر یک دو درم کافور دانگی و نیم با آب کاسنی
بر جبهه ملک طلا کنند **طلایی** که همین عمل کند شیاف ابیضا حضض […] زعفران افیون اقاقیا گل ارمنی صندل سرخ
مساوی با آب عنب الثعلب یا گلاب طلا کنند **طلایی** که نفع میکند به درد سر و بد و ماده کثیر و درد […] زعفران هر یک دو
مثقال مر افیون عصاره سیر […] هر یک چهار مثقال کندر شش مثقال مر زرالیخ هشت مثقال نبوق شعیر هر دو درم ارده
بیضه مشوی بقیه دلبر […] قابض قدر کفایت سرشته طلا کنند و اگر قرص ساخته نگاه دارند وقت حاجت بکار آرند هم بهتر
است و این دوا تالیف فیلو […] کاتب است **طلایی دیگر** هم درین ماده منقول از بعض […] افیون هر واحد چهار مثقال
زعفران شش مثقال نحاس محرق مغسول صمغ عربی هر یک دوازده مثقال با شراب خمر کرده […] بعمل آرند **طلایی**
که منع نوازل عین کند سفیدی بیضه را با کندر بر جبهه طلا کنند **طلایی دیگر** مانع نوازل صبر اقاقیا شیاف مامیثا
حضض گل ارمنی صمغ عربی بیاض بیض بر جبهه طلا کنند **طلایی** که برمد و درد چشم اطفال بسیار نافع است ورم
بنشاند و درد ساکن کند افیون کات هندی که بهندی کتهه گویند حضض هندی که رسوت ست هر یک جزوی شب یمانی
چهار جزو آب لیموی کاغذی هشت جزو شب یمانی بریان کرده با دیگر دواها کوفته در ظرف آهنی انداخته با آب لیمو
بر آتش نرم گذاشته به دسته آهنی آهسته آهسته بسایند تا خوب با رنگ […] شود **طلایی** که جحوظ چشم را سود دهد صبر حضض اقاقیا
عصاره لحیة التیس با آب عنب الثعلب طلا کنند و بعضی […] آب عنب الثعلب یکی ده اند و بالای این طلا بصورت گوی از صوف ساخته و […]
گذاشته بر چشم ببندند بر قفا […] خوابند و از عطسه و […] حرکات و شراب […] طعام اجتناب کنند و در دهن چیزی نگاه دارند
که جذب بلغم کند **طلا** که […] ورم اجفان سودمند بود گلسرخ شیاف مامیثا حضض گل ارمنی زعفران
زردچوبه صبر با آب کشنیز تر و آب کاسنی طلا کنند **طلا** که منع ریختن مژگان کند مگس سر کنده را خشک کنند و […]
بسوزانند و با […] جزو […] طلا کنند **طلا دیگر** که در […] که با خارش و سرخی و سوختن باشد
نفع دهد […] تا […] شود پس بسایند و بر جفن بنهند **طلا** […] جهت رویانیدن موی ابرو
که از سبب جذام ریخته باشد موی […] بلیله سیاه آمله هر یکی جزوی […] روغن زیت بجوشانند و اول موضع را […]

عوسج و حلبه را شسته ابو جهل بمالند طلاء دیگر مجرب درین باب بگیرند هلیله و عفص بسوزانند و با سرکه آمیخته بمالند مجرب
نوشته اند طلاء که مژگان را از سفید شدن نگاه دارد و بعد تنقیه بکار آید شقایق النعمان با روغن زیت یا پیه مرغابی
پیه خرس هر کدام که بدست آید بسایند و برین مژگان بمالند دیگر حلزون را بسوزانند و با پیه بز یا پیه خرس بسایند و
طلا نمایند طلاء جهت شعر زاید اشق را بسرکه حل کرده بر جفن طلا کنند و هم نفع رساند بجمیع زیادات … طلای
دیگر جهت شعر زاید که بعد از نتف بر پلک طلا میکنند منع روئیدن کند زعفران یک مثقال کافور نیم دانگ طلای
دیگر از جالینوس که منع انبات شعر زاید و منقلب کند بعد از نتف بمالند صدف کوچک سوخته سائیده بعطر ان
سرشته طلا کنند دیگر درین باب خون ضفدع سبز خون کهنه سگ خاکستر مار زیتون درهم آمیخته طلا کنند
دیگر خون خارپشت زهره کرکس زهره خارپشت طلا کنند دیگر زهره کرکس زهره خارپشت طلا کنند دیگر
زهره کرکس زهره خارپشت هر یک مثقالی نخود بادستر دو مثقال سائیده در خون کبوتر بچه سرشته شیاف
سازند و وقت حاجت با آب حل نموده طلا کنند و نیم ساعت صبر کنند دیگر از صنعه نوشادر قراطیس
محرق جمله برابر بگیرند و سحق … آمیزند و بعد نتف طلا نمایند طلاء نافع ثقل اجفان شب یمانی بگیرند مورج
نیم جزو کوفته در روغن حل کرده بر بن مژگان طلا کنند طلاء که قمقام و قرد بعد از تنقیه بدن … نافع
نافع است قمقام قمل بزرگ و قرد قمل پای دار را گویند شب یمانی مویزج هر یک جزوی صبر بوره ارمنی هر یک
نیم جزو کوفته بسرکه عنصل سرشته طلا کنند طلاء جهت استرخای جفن بعد از تنقیه بدن بمسهلات و غراغر و
معطسات بکار آید زعفران دو دانگ صبر یکدرم اقاقیا دو درم شیاف مامیثا افیون هر یک چهار درم با آب عصاره …
سرشته طلا کنند و اگر گرمی باشد با آب کاسنی سبز بسرشند طلاء جهت سلاق مزمن بعد حجامت ساقین و فصد …
جهت دوام استعمال حجامت نافع است زاج سه درم زعفران فلفل هر یکی یکدرم نحاس محرق نصف درم در شراب عفص بسایند
تا مثل عسل شود و بر خارج اجفان بمالند طلاء جهت صلابت جفون و خشونت آن زاج خصوصاً قلقطار طلائی است
جهت این کار تحقیق اشق هم طلا نافع است تلیین خشونت اجفان از خارج و تحلیل غلظ و صلابت آن مجرب هم طلا
جهت شترناق زعفران نیم درم صبر یکدرم شیاف مامیثا اقاقیا مر هر یک دو درم کوفته و بیخته با عصاره یا آب کاسنی
طلا کنند طلاء جهت برده و شعیره و ثآلیل جفن اشق را در سرکه حل کرده طلا نمایند بتحقیق جلتیت و سکبینج هم تنها تنها
بسرکه نافع است طلای دیگر مخ … علک البطم خانه نکس عسل با هم سرشته طلا کنند طلای دیگر
موم زرد روغن گل علک البطم خانه نکس عسل اشق حل کرده بسرکه سرشته طلا کنند طلای دیگر که برده و شعیره را
تحلیل برد کندر مر هر یکی دو درم موم یکدرم لادن شب یمانی هر یکی سه درم کوفته بروغن نرگس یا بدر روغن زیت
سرشته طلا کنند طلاء نیکو در تجربه بعد از تنقیه بدن و … زعفران مر … سوخته صبر

حمله یا سرمه حاضر باشد بآب کاسنی صحرائی طلا کنند دوائیکه بعد انفجار بکار آید در حرف دال در ضمن ادویه گذشته
طلائیکه اثر کبودی را که از ضربه چشم باقی مانده باشد لیس له به شدن و دور شدن سرخی زایل کند کرزه فوتنج
حجر الفلفل زرنیخ حمله برابر گلاب یا آب گشنیز سائیده طلا نمایند و حجر الفلفل عبارتست از سنگی که در تحریطه فلفل یافته میشود
طلائیکه بیاض ابیر دشاخ گوزن در شیره برگ لحیة التیس سائیده بر چشم طلا نمایند و بر چشم طلا نمایند و صاحب تحفه لحیة التیس را
هندی درخت سرس تحقیق کرده والله اعلم بالصواب طلائیکه زرقه چشم طفل سیاهی مبدل کند و موراهم سیاه کند
بندق را با فوتنج طلا کنند در نسخ نوشته بندق را نسوزند و بر روغن زیت منجمد تمریخ یا فوتنج جبلی ازرق کنند طلائیکه
در ابتدای نزول الماء نافع است گوشت بار زراد در روغن سوسن بپزند و بر چشم طلا کنند طلاهای هندی طلائیکه درد چشم را
که با سبوست که هر چه بر چشم بهند زود خشک کند و با خارش و سرخی بود و آب چشم روان بود و با درد سر باشد
سود دارد چندان برگ نیم ملهتی دیودار نمکسنگ سوده بآب گرم کرده بر چشم طلا کنند طلائیکه در درد چشم و
سوختگی و سرخی آنرا نافع بود در کت چندان کیبره هر نمکسنگ رسوت برابر باریک سایند و تا سه شبینه سحق کرده
گرد چشم طلا کنند طلائیکه در هر قسم رمد معمول است هر هلدی افیم یعنی افیون هر یک یکماشه لوده پهٹکری
هر یک دو ماشه کوفته و بیخته و با آب حل کرده بر چشم طلا کنند **کلمه یازدهم** در ادویه عینی است **عزیزی**
بضم عین مهمله و زای معجمه مفتوحه و بای مثناة تحتانی و زای معجمه ثانی تحتانی مشهور است و در قرابادینات بزیادتی
یای دیگر به لفظ عزیزی مسطورست و نسخ آن بدین تفصیل مرقوم و مسطورست **عزیزی** تالیف یوحنّا بجهة
حفظ صحت و قلع دمعه و امراض دیگر که از زرد بهم رسد و دیگر سایر علل عین منافع آن مثل منافع باسلیقون کبیرست
مشک دانگی اقلیمیای ذهبی توبال نحاس توتیای هندی صبر قرنفل برگ فرنجمشک هر یک یکدرم ملح هندی زبد البحر
نوشادر هر یک یکدرم و نیم **عزیزی نوع دیگر** که بصر را تیز کند و تاریکی چشم ببرد و دمعه و سبل را نافع باشد
سرمه اصفهانی سوخته پنجدرم اقلیمیای طلا و نقره شادنج عدسی مغسول توتیای هندی مس سوخته هر یک دودرم
پوست هلیله زرد ساذج هندی فلفل دار فلفل نوشادر صبر سقوطری حضض مکی زعفران سرطان بحری هر یک یکدرم
زنجبیل نیمدرم قرنفل دو دانگ کافور نیم دانگ مشک سه حبه **عزیزی دیگر** قوت باصره بیفزاید و موی
غره برویاند و سبل را نیک کند و ماده آن از چشم دور کند سرمه اصفهانی سوخته مغسول ده درم مارقشیشای ذهبی
اقلیمیای فضی هر یکی دو درم مروارید ناسفته بسد کهربا توتیای بصری هر یکی یکدرم و نیم شیاف مامیثا ربیانی اسفیداج
رصاصی هر یکی یکمثقال شادنج عدسی توتیای هندی پوست هلیله زرد طباشیر اقاقیا حضض مکی هر یکی یکدرم شادنج
هندی نیم مثقال صمغ کتیرا اخشد خرما سوخته هسته هلیله زرد سوخته هسته بلیله سوخته سنگ لاجورد هر یکی نیمدرم صبر
اسقوطری سنبل زعفران هر یکی دو دانگ سرطان بحری دانگی و نیم مشک یکدانگ کافور سه حبه **عزیزی** بارد

بارد چشم را قوت بخشد و روشنی بیفزاید و از نزول آب و دمعه مانع آید و خیالات را دور کند سرمهٔ اصفهانی سوخته
و شسته طبیب ورم سنگ بصری شسته بخذرم مارقشیثا ذهبی قلیمیای فضی هریکی چهار درم و نیم مروارید ناسفته
بسد کهربا هر یکی سه درم نشاسته عدسی توتیا هندی پوست هلیله زرد حضض مکی اقاقیا شیاف مامیثا رسابنی
اسفیداج رصاص شسته هریکی دو درم سادج هندی زر سوخته هریکی یکدرم و نیم صمغ عربی یکمثقال صبر سقوطری
مرسنبل زعفران طباشیر سرطان بحری شنگرف رومی بابسوده هریکی یکدرم و پنج توتیا هریکی چهار درم کافور دو
دانگ مشک دانگی و نیم عزیزی حار بصر را حاد و ظلمت را زایل کند و رطوبت را نشف کند و کدورت را نیز زایل
و دمعه را باز دارد و سبل را مانع آید سرمهٔ اصفهانی سوخته بخذرم قلیمیای ذهبی و فضی نشاسته عدسی توتیا هندی
مس سوخته هریکی دو درم پوست هلیله زرد نشاسته هندی فلفل دارفلفل نوشادر صبر سقوطری حضض هندی
زعفران سرطان بحری هریکی یکدرم زنجبیل نیم درم کافور نیم دانگ مشک قرنفل هریکی سه حبه عطوسی که با وجود سبل سده شبکیه
بعد از فصد و استفراغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا غرغره با نکامه و ایارج فیقرا و اجتناب از اغذیهٔ غلیظه مبخره سوده
کنندش یکدرم صبر چهار دانگ هریکی دو دانگ حضض سکی یک دانگ و نیم کوفته با آب مرزنجوش سرشته بقدر
عدسی حب بندند و هر صبح یک حب بشیر دختران و روغن بادام حل کرده در بینی چکانند عطوسی دیگر که مواد
سبل را دفع کندش قصب الذریره گلسرخ مساوی مقدار نیم دانگ در بینی دمند عطوسی که جهت سعوط علت
رطوبی بعد استفراغات بدنی بکار آید بگیرند مرزنجوش را و هر دو را بریان کنند و با زعفران لبابیند و در خرقه نشیم
کنند و اگر عطسه افراط کند سرکه و گلاب و قدری روغن گل باهم ممزوج کرده استنشاق فرمایند و اگر درد
هم تسکین نشود و ممتنع شی هرمش صبر امر فرمایند و اگر حاجت بزیادتی تحلیل افتد کنندش هم در سعوط مذکور بیفزایند
و سنج حیز درین قرص از تحلیل بیست **گلشن شانزدهم** در ادویه علل مجمعه است غذاهای که در معالجه امراض
چشم با آن احتیاج می افتد بدین تفصیل است **اغذیه رمدیه** در رمد حار ماء الشعیر نافع است بسیار و اگر با آن سعال باشد
با شکر و شربت بنفشه دهند و اگر با این نزله هم باشد شربت خشخاش دهند و بسا که احتیاج می افتد نزد یک حدت ماده بما
الشعیر مغز تخم خشخاش و بزر قطونا و بزر خرفه و بزر قثا و با غلیان خون شربت عناب دهند همچنین نافع است
درین قسم رمد صفراوی که از لب خیزد با بادام و شکر ساخته باشند اما شدید الحلاوه نباشد همچنین مزوره اجاص و قرص صینا
که ترشی غالب نداشته باشد و در رمد بلغمی و بارد غذاها فروج و لحوم متقلبه است و جهت رمد یابس لحم جدی با طبیخ شعیرات
که در تنور پخته باشند و فراریج رطبه است و از بقول حسن هندبا و قطف و بقله مبارک مناسب است و جهت رمدی حادث از
کثرت انصباب فضول بطبقهٔ ملتحمه مرق ماش و بادنجان با قلی بروغن بادام کافیست و از بقول لالئه هندبا و راق خشخاش
بقله یمانیه بقله مبارکه اسفاناخ است و جهت رمدی که از رسیدن ثلج و احتقان بخارات بهم رسیده باشد

شلغم مطبوخ است بلحم حمل که مقدار صالحی از سیر هم داخل کرده باشند و در اوایل قروح ملتحمه قرنیه تغذیه بمزوره قمح
و اسفاناخ و عدس و ماش و بنوز یک مالکل طیبه و غلبه حرارت بماء الشعیر باید کرد و در خشونت سطح قرنیه غذا از مرطبات
و مغریات مثل اسفیدباجات و شوربای اکارع و حساء و شحوم و مخ باید ساخت و در سرطان عین اکثار از ماء الشعیر
بشکر و ماء الجبن بشکری و شیر با شکر مناسب است و در علت دمعه که وقت سردی هوا پیدا شود اغتذا بغذای ملین
مثل مارتین و فانید و امراق دسمه و از لحوم لحم بره و مرغ و فراریج و طیاهیج و صید از بره باج کرده باید کرد و در جحوظ عین
تخفیف غذا و اختیار غذائی که مواد از آن کم پیدا شود و بخارات از آن کم خیزد لازم است و در غئور عین اغتذی
با غذیه لطیفه و دسمه مثل اسفیدباجات و مخ و بیض نیم برشت و شیر باید کرد و جهت تنقیه دماغ و حوالی عین در معالجه چشم احتیاج
بمزوره هم می افتد طبیب باید نیز علاج این احتیاج هم باخبر باشد غسول بفتح در لغت آب و هر چیزی را گویند
که غسل بآن داده شود و در طب آب دوائی است که غسل داده شود بدان اعضا و ابدان مرضی را غسولی
که شستن مژگان بآن بعد از تنقیه بدن و سر و رفتن حمام و پوشیدن رخت و پاکیزه مثل احفار نافع آید و سرج
عاقرقرحا بوره ارمنی از هر کدام که حاضر باشد بجوشانند و مژگان را بآن بشویند غسولی که جهت منع بخار و سیلان
رمد حار و برای حکه و دمعه حار مجرب بکرار است پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله مساوی نیمکوفته شب در آب تر
کرده در هوا گذاشته صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفعه بزور بر چشم بزنند بار بهمین آب چشم
بشویند کلمه هفدهم در ادویه فائی است فتیله که در سوراخ عرب بعد از فشردن و از ریم پاک کردن
باید نشست برگ سداب آب انار ترش سائیده فتیله کرده در سوراخ فرو برند کلمه هژدهم در ادویه قافی
است قراوار و لفظ ترکی است و آن دوائی است مرکب بعد چیدن سبل استعمال میکنند نوشادر مس
سوخته هر یک دو درم توتیا دوازده درم کوفته و بیخته بزرده تخم مرغ بسرشند و در پوست تخم مرغ اندازند و در گل
حکمت گیرند و در کوزه نو نهند و در کوزه فخاری گذارند تا پخته شود بعده صلایه باریک کرده در چشم استعمال نمایند
قرص بنفشه که تاریکی چشم را نافع است و قرص شیشه دیگر که در چشم را مفید است در ادویه صادی
گذشته قرص زعفران جهت دمعه که از قطع ظفره یا تاکل ذو احادث شده باشد نافع است کافور
سه دانگ دار فلفل فلفل سفید هر واحد یک دانگ و نیم توتیا و نصف درم زعفران سنبل الطیب هر واحد دو درم
عفص سه درم الکحال بر ماق کنند قطور در لغت رفتن مائع و چیزی آمیز گویند و در اصطلاح اطبا سیالی است
که چکانیده شود در جا و بعض اعضا از روغن و ماء و غیر اینها از دوا قطورلی که سرد و نافع است سفیداج را
در شیر دختران یا در سفیدی بیضه یا در آب عنب الثعلب حل کرده تقطیر کنند و تقطیر لعاب بهی حامم یا لعاب
خون کبوتر چشم نافع است و همچنین نافع است با وایل بکدر ورید اگر اصرار کند صاحب آن بر خوردن نخود و حلوا تقطیر سفیده تخم

سفیدی بیضه در عین رمده نیز بآن میکنند و تقطیر جمیع الیان برد نافع است خصوص اگر به ضرع دوشیده شود
و لبن اتان نافع است با وجاع عین و شیر الاغ جلا دهد عین کند و تقطیر عصاره کشنیز خصوص با شیر زنان تسکین
ضربان عین کند و تقطیر آب کشنیز خشک منقوع در گلاب نافع است به عین مسلوق چار قطوری که مدرا زود اثر کند
حضض یک درم شب یمانی قدر نخود هر دو را در شیر زنان حل کنند و اندر چشم چکانند قطوری که در اول هیجان رمد نافع
است تسکین الم او دمعه کنند و استعمال این در انتها ممنوع است حشیشه نج مرضوض حب سفرجل شیرین مرضوض تخم خبازی
اندروق هر یکی ده حبه نشاسته نیم درم حضض یکی دو دانگ همه را همراه آب شیرین در شیشه کنند و با آتش ملایم بجوشانند
تا بجوشد سپس از ثفل صاف کرده در شیشه دیگر اندازند قدری سفیده مخروج نموده مخضخض کنند و روزی دو سه بار
تقطیر کنند و این قطور بقطور مسکن معروف است قطوری که در وقت نزول رمد بکار آید حشیشه حب سفرجل مرضوض
هر یک سه حبه انزروت یک درم و نیم در شیشه کرده بالای آن آب عصی الراعی و شیر دختران ریخته با آتش ملایم بجوشانند
و صاف کرده تقطیر نمایند و این قطور بقطور محلل مشهور است هم تحلیل هم اطفا و انضاج نماید قطوری که وقت
انحطاط علت مستعمل میشود بگیرند رصاص و اسرب هر دو را خوب بر کف دست بمالند تا کف سیاه شود پس قدری
قلیل گلاب بر کف ریزند تا تر شود پس این صدی را بکار بر دارند و از این صدی جمع همی کنند تا مقدار صالح بهم رسد
پس قدری از پستان زن بالای آن بدوشند تا رقیق و ناعم شود پس روزی چند بار قطور سازند و این قطور
هم تحلیل و تسکین میکند و عاجل النفع است و از حدوث سبل و قرحه مامون میدارد قطوری که بعد سکون لذع
رمد حار بکار آید لعاب بهدانه شیر دختر سفیده بیضه آب کشنیز تر گلاب خوب با هم ممزوج کرده قطور سازند قطوری
که در ابتدای قروح عین و خروق قرنیه بکار آید لعاب بزرقطونا لعاب سفرجل لعاب مرو این همه لعابها در شیشه کنند
و بریزند بالای آن شیر دختر و چند حبات شعیر مقشر مرضوض و چند حبه حشیشه نج مرضوض نیز داخل کرده مخضخض کرده روزی
چند بار تقطیر کنند قطوری که جهت قروح اکاله متولده از خلط حریف بعد استعمال انزروت مربی و نشف کردن
انزروت مده را مستعمل میشود و هو الجوز حضض انزروت مربی اقاقیا یا بای مرغ سوخته زغال کرده باز حوبار یک سایده
هر واحد جزو گرفته سائیده درست کرده قدری از آن در قدری آب عصی الراعی و لعاب اسبغول و شیر دختر حل کرده و نرم
کرده قطور سازند و بعد ساعتی پاک کنند قطوری که تحلیل خشونت سطح قرنیه کند اسرب نقی را در دست با مرسی بمالند
که بران جمع شود گرفته قدری با روغن بنفشه حل کرده تقطیر کنند دیگر کثیرا را در لعاب سفرجل در سه روز تر کرده نگاه دارند
تا حل شود باز قدری روغن بنفشه داخل کرده تقطیر کنند قطوری که طرفه را نافع باشد گل ارمنی را در خل خمر حل کنند
و بخرقه صاف کرده قدری گلاب و قدری آب عصی الراعی در آن ریخته تقطیر کنند قطوری که دابه صغیره
مثل قمل که در چشم افتد اخراج کند و اذیت آن دفع کند ورق درخت سفرجل و قشور نیهای درخت سفرجل

دلبس عليست بجوشانند و از ان تقطير كنند **قطوري** كه بقيه رمد قرمز را دور كند و رطوبت چشم را خشك نمايد
زرشك را در گلاب تر كرده بقيع آنرا در چشم چكانند و تقطير صبر و از ان نافع است بوجع عين بلغمي **قطوري** كه بجميع
اقسام رمد نافع است حب سفرجل شيرين خوشه شير تخم گشنيز هر يك بيست و اند عليه بيح حيات انزروت سفيد
دو درم شكر نصف درم ماميران دو دانگ كتيرا كيلا دانگ زعفران نيم دانگ همه را با آب حنا در زجاجه بجوشانند
تا مستوي شود پس صاف كرده صبح و شام تقطير كنند و طريق جوشانيدن در شيشه انست كه اين چيزها را در شيشه
كنند و آن شيشه را در ديگي پر آب نصف كنند و آتش در زير ديگ بيفروزند و ليته مقشر مقطع كرده در بليه كهنه
مفتول گذاشته بالاي چشم گذارند ايمنا لجه ضعيف است اما درشت البصر را مثقوب كرده فتيلي [illegible] وزان بر كرده
بيرون و عصاره آنرا در چشم كشند و باقي را بالاي چشم نهند **قطوري** كه از اثر بياض كند بگيرند شير آمله دو درم و نمك [illegible]
كرده در آب و ساعتي بجنبانند پس بيفشارند و درين عصاره شير آمله ديگر تر كرده فشرده دو بار يا سه بار تكرار
كرده در چشم چكانند **ديگر** كه از اثر بياض حادث از التحام قروح كند بورق را با چند حبه كمون بخايند و در
چشم چكانند و تقطير آب نحل تحليل ميكند مده كامنه كه زير قرني باشد **قطوري** كه ظفره و كهوبه دم را نافع باشد
كمون را مضغ كرده زيت تعطير كنند و تقطير ريق كمون ممضوغ با ملح بوجرب و سبل با مشوط و ظفره با مشوطه نافع [illegible]
ميشود و وقتي كه مضغ كرده شود كمون را با سركه و چكانيده شود در جرب نفع بخشند **قطوري** كه شب كوري را
ببرد آب سداب آب گشنيز مساوي بجوشانند تا بنيم آيد دو سه نوبت در چشم كشند **قطور** عصاره بصل ماكول
نافع است با بتداي ماء نازل **قيروطي** جهت سبل كه وصف كرده آنرا ثابت و گفته كه مجربست پوست بليله كابلي
خوب بسايند كه مثل غبار شود پس بياميزند بموم سفيد مصفي بآب بروغن گل و گرم گرم در دهان ريخته قدري از مار
حصرم مصفي پاشيده بسايند تا مجتمع شود پس بعمل آرند **قيروطي** جهت حصاره اجفان از شحم دجاج و لعاب بزر
قطونا و شمع و روغن گل ساخته بعمل آرند و اكثر نمالند **قيروطي** كه جهت برده و شعيره نافع است جاوشير اشق
فتنه را شنج صمغ بطم همه را در علك بريت و بسركه حل كنند و موم و روغن گل داخل كرده مثل مرهم ساخته بعمل آرند **كحلها**
تو ز درهم در ادويه كافي است **كحل** بضم ترجمه آن بياري سرمه است و هر چيز را گويند كه جهت استسقاء در چشم
اندا خته شود و اطلاق كرده ميشود اين را بر مفرد و گاهي مقيد كرده ميشود با صفهاني و آن اثمد است و گاهي
بپارسي مراد ازان انزروت است و گاهي ليسود ان ميگويند كحل السودان و آن حضض زج است و گاهي بخولان
و آن حضض است و اطلاق كرده ميشود بر مركبات يابسه معروفه كه بميل در چشم كشيده شود و گاهي بطريق مذرت اطلاق
بر لفظ كحل بر مجموع غسل تحريري از ما ئيات نيز كنند و شيخ آن از رطبه و يابسه چيزيكه در قرابادينيات مشهوره متعارف
و متداول است درين مجموعه مذكور ميشود و هر چه سواي اكتحال از آبها و عصارها و غير اينها كه آنرا بميل در چشم اكتحال نمايند

علیها میند بنفشیم خبرها را اسعد درین باب استطرادا ذکر کرده خواهد شد و استعمال کرده میشود اکحال را در امراض صعبه عسیره هم اما
در چنین مقام بعد از تنقیه تام وقتی که نباشد ماده مگر در عین فقط بعمل آرند بیشتر اگر باشد اکحال جاره و مزاج محرور
و خشن استعمال آن بشب در یکور و اگر باشد دو اقطار پس در آخر نهار و اگر باشد بیرد و بارد پس در سطار و ز
و اگر باشد یکی بارد و نیز در آخر نهار و طریق خاص استعمال اکحال برای هر مرض خاص انشاء الله تعالی در ملفوظ دوم
خواهد آمد **کحل اسطاطیقون** نفع میکند با بتدای نزلات و قتیکه اکتحال کرده شود بآن و نفع میکند بتفکر
علق احراز آن وقتی که تقطیر کرده شود و درآن سنبل مرحصص هر یکی خمس جزو زعفران افیون هر یکی نیم جزو
اقلیمیا نحاس محرق صبر هر یکی جزو اقاقیا صمغ عربی هر یکی چهار جزو صمغ ها در آب حل کنند و ادویه دیگر کوفته
و بیخته آمیخته باستعمال آرند **کحل الاستشفار** که انتشار اهداب را بعد از تنقیه خلط موجب مفید است استخوان
خرما سوخته سه درم سنبل رومی دو درم نرم بسایند و بکشند **دیگر** سرگین خرگوش سوخته سرگین بزکوهی یک
سه درم نرم بسایند و بکشند **دیگر** که هم بجفن نافع است سرگین موش سرگین بز خاکستری هر سه مساوی نرم
کوفته بکشند **دیگر** استخوان خرما سوخته سنبل هندی سنگ لاجورد و کندر و این نسخه در بعضی قرابادینات
بزیادتی یکجزو با این اوزان نوشته اند و انه خرما سوخته پنجدرم دخان کندر چهار درم سنبل الطیب سه درم حجر لاجورد
حب بلسان هر یک یکدرم با عسل بر پشت مژه بکشند جهة رویانیدن مو و انبوه شدن آن بسیار موثر است
و در بعضی دیگر حب بلسان سه درم و حجر لاجورد ده درم مرقوم است **دیگر** مفید بانتشاری که سبب آن مواد غلیظ
باشد سرمه اصفهانی فلفل زاج مساوی کوفته بعسل سرشته باز سوخته پس نرم سائیده بکشند **دیگر**
مناسب این ارزیز سوخته مغسول زعفران هر یکی یکدانگ و نیم فلفل سرمه بریان کرده هر یکی یکدرم سنبل هندی
سه درم نرم کوفته بکار دارند این همه نسخها از منهاج است **کحل اقرلطین** منسوب بمولف است انبات اشفار
و قطع دمعه و تخفیف عین و حفظ صحت آن نماید اقلیمیای زر کوفته بعسل سرشته در کوزه سفالین نهند و باجه
سفالی که میان او بقدر جوال دو سوراخ کرده باشند بر سر آن نهند و بگل گیرند بنحوی که سوراخ کشاده باشد
و بر آتش انگشت نهند تا دامی که دود سیاه از آن راه بر می آید بر آتش باشد و هر گاه دود سفید بر آید اقلیمیا
بر آورده شراب قدری که سرد کرده باشند و در هاون سائیده خشک کنند و یک جزو ازین اقلیمیا و یک جزو
از سرمه مغسول و ارزیز و سنجیج و لاجورد و هر یکی نیم جزو گرفته بسایند و استعمال نمایند **کحل اکبر** حفظ صحت عین
و ازالة البلة آن کند کحل توتیا قرشینا اقلیمیا هر واحد پنجدرم در آن حالی که مغسول باشد بگیرند و جمیع ادویه ساحق
هندی زعفران سنبل هر واحد یکدرم کافور یکدانگ و درین کحل و برود باسلیقون که گذشته سهل فرق است
کحل باسلیقون بچند نسخه در کلمه دوم حرف با مذکور شده **کحل اطلیموس** تحدید بصر و منع تساقط هدب کند

توتیای هندی ده مثقال اقلیمیا طلا ساذج هندی کحل اصفهانی هر واحد سه مثقال سرطان
بحری دار فلفل هر یک یکمثقال کوفته و بیخته باب رازیانه و گلاب هر دو مجموع هفت روز در گلاب و آب غوره
دیگر ذرلیا بیند و در فصل صیف بیدا آب انگور غوره و در شتا یک حبه مشک اضافه کرده بعمل آرند کحل بقراطی جهته
نزع بیاض بعدیل است و در اندک زمان قلع میکند شیشه سبز محرق مغسول دو درم بوره ارمنی زبد البحر هر یک
یکدرم کحل سازند کحل سقنیجی ظلمت چشم و خارش و آب رفتن آنرا نافع بود دو درم الاخوین فاقلیمیا مشک ترنجی
دانگی ساذج هندی دو دانگ سنبل الطیب دار فلفل هر یکی نیمدرم مس سوخته نانخواه سبز هر یکی یکدرم شادنه
عدسی دو درم کوفته و بحریر بیخته اکتحال نمایند کحل بیاض که بیاض را در سی روز البته بامر الله سبحانه
قطع کند هر چند که صاحب علة مایوس از علاج باشد منقول از نصایح زبد البحر بوره ارمنی سوسمار شکر سفید
مسحوق نمایا بالسویه با یکرطل آبی که مامیران و وج هر یک ده درم را جوشانیده باشند و تا ربع رسیده باشد
بکر لیپا بیند و در آفتاب گذارند و خشک کرده از حریر بیرون کرده استعمال نمایند و در نسخه این کحل
سنیاف بیاض سهل فرق است کحل بیاض بنسخه دیگر که هم آثار قروح و سعیره را ببرد اقلیمیای نقره
سفیداب ارزیز مس سوخته هر یک چهار درم سنبل مروارید هر یک دو درم صمغ عربی کثیرا انزروت هر یک
نشاسته مسحوق نمایا هر یک یکدرم خوب سائیده و صلایه کرده بعمل آرند و اکتحال بورق یا دیجان مجفف مسحوق نیم
قطع بیاض کند و حکیم علی نوشته که آنچه از ان بتجربه ظاهر شده تحدید بصر و احدار دموع و جلا بیاض میکند مجفف
اکتحال به تخم پیاز ممزوج با عسل در قطع بیاض مفید است کحل بیاض بنسخه دیگر که بیاض جدری را هم البته قطع
کند زبد البحر سرگین ضب و خصیه کلنگ ملح و مجفف و سکر بالسویه لیسایند و اکتحال نمایند دیگر منقول از مجربات
شاهی بوره احمر را سحق نموده با روغن زیت مربی ساخته صبح و شام نمایند کحل توتیا که بیاض را ببرد توتیا
فلفل دار فلفل قرنفل سنبل الطیب هر یکی دانگی و نیم مامیران چینی نمک هندی هر یکی دو دانگ شادنه
مغسول مروارید ناسفته هر یکی نیمدرم زبد البحر اقلیمیای ذهبی سرگین سوسمار زبدا بگینه مرجان سرطان
بحری مرقشیثای ذهبی هر یکی چهار دانگ نیمار زنگار توتیا هندی پوست بیضه شتر مرغ هر یکی یکدرم سرمه اصفهانی
نیمدرم جمله را کوفته و بحریر بیخته بامداد و شبانگاه اکتحال نمایند کحل خلا که معروف است بجلای بصر و طبری
در معالجات بقراطی جهته کدورت که بعد زوال رمد میماند نقل کرده و گفته که در امر جلا بلیغ است اگر طبیب با هر صنع
استعمال کند وقتی که مزاج معتدل باشد و بقیه صداع و در طبقات عین الم و در جفن غلظ نباشد دار فلفل
که پوسیده نباشد و ثلث یکدرم برگ فلنجمشک خشک سنگ بحری از هر یک یکدرم مروارید ناسفته یکدرم نیم
شادنج عدسی که از غبار شسته باشند و سحیق بلیله زرد هر یک دو درم همه را علیحده علیحده سائیده وزن کرده

کرده بگیرند بعد ازان یکجا نموده در سنگ سماق انداخته سحق کنند که یکذات شود پس بگیرد و در آب غوره بیا
خشک کنند باز بگیرد و در آب انار میخوش سائیده خشک کرده نگاهدارند جهته جلا همین قدر کافیست و جهته
بترد قدری کافور جهته تسخین قدری مشک خالص اضافه کنند و طریق گرفتن سحق ایلیه آنست بگیرند ملیله
نهد کلان املس که بی شکن باشد و باید ازان بر سنگ حک کنند چون نزدیک ختم رسد ملیله دیگر گیرند
چنان نشود که خسته سائیده شود که خسته بچشم مضر است پس ازان کرده بگیرند و در دواها داخل کنند کحل
جواهر از اختراع متاخرین است و از جمله نسخ آن که در تقویت باصره نظیر ندارد آنست کافور [illegible] هر یک
دانگی شادنه اقاقیا حضض شیاف مامیثا سرطان بحری اقلیمیا هر یک یکدرم توتیا طباشیر پنج [illegible] لعل
فیروزه مارقشیشا اسفیداج نشاسته هر یک ده درم مروارید بسد پوست ملیله زرد هر یک سه درم ازرق
چهار درم آب غوره پنجدرم سرمه هشت درم کحل جواهر نسخه دیگر از مرکبات شاهی که صاحب آن از مجربات
نوشته کثیر المنافع خصوصا ضعف بصر را دافع است مشک یکدانگ مارقشیشا هر دو اقلیمیا فیروزه مروارید پنج
حجر لازورد مروارید ناسفته بسد ساذج هندی دارفلفل هر یک نیم درم مامیران یاقوت لعل سرطان بحری
هر یک سه درم توتیای کرمانی پنجدرم کحل اصفهانی ده درم علی الرسم مرتب سازند کحل جواهر دیگر هم از مرکبات
مذکور کحل اصفهانی شش درم توتیای کرمانی مرقشیشا ذهبی اقلیمیای فضه زعفران لازورد مغسول مروارید
چهار درم بسد مروارید ناسفته یاقوت سرخ ساذج هر واحد دو درم دیگر از قادری مروارید هفت درم سرمه شش درم
توتیا چهار درم بسد مارقشیشا هر یک دو درم ساذج هندی یکدرم مشک یک طسوج کحل سازند کحل جواهر
صغیر که مقوی بصر بود و در روشنائی چشم بیفزاید اثمد هفت درم مرقشیشا پنجدرم اقلیمیای ذهبی مغسول
بسد مروارید ناسفته هر یکی سه درم شادنه دو درم زعفران نیم درم کحل جواهر کبیر کحل اصفهانی توتیا
هر یکی پنجدرم سرطان بحری مروارید ناسفته شادنه مغسول هر یکی سه مثقال مرقشیشا ذهبی مامیران فرنگی
عقیق سرخ مرجان زر سرخ مکلس نقره مکلس مامیران چینی فلفل سفید دارفلفل اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی [illegible] هر یکی دو
مثقال یاقوت رمانی لاجورد چینی زعفران توبال نحاس هر یک نیم مثقال چنانچه رسم است بسازند دیگر حافظ صحت چشم و
مقوی باصره طبقات و اجفان و رافع غشاوه و سبل رقیق و جرب و دمعه انتشار سرمه اصفهانی ده درم سرطان بحری
شش درم توتیای هندی که غیر قسم جاوی است مرقشیشا ذهبی مرجان لاجورد مغسول ساذج هندی فیروزه و [illegible]
مامیران فلفل سفید اقلیمیای ذهبی توبال مس ساذج و اگر باشد [illegible] محرق مغسول بگیرند هر یکی چهار درم
زعفران سه درم یاقوت بسد لعل مروارید زبرجد ورق طلا مروارید عقیق یمنی دارفلفل هر یکی دو درم و در بعضی نسخ
سرمه [illegible] جز است و صمغ عربی و کتیرا و مغز تشمیزج و صمغ آلو هر یکی پنجدرم و افیون سه درم افزوده است و

طریق داخل کردن ورق طلا و ورق نقره اینست که با صمغ عربی یا کتیرا سرشته بر سنگ سماق چندان بسایند که منحل شود **دیگر** روشنائی چشم بسیار زیاده و قوت باصره دهد و از دمعه و الضباب سواد مانع آید و خارش و حرارت تسکین دهد و خیرگی دور کند جهت سلطان کریم انار الله برهانه حکمای عصر او متفق شده ساخته اند سرمه اصفهانی پانزده درم توتیای بصری با آب غوره و آب انارین و آب بادیان پرورده شانه عدسی هر یکی سه درم پوست بلیله زرد دو درم و نیم مارقشیشا اقلیمیای ذهبی و فضی مروارید ناسفته نبید کهربا توتیا هندی شیاف مامیثا ریباقی نشاسته سرطان بحری هر یکی دو درم روسختج اسفیداج رصاص صمغ عربی کتیرا هر یکی درم و نیم مامیران چینی فیروزه بنفشا لوری توتیا کرمانی مغسول طباشیر هر یکی یک درم لعل سنبل صبر سقوطری هر یکی نیم درم قرنفل دو دانگ کافور ریاحی نیم دانگ شادنج سرمه سحق و صلایه کرده بمیل در چشم کشند **کحل** ماهر مستعمل که همیشه در سرکار نواب زینت النسا بیگم تیار میشد کافور نیم دانگ مشک یک دانگ [illegible] قرنفل دو الدهن یک درم نمک اندرانی سادج هندی سفید آب ارزیز فلفل سیاه سنبل الطیب سرمه اصفهانی سرمه سرخ زعفران لسد احمر هر یک دو درم مس سوخته مامیران چینی مرصاف نوشادر زرد چوبه هر یک سه درم پوست بلیله زرد مروارید ناسفته هر یک چهار درم صبر سقوطری عصاره مامیثا یاقوت فیروزه هر یک نیم درم کف دریا اقلیمیای طلا اقلیمیای نقره هر یک ده درم گلاب در مینا **کحل حول** که در ازاله این مرض مجرب است سندروس صافی اللون بسایند و در خرقه پراگنده کرده فتایل سازند و چراغ گذاشته روغن گل شیرجی انداخته فتایل بفروزند و بالای آن طاس لطیف نحاس وارگون وا نهند تا دخان در آن آویزد باز بر مرغ دوده را جمع کنند و قدری عنبر و مشک در آن آمیزند و بکشند **کحل دافع احتیاج عینک** توتیا یعنی سنگ بصری را در خرقی گرم کرده بیست بار در آب عنب الثعلب سرد کنند و بگلاب بسایند پس هم وزن سرمه اصفهانی آمیخته مکرر بگلاب بسایند و بشویند بعد شستن باز بگلاب بسایند تا خاطر جمع گردد این سنی و انگ توتیا و سرمه عطر گل داخل کرده بسایند و بردارند و بعضی توتیا را بآب سماق [illegible] سرد میکنند **طلبنسخه دیگر** باین ترتیب بنظر آمده توتیا کرمانی بیضی را در آب عنب الثعلب تا سی مرتبه سرد کنند و سرمه اصفهانی هم وزن آن بگلاب صلایه کرده هر دو را یکجا در سنگ سماق بسایند و قدری فتیل عطر گل اعلی داخل نموده بسایند نگاه دارند و وقت خواب بمیل طلا بکشند **کحل دمعه** که این مرض را قمع نماید بلیله را در خمیر گیرند و در تنور بر خشت گذاشته بپزند تا که خمیر سرخ شود پس بلیله را برارند و پوست آن بگیرند و اندکی زعفران آمیخته باریک ساخته بکار برند و بعضی بقدر وزن زعفران یک دانگ کرده اند **نوع دیگر** توتیا معدنی را در میان خمیر ماهیه و بسوزانند پس پاک کنند و چند بار بشویند و خشک کنند و بگیرند از این توتیا نیم درم و از منعز فاعله کبار نیم درم و باهم بسایند و استعمال نمایند **نوع دیگر** بلیله زرد و تربان لسد صبر هر یک جزوی

جزوی دارفلفل نصف جزو زعفران ثلث نوع دیگر توتیا مغسول ده درم بسد پوست هلیله زرد صبر هر یک چهار درم
دارفلفل یکدرم فلفل نیم درم نوع دیگر در دمعه که سبب آن حرارت باشد بکار آید شادنج عدسی مغسول توتیا
مغسول مارقشیشا هر یک یکدرم مروارید بسد هر یک نیم درم شیاف مامیثا صبر هر یک یکدانگ و نیم نوع دیگر
در دمعه بارد و رطب بکار آید سرمه سه وزن ادویه که مرقوم می شود دارفلفل دو درم فلفل دو درم
ملح هندی هر یکی یکدرم کف دریا نیم درم کحل سازند و این کحل سحاق هم نافع است نوع دیگر که در دمعه که
سبب آن ضعف عضلات چشم باشد بکار آید توتیا هشت درم شادنج مغسول یکدرم و نیم سرمه یکدرم اقلیمیای زر
چهار دانگ درم کوفته با آب هلیله زرد و زردچوبه دو جزو و آب غوره و آب سماق هر یک یکجزو بسرشند و بکار برند
نوع دیگر سرمه شش درم مارقشیشا نیم درم صدف سوخته سه درم توتیا آنکه هر یکی دو درم دارفلفل یکدرم و نیم
نوع دیگر که طبیب لرا ایجه مجرب است ساذج هندی مامیران هلیله زرد بسد هر واحد درمی مشک دانگی کحل دمعه
که از امتلاء و ضعف طبقه ملتحمه حادث شده باشد گلنار روسنج توتیا هندی کحل اسلودی هر واحد یکدرم
طباشیر جلال مجصص پوست بیضه مکلس هر واحد نیم درم باریک کرده بکار برند کحل رطب صالح است جراحات
لبینه را و گوشت زاید را که در ماق یا در جای دیگر از اجزای چشم باشد قلقدیس چهار درم زاج شش درم عسل
بسرشند و استعمال نمایند کحل رطب بنسخه دیگر نافع چشم و مستعمل در لوزتین انثیین و داء الفیل که جاری باشد
ازان مده زعفران یکدرم و نیم زاج محرق مرصاف هر واحد سه درم نحاس محرق شش درم شراب اسفنج هر واحد [illegible]
اجزای یابسه را در شراب بیند تا خشک شود پس اسفنج ریخته بجوشانند تا بقوام عسل آید کحل رمادی
نسخه این کحل بعینه نسخه ذرور رمادی است کحل الرمانین تحدید بصر کند و دمعه و سلاق و غشاوه
و استرخا را دور کند خسته هلیله کابلی محرق یک مثقال حضض صبر مامیران هر واحد دو مثقال کحل صفاهانی توتیا
هندی توبال نحاس هر واحد سه مثقال پوست هلیله کابلی منقوع در آب نارین و مجفف ده مثقال کحل
روشنائی در کلمه راء گذشته کحل زعفرانی بعضی نسخ آن که ما را ببعض نسخ شیاف زعفرانی
بود اکثر انوشتن لاطایل بود یک نسخه از شرح لایق مقام که واجب الارقام است نسبت عصاره ورد کثیرا هر یک
سه درم زعفران انزروت خون فرخ حمام صمغ هر یک نیم اوقیه شیاف مامیثا مکوفته کحل ساذج از تالیفات
قدما عجیب الفعل است در رفع بیاض و غشاوه و دمعه و حکه و استرخای جفن و اکثر امراض چشم و جالی و حافظ صحت
اوست و گویند چون روز شنبه و چهارشنبه با میل طلا در چشم کشند از کوری مامون باشند سرمه صفهانی قشور
فضی هر یک چهار درم اقلیمیای فضی بسد هر یک دو درم ساذج هندی یکدرم مروارید زعفران هر یک نیمدرم مشک
چهار قیراط و در بعضی اثمد شش درم است و در بعضی دیگر هم چهار درم افزوده اند کحل سنبل شادنه مغسول ده درم

پوست هلیله زرد و زنجبیل هر یکی یکدرم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم و اکتحال با لیمون نیز نافع است بجهت جرب
از جهت تحلیل ماده آن کحل سلاق از بعضی مجربین منقولست جرم دلو کهنه را بر انگشت بسوزند که زغال
شود و سائیده در پنبه مندوف پیچیده فتیله ساخته در چراغ بروغن تلخ یعنی روغن ششف روشن کنند و دود
آن بر کاردی بگیرند و در چشم کشند و بر پلک مالند کحل سهل الوجود که جهت نزول ما مجرب معمول این خادم فقرا
است درخت بادیان را که بار آورده باشد و هنوز تخم آن خوب پخته نشده باشد از بیخ برکنده از خاک و خاشاک
پاک کرده در سایه خشک کنند هرگاه خوب خشک شده قابل سائیدن شود با بیخ و برگ و شاخ و بار همه را کوفته در
سنگ سماق بسایند و هر روز اکتحال فرمایند و اگر تازه نهال بادیان را کوفته شیره بگیرند و شیره را در ظرف
چینی در سایه خشک کنند باز سائیده اکتحال نمایند هم بهتر است و در اثنای استعمال از برگ سبز تازه یا خشک گلقند
ساخته بقدر تحمل تناول نمایند کحل شاهجهان بادشاه منقول از بیاض قبله گاه غفران پناه که حضرت اعلی
خود استعمال میفرموده اند کافور یکدانگ زعفران سادج هندی مشک خالص هر یک نیم مثقال مروارید ناسفته دو
مثقال اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی هر واحد شش مثقال مارقشیثای ذهبی توتیای کرمانی هر یک نیم مثقال سرمه
اصفهانی دوازده مثقال بدستور طریق بسایند که همه و مروارید و هر دو اقلیمیا و مارقشیثا هر یک را علیحده علیحده در سنگ
سماق با آب باران صلایه کنند و دواهای دیگر نیز باریک مثل غبار کرده باهم آمیخته در ظرف آبگینه نگاهدارند کحل عجیب
مجربست کوری بیاض و دمعه و جالی غشاوه و نزول ماء غلیظ جفن و ضعف بصر بسد مروارید خورد فیروزه نحاس هر واحد
دو دانگ حجر ارمنی مرعوی مار فطر المحاج هر واحد نیم درم اقلیمیای طلا اقلیمیای نقره شادنج هر واحد یکدرم توتیای
هندی مارقشیثا هر واحد دو درم و نیم نحاس محرق مغسول هر واحد دو درم و دو ثلث درم سرمه اصفهانی
چهار درم همه را کوفته باب باران بسایند هرگاه خوب سحق شود مشک سائیده یک قیراط کافور مسحوق
یکدانگ بآن آمیخته حبها ساخته در سایه خشک کنند و باب در صدفه حل کرده اکتحال نمایند کحل عجیب دیگر
نافع سبل بگیرند براده ابریشمی سوخته دو درم زیبق یکدرم هر دو را سحق کرده در انبوب قصب اندازند
و دهن انبوب به تکمین بند کنند و تمام انبوب را نیز در خمیر گیرند بالای آن به گل حکمت که خوب درست کرده باشند
غلاف کنند و به تاره آهن به پیچند و بالای آن یک غلاف از گل حکمت بگرداده در حجر بپزند تا متحجر مثل خذف شود پس دوا
برآورده با اقلیمیای سفید مسحوق شده درم مخلوط کرده در انبوبه دیگر پر کرده بهیئت قسم بپزند پس با وراق کتان که
پیش از رسیدن سطر پیچیده باشند وزن یکدرم و مروارید ناسفته نیم درم که هر دو مسحوق باشد یکجا کرده همه را بسایند
مثل غبار شود هرگاه خواهند که ازین دوا در چشم کشند اول سه روز متوالی بعصاره سوسن اکتحال کرده یکروز ازین
دوا و یکروز از عصاره سوسن اکتحال نمایند و باید دانست که در بعضی کتب مرد فارسی را هم به کحل عجیب تعبیر کرده اند

کرده اند و نسخهٔ آن گذشته کحل عزیزی در حرف عین گذشته کحل عشا درازالهٔ آن مجرب است
دارفلفل فلفل قنبیل جمله برابر باریک سائیده اکتحال کنند و اکتحال به گنج کلنگ همچنین اکتحال بمرارهٔ لقلق هم مزیل
عشاست کحل عشا نسخهٔ دیگر مشک یک دانگ ساذج هندی مامیران ملیله زرد نیم درم هر واحد درمی کوفته و بیخته بعسل
آرند کحل عشا نسخهٔ دیگر مجرب بگیرند جگر بز و براجری گذشته یک پارچه از آن بریده جدا کنند و چند عدد
دارفلفل بران فرش کنند و یک پارچهٔ دیگر از ماعز بالای آن نهند و این اجزا در تنوری که نان در آن پخته باشند
بگذارند تا جگر بریان شود و خشک نشود پس دارفلفل از آن گرفته با قدری فلفل مثلث سائیده و آبی که از جگر وقت بریان
کردن آن سایل شود بآن آب خمیر کنند پس خشک کرده سحق کرده اکتحال نمایند کحل عشا نسخهٔ دیگر مر نصف درم
کبد ماعز سوخته دارفلفل حضض صبر سقوطری هر واحد یکدرم شادنج دو درم کوفته و بیخته بعسل عتیق خمیر کرده بر ظرف نحاس
طلا کرده بگذارند تا خشک شود پس از وی جدا کرده خوب باریک سائیده باز بآب رازیانه خمیر کرده بر ظرف نحاس
مالیده خشک کرده از آن جدا کرده خوب سائیده بعمل آرند و چند دوای عشا که تعلق به کبد ماعز و بلبس دارد و بعضی
طریق در حرف الف در ادویهٔ گذشته کحل فاقیطون جهة حکه و رطوبة عین تا کل ماقین در حرف میم گذشته جدا اجفان
اقلیمیای محرق نحاس محرق اثمد هر واحد بیست مثقال صمغ و نشا ... اکتحال نمایند قرلیطن اکتحال حطائی کنند و
نفع می بخشد حکه و غلظ اجفان را اقلیمیای فضی بیست و چهار مثقال شادنج شش مثقال و در نسخهٔ دیگر شانزده مثقال
بکوبند تا بمنزلهٔ سویق شود و بعسل خمیر کرده بسوزند و شراب لطیف بران پاشند و در سایه خشک کرده مثل غبار بسایند
کحل مازو بصر را قوت دهد و دمعه باز دارد و حکهٔ جفن را سود دارد شادنج عدسی ساذج هندی
هر یکی دو درم روسی سوخته مانند هر یکی یکدرم دار فلفل دم الاخوین هر یکی نیم درم قاقله مشک هر یکی دانگی کافور
طبسوجی کحل مبارک حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه و کرم الله وجهه کحل اصفهانی دو درم
توتیای کرمانی ملح اندرانی هر یکی یکدرم مامیران چینی ربع مثقال کافور [illegible] طریق ساختن آنچنین است که ملیله
زرد را خسته و ورکرده بکوبند و با شیرین یا و شیر بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده در همان آب سحق کنند تا
مثل غبار شود از پارچه دارائی گذرانیده بکار آرند کحل مصر و بگیرند توتیا را و سحق کنند در آب [illegible] بجوشانند تا [illegible]
خشک کرده باستعمال آرند کحل مقوی توتیا یکدرم اثمد دو درم نحاس محرق شادنج هر واحد [illegible] هر واحد
یکدرم هر یکی را علیحده سحق کنند پس در اناء زجاج با آب شیرین یکجا کرده [illegible] کرده [illegible] بگذارند تا
نشیند آب [illegible] دیگر آب انداخته هفت بار اینچنین کنند پس بگیرند زعفران هفت [illegible] سنبل [illegible] هر واحد
یکدرم [illegible] کرده در چهار وقیه گلاب تر کرده صباح صاف کرده بهمین آب دوا سحق کنند [illegible]
کحل مقوی نسخهٔ دیگر جهة ضعف باصره و [illegible] روح و نزول آب و خیالات مفید و در جمیع [illegible]

از شیاف حرارات است و بحدت اذیت توتیای کرمانی مغسول بیست درم با آب مرزنجوش تخمیر کرده خشک
کنند و بسایند و زنجبیل و فلفل و دارفلفل مامیران چینی هر یک دو درم نوشادر یک درم مجموع را کوبیده با آب رازیانه تر
بسایند و خشک کنند پس با توتیای مدبر مذکور از حریر بیرون کرده باستعمال آرند و ترویق اینچنین است که آب
مرزنجوش یک شب در ظرف گذارند تا دُرد ته نشیند و صاف بالا ستانند کحل ملکایا معرب از مقلایا است که
بسریانی عبارت از ملایکه باشد و در کتب یونان مسطور است که بقراط در خواب الهام یافته شده محلل و ملطف و جالی است
و جهت اواخر امراض صعبه و اقسام رمد نافع است انزروت مربی بشیر الاغ نشاسته شکر سفید هر یک پنج درم مغز تخم
یک درم کحل دوقه که هرگاه شود دقه از بستن رفاده و غیر آن فرو نشسته باشد جهت تقویت طبقه و دفعه و دفع
و منع دوقه بکار آید توتیا هندی کحل اصفهانی اقلیمیای ذهب رماد طرفه کوفته مکرر بحریر بیخته کحل وردی
از تالیف جالینوس حافظ صحت عین و دافع ظلمت بصر و قرحه و حکه و غشاوه است سفیداب قلعی هشت درم اقلیمیای فضی
صمغ عربی شادنج اگر نباشد شقاقلیس محرق مغسول هر یک چهار درم افیون نشاسته نحاس محرق مغسول زعفران
هر یک یک درم کافور یک قیراط کحل یالیس نفع میکند با جفان مثل که می رویاند شعر را اقلیمیای محرق مطفی بشراب هشت
درم نحاس محرق چهار درم اثمد دو درم کحلی که حفظ صحت چشم کند توتیا ده درم شیاف مامیثا سه درم صبر حضض هر یک
یک درم کافور دانگی تا به حصرم یا آب سماق سحق کرده صبح و شام بر اجفان امرار کنند و صرف توتیا را با آب مرزنجوش
پرورده صبح و شام اکتحال نمایند نیز حافظ صحت و جالی بصر است دیگر حافظ صحت عین و مانع قبول نوازل اثمد را در
هاون چند بار با آب غسل دهند بستر گفته در آب باران سحق کنند همچنین توتیا را هم پس بگیرند ازین اثمد بیست درم
ازین توتیا و از اقلیمیای مغسول هر واحد دوازده درم و مارقشیشا مغسول هشت درم و از مروارید صغار نسفته هر واحد
دو درم و از ساذج هندی و زعفران هر واحد یک درم و از کافور ثلث درم و از مشک دانگی احجار را اصلایه کرده همه را خوب
باریک سحق کنند صبح و شام بعمل آرند کحلی که اجزای چشم را قوه دهد و پلک چشم و حدقه را صاف کند و ماده سبل و
ناخنه بردارد هلیله کابلی مقشر صبر مامیران زرد چوبه هر یک دو درم نمک طبرزد مروارید ناسفته کف دریا شکر طبرزد
زعفران سنبل هندی شادنج عدسی رازیانه سرطان بحری توتیای هندی شیاف مامیثا کافور سفیداب
قلعی اقلیمیای زر گل سرخ حضض هلیله زرد هر یک درمی کوفته و بحریر بیخته هر ساعت آب رازیانه تر داخل کرده بسایند
و در سایه خشک کنند دیگر باره بسایند و بکار دارند کحلی که سوء مزاج بارد و ساذج موجب ظلمت را دور کند منقول از
طبری چند بار بستر دو حبه زعفران دو دانگ قشور حلزون سوخته نیم درم سنگ بحری مروارید ورق
فلفل نمک هر یک یک درم صلایه کنند کحلی که بصر تیز کند و ضعف آنرا که از رطوبت بود دور کنند توتیا سه کرت
با آب مرزنجوش بسایند و خشک کنند پس بگیرند فلفل و دارفلفل زنجبیل مامیران هر یکی عشر توتیا و با آب رازیانه

را زیانه سحق کنند و با توتیای مذکور آمیزند و بکشند و اکتحال بآب رازیانه و شکر هم همین نفع دارد و اکتحال بآمله
و توتیا که هر دو را دو بار در آب بادیان و مرزنجوش مدبر کرده باشند همچنین است و ابریشم خوب باریک مقرض کرده
با مروارید و کهربا و بسد سحق کرده مقوی قوی و دافع رطوبت است و اکتحال بصمغ آلو مقوی و جالی است و اشنان
در چشم کشیدن همین فعل کند پوست فندق سوخته و از ان سرمه ساخته همین کار کند انیسون نیز مقوی و جالی
و محلل فضول و مجفف بلهٔ آن بود کحلی که حفظ صحت چشم و تقویت نظر و نشف بلهٔ آن کند و این کحل مسمی است
بدواء الکاتب کافور یک دانگ ملیله زرد نیم درم شیاف مامیثا برگ الورد عصاره حصرم هر یکی یک درم کحل حربی آب
باران دو درم مهیا سازند کحلی که صحت چشم نگهدارد و امساک سیلان و منع ریم کند توتیای هندی اهلیلج کابلی
ملیله مساوی با آب حصرم یا سماق سائیده خشک کرده بکار برند کحلی که تقویت چشم و تجفیف رطوبات و تدقیق
طبقات کند و مداومت نماید از همین خفیفش نافع آید توتیای هندی کحل اصفهانی زرنا و ورق آس یا و جلنار
کحل سازند و اکتحال بدهن خان روغن بنفشه هم بنفشه نفع عظیم دارد کحلی که عود عین را بعد از سلب و اعاده
آن بحالت اصلی جهت تقویت و ابقای آن بران حال اکتحال بآن نافع است وسخ اسرب با قدری کحل اصفهانی
صحیح و نشا سام باشند بهمین قسم وسخ اسرب با نشاسته و بیخ عدسی محرق مغسول منخول بحریر کتان کردن نافع است و طریق
گرفتن وسخ اسرب این است که بگیرند اسرب صاف و بگدازند بر وی قدری روغن بنفشه دو دانگ کنند یا بهاون
دلکی قوی تا خارج شود و از ان وسخ بسیار شبیه بصدید کحلی جید دیگر درین باب شیاف مامیثا سه درم توتیا
نشاسته قلیمیای فضه هر یک درمی مروارید نیم درم صبر زعفران هر یکی دانگی کوفته بگلاب سایند کحلی که جهت
تحلل اجفان بعد تنقیه بدن باستفراغات و تنقیه راس به ایارجات و غرورات و تحلیل اجفان بغسولات
استعمال باین کحل با مراران باستفار نفع می بخشد بسیار توتیا مقلو بروغن بادرین و بیخ هر یک یکدرم سرمه بروغن
بید انجیر بریان کرده نیم درم ورق غار یکدانگ و نیم پوست دانه بید انجیر بوره ارمنی ورق خبازی هر یک دانگی ملح
محرق قیراطی کوفته باریک ساخته بحریر بیخته یا بطریق استعمال نمایند که اول میل حدید یا نحاس را در زیبق مغموس سازند
تا بوی زیبق بگیرد و اگر نفس زیبق بتعلق گردد پاک کنند تا غیر از بوی چیزی نباشد پس این میل را باین سرمه
آغشته امرار کنند چنانچه بحدقه نرسد کحلی که حیاة و صلابة اجفان نفع آن متجاوز البیان است بگیرند صمغ عربی
ما میران چینی نشا و بیخ عدسی نشاسته که از گندم سنبر گرفته باشند هر یک برابر گرفته سحق بلیغ کرده بکار آرند کحلی
که نافع است بجمیع اوجاع عین که از نزلات باشد بگیرند عصاره ورق علیق و صاف کنند و در صلابه سحق
کنند تا قدری غلیظ بهم رساند پس بگیرند برابر آن صمغ عربی را و در اندک آب تر کنند تا گداز شده مثل عسل شود پس
هر دو را یکجا کرده خمیر کرده بدارند تا خشک شود و محکم باشد که حب شود پس در سایه خشک کرده بکار آرند و با قلیل

بمبالغه سحق کرده اکتحال کردن بآن منع انصباب نزلات و مواد بعین کند شاخ گوزن سوخته مغسول مثل آن کحل
کنند کحلی که بر مدحار نافع است اسفیداج را مکرر مغسول کرده بگلاب در آفتاب گرم بپرورند و اکتحال نمایند و اقاقیا
اکتحال بآن تسکین مد و ازاله سرخی آن کند و اکتحال به نقیع اشنه که در شیر ملوط ملتف باشد نافع است به حرارت
عین و حمرهٔ آن و اکتحال بآب گل کدو می برد در مدحار و اسفنج محرق صالح است جهت رمد یابس و جلا میکند جلای عین
کحلی که جهت رمد حادث از غلبهٔ یبوست بسیار نافع است مروارید صغار ناسفته صمغ عربی صمغ فارسی هر یکی یکدرم
سرطان نهری خشک طباشیر هر یکی یکدرم و نیم کوفته و بیخته وقت حاجت در شیر دختر حل کرده اکتحال نمایند
کحلی که نزدیک بخوف حدوث بثور و جهت حفظ از بثور سریع مستعمل میشود سرمه سانج هر یک ده درم صبر یکدرم
بطریق اکتحال یا ذرور باستعمال آرند و بر فاده بسته بخوابند و حرکت نکنند کحلی که به جحوظ عین نافع است
بگیرند شعیر زرین و سبوس زنند و جمع کنند با شیاف ابیض که در آن اقلیمیا باشد و حل کنند هر دو را به بیاض بیض
اول روز و آخر روز هر دو وقت اکتحال کنند و بعد اکتحال دو رفاده بگلاب تر کرده موریب بر هر دو چشم به بندند
کحلی که صالح است سبل عین و جراحات و عفونات و لحم زاید را اسفیدروی یکدرم اقاقیا ده درم قلقطار
بیست درم فلفل پانزده حبه اقلیمیا و قلقطار را بشراب بسایند و خشک کرده با دو دوای دیگر خوب بسایند
که مثل غبار شود اکتحال بابریشم محرق مغسول نافعست به قروح عیون و جفون و مضعف بصر لیکن نافع است جهت سفیداج
رصاص مغسول نافع است به بثور و قروح عین و هم گوشت زاید بخورد و هم لحم صالح برویاند و حفر عیون را پر کند و تحلیب
اشق که صاف باشد تنقیهٔ قروح غایره قرنی کند و بعصیر بصل ممتزج بعسل نفع میرساند به قروح عین و سرخی را
که دیده میشود در بیاض عین و بعصاره عنب ثعلب نافعست به تاکل ماق و جرب و رطوبت عین و اکتحال بخون حمام
یعنی کبوتر نافع است بجراحت عین و کمنه دم و غشاوه و ظرفه خصوصاً خون زیر جناح فرخ حمام میبرد ظرفه را و
طریق گرفتن خون جناح آن است که تفحص کنند عرق عظیمی را که ممتد است بر عظمی که قائم مقام عظم عضد است در
جناح و کلک زنند آنرا با نشتره و خونی که جاری شود از آن گرم گرم در چشم کشند کحلی که آثار قروح را دور کند و
ذیل اکتحال ببیاض مرقوم شده و اکتحال به تنکار ساروت نفع میرساند لغلظ قرنیه کحلی که زرقه چشم را دور کند
اثمد اصفهانی سه درم دخان چراغ زیت یا زنبق دو درم مروارید زعفران هر یک یکدرم مشک کافور هر یک دو دانگ
و نفس زعفران در روغن آن هم مسود حدقه است همچنین عصاره عنب الثعلب سمین قسم میل را در خطاطه رطبه فلا بینده اکتحال کردن
میشود ... میکنند تا اینکه گفته اند که سیاه میکند حدقه ... را هم کحلی که جهت غشاوه و غبار و اکثر امراض چشم مجرب
نافع است و از تجربه کار منقول است سرب سوهان کرده ربع رطل فلفل دراز هشت رطل هر دو را خوب صلایه کرده بکار آرند تغییر
منقول است اگر فلفل دراز از نیم کم اندازند غالب که نافع تر و بی اذیت باشد و اکتحال بانفسنتین هم مزیل غشاوه است

غشاوه است و بابنسون مرزبل سبل و وقتی که گرفته شود جو یعنی چهار مغز را در اول ظهور آن و سائیده خلط
کرده شود و بعضی اکتحال بآن نیز جلاء غشاوه بصر کند و اکتحال زعفران ازاله غشاوه و تقویت روح باصره
عین کند و تحلیل فضول عین نماید و نیز بجنبیل مخلوط بشی از رطوبت کبد معز و تجفیف و مسحوق نیز غشاوه و ظلمه بصر
دور کند و اکتحال به خاکستر کبوتر که با پر سوخته سحق کرده باشند نیز نفع میکند به غشاوه و ظلمت بصر کحلی که باکثر امراض
چشم نافع است منقول از میر عبد الله شارح مثنوی معنوی بوده است معمول النساء روسختج کافور ریاحی
مامیران چینی کف دریا مرقشیثا توتیای سبز سنگ بصری مساوی کوفته و بیخته اول در سنگ صلایه کنند
بعد در ظرف مسی که بی قلعی باشد خوب سایند که مثل غبار شود کحلی که استعمال کرده میشود در آمدن آب
پیش از فتح از مجربات طبری رحمة الله مارقشیثا قمی مکلس که خاکستر شده باشد و فات کوره نحاس احمر
ذهب هر یک جزوی فلفل نصف جزو همه را سحق کرده تسقیه بخم عتیق داده خشک کرده بار دیگر ازان باز
تسقیه داده خشک کرده بار یک کرده از حریر گذرانیده بعمل آرند کحلی که جهت ابتدای نزول ظلمه عین نافع
است منقول از قانون اقلیمیا یکدرم روغن زیت کهنه روغن باسان نصف درم ارزانه تر هر واحد دو درم
جاوشیر فلفل هر واحد سه درم مراره ذهب چهار درم کوفتنی کوفته همه را با هم ممزوج نموده در شیشه
خطین انداخته سه روز در آفتاب بگذارند باز بکار برند و اکتحال بمراره کلب خصوصا مخلوط با عسل نیز نافع
است با بتدای آب کحلی که به نزول ماء مفید است سکبینج نیم درم فرفیون توتیا در هر یک نیم مثقال
تخم حنظل یکمثقال زهره بز کوهی دو درم کوفته و بیخته با آب رازیانه یا با آب سداب لیسرشته خشک کرده
دیگر بار صلایه نمایند و در چشم کشند کحلهای هندی چیزیرا که اکتحال کرده شود آنرا هندی انجن گویند کحل قلمی
سکهه انجن باکثر امراض چشم نافع بود و تفصیل بعضی ازان در آخر ترکیب معلوم شود هلد دارهلد پیسکا گویند
دارچینی سیل با برنگ سندهی ممرج ناگرموتهه بیخ کافور هریکی یک جزو برگ نیم بیخ انگه ریم زرمستل هریکی دو جزو
سیماب گندهک هریکی سه جزو اول سیماب و گندهک را با شیر دکنوار و شیره ساتهی سفید سه روز کهرل کنند بعد آن
هر دوائی را از ادویه مذکوره علیحده علیحده نموده با سیماب گندهک یگان یگان همراه شیره زیره سفید کهرل کرده
نگاهدارند بعد آن سرمه صفهانی بقدر دوازده جزو در شیره ترپهله بیست و یکبار تر کنند و سنگ بصری همچنین مقدار گرفته
هر دو را باهم و شیره پیچ بانهی یکروز کهرل کنند باز همه را یکجا کرده سه روز در شیره دارهلد کهرل کرده خشک ساخته نگاهدارند
هر روز دو سه میل بکشند و بعضی چنین بعمل می آرند که این ادویه را در شیر تر خمیر کرده بقدر فلفل حبها بسته در سایه خشک
کرده هر روز یک حبه با شیر زن یا پسر از سنگ حل نموده در چشم میکشند و اگر این ترکیب را اختصار کنند و ازاد اول
دار و یعنی هلد تا بیخ انگه برابر گرفته باریک آس کرده و مثل سرمه جامه بیز نموده با شیره آمله خمیر ساخته گولیها بسته

خشک کرده نگاه دارند و وقت حاجت جهت گل چشم با شیر عورت و جهت دفع شب کوری با شیر بهنگره جهت زخمهای
پلک با کمیزه ماده گاو و جهت دیده سفید شده با شهد خالص در چشم کشند و اگر جهت دفع یرقان با بول بچه گاو در چشم
کشند به شود و جهت مار گزیده هفت غلوله و جهت موش گزیده ده غلوله و جهت زهر داده چهارده غلوله بخورانند کحل
جهت تقویت بصر عجیب الاثر و نافع با مراض چشم بالاسرابت سرمه سی توله مروارید یعنی مروارید ده توله مونگه یعنی
مرجان یکتوله و سه ماشه سنگ بصری یکتوله مامیران نیم توله ورق طلا چهار ماشه عنبر از اوراق طلا را با رنگ [illegible]
با آب بلیله تا چهار روز کهرل کنند باز چهار روز بگلاب کهرل نموده روز نهم اوراق سیم سفید اسیده با گلاب بسایند و
در ظرف آبگینه یا چینی یا طلائی مدارند و کهرل از سنگ سماق باشد یا چقماق کحل دیگر روشنائی چشم زیاده کند
و جمله امراض چشم زایل کند مرچ شانزده عدد غنچه چنبیلی پنجاه عدد پلپل یعنی فلفل دراز شصت عدد گل [illegible] عدد و
هر دو را علیحده علیحده بمبالغه بسایند و از آمیزش گرد و غبار ملاحظه فرمایند باز یکجا کرده دو میل بوقت صبح در چشم
کشند کحل جهت خارش اجفان و آشوب چشم که از بوی بغل بهم رسد از مجربات والد ماجد است زهره ماهی خشک کرده
یکدرم وزن شوره قلمی یا وسیر هر دو را [illegible] باریک صلایه کرده اکتحال کنند کحل جهت [illegible] یعنی باریکی و خیالات که پیش
چشم نمودار میشود [illegible] سرمه تکلیه ترج کافور اعلی هر یکی یکدرم همه را باریک بسایند کحل دیگر جهت [illegible] شب کوری نیز اگرچه از
خلط باشد ورق گل نیلوفر [illegible] یعنی فلفل دراز هر یکی صد عدد شمار کرده گرفته و هم چندان [illegible]
گرفته علیحده علیحده سائیده باز یکجا صلایه کرده هر روز سه میل در چشم کشند کحل جهت شب کوری و سبل و غبار از
مجربات والد بزرگوار در قطع رمد کهنه و بیاض نافع بسیار مرچ یکماشه در زهره [illegible] قدری یکجا میشود و پرورده باز خشک کرده
هلدی درهم وزن آن آب لیمو پرورده خشک کرده مغز تخم کهرنی سنگ بصری در آب لیمو چهار بار داغ کرده غنچه چنبیلی که خام
باشد هر یک [illegible] کوفته و بیخته در سنگ سماق مثل غبار بسایند کحل [illegible] که غلظ اجفان را شدید النفع و طرفه را
عجیب النفع است و به نزلات عین هم نافع است [illegible] کوفته و بخرقه کتان صره بسته در آب گرم غمس کرده گاه گاهی [illegible]
قطع طرفه و تحلیل خون که [illegible] میباشد در ان نقطه [illegible] نوشته اند که آن خون در فشردن صره از [illegible]
[illegible] که در [illegible] آید [illegible] بنفشه نیلوفر اکلیل الملک در آب جوشانیده اسفنج یا [illegible] را با آن تر کرده [illegible]
چشم گذارند کلمه [illegible] در ادویه لامی است لزوق مثل صبور و لازوق مثل قاموس اصل دوائی
خرج را گویند که چسپیده و پاینده شدن لازم گیرد او را و از روی مجاز اطلاق کرده میشود بر هر دوائی چسپینده که بخرقه یا کاغذ
مالیده چسپانیده شود بر عضو متالم جهت استشفا از مرض الم مثل بعضی دواها که جهت الم چشم و صداع [illegible]
میشود و لازق از دواهای مفرده بر سر [illegible] هم اطلاق میکنند و لزاق کلمات [illegible] است لزوقی که [illegible]
از چشم و از روی دفع الم کنند طین شاموس دقاق کنند [illegible] سائیده به بیاض بیض مخلوط کرده بر خرقه مبسوط نموده

نموده بر جبهه بچسپانند دیگر تخم البنج افیون زعفران هر واحد درمی مر دو درم دقیق خشخاش چهار درم زردی دو بیضه
لازوق سازند و از لعوقات در ادویهٔ امراض چشم بعضی لعوقات هندی یافته آنرا نگاشته می شود
لعوق هندی که آنرا ترپهلا وامرت اولیه نوشته اند جمله انواع زحمت چشم را نفع رساند و لو اسهیر سیندوری بدو
در سلاج روک ارج و پهکندر و داغ سفید و بست و دفع سازد پهلا ده یکصد و بیست و هشت درم هلیله یا دو سیر بلیله آمله
شهد هر یک نیم سیر روغن گاو و نیم سیر شکر تری و نبات بالمناصفه سه نیم سیر شیر گاو شش سیر جمله از سیر
سیر جهانگیر است اول شیر را در ظرف وسیع بجوش آرند و بجوش پهلا ده و سحیق ترپهلا را انداخته با تش ملایم بپزند
تا همه شیر در خورد و باز در روغن بریان کنند و شکر تری و نبات را جلاب کرده بیامیزند و مثل حلوا سازند باز
شهد بیامیزند تا مثل لعوق شود و قدر خوراک بیست درم نوشته اند چون این مرکب ملائم و دراز طبیب ماهر [illegible]
قاهر نباشد و مناسبت مزاج و عالت و حال ملاحظه کرده بمقدار مناسب در استعمال آرد **لعوق هندی** دیگر
مسمی به ستاوری اولیه جهته درد چشم و کری گوش و گنگی زبان و دوران سر و سول باد گوله و قوه باه [illegible]
بیند روک داتوبات و سنیات و درد بند بند و تشنگی اندام و دفع ضعف پیری و تا دیر سیاه ماندن موی و دفع عقم
نافع سولف و بیو دار چهر رکچندن کوته کهرستی را اشنا اسگنده پهنگره مرچ پیچ پوست بیخ ارند نمکسانب شهد
کچور نکا پهل موتهه اجوائن دارچینی جیره اریکی یاد سیر گرفته کوفته و بیخته در شیره هندی سه بیست داده خشک
ساخته نگاهدارند باز روغن گهی یک نیم سیر شیره ستاور پنج سیر شیر گاو ده از ده سیر این هر سه را بجوشانند چون
قدری غلیظ گردد ادویهٔ مذکوره داخل کرده با تش نرم بپزند بعد آن شهد را که بیست و دو تولچه باشد جوکوب کرده
کاره ساخته نیز انداخته بپزند بقوام اولیه آرند هر روز بمقدار پنجدرم و کف دست گذشته بلیسند کحل بلیسند [illegible]
درد و اکا است که ابتدای حرف آن میم است ماء الحیین که جهته ظلمة بصر و الصباقة و سوی چشم و باک نافع است مربای
آمله و مربای هلیله که باصره تیز کند نسخ این هر سه در ملفوظه و هم ادویهٔ امراض راس گذشته مرهمی که گذشتن
آن بر چشم تسکین الم و اطفای شدت حر و انقطاع سیلان رطوبت و تقویت چشم بخشد گلسرخ خشک پوست انار
شیرین رطب عدس هر واحد پنجدرم در یک رطل آب بجوشانند تا تمام منجذب شود پس بکوبند و قدری روغن گل [illegible]
کرده مثل مرهم ساخته بر جفن گذارند مرهمی دیگر که لوربیخ نفع عظیم بخشد حضض [illegible]
پوست پسته تر عدس پوست هر واحد یکدرم تخم رمان دو درم همه را باریک کوفته و از اطراف [illegible] گرفته
جدا جدا باریک سائیده باز یکجا کرده قدری بروغن گل آمیخته مثل مرهم سازند بر چشم بندند تحقیق لفظ مرهم و احکام
کلی آن در ادویهٔ اورام انشاء الله تعالی بیاید **مطبوخ قنطوریون** نزول الماء از چشم باز دارد قنطوریون
دقیق [illegible] هر یک [illegible] درم بسفایج [illegible]

هرگاه سوم حصه بماند صاف کرده با یک مثقال ایارج فیقرا هر هفته یکبار بعمل آرند مطبوخی که در ردع مادهٔ رقیق تلیین
در زمان ضعیف یا ربیع احتیاج بآن می افتد اجاص عناب هر واحد سی دانه تمر هندی شش درم ترنجبین پانزده
درم هلیلهٔ زرد هفت درم تخم کاسنی تخم کاهو هر واحد پنج درم تخم کشنیز سه درم در آب جوشانیده صاف نموده سی و
درم ازان آب وزن کرده گرفته مغز فلوس ده درم دران مالیده صاف نموده با دو وقیه شربت بنفشه بنوشانند
مطبوخ دیگر جهة ردع مرکب زبیب طایفی منقی تخم کشوث بغدادی تخم کاسنی گزیره یا سیه ورق عنب الثعلب
هر یکی کفی پوست هلیلهٔ زرد سه درم تخمها و پوست هلیله نیم کوفته تمر هندی پاک کرده ترنجبین هر یکی بیست درم عناب
پانزده دانه آلو سی دانه همه را جوشانیده صاف نموده مقدار صد درم ازان گرفته با چهل درم خمیرهٔ بنفشه بنوشند بقدر
خوراک اقویا است و در حق ضعفا طبیب آنکه و کاست دهد است مطبوخی که در ردع مرکب از صفرا و خون نافع است
هلیلهٔ زرد زبیب منقی هر یکی پانزده درم هر دو را در دو ثلث رطل آب جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر ده درم حل
کرده صاف کرده اول بدو ساعت غاریقون یک درم تا یک مثقال سائیده در جلاب معجون کرده خورده بالای آن این
جوشانیده بخورند و اگر خواهند ریحان جوشانده ترید و شاهتره و هلیلهٔ سیاه بقدر حاجت بیفزایند و در معالجهٔ امراض چشم
احتیاج به مطبوخات دیگر هم می افتد چنانچه بعضی ازان در ادویهٔ صداعیه گذشته و بعضی در معالجهٔ امراض جزوی در
کتب مسطور است چنانچه تنقیه سبل را بمطبوخ افتیمون و غاریقون با حب ایارج و در مرض جحوظ عین که از غلبهٔ صفرا بود
تنقیه بمطبوخ ورد و بنفشه و اجاص و عناب و تمر هندی و ترنجبین و اکشوث و بزر هندبا و اشباه آن و در جحوظ عین که مخصوص
برطوبت زجاجیه باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون نوشته اند غرض مطبوخات دیگر در هر باب از معالجات جزوی باید جست
مطبوخات هندی بعضی ازان باسناد کاره است که جهة ضعف بصر نافع است و در ادویهٔ صداعیه
گذشته مطبوخ هندی دیگر جهة سرخی چشم و دفع تلخه و بلغم بالفعل هر هیره آمله پوست درخت نیم موته
این هر شش دارو را جوکوب کرده هشت درم ازان با هشت چندان آب بجوشانند هرگاه یک ربع بماند صاف
کرده بنوشانند معجون داود انطاکی نافع بود معجون غیاثی مانع تحلب فضول بچشم این هر دو نیز در ادویهٔ
صداعیه گذشته معجون فرج در ابتدای نزول مانع انصباب میشود و حج حلتیت را زیانه زنجبیل مساوی بعسل معجون
سازند معجون هندی مسمی انجوت نرتجن بصارت بحدی قوی سازد که در روز ستارگان بینند و قوت
بدن و قوة باه چندان شود که در تحریر نیاید و زحمت مرکی سوداوی و تبلیس و بیذروک و بواسیر و یرقان و درد شکم و جمیع
امراض که از هر سه خلط باشد دفع کند و این را کاکب هرنیک نیز نامند منقول از کرنهته سرت سنجنهته موته کوته بتول
سرست با بره برگ نیم ستهی پاره جاب پیپل جولنه کاته دیودار سونف چتره بهارنگی بالنگ روالهٔ جراسته کلکی کرم بری
کلونجی رکتچندن هیرا هلیله داربلد اندراین کتایی برباره الکاین کلیجن ساریا ترائمیان کهیرسا ربارنگ اتقیل

اهلیلج سیاه کشک برنا داکهه منقی تشکن بیج بلکی اندرجو املہ هریکی راسی وده درم گرفته جوکوب کرده در آب ... بسازند
بعد از ان هلیله کلان یکصد و پنجاه و پنج عدد درین کاره انداخته با گرش اهم بپزند تا آنکه کاره مذکور ... ملفوظ
شود و بستر هلیله برآورده نبات یکصد و هشتاد و پنج درم و شهد خالص چهارصد و هشتاد و هشت درم اندرآن ... با آتش
نرم بپزند و بقوام آورده سرد کنند و این شهد مذکور در مربه کرده ملبید از زنجبیل قرنفل کافور ... الایچی
بسترح رنیکا هریکی هشت درم باریک سوده اندازند و کفچه زنند و مرتب سازند در هر روز نهار یا یک عدد یا با شیر گاو یا با
شربت قند مقدار سه درم یا چهار درم بخورند و بکمیتدل فواید چنانچه باید بظهور آید معلی که بیماری ... است
بدو نسخه در فرو معلی گذشته معلی که نزول را مفید است در لفظ دوای معل ... یافته معلی که در ... بکار آید
مر زعفران صبر هریکی یکوقیه شراب سه وقیه عسل شش وقیه زعفران را در شراب حل کنند پس مر و صبر سوده بیامیزند و با عسل
برشند و در ظرف آبگینه نگاه دارند و صبح و شام بکشند معلی که در ضیق صدقه بکار آید صمغ عربی یکمثقال اشق زعفران
هریکی دو مثقال سرگین سوسمار سه مثقال زنگار چهار مثقال کوفته با عسل برشند معلی دیگر درین باب فلفل اشق
بلسان زعفران مساوی اشق را در آب ... یا نه حل کنند و در روغن داخل کرده دیگر ادویه کوفته با عسل برشند
کلمه بیست و دوم در ذکر دواهای است که ابتدای حرف آنها نون است نطولی که حسب طلبه تجربه را فایده بخشید
حلبه اکلیل الملک خطمی تخم کتان را در آب جوشانیده تنطیل نمایند و درین علت تنطیل سر بآب چار ... طبیخ ... بکار
نیز مفید است بسیار نطولی که در ابتدای نحو ... نافع است با ... که در ان بعضی قوابض مثل قشور ... علیق و
مثل خشخاش و سنها و بعضی المراعی جوشانیده باشند سرد کرده تنطیل کنند و تنطیل با ... سرد هم کافیست ... دیگر هم در
معالجات بعضی امراض چشم بکار آید بر طبیب لازم است که درانجا هم نظر اندازد ملفوظ دوم در کیفیت
استعمال دواها و اوقات استعمال آنها و وقت ساخت بعضی دواها و در تدبیر ترکیب دوا و بیان بعضی اعمال
که بعضی اجزای مرکبات مذکوره این مکتوب دوم محتاج بآن است و این ملفوظ مشتمل دو کلمه است کلمه اول در
تدبیر ترکیب دوا و بیان بعضی اعمال که بعضی اجزای مرکبات مذکوره این مکتوب دوم محتاج بآن است باید دانست
دواهای که مستعمل میشود در امراض چشم چنانچه از شرح آن هویدا شده اشیای کثیرة مختلفة المواد است بعضی از آن
صموغ و عصارات و بعضی از ان بزور و ثمار و بعضی سنابل و اوراق و ازهار و بعضی معدنیات و احجار اما صموغ
بعضی از ان که مثل صمغ عربی و کتیرا است اول منکسر سازند پس در آب تر کنند تا که نرم شود پس در خرقه پاک انداخته فشارند
آنچه افشرده شود بکار آرند و بعضی از ان که مانند اشق و سکبینج است بشکنند و در آب گرم تر کنند تا نرم شود پس در
هاون بمالند که تمام منحل شود پس با دواهای دیگر ترکیب دهند و انزروت را مدبر کرده بکار آرند و طریق تدبیر این
می آید اما عصارات در وقت فشردن و گرفتن عصاره هر چیز احتیاط از آمیزش ... غریب و وقت تجفیف محافظت از گرد

و غبار عرقی دارند افیون را با چهار چوب کرده بر صفحهٔ نحاس گذاشته بر آتش نرم یا خاکستر گرم گدازند بنحوی که نسوزد
تا فعل و قوهٔ آن باطل نشود پس در آب حل کنند و ادویه بدان بسرشند اما نوره و اشنان و اوراق و ازهار در پاک
کردن اینها از گرد و غبار مبالغه بکار آرند و از سنابل سنبل الطیب را اول بمقراض باریک ببرند پس در هاون
بکوبند کوفتنی بلیغ که از شدت کوفتن نزدیک بسوختن رسد پس پارچه بیز کنند که مثل غبار حاصل شود و اشنه را
از چوب جدا سازند و تخت در پارچه بمالند تا که پوست سیاه آن دور شود پس قدری آب بر آن چکانند و
بکوبند که همچون مخ شود پس خشک ساخته باز باریک کوفته و بیخته بکار برند اما معدنیات پس پاک کردن اینها
هم از اجزای ترابی بغربال و پرانیدن در هوا از واجبات است و بعضی از معدنیات مثل رصاص و نحاس بغیر احراق
بکار نباید و بعضی را با وصف حرق غسل هم باید و بعضی را با وجود این هر دو تصویل هم میشاید و تفصیل این
اعمال بعون ایزد متعال در همین کلمه عنقریب بیان می آید و هم بر طبیب لازم است که مقصود از استعمال ادویه منفعت یا
اصلاح هرچه باشند رعایت همان ملحوظ دارد مثلاً چیزی که جهت منفعت بکار آید مقدار آن بیشتر کنند و چیزی که جهت
اصلاح داخل کنند بقدر اصلاح اندازند گاهی که دوا بسیار حار و حاد چون زرنیخ و زنگار باشند دوای مصلح
آن مثل اسفیداج زیاده تر و بمقدار اندازند تا تیزی و مضرت آن شکسته شود و از جمله تدابیر ترکیب دوا این است که هر جزو را
علیحده سحق کرده وزن کنند پس باهم بیامیزند چه بعضی اجزا خفیف و بعضی رزین است و بعضی سبک قابل پراندن در هوا
و بعضی سنگین است پس نوزین بیش از تدقیق و تنخیل بدتر از تخمین است و بعد ممتزج ساختن باز خوب سحق باید کرد تا باهم
بوجه نیک مختلط شود و ادویه چشم باعتبار قوی و افعال هم سه قسم است بعضی از آن مسکن و مسدد و مجفف مثل نشاسته و
اسرب مغسول و شیاف ابیض مثل اقلیمیا است استعمال کرده شود و این قسم چیزها را بعد غسل به بیاض بیض و بعد تنقیه راس و استفراغ
فضول بدن با وجود امتلا اگر مستعمل شود احتمال انشقاق غشای چشم است از امتداد و بعضی از آن مفتح مجاری و منضج مشیای
مستلکه مثل حلتیت و سکبینج و جاوشیر است و بعضی منقی و جالی قروح مثل قشور نحاس و نحاس محرق و زنجار و آنچه
محرق است و بعضی کادیست و بعضی از آن قابض لطیف مثل ورق گل و زیره گل عصارهٔ آن و سنبل و ساذج هندی
و زعفران و شیاف ابیض و طرایف است و استعمال کرده میشود این را در انواع رمد و بثور و قروح و نزلات و بعضی قابض
بقبض کثیر مثل حضض و اقاقیا و گلنار و عفص و رامک و رمان صفحا است این قسم دوا را مخلوط کرده میشود بدواهای که تحلیل هم کند و
بعضی از آن منضج و محلل مثل آب مطبوخ حلبه کنند و زعفران و جندبیدستر است پس در امتزاج این اجزا در وقت حاجة
اجتماع دو مرض یا سه مرض تخمین اطبا بحسب عرض باید تا موافق با مراض آید و اعمال موعوده موروده این کلمه است طریق
احراق ابار و بعضی ابیض اسرب تنک ساخته پارچه پارچه کنند و در ظرف آهنی اندازند گوگرد بحذر هم کوفته و
بیخته بر وی اندازند و یک قبضه جو نیز اندازند و بر آتش گدازند و بدستهٔ آهن حرکت میداده باشند تا سوخته شود طریق

طریق دیگر اینست سرب را در مقلاة حدید انداخته بر آتش نرم گذارند تا بگدازد و بالای آن یک پوست رقیقی بر آید این
پوست را بمغرفه در یکجانب مقلاة کنند تا بالای آن پوستی دیگر بر آید و این را هم بیکسو کنند و با قشره اول یکجا کنند
همچنین بعمل می آورده باشند تا تمام اسرب مفقود شده مثل خاکستر گردد و پس این را در مغرفه آهن حرکت میدهند
تا بریان شده سفید گردد و میل بصفرة آرد و مثل هبا گردد طریق دیگر اینست که سرب را صفائح رقیق ساخته و
کبریت را بر آتش انداخته هرگاه مشتعل شود صفائح را در لهیب کبریت گذارند که این اوراق سائل شده در آتش میفتند
هرگاه آتش منطفی شود سرب را که مثل زغال شده مانده باشد بر آورده آنچه قابل سائیدن باشد بسایند و آنچه صلب
باشد بسوزانند طریق دیگر اینچنین است که آبار را اوراق باریک کرده در شیشه مطین بگل حکمت که خشک شده باشد کنند و
دهن شیشه را هم بگل حکمت گیرند و یک مستوقدی مستدیر که یک دریچه داشته باشد بسازند و درین مستوقد قطعات کبریت اندازند
پس هرگاه سیاه شود و آتش آن باقی ماند شیشه را منکوس بر دهن مستوقد گذارند و آب مستوقد را هم بگل بند کنند
و فردای آن روز شیشه را از مستوقد بر آرند پس اگر اسرب سوخته مثل زغال شده باشد بهتر والا باید بار دیگر در
مستوقد گذارند تا بسوزد و کم است که حاجت بار سوم افتد و سرب را که باین قسم سوخته شود احتیاج بغسل نیست
چه سوختگی آن از بوی کبریت می باشد و آنچه بکبریت بسوزند سبیل آن اینست که اجزاء مغسول بسازند و طریق غسل آن
بیاید طریق احراق اسفنج همین است که اسفنج را با آتش مشتعل ساخته خاکستر کنند و این رماد صالح است
برای رمد یابس و جلا و مفید جلای بین و وقتی که غسل داده شود نافع است بحشم و سایر امراض چشم و اگر اسفنج را در
زفت مغموس کرده بسوزند و لعوق کنند نفع کثیر رساند نفث دم و سل طریق احراق قلیمیا اینچنین است
که در کوزه مطین انداخته یکشب در تنور یا در اتون بگذارند کذا فی التحفه اما شارح این طریق را به بعضی نسبت کرده
اول اینچنین نوشته که دفن کرده شود اجزاء او در خمیر یا آتش ضعیف تا ظاهر شود و در آن نفاخات بسیار کرده شود
در خمیر و اگر احتیاج بذرور آن باشد سحق کنند در سرکه طریق توبال نحاس همان طریق سوختن نحاس
است ان شاء الله تعالی بیاید طریق احراق زرنیخ اینچنین است که زرنیخ را مثل باقلی و نخود قطعها سازند و در کوزه
مطینه بطین حکمت اندازند و بر سر آن کوزه نقبه ها گذارند تا دود بر آید پس این کوزه در آتش نهند تا دمیکه دود سیاه
بر می آید در آتش باشد هرگاه دود سفید بر آید برارند طریق احراق زنجار مثل طریق احراق بلقطار است
که در آخر مکتوب اول گذشته و علامت بلوغ حرق آن اینست که مشابه توتیا شود و منافع مرکباتی که زنجار محرق جزو
اوست بالتنقیح آن گذشته و منافع جزوی آن اینست که می برد جرب اجفان و سلاق آنرا و تخفیف رطوبات
کند و باشفار جفان بالعصی ... لعابیه لطفره و سبل نافع آید چون استعمال کرده شود و مگر باین قسم بگیرند یک قطره
از دهن و با چند قطره شیر زن و یک قطره عسل در صلایه سحق نماید و بکار برند طریق احراق

شنج که آنرا بهندی سنگه گویند چنین است که بگیرند شنجه بیضا ملسا را و در گل حکمت گیرند و در تنور که دران حجر باشد
گذارند تا بسوزد اگر سفید بر آید باید دانست که سوخته شده والا باز اعاده کنند و شنج محرق صالح است مر اکثر
ادویه جلاء را خصوص قرحه که سحق کرده و غسل داده شود آنرا چنانچه در شنج گذشته و گاهی این در قدر انداخته
قدری مطین کرده در تنور فخاری گذارند و بعد سرد شدن تنور بر می آرند در سفیدیت تقویت بصر و تنشیف رطوبت منصبه
بالغ کند و جلای بیاض قرنیه نماید **طریق احراق صدف** هم همین است **طریق احراق عقیق** و بسد و یاقوت و
یشب و دیگر احجار صلبه را سه طریق نوشته اند یکی مثل احراق مرجان است که در مکتوب اول گذشته دوم اینست که حجر
اینها را نهاده شود در نار تا سرخ شود پس بدست پناه گرفته در آب انداخته شود و مکرر این قسم بکنند تا قابل تفتت و
انسحاق گردد سوم آنکه ریزه کرده در سفال نو یا در بوته گذارند و روی سفال و یا بوته دیگر پوشانیده تنور را جهت اخراج سخانه
دران دارند و در آتش تیز بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون آرند و در آب انداخته و مکرر همین عمل کنند تا بحدی رسد
که از هم ریزد **طریق احراق قلقطار** و دیگر زاجات در ملفوظ چهارم مکتوب اول تحریر یافته **طریق احراق قشر بیضا**
صاحب کافوری چنین نوشته که ویرا در کوزه یا شیشه کنند و سر او بگل حکمت گرفته در تنور آتش گذارند که خاکستر شود و حکیم علی
شرح این نوشته که غسل دهند اینرا و غسل آنست که بنهند بر آتش حجر و آتش را به بادکش می افروزند تا سرخ شود و بعضی سفیدی را اکثر گفته
طریق احراق نحاس سه قسم بنظر آمده در تحفة المؤمنین چنین است هلیله و بلیله و آمله را بالسویه بجوشانند و آب آنرا
در ظرف مس کرده بر روی آتش نرم می گذارند و مس را صفحهای تنک باریک ساخته در آتش سرخ نموده درین آب فرو برند تا
بیست و یک بار و هرچه ثفل آن بته آب نشیند بر داشته استعمال کنند و حکیم علی شارح قانون دو طریقه باین قسم نوشته بگیرند یک جزو
از کبریت و یکجزو از ملح اندرانی و هر دو باشند این هر دو را در ته دیگ گلی و بالای آن برابر قطعهای صفایح مثل اظفار قطعه
از مس بگذارند بالای آن دیگر از کبریت و ملح اندرانی باشند و یک صف دیگر از قطعات مس گذاشته و کبریت
و ملح پاشیده و دهن دیگ بطین گرفته در تنور فخار بگذارند و طریقه دوم را انچه نسبت کرده و نوشته که سوخته ایم ما
نحاس را بارها باین ترتیب که انداختیم کبریت مرضوض را نیم وزن نحاس در ظرفی از فخار صلب و نهادیم آن ظرف را در
حفره از زمین پس گداز کردیم نحاس را و انداختیم بسرعت تمام درین ظرف و باید که باشد حاضر در وقت پارچه طین
ضخیم از طین و طلب پس هرگاه ریخته شود این نحاس بر آن فورا پوشیده شود دهن ظرف با پیغر حی و از هر طرف
به تراب کثیر تغطیه کرده شود و عاملان آنکار باید که عجلت تمام در ریختن و تغطیه بکار برند و بکطرف شده خود را محفوظ
داشته اعجل کنند والا احتمال دارد که نحاس با آتش بعنف خروج کند و ضرر رساند و گاهی مشتعل شده هر قطعه بجائی
میپرد و هرجا رسد پاره پاره میکند و حکیم مذکور نوشته که روسخت باین قسم بغایت جوده بر می آید و اینهم در لسنی است
که نحاس محرق را بپارسی روی سوخته گویند و معرب این روسختج است و روسخت و راسخت نیز میگویند پس بالفاظ

الفاظ اطلاق باید مراد همین است طریق تدبیر انزروت آنست که بشیر خر یا بشیر دختر بسرشند و در ... زیر
ظرفها نهاده در تنوری که بعد سرد شدن قریب باشد بگذارند تا که انزروت خشک شود و یا بشیر سرشته از عصاره ...
کرده در آفتاب نهند و چون خشک شود باز تر کنند و بدستور در آفتاب گذارند تا سه کرت تکرار نمایند طریق
تدبیر پوست بیضه آنست که آن را در شراب شیرین تر نمایند و در آفتاب از غبار مستور نگاه دارند ...
آب لعفن گیرد متبدل سازند و باهستگی همی شویند و پوست باریک که از اندرون قشور جدا گردد و گرد کنند در دیگر
آب ریخته و دهن ظرف بسته تا غبار نرسد بدستور اول بدارند تا آب گنده شود پس بشویند بتدریج و تجدید آب تکرار
می کنند تا که آب از گندیدن و پوست رقیق از قشور جدا شدن باز ماند پس خشک ساخته بکار برند طریق تدبیر
توتیا در حرف تا بلفظ توتیای تدبیر هند قسم ذکر یافته طریق تشویه اثمد اینست که سرمه را در شحم بپیچند و در جمر ملتهب
اندازند تا شحم ملتهب شده سرمه بماند از جمر برداشته در شیر زنی که پسر زاییده باشد یا در خمر عتیق سرد کنند و گاهی
سوخته میشود اثمد را بایطریق که پارچه اثمد را سفنجها در جمر اندازند و نفخ کنند تا ملتهب شود این هر دو طریق
از قانونچه(?) مستفاد شده و صاحب تحفة المؤمنین نوشته سنگ سرمه را صلایه نموده با پیه تازه خمیر کرده
بر روی انگشت چندان گذارند که شعله دود وان بر طرف شود انتهی وگاهی بطبخ کرده میشود این را تسمین(?) ...
میشود تا نقطه سیاهی که بروی آن ... زایل شود و والد مرحوم این ضعیف امر میکردند بطبخ این را بروغن زرد و ...
آنزروت الصره و گذشتن صره در جمر ملتهب پس خرقه صره ملتهب شده محترق میشد باعتدال و اگر اثمد زیاده سوخته
شود از اثمدیت بر می آید و در حد رصاص داخل میشود طریق تکلیس طلا بطریق حکماء هند که کشته نامند و کلس
کنند اینست که چند بار سرب را گداخته در آب نوشادر ریخته صاف نمایند و طلا بتغیر چند دفعه گداخته در آب
نوشادر ریخته صفحهای باریک کرده بزاج سیاه و پس که آغشته در آتش گذاشته با نمک آب بشویند در امراج(?)
سرب سوهان زده در بوته مرداسنگ آلوده بگذارند پس با ثلث او زیبق در ظرف چینی یا مرجح(?) بسیار
بسایند و بر روی آتش گذاشته بهم زنند تا زیبق ازو مفارقت کند انگاه بر روی سنگ سماق بحدی بسایند
که چون اندکی از ان بر روی آب بپاشند بدلی(?) در ته آب نرود و در حد سائیدن جمیع احجار ...
ممنوع همین مرتبه است و کمتر ازین مرتبه جائز نیست چه نفعی منصور نخواهد بود بلکه ضرر مظنون است طریق
تکلیس فضه بطریق حکمای هند آنست که چند بار صفایح رقیقه او را بگوگرد و سرب آلوده با آتش بتابند و سرد کنند
و چند بار دیگر در بوته سفیداب قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با نمک آب بسیار بجوشانند تا
نمک آب تحلیل رود پس قدری گوگرد پاشیده بر هم زنند تا مکلس گردد طریق تغسیل(?) آبار اینست که او را بار صلایه
سازند و آب انداخته بسایند تا آب سیاه و تخنین(?) شود پس این آب را بخرقه صاف کرده بگذارند تا آبار ...

بشنیند آب بالا ذو رکرده آب دیگر انداخته حرکت شدید دهند تا این آب هم سیاه شود و مکرر این عمل کنند
تا آنکه در آب سواد ظاهر نشود و طریق غسل اثمد همینست که سحق کنند این ادویات آنها را تبدیل کنند
تا حدی که بر آب صبغ ظاهر نشود و طریق غسل اسفیداج هم همین است و حد کمال غسل اسفیداج اینست که
تیرگی در وی نماند طریق غسل توبال نحاس جهته استعمال در ادویه عینیه اینست که اول مثل از سحق جدید با
با آب بشویند پس سحق کنند و تصویل نمایند و بعضی غسل میدهند این را از اول مثل غسل اثمد و اقلیمیا و لطیف از آن
میگیرند و گاهی غسل آن اراده میشود باین قسم که یک رطل از زمین گرفته در صلایه کرده آب باران مقداری که بپوشد و مانعی
شود ریخته سحق میکنند و صاف میکنند از آن آب و دیگر آب باران ریخته خوب میسایند پس جمع میکنند توبال را
بناحیه صلایه و جدا میکنند آب را در غایة لطافة طریق غسل شادنج بلکه جمیع احجار و ادویه حجریه مثل عقیق و
غیر آن خصوص جهته استعمال چشم طریق تصویل است که در آخر مکتوب اول در بیان غسل لاجورد گذشته فایده باید دانست که غسل
عبارت از تنقیه جسم است از نا لیشوب آن جسم بجریان رطوبة مائی بر وی و لباسات که استعانة کرده میشود در تنقیه حرکات
قاهره همچنین مستفاد است از قول شارح در فصل حکامی که عارض میشود ادویه را از خارج ادویه و تصویل را در قاموس
چنین نوشته تصویل اخراجک الشئ بالماء یعنی التسییل اجزای شئ باعانت اسالة آب را تصویل گویند پس در اصل فرق
در میان این هر دو لفظ ظاهر است اما باعتبار موارد استعمال این الفاظ از اقوال اطبا چنین مفهوم میشود که در میان اینها دو
لفظ عموم و خصوص هست غسل عام است و تصویل خاص غسل ادویه حجریه را بالطریق خاص که در غسل لاجورد مذکور شده تصویل
میگویند و گاهی برین قسم خاص لفظ عام غسل را نیز اطلاق میکنند و غسل را با سحای شئ ذکر کرده اگر صحیح عبارت کتابی
که دلالت بر عموم و خصوص این دو لفظ کند بنظر نیامده بلکه صاحب تحفه مطلق غسل ادویه را نوشته که تصویل عبارت
از همین است اما آنچه از فحوای کلام جمهور قوم مستفاد شده نگاشته شاید قرین بصواب باشد طریق غسل اقلیمیا و
طریق غسل مارقشیشا همانطریق غسل اثمد است که آنفا گذشته **کلمه دوم** در کیفیت استعمال دواها و
اوقات استعمال آنها و وقت ساخت بعضی دوا پس بهترین اوقات جهته اتخاذ شیافات که جامع جمیع عناصر ادویه
چشم باشد ابتدای ربیع است و جهته اتخاذ ذرور آخر ربیع و اول صیف و شیافاتی را که ساخته میشود بعضا قبل
وقت استعمال باید ساخت و شیافات معدنیه بطول مکث فاسد نمیشود اما اوقات استعمال دواهای حالیه قویه
که مستعمل میشود در امراض عسره جایز نیست استعمال آن مگر بعد استفراغ تام و تنقیه و جهته استعمال دواهای حاره در مزاج حار وقت
شدید مکروه است سزاوار است جهته استعمال دوای بارد در مزاج بارد وسط روز اختیار و حکم اختلاف دوا با مزاج بدن در
اکتحال کرده شده بابت استعمال و نیز لایق نیست استعمال دوائی که اجزای معدنی دارد در شب و همچنین روا نیست خواب
کردن بر استعمال حری جه ثقل دوا و سکون چشم موجب میشود ترسب آن در طبقات اما کیفیت استعمال دواهای چشم اینست

است وقت کشیدن دوا در چشم باید که چشم را با آهستگی بگشایند چشم راست بدست چپ با انگشت مسبحه و ابهام باید
گشاد و میل بدست راست با انگشت وسطی و ابهام گرفته سر میل از گوشه که جانب بینی است نهند و با آهستگی تا
بگوشهٔ دیگر رسانند و میل را باید بگردانند تا همواره بچشم رسد و چشم از حرکت میل رنجه نشود و میل خاصه سر میل بسیار
باریک نباشد و چشم چپ بدست راست با انگشت خنصر و ابهام باید گشاد و چون میل از چشم بردارند یکبار انگشت بردارند
تا با آهستگی جفن بهم آید و اگر خواهند که جفن برگردانند مژه را با انگشت ابهام و سبابه باید گرفت و با آهستگی قدری کشیده
کفچهٔ میل بر پشت چشم نهاده فرو برند تا برف باز گردد و چون فارغ شود یکبار دست برافرازد و چشمی که بسیار درد
کند میل آن نباید رسانید دارو سوده حل کرده باید چکانید یا میل تر بوده باید داشت تا گرانی آن بچشم نرسد و [illegible]
داروی تند میکشند تا از کشیدن اول آسوده نشود و سوزش ساکن نشود میل دوم نباید کشید و از موضعی که خس یا
اثری دیگر بر خواهند داشت موضع اثر را ابدا ارو نباید رنید و خار باید خارانید که حوالی آن هیچ ریخ نرسد و اگر دنبالی گفته
واجب است در انداختن دوای چشم رعایت جوانب چنانچه در حقنه رعایت کرده میشود و چون [illegible] اگر باشند بیا[illegible]
بالی جفن اعلی یا باشد اکتحال جهت نزول ما واجب است استلقا و گردانیدن سر بایل و اگر باشد پس جلوس و
اگر باشد مرض در چنان واجب است نوم بر وجه و طبق جفن تا حدی که شعور سرد بکحل حاصل شود مگر آنکه بسوزد دمعه
چشم را در این صورت چشم باید گشاد و اختلاف کرده اند در اکتحال جهت قطع دمعه صحیح نزد بنده این است که اکتحال
کنند نشسته و چشم بپوشند تمت بالخیر الحمد لله علی ذلک مکتوب سوم در ذکر تدبیر و ادویه که تعلق با امراض اذن
و انف دارد و این مکتوب مشتمل است بر چهار ملفوظ **ملفوظ اول** که در تدبیر و ادویه و بعضی اغذیه متعلقه
با امراض اذن است مشتمل است بر تمهیدی و نوزده کلمه تمهید در یابند که فاضل ترین حواس ظاهری حاسه
سمع است زیرا که تعلیم علوم و قدرت نطق که صفت کمال انسانیست موقوف بروی است تا نشنوند نیاموزند
از اینجاست که کرها در زاد گنگ میباشند پس محافظت گوش که آله سمع است ضرورتر است و اقتضای آن اینچنین است که وی را از
هوای گرم و سرد و در آمدن آب و تراب و هوام و سایر آفات و آلام خارجیه و داخلیه محفوظ دارند و چرک را از وی
پاک کرده باشند و در هفته یکبار روغن بادام تلخ میچکانیده باشند که در حفظ صحت اثر تمام دارد و همچنین در هفته
یکبار بقطیر شیاف مامیثا امان میدهد از نزول نوازل بردی و آنجا که خوف حدوث بثور بود در گوش شیاف مامیثا
حل کرده بچکانند و هرچه بچکانند دوا سرد بود یا گرم واجب است که نیمگرم کرده قطور سازند زیرا که بارد بالفعل گوش را ضرر
دارد اگرچه سوء مزاج حار بود و کثرت کلام و سماع و از قوی هم قرار شد جهر وقتی و حرکت عنیفه و حمام و تخمه و امتلا خصوصا
نوم بر امتلا و سکر متوالی و تناول منجبات و امثال آن حاسه سمع و جمیع حواس را ضرر دارد و یوحنا بن ماسویه گفته که
هر که خواهد که گوش او بلی آفت باشد باید که وقت خواب پلیته در آن بنهند در ایام بادی تا نخست تنقیه نشود [illegible]

گوش دوا استعمال نکنند و هرگاه جهت تسکین اوجاع شدیده افیون قطور سازند باید که در شیر حل کرده بیندازند
و با دهان استعمال ننمایند که بسبب غلظ دهن عفونت است که افیون در محل بچسبد و موجب زیادتی درد شود و تحلیل نشود که
مبادا حیث که حالی و غسال است مانع التصاق افیون می‌شود و در جمیع ذلک در ارخا و تسکین نافع تر از دهان است
وایضاً باید که استعمال مخدرات بیشتر نکنند تا وقر نیارد و در خاکستر افیون در تخدیر و تخفیف قوی تر است پس هرگاه
در وجع شدید باید افیون سوخته بکار برند و جهت اصلاح افیون قدری جند بیدستر باید زند و امراضی که گوش را عارض می‌شود
و دواهای آن درین مجموعه مذکور می‌شود و باین تفصیل است صمم طرش و وقر گفته صمم غیر طرش است صمم عبارت از نیست
که سماع از تجویف باطنی عارض و یا سوراخ مخلوق نبوده باشد و وقر کنایت از بطلان سمع است با وجود سوراخ و
طرش کمی از نقصان سمع است و گاهی وقر را عام تر میدانند که شامل صمم و بطلان سمع باشد با وجود سوراخ و
گاهی خاص کرده می‌شود و وقر را تعبیر به طویل العهد و مزمن باشد و طرش را بقریب العهد و حدیث این تفرقه‌ها باعتبار
اختلاف اصطلاحات است و اکثر اوقات هر واحد را بمکان دیگر در کتب اطلاق کرده اند و دیگر از امراض گوش
این امراض است وجع اذن ریح اذن ثقل آن دودی وطنین و سبخ اذن سده اذن حکه اذن بثور و قروح اذن ورم
اذن تقیح و مده گوش انفجار خون از گوش مرض عارض گوش دخول آب در گوش دخول حیوانات در گوش تولد دود در آن ورم
بیخ گوش قلاع الاذن اقلاع اذن سرب اذن از صوت عظیمه **کلمه اول** در ادویه اذنیه مصدره بالف است **اطریفل**
کشنیزی یک نسخه آن که درد گوش را نافع است در ادویه صداعیه گذشت **اطریفل کشنیزی** بنسخه دیگر که در ثقل اذن صفراوی
بجهت منع صعود بخار بعد از تنقیه و تبدیل مزاج می آید بکار بلیله کابلی بلیله هریک ده درم گلسرخ کشنیز خشک هریک پنج درم
کوفته و بیخته بروغن بنفشه بادام چرب کرده در عسل بسرشند شربتی یک مثقال و در بعضی نسخ کشنیز خشک مثل اجزای کل
در معالجه امراض گوش اطریفلات دیگر هم بکار می آید طبیب معالج را ملاحظه احوال شخص و نوع دوا مناسب حال
میباید **ایارج جالینوس** که جهت صمم و درد گوش نافع است در ادویه صداعیه گذشت **ایارج لوغادیا** نیز
صمم و امراض اذن مفید است در ملفوظ سوم امراض راس نگاشته شده در اختیار بعضی ایارجات دیگر هم طبیب بسیار
در معالجه این امراض محتاج است **کلمه دوم** در ادویه اذنیه مصدره بباء **بخوری** که در علاج سوء مزاج بارد بسیار
ساذج گوش بکار آید بنفشه گل بابونه برگ کرنب برگ شبت تخم تولد برگ کلم ساوی جوشانیده و شیر گاو و قدری روغن بنفشه
بادام داخل کرده بار قدری جوش داده گوش را بخار آن دارند **بخور** طبیخ بابونه که در شراب جوشانیده باشند نفع
میکند باید ابتدای طرش و بسرکه هم نافع است لطرش هم تحلیل سده ریاح غلیظه گوش را **بخور** برگهای خشک تحلیل
میکنند بیخ کرفس را در بخار طبخ آن با انجیر نافع است بدوی **بخور** طبیخ فستقین درمی نفع میکند به طرش صفراوی
بخوری دیگر که جهت گرانی گوش بخاری و ریحی و جعد بنفشه نافع است بابونه اکلیل الملک فیصوم هریکی ده درم پودینه

سیسنبر مرزنگوش اذخر پوست بیخ بادیان بیخ کرفس گلسرخ هریکی پنج درم همه را با ده من آب بجوشانند تا بنصف آید
گوش به بخار آن دارند بخوری دیگر درین باب و هم ریختن آن بر دو دست و پای که از رطوبت بود نافع است
بابونه اکلیل الملک قیصوم هریکی ده درم اذخر شکوفه پوست بیخ بادیان بیخ کرفس هریکی پنج درم تخم بادیان تخم
ترنج هریکی سه درم سیسنبر مرزنگوش خشک هریکی هفت درم برگ شاهسفرم یک کف همه را در بیست من آب بجوشانند تا [illegible]
من آید وقت جوشیدن گوش به بخار آن دارند و آب مطبوخ را بر دست و پای علیل تنطیل کنند بخوری که گرانی گوش
کلیس از سبب صعود بخارات بهم رسیده دور کند تمام مرزنگوش اذخر گلسرخ پوست بیخ ترنج بادیان پوست
بیخ کرفس هریکی پنج درم بابونه اکلیل الملک قیصوم هریکی ده درم در ده من آب بجوشانند تا بنصف آید
گوش به بخار آن دارند بخوری که جمیع اوجاع و گرانی آن را نافع است بابونه اکلیل الملک تخم شبت
مرزنگوش افسنتین خطمی خشک شکوفه سعتر و پونه نرگس بنفشه پرسیاوشان خطمی بنفشه در بعضی نسخ
مرزنگوش و پونه این هرسه جزو است اجزای دیگر مشترک است بخور بطبیخ افسنتین جهت تسکین درد گوش هم
نافعست بخوری دیگر که درد گوش را تسکین دهد [illegible] دوی و طنین نفع رساند مرزنگوش جاورس [illegible] بجوشانند [illegible]
گوش را بر آن [illegible] گذشته بکنند انکباب بخوری که درد گوش را که سببش ریح سرد غلیظ باشد بسبب ملاقات سرما و [illegible]
شده باشد سود دارد شبت [illegible] بابونه اکلیل الملک ورق [illegible] مرزنجوش تمام [illegible] بجوشانند و انکباب نمایند بخوری
که جهت درد گوش که از راه رفتن در هوای سرد و رسیدن باد سرد بهم رسد نافع است [illegible]
[illegible] بجوشانند و گوش را [illegible] رسانند بخوری که دوی و طنین را که [illegible] نفع رساند
مرزنجوش شبت افسنتین [illegible] سعتر بخوری که نقصان [illegible] را که سببش [illegible] بود بعد
[illegible] افسنتین [illegible] بخیر نمایند بخوری که [illegible]
[illegible] مرزنجوش [illegible] اکلیل الملک [illegible]
خشک [illegible] فایده [illegible]
[illegible] ابریق [illegible] سر ابریق را محکم بگیرند تا بخارش بیرون نرود و بعد از آن چادری بر سر انداخته [illegible]
ابریق را زیر چادر گذاشته انبوبه را در سر ابریق [illegible] انبوبه را در گوش نهند تا بخارات در گوش [illegible]
بخار کم شود انبوبه را بر دارند و گوش را [illegible] کرده بر سر ابریق بدارند تا بقیه بخار هم بگوش رسد کلمه سوم
در ادویه اذنیه مصدره بتاست تریاق الاذن مرکبی است از فلاسفه قدیم ساخته اند [illegible]
از دواهای نافع در امراض حاره و امراض بارده و اورام و قروح و طرش و سیلان صدید [illegible]
و حالیه بوده اند استعمال میکردند و اوجاع اذن [illegible] حل کرده [illegible]

حل کرده به بعضی چیزهای مناسبه امر میکردند در طرش و دوی و طنین حلوث کرده گذاشتن فتیله‌ها با آن مطری گفته این تریاق
بحقیقت تریاق نیست و من تجربه کرده‌ام سالها و یافته‌ام نیک تا شر کثیر المنفعة و دیدم آیا ماهر را که تحقیق امر کرده باطل
کردن این معجون بر جا زیری که قریب بازوان رسیده بود پس تحلیل یافت مگر کمی از آن عصاره حصرم سیاه اوزن عصارهٔ قثاء الحمار
بیخ سوسن آسمانگون سنبل الطیب یمانی محرق شب یمانی غیر محرق زرنیخ احمر ورق الغار حب الغار تخم حنظل زوفا خشک
سعتر فارسی تخم زراوند زنگار نحاس که با سرطان گرفته باشند بگیرند قطعات نحاس صفایح کرده و بر روی شراب ترش نهاده
در جای نمناک بگذارند تا زنگار بندد و زنگار را از روی صفایح حک کرده بگیرند از هر یک سه درم زعفران خالص چهار
درم اسقولوقندریون بورق بعضی کندش زراوند طویل زراوند مدحرج خراطین سیاه دارچینی سوخته خاکستر عقرب جبلی حجر الیهود
قنطوریون دقیق انزروت سقمونیا ورق العلیق ورق آزاد درخت خشک برگ سداب خشک برگ فرنجمشک تخم [illegible]
مارا گرافعی باشد بهتر است مگر پس که انگوری شسته و خشک کرده تخم ترب بول شتر اعرابی و بول خر خشک کرده بحکم عصارهٔ آن
صمغ البطم مغره و آن گلی است سرخ رنگ گالنی میرم که بجای آن گل ارمنی کفایت کنند گل حنا خاکستر حنا از هر یک [illegible] درم
فلفل سفید قثاء الحمار جعده هر یک هفت درم بصل عنصل در روغن زیت پخته مهرا کرده مغز پیاز در شراب کهنه
مهرا کرده بورق احمر شیاف ابیض معمول با انزروت عربی بلبن اتن کنند مغز بادام تلخ نارو سبز در شراب پخته مهرا کرده
ترمس خاکستر حلزون قلقند روس الغطایات که در سرکه و نمک خیسانیده خشک کرده باشند و [illegible] که در جای
نمناک و در زیر سبوهای آب یافته میشود سفید رنگ کثیر الارجل وقتی که مساس کرده شود مستدیر میگردد برگ [illegible]
کوفته در روغن [illegible] شاهدانج مصری سیاه هبید که عبارت از حب حنظل است در سرکه جوشانیده منقع کرده
سنگ کاربا و زجاج شامی که زجاج را در قطران سفید سوخته باشند که زجاج با قطران خاکستر شده باشد از هر یک ده
درم خمیر جندبیدستر و افیون دوازده درم طریق خمیره ساختن اینها اینست بگیرند جندبیدستر شش درم افیون هفت درم
در باقعید عنب معجون کرده نگاه دارند تا مثل خمیر شود [illegible] نوزده درم بسبطیه ثعلب [illegible] نموده
گوشت ابرص عرس خشک کرده شقاف ماهیا خبث الحدید فولادی که کوفته و با سرکه آمیخته چند روز در آفتاب نگاه داشته
باشند مرارهٔ گاو عصارهٔ کراث خشک کرده [illegible] سلخ نحاس محرق خاکستر که در جای [illegible] یافته میشود
انار ترش انار شیرین که با پوست [illegible] کرده و قطعهٔ نحاس [illegible] کرده باشند [illegible] در آب جوشانیده
تا لیسه هر یک بیست درم قلونیای رومی سی درم عسل قدر کفایت تریاق سازند مثلیه و بعضی تریاقات دیگر خصوص
تریاق فاروق در بعضی امراض گوش مثل طرش و وقر بعد تنقیه بدن و سر مشاهده شده که اکثر و فعلیه نفع تمام بخشیده
اطبای حذاق از استعمال [illegible] تریاق هم وقت احتیاج غافل نباشند ناظر برین اوراق هم تنبیه با این مذاق بوده
غافل نباشند والله الموفق لما تقرر فی یوم المیثاق کلمه چهارم در ادویه اذنیه مصدره بجای مهملة حسب

حب ابن جمیع که تحلیل هر قسم صمم کند و نفع میکند بمعده و تنقی اوست و نفع میکند بکبد و تقوی اوست و تنقیه
میکند فضول بدن و سر را از بلغم و مره صفرا و سودا و نفع میکند بمالیخولیا و حمی عتیقه و تسکین حزن و دیگر اخلاط و اوجاع
انواع قروح و حکات کند و اگر صاحب این حب اسهال اراده خوردن این حب کند سبابه ابهام خود را بروغن بادام شیرین
چرب کرده مساس باین حبها کند تا قدری نرم و متدسم شود پس بخورد تا ضرر نرساند بگیرند ایارج فیقرا بیست و چهار
درم هلیله سیاه هلیله زرد هر یک شش درم گلسرخ چهار درم مصطکی افتیمون عصاره غافث عصاره افسنتین هر دو
و دو درم کوفته و بیخته با آب حبها مثل فلفل ساخته از یکدرم تا یک و نیم درم بعد دو ساعت از اول شب بخورند و بخواب
عمل آن در روز خواهد شد و باین دو مجلس تا چهار مجلس بکم خواهد آورد حب نفشینه جهت درد گوش و درد چشم و
شقیقه و تنقیه دماغ از فضول صفراوی و بلغمی مستعمل است بنفشه خشک ده درم تربد سفید مجوف خراشیده ده
بادام چرب کرده یکدرم رب السوس کتیرا پوست هلیله زرد افسنتین هر یکی نیمدرم سقمونیا مشوی نیم دانگ کوفته و
بیخته با آب خالص حبها سازند این یکشربت است حب قدریت مطبقین افیون نافع است و در ادویه صداع
گذشته حب مجرب جهت ثقل گوش که از سده و از خلط غلیظ و باد باشد زایل کند تربد سفید خراشیده کوفته و بیخته
بیست درم انزروت ده درم و نیم تخم حنظل هلیله زرد هر یکی ده درم کتیرا هفت درم حبها سازند یکدرم بعرق
شنبلیله بکار آرند حب مسهل که در درد اذن حادث از برد و بلغم مستعمل است ایارج فیقرا یکدرم تربد غاریقون
هر یکی دو ثلث درم انیسون یکدانگ سقمونیا نیم دانگ با آب حبها سازند یکشربت تامه است حب مسهل دیگر که تنقیه
راس و معده و سایر اعضا کند و طبری در معالجه درد شدید اذن که از ریح غلیظ یا رطوبت بخارات غلیظه معده متکون شده
باشد ذکر کرده سقمونیا انطاکی که با زعفران یا با قرنفل یا با سنبل و بسفایج مشوی کرده باشند یکدانگ با صبر
حضض زنجبیل فلفل سفید هر یک دو دانگ از یانه تخم کرفس رب السوس هر یک نصف درم ایارج فیقرا افسنتین
هر یک دو ثلث درم همه را کوفته و بیخته با آب زنجوش مغلی حبها بندند دو حصه کرده یک حصه را بعد هضم یک دو روز
با آنکه در آن بخورد و قدری لوبه نهری جوش داده باشند بخورانند و چندروز توقف کرده نصف باقی
باز بخورانند حب که داشتن آن در گوش و بر آوردن آن بعد سوم حرکت از گوش پاک میکند و وسخ بسیار را
همراه خود بیرون آرد بگیرند بورق را با انجیر مدقوق بپزند حب ساخته بکار برند و بگیرند هم بسیار که بعضی
امراض گوش مناسب و نافع است در ادویه امراض راس گذشته اما چون تصریح نفع آن با امراض گوش نمود اینجا
جانب نگاشته و موقوف بر تعیین طبیب داشته در اینجا هم نظر کرده مناسب وقت را اختیار فرمایند حب مرطب
گوش را که از خشکی دماغ باشد دفع کند زنجبیل شش درم مغز بادام پنجدرم تخم خشخاش سفید هر یک
هفت درم نشاسته ده درم شیر گاو آنقدر که ادویه در آن پخته شود و حب بندند کلمه حب در ادویه اذنیه

مصدره بمعنای مجمه حشتجات کشتجات هم گویند گفته اند که کشتج لفظ فارسی معرب است معنای وی
مدقوق است و در اصطلاح حشتجات عبارت از حبوب سهله مثل حب اصطخیقون و حب ذهب است چون این حبها
کوفته بیخته اند مسمی باین اسم شده غرض در معالجه امراض اذن احتیاج باین قسم حبوب هم بسیار می افتد بنا بر تتبع
بر اصطلاح این لفظ و احتیاج طبیب باین قسم حبوب اینجا آورده و اکثر نسخ آن که منفی از اس است گذشته
بفارسی سرکه نامند از خرما و مویز و شکر و عسل و قند سیاه و آب شکر و زنجبیل و امثال آن و از حبوب
مثل برنج و غیر آن میسازند و مراد از مطلق سرکه سرکه انگوریست و خل خمر هم عبارت از همین است چه عصاره
انگور مادامی که خمر نشود بحد سرکگی نمیرسد بخلاف سایر عصارات که اول ترش میشود و مولانا قطب الدین فرموده
که خل خمر عبارت از آن است که در ده من آب انگور دو من سرکه انگوری خالص اضافه کرده زخم زنگین نموده در
آفتاب بگذارند تا ترش شود و خل اگرچه در ادویه مفرده نوشته اند اما باعتبار اینکه در ساخت این اجزای دیگر
مثل نمک و عسل صناعی را هم دخل است میتوان در مرکبات نوشت و منافع این بسیار است نفع خاص که [illegible] شود در ادویه
همان عضو انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد و نفع اینکه تعلق بگوش دارد اینست که بخور سرکه گرم نافع است گرانی گوش
و تیز میکند سمع را اگر بخواهند بر آن و تحلیل میکند دوی را و قطور آن جهت کرم گوش مفید است خل عنصل اگر [illegible]
شود در اذن تسکین میکند وجع آنرا بشرطیکه نباشد در داخل اذن قرحه کلمه شیشم در ادویه اذن مصدره بدال مهمله
است دوای اسطراطیس نفع میکند اذنی را که سایل است از آن قیح و قروحی را که دشوار است اندمال
آن و اکله را که واقع است در دهن و نفع میکند بتجربه [illegible] و علیق [illegible] ثلث مثقال زعفران نصف مثقال زرنیخ [illegible]
هر یک یک مثقال نحاس محرق دو مثقال عقید عنب چهار [illegible] ادویه را با سرکه کوفته اول شراب کهنه [illegible]
سحق کنند هرگاه شراب تمام شود با عقید سائیده با آتش ملایم طبخ داده در ظرف نحاس بردارند دوای
خبث الحدید دوای قوی است در ذیل دواهای که جهت وجع گوش بکار آید شارح نوشته و جهت قروح [illegible] که
هم پاک کند و هم خشک کند مجرب است بگیرند خبث الحدید در [illegible] کرده سرکه بشویند و بر تابه گرم بنهند بارها تا خشک
شود و همچنین هفت بار بشویند و خشک کنند بیشتر در سرکه ثقیف طبخ شدید بدهند تا مثل عسل شود و وقت حاجت تقطیر کنند
دوائی که ثقل گوش کودکان را نفع دهد هر صبح مادر کودک سعتر و نمک با هم بخاید و آب دهن یک قطره در گوش
چکانند دوائی که ورم باطن گوش را پزد و پیه روباه نیمگرم در گوش اندازند دیگر مرهم باسلیقون روغن گل پیه بط
پیه مرغ خانگی و موم آمیخته بکار دارند روغن گل تنها هم منضج ورم است دوای دیگر نفع دهنده مواد اذن
مثل شحم بط و شحم دجاج را در روغن گل بگدازند و در گوش بچکانند داروئی که قرحه گوش تازه را نفع دهد شب یمانی
در کفچه آهنی کرده بر آتش نهند تا خشک شود بعد از آن بکوبند و با مثل آن مر سائیده بیامیزند و در عسل حل کرده بچکانند

بچکانند داروی که ریم قرحه را بان بشویند برگ مورد و گل سرخ در آب بپزند عسل در ان حل کرده اسفنجی یا لته در ان
تر نموده موضع قرحه را بان بشویند دواهائی که در قروح مزمنه که منتفخ شده باشد و بعضی از فتات که
استخوان برهنه شده باشد نفع دهد قطران با عسل آمیخته زهره گاو یا زهره کلاغ یا شیر زنان آمیخته و زهره سنگ پشت
یا شیر زنان و توبال مس و زرنیخ و عسل و سرکه نیز داروی قویست دوائی نافع جهت اورام اذن مده و قیح داده باشد
عتیقه اذن بگیرند جندبیدستر یک مثقال عروق یا قلی مصری که مر الطعم میباشد شب یمانی فلفل سیاه فلفل سفید
زعفران افیون قشور رمان مر کندر سنبل هر واحد دو مثقال خل و عسل بمقداری که بان خمیر توان کرد و بعضی عسل
مثقال بکنند دوائی دیگر در بیان جندبیدستر ثلث مثقال افیون زعفران مر سنبل هر واحد نصف مثقال
نحاس محرق نصف ثلث مثقال شب یمانی مدور یک مثقال اگر در گوش صدید باشد این دوا را با مطبوخ ... اگر
وجع باشد بروغن گل بسرشند اگر در گوش درد باشد خربق سیاه دو مثقال با این دوا اضافه کنند دوائی نافع
جهت سیلان خون از گوش و مجرب در این باب بگیرند کلیه ثور قدری از شحم آن و مملح کرده نیم بریان کنند و فشرده
آب آن بگیرند و در گوش بچکانند و ثقل اذن نیز این دوا نافع است ادویه مسدیه دوا جهت درد گوش که از
سردی و تری بود و این در رسالت بلیغ بهم بسند روغن تلخ روغن کنجد روغن کدو گلاب یکجا بجوشانند و فرود
آورده قدری نمک سنگ و زنجبیل و فلفل و نمک دریا کوفته در ان روغنها آمیخته قدری گرم کرده در گوش بچکانند
دوا جهت درد گوش که سبب آن تولد باد و سردی بود برگ آک تازه بر آتش گرم کنند و باندک روغن گاو چرب
سازند و بیجا بگذارند و چند قطره در گوش بچکانند و اگر سیر کوفته در برگ آک پیچیده بر آتش گرم کنند و فشرده
بچکانند بهتر باشد دوائی که ورم گوش ببرد سنجر سازد برگ اهل که نباتی در هند مشهور است بکوبند و چند قطره
چند روز همچنین کنند و نیز آبدوات بیاز سفید پخته با لعاب ببهی یا السی یا اسپغول آمیخته همین عمل دارد دوا جهت
کرمک گوش سیماگر بریان کرده بسایند و در گوش انداز ند و بالای آن قطره چند از آب لیمو بچکانند و مداومت نمایند
تا زایل شود و بوی بد دور شود دوائی که جهت کری گوش مستعمل الدماء میدود منفذ تا ام منفذ گشاید ... هر یک یکی ...
نیم پاو ادرک پاو سیر همه را نیمکوب کرده در آب بجوشانند و صاف نموده در روغن کنجد نیم سیر داخل کرده باز بجوشانند تا آب
جذب شود و روغن بماند چند قطره گرم کرده بچکانند تکمله هشتم در ادویه اذنیه مصدره بذال معجمه است در دودی
کرمهای تازه گوش را بیرانند و پاک کنند و خشک نمایند دهم الاخوین کهف دریا مر انزروت بوره ارمنی کندر شب
یمانی کوفته و بیخته فتیله برشیلی بیچیده در عسل تر کرده ادویه خشک بران پاشیده در گوش نهند ذرور مصفی
کرمیش سیر و لی واندرونی گوش را بعد تنقیه بدن از اخلاط غلیظه و تنقیه گوش از چرک نافع است ... انزروت
کندر دم الاخوین جفت البلوط زنگار مساوی کوفته و بیخته اگر سیر درست بهمچنین به باشد و اگر اندرون ...

در سر که حل کنند و لته بعسل آلوده کنند و درین ادویه بکوبند و نیم گرم کرده بگوش فرو برند ذروری که تنقیه
قروح و تجفیف رطوبات آن و انبات لحم و منع نزف جراحت هر موضع که باشد کند زرا نزروت بلیست درم گلنار کندر
هر یک ده درم زراوند بخور مریم مثل همه بسایند و ذرور سازند کلمه هشتم در ادویه اذنیه مصدره بحرف الرا روغن
احمر که تقطیر آن در گوش نافع است بعلل بارده آذان و قاتل است کرمی را که متولد شده باشد در آن ملفوظ
سوم ادویه راس گذشته روغن اقحوان در تسکین وجع اذن خصوصاً وقتی که از برودت بود نافع است
روغن بابونه با شحم لقره و مرارهٔ گاو سفید سهٔ باقه سمع که از برودت بود بعد تنقیه خلط بارد مفید روغن بادام
تلخ نافع است به سدد اذن که پیدا شده باشد از ریح غلیظ و ثقل سمع که از آن است از دوی وطنین قاتل
است دود آن را و نیز یکی مجرب تام النفع عجیب الفایده است در ازاله طرش و ثقل سمع که از مقاساة امراض بدن
خصوص گوش بهم رسیده باشد سبب آن که داد دست کنند در انصباب روغن بادام تلخی که جوشانیده باشند در آن چند
کره سیر خام را تجربه یکی سرخ شده پس صاف کرده باد و هفته یا سه هفته باذن الله سبحانه این عوارض زایل کنند و
طریق استخراج روغن از بادام بدو وجه در ادویه صداعیه گذشته و وجه سوم صاحب قرابادین حنفی نوشته بکوبند
بادام تلخ را و خمیر کرده در آب مغلی بیندازند که روغن خالص طافی شده بالای آب بر می آید از آب بر داشته بکار
آرند و تقطیر کنند روغن بادام شیرین [illegible] ضربان و طنین و صفیر گوش کنند روغن بادنجان تقطیر
آن نافع است جهت تسکین وجع اذن بگیرند بادنجانه را که بانها سختگی رسیده زرد شده باشد [illegible]
کرده بروغن [illegible] کرده در تنور یا خرف فاقد تمام روز یا بعض بگذارند برآرند و روغن را صاف کرده
مدارند روغن بان که موافق است وجع اذن و دوی وطنین آن را وقتی که خلط کرده بشحم حنظل تقطیر کرده
شود در آن و روغن بلسان که حل کرده باشند در آن جند بیدستر را نافع است به نقصان سمع که از برودت
بود بعد تنقیه در ملفوظ سوم ادویه راسی گذشته روغن ترنج که قطور آن جهت درد گوش نافع است در ملفوظ سوم
ادویه راس گذشته روغن بنفشه بادام که جهت وجع اذنی که بسبب انصباب آب گرم و میاه حمام بکار
آید به ادویه صداعیه گذشته روغن بید انجیر در تحلیل ریاح بارده غلیظه گوش خصوصاً وقتی که با آب پیاز
یا آب سداب پخته باشند قطور را نافع است و نسخهٔ آن در ملفوظ سوم ادویه راس گذشته روغن تخم اترج
نافع سدد گوش [illegible] در اعضا و محلل قوی و ملطف است [illegible] نافع و چون کهی بان
[illegible] کنند عقرب نزد مکان آن نیاید روغن ترب گویند گرم تر از روغن بید انجیر و مشابه بروغن زیت عتیق است در
گوش را تسکین بادهای گوش را تحلیل [illegible] شارح در منافع وی نوشته لطیف و جالی خشونه و محلل قوی است از دهان
آن نافع [illegible] و دافع قمل [illegible] بعد مرض پیدا [illegible] نافع به برص و بهق است و بادزهر است عقرب گزیده را طلا

طلا رو شتر با قدر شربت این دو درم است آب ترب سه جز و روغن کنجد یک جزو بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند روغن حنظل نفع میکند بدوی و طنین و ورم گوش و در ادویه امراض راس در ملفوظ سوم تحریر یافته روغن خردل گرم است در ثالثه و منضج و مقطع نفع میکند صمم مزمن را و تحلیل میکند اورام اذن اقطار او تفتیح میکند سدد را خصوصی که در موخر دماغ باشد و زایل میکند نسیان و فساد ذکر را طلاء و هم تفتیح میکند سدد قفا ظهر و اعصاب حس و حرکه و زایل میکند خدر را اگر مالیده شود در حمام متواتر و باشد تجربه در آخر دماغ بشتر و الحاح میکند در مالیدن او و هم بخاصیته نافع است بجمیع اوجاع مزمنه شیرا و مرخا روغن خسته زردآلو زایل میکند وجع اذن باقی فواید این انشاء الله تعالی در ادویه بواسیری خواهد آمد روغن خسته شفتالو حار و حادث است نفع میکند بدوی اذن و تفتیح میکند سدد آنرا و مداومت این مزیل است طرش و وجع اذن را و طریق استخراج بطریقه اخراج روغنها و امثال است روغن خشخاش قطور آن در گوش ورم آنرا دافع است و در ادویه صداعیه گذشته روغن فلفل که جهت وجع سخت باد گرم از صعود ابخره حاره معدی بهم رسد بعد فصد و تنقیه و تلطیف مواد با ادویه و اغذیه بارده و خوردن خشخاش طب که آب سیاب است درین امر طبری نوشته روغن گل ده درم سرکه یک رطل هر دو را بجوشانند که سرکه جذب شود و روغن بماند این را در شیشی کرده و شیشی را در یخ پرورده چند قطره از این روغن سرد در گوش چکانند روغن زیت تقطیر آن اخراج میکند آبی را که در گوش در آمده باشد و جهت تحلیل ریاح بادهای غلیظ گوش نافع است و اگر با آب برگ سداب جوشانیده مقوی کرده باشد و وقتی که تسخین و تحلیل افزون تر مطلوب باشد بقدر ربع جند بیدستر فرفیون تقویت داده باشند انفع است و طریق استخراج این روغن با فواید دیگر انشاء الله تعالی در ادویه مفاصل مرقوم خواهد شد روغن سداب جهت تحلیل ریاح و تسکین درد گوش مفید است در ادویه صداعیه گذشته روغن سورنجان تقطیر آن در گوش تسکین دوی میکند و نسخه آن در ادویه وجع مفاصل بیاید انشاء الله تعالی روغن سوسن که در علاج سوء مزاج بارد و سایر گوش مستعمل است نسخه منهاجی است که در ملفوظ سوم ادویه راس گذشته روغن شبت بهترین باب منقول از منهاج تخم شبت تخم خشک هر یک یک اوقیه در شیشه کنند و یک من روغن کنجد بر سر آن ریزند و چهل روز در آفتاب نهند و نسخه دیگر این روغن در ملفوظ دوم ادویه راس گذشته روغن شاهدانه یعنی تخم قنب حار یابس است نفع میکند بوجع آن قطور و طلاء تحلیل میکند اورام حاره و نفع میکند بوجع عصب و شراب این قطع میکند باه را و جهت حرارت و یبوست خون و محرق منی است روغن عقرب قطوری است جهت صمم نسخه آن انشاء الله تعالی در ادویه گرده و مثانه بیاید روغن عسل نفع میکند به ثقل سمع و تحلیل میکند سدد اذن را روغن غار که سمع را مقوی و اوجاع بارده اذن و طنین را مفید است در ملفوظ سوم ادویه راس گذشته روغن قسط که در سوء مزاج بارد گوش نافع است نسخه منهاجی آن نیز درین ملفوظ

گذشته روغنی که درد و درد گوش را که بسبب ریختن آب گرم و میاه حماة بهم رسد نافع است و روغن گل که قطور او
جهة درد گوش مفید است آن هر دو روغن هر را ادویه صداعیه گذشته و اگر روغن گل را در نخله مقوره گرم کرده
در گوش چکانند ابرا میکند وجع اذن را روغن کنجد حل میکند شده گوشت را و جرم کنجد نیز سائیده همین کار
کنند روغنی که در درد گوش که از سرد بود زائل کند صبر سقوطری مرمکی مصطکی جند بیدستر حضض
زهره گاو هر یک یکدرم کندر نیم درم روغن بادام تلخ بیست درم شراب کهنه چهل درم ادویه را کوفته با
شراب و روغن بادام بجوشانند تا روغن بماند پس بپالایند و در گوش چکانند روغن کهنه که معمول
از طبیخ او یا بیخ او باشد شقیقه میکند اذن را و می برد ریاح و اید جایع را و میکشد دود آنرا روغن لبوب سبعه
جهة وجع اذن سوداوی یا بلغمی در ملفوظ دوم ادویه راس گذشته روغن قنبر بجوش سیاه با هم باید در گوش
نهادن درد گوش را و انسداد آنرا سود مند بود و بادهای غلیظ بشکند روغن بادرنبویه که تقطیر آن در گوش
است این هر دو روغن در ملفوظ سوم ادویه راس مرقوم است روغن بنفشه که جهة درد گوش گرم و دردی که از ورود
آب گرم و میاه حماة بهم رسیده باشد و یا قبه سمع که از قبیل باشد نافع است در ادویه صداعیه گذشته روغن
یاسمین جهة سوء مزاج بارد سازج مفید است روغنی که درد گوش از گرمی بود زائل کند روغن بادام شیرین
پنجدرم روغن گل درم سرکه کهنه درم بیکدیگر ممزوج نموده بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند روغنی که
جهة درد گوش که از برودت بود معمول از نسخهای والد ماجد رحمه الله منقول است جند بیدستر
مرمکی دانگی و نیم تخم ترب هر واحد دو مثقال روغن بادام تلخ سه مثقال تخم ترب کوفته با
در آب بجوشانند و صاف نموده روغن بادام تلخ داخل کرده باز بآتش ملایم بپزند که آب جذب شود اجزای دیگر
سائیده داخل کرده نگاه دارند روغنی که جهة درد گوش و کری آن مجرب است برگ الفنج حنظل هر یک دو درم
شب در آب ترکنند و بجوشانند هرگاه نصف باند صاف نموده روغن کنجد نصف داخل کرده باز بجوشانند تا روغن بماند
روغنی که جهة درد شدید اذن که از ریح غلیظ بخاری متعدی متکون شده باشد نفع عظیم بخشد فلفل ابیض قرنفل بیک
یکدانگ اسقوردیون تخم سداب هر یک دو دانگ هر یک نصف درم گل ارجوان یکدرم همه را در
روغن خیری و روغن یاسمین خوب بجوشانند که روغنها قوت دوا بگیرد و تخفیف شود پس صاف کرده بگیرند ازین روغن
روغن نار دین ممزوج نموده فتیله مجدده الراس بآن تر کرده تمام روز در گوش دارند و باز شب فتیله تازه دیگر گذارند
روغنی که تسکین وجع و ازاله دوی کند و جمیع علل حاره را نافع آید کسانی که از استعمال سرکه متضرر شوند چنانچه
ایشانرا حالتی شبیه باختلاج ایشان را عسر نماید ازین روغن متضرر نشوند بگیرند افیون یک حبه
یا دو حبه روغن گل خالص ده درم آب عصی الراعی یک اوقیه و نیم سرکه همه را

و بآتش ملایم بجوشانند تا آب و سرکه جذب شود و روغن بماند روغنی هندی جهت درد گوش که بسبب غلبه
یعنی صفرا بود سونهنه مهندی یعنی حنا کل کسنبهه یعنی گل معصفر کتحیندن هر یک ده درم روغن ستو ... درم
و مغز گاو صد درم ادویه جوکوب ساخته جمله بهم آمیخته بجوشانند تا که مغز تمام بسوزد و روغن بماند صاف کرده هر روز
سه چهار قطره در گوش چکانند کلمه نهم در ادویه ازینه مصدره بسین سعوطی که کافور و افیون هیچ دارد
و جهت وجع اذن مفید است در ادویه صداعیه گذشته سعوطی که نفع بخشد بوجع اذن و تنقیه سر کند بگیرند عصاره
سلق و حل کنند در آن عسل را و تسعیط نمایند سعوفی که در درد گوش را نافع است منقول از شکوهی ابیات کشنیز
و بنفشه و گلسرخ ٭ هر یک درمی نه بیش و نی کم ٭ نسیان و بکوبیش مجموع ٭ از قند سپید سوده کن ضم ٭ پس میل کنش
کز نافع فقید ٭ درد ی سرد درد گوش را هم ٭ کلمه دهم در ادویه ازینه مصدره بشین منقوطه است شراب آس جهت
سیلان اذن و قروح رطبه ایس و استرخا لثه و درم لثا نافع بگیرند شاخهای تازه آس با برگ و حب بکوبند کوفتنی
باریک و فشرده ده من عصیران بگیرند و بریزند بروی سه فواسوس عصیر عنب و بجوشانند تا ثلث برود و بعضی چنان این را
میکوبند و سرکیله ازان کیلات شراب عتیق ریخته چند روز میگذارند پس صاف کرده بر میدارند اما این قسم در عمل
ضعیف از اول است و طریق سوم در ساخت این شراب چنین بنظر آمده که اطراف آس سیاه را با ورق و حب بکوبند
و ده من ازان بگیرند و سه مثل آن عصیر عنب داخل کرده بجوشانند تا ثلث جذب شود پس صاف کرده قدری از عسل
داخل کرده بجوش خفیف دیگر داده در اناء لطیف بردارند شربت اسطوخودوس منقول از کتاب ابن هبل مجرب
جهت کری و صمم و مفتح سدد دماغ بسفایج بالنگو گاو زبان هر یکی پنج درم اسطوخودوس ده درم همه را در یک رطل و نیم آب
بجوشانند تا به نیمه آید صاف کرده یک رطل شکر طبرزد اضافه کرده شربت سازند شراب اسطران تقطیر آن در آذان
ابره میکند از وجع آن و نسخه این شراب انشاء الله تعالی در ادویه سعالیه خواهد آمد شیاف ابیض تقطیر
آن با شیر دختر جهت تسکین درد گوش از مجربات و عجائبات است شیافی که جهت کری گوش همیشه معمول
و از شیخ قبله گاه عفران منقول است مرزنجوش خردل سداب شحم حنظل مساوی کوفته و بیخته بزهره گاو شیافها
ساخته وقت حاجت بروغن بادام تلخ سائیده در گوش چکانند شیافی نافع بطرش که از اخلاط غلیظه بود
و دافع ثقل سمع حدیث و عتیق و وجع بلغمی و طنین ... ریحی فرفیون دانگی قسط ربع درم جندبیدستر راوند چرخ
عصاره افسنتین هر یک نیم درم شحم حنظل یک درم بوره ٣ درم کوفته و بیخته بمراره گاو سرشته شیاف سازند وقت
احتیاج اول الکتاب بسطوخ فوتنج و مرزنجوش زمان صالح کرده پس قدری ازین شیاف بروغن بادام تلخ
حل کرده بچکانند شیافی که در صمم عظیم النفع است بوره حب غار جندبیدستر هر واحد نصف جزو خردل الخیر هر یک
جزوی شراب عتیق مقداری که بس شد دوا را بجوشانند تا منعقد شود پس شیافها ساخته در گوش نهند

شیافی که قرحه صدید گوش را نفع رساند انزروت یکدانگ مر کندر نطرون زعفران هر واحد نیم درم افیون
یکدرم و نیم کوفته و بیخته شیاف سازند و وقت حاجت بروغن گل و شحم بط حل کرده قطره در گوش اندازند
و اگر صدید نتن داشته باشد لخت قطنه بچکانند و به پنبه گوش را بند کنند شیاف دیگر جهت قرحه که نزدیک
تحلیل بکار آید یا بیشا شیاف ابیض انزروتی که انزروت او را بشیر خر پرورده باشند هر یک یکدرم مر صافی
کندر هر یک یکدرم و نیم کوفته و بیخته بمح شیاف سازند و وقت استعمال نیم لبن که سائیده قطور نمایند کلمه
بارد بهم دراد و بزاذنه مصدره بضاد معجمه است ضماد طین معمول بدلق نفع میکند جراحات اصول اذنها
سایر جراحات عظیمه و شهدیه و تحلیل میکند سلع را و جسایی را که عارض میشود باصحاب لقوه خصوص جسا و هر دو را
زیت مرداسنگ قیروطی هر واحد طلی و سیخ کوا بر دو وقیه و نصف ربی شحم ملوط هشت درم ضماد که درد گوش
که بسبب شی از آفتاب یا بسبب هبوب ریاح سمایم بهم رسیده باشد نفع رساند سرکه تند از سه درم تا ده درم حسب
وکمی حرارت روغن گل گلاب هر یک ده درم برگ بید برگ سیب برگ به برگ خرفه برگ عنب الثعلب همه را کوفته
با مایعات مذکوره آمیخته بر عقب سر جای مبدا اعصاب بدو ضماد کنند و هرگاه گرم شود تبدیل نمایند و چون
علت با نحطاط آید ادویه بارده کم کنند روغن بابونه و گل بابونه دفعه بدفعه بیفزایند ضمادی که ورم گوش
گرماده آن بسیار گرم نباشد و اندکی وجع و شروع در دوسر بهم رسانیده باشد در این حالت بکار آید تخم کتان تخم
سفید بابونه کوفته با ماء العسل یا آب حلبه ضماد کنند ضمادی که ورم حار گوش و بنا گوش را بعد فصد مفید است
برگ بنفشه گل خطمی کوفته با آب حلبه یا ماء العسل سرشته ضماد کنند ضمادی که ورم بن گوش بنشاند پیه بط پیه مرغ
هر یک پنج درم بگدازند و پیناب گوسفند کهنه کوفته و بیخته پنج درم با آن بیامیزند و بنهند بعد ضماد تمام محلل است ضمادی
که ورم بارد اذن را سود دارد حلبه بابونه را با تیخ با موم و زیت سرشته ضماد نمایند ضمادی که ورم بارد اذن را
تحلیل دهد تحلیل قوی و قیصوم حلبه بزر کتان هر یک نیم جزو سنبل کوبت ر حلبه بابونه اکلیل الملک بیخ سوسن و زوفا
مرزنجوش نمام هر یک جزوی همه را کوفته با آب تمام و مرزنجوش و روغن نرگس و روغن سوسن و روغن باردین ضماد
کنند ضمادی که ورم صلب گوش را ابرا است که انتقالی باشد یا ابتدائی نافع است شحم بط شحم دجاج
هر دو را بگدازند و قدری نمک غنم حب باریک سائیده بیندازند و درهم کرده از خارج ضماد سازند ضمادی
دیگر که ورم اذنین و وجع آنرا ساکن کند اکلیل الملک و حلبه و بزرکتان را با مطبوخ ضماد کنند ضمادی که ورم
زنجور را نافع است شحم بط روغن سوسن هر دو را طلا کنند طلا ئی نخین و بعد سه روز تجدید کنند اگر این تحلیل شود
بهتر والا این ضماد بعمل آرند ضمادی دیگر قوی جهت ورم رخو دق اقحوان اکلیل الملک آرد و جو باریک
ساخته خطمی سفید صبر هر دو را سائیده ربا دگرم از هر یک جزوی گرفته با سرکه شقیقت سرشته ضماد کنند اگر

ورم اندرون صماخ باشد فتیله نرم با آن آغشته برفق اندرون بگذارند ضمادی که اورام گوش لینر و آرد باقلی
آب کلم و بیخ مهک بپزند تا سطبر شود اندکی روغن گل اضافه کرده بران موضع نهند و کرد و ایاچی که جهته تحلیل
اورام گوش که مزمن شده باشد بکار می آید ابسنتین عاقرقرحا مویزج قردمانا زیره فلفل بیخ مهک علک البطم بارزد
سنبل زوفا رومی انگبین بیه گوسفند بیه بز اهلی بیه بز کوهی مغز قلم گاو کوهی مغز قلم کباب مغز قلم مرغ خانگی ضمادی
که ورم بیرونی گوش را سود دهد آرد جو باقلی بابونه بنفشه خطمی اکلیل الملک روغن بنفشه و آب گرم ضماد کنند ضمادی
که ورم گوش و بنای گوش را نفع رساند و تسکین وجع آن کند باقلی شعیر هر واحد جزوی ورق نیلوفر بابونه بیخ سوسن
هر واحد دو جزو بنفشه بیخ خطمی هر واحد جزو همه را خوب با یکدیگر کوفته با آب عنب الثعلب و آب کشنیز سبز و طحلب و روغن
بنفشه ضماد کنند ضمادی که ورم گوش که از آب رفتن بهم رسیده باشد استعمال کرده میشود ابسنتین پوست خشخاش
اکلیل الملک بابونه بنفشه خطمی تخم کتان آرد جو مغز تخم زبان گنجشک سرشته ضماد کنند ضمادی نافع با کثر اوجاع اذن [illegible]
و صحیح کرده باشد از سبب ورم خارج دقیق شعیر باقلا بابونه اکلیل الملک بنفشه خطمی کوفته و بیخته به روغن بنفشه و آب [illegible]
ضماد کنند ضمادی که ورم خارج گوش را از ابتدا تحلیل صلابت و تسکین درد کند خشخاش سفید [illegible] را با قدری
دقیق شعیر در شراب بپزند یا قیروطی معمول از شمع لطیف بسیند و [illegible] ساخته ضماد کنند ضمادی که جهته درد گوش که از
ضعف ادویه حاره بهم رسیده باشد نافع است شیر زنان با آب غوره تازه یا آب انار [illegible] سازند و بر سر ضماد کنند سرگاه
روند و بان آرد دور کنند ضماد که انکسار یعنی کوفته شدن اذن را نافع است صبر [illegible] اقاقیا [illegible]
بهم سرشته بران جانب که منقطع شده بر نهند عضو را به [illegible] اصلی ببندند ضمادی که انقلاع غضروف گوش را
بعد رد آن بموضع و بستن آن بر فایده و بعد فصد و اسهال بکار آید و ازین ضماد تسکین وجع کما حقه رو نماید [illegible]
آن [illegible] خشک و در آب تر کرده بر سرگاه [illegible] شود قدری ازین بر گیرد و [illegible] بران [illegible] باشند و مثل ضماد ساخته بندند و عصابه
[illegible] قطعی را که عارض اذن گردد ضماد هندی ورم بیرونی گوش را بعد فصد و زلو گذاشتن
سود دارد بیخ [illegible] بلدی نمک بیخ اندرانی [illegible] کوفته و بیخته با آب [illegible] ضماد کنند [illegible]
طلا است طلیخ عصاره عنب که بطبیخ منعقد کرده باشند موافق است اذانی را که قیح از آن سائل باشد [illegible]
[illegible] در گوش [illegible] گوش را دور کند طلای که ورم پس گوش را نافع بود صندل سرخ [illegible] فوفل [illegible] اقاقیا صبر
زعفران [illegible] برابر بگلاب طلا نمایند [illegible] ورم خلف اذن را [illegible]
جهته ورم اورام [illegible] اسفیداج رصاص [illegible] هر یک یک درم [illegible] اقاقیا هر یک دو درم صندل سفید [illegible]
هر یک سه درم [illegible] گل ارمنی ده درم کوفته و بیخته با آب کاسنی [illegible] طلای [illegible] عصاره [illegible]
صالح است درد گوش و درد چشم و درد سر را طلای که در کوفته شدن گوش که از زخم یا صدمه [illegible] بهم رسیده باشد

استعمال کرده میشود و صبر اقاقیا کندر بسرکه و سفیده تخم مرغ سرشته طلا کنند و مغز بادام با عسل سرشته نیز نافع است
و کندر تنها هم از ادویه نافعه رض اذن است طلا جهة شدخ اذن کبریت را با خل و عسل طلا کنند و عصاره
کرنب بعسل و خمر طلا کردن همین فعل دارد و طلای کند مخلوط زیت یا زفت یا شیر نفع میکند بشدخ مجاور اذن
از کلمه سیزدهم ادویه اذنیه عینیه عطوسی است که سده گوش را که از خلط غلیظ بلغمی باشد بگشاید اما العینیه تنقیه
بکار آید کندر صبر حبة السوداء حلبه یا فرادی باریک ساخته در بینی نهند که عطسه آید کلمه چهاردهم در ادویه اذنیه مصلح
بغین معجمه غذائی که جهة صاحب وجع گوش مناسبت دارد فراریج مطبوخ بماء حصرم و حس مسلوق مطیب بخل
قطف و ماء شعیر و لب خیار بسرکه و ماء قرع است و جهة وجع بارد سفیدباجه از اعضاء فربه و اهلیه درست کرده باز نخود
انداخته و مطیب بتوابل کرده نخود آب ساخته بدهند غذائی که جهة دوی و طنین مفید بکار آید از اغذیه مبرده مثل
مثل اسفاناخیه و قرعیه زیرباج و فالوده بروغن بادام بیاید غرغره که گرانی گوش را که از رطوبت و سردی بود
سودمند باشد آنکه مویزونه سیسنبر بریجی سه درم مصطگی تخم کرفس بریجی دو درم بدستور طبخ نموده ساینده و مالا
و نیم گرم غرغره کنند غرغره جهة وجع بلغمی گوش ایارج فیقرا در سکنجبین بجوشانند حل کرده غرغره نمایند
غرغره جهة وجع بخاری ریحی بارد نافع است که ایارج عاقرقرحا هر واحد نصف درم سعتر فارسی سقرانالی
هر واحد یکدرم خوب باریک کوفته در سکنجبین یا مری نبطی حل کرده غرغره کنند و گاهی جهة امالهٔ ماده از گوش
بفم و الف در بعضی امراض دیگر مثل قروح و جروح احتیاج بغرغره جدا به دیگر هم می افتد بنظر طبیب مناسب باشد
غسول الاذن که جهة پاک کردن قروح اذن که بحسن نظر مدرک میشود بکار می آید غسول بسرکه و آب یا سکنجبین و آب یا
عسل و آب یا خمر یا طبیخ ورد و آس بعسل است و اگر قروح غایر باشد هم تنقیه مده باین قسم دوا و هم بعضی فتل که مذکور
میشود میتوان کرد کلمهٔ پانزدهم در ادویه اذنیه مصدره فتایله است فتیله که گرانی گوش را ببرد انجیر سفید
فربه بشگافند و تخم و عسل از و جدا کنند و بوره و خردل و قردمانا کوفته بدان بسرشند و فتیله ساخته در گوش نهند
و خردل و انجیر هر دو را کوفته فتیله ساخته هم کافیست فتیله میعه سایله نفع میکند بوجع اذن و پاک میکند
قیح آنرا فتیله که قرحه تازه و کهنه را مفید است لته را فتیله کرده بعسل آلوده در گوش نهند و اگر قدری انزروت
باریک ساییده و عسل آمیزند قوی تر شود و مده از گوش پاک کند و زودتر بهر حاصل آید فتیله دیگر لته را فتیله کرده
بعسل آغشته قلقطار ساییده بر آن پاشیده در گوش نهند نفع میکند به قروح و مده گوش فتیله که جهة درد
و ورم گوش نافع است تخم مرو انزروت کوفته بیخته بعسل سرشته فتیله بدان تر کرده در گوش نهند فتیله ملوثه بادویه
خمسه که معروف در این باب است بعسل سرشته غسل میکنند گوش را از مده و تسکین میدهد درد را و آن ادویه خمسه این است
انزروت صبر مر کندر دم الاخوین فتیله خرقه کتان ملوثه بعسل و باین دوا نیز در این باب انفع الاشیاء انزروت

انزروت و دم الاخوین کنند زرشیاف ماییثا بالسویه **فتیله** ملوثه باین دوا هم نافع است عسل خل خمر هر یک
درم هر دو را با آتش بجوشانند و بخوه بنشانند و زنگار حسیده سائیده بیندازند و مخلوط کنند و فتیلها باین آلوده کرده
در گوش نهند **فتیله** که قرحه کهنه را سود دارد عسل بسیجه و زهره گاو دو جزو با هم آمیزند و لته که شسته فتیله ساخته بدان
بیالایند صبح و شام در گوش نهند **فتیله** به توبال نحاس زرنیخ و عسل و سرکه تند آلوده و آرد جوی ... در بینا
فتیله جهت آکله گوش که علامت آن وجع شدید و برآمدن قشور مثل قشور قرحه از گوش است بگیرند حل عفص و عصاره حضض
برابر و قدری زرنیخ سرخ و شب یمانی و صبر سقوطری و اقاقیا قلیل از زنگار و توبال نحاس اضافه کرده با آن شراب کهنه
بجوشانند که غلیظ شود و قدری ازین دوا به پلیته که آغشته در گوش نهند دیگر شب یمانی توبال نحاس از هر یک جزوی
حنظل بیخ فلفل هر یک چهار حصه از یک جزو دوای اول قشور رمان قلقند نصف اجزای ثانیه همه را در شراب عصاره
حصرم بخیسانند و سه روز پس بجوشانند چون شاییدنی سخت و قدری زعفران انداخته نگاه دارند و فتیله از کاغذ
عطاری یا پلیته ساخته باین دوا آغشته به هم در گوش نهند **فتیله** که کرم از گوش برآرد دارشیشعان کوفته بر عسل
خمیری همیر کرده در گوش نهند **فتیله** که گوشت زاید گوش را بخورد جو سر خوب با ریک سائیده با انجیر کوفته فتیله
ساخته در گوش نهند **فتیله دیگر** که گوشت زاید و ثولول که سالها در گوش شده باشند قثاء الحمار ... خربق سیاه
بهده هر یک یک دانگ ... کوفته و بیخته در روغن ... درم گداخته فتیله سازند و در گوش نهند لحم زاید و ثولول را
بتحلیل میبرد **کلمه شانزدهم** در دواهای اذن معد به فاسدت **قرص** کوکب که نسخه آن در ادویه
صداعیه گذشته اگر با آب مرزنجوش بسایند و در گوش وجع بچکانند تسکین وجع آن کند **قرصی** که در ثقل سمع طبعی
بعد تنقیه بکار آید جند بیدستر سه درم نطرون خربق سفید هر یک یک درم و نیم و بعضی خربق چهار دانگ و نیم نطرون دو دانگ
سکبینج کوفته با آب سداب سرشته قرصها سازند و وقت حاجت سائیده بچکانند **قرصی دیگر** در ثقل سمع جند بیدستر فربیون
کوفته به زهره گاو سرشته قرصها سازند و با آب سداب سائیده اندازند **قرصی دیگر** همدرین باب کندس زعفران جند بیدستر فربیون
شحم حنظل مساوی کوفته به زهره گاو سرشته قرصها سازند و با شراب سائیده بچکانند **قرصی** که تنقیه گوش از وسخ
کند و سده وسخ را نافع باشد زاج ربع وقیه صبر کندر هر واحد نصف وقیه قرصها سازند و وقت حاجت بسرکه کهنه
حل کرده بچکانند **قرصی** که در دوی و طنین که بعد از سرسام بهم رسد نافع شود خربق سفید سه درم زعفران
نطرون ده درم و نیم قرصها سازند و وقت حاجت سائیده بعمل آرند و این قرص از صاحب منهاج بتفاوت وزن از ادویه
نقل شده که سبب آن جمع شدن چرک گوش باشد و جهت جلای عصب حس از اخلاط غلیظ نافع باین وزن نوشته
خربق سفید دو مثقال زعفران سه مثقال نطرون شانزده مثقال کوفته بسرکه سائیده قرص سازند و وقت حاجت
هم بسرکه حل کرده در گوش اندازند **قرصی** که جهت تسکین درد که بعد از اوجاع گوش و طنین بهم رسیده باشد بکار آید جند بیدستر

زرنیخ احمر هر یک طسوج شب یمانی صبر سقوطری هر یک النصف دانگ زرنیخ زعفران ورق الحب الغار هر یک طسوج
افیون یک دانگ ... همه را کوفته بسرکه خمیر کرده قرصها سازند و وقت حاجت بسرکه سائیده تقطیر کنند و اگر احتمال ...
نباشد بروغن گل و شیر زنان تقطیر کنند و تا امکان از چنین محذرات اجتناب لازم است **قرصی** که بسیار نافع از
... است مرکب از قلقند قلقطار مشوی شب یمانی هر واحد النصف مثقال اقاقیا رمان مشور رمان زراوند قلقطار زاج قبرسی
زنگار نحاس هر یک مثقال بسرکه سحق کرده قرصها سازند **قرصی** که جمیع اوجاع اذن و جمیع اقسام قروح اذن نافع
هر یکمثقال عصاره حشیش ماء ورد هر یکی دو مثقال کندر قطور هر یکی سه مثقال زعفران چهار مثقال ... بادام مقشر
بیست عدد همه را کوفته بسرکه و ماء ورد قرصها سازند و جهت درد و برد ... جهت ثقل در سرکه حل کرده بچکانند **قطور** جهت
سوء مزاج حار ساذج بگیرند انار ترش و قمع آن بر دارند و دانه او بر آورده بیفشارند و آب آن بگیرند و در ان پوست
خالی داخل کنند و قدری روغن و سرکه اضافه کنند و باتش نرم چندان بجوشانند که بقوام آید پس بچکانند بعضی نوشته
در منهاج و در شرح اسباب قدری کندر هم داخل کردن فرموده و این پوست انار مملو از آب انار و کندر و سرکه و روغن گل را
در گل حکمت گرفته بپختن نوشته و در فواید آن نگاشته که تبرید عضو و جمیع اجزای آن میکند تا قبول مواد نکند و تسکین
صفرا و تسکین حرارت آن کند و به کرمی گوش که از صعود صفرا بدماغ و التصاق آن بعصب گوش بهم رسیده باشد نفع بسیار
میکند **قطور** جهت درد گوش که از گرمی باشد سرکه ده درم روغن گل شش درم روغن بادام شیرین یک درم باتش نرم
بپزند چندانکه سرکه برود و روغن بماند نیمگرم بچکانند دیگر جهت درد حار افیون یک درم شیاف ابیض سرکه کهنه هر یکی
سه درم روغن گل چهار درم باهم ممزوج ساخته در گوش بچکانند دیگر جهت وجع شدید که از حرارت بود کافور افیون
هر یک طسوجی در روغن خلاف حل کرده در بینی و گوش بچکانند دیگر جهت درد گرم عصیر حی العالم در زیت
جوشانیده تقطیر کنند دیگر عجیب الفعل روغن گل را در سه چندان سرکه تند کهنه آمیخته بجوشانند که سرکه جذب شود
و روغن بماند گرم یا نیمگرم بچکانند و سفیده بیضه نیمگرم چکانیدن کذا شیر زنان نیمگرم و کذا عصاره ورق بادرنگ بپختن
عصاره و روغن نیز نفع میکند بوجع گرم و عشار البقر را در شراب و روغن بادام تلخ سائیده تقطیر کردن تسکین وجع و طنین
و دوی اذن میکند و ماء ثعلب المقال مقرور بروغن گل نیز نافع است بوجع حار اذن **قطور** جهت درد گوش که از سردی باشد
افیون جندبیدستر از هر یک دو درم کوفته در ده من سفیدج بپزند تا بقوام آید وقت حاجت بروغن سوسن حل کرده نیمگرم بچکانند
قطور درد گوش را که از سردی بود و سود مند است روغن فرفیون دو درم اسپیداب آب ... هر یکی هفت درم
روغن بابونه پانزده درم شراب کهنه بیست درم همه را بجوشانند تا روغن بماند **قطوری** که جهت درد گوش که از وضع
ادویه باره مثل افیون بهم رسیده نافع است ... قدری ... تقطیر کنند و اگر از وضع کافور بهم رسیده از سنبل
با قدری ... تقطیر نمایند دیگر جهت وجع بارد روغن خیری دو درم زهره گاو تازه دو مثقال بجوشانند تا ...

برود و روغن بماند قطره قطره در گوش چکانند دیگر فرفیون تازه جند بیدستر هر یکی درمی در روغن سوسن حل کرده بچکانند
دیگر آب ترب آب پیاز بجوشانند و در گوش چکانند دیگر سداب را با پیاز را در روغن بجوشانند و بچکانند
دیگر سیر نیم کوفته یا زهرهٔ گوسفند بجوشانند و ضماد سازند و در گوش اندازند **قطور** جهت درد گوش که از سردی
و باد باشد فرفیون دو درم برگ سداب تر پنج درم روغن زیت پانزده درم شراب کهنه ملیت (?) درم همه را بجوشانند
تا شراب برود و روغن بماند **دیگر** درین باب آب برگ سداب انگبین هر یکی دو درم برنجاسف مرزنگوش جند بیدستر
هر یکی سه درم روغن سوسن پنج درم دواهای خشک بکوبند و با عسل و آب سداب و روغن بپزند تا آب برود و تقطیر
کنند یا فتیله تر کرده در گوش نهند **قطور** جهت درد و صعوبت یبس (?) یمانی اشق هر واحد نیم اوقیه مر نوشادر (?)
هر واحد یک اوقیه زعفران ثفل روغن سوسن با ثفل زیت بستانی هر واحد دو اوقیه بعضی زعفران یک اوقیه می اندازند
همه را در شراب عسل یا شراب حلو اینقدر بسایند که بغلظ عسل شود پس تقطیر فرمایند **قطور** جهت درد گوش کهنه بلیل (?)
مغز بادام تلخ هر یک دو درم جند بیدستر سه درم خربق سفید کندر زعفران مر افیون عصاره غوره شب یمانی هر یک چهار درم
تلقند (?) پنج درم کوفته و بیخته پنج درم پوست انار را در ده استار خل خمر بپزند تا نیم شود و صاف کرده مر و کندر و افیون و جند
درین سرکه حل کنند باز همه را یکجا کرده بسایند تا نرم شود وقت حاجت بر روغن ناردین حل کرده در گوش چکانند **قطور** کندر (?) محلول
در شراب و **قطور** لادن با روغن گل و **قطور** مراره ماعز با آب کراث و **قطور** عصارهٔ اکلیل الملک محلول در مثلث (?) طبیخ
و **قطور** شنی (?) سبز که در جوف باقلی مصری یافته میشود و مر الطعم میباشد سحق کرده و حل کرده در روغن و **قطور** عصارهٔ
مغز خستهٔ زردآلو که تلخ باشد و **قطور** مصطگی که آنرا در روغن بر سر آتش گداخته باشند و **قطور** ملح محلول بخل
و **قطور** سعتر با شیر و **قطور** آب سلق فانترا (?) اینهمه قطورست مسکن اوجاع اذن نست (?) **قطور** عصاره روغن از (?)
بهترین ادویه است جهت تسکین وجع اذن همچنین عصاره رومت (?) لعابه خصوص قیحی که ضم کرده شود با عصارهٔ بصل و حل کرده شود
در آن قدری زعفران فایق و گرم کرده در گوش انداخته و همچنین گوش مملو را پیچیده بر جنب صحیح خوابیده شود **قطور گرانی**
که در ثقل سمع صدوث (?) کند بعد از تنقیه مستعمل میشود همان قطورست که جهت سوء مزاج حار سابق مذکور شد **قطور گرانی** که در گرانی
گوش بلغمی و ثقلی که از اخلاط غلیظ باشد بکار می آید بعضی اقراص است که در ذیل قرصها گذشته **قطور دیگر** جهت
ثقل سمع که بسبب اخلاط غلیظه و ریاح باشد بکار آید روغن بادام تلخ نیم اوقیه ملک السلطم (?) یک اوقیه روغن خیری دو اوقیه
همه را بجوشانند و سه قطره صبح و سه قطره شام بچکانند **قطور** زنبل (?) زحمهٔ (?) بازیت نیز از آنکه ثقل گوش کند **قطور** موقیا (?)
بروغن گل نیم نافع است بگرانی سامع **قطور** ایهل که در روغن کنجد بریان کرده سیاه شده را تقطیر کرده باشند نیم نافع است
بگرانی سمع که از برودت بود **قطور** جهت گرانی گوش که از ریح غلیظ و برودت بود حل خمر روغن گل هر یک نصف جزو
بوره نان یکجزو آب سلیتین (?) دو جزو گلاب سه جزو باهم بزنند که یکذات شود و بس بچکانند **قطور** جهت طرش نطرون (?) انگی

جندبیدستر نیم درم خربق سفید یک درم کوفته و بیخته با سرکهٔ کهنه بچکانند قطور آب ترب با عسل جوشیده یا قطور آب
سنگ [?] یا سپیدهٔ تازه هم بفرمش نافع است و قطور جمیع مرارات خصوص مرارهٔ عقرب با روغن بادام هم مفید است قطوری
جهت جراحتش [?] بسلخ الحیه آنرا مکرر بسرکه بشویند و خشک کنند پس کوفته و بیخته در مرارهٔ عقرب و عاکرده قدری
بورق داخلکرده بچکانند پس اگر ازین قطور گوش وا نشود این قطور نفع آرد عصارهٔ کراث زهرهٔ گاو و شحم بط هر یک
جزوی روغن نار دو جزو و سرکهٔ کهنه پنج جزو همه را با هم بزنند که متحد شود پس بچکانند قطور جهت طنین قرنفل
نیم درم مشک دانگی با آب مرزنجوش بسایند و بچکانند و مرارهٔ گاو با آب کراث هم نافع طنین است قطور دیگر جهت
طنین برگ کراث را در سرکه و روغن گل حلکرده بچکانند و اگر از زیت زیاده کنند بوجع آن نیز نافع آید قطور که
در دوی گوش و طنین را سودمند بود روغن بادام تلخ نیم درم میعه سایله چهار درم علک الانباط نیم درم روغن خیری ده درم
میعه و علک را در روغنها بگدازند و نگهدارند و یک قطره نیمگرم بچکانند قطور جهت دوی نافع است بوقوع خطایا دارد زراوند
بجوشانند [?] و صافکرده تقطیر نمایند قطور جهت دوی و طنین که بسبب ذکاء حس بود و زمانی که مزاج حار باشد بکار آید
روغن گل سرکه هر دو مساوی بجوشانند که روغن بماند پس اندکی افیون داخل کرده نیمگرم بچکانند قطور دیگر در فصل [?]
زمانی که مزاج بارد باشد بکار آید حب صنوبر جندبیدستر بسرکه سائیده اندکی افیون داخل نموده نیمگرم بچکانند و عصارهٔ
افسنتین بهر دو نوع مناسب است قطوری جامع مشترک النفع به دوی و طنین که از ضعف سامعه یا از غلبهٔ خلط
باشد قرنفل تخم کراث هر واحد نصف درم مشک یکدانگ با آب مرزنجوش یا آب سداب تقطیر کنند همچنین نافع است طبیخ
ورق شبنشا [?] و طبیخ ورق نار قطور جهت دوی و طنین و هم بوجع اذن که از سردی باشد نافع مرارهٔ گاو را با روغن
گل ممزوج نموده تقطیر کنند قطور جهت دوی و طنین و قرنطرون بورهٔ ارمنی هر یک دو درم و نیم کندر زعفران
فرفیون جندبیدستر خربق سپید مر هر یک نیم درم کوفته و بیخته در شراب حلکرده بچکانند دیگر درین ابواب
عصارهٔ افسنتین قسط فرفیون هر یک دانگی و نیم بورهٔ ارمنی نیم درم شحم حنظل جندبیدستر زراوند مدحرج هر یک یکدرم
و نیم کوفته بیخته بزهرهٔ گاو و گلولها سازند و وقت حاجت بروغن بادام حل کرده دو سه قطره اندازند قطوری
که بثرهٔ گوش را که با ضربان شدید بود نافع است افیون تیراطی در شیر حل کنند و نیمگرم بچکانند و تساوی [?] بیض محلول
در شیر نیز از مجربات است قطوری که جهت ورم و وجع اذن نافع است عصارهٔ نعناع را با ماء العسل ممزوج نموده
تقطیر کنند قطوری که وجع قرحهٔ گوش را ساکن کند صبر زعفران کندر اگر درد شدید باشد قدری افیون هم
اضافه کنند و با روغن بادام مخلوط کرده بچکانند قطوری که بثره و قرحهٔ گوش را به بزر لعاب حلبه و تخم کتان و تخم
مرو [?] فرادی یا مجموع با شیر زنان بیخته در گوش بچکانند و دیگر شحم بط و دجاج را در روغن بگدازند و نیمگرم تقطیر
کنند قطوری که جالینوس جهت درد گوش که بارد باشند ذکر کرده بول کودک نابالغ در پوست انار گرم کنند و بچکانند

و بچکانند قطوری که در گوش که با سیلان ریم باشد نافع است زنگار دو درم خل خمر مصفی ده درم انگبین شش درم
سرکه و انگبین را بجوشانند و کف بردارند و بقوام آرند و زنگار سائیده دران اندازند و نگاه دارند و وقت حاجت
بسرکه حل کرده در گوش بچکانند قطوری که آماس گوش و آماس ریم را سود دارد حضض سفید کندر مر شب یمانی
فلفل سفید نطرون زعفران افیون کندر مر سنبل پوست انار از هر یک دو درم خل خمر و انگبین هر یک ده درم
داروها کوفته و بیخته با انگبین سرکه بیامیزند و گرم کنند و بوقت حاجت در گوش بچکانند قطوری که قرحه چرک
و حرکت دلان ان نافع است انزروت صبر زبد البحر بوره ارمنی دم الاخوین کندر مر زنگار حشیشة [illegible] کوفته و بیخته
سرکه حل کرده در گوش بچکانند بعد از آنکه چند نوبت ماء العسل را چکانیده پاک کرده باشند و فتیله بعسل آغشته و با
ملوث کرده در گوش داشتن هم نافع است و تقطیر مرهم ابیض بروغن گل حل کرده بعد تنظیف قرحه بماء العسل
نیز نافع است و دوای رطوبت لزج و اخلاط کرده فایده می بخشد قروح اذن را قطوری که بقروح اذن هم
جهة تنقیه قروح از مده نافع است آب پیاز با سفیدی بیضه و بول صبیان تقطیر کنند دیگر عسل یا نبیذ
شراب رقیق کرده بچکانند دیگر نبیذ شراب مضروب بروغن گل فاتر بچکانند قطوری که قرحه گوش را خشک کند
مامیثا آب غوره عسل مصفی در هم آمیخته نیمگرم بچکانند و تقطیر با آب سماق منع میکند قیح اذن را قطوری
که اصلاح جروح و تخفیف قروح و تسکین وجع او کند مر مکی درم و نیم کندر لوبان هر یک نیم درم زعفران شش درم
مغز بادام مقشر بیست عدد سحق کرده بسرکه تقطیر کنند و اگر درد بسیار باشد بروغن گل قطور سازند قطور زراوند
با عسل نافع آید از تولد مده و پاک میکند اوساخ اذن را و تقویت می بخشد سمع را قطور زرنیخ یا ... مخلوط در روغن
بادام قطع میکند سیلان رطوبت اذن را قطور عصاره ورق زیتون بعض مثل آن عسل نیمگرم اصلاح میکند قروح
اذن و سیلان قیح را و صمم و دوی نیز نافع است قطور یکعدد حباحب که طایری است مثل مگس کلان وقتی که در
شب طیران میکند مثل اخگر آتش مینماید بهندی آنرا جگنو گویند این را در روغن گل سائیده بچکانیدن خشک میکند
قیح اذن را قطوری که خون آمدن از گوش باز دارد و زمانی که افراط شود و حبس لازم شود بعمل آرند بازو را با انار
درست با پوست بسرکه بپزند و عصاره آن بچکانند و شیاف مامیثا و حضض نیز مفید است و شیر با خرگوش بسرکه حل
نموده و آب برگ بارتنگ یا اقاقیا سائیده و آب چکیده گوشت گاو که مملوح کرده بر این کنند قطوری که انفجار دم را
نافع است از هر جهتی که باشد بگیرند عصاره کراث نبطی پنجاه درم و سرکه تند صد درم هر دو را بجوشانند تا دو ثلث برود و بس
قدری ازین گرفته قلیلی کافور داخل کرده در گوش بچکانند و لقمه گوش بقطنه بند کنند دیگر قوی الاثر جهة انفجار دم
از ضربه و سقطه و دفع طبیعت بسبب بحران باشد زعفران دو دانگ سحق کنند و عصاره بادروج هر یک یک درم
خوب حل کنند که یکذات مثل آب شود قطوری که خون بسته گوش را نرم کند و نگذارد ... با سرکه

دیگر آب گندنا با سرکه نیم گرم بچکانند قطوری که سیلان رطوبت صرف را که بی مدّه باشد نفع کند مازو با زاج سوخته
در شراب کهنه آمیخته بچکانند قطوری که قرحه در بینه پر چرک اسود دار و خبث الحدید را در سرکه تر نمایند بعد یکماه
یا زیاده سرکه را تقطیر کنند و بطریق ساختن سرکه خبث الحدید سابق ذکر شد و آب خبث الحدید گذشته قطوری که در
حرارت گوش زمانی که فصل تابستان بود و ریم متعفن شده باشد و کرم افتاده باشد بکار آید آب در دنه ترکی آب ده دنه
آب برگ شفتالو و بورهٔ ارمنی سائیده همه را درهم کرده بچکانند قطور دیگر که کرم باشد بیرون آرد خواه از خارج در
گوش آمده باشد خواه همانجا پیدا شده باشد روغن مغز خسته شفتالو تلخ یا زهره گاو بچکانند دیگر خربق سفید
سائیده با سرکه بچکانند و آب گوشت گاو لاغر باشد وقت بریان کردن بچکد عصاره ورق شفتالو و عصاره کبر
دهن صابم و آب سحر تنها و شیره ترب تنها و شیره پیاز تنها و صبر با آب و عصاره مغز حنظل با قیس آمیخته و جمیع مرارات نیز قاتل دیدان گوش است
مشکطرامشیع قتل میکنند و دود دادن را و خارج میکنند رطوبات هر که گوش را و عصیر گل نسرین هم قاتل دیدان است
دوی نیز نافع و عصارهٔ سداب و پوست انار گرم کرده قتل میکنند و دود راه پاک میکند اذن مراد تسکین
دوی را قطوری که علل عتیقه گوش را ابرا بخشد فلفل دو مثقال خربق سفید مرکند زعفران چند مثقال افیون هر
مثقال فلفل شش مثقال مر و افیون چند را در سرکه پوست انار در ان جوشانیده مهر کرده باشند تر کنند پس بکوبند دوا را
کوفته بیخته داخل کرده خوب سحق کنند و شراب العسل بمقدار یکه بقوام عسل رقیق آرد داخل کرده وقت حاجت نیم گرم بچکانند
کلمه مفید هم در ادویه اذنیه کافیست **کماد** جهت درد گوش که سببش ملاقات سرما و هوای سرد باشد
پنبه در روغن زیت آلوده نیم گرم تکمید کنند و تکمید بدیگر چیزهای گرم هم مفید است و تکمید ... و تکمید بلیغ نافع است
بر دوی ... **کماد** جهت درد گوش که سببش ورم خارج از صلاخ بود پارچه با نمک در آب شیرین نیم گرم تر کرده بنهند و اگر
شدید بود با نمک گرم کرده تکمید نمایند **کمادی** که در ثقل سمع که از بلغم و خلط غلیظ باشد بعد تنقیه بکار آید بابونه شبت برگ
غار اگر باشد پوست حب الغار مرزنجوش خود و تخم عاقرقرحا نیم کوفته در آب بپزند و ضماد کرده در یک تا ته گوسفند پیچ
کنند یا اسفنج یا پنبه بدان بر گوش و عقب گوش و بر گردن بنهند **کماد** جهت ثقل سمع و طرش که سببش خلط غلیظ خام بود
و باید که بعد تنقیه عمل آرند چند قوچی برگ غار مرزنجوش بر شجار اسف تمام صعتر بابونه جوشانیده بطور تکمید کنند **کلمه دیگر**
در ادویه اذنیه سمیه است **هر وقتی** که از انقطاع عصر و فسیر و ملی گوش را بعد قصد و اسهال و در دان بخور تدخین و لسعه آن
بعلم حجری برفا بد ... تسکین ... دردان نافع است از موم و روغن ... و فتیل موم روغن بسیار زند و از آب
... و آب ... فی ... برتری ... هند با سیر ... از تفریب ...
سرد کرده حوالی گوش و صماخ گوش را از این مروخ سازند **مرهم** لفظ رباعی و میم در ان از نفس کلمه است و بعضی از اطباء
شمرده و میم را زاید و مصدر گمان برده و این خطاست چه عرب مرهم الجرح میگویند و رهمت الجرح نمیگویند و این لفظ

لفظ را در لغت بر چیزی اطلاق میکنند که بر جراحت نهاده شود و در اصطلاح عبارت از ادویه مسحوقه ناعمه است که بقیروطیات یا
جاری مجرای آن مختلط کرده جهت اصلاح قروح و جراحات و اورام و تسکین الالام بکار برده شود و این از تراکیب قدیمه است
بعضی منسوب بقراط کرده اند والله اعلم بالصواب و دواهای که داخل میشود در مراهم مختلفة العناصر الطبایع آن بعضی
از آن ارضی است چنانچه معدنیات و حجارات و اقسام طین و رمادها و بعضی دهنی است مثل روغنها و بعضی رطوبات سیاله و
بعضی جامد قابل الذوبان مثل موم است و بعضی صموغ و عصارات است اما بزور و حشایش و هیولی لیس کم می کنند در مراهم تجربه
باعتبار تنوع افعال و آثار منقسم میشود بانواع بسیار بعضی از آن مصلح جراحات است و نامیده میشود آنرا ایدمله و مثمره
پس بعضی از آنها که مصالح است انواع کسر را ترکیب آنها از اشیای مجففه قلیل التجفیف میباید چنانچه شحم خلاف و شحم ملوط
و شحم بسر و در سیر و زراوند و رماد حطب کرم و اسفیداج و مرداسنگ و اشیای معدنیه که در آن باشد طبخ داده شود آنهارا
تربیت تا قوام حاصل کنند و ملتصق بعضو نگردد و بعضی از آنها که مخصوص بدمل جراحات باشند ترکیب داده شود آنهارا
باشیای مجففه قویه مثل نحاس محرق و قشور نحاس و سنگ عفص و خبث فضه و اقلیمیای فضه و زنگار صدفیه و بعضی مراهم
جیز لیست که ترکیب داده میشود آنهارا از اشیای سخنه مجففه کم تجفیف مثل زراوند و زیت عتیق و روغن ترب و عسل و زفت
قسمه و بعضی از مراهم ملینه است و آنها ترکیب میشوند از مثل موم و سنج و شحوم و امخاخ و زیت عتیق و مقل و بیخ حنظل و بعضی از مراهم مجففه است و این
مرکب است از کبریت و نطرون و ملح و رماد و بعضی از مراهم جاذبه است و این ترکیب میباید از مثل نطرون و بیخ کوار و محل و حجر کبریت
و علک البطم و بعضی از آنها که منضجه است مرا و است ترکیب آنها از مثل زعفران و لادن و زیت و حناء و کندر و مصطکی و بعضی از آنها
که مفتح است ترکیب از اشیای مثل خشکار و خمیر حنطه و کندر و پیه و سمن و شحم خنزیر و شحم عجل است و باید دانست که در مراهم جراحات
که مراهم مدمله گویند اگر جرح و کسر تازه باشد بستن آن برفاید ضرور است و گاهی جهت ردع ماده اسفنجه مبلوله بخل بر رباط
می بندند و بعد سه روز برفاید و رباط را باید گشاد و باز رفائد تنها باید گذاشت و اما مراهم ملینه چند ایام را و منضجه و
مفتحه را استعمال کرده شود و بعد استعمال اضمده و علاج قروطیات و مراهم منفجره استعمال کرده شود در ابتدا و برده استعمال نشود
زود زرد و باقی میماند و قوت مراهم ناخشن ماده پس ضعیف میشود و مراهمی که در امراض آن مستعمل میشود ملینه است مرهم
ابیض جراحت تازه گوشت انفع رساند و سوزش بنشاند سفیده ارزیر موم هر یک جزوی روغن گل یا روغن کنجد ده
جزو موم را در روغن بگدازند و سفیده در هاون نهند و از موم گداخته بر سفیده ریزند و همی گویند تا سفیده با این قدر
خوب بیامیزد پس بفتیله بر نهند مرهم ابیض نسخه دیگر که قروح گوشت و اعضای عصبانی که با گرمی باشند و سوزش بسیار
و حرق نار را نافع است سفیداج رصاص مرداسنگ سفید هر یک پنجده درم موم یک اوقیه روغن گل شش استار مرهم بسازند
و اگر گرمی بسیار باشند قدری کافور هم داخل کنند و بعضی جهت حرق نار و قروح معاصیص و ذات سموم یکدرم مرداسنگ چهار درم
اسفیداج رصاص نیم درم مذاب بروغن گل مرهم بسازند و سفیدی و سفیده بعد سرد شدن می اندازند و خوب می آمیزند

که مسکوبی نشود **مرهم احمر** قرحه گوش کهنه و متعفن را نافع است سرکه ده جزو مرداسنج زیت هر یکی دو جزو با هم آمیخته بر آتش نهند
تا منعقد شود و اگر تابش نیز بدهند زود غلیظ شود بعد غلیظ شدن بهر وصه که باشد یکدرم عروق الصباغین باریک ساخته
بیامیزند **مرهم باسلیقون صغیر و کبیر** که جهت قرحه عتیقه گوش که کرمی نداشته باشد نافع است هر دو در ادویه جلیله بیاید
مرهم باسلیقون بنسخه شاپور بن سهل بارزد چهار درم راتینج زفت موم هر یک پنج استار روغن زیت
بقدر حاجت **مرهم باسلیقون دیگر** که مرکب از چهار دوا است منقول از شرح شمع زیت قلفونیه شحم بقر همه برابر هم
سازند **مرهم رسل** که نسخه آینده ان شاء الله تعالی در مراهم خواهد آمد تنقیه میکند قروح را و هم التحام میکند
جروح را اگر حاجت به تنقیه بسیار است مخلوط مرهم زنگار انفع درین کار است و اگر حاجت بالتحام است با اخلاط آن بروغن
دیودار بس باشد **مرهم زنگار** جهت ناصور گوش زنگار قوبال مس هر یک چهار درم عصاره کنند با عسل عفصی هر یک
یکوقیه درهم سرشته استعمال نمایند **مرهم مصری** جهت جراحت اندرون گوش سرکه هفت درم عسل هشت درم
بجوشانند تا بقوام آید پس دو درم زنگار سوده بران فشانند و مرهم سازند **مرهم مصری** نوع دیگر زنگار
عسل سرکه کنند هر یک برابر بپزند تا بقوام آید پس موم و روغن گل قدر حاجت آمیزند **مرهم مصری** بنسخه دیگر
منقول از شرح زنگار سه درم بورق نیم درم اشق کندر هر یک شش درم [illegible] بیست درم عسل بیست [illegible] درم مقل
مرهم سازند **مرهم سوجوه** یعنی سشنکار جهت قرحه گوش و سیلان مده و تسکین وجع معمول [illegible] این تخفیف
است انزروت سفید آب هر یک یکدرم سوجوه دو درم موم سفید سه درم روغن کنجد ده درم مرهم سازند با کاغذ خطائی فتیله
کرده در گوش نهند **مرهم سوجوه** بنسخه دیگر جهت تسکین درد گوش گرم و سرد با جریان صدید و غیر جریان نافع
است بگیرند سشنکار را پاک کنند از بیخهای آن و بشکنند از اجزای نرم آن و بجوشانند در روغن گل خالص تا
روغن سرخ شود پس صاف کرده موم صافی داخل کرده مرهم سازند **مرهم** [illegible] که در انضاج اورام اذن قوی العمل است
مرتک سفیداج هر واحد یک اوقیه کندر عیار رحی راتینج هر واحد سه اوقیه زیت یک رطل شحم خنزیر یا شحم ماعز تازه دو رطل عصاره
تخم کتان بمقدار کفایت مرهم سازند **مرهم** [illegible] که در ریح اذن بعد فصد و تنقیه نافع است بارزد نصف جزو صمغ البطم
زفت هر یک یک جزو قیر رطلی از شحم بط درست کرده هنوز بر سر آتش باشد که این دواها بیامیزند و از آتش فرود آرند و
بمالند و مرهم سازند **مرهم** [illegible] که اصلاح قروح حاره کند زرد چوب [illegible] و مرداسنج زرد دو جزو هر دو را با سرکه و روغن گل بسایند
که مثل مرهم شود **مرهم** [illegible] که قروح اذن را نافع است شب محرق مر هر یک درمی هر دو را با عسل بسایند و مثل مرهم سازند
مطبوخ [illegible] که قروح اذن حار را انفع بسیار سازند و بعد فصد جهت تنقیه بکار می آید بلیله زرد بیست درم را در
یک رطل آب بجوشانند هر گاه بثلث آید صاف کرده سقمونیا بقدر دانگ صبر یکدرم [illegible] اول بخورده بعد دو
این مطبوخ بیاشامند مطبوخات دیگر هم در معالجه امراض گوش اکثر بکار می آید چنانچه مطبوخ هلیله [illegible] مقوی نقصان

در نقصان و بطلان سمع مراری و اورام حاره اذنی و مطبوخ عاریقون مقوی بچه‌های که از ایارج فیقرا و تربد و
انیسون و مثل اینها ساخته باشند در اورام بارده و غیر ذلک بکار می آید منظور طبیب باشد معجون سقراطس که گرانی گوش را
نافع است و معجون ازلفیح رسیان که بقطور کردن بعضی ادهان مثل بلسان نفع میرساند به صمم و اوجاع
آذان هر دو در ادویه صداعیه گذشته کلمهٔ نوزدهم ادویهٔ اذنیه نوشته است نزد نام طلای است که ترکیب داده‌اند
حنین بن اسحق و ساخته‌اند آنرا مانند بنادق مستطیله دقیقة الرؤس غلیظة الاصول مسدسة الاضلاع و مستعمل نزد ما حالت
برصلابه اسهل باشد تقطیه آن ورم داخلی گوش را سود دارد و مبرد و مسکن وجع است و بعد فصد بکار برند منضجین مانند مثلا
گل ارمنی حضض اسفیداج بوش تخم کاسنی طباشیر کافور حماده دو است از هر یک قدری مناسب بگیرند در بعضی
شیرهای سرد چون عصارهٔ کشنیز تر و آب عنب الثعلب و آب کاسنی سبز بسرشند تقطور لی که تحلیل مواد بارده
و تقویت عضو کند خواه آن ماده در نواحی گوش بود خواه در اعضای دیگر سماسف گل بابونه افسنتین رومی مرزنجوش
اسطوخودوس مشکطرامشیع عصفر ماشا جعده خشک اسپل فطراسالیون تخم حنظل جوز السرو کمافیطوس افسنتین نوشیده
هر جزو زینها بهم سحق نموده باشند و بر حوالی گوش یا بر عضو ماؤف بگیر ریزند و جهت دردهی و بعضی گوش التهاب بر بخار آن بگیرند و در
قرابادینات دیگر بعضی تقطورات دیگر که بطریق کبوتر مستعمل میشود اینجا ذکر کرده اند و بنده در تجربه نگاشته ملفوظ دوم از
مکتوب سوم ادویه و تدابیر معالجات اذنیه دالفیه ثابت است در باقی تدابیر معالجه گوش چنانچه تدبیر برآوردن آب
و دانه سیماب که بگوش رفته باشد و تدبیر اخراج کرم گوش و تدبیر تنقیه گوش از وسخ و تدبیر تفجیر ورم باطنی گوش اما
طریق برآوردن آب اینست همان ساعت که آب رفته باشد قدری آب بکف گیرند و گوش را بنهند
وکف بر گوش فشارند تا ازین آب قدری بگوش رود و بآب اول بپیوندد و بیک پای برجهند پس یکبارگی دست از گوش
بردارند تا تمامی آب بیرون آید و اگر باین طریق بیرون نیاید این تدبیر در پیش کنند بگیرند چوب بردی یا شبت
یا بادیان که ستبر نبود و بلکه متخلخل باشد یک چوب یک طرف او بمقدار ثلث وی که چهار انگشت مضموم میشود و بلند به تحنید
در روغن زیت یا روغن دیگر بیالایند و طرف ثانی چوب مذکور که در گوش خواهند و پشت هموار کنند تیغی که اندر
گوش منهدم در آید و چسبان بود تا هوا از وصل نیابند و اگر طرفی خالی بماند بپارچه محشو سازند پس اطراف که بینه
بیفروزند و هرگاه حرارت وی در گوش کما ینبغی محسوس گردد چوب را دفعة بیرون کشند تا بنا بر ضرورت خلا آب منجذب
شود و اثنای این عمل باید که مریض همان مضطجع باشد تا آب بسهولت برآید و هرگاه آب اندک بود بسیار باشد که بنابر
حرارت خود بخود منجذب شود و تحلیل یابد و حاجت بکشیدن چوب دفعة نیفتد و بوس در تدبیر اخراج آب گوش حنین
نوشته که اگر آب بسیار باشد پس سزاوار است که مص کرده شود و یا شو به تجذیب دهن و اگر آب قلیل باشد نشف کرده شود
بصوفی که طرف میل پیچیده باشند بعد تنشیف تقطیر کنند بروغن گل یا روغنی دیگر از روغنهای لطیفه یا سفیده

بیضه یا لبن امراة وگاهی داخل کرده میشود فتیله معموله از اسفنجه و خوابیده نشود برجانب گوش پس بر آورده شود و آن فتیله را
که بیرون می آید مثل فی خارج میشود آب لیکن در ساختن فتیله احتیاط کنند که چیزی منقطع شده در گوش نماند که موجب
شکایة عظیمه میشود و فتیله هم بهیچ سازند که تمام اذن را پر کند و هیچ موضع خالی نماند و گاهی اخذ کرده میشود لیف
لطیفه از لیف حمام صغیر و مجرد کرده میشود و قصبه آنرا از موها مگر چند موکه بر سر آن باشد پس داخل کرده میشود در تجویف
در گوش پس میرسد بعمق آن و حرکت داده میشود بحرکات متتابعه پس خارج کرده میشود و بر می آید مثل لیف آب
پاک کرده باز داخل کرده میشود و همچنین مکرر اعمل بالکل آب بر می آید و این نحو اعمال سهل است در اخراج اما طریق
بر آوردن دانه و مانند آن از جسم غریب که در گوش رفته باشد همچنین است که سر میل را چسپند و چیزی چسپیده مثل
سریش و کندر بران بمالند و در گوش کنند تا دانه و غیر آن چسپیده بر آید و چیزهای عطسه آور بالیدن و چون عطسه آید
دهان و بینی بند کردن و قوة عطسه بگوش اندافعن مخرج آنست و اگر این چیزها کفایت نکند کدو حجامت که سر
تنگ باشد بر سوراخ گوش نهند و بتدریج بمکند و طریق بر آوردن سیماب که از راه عداوت کسی در گوش
انداخته باشد بخوابانند که شخص را زود بر گردانند که بیرون آید و اگر قدری بماند و درد دیگر آفات مثل اختلاط
عقل و حدوث آثار صرع و سکته بظهور آید روغن نیم گرم بچکانند و مکرر تدابیر اخراج آب غیر آن بجا آرند تدبیر کشتن
و بر آوردن کرم گوش آنست روغن گل یکدرم شراب دو درم عسل یک درم سپیده بیضه مرغ دو عدد مجموع را
با هم مخلوط سازند و لته پاره بدان تر نمایند و نیم گرم در گوش گذارند و بران جانب ساعتی تکیه کنند تا کرم بدان آویزد
پس دفعة آنرا بیرون کنند دیگر که کرم بکلی اخراج کند منقول از معالجات بقراطی ترمس و سقمونیا هر یک یکدانگ حرف
یکدانگ و نیم ورق از آزاد درخت سه درم کوفته و بیخته در روغن عتیق حل کرده در گوش بچکانند و روز دیگر راحت دهند و روز
راحت لبن شیر زنان تقطیر کنند یا از شیر گوش را پاک کرده روز آینده این دوا ریزند تا حدیکه کرم بکلی پاک شود دیگر
که قتل و اخراج دود کند بگیرند قشور حنظل و بیخ شرح بادام تلخ جبلی از هر کدام قدری و قشی قلیل از سقمونیا سحق کرده
در سرکه و روغن گل بجوشانند تا سرکه جذب شود پس بگیرند از این روغن و صحیح کنند با آب گوشت گاو که وقت بریان کردن
آن بر آتش میچکد و با هم ممزوج کرده در گوش بچکانند و دواهای دیگر که قطور واجبه قتل و اخراج دود بکار آید در قطور دود
مذکور شده دوائی که جهت سیلان صدید که بعد افتادن کرم بهم رسد نافع است کندر گلنار مازو سوخته شب یمانی
مرهم پاک شیشه یکدانگ توبال نحاس دو دانگ کوفته و بیخته در سرکه و روغن گل حل کرده تقطیر کنند یا مرهم زنگار یعنی مرهم
بکار برند تدبیر پاک کردن گوش از وسخ آنست که تقطیر کنند عسل و بورق و لعاب تمر الکنابت کنند و بعد بخار آب
گرم پس پاک کنند بر شیشه از لیف حمام تا گزند بگوش نرسد و اگر لیف نباشد خلال را به پنبه مسدود و
چسپیده پاک کنند دیگر آنست که بر ریزند در گوش روغن فاتر را نزدیک خواب و صباح

وصباح آن بحمام رفته گوش را بر طابق گذارند تا سایل شود و چیزیکه قابل سیلان است پاک کنند بسفنجی که مذکور شد تدبیر
انفجار ورم باطنی آذان بچیزیکه منفرد است دران حکیم علی شارح قانون معلوم میشود در ضمن حکایتی که در
شرح است بیان آن و آن حکایت اینست که زن پسر بادشاه عظیم الشان ورمی داشت در گوش و دری تخلخلی
وجع بود و وجع مبرح بیرون از امکان روی نمود و اگرچه ادویه مسکنه وجع و مرخیه عضو و وجع و منضجه ماده قابل و فتح
بعمل می آمد و آثار نضج ماده بظهور پیوسته و ورم هنوز نشکسته بود اما شدت درد قریب بهلاک رسانیده
و از شدت درد و ضعف طبیعت از مقاسات مرض عرق بر بدن سایل گردیده بود و معهذا آن زن را در جای مخوف
انرا ملفوف داشته بودند و این زیاده بر درد و عرق اعانت می نمود پس سید دران وقت نام برده مذکور و مشغول
شد از بعض ایزدمنان تا امر کرد یک جاریه را به پاشیدن آب سرد بیکبارگی بی اطلاع مریضه بر اطراف آن
در گیرد و جاریه بعمل آورد ما مور آنرا پس بهمان زمان عطسه زد و ماده جاری شد و خلاص یافت از آن و دواهای مخصوص
ابواب متفرقه ذکر یافته حاجت نیست باعاده آن **ملفوظ سوم از مکتوب سوم** که در تدبیر معالجه کلی امراض
الف و ذکر ادویه و بعضی اغذیه الفیه قرار یافته مشتمل است بر تمهیدی و سه بیت و یک کلمه **تمهید** باید دانست
که مزاج بینی ارطب از اذن و ابیس از عین است پس چنانچه ادویه گوش خصوص در معالجه قروح مایل بر خشکی و ادویه
چشم مایل تر به تری میباید و ادویه بینی معتدل در میان هر دو میشاید و دواهای که در معالجه الف بکار برده میشود مثل
دواهای اذنی و عینی بعضی مخصوص بعضو یاوست که از همان طریق مستعمل میشود چنانکه بخور و سعوط و شموم و نشوق
و نفوخ و بعضی غیر مخصوص است چنانکه غراغر و اطلیه بر سر اینجا هر دو قسم ادویه بعون الله سبحانه نگاشته چنانچه سابق در
امراض اذن و عین هم همین طریق مسلوک داشته و دوایی را که بطریق سعاط بعمل آرند اصوب اینست که دهن را پر از آب
کرده بعمل آرند تا نازل نشود چیزی از سعوط جانب فم و ریه و تصفیه آلت و امر کنند مریض را باستلقا و انتکاس سر
بخلاف تا این هیئة معاون تر بر حصول دوا با علی بینی و خرق کردن سیلان حیدار مقدم و ادم ما بهست و در بعضی جاها
ابین است بسهولت باشد و هر چه در بینی چکانیده شود تفتیق تمام کشند و بسا است که تقطیع ادویه مقطره و منفوخه
حاده حرقه و اذیت در دماغ پیدا میشود اگر حاجت باشد بتدارک آن کوشند و احوط اینست که نزدیک تقطیر چیزی
حریف بر سر خرق مبلوله بآب گرم که اول سر را بشیر یا روغن کدو یا روغن گل بخرق کرده باشند بگذارند و گاهی استنشاق
کرده میشود و عقب آن شیر را با بعضی ادهان بارده و امراضی که عارض بینی میشود و دواهای آن درین سه بیت ایراد
اینست خشم فساد شم حکة الانف جفاف الانف بخر الانف یعنی بوی بد که از بینی آید رض الانف عطاس در حی
که معروف بکثیر الارجل است این ورمی است که پیدا میشود در منخرین تا اینکه غلیظ میشود و سر بینی و ظاهر
میشود از داخل آن و خارج آن عروق سبز و سرخ ممتلیه و گاهی منفتح میشود و این ورم بسا سرگردد ناخور و بسا است

که منفرج نمیشود و این ورم منقسم بدو قسم میشود یکی آنکه باشد صلب نماید بر صورت اورام رخوه و مویه و نباشد
با آن درد محسوس بین باشد عروق ظاهره خضره متمدده و محسوس نشود با این تمدد در حوالی جسم مریض و مقدم
سرش بر صورت بعضی میشود که سرطان است تدبیری که در سرطان این موضع بکار برده میشود اینست که تعرض
به تفریح آن نکنند و مس شدید هم نکنند و استفراغ علیل باستفراغ عامه بدن و استفراغ خاص سر با دویه که باشد
دران صبر و مصطگی و اشباه آن کنند و اگر احتمال باشد استفراغ راس بعضی ایارجات و مثل حب قوقایا هم کرده میشود
و بعضی اوقات تغرغر باشیای خفیفه مثل سکنجبین بزوری و مری نبطی نیز کنند و بعضی اطبای قدیم حقن لبنیه نیز فرموده
اند و طلا کرده میشود و متاخرین بعضی اوقات بشمع و روغن تا نرم شود و صلابت آن و قسم دوم آن اینست که باشد عروق
منشعبه ازان صرخ مثل پاهای سمکه که آنرا اربیان گویند و باشد ورم رخو لین الملمس مثل ملمس سمک کثیر الارجل که
نام آن مذکور شده جهت این هر دو مناسبت جالینوس این ورم را بلفظ اربیان تعبیر کرده پس تدبیر وی اینست که استفراغ
بدن بمطبوخ افتیمون و استفراغ راس بعضی ایارجات و تغرغر بلعاب قرقعاد و مویزج و رخوه خردل و ربّ توت و
امثال اینها کنند و علیل را از اطعمه غلیظه مبخره مجتنب دارند این بود تدبیر کلی این ورم و دواهای جزئی این مرض
انشاء الله تعالی در ابواب متفرقه خواهد آمد دیگر از مرض انف شوری است که خارج میشود در بینی و منتج میشود فصل
دران بثرات و صورت ثالیل میگردد و دیگر بواسیر الانف و قروح الانف و وقوع شقی در انف و سده اینست که حادث
میشود در انف از خلط غلیظه و سده که حادث شود از نبات لحم یا ثولول در بینی و رعاف و دیگر علتی است که سبب
آن رو میدهد با انسان حالتی صعبه آن حالت اینست که هرگاه استنشاق کنند هوای سرد را حرقتی و لذعی شدید در دماغ و بینی
درمی یابد و آب از چشمها جاری میشود و گاهی بغیر استنشاق هوای بارد هم اینحالت رو میدهد و سبب این نیست
مگر بخارات حاده لذاعه که جدا میشود از اخلاط حریفه لذاعه مجتمعه در بطون دماغ و وقتی که زیاده میشود این بخارات
محتقن میشود در انف هم پس میسوزد و سوختگی شدید و گاهی که در زکام هم اینحالت رو میدهد سببش هم همین است
که از انسداد مسام سر از برد و غیر آن منعکس میشود بخارات جانب منخرین و می آمیزد خلط حریف با بخارات آن که در
منخرین است و موجب اینحاله میگردد در تدبیر کلی این مرض طبری چنین تقریر کرده که تعدیل مزاج بدن بماکول و مشروب
و فصد و اخراج خلط باستفراغ کنند و اگر مانعی از استفراغ بالغ باشد منقوع مشمش که با اجزای مقابل اخلاط ترتیب
داده باشند اکتفا نمایند که بمهلت استفراغ اخلاط و تبدیل مزاج اعضا میکند و بعضی دیگر هم انشاء الله تعالی بیاید
دیگر از امراض بینی زکام است اگرچه بعضی این را و نزله را نظر به مبدأ ماده کرده در امراض دماغ آورده اما زکام را
با امراض انف مناسبتی است تمام چه در اصطلاح جمهور فرق درمیان نزله و زکام همین میکنند که ماده نازل از دماغ
اگر به بینی سایل شود آنرا زکام و اگر بحلق نازل گردد نزله نامند و در اصطلاح بعضی سیلان مطلق را نزله خوانند و زکام

و زکام خاص بخیری است که باشد نازل رقیق مالح متواتر بطریق الف مانع از شم و منصب بچشم و جلد و وجه انچه از
اعضا جهد است و مقدم پس آوردن ادویه زکامیه درین باب انسب است و الزم و چون نزله با زکام در سیلان ماده
از روی مانع اشتراک داشت و دواهای هر دو قریب یکدیگر بود ذکر ادویه و اغذیه نزلیه هم همین جا مناسب نمود و تشخیص
نزله را بر چند جای دیگر هم اطلاق میکنند انتقال ماده را از عضوی بما تحت خود و سیلان ماده را
از سر جانب تحت حتی اطراف و مفاصل و امعا و سیلان ماده را از سر جانب حلق یا بینی یا بخیری که قریب اینها
دوری یا که از ضربه سقط باشد بلکه از سببی که متضمن انتقال ماده از عضو جانب تحت باشد اینها را هم
نزله میگویند دیگر از امراض الف خنان بضم خای معجمه و نون در میان آن الف است و آن مرضی است که سبب
آن ظاهر میشود خشخشه و صوت انسان همچنین میشود کلام آن و این برای بحثه معروف است بعضی ادویه [illegible] هم نشان داده
الحروف توهم خواهد شد از کلمه اول ادویه الفیه الفیه اطریفل کبیر است که جهت خشم که از خلط غلیظ [illegible] باشد
باشد هر شب یک مثقال صبح آن بلیله [?] قابل استعمال است و اطریفل کبیری را [illegible] جهت حکمی [?] از
بخارها باشد بعد از تنقیه جهت حبس بخار نافع نوشته و دیگر از این کلمه بعضی ایارجات است چنانچه ایارج که طبری
ایارج فیقرا نام کرده و در علاج ورم کثیر الاجل آن اعلام فرموده و در سدد الف تنقیه با ایارج نیز ارقام فرموده
است که خشم و حنا [?] تنقیه با ایارجات معمول بوده از کلمه دوم ادویه الفیه بانسه بخورات
است بخوری که جهت نقصان و بطلان شامه که از سوء مزاج حار باشد نافع است سنگی گرم کنند و سرکه
بران پاشند و بخار آن به بینی رسانند از تمادی و تکرار نفع نمایان ظاهر میشود دیگر جهت خشم حار بنفشه بابونه
گلسرخ برگ نیلوفر برگ بید تخم کدو برگ خرفه جوشانیده سر بخار آن دارند و از آب آن نیمگرم نطول کنند بخوری
بخوری که جهت نقصان و بطلان شم که از برودت باشد نافع است سعتر سداب پودنه لسیم [?] که جوشانیده بخار بگیرند
دیگر بابونه اکلیل الملک صعتر نمام در شیشه ترکی مرزنجوش بخوری که جهت خشم از سده مصفاه باشد نافع است
زرنیخ احمر شونیز عود قرادی و مجموعا بر آتش انداخته دود بگیرند دیگر درین باب زرنیخ سرخ بوده دشتی نرم
بسایند و ببول شتر اعرابی تر کنند و با فتاب نهند و هر روز دو بار چنین باشند و بگذارند که خشک شود و اگر بول دو بار
بایسته بار تازه کنند قوی تر شود پس بوقت حاجت یکدرم از آن ببول شتر سرشته بر آتش افگنند و قمع بر بالای آن نهند
و سوراخ بینی بر بالای قمع گذاشته دود بگیرند و خشک شده آنرا بر انگشت انداخته دود گرفتن هم انفع است بخوری که
سده بینی بگشاید باقلی بسرکه تر کنند و بر آتش انداخته دود بگیرند و شراب ترکرده هم همین حکم دارد بخور صندلی سفید
و زعفران و وردیا لسن [?] و زعفران ورق آس نیز هر واحد معتمد است دیگر سنگ پاره که از اشیا جدا میشود در آتش
گرم کنند و در سرکه اندازند و سر به بخار آن دارند دیگر سبوس در سرکه بجوشانند و بخار بگیرند دیگر نبات

کتان را بر آتش اندازند و دود بگیرند دیگر که سده بینی بگشاید لادن چوب گز شونیز جوشانند و سر بخار آن
دارند دیگر گل سرخ مشک طبرزد برگ مورد بسوزند و بخار بگیرند بخوری که گرفتگی بینی زکامی و نزلی را
نافع است بابونه بنفشه چوبه مقشر تخم خشخاش نیمکوفته در آب جوشانند و سر بخار آن دارند و بطول این هم
نافع است بخوری که سده نزلی بارده را مفید است عود مشک قسط کندر لادن شونیز چوب گز بسوزند و دود بگیرند
و انکباب بر طبیخ زیتون با قدری ورق آن و دواء است بدان الخیدار سکیند از بخر رطوبت نیز را دفع میکند نفع
بلیغ بخوری که زکام را باز دارد و بگیرند کندر میعه یابسه سندروس قسط لادن شونیز چوب گز هر یک جزو کوفته و بیخته هموار
سازند و بخار بگیرند در حال زکام را باز دارد بخوری نافع سیلان انف و زکامی که از گرمی باشد کافور ربع درم
تخالد ... جواری ... شعیر باقلی صندل سفید ورد بنفشه خشک تمر هندی هر یک سه درم کوفته بیخته در خل ثقیف
بجبیانند و خشک کرده به گلاب بند ... سازند و وقت حاجت بخار بگیرند بخور کبریت حبس میکند زکام را و تبخیر به لادن
هم نافع است نزکام و بخار دارچینی هم نافع است نزکام رطب تبخیر بسکر قطع میکند زکام را و تبخیر بسندروس منع میکند نوازل
استنشاق دخان زوفای رطب با بنو ... نفع میکند به نزلات عظیمه بخور است جهت زکام حار ریحان بخور است
که جهت سده بینی باقلی و غیره گذشت و تدهین با اطراف ... هم مفید است بخورات جهت زکام نزله و بارده با
اکلیل الملک مرزنجوش در آب جوشانیده بخار بگیرند دخان قسط و شونیز و بزر کتان و بزر شبت و افیون و
عسل نیز ... جهت زکام و نزله سرد نافع است و انکباب بر بخار شراب که سرد کرده باشند در آن حجاره محماة
هم مفید است بخوری که جهت اعلال حاره بینی نافع است در ادویه صداعیه گذشت سعفا دوائی است
در حبس نزله و زکام نافع بمنافع تام و نسخه آن در ملفوظ دوم ادویه راس گذشت و دو نسخه آن در ملفوظ سوم
تحریر یافته سعفا بنسخه دیگر نافع زکام و نزله و جهت امراض قلبی و درد معده و سدد ... و سوداوی
و وسواس و مالیخولیا و استسقا و ... نیز مفید جند بیدستر فرفیون هر یکی یکدرم عاقرقرحا سنبل الطیب ...
هر یکی دو درم زعفران زراوند طویل حنظل ... ... محمول خشک کرده ... هر یکی
چهار درم حب الغار افیون مر هر یکی هفت درم فلفل سفید ... بزر البنج هر یکی ده درم همه را
کوفته بیخته با دو چندان عسل کف گرفته و بعضی سه چندان میکنند بیامیزند و در هاون بکوبند که یکذات شود
پس در ظروف آبگینه یا چینی بردارند سعفا بنسخه دیگر فرفیون نیم درم تخم خشخاش نیم مثقال عاقرقرحا دو ...
سنبل الطیب ... هر یکی یکدرم عود بلسان زعفران هر یک دو درم و نیم افیون یکدرم جند بیدستر
هشت درم بزر البنج سفید فلفل هر یک ... درم کوفته بیخته بروغن بلسان و اگر نباشد بروغن زیت چرب کرده بعسل
بسرشند از کلمه سوم ادویه النفثه ... تریاق کبیر بطریقی نوشته که مقدار یک مثقال تا یک و نیم مثقال ...

دو دفعه دادن و مبخرین و دل را طلا کردن و بعد یک ساعت به تجریع دفع ترش کاوی امر کردن و در آب سرد نشاندن
نجات می بخشند از رعاف شریانی که از لسع مار و دیگر هوام بهم رسیده باشد **تریاق نزله** نام نسخهٔ مشهور است
که در منع ریختن مواد نزله و رفع سرفه از مجربات است اسطوخودوس پنج درم گل گاوزبان تخم مورد و کشنیز خشک
هر یک ده درم تخم کاهو بیست درم بزرالبنج کوکنار هر یک سی درم تخم خشخاش سفید چهل درم خیسانیده
بجوشانند و قند سفید سه صد درم اضافه نموده بقوام آرند و گلسرخ کشنیز رب السوس نشاسته
صمغ عربی کتیرا صاف هر یک پنج درم نرم سائیده در آن ریزند شربتی سه مثقال نوشته اند با تقدیر زائد
مفوض برای طبیب مناسب حال مریض است **از کلمهٔ چهارم** ادویه انفیه جامدیه یعنی حبوب و حقنه ها است
حب ایارج منقول از جلالی بوی ناخوش را که از بینی آید دور میکند در ادویه صداعیه گذشته حبوب ایارج
دیگر هم در بعضی امراض بینی مثل سدهٔ خلطی انف و بعضی اقسام خشم بکار می آید نسخ آن نیز در ادویه امراض
سر گذشته **حب جدوار** که نزکام و نزله و سرفه و صداع نافعست منافع بسیار دارد از جلینی کندر رب السوس
صمغ عربی از هر یک سه درم جدوار زعفران افیون از هر یکی هفت درم کوفته و بیخته بگلاب سرشته حبها مثل نخود
سازند **دیگر** نافع بمنافع مذکوره جهت زحیر و اسهال و تسکین جمیع آلام نیز مشکور است فلفل سفید یک درم دار چینی
دار فلفل هر یک دو درم قرنفل سه درم جدوار جوزبوا زعفران کبابه مصطکی خصیة الثعلب هر یک پنج درم افیون
دوازده درم کوفته و بیخته بآب صمغ عربی سرشته حبها بمقدار نخودی سازند و در سایه خشک کنند و وقت خواب
از یک حب تا چهار حب استعمال نمایند **دیگر** نافع نزکام و نزله و مقوی اعضاء رئیسه و شریفه و ممسک و منی و منشط
مسک دو دانگ عنبر نیم مثقال فادزهر ازموده قرنفل فرفیون قسط بحری یاقوت کهربا هر یک یک مثقال فلفل
خصیة الثعلب صحیحت انگیز زعفران مصطکی قرص فضی هر یک دو مثقال جدوار خطائی سه مثقال افیون فرداد
پنج مثقال کوفته و بیخته بروغن بلسان حبها سازند و در ورق نقره و طلا به پیچند **دیگر** منقول از میرزا محمد میر
منصف شاهزاده مشک نیم توله سنبل الطیب فرنجمشک طباشیر هر یک یک توله عود دار چینی مصطکی فلفل بزرالبنج ریوند چینی
گلسرخ زعفران هر یک دو توله افیون مصری دو و نیم توله جدوار صمغ عربی هر یک سه توله نبات سفید هفت توله ورق طلا پنجاه
عدد ورق نقره صد عدد **حب صبر** جهت تنقیه دماغ در بعضی امراض انف مثل سدهٔ خلطی انفی بکار می آید نسخ آن
در ادویه امراض راس **حب قدرت** که بدبوی منخرین را نافع است در ادویه صداعیه **حب قوقایا** که در رفع
سدهٔ خلطی بینی و بجز انف جهت تنقیه و در نزله بکار می آید نیز در ادویه صداعیه گذشته **حب مقل** را طبری جهت
بواسیر انف که با رعاف نباشد بعد تنقیه تجویز کرده نسخ آن ان شاء الله تعالی در ادویه بواسیر خواهد آمد
حب موبیائی جهت دفع نزلات و تقویت دماغ و اعصاب از معمولات و مجربات والد حضرت مآب است مرکب

[illegible] مصطکی بهمنین خولنجان هر یکی دو جزو قرنفل دارچینی کبابه حب بلسان صمغ عربی عود هندی رب السوس هر یک سه
جزو ابریشم مقرض چهار جزو مومیای کانی [illegible] هر یک شش جزو کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با کوکنار
[illegible] برابر [illegible] حبها سازند حب نزله بشد [illegible] صمغ عربی افیون مصری عاقرقرحا زعفران [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] جوز کوفته بیخته با سفیده تخم مرغ حبهای کلان بسته نگاهدارند و وقت حاجت
یکی [illegible] زیر زبان [illegible] موضع [illegible] کنند حبی نافع نزله که اکثر مبتلا بر زکام و نزله شود کتیرا صمغ عربی [illegible]
[illegible] رب السوس برابر گرفته کوفته بیخته حبها ساخته وقت خواب [illegible] درم بخورند حبی دیگر جهت نزله و
زکام [illegible] حب [illegible] زعفران هر یکی یک مثقال رب السوس دو مثقال دارچینی افیون هر یکی نیم مثقال
صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یکی پنج مثقال بقدر فلفل حبها سازند مقدار شربت دو حب حبی دیگر جهت نزله
زعفران [illegible] افیون صمغ عربی تخم کاهو [illegible] لفاح رب السوس نشاسته همه را برابر حبها سازند حبی که در نزله
زکام بارد جهت طبع نرم داشتن بعد از آنکه از آن گرم کرده بر سر او نهاده باشند و تقلیل نوم و عدم [illegible] تشنگی
نموده باشند [illegible] صبر یکدرم مصطکی نیم درم رب السوس تخم رازیانه فانیذ هر یکی دو دانگ [illegible]
کوفته [illegible] که تخم کرفس در آن جوشانیده باشند حب کنند حب جهت استفراغ ماده نزله [illegible] نوشته
ایارج فیقرا نصف درم ورد مصطکی [illegible] تخم کرفس هر یک دو ثلث درم غاریقون تربد سفید هر یک یکدرم [illegible]
مستوی یکدرم و یک دانگ افسنتین رومی یکدرم و نیم صبر اسقوطری سوای [illegible] که در ایارج باشد دو درم همه را
کوفته و بیخته با آب ورق ترنج یا ورق بادرنجبویه حبها سازند دو مثقال با آب فاتر بدهند و شربت در ده روز
بدهند و حبهای [illegible] بکار می آید ان شاء الله تعالی در سعوطات خواهد آمد حبهای [illegible] حبی که بدبوی
بینی [illegible] جای [illegible] لونگ دارچینی هر یک یکدرم کوفته و بیخته با شهد غلوله کرده بخور رانند و بول شتر در
بینی چکانند حبی که جهت بند شدن بینی در زکام نافع است [illegible] ترنج دانه الایچی خورد هر یک یک ماشه [illegible]
[illegible] تالیس [illegible] زیره سفید هر یک یکدام قند سیاه کهنه بیست و چهار دام غلولها سازند و هر روز یکدام
کرده [illegible] بخورانند حبی دیگر جهت زکام و نزله و بستگی آواز نافع است [illegible] الایچی دارچینی هر یک
[illegible] ماشه [illegible] تالیس [illegible] زیره سفید [illegible] هر یکی یکدام [illegible] کوفته و بیخته
با قند سیاه کهنه [illegible] حبها سازند [illegible] ماشه تا هفت ماشه بخورانند حقنه که جهت رعاف [illegible]
بعد [illegible] تدبیر منضج مسهل [illegible] اگر این تدابیر [illegible] کرده بگیرند [illegible] ورق
[illegible] لسان الحمل هر یکی [illegible] بجوشانند در آب تا [illegible] آب صاف کرده بگیرند مقدار [illegible]
این آب [illegible] درم تا بیست درم روغن [illegible] سازند که در روغن گل [illegible]

خالص جوز لسر و انداخته خوب بجوشانند تا اثر و قوت جوز در روغن آید و حقنه لینه که در مرض سرطان منفی
طبری تجویز کرده و جهت امالهٔ مادهٔ نزله نیز معمول است نسخ آن بعضی گذشته و بعضی انشاء الله تعالی خواهد آمد
حلوای هندی که آنرا اسب پاک گویند جهت زکام و نزله نافع است انشاء الله تعالی و ادویه خاصه نزلات
بیاید از کلمهٔ پنجم ادویهٔ الفیه خانیه خمیره بنفشه است که نفع میکند نزکام و نزله نازله الصدر و سرفه گرم از
حرارت بود و خشونت حلق و سینه را دفع کند و ترطیب دماغ و آلات تنفس نماید و تبهای حاره و حرقة البول اثر نافع
آید برگ بنفشه چیده با دو چند قند یا لیده مثل گلقند بسازند و در تحفة المومنین نوشته که بنفشه تازه از اجزای
وساق پاک کرده با نصف آن شکر کوبیده چند روز در آفتاب بنهند و هر روز بر هم زنند و اگر شکر کمی کند قدری
اضافه نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک را در آبی که بنفشه را چند جوش داده باشند یکروز خیسانیده با مثل او
شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند قدر شربتش از سه مثقال تا ده مثقال است و چند نسخه خمیره خشخاشیست که جهت زکام
و نزله مشهور است بعضی نسخ آن در ملفوظ دوم ادویه راس مذکور شده و بعضی از آن در کلمهٔ تسکینی در ذیل اشربه انشاء الله تعالی
مسطور خواهد شد و معلوم شده هر مرکبی را که بقوام نرم گذارند بنام شربت و بعضی را که بقوام سخت مانند معجون
رسانند بنام خمیره در عرف اینجا موسوم شده پس ادویه خشخاشیه که در باب نزله دوای است عظیم المنفعت در خمیره های
خشخاش که سابق گذشته و در شربتهای خشخاش و لعوقهای خشخاش که درین مبحث و در مباحث آینده مثل اوجه صدر
و در لعوقها و یا قوذا که خواهد آمد خواهند جست از کلمهٔ ششم ادویه الفیه والیه چند دوای متفرق و دیاقوذا
که نوشته میشود دوای که بطلان شم را نافع است شونیز را مثل غبار بسایند و بزیت عتیق بیالایند و علیل را
بفرمایند که دهن پر از آب کرده و سر را جانب خلف منکوس داشته ازین دوا در بینی سعوط نماید تا سه روز
یا شش یا هفت اگر نفع بهم رسد بروغن گل یا روغن کدو سعوط کنند دوای دیگر جهت نقصان و بطلان شم
بول شتر اعرابی در آفتاب خشک کنند و وقت حاجت در آب مرزنجوش یا آب برگ چقندر حل نموده بچکانند
دوای دیگر خربق سیاه بوره شونیز سائیده بزهرهٔ گاو آمیخته به بینی چکانند دوای که نتن بینی را نافع
است سلیخه حماما هر یکی یکدرم و سعد سه درم چهار درم و دو ثلث درم بعسل بسرشتند و اندرون بینی را بآن تلطیخ نمایند
واین دوا ابدی قراطن مشهورست دوای دیگر جهت نتن بینی قشار کنند ربع جزو قشور خشخاش شب یمانی زعفران
هر یکی جزوی باریک سائیده قدری ازین دوا بخرقه میل در بینی علیل کرده اگر استلقی خوابانیده باشند سر دهند
دوای دیگر که مفردا و مرکبا در نتن الف که بسبب تعفن خلط مجتمع در مصفاق باشد بکار می آید و نیست سعد
سنبل گل نسرین قصب الذریره حماما قرنفل برگ مورد برگ گلسرخ صبر اقاقیا مازو مشک کافور سک و سعوطهای
دیگر مرکبات نافع باین مرض در هر باب انشاء الله تعالی خواهد آمد دواهای که از راه تنقیه جهت حبس رعاف

انجره [illegible] مصطگی بهمنین خولنجان هر یکی دو جزو قرنفل دارچینی کبابه چینی [illegible] صمغ عربی عود هندی رب السوس هر یک سه
جزو ابریشم مقرض چهار جزو مومیای کافی [illegible] بسایله هر یک شش جزو کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با رب کوکنار حب
[illegible] برابر نخود [illegible] سازند حب نزله بیخته جوزبوا [illegible] صمغ عربی افیون مصری عاقرقرحا زعفران نوشادر [illegible]
[illegible] سفید [illegible] از هر یک [illegible] جوز کوفته و بیخته با سفیده تخم مرغ حبهای کلان بسته نگاه دارند و وقت حاجت
بگلاب [illegible] پیشانی [illegible] موضع [illegible] طلا کنند حبی نافع نزلتی که اکثر مبتلا از زکام و نزله شود کثیرا [illegible]
[illegible] سفید [illegible] رب السوس برابر گرفته کوفته و بیخته حبها ساخته وقت خواب [illegible] درم بخورند حبی دیگر جهت نزله
زکام [illegible] ست جند بیدستر زعفران هر یکی یک مثقال رب السوس دو مثقال دارچینی افیون هر یکی سه مثقال
صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یکی پنج مثقال بقدر فلفل حبها سازند مقدار شربت دو حب است حبی دیگر جهت نزله
زعفران [illegible] افیون صمغ عربی تخم کاهو بیخ لفاح رب السوس نشاسته همه را برابر حبها سازند حبی که در نزله
زکام بارد جهت طبع نرم داشتن بعد از آنکه ارزن گرم کرده بر سر او نهاده باشند و تقلیل نوم و غذا و صبر بر تشنگی
نموده باشند سفید [illegible] صبر یکدرم مصطگی نیمدرم رب السوس تخم رازیانه فانید هر یکی دو دانگ سقمونیا [illegible]
کوفته با لعاب تخم کرفس دران جوشانیده باشند حب کنند حب جهت استفراغ ماده نزله [illegible] الف طبری نوشته
ایارج فیقرا نصف درم [illegible] مصطگی با نخود تخم کرفس هر یک دو ثلث درم غاریقون تربد سفید هر یک یکدرم [illegible]
[illegible] یکدرم [illegible] افسنتین رومی یکدرم و نیم صبر اسقوطری سوای صبری که در ایارج باشد دو درم همه را
کوفته و بیخته با آب ورق ترنج یا ورق بادرنجبویه حبها سازند دو مثقال با آب فاتر بدهند و شربت در ده روز
بدهند و حبهای [illegible] بکار می آید انشاء الله تعالی در سعوطات خواهد آمد حبهای [illegible] حبی که بدبوی
بینی دور کند [illegible] جوزبوا لونگ دارچینی هر یک یکدرم کوفته و بیخته با شهد غلوله کرده بخورانند و بول شتر در
بینی چکانند حبی که جهت بند شدن بینی و زکام نافع است [illegible] دانه الایچی خورد هر یک یکدانگ [illegible]
[illegible] تالیس [illegible] زیره سفید هر یک یکدرم قند سیاه کهنه بیست و چهار درم غلولها سازند و هر روز یکدرم
کرده [illegible] بخورانند حبی دیگر جهت زکام و نزله و تشنگی آواز نافع است [illegible] الایچی دارچینی هر یک
[illegible] هفت ماشه [illegible] تالیس [illegible] زیره سفید [illegible] هر یکی یکدرم عاقرقرحا [illegible] کوفته و بیخته
با قند سیاه کهنه [illegible] ادویه [illegible] حبها بندند [illegible] ماشه تا هفت ماشه بخورانند حقنه که جهت [illegible]
[illegible] تعدیل مزاج و استعمال [illegible] اگر این تدابیر منجح [illegible] اسقوطری تجویز کرده بگیرند [illegible]
[illegible] ورق لسان الحمل هر یکی [illegible] بجوشانند در آب تا [illegible] شود و آب صاف کرده بگیرند مقدار [illegible]
این آب [illegible] درم تا بیست درم روغن [illegible] بیندازند و حقنه کنند و روغن [illegible] این قسم سازند که در روغن گل خالص

خالص جوز لسرو انداخته خوب بجوشانند تا اثر و قوت جوز در روغن آید و حقنه لینه که در مرض سرطان علی
طبری تجویز کرده و جهت اماله ماده نزله نیز معمول است نسخ آن بعضی گذشته و بعضی انشاء الله تعالی خواهد آمد
حلوای هندی که آنرا اب پاک گویند جهت زکام و تنفس نافع است انشاء الله تعالی در ادویه خاصه زبان
بیاید از کلمه پنجم ادویه الفیه خاییه خمیره بنفشه است که نفع میکند زکام و نزله نازله بصدر و سرفه که از
حرارت بود و خشونت حلق و سینه را دفع کند و ترطیب دماغ و آلات تنفس نماید و تبهای حاره و حرقه بول را نیز نافع
آید برگ بنفشه چند بار و چند قند یا نبات مثل گلقند بسازند و در تحفة المومنین نوشته که بنفشه تازه از اقماع
و ساق پاک کرده با نصف آن شکر کوبیده چند روز در آفتاب نهند و هر روز بر هم زنند و اگر شکر کمی کند قدری
اضافه نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک را در آبی که بنفشه را چند جوش داده باشند یک روز خیسانیده با مثل او
شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند قدر شربتش از یک مثقال تا ده مثقال است و چند نسخه خمیر خشخاشیه است که جهت زکام
و نزله مشهور است بعضی نسخ آن در ملفوظ دوم ادویه راس مذکور شده و بعضی از آن در کلمه ششم در ذیل اشربه انشاء الله تعالی
مسطور خواهد شد و معلوم شده هر مرکبی را که بقوام نرم گذارند بنام شربت و بعضی را که بقوام سخت مانند معجون
رسانند بنام خمیره در عرف اینجا موسوم شده پس ادویه خشخاشیه که در باب نزله دوای است عظیم النفع و در خمیرهای
خشخاش که سابق گذشته و شربتهای خشخاش و لعوقهای خشخاش که درین مبحث و در مباحث آینده مثل ادویه صدریه
و در لعوقها و یاقوتها که خواهد آمد خواهند جست از کلمه ششم ادویه الفیه دالیه چند دوای متفرق و یاقوتها
که نوشته میشود دوائی که بطلان شم را نافع است شونیز را مثل غبار سایند و در زیت عتیق بیالایند و علیل را
بفرمایند که دست پر از آب کرده و سر را جانب خلف سرنگون داشته ازین دوا در بینی بنفشد معا بکشد در سه روز
یا سه بار و عمل کند اگر لذع بهم رسد در روغن گل یا روغن کدو سعوط کند دوائی دیگر جهت نقصان و بطلان شم
بول شتر اعرابی در آفتاب خشک کنند و بوقت حاجت در آب مرزنجوش یا آب برگ چقندر حل نموده بچکانند
دوائی دیگر خربق سیاه بوره شونیز ساییده بزهره گاو آمیخته به بینی چکانند دوائی که نتن بینی را نافع
است سلیخه حماما هر یکی یکدرم و سدس هر چهار درم و دو ثلث درم بعسل بسرشند و اندرون بینی را بان تلطیخ نمایند
و این دوا ابدال قراطن مشهور است دوائی دیگر جهت نتن بینی فشار کنند ربع جزو قسط و سنجاس شب یمانی زعفران
هر یکی جزوی باریک ساییده قدری ازین دوا بمغرفه میل در بینی علیل که او را استلقی خوابانیده باشند سر دهند
دوائی دیگر که مفرد و مرکبا در نتن انف که بسبب تعفن اخلاط مجتمع در مصفاق باشد بکار می آید هست سعد
سنبل گل نسرین قصب الذریره حماما قرنفل برگ مورد برگ گلسرخ صبر اقاقیا مازو مشک کافور سک و سعوطات
دیگر مرکبات نافع باین مرض در هر باب انشاء الله تعالی خواهد آمد دواهائی که از راه تنفس حبس خون رعاف

کنند عصارهٔ لحیة التیس اقاقیا گلنار گلسرخ عدس بارزد عصارهٔ برگ عصارهٔ برگ امرود عصارهٔ عنق الرحمی
دواهای که از جهت تبرید قطع خون رعاف کنند افیون کافور بزر البنج تخم کاهو عصارهٔ برگ بید عصارهٔ شکوفه
خرما عصارهٔ برگ کاهو و مرکبات الحمل دواهای که از سبیل تغریه منع خون رعاف کنند گرد آسیاها کندر
صمغ عربی دواهای که از سبب داغ دفع رعاف کنند مثل قلقطار و انواع زاجات است دواهای
رعافیه که حبس خون بنا ... کنند سرگین خر با آب یا روح آب قنا ... آب باقلی مدقوق عصارهٔ کرات آب ... آب
روس فرس لعاب بزرگ ... آنکه ... با فتیله میشود در ... اگر تعلیق کند صاحب رعاف سمان زمان
رعاف ... شود دواهای که معلق باشند ... تعلیق ... مفید است دیگر مرکبات انشاء الله تعالی
در ... خواهد آمد دواهای که در نزله و زکام ... جهت تفریح سر و دفع رطوبات از راه جلد احتیاج باشد
می ... مثل خردل ... شیر ... است دواهای که در مرض عطاس جهت منع عطسه بکار
می آید و بعضی تدابیر مانع عطسه ... از جمله مانعات عطسه سعوط بروغن گل است و روغن بید
شده ... است و ... مخصوص ... با دهان مرطبه و اشیاء حاره بالفعل مثل ... مطبوخ خرق ...
و ... پر کردن و روغن گرم در ... و تحمیم راس ... و استشمام تفاح و استشمام سفنج بحری و اشتغال
از آن بسبب افتادن ... یا نوم ... و شدت ... کردن این هر واحد از قاطعات عطسه است و از جمله
موانع تحدید نظر ... و دلک اذن و عین و اطراف و ... و تقلب و تحرز از دخان و غبار است دواهای
که عطسه آرد و ... است ... مثل استشمام ... افیون و قضبان بادرنج
و زراوند است و بعضی شدید مثل خربق ... جند بید ستر و کندش و فلفل و خردل و عاقرقرحا و سنبل ...
بری و ... است ... دواهای ... باطن ... اصوب از ... است دواهای هندی در امراض ...
بکار آید دوای که رعاف را بسبب غلبهٔ حرارت و گرمی آفتاب باشد بند کند ... سوهته ...
با ... هر یک یکدرم جوشانیده یا ترکرده ... بنوشند دیگر آمله نه درم در دو سیر آب ترکنند
چون نرم شود آب بستانند و شکر سپید نه درم انداخته بنوشانند و آمله را بر تارک گذارند و مراد از سیر
بیست و چهار تولچه است دیاقوذا یونانیان شربت خشخاش را گویند که از پوست و تخم خشخاش ترتیب کرده
باشند و بعضی بر شربت خشخاش مطلق لفظ دیاقوذا اطلاق کرده اند بهر طور چند نسخه این که ... قرابادین
... است مرقوم میشود دیاقوذا که در نزله و زکام بسیار حار که مادهٔ این رقیق و حاد باشد مستعمل
میشود ... در هشت من آب باران ... روز دیگر این قدر
... که ... صاف کرده ... هر یک ... قوام ... هشت درم

هفت درم با شکاب بیخته بسازند و **یا قوتوا دیگر** اصل السوس سه درم بنفشه صمغ عربی هر یک یک مثقال خشخاش سفید با پوست
خشخاش سیاه با پوست هر یک ده مثقال آب انار شیرین بیست مثقال قند سپید صد درم شربت سازند و **یا قوتوا**
بنفشه دیگر تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خبازی بهدانه شیرین هر یک یک درم مغز قطونا ده درم اصل السوس بیست
درم کوکنار که تخم از وی نگرفته باشند بیست عدد جمله دو شبانه روز در شش رطل آب باران بخیسانند پس
با آتش نرم بپزند تا به نیمه آید صاف کنند و همین قند سفید بقوام آرند این دو نسخه از شفائی و نسخه اول از
منهاج منقول است و **یا قوتوا** موافق نسخه شاهی اصل السوس بنفشه صمغ عربی هر یک یک مثقال بهدانه تخم خشخاش
سفید تخم خشخاش سیاه پوست خشخاش هر یک ده مثقال آب انار شیرین بیست مثقال شکر سفید نصف من و **یا قوتوا**
موافق نسخه جلالی به نزله و زکام و سرفه و بحوالی و نفث دم نافع است بگیرند صد عدد کوکنار تازه که هنوز نیم خشک باشد
و در خوردی و بزرگی میانه بود و آنرا با تخم نیمکوب کنند و در هفت من آب بجوشانند چندانکه سه یک
فرود آورده در همان آب دو شبانه روز تر دارند و اگر نرم نشده باشد باز با آتش آهسته بپزند تا مهرا شود پس
بفشارند و آب صاف کرده سه من و نیم آب عسل و بنفشه هر یکی سی استار اضافه کرده بقوام آرند پس بگیرند اقاقیا
زعفران گلنار عصاره لحیة التیس از هر یکی یکدرم و سائیده با این شربت بیامیزند و اگر در سینه خلطی غلیظ بود و سپستان
میفختج هم انگبین داخل کنند **از کلمه هفتم** ادویه الغنیه ذالیه ذرور منتظر آمده **ذروری** که طبری در
معالجه ورم کثیر الارجل که از استفراغ بدن و استفراغ خاص راس گذشتن چند روز و اطلیه بسته باشد و نگذاشتن
بعضی طلاهای ملین نرمی هم پذیرفته باشد و بر جا ماده و غلظ خود باقی بود اول اندرون بینی بسرکه تر کرده این دوا
بپاشند حضض یکدرم خربق و ثلث یکدرم عروق عرطنیثا یکدرم خزف سفید دو درم کوفته و بیخته ذرور سازند
ذروری که بواسیر الانف بعد کلک زدن بر بواسیر باید پاشید قلقدیس قلقطار شنجار زنگار زرنیخ سیاه
شب یمانی مساوی کوفته و بیخته بکار آرند و اگر از تندی دوا بینی ورم کند چندی در مهلت دهند و بموم روغن که از موم
روغن گل و عسل ساخته باشند استعلاج کنند **از کلمه هشتم** ادویه الغنیه رائیه رب خشخاش در روغنها است
رب خشخاش از تالیفات قدما است جهت نزلات حاره بغایت نافع است کوکنار راسته تخم دویست عدد
بکوبند و یک شبانه روز در صد مثقال آب تر کنند و بجوشانند تا بنصف آید پس صاف سازند و با صد و پنجاه درم شکر
یا عسل یا ثلث بقوام آرند که مثل لعوق غلیظ شود و بعده اقاقیا زعفران یا رب لحیة التیس هر یک درمی کوفته و بیخته
بسرشند و گاهی بغیر اضافه این دواها ساده بکار میبرند **روغن آخر** انفتاح خیاشم مصروع کنند و نسخه آن
در ملفوظ سوم ادویه راس گذشته **روغن ابرسا** سعوط آن بروغن منخرین را دفع میسازد زیر کام و
نافع لسر و حافظ صحت بصر باشد و غرغره بدان همراه ماء العسل نافع است جنون و قصبه ریه و ماالیدن الی

گشودن افواه بواسیر و اشامیدن آن جهة دفع سمیة قطر و بیخ و کشنیز مفید و یکوقیه او مسهل قوی و بدل آن روغن
غار است **روغن بادام تلخ جبلی** تسعیط بآن جهة خشم سددی رحمی ممدوح است **روغن بان**
طلا بآن مقدم سر را منع نزلات و تسخین و تخفیف دماغ کند و تسعیط بآن مقوی دماغ و مفتح سده آن باشد و نسخه
آن در ملفوظ سوم ادویه راس گذشته **روغن بنفشه** اسعاط بآن نافع است خشمی که بعد بیماریهای حاد و حار و
تحلیل بسیار از غلبه سوء مزاج یابس بهم رسد **روغن خشخاش** که به نزله و سرفه گرم مفید است این هر دو روغن
در ادویه صداعیه گذشته **روغن سورنجان** که می برد بلغم منخرین را خواهد آمد **روغن غار** اگر بقلیلی
مشک و عنبر مخلوط کرده بر مقدم سر بمالند نفع میکند به توالی نزلات و تسخین سر و ازاله برودت آن کند و نسخه
این در ملفوظ سوم ادویه راس گذشته **روغن کدو** نافع است خشم یبسی و در ادویه صداعیه تحریر
یافته **روغن کندش** تسعیط بآن و استشمام بدان نفع میکند خشم را **از کلمه نهم** ادویه الفیه زائیه منقوطه
زبد بضم زا است که آنرا بفارسی مسکه گویند این اگرچه از ادویه مفرده است اما ترکیب طبعی دارد از بعضی اجزای
دهنی و اکثر اجزای سمی مرکب است و چون مشتمل فواید جلیله نافع بامراض جلیله بوده درین مجموعه اوردن فواید
این در هر باب وانمودن مناسب نموده و فایده آن که مناسب این باب است اینست که تدهین بآن نشیر دالطلی
الفت را مبری و شافی است و دیگر از ادویه زائیه **زیت** است یعنی روغن زیتون وقتی که پنبه بآن ترکرده
قرکوم بردارد و حمول بسازد و شب بران بخوابد نفعی عجیب ازان دریابد **از کلمه دهم** ادویه الفیه سینیه
سعوطی که نتن رائحه انف زایل کند مر را در آب نعناع حل کرده در بینی بچکانند **دیگر** عصاره قوتنج نهری بجوید را
بشراب عتیق عصاره حماض چهار برنج جزو لیسر شنده و بهلیله تسعیط کنند تا اثر آن بجزو مقدم دماغ که مبدا قوت شم است برسد
رطوبت عفنه را غسل کند **دیگر** برگ آرشلیشعان باشراب سخته صاف کرده بچکانند **دیگر** تسعیط شراب ریحانی تنها هم
مرات ازاله بوی بد بینی کند **دیگر** سنبل الطیب مشک قرنفل هریک یکوقیه در سه رطل شراب ریحانی بخیسانند و صاف کرده استنشاق
کنند و فتیله بآن شراب ترکرده داشتن و غرغره بآن شراب کردن نیز مفید است **دیگر** استنشاق بول خر میگذارد نتن انف را
البته **دیگر** ورق عنب الثعلب را بکوبند و بفشارند و بجوشانند و صاف کرده بروغن بنفشه یا نیلوفر یا سفیدی بیضه
یا شیر جاریه بچکانند **سعوطی** که بطلان شم را نافع است شونیز را باریک مثل غبار بسایند و بزیت عتیق حل کنند
و چند قطره را بترتیب معلوم سعوط نمایند **دیگر** خربق سیاه بوره شونیز سائیده بزهره گاو بچکانند **دیگر** شونیز
مرزه کوهی تخم حنظل خربق سفید و بعضی بیخ سیاه هم بنظر آمده کوفته و بیخته ببول جمل اعرابی ترکرده در آفتاب
بگذارند که خشک شده قابل بستن حب گردد حبها مثل عدس ساخته وقت حاجت یکعدد را در یکقطره روغن خیری بجوش
خشک کرده سعوط نمایند **دیگر** جهة خشم تخم حنظل قطلنیا شونیز بورق بالسویه سه بار بسرکه بسایند و خشک کرده

کرده بمرارهٔ گاو و جهاب است وقت حاجت بعد حمام و انکباب بر آب گرم بتقویت تمام استنشاق نمایند اگر از تسعیط این قسم
چیزها لذع و حرقه بهم رسد تدارک بچیزی که در بدایت کلی ذکر شده بعمل آرند فایده تسعیط مشک محلول در روغن بان
مفتح سدد و مقوی دماغ است سعوطی نافع بکسی که بوی نیک احساس کند و بوی بد نه دریابد اینست که مشک را
همیشه تسعیط کنند تا وقتیکه این زایل شود سعوطی نافع بکسی که بوی بد ادراک کند و بوی نیک نه اینست که هلیله
چند بید ستر تسعیط کنند تا هنگامیکه این مرض زایل گردد سعوطی که تلهب و تسقیط منخرین فرو نشاند روغن گل با آب
حی العالم زده استنشاق کنند دیگر روغن نیلوفر را با قدری گلاب بهم زده در بینی کنند سعوط جهت جفاف
بینی که از خشک شده مانند خلط لزج در بینی بهم رسد اول با آب گرم سعوط کنند باز بروغن بنفشه یا بادام یا روغن گل
یا بادام تلخ قدر یا بادام تسعیط کرده طعام تناول کنند و اطعام با مراق اولی است و جهت جفافی که از گرمی و خشکی باشد مرق و مرطبات
است اکل و شرب یا سعوطها سعوط جهت بواسیر انف قلقدیس را بسرکه حل کرده سعوط نمایند سعوط دیگر جهت بواسیر
انف روغن سرکه و گلاب و لعاب حلبه باهم ممزوج نموده مرات تسعیط کنند سعوط دیگر جهت بواسیر انف که بتدریج
زایل کند بگیرند انار ترش و بکوبند با پوست و با ثفل بهم پخته کنند و یک روز در طاس مسین نهند و روز دیگر ثفل جدا کنند
و نرم بکوبند و شیاف سازند و آب آنرا که در طاس مانده باشد هر روز بهمان آب شیاف بسایند و بچکانند و اگر
در حین پختن قدری نوشادر داخل کنند قوی تر شود و بعضی قلقطار و زنگار بهم داخل میکنند و اگر انار ترش تازه
حاضر نباشد پوست انار در آب انار دانه بپزند همچنین است در منهاج شیخ رئیس رحمة الله این نسخه را که مختار
جالینوس است چنین نوشته بگیرند آب انارین که بهرده و را با تخم و پوست فشرده باشند و طبخ دهند طبخ بسیار پس بردارند در
انا مسی یسیر بگیرند ثفل را بکوبند که مثل عجین شود و در هوا نهند این ثفل را از آب انارین مذکور قدری که نرم شود
پس ازین شیافهای طویله بسازند و در بینی نهند و بگذارند و بعضی اوقات برآورده رخصت دهند و در حالت رخصت بینی
خشک را بهمان عصاره ها طلا کنند و مواظبت برین تدبیر کنند و این نافع است و هم به بواسیر و هم بقروح و از منافع وی است
که اثر تغییر ایلام شدید میکند و گاهی ساخته میشود این دوا از سه قسم انار حامض و حلو و عفص اگر ناسور صلب باشد انار
حامض زیاده انداخته میشود و اگر کثیر الرطوبة باشد از عفص افزوده میشود سعوط قوی تر جهت بواسیر بینی که قبل سم
سوخته توبال مس سوخته قلقند قلقطار بیخ سوسن سفید زاج سیاه نطرون اجزا مساوی کوفته بیخته با آب انار
ترش یا شراب انگوری با مثل آن تسعیط کنند و اگر فتیله با آب انار ترش یا سرکه انگوری یا شراب انگوری تر نموده
تر کنند و این داروها بران پاشیده در بینی نهند هم مفید افتد سعوطی که بمرض خنان نافع است مازو را شکسته
در آب انار شیرین یکشبانه بجوشانند تا آب در جذب پس خشک کرده نصف آن انزروت و کندر بیامیزند بار دیگر با آب
اناری که مازو را دران جوشانیده باشند خمیر کرده سعوط کنند و غرغره کردن باین دوا هم باین مرض نافع است

سعوط دیگر جهت خفقان شکار را در موم و روغن حل کرده همیشه سعوط کنند تا مرض بکلی زایل شود سعوط با آسلق
ممزوج همراه کرکی نفع میکند به تجربه رسیده سعوط عصاره جوز سرو تازه نافع است به قولوس که عبارت از ناصور باطنی
انف است سعوط که بر ریش ناصور بینی نافع است نوشادر اشق از هر یکی دو درم قلقند سوخته زاج سوخته از
هر یکی بال نحاس هر یکی نیم درم همه را بهم کوفته با نمک خمر در آفتاب در ماه حزیران یا تموز نهند و هر روز مکرر بجنبانند
تا خشک شود و بوقت حاجت به آبی مناسب بسایند و در بینی بچکانند یا فتیله را بآن آلوده در بینی نهند دیگر
که ریش بینی کنده شده را سودمند بود زاج قلقطار شب یمانی مازو توبال مس هر یکی نیم درم زراوند مدحرج شش درم
کندر دوازده درم همه را بکوبند و در نیم من آب بپزند تا بقوام انگبین آید سعوط کنند یا فتیله آلوده در بینی نهند
سعوطات که جهت رعاف بکار آید کافور محلول در سرکه یا عصیر لسیر یا آب آس یا آب بادروج یا آب عصی الراعی دیگر
کافور یک جو در یک درم عصیر کزبره حل کرده دیگر آب سرد ممزوج بسرکه دیگر عصاره لسان الحمل با کافور و گل مختوم
دیگر عصاره عصی الراعی با گل مختوم کافور منع رعاف کند دیگر زنگار بسرکه سائیده از جمله کاویات است
دیگر سعوط بدم حمار تجربه بدم حمام نفع میکند رعاف حجابی را سعوطی دیگر نافع بجمیع اقسام صعبه رعاف خصوصا
رعافی که از حدت و مرارت دم باشد از مجربات حکیم علی شارح قانون روغن بنفشه بادام و سرکه هر دو را
ممزوج نموده استنشاق فرمایند انسعوطی دیگر که رعاف را حبس کند کافور ربع جزو کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته
مازو و سرکه سوخته اقاقیا پوست انار ترش کندر صدف سوخته شادنج مغسول هر یک جزوی کوفته بیخته با آب
بادروج در بینی بچکانند دیگر قوی تر که خون آمدن را از بینی باز دارد کافور چهار دانگ افیون کندر صدف
سوخته شادنج هر یکی سه درم قرطاس سوخته زاج سوخته شب یمانی بریان مازو در سرکه سوخته عصاره لحیة التیس گلنار
دم الاخوین هر یکی چهار درم بکوبند و ببیزند و با عصاره بادروج و عصاره لسان الحمل بسرشند و خشک کنند سه بار مکرر بآن
عصاره ها سرشته و خشک کرده قرصها ساخته نگاه دارند و بوقت حاجت بچیزی مناسب بسایند و در بینی بچکانند
سعوطات هندی سعوطی که خشم را سود دهد با برگ چوب نار جهلتی نمکسنگ همه را برابر گرفته در روغن تلخ
یعنی روغن سرشف که بوزن مجموع باشد بجوشانند و صاف نموده بچکانند دیگر کلونجی با بول خر سائیده هر باد او
بچکانند دیگر بول شتر هر روز بچکانند دیگر بول تر تازه سائیده سعوط نمایند و این دوا بخورند زیره سفید سفیده
اجواین نمکسنگ با سندرج پلپل چترک هر یک یک درم تتری اجود گل [illegible] حبیب بال پلپل هر یک سه درم مغز [illegible] درم
کوفته و بیخته هر روز دو درم بخورند از کلیات دهم ادویه انفیه شبیه شربتها و شمومات و بعضی شیافات است شربت
آلو ممزوج به شربت بنفشه یا شربت نیلوفر در قروح حاره بینی بکار می آید شربت تخم خشخاش که در اول کام و حلق و
نزله حاره جهت تعدیل قوام خلط رقیق و منع انصباب آن بحلق بعد فصد اگر وقت و قوة تقاضا کند بکار می آید از تخم خشخاش

خشخاش شیره غلیظ بگیرند و بدارند و قند را جدا قوام دهند و از آتش فرود آرند چون لب سرد شدن نزدیک آید شیره تخم خشخاش
در قوام قند آمیزند و بر هم زنند و باز بر آتش نرم گذارند تا بقوام عود کند و اگر خواهند لوز سازند قوام سخت کنند و بعضی
نیم من تخم خشخاش را با چهار من آب یک شبانروز می خیسانند پس او را نیکو فته کرده در ان آب می پزند تا بنصف رسد پس
صاف میکنند و یک من شکر داخل کرده بقوام می آرند شربت خشخاش نافع نزله و زکام که با حرارت مفرطه باشد و رفع
سعال یابس و سل و دق مفید بگیرند کوکنار سفید فربه دو صد عدد و در چهار رطل آب شیرین یک شب تر کرده بگدازند پس
خوب جوشداده فرود آورده بگذارند تا سرد شود پس بهست بالیده صاف کنند و سه رطل شکر طبرزد داخل کرده بقوام
آرند شربت زوفا که در زکام و نزله بارد مفید و از منهاج مستفید است انجیر زرد خشک پانزده عدد مویز منقی بیست دانه
حلبه تخم کرفس تخم رازیانه بنفشه پرسیاوشان زوفا خشک هر یک پنجدرم بیخ مهک ده درم جوشانیده صاف کنند [illegible] صبح
چهار درم با دو مثقال معجون زوفا بدهند و بعضی اطبا درین شربت سه درم زراوند مدحرج و پنجدرم فراسیون [illegible] افزوده
و نسخه معجون زوفا در ادویه مفرده خواهد آمد شربت نزله که جهت نزله حار و بارد مجرب و معمول این مصنف [illegible]
جهت محرورین بعضی اجزای حاره آن کاسته و برای مبرودین و معتدلین همه بحال داشته بکار برده میشود [illegible]
و دفعه عسر و تسلیس نفس هم میکند بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم فراسیون پنجدرم پرسیاوشان اصل السوس زوفا خشک بادیان
جو بقشر تخم خطمی تخم خبازی تخم کتان گاو زبان هر یک هفت درم انجیر زرد بیست دانه عناب سی دانه مویز منقی چهل دانه
سپستان پنجاه دانه آنچه کوفتنی است جو کوب کرده در سه رطل آب یک شب بخیسانند و صبح بجوشانند هر گاه بنصف بماند مالیده
صاف نموده ترنجبین خراسانی یک رطل قند سفید دو رطل داخل کرده بقوام شربت آرند قدر شربت این پنجدرم تا هفت درم
شربت نزله دیگر از مجربات قبله گاه که جهت نزله حاره و رفع قبض سعدیل است انجیر زرد سه دانه عناب و لاتی بیست دانه
سپستان پنجاه دانه پرسیاوشان سه درم حب الآس کثیرا هر یک پنجدرم تخم خطمی هفت درم اصل السوس تخم خشخاش سفید
هر یک ده درم جو بقشر پانزده درم بنفشه مربی سی درم ترنجبین یک صد و پنجاه درم شربت سازند قدر خوراک ده درم و اگر تلیین مطلوب
باشد با آب ریحان کرده بدهند شربت نافع زکام حار و نزله و سعال کثیرا یک درم کشک شعیر تخم خطمی بهدانه مقشر [illegible] هر یک
پنجدرم زبیب منقی اصل السوس هر یک پانزده درم عناب بیست دانه سپستان پنجاه دانه بجوشانند و شربت سازند [illegible]
حاجت پنجدرم بنفشه مربی را با سه وقیه این شربت بدهند و اگر ماده غلیظ باشد این اجزا دفعتاً بیخ زیاده کنند زوفا خشک
پرسیاوشان هر یک شش درم پوست بیخ رازیانه چهار درم انجیر ده عدد شربتی که نزله حاره و عطش را تسکین دهد بسیار نافع
است لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا را با آب انار شیرین یا با جلاب شربت سازند مسموع شد که سده ضعیفه خواه از زکام
باشد خواه از تحلیل بلغم خام بکشاید شونیز را در سرکه شبانه روز بخیسانند باز خشک کرده بریان کنند و کوبیده در صره بسته
بو کنند بعضی جنبانیدن یک شبانروز در سرکه و نقید نموده اند [illegible] تمام [illegible] هم [illegible] فائده دارد

شمم لعبر جمل رابل میکند خشم را و تفتیح میکند سده مصفاه را شمم زهر نارنج تحلیل میکند زکام خفیف را و طرد میکند ریاح را
و تقویت می بخشد دماغ را شمم بادروج نفع میکند نزکام و تسکین می بخشد عطاس را در مزاج بارد رطب و در مزاج حار هیجان
می آرد عطسه را و می باید که چشم را بروز همص نکند کسی که عطسه آید او را از اشتمام بادروج اگرچه عموما وقت عطسه تسخین باید
اما در عطسه که از بادروج آید البته چنین نشاید شمم لیمون نفع میکند نزکام و تسخین میکند دماغ را شمم بوی زیاد نفع میکند
نزکام شمم مشک نفع میکند به نزلات بارده شموم شمامه که از عنبر مثل تفاحه ساخته باشند نفع میکند به نزلات
بارده و بلغمیه شمم یاسمین نفع میکند به نزله بارده شمم نرگس میبرد نزلات حاره و تفتیح میکند سده دراس را شمم زهر
اترج نفع میکند به نزلات و تفتیح میکند سده مصفاه و تقویت و تسخین میکند دماغ را شموم مائی که در حکه الف که از طلوع
البحره ماده بهم میرسد بعد تنقیه بدن و معده بکار آید اشتمام هر واحد از گل بنفشه و نیلوفر و جمیع گلهای فواکه بارده که صندل و
کافور است شموم مائی که جهة رعاف نافع است آنست شمم سرگین خر تنها و سرکه یا ان پاشیده نافع است برعاف
شمم کمون مسحوق بخل قطع میکند رعاف را اشیافی که اطبای قدیم بجهة خون آوردن از بینی ساخته اند کندش
مویزج فرفیون کوفته و بیخته بزهره گاو سرشته شیاف سازند و بوقت حاجة در بینی نهند که رعاف جاری کند از کلیه دوازدهم
ادویة القلبیه ضمادیه منقوطه ضمادات است ضمادی که بر سر و جبهه گذاشتن حبس رعاف کند کافور افیون هر یک ربع جزو
گل ارمنی عصاره لحیة التیس گلنار عدس مقشر هر یک یکجزو کوفته و بیخته بسرکه انگوری سرشته بر تارک گذارند
ضمادی دیگر آرد جو گلنار اقاقیا عصاره لحیة التیس صندل سفید افیون هر یک سه درم کافور دو درم بگلاب سرشته ضماد
کنند ضماد آس مضروب بخل بر سر ضماد سر با حاجبین بزبل بقر تازه که هنوز گرم باشد ضماد سداب با سویق
و سرکه ضماد آرد جو بآب خرفه یا آب ساده ضماد لوبیا بسرکه بخته و ورق خلاف و ورق کرم و فتیج و گلشنج هر
از اینها را باریک کوفته و بدقیق شعیر آمیخته بر جبهه و تارک سر ضماد کردن منع رعاف کند و خرقه کتان مغموس بگلاب که بر برف
سرد کرده باشند نیز حبس رعاف کند ضمادی که رعاف مفرط را باز دارد خاصه که اول آب قوی البرد بر سر ریخته عفص ان
ضماد کنند مازو سبز پوست انار گلسرخ خشک هر یک جزوی عدس مقشر دو جزو حضض یک جزو همه کوفته و بیخته باب آس و گلاب
سرشته بر تارک و جبهه نهند ضماد لادن بمقدم سر نفع میکند به نزلات ضمادی نافع به نزله حاره دقیق حنطه خرنوب
مرکنند سرشته را با سفیدی بیضه بر جبهه ضماد کنند و بگر طباشیر مرداق کنند با بیاض بیض از کلیه سیزدهم
ادویة القلبیه طائفه بعضی طبخات و طلاها است طبیخ نبات حرف که موسوم بحریق است با شستن سفر آشامیدن نفع میکند
به نزله طبیخی که جهة زکام و نزله حار و بارد همیشه معمول است و اکثر افرجه نافع بهدانه یکدرم و جهة بعضی کم و زیاد هم کرده میشود
اصل السوس خراشیده شکوفته دو درم عناب ولایتی هفت دانه سپستان بیست دانه در یکرطل آب بجوشانند هرگاه نصف ماند صاف نموده شیرخشت
نیم توله هفت درم داخل کرده بنوشانند طبیخی که در زکام حار صفراوی بعد تقلیل ماده بفصد و صلاح غذا مفید است عناب هفت دانه و

مانند دانه اجاص بیست بیست دانه سپستان سی دانه اصل السوس نیمکوفته بنفشه تخم خطمی نیمکوفته هر یک شش درم همه را جوشانیده
صاف کرده ترنجبین هفت درم بنوشانند و در کام جا کند با بخارات دهم باشد بعضی اجزای مناسب
طبیخی که در کام ... این مناسب است اصل السوس مسحوق یکدرم بنفشه مربی پانزده درم ترنجبین فانید هر یکی
بیست درم ترنجبین سی درم آلو شیرین انجیر سیاه هر یکی بیست عدد عناب سی عدد همه را بدستور متعارف بجوشانند
صاف کرده بقدر تحمل علیل گرفته هفت درم فلوس خیار شنبر تنها کرده صاف کرده بنوشانند اگر چه متقدمین با وجود
با مثل این مطبوخات ننوشته اند اما بقدر یکدرم و نیم یا دو درم افزودن احوط و اسلم است
نزله را سود دهد بنفشه خشک پنج درم اصل السوس مسحوق کرده دو درم در یک رطل آب تر نمایند پس با تش ملایم بجوشانند
که نصف بماند ترنجبین بیست درم در آن حل کرده صاف کرده بیاشامند طلائی که سر جوشیدن بینی
مانند ملیله زرد و بروغن گل یا روغن بنفشه یا دام سائیده طلا کنند طلائی جهته بوئی که در بینی در دو پیدا شود
هر یک نیمدرم گل مختوم یکدرم گل ارمنی دو درم بگلاب سرکه انگوری طلا کنند و طلائی و روغن گل
مرداسنگ تنها هم کافیست طلائی که جهته قرحه باطن بینی که بواد و رود و حرقه با آن می ریزد
بینی و جهه باین نفع می بخشد شیاف ابیض و صندل سفید حضض بگلاب و آب بقدر الحاجة و آب حی العالم طلا کنند
طلائی که ورم غیر منفتح بینی را که از فصد و استفراغ و التزام به پرهیز رفع نشود طلا کردن این اطلا و ضماد
مرضا مقل هر یک نصف درم زعفران طلب مرداسنج انزروت هر یک یکدرم همه را باریک سائیده لعاب اسپغول
زیت بجوشانند تا غلیظ شود پس این دوا ها سائیده بر آن پاشند و بر هم زنند تا مختلط شود روز و شب طلا میکرده باشند
که قرحه های بینی خشک کند سرب سوخته شراب کهنه روغن مورد در هم آمیخته بر آتش ملایم چندان بجوشانند که
مسین نگاه دارند و بکار آرند و اگر رطوبت در قرحه ها بسیار بود سفید آب و مرداسنگ اضافه کنند طلا جهته نتن بینی که از قرحه
باطن بینی بهم رسد بگیرند خربق خردل از هر یکی جزوی و باریک بسایند و بر قرحه طلا نمایند تا عفونت آن بخورد و قرحه
بر آید بیشتر با این طلا تطلیه قرحه نمایند بگیرند یک انار شیرین و بکوبند آنرا با پوست و تخم آن و عصاره گرفته یا دو درم یا کمتر از آن
قشور نحاس یکجا کرده بجوشانند تا غلیظ شود پس هر روز قدری از این عقید در جوف بینی طلا کنند اگر از این هم به نشود
مرهمی که قلقدیس و قلقطار دارد در مرهم بیاید بکار برند طلا جهته نتن بینی که از رطوبه عفنه مستکنه غلیظ ناشی باشد قرنفل
ربع جزو سادج هندی نصف جزو سنبل الطیب یک جزو همه را کوفته شراب عتیق در خورانند و خشک کنند بیشتر آب انار که از تمام انار
با پوست و تخم گرفته باشند در خورانند و خشک کنند همچنین چند دفعه تشقیه کنند تا طعم دوا حاصل ... حاصل شود پس
دوا در هر سه روز یکبار در بینی طلا کنند و اگر از استعمال این دوا چشم ... بهم رسد این دوا ترک کنند و رجوع بمعالجه
نمایند طلائی که رعاف ... را سود مند بود دانش زعفران مر را مک سنگ گل ارمنی خطمی لادن کوفته و بیخته با آب

نخست بهیئة بینی بدست راست کنند وانبوبه بینیه بعده در بینی گذارند بالای آن این طلا نمایند طلائی که خون رعاف
بند کند آب برگ بید آب اطراف رز آب برگ امرود آب برگ آبی آب عصی الراعی آب برگ مورد در هم آمیخته گلاب داخل کرده
خرقه کتان با آن آلوده بر پیشانی و سر نهند دیگر آرد جو خطمی گل ارمنی اقاقیا عصاره لحیة التیس گلنار صندل اندکی کافور
وافیون بسرکه سرشته بر سر و پیشانی طلا کنند واین نسخه را در طلالی بغیر آرد با این اوزان نوشته اند اقاقیا گلنار افیون
عصاره لحیة التیس صندل سفید هر یک سه درم کافور دانگی همه را کوبیده بیزند بعرق گل بسرشند و طلا نمایند
دیگر از طلالی اقاقیان است گل ارمنی گلنار هر یکی جزوی کوفته و بیخته با آب برگ مورد و شاخهای رز بر سر طلا کنند
دیگر گچ کشته بسرکه حل کرده بر سر و پیشانی طلا نمایند مجرب است دیگر سرگین خر تنها و بسرکه حل کرده طلا کردن دیگر از نسخه
مطلقا مخصوص النفخه ارنب با آب خمیر کرده منخرین را بآن طلا کردن قطع میکند رعاف را دیگر عصیر کزبره رطب ضماد با قدری
اقاقیا بر خرقه طلا کرده بر جبین گذاشتن منع میکند رعاف را دیگر انجدان بر جبین و بعضی را بمقدم طلا کردن منع میکند رعاف دماغی که از جنب
دماغ باشد از کلیه چهاردهم ادویه النفیه عینیه یعنی عطوسات است که جهت سده مصفاه و بعض اقسام حشیم بکار می آید آنرا از عطوسات امراض این
انتخاب فرمایند کندش از خواص وی جلب عطاس و تحریک قوی است و تحلیل ریاح منخرین و تفتیح سده مصفاه کند و تحشیم را نافع است
واگر از استعمال آن عطسه بسیار آید و ساکن نشود بروغن بنفشه استنشاق کنند و گلاب با سرکه و برف بر سر گذارند از کلیه پانزدهم
اغذیه وادویه النفیه غیبیه منقوطه یعنی اغذیه و غراغر و غسولات است اما غذا اما پس غذای خشم که سبب آن گرمی باشد
انقصله بود فراریج است که این معتدل ترین طعامها است برای این غرض یا طیهوج یا کبک یا دراج باشد واگر میسر نیاید کنجشک
مزورات ماش و اسفاناخ و گاهی مزوره خل و شکر و روغن بادام کنند واگر زمان ربیع باشد ماء الجبن روغن
بادام و جلاب و گاهی سکنجبین مناسب است غذای صاحب … فراریج و طیهوج و کبک مزعفر
کرده اند واگر این چیزها ممکن نباشد گوشت حلوان بریان نرمیت و زردی بیضه نیم برشت نوشته اند در منع از البان
سمو کرده نکسر و تاکید فرموده اند و غذا جهت رعاف بکار آید چیزی لطیف و قلیل باید در رعافی را که از تختم و حدت
دم باشد غذای مغلظ دم چنانچه حصیه معمول با زوفیق نشاسته و مثل شیر برنج و بیضه بریان می شاید و کسی که عارض
شود او را رعاف اکثر در صحت غذای آن هم همین قسم غذاها و شیر تازه و گوشت حلوان شیر خواره و هریسه و طبیخ شیر و حلیم
است و از اغذیه ملایمه مرعوفین کاهوی سبز و عدسیه بسماق و سرکه و حصرم و مثانه گوشت و گاهی خود آش از زرد آلو و طبیخ
ملطف ضرر میکند و ادمغه و جلاج بهترین غذا ها است برای ایشان بلکه ابلغ … است برای رعاف … و …
کنند این و تکرار کنند و خوردن این و غذای صاحب زکام حار صفراوی در ابتدا ماء الشعیر است که دو سه روز
بر بیمارات اختصار کنند و از قرصیه اسفاناخیه سفیده جدا ماش مقشر و روغن بادام با سکنجبین اختیار نمایند و بعد سفیده
سقیده و زوال زکام حار اگر … در یابند زردی بیضه با قدری … کنند و در قدر … لطیف … بر میلان

شحم دجاج بریزند و در سیم زده بپزند پس فرود آورده بخار آنرا استنشاق کنند و شکر بخورند و تقسیم طعام جهة دوری یابد
سده استفراغ قوی مجربست و غذا جهة زکام حار دموی التزام بماء الشعیر عناب و شراب خشخاش و حریره کشکیو
قوت دم کند ضرر و غذا جهة زکامی که باشد با آن بخارات رطبه بلغمی حسوی است متخذ از نخاله و نشاسته
خشخاش مدقوق و حسوی از حنطه است که بجوشانیده باشند با آن انجیر و زبیب و زیره و رازیانه و برسیاوشان اصل السوس
با عسل دیگر فرخ حمام و عصافیر مطلوبه است و غذای ارباب زکام سوداوی در ابتدا ماء الشعیر مطبوخ خشخاش و حریره
متخذ از مثل نشاسته و روغن بادام و در انتها بعد استفراغات و تعلیه حصاف بر سیر از مثل لحوم جداء و فراریج سمینه
و روغن بادام باشد و اگر بلغمی باشد باید حسوی از نشاسته و دقیق باقلی و روغن بادام و شکر سفید باید و نیز خالص از لب سمید
خشخاش ساخته نوذری مدقوق و مغز بادام سائیده بر آن باشیده مدتها البعض غرغره مناسب اینمقام نیست غرغره
جهة حلق الف زبانی که سبب آن ماده متعفن در لهاة باشد نافع آید خردل کوفته با سکنجبین بجوشانند بر سر آن غرغره کنند
دیگر که بعد از غرغره اول بکار آید سنبل سعد قرنفل سک در شراب پخته تغرغر نمایند غرغره که ماده نزله را از ریختن بطرف
حلق باز دارد و بآب عدس و آب انار غرغره کنند و اگر نفع نکند باین غرغره رجوع نمایند تخم خشخاش پوست خشخاش
در آب عدس پخته غرغره کنند غرغره که منع نزله کند عدس اصل السوس هر دو را کوفته در آب بجوشانند و قدری
زعفران حل کرده تغرغر فرمایند غرغره دیگر که همین نفع دارد گلنار حب الآس نیم کوفته گلسرخ پوست خشخاش اندکی
کشنیز خشک در گلاب بپزند و سرد کرده غرغره کنند غرغره که زکام و نزله باز دارد و تبرید و تقویت دماغ کند و ماده را
غلیظ کند تا از ریختن باز ماند اول کشنیز و شکر زرد کنند پس بگیرند اقاقیا گلنار صندل سرخ نیم کوفته هر یکی دو درم عدس
مقشر سه درم گلسرخ چهار درم خشخاش ده درم با یکمن آب بجوشانند تا صد درم بماند بپالایند و بیست درم گلاب بیامیزند
هر روز بامداد و مقدار پنج استار غرغره کنند غرغره دیگر همدرین باب گلنار یکدرم و نیم اقاقیا تخم خرفه هر یک مثقال و
نیم صندلین نیم کوفته هر یک دو درم گلسرخ سه درم پوست خشخاش هفت درم همه را با یکمن و نیم آب بجوشانند تا صد درم
باز ماند بپالایند و کافور یک نیم دانگ و آب کشنیز ده درم گلاب پانزده درم آب سیب شیرین آب به آب امرود هر یکی
بیست درم آنها اضافه نموده دو سه جوش دهند و کافور حل کرده به پنج استار غرغره کنند غرغره دیگر
اعراض صندلین هر یک دو مثقال اقاقیا گلنار تخم خرفه هر یک سه درم عدس سماق تخم خشخاش هر یک چهار درم پوست
خشخاش سه درم در یکمن آب بجوشانند تا پانزده آثار بماند بپالایند و بیست درم گلاب سردی انداخته هر روز بمقدار
پنج استار غرغره نمایند اما از عطوسات عطوسی است که سر بدان عطسه مشام بگشاید و زکام را ابتدا تحلیل کند
انکه یکدفعه نطرون سرخ پنج و قیه هر دو را بسایند و ... بشکل حقه و بگل حکمت گیرند و یکشبانروز در آتش
نهند باز برآورده بسایند و بشراب انگوری در حمام سر بدان بشویند کلمه شانزدهم ادویه ...

و فلفل فیون است فتیله که خشم را سود دارد سعد سنبل صبر گلسرخ قرنفل کوفته و بیخته بآب پودنه بسرشند و شکل فتیله
ساخته در بینی نهند بعد از آنکه بینی را بگلاب سرکه چند نوبت شسته باشند فتیله که نتن بینی دور کند مشک کافور
هر یک چهار حبه اقلیمیا اقلیمیای انذرانی هر یک چهار قیراط مر مازو هر یک نیم درم بوره قصب الذریره گل نسرین قرنفل هر یک یکدرم
کوفته فتیله بعسل کرده ادویه بران پاشیده در بینی نهند فتیله دیگر جهت نتن بینی قلقطار قرنفل هر یکی یکدرم پوست
انار ترش هر یکی یکدرم و نیم قصب الذریره سک هر یکی دو درم کوفته و بیخته بلیته بشراب تر کنند و بآن آلوده در بینی نهند
دیگر زنجار اقاقیا هر واحد یکدرم بعسل فتیله سازند فتیله دار شقاقات شبها همدرین باب مجربست دیگر حنا
گلسرخ مر و عفص مازو بریان فتیله کنند فتیله جهت بثور باطن الانف فتیله لته در سرکه کهنه که نمک در آن داخل کرده باشند غوطه
داده در بینی نگه نهادن خشک میکند بثور را و نمیگذارد که طول بکشد فتیله جهت بواسیر الانف جوز السرو انجیر مساوی
کوفته فتیله کرده در بینی نهند دیگر در آب پودنه یا شراب یا سرکه تر کنند و پودنه کوهی خشک بسایند و بران پاشند و در
بینی نهند دیگر اشنان حب الصنوبر هر دو مساوی گرفته نرم بسایند و فتیله کتان در سرکه انگوری تر کرده دوا بران پاشیده
در بینی نهند فتیله سماق که بر زخم قطع بواسیر کنند پوست انار کوفته و بیخته بآب فتیله ساخته اکثر در بینی نهند و این
تحفه با این قدری زنگار اضافه کرده نقل آورده و نفع بلیغ مشاهده نموده و شارح این نسخه را چنین نقل کرده
که پوست انار ترش را بکوبند و بپزند بسیار بآب انار بسایند بحدیکه قابل فتیله ساختن شود و فتیله های طویله ساخته اگر اوقات
لیل در بینی دارند فتیله که بواسیر الانف ببرد کندر یکدرم شب عفص قشور نحاس هر واحد چهار درم قلقدیس شش درم
زنجار قلقطار هر واحد هفت درم خل یک قسط همه را در قدر نحاس بپزند تا بقوام عسل آید با فتیله بعمل آرند فتیله
جهت بواسیر الانف که از ورم برخاسته باشد بعد استعمال مرهم زنگار و رفع عفونت بکار می آید دم الاخوین انزروت مرتک
بگلاب قدری سرکه فتیله ساخته نهند فتیله که جراحت حرکت بینی را نافع است آب انار ترش را در دیگ مسین بپزند
تا نصف بماند پس لته بآن آلوده در بینی گذارند فتیله دیگر که ریش بینی را نفع رساند زاج سیاه شب یمانی مازو
مر توبال مس سوخته هر یک پنج درم زراوند طویل شش درم کندر دوازده درم جمله را کوفته در روغن و آب بپزند و بالا آید
و ماء السبحه تحلیل شانند تا بقوام عسل آید و فتیله بدان آلوده در بینی نهند و مکرر همین کنند فتیله دیگر که ریش بینی پاک کند و
گوشت باز دارد مازو یکدرم روی سوخته توره هر یک یکدرم و نیم زراوند مدحرج اقلیمیای نقره هر یک دو درم کرنب زاج
کلنار سوخته کندر هر یک سه درم شب یمانی مرزنجوش هر یک چهار درم زاج سیاه قلقطار قلقدیس هر یک ده درم کوفته
بیخته با سرکه تند چندان بجوشانند که بقوام عسل آید پس بینی با آب برگ چغندر بشویند و لته درین دوا تر کرده در بینی کنند فتیله
که عاقب باز دارد از خرقه کتان فتیله سازند و در حبر یعنی مداد فرو برند و زاج مصری باریک سائیده بران افشانند و در
بینی نهند دیگر کمیزا بسرکه سحق کنند و فتیله بدان آلوده در بینی نهند دیگر حب الیان را سائیده فتیله ساخته در بینی کنند

در بینی کنند دیگر غبار آسیا خون سیاوشان شب یمانی را سائیده بر فتیله پاشیده در بینی نهند دیگر سرشتم ماهی را
بسوزانند و با هموزن کافور سائیده بیخته بر فتیله پاشیده در بینی نهند دیگر فتیله مغموس در آب بادروج و عصفر
هندی سوخته در بینی نهند دیگر جهت رعاف کرد آسیا خاک کندر صبر لسبرکه و سفیده تخم مرغ سرشته فتیله کنند
در بینی نهند دیگر قلقطار زاج سیاه و قدری قلیل زنگار بخانه عنکبوت فتیله کرده دیگر قلقطار اقاقیا
موی خرگوش خاک کندر سرگین خر بهم را با آب گندنا بسرشند و فتیله ساخته در بینی نهند دیگر کافور زاگی مازو لسبرکه
سوخته دو درم زاج سیاه چهار درم شب یمانی شش درم کوفته و بیخته بر بیخته بعصاره سرگین خر آلوده در بینی [illegible] کرده نهند
به نهند دیگر افیون زاگی گلنار کرد آسیا مازو هر یک یک درم دیگر بر بیخته بعصاره سرگین خر بسرشند و بخانه عنکبوت
بگردانند بعد از آنکه بینی را [illegible] بسرکه شسته باشند در بینی نهند دیگر کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقاقیا پوست انار
ترش شب یمانی هر یک دو درم کوفته و بیخته با آب بادروج یا آب لسان الحمل یا آب بلح سرشته فتیله [illegible] آلوده در بینی نهند دیگر
فتیله بمداد تر کنند و بجاز و شب گلنار نشاسته صمغ عربی سحق کرده بیالایند و در بینی نهند دیگر فتیله بمداد تر کرده
کهربا کاغذ قند سفید شاخ گاو کوهی پوست بیضه مرغ سوخته سائیده بر آن پاشند و نهند فلفیون استعمال آن قطع
بواسیر انف کند و فتیله بدان تر کرده در بینی گذاشتن بثر انف را که از ماده متعفنه [illegible] کرده باشد دور
[illegible] بر داشتن این فتیله اول بقیلی روغن گل سعوط کنند و بعد بر داشتن [illegible] دماغ کنند اگر [illegible] خورد
روغن بنفشه و آب کدو و آب بید مشک و اشباه اینها اطفا کنند و نسخه این ان شاء الله تعالی در ادویه [illegible] خواهد آمد
از کلمه مفیده هم ادویه انفیه فانیه بعضی قرصها بود که در ضمن سعوطات گذشته قرص طرثوث [illegible] که بجزو ترکیب
است و در شراب حل کرده در بینی چکانیدن جهت ابرای بثر انف شیخ رئیس رحمة الله مجرب نوشته قرصی که
جهت نزله بارده طلا بر آن بسیار نافع است جوزبوا زعفران رومی هر یکی سه درم کبریت صفر [illegible] قرصها سازند و بر
طلا نمایند دیگر از ادویه فانیه قوقی ها و قیر و طیبا است اما قوقی اسم یونانی است که معنی آن بخور است استعمال کرده میشود
لفظ را بر بخورات طیبة الرائحه و جهت عطریه اطلاق کرده اند [illegible] صنوبر و از مرکبات [illegible] معروف [illegible]
است و هم استعمال کرده میشود این لفظ را بر سعوطات که نضج دهد زکام و نزله را و تفتیح و تنقیه دماغ و تنقیه سعال [illegible]
ما فی الصدر و نفع لعلل بارده کبد و دفع امراض عارضه از وبا و فساد هوا نماید و هم قوقی را [illegible] کرده میشود [illegible]
خصوص اضمده و معاجین و هم نسبت کرده اند بهر یک قسم این بهر واحد از سبع سیاره و اقسام این را [illegible] چنانچه
این مجموعه نسبت کرده آورده قوقی زحل اهل [illegible] قطران [illegible] منقی از [illegible] هر واحد پنج وقیه سرشته
قدر کفایه قوقی زهری اشق اصطرک هر واحد پنج وقیه [illegible] مصطگی [illegible] ساذج [illegible]
حماما پنج سوسن هر واحد یکوقیه [illegible] سازند قوقی شمسی که آنرا قوقی کبیر گویند [illegible] ادویه [illegible]

ساسالادن سقفیوس سعد قردمانا قصب الذریره هر واحد شش درم قسط فقاح اذخر صمغ هر واحد دو وقیه سنبل رومی ساذج هندی بزر الورد
اشج حب صنوبر بطلقا کبابه حب بلسان هر واحد شش وقیه ورد یابس زعفران سنبل ایهل اصل الخنثی بعضی عصاره خنثی داخل میکنند و هر واحد
چهار وقیه اصطرک مقل مر لادن زراوند ارشیشغان هر واحد هفت وقیه لحا شجر صنوبر نه وقیه حماما علک البطم مرکی اخسیه هر واحد ده طلی انجیر خشک زبیب
منقی منزوع العجم هر واحد دو رطل عسل منزوع الرغوه پنج رطل جوز سرو عرعر کبار جوز عرعر صغار هر واحد پنجاه جوزه شراب خوشبو قدر کفایه قوفی عطاردی فقاح
اذخر مر هر واحد چهار وقیه بشراب ریحانی لسون خمیر کنند قوفی قمری می‌افزایند در ان نسبت هشت نوع ادویه اذخر سنبل زعفران قسط
هر یک دو وقیه بزر السرو اسفیل رومی ساذج هندی حب صنوبر ورد یابس هر یک شش وقیه اصل الخنثی ایهل هر یک چهار وقیه سقفیوس
قردمانا سلیخه محرقه سعد هر یک پنج وقیه مقل راسن ارشیشغان لادن مر اصطرک هر یک هفت وقیه حب عرعر صغار پنجاه
تمر قربه علک البطم هر یک رطلی انجیر خشک قربه زبیب منزوع العجم هر یک دو رطل عسل پنج رطل شراب قدر کفایه قوفی مریخی
بگیرند قبولو را اشنه ابشیع جوز الطیب کبابه ذکر هر واحد چهار وقیه بشراب ریحانی لسون خمیر کنند قوفی مشتری زبیب منزوع العجم
یک وقیه جعده قسط مسکطرامشیع سنبل رومی هر یک سه وقیه و نیم شراب جید قدر کفایه قوفی دیگر لادن حماما اصطرک
جوز الطیب مر اذخر اشنج زبیب منزوع العجم هر یک چهار وقیه بشراب مثلث لسون مخلوط سازند قوفی دیگر مقل حماما کندر
اصطرک هر یک رطلی بشراب سرشند اما قیروطیات بعضی از ان که مناسب این محل است نبشت قیروطی که خشکی ریشه بینی را
نافع است روغنهای رطب مغز ساق گاو با موم زرد و قدری عسل قیروطی سازند قیروطی که در جراحت خشک ریشه
دار بینی بعد از فصد و استفراغ بکار آید موم سفید صاف مغز ساق گاو هر دو را با روغن گل مخصوص که از زیت انفاق ساخته
باشند یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه یا بادام مرتب سازند قیروطی که مالیدن آن بر بثرهای بینی سودمند است روغن ورد و روغن گل
موم سفید مرداسنگ گلاب علی الرسم بسازند و تقدیر وزن موم یا روغنها در قیروطی بیشتر ده درم روغن دو درم تا دو نیم درم
موم مقرر کرده اند قیروطی جهت قروح انف مرداسنگ یک درم سفیده قلعی موم هر یک دو درم روغن گل یک وقیه مرتب سازند
و با شحم دجاج بمالند دیگر موم را در روغن گل با وزن مناسب گرفته بگدازند و سفیده مرداسنگ بیامیزند و وقت
و عک بلیله زرد مقشر سائیده کم کم نیز اندازند و با شحم دجاج باستعمال آرند دیگر موم صاف روغن بنفشه روغن بادام
مخ ساق بقر با هم بگدازند و قدری از لعاب بیدانه و کتیرا بیامیزند و در هم سازند قیروطی متخذ از زنج خصوصا احمر نفع
میکند بقروح و آکله انف از کلمه مرهم ادویه انفیه کافیه بعضی کما قد است ضماد با سماق که خرقه با آن تر کرده بر جبین
گذارند تسکین رعاف میکند ضماد ثلج رجا در بس کرما کرم بحدی که حرارت آن بسر رسد نفع میکند زکام و نزله را و ضماد با گرم نبار
بعد تحلیل بخار نزله نافع است ضماد نان گرم بر جبهه علی منع نزله میکند از کلمه بخور دهم ادویه انفیه لا سیما یا پاره لطوخات و بعضی لخلخات نسبت
لطوخی که قروح را نافع است سفیداج را با روغن گل حل کرده بر قروح بمالند لطوخ جرمکی منخرین بسته قطع میکند نزلات را که
کرده شود آنرا در آب کرده شود با آن هر روز در ایام زمستان داخل منخرین منع کند نزلات را و محلول در آب نعناع و گرم کرده

کرده مالیدن یا قطور کردن می برد انف را لطوخهای که بر کردن اطراف و مذاکیر مقعد و ناف بدان نافع است بر کام
بارد این روغنها است روغن بابونه روغن حب الغار روغن سداب روغن سوسن روغن مرزنجوش و جهت زکام و
نزله حار لطوخ مثل روغن بنفشه باید **لطوخی** مجرب سعید امجد والد ماجد که زکام مدام نزله قدیمه را علی الدوام دفع
است لادن لوبان مصطکی کندر زرفت رومی گل بابونه سنبل الطیب هر یکی جزوی موم سفید روغن گل یا نرگس خیری هر یکی
چهار جزو موم را در روغن بگدازند و دواها کوفته و بیخته با آن بسرشند و بر پارچه مالیده بر سر به بندند و دو سه روز بسته دارند
لطوخی که نزله رقیق حار را که از لعوقات و استعمال مغلظات باز نه ایستاده باشد ازین لطوخ بسبب تقویت این دماغ را و
تسکین و تغلیظ این مواد را باز ایستد بگیرند تخم خشخاش با پوست آن و کوبیده و با ... اق اس در روغن خلاف بجوشانند و بعد
راس بلطخ نمایند و اگر با این لطوخ گل ارمنی و گل مختوم با آب بارتنگ سبز جهت طلا نمایند اقوی باشد **و لطوخ** جهت اعفان
بقلقدیس عدس هم به نزله حار را نافع است تلطیخ بقلقدیس تنها با آب بارتنگ کافی است و بعضی با این تمام روز تلطیخ میکنند و تنقیه میشوند
لطوخی که به نزله حاره که تغیر درم بود و ماده نزدیک حلق باشد نافع است آب بقلة الحمقا با عصاره ... با سویق تلطیخ کنند دیگر
عفص سحیق و سویق با شراب دیگر ... با آب **لعوق بزر خشخاش** جهت نزله رقیقه عناب ... عدد سپستان ... عدد خشخاش سفید
با پوست نیم من خشخاش ... با پوست کوفته در ده من آب بپزند تا ربع باز آید صاف نموده با نیم من شکر و نیم من ترنجبین بقوام آورده صمغ کتیرا و نشاسته
هر یک ... درم کوفته با آن بیامیزند **لعوق خشخاش** نفع میکند به نزله رقیقه حاره مغز تخم کدو شیرین مغز بهدانه هر یک ... درم
کتیرا صمغ نشاسته هر یک چهار درم تخم خشخاش سفید ده درم کوفته بجلاب بقوام آرند و دیگر نسخه این لعوق در ادویه امراض صدر رود
ان شاء الله تعالی خواهد آمد **لعوق نزله** مخترع و معمول والد شریف و مجرب و آزموده این ضعیف ... جهت نزله و
زکام و سعال حار با این جلالت مقدار سریع الاثر نیست و یبوست مطلق ندارد و بلغم پخته بسهولت بر می آرد کتیرا صمغ عربی
نشاسته مغز تخم کدو شیرین مغز بادام مقشر هر یک ... توله نبات سپید یا ... عالمگیری عرق بید مشک یک و نیم سیر نبات را با عرق
بید مشک بقوام آرند و دواها کوفته و بیخته داخل کرده لعوق سازند و اگر بید مشک کم باشد قدری آب داخل کرده سازند
... یک عدد هم یافت تنها با آب قوام کردن هم مخل منفع این نگردد و اگر ترطیب سینه و تسهیل اخراج مواد در سینه زیاده مطلوب
باشد دو توله روغن بادام شیرین تازه هم بیفزایند قدر خوراک یک توله معمول است **لعوق** جهت نزله حاره که طبری ذو ...
بقراطی آورده است مغز بادام مقشر سه درم کتیرا سپید چهار درم خشخاش سپید پنج درم صمغ فارسی ده درم همه را کوفته و بیخته با
... بیامیزند و بر آتش قانیند تخم خرفه مقشر کوفته بیخته ... مثل لعوق سازند از **کلیة ...** ادویة ... **هرمانی**
زنجبیل است که به نزله بارده نافع است دیگر اسم بعضی معاجین مفرحات است **مرهم اخضر** که به ... زنگار است ... تخم ... باید
... را و تنقیه قروح و بخته میکند بلکه ... زنگار را با مثل آن عسل بیامیزند و مثل مرهم سازند ... عمل کرده میشود و با انزروت ...
حاصل میشود ... مصاص ... منقی قروح ... **اسفیداج** نفع میکند بقروح انف و نفاطات که از حرق نار و آب گرم

در روغن گرم افتاده باشد بگیرند روغن گل چهار جزو موم صاف موم را در روغن بگدازند و بعد از آن به تدریج اسفیداج قدری
که بردارد موم و روغن اثر از سفیدی بیضه در هم کرده مرکب سازند و گاهی داخل کرده میشود قدری کافور هم مرهم سفرجل
جهت قروح الف خصوص قروحی که میل بیبوست داشته باشند و جهت قروح متعفنه و اکثر قروح لطیفه الاندمال که ماده آن
خالی از خشونت در و آن نباشد از جمله عجائبات و بمنزله خوارق عادات است منقول از شرح سفید نصف مثقال بنفشه خشک
حب سفرجل روغن گل هر یک یکمثقال بنفشه را در آب خوب مهرا بپزند و بدست به مبالغه بمالند که آب لعاب دار شود پس حب سفرجل را هم لعاب
گرفته با موم و روغن مثل مرهم سازند مرهمی که بثور لبنی فرمن را که تر باشند نافع است سداب تر ده درم مرداسنگ شب یمانی
هر یک چهار درم با روغن مورد سائیده مرهم سازند مرهمی که ریش لبنی پاک کند کندر یکدرم شب یمانی زراوند مدحرج مازو
توبال مس هر یک چهار درم قلقدیس شش درم زاج سیاه قلقطار هر یک هفت درم کوفته و بیخته در ده استار
سرکه بپزند تا بقوام عسل آید پس لته با آن آلوده کنند و در لبنی نهند مرهمی که بر ریش لبنی نفع رساند و نتنی که از ریش
بهم رسد بکلی زایل کند منقول از طبری قلقدیس قلقطار شب یمانی مرداسنگ کوفته و باریک بیخته با موم و روغن که از
روغن زیت ساخته باشند لت کنند و قدری سرکه در خورانند و بفتیله بردارند **معجون زوفا** که با شربت زوفا و نعیر بشربت
زوفا جهت نزله کام و نزله بارد بکار می آید فرموده اند فلفل هر یک سه درم مغز بادام تلخ زراوند مدحرج تخم انجره هر یک
پنج درم زوفا خشک رب السوس پرسیاوشان هر یک ده درم کوفته و بیخته با عسل سرشته معجون سازند **مفرح زمردی**
جهت نزلات حاره و دیگر امراض حاره و منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج جگر و اعضاء رئیسه بغایت مفید است مشک کافور
هر یک نیم مثقال عنبر اشهب یکمثقال عصاره زرشک تخم کاهو مغز نشاسته گلسرخ کشنیز نیلوفر کهربا زمرد ورق نقره هر یک دو مثقال
مغز تخم بهدانه مغز تخم کدو مغز تخم خیار گل مختوم یا گل ارمنی ابریشم بهمنین پوست ترنج گل گاوزبان فادزهر معدنی
طباشیر هر یک سه مثقال آمله بگلاب پرورده صندل سفید تخم خرفه تخم کشنیز هر یک بیست مثقال با شیره ترنجبین و شربت
و شربت سیب و امثال آن چهار صد مثقال بسرشند و بعضی فرصه بغیر از وزن سابق یکمثقال زیاده ورق طلا دو مثقال
مروارید کهربا مرجان هر یک چهار مثقال اضافه میشود از کلیه لبیست و بکلیم ادویه الغنیه بعضی لطوخات و نفوخات است
لطوخات در ضمن تحریرات تحریر یافته و نفوخات اینجا مذکور میشود نفوخی که گند لبنی را برد سماق زاج قرنفل مساوی کوفته و بیخته
بلبنی در دمند نفوخ دیگر قصب الذریره سنبل الطیب زرورد قرنفل هر یک یکدرم عفص هر یک نیم درم مشک یک حبه
باریک سائیده نفوخ سازند **نفوخ صدف** سوخته مسحوق و **نفوخ سعد** مسحوق هم نافع است نفوخ دیگر جهت نتن لبنی
که از رطوبات متعفنه مصفاة پیدا شده باشد و اقسام غصه باشد بکار می آید بگیرند آب فودنج نهری آب زنجبیل شراب کهنه از
هر یکی جزوی و از ابوال شتر مقدار صالح و اگر باشد ازین میاه مقدار یک رطل صغیر اضافه کنند و در آن قرنفل و ثلث درم کبریت
و زراوند بسرشند تا خشک شود و پس سحق کرده نفوخ سازند و اسراف در نفخ نکنند چه بسا که موجب رعاف میشود و اگر رعاف جاری شود

شود و ماده‌ای که خون سیاه و غلیظ است بند نکنند اگر زیادتی کند بمعالجهٔ رعاف پردازند لفوخی نافع به بستن بینی که از زخم
باشد ساذج هندی نصف جزو شکار سنبل زاج سبز هر یکی جزوی باریک ساییده در ایما لفوخ سازند لفوخی نافع بحشم هندی
عصفاتی شونیز ابوال ابل خشک کرده هر دو را باریک ساییده بدمند دیگر در این باب پوست بندق هندی خشک
کرده باریک بسایند و سحیق آنرا در بینی دمند لفوخی که ریش بینی کهنه را سود دارد مازو سوخته یکدرم مرشیشای هر یک دو درم
زرنیخ سرخ چهار درم کوفته و بیخته قدری در بینی دمند بعد از آنکه آنرا خوب شسته و پاک کرده باشند لفوخی که گوشت فزونی را
ببرد پوست انار ترش چهار درم قلقدیس سه درم زرنیخ زرد حربق سیاه قلقطار هر یکی دو درم کوفته و بیخته بکار آرند دیگر قشور
نحاس یک وقیه قلقدیس هشت درم زرنیخ احمر نصف وقیه حربق سیاه ربع وقیه کوفته و بیخته لفوخ سازند این دوا اگر شیاف طلا کرده شود
اثر آن در ده روز دیگر حربق سیاه یکدرم پوست انار خشک زعفران هر یک دو درم زهره گاو جماما ... هر یک ... درم
قلقطار هشت درم قلقدیس دو درم کوفته و بیخته خشک استعمال کنند لفوخ فعالی که رعاف را حبس کند ...
محرق زاج مشوی باریک ساییده بدمند دیگر قرطاس سوخته صدف سوخته هر یک جزوی قلقطار نیم جزو بسیار باریک بساید
در بینی بدمند دیگر عفص بگیرند و در خرقه کتان بسته بسوزانند و خاکستر وی در بینی دمند دیگر آهک بساید باریک ساییده مرة
بعد اخری در بینی دمند پس فتیله بسته بسفیدهٔ بیضه تر کرده در آهک مسحوق گردانیده اندر بینی در آرند دیگر ... خشک کرده باریک
ساییده لفوخ سازند دیگر دم ... دیاج خشک کرده ساییده نفخ کردن و تازه اینها را خوردن قطع میکند رعاف را دیگر
بیضهٔ درست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد پس آنرا باریک بسایند و با شوره در بینی دمند دیگر ... خشک کرده
سوخته رماد آن در بینی دمند دیگر زاج خصوصا قلقطار را ساییده بدمند دیگر کندر را نفخ کردن قطع میکند خون
که منفجر از ... دماغ باشد دیگر کهربا ساییده نفخ کنند دیگر سحیق عفص خصوصا محرق منقوع در سرکه قطع میکند رعاف را
لفوخ دیگر که رعاف شدید را بند کند شب یمانی قلقطار سوخته قلقدیس زاج شاخ گاو کوهی سوخته ... سوخته
مازو سوخته ... خل خمر کافور کاغذ سوخته باریک ساخته در بینی دمند ملفوظ چهارم از مکتوب سوم
است در تقسیم تدابیر بعضی امراض انفی و ذکر بعضی امراض انفی و ذکر بعضی اعمال ید که تعلق باین امراض دارد بیانچه تدبیر
اخراج شی محرب که در بینی رود و تدبیر رفع خرط اللحم زاید و تدبیر حبس رعاف اما تدبیر اخراج شی محرب
از بینی این است که از سعوطات مناسبه چیزی بعمل آرند تا عطسه آید و وقت عطسه آمدن ... منخر صحیح بند کنند تا زور ...
مسدود و در سعوط آن چیز جهیده برآید اما تدبیر قطع و خرط اللحم زاید است که لحم زاید بینی را خوب ملاحظه کنند اما آن گره
ببینید اگر از قبیل سرطان باشد و رنگ آن کمد و سیاه و صلب الجس بود هرگز در پی قطع و دست کاری آن نشوند و اگر از
قبیل ثولول یا بواسیر سرخ رنگ و لین الجس باشد دست کاری روا باشد و دست کاری بقطع کردن بکارد باریک ...
بخرط و جرد و بحنوط است و گاهی بعد قطع هم اگر بقیه چیزی بماند حاجت بخرط و جرد و بحنوط می افتد و طریق ...

چنین نوشته که بگیرند یک خیط دقیق لین به بندند در طرف آن خیطی از شعر قوی الفتل و استنشاق کنند خیط دقیق را تا خارج شود و سر آن از ثقبه که در حنک است و راه بدهن دارد بیرون کشیده شود و برفق تا بر آید طرف خیط مفتول از شعر پس هر دو سر آن یک سر که از منخرین فاضل مانده و یک سر که از راه دهن بر آمده این هر دو سر را گرفته بکشند گاهی ازین طرف گاهی ازان طرف تا هر چه که ساقط شود لحم نابت زائد و منحط گردد موضع پس خیط شعر بر آرند کشیده فتیله مبتل بمرهم و خل تا بند شدن خون در بینی نهند و بیمار مداد آب جرح مرهمی که از سرکه و گلنار و کندر و مرداسنگ ساخته باشند کنند و بیمار را از استنشاق آب سرد و خوردن طعامهای غلیظه منع کنند و تعاهد بفصد قیفال باید شدن و خشک لیته بستن فرماید و طریق جرد لحم منخ رئیس رحمه الله فرموده که بگیرند خیطی غلیظ از کتان یا ابریشم یا شعر و چند گره دهند او را بفاصله تا مثل منشار ذی اسنان گردد و خیط کنند این خیط را در سوزن سرب که مجوف باشد و در آورند در منخر تا بر آید جانب حنک پس هر دو سر آنرا چنانچه گذشته بکشند بعد ازان یک انبوب از سرب یا برنج یا نقره گرفته بالای آن خرقه به پیچند و بران خرقه دواهای بواسیری مثل دوای انزروت و دوای قیرطاس نه باشند و در بینی در آرند تا راه نفس مکشوف باشد **فایده** بعد استعمال آلات قطع و دواها اکال عملیه باید آورد تا هیچ عفونت و نشانه که باقیمانده باشد بر آید **اما تدبیر بند کردن رعاف** صریح باعمال بدین نحو است فصد قیفال از جانب موافق بکنند و رگ تنها یکتا به بندند و حجامه مو خراس شرط خفیف و گذاشتن شاخ بر ثدی طرف موافق بلا شرط نیز درین امر دخیل است و فصد عرق کتفی از جانب بینی ابلغ است و بعد فصد کافی تدبیر تبرید بغلیظ دم و خیست که گاهی وقت اضطرار اخراج خون همقدار میکنند که مفضی بغشی شود و در صورت رعاف همان بان بند میشود و اخراج خون بحجامه بعد تنقیص خون بفصد باید کرد و الا حجامه تنها معاوده سیلان خون غالب میکند و وضع محاجم بر کبد در رعاف منخر راست و بر طحال در رعاف منخر چپ و بر هر دو در رعاف هر دو جانب از بهترین معالجات است و از تدابیر اجبه این مرض و لک ساقین و لک عضلین شدید و قوی است که موجب ایلام و توجه خون باسافل و اقدام گردد و بعد دلک از فخذ گرفته تا ساقها به بندند تا خون منجذب محتبس ماند و خون دیگر را بسبب الم توجه بدان تمام حاصل آید و تطعیل آب سرد بسیار و جلوس در آب سرد ثلج و استنشاق آب سرد و آشامیدن آب سرد هم از جانب رعاف است **مکتوب چهاردهم** در ذکر ادویه و بعضی اغذیه است که تعلق باعراض شفقه یعنی لب و لسان یعنی زبان و لثه و لحمو یعنی گوشت بن دندان و اسنان و لحم و لهاة و لوزتین و حنجره و حلق دارد و در بیان بعضی تدابیر کلی است که متعلق ببعضی ازین امراض است و این مکتوب مشتمل است بر دو ملفوظ **ملفوظ اول** در تقریر بعضی تدابیر و تعدید اسامی امراض متعلقه باعضاء مسطور و تحریر ادویه و ذکر بعضی اغذیه مناسب این امراض و این ملفوظ متضمن است بر تمهیدی و لیست کلمه تمهید امراضی که بشفه تعلق دارد بدین تفصیل در کتابهای قصیر طویل مرقوم است بیاض الشفه تقشر الشفه تشقق الشفه اختلاج الشفه برص الشفه تعلص الشفه اورام الشفه البثور القروح فی الشفه اکله الشفه **و امراضی که بلسان تعلق دارد** بعضی ازان مرضهای آلی که آفت در آلات زبان است و بعضی شرکی است که بمشارکت دماغ یا مشارکه معده یا مشارکه ریه و صدر بهم میرسد سعال تا شرکی

شرکی و معالجات و ادویه هر عضو در هر باب ان شاء الله تعالی نوشته خواهد شد و ادویه دماغی گذشته و معالجه خاصه آن بدوا
تناول مستفرغه باسهال است و این نافع تر از منقیه است و مبدله مزاج و قابضه و محلله و مصعبه مقطعه مطلقه است که اثر
قوت آن بزبان رسد و تناول این چیزها در معالجه زبان مناسب نیست که بعد طعام بعمل آید و بدوا آنها مضموض و غرور و دلوک
و غیره هم مهیا شده بعضی ادهان و حبوب ممسکه نیز مستعمل میشود و حبهای ممسکه میباید که مغرطیه باشند تا طاقات آن
بزبان بمقدار اکثر باشند و اثر آن قویتر گردد و مرضهای که تعلق بزبان دارد آن درین مجموعه مرقوم میگردد و بدین تفصیل
است بطلان الذوق فساد الذوق ثقل اللسان قصر اللسان عظم اللسان ورم اللسان تقشر اللسان شقاق اللسان قرحه
اللسان حکة اللسان استرخاء اللسان تشنج اللسان ولع اللسان الضفدع و امراضی که تعلق بلثه و عمور دارد
باین تفصیل است استرخاء اللثه استرخاء العمور و ورمها ورم اللثه اللثه الدامیه اللحم الزائد فی اللثه نقصان لحم اللثه قروح اللثه
قروح اکلها اما امراض اسنان تدبیر کلی آن و حب التبیان است بر حافظ صحت دندان بر چند چیز اهم مهام
است یکی از آن تحرز از تواتر قساط طعام برابر است که فساد از طرف جوهر طعام باشد که قبول فساد زود میکند مثل شیر و ماهی
یا از سوء تدبیر تناول باشد دوم آنکه الحاح بر قی نکند خصوصا ماده مستفرغه حامض باشد در قی و رجحت دی و قی حایز است
که فساد اسنان بسبب خلط معده و بخارات آن باشد و در صورت بهم تا امکان باسهال کوشند از قی کردن چشم پوشند سوم
آنکه اجتناب از مضغ هر چیز علک خاصه وقتی که آن چیز شیرین مثل ناطف باشد لازم دانند چهارم اجتناب از شکستن چیزهای صلب
مثل جوز و لوز بدندان پنجم پرهیز از مضرسات ششم بعد از هر شدید سرد خصوص پس استعمال حار و از هر شدید حار خصوص استعمال
بارد ضروری شمارند هفتم پاک داشتن دندانهاست از چیزیکه متخلل میشود در اسنان بخلال و غیر آن اما استقصا درینجا ضرور است که
مضر لثه و عمور است ازینجاست که استعمال مسواک هم باعتدال محمود است تا تیزی دندان و آب آن را ببرد و قابل قبول بخارات
دماغی بخارات معده نکند و بخار جهت مسواک چوب اراک است و اگر از چوب دیگر کنند تا از حقیقت آن چوب اطلاع نباشد
استعمال نباید اگرچه دیده شده که بعضی چوبها بمجرد رسیدن بدندان دندان را ساقط میگرداند و مسواک بهترست چوب زیتون و بعضی گفته
کردن دندان و لثه را مستحکم کند و باعث آن دهد و بلغم از آن کشد و از تاکل صورت دارد هشتم دوری از اشیای که نسبت خاصه
با سنان مثل کراث باشد ضروری پندارند نهم از آن تعهد تدهین اسنان است وقت خواب اگر حاجت به تبرید باشد بروغن گل
و اگر حاجت بتسخین بود بروغن بان و نار دین و همچنین قربت صواب است گاهی وقت اعتدال از مرکب اصبعی و قسم میباید
اولی است که پیش از تدهین اگر سردی باشد بعسل و اگر میل بسرد و قلت حر باشد بسکر اول دندان را دلک کنند
بعد آن روغن بمالند و اگر رطوبت دو را بسایند و عسل بیامیزند و استعمال فرمایند تنقیه و جلا و تشدید لثه کنند و ادویه
که جهت اسنان مستعمل است بعضی از آن حافظ صحت و بعضی دافع مرض لیس دواهای صالحه جهت هر دو غرض ادویه
مجففه است چه اسنان با فرط رطوبت نازله و مصعد بخارات رطبه حادث شده که بر اسنان مخفی نیست اکثر عارض میشود

ترپل پس ضعیف میشود و قلیل میگردد و جمیع این چیزها مقتضی تخفیف است لیکن در حرارت و برودت باید معتدل باشد مگر زوال
عروض کیفیتی از این هر دو کیفیت در صورت حار شاید یا بارد و بهترین دواها برای اسنان چیزیست که با تخفیف جلا و تحلیل
فضلات باشد و دواهای مستعمله در امراض دندان چندین قسم است بعضی سنونات بعضی مضوغات و بعضی لطوخات و بعضی محقن اسنان
بعضی مخصص فک و بعضی مضمضات و بعضی لوکات و بعضی ضمادات و بعضی بخورات و بعضی سعوطات و بعضی قطورات اذن و انف و بعضی
مشموم است و نیز بعضی از آن کاویات و بعضی فالقات و بعضی مستفرغات ماده و بعضی مخدرات است و مخدری که بعید از خطر باشد
استعمال کنند و اکثار مخدر مفسد جوهر سن است و امراض لاحقه اسنان بدین تفصیل است ضعف الاسنان ذهاب ماء الاسنان
الضرس لمفتح صماد و رالکندی و کند شدن دندان است و طبری در علاج ضرس گفته واجب است که مداوات کرده شود بچیزی که خود چیز
یا لسنجین تا زایل شود چیزیکه حادث شده است در عصب از برودت و یبس منبسط شود عصب یا بچیزی که تملیس و تلین کند تا زایل شود
قبضی که عارض شده بعصب اما چیزیکه تسخین میکنند مثل عسل و سعتر است که دلک کرده شود بعسل و امر کرده شود بمضغ سعتر و دلک
کردن بروغن ناردین و مسح کردن بتریاق و مضمضه کردن بآب بحر یا مضمضه کردن با نگرم پس ازان و دلک کردن بملح
از همین قبیل است و اما چیزیکه تملیس و تلین کند مثل لعاب بزرقطونا و صمغ فارسی و بقله حمقا و روغن بنفشه است و دیگر امراض
متعلقه باسنان حکة الاسنان صریر الاسنان و تدبیر حریر که کنایت از سائیدن دندان است در خواب اینست که تنقیه یا [illegible]
غرا غر کنند و تقویت دماغ و اعصاب بمالیدن روغن قسط و خلوق بر سر و گردن که مبدا اعصاب فکین است نمایند دیگر امراض
اینست رطوبات الاسنان تقشر الاسنان تفتت الاسنان تثقب الاسنان تآکل الاسنان تغیر لون الاسنان الحفر و تطلق
و الطفریه و الحضنه و دود الاسنان تحرک الاسنان وجع الاسنان تزید السن نقصان السن و امراضی که بلثه لاحق میشود
بقور دهن است و قلاع که عبارت از قرحه جلد فم و لسان است با انتشار و اتساع و تدبیر کلی در قلاع اینست اول استفراغ
خلط غالب کنند و فصد نافع تر است در اکثر اقسام اگر مشارکت تمام بدن بود فصد اندام و اگر از سر بود اول قیفال
یا زرگ زیر ذقن و چهار رگ بکشایند پس در قلاع قوی کثیر الرطوبه و صدیدیه دواهای نشریه قویه و ضعیفه بضعیفه و بین بین را
دواهای معتدل معالجه کنند و صبیان را دوای ضعیف و شبان بدوای قوی استعلاج نمایند و قلاع احمر و دموی را دوا دهند و ابتدا
قابض یسیر و مبرد و بعد آن محلل و مجفف و سود را دوای زاید التبرید و مبیض را در اول مجفف و جالی معتدل و در آخر مجفف
محلل قوی میباید چنانچه در هر باب انشاء الله تعالی بیاید و در جمیع اقسام اجتناب از کل ادهان حتی روغن زیت هم ضروریست و از جمله
امراض دهن اکلة الفم و نزف الدم من الفم و کثرة اللعاب و بخر است و بخر چهار نوع است و تدبیر کلی در چهار نوع بدین تفصیل است یکی
اینست که ماده عفنه موجب بخر در دهان و اسنان محصور بود و فقط تدبیرش باصلاح سوء مزاج لثه و دهانست و پیوسته مضمضه کردن
با ادویه مناسبه که مذکور خواهد شد و در حالت مضمضه دهن کشاده نگاه کردن و چیزهای طیبه در دهن داشتن و دهان و دندان را
بسواک و سنونات دایم مالیدن نافع است دوم آنکه ماده عفنه در معده بود اگر حاره باشد بعد تنقیه بر صبح نقوع [illegible] الو

زرد آلو نوشیدن و پوست جو با شکر آمیخته بآب سرد خوردن و شبها اطریفلات مناسبه تناول نمودن و غذا در اول
روز خوردن تا حرارت منتشر نشود و هوا که بارده خیاره شنبا لو و آلو و تربوز تنقل کردن مفید است و اگر ماده مجتمعه
بارد و بلغم بود ماهی شور بخورانند و بعد او بطبیخ ترب و شبت قی نمایند و بایارجات و حب صبر و نقیع صبر و قسطنطین اسهال فرمایند
و پس از تنقیه زنجبیل مربی و اطریفل صغیر و کبیر و گلقند عسلی و سکنجبین عسلی مداومت نمایند و بکبابات قلیه بر مصالح الحه انشا
باشد غذا سازند سوم سبب آنست که ماده عفنه در شش باشد درینجا نیز حسب ماده تنقیه شش کنند پس تقویت نمایند چهارم آنکه
ماده متعفنه از دماغ آید درین صورت تدبیر نزله و تنقیه و تقویت دماغ می باید دیگر از امراض دهان ورم الحنک تقشر جلد الحنک
است و امراضی که بلهاة منسوب است استرخاء اللهاة سقوط اللهاة و ورم اللهاة و وجع اللهاة است و مرض
لوزتین ورم لوزتین و وجع لوزتین است و مرض حنجره بحة الصوت تغیر و بطلان الصوت است و امراض حلق
نشوز الحلق نشبت الشوک و العلق و غیرها فی الحلق اختناق و بحه است باید دانست که حلق موافق قول شیخ رحمة الله علیه
از اعضائی است که در آن مجری نفس یعنی حنجره و قصبه ریه و مجری غذا یعنی مری باشد و نیز شیخ رئیس گفته و تبدی
فی الحلق سوی المجریین المذکورین من الاعضاء الزوائد التی هی اللهاة و اللوزتان و الغلصمة و موافق قول طبری جزاه
الله تعالی خیر الجزاء حلق نام مجموع حنجره و حلقوم و مری و عضلات موضوعه بر آن است پس شامل است لوزتین و اصول
لسان عضلات موضوعه بر حلق از خارج و داخل و اینجا مراد از حلق مصطلح طبری داشتن مناسب است چه ادویه اعضاء
عضلات که او ذکر کرده همه درین باب می آید بخیر ادویه امراض مری که انشاء الله تعالی همراه ادویه معدیه مذکور خواهد شد
و ادویه قصبه ریه که نزدیک شیخ و طبری داخل اعضاء حلقیه است همراه ادویه ریه و اعضاء صدریه ذکر کردن مناسبه
همانجا می آرد بنا بر اختیاط نوشته تدبیر کلی در معالجه اورامی که عارض میشود در نواحی حلق و حنجره و غددی که در حوالی لهاة
و ورم لهاة و لوزتین میباشد آنست که اول واجب است استفراغ هر ماده فاعله بفصد و اسهال بغیر انتظار نضاج و بغیر اعمال نیز
اهم است جذب ماده بجهت مخالف توضیع محاجم بر مواضع بعیده مقابله الم و ربط اطراف ربط مولم و ابتدا کرده شود مثلا
قابضه مفرد و مرکب بلکه اندکی جلا داشته باشد مثل عسل و بهترین این دواها قشور جوز است بیشتر رب توت و از چیزهای نافعه
حلق با فوخ است و طلا کردن با قاقیا این تدبیر اولی است بیشتر بتدریج رجوع بمنضجات پس از آن بمنفجات قویه کنند
تا مدرجه نوشادر و عاقرقرحا رسد و بقطلیس بکنند بش و قسط و ورق دفلی و مرزنجوش نافع است درین مواقع و از چیزهای مجربه
که فعل بخاصیته میکند در اورام خوانیق و لهاة و لوزتین و جمیع اعضای حلق و نفع عجیب بجا و زقدر متوقع می بخشد خیوط مضفوطه
با جزای بحری بلکه منقوله از صوف ارجوان ذات است که آن خیوط افاعی را مخنوق کرده شده باشند و در کردن خناقیت
اورام طوق کنند هر چند افاعی بیشتر بآن کشته باشند موثرتر میشود و تدبیر خاص با ورام لهاة و لوزتین و مشترها لهاة قطع
است و کیفیت آن انشاء الله تعالی در ملفوظ آخر این مکتوب خواهد آمد **کلام اول** از ادویه اعضاء حلقیه و اعضاء حلقه و ترکیبات

النفعیه است انکامه غرغره بآن جهته ورم لهاة و لوزتین و جذب بلغم دماغی و رفع نقصان ذائقه مفید است و نیز در
ورم ملاذه که از بلغم باشد بعد از استفراغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا و مانند آن غرغره با انکامه و سکنجبین معمول است
و جهته استرخای زبان که بشرکت دماغ باشد بعد از تنقیه دماغ نفع با انکامه مخلوط ببعضی اجزای دیگر نوشته اند و صاحب الدین جهته
خناق بارد بعد تنقیه بقوقایا و حقنه و بعد تغرغر بماء عسل با سکنجبین عسلی غرغره بمری بطی تجویز کرده و بعد آن باستعمال
بعضی منفجرات امر کرده انشاء الله تعالی نسخ انکامه در ادویه معدیه خواهد آمد بیر حیز برا گویند که درین زمان بزد و بهم نام
مرکبی است که ورمیده میشود در حلق اثیر الصبیان جهته امراض حلق و دهان اطفال نافع است خیربوا کافور سرانیا یکدرم
زعفران یکدرم طباشیر دو درم بزر الورد سه درم شکر طبرزد و بزر البقله بعدس مقشر هر یک چهار درم نشاسته پنجدرم کوفته و بیخته
وقت حاجت در حلق بدمند اثیر الصغیر جهته سقوط لهاة اصل السوس نصف جزو سعد فارسی صنوبر بطی عاقرقرحا
ماشا هر یک یک جزوی کشنیز خشک دو جزو کوفته و بیخته در حلق دمند اثیر الملوک نافع است ورم حلق و سقوط لهاة و قلاع و قروح
دهان کافور دو دانگ عاقرقرحا زعفران هر یک یکدرم طباشیر عفص سماق هر یک دو درم بزر الورد سه درم شکر طبرزد عدس مقشر
تخم خرفه هر یک چهار درم ماشا پنجدرم کوفته و بیخته بدمند اطریفل بزرگ و اطریفل خورد را که در بعضی این امراض
مثل سعدی نافع است در ملفوظ دوم ادویه راس باید دید اطریفل غددی صاحب خواتیق مختار برا معید
است افتیمون مصطکی قرنفل قرفه هر یکی دو درم نوشادر شیطرج زرنباد و غاریقون بسفایج اسطوخودوس غدد
که در گردن گوسفند میباشد خشک کرده هر یکی پنجدرم بلیله آمله ترید هر یکی هفت درم افتیمون ده درم بعسل کف گرفته خمیر
مأذون است بسرشته شربتی پنجدرم اطریفل غددی بنسخه دیگر سنائی افتیمون بسفایج اسطوخودوس انیسون مصطکی
خیربوا جوزبوا سنبل قرنفل قرفه هر یکی دو درم زرنباد و شیطرج غاریقون نوشادر هر یکی سه درم غدد ویکه در رقبه غنم میباشد
خشک کرده کوفته و بیخته پنجدرم بلیله آمله ترید هر یکی هفت درم بلیله سیاه پانزده درم با عسل معجون سازند شربتی از چهار درم
تا پنجدرم النوش دارو که بوی دهان خوش میکند در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته ایارج ارکاغانیس
نافع است بحوحه صوت که از رطوبت بود با وجع حلق غلظه دوم از ادویه اعضای نفسیه و اعضای حلقیه در مرکبات بادیه است
پنجه نوش که بوی دهان خوش میکند در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته بخوری که کرم دندان را بیارد نافع است
بگیرند چوب درخت خرزهره در انبوبه قصب نهند و یک سر آنچه را بیرون گذارند و در آتش در آرند و سر انبوبه قصب را که طرف
دوم است بر ضرس بد نهند و دارند تا دود برسد بخوری که دود دندان بکشد و برآرد تخم گندنا کوفته نقطان خمیر کرده بر آتش
اندازند و بطرایق معلوم دود بگیرند بخوری دیگر درین باب تخم گندنا تخم پیاز پیه مساوی بر آتش انداخته دود بگیرند بخور
دیگر درین باب تخم گندنا بزر البنج مساوی کوفته با موم بیالایند و بر آتش افکنند و دود بگیرند و در بعضی نسخ تخم پیاز نیم مثقال
است و بعوض موم پیه بز هر دو مجموع است و هر دفعه یکدرم بسوزند و در بعضی نسخها بزر کتان و بزر البنج با موم منظور اند دیگر بزر البنج

بزرالبنج و سعد هر دو سحق کرده بنادق سازند و بآن دود بگیرند **بخور** این دوا مجموعه و فرادی وجع دندان مطلق را خصوصا
کرم خورده را ساکن کند و تحلیل ماده کند شحم حنظل بیخ حنظل تخم پیاز سپندان برگ سداب جعده خردل عاقرقرحا سم حرفی باید
که دارو بر آتش افگنند و قمع بر سر آن نهند و نایژه قمع بر دندان نهند تا دود بدان رسد **برشعثا** که جهت استرخاء لثه
و تحجر و سیلان لعاب دهان مفید است نسخه اول **و برشعثا** که جهت امراض حلق بکجا آن بدهن و آن ابتلاع کردن
نفع می بخشد نسخه ابوالبرکات نیز در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته **برودی** که جهت ورم عمور و استرخاء آن جدا
شدن آن از اسنان که از گرمی بود بعد فصد قیفال و استفراغ بدن و استعمال غرغره اگر کفایت نکند بکار آید گلسرخ
طباشیر گلنار کزبره محرقه دقیق عدس کوفته و بیخته بعصاره انبرباریس سرشته پیوسته بر عمور گذارند که محکم و ملتزق میگرداند
برودی که جهت درد دندان که بسبب بیخ دندان و عصبه محیطه آن دردناک باشد بعد مضمضه ها بکار آید بزرالبقله طباشیر دقیق
عدس نشاسته کزبره یابسه ورد گلنار سماق برابر ساییده قدری کافور آمیخته بکار برند **برودی** که در مرض قلاع که با فساد
عمور باشد بعد برء از مرض قلاع و تنقیه و اصلاح غذا بسیار مفید است بزرالبقله دقیق باقلی طباشیر عدس کزبره محرقه ورد بزرالبنج
شکر طبرزد عود محرق برابر سحق کرده باریک بیخته بر اسنان و عمور مالند بسیار نافع بار در روز و عقب مضمضه کنند **برودی** که جهت
بثور دهان و قلاع حار مفید است گلسرخ دو درم عدس مقشر تخم کشنیز هر یک یک درم بزرالبقله نشاسته طین مختوم هر یک
نیم درم کافور زعفران هر یک دانگی **برود** دیگر در این باب سماق ورد زرد طباشیر بزرالبقله صندل سفید نشاسته هر یک نیم درم
نشاسته حضض کبابه فوتنج نهری هر یک دو درم کافور نیم درم **برودی** که در قلاع و قروح دهان و تورم بکار آید
و بهر تنها بکار آید کافور ربع جزو ورق عنب الثعلب خشک تخم کشنیز سوخته سماق منقی هر یک یکجزو گلسرخ طباشیر بزرالبقله دقیق کرسنه
نشاسته هر یک دو جزو مغز بادام شیرین مقشر شش جزو شب دو جزو اگر تر باشند **برود** جهت خناق گلسرخ عفص عدس مقشر سماق
گلنار کزبره حرفا شکر طبرزد از هر یک یکجزو عاقرقرحا کبابه قاقله طباشیر از هر واحد نصف جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته
در حلق می دمند **بنادق** حبوبی را گویند که در مقدار زیاده از حبوب مستعمله بسازند مفرد آن بندق است و دیگر تحقیق این لفظ در مقدمه
معدیه خواهد آمد انشاء الله تعالی **بنادق** که خوردن آن ازاله بخر و بوی خوردن کند تا کند بگیرند اطراف آس طلیت باهم وزن
آن مویز منقی از تخم پاک کنند و جمیع برابر جوره بسازند و یکی با شتا و یکی نزدیک خواب بکار برند **بلیه** سیوم از ادویه اعضای سینه و
اعضای حلقیه در مرکبات ثانیه است **تریاق الاسنان** که عافی است مجرب درد دندان را که از سردی بود و در کند
حلتیت عرفلفل زراوند مدحرج زنجبیل میعه افیون بزرالبنج کوفته بیخته بعسل سرشته حبها سازند و بر دندان نهند
یا حب ساخته در دهن گیرند **تریاق فاروق** که جهت تحلیل مواد تشنج زبان و تحلیل ماده موجعه اسنان و جهت خناق بلغمی
و سوداوی مفید است در ادویه صداعیه گذشته **کلمه** چهارم در مرکبات جیمیه است **جوارش اترج** بوی دهان خوش کند و
و غیر را بعد تنقیه نفع کمال بخشد و معده را قوه دهد و اشتهای طعام آورد و بادها بشکند و بعضی دانگی

است قرنفل جوزبوا فلفل دارفلفل قرفه قاقله خولنجان زنجبیل هریکی یکدرم پوست ترنج خشک کرده سی درم کوفته و بیخته
بعسل بسرشند شربتی دو درم جوارش قشر اترج جهت تطییب نکهت و هضم طعام و تقویت معده و دل و جگر و تفریح آورد چند
مستعمل و در هر دو نسخه قشر است لیکن اینست که درین نسخه قشر اترج بعد از فوق داخل میشود [illegible] ساخته اند
بگیرند پوست زرد بیرونی ترنج یکرطل آنرا شیرین کنند باین وجه که در آب جوش دهند چون چند جوش خورد پوست ترنج بیرون آرند و
بیخان گرم در آب سرد و شیرین اندازند زمانی بگذارند برآورده در آب جدید باز جوش دهند همین قسم آورده در آب سرد ریزند
چند دفعه عمل کنند تا کیفیت تلخی حاصل کنند و شیرین گردد و در حال غلیان اخیر قدری شکر نیز آمیزند که ازین عمل شیرین شود
پس پوست مذکور بیرون برآورده بر جامه کتان بگسترند تا مائیه او خشک شود پس آنرا خورد و بریده مدقوق نسازند بعده
بیارند عسل و شکر هر واحد یکرطل هر دو را بجوشانند چون بقوام نزدیک رسد پوست مقطوع مذکور را [illegible] سازند و آتش
نرم کنند و قوام بحرکت [illegible] پوست را بسیار باشند اگر جلاب [illegible] کرده [illegible] مطلوب رسیده
فرود آرند لبا سه برگ تنبول جوزبوا قرنفل عود هندی سنبل الطیب هر واحد یک مثقال زعفران دو درم زنجبیل دارفلفل
دارچینی مصطکی هر واحد سه درم کوفته و بیخته دران بسرشند و اگر جلاب سرشته کرده و لیکن قوام جلاب مطلوب نرسیده
باید که پوست را از جلاب بیرون کنند و قوام با تمام رسانیده پوست باز داخل نمایند و امر باخراج پوست نزد بعضی
طبخ جلاب ازان نموده اند که بسیار جوشیدن پوست ترنج اندر جلاب موجب تغیر است کذا فی شفاء الاسقام جوارش جالینوس
که بوی دهان خوش کند در ادویه معدیه بیاید جوارش زرعونی که بوی دهان خوش کند و سیلان لعاب را نافع بود در ادویه
[illegible] می آید جوارش زیره که آب رفتن دهان که از غلبه بلغم بود نافع است بوره ارمنی یک مثقال فلفل سه مثقال
زنجبیل چهار مثقال زیره یک شبانه روز در سرکه داشته برآورده و در سایه خشک کرده نصف را داده ده مثقال کوفته و بیخته با قند
سفید یا نبات سفید صد مثقال معجون یا لوزها سازند جوارش عود و جوارش مصطکی که آب رفتن دهن را نافع
کند افشار القند [illegible] در ادویه معدیه خواهد آمد کلمه [illegible] از ادویه اعضای [illegible] حلقیه در مرکبات حابیه حب ایارج در بیخ بلغمی
کر سیلان از فم معده باشد بعد از قی خوردن ایارجات بکار آید ملح هندی قرنفل انیسون زنجبیل [illegible] هر یک [illegible]
ترید از ده دانگ تا یکدرم ایارج فیقرا یک مثقال کوفته با آب کرفس [illegible] سازند حب [illegible] جهت [illegible] معده و دماغ برای
تنقیه و استفراغ مفید است سقمونیا یکدانگ و نیم گلسرخ [illegible] هر یک دو دانگ [illegible] دو درم حبها سازند حب صبر که در
اکله لب و لثه بعد از فصد قیفال و فصد [illegible] رگ زیر زبان و حجامت عقب گردن استفراغ بمطبوخ هلیله و قرص [illegible]
بکار آید سقمونیا یکدانگ و نیم کثیرا گلسرخ مصطکی هر یک دو دانگ هلیله یکدرم صبر دو درم با آب کرفس حب سازند حب صبر
که در [illegible] معدی [illegible] مفید است سقمونیا [illegible] کثیرا [illegible] یکدانگ مصطکی گلسرخ هر یکی دو دانگ صبر مغسول دو درم با آب کاسنی حبها
از [illegible] جهت [illegible] اعراض [illegible] ضعف اعضا [illegible] نیز مستعمل است و نسخ آن در ادویه امراض راس گذشته

کذ نسخه حب المسک نافع به بخری که از فساد معده و سپرز باشد و لثه را قوت دهد پیوسته در دهن دارند منقول از شرح اسباب علامات مشک کافور هر یکی یک دانگ طباشیر سفید نیم درم فوفل قرنفل خولنجان عاقرقرحا هر یکی یک درم گلسرخ صندل هلیله هر یکی دو درم کوفته و بیخته با آب مورد و گلاب سرشته حبها سازند حب قادری این نسخه را نافع بجمیع اقسام بخر نوشته

حب المسک نوعی دیگر نافع به بخر معدی و رطوبت لثه بعد تنقیه صبح و شام در دهان دارند و آب آن را فرو برند مشک سه دانگ کبابه سنبل پوست ترنج خولنجان از هر یک یک مثقال زنجبیل یک مثقال و نیم قرنفل سعد قرفه از هر یک دو مثقال همه را کوفته و بیخته دو مثقال صمغ عربی را در پنج مثقال گلاب و هفت مثقال آب بهی حل کرده دواها بسرشند و حبها بقدر نخودی ساخته در سایه خشک کرده بکار آرند حب المسک نسخه دیگر نزدیک باعتدال مخترع و مجرب یوسف طبیب رحمة الله تعالی مشک از قریب نیم مثقال رومی پنج مثقال نبات مصری سی و شش مثقال همه را جدا جدا کوفته و بیخته بهم آمیزند و در گلابی که کتیرا اسفید یا صمغ عربی بقدر نیم مثقال گذاشته صباح صاف کرده باشند بسرشند و حبها کرده در سایه خشک سازند حب المسک نسخه دیگر مشک دو دانگ پوست ترنج برگ ترنج تر قلنجان قرنفل جوزبوا ابارسنک بلیل زنجبیل کبابه بسباسه سعد هر یک دو درم کوفته و بیخته با شیره سیب یا رب به با نبیذ سرشته حب سازند حب مسهل جهت بخری که از حرکت معده باشد بعد نضج بکار الاصول که ده روز اول خورده باشند بکار آید ایارج فیقرا هر یک یک درم رب السوس یک درم و نیم مصطکی دو درم سقمونیا مشوی سه درم گلسرخ افسنتین رومی از هر یک نیم درم صبر سقوطری پانزده درم و نیم کوفته و بیخته با آب برگ ترنج حبها مثل فلفل بسته سه درم بکار دارند اگر قوت اطاعت کند در هفته یک دفعه بخورند حب هندی معمول نبات منقول از قانون بخر و زفاره شراب دور کند و در معده سرد و رطوبت معده را نشف کند را کثیرا چهل مثقال سرد و را مرضوض ساخته با آب شسته چهل رطل آب بجوشانند تا چهار رطل آب بماند صاف نموده باز در قدر لطیف انداخته بجوشانند و بکفچه حرکت میداده باشند تا محترق و ملتزق نگردد و چون منعقد شود در ظرف زر یا چینی انداخته خشک کنند بنا بچه جسم معقول را خشک سکنند پس هرگاه بخواهند که حب سازند بیست مثقال ازین دوا گرفته سحق کنند و از ادویه بگذرند کافور مثقال مشک نیم مثقال سنبل قرنفل جوزبوا بسباسه عود هندی سادج قلقطار صندل سفید خیربوا کبابه هر واحد نیم مثقال هر یک را علیحده علیحده کوفته وزن کرده با این دوا بیامیزند پس تر رامک دیگر نیم مثقال گرفته در شش اوقیه آب بجوشانند تا دو وقیه بماند صاف نموده دواها با این آب بیامیزند و حبها برابر نخود بسازند باید دانست که شارح این نسخه را در معالجات جزوی در معالجه بخر معدی نیز آورده اما بجای رامک انجار رامک بنظر آمده و این مناسب تر است چه رامک که عبارت از عفص یا قشور درخت یمانی خوشبو است جهة تطییب نکهة و تشدید لحم و نفع با امراض فم دوای مقرری است حبی که بخر را که از فساد لحم باشد بعد از فصد و تنقیه نفع عظیم بخشند سعد کوفی نصف جزو نارمشک قاقله صغار فوفل هر یک یک جزو گلسرخ دو جزو کوفته و بیخته قدری آنچه با آب حبها همین مثل عدس بسته یک یک در دهن دارند و زبان بر لثه مور گردانند و اگر آن حب گرمی کند کافور در وزن سعد افزایند و تخم خرفه سفید و نشاسته وارد و عدس اضافه نمایند حبی که داشتن آن در دهان بخر معدی بلکه با کثر اقسام آن مفید است سفوف

میان تهی کنند و قرنفل کوفته بجای تخمها نهند و در خرقه تر به پیچند و در گل گیرند و به زیر آتش کنند تا پخته شود گل از آن باز کنند
و از خرقه بیرون آرند و بکوبند و بگل نیشاپوری که مثل آن اینجا گل ملتانی است سرشته کنند و از جهت محرور کافور یکدانگ صندل یکدرم
زرنباد خشک بگلاب سائیده ده درم بادیان … حب سازند و از جهت مرطوب مشک دو دانگ جوزبوا نیم درم زنجبیل یکدرم اضافه کنند
حبی دیگر بخور و رکنند و بوی دهان خوش سازد مشک قلیل … سک قرنفل قرفه جوزبوا سعد سنبل قشور اترج عود خام بالسویه کوفته بیخته
بشمس خوشبو سرشته و حبها برابر نخود سازند هر روز وقت … حب در دهن دارند و قدری بخایند و آب آن فرو برند حبی
که بوی سیر پیاز و شراب از دهن دور کند مشک طباشیر هر یک نیم درم عنبر اشهب نیم مثقال پوست ترنج قرنفل بهمن … زنجبیل کبابه
بسباسه سعد کوفی هر یک نیم درم صندل بگلاب سوده ده درم در گلابی که صمغ عربی مقدار … در آن حل کرده باشند سرشته کنند و حب سازند
و در دهن گیرند حبی دیگر که همین عمل کند مشک یکدانگ عنبر اشهب نیم درم عود خام یکدرم کبابه چینی قرنفل قرفه طباشیر هر یک دو درم
کوفته و بیخته بگلابی که صمغ عربی در آن منقوع باشد حب سازند حبی که از جهت بوی منتن دهان گیرند … سرو
سنبل صمغ عربی هر یک یکدرم صندل یکدرم و نیم زرنباد و پوست ترنج درونج رومی هر یکی دو درم با آب حبها سازند حبی که خوردن
آن بوی دهان خوش کند مشک دو دانگ جوزبوا قرنفل فاحله جوزبوا کافور قرفه دارچینی خولنجان هر یکی یکدرم دو دانگ کوفته و بیخته
بگلاب حبها سازند و اگر خواهند که بوی دهان … زیاده اثر کند ایارج فیقرا دانگ بیفزایند حبی که سیلان لعاب
دهان را که از برد معده و رطوبت آن باشد نافع است انیسون … هر یکی دانگی ملح هندی ثلث مثقال ایارج فیقرا یک مثقال
حبها سازند این یکشربت است هر هفته یکبار بخورند حبی که حرقة لسان را که از خوردن چیزهای تیز و شیرین بهم رسد زایل کند
مغز تخم خربزه مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو شیرین نشاسته کتیرا … کوفته حب سازند غب جهت … زبان زیر
زبان داشتن نفع می بخشد علک البطم دو درم حلتیت یکدرم کوفته بهم سرشته حب سازند حبی که داشتن آن بر دندان …
تسکین وجع آن کند تخم مرو یکدرم عاقرقرحا میویزج هر یک … درم شیر گاو ده مثقال آب گشنیز سبز بیست مثقال جوشانیده
حب سازند و بر دندان نهند و اگر … تا … بکوبند و بر دندان نهند همین عمل کند حب که حب خناق …
و در ابتدای علت زیر زبان نگاه دارند کافور یکدانگ تخم گل تخم خرفه نشاسته طباشیر سماق کتیرا هر یک یکدرم کوفته بیخته
بلعاب اسبغول سرشته حب سازند حب جهت انفجار ورم خناق کند رب السوس هر یک چهار درم انگور … درم با عصاره برگ کلم …
سرشته حب سازند حب جهت بحة الصوت که از یبوست … کشیدن بهم رسیده باشد در دهان دارند کتیرا نشاسته صمغ عربی
رب السوس مغز تخم کدو مغز بادام شیرین مغز تخم خیارین … حب سازند و اگر خواهند قدری نبات یا فانید هم داخل کنند حب که
اگر سبب این علت صیاح شدید بود نفع دهد صمغ عربی نشاسته کتیرا خشخاش سفید مغز تخم کدو … کوفته و بیخته بلعاب اسبغول حبها
… سازند و … در دهان دارند حب که در بحة الصوت که از سوء مزاج بارد باشد مستعمل شود فلفل یکدرم خردل …
شش درم کندر … هر یک … درم … کوفته حب ساخته در زیر زبان نگاه دارند دیگر … صمغ عربی

صمغ عربی رب السوس تخم خشخاش رازیانه هر یک یک درم مغز بادام تخم کتان بریان مغز چلغوزه هر یک دو درم فانیده ده درم حب بسته
بستگی آواز معمول جد امجد رحمه الله مغز بادام تلخ تخم کتان بریان مغز چلغوزه ساییده حبها بسته در دهن دارند حبهای
هندی حبی که بحه معدی را نافع است مصطگی کباب چینی ناگرموتهه جای پهل اگر قی لونگ هرتکی برابر کوفته و بیخته
با شکر قندی آمیخته با آب حبها سازند و خشک کنند و در دهان گیرند و آب آن بتدریج بلع کنند و نزدیک اهل هند تناول سفوف
نفع اکثر دارد حب دیگر جهت بوی بد دهان الاچی ناگرموتهه پهتی بالچهر تهه جمله برابر سوده حبها بندند و در دهن دارند
دیگر کوهیج عروه گل سرخ برگ جابی جمله برابر سوده حبها سازند همین عمل کنند حسوی که بحه الصوت یبسی را نافع است آرد باقلی
آرد تخم کتان شکر با وزان مناسب گرفته حسو سازند حسوی دیگر در بیماریکه بعد از خوردن لعاب بهیکو یا شکر خورد بادام
مرغ فربه و طبیخ اسفاناخ و خبازی و زرده تخم مرغ و بعد استعمال حمام معتدل مفید است اما شیرین و مرطوبه نخیده در میان خاکستر
گرم نهند تا بپزد چون پخته شد سر آن بردارند و شربت نبات با روغن بنفشه بادام پخته در آن ریزند و نیم گرم بخور نهند حسوی
چنین سرا گویند که با آن پرکنند تکیه و غیر آن را و پر کردن بمعنی مقصد نیز آمده و ایجاد دوای مذکور خواهد شد که کاواکی دندان
با آن پرکنند حسوی تریاق بزرگ و سنج مینا که نسخه آن خواهد آمد در کاواکی دندانها تسکین درد آن کند حسوی که پرکرده
آن در سوراخ دندان تسکین درد آن کند شونیز بریان کرده بسرکه سوده دیگر فلفل عاقرقرحا کوفته با مویز و شسته دیگر
[illegible] سوده یا قطران سرشته دیگر شونیز مویزج بزرالبنج کوفته با بارزد سرشته در سوراخ نهند اما باید که بسیار انبوه پر
نکنند که درد زیاده میکند دیگر زنجبیل نرم کوفته با سرکه و عسل سرشته دیگر عاقرقرحا افیون زعفران با عسل و قطران سرشته
دیگر میعه سایله افیون مر با قطران سرشته دیگر عاقرقرحا یکدرم نوشادر افیون هر یک نیم درم همه را باریک ساییده پرکنند
ضرس متاکل را و بنهند بالای آن موم دیگر بگیرند خرما و خسته از آن دور کنند و با خردل بکوبند کوفتنی باریک مثل مرهم
کرده پس پرکنند ثقبه را با آن مرهم دیگر سنگ مصطگی مساوی بسایند و بسوراخ دندان نهند و آهنی گرم بر آن نهند
تا مصطگی بگدازد و مدتی بماند حسوی که درد ساکن کند و حفظ کند که زیاده خورده نشود قطران با عسل گرم کرده پنبه را
بآن تر کرده بسوراخ دندان نهند دیگر که منع زیاده شدن سوراخ کند کافور پرکنند و بر بن دندان بمالند حسوی دیگر
که از شکستن و ریختن حفظ کند عروق سیاه کوفته و بیخته با عسل سرشته پرکنند حقنه که در ابتدا اطفال در تقشر اسنان که بسبب
یبوست بود نافع است غالباً که درین مرض که عرض سل باشد و سل قابل علاج بود نیز فایده رساند بگیرند لوذری لوز رازیانه
خشخاش سفید هر یک حفنه شعیر مقشر مخصوص ماش مقشر مخصوص هر یک کف کبیر ورق خبازی ورق [illegible] قطعه
اطراف سلق هر یک باقه با بحه عملان ماریه جدی کله جدی کله حمل را کوفته و شکسته همه را یکجا کرده با کاکائن [illegible]
برابر شراب شیرین ریخته بپزند تا مهرا شود و بسی دوغنی که بالا آید بردارند و آب آن را صاف کرده بکیله صغیر بگیرند و بالای آن
آب سبی درم ارزن روغن [illegible] زنند که یکذات شود و ناشتا حقنه کنند حقنه که در تشنج امتلائی زیاده [illegible]

حقنه اگر با نفعی نباشد از آن و بعد دادن مریض مرتین خلنجبین و اطعام آن بضرورت و سفیدباج مناسبه بکار می آید
بگیرند از زوفای خشک صعتر بری و ورق تمام هر یک یک کف صغیر حسک بابونه اکلیل الملک و ورق سداب و ورق شبت هر یک
یک کف تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک یکحفنه صنوبره قرطم مرضوض تخم حلبه تخم کتان و ورق مرزنجوش بنفشه هر یک یکحفنه خطمی نخاله
هر دو را در خریطه بسته هر یک دو کف انجیر سیاه بیست دانه همه را خوب بجوشانند که مهرا و مثل حریره شود پس صد درم از آن صاف
کرده یکدرم بورق را سائیده و در هاون نرم و حل کرده و روغن سداب و روغن خروع هر یک پنج درم و روغن خیری
ده درم داخل کرده حقنه کنند و این حقنه را پنج بار در پنج روز حقنه کنند **حقنه** که در دلع اللسان و موی صفراوی
بعد فصد و استفراغ تام بکار می آید ورق خبازی نخاله گندم سبستان هر یک کفی و ورق بزرقطونا یک باقه عناب پنجاه دانه
بادام مقشر از هر دو قسم بیست درم مشمش مقشر مرضوض صد درم همه را در آب مهرا جوشانیده صاف کرده هشتاد درم بگیرند و
شش درم شیره مغز و بیست درم روغن بنفشه داخل کرده حقنه کنند روزی دو بار یکی ناشتا و یکی وقت خواب حقنه کنند و در
دلع بلغمی بدین حقنه بعضی اشیای قلیل الحده بیفزایند **حلوای** که صاحب تشنج زبان امتلای بعد تنقیه از بن دوا انتفاع
نیابد آرد حلبه تخم رازیانه عسل روغن گردگان یا روغن حبة الخضرا یا روغن مغز زرد آلوی تلخ یا روغن سداب علی الرسم حلوا
سازند **کلمه ششم** از ادویه اعضای فمیه و حلقیه در مرکبات خاصه **خبزی** که از عجین و بجای نمک بوره ارمنی
داخل کرده ساخته باشند نافع است با سترخای زبان **خل** محکم میکند لثه را خصوص مضمضه کردن آن ناشتا و
مضمضه کردن بسرکه مزوج بملح قطع میکند خون را که از قلع سن جاری شده باشد و بند شود و مضمضه کردن
بسرکه زایل میکند بلغم را پس نفع میکند بثقل لسان و گرفتگی آن و هم نفع میکند بوجع اسنان برابر است که
درد از گرمی باشد یا از سردی و این خاصه وی است و گفته اند که اگر بجوشانند عقد صنوبر را در آن
و مضمضه بکنند با آن نفع میکند بوجع اسنان **خل عنصل** که خوردن ناشتا و مضمضه کردن
بدان محکم میکند دندان متحرک و سخت میکند لثه و اسنان و دور میکند نتن رائحه دهان و صاف میکند صوت و
الحان و در ملفوظ سوم ادویه امراض راس گذشته **خمیر خمیره** هر گاه مطلق مذکور میشود مراد از آن خمیر آرد حنطه
است و گذشته که آن عبارت از عجین آرد است که ترش و عفن شده باشد بعفونته موجبه حموضه و لیس طبع این حار است که [illegible]
تا ثانیه و گویند که حدیث آن حار در ثانی و عتیق آن حار در ثالث است و یبوست این هم اختلاف کرده اند بعضی در ثانی و بعضی در
ثالث گفته اند و اما حق آنست که یبوست این بعد کثرة و قلت ملح و بورق است و این مرکب القوی است بسبب ملوحه قوة جلا و بسبب
حموضه قوه تبرید و تسکین دارد و جذب میکند مواد عمیقه را بظاهر بدن بی لذع و اذیت و تحلیل میکند و وقتی که حل کرده شود با
آب آمیخته شود بربع وزن آن روغن بنفشه و غرغره کرده شود با آن نفع میکند با ورام باطنه حلق و طریق ساخت این نزدیک معتاد
بودن ما به این چنین است که آرد را بقلیل نمک و آب معجون کنند و یکشب بگذارند پس خمیر گردد و خمیر معمول از خمیر آنست که معجون

معجون کنند و دقیق حنطه یا شعیر را شربت بالشیرج یا قدری لبن حامض یعنی ماست و بگدازند یکشب پس ترش میشود و خمیر
میکنند دیگر را و اگر قلیلی ازین با آرد کثیر دیگر بیامیزند و همچنین سازند نیکوتر است در شرح و میگوید حقیر طریق ساختن خمیره جهت خوردن
نان خمیری به ازین نیست که بادیان و تخم و مقشر را در آب بجوشانند و بهمان آب آرد را همچنین سازند بهوای معتدل در یکی
شب در گرما در نیم شب درست میشود خمیره خشخاش جهت بحة الصوت نزلی و یبسی هم نافع است و نسخه آن در نزله و ادویه
صدر اعیه گذشته طبیب مناسب مزاج استخراج کند کلمه ششم از ادویه مختصه بحلقوم در مرکبات و الیه است حمرتا جهت
استرخاء زبان مستعمل است لیکن فایده آن بکبد اشمل است بنابرین اینجا آورده دلوک دوای است که بالیده شود و ازاله
بدن یا بعضوی از اعضاء بدن دلوک جهت ثقل لسان که از بلغم عارض شده باشد ایارج فیقرا اما قرقرحا خردل ایهم
بالسویه کوفته و بیخته بر زبان مالند دلوک جهت ثقل و استرخای زبان نوشادر را با حنین یا معصل کالند تا لعاب بسیار ازوی جاری شود
و اگر ایضا عرض شده باشد که مانع کلام شود و فرسودن و کندش بمالند دلوک جهت ثقل لسان که از بلغم عارض شده باشد ایارج فیقرا
عاقرقرحا خردل همه بالسویه کوفته و بیخته بر زبان مالند دلک شفتالوی تر بر ورم حار زبان نفع می بخشد نفع بین دلک زبان
بهلیله زرد سائیده نفع می بخشد به حرقه آن و داشتن یک هلیله زرد در دهان بر دوام مگر وقت طعام و فرو بردن آب آن از همین قبیل است
و هر گاه از خوردن طعام فارغ شوند باز همان هلیله در دهان نهند اما بعد طعام تا حصول انهضام مزاق (?) بیرون اندازند تا فاسد
نکند طعام را و بعد هضم باز بلع نمایند دلوک که ضعف اسنان و تحرک آنرا که بسبب رطوبت و استرخاء لثه باشد نافع است شب گلنار
کزمازج از هر یک یک جزو گلسرخ دو جزو باریک ساخته بمالند دلوک نافع بسقوط اسنان متحرک گلنار شب سماق اقاقیا عصاره
لحیة التیس برابر کوفته بسرکه سحق کرده بر بیخ دندان بمالند دلوک جهت استحکام دندان متحرک مرقوبا نشاسته شب سائیده بمالند
دلوک جهت تاکل اسنان جوز سرو گزمازج سحق کرده دلک نمایند دلوکی که در حال ازاله ضرس یعنی کندی دندان کند
صمغ و ورق سداب را سحق کرده بر اسنان دلک نمایند دلک اسنان به بیاز مغسل مشوی و العیه بمراره گاو ازین قبیل است
دلوک سم گاو سوخته و حجر سحق کرده وجع اسنان را نافع است دلک جاوشیر تسکین میکند وجع اسنان را و پر کردن آن در
کاواکی دندان نفع میکند تاکل اسنان دلک دار شیشعان مسحوق معجون بسرکه تسکین بخشد وجع اسنان را دلک
جوز یعنی چهار مغز نفع میکند وجع اسنان دلک سحیق بیخ هلیون قلع میکند دندان فاسد را بلا وجع و ساکن میکند درد
آنرا دلک بذر و سیر که مذاب باشد بر بیخ دندان هر و تاک قلع میکند ازالی درد او سپید دواء اندر و ماحیش جهت جمیع
انواع اوجاع اسنان و جمیع علل آن و جهت ضرس عاقرقرحا البنج باززد (?) از هر واحد جزوی سحق کرده با سپید سائیده آمیخته
بر اسنان مالوفه و ماکوله نهند دواء الحرمل خناق بلغمی و سوداوی را سود مند بود چون با ماء العسل در آن غرغره کنند
یا بر خارج حلق طلا کنند یا همچنین خشک در حلق دمند تخم اسپند تخم ترب حلتیت مرکی بوره ارمنی نوشادر ساذج کوفته و
بیخته استعمال نمایند دواء الحلتیت که در بحة الصوت بارد بکار آید فلفل حلتیت خردل زعفران بالسویه کوفته بعسل

سرشته و بعد از تنقیه برابر نخود بخورند دوای الحلتیت در شرح این قسم بنظر آمده ورق سداب مصری قسط
فوتنج فلفل عاقرقرحا همه برابر حلتیت مثل ربع مجموع با عسل قدر کفایه لبرشند و قدر بندقه ناخوره بدهند دوای الحلتیت
بنسخهٔ دیگر مرض مذکور را نافع و تب ربع و گزیدن عقرب و رتیلا و مانند آنرا نیز نافع است از جهت تب با سکنجبین بعد از آنکه
چهل روز گذشته باشد دهند و از جهت گزیدن جانوران زهردار در شراب آمیزند و بخورانند حلتیت سداب مصری
فلفل سیاه مساوی کوفته و بیخته بعسل لبرشند و مقدار نخودی بدهند دوای خرء الکلب که جهت خناق مجرب
بعد از فصد و تنقیه و استعمال غرورات از راه مضطر بکار آید سگ را بگیرند و ببندند و نان دهند و تشنه نگاه دارند پس آب نمک
با آن دهند تا شکم پاک شود و سه روز استخوان پاچه دهند و سرگین آن بگیرند پس از بازو سعتر و سرگین مذکور هر یک جزوی بگیرند و
بکوبند و بحلق بیمار دمند و در نسخهٔ دیگر سرگین زعفران گلسرخ مساوی نوشته و در نسخهٔ دیگر سرگین عفص قشور رمان خردل مساوی مسطور
است دوای الخطاطیف صغیر خناق بلغمی و سوداوی را نافع است چون بدان غرغره کنند و یا خارج حلق طلا نمایند نسخه اش
سنبل الطیب هر یک نیم درم تخم کرفس انیسون نانخواه هر یک سه درم دار چینی مر مکی زراوند طویل زعفران هر یک ده درم گلسرخ
بیست درم قسط رماد الخطاطیف هر یکی شش درم مازو تازه ده عدد کوفته بیخته با عسل سرشته بکار برند دوای الخطاطیف
کبیر جهت درد گلو و ورم گلو و اقسام خناق و ورم سینه و شش که از رطوبت باشد نسخه اش سنبل الطیب از هر یک نیم اوقیه
انیسون تخم کرفس نانخواه اذخر ایرسا شبت یمانی تخم خربل اصل السوس سلیخه دار چینی مر صاف زراوند طویل زعفران هر یک کوفته اقراص
اقروقومعا ورد یابس بیخ الاقماع از هر یک دو اوقیه قسط تلخ رماد الخطاطیف هر یک سه اوقیه مازو تازه ده عدد کوفته بیخته با عسل
لبرشند و قدر شربت بقدر مازو با ماء العسل یا ماء الشعیر یا آبی که در آن عدس و گلسرخ و اصل السوس بجوشانیده باشند و با سرغرغ از داخل گلو
روزی سه مرتبه یا چهار مرتبه طلا نمایند و بدستور سه چهار بار غرغره با یکی از آبهای مذکوره باید کرد دوا اقراص قرو قومعا یک نسخهٔ آن
در باب دویه صداعیه گذشته و نسخهٔ آن که در خناق بکار می آید اینست گلسرخ حماما قسط تلخ از هر یک یک مثقال زعفران دار چینی بیخ سوسن
آسمانگونی سادج از هر یک دو مثقال مر صاف چهار مثقال کوفته با شراب سرشته قرص سازند و در سایه خشک کنند قایتک
خطاف را که بوزن رمانست و این دوا منسوب بوی است بفارسی پرستو گویند و آن طایریست صغیر معروف سیاه رنگ
که شکمش سفید و منقارش بصفره میل دارد و در سقوف مساجد خانه آشیانه میسازد و وقت طیران آواز میکند گرم و خشک است جالینوس
گفته زعم میکنند قومی که فراخ خطاطیف ظاهره باشد یا مقدوره مملوحه در حال تسکین خوانیق میکنند و جهت صبیان و مشایخ مخلوط
به بیخ سوسن داده میشود قدر خوراک مقدوره مملوح آن یک درهم نوشته اند و خطاف سوخته طلای آن بالای حلق نیز نافع است خطاف
دوای المسک مصری که ورم حنجره و خناق را نافع است در ادویهٔ صداعیه گذشته دوای جفاف زبان که از گرمی و خشکی بود و جهت آن
دمالیدن لعاب بیکو و بهدانه و آب خیار که بارد است و هر چیز سرد و مرطوب بود و مضمضه این چیزها نیز مفید است و مضمضه با آب کوکنار و خیار
هم مجرب است دمالیدن روغن بادام هم نافع نوشته اند و اگر بسبب خلطی لزج باشد سکنجبین لعوق کنند و چوب بید در سکنجبین تر کنند

ترکنند و بر زبان بمالند و داشتن کیابه در دهان بهترین اشیا است وگاه باشد که بسبب بخارات حرقه زبان خشک و
متغیر شود چنانچه اگر حرقه بروی مالند پوستی سفید مثل پوست پیاز از آن جدا شود و با آن هیچ الم نباشد علاج آن فصد و
ملین طبع بمطبوخ هلیله بود و مضمضه بسرکه کنند که در آن مورد و گلسرخ و گلنار جوشانیده باشند دوای که حرقه زبان را نافع
است مضمض بلعابات و مبردات و مرطبات است و مضمضه بکشنیز سبز زایل میکند حرقه زبان و دهان که بخور بهر دو و اگر سبب
زبان حرارت فم معده بود تشرب این چیزها انفع است و حبی که جهة حرقه لسان بکار می آید در حبوب گذشته دواهای که جهة
شقاق لسان مفید است اسبغول با قدری شکر در دهان گیرند لعاب بهیدانه در دهان دارند و سپستان در دهان داشتن و
کف با درنگ بریده بر زبان مالیدن و قیروطی و هرچه مرطب بود مالیدن نیز نفع دارد و اگر سبب شقاق یبوست دماغ باشد
روغن بادام و روغن مغز تخم کدو در بینی چکانند و اگر موجب شقاق اجتماع اخلاط در معده بود تنقیه معده مقدم دارند
دواهای که عظم لسان را نافع است اگر سبب مرض رطوبت دموية باشد رگ زنند بعد از آن عسل و حماض اترج و انار ترش و
مانند آن هرچه مقطع و مسیل لعاب بود بر زبان مالند و اگر رطوبت بلغمیه بود تنقیه با ایارج نموده نمک و سرکه و زنجبیل یا نوشادر و
سرکه یا بر چنین آمیخته بر زبان مالند دوای که ضفدع لسان را سود مند است نوشادر و یا زوبا ریک ساخته خوب بمالند و
بر این مداومت نمایند تا افاقه شود و اگر کفایت نکند دواهای حاد که در اکلة الفم و لثه داخیه مستعمل است بکار برده سرکه یا
نمک ممزوج نموده در دهان دارند و اگر غلبه خون باشد بعد اخراج خون اسبغول بعمل آرند و اینجا که دوا کفایت نکند باهن
قطع نمایند و حین قطع احتیاط کنند که رگهای زیر زبان بریده نشود دوای دیگر مجرب جهة ضفدع زاج محرق سوده بچکان
هر دو را با یا بیض بیض جمع کرده بر زبان نگاهدارند دیگر جهة ضفدع سقمونیا یکدرم زنجفر خشک یکدرم نوزه قند بحری دو درم همه
کرده با هم مثل شکر طبرزد مجرب آمیخته بر موضع ضفدع بمالند تا منسلخ شود پس از آن مضمضه بسرکه در آن قدح و گلنار و فشار کنند
جوشانیده باشند بکنند بعد از آن ذرورات مدمله بکار برند دوای که زهاب آب دهان را نافع است خوردن طحال حمل بکباب
بریان و طلا کردن از آن بر اسنان ماوفه بخاصه نفع می بخشد دیگر اگر این علة از سردی بود استعمال حب الغار و شیتره
زراوند طویل و بکمید و ایم بزردی مفید است و اگر کفایت نکند دلک با ایارج فیقرا یا تریاق کنند و دم تنبس جوش خشخاش نیز نافع
دیگر اگر این علة از گرمی بود تمریخ بروغن گل که در آن صندل و قدری کافور حل کرده باشند بکنند و استعمال الغاریقون بسیار نافع
نکات و مضغ نقطه المصطکی نیز از آن نیز مفید است دواهای که تقویت اسنان و عمور و لثات کند دوای که تقویت
اسنان و اضراس کند و دفع ضعف اینها نماید بگیرند از موم و عسل هر واحد جزوی و در آفتاب بگدازند که گداز و فتاوی یک جزو
زفت بیامیزند و در صلابه مرهم انداخته بسایند و بصاحب ضعف اسنان بدهند که مضغ کند و اگر دوا خشک شود
با آن زیت و مصطگی هم بیامیزند و بدهند که بخاود نفع عظیم می بخشد دیگر حراقه اس کیس کردن آن بر لثات قوت
می بخشد و قوی میکند آنها را دیگر نفع سنون فادزهر با شنوتی مشهور لثه است دیگر پوست ترنج و ورق زخت آن

و دانه یعنی حب کل آن مضغ میکند احمد سخت میکند لثه را اما پوست قوی‌تر است دیگر شاخ گوزن سوخته و بازغال چوب طرفا
سحق کرده تقویت میکند اسنان را و جلا میدهد جلای نیک دیگر مضغ بادروج وقت تحویل شمس بحمل مضغ بنمایع سالم میدارد
دندان را تمام سال و هم مضغ بادروج بی فصد وقت میسر کند دندان را دیگر با قلا زیاده میکند لحم لثه را دیگر مضغ
حسبان محکم میکند لثه را دیگر ذرور بزرالورد محکم میکند لثه را و مضمضه بطبیخ آن هم این نفع دارد دیگر مضمضه بزنجار
الحدید که بعسل خمیر کرده و در سرکه جوشانیده باشند نفع میکند باسترخای لثات و اصلاح می‌کند فساد آنرا دیگر مضمضه
بزیت زیتون بری محکم میکند دندان متحرک را و نفع میکند لثه دامیه را دیگر استنان بسنگ حرحر محکم میکند
لثه را دیگر مضمضه بآب برق بارنبک محکم میکند لثه مسترخیه را و نفع میکند بلثه دامیه دیگر مضغ بسر و بلح محکم می‌
لثه را و فاد میگیرد اکثر آنرا بر دفع آفات و مضمضه بطبیخ بلح محکم میکند لثه را و قوت میدهد آنرا دیگر مضمضه بطبیخ دار شیشعان
و ادامه بران محافظت میکند اسنان را دیگر بلیله محکم میکند دندان و لثه را دیگر مضمضه بعصاره ورد و همچنین بطبیخ آن
همچنین مضمضه بگلاب لثه را قوت دهد و محکم کند دیگر مضغ ورق طرفا قوت می‌بخشد لثه مسترخیه را دیگر مضغ پوست
درخت انگور بری تقویت می‌بخشد لثه را و مضمضه بپوست درخت انگور بری با عسل نفع میکند بلثه دامیه دیگر مضمضه بشیرخر میگویند که
محکم میکند اسنان و لثه را دیگر مضمضه بهر بلی که محلول در شراب باشند سخت میکند دندان را و قوت میدهد آنرا و مانع می‌آید از تاکل آن
و محلول بخل عنصل شفا میدهد از لثه دامیه و محلول آن بشبت و خل عنصل یا محلول در خل و آبی که دران بیخ طیبون جوشانیده مضمضه بآن هر روز
محکم میکند دندان متحرک را که از رطوبه بود و سنونات و دیگر مرکبات کثیر الاخرا جهت تقویت این عضو انشاء الله تعالی در کلمات آینده
خواهد آمد **دواهای** که جهة تسکین وجع اسنان که بسبب ضعف از سردی یا گرمی متاذی شده درد ناک میشود معمول آن **و دواهای**
که بخاصیت تسکین وجع دندان و دفع فساد آن کند و درین باب منافع کثیره را مشمول است اگر دندان بسبب رسیدن چیزی سرد
درد میگیرد و صاحب آن از ردی بیضه مشویه را اگر با گرم دهان گرم حرارت زیر دندان گیرد و بکمید بروغن گرم و دلک بروغن بلسان و
سوسن و بان نیز مفید است و با یارج فیقرا مسواک کردن و روغن خردل در دهان داشتن و تریاق بزرگ و حب الغار و زراوند
طویل و شب یمانی مالیدن هم نافع است و اگر دندان از رسیدن گرمی درد گیرد روغن گل در دهان نگاه دارند و صندل و قدری
کافور بر دندان بمالند و برگ سماق و خرفه و تخم آن بخاوند دیگر مضمضه بطبیخ اذخر و دلوک بسحیق آن ساکن میکند درد سنان
بارد را دیگر مضمضه بطبیخ ایرسا تسکین میکند وجع مبتلای بارد را دیگر مضمضه بطبیخ شاخ گوزن در سرکه ساکن میکند وجع حار را
دیگر مضمضه بسلاقه بادآورد تسکین وجع اسنان و ورم لثه میکند دیگر مضمضه بآب درخت بید زائل میکند فساد اسنان را دیگر مضمضه بطبیخ
بیخ درخت بان نفع می‌بخشد بوجع اسنان دیگر مضمضه بطبیخ زوفای خشک که در سرکه جوشانیده باشند تسکین میکند وجع سن را دیگر ورق زیتون
در سرکه جوشانند و مضمضه کنند همچنین مضمضه بماء ملح که زیتون دران منقوع باشد بدرد دندان نفع میکند دیگر مضمضه بعصاره تفاح حامض
و همچنین بطبیخ آن تسکین میدهد وجع سن را دیگر مضمضه بطبیخ بیخ حنظل تسکین میدهد درد دندانرا دیگر مضغ قشر بیخ کبر خصوص تازه آن

آن تسکین می بخشد درد اسنان را و مضمضه بطبیخ بیخ کبر که در سرکه مطبوخ باشد همچنین است دیگر مضمضه بپوست درخت
ـت که مطبوخ بسرکه باشد نافع است لوجع اسنان دیگر بیخ ابلیون را در سرکه جوشانیده مضمضه کردن با آن همچنین مضمضه
بطبیخ آن بشراب نفع میکند لوجع اسنان و مضغ بیخ و برگ ابلیون نیز مفید است دیگر مضغ و همچنین مضمضه با طبیخ آن
نافع است لوجع اسنان دیگر امساک زنباد در دهن تا دیری دور میکند وجع اسنان را دیگر سکرتیغال زیر دندان نهادن
ساکن میکند وجع اسنان را اگر بمقدار یک قیراط کوفته در پنبه پیچیده بر روی دندان درد ناک نهند در زمان تسکین کند دیگر بگیرند
یا سنه جهه سونج و در پنبه پاره پیچیده و باندک آب تر کنند و در میان دو سنگ گذاشته قدری بکوبند و بر دندان ماوف نهند در حال
درد ساکن کند دیگر شیطرج هندی را کوفته در کف دست کرده بخلاف جهه موضع درد گذاشته تکیه با آن جهه کنند بجهة امالهٔ
ماده بالخاصیه تسکین دهد دیگر تعلیق بیخ کرفس در گردن نفع میکند بخاصیه وجع سن را لیکن تفتیت آنهم میکند دیگر برای دفع
درد دندان نگاه داشتن دندان خرگوش از طرف راست برای درد دندان راست و از چپ برای چپ و داشتن بلوا عفر ... نافع
جهة درد دندان جهة دندان و ضرس جهة ضرس نیز نافع است دیگر دوای که تسکین درد اسنان متاکله متعفنه
کند عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی کوفته در شیر جوشانیده غلیظ کرده بر دندان گذارند و اگر ازین تسکین نشود باوجود
استعمال این دوا این مضمضه هم بعمل آرند ورق حنا قشور عنصل بزر البنج در سرکه جوشانیده صاف کرده
مضمضه کنند دیگر دوای که درد اسنان را که بغیر کسر و تثقب و تغیر محسوس بود بلکه محض از سوء مزاج
باشد نافع است اما در مادی بعد از تنقیه و تبدیل مزاج انفع است گلنار سعد پوست بیخ کبر بزر البنج مدقوق بیخ لفاح گلنار
تخم کشنیز مجموع یا بعضی را حسب مزاج در سرکه کهنه ترکرده نگاه دارند بعد چندروز در یک جوش دهند و صاف کرده سرکه علیحده دارند و
دواهای خشک کرده سائیده علیحده و بوقت حاجت بسرکه مضمضه کنند و دوای خشک بر دندان بمالند و پنبه بر دندان گذارند که دوا
مستانی نشود و بحلق فرو نرود و دهن کشاده دارند تا هرچه از دوا بآب دهن جمع شود بیرون افکنند و اگر ازین دوا تسکین یابد
بهتر والا چیزی ازین سرکه گرفته با یک جزو قطران و قلیلی نشادر المحاجرش داده چند دفعه استعمال کنند و اگر ازین هم تسکین
نیابد دندان را قلع یا به تفتیت دور کنند دوای که تسکین درد دندان کند هرگاه ظاهر شود که درد در بیخ دندان یا
در عصبه محیطه است بعد از فصد و استفراغ و حمیه بکار آید برگ مورد و پوست عنصل را در سرکه کهنه جوشانیده صاف کرده
مضمضه کنند و اگر اکتفا کرد بهتر والا مناسبه مزاج ملاحظه کرده مضمضه بشراب قابض عفص نموده این دوا استعمال نمایند
تخم خرفه طباشیر دقیق عدس نشاسته کزبره محرقه گلسرخ گلنار برابر کوفته و بیخته قدری کافور آمیخته بر دندان و بیخ و بمالند
که این دوا التقویه اصول اسنان و تنقیه عمور آن میکند و وجع را ازاله مینماید دواهای که قلع و تفتیت اسنان متاکله
غیر متاکله نماید دوای که قلع اسنان کند شب یمانی مرمه دو را برابر بگیرند و کوبیده بر دندانی که قلع آن مطلوب است بمالند
و بدندان دیگر نرسانند و زمانی بران صبر کنند تا دندان از بیخ برآید دیگر عاقرقرحا در سرکه چهل روز خیسانیده بسایند و

حوالی دندان و بسه جا نشتر زده این دوا بر آنجا نهند و دو برگ کند زرنیخ سرخ بسرکه پرورده همین کار کند دیگر ضفدع بری
در زیت بپزند که مهرا شود و در حوالی سن شرط زنند و زیت مذکور چند کرت بمالند بآسانی برآید دیگر دردی سرکه کهنه در زیت
چند روز بمالند پس بکشند دیگر ضماد بزر البنج آسان میکند قلع اسنان را و هم نافع است باورام حلق و زبان دیگر ورق
زیتون را با سعد غوره انگور بجوشانند تا بقوام عسل آید بر دندان بمالند قلع نماید دیگر قنطوریون نیز قلع میکند سن متآکل را و
[illegible] جمیع آنرا گاهی با قطران ضم کرده بقطر میکنند پس بهتر میباشند بهتر است که موضع را بموم پوشیده تقطیر نمایند که
پوست درخت توت عاقرقرحا نرم کوفته بسرکه در آفتاب گذاشته تا بقوام عسل آید هر روز سه بار بیخ دندان نشتر زده بنهند و دندانهای
دیگر بموم بپوشند دیگر دوای که با آن قلع اسنان میشود پوست درخت توت پوست بیخ کبر زرنیخ زرد عاقرقرحا از هر یک جزو [illegible] را
[illegible] کوفته و بیخته بسرکه سرشته سه روز بنهند پس طلا کنند دیگر دوای که قلع اسنان ضعیفه و دردناک کند پوست بیخ توت
[illegible] عاقرقرحا شیر شبرم تخم مازریون زرنیخ زرد پوست حنظل بسرکه سحق کنند تا مثل خمیر شود و هر روز سرکه دیگر انداخته تا یک هفته همین عمل
نمایند پس حوالی سن متآکل کاک زده طلا نمایند روزی چند بار دوای که تفتیت اسنان کند آرد را بلبن یتوع خمیر کرده
بر دندان چند ساعت بنهند دیگر تخم مازریون و شیر شبرم کوفته و بیخته بقطران سرشته در سوراخهای دندان متآکله کنند
که منفعت بسیار دارد دیگر شحم ضفدع شجری منفعت در قلع سن است و آن ضفدعی است سبز رنگ که بر درختها میباشد و از درختی
بدرختی جست میکند دوای که منع شکستن و ریزیدن دندان کند لعبه بربری یعنی جهنک در شراب بخته در دهان دارند دیگر [illegible]
که با این کار آید در کلمه جائی گذشته دواهائی که دندان کودکان بآسانی برآرد پیه بط پیه مرغ و مغز ساق گاو و مغز سر
بخته و مسکه هر واحد از پیها بر موضع رستن دندانها مالیدن تسهیل انبات آنها میکند و دلوک مخصوص صبیان بدماغ ارنب بری
زود بیرون می آرد دندان اطفال را بغیر حرج بخاصیتی که در آن است همچنین مخلوط السمن با مسکه یا عسل و پیوسته انفحه ارنب مالیدن هم همین
اثر دارد و تعلیق انیاب کلب صبی برمی آرد دندان او را بغیر الم و مشقت و گویند که شیر سگ بر رستن گاه دندان مالیدن نیز
مجرب است و اگر وقت رستن دندان درد زیاده شود عصاره عنب الثعلب و روغن گل بهم زده نیم گرم کنند و انگشت بدان چرب نمایند
و باهستگی برآن موضع بمالند و چون دندان برون کنند سر و گردن و بناگوش و فک بموم و روغن چرب دارند و اگر قطره روغن نیم گرم
در گوش چکانند بهتر باشد و طفل را از مضغ باز دارند تا ماده دندان تحلیل برود و عسل بر دندان بمالند دواهائی که [illegible]
[illegible] گنند تا از دهان بیرون [illegible] سعد تنها یا با کبابه مضغ کنند دیگر شلغم مخلل و بصل مخلل بخورد و قدری از سرکه [illegible]
و کشنیز بخایند و تخم کشنیز را بریان کنند مثل بریان کردن [illegible] پس بدست بمالند که پوست آن جدا شود پس بخایند [illegible]
[illegible] نافع است دیگر سداب بخایند و بخورند دیگر زرنباد بخایند و قدری از آن بلع نمایند دیگر اطراف علیق بخایند
و بالای آن قدری شراب ریحانی بیاشامند دیگر نعناع بخایند و عقب آن قدری سرکه بنوشند دیگر مضغ بادرنجبویه [illegible]
[illegible] سعد و [illegible] سداب [illegible] نافع تر است دیگر باقلی [illegible] بریان کرده بخورند دیگر [illegible]

زیت بجوشند و قرنفل یا زاک سائیده بران پاشند و بخور دهند بالای آن کشنیز تر و خشک بسیار بخایند و قدری از آب برگ بنج بخایند و تخمهای که دهن
بکار می آید در حموضت گذشته دوائی که بخر و تغیر رایحه دهان که از عفونت و فساد عمور و لثات که بسبب غلبه خون باشد بسیار نافع است
بگیرند یک خیار یا یک قثائی او در سرکه تر کنند یا بگیرند از خیار عتیق که در سرکه گذاشته باشند و سخت باشد پس بدان بگیرند و بخایند یک
ساعت زمانی پس خلال بکنند بیشتر از حنا یا خیار را بدستور بخایند تا اگر ظاهر شود خون تازه بیشتر با این مضمضه تمضمض کنند [illegible]
ملح محرق اقاقیا مساوی در سرکه یا پوست کبر بجوشانند و صاف کرده با این سرکه چند دفعه مضمضه بکنند تا حدی که الم [illegible] ظاهر شود [illegible]
این مضمضه گذاشته تمضمض به عسل کنند و در دهان دارند دوائی که جهت قلاع احمر [illegible] گلنار سماق طباشیر [illegible]
تخم خرفه عدس مقشر صندل سفید تخم کشنیز هر واحد جزو [illegible] قلیلی کافور بیخته در دهن دارند بیشتر بگلاب و سرکه ممزوجین [illegible]
صرف مضمضه کنند دوائی که جهت قلاع سرخ و سیاه نافع است خیر بوا بادیان نبات مساوی کوفته و بیخته اندک اندک در
دهن گیرند و آب فرو برند همچنین بیخ سوسن با نبات لحظه بلحظه در دهان انداختن و بدستور صندلین و طباشیر [illegible]
دوائی که سیلان لعاب دهان را خواه از گرمی بود و خواه از سردی بسیار نافع است ملح جریش یکدرم با آب کاسنی سبز هر روز بخورند
دوائی که لهاة مسترخیه اطفال را بر دارد مازو و سرکه سائیده بانگشت سبابه گرفته یا بر پشت کفچه خورد اندوخته ملازه را بآن
بردارند و اگر این دوا را بر تارک بنهند همین عمل کند و اگر گل سرشوی سوخته و سرکه سرشته بر نهند همین کار کند دوائی که لهاة
مسترخیه را که با حرارت و سرخی باشد بعد فصد و غرغره بقوابض نافع است صندل سرخ گلنار گلسرخ قدری کافور سرشته [illegible]
خرنوب سرشته ملازه را بآن بردارند دوائی لهاة مسترخیه را که با حرارت نباشد سود دهد نوشادر مازو کوفته ملازه بآن [illegible]
دوائی که ملازه افتاده را بردا شتن بآن دوا معمول افتاده گل و بگدان که آتش رسیده سرخ شده باشد بسایند و یک
فلفل سائیده بیخته ملازه بآن بردارند دوائی قریب باعتدال که ماده را بجای خود باز برد کافور دانگی زعفران نوشادر
هر یک نیم درم نمک یکدرم شب یمانی دو درم گلنار چهار درم کوفته و بیخته قدری در معرفه [illegible] کنند و در زیر ملازه برند چنانچه ملازه
بر کفچه نشیند و بردارند و بکرمان همچنان بردارند پس کفچه بیرون آرند و بلعاب خطمی و بزر قطونا و مانند آن مضمضه فرمایند [illegible]
لزوقات و همه لعوقات که با شیاف [illegible] انشاء الله تعالی ذکر او [illegible] بیاید دوائی که جهت قرحه حلق معمول [illegible]
منقولست تخم گل یکدرم موم کافوری یکدرم و نیم انزروت دو درم روغن گل [illegible] نیم موم بروغن ساخته تخمهای [illegible]
بیک را بمزده تخم مرغ آلوده فرو برند و اگر بطور لعوق لعق کنند نافع تر باشد و در غذا نیم برشت [illegible] تخم مرغ نیم برشت تناول کنند
دوائی که اسرخای حنجره و انطباق مری را نفع دارد [illegible] کند همچنین مصطکی بجوشانند و نیم گرم تجرع کنند
بر زیر زنخ محجمه نهند یا نشتر [illegible] و امثال آن طلا نمایند و باید که نخست جهت تنقیه رطوبتی که موجب [illegible]
انطباق است ایارج [illegible] دهند و غرغره [illegible] بکار برند بعد آن جهت تقویت این دوا بعمل آرند دواهای [illegible]
باب [illegible] دوائی که درد دندان را که از تری و سردی باشد بعد از تنقیه دماغ بمسهل و حقنه به [illegible]

نفع میرساند هلیله تخم تسوه عاقرقرحا بسنگ بهم را برابر با شهد آمیخته هر روز قدری بخورانند و اندکی زیر دندان بگذارند دیگر
برگ سینهالو لون یعنی تکشنگ پای بزنگ جب کوب کرده در جامه بندند و زیر دندان گیرند دیگر چوب آک که نرم و نازک باشد
در آتش ملایم کنند تا گرم شود پس بیرون آورده زیر دندان گیرند و بخایند دیاقوذا جهت بحة الصوت نزلی نافع است نسخه آن گذشت
دیامورن بلغة اهل یونان شراب توت است که جهت خناق وغیره بکار می آید انشاء الله تعالی در اشربه خواهد آمد کلمه هشتم
از ادویه اعضای فمیه و حلقیه در مرکبات ذالیه نفطیه است ذرور ابیض که لثه را محکم و قطع خون او کند و مقوی
دندان و مانع از تاکل و افتادن آن و دافع انصباب مواد بعمور اسنان بود و گندی بر باید و بوی بد دهان دور کند کافور
نیم مثقال فلفل سفید مصطگی و دلسان هر یکی یکدرهم زبد البحر نمک طبرزد شب یمانی صدف سوخته هر یکی یکدرهم و نیم مروارید
چینی سفید قشور رمان مازو سبز فشار کند رگلنار گلسرخ هر یکی سه درم فیلکوس سوخته پنجدرم اگر بهم نرسد بدل آن اصل السوس
چهار درم داخل کنند عاقرقرحا ج کزمازج سعد کوفی هر یکی شش درم دندان فیل آشنه هلیله طباشیر تخم خرفه مقشر نشاسته کثیرا
کشنیز خشک سوخته آرد عدس هر یکی هفت درم کوفته و بیخته بدندان و لثه بمالند و بعضی اوقات با زیت و روغن قسط سرشته بر دندان
نگذارند که با سیفن نفع حرکت آنهم میشود اما در نرم کوفتن ادویه این ذرور تاکید ضرورست ذرور اسود گوشت فاسد پای
دندان قطع میکند و گوشت کم شده را میرویاند و خون رفتن باز می دارد عاقرقرحا شب یمانی دم الاخوین کند از هر یکی
هر یکی نیم مثقال کاغذ خطائی سوخته جو سوخته کف دریا و اصلی بیخ نی و رمنه ترکی سوخته طباشیر سفید غنچه گلسرخ کزمازج استخوان
هلیله زرد انجبار عود قماری سوخته صندل سفید سک رامک پوست ترنج قرنفل برگ و تخم مورد شاخ گوزن سوخته هر یکی
یکمثقال فوفل گلنار نمک بعسل سرشته و سوخته سماق سعد هر یکی دو مثقال شاخ بزکوهی سه مثقال علی الرسم ذرور سازند ذرور دیگر
که استرخای لثه دور کند و بیخ دندان را قوة دهد و دندان را از جنبیدن باز دارد و از بیخ سرخ شب یمانی از هر یکی سه درم گلنار
پوست انار ترش از هر یکی شش درم گلسرخ سماق هر یکی هشت درم سنبل فقاح اذخر هر یکی ده درم کوفته و بیخته بر لثه بر کنند
ذروری که گوشت پای دندان محکم کند بعد از آنکه نیک مالیده و خون و رطوبت از آن دور کرده باب فوالیض مضمضه
کرده باشند بعد آن ذرور گلسرخ با قماع جفت بلوط گلنار حب الآس هر یک چهار درم قشور نوب بنطی سماق فلفل هر یک پنجدرم و بعضی
عوض فلفل عاقرقرحا را بهتر میدانند کوفته و بیخته به باشند ذروری که خون آمدن از بن دندان باز دارد دم فوفشا در بیخ
سوسن تر بیخ عاقرقرحا مساوی کوفته و بیخته به باشند ذروری که وجع اسنان را که از ورم لثه باشد نافع است بزر القطونا سماق
کزبره سماق عدس مقشر صندل زرد عاقرقرحا کافور مساوی سحق کرده اول سرکه و گلاب یکساعة در دهن داشته پس این دوا بر لثه
دهن به باشد و آب ابلع نکنند ذروری که جهت خون آمدن از بیخ دندان و تعفن و فساد آن در جوشش قوی آن را
بسیار مفید است توتیا در رمی قلی آهک زرنیخ زرد زرنیخ سرخ هر یکی پنجمثقال کوفته و با آرد جو سی مثقال آمیخته و به سرکه سرشته
و خمیر کرده بر تنور آهسته زنند و بگذارند تا سوخته سیاه گردد پس برآورده بسایند و بر بیخ دندان فشانند و بگذارند تا آبی

تا آنکه چند از آن برود پس بگلاب بشویند ذروری که جهت اکلهٔ لثه و لب بعد از پرهیز از شیرینی ها و گردگان بهتر بود و فوفل و قیصا
غذا با طعم غوره و سماق و زرشک و نار روان مستعمل میشود و شب یمانی را بر کفچهٔ آهنی بر سر آتش نهند تا سرخ شود پس در
سرکه افکنند و خشک کنند و بسایند و مثل آن نمک طعام داخل کرده بر موضع علت بریزند دیگر درین باب ماهی طریخ
نمک سوده با آتش نهند تا سرخ شود و بسوزد پس بکوبند و مثل آن گلسرخ خشک کوفته اضافه کرده بکار دارند ذروری
که در اختلاط مرض آکله بکار آید گلنار سفیدآب قلعی هر یک یکدرم و نیم توتیا آب غوره پرورده ده درم و نیم سائیده
بپاشند و باید که ازین ذرورها چیزی بحلق نرود و بعضی اقراص خلدفیون که نیز جهت این کار بر سبب انشاء الله تعالی
خواهد آمد ذرور در مادبردی نافع است با آکلهٔ دهن ذروری که بثور بن دندان را نافع است و غوره را [illegible]
است پوست انار ترش ده درم شب یمانی عاقرقرحا هر یک هشت درم ثمرة الطرفا نمک سندی هر یک چهار درم کوفته
و بیخته ذرور سازند ذروری که گوشت زائد لثه را بعد تنقیه بقلدفیون نفع کمال بخشد کافور یکدرم گلسرخ کبابه توتیا
زبد البحر هر یک نصف درم زعفران گلنار ماميران هر یک یکدرم ملیله زرد دو درم کزمازج عاقرقرحا هر یک سه درم کوفته و بیخته
بپاشند بعد از آن استنان با مازج فیقرا کنند ذروری که ورم کام را بعد از فصد و تنقیه نافعست طباشیر خرفه گلسرخ
نشاسته کتیرا صمغ آرد عدس کوفته و بیخته با قدری کافور آمیخته بیفشانند ذرور جهت قلاع احمر یعنی جوشش دهن بسیار
گرم گلسرخ منزوع الاقماع طباشیر نشاسته تخم خرفه عدس مقشر صندل سفید تخم کشنیز هر یک جزوی کافور قلیلی سحق کرده
در دهن بپاشند پیشتر دهن را بگلاب و سرکه با هم آمیخته بشویند پس از آن بروغن گل مضمضه کنند ذرور کافور تنها هم جهت
قلاع احمر مفید است ذرور دیگر که جهت قلاع احمر مجربست طباشیر سوخته شیرخشت مساوی سائیده بپاشند ذرور
جهت قلاع حار شیاف ماميثا طباشیر لسان الحمل بزرالورد و ملیله زرد گلنار برگ [illegible] کزمازج شب یمانی برابر بکوبند و در دهان بپاشند
و شب در دهان دارند ذرور جهت قلاع سرخ حضض مکی یکدرم و نیم گلسرخ طباشیر سماق عدس مقشر هر یکی سه درم تخم خرفه چهار درم
سوده بر زبان پراکنند و یک ساعت نگاه دارند ذرور طباشیر تنها هم درین باب نافع است ذرور دیگر که جهت قلاع دموی سوده [illegible]
کزمازج حنا آرد عدس گلنار طباشیر سماق سوده بپاشند دیگر جهت قلاع و بثور دموی گلسرخ سماق عدس مقشر فوفل طباشیر هر واحد جزوی
کافور نیم جزو سائیده بپاشند دیگر عدس مقشر شکر طبرزد هر واحد چهار درم گلسرخ نشاسته بزر بقله هر یک سه درم [illegible]
هر یک دو درم کافور دو دانگ دیگر کافور زعفران هر یک نیم درم ملیله طباشیر هر یک دو درم صندل سفید گلسرخ عدس مقشر تخم خرفه
هر یک سه درم سماق تخم کشنیز بریان هر یک نیم درم همه را باریک سائیده بپاشند بعد از آن مضمضه بگلاب که در آن تخم کشنیز
و سماق جوشانیده باشند بکنند دیگر گلسرخ عدس کافور سائیده بپاشند ذرور جهت قلاع سرخ صبیان [illegible] گلسرخ دو درم
سحق کرده بپاشند ذرور دیگر جهت قلاع سرخ اطفال تخم کشنیز گلسرخ سماق هر یک جزوی زعفران نیم جزو کوفته و بیخته
بپاشند یا در موم روغن آغشته طلا نمایند ذرور جهت قلاع دموی اطفال گلسرخ گلنار طباشیر آرد عدس سماق منقی [illegible]

ذرور جهت قلاع صفراوی طباشیر گلسرخ صندل سفید آرد عدس مساوی گرفته قدری کافور داخل کرده سائیده به باشند
ذرور دیگر جهت قلاع صفراوی صندل تخم کشنیز نشاسته تخم خرفه کافور سائیده به باشند ذرور جهت قلاع سفید قلیل الحرارة
هلیله زرد اقاقیا گلنار کزمازج ورق زیتون طباشیر ذرور برزالورد ذرور کبابه هم باین امر نافع است ذرور جهت
قلاع سفید بلغمی عاقرقرحا کبابه سعد فلفل مساوی کوفته و بیخته به باشند ذرور که جهت بثور دهان که از بلغم بود نافع است عفص
قشار کنند همه را سحق کرده به باشند یا بالعسل خلط نمایند و در لثه و دهان بمالند ذرور که جهت قلاع بلغمی اطفال مفید است عفص
چهار درهم زرد چوبه پوست انار گلنار سماق هر یکی شش درم شب یمانی ده درم بعضی دوازده درم نوشته اند همه را کوفته و بیخته اول
دهان را بماء العسل شسته به باشند ذرور که جهت قلاع بلغمی اطفال بعد از تقلیل رطوبت مرضعه و تغذیه بقلایا و نخود آب یا صعتر و زیره
و کرویا و مداومت بگلقند و آنگاه به مستعمل میشود ماميران سعد حنا شب یمانی سائیده به باشند ذرور شاخ گوزن سوخته
قلاع صبیان را بسیار مفید است ذرور جهت قلاع بلغمی تازه که بعد از استفراغ بحب صبر و حب قوقایا و ایارج فیقرا بکار می آید ماميران
برگ زیتون کزمازج سعد حافلفل شب یمانی هلیله زرد مساوی کوفته و بیخته به باشند ذرور که جهت قلاع سفید کهنه و سوداوی تازه نافع
است زعفران کبابه هر یک چهار دانگ ایرسا سعد هر یک دو درم شب یمانی قلقطار هر یک دو درم و نیم برگ زیتون اقاقیا هر یک
ده درم سائیده به باشند ذرور که جهت قلاع سوداوی مزمن سودمند است زرنیخ سرخ عاقرقرحا شب یمانی ایرسا نوشادر
مساوی سائیده بقطران سرشته در صره ببندند و در گل گیرند و بآتش نهند تا بسوزد پس سائیده به باشند ذرور دیگر جهت
قلاع سیاه زعفران یکدرم سعد شب یمانی قلقطار هر یک چهار درم برگ زیتون برگ علیق اقاقیا هر یک ده درم بیخ سوسن سه درم
همه را کوفته و بیخته در دهان دارند ذرور دیگر قریب این ذرور زعفران یکدرم شب یمانی دو درم برگ زیتون برگ [illegible]
اقاقیا هر یک ده درم ذرور بسیار نافع جهت قلاع اسود هلیله زرد سوخته خسته تمر سوخته تخم کشنیز سوخته طباشیر گلنار مساوی
کوفته و بیخته به باشند ذرور که در قلاع سوداوی اطفال بعد از استفراغ سودا از مرضعه و احتراز از اغذیه مولده سودا استعمال مشروع
پوست انار شیرین یا ماميران سعد حنا سائیده به باشند ذرور جهت قلاع سیاه و سفید طباشیر گلسرخ کشنیز نشاسته پوست
تنتری سماق زعفران عاقرقرحا هر یکی یکدرم شکر چهار درم ذرور که هر قسم قلاع سفید بود و کیفیت را بسخت کند کافور
دانگی و نیم شب یمانی رامک اقاقیا کزمازج هر یک دو درم گلسرخ تخم گل گلنار پوست تنتری هر یک سه درم بکوبند و در دهان بپاشند
ذرور زاد ما زریون ذرور لسان العصفور هم مشترک النفع بجمیع قلاعها ذرورات هندی ذروری که جهت جوشش
دهن اطفال که از گرمی بود نافع است گل گلاب گل انار قوا کتهه سفید که با پان میخورند سرمه سفید تخم گل هر یک دو ماشه کافور
یک سرخ کوفته و بیخته بپاشند دیگر گل گلاب گل انار سنگ بصری سوخته کمیلا کتهه سفید مساوی سائیده بپاشند
دیگر دانه الایچی کتهه سفید و سینه پهنکری سوخته کوفته و بیخته ساعة بساعة در دهان بپاشند تا آب دهن بلند از آید و فرود
نه برند که پهنکری یعنی شب یمانی مورث سل است و پهنکری تنها هم جهت قلاع کافیست دیگر فسان و سینه تخم لونیا یعنی خرفه

خرفه توا کهیر و گل انار گل گلاب استعمال نمایند دیگر تخم گل سرمه سفید ملهتی گل انار تخم دهنیه هر یک جزوی گکن ببول دو جزو
دیگر کافور تکیسیج گکن ببول سرمه سفید تخم دهنیه الایچی خورد کاکرا سینگی گل گلاب گل انار تخم کاهو ملهتی هر یک یکماشه کته سفید
سه ماشه ذروری که جهة جوشش دهن بلغمی نافع آید تودهسه مرچ هر یک چهار ماشه پهتکری شه ماشه سپاله تهوتهه دو ماشه باریک
باریک سائیده در دهان بپاشند صبح و شام بمالند اغلب که دیگر و نفع نمیدهد ذروری که در قلاع شدیده که مثل خارها بر
زبان بهم میرسد و باصطلاح اهل هند بهرنسا نامند معمول و مجرب حقیر و والد ماجد است خصوص بعد خراشیدن جوشش بمبرگ
انجیر یا تری یا شیدن و مالیدن این نفع عجیب میبخشید بنسلوچن کته سفید کباب چینی سناگ جراحت الایچی کلان توا کهیر
قلمی برابر کوفته و بیخته بکار برند ذروری که جهة قلاع هر قسم خصوص جهة اطفال مجرب والد ماجد و این عاجز است
کهرچ بنسلوچن ریوند ملهتی کهمبهات کوفته بیخته بکار آرند ذروری که جهة هر قسم قلاع معمول است گل گاوزبان
گل انار توا کهیر دانه الایچی خورد کته سفید کباب چینی ملهتی کوفته و بیخته بپاشند و اگر سرد تر خواهند قدری کافور هم
بیفزایند کلمه پنجم از ادویه اعضار فمیه حلقیه در مرکبات رائیه مهمله است رب توت گاهی ساخته میشود از توت
سرخ پیش از پخته شدن و شیرین گشتن پس میباشد بارد و یابس گاهی از سطلی شیرین رسیده پس میباشد حار معتدل گاهی از رس سیاه
پس میباشد بارد مطلق حرارت ولهب مسکن صفرا و عطش رب شامی بخورهم را نافع وباه را قامع است و رب مطلق غرغره آن منع سیلان
بار و جاع حلق و خوانیق و معمول از سرخ غیر لیشح منع میکند قی و نزف دم را و بند میکند استطلاق را و سخت میکند ... اعضا را
اینست بیفشارند توت را و بجوشانند عصاره آنرا تا دو ثلث یا ربع بماند رب توت مرکب مبعضی و واگر دیگر نافع
خوانیق و اوجاع حلق و اورام و بثور آن که از گرمی بود منقول از شاهی بگیرند آب توت تر و بجوشانند تا نصف بماند و از آتش
فرود آورده صاف کنند و نیم رطل بگیرند و باز با آتش ملایم بجوشانند تا ثلث بماند پس صاف کرده هر شب زعفران هر واحد
نصف مثقال باریک سائیده حل کنند و بکار برند رب جوز ساده غرغره آن جهة خناق و درد گلو بلغمی و حاره نافع است
و خوردن آن بلغمی مفید بگیرند پوست خارج جوز را که رطب باشد و بکوبند و بیفشارند و بجوشانند تا ثلث بماند ...
در شرح مفردات ادویه و در شرح مفردات ادویه و در شرح قرابادین عصاره این را باهم چندان عسل جوشیده اند ...
و این قسم بسیار نفع میکند جمیع بیماریهای دهن و حنجره از اورام و بثور بغرغره و ضماد کردن از خارج رب جوز مرکب دیگر
آب پوست جوز تر و بجوشانند تا ثلث بماند نیم رطل از این آب مطبوخ و نیم رطل عسل و یک رطل مثلث باهم ممزوج کرده با آتش ملایم
بجوشانند تا ثلث بماند پس صاف کرده مرصاف زعفران شب هر یک نیم درم کوفته و بیخته بیامیزند و لیت کرده سرد ارند ...
عنب غرغره با آن منع میکند اوجاع حلق و لوزتین را در ملفوظ سوم ادویه امراض راس بلفظ رب انگور گذشته ...
مصری صالح است جهة امراض فم بگیرند زعفران نصف وقیه علک البطم دو وقیه زیت هشت وقیه عسل ...
در قدر مضاعف تا گداز شود روغن انجیر تقطیر آن در درد دندان نفع میکند و جمیع سنان را روغن اشترج که ... صالح است

جهت درد دندان که از سردی بود دبطلا کردن وروغن اذخر که علاجی نیک ست جهت بثور فم اگر در دهن دارند
روغن بنفشه بادام والکه نافع یابس زبان است به قصر لسان که از تشنج خفیف رباط زیر زبان حادث شده باشد بکرر
سخت زبان بمالند وروغن حنظل که بلبنه بان ترکرده وگرم نموده بسن الم گذاشتن تسکین وجع آن میکند روغن
خردل نافع است والکه آن بذهاب ماء اسنان که عبارت از رفتن رونق دندان است روغن خلوق که روغن
زعفران است تدهین عمق دندان بعد تنقیه تامه نافع است بصبر الاسنان این همه روغنها در ملفوظ سوم ادویه امراض سر
گذشته روغن شگوفه انگور نافع است به بثور فم روغن قسط که تدهین عمق بان بعد تنقیه سر نفع میکند بصبر
اسنان در ملفوظ سوم ادویه امراض راس گذشته روغن گل که مضمضه بان مسکن درد دندان است
وروغن مرزنجوش که صاحب منهاج درد وادوای تشنج لسان ذکر کرده وروغن ناردین که تمضمض بان
نفع میکند بوجع ضرس بارد این روغنها هم در ملفوظ سوم ادویه امراض راس گذشته واز جمله روغنهای هندی تیل
که باد دندان وملازه دفع کند وگلو را که کف گرفته باشد قطع کند نیز در ملفوظ سوم گذشته کلمه دهم
از ادویه اعضای فمیه وحلقیه در مرکبات زائیه لفظیه است زبد خوردن این همراه بعضی ادویه جرجی عاید
میشود بجهت فم ورم لثه وقلاع وا اگر زبد را گداز کرده بقدری دقیق حنطه مخلوط کرده غرغره کنند نفع میبخشند
باورام باطنه حلق همچنین لعوق زبد لعوق متوالی تا مقدار سه وقیه نفع میکند باورام حلق نفعی عجیب زرعونی نام مرکبی
است که بعضی در جوارشات وبعضی در معاجین آورده وصاحب شفائی در کلمات زائی شمرده ونسخ آن متعدد ومختلف است اما اکثر
آن که نافع بکرده وآلات تناسل بود آوردن آن همه اینجا مناسب نمود ویک نسخه شفائی که لایق این مقام است واجب الارقام است
زرعونی بوی دهان خوش کند وآب از دهن رفتن باز دارد ومعده را قوه دهد وبلغم رفع کند وبادها بشکند نشت گرده را گرم
کند ورنگ از مثانه پاک کند ومنی بیفزاید عنبر اشهب یک مثقال بسباسه قرنفل کبابه کبینی فلفلمویه از هر یک سه درم عاقرقرحا
قرفه زعفران مصطگی عود خام از هر یک پنج درم تخم کرفس تخم گزر تخم شلغم شبت رانخواه درازیانه مغز تخم خربزه مغز تخم بادرنگ تخم کرفس
از هر یک پنج مثقال عسل سه وزن ادویه عنبر اشهب در عسل کف گرفته بگدازند وادویه کوفته وبیخته بان بسرشند وبعد از دو ماه استعمال
کنند شربتی دو مثقال زیت سخت میکند لثه واسنان متحرک را وقوی میگرداند اینها را اگر در دهن دارند وقطع میکند خون لثه را
کلمه یازدهم از ادویه اعضای فمیه وحلقیه در مرکبات سینیه غیر منقوط است سنجر منیا بوجع اسنان بارد وتاکل آن نافع است
اما چون اکثر منافع وی با امراض معده وجگر تعلق داشت انشاء الله تعالی آینده خواهم نگاشت سعوطی که بعضی اورام حار
زبان که باشد غلظی در آن نفع می بخشد کافور مشک هر یک ثلث جزو زعفران ایارج فیقرا هر یک جزوی شکر طبرزد نیم جزو ونیم از جمله
این بود دانگی گرفته در شیر دختر حل کرده سعوط کنند سعوطی که درد اورام زبان ووجع اللسان بعد تنقیه وفصد واستعمال حقن اعانت
بتحلیل ورم وتصغیر زبان کند شیر دختر را با آب طلع حل کرده سعوط نمایند سعوط عصاره بیخ اذریونه که آنرا [illegible] اذرکونه گویند

گویند نفع میکند بوجع اسنان بارد سعوط حلی که وجع سن حار را مفید است شیر دختر را با قدری آب عصی الراعی و سفیدی
بیضه و روغن بنفشه تسعیط کنند سفوف ابلج مقوی و شد لثه است سفوف اسطماطیقون جهت خوشبو کردن
دهان مفید است و در ادویه رأسی در ملفوظ دوم مکتوب اول گذشت سفوف انیسون مداومت بآن نفع
میکند بخری را که از عفونت لثه و دهان باشد سفوف صینی که سستی زبان را ببرد و ساق هندی نانخواه زرد و دار فلفل
تخم کرفس تخم شبت مصطکی سیسالیوس و قو انیسون از هر یکی یکدرم مروارید کهربا از هر یکی دو درم دارچینی حماما
هر یک سه درم شربتی یکدرم با نیم درم با شراب کهنه سکنجبین اوسیا کی که تکرر بآن ورم حلق و لوزتین بنشاند در ملفوظ
سوم ادویه امراض رأس گذشت سلاقه آبی را گویند که گرفته باشند از دواها بعد علی ان سلاقه التی هی طبیخ
سلاقه که ورم لثه و قرحهای آنرا نافع است طراثیث عفص و طراثیث یمانی پوست انار ترش سماق جلنار تحلیل و آن مضمضه
کنند سلاقه دیگر که همین عمل کند برگ سرو جوز سرو گلنار مازو کزمازج برابر در سرکه بپزند و مضمضه بآن کنند سنون
نفع داروی را گویند که بر دندان مالند و این نزد بعضی چنانچه صاحب تحفه گفته اعم از آنست که ساییده بهم یا بچیزی سرشته
دیا قرص کنند و نزد بعضی چنانچه مولف بحر الجواهر نوشته دوای مسحوق خشک است که مالیده شود و بدندان و بر هر تقدیر این
از ادویه مخصوص با مراض دندان است و چون درین مجموعه ادویه سنی در هر باب مذکور شده اغراض ملحوظ مثل آن که بیانات
مشترکه بتکراری آرند اکثر آن و تبرا تبع دیگر گذاشته و این باب با بیشتر ادویه با اسنان نا شسته تعلیلی جهت اتباع نقل آنجا هم تحریر یافته
داده و بخطا کی گویند که سنون از مخترعات جالینوس است اما صاحب تحفه نوشته ظاهر این کلام اهلی بر آنست با سنون ارقدما
بودن ظاهر است و در استعمال سنون شرط است که معده ممتلی نباشد و قبل از استعمال ان دهن را با بهای ادویه مناسبه بشویند
بسواک و امثال آن پاک کنند سنون ابن هبل جهت دندان متحرک بسبب عفونت گوشت لثه بغایت نافع است نخود
سوخته شب یمانی گلنار سماق اقاقیا بالسویه استعمال کنند سنون انجبنل لثه مسترخیه را مستحکم و از آنچه ورم کند و قوت
اسنان و حمور بخشاید که مانع صعود انصبابات اخلاط از راس آید بوی دهان بخر قطع و حفظ دندان از اضافه تا آکل و قلع کند
منقول از مجالجات لقرابادین اول سوخته نارجیل خسته بلیله طباشیر تخم خرفه لسان کثیرا قیق عدس هر یکی هفت درم
عاقر قرحا و ج کزمازج سعد هر یکی شش درم ربا و فیلکوش یکدرم اگر بهم رسد سنبل سنون چهار درم داخل کنند پوست انار مازو
قشار کنند گلنار گل سرخ مروارید صدف حرف صینی هر یکی سه درم زبد البحر ملح المعدن شب یمانی ربا و حلزون هر یکی یکدرم نیم
فلفل سفید مصطکی عود بلسان هر یکی یکدرم کافور قدری در تحفه المؤمنین کهدر ابیض سفید بجای درانیم
نوشته و کافور را بدو دانگ تقدیر نموده همه را سوای کافور کوفته بحریر بیخته باز لیبایند بحریر صفیق سبز همچنین مکرر
لیسایند و هر بار از حریر صفیق تر از بار اول گذرانیده کافور سائیده بیامیزند و نگاه دارند و بطریق سنون بعمل آرند و
جهت تحرک و وجع اسنان و استرخای لثه آن تربیت و قطران گرده گذاشتن و بسرکه حل کرده مضمضه کردن

زود فایده می بخشد **سنون احمر** لثه را محکم کند منقول از قلانسی و اجنی دو درم لک سه درم نقم چهار درم صندل
سرخ فوفل و ... دو قرفه کبابه گلنار هر یک پنج درم کوفته به کتان سته عصفر خمیر کنند و خشک نمایند بسیار کوفته و بیخته استعمال فرمایند
سنون اسود که قوی تر از ابیض است بیارند دوائی که در سنون ابیض مذکور شده بالتمام با عیانها و اوزان ها و
بیفزایند در آن شیح و ترمس و برنگ و مرو بویند و کهربا هر یک برابر جزوی از اجزای متوسطة الوزن سنون مذکور و همه را
کوفته و بیخته بقطران و عسل و خل خمیر کرده مثل قرص سازند و بیارند نخیل که آنرا بخیر و تخمه نیز گویند و آن حشیشه ایست مخروطی
پیسل ممتد و منبسط میشود بر زمین میباشد از اعقدهای بسیار و لیا است که ممتد میشود شاخهای آن مثل خیوط معقد
و در قعهای آن مستطیل و باریک میباشد و هر قدر عصهات آن ممتد میشود و خشک میشود اوراقی که زیر سر عضها میباشد از این
حشیشه بگیرند قدری و او را در دیگ اندازند چه مدت که کرده دوای خمیر کرده و قرص بسته در میان گذاشته بالای آن دیگر از همان حشیشه
دیگ پر کرده و دهن دیگ محکم بسته در تنور گرم بگذارند و دهن تنور هم پوشند و تمام شب نگاهدارند صبح برآورده بگذارند که خوب
سرد شود و پس زغال و خاکستر شده را برآرند و باریک سائیده جهت تو قدری مشک سائیده آمیخته نگاهدارند این نسخه هم از معالجات بقراطی
است **سنون بارد** جهت امراض حاره منقول از تذکره گلسرخ مازو کزمازج سماق هر واحد جزو عاقرقرحا افیون هر واحد نصف جزو
کوفته و بیخته بطبیخ ملوخیا و لبلاب خمیر کرده باز خشک کرده سائیده بکار برند **سنون بارد** بنسخه دیگر جهت امراض حاره معمول و از زاد
و حاوی کبیر و کامل الصناعه منقول جهت برویانیدن گوشت لثه و نقصان آن و حرکت دندان بتجربه رسیده طباشیر گلسرخ از هر یک
سه درم مروارید گل ارمنی سرشته دم الاخوین از هر یک دو درم مرجان سوخته صندل سرخ مرصافی حب کاکنج کزمازج ماهیزهره
از هر یک یک درم **سنون جالینوس** عاقرقرحا یکمثقال و نیم سنبل و ثلث یک وقیه شب یمانی شب مدور ساذج فلفل
هر واحد یک وقیه برسیاوشان نصف رطل کوفته و بیخته سنون سازند **سنون جبرئیل** جالی و منقی و مشدد لثه است
عاقرقرحا چهار درم اذخر پنج درم **سنون حار** جهت امراض بارده عاقرقرحا فلفل شیطرج خردل زنجبیل بوره بالسویه کوفته
و بیخته بکار آرند یا با قطران یا بطبیخ زیره سرشته و بعمل آرند **سنون دیسقوریدیس** فلفل ساذج هر یک یک وقیه ملح دو وقیه
اشق خشک که جزو آن تلخ میباشد قطاع کبار آن گرفته یکرطل و وزن آن رطل بغدادی دوازده وقیه است شاخ گوزن چهار بار سوخته
شانزده وقیه مصطکی سه رطل قسط اذخر هر یک سه رطل یا قدری زیاده گرفته کوفته و باریک بیخته سنون سازند **سنون**
سورنجان ضعف اسنان را نافع است سورنجان قرنفل سعد کزمازج پوست هلیله زرد صندل سفید گلسرخ سماق کوفته
و بیخته سنون سازند **سنون قابض** تقویت اسنان و تطییب دهان نماید و از انحدار خون مانع آید هلیله آمله گلسرخ
گلنار اقاقیا شب یمانی قرط طباشیر عاقرقرحا سماق **سنون مامون** تجلیه اسنان و تقویه عمور آن کند جالب رطوبة
و ملطف ... جلا و طراوه یابد نمک هندی یکرطل شعیر منقی نصف رطل شیح یک وقیه زراوند مدحرج نصف وقیه کوفته و بیخته
با عسل ... شراب ... قطران خمیر کرده قرصهای دقاق بسازند و بسوزند و باز کوفته و بیخته زنجبیل نصف وقیه زبد البحر سلیخه هر یک

هر یک ربع و قند اضافه کرده مهیا ساخته بکار آرند **سنون معتدل** زردی و تیرگی دندان ببرد و آبدار و به نحو قلع بن دندان
و به بیخ دندان که از بخار گرم معده رو نماید نافع آید گیرند عدس مقشر سماق گلنار شب یمانی هر یک چهار درم طباشیر سه درم
فوفل کف دریا پوست هلیله زرد هر یک دو درم سانج هندی سعد هر یک یکدرم کوفته و بیخته اول سرکه و نمک بر دندان بمالند پس
سنون بروی پراکنند و یکساعت نگاه دارند و بشویند بعد شستن بگلاب که در آن حب الآس خیسانده باشند مضمضه کنند
سنون ملوک درد دندان را نافع باشد و بوی دهان خوش کند مر جوز السرو اصل عاقرقرحا مساوی کوفته بیخته
باستعمال آرند **سنون ملوک** نسخه دیگر جهة استحکام اصول دندان و بند کردن خون رویانیدن گوشت آن و خوشبو کردن دهان
و دفع بوی بد آن مجربست صندل سفید پوست ترنج اذخر قاقله کبابه بسباسه قرنفل عود کبابه مصطکی مشک زنجبیل سعد
ورق گلسرخ زرد و اوملیه زرد دارچینی گل انار فلفل سفید عاقرقرحا زرنباد کلان سماق زراوند مدحرج عود الصلیب شونیز زعفران برگ سداب
انجبار شامی بیخ مرجان جوز بوا سانج هندی هلیله زنگی هر یک جزوی نمک لاهوری کات هندی پوست تخم ترنج سوخته هر یک دو جزو
سنون سازند **سنون هارون رشید** اگرچه مولف این سنون اطبای دیگر بوده اند اما بسبب کثرت استعمال
سلطان منسوب بوی شده جلا میدهد سنان را و خوش میکند بوی دهان را و لثه را مستحکم و سیلان لعاب از فم را کم و تحلیل کند
نماید گیرند زنجبیل دارفلفل زبد البحر قاقله هر واحد دو درم سک دو مثقال ملح مقلو چهار درم عود محرق پنجدرم نخبر شعیر مطحون تخم
عتیق ریحانی محرق در تنور هفت درم کوفته استعمال نمایند این نسخه موافق شرح **سنون هارون رشید** موافق
تحفه که از تذکره نقل کرده بسنیت نمک سوخته ده جزو نان جو سوخته هفت جزو عود هندی شش جزو سک سه جزو گیرند دارفلفل
زنجبیل زبد البحر قاقله از هر یک دو جزو با سرکه قرص ساخته خشک کنند و بجای پنج ارمنی و زراوند مدحرج از هر یک نصف جزو
اضافه کرده جر بیل و للداد عاقرقرحا اذخر از هر یک دو جزو الحاق نموده و باعسل سرشته و بعضی این ادویه را اضافه نموده اند
صندل سفید سعد گلسرخ فوفل خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یک سه جزو بوره ارمنی دو جزو و تصریح نموده اند که بهترین
چیزها از برای سرشتن ادویه دندان سرکه است که در آن زیره کرمانی سرشته باشند و تحنین مضمضه او بهتر اشیاست سنون
پوچ جائیکه در کنارش آورده جهة ماده دموی که از عمود و اصول اسنان خارج میشود دستعمالی محرق بخورد نمک بریان دو جزو سماق
منقی از هر یک سه جزو **سنونی** که حفظ صحت سنان نماید شاخ گوزن سوخته گیرند سنبل هر یک چهار درم نمک اندرانی یکدرم
سنونی که ضعف دندان نافع و سفید ساخت دارچینی دو درم نقم چهار درم صندل سرخ کبابه قرنفل هر یک پنجدرم طباشیر
خمیر کرده باستعمال آرند **سنونی** که تقویت و تشدید اسنان کند فوفل کثیرا مازج عفص گلنار گلسرخ سماق هفت بلوط حب الآس بالسویه
دیگر در این باب صندل سفید رامک سعد گلسرخ هر یک چهار درم سماق بزرالورد هر یک سه درم طباشیر گیرند مازج هفت بلوط شب یمانی
هر یک دو درم **سنونی** که جرم دندان محکم کند و از ریزیدن محفوظ دارد و جمعی منفشش نیکو کوفته با اندک عسل و قطران آلوده در کاغذ
پیچیده بر خشت پخته در تنور گرم نهند تا سیاه شود و یک جزو آن از وی گرفته با عود خام گلنار سعد پوست انار نمک هر یک جزوی

ساییده بکار برند سنون دیگر که جرم دندان محکم کند و مانع ریزیدن او گردد نوشادر دار فلفل سماق یک یک درم شب یمانی
زعفران سماق هر یک دو درم سعد کزمازج هر یک سه درم قاقله گلنار هر یک چهار درم هلیله زرد نمک هر یک پنج درم عاقرقرحا
هفت درم قرنفل دارچینی هر یک پانزده درم زرنباد شانزده درم کوفته و بیخته سنون سازند سنون که تقویه اسنان و منع
خون از لثه و دفع بوی دهان کند هلیله بلیله آمله گلسرخ گلنار اقاقیا شب یمانی عاقرقرحا مساوی سنون سازند
سنون دیگر که تقویت اسنان و تطییب بوی دهان و دفع بخر آن کند زعفران قرفه قرنفل دارچینی قاقله هر واحد دو درم
کافور ربع درم مشک دانگی کوفته و بیخته سنون سازند یا بسرکه حل کرده استعمال نمایند سنون که دندان ها سخت کند و بوی
دهان را خوش گرداند قصب سوخته فحم کرده زبد البحر کزمازج نمک سوخته سفال چینی گلنار عاقرقرحا فلفل سماق
سعد سوخته گلسرخ سماق مساوی الوزن گرفته بسایند سنون که دندان متحرک محکم کند و بوی دهان خوش گرداند سماق
گلنار هر یک دو درم زعفران سنبل مصطکی سداب هر یک دو درم قرن ایل محرق ملح مقلو محرق هر یک ده درم کوفته و بیخته
سنون سازند سنون که دندان متحرک را محکم سازد گلنار شب یمانی آمله اقاقیا مساوی کوفته و بیخته سنون سازند
دیگر که همین خاصیت دارد شب یمانی کزمازج گلنار مساوی کوفته و بیخته بسرکه بسرشند و در سایه خشک کنند و دیگر باره بکوبند
سنون سازند سنون که اضراس متحرک را نفع بخشد کافور دانگی قلی نوشادر کبابه زبد البحر هر یک نیم درم گلسرخ هر یک یک درم
هلیله زرد هر یک دو درم عاقرقرحا کزمازج هر یک سه درم کوفته و بیخته سنون کنند دیگر حب بلوط حب الآس صندل سفید هر
دو درم کزمازج را آمله زرد هر یک سه درم گلنار گلسرخ سماق هر یک پنج درم صبح و شام استنان کنند سنون که اسنان
متحرک را محکم کند اقاقیا شب یمانی نشاسته سماق گلسرخ پوست انار ترش سوخته هلیله زرد گلنار مازو کزمازج اجزا مساوی
سنون را بعضی بلفظ سون و سنجان هم تعبیر کرده اند سنون که دندان متحرک را قوی کند ... سوخته ... بالسویه سنون
کنند سنون که دندان متحرک را که سبب آن زیادتی رطوبة باشد قائم کند بعد از استفراغ بکار برند گلنار پوست انار ترش
... هلیله زرد گلسرخ سماق مازو کزمازج شب یمانی مساوی کوفته بر بن دندان مالند سنون که دندان مسترخیه لثه
مسترخیه را محکم کند شب یمانی بریان کرده چهار درم نمک اندرانی گلنار ورق گلسرخ حب بلوط نارنج سوخته هر یکی پنج درم حب الآس
شش درم ... هلیله زرد مازو سنبر هر یکی هشت درم اقاقیا رمان حلو اقاقیا رمان حامض کزمازج هر یکی ده درم سنون که حفظ
سن و انبات لحم لثه و تقویت آن کند دقیق کرسنه ... تمر محرق مصطکی سعد هر واحد یک درم زراوند مدحرج دم الاخوین
سنبل گلنار هر واحد دو درم گلسرخ اصل السوس هر واحد سه درم سنون که تقویت اسنان و لثه و نشف رطوبة آن کند عفص
یک درم نوشادر دو درم میویزج سه درم گلنار زنجبیل محرق ملح ... العسل هر واحد ده درم سنون که نافع است بسن متحرک
که از رطوبت مرخیه عصب متحرک شده باشد منقول از قرابادین شاهی سعد گلسرخ سنبل الطیب ملح اندرانی کزمازج شاخ گوزن
سوخته برابر سنون که اسنان و لثه را محکم کند گلنار بضعف جزو هلیله زرد گلسرخ شاخ گوزن سوخته ملح اندرانی محرق العسل هر واحد

هر واحد جزوی همه را باریک سائیده بر دندان و بیخ آن به پاشند سنونی که دندان متحرک را که بسبب نقصان
باشد نافع است شب یمانی عود محرق سعد سماق گلنار کوفته و بیخته سنون سازند سنونی که بنقصان نافع
است می رویاند و آزموده شده پوست کبر عاقرقرحا بیخ سوسن کرسنه آرد جو بالسویه سنونی که جهت رویانیدن گوشت
بن دندان مجرب است و اکثر اطبا برین اتفاق دارند ده مثقال آرد کرسنه را با عسل سرشته بر روی آجری در تنور بگذارند تا
نزدیک بسوختن رسد دو از کندر دو درم الاخوین هر یک پنج مثقال و از ابرسا و زراوند دحرج هر یک دو مثقال اضافه کرده سنون
سنونی که جهت رویانیدن گوشت بن دندان و دفع بدبوی دهان بغایت نافع است از مولفات بدر حسب تحفه دم الاخوین
کزمازج انزروت جوز السرو کندر بیخ نی سوخته طباشیر اقاقیا گل سرخ گلنار جفت بلوط پوست انار ترش هر یک جزوی
نصف جزو در وقت خواب استعمال نمایند سنونی که لثه دامیه را نافع است شب یمانی سوخته یکدرم نمک بریان دو درم سماق
کوفته و بیخته سنون سازند سنونی که قطع خون کند سک کزمازج هر یک درم عصاره لحیة التیس گل مختوم اهن هر یک
نیمدرم سنونی که سیلان خون از بن دندان باز دارد کات هندی فوفل گلنار گل سرخ دم الاخوین سماق مساوی کوفته و بیخته
شب باشند و صباح بگلاب و آب مضمضه کنند سنونی که خون باز دارد و بیخ دندان سخت کند شاخ گوزن سوخته نمک اندرانی
سوخته پوست بلیله زرد گل سرخ هر یک دو درم گلنار یکدرم کوفته و بیخته بکار برند سنونی که نافع است در انفجار دم از لثه
و هم تسکین میکند وجع اسنان را شب یمانی ده درم بیخ حبلی بیست درم کوفته و بیخته مسواک اسنان نمایند
سنونی که خون رفتن باز دارد و بوی دهن خوش کند و دندان هم محکم میکند بلیله بلیله آمله مقشر گل سرخ اقاقیا شب یمانی
قرط طباشیر عاقرقرحا مساوی سنونی که خون از بیخ دندان کم کند و بوی دهان خوش گرداند گل سرخ سه درم گلنار شب یمانی
کزمازج سرخ پوست کندر سماق طباشیر هر یک دو درم سعد سادج هندی هر یک یکدرم و اگر خواهند جوزه یعنی اکلة را هم نافع
باشد برگ شفتالو خشک دو درم نمک کابلی مقشر یکدرم و نیم عود دخان سوخته نیمدرم در آن زیاده کنند و اول دندان را
سرکه بما البندق از دی این سنون به باشند و بگلاب شویند سنونی که جهت آکل و بدبوی دهان و حرکت دندان نافع است
مازوی سبز لی سوراخ دو جزو مرضا یکجزو با روغن گل سرخ بالند و بسرکه عنصل مضمضه کنند سنونی که جهت اکله
دوا هاست برگ سداب خشک دو درم اشخار اک سبزیج هر یکی یکدرم جمله را سوده در سرکه قوی تر کنند و در کوزه نو نهاده
در گل حکمت گرفته در آتش نهند که گل سرخ شود و دوا آن پخته گردد پس بر آورده بمقدار دانگی یا دو دانگ بر اکله افکنند از
دو بار زیاده حاجت نیفتد سنونی که اکله و حفر را نافع است بگیرند بوره ارمنی زرنیخ سرخ کبریت هر یک جزوی کوفته
در خرقه جمع کرده بنفط سفید طلا کرده بسوزند و بر آن سایند و با کله و حفر طلا نمایند سنونی که اکله و قلاع و بیخ دندان سوده
و خون رفتن باز دارد مر نوشادر بیخ سوسن زرنیخ سرخ عاقرقرحا مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند سنونی دیگر که همین
خاصیت دارد بیخ سوسن عاقرقرحا هر یک نیم درم شب یمانی گلنار و سماق هر یک دو درم کوفته و بیخته بکار برند سنونی که جهت

درد اسنان که بسبب ورم لثه باشد مفید است تخم خرفه کشنیز خشک سماق عدس مقشر صندل سفید عاقرقرحا کافور مساوی
کوفته و بیخته بر لثه و دندان پاشند بعد از آن که گلاب و سرکه را یک ساعت در دهن نگاه داشته باشند سنونی که جهة
درد دندان که سبب آن رطوبت بود سودمند بود فلفل دو نیم درم بوره ارمنی یکدرم و نیم عاقرقرحا زنجبیل میویزج هر یک یکدرم کوفته و بیخته
بکار برند سنونی که وجع اسنان را سودمند بود فلفل ده درم بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا زنجبیل میویزج هر یکی چهار درم این
سنونیست در شرح جهة وجع دندان با این وزن نوشته فلفل پنج درم بورق ارمنی سه درم عاقرقرحا میویزج زنجبیل هر یک دو درم
سنونی دیگر که هم در وجع اسنان مفید است میویزج بیخ کشنیز قسط مساوی کوفته و بیخته
سنونی که جهة درد دندان بغایت آزموده است هو جو به زردچوبه تخم ریحان سرلیش پوست
بیخ درخت ترشک کتیرا بادام مقشر صمغ عربی از هر یک دانگی فوفل پنج عدد بسیار نرم سائیده استعمال نمایند سنونی
که در تسکین الام و دفع خون و در رویانیدن گوشت و منع ریختن مواد آزموده است و باکثر امزجه موافق سعد طباشیر گلسرخ تخم مورد
گلنار فوفل کات هندی کزمازج اقاقیا از هر یک جزوی سماق سه جزو این دو نسخه از تحفه منقول است صاحب تحفه این
نسخه را نسبت بخود و نسخه اول را بوالد خود کرده سنونی که از جهة درد دندان و محکم شدن گوشت بن دندان مجرب است
عاقرقرحا دو درم انجبار یکدرم و نیم گلنار شب یمانی کزمازج طباشیر از هر یکی یکدرم همه را باریک سائیده و بکار برند محکم فرو کنند
در دندانی که درد دارد یا بیخ آن سست باشد و یا شبند در وبشانند بیخ محکم کند سنونی که جهة دفع درد دندان و استحکام
اصول آنست و دفع اکثر امراض هر دو همیشه معمول است توتیای سبز یعنی نیله تهوته بریان کرده تخم کشنیز بریان زیره سفید زنجبیل
قسط شیرین فلفل کات هندی نمک سندی نمک سیاه یعنی نمک سچر زاج زرد یعنی کسیس مصطکی رومی همه برابر سنون سازند
سنونی که دفع وجع اسنان و تقویت اصول آن کند جوز سرو فوفل شاخ گوزن سوخته شب یمانی هر یک جزوی سماق سعد کوفی
هر یک دو جزو سنونی که تسکین وجع اسنان و تطییب دهان کند اهل مرجو السرو عاقرقرحا برابر کوفته و بیخته بمالند سنونی
که بوی دهان خوش کند ساذج هندی ساذج رومی عود خوشبو مرجان مصطکی پوست ترنج بکوبند و سنون سازند سنونی
که بوی دهان خوش کند و بیخ دندان محکم کند و هم درد دندان مفید است صندل سفید پوست ترنج خشک اذخر از هر یکی
سه درم عاقرقرحا کبابه بسباسه قرنفل عود هندی مصطکی سک هر یکی دو درم سنونی که بوی دهان خوش کند و بیخ دندان محکم
و قوی گرداند شاخ بز کوهی سوخته نمک بعسل معجون کرده سوخته هر یکی ده درم سعتر سوخته سه درم زعفران سنبل الطیب سعد
خشک هر یکی دو درم گلنار سماق هر یکی یکدرم کوفته و بحریر بیخته سنون سازند سنونی که بوی دهان خوش کند و دندان را سفید
گرداند نمک بریان هر یک دو درم زراوند طویل مسواک الاس هر یک سه درم عود سوخته جو سوخته سفال چینی کزمازج گلنار
عاقرقرحا قرنفل ساذج هندی گلسرخ سعد سماق هر یک پنجدرم کوفته و بیخته بر دندان بمالند دیگر که بوی دهان خوش کند و دندان را
سفید کند ثمرة الطرفا زبد البحر دار فلفل اقاقیا هر یکی دو درم عود سوخته پنجدرم جو سوخته هفت درم نمک بریان ده درم سنونی که تطییب

که تطییب دهان و تشدید لثه و تنقیه اسنان کند بگیرند از کافور عشر جزو و از قیراط عود نصف جزو بگیرند ملح درانی و بسایند و بعسل خمیر
کنند و در قرطاس بپیچند و در جمر بیندازند تا که این همه مثل جمر گردد پس از آتش برآورده در قطران یا میسوسن [illegible] کنند و
بگذارند [illegible] بیشتر بسایند و بکار برند و از زبد البحر مرداسنج و مرور ما و شیح و سعد هر یک جزوی و از شکر سه جزو
گرفته همه را کوفته و بیخته با هم آمیخته سنون سازند سنون که تطییب نکهت و تشدید لثه نماید و قلع یعنی زردی دندان نماید
عاقرقرحا چهار درم خزف سفید کف دریا مسحوقا ملح اندرانی قلیه هر یک سه درم سنبل عود محرق شعیر محرق عسل محرق سعد
حب الاس کزمازج شب یمانی محرق و مصطکی در خل گلسرخ گلنار هر یک دو درم و گاهی زیاده کرده میشود و درین چیزی از صندل و
فوفل و قلیلی کافور زیاده کرده میشود و جهت مرطوبین قرنفل و کبابه و جوزبوا سنون دیگر نافع هر سه [illegible] آورده
بعسل سرشته کف دریا بیخ نی سوخته هر یکی بیست درم نمک اندرانی پنجدرم بلیله قاقله کبابه بسباسه عاقرقرحا هر یکی سه درم
ورق گلسرخ دارچینی ترکی سوخته هر یکی یکدرم سنون دیگر مشتمل بر منافع مسطوره شعیر مقشر ملح اندرانی زبد البحر هر یک
ده درم عاقرقرحا کبابه کزمازج هر یک پنجدرم شب یمانی دو درم سنون که بوی دهان خوش کند و لثه را قوت بخشد صندل
سفید گلسرخ هر یک پنجدرم سعد سفید پوست اترج اذخر آملج کزمازج هر یک سه درم قاقله کبابه بسباسه قرنفل مصطکی
عود هندی سک هر یک دو درم باریک سائیده سنون کنند و دیگر درین باب قرنفل صندل زرآورد هر یک پنجدرم بلیله کزمازج پوست
ترنج هر یک درمی سنون که بوی دهان خوش کند و تقویت و جلا بخشد دقیق شعیر بعسل خمیر کرده و سوخته و انجیر سوخته قرن ایل سوخته
هر یک پنجدرم کزمازج زبد البحر ملح اندرانی سعد گلسرخ صندل هر یک چهار درم سک کافور مشک هر یک ربع درم سنون که بوی
دهان خوش کند و لثه را سخت کند و اسنان مسترخیه را قوت دهد و لون دندان صافی کند تخم عود کزمازج بوره ارمنی انگشت شامی
زبد البحر هر یکی جزوی بکوبند و سحق کنند و بآن مسواک کنند سنون که دندان را از چرک پاک کند نمک اندرانی جو سوخته زبد البحر سماق
مسحوقا مساوی کوفته و بیخته سنون سازند سنون که تنقیه اسنان از [illegible] کند شاخ گوزن سوخته زبد البحر هر یک
نصف وقیه کوفته و بیخته استعمال نمایند سنون که دندان را جلا دهد شاخ بزکوهی سوخته نمک اندرانی کف دریا ساذج هندی
سفال چینی هر یک جزوی بیخ نی سوخته دو جزو سنون که دندان را سفید کند سنبل یکدرم قلقیس ملح هندی بیخ سوسن
هر یک چهار درم سعد پنجدرم فلفل ششدرم سحق کرده استعمال کنند سنون که دندان را سفید کند گلسرخ ده درم صندل قرنفل هر یک
پنجدرم ملح محرق دو درم گلنار بلیله کزمازج انیسون محرق قاقله کبابه عود سک زرآورد و اس سعد شاخ گوزن سوخته قرفه سوخته
سنبل مصطکی سماق ساذج ورق اترج نعنع هر یک درمی باریک سائیده سنون کنند و در بعضی قرابادینات گلنار ده درم
مرقوم است سنون که ماده موجبه تغیر لون را تحلیل دهد سنبل یکدرم شنجار سلیخه کف دریا مسحوقا هر یک دو درم قسط زراوند
مدحرج انگره هر یک سه درم سعد پنجدرم فلفل ششدرم سائیده بمالند سنون که دندان را جلا دهد و حفر [illegible] ملح اندرانی زبد البحر
خذف جرار خضر زجاج شامی مشک قلیل بالسویه دیگر شعیر محرق قلی زبد البحر ملح اندرانی مسحوقا سماق بر دندان [illegible] گوشت

عموره لثات محفوظ دارند **دیگر** زراوند مدحرج زبد البحر هر یک سه درم سرطان بحری محرق سنج دو درم قرن ایل محرق هر یک چهار
درم ملح اندرانی معجون بعسل و محرق نطرون محرق بوره یا لیس محرق سنباده هر یک سه درم **دیگر** سویق شعیر انجل عتیق خمیر
کرده بر خشتی گذاشته در تنور دارند تا قریب احتراق رسد ملح اندرانی معجون بعسل هر یک ده درم انجیر خشک محرق فوفل محرق هر یک یکدرم
زراوند مدحرج زبد البحر زجاج محرق هر یک چهار درم قنبیل سه درم سنباذج دو درم سنون سازند **دیگر** منقول از معالجات
بقراطی ایلاقی جهت جلاء دندان و پاک کردن آن از اوساخ و سفید کردن بسیار موثر است زبد البحر نمک سوخته بالسویه با عسل
سنون کنند **دیگر** قوی تر از آن و سریع الاثر نمک سنگ صدف سوخته زراوند مدحرج بیخ نی سوخته جو سوخته سفال چینی
بالسویه سنون سازند **سنونی** که نافع است از تغیر اسنان که بوده باشد باده مشک سعد آن فلفل فوفل قسط زراوند مدحرج
حلتیت یا نانخواه بیخ زراوند هر یک جزوی شاخ گوزن سوخته دو جزو مصطگی سه جزو روغن گل ربع جزو سحق کرده استعمال کنند
سنونی که نافع است جهت تغیر اسنان که زردی بر آن نشسته باشد زبد البحر ملح خزف یا صدف سوخته شعیر محرق ربابیج نی ملح اندرانی
زراوند مدحرج برابر **سنونی** که زردی و دیگر رنگهای قوی شده را زایل کند زنگار با عسل سرشته بر دندانها بمالند و اگر مستحق نیلا
و آبگینه نرم سائیده با آن بیامیزند قوی تر شود **سنونی** که زردی و سیاهی دندان بزداید کزمازج زنجبیل زبد البحر دار فلفل فلفل
هر یک دو درم جو سوخته هفت درم نمک بریان ده درم **سنونی** که دندان سیاه را سفید کند سادج هندی دو درم حماما
سه درم فلفل چهار درم مازو سوخته هشت درم پوست هلیله زرد ده درم **نسخه دیگر** قنبیل ده درم فلفل چهار درم حماما سادج هندی
هر یک سه درم و در بعضی نسخ سادج دو درم بنظر آمده مازو سوخته دو درم سنون سازند و بعضی بدل مازو حفص سوخته میکنند
سنونی که جهت جوشیدن دهان مفید است فوفل اقاقیا سماق بیدانه طباشیر گلنار ورق گلسرخ آرد جو مجموع مساوی الاجزا کوفته
بیخته اول قدری سرکه و دو چندان گلاب آمیخته بهم کرده پارچه کتان را بآن تر کرده دهان را بشویند بعد از آن این سنون بمالند
سنونی که جهت جوشش دهان از مجربات قبله گاه علیه الرحمة والغفران است هلیله بلیله آمله گلسرخ گلنار هر یک هشت درم
ملح اندرانی ده درم آرد جو دوازده درم نمک را با آرد جو ممزوج نموده با عسل سرشته بسوزانند بار صلایه کرده با ادویه آمیخته سنون
سازند **سنونی** که جهت اقسام قلاع نافع است شب عفص بالسویه سائیده سنون کنند **سنونی** که جهت قلاع سوداوی
سود مند است برگ عوسج برگ زیتون اقاقیا از هر یک جزوی بیخ سوسن ثلث جزو زعفران ربع جزو قلقطار شب یمانی
سفید از هر یک خمس جزو **دیگر** جهت قلاع سوداوی مویز بیدانه افتیمون بالسویه با عسل سنون کنند **سنونی** که خون از لثه را
که بر بن دندان و در دهان از تناول بعضی ادویه مخصوصه پدید می آید دفع میکند زراوند مدحرج برگ مورد کندر سعد گلنار بیخ
سوسن دم الاخوین مازو مساوی کوفته بیخته بکار برند **سنونات هندی** **سنون هندی** بابت منفوی خان
جهت اکثر امراض دندان معمول است منسلو چینی بیله بهوتهه بریان صحیح هر یک یکتوله مصطگی دندا سه کته سفید سپیاری
چهالیه نمک سفید ها هر یک دو توله کوفته بیخته سنون سازند و بآب سرد مضمضه کنند **سنونی دیگر** که هنیته معمول وجهت

وجهت درد دندان و جریان خون و استحکام اصول و اکثر امراض اسنان مجربست نیله تهوبته سوخته پهتکری سوخته نمک
لاهوری کته پاپره مازو سوخته دانه الایچی کلان همه مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند و اگر دندان متحرک باشد ...
هم سفوف اسپند سنونیجان لفظ یونانی است بعضی سنونات را بتعبیر باین کرده اند یک نسخه آن که دندان متحرک را محکم کند در
ضمن سنونات گذشته سنونیجان که استرخاء و ورم لثه را نافع بود و دندان را از حرکت پاک کند پوست انار دو درم
گلنار زرد چوبه سماق شب یمانی مازو هر یک یکدرم کوفته و بیخته با انگشت بر دندان و بن دندان بمالند پس تر نجیرفه کتان قدری
برو بسته بران نهند سنونیجان نسخهٔ دیگر جهت اکله لثه و دمی پوست انار ترش پوست انار شیرین هر یک سی درم
سماق پانزده درم مازو گلنار شب یمانی کاغذ سوخته عاقرقرحا هر یک ده درم نمک هندی نوشادر هر یک پنجدرم کوفته و بیخته
بسرکه بسرشته گلولها سازند و در سایه خشک کنند و وقت حاجت دیگر بار بکوبند و استعمال نمایند و یک نسخه سنونیجان ...
قول طبری در قرصها بیاید سعوط طیرا که مخلص اکبر است نافع است به درد دندان و انقطاع صوت و در ادویه صدریه
مذکور شده کلمهٔ دوازدهم از ادویه و غذاهای حلقیه در مرکبات شبیه فقطیه است شراب
آس که جهت استرخای لثه و ورم لثه نافع مفید است و در ادویه شبیه ذهبیه تحریر یافته و شربت آس که از ورق یا حب
یا خشخاش و پوست آن ساخته باشند نفع میکند انقطاع نزلات شربت اذخر که با وجاع بارده و سعال نافع است
در ملفوظ سوم ادویه امراض راس گذشته شربت خشخاشین که در نسخه معدی بکار می آید انشاء الله تعالی
بیاید شراب توت یونانیان این را دیامورن خوانند نافع است در جمیع حالات خناق و بجهت ورم ...
حار دهان بگیرند عصیر توت سرخ پنج رطل طلا دو رطل و عسل مصفی یکرطل همه را با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام
آید و زعفران و عصاره ... هر یک دو درم شب یکدرم و نیم سائیده بران پاشند و حلکرده بردارند شربت توت
ساده موافق نسخه شاهی ثبت بگیرند آب توت سیاه دو رطل و بجوشانند تا نصف بماند پس یک رطل شکر سفید
بقوام آرند شربت جوز منافع این مثل منافع شراب توت است و دیگر با وجود قبض مذیب فضول و محلل
اورام است بگیرند عصیر قشور جوز رطب بجوشانند و کف بردارند تا نصف بماند پس سه رطل از عصیر مطبوخ و یکرطل عسل
مصفی با هم آمیخته باز بجوشانند تا بقوام عسل رقیق رسد پس صاف کرده مر زعفران نیم مثقال سحق کرده بران پاشند
و حلکرده بردارند وقت حاجت غرغره بدان کنند شربت سپستان جهت درد حلق و حنجره و خشونت حلق نافع
است و انشاء الله تعالی در ادویه صدریه بیاید شراب خشب نفع میکند از جمیع حلق و درد آن بغرغره و حمی کرده
باشد بگیرند سلافه عنب عفص بالفص شش رطل و بجوشانند تا ثلث بماند پس یکرطل عسل و سماق و اصل السوس و عفص و گلنار
و نقاح اذخر هر یک ستاره و زعفران دو درم و شب یمانی هر یک یکدرم داخل کرده بجوشانند و صاف کرده ...
شراب ... تغلیظ آمیخته دهان کنند در ادویه معدیه انشاء الله تعالی بیاید شراب ... موافق نسخه ...

بوی دهان را نافع موثر است انشاء الله المستعان در ادویه حصبه و جدریه خواهد آمد شراب لیمو که بقلاع نافع است در ادویه حصبه و جدری گذشته شیافی که طلاء آن بر اسنان ...

اقلیمیا که نافع است با بثور حادی زبان و لثت آن در ملفوظ سوم ادویه امراض راس گذشته نافع است فلفل ابیض باز دو درهم ... افیون

تسکین درد شدید و نهادن آن بر دندان متاکله منع از تاکل کند و هم لسبرخه نافع است فلفل ابیض ... شیاف دیگر جهت منع ضرس

عسل هر یک دو مثقال همه را العقید عنب مقدار کفایت آمیخته خوب بکوبند و شیاف سازند شیاف دیگر ... جز و بار یک سائیده بعقید عنب خمیر

و اسنان ... تا کل آن زنج قند مرافیون هر یک جزوی فلفل ثلث خوش بو هر یک نصف جزو بار یک سائیده بعقید ... و ملقیه در مرکبات

کرده شیاف سازند و بر اسنان طلا کنند یا در ضرس متاکل بنهند کلمه سیزدهم ازادویه اعضای ... النقلی سائیده بالکات

ضماد و بقطلیه است ضمادی که اماس گرم لب را مفید است آرد جو حصحص بابونه کوفته و بیخته ... گرم بشویند ضمادی

بعد فصد و اسهال ضماد نمایند و در انتها قیروطی که از روغن بادام و موم ساخته باشند بر نهند و بآب گرم ... بکار می آید ضمادا

که اماس بلغمی لب را نافع است شبت بابونه اکلیل الملک و امثال اینها است ضمادی که جهت اماس سوداوی بکار می آید ...

کرده بر طلان مستعمل میشود ضمادی که ثبور لب را مفید است عدس بابونه اکلیل الملک خطمی اندر آب بپزند و بکوبند ... جهت بیضه

سیاه کیان مزوج سازند و بعد فصد قیفال و چهار رگ و تنقیه بمطبوخ افتیمون و اگر رنگ ثبور سیاه باشد بر لب نیز شرط زنند

یا زلو چسبانند و بعد شرط سرکه بمالند تا خون بند شود و اگر ثبور سرخ باشد از شرط زدن و زلو افکندن پرهیز کنند و تنقیه

عام این ضماد بر نهند ضمادی که جهت شقاق و زخم لب و هر عضو انسان بلکه جمیع حیوانات مفید است روغن زیتون ...

درم قند سفید درم مرداسنگ سجدرم مرداسنگ را سائیده با روغن بجوشانند تا مثل قطران شود و پس قند اضافه نمود ... بطبخ ...

تا غلیظ گردد و بقوام رسد شقاق را بآب گرم نرم کرده و دعا ... گرم کرده در شگاف شقاق بچکانند ضمادی که

گوشت لثه متآکله را برویاند کنسه زراوند مدحرج بعسل خمیر کرده بر لثه بگذارند دیگر ایرسا زراوند مدحرج گندم ... الاخوین

سکنجبین عنصلی خمیر کرده مکرر بر لثه بگذارند ضمادی که جهت تحلیل ماده بارده در بیخهای جمیع اسنان از بیرون بگذارند

نفع میکند بابونه خطمی شبت حلبه تخم کتان کوفته با آب یا شراب بیخته ضماد کنند دیگر منقع خشک زردآلو مغز ... بلیغ ...

کرده بر مقابل ضرس بنهند و در دهان ساکن کنند دیگر زنجبیل در سرکه و عسل طبخ داده در ضرس درد یابند و اسنان جمیع زبان ... و اگر دهن ... عمل کنند

و ضماد قسطا ریون که درد دندان را مفید است در ملفوظ سوم ادویه امراض راس گذشته ضمادی که جهت تحریک اسنان که از سبب درد و رم محرور

باشند بلکه اثر و بقلع اسنان بود بکار آید خطمی نصف جزو گلسرخ دقیق باقلی هر یک جزوی دقیق شعیر دو جزو همه را در سرکه

بسرشند که غلیظ شود و قدری زرد دو اروغن گل بیندازند تمام روز و شب وقت خواب بر دندان ملصق دارند و مالیدن

نمایند که بقطع نقص ... در ثبات که خطا نمیکنند گلنار سماق دقیق ... ضمادی دیگر همین حکم دارد

... انگور ... بادکنیزه با سرکه معجون کرده ضمادی که بر ملتقیه و طفرته ... بر دندان بگذارند

... مساوی کوفته بیخته بسرکه معجون کرده بر لثه بگذاشته ... قدر کفایه تخم را در روغن بگذارند و قدری

عدس ... اسنان نافع است بگیرند شحم بط شحم دجاج شحم ارز شحم حباری مساوی با روغن ... قدر کفایه ...

وقدری موم در زوفای رطب و جلیب حنظله و دهن کسه مثل قیروطی ساخته طلای تخشین کنند و بیمار امر کنند که [illegible]
ضماد کنند اگر طفل باد در سن شروع باشد روز این ضماد کفایت میکند و طریق برآوردن جلیب حنظله اینست که گندم را در آب
بخیسانند تا بالیده و متعفن شود پس سائیده شیره آن مثل شیر غلیظ کشیده و دهن و ادویه مذکوره کنند و جهت [illegible] العین نیز
خفاش [illegible] نافع است و اهل بصره جهت مرض کور خردل معجون کرده تجمیرا استعمال کنند ضمادی که اگر [illegible] طلای
بعد از استفراغ بر عقب گردن نهند نفع بخشد بابونه اکلیل الملک شبت حلبه مرزنجوش خشک سائیده ضماد کنند ضمادی که
گذاشتن آن بر قفا استرخا و ثقل زبان را نافع است جند بیدستر دو درم خردل عاقر قرحا شونیز برگ سداب [illegible] درم بابونه اکلیل الملک
مرزنجوش تمام از هر یک پنج درم همه را با رب ساخته در موم روغن که از روغن زنبق ساخته باشند انداخته ضماد کنند ضمادی
که ماده ورم حلق و خناق را از باطن بظاهر آرد زفت نطرون خردل سداب برگ کوفته و بیخته با [illegible] سرشته بیرون حلق ضماد کنند و
نیکوترین حیل جهت جذب ماده وضع محاجم زیر ذقن است و بدانند که هرگاه ورم در عضلهای اندرونی بوده و در ظاهر هیچ اثری پیدا
نباشد خاصه که از شدت غور در حلق نیز علامتی از ورم نماید در صعوبت تنفس بهتر تدابیر جذب ماده بسوی خارج است
بمبالغه ضماد افسنتین با نطرون و عسل و اهل [illegible] نفع میکند خناق باطنی را و اورام خلف اذنین و [illegible] اذن ضمادی
که در خناق و ذبحه بعد از فصد و تبرید و حقنه معتدله بکار آید لسان الحمل کاسنی آرد جو عدس مقشر خطمی بابونه بنفشه کوفته
بروغن گل چرب کرده بگلاب حل نمایند و بر قفا و گرداگرد گردن و حلقوم ضماد کنند ضمادی که جهت خناق صفراوی
مفید است آرد جو لسان الحمل عنب الثعلب کشنیز تازه و گلاب و روغن گل در هم کوفته ضماد کنند ضمادی که جهت خناق و هر
ورم گرم از مجربات است و غدد و خنازیر را هم نافع است آرد جو را با آب کشنیز تر و سرکه ضماد کنند و هرگاه ماده مرکب از بلغم و
صفرا بود آرد گندم با آب کشنیز بس مفید است ضمادی که در خناق سوداوی بکار می آید اینست اما اگر قوت باشد اول
فصد باسلیق و استفراغ با ایارج و مطبوخ افتیمون و حقن حاده و استعمال غرغره شرط است تخم کتان تخم خطمی حلبه شبت بابونه
کرنب تخم کرنب مرزنجوش کوفته و بیخته بروغن نرگس و پیه بط گداخته سرشته از بیرون ضماد کنند [illegible] از ادویه
مفیده حلقیه و مرکبات طلائیه مهله است طلایی که جهت شقاق لب نافع است عنبر را در روغن بلسان یا روغن بان بگدازند و طلا
نمایند طلایی که شقاق مزمن لب را مفید است مصطکی ملک الطیب زوفا رطب کوفته با عسل سرشته طلا کنند طلایی که جهت شقاق
لب و اکله آنرا نفع بخشد اینست روغن گل دو درم و نیم موم یکدرم مرداسنگ [illegible] بیخ عدسی [illegible] هر یک [illegible] درم
[illegible] سوخته زعفران هر یک دو دانگ کافور یکدانگ دستور معمول بهم سازند و طلا نمایند و هر طلایی که [illegible]
اندرونی تخم مرغ بگدازند تا زود خشک نشود طلای دیگر جهت شقاق سفته روغن گل با سفیده [illegible] گرفته طلا کنند
دیگر تخم [illegible] با عسل و روغن [illegible] کثیر المنفعه است دیگر کف باد فرنگ [illegible] بهم بالیده جهت شقاق [illegible]
مفید است طلای آبسپتان طلای [illegible] طلای لعاب [illegible] طلای زیتونی [illegible]

طلا جهت قروح لثه حضض مکی سحق کرده بعسل مصفی سرشته بمالند طلا جهت لثه متعفنه اهل سائیده بعسل آمیخته استعمال نمایند
طلا جهت قروح لثه و زبان صبیان سمک مالح را سوخته خاکستر کنند و بمالیی طلا کنند یا همچنین بپاشند طلای سن و جع
بافیون تبشیر جند بیدستر و عاقرقرحا می بخشند از ورد آن طلای جدوار بقدر یک عدس بر دندان و نهادن آن در اشیاف
میکند در ورد فی الحال طلای که وجع بیسی دندان را نافع است مالیدن دایی بزبد و شحم است و طلای که وجع رطوبی مفید
طلا بملح و خل است و اگر ماده غلیظه بود بخل و شحم حنظل و عاقرقرحا طلا کنند طلای که نفع می بخشند بحکه اسنان پوست انار
و شحم انار کوفته بروغن گل و سفیدی بیضه پرورده با صول دندان طلا کنند طلای که زردی دندان دور کنند زفت را در سرکه
جوش داده بمالند دیگر پوست کبر را سائیده با مصطگی در روغن گل جوش داده بمالند دیگر دقیق عدس و دقیق شعیر خطمی همه را در
سرکه و آب عنب الثعلب جوش داده بمالند طلای که سیاهی دندان دفع کند بیخ کبر افسنتین افتیمون اشنه مصطگی همه را در روغن گل جوش دهند
تا غلیظ شود و بس رعایت عمور لثه کرده بر دندان بمالند و اگر عمور لثه متاذی شده متورم شود مالیدن ترک کنند طلای
که سیاهی و لون حجر اسفیداج را که بر دندان ظاهر شود قطع کند بگیرند حنظله و تخم آن ازان دور کنند و در سرکه بجوشانند و بدان لثه اگر با
سرکه مضمضه کنند هم رواست طلای دیگر درین باب بعد تنقیه نفع کمال بخشد توبال نحاس صبر هر یک نیم جزو زنگار یاقوت حقیقت
رماد کرم و ورد مصطگی هر یک جزوی همه را کوفته در سرکه بجوشانند که غلیظ شود در سرکه منجذب گردد و بیشتر در روغن ناردین روغن
مصطگی بجوشانند تا ثخین گردد و پس بر نهار بر اسنان بمالند و آنکه در بن جمع شود و بیندازند و بحلق فرو نبرند طلای که نفع
میکند بقلاع نفع بین انار دانه سحق کرده بعسل است اتفاقیا نفع میکند بقروح فم طلای که قلاع بلغمی سفید را مفید است
نمک سائیده بعسل سرشته طلا کنند طلای که قلاع ابیض را ببرد قلقطار سائیده با زبیب آمیخته طلا کنند طلای که در
ابتدا جهت نضج و تلیین قلاع اسود نفع میکند مغز ساق گاو است که اول مالیده با مضمضه تا که خواهد آید بکار برند طلای
که جهت قلاع اسود صبیان مفید است آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر بموم روغن و عسل کرده بمالند طلای که بورم
لهاه بعد تنقیه بکار آید مازو سنگ زاج سرخ سماق هر یک یک جزو نمک نیم جزو بشراب خرنوب سرشته طلا کنند
طلای که در ورم بلغمی لهاه نافع و قوی است عصارهٔ قثاء الحمار فطراسالیون سرخ قنطوریون کوفته و بیخته بعسل سرشته
طلا کنند طلای که در ورم صلب مزمن لهاه بکار آید حلتیت است بعسل سرشته طلای دیگر که درین باب اقوی است
نشاستهٔ یمانی انگور و نوشادر مساوی سائیده بکفچه مسل برگیرند و بدهان درآرند و بر لهاه بنهند و اگر این دوا را با سکنجبین عنصلی
آمیخته غرغره کنند صواب است طلای که در خناق صفراوی بکار آید گل ارمنی صندل سفید فوفل شیاف مامیثا مساوی
کوفته و بیخته با آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و گلاب بقدری مرکب سرشته از بیرون طلا کنند و اگر ازین طلا فایده ظاهر شود
ضمادی که در ضمادات مذکور شده بعمل آرند طلای که جهت خناق بلغمی راسود دهد سرگین سگ عاقرقرحا سائیده با عسل
سرشته به بیرون و اندرون طلا کنند طلای که در حالت صعوبت تنفس هم بکار می آید زهرهٔ گاو و عصارهٔ عصی الراعی

عصی الراعی عصاره قثاء الحمار قنطوریون دقیق رماد خطاطیف در سرکه سرشته از بیرون طلا کنند طلای که در خناق با صعب
اگر حاجت بتراشیدن ماده بخارج فیتد این طلا بکار می آید عسل بلادر را بر خارج حلق بمالند تا ریش شود و زرداب جاری
گردد طلای که وقت انتها و انحطاط خناق نفع میدهد موم سفید بروغن سوسن آمیزند و از خارج طلا کنند کلمه پانزدهم
از ادویه اعضای فمیه حلقیه در مرکبات غیلیفیه مجمه است غذاهای بعضی امراض که درین مکتوب مذکور است تنبیه بر آن نیز
ضرورست غذای بیاض شفه و تقشر آن غذاهای محمود مثل لحوم حملان و جدی است غذا جهت شقاق شفه و لثات
اکارع یعنی پاچه بز و زردی بیضه ماکیان نیم برشت و گوشت حلوان شیرخوار سزاوار است غذای تاکل لثه حصرمیه
سماقیه و زرشکیه و رمانیه و لیموقیه قرار داده اند غذای تاکل و تعفن اسنان که از یبوست بود مرطبات مثل اسفیدبا
و عجه اسفاناخیه است غذای انقلاع و تقشر اسنان بی سبب ظاهر هم از همین قبیل است خبز مثرود در آب بارد و نان با
باقلی و روغن گل نیز مفید است غذای ولع اللسان مزوره زیرباج و حسوی از نخاله و شیر خروا فر غذای فساد و نقصان
ذوق غذای حریف مثل بصل و خردل و ثوم و خل نوشته اند غذای قلاع حار مثل ماء الشعیر و طفیشل از عدس مقشر و سماق و حصرم
و رمان و تفاح و سفرجل غذای قلاع بارد زیرباج و قلاع اسود حریره از دقیق عدس و مخ ساق ابل و مخ ساق بقر
غذای سیلان لعاب دهن که از گرمی بود سمک و لحوم خفیفه مثل لحم جدی و طیهوج بآب حصرم و ماء رمان و سماق و سیلان
لعابیکه از سردی بود قلایا و کباب لحوم مشوی بثوم و توابل حاره و کعک سپری غذای صاحب بحر که از حرارت سطح
فم یا حرارت معده باشد حصرمیه سماقیه و سویق شعیر بآب سرد و شکر غذای بحر رطوبی بلغمی غذای سیلان لعاب رطوبی بارد
غذای صاحب خناق در ابتدای غذای است که از آب فواکه حامضه قابضه مثل حصرم و ریباس و توت شامی و زعرور
و سفرجل و تفاح حامض ساخته باشند و فراریج یکی ازین آبها و شعیر و عدس مقشر نیز مفید است در وقت انحطاط احسای
است که از آب نخاله و ادویه محلله ساخته باشند و کشک و روغن بادام و البقول اللینه مثل اسفاناخ هم نافع است در انتها
احسای منضجه است که با عسل و فانیذ درست کرده باشند و بعد صلاح اسفیدباجات است غرغره که اسحاقی اللغرا نافع
سماق برگ مورد و گلسرخ زیتون هر یک یک اوقیه در آب بجوشانند و صاف کرده آب توت ساده یک اوقیه داخل کرده تغرغر نمایند
اگر چه این دوا نظر بنافع بودن این به لثات نوشتن این در مضمون لائق میبود اما چون منفعت به قلاع و ذبحه هم
دارد و در دیگر نسخات هم در غرغرات آورده اند این جا نگاشتن علیق دانسته همین جا آورد غرغره که جهت تغیر و نقصان
و بطلان ذوق که ماده در لیف زبان باشد نافع است اول با گرم که چند قطره روغن بلسان یا روغن خروع یا روغن یاسمین
بروی ریخته باشند سه چهار بار غرغره کرده این اجزا رب السوس نصف درم عاقرقرحا سعد هر یک دو ثلث یکدرم خردل مویزج
هر یک یکدرم همه را کوفته و بیخته بعسل التحتیه در مری سفلی حل کرده غرغره کنند سه روز فاصله داده باز بهمین دستور غرغره کنند تا
اثر ظاهر شود غرغره جهت ثقل زبان که از یبوست باشد بالعسل مخلوط بلبن این تغرغر کنند همچنین غرغره کردن بطبیخ حلبه

دانجیر هم مفید است و اگر ثقل از رطوبت باشد تغرغر بمری سودمند است غرغره جهت ثقل زبان که سبب آن بلغم باشد
نوشادر سه درم بوره ارمنی فرح هر یک نیم درم زنجبیل نمک سندی شونیز عاقرقرحا میویزج صعتر ایارج فیقرا ابرسا هر یک
درم زوفا دار فلفل هر یک ... درم کوفته و بیخته با عسل بسرشند و با سکنجبین غرغره کنند و در جلالی چنین نوشته زنجبیل نوشادر
شونیز نمک عاقرقرحا میویزج فرزنگوش خردل از هر یک جزوی بکوبند و با انگبین بسرشند یا در انگاجه حل کنند و بدان غرغره
نمایند و اگر این دارو را در آب بپزند و صاف کرده با سکنجبین عنصلی آمیخته بعمل آرند صواب بود دیگر بسرکه و خردل تغرغر
کردن چند روز مداومت نمایند و بعد فراغ غرغره این دوا را بر زبان و زیر زبان دلک کنند نوشادر عاقرقرحا فلفل
خردل بالسویه باریک ساییده بمالند و غرورات دیگر که بثقل زبان فالجی نفع میکند در ملفوظ سوم ادویه امراض راس
گذشته غرغره که اماس گرم زبان را در ابتدا بعد فصد قیفال تلین بحقنه با آب فواکه مفید است با آب انار معصور
بشهد یا رب تفاح حامض یا رب توت شامی یا نقیع سماق در گلاب غرغره کنند و این غرورات بخوانیق حاره هم نافع
است غرغره که اماس گرم زبان را سودمند باشد آب ورق عنب الثعلب یا آب کشنیز سبز یا آب کاهوی تازه بگلاب یا طبیخ
پوست انار شیرین غرغره کنند دیگر درین باب آب عصی الراعی یا آب کاسنی بگلاب یا طبیخ عدس یا طبیخ پوست انار شیرین
غرغره کنند غرغره که در ابتدا الورم دموی زبان نافع است تغرغر بعصاره کاهو و کاسنی و عنب الثعلب است بعد زمان
ابتدا با ... و آب کرنب با لعاب تخم کتان تغرغر نماید و در انتها بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و لبخیار شنبر غرغره دیگر
جهت ورم دموی زبان عدس گلسرخ کشنیز هر یک کفی در آب بجوشانند و بسرکه غرغره نمایند غرغره که ورم صفراوی زبان را
سودمند است همان غرورات دموی است با اضافه بعضی مبردات دیگر غرغره که ورم بلغمی زبان را مناسب است تغرغر با ایارج فیقرا
است غرغره که در ربع اللسان حار بعد فصد و تنقیه کامله نافع است بسیار گلسرخ عدس کزبره یابسه هر یک کفی گرفته در آب
بپزند و صاف کرده برابر سرکه داخل کرده بروز و شب بدفعات غرغره کنند و اگر باین آب خرقه تر کرده و سرد کرده بر زبان بنهند
هم نفع کمال بخشد غرغره که ورم سوداوی زبان را نافع است بعد تنقیه بمطبوخ افتیمون بکار برند انجیر حلبه تخم کتان جوشانیده
با روغن بنفشه و عسل و لبخیار شنبر غرغره کنند غرغره که اماس صلابت زبان را تحلیل برد و خربای هندی بیست درم تخم حلبه سی درم
انجیر خشک سی عدد همه را در ... آب بپزند که بنیمه آید بپالایند و بکار دارند غرغره که جهت قلاع سوداوی بکار می آید
دیگران در غرورات نوشته اند بنده انشاءالله تعالی در مضمضات خواهد آورد غرغره که بعد برداشتن بلاوه بدواهای
گذشته استعمال میشود حب الآس ملوح ... نارنج سماق در گلاب بپزند غرغره کنند غرغره که کام فرو آمده را سودمند بود
انار دانه ترش سماق هر یکی جزوی و در بعضی نسخ ... هر سه را کوفته و بیخته در شیره تازه ... تر کرده صاف
کرده غرغره نمایند غرغره جهت لهاة مسترخیه وقتی که ... سر آن غلیظ شود و هیچ دوا سود ندهد بکار آید بگیرند
... را و را گرم بگذارند و گرم گرم غرغره کنند تا که ورم نرم شود و تحلیل گردد و بعد آن بعصاره لحیة التیس که ... و روی آمیخته

آمیخته باشند تا غرغره کنند تا ماده دیگر بران نریزد غرغره که کام فرود آمده را که از تری واقع شده باشد زایل کند گلسرخ تخم
گل هر یکی دو درم شب یمانی بریان کرده نمک طبرزد هر یکی سه درم سماق سه درم همه را کوفته و بیخته در سی درم شراب توت و
قدری گلاب حل کرده غرغره نمایند غرغره جهت ورم لهاة حار آب عنب الثعلب آب انار ترش آب لسان الحمل آب خرفه آبی که در آن
سماق را جوشانیده باشند آبی که در آن پوست انار را طبخ داده باشند آب طلع و رد آب طبیخ کزمازج یا گلنار یا اقاقیا هر کدام از این
آبها که خواهند غرغره کنند غرغره جهت ورم لهاة و لوزتین که از خون گرم بهم رسد نافع آید بگیرند عدس مقشر یک کف گل تخم کشنیز تخم کاسنی
هر یک کفی تخم کاهو قدری در آب جوشانیده صاف کرده شربت عناب قدری صالح بیخته غرغره کنند غرغره جهت ورم لهاة سرد بگیرند قسط را
کوفته در ماء العسل گداخته یا با عنبر کوفته در ماء العسل جوشانیده بدان غرغره کنند غرغره که بعد از استعمال قوابض اگر یبوستی در ماده بهم رسد
نفع دهد آب برگ کاهو آب برگ خرفه شربت توت درهم آمیخته غرغره کنند غرغره که ابتدا ورم و درشتی گلو جهت تسکین وجع و
برای جمیع اقسام خناق معمول است و قبل از تنقیه هم بکار میتوان بست مغز فلوس خیارشنبر را در شیر گاو یا در کشکاب حل کنند و صاف نمایند
و بدان غرغره فرمایند غرغره که جهت ورم حلق در ابتدا مجرب است عناب عدس عنب الثعلب را در آب جوش داده صاف کرده غرغره کنند
غرغره که منع خناق حار در اول امر و ردع ماده آن کند گلنار انار ترش انار شیرین همه را در آب بجوشانند و صاف کرده قدری
سکنجبین یا سرکه داخل کرده غرغره کنند تنبیه پیش از فصد و تنقیه زنهار غرغره‌ی ردع بکار نبرند که خوف رجوع ماده بسوی قلب
است دیگر موافق نسخه منهاج بعد فصد و حقنه سود دهد انار ترش انار شیرین هر یک عددی گرفته با پوست پاره کنند و در
آنقدر سرکه بریزند که چهار انگشت ... بمالند و بفشارند و صاف کنند و بجوشانند که بقوام آید پس شب یمانی ... و گلنار هر یک
سه درم کوفته و بیخته در آن ... بوقت حاجت بسرکه حل کرده غرغره نمایند غرغره های دیگر که در ابتدای خناق دموی
صفراوی بعد از فصد و تنقیه بکار می آید از جمله آن غرغره بسرکه و گلاب است دیگر رب توت با سرکه دیگر عصاره
عصاره کشنیز تر عصاره خرفه دیگر پوست گردگان تر بکوبند و بفشارند و صاف کنند و بوزن آن شکر اضافه کنند ...
کف بردارند و باستعمال آرند دیگر عدس مقشر گلسرخ خشک گلنار سماق در آب جوشانیده صاف نموده بدان غرغره کنند دیگر
گلسرخ صندل سفید فوفل نیم کوفته در آب عنب الثعلب یا آب کشنیز تر بیخته صاف کرده شربت خرنوب اضافه کرده بکار برند دیگر ...
یا آب برگ خرفه یا آب کشنیز تر حل کنند و غرغره نمایند ... خمیر را در آب ... حل کرده از عصاره لحیة التیس یک مثقال ...
یک درم اقاقیا نصف مثقال شب یمانی دو دانگ ... افزایند دیگر عدس ... عناب ... عدد ... ده درم ...
نمایند و فلوس خیارشنبر ده درم رب توت و آب کشنیز سبز هر یک بیست درم در آن حل نمایند و بکار آرند دیگر لعاب ...
ده درم آب عنب الثعلب بیست درم با هم آمیخته غرغره کنند دیگر آب عصی الراعی آب عنب الثعلب هر یک دو وقیه ...
دو وقیه درهم آمیخته غرغره کنند دیگر آب لسان الحمل سه وقیه آب عنب الثعلب دو وقیه روغن گل نصف وقیه درهم کرده غرغره نمایند دیگر
تخم کاهو تخم کاسنی تخم کشنیز عدس کوفته در آب جوشانیده صاف کرده شربت عناب بیخته غرغره کنند غرغره جهت درد گلو و خناق حار ...

بزرگوار و جدا نمودار و جرب این جا کبار اصل السوس کات سفید آمله مساوی در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند و جهت بثور
زبان تمضمض با آن نیز نافع است غرغره که خناق صفراوی را در ابتدا نافع است آب کشنیز تازه بگیرند و برگ مورد ملوط در آن
جوشانیده صاف نموده غرغره کنند غرغره دیگر که خناق دموی و بلغمی و صفراوی را نافع است مازو سماق هریک یک درم گلسرخ طباشیر نشاسته
تخم گل زعفران هریک دو درم تخم گشنیز سه درم قند چهار درم کوفته بسکنجبین غرغره کنند غرغره که روز دوم خناق دموی و صفراوی بکار آید نافع است
آب کشنیز آب عنب الثعلب گرفته گلسرخ و اصل السوس را در آن جوشانیده صاف کرده مغز فلوس مالیده غرغره کنند و بعضی همراه مغز فلوس منضج
هم مالیده بکار میبرند غرغره که در انتهای خناق دموی باید کرد نافع است و انتهای این مرض روز سوم است یا چهارم انجیر زرد و حلبه تخم خطمی تخم کتان
در آب بجوشانند و صاف نمایند و بنفشه تازه که لعاب خیار شنبر در آن محلول بود و مغز خیار ساخته غرغره نمایند و بدانند که در دموی حاجت به تلیین و
تحلیل و رمع بیشتر است و در صفراوی حاجت به تبرید فزونتر و اندر انتهای خناق دموی اگر بینه با آب ترکنند و قیروطی که از روغن گل و موم
مصطکی ساخته باشند سرشته مالند و گرد حلقوم بر نهند صواب باشد غرغره که در انتهای خناق صفراوی بکار آید سبوس گندم
اندر آب بجوشانند و مغز فلوس در آن حل کرده صاف نموده غرغره نمایند غرغره که جهت خناق حار بعد رابع بکار باید بسبب غرغره
بطبیخ انجیر زرد و زوفا بیست یا لعاب خیار شنبر با آب اگر این علاج نبخشد لعوق با خردل محلول در ماء العسل جایز داشته اند غرغره که جهت خناق
بلغمی مفید است در ابتدا با انجامه رب توت با زهری و عسل یا میبرکه و عسل یا رب عنب و سکنجبین عنصلی یا آب ترب خردل و مویز منقی
و عاقرقرحا یا رب پوست جوز و آب بادیان یا رب پوست گردگان یا مرزنجوش و زعفران غرغره کنند یا عدس مقشر ده درم در مقدار
نیم من آب بپزند تا به نیمه آید بپالایند و مقداری از رب جوز ساده باوی بیامیزند و غرغره نمایند دیگر گلسرخ یک درم عاقرقرحا
دو درم کوفته در رب جوز نیم درم بیامیزند و در گلاب حل کرده غرغره کنند غرغره در زمانی که خناق بلغمی صعب باشد و از
دواهای دیگر مایوس باشد امر به ارتکاب این غرغره کنند و دواء الخطاطیف الی قدر الحاجة سائیده نیم مثقال سرگین آدم اندکی در مختصر
حل کرده غرغره کنند و طریق گرفتن خره آدمی را چنین بیان کرده اند که آدم صحیح المزاج را صبر و مصطکی دهند تا شکم براند پس آن را
داده به نان ارزن کاورس یا برنج و نان ملوط غذا دهند تا طبیعت خشک شود و سرگین خشک که از آن جدا شود در این ترکیب
بکار برند غرغره دیگر جهت خناق بارد صعب عسل خردل عاقرقرحا نوشادر تخم ترب حلتیت مرزنجوش فوتنج فلفل رماد خطاطیف و خره کلب
سفید خشک همه را برابر سائیده بعسل شیرین برابر ما زوگرفته در ماء العسل حل کرده غرغره کنند و گاهی خره کلب ساقط کرده بدل آن
زرق حمام داخل کرده میشود و گاهی رماد خطاطیف هم کرده میشود و طریق اخذ خره کلب در ترکیب با خره الکلب گذشته غرغره که در
آخر خناق بلغمی سود مند بود قصب الذریره برگ سوسن برگ درخت حنا هریکی ده درم جوز سرو سی درم در یک نیم من آب بپزند تا
به نیمه رسد بپالایند و صاف کرده بدان غرغره کنند غرغره که در خناق سوداوی نفع دارد بگلاب گرم و ماء العسل و منضج یا لعاب حلبه
لعاب ... اندر طبیخ انجیر یا اندر مری مطبوخه یا بطبیخ اکلیل الملک تخم کتان و بابونه و حلبه غرغره نمایند غرغره که در سوداوی
ملبخی نافع است تخم خطمی سپستان و گل آن هر دو را در گلاب بجوشانند الحبه صاف کرده بکار برند غرغره چند که در آخرها مستعمل انضاج

بکار آید مغز خیار شنبر و شیر تازه حل نموده دیگر مسکه و روغن گاو گداخته عصاره برگ کلم اندک نیم گرم دیگر انجیر و حلبه با هم پخته و
خیار شنبر حل کرده دیگر سبیر کرنب با سفیدنج دیگر تخم کتان تخم خرفه کوفته با شیر تازه آمیخته دیگر بیخ مهک بیخ خطمی و شراب
مثلث چندان بجوشانند که تلخی بماند پس پیاز نرگس کوفته اضافه کرده غرغره کنند غرغره دیگر منضج ده درم خناق حاد را شاید
پنج درم حلبه و بزرکتان هر یک ده درم به نصف رطل آب بجوشانند و صاف کرده غرغره کنند غرغره که در وقت نضج قرب انفجار
بکار آید مرزنجوش پنج درم خمیر ترش شش درم هر دو را در شیر تازه سه اوقیه حل کرده غرغره کنند غرغره که بعد از نضج نافع است انجیر
زرد حلبه تمر هندی اصل السوس جوشانیده فلوس خیار شنبر غرغره کنند و اگر صداع و درد گلو نیز داشته باشد عدس تمر هندی تخم مرو
گلسرخ جوشانیده با رب سوس غرغره نمایند غرغرها که ورم را منفجر سازد نطرون بوره انگزد سرگین خطاف سرگین خروس فلفل
جند بیدستر نوشادر عاقرقرحا هزار اسفند خردل تخم ترب هر کدام از اینها که حاضر باشد کوفته در شراب زوفا یا سکنجبین حل کرده غرغره کنند
و اگر سرگین سگ که ذکر شده در شیر خر یا شیر بز یا آب خیار شنبر یا در آب خمیر کشکاب یا طبیخ انجیر حل کنند و غرغره کنند ورم منفجر گرداند غرغره
که از راه قبض و شدت جمع اجزا ورم را منفجر سازد مازو گلنار شبت بلوط پوست انار و مانند آن هرچه قابض بود در آب بجوشانند
غرغره کنند غرغرها که بعد انفجار بکار آید روغن گاو یا روغن بنفشه در آب گرم آمیزند و غرغره نمایند یا شیر و شهد غرغره کنند غرغره
که بعد از پاک شدن از ریم بکار آید گزمازج بیخ مهک هر یک یک جزو ابریسم نیم جزو در آب پخته غرغره کنند دیگر که بوقت نافع آید
همچنین خاتم با آب و روغن یا بادام شیرین با قدری نشاسته و کتیرا بهم زده غرغره کنند غرغرها که قروح حلق را نافع است اصل السوس خرنوب
کوفته و بیخته بسرکه غرغره کنند دیگر زاج سیاه زاج سفید مازو کاغذ سوخته کندر حنا زعفران از هر یک مثقالی نمک سوخته نوشادر از
هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته بسرکه غرغره کنند دیگر کندر یک درم زنگار نیم درم زعفران دو دانگ مازو سوخته یک عدد کاغذ فرنگی سوخته
کوفته و بیخته در سرکه و عسل حل کرده نیم گرم غرغره کنند غرغرها که علق متعلق حلق را بکشند نمک یا انگزد نوشادر را در سرکه حل کرده غرغره
نمایند دیگر خل عتیق ثوم ملح هر سه بکوبند غرغره کنند دیگر سیر شیخ ترمس با سرکه پخته دیگر بوره شش درم سیر سه عدد دو دانگ کوفته
با دو اوقیه سرکه دیگر خردل یک جزو بوره دو جزو کوفته بسرکه حل کرده دیگر افسنتین یک جزو شونیز دو جزو کوفته بسرکه غرغره نمایند دیگر انجیر
زوفا خشک حلتیت در آب جوشانیده غرغره کنند و اگر علق بمعده رود مطبوخی که در مطبوخها بیاید بکار برند غرغره که جهت اورام
حاره و بارده حلق مفید است عدس گلنار گلسرخ گزمازج جوشانیده صاف کرده با رب جوز ساده غرغره کنند کلمه شافرذ هم
از ادویه اعضای فمیه و حلقیه در مرکبات خواهد آمد **فلدفیون** نام مرکبی است که بطور قرص میسازند یا سائیده بسرکه سرشته بر
وطلا کرده خشک کرده نگاه میدارند جهت آکله دهان و لثه و در هر عضو که باشد بسیار بکار می آید و نسخ این متفاوت بنظر آمده بعضی
از آن از کتب معتبره آورده **فلدفیون** مطابق نسخه بحر الجواهر بوره مجیر مسلفاه زرنیخ سرخ زرنیخ زرد شب هر یک هفت
درم اقاقیا دوازده درم کوفته و بیخته بسرکه قرصها سازند و خشک کنند و وقت حاجت همچنین خشک یا با سرکه سرشته بر موضع
علت طلا کنند تا خون از آن عضو بر آید و اگر در دهان باشد دهان را بشویند و بروغن گل طلا کنند تا سوزش منتشر نباشد بعد از آن

مضمضه بطبیخ چیزهای قابض مثل عدس و گلنار و کزمازج و گلسرخ کنند و نفیس در نسخهٔ مذکوره نوره را یک وقیه نوشته و از ان
دواهای دیگر موافق بهمین نگاشته **قلدفیون** موافق نسخهٔ منهاج اینست نوشادر چهار دانگ شب یمانی اقاقیا زرنیخین هر یک
دو درم و نیم اهک نشسته سه درم سائیده بسرکه سرشته بر سفال نو طلا کنند تا خشک شود باز از سفال جدا کرده نگاهدارند **قلدفیون**
موافق نسخهٔ یحیی اقاقیا دوازده درم نوره زنده هشت درم شب زرنیخین هر یک شش درم مر چهار درم قرص سازند و باستعمال آرند
قلدفیون منقول از شرح که حکیم علی جهة اکلهٔ لثه متعفنه و سقوط اسنان و تغیر آن نافع نوشته اقاقیا دوازده درم نوره [illegible]
ده درم شب یمانی زرنیخ سرخ هر یک هفت درم زرنیخ زرد شش درم کوفته و بیخته بسرکه قرصها سازند **قلدفیون** را صاحب جلالی
چنین نوشته بگیرند نوشادر چهار دانگ درمی نمک اندرانی سوخته یکدرم و نیم شب یمانی قالص دو درم اقاقیا زرنیخین هر یک دو
درم و نیم نوره آب نرسیده مر صاف هر یک سه درم همه را نیکو سحق کنند و خلط کنند بخل آس عتیق و خلطی نخین و غلیظ در خشت نو طلا کنند
و در سایه بگذارند تا خشک شود و پس از اجر بردارند و پاره پاره کرده نگاه دارند و وقت حاجت نخین بمالند که انگشت را بخرقه کتان پیچیده
در سرکه فرو برند باز در قدری ازان دوا سائیده بگردانند چنانکه بسیار بخرقه بچسپد پس بمالند آن انگشت را بر عمور و بیخهای دندان
مالیدنی آهسته تا زمانی که از عمور و لثه خون روان گردد بعد ازان مضمضه کنند بسرکه و آبی که دران اطراف مورد را جوشانیده باشند
و قدری روغن گلسرخ هم داخل کرده باشند باز سه روز بگذارند اگر چیزی حاجه باقی باند بعد سه روز باز اعاده کنند [illegible]
که نهادن آن بر اسنان وجع درد ساکن کند و خوردن آن دافع درد موجب بیخوابی گردد و خواب خوش آرد در ادویهٔ صداعیه [illegible]
تکملهٔ هفدهم از ادویهٔ اعضای نفسیه و حلقیه در مرکبات فافیه است **قرص راز یانج** جهة فساد لثه صبر محرق [illegible]
عفص نوره آب نرسیده هر یک پنج درم افیون دو درم کوفته و بیخته با آب راز یانه خمیر کرده قرص سازند و در آفتاب خشک کنند **قرص**
زرنیخ جهة بخر که از بلغم سطح دهان باشد خواه با جراحت باشد خواه بی جراحت قرطاس سوخته سه درم زرنیخ دو درم و نیم سک [illegible]
زنجبیل فلفل سوخته قلدفیون هر یک دو درم کوفته و بیخته قرص سازند **قرص زرنیخ** بنسخهٔ دیگر اکلهٔ دهن و لثه را نافع باشد و عفونت
دفع کند و هم احتقان بدان بقرحه معاوده در بان آن ما کله دیگر اعضا مفید است زرنیخ زرد زرنیخ سرخ اهک زنده مازو هر یک ده درم
زنگار قلقطار هر یک پنج درم اقاقیا شب یمانی گلنار هر یک سه درم کوفته و بیخته در سرکه خیسانیده یکهفته در آفتاب بگذارند بعد
ازان قرص ساخته در سایه خشک کنند و وقت حاجت دانگی ازان بگیرند و بسایند در لثه و دهن نیک بمالند و ساعتی بگذارند بستر
و روغن گل در دهن گیرند و زمانی بدارند فایده عجیب بخشد **قرص زعفران** جهة بخر بلغمی که در سطح دهان و لثه باشد بعد از تنقیه [illegible]
از بلغم و مضغ مضوغات مناسبه بکار می آید زراج سوخته بیخ سوسن زعفران هر یک جزوی گرفته کوفته بعسل سرشته قرص سازند
و بسرکه یا آبی که دران اهل بیخته باشند حلکرده مضمضه کنند **قرص کف** که چون با بارزد آمیخته بر دندان کرم خورده نهند درد
ساکن کنند در ادویهٔ صداعیه تحریر یافته **قرص نوشادر** که در اکله لب و لثه محکم شده بکار آید نوشادر قلقطار قلقدیس سک [illegible]
هر یکی یکدرم قرطاس سوخته دو درم نرم سائیده بسرکه بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و هر صبح یک قرص بسرکه سائیده [illegible]

بآن مضمضه کنند تا خون جاری شود پس بآب غوره یا آب سماق یا گلاب دهانرا بشویند و اگر طاقت کند اسفنج تر باشند
مضمضه بروغن گل گرم کرده کنند و ساعتی در دهان دارند و چند مرتبه باین قرص مضمضه کنند تا خون فاسد تمامه دفع شود و
نشان دفع وی اینست که خونی که بعد از آن برآید تنک رنگ و خوشبو باشد در این حالت مضمضه بمثل برگ مورد و گلنار و کزمازج
و مازو باید کرد **قرص نوشادر** جهت آکله لثه مستحکم شده صاحب معالجات ایلاقی چنین نوشته زعفران محرق کندر چهار یک
یکدرم قلقطار قلقدیس ملح محرق هر یک دو درم و نیم بعسل قرصها سازند و در سایه خشک کنند و وقت حاجت بسرکه بسایند و مضمضه
کنند **قرصی** که آکله ساعیه را نافع است مازوی مدبر کاغذ مصری سوخته الک زرنیخ هر یک یکجزو و نیم شب یمانی یکجزو زعفران
کندر برگ حنا هر یک نصف جزو و ربع جزو قلقطار قلقدیس نمک سوخته نوشادر هر یک نصف جزو کوفته و بیخته اقراص سازند و در
سرکه حل کرده مضمضه کنند و در دهن بدارند تا که اجزای متعفنه آکله دور شود و صاحب معالجات ایلاقی این قرصها را بلفظ سوختنی
خوانده باین اوزان آورده قلقطار قلقدیس ملح محرق نوشادر هر یک نیم جزو شب یمانی زعفران محرق کندر ورق حنا هر یک
جزوی عفص محرق سعلی سنبل قرطاس محرق نوره غیر مطفاة هر یک یکجزو و نیم کوفته و بیخته بسرکه کهنه قرصها سازند و هرگاه خشک شود
وقت حاجت بلعوق صبا و بسرکه حل کرده مضمضه کنند و نیز طبری نوشته که اگر این سود تیجان اثر نکند دو جزو از زنگار بیفزایند **قرصی**
که دندان جنبیده را محکم کند و رطوبتهای لثه قطع نماید نمک هندی ده درم قشر بیخ درم شیح سوخته چهار درم زراوند طویل دو درم قسط ان
یکدرم دواها کوفته و بیخته بقطران و عسل سرشته اقراص سازند قرصهای تنک و بسبر زنند و وقت حاجت بسایند بکار برند **قطورات**
که بیاض لب را حفظ نقیه بلغم مفید است قطور روغن ناردین خیری و خلوق یاسمین است و در اثنای استعمال از بقول حریفه و
امثال آن احتراز کنند **قطور حرارتی** سوداوی باروغن گل تسکین مبدء درد دندان را **قطور الی** که چکانیدن در بینی
درد دندان را ساکن کند و ماده تحلیل برد آب قثاء الحمار عصاره اصل حقیقد آب مرزنجوش اگر این آبها را بگوش جانب دندان دردناک
بچکانند همین فعل کند **دیگر** ضربان اسنان را بسیار نفع بخشد بگیرند شحم حنظل و صبر هر واحد جزوی و زیت قرطم در مسه حجر یا مغرفه
حدید بجوشانند جوشانیدنی شدید پس فرود آورده فاتر کرده در گوش جانب درد چند قطره بچکانند **دیگر** بگیرند سیر تا چهار
را کبیج عدد دو بار یک بکوبند و با روغن گل در پوست انار گرم کنند و در اذن مخالف سن وجع بچکانند **دیگر** روغن بنفشه
در گوش جانب سن وجع بچکانند اگر فایده نبخشد در گوش جانب مخالف بچکانند اگر این هم انجاح نبخشد باید دانست که ماده بیخ
دندان وجع عصبه قرار گرفته پس امر بقلع دندان فرمایند **قطوری** که چکانیدن آن در بینی علقی را که از راه کام بجانب بینی بر آمده
دفع کند و نیز عصاره قثاء الحمار بعرق در سرکه بخته به بینی بچکانند یا آن استنشاق کنند و دواها که بغرغره های علقی مذکور
شده نیز استنشاق آن مفید است **قیروطی** که شقاق لب را مفید است و شقاق دست و پا نیز نافع موم زرد دو و نیم درم
کثیرا لعاب بیدانه روغن گل سفید موم را در روغن بسته کند بعده زرد فاتر آن اخلاط در هاون بهم زنند تا یکسان گردد بکار برند **قیروطی**
دیگر که شقاقهای لب را اندمال دهد و سبوسه سهر و قوبا متقشر را استیصال نماید و از مجربات والد ماجد است آب سپند آب سلق آب برگ کرنب

لعاب گل خطمی آب گل بنفشه هر یک دو درم موم سه درم روغن گل ده درم قیروطی سازند **فایده** در رفع شقاق و حفاف لب
چرب کردن ناف و مقعد بروغن بنفشه و روغن نیلوفر خیلی دخیل است ازین عمل هم غافل نباشند **قیروطی** که قروح لب را
بسیار نافع است از مازو و مرداسنگ هر یک درم و روغن خسته زردآلو بسازند **قیروطی** که تبخیر لب را بعد تنقیه خاص عام نفع تام ببخشد
نیست مرداسنگ سفیداج زعفران نشب یار یک ساخته بار وغن یک درم شمع گداخته بسرشند و بر نهند و بعضی مراهم که در امراض لب
بکار می آید انشاء الله تعالی در باب مراهم بیاید **تسلیم** جهت وجع اسنان شود یا گاهی حاجت تکمید هم می افتد چنانچه بملح و جاورس
یا نرمه سبوس با شمع و زیت کماد و مثل آن از خارج کرده میشود و گاهی تکمید بر جبهه جذب ماده عقب بکار برده میشود و بهر گاه گاهی
منتوهم میشود و درد ساکن میگردد اما چون این قلیل بود یا بالیکجیده در کمادات نه نگاشته و کلمه کافی موقوف داشته کلمه بر مراهم
از ادویه اعضای حنجره و حلقیه در مرکبات لامیه است **لزوقی** که سقوط لهاة را نافع است مثلاً اقاقیا گل دو سپیده که آنرا
طین مختوم گویند سنبل سرتیش جاجه بگیرند و عوض سنبل همه را بکوبند و مجموعه را بسرکه که در وی برگ مورد و کشنیز خشک جوشانیده
باشند آمیزند و بر تارک سر بعد حلق موی آنجا گذارند و این دوا هم بزرگان را نافع است و هم کودکان را **لزوقی** که بلاده اطفال
بردارد مازو را بسرکه سائیده بر تارک بچسبانند یا گل سرشوی سوخته بسرکه سرشته بر نهند **لزوقی** که چسبانیدن آن بر عقب
گردن فقره گردن را که بیجا شده موجب خناق گشته باشد بجا می آرد و محکم میدارد در بزرگان بعد رد فقره بدستکاری و در
کودکان بغیر یاری دستکاری نافع آید پوست پاره در آفتاب افگنند تا نرم شود پس قیر گداخته بران مالند و بر عقب گردن گذارند
طبری از قابله حاذقه نقل میکند که گرفت بقطعه ارزق مقیر نهاد و آنرا در آفتاب تا قیر گداز شد پس چسبانید آنرا بر رقبه طفل هر گاه خشک شد
رجوع کرد فقره بموضع خود **لزوقی دیگر** که فقره را بجا آرد صبر مثلاً اقاقیا اسرش همه را بلعاب اسپغول بسرشند و بر پارچه گذاشته بر گردن بچسبانند
لصوق را در اصل اطلاق بر دوائی میکردند که ملاصق جرح و کسر کنند باز عام شده اطلاق آن چنانچه بعضی لصوقات بجاند کور میشود **لصوقی**
که لثه و دندانرا محکم و سرخی آنرا کم کند گلنار طباشیر گل سرخ کزمازج بالسویه باریک ساخته بر لثه بچسبانند **لصوقی** صالح جهت استرخاء
لثه و بعد استعمال مضمضه بسیار نفع میرساند حفت بلوط گلنار حب الآس احصر هر یک چهار جزو خرنوب نبطی سماق منقی ازمک هر یک
پنج جزو ورد با قماع فلفل هر یک هفت جزو و اگر ازمک نباشد آس هشت جزو داخل کنند **لصوقی** که درد دندانرا که از حرارت باشد تسکین کند
کافور عاقرقرحا باریک سائیده بمالند اگر منحل شده باز عود کند قطنه را بروغن گل چرب کرده بالای آن گذارند **دیگر** توتیا افیون عاقرقرحا
در روغن گل گذارند و قطنه بدان آلوده بنهند **لصوق** بجهت بخری که از فساد عمور و لثات باشد سک سماق زنجبیل فلفل محرق اقراص
قلقدیون هر یک دو درم زرنیخ دو درم و نیم قرطاس محرق سه درم کوفته و بیخته لصوق سازند و بالای آن خرقه کتان گذارند **لطوخی**
که دندانرا الی حس کند مدر دسنان که از گرمی بود بنشاند فلفل انگشت شاهی هر یک یکدرم بزرالبنج افیون میعه یا رزد هر یک دو درم کوفته
بدو شراب انگوری سرشته بر دندان نهند **لطوخی** که روع ماده یا ریح از دندان کند شب یمانی بریان کرده در سرکه اندازند و بوزن
آن نمک سندهی اضافه کرده بسایند و بر بن دندان نهند بعد از آن بروغن گل و سرکه یا شراب انگوری مضمضه کنند **لطوخی** که ماده بارد

بارده وریح را تحلیل برد سکبینج هزار اسفند را زیانه تخم حنظل عاقرقرحا انگزه خردل زرنباد بیخ قثاء الحمار کندش سیر زنجبیل
سعتر هر کدام جزی از اینها که باشد بر دندان بمالند و از آن با نمک گرم کرده کیسه کنند و از بیرون کماد نمایند **لطوخی** که در درد دندان
که از سوست باشد نافع آید بیطبیه مسکه **لطوخی** که تفتت دندان را که از سوست بود نافع است سفیدی بیضه لعاب اسبغول
روغن بنفشه همه را با هم ممزوج کرده در هم کنند که یکذات شود **لطوخی** که قلاع احمر را بعد فصد نفع تمام رساند کافور اندکی تخم گل
برگ گل سرخ طباشیر نشاسته عدس مقشر تخم خرفه کشنیز خشک سماق حنا عاقرقرحا مساوی کوفته با هم عسل شکر آمیخته در دهن بمالند و نگاه دارند
بعد از سرکه و گلاب در دهن گیرند **لطوخی** که قلاع بیض را مفید است نمک را با عسل آمیزند و بمالند بعد از آن سکنجبین با آنگاه در دهن گیرند
لطوخ نمک و عسل را صاحب منهاج جهت استرخای زبان هم نافع نوشته **لطوخی** که قلاع سرخ و سیاه را مفید است زرد چوبه بلیله
سوسن برگ درخت چینیه که درختی گلدار در هند است همه را کوفته با شهد آمیخته لطوخ سازند **لطوخی** که ورم لهاة و نغانغ و مری را
نافع است بگیرند زهره النحاس به عسل حل کرده بحنک بمالند **لطوخ حالی** که ورم لوزتین و لهاة نافع است انار را با پوست عصاره بگیرند
و با خمس آن عسل بقوام آرند و بمالند **دیگر** عفص خام دو ثلث یکجزو شب یمانی نشادر هر یک یکجزو و نصف زاج سه جزو **دیگر** هرگاه ورم
منتهی یا قریب بانتها رسد بکار آید مر زعفران سعد و ارشیشعان فقاح اذخر چوب بلسان آسنه بحجم کل با بعض از اینها لطوخ و باب اینها
غرغره کردن مفید است **دیگر** که در جمیع احوال و اوقات صالح است شب سه جزو زراوند دو جزو قسط یکجزو کوفته و بیخته رشته
با لسنت ملعقه لطوخ سازند **لطوخ هندی** جهت جمیع اقسام قلاع و بثور دهن رسوت را با آب لیمو یا سرکه سائیده بمالند و اگر
درد آرد بروغن گل نیم گرم مضمضه فرمایند **لعوق انجیر** که بحة الصوت رطوبی را نفع بخشد انجیر خشک بود بیند تر یا خشک مساوی بخته
صاف نمایند و صمغ عربی قدر مناسب سائیده داخل کنند و بسر شند و لعق فرمایند و نسخه لعوق بلتین دیگر در ادویه مقاله صدر خواهد آمد
انشاء الله تعالی **لعوق بادام** خشونه حلق و بحة و سرفه را سود دارد مغز تخم کدو مغز بادام هر یک یکجزو صمغ عربی کتیرا نشاسته
رب السوس هر یک ده درم قند سفید پیست درم کوفته بروغن بادام چرب سازند و بجلاب بسرشند و لعوق سازند و در بعضی
نسخ مغز بهدانه هم یکجزو داخل است و در وزن بعضی اجزا سهل فرق **لعوق النزوری** که خشونه و حرارت مفید است **لعوق
البطم** که بحة الصوت را نافع است در ادویه صدریه انشاء الله تعالی بیاید **لعوق حب قطن** جهة بحوحه و رطوبت حنجره
بغایت نافع و صاحب تحفه از مجربات پدر خود نوشته حلبه تخم کتان هر یک ده درم مغز دانه پنبه مغز چلغوزه هر یک بیست درم با عسل
هفتاد و یکجزو یا دوشاب لعوق سازند و دیگر دو نسخه این لعوق در ادویه صدریه هم خواهد آمد **لعوق حلبه** بحوحه و غلظ
صوت را نرم کند و نفث را آسانی برآرد کتیرا اصل السوس مغز چلغوزه نشاسته صمغ عربی هر یکی ده درم مغز بادام مقشر حلبه
چهار درم تخم کتان ده درم و در بعضی نسخها یکجزو هم بنظر آمده بعسل بسرشند و لعوق سازند و بعضی مثلث معقود بسرشتن فرموده اند
و بعضی نسخ این لعوق دیگر هم خواهد آمد **لعوق حلتیت** که بحة الصوت بلغمی را نافع است فلفل زعفران حلتیت خردل مساوی
کوفته و بیخته با عسل منعقد سازند و هر صباح قدر بندقه بخورند همچنین است در قادری و در منهاج ابن جزله است انگزه ده درم

زعفران بیست درم انگبین منقی ده درم و بهم سرشته بر آتش نهند تا چون علک شود قدری از آن در دهان نگاه دارند لعوق
خشخاش جهت تصفیهٔ صوت و سعال رطب و نزف الدم و سل و حرقت امعا سود دهد رب السوس مغز بادام مقشر مغز تخم کدو هر واحد
پنج درم پوست خشخاش سفید پنجاه درم شکر طبرزد یک رطل پوست خشخاش را در دو رطل آب تر کرده بجوشانند تا نصف بماند
شکر داخل کرده بقوام آرند و دواهای دیگر کوفته بیامیزند لعوق خشخاش که متداول اطباست و جهت خشونت حلق و نزلات
حاره رقیقه نافع همان نسخه است که در ادویهٔ النفیه گذشته و دیگر در ادویهٔ صدریه هم خواهد آمد انشاء الله تعالی لعوق زنجبیل
جهت تنحیه الصوت بلغمی و رطوبی بکار آید زعفران بیست درم دار فلفل پنجاه درم زنجبیل صد درم نشاسته یکصد و پنجاه درم
زنجبیل را در شیر تازه تر کنند و هر روز شیر تازه نمایند تا که نرم شود پس باریک بسایند و دواهای دیگر هم مثل سرمه باریک
ساخته با عسل یا قوام شکر لعوق سازند و هر روز یک کفچه بخورند لعوق سپستان خشونت حلق و سرفه را نافع بود و سینه را نرم
کند و نفث را آسان گرداند و طبع را نرم کند فلوس خیار شنبر پانزده درم مویز منقی چهل درم سپستان دویست عدد قند سفید
یک رطل همه را سوای قند در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید بدست بمالیده صاف کرده قند داخل کرده بقوام آرند
واگر اصل السوس محکوک مقشر عوض پنجدرم وقت جوشانیدن اضافه کنند قویتر باشد و بعضی اصل السوس را سی یا چهل درم هم نوشته اند
لعوق سپستان دیگر نافع بمنافع مذکوره فلوس خیار شنبر باقلا سفید هر یک بیست درم مویز منقی چهل درم عناب جرجانی
پنجاه دانه سپستان یکصد و پنجاه همه را سوای باقلا در سه من آب بجوشانند تا یکمن بماند صاف نموده شکر سفید یکمن اضافه
کرده بقوام آرند و باقلا سائیده بیامیزند لعوق صنوبر جهت گرفتگی آواز و سرفهٔ کهنه و ضیق النفس و ربو و خفقان رطوبی
بغایت آزموده و سعید مفید از مجربات صاحب تحفه است حلبه را خیسانیده مقشر کنند و بعد از آن کوبیده شیره گرفته
با دوشاب انگوری یا عسل بجوشانند تا غلیظ شود و مساوی حلبه مغز چلغوزه مقشر را بسیار نرم کوبیده مخلوط کرده چند جوش
داده استعمال نمایند و دو نسخه لعوق صنوبر دیگر در ادویهٔ سعالیه خواهد آمد لعوق طباشیر جهت خشونت حلق عجیب التاثیر
است اما آورده نسخش در ادویهٔ سعالیه صدریه جدیده است لعوق علک انباط نافع خشونت حلق و انقطاع صوت و نفث
دم و قیح و بلغم و مفتح سدد مر زعفران لبان هر واحد نصف وقیه فلفل سفید باقلا مقشر حمص مقشر راوند چینی نشاسته تخم سوسن
تا نخواه عرق النفی یعنی بیخ سابیله هر واحد یک وقیه فندق مقشر علک انباط عروق سوسن صمغ عربی هر واحد سه وقیه حلبه یکبار
بادام شیرین مقشر بادام تلخ هر واحد شش وقیه بزر کتان مقلو زبیب منزوع العجم هر واحد یک رطل همه را بسیار باریک سائیده با عسل
یا طلای مطبوخ بسرشند و بقدر رماز صبح و شام بخورند و وقت خواب زیر زبان دارند و در اکثر نسخ ترتیب ساختن و استعمال کردن
همچنین نوشته که دواها کوفته و بیخته با عسل بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و وقت حاجت کوفته با عسل لعوق کنند
لعوق کرنب تصفیهٔ صوت و تنقیهٔ اخلاط غلیظ کند و ضیق النفس نافع آید بگیرند آب کرنب مطبوخ معصور سه جزو عسل مصفا یک جزو
و با آتش ملایم منعقد سازند لعوق [illegible] کرنب نسخه دیگر جهت خشونت حلق و ریه و گرفتگی آواز و سرفهٔ رطوبی و برای تنقیهٔ دماغ

دماغ از بلغم غلیظ قدر شربتش سه مثقال و قوتش تا چهار سال باقی است آب کرنب افشرده بجوشانند تا بنصف رسد
با دو چندان شکر بقوام آرند و باز ا هر رطل شکر از مصطکی و کندر و صمغ عربی و کتیرا و راتیانج هر یکی پنج درم در آن حل کنند
و دیگر نسخه این لعوق در مکتوب آینده ان شاء الله تعالی خواهد آمد لعوق بادرازیانج بجهت خشونت و سعال یابس را
نفع میرساند رب السوس یکدرم بادام شیرین مقشر بادام تلخ مقشر میبیه سپستان تخم کتان انیسون کتیرا صمغ هر یک چهار درم فانید
شکر هر یک پنج درم بعصارهٔ رازیانه معجون سازند این نسخه موافق شرح است و در جلالی رب السوس سه درم نوشته و مغز
چلغوزه در ادویه چهار درمی افزوده و فانید ده استار و وزن آب بادیان نیم من نگاشته و نسخه لعوق تخم بادیان
ان شاء الله تعالی خواهد آمد لعوق مبهجه جهة گرفتگی آواز که از رطوبة باشد رب السوس کندر هر یک درمی مر دو درم زعفران
سه درم و دو دانگ کوفته با میبختج بسرشند و لعوق سازند لعوق یحیی ابن ماسویه ورم حلق و خشونت زبان و تپ و
تشنگی را نافع است مغز خیار شنبر پنج درم تخم خطمی ده درم بنفشه اصل السوس خراشیده نیم کوفته هر یک پانزده درم کتیرا
پانزده درم مغز قطونا بیست درم مویز منقی بیست و پنج درم عناب پنجاه عدد سپستان صد عدد مجموع را سوای مغز فلوس
در بیست رطل آب بجوشانند تا ثلثی آید صاف کنند و مغز فلوس حل کرده دو باره صاف کرده فانید سی درم میبختج یک رطل اضافه کرده
بقوام آرند و بار وغن بادام بنفشه بلیسانند کلکهٔ نوزدهم از ادویه اعضای فمیه حلقیه در ترکیبات مسمیه است مخلص کنز المنافع
و در ... چندان در ادویه صداعیه گذشته مروحی که اختلاج لب را که از ریح باشد نافع است جوزبوا و روغن بابونه سائیده
بمالند و تریخ دیگر مفتحات نیز مفید است فایده اختلاج لب اگر بمشارکت معده بود و مقدمه قی باشد و یا غثیان و فواق بود
و اگر بمشارکت عصب دماغی بود مقدمه لقوه و صرع بود و به آفت دماغ باشد و درین دو قسم تنقیه عضو مشارک کنند و اگر از ریح
باشد مفتحات بکار برند و اگر از سبب خون باشد که در رگهای باریک لب امتلا آرد و سیلان سرایت شود بعد فصد قیفال و حجامت
جهة تفتیح مسام مفتحات و محللات مناسبه استعمال کنند و تقلیل غذا اختیار نمایند مروحی که بجرم حار رباتر از وقت تفتیح بکار آید
عدس مقشر گلسرخ هر دو را سائیده بعصارهٔ عنب الثعلب و روغن گل سرشته بمالند مرهم سفیداج که جهة شقاق لب و قروح آن
اصلاح لثه متاکله بعد پاک شدن از چرک بکار می آید و مرهم سفرجل که جهة انشقاق شفه مفید است هر دو در ادویه الفقه
گذشته مرهمی دیگر جهة شقاق لب سفیداج ارزیز نشاسته کتیرا باریک ساخته در پیه ماکیان گداخته مرهم سازند مرهمی که
بوسیر شفه بکار آید خبث الحدید مرداسنگ اسفیداج زعفران شب یمانی بموم روغن که از روغن جوز هندی یا بادام ساخته باشند
مرهم سازند یک نسخه قیروطی قریب این نسخه در قیروطیا گذشته مرهمی که شیخ رئیس در معالجه قلاع سوداوی که با ورم باشد
نوشته است آب بادروج روغن گل هر یک سکرجه نیم سکرجه زعفران دو مثقال مرهم سازند مضمضه و لغت آن
در دهن جنبانیدن است و در اصطلاح عبارت از گردانیدن آبهای است در دهن که بهر من نفع داشته باشد و لفظ غرغره نیز بر
اطلاق میکنند جمع مفرد مضمضات آمده مضمضه که قبل از استعمال سنونات و ذرورات باید کرد تا تأثیر ادویه سریعتر ظاهر گردد

منقول از کتاب فاخر منسوب بحنین بن اسحاق بیخ بارتنگ با برگ آن یکجزو و نیم تخم کلنج از شک ثمره الطرفا برگ
صنوبر برگ زیتون از هر یک نیم جزو تمامی را جوشانیده نیم جزو شب یمانی حل کرده مضمضه نمایند **مضمضه** که جهت قلع آب دندان بسیار
مفید است بگیرند از قضبان آس رطب بمقدار چهار چهار انگشت از قداح آن بریده و از اصول کبر و اطراف کبر و از اصول کاکنج
و از جوز سرو و گلنار و نشاره عاج و شب یمانی نسبة بعض اجزا ببعض قدر قوت و ضعف اجزا گرفته در سرکه تند جوشانیده مضمضه بآن
کنند و حذر نمایند از نزول منحل شده و در دهن جمیع شود و بیندازند **مضمضه** جهت درد دندان که از ورم لثه و نحو آن باشد نبید زبیب کهنه
و روغن گل خام هر دو را خوب بجوشانند و بآن مضمضه کنند و در دهن نگاه دارند **مضمضه** جهت دندان که از سبب فساد اصول عصب
محیط آن متاذی شود ورق آس و بصل عنصل را در سرکه بجوشانند و بآن سرکه مضمضه کنند که نشف فضول منصبه کند اگر کفایت کند
بهتر والا فصد [illegible] مضمضه کنند بعد از آن بر دو کی که در آن نشاسته و سماق و افشره [illegible] آرند **مضمضه** جهت درد دندان و تحرک
آن چوب آس بیخ کبر اطراف کبر بیخ کاکنج جوز سرو گلنار براده دندان فیل شب یمانی برابر بگیرند و در سرکه پخته مضمضه کنند **مضمضه**
جهت تحلیل ماده بارده موجعه دندان اگر خردل در سرکه جوشانیده **دیگر** عاقرقرحا تخم حنظل گلنار سماق در شراب انگوری پخته
دیگر خربق سیاه عاقرقرحا شیطرج نیم کوفته در سرکه جوشانیده **دیگر** شحم حنظل ده مثقال کندر سفید چهار مثقال در شراب یا سرکه پخته
دیگر عاقرقرحا میویزج سیر در سرکه پخته **دیگر** پوست بیخ کبر زراوند مدحرج عاقرقرحا نیم کوفته در سرکه و شراب پخته شراب یا سرکه باشد چندان بجوشانند که نصف بماند
دیگر محمد ذکریا در حاوی تجربه نوشته سیر بیخ [illegible] کنند حنظل برگ مورد یک کف کوفته در سرکه بپزند و بجوشانند بر هم زنند و بآن مضمضه
کنند و در دهان نگاه دارند بعد از آن جاوشیر در روغن بلسان بر بن دندان نهند **مضمضه** جهت حکه اسنان که [illegible] خار زدن جای دندان [illegible] باشد
باید آب بیخ کرفس سرکه کهنه گلاب مساوی یکجا کرده قدری زنجبیل و بورق ارمنی خوب بهم زده مضمضه کنند [illegible] مضمضه میکرده باشند
تا بکلی خارش دفع شود و از این تسکین یابد و خل عنصل لثه و نحو آن را دلک کنند و خل عنصل یا نقیع کبر بید عنصل تازه آورده [illegible]
آن دور کرده مغز آن بریده در شیشه انداخته بالای آن سرکه بقدری که بپوشد ریخته دهن شیشه محکم [illegible] موصوف پوشیده در
سرگین اگر [illegible] باشد بیست روز و اگر [illegible] باشد ده روز دفن کنند و برآورده بکار دارند **مضمضه دیگر** جهت حکه دندان بیخ حماض در سرکه
جوشانیده و تمضمض نمایند **مضمضه** نافعه حکه زبان [illegible] مضمضه نمایند یا سرکه را در روغن ممزوج نموده تمضمض نمایند و خاییدن
اهلیله زرد و مالیدن بر زبان در اخراج مواد حاره که در زیر زبان استقرار یافته باشد نفع تمام دارد **مضمضه** که اصلاح ورم لثه
و استرخای آن کند حب الآس قرظ اقاقیا شب یمانی پوست انار ترش سماق برابر در آب بجوشانند و مضمضه بآن کنند **مضمضه دیگر** زبیب ورق آس و جوز سرو
گلنار کزمازج عفص در سرکه جوشانیده مضمضه کنند **مضمضه** جهت اکال لثه و [illegible] اقاقیا مازو پوست انار گلنار کزمازج جوز سرو برگ مورد
با سماق پخته صاف کرده مضمضه کنند و اگر این ادویه کوفته و بیخته خشک بپاشند نیز نافع است **مضمضه** جهت اکله [illegible]
[illegible] شدن [illegible] شدن گوشت [illegible] جراحت بکار آید برگ [illegible] گلنار کزمازج
عاقرقرحا مازو [illegible] پوست انار ترش نیم کوفته بسرکه بپزند و بدان سرکه مضمضه کنند **مضمضه** که عفونت لثه و دهان زایل کند از درد چهار درم

چهار درم تیسمانی عفص هریکی دو درم مرکیدرم همه را سحق کنند و بعسل بسرشند و در آب حل کنند و بدان مضمضه کنند مضمضه که جهت خوردن
لبن و قدران و نتقی و خوشش مرو پاشیدن گوشت آن و برای قلاع مجربست شکر خام یکمثقال بنفشه نوزده مثقال توتیای مغسول
سی و هشت مثقال بنفشه را سائیده با سایر اجزا در سرکه هفتاد و پنج مثقال بپزند و در شیشه ضبط نمایند جهت قطع خون و دفع
تعفن و رویانیدن گوشت باین سرکه مضمضه فرمایند و جهت قلاع و جوشیدن دهان بدل سرکه آب انار یا آب کشنیز کنند و مکرر آن مضمضه
بعمل آرند و هرگاه سرکه شیشه آخر شود سرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند و اگر یکسال و زیاده بر آن بگذرد و از اثر نمی افتد مضمضه که با کل اسنان را
نافع و از ازدیاد آن مانع آید روغن بیضه و آب مرزنجوش با هم ممزوج نموده مضمضه کنند مضمضه که جهت زردی دندان بعد تنقیه صفرا و بلغم
بیخ کاکنج جوز ... در السرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند مضمضه جهت سیاهی دندان عسل یکجزو آب پنج جزو هر دو را بجوشانند که ثلث
بسوزد و بدین مضمضه کنند و اگر از استعمال این مضمضه مزاج محرور گرم شود مضمضه بسرکه و آب عنب الثعلب و گلاب کنند مضمضه که جهت قلاع در
اوایل بکار آید یا بعد تنقیه باید گلسرخ کشنیز عصی الراعی برگ عنب الثعلب برگ بیخ کاسنی عدس در سرکه جوشانیده مضمضه کنند و بعد در ابتدای
جوشش دهان نافع است آب برگ علیق آب برگ بارتنگ آب به سرکه که در آن عدس و خبازی و شاخهای تازه تاک و آرد جو جوشانیده باشند
مضمضه کنند دیگر کزمازج گلنار کشنیز خشک پوست انار عفص بالسویه جوشانیده مضمضه کنند مضمضه جهت قلاع طباشیر تخم خرفه کشنیز خشک
عدس هریک جزوی کوفته و بیخته با آب کشنیز تر خلط نمایند و مضمضه کنند مضمضه که قلاع را نافع است بزر الورد و ورق آس حنا هر یک را در آب
جوشانیده مضمضه کنند و مضمضه بطبیخ بزر الورد تنها هم بقلاع مفید است مضمضه جهت قلاع احمر سماق را در آب لسان الحمل مالیده و دیگر تخم
کشنیز در گلاب جوشانیده و سماق در آن مالیده دیگر گلسرخ و ورق خلاف یا ورق زیتون در آب لسان الحمل جوشانیده با قدری رب توت دیگر آب
کوکنار و طباشیر با رب توت دیگر سماق را در آب عصی الراعی یا آب بقلة الحمقا مالیده دیگر گلنار کزمازج کسفره یا بسفایج در گلاب جوشانیده دیگر عدس
گلنار آس و ... جوشانیده با آن مضمضه کنند دیگر صندل سرخ و فوفل کشنیز خشک آس بطور در آب جوشانیده و طبیخ رمان با قشر آن نیز
در بیمار مفید است و اگر بعد این غرغره خشکی عارض شود روغن گل مضمضه کنند مضمضه جهت قلاع صفراوی برگ زیتون برگ حماض
ساق خرفه سماق زرشک در آب جوشانیده با آن مضمضه کنند مضمضه بارده قابضه جهت قلاع و اواج فم عاره شاخهای
نرم آس یا بقه گلنار کزمازج پوست انار رازقی سبز عاقرقرحا و پنج از هر یک بقدر حاجت گرفته با سرکه جوشانیده بعمل آرند
مضمضه که در آخر قلاع حاره و در قلاع بارده بر ابتداء و محلل بقایای قلاع است انجبار اکلیل الملک برگ کتان و آنچه جوشانیده صاف کرده
قدری از زعفران و صبر و روغن خیری داخل کرده مضمضه نمایند مضمضه که جهت قلاع ابیض مفید است اسکامه با سکنجبین هم آمیخته و دیگر
طالیسفر را در سرکه جوشانیده دیگر عاقرقرحا میویزج در آب یا سرکه جوشانیده دیگر مامیران بلیله عاقرقرحا در سرکه جوشانیده دیگر ورق
زیتون مرزنجوش مامیران عاقرقرحا با هم جوشانیده قدری زعفران صبر حل کرده دیگر سرنجان ورق زیتون مامیران پوست انار عفص بالسویه
جوشانیده مضمضه نمایند مضمضه جهت قلاع سرخ و سفید حضض را در سرکه جوشانیده مضمضه کنند مضمضه که قلاع صبیان را نافع است اگر در
آب حصرم سفید از قدر ... دانگی طباشیر دو دانگ نبات ... مضمضه کنند مضمضه که جهت قلاع بلغمی طفل صغیر صنعه بعد تنقیه این مضمضه بعمل آرند

اگرچه قلاع بر صفحه نباشد طفل رضیع از ان انتفاع یابد اول بعاقرقرحا و میویزج مطبوخ مضمضه کرده باین مضوض عمل نماید عاقرقرحا
فلفل زنجبیل هر یک نیم درم سعد میویزج هر یک یکدرم بیخ سوسن اسمانگون دو درم همه را بسرکه و عسل جوش داده صاف کرده مضمضه کنند مضمضه
که قلاع سیاه را مفید است مازو پوست انار گلنار سماق کشنیز در سرکه جوشانیده دیگر سماق گلسرخ کشنیز گلنار آب خرنوب
در آب جوشانیده دیگر توتیا کف دریا یکدرم و نیم اقاقیا دو درم زرنیخ سرخ زرنیخ زرد بوره شب یمانی زاج کفشگران قلقطار
هر یک نیم درم مازو پوست انار هر یک چهار درم سائیده بقطران سرشته در صره ببندند و در گل گیرند و بآتش نهند تا بسوزد پس سائیده
قدری در سرکه و دران حب الاس کزمازج جوشانیده باشند حل کرده مضمضه کنند مضمضه بطبیخ دار شیشعان نفع میکند
بقلاع و سائر قروح فم مضمضه که قروح فم و بثور آنرا نافع است بگیرند زنگار جدید و بعسل خمیر کرده در سرکه بجوشانند و مضمضه کنند
مضمضه بآب برگ بارتنگ نفع میکند قروح فم را مضمضه بلبن حلیب نفع میکند بقروح فم و اوجاع فم مضمضه که سیلان
لعاب باز دارد اگر بسبب حرارت معده بود کاسنی تازه با قدری نمک نیکو غفته خورانیده دیگر مبردات با سه استعمال نموده بکار برند
سماق عدس گلسرخ اطراف آس اطراف توت گلنار را بآب جوشانیده مضمضه کنند مضمضه جهة بخرکه از فساد معده حادث
شود و بعد از فصد و تنقیه بکار آید بگیرند حب الاس قلاع آس پوست بیخ کبر زوفای یابس سعتر فارسی پوست درخت توت کزمازج
عاقرقرحا فلفل سفید همه برابر کوفته بیک بخره سرکه کهنه خیسانیده در آفتاب اگر صیف باشد ده روز و اگر شتا باشد بیست روز
بگذارند تا سرکه بخورد پس خشک کرده خوب باریک سائیده قدری شب یمانی و قلیلی نوشادر اضافه کرده در سرکه افزون کنند تا بحا
نگاه دارند و هر روز مضمضه کنند یا بعد مضمضه بارونه ازین دوا خشک گرفته در سرکه حل کرده مضمضه میکرده باشند و اگر ازین مضمضه
گرمی در معده بهم رسد مضمضه بآب سرد و روغن گل بکنند مضمضه جهة بخر شرکی معدی که از ماده بلغم بود و بعد از تنقیه کامل نفع
حاصل بخشد عود خام سعد کور فلفل بسباسه جوزبوا هر یک دو درم همه را نیمکوفته در خرقه کتان بسته همراه شراب ریحانی و گلاب
هر یک نیم رطل در ظرف سنگی و چینی بجوشانند تا شراب و گلاب بنصف بماند صاف کرده سرد کرده صبح و شام بآن مضمضه کنند مضمضه
جهة حرقة زبان که بعد تنقیه احتمال اثر نمایان نبخشد بنسبت هر روز سه بار مضمضه کنند دفع اول بآب گرم بار دوم بشیر تازه و قدری
شکر مرتبه سوم بسرکه و روغن گل مضمضه باید کرد مضمضه دیگر توتیا مورد گلنار گلسرخ در سرکه جوشانیده بآن مضمضه کنند
مضمضه جهة حرقة زبان که اگر از خاریدن دندان لعاب بسیار ازوی روان گردد دران زمان بکار آید عاقرقرحا میویزج فوتنج از
از هر واحد قدری گرفته با قلاع آس یک باقه و حب الاس یک حفنه در سرکه بجوشانند و صاف کرده بدان سرکه مضمضه فرمایند مضمضه
که ابطال ذوق و فساد آنرا نافع است و اگر از برودت بود بعد از نضج و تنقیه دماغ با ایارج فیقرا خردل و عاقرقرحا و میویزج در آب
بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر از حرارت بود ریباس گلسرخ و سماق بجوشانند و در طبیخ وی سکنجبین یا ترنجبین یا مری آمیخته
تمضمض نمایند مضمضه سندی که جنبش دندان را که از گرمی و عفونت بود سود دهد برگ گل چانی هر یک پوده جوشانیده مضمضه
کنند مضمضه جهة کرم دندان و دراغا که بنوز بیخ دندان ضایع نکرده باشد نافع است پیاز بیخ و برگ درخت شاخ و گل در بارکتائی

مضمضه ... از ... [illegible] ... مضمضه کنند

و بارگ نعنای تازه و آنرا کوفته شیره بگیرند و چند روز متواتر بیاشامند مضمضه کنند مضمضه جهت جوشش دهان یعنی قلاع ملهی
یعنی بیخ مهک بیخ اسری که در دکن بهمین نام مشهور است هر یکی سه درم بر آب بخیر دو جلد و یا آب بپزند و بکرر مضمضه
نمایند و سرانیدا اینجا نیست و تلما شده است دیگر ترپهله چوب درخت چنبیلی مع برگ و شاخ همه را
بجوشانند و مضمضه نمایند مضغ کندر باز سبب چبل و سعتر ازاله میکند ثقل و اعتقال تر یا انرا و جذب میکند
بلغم را مضغ خالی که ضرس یعنی کندی دندانرا سود مند است اگر از خوردن ترشی بهم رسیده باشد و صاحب
علت حار مزاج باشد برگ ساق خرفه و اگر حاضر نباشد تخم خرفه کوفته ترشکر با در وج دیگر مغز بادام شیرین
دیگر تخم خشخاش دیگر طحال بازغ مشوی بخاید و اگر بارد مزاج باشد مغز گردگان دیگر نارجیل دیگر فندق
دیگر بادام تلخ دیگر دردی روغن زیت که در ظرف مسین بر آتش یا در آفتاب نگاهداشته باشند و سطبر شده
باشد دیگر حب محلب دیگر علک البطم با موم زرد خاییدن مناسب است و اگر کندی دندان بسبب اجتماع بلغم ترش معده
بود بعد از تنقیه یعنی ایارج فیقرا و خوردن معجون فنداد یقون این مضوغات مفید است حب الغار مغز بادام تلخ زراوند مدحرج
زراوند طویل حلتیت نمک طعام دردی شراب بخایند مضوغ خالی که ماده بارده موجعه اسنان بتحلیل برد حلتیت بوده که بهی علک
سفید عاقرقرحا کوفته با مویز دانه برآشته بخایند مضغ بابونه بقلاع نافع است مضغ طرخون امساک آن در دهان
نفع میکند بقلاع مضغ اوراق حنا را هم بدخلی تام است در باب قلاع حار مطبوخ افتیمون که اسهال بآن جهت تنقیه سبب
ضروریست و برد ایاس شقعه و تقشر آن بشرط اصلاح مزاج دماغ و معده و کبد و بجا آوردن پرهیز و اختیار کردن غذاها که در اغذیه
گذشته نیز مفید است و بسیاهی دندان هم نافع مطبوخ هلیله سیاه هندی که در تغیر لون دندان که از صفرا باشد و مرکب و دندان چرب
اصفر باشد مستعمل است ترنجبین منقی از شوک پنجدرم پوست هلیله زرد مویز منقی هر یک پانزده درم تمرهندی سی درم آلو
عناب هر یک بیست دانه همه را در چهار رطل صغیر آب بجوشانند تا یکرطل بماند صاف کرده ده درم فلوس خیار شنبر حل کرده صاف نموده
بیاشامند و اگر روغن بادام هم بیفزایند بهتر است اما در اصل نسخه نبود مطبوخی که جهت حکه دندان البته که از اخلاط حریف
لذاع بهم رسد تنقیه بآن مفید است اسطوخودوس قند ریوان یک حصه افسنتین رومی بسفایج هر یک یک کف کبیسا هتره باقلا کبیره
ایرسا پنجدرم افتیمون هفت درم هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد و بسفایج یعنی منزوع العجم هر یک پانزده درم
همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بر رطلی آید صاف کرده هفت درم شکر داخل کرده بنوشند بعد ازین مطبوخ استفراغ بحب صبر یا
ایارج یکدفعه و دو دفعه بکنند تا خاطر جمع شود و مطبوخات دیگر ذی اسامی که جهت تنقیه دماغ و معده در بعضی امراض شرکی اینجا
مکتوب بکار می آید بعضی از آن گذشته و بعضی بمواضع آینده انشاء الله تعالی خواهد آمد در امراض بحالت عضو مشارک می یابند چنانچه
ذکر اینجا نیست بنا بر تنبیه نوشته مطبوخی که بطلان و نقصان و فساد ذوق که ماده آن در نفس زبان باشد جهت تنقیه بکار می آید
تخم کرفس افتیمون رازیانه هر یک ده درم اسطوخودوس شیت غافث موفو هر یک بیست درم سکاعی بادآورد جعده هر یک چهار درم اوشت

افتیمون قنطوریون غافث سنبل مستوی هریک پنج درم هلیله سیاه هلیله کابلی هریک پانزده درم بدستور معمول مطبوخ ساخته صاف کرده صد
درم ازین مطبوخ گرفته حجر ارمنی نصف درم ایارج فیقرا دو ثلث یکدرم غاریقون یکدرم و نیم بار یک سائیده با عسل خمیر
کرده درین مطبوخ حل کرده نیمگرم بنوشانند **مطبوخی** که اخراج علق که از حلق بمعده رفته باشد کند شیخ فصیصوم (؟) انیسون شونیز
ترمس قسط تلخ برنگ کابلی قشر کبر و اراد هریک دو درم در سرکه ممزوج با آب بجوشانند و صاف کرده بخورند **معجون لوقم** که لغشا د آواز
نافع است در ملفوظ سوم ادویه امراض راس **معجون جنطیانا** که گرانی زبان را مفید است در ملفوظ دوم ادویه راسی
معجون سقمونیا که هم گرانی زبان سودمند است در ادویه صدا عیه گذشته **معجون غرغره** معجونی است که شارح
در معالجه تشنج لسان بعد تنقیه بخفض و حب باجره بغرغره آن فرموده چنانچه مسبین بستو و کبیند عاقرقرحا خردل هریک دو درم مصطکی
سه درم میویزج چهار درم صبر سقوطری خالص پنج درم عصاره سوس صد درم همه را سحق کرده به میفختج خمیر سحق کنند بسیر عسل را
بقوام آرند و کف بردارند و این خمیر را در مقداری عسل که این دواها را بپوشد بیندازند و بغیر حرکت بردارند و وقت
حاجت یکقطعه ازین معجون گرفته در آبی که ورق مرزنجوش و شاه تره تمام جوشانیده باشند حل کرده غرغره نمایند **معجون**
غیاثی از شفائی که بوی دهان خوش کند **معجون مادة الحیوة** که مطیب دهان و مطلق لسان و مصلح لثه و مسدد
اسنان است این هر دو معجون هم در ملفوظ دوم گذشته **معجون لصاح** دهان که طلا کردن بآن تسکین میکند
وجع اسنان و استعمال کردن همراه سمن در مختص که جوشانیده باشند سنبت دران نفع میبخشد بذریعه ادویه صداعیه گذشته
معجونی که جهت استرخای زبان صاحب منهاج آورده قرفه تلخ نفطی هریکی یکدرم زیره کرمانی دو مثقال دار فلفل صد عدد
فلفل دو بیست دانه شکر هشت استار کوفته با عسل بسرشند شربتی چهار درم **معجونی** که در تقویت معده و تنقیه معده و سهولت
نکرات و اجتماب و سوداء و لزوجات بسیار نافع است سک قرنفل جوز بوا کبابه هیل زنجبیل هریکی نصف جزو قرفه اطراف آس طیب
آمله سعد سنبل پوست ترنج قاقله از مصطکی هریک یکجزو زبیب منقی دو چند همه معجون سازند و هر روز بقدر جوز با شراب
ریحانی یا گلاب بخورند و صاحب شرح درین نسخه تلخ هم یکجزو سک را سعید و فوسوف بمسک نوشته **معجون** دیگر در بیان
مذکور منشور و طا لشتر طبهای مسطور که تحلیل ثقل یا نماید و هم قوت معده بیفزاید زعفران یک و نیم درم قاقله صغار سنبل الطیب از
هر یک دو درم سعد کوفی مصطکی عود از هریک سه درم کلپسرج سعتر فارسی برگ فی دو برگ بادرنجبویه برگ ترنج از هر یک چهار درم جندبیدستر
سفید کندر ذکر هریک پنج درم هلیله سیاه هلیله کابلی آمله مقشر آمله هر یک ده درم کوفته و بیخته با موبز منقی معجون سازند بعضی گرمی خیار
بزر قثا بزر بطیخ بیز می افزایند **معجونات** بعضی ازان در بعضی امراض این مکتوب مثل اختلاج لب و شقاق لب و تحجر معدی و
سیلان لعاب و بعضی قلاعات نیز بکار می آید اما چون باب این وسیع است و ذکر کردن اکثران در امراض معدی الا تو انشا
الله تعالی بالاستیفا انجا خواهد آمد **کلمه بیستم** از ادویه اعضای غمیه و حلقیه در مرکبات نوبیه است **نقوعی** که سقوط
لهاة را نافع است را تا نوشادر سهر دو را سحق کرده در سبوبه کرده بدمند که بلهاة برسد **نقوعی** که در ابتدای ورم لهاة دمیدن بآن نفع دارد

دارد گلسرخ گلنار مازو کزمازج صندل سفید سماق شیاف مامیثا عدس مقشر زرد چوبه برگ حنا مساوی کوفته و بیخته بدمند نفوخی

که در ورم ملازه بلغمی بعد از استفراغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا و مانند آن و پس از غرغره با نکامه و سکنجبین و مثل آن

نفع میرساند شیاف مامیثا گلسرخ سماق رب السوس زعفران نوشادر سعتر عاقرقرحا فلفل دار فلفل کزمازج گلنار زرد چوبه

بلیله زرد بسبایجی مازو حنا حضض فاقله قصب الذریره زرنیخ سرخ رماد خطاطیف سرگین سگ که بشرط مذکور گرفته باشند

کوفته و بیخته قدری بدمند نفوخی دیگر که در تفقیم بکار آید سبب یمانی یکجزو نوشادر یکجزو دو نیم مازو سعتر دو جزو زراج

و چون وقت انتها رسد مر زعفران سعد دارشیشعان فقاح اذخر عود بلسان شونیز اضافه کنند نفوخی که علق

حلق را ساقط کند شونیز خردل کوفته و بیخته در حلق بدمند نفوخی که رشح دم که از علق رسد قطع کند گلنار کندر نشاسته دم الاخوین

سائیده بدمند نفوخی که خناق صعب بعد گذاشتن محاجم بر عنق و استعمال اطلیه منقطه بر حلق و استعمال غرغره بکار آید خردل نوشادر

عاقرقرحا حلتیت اطرون فلفل فوتنج کوفته و بیخته بدمند نفقیح حمص نفع میکند و جمیع ضرس و اورام لثه حاره و صلبه و اورام

اذنین را نفقیح زرد آلو هر صبح خوردن آن نفع بلیغ می بخشد به تجربه ترکی معدی ملفوظ دوم از مکتوب چهارم

ثابت است در طریق ساختن زنجار حدید و ساختن زهرة النحاس که در بعضی مرکبات ملفوظ اول بکار می آید و در تدبیر قطع ضفدع

در تدبیر کرسی سن و جمیع و در حیله بر آوردن دود و سن بدستکاری و در طریق سوراخ بندی دندان که اذیت میرساند بدخول هوا

و در طریق بر داشتن جسم غریب که بر دندان پیدا میشود و در تدبیر قلع اضراس بعمل ید و در تدبیر تبرید اسنان و مقدار رفتن و در تدبیر

نقصان مقدار اسنان و در تدبیر قطع لهاة و در تدبیر قطع لوزتین و در تدبیر شگافتن ورم خناق و در تدبیر خناق فقاری

و در حیل بر آوردن شوک یا شب و عظم و مشابه اینها از حلق و نمودن راه فرو رفتن شئ ذی حجم که در حلق بند شده باشد و حیل

اخراج علق متشبث بحلق و در تدبیر غریق آب و مخنوق بحبل یعنی خفه کرده شده بکمند براه زبان اما طریق اتخاذ زنجار

حدید که آنرا زعفران الحدید نیز گویند و عبارت از زنگ حدید است چنین است که بسازند از حدید صفایح را و در موضع نمناک

حفره کنده دران حفره صفایح را پهلوی یکدیگر تکیه داده ستاده کنند و بپوشند این صفایح را بخرقهای صفیقه مبلوله بخل ثقیف و

هر سه و نه خرقها را تبدیل کنند تا زنگ بندد و پس از صفایح جدا کرده بدار بنظیع آن سرو درنا الفص ست و چون کهنه شود و گرم و خشک گردد

در بابیه تشدید لثه میکند بخشونت جفاف و میرویاند مو را بر دوا بتقلیب نفع میکند بدا حش و بسرکه مخلوط کرده بر جمره دمیشود گذاشتن

میرساند و ضماد آن بنقرس نیز مفید است و اگر زن بخورد بر دارد قطع سیلان دم کند و اگر ناشتا بخورد باروا نشود و بجوا

نافع است و طریق اتخاذ زهرة النحاس چنین است که نحاس را بگدازند و آب را بر روی نحاس فرا ریزند تا آنچه بر آب باشد

مجتمع شود و آب مرشوش بعضی آن ببعض وصل شود چیا بها بهم رسد پس متصعد میشود و بران مانند ملح زهرة النحاس عبارت از این

است و ارکان مس هم اقسیم سپیم بهم مسد طبیعت این گرم و خشک است قوة این قریب بقوت زنگار است غرغره او جهت اکل

جهت ورم لهاة و لغنغه و مری و قطور او در گوش با روغنها جهت کری کهنه و با روغنها و مرهمها جهت بردن گوشت زاید و تحلیل اورام

خشک کردن دانه بو سیر و با شراب جهت شور و صمغ و بهق سفید نافع و آشامیدن سه قیراط و مسهل خلط غلیظ و ما
اصفر از سموم قتاله است اما تدبیر قطع ضفدع اینست که بضاره بردارند از نفس ضفدع دو رگی را که زیر
زبان بر آمده بر ذات زبان منکشف شده هم چنین بردارند و شریانی را که آنجاست بعرق و شریان ابتدا حیهای متعلقه
بعضا است منجذب اند و بگیرند از میان آنها الهم غددی صلب را و قطع کنند بنشتر کنند آن موضع را بنمکی که ملوث بخل و قدری ملح باشد
و بعد از [illegible] قطعه را دو کرده موضع مرا بمری که در آن سفیداج و مرداسنگ و گل مختوم باشد پر کنند و اگر احیانا موضع مصدوا
گردد که مواد آنجا آمده جمع شود نهادن محاجم بر ساقین و تدبیر اعتنا بانند و طبیعت علیل را همیشه گشاده دارند که قبض نشود و بعضی
طوق علاج میکرده باشند تا خشک ریشه پیدا شود و مرض زایل گردد اما تدبیر کرم سن [illegible] گاهی ابرامی باید در دستان بخور
داغ کردن آن و این استعمال نمیتوان کرد مگر بعد یاس از معالجات دیگر بعنوان و نفع آن جمهوری است که ماده در نفس سن گرفته
باشد مکان بهترین طرق داغ اینست که بگیرند انبوبه حدید یا صفر و بنهند یک سراو را بر سن و ترو پاک بعد از آنکه پاک کرده باشند آنرا
از اجزای متاکله یا اجزای حفریه که بر آن جمع شده باشد و اگر نقبه در آن باشد بر دهان نقبه بنهند و اگر نقبه نباشد نقبه باریک
نقبه [illegible] تازه کردن دهن انبوبه بر آن نقبه نهادن هم مناسب است پس گرد سر آن انبوبه موم یا عجین [illegible] کنند تا اثری بدندان
حار و عضو [illegible] نرسد و بریزند از طرف سر دوم انبوبه که بیرون دهن گذاشته باشند قدری روغن زیت مغلی تنها یا با بعضی
اجزای دیگر که نسخه آن بیاید تا روغن گرم برسد بدندان پس بر همان حال صبر کنند تا سرد شود و بگیرند دو مسله هر دو را در
آتش خوب گرم کنند و یک مسله را بر آورده در زیت تنها یا مغلی بدواها [illegible] و بستد و در آن انبوبه داخل کرده بدندان فرو
رسانند و صبر کنند تا سرد شود پس مسله سرد شده بر آورده بدستور مسله دوم گرم را گرم داخل کنند همچنین سه بار یا چهار بار عمل کنند
و نسخه زیت مرکب اینست مرزنجوش حرمل هر یک ده درم باریک سائیده در یک وقیه زیت بجوشانند [illegible] بعمل آرند و اگر مرزنجوش
تازه باشد آب مرزنجوش هم [illegible] خشک داخل کردن مناسب است اما حیله بر آوردن دود [illegible] بدندان کرم خورده
اینست که بسازند مسله یا [illegible] که سر آن باریکتر و حادتر باشد پس در آرند آن مسله را در نقبه سن بدو و بجنبانند که برسد سر آن
مسله بعمق نقبه و دو بگذارند [illegible] و در آرند و بعضی [illegible] اکثر دودها بر آمده و تسکین درد داده دودها
که درین باب بکار آید اکثرات در مجربات گذشته اما طریق نقبه دندان از چند طریق بیان کرده اند بعضی با سرب
بند میکردند لیکن استعمال این خطاست چه سرب اگر مخالط باشد بر صاحب [illegible] و بعضی میکنند نقبه آنرا و بعضی
بمصطکی بند میکردند که مصطکی را می گدازند و خمیر کرده بشبیه موافق مقدار نقبه ساخته آنجا می گذاشتند و چیزیکه فاضل از نقبه
میماند آهنی را گرم کرده بر آن میگذرانیدند تا گداخته شده یکسان گردد و این هم خالی از خطر نیست چه بسا که گرمی میکند مزاج عضو را و
خشک میکرد آنرا و هم مامون نیست از نقص بسبب [illegible] و بعضی [illegible] بدندان [illegible] نقبه بند
میکردند این نقبه با آن [illegible] هم خالی از خلل نیست چه اگر محکم کرده جا دهند آنرا و بدان همسایه بدرد آرد و اگر سست گذارند ممکن است که وقت مضغ [illegible] علک

علک جیبدیان و بگداز و سکا تر او بعضی بوده اند که میگویند علک البطم و خمیر میکردند یا بمحرق میکردند و اسیند دن یا گرم میکردند و دزرفت رومی آمیخته اند با
مثل آن نوره مطفاة و میکردند تقیه را این هر دو طریق اگرچه موذی لثه موجب تعفن میگردد اما باشد که از بوی آن بلیّه شود بسیار مقرر است پس
طبری ملاحظه این امور کرده بطریق دیگر کرده اختیار آن اینست بگیرند تخم خرفه طباشیر گلنار عفص محرق عدس محرق همه مساوی و قدری کنند
و بسایند و در سرکه کهنه بجوشانند که غلیظ شود و پس بلینه نرم فتیله ساخته و فتیله را در این دوا انداخته بیرون آورند و در جای بن بلینه مرتبه کنند
این طریق تقویت لثه و محافظت آن از مداخلت هوا و تسکین درد آن میکند و مانع تعفن طعام هم میگردد اما هر روز فتیله تازه باید گذاشت و
مضمضه سرکه و گلاب و روغن گل باید کرد **اما طریق برداشتن جسم غریب که بر دندان پیدا میشود** و این علت را علاقه
طفریه و جبلیه معروف است اینست که اگر این جسم غریب متصل بسطح دندان باشد و سرایت بداخل نکرده باشد علاج یا بآلتی و بریدی
که جهته حک غلظ متعارف کاری آید آن جسم را حک کنند بحیثیتی که اذیت بعصب و لثه نرسد و اگر سرایت کرده باشد و لطیف سن بعصب الضرس
محیط الاسنان سرایت کرده آن قدر سن دور کنند تا باقی محفوظ ماند و اگر تمامی سن مبتلا شده باشد علاج آن همانیست که در باب اضمحلال گذشته آنرا
اما تدبیر قلع اضراس العقل پس اینچنین است که اول تامل کرده ببینند که ماده درد در نفس سن است یا در لثه و عضله محیطه آن اگر
در نفس سن باشد قلع باید کرد و الا خوب نیست که باز در عود میکند اگرچه بالفعل بسبب تحلیل آن قلع ماده وجع را در رسیدن اثر دوا بموضع او
تخفیفی رو نماید اما باز عود میکند یا دندان متحرک شده باشد قلع نباید کرد که موجب آفات میگردد و اگر قلع دشوار باشد و بسیار تحمل وجع
آن نتوانسته باشد قلع سنی که شدیده نباید کرد که موجب زیادتی درد میگردد و هر گاه بخواهند که ضرس را قلع کنند سزاوار است که اول لحم حوالی
بیخ ضرس را کلالیب زنند و منحل کنند تا چیزی از گوشت ملتصق به بیخ نماند بسبب آنکه دندان را بالکلیه قطع کنند و عود آن منقطع شده و در آن
مباحثه کرده اند بقوه باشند که منقلع میشود **اما تدبیر تقرح بهشان در مقدار** است که اگر با وجع باشد فصد و استفراغ و اصلاح غذا
کنند و تغذیه بمزوره که بسرکه ساخته باشند و بماءالشعیر که در آن قدری خشخاش سفید جوشانیده باشند غرغره فرمایند و مضمضه با سماق و
عنب الثعلب با سرکه ممزوج بگلاب و روغن گل نمایند و بر دهن زائد این دوا گذارند خطمی و عفص سبز گلسرخ دقیق باقلی هر یک یک جزو دقیق
دو جزو گرفته همه را در سرکه بجوشانند که مثل خبیص شود و پس قدری روغن گل آمیخته تمام روز وقت خواب بسیار ابن والوشیده دارند
یا بگیرند بادرنگ مرها و کثیرا بالسویه نرم کنند بسرکه و طلا نمایند و بهتر از همه اینست که حنا و سماق و دقیق عدس و بزر بقله و طباشیر را
سحق کرده و بسرکه خمیر غلیظ کرده بقطعه بر دندان نهند و اگر جدری یابند علیه و پخته تدبیر استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون بسیر
یا بایارج فیقرا یستر بحقنها باست التزام علیل بلعنجبین سکری یا علی است و غرغره بعاقرقرحا و مویزج و خردل و سمنج و عری و اشباه اینها
و طلا سن بقطران یا بقدری مشک بحوت تا سبب بهتر این دوا آن تریاق است و تغذیه باشیای ناشفه چنانچه قلایا و لحوم حوالی
است که بر آن شراب عتیق اصفر ریحی پاشیده باشند فی الجمله تدبیر ملطف لائق است و اگر این چیزها فایده نبخشد دندانرا بمرور سزاوار
بمقدار دندان دیگر بسانند و طریق براده کردن اینست که دندانرا بدو انگشت یا باله قابضه خوب محکم بگیرند تا وقت براده کردن
حرکت نکند پس بطریق معلوم بآله معلومه سوهان نمایند و بعد براده بر وی بکشند و در آن روز علیل را صائم دارند و از آب و طعام و شراب هیچ

نه‌هند بلکه شب را هم بفواق گذارند چه متصل مرور طعام و آب بر سر آن ضرور دارد و ضرر این دیر می‌ماند و بعد یکروز و شب ضرر نمی‌آرد و گاهی
طویل میشود و من بسبب حدت ورم در بیخ آن مرود و اما آن گذشته و گاهی دراز میشود و بسبب انقلاع از موضع تر گردد و علاج آن دو رشد
و بیخ آن بکنند و معطلی را اگر ثابت نشود باید دانست که عصبه محیطه جدا شده و در صورت صلاح پذیر نیست اما تدبیر نقصان
مقدار بستان آنست که از استفراغ و اغذیه مجففه مثل عدس و نخود و قدید مطلق منع کنند و غذاهای مرطبه مثل لحم جدی و
فراریج و ماء الشعیر بشراب البیض ممزوج و اشباه اینها اختیار نمایند خاصه این حساء النفخ دارد و حسا گیرند و دقیق باقلی و نشاسته را و بطریق معمول
بشیر جوان و روغن بادام و شکر حریره بسازند و اکثر تناول نمایند و لیمو خرسند و بخش آن بلبن حلیب بخوردن آن لشکر نیز مقصد
باز هرگاه سن بحالت طبیعی رجوع کند بیخ بستان بود و طباشیر و دقیق عدس کز مازج و اشباه اینها تقویت کنند اما تدبیر قطع
لهاة بیان احتیاج که نظر کرده شود در حال لهاة اگر باشد لهاة متورمه مستدیره الشکل در بیخ آن باریک نباشد تا آن
کبود در صورت اقدام بر قطع آن نباید کرد که قطع منقیم لهاة پیدا میشود و ورم عظیم یا انفجار دمی که منقطع نشود و تدبیر این تدبیر
ادرام است از فصد و اخراج خون بهر نحو و تنقیه و تلطیفه و استعمال غرورات و نطوحات و نفوخات بخران آن چنانچه
و اگر باشد لهاة متورمه مثل عنبه مستدیره الراس دقیقه الاصل در صورت رفت را او بگرم جلکرده گرم غرغره کنند تا ورم نرم شود و تحلیل
بعد آن بعصاره لسان الحمل بر روی آمیخته باشد غرغره کنند تا بسبب قبض ماده دیگر بدان نریزد و اگر دوا اثر نبخشد زائد از
مقدار طبیعی قطع کنند همچنین قطع در صورتی جایز است که باشد لهاة مستطیله دقیقه الاصل مستدیره الطرف مشابه بذنب فار یا مائل بسفیدی
رنگ و تدبیر قطع آنست که اول از امتلاء بدن پاک کنند خون بگیرند و اسهال لطیف بکار برند پس قطع کنند یا بطریق که علیل را استقبال
مقابل شعاع شمس بنشانند و بگویند که دهن خوب بگشاید مکان بکشاید پس زبان جانب اسفل کبس کنند و لهاة را با آلاتی موضعی که اراده قطع آن
موضع باشد بالبی که مسماة بماسکة اللهاة است استوار بگیرند و طرف اسفل بکشند و قدری که زیاده بر طبیعی بود قطع کنند و بعد قطع غرغره
بسرکه و آب سرد یا بگلابی که سماق در آن مطبوخ باشد بکنانند و احتیاط در قطع نمایند که زیاده تر بریده نشود چه قطع اکثر از مقدار و آ
نقصان جرم آن از مقدار طبیعی گردد باعث آفتها میشود و بعضی از آن ضرر صوت است دیگر به بلبش و گردن ریه است گرمی و سردی هوا را
و نزول مواد دماغی را دیگر عدم منع هوا است از دخول آن بقصبه ریه و از اندازان باجزای دخانیه و غباریه دیگر عدم منع طعام وقت
بلع از دخول آن بقصبه ریه دیگر تعریض معده است مر سوء مزاج بادی را از ریح و غبار و دیگر عمده ترین آفتها نزف دم است خصوص وقتی که
برسد قطع بشریان عظیم پس حیله و علاج آن آنست که بنهند محاجم را بر عنق و سر و دو لیتان فصد کنند از عروق سافله که مناسب ...
مثل باسلیق فصد یا باریک تا جذب یا بیشتر از اخراج حاصل آید بعد از این بر نهند این قرص از زعفران و دوا بکنند گلنار سربک ... دم
گل ... سرخ ... رم تخم خرفه طباشیر ربود ... کهربا سربک ... نیم ... همه را کوفته و بیخته با آب بارتنگ قرصهای بزرگ بسازند ... یکقرص با بزد
درم سکنجبین ترش یا رب سیب یا رب غوره یا رب ریباس یا رب ... بخورند و اگر دو بیت قرص تخم خیارین و تخم خربزه و تخم کدو و قدری
انفاقیا ... اسیند هم لایق تر است اما تدبیر قطع لوزتین پس بدانکه اگر باشد ورم لوزتین عظیم و مدت بران گذشته باشد و تحلیل

تحلیل یافته باشد و تنگ گشته باشد بر حسب آن تنفس و بلع دشوار دیده شود لوزتین اگر متورم شده و بر پا ایستاده و بیخ باریک
شده و هیچ دوا از غرغره و غیره فایده نبخشیده در این حال قطع را مجال است پس بنشانند علیل را مقابل شمس و امر کنند که دهن
باز کشاید و امر کنند یک خادم را که سر آنرا از جانب خلف بگیرد و امر کنند یک خادم را که زبان آنرا بگیرد و جانب اسفل کبس کند و بگیرد ضماره را و
غمز کنند و یکی ازین هر دو لوزه را بکشند آنرا جانب خارج بقدر امکان بغیر اینکه منجذب شود و با آن شیئی از اغشیه و اجسامی که محاذات
بستر قطع کنند آنرا از بیخ آن با آلتی که صالح اینکار است بعد قطع یکی دیگر را هم همچنین قطع کنند و خون را بگذارند که بند شود و بیمار را
بر رو دارند تا خون بحلق او نرود و پس بگلاب سرکه سرد کرده غرغره کنند و اگر چیزی اندرون رفته باشد بسعال قوی دفع کند و نگاه
قدر صالح رفته باشد و خواهند که بند کنند مثل زاج و شب قلقطار بران پاشند و طبیخ علیق و ورق آس نیم گرم غرغره کنند تا بالتیام
شگافتن ورم خناق آنچنین است که اگر ورم خناق سرخی بگذارد و بزردی و سفیدی گراید و مسترخی شود و دلیل نضج باشد
و حصول مده باشد اگر خود بخود بشگافد بهتر و الا غرغره مفجره مذکوره بکار برند و اگر غرغره کار نکند با انگشت اگر ممکن باشد یا بمیل
یا آلتی مخصوص است با اینکار منفجر سازند تا منفجر شود اما تدبیر خناق فقاری که بسبب جدا شدن فقره عنق خناق بهم رسیده
باشد این است که اول فصد کنند تا قطع مواد و منع امداد کند و حل طبیعه بحقنه مناسبه نیز باید کرد پس فقره زایله را با انگشت
یا با آلتی که مشابه بلسان الحمام می‌باشد یا بحبس نفس با موضع خود قائی که گذشته رد کنند و اگر تجاوز کرده این علت چهار روز و در حلق
راه دخول شیئی پدید آمد و دست و پای علیل خدر و تحبیس نشده باشد امید خلاص است اما گردن آن کج خواهد ماند که التفات بسیار
بدشواری خواهد کرد در حالت تجاوز از چهار روز غرغره برب تفاح و رب حصرم و رب قشور جوز رطب و رب توت باید کرد و اگر قوت
مساعدت کند فصد را معاودت نمایند و حقنه های لینه بکار برند و از غذاها بر ماء الشعیر و حسو و مثل طعام اقتصار نمایند تا مادامی که
موضع قوة گیرد و علامة قوة موضع زوال الم موضع است اما حیل برآوردن شوک و استخوان و مشابه اینها از حلق و حیل اخراج
علق تشبث بحلق حیلها برآوردن و دفع کردن استخوان است که اگر حس آنرا او می‌یابد با آلتی مثل زنبور یا توبیره کس که منقی
بگیرند و برآرند و گاهی ساخته میشود از حدید آلتی بر هیئة مقراض که طرف داخل تیز و از طرف خارج غیر حاد باشد پس بیابند
حیله که باشد با آن استخوان قطع کرده میشود و آنرا بر آورده میشود یا بلع کرده میشود و لقمه های کلان بعد قطع آن پس خلاص میشود
و اگر بنظر نمی‌آید پس واجب است که تحسی کرده شود بران چهار ملعقه را و اگر فلاح نبخشد قی را با انگشت یا پر مرغ باید آورد و اولیا
که بعد پری معده فعل آید و از چیزهای تجربه نوشته اند که بر روی یکدرم خرف سائیده با گرم خورده قی کنند که استخوان را بر می‌آرد و گاهی غرغره کرده
میشود بعرق عنب که دران انجیر جوشانیده باشند پس نرم شده دفع میشود و گاهی انجیر خشک را برشته بسته قدری جاوید فرو برند و گاهی
مشروح همین قسم فرو برده باز میکشند با این حیله هم بر می‌آید بهتر از اینها آنست که یک قطعه اسفنج بخیط قوی ببندند و بحلق فرو برند هر گاه از
درگذرد از بالای آن بپاشند تا اسفنج بالیده شود و پس بزور یکبارگی برکشند و گاهی ضماد کرده میشود از خارج حلق بضمادی که دران لعاب
باشد مثل تخم و شعیر و بزر کتان اگر هم پس اسفنج میشود و موضع خارج میشود تا شبا اما اگر چیزی در حلق بند شود تدبیر فرو بردن آن میشود که

اول آب با سیاه گرم نوشند تا بعد آن فرو رود و اگر سحاج بخشند دهان با هر دو شانه و بر گردن سیلهاپی در پی زنند با هم پیوسته تا نه فرو رود
و اگر فهم عنان بخشد اعانت بقی کنند اما حرکت قی در این حالت خالی از خطر نیست و حیل اخراج علق نشسته بحلق و در حلق است که
اگر علق بحسب بصر ظاهر باشد بمنقاش با بیخوان عنوان گرفت که با الح علق را در آفتاب نشانند و دهن آن را بگشایند و زبان آن را بطرف میل کند
بهم مثل معرفه باشد زیر کنند و علق را خوب ملاحظه کرده منقاش بر اصل محقق علق بگذارند و ساعتی ضبط کرده بدارند تا از خود بخود موضع
بگذارد و هرگاه ببینند که جدا شده برآرند چنان کنند که سر او منقطع شده همانجا نماند در موجب ورم و آفات دیگر نگردد و اگر او بنظر نیاید
در گرفتن آن باید از انقطاع او خطر باشد با این حیل که مذکور میشود برآرند یک حیله اینست که اول علیل را بسیار مقداری بخورانند و بحمام گرم برند
و بسیار نشانند تا عطش غلبه کند پس ساعتی آب سرد و یخ و برف در دهان بیمار دهند و بگویند که مضمضه کرده بیندازد و با این حیله علق
جهت طلب آب موضع نشست گذاشته بالا می آید حیله دیگر اینست که همچنین سیر خورانیده و در آفتاب گرم نشانند
و بگویند که دهن باز کرده کوزه پر از آب سرد بر لب نهند تا بطلب آن بیرون آید و اگر طحلب در دهان گیرند یا بر لب
نهند تا بوی آن برآید صواب باشد حیله دیگر اینست که دهن علیل را بسیار بشوید که در صره بسته باشند
پر کنند تا هرگاه بوی آن بمشام علق رسد بسبب استیناس آن با اشتیاق تمام متوجه آن شود پس دست یا آله
بگیرند و حیله دیگر اینست که صوفه کبیره بعسل ملوث کنند و بخیط مربوط کنند و بیمار را بگویند که بحلق فرو برد پس ساعتی
صبر کنند که عسل منحل شود پس صوفه را بزودی برکشند که بسا است که علق متشبث گردد با این متعلق شده بر می آید
دیگر طرق اخراج بدواهای قاتله محتاج است چنانچه طبری نوشته در خل حاذق قدری نوشادر حل نموده بدان
غرغره کنند و فتیله ها را با این سرکه تر کرده در منخرین دارند تا بوی سرکه و نوشادر بدماغ برسد و علق را از نزدیک آمدن بدماغ و
حجب آن مانع آید اگر برسد نوشادر و سرکه بلوه هر موضع که باشد همانزمان بمیرد و نیز نوشته لیبا اوقات تعلق میکند علق بحلق اطفال
و علاوه آن سوء حال خصوصاً مجاوره بین الطالع پس علاج میکنند بمضغ بلیله و پوست بلیله و پوست انار و عفص مضمضه کردن
با این چیزها پس ساقط میشود علق همانزمان و نیز بسیار کهنه است چه صبر میگرفت یکجزو از این یکجزو از نمک یکجزو از صبر محرق حل میکرد
در آب قرار داده امر میکرد علیل را با امساک آن در دهن یکساعت پس علق میمیرد همانزمان و تجربه مشاهده شده که اگر بانخواه را سائیده بر
موضع تعلق علق پاشند علق تعلق خود گذاشته بسرعت تمام میگریزد و نفخ بانخواه مسحوق بحلق و موضع تعلق علق از جهت با تجربه لوست همچنین از
بوی برگ تنبول زنبور میگریزد پس جاویدن این و فرو بردن آب دهن از همین قبیل است و غرغره‌ها که در این باب بکار می آید در غرور آب
گذشته اما **تدبیر غریق الماء** اینست که آنرا سرنگون آویزند تا آبی که در جوف آن جمع شده باشد برآید پس فلفل و خردل را
در سرکه سحق کنند و ضماد نموده در حلق بریزند و بعد افاقت چند روز حسوی از آرد نخود و شیر ساخته همی دهند تا مزاج به صلاح بیاید
تدبیر مخنوق الوهق اینست که بروغن بنفشه و امثالهم غرغره کنند و هر جذب یاده متصاعده بسوی اسفل گرفتار زنند
و حقنه کنند و مایشوبه نمایند و بسیار اقدام بحمد الله الحمد لله رب العالمین که مکتوب چهارم هم با تمام رسید مکتوب پنجم در ذکر

در ذکر سائر انواع ادویه و بعضی اقسام اغذیه امراض قصبهٔ ریه و امراض ریه و امراض صدر و حجاب [illegible] و امراض قلبیه قرار یافته
و امراض ثدی را نیز ملحق بهمین باب ساخته و این مکتوب مشتمل است بر سه ملفوظ **ملفوظ اول** که در ذکر سایر انواع ادویه
و بعضی اغذیه امراض مذکوره سوای امراض قلب و امراض ثدی منظور داشته متضمن است تمهیدی [illegible] و یک کلمه را و امراض قلب
و ثدی را در ملفوظ دوم نگاشته **تمهید** در تعدید اسامی امراض مسطور امراضی که تعلق به قصبهٔ ریه دارد و [illegible] و قروح و اختلاج و
ارتعاش است و امراض متعلقه به ریه و ضیق نفس و نفس انتصابی بالجمله سوء تنفس و سعال و نفث دم و ذات الریه و سل آن و امراض صدر
اوجاع صدر و مده متحققه در سینه و قروح صدر است **کلمهٔ اول** امراض صدر را [illegible] در تحقیق بعضی [illegible] است
آش جو در تعارف نام غذائی است که بپارسی کشکاب و بعربی ماء الشعیر گویند ان شاء الله تعالی در حرف میم خواهد آمد **اثاناسیا**
صغیر و کبیر نافع است سعال مزمن و ربو و تنقیهٔ صدر بکند در ادویهٔ کبدیه ان شاء الله تعالی خواهد آمد **ارسطولون** باثبات
نون [illegible] این لفظ فاصل است با جلیل القدر و این دو نسخه متعارف که می‌آید ارسطولون صغیر نافع است سل و [illegible]
جسم و وجع شکم و حمی مختلطه و ربع و قولنج و مغص و رحم [illegible] سلیخه [illegible] درم عاقرقرحا زعفران فرفیون هر یک شش درم اقاقیا فلفل
کبریت صفر سنبل هر یک یک وقیه افیون یک وقیه [illegible] عاقرقرحا و [illegible] کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربت کامله این یک مثقال
است **ارسطولون کبیر** بزر جوک یعنی تخم بادروج یک درم [illegible] زنجبیل هر یک ده درم عاقرقرحا تخم [illegible] تخم [illegible] تخم
تخم کرفس تخم [illegible] خشخاش هر یک چهار درم فرفیون زعفران سلیخه اسارون افیون اقاقیا قسط [illegible] سنبل صمغ عربی تخم [illegible] تخم
[illegible] حب الغار [illegible] سماق کبریت صفر [illegible] فلفل سفید [illegible] بزر البنج ده درم بعضی فلفل [illegible] اندازند [illegible]
[illegible] یک شبانه روز در شراب ریحانی [illegible] با عسل بقوام آرند و در قوام [illegible] روغن بلسان [illegible] یک وقیه [illegible]
[illegible] داده فرود آرند و بعد شش ماه بعمل آرند هر چند کهنه‌تر گردد بهتر شود شربت کامله [illegible] مثقال است **اسفیدباج** بپارسی سفیدبا
گویند از جملهٔ اغذیه است و آن مرقی است که از ادویهٔ حاره و گوشت مرغ و غیر آن بقول و امثال آن که طعمی نداشته ترتیب دهند موافق [illegible]
سعال و قرحهٔ ریه [illegible] لطیف [illegible] صالح الکیموس است [illegible] در تحفه ترتیب ساختن آن در تذکره چنین است بگیرند گوشت
مرغ یا گوشت بزغاله یا بره [illegible] و پاک [illegible] بنهند [illegible] نخود [illegible] مصطگی و [illegible] تا اجزای آن
خوب پخته شود با قدری آب لیمون یا سرکه ترش کنند و سر آن [illegible] دسته جوش داده فرود آرند و صاحب بحر الجواهر نوشته که آن
شوربائی است که بمصالح گرم و چیزهائی که در آن طعمی غالب باشد از ترشی و تیزی و امثال آن سازند تا خون اکتساب کیفیت
ردیه نکند و در آن نخود هم اندازند فارسی آن نخودآب است **اسود سلیم** که سعال مزمن و ضیق نفس نافع است در ادویهٔ صداعیه
گذشته **احمر ولسیا** که در ضیق نفس و ربوی که از ریح غلیظ باشد بکار آید ان شاء الله تعالی در ادویهٔ کبدیه بیاید **اشقوریا** منقول
از قانون نافع باوجاع صدر در ملفوظ دوم ادویهٔ امراض این تحریر یافته **ایارج ارکاغانیس** که بضیق نفس مفید است
و **ایارج جالینوس** که بضیق نفس سودمند است بدو نسخه در ادویهٔ صداعیه گذشته **ایارج لوغاذیا** که در سل و ضیق نفس است

و از الہ ارتعاش قصبہ ریہ نیز سکینند اگر بدہند آنرا آب افیتمون و ہلیلۂ سیاہ و زبیب سحق نسخہ در ملفوظ سوم ادویہ امراض راس
گذشتہ **دواہای ہندی کہ بصدر با لفست اسود بسمول** از تجربات والد ماجد منقول جہت جمیع اقسام
سرفہ و کوتہ دمی و ٹھی روگ و تپ کہنہ زکام کہنہ نافع باد و بلغم را دافع است و اشتہای طعام آورد و قرحہ و سرخ رنگ کند
دہماسیہ کہیر سال تجھا بیر ریوند ارا بزبک ناپتی بہارنگی تخم کوچ اشت حبک چہر بہول بارنگ سیار و از زیرہ سیاہ سہرو
تخم سنبہالو راس پیپل گجو پلی سولف بدما کہہ ناگیسر موبہہ اندر جو شیرین کاکرا سینگی ہر یک دو دام کوتہہ اسرک ہر یک
شانزدہ درم چیرہ بہنگرسول ہر یک بست و سحید ام آملہ سیاہ بلو بہہ کلو ہر یک یکسیر و سمول دونیم سیر جو کوب کردہ در یکمن و بیست و
ہشت سیر آب انداختہ بجوشانند تا ربع بماند مالیدہ صاف نمودہ مویز منقی علیحدہ در دوازدہ سیر آب بجوشانند ہرگاہ ثلث
بماند مالیدہ صاف کردہ با گل دہاوہ یک و نیم سیر و عسل دونیم سیر قند سیاہ نیم من کہ چند روز بیش در خم انداختہ دفن کردہ باشند
بجوش آمدہ باشند یکجا کردہ مشک چہار ماشہ مرچ کنول ہر یک چندن سفید جای پہل تمال پتر الایچی خورد دارچینی ناگیسر
ہر یک دو دام نیم کوفتہ کردہ عرق کشند و ہر روز چہار دام بخورند **سعوہاتی** کہ با مزمنہ لوق مجید سرفہ کہنہ و تپ کہنہ را نافع
و اشتہای طعام را باز دہد و قوت باہ مزید کند مشک عنبر ہر یک نیم تولہ زعفران چہار دام ہیلی کہیلا بیو ہیو ہر یک سوہنجنہ تخم
ہر کباب چینی عاقرقرحا مرچ پیپل لونگ جای پہل جوتری مصطگی بنسلوچن یودار الایچی خورد جہراجہ این بیج توا کہیر تال کہہا
ملکاہی گل سپاری کلپن کوتہہ بہارنگی احمود برا نہی ناگکیسر بارنگ رنیکا تخم بنک کہ آنرا بعربی شاہدانج گویند زنگی ہر سنا و تخم
کوچ تخم انتکن تخم مل موصلی سیاہ بدارکمند پوست خشخاش حترا بہتہا جو رنی الایچی کلان حبک گل تلسی تن تری تمال بیر
موصلی سفید اندر جو شیرین موچرس سمندر سوکہہ گیاہ خوشبو کہ آنرا در عربی اذخر گویند گل سنبل بان ہنگرا یہ ہلی زیرہ سیاہ
زیرہ سفید بال کہنگنی باتچی دہنیہ سولف ما جوہل بہا یعنی جوز عظم دانکہا ناردانہ بہکر مول کوکہر و مندی سریالا الیکسر کلوی
تعلہ ہر یک نیم دام دارچینی صندل سفید ہر یک نیم سیر خرما دو سیر جہر بیری ہشت سیر قند سیاہ یکمن در خم اندازند ہرگاہ جوش
خورد و مشک و عنبر دیگر بہ تخیہ بستہ عرق کشند **کلمۂ دوم** از امراض صدر و ادویۂ بانیہ است **سعال** کہ بنفس انتصاب
و سعال و سل و نزف دم مفید است در ملفوظ دوم امراض اس گذشتہ **بخوری** کہ درا براء و ربو عجیب الفعل است و رازی
گفتہ کہ در یکسال غریب ربو دور کند بگیرند زرا وند و سحق کنند و قدری روغن گاو آمیختہ قرص سازند ہر قرصی یکدرم وقت حاجت
یکقرص بر آتش انداختہ دخان آن بگیرند و درین امر زراوند دحرج سریع الاثر است **دیگر** زیتون سیاہ با ستہ از جملۂ بخورا
ربو دامراض ریہ است **بخوری** کہ جہت ربو و ضیق نفس سودمند است گوگرد زرنیخ کوفتہ با پیہ کردہ سرشتہ قرصہا کنند و دود
کنند و دہان را بر ابر آن دارند **بخوری دیگر** زرنیخ زراوند طویل سائیدہ با پیہ گاو کوفتہ دہ روز متصل ہر روزہ بار دود کنند
دیگر زرنیخ منقی چہار منقر مغز چلغوزہ مسیعہ برابر گرفتہ یکدرم از مجموع بر آتش انداختہ با نبوبہ دخان آن بگیرند و عقب آن بیرہ
کہ از نخالۂ گندم و شیر ینی ساختہ باشند تحسی کنند تا ضرر آن دفع کند **بخوری دیگر** مسیعہ سائلہ یازدہ صبر درہم سر شتہ

سرشته بدان دود کنند بخوری دیگر که هم سعال بلغمی نافع است قسط سلیخه زعفران برابر کوفته و بشراب سرشته اقراص
سازند و بسوزند و دود بگیرند بخوری که ماده لزجه سخته را که در سینه و اقسام قصبه ریه بعد از تنقیه و استعمال لعوقات و معاجین
جالیه باقی مانده باشد دفع کند و بر بو را نفع رساند منقول از معالجات بقراطیه زوفای یابس کبریت آتش نارسیده زرنیخ احمر ملک
زرنیخ پرسیاوشان مصطکی برابر گرفته آنچه قابل کوفتن است کوفته باقی را در شحم کلی ماعز گداخته دواها کوفته اندر آمیخته و ا
ساخته وقت حاجت بخور سازند بخور که بر بو و سعال بارد و ترمزمن و نفث منتن نافع است و نفس را به تدریج فورا گشاید مسحوق قنه هر
برابر زرنیخ هم چند همه با روغن گاو سرشته کنند و حبها بنند و بسوزند بر اسطه قمع دود آن ناشتا بکشند بخور دیگر
بهدرین باب زراوند میعه سایله قنه بالسویه زرنیخ بچند همه بروغن گاو سرشته دود آن بکشند بخور قصب الذریره
تنها و با صمغ لطیفا نافع است سعال بخوری که جهت سعال بحیث است بگیرند زرنیخ دو برابر نیم درزنیخ سرخ و شحم هر یک مساوی
همه را بر آتش نرم بگذارند و قرصها سازند هر قرصه بصنف مثقال به قمع بخار بگیرند هر روز سه بار بخار بگیرند کلمه سیوم
از امراض صدریه در ادویه تامه است تریاق دواء ولنطاکی که نافع است سعال و نفث دم و قرحه ریه و ذات الجنب در
ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته تریاق فاروق که ضیق النفس و سعال و وجع صدر و ریه نافع است و هم در علة
ذات الریه زمانی که انفجار نزدیک باشد جهة انعاش حرارت غریزی داده میشود شیخ رئیس جهة نفث الدم قریب العهد بکلیه قال در
فی ممزوج جهت بعید العهد ممزوج در طبیخ بعضی اجزای مناسبه نیز تجویز کرده نسخه آن در ادویه صداعیه گذشته کلمه چهارم از امراض
صدریه در ادویه تامه است شیادریطوس اکبر که بر بو و عسر النفس نافعست در ادویه صداعیه گذشته کلمه پنجم از امراض صدریه
در ادویه تحبیبیه است جلاب که عبارت از ماء السکر است سینه ملایم کند در ملفوظ سوم ادویه امراض سر گذشته جلنجبین تحقیق این در ملفوظ
در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته و اکثر منافع این و ترتیب ساخت این در ادویه معدیه انشاء الله تعالی خواهد آمد چنین کرد … درج
و حب الازقاصم … ثبت که شیخ در مرض سل در رساله انجبین فرموده از چیزهای که من بسیار کس آزموده ام و سود داده گلنجبین تازه است گو
هر روز چندانکه تواند بخورد حتی نا خورش هم از همین سازد و نیز نوشته زنی را دیدم که از بد الی مسلول بوده و قریب بمرگ رسیده بود گلقند
او را نفع داد و فربه شد و گوشت تازه در بدن او پیدا شد و میگوید شنیده ام گفت که چه مقدار گلقند داده ام که مبادا قبول نکنند با غذا
می باید که درین ایام تدرو و طیهو و کبک و کنجشک و قبره بریان و ماهی بریان و باچه باشند و اگر تحمل باشد بجای آب ماء العسل بنوشند و اگر گر
… اکنند کشکاب … سهند جلنجبین گاوزبانی که نافع است بسرفه بلغمیه لایق است نگاشتن آن در ادویه قلبیه خواهد آمد …
جالینوس مفید است بسرفه بلغمی انشاء الله تعالی در ادویه معدیه خواهد آمد دوای هندی مصدر بحیم حبنر گمهه ریش
جهة سرفه و انواع دمه نافع و ضعف معده و آرج و بند روک و هزده نوع بیت دور کند و اگر یک مندل بخورند قوة بسیار حاصل
آید بگیرند طلای کشته یکماشه نقره کشته نیم توله آهن کشته ابهرک کشته هرتال سیده سر کشته قلعی کشته سیماب صاف کرده گندهک
صاف کرده هر یکی یکتوله همه را در شیره گنوار کپاس بجنین در جوش … [illegible]

در هر واحد یکپایه یاس که هر گه کنند بس علوا بسته در برگ بید انجیر بپیچند و در جامه ضعفت کرده بر دود ظرفی که سفالی در آن باشد بدارد
بعد از نیم روز بر آورده از یکجا تاسته جبه با شهد و تره بهلبه بخورانند خنثی در بیهاکوکل جهت سرفه حولی و کهنه روک مفید
است و دراد و یه جمعه گذشته **کلمه ششم** از امراض صدریه بعضی اغذیه و ادویه خاصه **حب نفس** شیم اخلاط غلیظ از سینه
پاک کند و در ربو و ضیق النفس را نفع دهد و صفرا براند بنفشه دو درم تربد یک مثقال رب السوس شش درم محمود ده دانگی و نیم با آب حب سازند یک
شربت کامل است **حب جاوشیر** جهت ربو و ضیق النفس و برای اعانت دفع ماده موجبه این امراض خواه در قصبه ریه بود خواه در عروق
یا شراین یا خلل گوشت آن باشد جاوشیر شش درم در آب رازیانه حل کنند و چهار درم شحم حنظل ساییده اضافه کنند و با ماء العسل بدهند و چون
نفع جاوشیر درین علت بسیار است و در اختیار آن اضطراریست در دفع ضرر آن دوا که با عصاب دارد به تدهین اعصاب بروغنی گرم خوشبو
باید کرد **حب القطن** تلیین و تنقیه صدر کند پنبه دانه مغز بادام مقشر هر یک چهار درم اصل السوس شش درم زردی چهار بیضه نیمبرشت
با هم آمیخته با عسل کف گرفته و روغن بادام حبها سازند **حب ارپیشی** سینه را از بلغم پاک کند و قوت باه افزاید عسل خالص ده
سیر دارچینی یک سیر قرنفل بسباسه زنجبیل فلفلین از هر یک ده درم زعفران دو درم دواها کوفته و بیخته بعسل خمیر کرده حبها بندند
و چون خشک شود بالای آن از شیره نبات غلاف کنند **حب شیخ الرئیس** نافع عسر النفس در ملفوظ سوم ادویه این مرض
گذشته **حب ربو** اشق یکدرم در آب رازیانه حل کنند و سه درم جند بیدستر بدان سرشته با ماء العسل بدهند **دیگر**
شحم حنظل دو دانگ افتیمون سه درم تخم انجره یکدرم با عسل سرشته بخورند بعد از سه ساعت سه وقیه ماء العسل بیاشامند ایضه حب تانیر مثل
حب جاوشیر است **حب ربو دیگر** که استعمال آن در ربو و ضیق النفس مفید است میعه سایله کندر برابر حبها ساخته در دهن دارند **دیگر**
رب السوس شش درم فلفل قرن با مغز بادام تلخ هر دو یکدرم حلتیت یکدرم کوفته و بیخته حبها ساخته در دهن دارند و در بعضی نسخ مرمکی
هم دو درم داخل است **دیگر** که در ربو و ضیق النفس بکار آید بزر البنج دو درم حماما فلفل لودینه کوهی هر یک چهار درم شش روباه خشک
کرده پنج درم تخم کرفس سداب هندی هر یک بیست درم کوفته بشیر یتوعی سرشته حب سازند **دیگر** درین باب رازیانه رب السوس پرسیاوشان
هر یکی درمی مغز بادام تلخ فانیذ هر یکی سه درم بلعاب حلبه و لعاب بزرقطونا حبها سازند و گاهی زیاده کرده میشود درین حب جهت
سعال شدید و خلط غلیظ غاریقون نصف درم غافث و تخم کرفس هر یک درمی **حب سعال** که بسعال بارد مفید است
تخم کرفس پوست بیخ رازیانه رب السوس مغز بادام تلخ پرسیاوشان هر واحد جزوی با آب حبها سازند **دیگر** فلفل نبات مصری مساوی
کوفته و بیخته حب سازند **دیگر** که سرفه را فرونشاند و سینه را نرم دارد و ماده را بیرون آرد زعفران پنج درم بنفشه رب السوس پرسیاوشان
کتیرا صمغ عربی صمغ بادام نشاسته تخم بادیان هر یکی یکدرم تخم خشخاش ده درم مغز بادام شیرین آرد باقلا هر یکی چهار درم شکر دوازده درم
بلعاب اسبغول حبها بحجم نخود سازند **حب سعال** سرفه را که بشب بیقرار دارد و رکند و سینه را از خلط غلیظ پاک گرداند افیون
دانگی و نیم مرمکی رب السوس هر یکی یکدرم میعه سایله و لبان از هر یکی دو درم بطریق مرسوم حبها بندند هر حبی دانگی شب در دهان دارند
دیگر سرفه را که بشب بیقرار دارد بسیر دو بغایت نافع بود رب السوس شش درم فلفل قرن با حلتیت مغز بادام هر یکی دو درم بماء العسل سرشته

سرشته حبها سازند این حب با ذلی فرق در رو هم بکار می آید و نوشته شده دیگر سرفه کهن را سود دارد و خلط سینه
نرم کند و برآرد و آواز صافی کند انیسون صمغ اصل السوس سوسن آسمانگون رب السوس هر یکی یکدرم و بادام تلخ و شیرین بریان کرده تخم کتان
مغز حلغوزه فانید شکر هر یکی دو درم با آب بادیان حبها سازند حب سعال دیگر که صاحب منهاج جهت سعال بارد ساذج نافع نوشته رب السوس
نشاسته کتیرا هر یک پنج درم افیون نیم درم و در بعضی نسخها نیم دانگ نوشته اند بلعاب بیدانه سرشته و در بعضی نسخ بدل افیون با عصاره
برگ خشخاش سرشتن نوشته اند دیگر از منهاج جهت سعال بارد مادی و پاک کردن ماده غلیظه رب السوس کتیرا بارزد مغز بادام شیرین مقشر
مساوی کوفته بلعاب حلبه سرشته حبها سازند و در دهن دارند و حبها ریز هم در بن باب مفید است دیگر جهت سعال بارد تخم بیرونی پخته و در کرده
رب السوس لعاب القمح زعفران کتیرا حب صنوبر حب قطن حب الآس تخم خشخاش انیسون شبت سرفانیذ از هر یک قدر حاجت بگیرند و حبها سازند
و در دهان دارند انتباه در اکثر نسخ قانون جزو اول این حب تمر هندی مرقوم است و اضرار تمر هندی سرفه و سینه و حجاب و اعصاب
بهمه کس معلوم خصوص سرفه بارد بمنزله سموم لهذا الحکیم علی شارح قانون نوشته که سزاوار است که مراد از تمر هندی آن دانسته شود
و در بعضی تمر بیرونی شاهد شده و همین صواب است و تحامی از تمر هندی نوشتن از خطای کاتب است بیرونی نوعی از خرمای آن جنس خرما صالح سینه
نشستن و جابر و نافع بود و هر دو عضو و بعضی بیرونی قسب گویند و آن عبارت از خرمای خشک است که بکمال نرسیده باشد و از خرما اهل منهم
تحلیل مواد سینه است والله اعلم بحقیقة الحال حب سعال دیگر جهت سعال و رفای خشک اصل السوس انیسون روغن تحلیل تخم خشخاش
نشاسته تخم کتان تخم زرابند گل گاو زبان صمغ عربی هر یکی یکمثقال مغز بادام مقشر کتیرا سفید هر یکی دو مثقال آرد باقلا سه مثقال حب
سعال که در سعال حار بکار آید نشاسته کتیرا رب السوس عصاره کاهو حبها سازند دیگر که سعال حار را نافع بود مغز بادام مغز تخم خیارین
نشاسته صمغ عربی خشخاش هر یک یکدرم رب السوس دو درم باقلا سه درم بلعاب اسپغول حبها سازند دیگر مغز بهیدانه مغز تخم کدو مغز
تخم خیار هر یکی دو درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یکی سه درم مغز بادام مقشر تخم خشخاش سفید هر یکی چهار درم فانید شکر طبرزد هر یکی
هفت درم کوفته و بیخته بلعاب بزرقطونا حب سازند و اگر سرفه بلغمی باشد زعفران یکدرم رب السوس مویز منقی هر یکی چهار درم فانید
نمایند دیگر کتیرا صمغ الوز مغز تخم کدو تخم خشخاش سفید تخم خرفه مقشر نشاسته حبها سازند حب سعال جهت سرفه حار و پوست خشخاش
آرد باقلا نشاسته بنفشه کتیرا رب السوس هر یک یکدرم مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین مغز بادام شیرین مغز تخم خشخاش
هر یک دو درم شکر هفت درم کوفته در لعاب بهیدانه سرشته حب سازند دیگر جهت سعال و تلیین و تسکین عطش در دهان دارند زعفران
نیم درم طباشیر اصل السوس صمغ عربی کتیرا مغز تخم خیار هر یکی دو درم حب قطن باقلا هر یکی سه درم حبها سازند دیگر جهت سعال
و تلیین صدر مجرب است نشاسته صمغ عربی مغز تخم خیار از هر یک یکمثقال رب السوس گوشت مویز کتیرا از هر یک سه درم فانید خشخاش
سفید از هر یک چهار درم دیگر سعال و نزله حار را آرد باقلا مقشر کتیرا مغز بادام شیرین مقشر خشخاش سفید مغز تخم کدو مغز تخم خرفه
مغز تخم خیار نشاسته همه برابر شکر طبرزد مثل همه بلعاب بهیدانه حبها سازند و در دهن دارند دیگر جهت سعال حار که حرارت غالب باشد
و سینه را نرم کند و تشنگی را ببرد تخم کاهو تخم خشخاش هر یکی پنج درم صمغ عربی کتیرا نشاسته آرد جو بجز بیخته هر یکی هفت درم مغز

سفرجل هشت درم رب السوس تخم خرفه مغز بادام شیرین مغز تخم خربزه شکر طبرزد هر یکی ده درم تخم خیار پاک کرده پانزده درم
بلعاب اسپغول حب سازند دیگر جهته سرفه و تنگی نفس و سینه را نرم کند و در تنها توان خورد رب السوس یکدرم نشاسته دو درم
تخم خرفه تخم خشخاش سپید صمغ عربی صمغ الوکثیرا هر یکی سه درم مغز بادام بریان کرده چهار درم تخم خیارین تخم کدو پاک کرده هر یکی
پنجدرم و شکر طبرزد چهل درم کوفته و بیخته بلعاب اسپغول حبها سازند حب سعال جهته سرفه بلغمی که با تب و حرارت باشد نشاسته
کثیرا مغز بادام مقشر صمغ عربی بنفشه هر یکی پنجدرم رب السوس هر یکی ده درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه حبها بهن سازند حب
سعال دیگر جهته سرفه خشک نشاسته صمغ عربی رب السوس مغز تخم خیارین تخم خیارزه تخم خطمی کثیرا بلعاب بهدانه حب سازند دیگر که
بسعال و شدة یبس صدر مفید است رب السوس یا اصل السوس یکدرم بادام شیرین بادام تلخ تخم کتان بریان حب صنوبر انیسون کثیرا صمغ عربی
شکر طبرزد هر یک دو درم کوفته و بیخته با آب رازیانه سرشته حبها سازند وقت خواب یکحب یا دو حب در دهن دارند حب سعال دیگر که سرفه حاره یابس را نافع
است نشاسته صمغ عربی کثیرا مغز بادام شیرین مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیار مساوی ترنجبین مصفی بوزن کل بلعاب بهدانه یا لعاب اسپغول سرشته حب سازند
حب سعال دیگر که بسعال یابس نافع است صمغ الوکثیرا هر یک سه درم مغز پسته مغز صنوبر مغز بهدانه مغز تخم خربزه هر یک پنجدرم با رب سازند
برابر همه شکر طبرزد افزوده بلعاب تخم کتان حب سازند و پیوسته در دهن دارند حب سعال دیگر جهته سرفه گرم و خشک و سرفه مسلول و مدقوق
صمغ کثیرا مغز بهدانه تخم خطمی رب السوس تخم خشخاش تخم خرفه قند سفید هر یک سه درم مغز بادام مغز باقلا مغز تخم خیار مغز تخم کدو شیرین هر یک پنجدرم
با آب اسپغول حبها سازند حب سعال و نفث الدم و ورد بهان جهته سرفه صفرا تحفه از تذکره نقل کرده و از تجربات آن نوشته نشاسته صمغ عربی
کثیرا رب السوس زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق حب صنوبر انیسون تخم کتان هر یکی نصف جزو تخم کدو تخم خربزه تخم خیارین
تخم خشخاش هر یکی جزوی حب سازند اگر در شش و سینه قروحی باشد این اجزا اضافه کنند پرسیاوشان دو جزو زوفا دو جزو و چهار
حلبه سه جزو ترید چهار جزو و اگر با او تبی باشد گل ارمنی گل مختوم هر یکی نیم جزو بیفزایند همه را با سه چند شکر بلعاب تخم مرو و بزر قطونا و ریحان
و روغن بنفشه حبها سازند و اگر بعصاره کوکنار معجون سازند در تلیین طبع و صاف کردن آواز بلیغ باشد حب سعال که سرفه بلغمی
صفراوی را نافع است و تلیین صدر میکند نشاسته صمغ عربی کثیرا مغز تخم کدو هر یکی یکدرم رب السوس مویز دانه بیرون کرده هر یکی
سه درم قند سفید بنصف جمله اجزا بلعاب بهدانه حبها سازند حب سعال نافع بسعال اطفال که از شدت سرفه قی میکنند و
بد حال میشوند و هم بسرفه خشک جوانان و بزرگان که مانع از خواب شب باشد و هم بسبع لوازل حاره مفید است نشاسته صمغ عربی
رب السوس خشخاش سفید افیون مساوی کوفته و بیخته بلعاب بهدانه حبها سازند هر حبی برابر نخودی حب الصدر سرفه
کهنه و ربو و ضیق النفس و امراض سینه را نافع است ترید سفید غاریقون هر یکی سه درم اصل السوس تخم حنظل انیسون فقاح الاذخر
هر یکی دو درم با صبر سازند شربتی یکمثقال با ماء العسل بدهند حب عطائی حبی است منسوب بمیر عطاء الله محمد صاحب تحفه
سرفه رطوبی و ضیق النفس نهایت نافع و مجرب است زرنیخ زرد و مدبر افیون از هر یک یکمثقال علک البطم صمغ سائله کندر صاف از هر یک
سه مثقال حبها ساخته از دانگی تا نیم مثقال تناول نمایند و با شربه مناسبه قوی الاثر است حب غاریقون که جهته

که جهته علل بارده سینه وریه نافع است رب السوس یکدرم ایارهٔ فیقرا شحم حنظل انزروت هریکی دو درم غاریقون سه درم ترنجبین پنجدرم کوفته و بیخته با آب خالص یا بطبیخ تخم کتان حب سازند شربتی یک مثقال تا دو درم حب غاریقون بنسخهٔ دیگر رب السوس فراسیون شحم حنظل انزروت هریکی یکدرم غاریقون سه درم ایارج فیقرا چهار درم ترنجبین پنجدرم کوفته با سکنجبین حب کنند شربتی دو درم تا سه درم و در بعضی نسخ بدل ترنجبین صبر میکنند حب غاریقون بنسخهٔ دیگر سینه را از اخلاط پاک کند عصارهٔ قثاء الحمار دانگی شحم حنظل دانگی و نیم رب السوس نیم درم غاریقون چهار دانگ نیم انجیل با شیره است حب غاریقون دیگر شحم حنظل بوره هریکی دو دانگ غاریقون رب السوس تخم انجره ایرسا هریکی نیم درم جمله یکشربت است حب غاریقون دیگر شحم حنظل یکدانگ و نیم غاریقون چهار دانگ و نیم رب السوس یکدرم و در بعضی نسخها نیم درم نشاسته کرده حب غاریقون دیگر بجهته کسی که بار بوی مرارت در سینه باشد کتیرا نیم دانگ غاریقون یکدانگ و نیم بنفشه رب السوس هریکی یکدرم یکشربت است حب کثیر النفع از عثمان آقای رومی منقول است بجهته سرفه و نزله معمول است فواید کثیره را از تجربه معده و اعصاب رئیسه و تقویت باه و امساک مشتمل است یک نیم مثقال شود عنبر اشهب سه دانگ باشد کهربا بسد هریک نیم مثقال بادام مقشر نشاسته عود غرقی مروارید یاقوت هریک یکدرم رب السوس صمغ عربی نبات سفید تخم بنفشه افیون مقشر هریک دو درم جواهر را بر سنگ سماق با گلاب مصلایه کرده دواهای دیگر کوفته و بیخته یکجا کرده در گلاب خمیر کرده حبها بمقدار نخود سازند حب لسان الحمل نافع سعال شدید که مستعد پیچیدگی گردد و تنقیه از بلغم و اخلاط غلیظ کند امیسون تخم رازیانه بادام تلخ قند هریکی دو درم رب السوس پیچ چهار درم مغز بادام مقشر مغز چلغوزه هریکی چهار درم و نیم رب السوس کتیرا بنفشه ترنجبین هریکی پنجدرم تخم خشخاش سفید لسان الحمل هریکی کنند ربا قلا از هریکی هشت کوفته و بیخته بلعاب بزرقطونا حبها ساخته یک پس دیگر در دهان دارند حب لسان الحمل حب است که جهته سرفهٔ اطفال نوشته شده و در بعضی قرابادینات باین نام موسوم گردیده بنابر اطلاع تنبیه نموده حب مسهل که اسهال آن با صحاب سعال که از مادهٔ بلغمیه لزجه باشد سزاوار است شحم حنظل تخم کرفس هریک نیم درم بلیلج نفطی ثلث درم غاریقون دو ثلث یکدرم ترید یکدرم این یکشربت کامل است با آب حبها ساخته فرو برند حب مسهل که از برای ربو و بار اسهال آن لایق است شحم حنظل بورق هریکی ثلث درم غاریقون ایرسا رب السوس تخم انجره هریکی نصف درم حب مسهل دیگر درین باب محموده دانگی مقل ازرق دو دانگ بنفشه ایرسا هریکی نیم درم ایارهٔ فیقرا غاریقون ترید بنفشه هریکی یکدرم با حب سازند دیگر که دادن آن بعد استعمال حقنه مناسب است که از شکل با سلق و بوره و روغن کنجد ساخته باشند فاصله بگیرد نزلا لایق است امیسون سدس مثقال شحم حنظل نصف مثقال کوفته و بیخته با آب حبها بسته بدهند و بگیرند تخم بوره هریک نصف جزو اصل السوس حاو شیر هریک جزوی حب بندند شربت از یکدرم و نیم تا دو درم یکساعت بعد قطور کرده نصف قوطولی با عسل بنوشند حب مسهل دیگر که صاحبان ربو را که با حمی باشد بکار آید غاریقون ربع درم رب السوس بنفشه خشخاش سیاه هریکی یکدرم بخورند و بعد این قی هم بکنانند حب مسهل که نافع است سعال مزمن نافع خواب شب بخیر است

میعه سایله و افیون هر سه برابر بقدر ترمس حبها سازند یکحب یا دو حب بخورند و عقب او شراب خشخاش بنوشانند حب میعه
دیگر که سعال کهنه ردی را نافع و در میعه چند بند سترا سازند و افیون جمله برابر حبها سازند و در دهان دارند حب میعه دیگر
منقول از تحفة المومنین برای رفع جمیع علل البلغم افیون هر یک یکمثقال میعه سایله دو مثقال کندر صمغ عربی هر یکی نیم مثقال
حبها سازند حب میعه دیگر معمول در الدباجی و بنفشه در عمل این عاجز است افیون نیمدرم صمغ عربی یکدرم میعه سایله
کندر رب السوس هر یکی هر یکی دو درم حبها برابر ترمس سازند و وقت حاجت یکی بلع نمایند حب نشاط که جهته سرفه حار
وسل مفید است در ملفوظ دوم ادویه امراض ریه گذشته حبی که داشتن آن در دهان نفع می بخشد به خشونت قصبه
وانقطاع صوت و سایر علل قصبه کثیرا صمغ هر واحد سه مثقال مرکند ر هر واحد یک مثقال و نیم زعفران یک مثقال
رب السوس نصف مثقال تخم سه تره یعنی سه خرما خسته دور کرده کوفته و بیخته بشراب جلاب بقدر کفایه سرشته حب سازند و
بقدر باقلاه در دهن دارند و آب فرو برند حبی که بخشونت قصبه ریه و حرقی و حلق را نافع است بنفشه کثیرا رب السوس مغز
تخم خیار شسته بلعاب اسپغول حبها سازند و دایم در دهن دارند حبی که در مرض اختلاج و ارتعاش قصبه ریه جهته
تنقیه احتیاج بآن می افتد بلیت خربق سیاه نیم دانگ سند حب النیل حب الغار هر یک ربع درم ابرسا جاوشیر هر یک یکدانگ نیم
سکبینج مقل بزر کرفس انیسون ملح نفطی هر یک دو دانگ عاقرقرحا نیم درم غاریقون یکدرم و نیم ایارج فیقرا دو درم مقل و سکبینج جاوشیر
و ثلث درم شربت کامله النست باب بخود بهتر یکدرم و زیاده بندند حبی که تقویت شش کند و سعال را نافع باشد زوفای خشک یکدرم مغز بادام شکر
سفید هر یک دو درم کوفته حب سازند و در دهان دارند حبی که شش را پاک کند تربد سفید مثقالی صبر بآب باران شسته رب السوس
هر یک دو نیم کوفته و بیخته حب سازند بکشیرت اسب حبی که داشتن آن در دهان اخلاط غلیظه را بنفث بیرون آرد رب السوس فلفل
شکر هر سه مساوی حبها سازند و در بعضی نسخ زراوند نیز افزوده اند حبی که تنقیه صدر از رطوبات و ضیق و تنقیه مجاری نفس کند
زوفای خشک هفت درم تخم سپندان کرد کثیرا مقشر هر یکی سی درم کوفته با عسل سرشته حب سازند یا لعوق کنند و بقدر یک فندقه بخورند حبی
که در سینه و ربو و سرفه بلغمی را نافع است مغز بادام صمغ عربی مغز پسته سکر تبرزد با قلاز بتخمیل حبها سازند حبی که در نفث الدم که از
انتقاع عرق باشد بکار آید گل مختوم صمغ عربی اندکی کافور حب سازند حبی که مسلول نشنه و دهان نگاه دارد صمغ عربی کثیرا
هر یکی سه درم مغز بهدانه رب السوس هر یکی یکدرم مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر یکی هفت درم کوفته بلعاب بهدانه سرشته حب سازند حبی
که رطوبات سینه و دهان مسلول کم کند و حرارت خشک کند کثیرا الکار ایک رب السوس یکدرم صبر سقوطری باب باران شسته تربد سپید تراشیده کوفته
هر یکی چهار دانگ و بیخته قوت ضعف ادویه زیاده و کم حیوان کرد حبهای هندی حبی که آنرا بهندی جو کراج کهکا گویند جهته کاس سوسا
یعنی سرفه حرمله و اسلیکهان جهوراج روک مفید است در اد و به صریحه گذشته حبی که هر گونه سرفه را نافع است کاکرا سینگی کوفته و
بیخته بآب حبها بمقدار فلفل بندند دیگر درین باب منقول از بیاض والد حبه آب بیخ پیپل هر یک یکدرم تخم کتاهی لوته سجی هر یک دو دام
کوفته و بیخته بآب لیمو حبها بمقدار کنار بندند یکی صبح و یکی شام بدهند دیگر جهته سرفه و ضیق النفس تخم کتاهی پیپل دراز نمک لاهوری برابر

برابر کوفته و بیخته برگ تهوهر را در آب بجوشانند و شیره آن گرفته بهمان آب دواها را بیخته حبها بمقدار کنار دشتی بسته و یکی
و یکی شام بدهند دیگر که ضیق النفس سرفه بلغمی را نافع است ریوند چینی ایلوا سهاگه جمله برابر کوفته و بیخته با شیره کسوندی
حبها برابر نخود ساخته یکی صبح و یکی شام بدهند و غذا گوشت کبوتر و مثل آن باشد دیگر معمول حکیم شاه محمد
مرحوم مال کنگنی بادام پیل پری جوک ترش هر یک یکدام همه سائیده برابر مرچ حبها بسته هر روز دو حب با آب بدهند
دیگر که ضیق النفس و ربو و سرفه بلغمی را نافع است عاقرقرحا پوست انار احمود برگ بانسه بیخ کتائی پوست ببول نمک سنگ
نمک سانبهر هر یک دو دوام افیون دو ماشه کوفته و بیخته بشیره ادرک برابر نخود حب بندند و در دهان دارند دیگر که سرفه و ضیق النفس
مفید است جوکهار مرچ برگ آک کوفته بمقدار نخود حب بندند و اگر بجای جوکهار نمک سانبهر کنند روا است حسب معمول اهل هند که قطع مادهٔ
سرفه و قلع ضیق النفس کند زنجبیل و رقی یکدام فلفل نه دام هر دو را با آب سیب و بیخ بهر کهرل کنند و حبها بسته از چهار بیخ شروع کنند و تا یکماشه
در هفته همراه پان بخورند و غذا گوشت بز بیرون روغن نان میده متصل دوا بدهند حبی که داشتن آن در دهان سرفه بلغمی و کوفته
دمی را نافع است و تجربه معمول است دارچینی فلفل پوست بلیله قرنفل هر یک یکجزو کتهه سفید چهار جزو کوفته با آب پوست مغیلان که پوست
مغیلان را جوشانیده اند گرفته باشند حبها سازند دیگر داشتن آن در دهان سرفه سخت را مفید است و این حب جاو کنگا
است جوکهار یک درم و نیم فلفل گرد دو درم قلقند را چهار درم انار دانه دو دام و ده درم قند سیاه بیست و چهار درم هر یکی را علیحده سوده
با قند سیاه کوفته حبها بندند و در دهن دارند حب سرفه که بشور قصبه ریه را قبل از نفوخ تسکین لذع و حرقه میکند و هم بشور حلق و مری نافع
است شیره جو نشاسته روغن بنفشه حریره سازند و بعد فصد بعمل آرند و با آب میوه طبیخ نرم دارند و شبانگاه لعاب اسبغول بنگیرم تجرع نمایند
و بولی که نسخه آن در رجها گذشته در دهن دارند و اگر بشور منتفخ شود قیر و طلی که خواهد آمد استعمال نمایند حساسی که خشونت قصبه ریه و حلق
صدر دور کند و استعمال نافع باشد نشاسته را مثل آب طبیخ دهند و قند و روغن بادام اضافه کرده تحسی نمایند حساسی که در سوء مزاج
بارد مادی در ریه مستعمل شود و تنقیه ریه نماید منقول از معالجات بقراطی بگیرند زبیب منزوع العجم و در عصیر انگور بجوشانند و بیفشارند و باشیره
نخاله یکجا کرده باز بجوشانند تا مثل حسا شود و قدری خاینه داخل کرده بکار برند حساسی دیگر جهت پاک کردن ریه بگیرند لب البطم حب صنوبر و
کرسنه آب نخاله حسو سازند و بقدر کفی عسل شیرین کرده بنوشند حسوئی که چون ورم ریه و سینه بکشاید و سینه را پاک شود آرد با
آرد کرسنه آرد نخود خشخاش و رهن با عسل بیخته بنوشانند حسوئی که بسلول نافع است حب سفرجل درست با پوست بجذرم شعیر مقشر منقوش
شکر تیغال کرده شیرین خشخاش سفید هر یک ده درم و ابهم هر یک ادر بکیال کیل کنند و بریزند بروی آب شیرین که قطعات خیر خواری در آن مالیده صاف
کرده باشند نسبه یکیال و شیر خر سه یکیال و شیر بز یکیال و همه را بآتش ملایم بجوشانند تا خوب پخته شود و پس صاف کرده قدری صمغ عربی
و کتیرا و روغن بادام و روغن تخم کدو داخل کرده نیمگرم تحسی کنند دیگر درین باب بگیرند خشخاش سفید یار بار سائیده در آب
شیره کشیده صاف کنند پس در عین آب شعیر مقشر و باقلی سفید مقشر هر یک ده درم را بجوشانند تا بقوام یار آید پس از آن بعض جلیست
قدر حاجت و کفایت مغز مغز بادام شیرین و شکر طبرزد و روغن بادام یار روغن تخم کدو اندخته بجوش دیگر داده از آتش فرود آورده مغز حب السفرجل

سفوف تخم کدوی شیرین هر یک پنج درم سائیده صمغ عربی کتیرا هر یک یک درم کوفته بیخته داخل کرده شیرگرم تحسی کنند **حسوی** که صالح است
جهت سل و حرارت کثیره و تشنج سپست با دام مقشر خشخاش سفید از هر یک سه ربع کیلچه نخود مقشر لوبیا سرخ مقشر کتان مجیز سپید جو پوست
کنده هر یک ... مقشر شعیر سبوس گندم مقشر مغز هر یک کیلچه شکر بقدر حاجت همه را تحسی کنند و یک کف از آن گرفته بپزند
هرگاه پخته شود روغن بادام شیرین داخل کرده تحسی نمایند باید که در سحر بعمل آید **حسوی** که سعال را تسکین کند و سعال خشک را نافع
کتیرا یکدرم نشاسته خائید هر یک یکوقیه شکر سفید دو وقیه آرد باقلا سه وقیه با آب سبوس گندم که سبوس را نصف مرتبه دور کرده آب
آن گرفته باشند بپزند و حسو سازند **حسوی** نافع بسعال که با لین طبیعت بود صمغ عربی سه درم بادام مقشر مسحوق یکوقیه کعک مسحوق
سه وقیه همه را تمیز شود و کعک را با آب خرنوب شامی بپزند و حرکت دهند تا بقوام حسو آید و اگر علیل ضعیف باشد آرد برنج نیز اضافه کنند
حسوی که بغذا و دوا اصلحتیه ... حشو ... صدر و حنجره نافع است آرد باقلا شکر و روغن بادام با وزان مناسب گرفته حسو سازند
حقنه که بسو مزاج حار ... در آن نافع است سپستان نخاله در خرقه بسته هر یک یک کف جو مقشر مرضوض عناب تمر هندی
هر یک کف کبیر برگ عنب الثعلب ورق بنفشه ورق مرزنجوش ورق لسان الحمل ورق خبازی هر یک باقه کبیره همه را بجوشانند
که مهرا شود و مثل حسو گردد بمقدار صد درم از آن آب صاف کرده هفت درم شکر سفید بیست درم روغن بنفشه خالص حل کرده روزی
دو بار احتقان کنند **حقنه** که بمرتبه صد ... باید ... خروج رطوبات با قیه بر لوبیا نافع آید و صداع عتیق مزمن را قطع
نماید چاه ... یکدرم ... درم برگ سداب قنطوریون غلیظ قنطوریون رقیق هر یک یک کف کبیر ... مرزنجوش
... هر یک دو کف خطمی نخاله هر یک نیم کف تخم سفید چهل عدد همه را بجوشانند که مهرا شود پس صاف کرده وزن صد
درم از آن آب گرفته قدری روغن سداب روغن خروع داخل کرده نیمگرم حقنه کنند **حقنه** که سنگ و ریگ را دفع و سل را
نفع کامل بخشد و بدان را تمام ترتیب بتحلیل حاصل آید بگیرند شعیر مقشر مرضوض صد درم نخاله خطمی هر یک پنجاه درم همه را در خرقه
صره بندند و همراه آن سه ... پنجاه درم ورق خبازی و ورق بنفشه و ورق عصی هر یک باقه کبیره سپستان یک کف و عناب
بیست دانه مطبوخ داده صاف کرده بگیرند سر الکارع حملان با پوست آن و کله حمل نضیج و کله جدید اشکسته خوب مهرا بپزند و فرود آورده
صاف کنند و روغنی که بالای آن آمده باشد بگیرند و دو هشتاد درم از حقنه مطبوخه آمیخته در مادون در فور ... درم روغن بنفشه
اضافه کرده در هر ... یکبار ... حقنه کنند **حقنه** که در مرض ذات الریه بعد فصد و اخراج خون بقدر تحمل قلیل بکار آید
نخاله در خرقه بسته عناب سپستان هر یک یک کف کبیر شعیر مقشر مرضوض هم کف کبیر ورق عنب الثعلب ورق بنفشه ورق بزر قطونا
و ورق لسان الحمل و ورق خبازی هر یک یک باقه کبیره همه را بجوشانند که مهرا شود و صاف کرده صد درم از وی بگیرند و هفت
درم شکر سفید و بیست درم روغن بنفشه خالص بریزند و هر روز دو بار حقنه کنند **حقنه** ترطیب بدن مسلول کنند و دق
شیخوخه نیز نافع است سر گوسفند و پاچه آن کوفته در دیگ لطیف با ده رطل آب و ده دانه عناب و حمص و حنطه مرضوض هر یکی یک
حفنه و روغن گاو و روغن کنجد و روغن بادام که در آن شمع مصفی گداخته باشند و شبت هر یکی یکوقیه بپزند و ... حقنه کنند ...

برنج را در فصل داده اعاده نمایند تا بدان فربه شدن بگیرند همین قسم بعمل آید حلوای تر که بشیر حلوا مشهور است آنچه از نشاسته
ترتیب دهند موافق سینه و حلق و سل و دق و سرفه است و جهت فربهی مهزول و ترطیب اعضا نشاسته را با آب بجوشانند
تا غلیظ شود و طبخ تمام یابد و شکر حل کرده اضافه نمایند و بعد از آنکه قریب انعقاد شود قدری روغن بادام شیرین مغز تخم کدو
و خشخاش سفید مخلوط کنند و آنچه از خرفه ترتیب دهند جهت امراض مذکوره بسیار نافع و بهتر از قسم سابق است تخم خرفه را
شیره غلیظ گرفته با نشاسته یا المثل صمغ بجوشانند و شکر و روغن بادام را اضافه نمایند و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده را
شیرینی بلع کنند و آنچه از برنج ترتیب دهند خالص و مقوی و مولد خون صالح است بجای نشاسته شیره برنج کنند یا برنج را
بجوشانند که حل گردد و بسفوف شکر و روغن اضافه نمایند و طبخ دهند تا منعقد گردد و قدری زعفران داخل کنند و اگر دران دارچینی
نشاسته و ادویه مخلوط نمایند گرم تر خواهد بود و ترتیب ساختن این حلوا از صاحب تحفه چنین نوشته که هر قدر نشاسته را بالفعل خواهند
بسازند که نشاسته یا آرد برنج را در روغن بریان میکنند هرگاه بوی بریان شدن ظاهر شود اندکی برنج میکرد و شیره شکر را
آورده اندک اندک بر سر آتش میریزند و بهم میزنند تا همه شیره در خورد و روغن جدا شدن گیرد و در وقت فرود آوردن از نیم
وزن نشاسته یا آرد در روغن شکر را بر میگیرند حلوای شکر پاره منقول از تحفة المومنین ملین سینه مولد خون صالح و مانع
سودا و آنکه از بلغم متکون شده باشد سمن و شکر یکجا بجوش دهند خمیر آرد گندم بسیار نرم را با روغن با آتش نرم سرخ
کرده شکر را بقوام آورده اندک اندک دران ریزند و بهم زنند تا منعقد شود حلوای گزانگبین منقول از
تحفة المومنین مایل باعتدال و لطیف ترین حلواها جهت سرفه و خشونت حلق موافق است طبخ نافع و سبب [illegible]
صاف کرده را با یک جزو شکر خام با قدری آب بجوشانند و کف سفیدی تخم مرغ بر آورده چون بانتهای قوام رسید قدری
از کف مذکور بران زنند و لت کنند تا خوب سفید شود و بعد از قوام تمام که چون اندکی از وی سرد کرده باشند بآسانی شکسته
شود در آن وقت مغز پسته و بادام و نارجیل و امثال آن بقدر حاجت اضافه نمایند کلمه هفتم از ادویه امراض صدریه بالفاظ خاصه
خل تحشی بان که بعسل باشد نفع میکند بسعال مزمن غیر با بلغم که محتاج تنقیه و تقطیع باشد و هم نافع است بنفس
عضل که بهر ربو و ضیق نفس مفید است در ملفوظ سوم ادویه امراض ابن گذشته خمیره بنفشه که بسرفه حاره و خشونت سینه نافع
است در ادویه الفیه گذشته خمیره خشخاش که اصلاح ریش سینه و شش و دفع درد سینه نماید در ملفوظ دوم
ادویه امراض ابن گذشته کلمه هشتم از ادویه امراض صدریه در الفاظ الیه مهمله است دحمرتا که نافع است بسعال
رطب و ضیق النفس ذکر آن در ادویه امراض کبد مناسبست و سمولادارشت دوای هندی است جهت کهیرک [illegible]
الله در ادویه معدیه بیاید دواء البلاد سطس ذکر کرده جالینوس که معالجه میکرد طبیب بان دوا [illegible] را دوای
نافع و نیک ست اذخر دو مثقال کندر رب السوس مصطکی هر یکی سه مثقال سنبل اقلیطی قسط خلط ساذج هر یکی
مثقال عصاره [illegible] پنج مثقال و در بعضی نسخ ده مثقال [illegible] زعفران شش مثقال سلیخه هشت مثقال دار چینی

ده مثقال دواها بکوبند و بیزند و بگیرند خرما را و طبخ دهند بسیار با عسل یا شراب شیرین و صاف کرده شیره آن و بلیسند از آن در بین
شیره مغز چلغوزه مسحوق بنسبت دانه و ضم کنند با آن از دوای مذکور بمقدار یک بندقه و بدهند علیل را همین دستور چند روز
پس از آن بدهند از دوای مذکور تنها دو روز یا سه روز و خلط نکنند با آن چیزی را و بدهند بعد از آن ایارج که از صبر با مثقال
یک ملعقه بکوبند علاج میکنند بهمین دوا شخصی را که علة و قصبه ریه داشته باشد با شیر الاغ و امر میکنند به تغرغر با آن شیر پس
میگذارند روزی چند و اعاده میکنند علاج مذکور را با دوای مسکن وجع و اگر سیلان مواد قوی باشد خلط میکنند با این دوا
افیون جند بید ستر دوا جالینوس نفع میکند علل قصبه ریه و قروح ریه و نفث قیح و دم یا ماده منجلبه بسینه و عسر النفس
و دوای قوی است بارزد دو ثلث یکمثقال سلیخه سوداء دو مثقال سنبل شامی دو مثقال و نصف حماماکیرا
تخم شبت شامی هر یک سه مثقال صمغ البطم زعفران کندر مر دارچینی مغز چلغوزه اصل السوس مقشر طین ساموس
قسط هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخها قسط یکمثقال است عسل چهار رطل اول عسل با صمغ البطم در آتش ضعیف طبخ دهند
هرگاه غلیظ شود باقی دواها را بیامیزند و طبخ دهند بحدی که اگر قطره از آن گرفته جائی بگذارند منبسط نشود دواهای
دیگر سحق کرده بیامیزند دواهای حلقومی علاج میکرد باین جالینوس جهت ربو و سرفه بلغمی نافع است کندر مر زعفران
هر یکی یکمثقال و در بعضی نسخ هر یکی چهار مثقال است عفص دو مثقال شراب شیرین سه قسط عفص را در شراب بپزند هرگاه غلیظ
گردد صاف کرده سایر ادویه مخلوط ساخته بعمل آرند دوا الکاهن دوای نفیس است جهت سعال معالجه میکرد باین جالینوس
زعفران هفت مثقال افیون ده مثقال سداب بستانی خشک هر یک چهارده مثقال تخم کتان شانزده مثقال جند بید ستر ده مثقال
تخم کاهو بیست مثقال پنج جاوشیر سی و شش مثقال با عسل معجون کنند بقدر یک باقلا شب بخورد کسی که تب داشته باشد با آب اگر تب نباشد با شراب
بخورد دوا الکبریت دوای ثابت نافع سعال خصوص سعال کهنه و نفث دم و مده و ضیق النفس و کزاز و استسقاء و طحال و ادرار میکند بول
و اخراج مینماید حصاة را و هم مفید است تپهای دایره بارده و حمی ربع و حمی بلغمی و مفاصل میکند بلسع افاعی و حیات و افعی ادویه قتاله و قائم مقام
تریاق است افیون زعفران هر یک دو درم کبریت زرد و بزر البنج سفید فودنج ماما میثه سائله مرکی هر یک هشت درم سداب قسط هر یک ده درم سلیخه
دوازده درم فلفل سفید بیست دو درم دواها کوفته با عسل تخمیر کنند و بعد شش ماه بدهند و محموم را پیش از دور هر نوبت بقدر ثلث آن
نیم درم تا یکمثقال بدهند و شربت متوسط آن یکدرم است همچنین است در قانون اما حکیم علی شارح قانون نوشته که مقدار شربت این که
معین کرده شیخ بسیار از بسیار است چه من کثیر الاستعمال ام باین دوا و منافع جلیله در شربت قلیله این ظاهر شده چنانچه اکثر استعمال کرده شود
یکدانگ تا یک نصف دانگ از این دوا خصوص اگر باشد کهنه ظاهر میشود از آن فواید کثیره در امراض سطبره و هرگاه بود دیدم من که فواید مطلوبه را
از اقل مقدار مشاهده کرده ام استعمال نکرده ام زیاده از دو دانگ سبب این را دریافتم اگرچه امزجه بنسبت مزاج قدما ضعیف
گشته اما تجویز این مقدار در مدة جلیله که در میان زمان ما و شیخ است بعید مینماید دوا طباع زمان ما در قرب این زمان قلیل الاستعمال اند باین دوا
شاید که ایشان داده باشند قدر شربت همین مقدار که در کتب است و یافته باشند فایده بلکه ضرر کرده باشد چه دوا اگر فوق طوق مزاج دارد علیله

عليلا باشند مضر است از برای همین کم شده اعتقاد ایشان و کم میکنند استعمال آن **دواء الکبریت** بنسخه دیگر دار فلفل قسط تلخ زراوند
طویل پوست بیخ لفاح فرفیون هر یک شش درم فلفل سفید گوگرد زرد هر یک شش درم زعفران افیون هر یک دو درم بزر البنج کندر مر قند
مر صافی هر یک دوازده درم بعسل سرشته دریک نسخه دواء الکبریت را صاحب تحفة المومنین آورده و آنرا بجدوار نسبت کرده و تریاق المعده
نام نهاده ان شاء الله در ادویه معدیه خواهد آمد **دواء المسک حلو** جهت ضیق النفس نافع است و در ملفوظ سوم ادویه امراض سر گذشت
دواء المسک مر که بوجع صدر نافع و باد احشا و احشا را عطر دارد است هم در ملفوظ سوم ادویه سر دارد **دوائی** که خشونت حنجره
قصبه ریه را دفع میکند خردل را کوفته با ماء العسل بخورند و اگر خردل را با عسل بخورند در ربو و سعال رطوبی نفع میرساند **دوائی**
که جهت خشونت حنجره قصبه ریه و مری و حلق برای تسکین وجع نافع است از روغن بادام یا گل یا بادام و موم سفید قیروطی ساخته و تنها
یا با زردی بیضه نیمبرشت نیمگرم تجرع کنند و مرهم اسفیداج بدین منوال و هر گاه نیز رسیدن شود حاجت آید علاج نرسیدن خناق کنند و چون
پخته شود و به تفتح ریم آید آنچه در خناق منفجر گذشت بکار برند و اندر انتها اندکی سرکه با آب نیمگرم تجرع کنند و تغرغر بدان نیز نمایند
تا آن موضع را از ریم بشوید و اگر از تیزی سرکه المی رسد روغن گل یا روغن بنفشه بلعاب تخم کتان آمیخته تجرع کنند و تغرغر نیز
نمایند **دواهایی** که در ابتدای و انتهای ربو بکار آید اما اول تنقیه بباید بهر صبح چهار دانگ ایارج [illegible] کوفته یا [illegible] پخته
با گرم بخورند بعد از آن سکبینج از چهار دانگ تا یک مثقال در آب سداب حل نموده بخورند بعد از آن اسقیل مشوی ساییده بعسل
سرشته بخورند و قنطوریون غلیظ در آب جوشانیده با عسل نیز نفع دهد اگر اول علت باشد و اگر مزمن شده باشد بلادر [illegible] قنطوریون
[illegible] بکنند و اگر هر دو کوفته با عسل سرشته لعوق کنند هم نافع باشد **دوائی** که تنقیه ریه و تقطیع رطوبت میکند و [illegible]
نفع می بخشد [illegible] یک درم در آبی که انجیر سفید [illegible] در آن جوشانیده صاف کرده باشند حل کنند و یک درم [illegible]
با دام شیرین حل کرده بنوشانند **دیگر** که ربو و عسر النفس نافع باشد و تنقیه ریه و صدر کند اشق را بعسل یا بماء شعیر لعوق کنند
دیگر بول صبیان لعسر النفس و انتصاب آن نافع است **دیگر** بادرنجبویه کوفته و بیخته بعسل لعوق ساخته بعسر النفس انتصابی و
سعال مزمن نافع است **دیگر** طبیخ فتیوجیم نافع است لعسر النفس انتصابی و افضل طبیخ فقاح او است و اگر سحق کرده [illegible]
تا یک درم و نیم بدهند همین فایده بخشد **دیگر** [illegible] مثقال جهت انتصاب النفس و ضیق النفس مفید است و دام آن او را [illegible]
میکنند **دیگر** [illegible] سوخته قدری از آن گرفته با قدری مشک و گلاب بدهند ربو و ضیق بسیار نافع است **دیگر** عصاره
[illegible] نافع است با انتصاب النفس و ربو که از غلبه خون و حرارت طبع بهم رسد **دیگر** جهت ربو و تسهیل نفث [illegible] قدری فلفل
در عسل خمیر کنند و هر صبح و شام بقدر یک ملعقه بلیسند [illegible] سلحفات بری را ذبح کنند و آنچه در شکم وی است [illegible]
دور کنند و بسوزانند تا خاکستر شود **دیگر** دوائی که تحلیل ریاح [illegible] کند [illegible] خرما خشک که بکمال نرسیده باد با جوز [illegible]
کودکان بخورند **دیگر** دوائی که تحلیل و جلای ماده غلیظه کند [illegible] سینه را دو چند آن عسل بنصف آن روغن زرد و [illegible] عدد
فلفل ساییده با چیزهای دیگر بهم کرده بقدر لایق صبح و شام لعوق کنند **دوائی** که سینه و مجاری نفس پاک کند بودینه کوهی

با شیاف پرسیاوشان انیسون سیاه دانه فلفل هم وزن یک جزء با عسل سرشته هر صبح و شام مقدار فندقی بخورند و فلفل بحاجت
زیاده و کم میتوان کرد دیگر جعده و شیح ارمنی و کمافیطوس هم چند بیدستر کنند و زوفای خشک هر یک یک مثقال کوفته بعسل سرشته
حب کرده شربت کنند دیگر منقی سینه هم چند بیدستر زراوند مدحرج را ایلنج هر یک یک مثقال فلفل سفید عصاره قثاء الحمار
از هر یک نیم مثقال شربتی نیم درم در ماء العسل حل نموده بنوشند دیگر خردل و بوره هر یک دو درم بوره عصاره
هر یک یک درم کوفته بسرکه عنصل بسرشند شربتی بقدر نخودی که با ماء العسل بنوشند و اگر حرارتی در مزاج باشد با سکنجبین بنوشند
دیگر قوی العمل که بعضی اوقات بکار آید زرنیخ کوفته در ایلنج سرشته بقدر فلفل حب کنند و بوقت حاجت بماء العسل یا زرده تخم
مرغ بنوشند دیگر که قیح سینه را نضج کند و زود بر آرد کبریت بقدر [illegible] طبیعت در زرده تخم نیمبرشت بنوشند و [illegible]
دوائی که بعسر النفس انتصابی نافع [illegible] زبیره را با آب [illegible] بخورند و جالینوس گفته که بعسر النفس انتصابی نافع است دوائی نافع
کامنه صدر [illegible] اصل السوس هر یک [illegible] [illegible] کوفته بکوبند [illegible] بیامیزند لعوق
کنند دوائی که بسعال صدری نافع است روغن بلسان یک دانگ [illegible] در مطبوخی مناسب بقدر یک اسکرجه حل کرده بنوشند و مالیدن آن بر صدر
نیز نافع است دوائی که اعانت بنفث صدر [illegible] کند و سعال مزمن را نافع باشد مغز فندق بکوبند کوفته با ماء العسل بنوشند
دوائی که تحلیل کند بلغم سینه را و اخراج کند آنرا بنفث و نفع کند با وجاع سینه کبر را با دویه عطره مثل سنبل و اسطوخودوس [illegible]
مخلوط کرده و بعسل سرشته لعوق کنند و کبر مملوح نفع میکند [illegible] دوائی نافع بسعالی که محتاج بنفث اخلاط غلیظه باشد و باخر
سینه و حرارت شدیده و لین طبع بود پرسیاوشان ده درم تخم خربزه تخم خیارین هر یک [illegible] درم شربتی [illegible] درم دوائی که جهت
سعال گرم بسیار مفید است شیره تخم خرفه ده درم با نبات یا جلاب بخورند دوائی که بسعال گرم نافع است [illegible] را
در دهن گذارند و آب آن فرو برند و اگر در [illegible] حل کرده بیاشامند هم مفید است دیگر که برای سعال حار کتیرا تخم خطمی را با تخم
لعاب بگیرند و با فانید یا شکر شیرین کرده بنوشند دوائی که بسعال گرم کهنه و درد سینه که از ورم حار پیدا شده باشد و خشونت حلق و
حنجره نافع است شیره مغز تخم خربزه از ده درم تا ده درم [illegible] با نبات یا جلاب بنوشند حکیم علی در شرح کتاب ثانی قانون
که جاریه از سبب خوردن دواهای گرم بنفث الدم داشت دوائی دیگر حاضر نبود با شیره تخم خربزه همراه شربت انار شیرین علاج
کردم شفا یافت دوائی که بسعال یابس مزمن نافع است دو درم میعه سایله را هر روز تا یکهفته بنوشند و خوردن میعه بخار گرفتن و
طلا از خارج کردن لوجع صدر هم مفید است دوائی که تر میکند سعال یابس مزمن را و نفع میرساند لوجع و تلیین میبخشد صدر را و نفخ
سینه و خشونت آنرا اگر بند مسکه یا روغن زرد خالص با شکر و بادام تلخ و عسل ناشتا بلیسند دیگر که بسعال یابس حار و بارد را نافع است هم
نفث و تنقیه ریه و حلق و سینه مفید و ماهی رطوبت مولده در اعضای مذکوره قصب الشکر یعنی نیشکر مشوی کرده بخورند دوائی که بسعال و بحه
و بحوحت صوت را نافع است یک مثقال را تنج را سائیده در زرده بیضه مرغ بخورند و اگر دو درم را تنج را سحق کرده جوشانده با شیره سبوس
بخورند نفع بسیار کند بسعال مزمن و تنقیه میکند صدر و ریه را اگر لعق کنند آنرا تنها یا با شهد دوائی که هر قسم سعال و هر ماده سعال را دفع

ودبیلا با طینه نافع است سکنجبین حیطیا نا مرضا جا و شیر فلفل سفید هر واحد دو مثقال حب الغار منقی چهار مثقال سحق کرده با خمیر کنند
دوای دیگر در بینا ب بیاضی یک طسوج با آب عناب و سپستان و شیر ناشتا سه روز بدهند دوای دیگر که جمیع صنوف
سعال و انقطاع صوت را نافع است سنبل یکدرم و نیم دارچینی دو درم سقیان منقی ریوند چینی گلسرخ اصل السوس گلنار هر یک
سه وقیه کرفس جبلی مسحوق سه رطل خشخاش با پوست یکصد و پنجاه عدد همه را مرضوض ساخته در آب باران بیخ قسط ترکرده سه روز
بگذارند و بر آتش نهند و بجوشانند تا ثلث بماند پس مالیده صاف کرده آب آن بگیرند بسیار مصطکی زعفران هر یک یکدرم مرضا
نیم رطل رب السوس صمغ عربی کتیرا هر یک یکرطل اینهمه را باریک سائیده در سحقه ازین آب لستقیه واده منفصل بسایند تا تمام
آب جذب شود و بعد آن بیست و چهار رطل سفیدیج داخل کرده با آتش نرم بجوشانند تا منعقد شود و پس در اناء زجاج بردارند
دوائی که جهته درد سینه و سرفه مجرب است و ماده سینه را ببول بیرون آرد بگیرند انار شیرین و سر آن بقدر یکدرم تیر شنند و سوراخ
کرده بقدر فقا قدری که گنجایش داشته باشد روغن بادام شیرین در ان ریخته بر روی آتش نرم گذارند تا روغن را جذب کند و بحد
رسد که دیگر جذب نتواند کرد و مکیدن مستقیم انار خواید مذکوره می بخشد بستور شامیدن آب انار شیرین با شکر و نشاسته و صمغ عربی و
روغن بادام که نیمگرم باشد همین اثر دارد دواهای که در نفث الدم عطیانی که از غلبه خون سرکی گشاده باشد و نفث الدم
بهم رسیده باشد بکار آید گل ارمنی گل مختوم طین شاموس کهربا شب یمانی بریان عصاره لحیة التیس گلنار و سماق بریان گلسرخ
اقاقیا جفت بلوط شاخ گوزن شادنج تخم لسان الحمل یعنی بارتنگ یا اکل این دوا آمیخته اگر تب دو درم ربع نبات با شراب
انگوری حامض دهند تا زود بموضع رساند و الا شراب به یا شراب مورد یا آب اطراف رز دهند دیگر باوآورد نفث الدم
صدری نافع است خصوصا یکدرم از بیخ آن دیگر صمغ عربی یکدانگ سید محرق سه دانگ با سفیده بیضه سرشته با آب سرد بخورند
دیگر عصاره ورد بارزه و عصاره شاخهای آن نفث الدم نافع است دیگر طلق با آب لسان الحمل حبس نفث الدم میکند دیگر
طین مختوم از راه تجفیف نفع میکند نفث الدم و هم نافع است بسل دیگر آب کرات بستانی مخلوط بخل و رقاق کند قطع میکند نفث الدم
و آن مخلوط بعسل نفع میکند جمیع بیماریهای سینه که از فضول باشد مفید است باوجاع صدر و قرحه ریه و تنقیه میکند قصبه ریه را دیگر
دو درم کشنیز خشک را با آب لسان الحمل خوردن حبس میکند نفث دم را دیگر کهربا سائیده نصف مثقال تا یکدرم خوردن حبس میکند
نفث دم را خصوصا که از سینه باشد دیگر مومیای بوزن سه جو در نبید جمهوری حل کرده دادن بند میکند نفث دم را که از ریه
باشد دیگر عصای الراعی یکوقیه قطع میکند نفث دم صدریرا دیگر صمغ عربی در روغن گل بریان کرده خوردن قطع میکند دم
که از صدر و ریه منبعث شود دیگر قلقل محرق مغسول نافع است نفث الدم همچنین قرن محرق اگر خورده شود و آب مفید نفث دم را
دیگر حب رمان را در آب باران کرده خوردن منع نفث الدم میکند و اگر پوست انار را بسوزانند و با عسل یا سفل صدر ضماد
کنند همین عمل کند دیگر شادنج از نیم درم تا یکمثقال با آب انار میخوش جهت نفث دم مفید است همچنین با سرکه هم و اگر یکمثقال تا دو
مثقال کنند همراه آب لسان الحمل بیست درم و جلاب پانزده درم بخورند قطع میکند نفث دم را که از نزله و غیر آن بهم رسیده باشد

دواهای که در نفث الدم که بسبب ترکیدن سرهای رگ سینه وریه از افراط سرمای سخت بهم رسیده باشد بعد فصد و شد اطراف
مسکن گرفتن در هوای معتدل بکار آید سنبل دارچینی سلیخه سعد قسط کندر زعفران مصطکی مروارید هر واحد یا مجموع با ادویه
قابضه مثل گل مختوم و گل ارمنی و صمغ عربی کتیرا و نشاسته و کهربا و بسد و شب یمانی بربان گلسرخ و گلنار و طباشیر و شاخ گوزن
بدهند و اگر ادویه حاره مذکوره در آب بجوشانند و دو درم از ادویه قابضه داخل نموده بدهند هم نفع دهد **دوای** ابلغ النفع
جهة نفث الدم که از قبیل صدری و معده باشد فقاع تلخ اگر موجود نباشد شیرین هم جایز است قدری واقر گرفته قطعی ساخته با یک
کف ورق لسان الحمل و یک کف لحیة التیس در آب بجوشانند تا عرق [illegible] برآید و بس صاف کرده چهار وقیه از این آب گرفته با سه درم
این سفوف بخورند حضض هندی دو ثلث یکدرم تخم ریحان بری یکدرم و نیم با عصاره لحیة التیس اقاقیا طین ارمنی طین قبرسی طین
مختوم هر یک دو درم کندر که با قشار باشد دو درم و نیم درونشاسته بزر لسان الحمل هر یک سه درم کوفته و بیخته سفوف سازند
و اگر این سفوف را در روغن بریان کنند و قدری نشاسته داخل کرده مثل قرص طی سازند و هر روز تا نشا قدری لعوق کنند هم مفید
است **دوای** نافع مسلولی که پوست در سینه او باشد و آواز او گرفته شده باشد هر صبح یکوقیه آب لسان الحمل با دو مثقال
روغن بنفشه یا بادام یا روغن مغز تخم کدو بدهند و بعد از سه ساعت کشکاب سرطانی با خمیره بنفشه در روغن بادام بدهند و بوقت
خواب لعاب بهدانه و صمغ عربی و گل ارمنی بدهند **دوای** که بمسلول مجرب است و آسانی می بخشد با بهی اینست که [illegible] سنگ را
در آتش گرم حل کنند و با شکر شیرین کرده تجرع نمایند همچنین لعوق اسفیج محرق خاصه که با زفت ملوث کرده سوخته باشند بسل نفث الدم
نافع است **دیگر** که بمسلول نافع است قنفد بری که آن را بفارسی خارپشت گویند از راه شده و تخفیف با نبض مفید است **دواهای**
هندی **دوای** که بسرفه بلغمی مفید است هر سونهته هرزه را با قند سیاه برابر کنار بدهند **دوای** که بسرفه صفراوی نافع است سونهته
سونهته با عسل بدهند **دوای** که از سبب صفرا و بلغم و باد باشد گوکهرو و اسگنده هر یک یکتانک عسل بیدام عنبرات دو دام هر روز
میل نمایند **دوای** که اقسام سرفه و ضیق النفس را نفع دارد بهکهول بهارنگی منقی ماهتی مرچ جمله برابر کوفته و بیخته بشهد آمیزند
وازده ماشه تا چهار ماشه بدهند **دوای** که جهة اقسام سرفه بلغمی تازه و کهنه و ضیق حدیث و مزمن مجرب و ممتحن است بیاورد
چرچره با برگ و شاخ و تخم و بیخ و همه را [illegible] که خاکستر شود و نیم سیر از این خاکستر در ده سیر آب بجوشانند تا یکسیر ماند نصف از این
خاکستر جوشیده با آب گرفته با دو نیم ماشه فلفل دراز کهرل کنند و حب بمقدار کنار دشتی به بندند یکحب هر صبح بخورد و نصف سیر آب
با خاکستر که باقی مانده در آن نیم سیر اجوائن انداخته نگاه دارد و وقت خواب یک کف بخورد و از روغن پرهیز کنند **دوای** که بسرفه و ضیق
النفس بلغمی مفید است اجوائن با پوست از گرد و غبار پاک کرده چهار سیر لهسن [illegible] سیر آب خالص سه چندان ظرف گلی انداخته که ثلث
ظرف خالی باشد دفن کنند و بعد هفده روز بر آورده عرق کشند و اگر خواهند عرق بوی سیر نداشته باشد یکسیر اجوائن دیگر در عرق مذکور انداخته
شب تر کنند و صبح دوباره عرق کشند بقدر یکتوله صبح و یکتوله شام بخورند **دوای دیگر** قوی تر جهة ضیق پاره گندک یک جو [illegible]
هر یک چهار دام در شیر زقوم که چهار دام باشد سحق نمایند و بهر [illegible] نمک دو دام داخل نموده باز سحق نمایند و با شراب تخمیر کرده [illegible]

در ستکهه پرکنند و در تهه آتش کمچ بیت با چکت وشتی بدبهند بعد از آن بجهناک بیخ کنیر هر یک بیمدام با شیر اکهه خمیر ساخته بالای سنکه مذکور
طلا نما بندند و در سنگهری آتش بدبهند و برآرند و سنکهه را با دودام فلفل سحق نموده نگاهدارند و نیم سرخ بخوردن بیمار دهند و بالای
آن قدری کافور بخورانند تمام شد دواهای هندی و درین باب الحال تتمه دواهای والیه یونانیه ادر باب دفع لفظ
فارسی است بعربی محیض و ترکی ایران و بهندی جهاجهه گویند چون بسلولین فایده بسیار می بخشید آوردن او اینجا ضرور دید ترتیب و
وزن خوردن آن انشاء الله تعالی در ملفوظ اخیر این مکتوب خواهد آمد بالفعل اجودیت و طبیعت و فواید دیگر آن اینجا نوشته میشود تا جهة
امراض بعضی اعضای دیگر آنها منعیت تذکره باشد بهترین آن تازه است که دهنیه او را اهتمام گرفته باشند در دوم سرد و در طرف
در دوم خالب پر سیوست مسکن غلیان خون محرک باه محرورین مشتهی و مسمن و مطفی حدت سموم حاره و جهة تپ ق و تشنگی معده حاره
والتهاب جگر و با غنیمت الحدید واطریفل جهة تقویت معده و دماغ کره تا سنگ و آهن تافته جهة اسهال حمود صفرا و خصوصا با طرانیثی و
قوابض و مطبوخ او با برنج و آرد جو بود داده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار و جهة تسمین وحد رتبه ق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل
با بیداد و در دق نان را زیاده از ده مثقال جایز نداشته اند و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ تنقیه تا سه مرتبه کرده خشک نموده با
شکر اندکی از آن رفع تشنگی و خواهش آب تا چند روز میکند و از اسرار مرتاضین است و دوغ در تپهای خلطی متعفن مسکر و دوا صلاح
آن قی و شراب سکنجبین سفرجلی است و چون در معده بارد ترش شود مورث دوار و غشی گردد و اصلاح او با قلا با جوارش تامست و یا قوقوا
جهة ... این در ادویه امراض بلغمی گذشته و یک نسخه آن بخدا و ندسل و کسیکه بسرفه خون برآرد و بسرفه صعب که شب بیقرار دارد و بخواب
رفتن نگذارد نافع است منقول از جلالی تخم کوکنار بالنگ سفید هر یکی سی درم خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یکی پنجاه درم سپید کوفته
بالصفدرم آب صاف بیزند تا دو بیست درم بماند صاف کنند پنجاه درم لعاب اسپغول صد درم منفتح با آب بیامیزند و بقوام آرند و یا قوقوا
نسخه ترتیب دیگر در شاهی چنین بنظر آمده کوکنار تازه را با تخم در آب بجوشانند و با اسا ختهه صاف کنند و شکر بقوام آرند و اگر تازه
نباشد تخم خشخاش کوفته یکشبانه روز در آب تر کنند پس بجوشانند و اگر قوی تر خواهند پوست آنرا از خشخاش سیاه بگیرند و قدری
بزرالبنج هم با آن بجوشانند و قلیلی افیون هم در آن حل کنند و بقوام آرند کلمه سهم از ادویه امراض صدریه در الفاظ رائیه مهمله است
رب الاس سرد و خشک است و نافع است جهة سرفه و سینه را نرم کند و قاطع دم و مقوی معده و دافع قی و اسهال کبدی بود و بگیرند
شیره مورد که آنرا حب الاس گویند از تازه آن کوفته شیره گرفته بجوشانند تا بقوام آید و بعضی جوشانیدن این را در دیگ سنگین
ماندن آب این را بچهارم حصه بعد طبخ قید کرده اند رب انار املیسی که عبارت از انار شیرین بیدانه است ملین ... سینه و
جلا و ملطف و دافع آلام صدر و سعال حار و مصفی صوت و مسمن بدن و منفذ طعام و مقوی جگر و دافع استسقای لحمی و فرفی و سوء القنیه
و یرقان و سیرزه خفقان و دافع جرب و حکه و نیکو کننده رنگ رخساره است و اکثار آن مفسد غذا و مرخی معده مصلحش مصطکی است و
ترتیب ساختن آن در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته رب انگور خوردن آن با انجیر و حلبه تنقیه قصبه ریه و ازاله سعال
و فرمن و اوجاع صدر کند در ملفوظ سوم ادویه امراض راس گذشته رب خشخاش بالسعال نفع دارد و نیز در ملفوظ سوم گذشته رب خشخاش

کثیر المنافع است جهت ربو و سعال و علل ریه و صدر و در ادویه نزلیه گذشته **رب السوس** گرم و خشک است در آخر اول جالی و تنقیه
و نافع سعال و قاطع عطش بلغمی و کاسر قوت ادویه حاره و طریق ساختن آن اینست بیخ مقشر سوس را که در حریر آن گرفته باشند
کوبیده با آب طبخ دهند تا قوت خود را باز دهد پس صاف کرده بیخ مقشر دیگر انداخته باز بجوشانند همچنین مکرر تا شش هفت بار عمل
کنند تا غلیظ شود و بعضی عصیر بیخ آن گرفته در آفتاب می دارند تا خشک شود **رشته** آنرا اکراهم میگویند و بتازی اطریه
بالکسر همزه و سکون طا و کسر را و فتح یاء تحتانی خوانند طعامی است که از عجین فطیر مثل خمیر طباریک میسازند یا بچه و قطایف و بزارا
نشاسته است و گاهی با گوشت و گاهی بغیر گوشت می پزند و در عرف اینجا آش مشهور است و آنچه از آرد گندم و روغن بادام
حریره و اسفاناخ و امثال آن ترتیب دهند و بپارسی ادماج نامند جهت سرفه و نفث الدم و خشونت حلق و سینه و قرحه امعا و مثانه نافع
و در مرخی معده بارده است و آنچه با کشک و بابست و ترشی ها استعمال نمایند بطی الهضم و مسدد و موافق ابدان قویه و مولد بلغم غلیظ و
مصلحش شیر و ادویه حاره است و آنچه از آرد جو ترتیب دهند جهت سل و تبهاء حاره و با ترشی جهت اخلاط صفراوی و تسکین حدت خون آنچه با گوشت
باشد کثیر الغذا و مرطب بدن و مسمن و با شیرینی کثیر الغذا و مولد خلط غلیظ است و آنچه از آرد برنج سازند سریع الهضم تر از آنچه از آرد گندم
و نشاسته سازند و قابض و مسکن است از گندم کثیر الغذا و از نشاسته بد و آنچه اقرب به صواب بهندی این رشته های عجینی را سیویان مینامند اکثر
بغیر گوشت میخورند اول این در ظرفی بر آتش میگذارند و میگردانند تا اندکی سرخ شود و از جاهای بر آید پس در آب جوش میدهند تا پخته
پس با شیر و شکر میخورند و این مقوی قوی است **روغن اجر** که بشربت زوفا خوردن دفع فضول غلیظه ریه کند و سود نفس نافع
وارد در ملفوظ دوم **روغن بادام** حلو خوردن آن جهت سعال مزمن و ربو و ذات الجنب نافع است در ملفوظ اول **روغن**
خشخاش خوردن آن و مالیدن آن بر صدر و نواحی آنرا و سر را سرفه گرم و تر را مفید است نیز در ملفوظ اول ادویه امراض راس
گذشته **روغن خیری** که گل شب بو را گویند و پنج قسم میباشد سرخ و سفید و زرد و بنفشی و سیاه و از مطلق او مراد قسم زرد است
و مراد از بری آن قسم سرخ و سیاه آنرا خیری خطای نامند بالجمله روغن خیری که بطریق روغن گل گیرند در دوم گرم و تر است
مالیدن آن و سعال بارد ساذج مفید بغایت محلل و سعوط آن مفتح سده دماغی و سود مقعد بر کام و شربا و حمولا مدر حیض و مخرج
جنین و طلای او جهت ورم رحم و مفاصل و تقویه سود و لعاب قرقره و تخم انجره چون بر کمر طلا کنند جهت تقویه باه و خوردن آن با مغز تخم
خیار برای حصاة نافع است و قدر شربتش تا چهار درم است **روغن سعتر** نافع است سینه و ریه و امراض آنها **روغن** [illegible]
انشاء الله تعالی در ادویه آنها الیه خواهد آمد نافع است بنفث الدم **روغن سوسن** که مالیدن آن بسعال بلغمی مفید است
روغن نعناع که جهت تحلیل ریاح در صدر و ربو نیز می آید بکار این هر دو روغن در ملفوظ سوم ادویه امراض راس گذشته **روغن**
قسط شحمی دو درم آن بعد تعریق در حمام بضیق النفس نافع است خاصه مداومت آن در هفته یکبار **روغن** [illegible] که جهت
مسلول بکار آید اگر تب نباشد و باشد و شیر خر به دهند و در طعام و نیز همین کنند و [illegible] اصل السوس مقشر [illegible] مغز فلوس خیار شنبر
سر یک سیر درم انجیره [illegible] عدد عناب سی عدد سپستان [illegible] عدد و پنج رطل آب بپزند تا ثلث بماند پس صاف کنند و مسکه روغن گاو [illegible]

و روغن کدو هر یک یکوقیه و نیم و مسکه بز و روغن بادام شیرین هر یک دو وقیه و روغن کنجد خالص که در وی نمک نباشد سه وقیه بیامیزند
و بپزند تا که آب برود و روغن بماند **روغن نرگس** بالیدن این استعمال بارد سادج و تقویه اعصاب صدری و تحلیل ریاح آن و تحلیل
اورام صلبه بارده عجایب مجرب است بعون الله سبحانه در ادویه امراض رحم بیاید **روغن نسرین** که آن گل سفید کثیر الاوراق
مشابه بتمام با گلسرخ است در براری جبال دو بیهم پیدا میشود و این را در صینی هم میگویند و بهندی سیوتی معروف است
حار یابس است حرارت این کم از حرارت یاسمین و زیاده از حرارت نرگس جمیع اقسام این منقی و ملطف است و روغن این که بدستور
روغن گل در نرگس گرفته میشود مسخن باعتدال و مقوی دماغ و بالخاصیه دافع ذات الجنب و شوصه بلغمی و سوداوی مضر باو [illegible]
تا مه این یکوقیه است **روغن یاسمین** که آنرا یاسمن هم میگویند و بهندی چنبیلی مشهور است دو قسم میباشد سفید و زرد و این
گفته که ارغوانی هم میباشد ترکیب روغن این استعمال بارد سادج و فالج و عرق النسا و امراض بارده اعصاب نافع است و مناسب
است به پیران و تسمیم خالص آن دفع مجرور **کلمه دهم** از ادویه صدریه در الفاظ سینه جمله است **سنجر بنیا** در ضیق النفس
و ربوی که بسبب خلط غلیظه باشد بکار می آید انشاء الله تعالی در ادویه معدیه بیاید **سفوف ابن سینا** استعمال میکرد
این را در اصحاب ربو و سعال عتیق و خناق [illegible] و انتصاب النفس زرنیخ احمر دو دانگ فضه کبریت خام یکدرم و ثلث درم زوفای
یابس پرسیاوشان زراوند مدحرج هر یک دو درم خردل ابیض سه درم ریشه [illegible] ملیح در آفتاب خشک کرده کوفته و بیخته با انجیر شکر
طبرزد آمیخته هر روز دو درم با یکوقیه شراب عسل یا شراب انجیر بخورند **سفوف سرطان** مسلول را بغایت نافع است
سرطان نهری سوخته ده درم طین قبرسی صمغ عربی تخم خشخاش سیاه مغز تخم خربزه هر یکی پنجدرم کوفته و بیخته شربتی یکمثقال با شراب
انار شیرین یا شراب خشخاش این نسخه مطابق اکثر قرابادینات است و صاحب تحفه سفوف سرطان را که مستعمل پدر خود نوشته همین نسخه
نگاشته مگر اینکه تخم خربزه را از آن ساقط کرده و بجای آن کتیرا سه درم نگاشته **سفوف طین** مسلول را از زمانی که طبع زیاده
نرم باشد مفید شد کندر پرسیاوشان هر یک پنجدرم صمغ عربی طباشیر گل ارمنی حب الآس هر یک ده درم شربتی سه درم و بعضی نسخها
کندر پرسیاوشان ربع جزو و دیگر اجزا یکجزو علی السویه نوشته اند و بعضی خرنوب شامی و مقل مکی افزوده اند و قند شربت سه درم
با رب الآس اگر سرفه شدید باشد با شربت خشخاش نگاشته اند و دیگر نسخ سفوف طین بعضی در ادویه قلبیه و بعضی در ادویه اسهالیه
بعون الله تعالی خواهد آمد **سفوف نفث الدم** کهربا صمغ عربی نشاسته هر یکی درمی گل مختوم بسد احمر گلسرخ هر یکی
دو درم شربتی سه درم **دیگر** جهة نفث الدم که بسبب جراحت علیقه و برجستن و بانگ زدن یا بر سینه افتادن بهم رسیده با فصد
و دیگر تدابیر بکار آید گل ارمنی دو درم شب یمانی زعفران هر یکی دو درم و نیم گل مختوم کهربا هر یکی سه درم شربت دو درم و نیم صبح
شام بخورند **دیگر** گلنار دو درم بسد کهربا هر یک سه درم کندر گل مختوم هر یک پنجدرم صمغ عربی هفت درم کوفته و بیخته شربتی
دو درم با رب بارتنگ **دیگر** اقاقیا ریوند چینی تخم حماض بسد کهربا طباشیر هر یک چهار درم تخم خرفه صمغ عربی کتیرا کشنیز
بریان شاخ گوزن سوخته نشاسته بزرقطونا بریان صمغ عربی هر یک شش درم گل قبرسی ده درم همه را با لعاب بزرقطونا

با لحمها آمیخته با شربت خشخاش و شربت عناب و بعضی میاه مناسبه بدهند **دیگر** جهة نفث الدم که از تیزی خون باشد بعد از فصد
و تغذیه بکشکاب و کدوی تازه و سرطان و استفراغ خلط موجب نافع است رب السوس سه درم بسد کهربا اقاقیا عصاره لحیة التیس
نشاسته هر یکی پنج درم صمغ عربی کتیرا هر یک شش درم تخم خشخاش سفید تخم خرفه تخم خیار شلغم گوزن سوخته برگ لسان الحمل خشک
هر یک هفت درم طباشیر گلسرخ گل ارمنی گل مختوم شادنج هر یک ده درم کوفته و بیخته هر صبح سه درم با آب ارزانه بدهند **سفوف**
نفث الدم مطابق اکثر مرا بادیها افیون دو درم بسد کهربا مروارید ناسفته خشخاش سفید رب السوس اقاقیا عصاره لحیة التیس
هر یک سه درم طباشیر گلسرخ گل ارمنی گل مختوم تخم خرفه شادنه عدسی مقشر هر یک پنج درم بزرقطونا مقلو سی درم بزرقطونا با همه را بکوبند
و بیزند و با بزرقطونا سفوف سازند شربتی دو درم با آب باران یا آب برگ خرفه یا آب اطراف زرد آلو اگر حرارت قوی بود کشنیز
سه درم درین نسخه بیفزایند **سفوف نفث الدم** که بسبب ترکیدن سر رگها از سرمای مفرط بهم رسیده باشد بکار آید گلنار
عصاره لحیة التیس حب الآس بلوط سلیخه بسد کوفته و بیخته شربتی سه درم با آب باران **دیگر** درین قسم جند بیدستر یکدرم و نیم
سنبل اقاقیا هر یک سه درم کهربا سه درم و نیم علک شادنج گوزن تخم کتان بسد گلسرخ هر یک پنج درم شربتی یکدرم و نیم در آب
باران یا در آب گلسرخ تازه **سفوفی** که سرفه را که با نفث الدم باشد مفید است منقول از شفاء الاسقام دم الاخوین
یک مثقال نبات پنج درم سفوف سازند **سفوفی** که نفث الدم و قروح سینه و مسلول و مدقوق نافع است
زعفران یکدرم صندل سفید دو درم سکر العشر طباشیر هر یک سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو عصاره لسان العصافیر
و در کامل صناعی این عصاره لسان الحمل بنظر آمده گل مختوم گل قبرسی هر یک چهار درم ورق گلسرخ تخم خبازی تخم خرفه هر یک
پنج درم صمغ عربی نشاسته کتیرا مغز بهدانه خشخاش سیاه تخم کاهو تخم خطمی هر یک شش درم کوفته و بیخته شربتی دو درم با بهدانه
کافور دو دانگ رماد سرطان بشراب خشخاش و شیره تخم خرفه **سفوفی** که سل و سعال و نفث و رقت خلطی و اسهال را نافع
است جهة منع نزلات حاره مجرب تخم خطمی گلنار اقاقیا هر یک دو درم مغز بادام سه درم کتیرا نشاسته صمغ عربی مغز تخم کدو
مغز تخم تربوز مغز بهدانه رب السوس طباشیر مغز تخم خیار گل ارمنی عصاره لحیة التیس هر یک چهار درم باقلا مقشر هفت درم
خشخاش سفید سرطان سوخته هر یک ده درم کوفته و بیخته شربتی دو مثقال با سه مثقال **سفوفی** نافع سعال بارد و مرطوب
بگیرند گوشت چرغ که طایری معروفست مملوح کرده خشک کنند و کوفته و بیخته تا سه روز هر روز دو درم با آب سرد بخورند همچنین کبوتر
مملوح او بهمدین باب ممدوح است **سفوفی** که بربو بسیار مفید است بزر البنج دو جزو فودنج جبلی حاما فلفل هر یک چهار را به ثعلب خشک
کرده پنج تخم کرفس ساذج هر یک هشت **سفوفی** نافع سعال و قرحه ریه صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر رب السوس هر یک سه
درم تخم خرفه تخم خطمی تخم خبازی هر یک پنج درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز حب سفرجل هر یک هفت درم خشخاش سفید ده درم کوفته و بیخته
هر روز دو درم با سه درم بخورند و بالای آن شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت نیلوفر بنوشند **دیگر** درین باب صمغ عربی را
در روغن بنفشه بجوشانند تا روغن جذب کند پس کوفته با شکر طبرزد بهم وزن صمغ آمیخته سفوف سازند **سفوفی** نافع

نافع سعال حار که لیّن طبع باشد حب الآس شاه بلوط خشخاش خرنوب شامی هر یک چهار درم صمغ عربی دو درم کوفته و بیخته
سه درم با آب سرد بخورند سفوفی که سرفهٔ گرم و حرقهٔ بول و بول الدم را نافع است کهربا دو استار کوکنار سه استار تخم خرفه صمغ عربی
تخم خشخاش از هر یک پنج استار کتیرا ده استار شکر سفید هم سنگ همه سفوف سازند شربتی یک درم تا هفت درم با آب سرد
سفوفات هندیه یعنی چورن در دمه و سرفه نافع است در ملفوظ سوم ادویهٔ امراض راس گذشته سفوفی که ضیق و سرفهٔ
بلغمی را نافع است مغز تخم بنبهل که اثر السعر لی جوز القی گویند کوفته و بیخته یک ماشه هر روز بدهند و اگر خواهند قی آرد سه ماشه بدهند
و اگر قدری تخم بنبهل و دو دانه مرچ با آب سایند طفل را بدهند بلغم سینه بقی براندازد دیگر که ضیق بلغمی و بادی را نفع کند سونهه
پیپل مرچ چیته ایلا پرناگ کیسر هر یک دو درم ریم آهن کهنه نیم سیر سفوف ساخته هر روز سه درم با شهد بخورانند دیگر که همین نفع دارد
لونگ ناگکیسر پوست [illegible] درم ناروان ده درم مرچ دوازده درم پیپل چهارده درم سونهه بیست و چهار درم شکر تری گنجی بست درم سفوف
ساخته سه درم هر روز بدهند دیگر که دمه و سرفهٔ کهنه را مفید است اردی اندراین یعنی تخم حنظل بهنگره دیودار گنده یک شسته
مرچ سونهه هموزن کوفته بیخته یک درم با شهد بدهند دیگر جهت کودکی و هر قسم سرفه که باشد نهار دار با برگ و بیخ خشک سازند و
کوفته و بیخته هر صبح یک کف بخورانند دیگر جهت سرفهٔ کهی رک یعنی سل و دق باشد که گل او سفید باشد و مسمی آبار و
بسوزند و از خاکستر وی کهار بگیرند و یک درم ازین کهار و گوند و کتیرا و ملهتی هر یک سه درم کوفته و بیخته با هم مرچ سوده برابر
و قدر حاجت بدهند دیگر سرفهٔ دق را نافع است مرچ تالیسر الایچی ناگکیسر ترج هر یک دو درم سونهه سه درم پیپل چهار درم
طباشیر شش درم نبات چند ادویه قدر خوراک سه درم دیگر که اترابان چورن گویند جهت سرفه و دمه و انواع زحمت سینه و اقسام امراض
کف و اجرکت قی و هم ساییدن گرسنگی گوارش طعام و باد معده و جمیع انواع ... و قوت باه و باد رکت و کت پت
جمیع حواس ظاهری و باطنی را قوت دهد تالیسر تج ترج تج الایچی ناگکیسر گل کنول سنگهاره پلوچن سندهی مرچ پیپل چترا برنهه را
آمله لونگ سرد زیره چیتر سفید کنکول تخم کنول هر دو موصلی کاکراسینگی تکمیقی چهرچرا انار دانه گل کیوره سفید سونهه الایچی
کلان کونهه کابهول این جمله برابر گرفته کوفته و بیخته با ریگ سوده با دو چند سحق نبات آمیخته با ساییده نگاه دارند و مقدار و یک درم
نهار با شیر بخورانند دیگر که جاتیلا چورن گویند از کتب هند جهت کاس یعنی سرفه و سواس یعنی ضیق النفس و اسهال و سنگرهنی و باد
و درد ... و استسقا و بات رکت و رکت پت و جمیع انواع امراض باد و بلغم جایپهل لونگ الایچی ترج دارچینی ناگکیسر کافور سپید سپی چندن
... تل یعنی کنجد تکرا آمله پالیتر پیپل سفید زیره سفید چیره سندهی با برنگ مرچ جمله برابر کوفته و بیخته برابر همه انداز ند برابر آن
سحق نبات داخل کرده هر روز سه درم تا چهار درم بخورانند اگر اشتها بتوانند خورد با شهد علوانسته بخورند سکنجبین نوع
آن جهت اسراض ... مجاری نفس و رفع ضیق کند سکنجبین عنصلی ربو و ضیق النفس و سرفهٔ بلغمی و انتصاب النفس را مفید است
و جهت مالیخولیا که مادهٔ آن بلغم با سودا مخلوط بود و جهت فالج و لقوه و عسر النفس و استسقا و برای تفتیح سده کبد و طحال و درد پهلو
و اسقاط اجنه نیز سودمند نسخهٔ متعارفهٔ آن در ادویهٔ فالجیه گذشته سکنجبین عنصلی نسخهٔ دیگر نافع بمنافع مذکوره تخم کرفس

زیره کرمانی قردمانا هر یک پنج درم زنجبیل رازیانه انیسون حلتیت عاقرقرحا فودنه دشتی هر یک ده درم همه را نیم کوفته در عسل
صاف چهار یک و سرکه عنصل پنج من خیسانید و یک هفته در آفتاب نهند بعد از آن بپالایند و نگاه دارند و پیش از طعام یک درم استعمال
نمایند سکنجبین بست در شفائی و در حلالی در ادویه ده درمی سنداب خشک و فلفل سیاه هم بنظر آمده و ترتیب ساختن سکنجبین نوشته
بگیرند مثلث صافی دو من عسل مصفی سه من سرکه عنصل ده من و همه را یکجا کرده یک من از آن گرفته با ادویه مذکوره نیم کوفته با هم کرده
یک هفته در آفتاب نهند بعد از آن صاف کرده در ظرف چینی یا آبگینه نگاه دارند **سکنجبین عنصلی** منتخب دیگر جهت ضیق و سرفه
کهنه که از رطوبت باشد و بهر قلع اخلاط غلیظه و تفتیح سده و صلابت سپرز پیاز عنصل یک رطل و نیم با کارد چوبین ریزه کنند و با نه
رطل سرکه با آتش ملایم بجوشانند تا مهرا شود و پس صاف نموده بازاء هر رطلی یک رطل و نیم قند اضافه نموده بقوام آرند و جمعی قردمانا این دو
زیاده کرده اند قردمانا دو درم تخم جرجیر کاشم هر یک دو درم و نیم ساذج هندی سه درم زنجبیل زیره کرمانی عاقرقرحا بیخ الجذب
زوفا خشک پودینه نعناع هر یک پنج درم سداب شش درم فلفل ده درم با عنصل بوزن مذکور در سرکه بخیسانند و بجوشانند و در صفوت جهت
جمیع علل عصبانی و امراض بارده مزمنه بغایت نافع است **سکنجبین عنصلی** نوعی دیگر که جهت ضیق و سرفه کهنه و مواد بلغمی و سوداوی
و تقویه دماغ و معده و تفتیح سده مشاکر بتجربه رسیده نعناع رازیانه بیخ سوسن کبود قردمانا هر یک سه درم زوفا یابس اصل السوس محکوک
گل گاو زبان پر سیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید هر یک پنج درم پیاز عنصل ده درم جمله را اندر صد و پنجاه درم سرکه و چهارصد و
پنجاه درم آب در شبانروز تر نمایند پس بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده با سیصد درم قند سفید بقوام آرند هر روز از پنج درم
تا ده درم با طبیخ پرسیاوشان مانند آن بنوشانند **سکنجبین عنصلی** نوعی دیگر که طبری در معالجات متوسط نوشته
بگیرند اسقیل یعنی پیاز تازه و قطعه‌ها بخورد بریده در ریسمان مثل قلاده‌ها ساخته در ظرف چینی کلان که نصف ظرف از سرکه انگوری
حاذق پر باشد بیاویزند چنانچه قلائد در سرکه منغموس باشد و ظرف را مطین کرده در آفتاب بیست روز بنهند پس بیرون آورده مالیده صاف
کرده و در قند در اندر خشته سه رطل از این سرکه یک درم حاو شیر و زوفای خشک و پر سیاوشان هر یک پنج درم اضافه کرده ملحوظ قوی دهند
پس صاف کرده چهار حصه از خل عنصل حل کرده بقوام شربت آرند و هر روز ده درم این شربت را با یک درم این سفوف بخورانند بیخ نصف درم
عاقرقرحا یک درم پرسیاوشان یک درم و ثلث درهم تخم کرفس دو درم و نیم زوفای خشک پنج درم کوفته و بیخته با هم و رب همه شکر
آمیخته بکار برند و اگر این دواها در ربو فلاح دیده نشود و معجونات قویه قلع ماده این باید کرد و مغنی که طبری در بنا... آورده ان شاء الله
در تکمله خواهد آمد **سوانس کاساری رس** که دوای هندیست جهت سرفه و ضیق بلغمی از دواهای آزموده اهل هند
هرتال یکدام منسل چهار دام هر دو را یکروز در آب گوکهرو دیگر در آب بالنه کهرل کرده در بالوجنتر در نهر آتش دهند و برابر دوا
سوهنه پنج سپیل که مجموع پنج دام باشد و برابر جمیع ترکند و موصلی سیاه کوفته و بیخته جدا دارند و یک سنج از رس دواهای دیگر
مقدار حاله مریض ممزوج کرده بخورانند و اگر تلخی کند مقدار اختیار نمایند که یک سنج رس داشته باشد سوطیر ادوای
هندی است و مکرر دیگر آن شده نافع است با وجاع [illegible] اگر خورده باشند [illegible] نافع است بقدر نصف درم

دم اگر مستعمل شود با آب عصی الراعی لسان الحمل سویق قرع نفع میکند بسعال و جرح صدر که از گرمی باشد سویق حب القطن
هم نافع است بسعال گرم قدر خوراک هر دو سه درم است کلمه یازدهم از ادویه صدریه در الفاظ شینیه معجمه است شراب الآس
نافع با امراض صدر و ریه قاطع نزف دم هر عضو بگیرند حب الآس تازه یک رطل و بکوبند و ثلث و عفص جید یک رطل و نصف نیم کرده
هفت روز بگذارند پس صاف کرده در آثار زجاج بردارند شربت آس جهة سرفه و قرحه ریه و اسهال و قسام بواسیر و قطع سیلان
خون و تقویه معده و امعا تخم مورد را با چهار مثل آن آب بجوشانند بعد از خیسانیدن و نیمکوب کردن تا ربع رسد و با وزن آن
شکر بقوام آرند همچنین است در تحفه و جلالی سرهم حرت آب جوشانده حب الآس نیم من شکر نوشته و هم نگاشته که اگر شیرین تر خواهند
یک من شکر کنند شربت آس موافق شفائی که سرفه با اسهال را نافع نوشته حب الآس بکوبند و بجوشانند تا مهرا شود و بیالایند
و بهر دو جزو از آن ده جزو قند سفید اضافه کنند و بقوام آرند و اگر قدری طباشیر سفید سوده بیفزایند بهتر باشد شراب
اسارون جهة صحیح ریه سفید است و انشاء الله تعالی در ادویه کبدیه بیاید شراب اصطرک که صمغ درخت زیتون است جهة
سعال و امراض صدر زعفران دو درم مصطگی دو وقیه اصطرک جید شش وقیه عسل بیست رطل شراب شصت رطل شربت اصطرک
نفع میکند بسعال بلغمی قوی بادام تلخ هشتاد عدد فرد انالو یا اصطرک هر یک شش درم ماذرین زعفران هر یک دوازده درم مرصاف
قند هر یک شانزده درم ملک البطم بیست درم عسل نصف قسط شربت قدر با قلای مصری شراب اصل السوس ساده
که جهة سرفه و بحة الصوت نافع است اصل السوس مقشر مرضوض یک رطل بگیرند و یک شبانه روز تر دارند پس با آتش نرم بجوشانند و صاف
سازند عسل ربع رطل قند سفید یک رطل رب عنب دو رطل اضافه کرده بقوام آرند شراب اصل السوس مدبر که سرفه کهنه و جمیع علل
سینه و ریه و جنبین و نزلات و درد حلق و بهر را نافع است و سده بگشاید و ادرار نماید مزاج این شربت معتدل است و باصحاب
تخیر مناسب زوفا خشک تخم خطمی تخم رازیانه انیسون هر یک ده درم پرسیاوشان خشخاش سپید هر یک بیست درم اصل السوس مقشر
شصت درم عناب سپستان هر یک صد دانه جمله را در چهارده رطل آب گرم تر نمایند بعد یک شبانه روز با آتش نرم بجوشانند که
ثلث بماند صاف ساخته قند سپید یک رطل رب انگور دو رطل آمیخته بقوام آرند شربت اعجاز از مولفات شاه ارزانی جنت مکانی
جهة سرفه تر و خشک و بواسیر ذوق مفید کتیرا صمغ عربی هر یک سه درم بهدانه پنج درم گل نیلوفر گل بنفشه تخم خطمی اصل السوس مقشر
از هر یک هفت درم عناب ولایتی بیست دانه سپستان کلان شصت دانه برگ اڑوسه یک رطل قند سپید دو رطل غیر از صمغ عربی و کتیرا
همه را بجوشانند و بطریق معلوم با قند بقوام آرند بعد آن صمغ عربی و کتیرا را کوفته و بیخته داخل نمایند و اڑوسه چنانکه از بانسه
کل که در هند مشهور و کثیر الوجود است شراب الافاویه نفع میکند درد سینه و پهلوها و ریه و هم نافع به حصر و نافض و ادرار میکند طمث را
و نفع میرساند مسافری را در سردی و ثلج و بکسی که کیموس غلیظ داشته باشد و صاف میکند لون را و خواب می آرد و تسکین جمیع اوجاع
کند خاصه مثانه و کلیتین ابرسا چهار مثقال قصب الذریره شش مثقال سلیخه هشت مثقال و در بعضی نسخها سنبل شش مثقال عود
هفت مثقال نیز داخل است همه را کوفته در خرقه کتان بسته در یک چلیته سلاقه عصیر انداخته در خم نگاه دارند هرگاه بوی افاویه ظاهر شود

غلیان ساکن شود و صاف کرده در ظرف دیگر بردارند **شراب افسنتین** منقی صدر و ریه است و دافع ربو و تمدد شراسیف [illegible]
در ادویه معدیه بیاید **شربت انار** منقول از صلابی نافع است مبلول و از صحاح اسهال صفراوی و دل را قوت دهد و خفقان را زایل
کند و شکم را ببندد و ضعف و قولنج و ادرار بول در گرداند آب انار شیرین بیست و پنج من آب سیب یکمن و نیم قند سفید سه چهار یک بعضی
قند سفید یکمن و نیم و آب سیب سه چهار یک میکنند بجوشانند تا بقوام آید **شربت انار** برای صاحب ذات الجنب آب سیب شامی
نیم من آب قصب السکر یکمن آب انار شیرین دو من مجموع را بجوشانند تا بنصف آید پس بقوام آرند **شربت انجبار** نفث الدم
اسهال دموی و سیلان طمث را نافع است و معده و جگر گرم را سود دارد منقول از شفائی اقاقیا دو مثقال صندلین ساییده هر یک
پنج مثقال انجبار هفت مثقال قند سفید نیم من شربت سازند **شربت انجبار** جهت تفرق اتصالی که در سینه و شش بهم رسد و حبس خون و
سیلان خون از جمیع اعضای باطنی و رحم منقول از تحفه صندل سرخ و صندل سفید سوهان کرده تخم خرفه و از هر یک دو مثقال [illegible]
پنج مثقال ریشه انجبار هفت مثقال جوشانیده با یکرطل شکر بقوام آرند **شربت انجبار** نفث الدم و تفرق اتصالی که در صدر
باشد بند کند و حبس خون کند از هر موضع که بود و در اسهال دموی نافع تر است و تقویت معده و جگر گرم نماید منقول از شرح [illegible]
صندلین سوهان ساییده هر یک چهار مثقال قرظ شامی پنج مثقال عرق انجبار هفت مثقال نیم کوفته با [illegible] در آب بجوشانند
و صاف کنند و بدو رطل قند طبرزد بقوام آرند شربتی از آن ده درم تا ده مثقال با آب سرد یا آب ورق بارتنگ یا افشره تخم
[illegible] بحسب مقتضای مرض بدهند و بعضی خرنوب نبطی و طراثیث هر یک بیست درم اضافه میکنند و عرق انجبار سی درم می اندازند
شراب برگ اترج گرم و خشک است تنگی نفس را که از بلغم پدید آمده باشد توسعه بخشد و خفقان را سود دهد برگ ترنج
تازه پنجاه عدد بگیرند و غبار که بر آن باشد بپارچه پاک کنند پس در ده رطل مثلث اندر ظرف پاکیزه تر نمایند تا یکهفته بعده صاف
کرده عسل مصفی یک و نیم رطل اضافه فرمایند و نیک بهم زنند و در زجاجی نهند و پس از سه روز استعمال کنند **شراب برگ ترنج**
نوع دیگر برگ ترنج پنجاه عدد در شراب کهنه صاف یا در جمهوری که [illegible] باشد هفت روز تر نمایند پس صاف نموده با صد و پنجاه مثقال عسل
کف گرفته بقوام آرند و بعضی از پوست ترنج بنسخه مسطور ترتیب میدهند و بعضی یکرطل پوست ترنج را در دویست و پنجاه مثقال آب
خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف کرده با یکرطل عسل بقوام می آرند **شربت بنفشه** که سرفه و ذات الجنب و ذات الصدر و
ذات الریه نافع است و سینه را نرم کند در ادویه صدریه گذشته **شربت بنفشه** منقول از تحفه که نقل از کامل کرده جهت [illegible]
و تسکین غلیان خون و تلیین طبع و تبهای حاره بنفشه تازه سه رطل بدستور شربت در سه دفعه در چهار رطل آب بریزند و بجوشانند تا
بپنج رسد با سه رطل شکر بقوام آرند و اگر شکر دو رطل کنند تلیین زیاده تر خواهد کرد و اگر بنفشه خشک باشد یکرطل او را جوشانیده با دو
رطل شکر بقوام آرند **شربت بنفشه** بنسخه دیگر که سرفه و سوزش را سود دارد تخم خطمی بهدانه صمغ عربی کتیرا هر یک ده درم بنفشه
تازه یکرطل جمله را در پنج رطل آب تر نمایند یک شبانه روز پس بجوشانند تا ثلث رسد پالایند و قند سفید یا نبات یکمن اضافه کنند و بقوام
آرند **شربت جالینوس** جهت ربو و ضیق النفس [illegible] شیرین حلبه مغسول هر یک جزوی در آب باران سه جزو بجوشانند تا [illegible]

مهرا شود صاف کرده عسل قدر کفایه داخل کرده بجوشانند و کف بردارند و چند روز بهم بخورند قدر خوراک یک تولچه است **شراب**
جاوشیر جهت عسر نفس و تحلیل کیموس غلیظ و دفع تخمه و تذویب صلابت طحال و برای فتق و شق معا و مغص آن و ادرار
بول و طمث و اخراج جنین و بهر رض عضل و وجع مفاصل بگیرند بیخ جاوشیر ده مثقال و کوفته با یک کیال عصیر در ظرف انداخته
دو ماه گذاشته مروق کنند و در ظرف دیگر نهند و استعمال نمایند **شربت حب الآس** ملفوظ شربت آس گذشته **شربت**
حرمل جهت سرفه رطوبی و ضیق النفس در ملفوظ سوم ادویه امراض راس گذشته **شربت حلبه** درد و ورم سینه
و نفث المده و قرحه صدر را نافع است و بیخ تخم هندی هر یک ده درم حلبه سی درم انجیر پانزده عدد عسل دو چند **شربت**
خشخاش که جهت اصلاح ریش سینه و شش و دفع درد سینه مفید است در خمیرجات ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته **شربت**
خشخاش جهت سعال خشک و سل و منع نفث دم و نوازل و سرفه که شب پیدا دارد تخم کاهو بزر البنج هر یک بیست درم خشخاش سپید
خشخاش سیاه هر یک صد درم در الضد درم آب طبخ دهند تا باز صد درم باز آید صاف نموده لعاب بزرقطونا پنجاه درم صمغ عربی صد
درم داخل کرده بجوشانند تا غلیظ شود **شربت خشخاش مدبر** قطع میکند نزلات را و ساکن میکند سعال را و منع نفث دم
مریض نماید بگیرند بزر البنج سفید قدر کفایه و خشخاش با پوست پنجاه عدد خشخاش را از کوکنار برآورده علیحده در یک یک غمره آنگرم یکروز
و شب تر کرده پوست خشخاش را بجوشانند تا ثلث از آب بماند پس صاف کرده نگاهدارند و خشخاش منقوع را با ریگ سائیده شیره بگیرند
و سر بهر وقیه از خشخاش بزر البنج چهار درم نیز سائیده شیره گرفته داخل شیره خشخاش کنند و جوش دهند جوش خفیف تا پنیر
حلیب بالا آید پنیر را صاف کرده علیحده دارند و در آب زلال آن سه صد درم شکر سفید داخل کرده طبخ دهند تا منعقد شود پس کم کم
از آب مطبوخ پوست در خورند پس پنیر خشخاش را ملعقه زده خوب حل کرده نیز داخل کنند و جوش قوی دهند تا مایه جذب
شود همچنین است در شفاء الاسقام میگوید مصنف که اگر آب مطبوخ کوکنار را و آب مغلی مصفی خشخاش را یکجا با شکر قوام بگیرند
شایسته خشخاش داخل کرده مرتب سازند هم باک ندارد و سهولت تیار میشود **شراب دوقو** نفع میکند بوجع صدر و جنبین
و سعال و حشا برانگیزد و هم مفید است بوجع رحم و ادرار طمث و بول نافع است و فتق معا بگیرند بیخ دوقو شصت مثقال و
نیم کوب کرده در یک جره عصیر انداخته دو ماه بگذارند باز صاف کرده بعمل آرند **شربت دینار** موافق نسخه جلالی که بذات الجنب
و ذات الریه مفید است انشاء الله تعالی با نسخهای شربت دینار دیگر در ادویه کبدیه خواهد آمد **شراب راسن** نفع میکند
به صدر و ریه و مدر بول است بگیرند بیخ راسن خشک پنجاه مثقال در خرقه بسته در شش کیال عصیر انداخته سه ماه بگذارند **شربت ربو**
کرد ربو را نفع کلی بخشند ترنجبین خراسانی صد درم زبیب طایفی منزوع العجم یک رطل انجیر سفید دو رطل همه را به هفت چند آب
بجوشانند تا ... را شود صاف کرده با نیم وزن عسل باز بجوشانند تا بقوام شربت آید قدر خوراک ده درم باشد **شراب تیانیج** موافق
کسی است که با آن سعال یا نزله و یا استسقا باشد و هضم طعام و قطع رطوبات سایله ارحام نماید و هم نافع است با سهال و ورم و
قرحه معا و جهت قرحه امعا احتقان هم شاید و مدر است و این شراب چون کهنه شود لذیذ الطعم میگردد دیگر اینکه صداع و سدد

و اسود این شد نقیض است از ابیض کمتر ند و تبایج با پوست درخت آن که را تبایج سرات نصف قوطولی و در یک تغار شراب
کنند و بعد چند روزی بعمل آرند و بعضی اطبا میگذارند در شراب تا آنکه غلیان آن ساکن شود پس میگیرند از شراب جهی اندازند
و بعضی میگذارند در شراب تا آنکه شراب کهنه گردد **شراب زفت** نفع میکند ربو و سعال و وجع صدر و قروحی که در بعضی
و هم نافع با وجاع کبد و طحال و رحم که بغیر حمی بود و هم دافع نفخ و اسهال و اختلاف مزمن مستحج و هاضم و جالی منقی باشد بگیرند
زفت رطب اول بشویند بماء بحر یا آب ملح چند بار تا آنکه آب صاف بر آید پس آب شیرین بشویند و دو وقیه از زفت در
قاقوس عصیر انداخته بگذارند تا که غلیان این ساکن شود پس با ظرف دیگر بردارند **شراب زوفا** نافع است جهت علل صدر و جنین ربو و
سعال کهنه و ربو و مدر بول و طمث و دافع مغص نافع بود بگیرند ورق زوفا و بکوبند و در خرقه کتان یا در یک بپیچند و یک سنگ هم با
به بندند تا فرو نشیند پس برکوفته از زوفا یک رطل سلافه عصیر گرفته در ظرفی انداخته چهل روز بنهند تا قوت زوفا در عصیر آید پس صرف
کرده در اوانی دیگر بنهند **شراب زوفا** که جهت سعال بارد صاحب منهاج آورده علک البطم یکدرم قطراسالیون ده درم
بیخ مهک زوفای خشک هر یک سه درم پرسیاوشان پنجدرم مویز منقی هفت درم شراب انگوری کهنه دو بیست درم ادویه را
در شراب بجوشانند و صاف کنند و هر صبح پنجدرم تا هفت درم با یک دانگ روغن مصطکی بخورند **شربت زوفا** که صاحب منهاج
در عناب آورده ایرسا دو درم زوفای خشک سه درم پرسیاوشان پنجدرم بیخ مهک شش درم انجیر زرد پانزده عدد و مویز منقی
دانه بجوشانیده صاف نمایند و با مثرودیطوس و شکر تبرزد بپزند **نوع دیگر** که سینه را از اخلاط غلیظ پاک کند بیخ کرفس بیخ
بادیان بیخ کبر هر یک سه درم زوفا چهار درم بجوشانند و با قند بقوام آرند **نوع دیگر** که سرفه بلغمی را نافع است و سینه و
ریه را از اخلاط پاک کند و ربو و ضیق النفس را سود دارد گل بنفشه چهار درم تخم خطمی تخم خبازی هر یک پنجدرم پرسیاوشان اصل السوس
محلوک زوفا یابس هر یک هفت درم انجیر سفید بیست عدد عناب سی دانه سپستان سی عدد هر یک پنجاه دانه بجوشانند و
صاف نمایند و بقند سفید یکمن بقوام آرند و بعضی فراسیون پنجدرم داخل میکنند **نوع دیگر** منقول از خط قلندر آگاه عفران پناه که جهت
دفع سرفه و ضیق النفس بود کهنه و سهولت براوردن بلغم از سینه مجرب است انجیر زرد سی دانه عناب سپستان هر یک پنجاه دانه بنفشه تخم
خطمی تخم خبازی فراسیون هر یک پنجمثقال پرسیاوشان هفت مثقال مویز منقی زوفا بیخ مهک هر یک ده مثقال پنجها و چهار انکوفته
شب در آب تر کنند صبح بجوشانند و صاف نموده بزرک بهدانه تخم مرو هر یک سه مثقال علیحده جوشانیده لعاب گرفته ممزوج
ده شکر تبری یک سیر عالمگیری داخل کرده بقوام آرند قدر شربت سه مثقال تا پنجمثقال با گرم با عرقهای مناسبه یا با لعابهای لائق
با حاجت بعمل آرند **نوع دیگر** تنگی نفس را سود دارد و سینه را از مادهٔ غلیظه پاک کند انجیر زرد هر یک ده عدد حلبه بوده فراسیون
پنجدرم پرسیاوشان هفت درم بیخ کرفس بیخ بادیان زوفای خشک اصل السوس هر یک ده درم قند یکمن شربت سازند
هم و بعضی پنجها تخم تربد دو درم برین افزوده اند و بعضی دیگر خشخاش پوست بیخ کبر هر یک دو درم بیخ سوسن آسمانگون
زراوند مدحرج پنجدرم اضافه کرده اند **نوع دیگر** جهت اوجاع سینه و سرفه کهنه و ضیق و نزله و صلابت معده و سده جگر

جو مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خربزه مغز بیته مغز جلغوزه اذخر سنبل الطیب تخم خطمی تخم کتان هر یک شش درم بهدانه انیسون تخم
رازیانه هر یک پنج درم بیخ رازیانه بیخ کرفس زوفای خشک پرسیاوشان هر یک ده درم عناب سپستان انجیر خشک بیخ سوسن اصل السوس
هر یک بیست درم مویز منقی سی درم بغیر از مغزها همه اجزا را نیکو کرده بجوشانند و با چهار رطل قند سپید بقوام آرند پس مغزها را نرم کوفته در
حل سازند **شربت زوفا حار** تخم کرفس تخم رازیانه بنفشه پرسیاوشان زوفای خشک هر یک پنج درم اصل السوس ده درم زبیب
منزوع العجم پانزده درم انجیر زرد پانزده عدد در جرد من آب بپزند تا بثلث آید صاف نموده بکار برند شربت سه وقیه **شربت زوفا**
ساذج ضیق و سرفه را نافع است زوفا یابس نه حب پاک کرده نیم رطل در آب بسیار گرم ترکنند یک شبانروز گذاشته بپزند و صاف نمایند
و عسل یک رطل و قند سپید یا شکر سپید چهار رطل آمیخته بقوام آرند **شربت زوفای صغیر** نافع است جهت سعال حار رطب کثیر تخم خطمی
بهدانه هر یک پنج درم تخم خشخاش سفید هفت درم مویز سرخ و اصل السوس هر یک ده درم انجیر ده دانه عناب بیست دانه سپستان پنجاه دانه
یک شب با دو من آب بپزند تا به نیمه آید صاف نموده هر صباح چهل درم با سه درم روغن بادام یا روغن بنفشه و پنج درم خمیره بنفشه بنوشند **شربت زوفا**
مدبر که بلغم غلیظ مجاری نفس بپزد و سینه را نرم کند و ضیق و سرفه را سود دارد تخم خطمی اصل السوس ایرسا هر یک ده درم حلبه چهار درم
رازیانه تخم کرفس هر یک پنج درم پرسیاوشان شش درم و در بعضی نسخها هفت درم است زوفای یابس هفت درم مویز منقی
سی درم انجیر ده دانه و در بعضی بیست دانه گلقند یک رطل قند سپید دو رطل بدستور متعارف شربت سازند شربتی از ده درم تا
پانزده درم با یک درم مغز بادام ملیح **شربت زوفای معتدل** معمول مجرب حکیم محمد تقی لاهوری بهدانه نیلوفر هر یک یک توله تخم حلبه
دو توله بنفشه پوست خشخاش تخم کتان تخم خطمی هر یک سه توله پرسیاوشان زوفای خشک هر یک پنج توله تخم خشخاش دو توله انجیر زرد
سی پنج دانه عناب سپستان مویز هر یک صد دانه عسل سفید نیم سیر عالمگیری قند سپید یا دو سیر عالمگیری شربت سازند **شربت**
سپستان سرد و تر است جهت سرفه و درد سینه و خشونت حلق و سینه و خراشیدگی آن و ذات الجنب و ذات الصدر
و ذات الریه و حمیات صفراوی و درد حلق و حنجره نافع است و شکم نرم کند و یبوست امعا را بشرط مداومت تا زمانی کثیر
بالکل زایل سازد و درد معده و امعا را که از یبوست ساذج یا ماده یابس بود ساکن نماید سپستان خوب فربه یک چهار یک
در ده من آب بجوشانند تا سوم حصه بماند بمالند و صاف کنند و قند سفید کمین آمیزند و بقوام آرند شربتی تا ده مثقال **شربت**
سعال سرفه کهنه را نافع است و سینه را از اخلاط پاک کند و ربو و ضیق را سود دهد انیسون نیم اوقیه سپستان بیست عدد
اوقیه مویز منقی دو وقیه انجیر سپید شش وقیه جمله را سه روز در قدری سرکه انگوری و آب تر کرده بجوشانند و صاف کنند
و عسل دو رطل اضافه نموده بقوام آرند دیگر جهت سعال بلغمی و ضیق رطوبی پرسیاوشان انیسون زوفای خشک و دینه? هر
یک ده درم اصل السوس محکوک بیخ رازیانه بیخ کرفس هر یک بیست درم مویز منقی صد درم انجیر سپید منقی بیست دانه سپستان
در دوازده رطل آب گرم یک شبانروز بخیسانند پس باتش نرم بجوشانند تا بنصف باز آید صاف نموده با فانیذ و عسل هر یک
رطل بقوام آرند و در اثنای طبخ صره از دارچینی و زعفران و سنبل هندی و مصطکی هر یک یک درم بیندازند و چون طبخ

بیک درهم و وقیه است ناشتا بنوشند **دیگر** سعال گرم و نزله حاره را نافع باشد و تلین سینه
رم اصل السوس سه درم عناب ولایتی پوست خشخاش مع تخم هر یک ده عدد شب در سه پاو آب تر کنند
بماند صاف نموده شکر تیغال یکدام عالمگیری آسیب ولایتی دو دام قند سفید هفت دام قوام کرده
بد هر روز ده درم تنها یا با بعضی عرقها بدهند **دیگر** که سرفه را بغایت مفید است سپستان صد دانه هر یک
یک دو توله بنفشه نیلوفر تخم خشخاش هر یک سه توله کوکنار دوازده عدد عسل و نبات بقدر حاجت شربت
بلغم بود سود دارد سپستان دو توله تخم کتان بنفشه حلبه هر یک سه توله همه را سوای سپستان بجوشانند و سپستان
رباقند شربت سازند **دیگر** جهت سعال گرم و خشک و تلین سینه و قطع عطش کثیرا صمغ عربی تخم
مغز تخم کدو هر یک نیم درم گل بنفشه بهدانه تخم خطمی هر یک ده درم عناب سپستان هر یک سی دانه
شبانه روز پس با آتش نرم بجوشانند تا ثلث آب جذب شود و مالایند با نیم رطل فانید و یک رطل قند
شربت عناب سرفه و درد سینه را نافع است و با شرا و آبله و غلبه خون را مفید عناب ولایتی یک رطل
بند بقوام آرند **نوع دیگر** ذات الریه را نافع است اصل السوس مقشر مرضوض بیست درم فلوس خیار شنبر
پاه درم عناب کرمانی منزوع النواه صد درم قند قدر حاجت **نوع دیگر** منقول از تذکره موافق نسخه
این نسخه را خطا میدانند جهت سینه و اسافل بدن و تسکین تشنگی و اطفای حرارت خون و آبله
قوت این دو سال است تخم کشنیز عدس بیخ کاسنی هر یک دو وقیه عناب یک رطل ...
صاف نموده بوزن آن شکر بقوام آرند **شراب عنب** سعال را نفع دارد و نهش هوام را مفید انگور
شسته شیره وی بستانند هر قدر که خواهند و بجوشانند تا که ثلث بماند و هم چندان شیره خام قند
بقوام آرند **شربت عود** منقول از تذکره که سرفه و ذات الجنب نافع است دو درم ملفوظ دو درم
سرابیون که ضیق و سعال را که سببش بلغم غلیظ بود نافع است مصطکی دارچینی زنجبیل هر یک دو درم
بادیان انیسون هر یک نیم درم اصل السوس زوفا یابس و بری پرسیاوشان هر یک ده درم
چهل درم انجیر سفید بیست دانه عناب سپستان هر یک صد دانه جمله را در بیست و چهار رطل آب گرم
با آتش نرم بجوشانند تا بنصف آید صاف کنند و با پنج رطل قند سفید بقوام آرند شربتی یک اوقیه تا دو
ملابیر که ضیق و سعال قدیم را نافع است اسطوخودوس انیسون هر یک ده درم فراسیون زوفا هر یک
راسن اصل السوس پرسیاوشان حب صنوبر تخم خطمی بنفشه هر یک شش درم تخم خیار تخم خربزه هر یک
شانند و صاف سازند و رب انگور نیم رطل قند سفید دو رطل آمیزند و بقوام آرند و آب سه لیمو
ن بیامیزند **شربت فواکه شیرین** جهت سعال و تقویت احشا و اصحاب تلیین طبع نا[illegible]

و نا نهتین هم موافق است آب انار شیرین آب به شیرین آب انگور شیرین آب امرود شیرین آب سیب شیرین همه مساوی گرفته با ثلث
آنها یا ثلث آنها شکر سفید بقوام آرند و اگر آب انگور علیحده جوشانیده تا ثلث رفته ثلثان بماند داخل کنند بهتر باشد
شربت قصب السکر که صاحب قادری در ادویه معدیه آورده و نافع سعال و شوصه و مقوی معده نوشته همان اجزا
دارد که شربت انار منسوخه ثانی جهت ذات الجنب نوشته شده مگر اینکه آب سیب شامی و آب نیشکر در اینجا مساوی نوشته شراب
قطران مسخن و ملطف است نفع میکند سعال عتیق را که باشد با آن نیز نافع است وجع صدر و اضلاع و وجع ریه و اخلاط
مسوق شروح جوف و نفس میکشد ده درم از شکر و ده درم میکند در روز هم را به بیرد ناقص او تقطیر مان تسکین میبخشد وجع از آن
گیرند قطران را و عسل را بهند با شیرین پس بلند بیاویزند سه روز صبح رقیه از آن یک رطل از عصیر عنب تازه و بگذارند تا بیاید لعاب آن
شربت کزبرة البئر عبارت از پرسیاوشان است نفع می بخشد سعال و تفتیح میکند سده طحال بگیرند پرسیاوشان سبز یک رطل
در آب گرم یک شبانروز بخیسانند و با آتش ملایم بجوشانند و صاف کرده با نیم رطل عسل و چهار رطل شکر بقوام آرند شربت لیمو
شلتوکی که در زمان شتا ساخته میشود و نافع است سعال و ترتیب ساختن این است که بگیرند شربت لیمو مصمغ که کیفیت آن معلوم
خواهد شد پس بیندازند آنرا در ظرفی کشاده دهن بلند بیندازند بر روی قلیل نبات سائیده و حرکت دهند و بگذارند همچنین هر روز
تفقد حال او کرده حرکت میداده باشند تا نبات در اجزای آن تداخل کند و بگذارند آنرا در اماکن بارده یا زیر آسمان پس اینک
شربت جامد مثل صمغ تازه از روی رنگ میشود شربت لیمو مصمغ نفع میکند ربو و سعال و ضیق النفس و اوجاع صدر
اشاره بآن در شربت لیمو مرکب در ادویه صدریه از مذکره کرده شده و ترتیب ساختن این از شفاء الاسقام حنفی معلوم شده
که اول شکر را جلاب غلیظ سازند پس بر هر رطلی از آن سه وقیه یا چهار وقیه آب لیمو انداخته یک جوش داده بردارند و صاحب
شفاء الاسقام نوشته که چون قوام این غلیظ تر از سایر میشود بنابرین مسمی بمصمغ شده شربت لیمو معمول شهر خشت و
ترنجبین با دهی و ملین جامع است منافع مذکوره را که در شربت لیمو مصمغ ذکر یافته شراب ماء البحر نافع است
ملبسی که در سینه وی قیح مجتمع میشود و تلیین طبیعت میکند و نفع می بخشد کسی که در طبیعت وی یبس باشد و نافع است
بحمی و باید که اجتناب کنند کسی که در معده وی و یا معاء وی قرحه باشد و طریق صنع این چنین وجه است بعضی در اوان عنب
عصیر عنب را باهم وزن ماء البحر ممزوج کرده میگذارند بعضی عصیر عنب را در آفتاب گذاشته آب بحری انداخته و بعضی عنب را از بیخ کرده
زبیب را در آب بحری خیسانند پس زبیب را برآورده و پس میسازند و عصاره آن بر وی آرند شراب منقی ریه منقول از
معالجات بقراطی ابرسام مخصوص بادریم زوفا خشک سه درم فطرا سالیون ورق گل بنفشه هر یک پنج درم اصل السوس محکوک کرده
درم همه را در شراب ابیض دو روز خیسانده کرده مالیده صاف کرده قدری عسل سفید و قدری ترنجبین و قدری فانیذ اضافه کرده
با آتش نرم بجوشانند تا بقوام جلاب آید کم بطریق تجربه تجویز کنند که تسهیل نفث و ترقیق ماده میکند شربت منقی ریه هم از کتاب
مذکور که تنقیه ریه از مواد غلیظه کند و ازاله سوء مزاج بارد آن نماید بگیرند عسل سفید که در آن کوفته و افسنتین و سعتر باشد و بریزند

بران آبی که دران زوفا و اصل السوس جوشانیده باشند مساوی عسل و حل نمایند بر سر آتش و کف از ان برمی دارند و ا
در برد و ثقل کف آن کنند و هر روز با شتا بقدر تحمل طبیعت بدهند **شربت نرجس** که ضیق و انتصاب النفس را نافع است
نرگس تازه سالم از عفونت پنج رطل در آب گرم بسیار یک شبانه روز تر کنند و با آتش نرم بجوشانند و صاف سازند و یک رطل قند با عسل
آمیخته بقوام آرند **شربت نفث الدم** امرود خشک ربع رطل حب الاس نیم رطل بر و ورد آب کدو و آب خیار و آب بادرنگ و گلاب
هر یک رطل یک شبانه روز بخیسانند بعده بجوشانند تا بثلث آید پس صاف کنند و باز بجوشانند تا بقوام آید و از آتش فرود آرند
و کهربا و بسد و صمغ عربی و طباشیر هر یک پنج درم سائیده با آن بیامیزند و نگاه دارند **شربت نیلوفر** که بسرفه و ذات الجنب و ذات الریه
و شوصه نافع است در ادویه مفرده گذشته **شربت هندی** منقول از تحفه جهت ربو و نفث الدم و برای خفقان و فواق و
و درد جگر و گرده و مثانه و رحم و معفص و قرحه امعاء و ورم سپرز و عرق النسا و درد کمر و مفاصل و تبهای دایره و گزیدن هوام
مجرب دانسته اند انجیر زرد و رازیانه از هر یک صد و پنجاه مثقال یک شبانه روز در سه وزن آب بخیسانند پس بجوشانند تا بثلث
رسد صاف نموده با شیره گل سرخ تازه سیصد مثقال قند سفید ششصد مثقال بجوشانند تا بقوام آید و صد و پنجاه مثقال
ریوند چینی که در گلاب تر کرده باشند و به پانزده مثقال روغن گرده گاو چرب کرده باشند در ان حل کنند از ده مثقال
تا بیست مثقال استعمال نمایند **شربتی** که ذات الجنب را مفید است تخم خطمی نیکو بهدانه کتیرا هر یک ده درم فلوس خیار شنبر بیست درم
بنفشه سی درم عناب مویز هر یک سی دانه سپستان پنجاه عدد شکر سیصد من علی الرسم بقوام آرند و روغن بادام بدهند **شربتی**
که انتصاب النفس را نافع است مصطکی سادج هندی هر یک شش درم شیح قیصوم فراسیون پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان و بیخ حبلی
سعد الف هر یک پنج درم انجیر سفید یک رطل همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا دو رطل باقی ماند صاف نموده عسل و سکنجبین هر یک یک رطل
داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند و کف بردارند و شربت سازند شربت بکوفته و لعوق با آب سرد **کلمه دوازدهم** از ادویه
صدریه در الفاظ ضمادیه مجمعست **ضماد ملین** که شوصه و انواع خراجات و خنازیر و قلع و عرق النسا و برای کسی که هضم طعام
نشود و نفع میبخشد و استعمال کرده میشود و جائیکه استعمال میکنند سایر اضمده ملینه افتیمون کمون از هر یک نصف قسط از و حلبه و
گندم آرد جو حب الغار زلطون خالا مادلن سود از هر یک قسط کوفته و بیخته با شراب کهنه در هاون بسایند و موم یک رطل زفت یابس
علک البطم هر یک چهار رطل بر آتش بگذارند و با هم کرده بکار برند **ضماد مشفی** که شوصه را نافع است کبریت اصفر چهار درم سکبینج هر یک نیم اوقیه موم
سداب سبز روغن حنا هر یک شش اوقیه صمغ صنوبر یک رطل و بعضی نیم اوقیه میویزج انداز ند **ضمادی** که در شوصه خراج بارد نافع است
بعد از استفراغ بحقن و تنقیه بطبیخ زوفا و غیر آن بکار آید سنبل شسته زوفا خشک مرمکی را تنقیح کنند بر ابر پیخ کرده بموم و روغن که از روغن
ناردین یا روغن قسط ساخته باشند آمیخته تضمید کنند **ضمادی** که در شوصه خراج حار یا در ورم ابتدا مفید است آرد جو سفید را با شیر قطونا و قدر
آب انار برسیم زده تضمید کنند **ضمادی** که در ضیق و ربو و سرفه بکار آید بابونه مرزنجوش اکلیل الملک صعتر تخم شبت کوفته و بیخته بروغن
بابونه بیاگرم ضماد کنند **ضمادی** که تسکین وجع ذات الجنب کند آرد جو اکلیل الملک پوست خشخاش کوفته بیخته با آب ضماد کنند ضماد دیگر

دیگر که تسکین الم ذات الجنب نماید بنفشه بابونه سبوس گندم آرد گندم تخم کتان همه را در آب بپزند تا مهرا شود پس بنفشه را بندوان را
با روغن بنفشه آمیخته با زیر گرفتن نقش گذارند تا غلیظ شود پس ضماد کنند و در بعضی نسخ تخم خطمی آرد حلبه آرد جو هم افزوده اند ضمادی
که نافع است در ذات الجنب جهت تسکین لهیب و تعدیل مزاج و ازاله حمره و تسهیل نفث بکار آید آب عصی الراعی آب حی العالم آب برگ خبازی
آب برگ بارتنگ آب برگ بزرقطونا آب شاخهای بزرقطونا آب شاخهای بزرقطونا همه را یکجا کرده خرقه ها بدان تر کرده پی در پی
بگذارند ضمادی که تسکین اوجاع ذات الجنب و ذات الصدر و شوصه و ذات الریه نماید گل بنفشه بابونه تخم شبت سبوس گندم تخم کتان
گل خطمی حلبه جو کوفته و بیخته در آب بپزند و در روغن کنجد آمیخته نیم گرم ضماد کنند و اگر حرارت بسیار نباشد خاکستر درخت انگور و تخم علیق
نیز بیفزایند ضمادی که بجهت تسکین الم جهت تسهیل نفث و انضاج و تحلیل بکار آید بنفشه خشک صندل سفید آرد جو خطمی نخاله
حواری اکلیل الملک مساوی کوفته باریک بیخته در موم روغن که از روغن بنفشه ساخته باشند حل کرده ضماد کنند و اگر احتیاج تحلیل و انضاج
زیاده باشد زیاده کرده شود و آرد باقلا آرد حلبه تخم کتان ضمادی که ماده ذات الجنب و ذات الریه بپزد و درد ساکن کند بنفشه خطمی
بابونه هر یک جزوی آرد باقلا آرد جو هر یک یک جزو و نیم اصل السوس مقشر دو جزو کوفته و بیخته با موم و روغن بنفشه یا روغن کنجد سرشته
برنهند و اگر حاجت تحلیل زیاده بود تخم کتان دران افزایند و با نضج ضماد نمایند و اگر حرارت بسیار نباشد بدل روغن بنفشه
روغن سوسن یا روغن نرگس کنند و اگر حرارت قوی باشد بدل تخم کتان برگ نیلوفر و کدوی تازه بکنند ضمادی که در ابتدای
ذات الریه بکار آید صندل سفید آرد جو کوفته و بیخته با آب حی العالم و آب عنب الثعلب و آب بقلة الحمقا خمیر کنند و قدری روغن بنفشه
بیامیزند و ضماد کنند ضمادی که در ذات الریه زمانی که ماده خام باشد بکار آید برگ کلم برگ ازیانه کوفته ضماد کنند
ضمادی که در ذات الریه زمانی که در وی نضج یافته باشد و نزدیک انفجار باشد بکار آید و باید که بعد از سایر تدابیر و تضمید برگ
کرنب و یا ازیانه تر استعمال نمایند آرد جو اکلیل الملک حرف انجیر خشک در شراب شیرین سفید بپزند تا مهرا شود پس ضماد کنند و اگر خواهند که
قوی تر شود سرگین کبوتر و نطرون بقدر حاجت اضافه کنند ضمادی اسفنجی مطبوخ در سرکه جهت ورم ریه نافع است ضمادی که هرگاه
از صاحب ذات الجنب صاحب شوصه بیتراپل شود و ماه عشره باقی مانده باشد مستعمل میشود و بگیرند اطراف سلق و اطراف [illegible] باهم دو درم کوفته
در روغن کنجد بجوشانند و آرد جو و خطمی و ورق لوز و بنفشه کوفته و بیخته و آمیخته ضماد کنند اگر نفث برآمدن شروع کند بهتر والا
این ضماد بعمل آرند بگیرند خردل نیم جزو انجیر سیاه یک جزو بابونه دو جزو هر یک علیحده باریک سائیده در آب بیخ خطمی گداخته مثل
خبیص ساخته ضماد کنند که این ضماد تلیین و ترقیق ماده کرده بسطح جلد میکشد و قرحه می اندازد و اگر ازین ضماد انجذاب ماده بسطح جلد
نشود محاجم کبار برنهند ضمادی که نضج دهد ماده غلیظه لطیفه الانضاج و مایل به حرارت را که در صدر بهم رسد بعد عمل [illegible]
تدابیر ذات الریه و ذات الجنب بعمل آرند پیاز نرگس کوفته باریک ساخته چهار درم علک الانباط بیخته درم دقیق باقلا دقیق خطمی خروع کوفته
باریک کرده هر یک شش درم دقیق حلبه دقیق بزرکتان روغن بنفشه روغن سوسن روغن نرگس هر یک ده درم علک را در روغنها بگدازند و دیگر
بیفزایند و بهم کرده ضماد کنند دیگر درین باب حلبه بزرکتان هر یک نصف جزو خمیر پیاز نرگس هر یک جزوی بیخ خطمی تخم مرو هر یک دو جزو

خمیر و بسیار نرگس خوب باریک بسایند و دیگر دواها کوفته و بیخته همراه و طبیخ انجیر بیالایند و بر موضع درد ضماد نمایند ضمادی نافع
به نزف الدم که از ریه و صدر باشد و از ضربه خارج اذیت بانها رسیده باشد اقاقیا صندل سفید گل ارمنی مغاث صبر هر یک بقدر
حاجت گرفته با آب برگ آس ضماد کنند ضمادی که در نفث الدم که بسبب ترقیدن عرق یا جراحت سینه و شش بهم رسیده باشد سود
دارد پوست انار و اقاقیا کندر رامک و آرد جو گلنار گرد آسیا برگ مورد اطراف زرخهای قسب کوفته و بیخته روغن گل یا روغن مورد
آمیخته بر سینه ضماد کنند کلمهٔ سیزدهم از ادویهٔ صدریه در الفاظ طلائیه مهمله است طلائی که جهت درد و کوفتگی که از ضربه و سقطه
که بر سینه یا بر عضوی دیگر رسیده بکار آید باش لادن گل ارمنی هر یک ده درم صبر سماق زعفران هر یک سه درم بگلاب و آب گرم
مورد بسرشند و طلا نمایند و اندر اعضای عصبانی قدری شراب و روغن نرگس آمیزند طلائی که در ضیق و ربو بخاری
و دخانی بکار آید بنفشه نیلوفر صندلین همه را سائیده در گلاب و آب به و آب سیب و آب امرود حل کرده قدری کافور افزوده
طلا کنند طلائی که ماده ذات الریه را نضج دهد اول موم روغن بنفشه یا بادام بگداخته الدلیس سه مرغ و لعاب خطمی اضافه کنند و
بیخ بابونه و خطمی و بیخ مهک و خبازی بستانی زیاده کنند و بیخته بعمل آرند طلائی که نفث الدم را مفید است اقاقیا
تطباشیر کندر عفص گلنار مرصاف صمغ گل ارمنی افیون برابر کوفته و بیخته اقراص سازند وقت حاجت بر سینه طلا کنند و این
جهت نزف الدم دیگر اعضای هم بکار می آید برای نزف معدی بر معده و برای نزف معوی بر سره و جهت نزف مثانه بر عانه و جهت
رحم بر قبل و عانه طلا نمایند و قبل را بدان احتقان هم فرمایند طلائی که مانع سرفه باشد و قاطع ریزش نزله پاره بگیرند گل
گل ارمنی و آنرا با لسان الحمل خمیر کرده بر سرکه حلق کرده باشند و بر پیشانی طلا نمایند همین فعل میکنند تبخیر دهن خلاف
خشخاش و پوست انار مرضوض ساخته با ورق آس جوشانیده باشند از راه تقویه دماغ و تغلیظ ماده منع نزلات میکنند
که سرفه را که از آماس جگر باشد سود دارد سنبل نیم درم ریوند چینی یک درم صندل سرخ صندل سفید بابونه اکلیل الملک
تخم کشوث برگ نیلوفر هر یک دو درم گلسرخ چهار درم بنفشه گل خطمی آرد جو از هر یک هفت درم کوفته و بیخته با آب کاسنی و بید
مشکی که سرفه را که با تپ و آماس جگر باشد سود دارد و نفخ را بشکند و مزاج گرم را باصلاح آرد اسارون سنبل سعد
ریوند ملک بیخ سوسن هر یک دو درم صندلین هر یک دو درم و نیم بابونه اکلیل الملک گلسرخ تخم کاسنی تخم کشوث هر یک
گل خطمی هر یک یکدرم کوفته و بیخته با آب کاسنی و گلاب طلا کنند کلمهٔ چهاردهم از ادویهٔ اغذیهٔ صدریه در
معجمه است غذائی که در خشونت قصبهٔ ریه و در سعالی که ازین سبب بهم رسد بکار می آید البیضی نیمبرشت است که گذشته
نیمبرشت مسکه تازه هم ازهمین قبیل است غذائی که در سعال بارد یابس خصوصاً در شتاء و بعد سعال بهم رسد بکار آید
فول با آب نخاله و روغن بادام و نخود آب و چوجه کبوتر با شبت و دارچینی و خولنجان غذائی که در سعال بارد
مفید است نان خشکار و گوشت دراج و تیهو و کباب مطبخ بسرکه و زیت و مری و سعتر و کمون با نخود آب زیت و
خولنجان است و سماک مالح معمول بخردل و ملح با سرکه و مری و زیت و خردل و کرات شامی مسلوق نیز سودمند است

است غذای که در سعال تر حار می آید بکار ماء الشعیر مطبوخ بعناب و سپستان و کثیرا و مانند آن و نان سمیده بشیر خشخاش و مغز بادام و حسوی که
از اطریه و دقیق عدس ساخته باشند و مزوره ماش و قرع و عدس است غذای سعال گرم که با تپ باشد ماء الشعیر مطبوخ به سپستان یا مخلوط
بخمیره بنفشه و مقطر با روغن بادام شیرین و روغن کدو و مزوره اسفاناخ یا مرق یا خبازی بروغن بادام یا شیره بادام و نقل یا سپیلوق بروغن
بادام و رب انار شیرین یا حسوی ماش که آنرا بهندی مونگ گویند نافع است بسعال و نزلات غذاهایی که در ضیق و ربو محتاج الیه است در
اوایل آسیه باقلی و نخود و آب باشکر و آش جو یا عسل قدری نان است بشیر امراق فراریج و شوربای دیک خصوصا هرم بشیر فروج مطبخه
و مزوره با آب زیره مثل اجهی و کرویا یا فراخ حمام نواهض یا شوربای عصافیر و کبک و دراج و تدرو و خرگوش و آهو و ایل و گوشت
قنفذ و از بقول نعناع و سداب و کرفس و شاه سفرم و بادروج و سلق با جزدل و مثل آنها است علاسیه که بدل سلق لسان الحمل در آن
انداخته باشند مفید است بر بوی که از غلبه خون و مزاحمت عرق عظیم ریه را بهم رسیده باشد غذاهایی که در ذات الجنب و
ذات الریه بکار آید نسبت در اول آش جو با شکر و بعضی اشربه مناسبه با مغز نان سمیده در آب سرد و حلی با شکر یا شراب نیلوفر و حریره
بادام و اسفاناخ و ملوخیا و خبازی و قطف است اگر اشتهای قوی باشد و حریره نخاله با شکر طبرزد و روغن بادام و حریره متخذه
از شیره تخم خیار و خیار بادرنگ و کدو با شکر و روغن بادام و بعد انحطاط حمی مسکه و شکر بدهند تا اعانت بر نفث و تنقیه کنند و حمص را
زیاده کنند اگر طبیعت لینت داشته باشد حریره کعک و بادام مقشر مقلو و بعد سابعه اگر قوت ضعیف باشد فراریج با شعیر مقشر و
کشنیز سبز و شوربای فراریج و اگر حرارت قویه نباشد و قوت ضعیف حسوی بیضه نیمبرشت بدهند غذاهایی که مسلول را علیها و
معمول است حسب نسبت حسا معمول از نشاسته و شیره خشخاش و شکر طبرزد و روغن بادام و شیر و لحوم جدی و اکارع حملان معمول به برنج و ماش
و کدو و اسفاناخ و قطف و دجاج و فراریج و تیهوج معمول بماش مقشر و اسفاناخ و حسا معمول از اطریه و مرق و اسفیدباج است و هم
این غذا بعد فصد و تنقیه اگر حاجت بآن باشد بسیار مفید است جو مقشر آرد و باقلا نشاسته کثیرا بهدانه سرطان ماده پاک کرده
بپزند و صاف کنند و روغن مغز کدو و شیرین و قدری شکر داخل کرده بخورند و اگر ام مسلولین ندبول کنند اول بر فور بعضی حسوهای که نافع
است مثل قوقلین و شیرابق یا با مغز داده و در آن فاتر نشانده و بعد خروج از آن تدهین بروغن بنفشه و نیلوفر کرده رخصت داده
وقت نصف نهار غذا با سفیدباج فراریج که بماش مقشر و قطف و خبازی و اسفاناخ و روغن بادام شیرین ساخته باشند
ملبند و اطریه کوفته در سفیدباج انداخته بدهند و حریره از مغز نان سمیده و شکر طبرزد و روغن بادام شیرین و زرده بیضه
نیمبرشت و خشخاش تازه کوفته منقوع بگلاب با شکر طبرزد بدهند و اگر ام مسلولین با اسهال انجامد غذا از فروج و تیهوج
بماش مقشر بریان و یا از زرده بیضه مسلوق و برنج سرخ و جاورس پخته ور اکوفته به شیره بادام مقشر بریان پخته ملیا بدو انجه
اکثر العمل آمده و نفع نمایان بخشنده برنج سرخ است که آنرا اول بر قدری روغن مسکه یا روغن بادام بریان کرده باز بآب
قدر کفایت مهرا پخته با رب به یا شربت حب الآس داده باشند غذاهایی که با صحاب نفث الدم لایق است غذاهایی است که خون را
لزوجه بخشند چون شوربای اکارع و اکارع مطبوخه و حلوه و کروش مشویه و زرده بیضه نیمبرشت که دم الاخوین و کهربا و کلنار یا لیمه

بران باشیده باشند و اطریه خصوص آنچه با عدس مطبوخ باشد و چون عدس مع عناب و انجیر از نشاسته و خشخاش مصنوع باشد از
بقول بقلهٔ مبارکه حتی کرفس و بادیان و اسفاناخ و آب آن نیز مفید است و بادروج و ملوخیا و حماض بری است و تا ممکن باشد که غذا
غذا قوی الفعل نتوانند بود و اقتصار بآش جو کنند خصوص آنکه مطبوخ بعدس مع عناب و سفرجل و لسان الحمل باشد و اکتفا بخبز مغموس
در آب سرد و سویق و زحلبه کنند و اگر کشکاب جو در آب کدو و تازه سبز بزر صواب باشد و مزوره کدو و خیار و ماش مقشر و دوغبا که از دوغ
گاو و کوار مصنوع باشد و مزوره اسفاناخ بروغن بادام و مسکه نیز مناسب است و مزوره سماق و انبرباریس و حب الرمان و حماض ترنج اگر
سعال نباشد نیز موافق اینهاست و ترک لحم درین مرض واجب است خصوص که با تب باشد و اگر خوف ضعف باشد اغتذا بگوشت جدی
مطبوخ بخیار و لسان الحمل و گزبره و ورد و گوشت دراج و تیهو و کبک و دجاج و فراریج مطبوخه در حوامض و عفوصات نیز جایز شمرده اند
و در نفث الدم امتلائی دو روز یا سه روز اول ترک غذا اولی است و البان جوشیده جهت تغریه مانع است اگر تب نباشد و بهتر سمک
رضراضی شدید المنفعت و از فواکه سفرجل و تفاح و عفوصه و قبض داشته باشد اگر نفخ نبود باید داد و عناب تر و حب الآس و خرنوب هم
مناسب است و کنجد و خرما و جمیع حلاوت مضر ایشان است غرغره که اختلاج و ارتعاش عضله ریه را نفع دارد و ایارج فیقرا و جوز
زنجبیل عاقرقرحا میویزج فوذنج سعتر اصل السوس بوزیدان کبر کوفته و بیخته بعسل غرغره کنند و فرق در اختلاج و ارتعاش عضله ریه
آنست که در اختلاج لجلجه در کلام می افتد و دوام نمی باشد بخلاف ارتعاش که در وی کلام مرتعش و لرزان بود و دوام دارد و غرغره
سرفه و ضیق را که سبب آن نزله باشد سود دارد گلسرخ خرنوب شامی گلنار در آب بپزند و بعد از خواب غرغره نمایند و غرغره
بطبیخ کوکنار و دیگر چاشت باید بسفور غرغره سرفه مزمن را که از غلبه بلغم بود مفید است و کام اگر فرو آمده باشد سود دارد و چاره
نزلات است انار دانه ترش سماق مازو هر یک جزوی نیکو کوفته در شیر تازه تر کنند یک شبانروز پس صاف کرده بکار برند کلمه پانزدهم
از ادویه صدریه در الفاظ فائیه است فالوذج بپارسی پالوده گویند غذای صالح است جهت صدر و آلات آن کثیر الغذا
بطی الانحدار است خصوص آنچه از آن معقود باشد و مضر معده و آنچه از آن با شکر و روغن بادام سازند معتدل است و مناسب نیز [illegible]
[illegible] آن مورث سدد جگر و مصلحش سکنجبین و آنچه از عسل سازند مناسب مشایخ و مبرودین است و محتاج باصلاح نیست فقاع
که از جو یا برنج باشد اسهال [illegible] نافع بسرفه اصحاب دق نوشته اند فلونیای پارسی که نفث الدم هر موضع نافع است و در ادویه
صدریه گذشته فلونیای رومی طرسوسی موافق نسخهٔ قانون نافع است نفث الانصباب [illegible] راوسل و ضیق النفس
مخوف را و سعال و نفث الدم و خوانیق و نوازل منحدره و قئ الدم و خواق و [illegible] و طحال و جمیع اوجاع خصوص وجع
قولنج را و [illegible] سنبل عاقرقرحا هر یک یک مثقال زعفران پنج مثقال افیون ده مثقال فلفل سفید بزر البنج هر یک بیست
مثقال عسل منزوع الرغوه قدر شربت یک حمصه تا باقلا فایده کلمهٔ شانزدهم از ادویهٔ صدریه در الفاظ قافیه است قرص [illegible]
نافع است سعال که با اسهال باشد صمغ عربی بیخ القصب [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] حب الآس خشخاش سفید هر یک
[illegible] درم کوفته و بیخته بلعاب بزرقطونا قرص سازند شربتی [illegible] درم قرص ابن سیار قطع نفث الدم از هر موضع که باشد و تنقیهٔ صدر از

ازموده کنند را انبج کند ریوند کهربا عصاره لحیة التیس برابر کوفته و بیخته بسرکه خمیر کرده قرص سازند و بقدر حاجت بدهند و اگر کنند که
بالای آن سرکه قدری تجرع نمایند و اگر از سرکه مانعی باشد بچیزی دیگر که مناسب باشد تناول فرمایند **قرص انبرباریس** جهة
سعال و درد جگر و تپ و تشنگی لک ریوند چینی هر یک یکدرم بزر القثا بزر الهندبا مصطکی طباشیر زعفران سنبل غافث رب السوس
ترنجبین هر یک شش درم انبرباریس دوازده درم گلسرخ شصت درم کوفته و بیخته قرص سازند **قرص بارد** سرفه را سودمند بود
و تپ را که معاودت کند مقاومت نماید رب السوس نشاسته کثیرا صمغ عربی از هر یک یکدرم ورق نیلوفر یکمثقال طباشیر تخم خرفه
تخم خشخاش تخم کاهو هر یک دو درم تخم خیارین تخم کدوی مقشر هر یکی سه درم کوفته و بیخته قرص سازند شربتی دو درم با کشکاب و شربت
بنفشه **دیگر** سرفه و آماس جگر را مفید بود لک مغسول نیم درم ریوند چینی یکدرم طباشیر مثقالی تخم کاسنی بادیان تخم کشوث
هر یکی یکدرم و نیم تخم خرفه تخم خشخاش صمغ عربی رب السوس هر یکی دو درم تخم خیارین تخم کدو هر یکی سه درم شربتی دو درم با دو سپستان
شربت خشخاش **قرص کهربا** جهة نفث الدم که عقیب سعال شود نافع است و قی الدم را مفید کهربا بسد شادنج هر یک یکدرم
نیم رب السوس دم الاخوین نشاسته بادیان هر یک دو درم صمغ عربی گل ارمنی هر یک چهار درم قرص سازند و سه درم از وی بگیرند و یک
دانگ بزر البنج سفید مسحوق آمیخته بخورند **دیگر** جهة نفث الدم طین شاموس بسد گل سرخ افیون هر یک دو درم بزر البنج کندر هر یک سه
درم کوفته بعصاره لسان الحمل یا دوغ قرص سازند **دیگر** جهة بند کردن خون و علاج سیل بعد فصد باسلیق و سکون موضع
خشک و بعد تجرع سرکه اگر خون در ریه تجمع شده باشد بکار آید و اسهال خون را باز دارد جلنار یکدرم صمغ عربی کثیرا گل مختوم هر یک
سه درم کندر اقاقیا گلنار هر یک چهار درم بسد ده درم شربتی دو درم و در چاپی نوشته که صواب چنین می نماید که دار چینی در این
نسخه تصحیف است بجای آن ریوند چینی باید **دیگر** راوند یکدرم و نیم دوغ محرق خشخاش سفید خشخاش گلسرخ طباشیر گلنار
اقاقیا عصاره لحیة التیس هر یک دو درم قرن ایل محرق دو درم و نیم کهربا بسد هر یک سه درم طین ارمنی چهار درم تخم خرفه مقشر
درم قرصها بسازند هر قرصه یکمثقال **قرص بنفشه** که جهة خشونت سینه و سرفه و ذات الجنب و سل عجیب است و در اسهال صفرا
ده درم سقمونیا مشوی یکمثقال رب السوس کثیرا نشاسته هر یک یکدرم کوفته و بیخته بلعاب اسپغول که ماخوذ بجلاب باشد اقراص سازند
شربتی یکمثقال **نوع دیگر** که بذات الریه نافع است بنفشه تخم خطمی تخم خیار زه مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مغز تخم کدو رب السوس
اکلیل الملک کثیرا کوفته بلعاب تخم کتان قرصها بسازند و بشراب شکر بدهند **نوع دیگر** جهة سرفه که با تپ باشد بنفشه مغز بادام
شیرین مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیار گلسرخ کثیرا هر یکی پنج درم رب السوس گل ارمنی نشاسته هر یکی سه درم مصطکی
سنبل یکدرم خیار چنبر سه درم است اقراص سازند شربتی یکمثقال با جلاب یا کشکاب **نوع دیگر** جهة سرفه که با تپ و قبض طبیعت بود
بنفشه ده درم مغز بادام مغز تخم خیار هر یکی پنج درم کثیرا رب السوس هر یکی چهار درم خیار چنبر سه درم است اقراص سازند شربتی دو درم
با جلاب یا شربت بنفشه **نوع دیگر** جهة سرفه که با تپ باشد و قولنج نیز بگشاید بنفشه ده درم تربد موصوف پنج درم رب السوس سه درم
و نیم محموده سه درم مصطکی یکدرم و نیم کثیرا نیم درم تا یکدرم شربتی دو درم و نیم با جلاب جهة قولنج در طبیخ مویز منقی و فلوس خیار شنبر

وانجیر مدهند **قرص خشخاش** جهة ریش سینه و نفث زعفران نیم درم رب السوس نشاسته کتیرا هر یک دو درم خشخاش سفید
خشخاش سیاه هر یک سه درم گلسرخ صمغ عربی هر یک چهار درم طباشیر سفید پنج درم آب خالص اقراص سازند شربتی
یک مثقال تا دو مثقال با شربت خشخاش **دیگر** جهة سعال خشک و منع نوازل و جهة سرفه که با تب و نفث زرد و رقیق
باشد و برای سل نشاسته کتیرا صمغ هر یک پانزده درم خشخاش سفید مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیار تخم کاهو بزر البنج
هر یک سه درم با لعاب اسپغول قرص سازند هر قرصه سه درم شربت یک قرصه با شربت خشخاش یا آش جو همچنین است
در تحفه و بنده که این نسخه را تجربه کرده بسیار مفید یافته اما بزر البنج ربع وزن این انداخته و از محافه تخدیر کثیر
هیچکس بزر البنج با این وزن نداده **قرص ذات الجنب** که در تسهیل نفث و سرعة النضاج مفید است نشاسته تخم خطمی کتیرا از هر
هر یک سه درم بنفشه رب السوس هر یک دو درم با لعاب اسپغول و بهدانه و تخم کتان قرص سازند شربتی سه درم با شربت بنفشه
قرص وفس این قرص مختار حکیم مذکور است و اعتقاد دارد که این قرص ماده ریه را از معده و دم با ورا از راه مثانه و کلیتین
دفع میکند و طبری گفته دیدم من جماعتی را که بری یافته اند بسبب این قرص از نفث الدم بی آنکه دفع شود ماده آن ببول قطرا سابع
یک درم و نیم رب السوس و قاقیا بابس و ورق گل نسرین خشخاش هر یک دو درم کهربایی قصوصی عصاره لحیة التیس کندر حضض هندی
صمغ عربی صمغ فارسی نشاسته بسد هر یک سه درم بزر الخیار بزر القثا بزر البطیخ بزر الترنج الحلو المقشر هر یک پنج درم کوفته و بیخته
بگلاب خمیر کرده قرصها سازند **قرص زحیر** به نفث الدم هم مفید است انشاء الله تعالی دارو در معاینه خواهد آمد **قرص**
سرطان که سل و دق و نفث الدم را نافع است رب السوس سه درم طباشیر کتیرا نشاسته مغسول هر یک پنج درم گل مختوم گل ارمنی
نشاسته گلسرخ هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم با آب برگ بارتنگ قرص سازند شربتی دو درم با آب انار شیرین و در حاشیه طین رومی
هم در این نسخه افزوده **قرص سرطان** موافق نسخه دار الشفائی شیراز کتیرا دو درم رب السوس سه درم گل ارمنی گل رومی
ورق گلسرخ نشاسته هر یک چهار درم شادنج مغسول طباشیر هر یک پنج درم کهربا دانه مروارید هر یک شش درم سرطان سوخته نه درم کوفته
و بیخته با آب قرص سازند شربتی یک مثقال **قرص سرطان** معمول مولانا غیاث الدین شیرازی طباشیر سفید کتیرا صمغ عربی
نشاسته تخم خشخاش مغز تخم خیار مغز بهدانه بادام مقشر گاوزبان کهربا هر یک دو درم ورق گلسرخ گل مختوم گل ارمنی بزر قطونا
هر یک سه درم تخم تورک بیخ مهک خراشیده مغز تخم خطمی هر یک چهار درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ رب السوس هر یک پنج درم سرطان
سوخته سی درم همه را غیر از بزر قطونا بکوبند و بزر قطونا با آن بیامیزند و با آب انار شیرین بسرشند و قرص ساخته بر پشت غربال
نهاده خشک کنند شربتی یک مثقال **قرص سرطان** موافق نسخه تحفه که صاحب آن بتجربه آورده زعفران یک درم رب السوس
خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک سه درم کتیرا طباشیر شادنج عدسی مغسول هر یک پنج درم طین ارمنی طین مختوم طین قبرسی
نشاسته گلسرخ هر یک شش درم سرطان محرق ده درم با آب لسان الحمل قرص سازند قدر شربت دو درم با شربت انار شیرین بخورند
و بعضی بدل شادنج ریشه انجبار می اندازند و صاحب تحفه بدل آن شاخ گاو کوهی انداخته و نافع تر یافته **قرص سل** مغز تخم خیارین ده درم

دو درم تخم خرفه صمغ السوس هر یک چهار درم طباشیر سرطان سوخته هر یک دو درم نشاسته کتیرا هر یک یکدرم کوفته و بیخته بلعاب اسپغول
سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال **قرص سل** جهت مسلولین نافع و باقی کریم با خون و قیح شود بکار آید گل مختوم شش درم گل ارمنی
نشاسته گلسرخ هر یک چهار درم کهربا حب الاس تخم خرفه سرطان نهری سوخته کتیرا اسپید طباشیر شادنج مغسول رب السوس هر یک پنجدرم
صمغ عربی هفت درم کوفته و بیخته با آب تفاح ترش سرشته قرص سازند هر قرصه یکدرم هر صبح دو قرص با آب باران یا آب خیار دهند دیگر
جهت قرحه ریه و نفث الدم بکار آید منقول از معالجات بقراطی افیون یکدانگ زراوند بزر البنج هر یک دو دانگ گل مختوم طین شاموس
طین مصری هر یک نصف درم کندر سپید رازیانج هر یک یکدرم نشاسته کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید هر یک یکدرم و نیم کوفته و بیخته بلعاب
اسپغول که در آب جوشانیده صاف کرده لعاب گرفته باشند قرصها یکدرم ساخته هر روز یک قرصه اگر نفث شدید باشد و ماده رو بقلت و حرارت
رو بزوال آورده باشد با رب سیب یا رب به یا شربت آس بدهند اگر سعال موذی باشد با آش جو بدهند و اگر حرارت زایل شده باشد
و قرحه باقی بود با آش جو که دران سرطانات انهار مطبوخ باشد بدهند **دیگر** که التحام قرحه ریه و صدر کند اقاقیا تخم گل سرخ هر یک
نیم درم کهربا صمغ هر یک یکدرم دم الاخوین نشاسته لسان الحمل هر یک دو درم صمغ عربی کتیرا مصطکی هر یک سه درم گلنار گلسرخ هر یک
چهار درم مازو کوکنار به یکدرم با رب به با رب آس قرص کنند هر قرصه یکمثقال و در سایه خشک کنند **دیگر** جهت مسلولین بغایت نافع است اگر ضعیف و الیت طبیع
دستیه باشند مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم بادرنگ تخم خرفه هر یک سه درم طباشیر گل ارمنی هر یک چهار درم گلسرخ شش درم قرص سازند و هر روز
یکدرم و نیم با دو غ مصفی از زبده دو درم بدهند و تدریج دوغ بیفزایند تا بسی درم رسانند و اگر سعال هم باشد یکدرم صمغ عربی افزوده
کنند **قرص شادنج** منقول از تحفه جهت سل و سرفه حاره و سیلان خون از هر عضو باطن و برای دق و اسهال مراری و دوانی و تبها
دموی بزر البنج افیون زعفران هر یک یکمثقال تخم خرفه کشنیز خشک خشخاش سپید نشاسته گلسرخ طباشیر طین رومی طین شیراز هر یک یکمثقال و نیم
سرطان سوخته دو مثقال کتیرا رب السوس صمغ عربی شادنج مغسول شاخ گاو کوهی سوخته انجبار هر یک سه مثقال بالعاب بزر قطونا قرص
سازند شربت یکمثقال **قرص طباشیر** جهت نفث الدم که از ریه و سینه باشد منقول از کامل الصناعه طین قبرسی گل مختوم کهربا عصاره
لحیة التیس اقاقیا شاخ گوزن طباشیر هر یک دو درم تخم خرفه صمغ عربی کشنیز بریان خشخاش هر یک سه درم کوفته و بیخته بلعاب بزر قطونا قرص
سازند هر روز یکمثقال با آب بارتنگ و آب خرفه با قدری شربت خشخاش بدهند **قرص طباشیر کافوری** نافع است جهت سرفه
و حمیات محرقه و تشنگی بنشاند کافور یکدرم طباشیر سفید ورق گلسرخ صندل سفید مغز تخم خیارین مغز تخم بادرنگ تخم کاسنی تخم
کاهو تخم خرفه از هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی یکمثقال قوت این اقراص تا شش ماه
میماند **قرص طباشیر ملین** مستعمل است سرفه و خشونت سینه و تبهای ملتهبه صفراوی را مفید و تشنگی بنشاند نشاسته صمغ عربی
خشخاش سفید کتیرا از هر یکی یکدرم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو از هر یکی دو مثقال ترنجبین سه درم طباشیر سفید چهار درم کوفته
و بیخته بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال این هم تا شش ماه باقی میماند **دیگر** از دار الشفای شیراز کتیرا تخم خشخاش
هر یک دو درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم طباشیر سفید چهار درم ترنجبین پانزده درم کوفته و بیخته بلعاب

بنیلوفر سرشته شربتی یک مثقال **دیگر** موافق نسخهٔ صاحب منهاج الدکان زعفران یکدرم نشاسته کتیرا صمغ عربی طباشیر سفید هر یک
دو درم ورق گل سرخ ترنجبین هر یک پانزده درم ترنجبین را در آب حل کرده باقی ادویه کوفته و بیخته آمیخته قرص سازند **دیگر** تألیف
میر عطاء الله مرحوم صد حسب تحفه برای سرفه و ذات الجنب و حمی دق و تبهای محرقه و حرقه بول و تشنگی و تسکین التهاب اخلاط و جهت
حصبه و آبله زعفران نیم مثقال صندل سفید یک مثقال کتیرا رب السوس نیلوفر هر یک دو مثقال گل سرخ مغز تخم کدوی شیرین تخم هندوانه
تخم خیارین تخم کشنیز هر یک سه مثقال طباشیر سفید نشاسته تخم خرفه هر یک پنج مثقال گل بنفشه ترنجبین هر یک ده مثقال کوفته
بیخته با شیره [illegible] قرص سازند **قرص فلفلی** نفث الدم و قروح و خلفه کهنه و معده آن ماده ریزد فلفل یک مثقال مر صاف دو مثقال حضض
ربوند افیون هر یک چهار مثقال عقید رمان شوک مصری رمان بری عصارهٔ لحیة التیس اقاقیا هر یک شش مثقال آبی که در آن حب الآس
جوشانیده باشند سرشته قرص سازند **قرص قرن ایل** جهت اصحاب نفث الدم و ارباب قی و سنطاریا شاخ گوزن سوخته مازوی
بریان اقاقیا بریان افیون برشته عصارهٔ طراثیث هر یک پنج درم شکوفهٔ انگور شش درم پوست انار بریان کرده هفت درم کندر
هشت درم زرنیخ بریان ده درم صدف محرق عصارهٔ بیخ لفاح کوکب الارض هر یک دوازده درم اسپغول سماق که در مطبوخات
مستعمل است هر یک چهارده درم حب الآس سیاه پانزده درم پوست درخت صنوبر ذکر بریان شانزده درم سماق و دانه های قسط هر یک
کفایه سماق با غیبرا در شراب بجوشانند تا شراب بسیار غلیظ گردد صاف کرده ادویه دیگر را بآن سرشته قرص سازند **قرص کافور**
جهت سل و دق نافع و مطفی لهیب و مسکن عطش و مکرب قی الدم نیز سودمند است کافور یکدرم و نیم زعفران دو درم مغز تخم خیار تخم
کدوی شیرین تخم خرفه کتیرا انار دین صمغ عربی رب السوس عود خام قاقله هر یک سه درم طباشیر چهار درم گل سرخ ترنجبین شکر طبرزد هر یک
هفت درم بلعاب بزرقطونا قرص سازند **قرص کافور** بنسخهٔ دیگر در سل زمانی که [illegible] اشد بکار آید کافور یکدرم تخم کاسنی
یکدرم گل سرخ صمغ بادام صندل سفید کتیرا نشاسته رب السوس طباشیر سفید هر یک سه درم مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیار مغز تخم
بادرنگ مغز بهدانه هر یک پنج درم بلعاب بهدانه قرص سازند **قرص [illegible]** خون آمدن بسرفه بازدارد لادن زعفران هر یکی یکدرم
شاخ گوزن سوخته اقاقیا هر یکی یکدرم بسد نشاسته یکدرم و نیم گلنار [illegible] هر یکی دو درم سرمهٔ اصفهانی شادنج مغسول دم الاخوین
هر یک سه درم با آب لسان الحمل بسرشند و اقراص سازند شربتی دو درم با آب باران که طباشیر و گل ارمنی شب خیسانیده باشند بعض از نسخ
و در بعضی نسخ کهربا هم سه درم داخل است **قرص گلنار** جهت نفث دم و نزف دم و اسهال از حاوی سلیخه طین مختوم مر صاف صمغ عربی
هر یکی هشت درم کوفته و بیخته بآب گلنار تر یا بیخته بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کرده یک مثقال استعمال کنند **قرص کوکب** نافع
است سرفه و قروح و نزف دم را و [illegible] **قرص کهربا** نفث الدم و نزف دم و خون رفتن از شکم بازدارد موافق
نسخهٔ حاوی زعفران دو درم خشخاش سفید مصطکی کهربا هر یکی ده درم با آب قرص سازند شربتی یک مثقال **دیگر** موافق نسخهٔ
منهاج الدکان ودع سوخته تخم البنج هر یکی دو درم شاخ بز کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته صمغ عربی هر یکی سه درم کهربا بسد مروارید ناسفته
تخم خرفه هر یکی پنج درم کشنیز خشک بریان کرده خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک شش درم بلعاب بزرقطونا بسرشند شربتی یک مثقال و قوت

وقوت آن از آتش باشد باقی بماند دیگر موافق نسخه دار الشفا شیراز عصاره لحیة التیس اقاقیا مصری طباشیر سفید هر یکی چهار درم
مروارید ناسفته بسد سوخته کهربا سوخته شادنج شسته ودع سوخته کشنیز بریان کرده صمغ عربی بریان کرده سماق بریان کرده هر یکی
ده درم با آب لسان الحمل یا آب گلنار سرشته قرص سازند شربتی یکمثقال بقابی این نسخه بسیار معتبر است دیگر موافق نسخه شرح اقبولی و رقیه
مصطکی برادهٔ کهربا اصل السوس زعفران هر یک چهار رقیه بزر قطونا پنج رقیه دو تا سوی اسبغول کوفته با اسبغول رسته سرشته قرص سازند
البته که اسبغول را در آب بجوشانند و کوفته تا لعاب گرفته درد و ادویه مسحوق بآن سرشته در صلابه بسایند تا تمام لعاب در خورد و بعد از آن قرص
ساختن گیرند **قرص لسان** خون برآمدن سینه و دق را با زدارد گل مختوم شب یمانی افیون دارچینی هر یکی دو درم لسان الذکر درم لاخوین
گلنار تخم خشخاش صمغ عربی هر یکی سه درم کهربا شادنج هر یکی پنج درم طین الرسم اقراص سازند شربتی دو درم بعصارهٔ برگ خرفه یا لعاب
بادروج **قرص سنبل** که افتتاح ماده و دافع الریه کند تخم خطمی تخم خبازی تخم خیار تخم خربزه تخم کدو رب السوس نشاسته اذخر اکلیل الملک
بنفشه کتیرا هر یک ... گرفته کوفته بلعاب بزر کتان قرص سازند و با آب گرم بخورند **قرص بارگشتک** که در حقیقت تفصیل است
نشاسته الحمد للعالی ... در ادویه معدیه خواهد آمد **قرص نفث الدم** افیون دارچینی هر یک دو درم شب یمانی دو درم فرفیون کندر گلنار
دم الاخوین هر یک سه درم و دو دانگ کهربا پنج درم شادنه عدسی گل مختوم هر یک ده درم مجموع را ده قرص سازند شربتی یک قرص با آب
بهی یا آب بادروج و اگر صداع باشد شام هر یک قرص دسند و بازبه بیندند دیگر تالیف انذروماخس کتیرا یکمثقال هر قرصه دو
مثقال اقاقیا چهار مثقال گلسرخ زهره زاغ بیری هر یک هشت مثقال آب خمیر کرده قرصها بیندند هر قرصه یکمثقال با آب باران
استعمال کنند دیگر کهربا پنج درم افیون دارچینی چند بیدستر فلفل دار فلفل گلنار صمغ انیسون هر یک ... زعفران دو درم ... با آب
اذان الجدی که عبارت از نوع بزرگ لسان الحمل است قرصها سازند هر قرصه پنج درم ... غشا کنند و یک قرصه با ... مبتلا
دیگر ریوند مصطکی قلقدیس سنبل چند بیدستر عصارهٔ لحیة التیس اقاقیا گلسرخ هر یک چهار درم ... کندر ... و از شیطان ... بزر ریحان
بود سنبل هر یک پنج درم پیخ اذخر ... زعفران هر یک هفت درم کوفته و بیخته بجوشانند عفص قرصها سازند هر قرصه یکمثقال
دیگر جهت نفث الدم ریوی بعد ازاله و جذب ماده با ثقل و بعد تسکین مزاج هر گاه حبس خون مطلوب باشد بکار آید منقول از ...
... کهربا خالص یکدرم عقیق بسد مروارید هر یک یکدرم و نیم ودع محرق گل قبرسی گل ارمنی هر یک دو درم طین ... صمغ عربی
فارسی نشاسته کندر هر یک سه درم گل مختوم پنج درم کوفته و بیخته با آب برگ بارتنگ بجوشانیده قرصها سازند هر قرصه یکمثقال ...
یک قرصه با چهل درم ماء الشعیر و اگر سعال کم باشد بطبیخ آس بدهند و طبیخ آس با سفیدهم بسازند بگیرند برگ آس و حب آس هر یک کف
و در آب قدر کفایه بجوشانند که چهار حصه و برگها مهرا شود پس صاف کرده باز بر آتش گذاشته قدری کتیرا و نشاسته و صمغ عربی حل کرده
یک ملعقه یا دو ملعقه از این طبیخ با یک قرصه بدهند دیگر نافع نفث الدم که بسبب اکل عروق ریه و سینه که بسبب نزلات حاره باشد ... اقاقیا
کهربا بسد لولو عصارهٔ لحیة التیس طباشیر گلسرخ کشنیز خشک تخم خرفه طین قبرسی صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یک سه درم با آب بارتنگ قرص
سازند یکمثقال بدهند دیگر در این باب اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس هر یک دو درم مروارید ناسفته کهربا شب شاخ گوزن سوخته

حشخاش سیاه تخم بارتنگ تخم حماض هر یک سه درم طین قبرسی طباشیر سفید نشاسته هر یک چهار درم کوفته و بیخته بلعاب اسپغول قرص
سازند هر قرص یکدرم با یکمثقال از عصارات مناسبه بدهند دیگر طباشیر اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس هر یک دو درم کهربا بسد مروارید
قرن ایل محرق ودع محرق نشاستهٔ مغسول هر یک سه درم گلسرخ تخم خرفه کزبرهٔ بریان سماق نشاسته صمغ عربی گلنار هر یک پنج درم
کوفته و بیخته با آب سماق یا آبی که منقوع باشد در آن گلنار و اگر سرفه شدید باشد بلعاب بزرقطونا قرصها سازند هر قرصی یکمثقال
با شیرهٔ تخم خرفه بخورند و اگر سرفه نباشد با آب لسان الحمل و آب سماق تناول نمایند دیگر جهة نفث الدم و قرحهٔ ریه و معده
مجرب و در صدر بزر البنج سفید پوست لفاح هر یک پنج درم مصطکی بیست درم کهربا رب السوس زعفران هر یک سی مثقال بزرقطونا
شصت درم علی الرسم قرص سازند دیگر جهة نفث الدم و مده و فضول که بسینه ریزد بزر البنج سفید پوست لفاح [illegible]
لبان سفید لبنی افیون مغز جلغوزه جوز [illegible] هر یک ده درم مصطکی کهربا اسپغول هر یک سی درم اسپغول را یک شب در آب گرم تر کنند صبح لعاب
آن گرفته دواهای دیگر با آن سحق کنند بلیغ و قرص کنند هر قرصه بنصف درم شربتی یک قرص با آب سرد وقت خواب دیگر [illegible]
بزر البنج سفید پوست لفاح هر یک پنج مثقال کندر و کرافیون میعهٔ سایله یا پیه شتر هر یک ده مثقال مصطکی بیست مثقال کهربا اصل السوس
زعفران هر یک سی مثقال بزرقطونا چهل و پنج مثقال آب شیرین سه [illegible] غلیظ کنند و قرصها بندند دیگر جهة قطع نفث الدم از
هر موضع که باشد و تنقیهٔ صدر از مده کند منقول از معالجات بقراطی مروارید [illegible] کنند [illegible] هر یک یکدرم بزر لسان الحمل بسد کهربا ریوند
خطائی خالص علک الانباط هر یک دو درم صمغ عربی فارسی کثیرا نشاسته هر یک دو درم رب السوس عصارهٔ لحیة التیس ودع محرق طین
ارمنی طین قبرسی طین مختوم هر یک سه درم ترنجبین منقی چهار درم علک الانباط را در [illegible] تر کنند که حل شود و دواهای دیگر کوفته
بیخته در لعاب بزرقطونا که جوشانیده لعاب گرفته باشند با هم سرشته قرصها سازند و هر روز یکدرم تا دو درم حسب قوت و حاجت
با ربع درهم یا شراب آس [illegible] بدهند و اگر سرفه شدید باشد با [illegible] بدهند دیگر که اصلاح نفث الدم از هر موضع که باشد و اصلاح
سحج و قرحهٔ امعاء و اسهال هم کند طبری گفته نادر و عجیب است در [illegible] و تجربه کرده ام من بارها زعفران دو درم [illegible] نیم درم قشور [illegible]
با تخم آن مازوی سبز هر یک یکدرم صمغ عربی کهربا هر یک یکدرم و ثلث درم عصارهٔ رمان بری اقاقیا هر یک یکدرم و نصف درم حضض
گلسرخ بسد بحری نشاسته هر یک دو درم عصارهٔ لحیة التیس طین ارمنی طین مختوم هر یک سه درم نشاسته اندکی [illegible] کرده
درم و نیم کندر چهار درم کوفته و بیخته بلعاب اسپغول مطبوخ سرشته قرصها سازند و [illegible] مناسب بدهند دیگر جهة نفث الدم و سحج
یا اسهال باشد زعفران یکدرم کهربا بسد هر یک سه درم تخم حماض بریان طباشیر زرشک منقی نشاسته حب الآس شاه بلوط هر یک پنجدرم
گل مختوم صمغ عربی هر یک ده درم کوفته و بیخته با آب حماض قرص سازند شربتی دو درم **قرص ورد** تالیف سقلینیاس که در
قانون نوشته نافع است برای [illegible] انشاء الله تعالی در ادویهٔ معدیه بیاید **قرصی** که سرفه و نفث غلیظ را نافع است اگر مادی [illegible] لین طبع
نشود تخم بادیان تخم کرفس پرسیاوشان رب السوس مغز بادام تلخ برابر بلعاب تخم کتان قرص سازند شربتی سه درم با گرمابه یا مطبوخ خیار [illegible]
که خواهد آمد تناول نمایند **قرصی** که جهة سعال یابس که با حرارت و خشکی باشد نافع است تخم خیار تخم خرفه مغز تخم کدوی شیرین ترنجبین هر یک

هر یک یکدرم رب السوس بنفشه هر یک ده درم بلعاب اسپغول لعاب بهدانه قرص سازند هر روز سه درم با آش جو و شربت بنفشه بدهند **قرصی**
که بجهت ضیق النفس و تپ نافع است و طبع را نرم کند رب السوس دو درم و نیم ترنجبین چهار درم بنفشه ده درم باب خمیر کرده چهار قرص سازند شربتی
یک قرص باده درم شکر **قرصی** که جهت درد صدر را فایده کند و بر اره و سینه را از آن پاک کند دوای جید است راوند اصل السوس فلفل
نمک هر یک یکدرم حلبه آرد کرده انیسون گلسرخ هر یکی دو درم مر سه درم باب خمیر کرده قرص سازند هر قرصه درمی و در سایه خشک کنند و هر روز
با یک آسکرجه مطبوخ بیخ رازیانه و بیخ کرفس بخورانند **قرصی** نافع به نفث مده که زیاده باشد و منقطع نشود گل ارمنی گل قبرسی هر یک سه
درم کثیرا نشاسته طباشیر شادنج هر یک چهار درم گلسرخ کهربا بسد صمغ عربی رب السوس قرع محرق هر یک یکدرم سرطان محرق تخم خرفه
هر یک ده درم بلعاب اسپغول قرص سازند هر روز سه مثقال بشربت خشخاش بخورانند **قرصی** که جهت قروح صدر و سل وقت زوال
وحمی و کم شدن مده بکار می آید افیون دانگی ریوند بزر البنج هر یک دو دانگ گل مختوم گل مغره هر یک یکدرم کندر راتینج بسد هر یک
یکدرم نشاسته کثیرا صمغ عربی خشخاش سفید هر یک یکدرم و نیم کوفته بیخته قرصها سازند و هر روز با آش جو اگر سرفه باشد به تنهایی آن
و الا با آش جو محلی برب التفاح و رب سفرجل بدهند و اگر تب هنوز بالکل زایل نشده باشد با آش جو که سرطانات در ان پخته باشند بدهند
قوقی سابق در ادویه المفیده نیز لیه گذشته که اسم ... فی تجویزات و مستعمل میشود در تجویزات طیبه الرایحه و بر شمومات که نضج دهد زکام و نزله
را فی الصدر را باین اعتبار آوردن اینجا هم مناسب بود اما چون اکثر اقسام آن در اینجا تحریر یافته اعاده نمود و جهت عطریه اجزا اطلاق این
لفظ هر یک معجون هم میکنند و معجون قوقی میخوانند انشاء الله تعالی در معاجین این مکتوب مذکور خواهد شد **قیروطی جرائین** که جهت
ذات الجنب و ذات الصدر که هر گاه در صدر یا در جنب صاحب این مرض جفاف و ثقل حادث شود و تب تخفیف یافته باشد یا زایل شده باشد بکار آید
بقلة الحمقا آب جراده قرع آب مطبوخ زوفا آب ورق بنفشه هر یک جزوی آب ورق خبازی پنج جزو موم روغنی که از روغن بنفشه ساخته باشند
بر آتش گذاشته تسقیه از ین آبها دهند مگر با تقسیم که قدری از ین آبها تسقیه داده باز از آتش فرود آورده سرد کرده باز بر آتش گذاشته
تسقیه دهند با قدر صالح از ین آبها در جوف و بین سینه و پهلو طلا نمایند **قیروطی** که در تجویز منفتح قصبه ریه جهت تحلیل وجع نافع است روغن بادام یا
گل بادام و موم سفید قیروطی سازند و تنها یا با زرده بیضه نیم برشته نیمگرم تجرع کنند و مرهم اسفیداج هم سودمند است و هر گاه به تحلیل نزدیک افتد
علاج تحلیل خناق کنند و چون پخته شود و به تنخنخ ریم آید آنچه در خناق منفجر گذشت بکار برند و در انتها اندکی سرکه با آب نیمگرم تجرع کنند و
تغرغر بدان نیز نمایند تا آنچه ریم را از ریه پاک شود و اگر از تیزی سرکه المی رسد روغن گل یا روغن بنفشه بلعاب تخم کتان آمیخته تجرع کنند
و تغرغر نیز نمایند **قیروطی** که جهت سوء مزاج بارد ریه بکار می آید از موم و روغن بادام و قدری راتینج بسازند و مختصر از ین ضمادی است
که از تخم اوزر و تخم خیاری و تخم بلری که معروف به بادنجان و قدری مراره گاو و قدری موم ساخته باشند اول تخمها را بگدازند پس مراره و موم
داخل کرده بکار برند **قیروطی** که در ذات الریه روز چهارم ابتدای نضج بعد استعمال ضمادی که صندل و آب حی العالم دارد و در ضماده گذشته
بکار آید بابونه اکلیل الملک بنفشه خطمی صندل سفید آرد جو همه برابر کوفته و بیخته در موم روغنی که از روغن بنفشه ساخته باشند آمیخته
مثل مرهم ساخته بر سینه بگذارند و اگر در نضج تاخیر افتد تخم کتان و حلبه آرد باقلا برابر اضافه نمایند **قیروطی** جهت ذات الصدر هم موم و روغن بنفشه

بگدازند و آب برگ بید و آب ترا تیزه که تحقیقیه داده بدفعات متوالیه طلا کنند **قیروطی** جهة تسهیل نفث قلیل صدر و برای سرفه خشک و سل بکار آید میعه نیم درم موم زرد نیم بطا هر یک ده درم روغن خیری زرد سی درم قیروطی سازند و بر سینه و پهلو مروخ کنند **قیروطی** جهة نفث الانتصاب عاقرقرحا یک درم و نیم شونیز اصل السوس هر یک دو درم آرد کرسنه آرد حلبه هر یک پنج درم همه را کوفته و بیخته در موم و روغن که از روغن سوسن یا روغن ناردین ساخته باشند آمیخته مثل مرهم ساخته بر سینه طلا کنند **قیروطی** جهة ذات الجنب و ذات الصدر مجرب است کتیرا کوفته موم سفید هر یک مثقال روغن بنفشه ده مثقال قیروطی سازند و گرم گرم استعمال کنند و اگر ماده سرد باشد بدل روغن بنفشه روغن نرگس یا روغن یاسمین یا روغن سوسن کنند **قیروطی** نافع بذات الجنب بنفشه سپوس گندم آرد جو آرد باقلا بابونه اکلیل الملک کوفته و در موم روغن که از روغن بنفشه یا شیرج ساخته باشند آمیخته بر جنب علیل طلا کنند اگر ماده غلیظ بطی النضج باشد روغن سوسن و زرد کتان و حلبه و آب کرنب اضافه کنند **قیروطی** جهة ذات الجنب که بعد تحلیل و جمع برآمدن نفث طبیب با تقلیل جهة تحلیل و انضاج بکار آید بنفشه صندل سفید آرد جو خطمی سپوس گندم اکلیل الملک کوفته و بیخته در موم روغنی که از روغن بنفشه ساخته باشند آمیخته ضماد کنند و اگر حاجة تحلیل و انضاج زیاده باشد آرد باقلا آرد حلبه تخم کتان بقدر حاجة اضافه کنند **قیروطی** جهة نفث الدم که از سبب ترقیق [illegible] عروق سینه و [illegible] سرمای سخت باشد بکار می آید دانه انگور بیخته در شراب عفص سرشته و [illegible] موم مصطکی با روغن سوسن بگدازند آب مورد و ترنجبین بیامیزند دو درهم کرده طلا کنند **قیروطی** برای نفث که استعمال شدید باشد از گلاب و آب بارتنگ و آب عصی الراعی و آب خرفه و موم و روغن که از روغن گل ساخته باشند بکار باید برد **قیروطی** سنوریش سینه را که بابت باشد یا لین نافع است موم سفید مغسول در روغن گل بگدازند پس آب اسفناج و آب کدو و آب برگ خرفه برابر بقدر حاجة در آن آمیزند و کف مال کنند تا نیک مخلوط شود پس بر صفحه بدان تر کرده و بیخ سرد نموده بگذارند **کلمه هفدهم** از ادویه صدریه در الفاظ کافیه است **کالاوس** دوای هندیست جهة سرفه و ضیق نافع در اطفال جهة رویه آنها النفع بازده است جز دگت یک دو جزو سهاگه سه جزو مرچ چهار جزو مویز پنج جزو سونهه شش جزو پیپال هفت جزو همه را اصلایه کرده نگاه دارند اطفال کمیاهه تا چهار ساله برابر [illegible] و کلان سال را موافق حال باید داد و این [illegible] دافع اثر سهاء و اثر تا توره دوا نیون نیز را با مکیند یک تا نک همراه روغن [illegible] بدهند و این را جهة بدهضمی و نفخ شکم سه حبه با آب گرم و جهة گزیدگی سگ دیوانه بعد از پانزده روز تا ماست نیم ماه یک تا نک با آب گرم و جهة تب یکروزه کمیا نیه و برای حب القرع دو ماشه و برای بدهضمی و درد شکم [illegible] نیم تا نک و برای گاو میش و فیل پنج تا نک نیز مفید است **کشکاب** در عرف لفظ فارسی ماء الشعیر است و انشاء الله تعالی در الفاظ خواهد آمد و لفظ کشک در حق آن کلام قوم مضطرب یافته صاحب قاموس گفته که کشک ماء الشعیر است و ماء الشعیر را اطلاق نمیکنند مگر بر آبی که جو مقشر را در آن مهرا پخته باشند و صاحب تحفه و تذکره و حکیم علی شیر و جو نوشته اند و ظاهر این دلالت میکند بر آب خام که جو در آن مهرا و [illegible] باشد و از کلام بعضی لفظ [illegible] که مطبوخ باشد مستفاد است بهر حال این لفظ موارد استعمال عدیده دارد و بنا بر اشتباه نوشته گفتنانش

کلکانش اهرک دوای هندیست که یک جزو آن اهرک یعنی هلیله است جهت سرفه که از غلبه بلغم باشد نافع دانسته اند
و هرگاه حرارت نیز نوشته اند و هم نافع با نواع سرفه و جمله انواع باد و بلغم گفته اند و هم مقوی باه و مشتهی است نقل است
بونگ جابهل هندی چون کچور کاکرا سینگی اسگند ناگوری اتاروانه همه برابر کوفته و بیخته با ریک ساخته برابر جمله بسیار گشته
جمله اهرک گشته و برابر همه نبات سوده اندازند و بقدر مقدار کفایه غلوله مقدار دو درم بسته ... و بعضی از نبات
جلاب می سازند و آن غلوله می بندند **کلکانج فیروزی** که جهت سرفه و ضیق بلغمی **کلکانج کبیر** که برای حال طبیب
کو ... باشد و مسلولین مفید است این هر دو در ... ان شاء الله تعالی خواهد آمد کما ذکر الی که در حرف ذات الجنب
در بعضی کتب معتبره بنظر آمده بدین تفصیل است هرگاه وجع ذات الجنب بشدت باشد بعد ... موم روغن بنفشه
مکسید و روغن بنفشه با گلاب گرم ممزوج کرده در قیانه ... نافع است و جهت تسکین وجع اگر ... درم ... باشد ...
و سبوس گندم مفید است و اگر ماده غلیظ و لزج باشد کما ... با ... بحل ... نیست و اگر ...
باشد لین کما ذکر آرد جو و سبوس گندم مطبوخ بسرکه و اگرم مناسب است تنقیه سزاوار است که از ... پیش از استفراغ ...
مسهل احتراز کنند اگر پیش از استفراغ بعمل آرند موجب بلیه عظیمه میگردد و صحت میگردد و ... اگر چه کما ذکر تحلیل ...
جذب زیاده از تحلیل خواهد کرد **کلیه** ... و هم ... ادویه صدریه در الفاظ الادویه است **لبن** یعنی شیر ...
و شیر شتر نفع میکند ... و ضیق النفس حار ... و همچنین شیر گاو و ... شیر زنان و شیر خر ...
وسل و نفث الدم را همچنین شیر گاو و شیر خر ... جهت ضیق النفس حار و نزلات حار ... نافع ...
در وقیه تا نیم رطل است با شکر ... روغن تخم کدو و رب السوس صمغ عربی و شیر گوسفند جهت ... و نفث الدم ...
اعضا موثر است و با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و ترتیب خوردن شیر جهت مسلولین ان شاء الله تعالی در ...
آخر این مکتوب خواهد آمد **لعوق ابن ماسویه** جهت سعال حار ... نافع تخم خطمی ... صمغ عربی مغز تخم خیار
مغز تخم کدو بهدانه ... هر یک ... تخم خشخاش سیاه ده درم تخم خشخاش سفید ... هر یک ... درم ...
سوای ... کوفته کنند و تخم خشخاش و تخم خیار ... آب باران ... صاف کرده
شیره برآرند و ... خطمی را جدا لعاب بگیرند ... صمغ عربی را علیحده در آب حل ... همه را یکجا کرده
نیم من شکر اضافه کرده بقوام آرند **لعوق ابهل** ... نافع است مداومت آن افضل ... ابهل مسحوق و
روغن زرد هر یک ... عسل نصف ... لعوق سازند **لعوق صعتل** که آن را لعوق ... لعوق ... گویند ...
نسخه بنظر آمده موافق نسخه منهاج که ... اخلاط غلیظه بلغم پاک کند ... مساوی
در ... سنگی با آتش ... اسقیل ... نسخه ... الاستسقاء
نافع ... انتصاب النفس ... بقوام لعوق ... عسل ...

نوشته **فایده** اگر آب برگ اسقیل بر و چندان عسل بقوام آورده لعوق سازند جهت ربو و ضیق النفس نافع است **دیگر**
موافق نسخهٔ قادری و شفائی ربو و سرفهٔ مزمن را که با رطوبت بود نافع است زوفا هر یک یکدرم ابرسا دو درم بیخ حنظل مشوی
سه درم کوفته و بیخته بعسل بسرشند و بلیسند و اگر بالای آن طبیخ حاشا یا پودنهٔ کوهی یا پرسیاوشان بنوشند بهتر عمل کند **لعوق**
بادام بسرفه نافع است و در ادویهٔ حلقیه گذشته و لعوق بادام تلخ مغز صنوبر بعسل بمقدار جوزه معتدل ببرد و سعال را **لعوق بادیان**
سرفهٔ کهنه را نفع رساند و آواز صافی کند و سینه را از بلغم و خلط غلیظ پاک کند طباشیر چهار درم مغز بادام تلخ رب السوس کتیرا
خیرو ابرجبلیل هر یک پنج درم تخم خیار مغز بادام شیرین مغز چلغوزه هر یک هفت درم صمغ نشاسته تخم بادیان هر یک ده درم کوفته و بیخته
بعسل معجون کنند و نسخهٔ لعوق ماررا از ایارج در ادویهٔ حلقیه گذشته **لعوق بارد** جهت سرفهٔ خشک و نزله که بر سینه و ریه ریزد
و برای حرارت تخم خشخاش سه درم صمغ کتیرا نشاسته هر یک چهار درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم خرفه تخم کاهو هر یک پنج درم مغز
بادام شیرین ده درم حلوا را با رب سازند و ترنجبین پنجاه درم در آب طبیخ هندی حل کنند و صاف کرده بقوام آرند ادویهٔ مسحوقه
با آن بسرشند و روغن بادام شیرین بیست درم آمیخته از پنج درم تا یک استار بلیسند و اگر نزله قوی بود خشخاش در وزن زیاده
نمایند **لعوق بارد** نسخهٔ دیگر برآمدن خون را از گلو باز دارد و جگر را اصلاح آرد و لهیب را سود دارد تخم خرفه طباشیر هر یکی
دو درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر یکی سه درم لعاب بزرقطونا لعاب تخم بارتنگ نبات حجری هر یکی بیست درم بر رسم ترکیب
کنند و یک کفچه بخورند **لعوق بارزد** خلط غلیظ را از شش برآرد و سینه را از زخم پاک کند زعفران یکدرم و نیم بارزد حاجیه
جاوشیر هر یکی پنج درم مغز بادام تلخ شش درم با عسل بسرشند **لعوق بارزد** نسخهٔ دیگر منفثهٔ صدر را ازبده کند کتیرا بارزد پرسیاوشان
بادیان هر یک سه درم اصل السوس پنج درم قنه را در عسل و روغن گاو حل کنند و دیگر ادویه کوفته و بیخته بیامیزند شربتی سه درم
تنها یا با طبیخ زوفا **دیگر** رب السوس کتیرا قنه بادام شیرین رازیانه هر یک سه درم روغن بقدر بقدر حاجة عسل چند
ادویه و در جلالی رب السوس درین نسخه پنج درم و بادام را بادام تلخ نوشته **دیگر** از جلالی زعفران جاوشیر هر یکی
دو درم بارزد میعهٔ سایله هر یکی چهار درم بادام تلخ شش درم جاوشیر را سکبینج و میعه بارزد را بروغن گاو و عسل بگدازند
و بادام جدا بکوبند همه را بهم بسرشند **لعوق بزر البنج** جهت نزله که بر سینه ریزد مر صاف یکدرم مغز چلغوزه شش درم بزر البنج
دوازده درم بجلاب سرشته لعوق کنند **لعوق بزر خشخاش** جهت سرفه و درد سینه و خصوصه در تپ گرم و قی الدم
ورق گل سرخ صمغ طباشیر زعفران هر یک پنج درم نشاسته گندم کتیرا تخم خشخاش رب السوس هر یک سه درم ادویه
کوفته با مثلث سرشته نگاه دارند و وقت حاجت بماء ترنجبین و طبیخ زوفا استعمال کنند **دیگر** جهت سرفهٔ گرم صمغ نصف
وقیه کتیرا یک وقیه اصل السوس مقشر مرضوض یک وقیه و نیم خشخاش سفید خشخاش سیاه مغز گاو دو وقیه همه را مساوی
و کتیرا در نیم رطل آب صاف بخیسانند پس بجوشانند تا نصف آب بماند بستر صاف کنند و صمغ کتیرا کوفته و بیخته بیامیزند و لعاب
بزرقطونا تا نصف رطل شکر دو رطل و نیم اضافه کرده باز بجوشانند تا منعقد شود **دیگر** جهت سرفهٔ نزلی بعید العهد اصل السوس پنج درم

پنجدرم تخم خطمی بهدانه هر یک هفت درم ورد و بیست پنجاه درم آب شبت ترکنند صباح بجوشانند تا بنصف رسد با صد و ده طل
قند سفید بقوام آرند و مغز بهدانه صمغ عربی هر یک شش درم کتیرا چهار درم خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک پنجدرم
صلایه کرده بیامیزند دیگر جهت سل و اوجاع سینه و خشونت و سرفه مزمن که این از نزلات حاره بود قطونا تخم خطمی تخم خبازی
هر یک سه درم اصل السوس ده درم تخم خشخاش ورقیه سپستان بیست دانه جمله سوای اصل نیم کوفته کنند و در نیم رطل آب
ترکنند و بجوشانند تا بنصف بماند صاف کرده با یک رطل قند سفید بقوام آرند و وقت فرود آوردن از آتش صمغ عربی کتیرا اسفیدبرگ
پنجدرم باریک ساخته بیامیزند لعوق بزرکتان ربو و سعال مزمن را نافع است و سینه را از اخلاط پاک گرداند و در نفث
الدم بارهی ده بزرکتان بریان سی درم قند ده درم کوفته و بیخته بعسل سرشند و اگر بریان تنها کوفته و بیخته بعسل سرشند همین عمل
کند و بعضی بزرکتان بریان را کوفته باده وزن عسل مصفی یا شکر بقوام سرشتن نوشته اند و بعضی ده جزو بزرکتان را با
یک جزو فلفل بعسل سرشتن فرموده و معمول واحد با جدیم بسیار بسیار بوده بود بینه کوبی با تخم ترب نیز نگاشته و دیگر توتیر
از ادل جزو مانانیره هر یک پنج جزو کندر نیم جزو بزرکتان بریان یک جزو کوفته و بیخته با دو چندان عسل سرشند شربتی صبح
و شام یک کفچه لعوق بزرکتان نسخه دیگر که جهت ورم ریه و معده و وجع آنها نافع است لعاب بزرکتان عسل شکر احمر
هر یک یک رطل گرفته مجموعه بجوشانند تا بقوام آید شربتی ده درم لعوق سپستان جهت قروح ریه و صدر و خشونت و حرارت تخم خشخاش
تخم خطمی هر یک سه درم طباشیر چهار درم مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار هر یک ده درم صمغ عربی نشاسته خشخاش
سفید هر یک بیست درم با عسل طبرزد و روغن بادام لعوق سازند لعوق بنفشه جهت سرفه و قولنج ورمی و صفراوی بسیار
موثر است بنفشه ده درم مویز منقی عناب هر یک بیست دانه سپستان چهل دانه جوشانیده بجوشانند صاف سازند
و با عسل خیار شنبر و روغن بادام هر یک بیست درم و قند سفید نیم رطل بقوام آرند و بنفشه باریک ساخته سی درم دیگر اضافه کنند از
تا هفت مثقال بلیسند لعوق تین یعنی انجیر سینه را از بادهای غلیظه پاک کند و بر ربو و ضیق النفس و سرفه نافع است مغز حب القطن
فلفل مغز بزرانجره رازیانه کرسنه حلبه هر یک چهار درم مغز چلغوزه پسته مغز بادام تلخ هر یک پنجدرم همه را بکوبند و باریک ساخته با
ده درم روغن بادام تلخ چرب کنند و انجیر طبیخ که در مطبخ پخته باشند با این قسم که انجیر زرد پنجاه عدد را در آب چهار انجیر پخته صاف کرده
با یک رطل دوشاب انگوری بقوام آورده باشند سرشته و لعوق سازند شربتی دو درم تا سه درم با سکنجبین عنصلی لعوق ثوم
یعنی سیر سرفه بلغمی را نافع است و ماده را نضج دهد و سینه را پاک کند سیر پاک کرده نیم من و نیم من روغن گاو بپزند تا مهرا شود و پس بکوبند و نیک
بپالایند و با مثل آن عسل صاف بقوام آرند لعوق چلغوزه که لعوق صنوبر است یک نسخه آن که اخلاط از سینه پاک کند در ادویه قلبیه
و یک نسخه آنکه جهت سرفه کهنه و ضیق النفس بغایت آزموده و بی‌بدیل است در ادویه صدریه گذشته لعوق چلغوزه نسخه دیگر
جهت ضیق النفس که از برودت باشد رب السوس بیست پنجدرم حب صنوبر مقشر چهل درم مغز بادام تلخ مقشر چهل و پنج درم
عسل بقدر حاجه و دیگر که سینه را از اخلاط پاک کند مغز چلغوزه پنج سوسن آسمانگون صمغ عربی کتیرا هر یک ... تخم کتان بریان

کرده خرما دانه بیرون کرده هر یک هفت جزو و در بعضی نسخها همه اجزا برابر نوشته اند کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کرده با عسل منزوع الرغوه
لعوق حاشا که حاشا را با عسل لعوق ساخته باشند تنقیه صدر و ریه و اعانت بر نفث و تسکین اوجاع سر نشیف میکند
و از راه تجفیف به نفث الدم هم نافع است و طبیخ حاشا نیز این عمل کند **لعوق حب الرشاد** جهت تنقیه صدر از بلغم
افسنتین رازیانه هر یک سه درم اصل السوس چهار درم تخم تره تیزک ده درم حلبه نیم کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا بر رطل آید صاف
کنند و با یک رطل عسل بقوام آرند **دیگر** زراوند مدحرج یک مثقال افسنتین بادیان هر یک دو درم پودنه دشتی سعتر هر یک سه درم
شونیز چهار درم تخم تره تیزک ده درم بکوبند و با عسل بسرشند شربتی یک مثقال تا دو درم با سکنجبین عسلی یا عنصلی **لعوق حب قطن**
تلیین صدر کند مغز حب قطن مغز بادام شیرین مقشر هر یک بیست درم اصل السوس خراشیده پنج درم زردی چهار بیضه بروغن بادام
و عسل لعوق سازند **دیگر** سینه را از ماده غلیظ پاک کند کرسنه فراسیون هر یک سه درم آرد باقلا پنج درم مغز پسته مغز بادام شیرین
هر یک ده درم قانید شصت درم شربتی یک ملعقه صبح و یک ملعقه شام و یک نسخه لعوق حب قطن در ادویه حلقیه گذشته **لعوق حرف**
که از حرف کوفته با عسل لعوق ساخته باشند نفع میکند سعال متولد از اخلاط غلیظه و نفع میکند اوجاع جنبین که از سدد غلیظه
بهم رسیده باشند و ورم میدارد از ماده مضیه جنبین و سینه **لعوق حرمل** جهت ضیق نفس و سرفه رطوبی بسیار مفید است تخم کتان
حرمل بالسویه با عسل لعوق کنند **لعوق حلبه** جهت ربو و سعال بلغمی حلبه مویز بیدانه بنفشه بهدانه مقشر گاوزبان بجوشانند و
آب آنرا با عسل مناسب بقوام آرند و مغز تخم کدو و مغز چلغوزه و تخم ... بحسب حاجت نرم کوفته اضافه نمایند بجای ... بیفزایند
و یک نسخه لعوق حلبه در ادویه حلقیه گذشته **لعوق خشخاش** آنچه از بزر این میسازند آنها را در لعوقهای بزر خشخاش نوشته و آنچه
از کوکنار آنها ساخته میشود در ربها علیحده نگاشته میشود و در بعضی کتب بعضی نسخهای این لعوق همان نسخهای شربتهای خشخاش است
ظاهرا فرق در قوام معتبر داشته باشند **لعوق خشخاش** موافق نسخه کامل الصناعه نافع بقروح ریه و نزلات بگیرند خشخاش بزرگ دویست عدد
دانه ها از ان دور کنند و در شش قسط آب شیرین یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف آید مالیده صاف کرده بهر دو قسط
آب خشخاش یک قسط مثلث و یک قسط عسل خالص داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده کتیرا اسپید ده درم نرم
سائیده بیامیزند و بر شفه تا در بهم شود **دیگر** جهت سرفه و سل و نزف دم و قرحه ریه کوکنار سپیده پنجاه درم در دو رطل آب بجوشانند
تا بر رطل آید صاف نموده سپید یک رطل آمیخته بقوام آرند پس رب السوس مغز بادام شیرین مغز تخم کدو هر یک پنج درم سائیده ممزوج سازند شربتی ده
درم **لعوق خیار شنبر** نافع بامراض صدر و تلیین طبع خیار شنبر را در آب حل کنند و صاف نموده با شکر نرم بپزند تا بقوام آید
اگر قدری ترنجبین بیفزایند صواب باشد و اگر بنفشه مسحوق با آن یار کنند طبیعت بیشتر نرم کند **دیگر** که مسهل صفرا و بلغم است
خصوصا از نواحی حلق و سینه ریوند چینی نیم مثقال روغن بادام یک درم بنفشه مربی ده درم شیرخشت ده مثقال فلوس خیار شنبر گلقند هر یک
پانزده درم لعوق سازند و اگر جهت تنقیه صفرا و بلغم قوی تر خواهند محموده و تربد و غاریقون حسب حاجت بیفزایند **دیگر** نافع ذات الریه
و ذات الجنب و تسکین گرمی سرفه و شکستن حدت مواد ملتهبه مغز فلوس پنجاه درم در آب گرم حل کنند و صاف نمایند پس کتیرا و صمغ بادام هر یک پنج درم آرد

آرد باقلا هفت درم مغز بادام ده درم قند سفید پانزده درم کوفته آنچه بیختنی است بیخته در آن بسرشند بروغن بادام سه درم بیخته
لعوق سازند و از ده درم تا پانزده درم بلیسند دیگر برای ذات الریه و ذات الجنب ... سیاه نیکوفته سه درم کتیرا زوفا رازیانه هر یکی سه مثقال
بنفشه خشک پرسیاوشان هر یک پنج مثقال بیخ مهک خراشیده صمغ عربی صمغ آلوی سیاه هر یک ده درم خشخاش نیکوفته بیست مثقال
انجیر سپید عناب هر یک بیست دانه مویز طائفی بیدانه سی درم سپستان پنجاه عدد بجوشانند و صاف کنند بدست مالیده و فلوس خیار شنبر
بیست مثقال در آن حل کنند و قند سفید نیم من اضافه کرده پانزده سه جوشی دیگر بدهند و خبازی و بهدانه و حلیمو که بیخ خاص ...
و آنرا اسلق بری هم میگویند هر یکی سه درم مغز تخم خیارین مغز بادام شیرین گل خطمی هر یکی پنج درم باقلای مقشر ده مثقال کوفته و بیخته در آن
بسرشند و روغن بادام شیرین بیست مثقال اضافه کرده بردارند **لعوق رب السوس** سرفه مزمن را نافع است و فضول لزجه از سینه
دفع کند و بر نفث یاری دهد رب السوس کتیرا بارزد مغز بادام تلخ رازیانه مساوی کوفته و بیخته بعسل و روغن بادام بسرشند و در بعضی
نسخها مغز تخم خیار نیز مندرج است **لعوق رب السوس** بنسخه دیگر همان فایده دهد بلکه قوی‌تر است مغز بهدانه مغز تخم خیارین
هر یک نیم جزو رب السوس کتیرا بنفشه تخم رازیانه مغز بادام تلخ خشخاش سپستان صمغ عربی لعاب خطمی باقلای مقشر هر یک جزو
در آب بجوشانند و صاف کنند بعسل کف گرفته یا قند سفید بقوام آرند و روغن بادام شیرین اضافه کنند شربتی سه مثقال با طبیخ زوفا
بیاشامند **لعوق رمان** نفع میکند سرفه مزمن و نزلات و سینه و قصبه ریه پاک میکند آب انار شیرین که در وی تخم نباشد هر قدر
که خواهند بگیرند و بپزند تا قریب بقوام آید پس رب عنب شیرین و قند سفید آمیزند و بقوام آرند و فرود آورده سه رطل آب انار
صمغ عربی کتیرا رب السوس هر یک پنج درم مضاف سازند و در ظرف آبگینه بردارند **لعوق رمان** در منهاج بدین عنوان است
آب دانه‌های انار شیرین رسیده را گرفته در دیگ سنگین با آتش ملایم بجوشانند تا نصف آب بماند برابر نصف آن شکر طبرزد اضافه
کرده بقوام لعوق آرند و هر رطل آن یک مثقال کتیرا کوفته داخل کرده بردارند و در ظرف آبگینه نگاه دارند **لعوق زبیب** جهت ربو و بیاض
معده سعال سایله صمغ بطم هر یک دو درم غاریقون تراشیده فراسیون زوفا هر یک سه درم کرسنه پرسیاوشان رب السوس هر یک
هفت درم زبیب خراسانی منزوع العجم بیست درم آنچه کوفتنی است باریک کوفته زبیب و صمغ بطم و سعه را در هفتنج ...
در هاون پاک سایند با عسل منزوع الرغوه بسرشند شربتی یک مثقال **لعوق زوفا** ربو و سرفه کهنه را نافع است و سینه
و شش از اخلاط غلیظه پاک کند زوفا بیخ سوسن آسمانگون بالسویه کوفته و بیخته با سکنجبین عسلی یا با عسل بسرشند و اگر بیخ سوسن
آسمانگون حاضر نباشد شونیز عوض آن کنند شربتی یک استار دیگر زوفای خشک بیخ سوسن آسمانگون هر یک بیست درم در سه
رطل آب بجوشانند تا رطلی آید صاف کنند و با یک رطل عسل صاف بقوام آرند دیگر قوی‌تر در تنضیج و تقطیع مواد غلیظه سینه انفع
السطم حلبه هر یک دو درم زوفای خشک فراسیون تخم رازیانه هر یک سه درم پرسیاوشان اصل السوس هر یک ده درم مویز منقی پانزده درم
انجیر زرد تخیم ده عدد و غیر از صمغ حلبه در آن قدر آب که کفایت کند بپزند چون یک و نیم رطل آب بماند بمالند و صاف کنند و با یک و نیم رطل
عسل بقوام آرند پس صمغ در آن حل کنند دیگر نفع میکند با مراض صدر چنانچه ربو و سعال و امتلاء قصبه ریه و بهر ... میسایند و

نفس را باسانی برآرد و زوفای خشک افسنتین را از بیخ بر سیاوشان اصل السوس هر یک ده درم صمغ بطم لب قرطم حلبه زبیب منزوع العجم
را تنبیخ هر یک هفت انجیر شش ترید تخم کتان هر یک پنج همه را سوای را تنبیخ شش مثل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس صاف کنند و مقود
سازند و را تنبیخ حل کنند سکنجبین است و بند کرده ادویه و اگر با قند بجته بقوام آرند هم صواب باشد لعوق سپستان در نسخه دیگر اوده
علقیه گذشته دیگر که سرفه گرم را زایل کند سپستان صد و سی دانه عناب پنجاه دانه مویز منقی چهل دانه در سه من آب بجوشانند
تا یکمن آید پس فلوس خیار شنبر بیست درم مالیده صد درم در آن حل کنند پس صاف نمایند و سکنجبین صد درم اضافه کرده بقوام آرند
لعوق سپستان بنسخه دیگر خوشتر و بهترین نسخهای لعوق سپستان و مسمی بلعوق السعال همین است جهته سرفه و ضیق النفس نافع
دارد و از جمله تراکیبی است که تجربه کرده اند با اطبا آن بیخ بادیان سه درم بهدانه بر سیاوشان کتیرا اسفید تخم خطمی هر یک چهار درم
خشخاش هفت درم مویز منقی اصل السوس محکوک هر یک پانزده درم مقشر فوفل تنی ده درم انجیر زرد لحیم ده دانه عناب بیست درم
سپستان از قماع پاک کرده پنجاه دانه آنچه کوفتنی است بکوبند و در چهار رطل آب یا زیاده همه را بغیر از کتیرا اقر نمایند و بعد بجوشانند روز
با آتش نرم بجوشانند و بمالند و صاف کنند و قند سفید نیم رطل انداخته غلیظ سازند چه اگر سایل باشد زود ترش گردد و متعفن شود لعوق
سعال جهته سرفه گرم و خشک صمغ عربی کتیرا نشاسته مغز بهدانه هر یک چهار درم رب السوس فانید سفید هر یک چهار درم تخم خطمی
تخم خبازی مغز تخم خیار هر یک پنج درم مغز بادام مقشر شش درم کوفته و بیخته بدارند و اصل السوس محکوک سپستان مویز منقی شیرین این
سه جزو را در آب بپزند تا غلیظ شود و با سکنجبین بقوام آرند ادویه مذکوره بدان بسرشند و لعوق سازند با حریره آب نخاله سفید آرد و با
فانید و روغن بادام شیرین بدهند و بعد آن امش بیا لشامند دیگر درین باب رب السوس مغز بهدانه هر یک دو درم مغز باقلا نشاسته
کتیرا صمغ عربی تخم خطمی مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خربزه هر یک پنج درم خشخاش ده درم مغز بادام مویز منقی هر یک بیست درم مویز را
در روغن بادام بپزند ادویه دیگر کوفته بیخته با آن آمیزند و با سکنجبین بسرشند دیگر جهته سرفه گرم و خشک تخم خشخاش ده درم لعاب تخم
خطمی آب انار شیرین آب خیار آب بادرنگ آب کدو آب برگ خرفه آب نیشکر هر یک بیست درم صمغ عربی کتیرا مغز بادام شیرین مقشر تخم
شنگ عسکری هر یک پنج استار شکر طبرزد نیم من آنچه بتوان کوفت بکوبند و با این لعابها و آبها بپزند و هر ساعت اندک اندک بخورند
دیگر جهته سرفه گرم کتیرا صمغ عربی نشاسته هر یک یکدرم تخم خربزه تخم خشخاش بادام شیرین مقشر هر یک پنج درم با عسل تلخ
سرشته از پنج درم تا یک استار لعوق کنند دیگر جهته سرفه گرم اطبا شیر دو درم مغز تخم کدو مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار بهدانه
تخم خشخاش هر یک سه درم فانید بیست درم کوفته و بیخته بلعاب اسپغول یا لعاب بهدانه لعوق سازند و قدری روغن بادام شیرین
بر سر آن ریزند دیگر جهته سرفه سعال مزمن کتیرا نشاسته رب السوس مغز بهدانه هر یک سه درم مغز تخم خیار اصل السوس
هر یک پنج درم تخم خطمی تخم تولد مغز بادام شیرین هر یک شش درم فانید هشت درم مویز منقی بیست دانه سپستان سی دانه
سپستان و مویز و فانید و اصل السوس را در یکمن آب بپزند تا نصف آید پس صاف کنند ده استار شکر طبرزد داخل کنند تا بقوام
آید پس ادویه دیگر کوفته با آن بسرشند و بعضی در حین پختن بنفشه خشک پنج درم خشخاش سفید یا تخم نیلوفر هفت درم فلوس خیار شنبر

فلوس خیارشنبر پانزده درم عناب بیست عدد داخل میکنند و در وقت سرشتن دواهای خشک آرد باقلای ده درم روغن بادام
سی درم اضافه میکنند **دیگر** جهت سعال حار مزمن زمانی که آواز گرفته باشد و حرارت زیاده بود بکار برند جلاب لعاب
شکوه هر یک پنجاه درم صمغ بادام صمغ درخت به خالص هر یک صد درم باهم بپزند تا بقوام عسل آید پس پنجاه درم صمغ بادام
صمغ درخت به آب خالص هر یک صد درم باهم بپزند تا بقوام عسل آید پس پنجاه درم روغن بادام ضم کنند و بسته
لعوق کنند **دیگر** جهت سرفه بارد ساذج لعاب حب الرشاد و لعاب تخم کتان هر یک پنجاه درم عسل صد درم بقوام آرند
دیگر که نضج سعال بلغمی کند صمغ عربی کتیرا هر یک شش درم مغز حلغوزه پنجدرم اصل السوس هفت درم مغز بادام مقشر ده درم
با عسل و انگم لعوق سازند **دیگر** جهت سرفه که از بلغم لزج باشد کند صمغ بادام علک الانباط غاریقون زرجلیتی تخم رازیانه
هر یک پنجدرم میعه سایله مغز پسته مغز بادام تلخ هر یک ده درم کشمش بیست درم میعه را با عسل بگدازند و گذرند و دیگر
و کشمش در سفیدتیج بجبسانند و باقی ادویه بکوبند و با عسل که میعه در آن حل کرده اند بسرشند شربتی یک درم **دیگر** جهت
سعال بارد مادی جاوشیر خردل مغز بادام تلخ کوفته بعسل بسرشند **دیگر** فلفل ده دانه روغن باردین یکدرم پرسیاوشان
چهار درم مغز حلغوزه دو وقیه عسل و روغن گاو بقدر کفایة **دیگر** بارزد میعه سایله هر یک چهار درم مغز بادام تلخ شش
درم زعفران چهار و شیر هر یک دو درم بعسل بسرشند **دیگر** زعفران یکدرم بارزد حلبه هر یک شش درم مغز بادام تلخ هر یک چهار
درم بعسل بسرشند **لعوق سل** که مسلول هر وقت پیش از غذا و بعد از غذا میتوان داد اصل السوس پرسیاوشان
هر یک پنجدرم زبیب طایفی منزوع العجم خشخاش سپید هر یک بیست درم سپستان کفی عناب جرجانی سی دانه همه را در
پنج رطل آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند صاف نموده فانید و سفیدتیج هر یک ربع رطلی داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند
تا منعقد شود پس مغز تخم کدو مغز بهدانه نشاسته کتیرا صمغ عربی خشخاش سپید مغز بادام شیرین بالسویه بقدر حاجت ساییده
پاشند و بیامیزند **دیگر لعوق سل** که سرفه مسلول نافع و خشکی سینه و سر را نافع است نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز
تخم خیار مغز تخم کدو هر یک پنجدرم رب السوس خشخاش سفید بهدانه مقشر هر یک ده درم آرد باقلا تخم خطمی هر یک پانزده درم
مغز بادام شیرین مقشر مویز منقی هر یک بیست درم مویز را بروغن بادام بنفشه بپزند و مغزها را بکوبند و با مویز بیامیزند که درهم
شود و ادویه خشک نیز کوفته و بیخته آمیخته قدری سفیدتیج داخل کرده لعوق سازند و اگر با شکر طبرزد مقوم بیامیزند هم
مناسب است **دیگر** نافع مسلولین و قاطع نزله و مسکن حرارت تخم خشخاش طباشیر تخم کتان مغز پنبه دانه مغز بادام مقشر
زعفران هر یک سه درم تخم خیار مقشر بهدانه کتیرا نشاسته صمغ عربی هر یک شش درم فانیذ نود درم شربتی دو درم با شیر خر
دیگر که در این علت هر گاه دماغ گرم باشد و ماده نزله بریه ریزد نافع آید صمغ عربی پنجدرم تخم خشخاش سیاه کتیرا هر یک ده درم
مغز بهدانه تخم خطمی هر یک پانزده درم تخم خشخاش سپید بیست درم بیخ مهک مقشر سی درم یکشبانروز در آب باران
بخیسانند و با آتش نرم بجوشانند تا نصف بماند صاف کرده باده سیر لعاب بهیدانه بهم حل کنند و بلعوق بقوام آرند در ...

بشنج همیجنه بنفشه من عسل نیم من نوشته اند هر صبح ده درم با گلشکر پنج درم شام لعوق کشکاب بدهند **دیگر** هرگاه مسلول از
ادویه بارده منتفع نشود و از ادویه حاره زیاده رسد استعمال کنند نشش و باه خشک کرده را از تا پنج مهک پرسیاوشان
کوفته و بیخته از شکر طبرزد ساییده بقوام عسل و ادویه مسحوقه بدان بسرشند و هر صبح یک کفچه بخورند **لعوق صبیان** جهت سرفه و حرارت
و حرارت و خشونت سینه و گلوی اطفال با شیر مادر یا شیر الاغ آمیخته بلیسانند مغز دانه به دو درم صمغ عربی کتیرا اسفیدرب السوس
قند سفید هر یک چهار درم کوفته بعسل بسرشند **لعوق صمغ** سرفه خشک را سود دارد صمغ سفید در آب
بگدازند و صاف نمایند پس روغن بادام بران اندازند و بجوشانند تا که غلیظ شود و هر وقت بلیسانند **لعوق طباشیر**
جهت سرفه و سل و تپ تخم خطمی تخم خبازی هر یک شش درم طباشیر چهار درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر یک ده درم صمغ عربی
نشاسته خشخاش سفید هر یک شش درم ادویه کوفته در جلاب غلیظ القوام در روغن بادام یا عسل یا دوشاب یا
یا شیره ترنجبین بقدر حاجه بسرشند و صاحب تحفه نوشته که من این ادویه را اضافه نموده ام و نافع تر یافتم رب السوس
کتیرا گل سرخ مغز تخم بهیدانه **دیگر** جهت سرفه و سل و قرحه ریه طباشیر چهار درم صمغ عربی کتیرا هر یک شش
درم مغز تخم مغز چلغوزه هر یک هشت درم نشاسته کتیرا هر یک ده درم شکر طبرزد شصت درم کوفته و بیخته با روغن بادام و عسل کف گرفته
لعوق سازند و در ظرف آبگینه نگاه دارند و بقدر چهار مثقال لعق کنند بعد ان شیر الاغ بنوشند **دیگر** جهت سرفه
و قذف دم و برای فضول غلیظه درد سینه بادیان خشخاش سیاه هر یک دو درم قاقله طباشیر هر یک چهار درم
رب السوس کتیرا مغز بادام تلخ مقشر هر یک پنج درم صمغ عربی مغز تخم خشخاش بادرنگ مغز چلغوزه هر یک هشت درم
نشاسته خشخاش سفید زنجبیل هر یک ده درم شکر طبرزد چهل درم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته در روغن گاو
خمیر سازند **لعوق علک الانباط** که علک البطم است جهت ربو و ضیق نفس مفید علک الانباط ربع رطل را گرفته در آب
بپزند که بقوام لعوق آید **لعوق علک البطم** بنسخه دیگر که سعال مزمن ببرد و سینه را از ریم و خلط غلیظ پاک کند
و نفث الدم را نافع باشد و در ادویه حلقیه گذشته **لعوق غاریقون** سینه را از خلط پاک کند میعه سائله
صمغ البطم هر یک یک درم بادیان فراسیون زوفا خشک غاریقون هر یک سه درم رب السوس پرسیاوشان هر یک هفت
درم مویز منقی بیست درم میعه و صمغ البطم را در سکنجبین حل کنند و مویز را نرم بکوبند و ادویه کوفته و بیخته بدان بسرشند
پس جمله را با عسل آمیزند شربتی یک مثقال همین است نسخه متعارفه و در کامل الصناعه که نسخه هم در ادویه هفت درمی مرقوم است
و میعه و صمغ البطم را دو درمی قرار داده و مویز بیست دانه نگاشته **لعوق فراسیون** نفع میکند بامراض کثیره خصوص
نفث ریه را بگیرند پس فراسیون یک رطل و پنج رطل آب بپزند تا ثلث بماند پس فراسیون دور کنند و بریزند بران آب
یک قسط عسل و بپزند تا بقوام آید شربتی دو ملعقه **لعوق کثیرا** سرفه مزمن حار را نافع است کتیرا کوفته یکجزو مغز بادام
مقشر دو جزو کتیرا را در جلاب حل نمایند مغز بادام کوفته داخل و بقوام آرند **لعوق کرسنه** جهت ربو دیگر

و دیگر امراض صدر را از درگرسته صیبق فلفل دار فلفل هر یک بیست درم کوفته بعسل لیسند **لعوق کرنب** سینه را از
ماده غلیظ پاک کند عسل مصفی یکمن آب کرنب پخته فشارده یکمن و نیم هر دو را بیامیزند و بقوام آرند پس تخم کتان بریان حلبه
هر یک بیست درم مغز چلغوزه مغز پنبه دانه باقلا مقشر هر یک ده درم مغز پسته پانزده درم همه را کوفته بسرشند شربتی بقدر ده درم
باشیر خر و دو دو نسخه این لعوق در ادویه صدریه گذشته **لعوق کزبرة البیر** که در امراض صدر دوای بی نظیر است
بگیرند کزبرة البیر یعنی پرسیاوشان اگر تازه بهم رسد بهتر والا خشک آن که سبز باشد قدر صالح و بجوشانند و در حالت
غلیان اصل السوس ده درم عناب پنجاه دانه داخل کنند پس بمالند و صاف کنند و فانید خراسانی بنصف رطل عسل یک رطل
شکر سفید یک رطل ربع آن اضافه کرده بقوام آرند بعد نزول از آتش رب السوس کتیرا اسپید صمغ عربی نشاسته هر یک
سه درم سائیده بیامیزند و اگر سه درم پرسیاوشان دیگر خشک کوفته و بیخته داخل کنند بهتر باشد **لعوق کشمش** جهت
سعال و سینه مفید است بگیرند کشمش را و بجوشانند در آب و بعد صاف آن با نیم حصه فانید بر آتش بقوام
آرند و لعوق سازند **لعوق کندر** نفع میکند سعال بلغمی و رطوبی من بگیرند کندر و سحق کنند و بعسل لعوق ساخته
بکار برند **لعوق اللبوب** سرفه را سود دهد و سینه را پاک کند و حرقه مثانه را نافع است مغز تخم خیار مغز تخم
بادرنگ مغز تخم کدو مغز تخم خربزه کتیرا صمغ عربی نشاسته تخم خشخاش هر یک دو استار روغن بادام شیرین پنج استار
شکر سفید ده استار ترنجبین یکمن ترنجبین را با آب بخیسانند و انیز ترکنند و صاف نموده بجوشانند در غوره اثر ابگیرند تا منعقد شود و پس
شکر و روغن بادام بیدا زند و بجوشانند تا غلیظ شود پس باقی ادویه کوفته و بیخته بپاشند و بیامیزند تا چون لعوق شود شربت
بقدر حاجت وقت **لعوق لعابات** جهت سرفه که از حرارت و یبوست باشد بغایت نافع است تخم خشخاش ده درم آب
انار شیرین آب خیار آب برگ خرفه آب نیلوفر هر یک یکوقیه و ثلث وقیه کتیرا صمغ عربی مغز بادام شیرین هر یک چهار استار لعاب
بزرقطونا لعاب بزر سفرجل لعاب بزر خطمی شیره تخم خرفه شیره تخم خیار هر یک سکرجه قند سفید یک رطل لعوق سازند **لعوق**
معتدل از مجربات حضرت والد که جهت تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد حاره رقیقه مجمل است و موز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش
اصل السوس مغز تخم کدوی شیرین پرسیاوشان رازیانه زوفای خشک مغز بادام مقشر حلبه لویدانه لاچی صمغ عربی تخم خطمی کتیرا تخم کتان
بهدانه کوکنار هر یک یک تولچه جوکوب شده در ده سیر آب بجوشانند تا نیم سیر بماند صاف نموده عسل سفید یا سیر و اصل کرده بقوام آرند و آخر
از سیر اینجا سیر عالمگیری است **لعوق منضج بلغم** صمغ عربی کتیرا هر یک حب صنوبر پنج عناب اصل السوس مقشر صنوبر مقشر
تخم کتان کرسنه مغز بادام شیرین هر یک ده با ترنجبین یا شکر طبرزد بقوام آرند و هر گاه اعظم غرض از این لعوق تسکین نفث باشد
بدل مغز بادام شیرین بادام تلخ و بعوض ترنجبین شکر و عسل و بعوض عناب اصل السوس رب السوس کنند و در وزن حب صنوبر کم کنند
و همان قدر در وزن صمغ و کتیرا بیفزایند **لعوق منقی** رب السوس بیست درم مغز حب صنوبر مقشر چهل درم مغز
بادام تلخ چهل و پنج درم عسل بقدر حاجت **لعوق دیگر منقی** ریه از مواد غلیظه شیره موز منقی و عسل خیارشنبر و ترنجبین

برابر گرفته بقوام آرند وقدری رب السوس ورقهای خشک مسحوق وروغن بادام وروغن بنفشه داخل کرده لعوق سازند
لعوق نزله که جهت سعال حار جلیل المقدار است بدو نسخه در ادویه النفیه گذشته **لعوق ورد** جهت سرفه وسل وذات الجنب
صفراوی وورمی که در سینه وقی الدم وتبهای حاده منقول از جامع امین الدوله زعفران نیم درم نشاسته کتیرا خشخاش سفید
هریک دو درم کاسنی پاک کرده صمغ عربی هریک سه درم طباشیر رب السوس گل مختوم وگاهی بدل آن گل سفید دغستانی کرده میشود
هریک چهار درم نرم سائیده وبآب وشراب انگوری لعوق سازند **لعوقی** که ربو وضیق النفس مفید است تخم انجره رازیانه
کرسنه حلبه هریک سه درم پنبه دانه حب قلقل هریک چهار درم مغز جلغوزه مغز پسته مغز بادام هریک پنج درم کوفته وبیخته با طبیخ انجیر
یا سپستان لعوق سازند وقدری روغن بادام تلخ برسر آن ریزند ویک مثقال ازان با آب زبیب یا سپستان یا سکنجبین عنصلی بخورند
لعوقی که سعال مزمن را نفع میکند بگیرند زوفا خشک یک وقیه بادام فانیذ هریک دو وقیه همه را باریک سائیده بشراب مطبوخ ودبس خرما سرشته
بلیسند قدر شربت بنصف وقیه است **لعوقی** که سعال بلغمی را بوفاست نافع است تخم حلبه بالسویه هر دو را در آب بجوشانند
تا مهرا شود وصاف نمایند وبرابر هر دو عسل منزوع الرغوه سرشته باز بجوشانند تا بقوام لعوق آید **لعوقی** جهت سعال یابس مغز
پنبه دانه نیم جزو تخم کتان حلبه هریک جزوی کوفته وبیخته باریک بیخته با عسل فلوس خیارشنبر ولعاب تخم کتان لعوق سازند وقدری صمغ الو
محلول بخیر [illegible] **لعوقی** که هرگاه ماده سعال قوی الغلظ والبرد باشد باستعمال باید آورد بگیرند نصف جزو بزر کتان
یک جزو فرد ماهکون هریک چهار جزو همه را باریک کوفته وبیخته با عسل منزوع الرغوه وعسل لبنی مساوی لعوق سازند ویک ملعقه
هر روز ناشتا باید نهند در قطع بلغم غلیظ بلیغ الاثر است **لعوقی** که سرفه را که با حمی عتیقه باشد نافع است از املای استاد صاحب
شفاء الاسقام کشوث پنج درم حشیشه غافث مغربی تازه نصف درم ریوند چینی سالم از کرم روغن بادام شیرین هریک یکدرم نبات
سه درم عسل خیارشنبر هفت درم **لعوقی دیگر** از املای استاد مذکور جهت نفع صدر بلغمی منقل ارزق اشیون رب السوس هریک
پنج درم ایرسا نیم درم نبات یکدرم غاریقون سفید نیم مثقال باریک سائیده با روغن بادام یکدرم وعسل خیارشنبر هفت درم سرشته
لعوق شود **لعوقات هندی** یک **لعوق هندی** که آنرا بهه پاک اولیه گویند وبسرفه ودمه وکهی روگ نافع است ودر لفظ
سوم ادویه امراض راس گذشته **دیگر** جهت دفع کهی روگ نقل از جکوت بگیرند بیره وپاک کرده یا چهار بیده در دو چندان آب
بجوشانند چون ربع آب بماند بیرون برآورده خشک کنند ودر بیست پنج پل روغن گاو بریان کنند که اندکی سرخ شود پس بموزن بیره
شکر تری را جلاب ساخته بهه دران اندازند وبعد ازان این ادویه را کوفته باریک ساخته داخل کرده با تش ملایم قدری دیگر بپزد که
بقوام حلوا آید قدر خوراک دو نیم درم است وآن اجزا داخل کردنی اینست کاپهل ستاور موصلی سفید تیرج الایچی تخم کرنبی واجینی کباب چینی
الکهی هریک نیم پل سونتهه پیپل مرچ زیره بریان کرده کوفته در روغن بریان کرده جیره هریکی دو پل **دیگر** که آنرا هر تیکی پاک اولیه گویند
از مجربات شیخ عبد الکریم بخاری دهلوی جهت سرفه ودق وزکام وبلغمی وامراض وبسوحیکا وکنول بایی ومنداکن واتشک ومیوه وبهوسی
وسفیات وکایا کلپ است وازین دارو عقل وعمر وروح افزون شود بگیرند پلیله کلان سفید وچهل وهشت درم وآنرا در شیره

در شیره سنا را با صد و نود و دو درم بجوشانند تا تمام شیره در عوض و بس بلیله و بادیان خشک گشته و خسته آن دو کنند بلیله را
ریزه ریزه کرده در حلاوتی که از شکر سپید چهارصد و سی و شش درم و شیر بقدر کفایت ساخته باشند اندازند سعد زنجبیل
آورده این دواها اندازند سقمونیا پیپل مرچ مصطگی لونگ دارچینی تالیس پتر پترج ناگیسر الاچی جوز بوا بسباسه هر یکی چهار درم
زعفران دوازده درم چیلغوزه سپید پسته مقشر آمله هر یکی شانزده درم اکستیلیه چهل درم تخم اجوائن زیره سپید کنکول بلیله
ناگرموتها چوب دهنیه پیپل مول سرو الی منتر کالا اندر جو نسوت کباب چینی نمک سنگ نخ کتاسی بزرگ هر یکی دو صد درم
چهارصد درم اول دواها را سوی آنها نگو کوفته و بیخته اندازند پس آمله مقشر را بشیره کشیده داخل کنند و شهد که دو صد پنجاه و پنج درم
آمیخته بقوام اولیه آورده در ظرف چرب نگاه دارند **کلمه نود و نهم** از ادویه صدریه در الفاظ میمیه **ماء الجبن**
نوشته که نفع میکند در ابتدا اسهال و انتهای آن نفع عظیم چه آنرا خاصیت است در ترطیب ابدان ایشان نسخ آن بجمیع احکام در نقوع
درم ادویه امراض اسهال ارحام نوشته **ماء الخلاف** یعنی آب برگ بید بسرفه و الات تنفس نافع است و تفتیح
معده کند و جهت مواد بلغمی و صفراوی و دوی قدما مفید نوشته اند چه بهتر از آب کاسنی تراشیده و درم و هرکه بحمیات مختلفه
است برگ بید که نرم و تازه باشد بکوبند و آب او بگیرند و شب بگذارند و صباح آن از بیست مثقال تا سی مثقال با جلاب یا شکر
بنوشند **ماء الحنا** بر هم سرفه حاره نافع است و انشاء الله تعالی بیاید **ماء الرمان** یعنی آب انار ترش با ریا حاصت
آن بقدر نیم مثقال حابس قصبه ریه و معده است انشاء الله تعالی بجمیع احکام در ادویه معدیه مذکور خواهد شد **ماء السکنجبین**
جلاب که در نرم کردن سینه می آید بکار در مخلوط سوداویه امراض اسهال گذشته **ماء السکر** نسخه دیگر جهت سرفه گرم و بهجت
معدی و تولید ورق گل سرخ چهار رطل در ظرف آبگینه کنند و بریزند بر آن آب گرم کرده ده رطل و سر ظرف محکم ببندند و یک
شبانروز بگذارند پس برآورده بیفشارند و صاف کرده با ده رطل شکر بر آتش نرم گذاشته بقوام آرند **ماء الشعیر** که بارسی
کشکاب گویند بهترین چیزهاست مسلولین و مدقوقین خصوص که با سرطان پخته باشند و همچنین آنکه با عرق السوس پخته باشند و همچنین
با عناب و انجیر و سپستان و پرسیاوشان جهت سعال و درد سینه مجرب است و هم **ماء الشعیر** بخشونت قصبه ریه و صدر و قروح آن
و بکبد گرم سود دهد و باردات طبیعت باعتدال مولد خون صالح معتدل سریع الانحدار از معده و امعا و مضر معده و احشای بارده
و مناسب مصلح گلنگبین سکری و عسلی و قت بختن مثل کرفس یا بادیان ضم کردن هم اصلاح آن میکند و فواید این بنحو آینده
ما این باب بیخ دند مذکور شده و بعضی نسخ خاص آن بنظر آمده در ترتیب ساختن آن نگاشته خواهد شد و فواید حلیله دیگر که قدما در شان
آن نوشته اند همین جا نوشته میشود تا در ابواب آینده هم تذکره باشد پس میگوییم که قدما کشکاب را در علاج تبها از بهر آن
اختیار کرده اند که علاج هر مرض بضد آن باید کرد و اندر تبهای محرقه و مطبقه و تب غب حرارت افزون تر میباشد و
ماده تبهای بعضی سوخته و بعضی خام میباشد و تدبیر آنکه سوخته باشد تبرید آنکه خام باشد منضج باید کرد و قوت نگاه
باید داشت و آن بتبدیل مزاج و بغذا میتوان کرد و آنچه مزاج را بدل کند تبهای محرقه و آنچه قوت را نگاه دارد غذا

و معده بیمار شربت و غذا متصل نشاید کرد چه اگر چنین کنند طبیعت را بسه کار مشغول کرده باشند یکی هضم شربت دوم هضم غذا
سوم نضج ماده و این بر طبیعت مشکل میشود و با اینهمه بدل چیزی که از بدن تحلیل شده بار سهم باید رسانید از برای این اغراض
شربتی هستند که این منفعتهای از و یافته شود و آن چیز غیر از کشکاب نیست بقراط میگوید کشکاب خلاصست در وی لزوجتی است
با نرمی و ازلاق و همواری قوام و تری او معتدل است و در معده بالیده میشود و نفخ نمیکند برای آنکه در وقت پختن بغایت انتفاخ
رسیده و نضج از وی بیرون شده و از جهت آنکه تر است تشنگی می نشاند و از جهت آنکه نرم است و قوام آن هموار ماده معتدل میسازد و
نضج دهد و درشتی ها را نرم میکند و از بهر آنکه سرد و تر است با حرارت و خشکی تب مقاومت میکند و از برای آنکه نضج تمام یافته زود
هضم میشود و از زود هضمی قوت را نگاه میدارد و تن را غذا دهد و از سبب آنکه مزلق است زود از معده بگذرد و در رگها میگذرد و در گذار او مشبوه
و هیچ فضله از وی در رگها نمی ماند چه بالمرة جسب مزلق است و زود اینده و این خاصیت جز کشکاب را نیست چرا که از چیزی لزج را لا قا
و حلا کم می آید چنین که از چیزهای دیگر بقوام کشکاب توان ساخت این خاصیت بوجود نباید چون آب گندم اگرچه اثر القوام
کشکاب سازند لزوجت تری و همواری قوام پیدا میکند لیکن زود دون و نرانیدن از وی نمی آید و از وی فضول در
رگها بسیاری ماند و بعضه مربع نیمبرشت را لزوجت و نرمی هست لیکن بر فم معده دیر میماند و انضاج ندارد و از معده با گوارنده
فرود رود چه فعل فم معده جذب غذا است نه هضم آن و چون بر فم معده دیر بماند میکند غثیان می آرد و سوای ازین که
گفته آمد کشکاب را دو خاصیت دیگر است یکی آنکه قوت او یکقوه است و قوی متضاده ندارد چنانچه در بعضی غذا های دیگر چون
عدس که جرم او قابض و آب او مسهل از جهت که قوة او یکسان است غذائی که او دهد بغایت نیک باشد و قوت بیفزاید خاصیت
دوم آنست که تن را غذا دهد و قوت نگاه دارد و این خاصیت با خواص مذکوره هیچ شربتی بجز کشکاب جمع نمیشود و نمی بینی که
غرض تسکین حرارت و تلطیف کردن ماده در سکنجبین یافته میشود و ترتیب بدن در جلاب زیاده تر از کشکاب حاصل است
و غرض تغلیظ خلط رقیق در آب سرد موجود لیکن منفعت در غذا دادن و قوت نگاه داشتن با دیگر منافع در اشربه مذکوره
مفقود اما ماء الشعیر را وقتی باید داد که بیماری ساکن باشد و عرضی خطرناک در وی صعب یا ورمی نباشد درین حالات بجلاب یا سکنجبین
قناعت کنند و هم می باید که بیمار محتاج فصد و اسهال که مهلت نداند بود و هرگاه مدتی طبیعت اجابت نکرده باشد و ثقل در امعاء محتبس
شده باشد کشکاب نشاید و همچنین غذا های دیگر چه از گذر نیافتن امتلا زیاده شود و بادها و بخارها زیاده گردد و باعث درد عظیم
شود و نیز آلات تنفس متواتر گرم شود و خشکی و تشنگی پیدا کند پس درین حالت صواب آن باشد که اول بحقنه یا شیاف
طبع نرم کنند پس کشکاب دهند باید دانست که هر چه با کشکاب در معده جمع شود منفعت آن باطل کند و سبب اضطراب گردد چه
هرگاه که چیزی جمع شود قوتهای مخالف پدید آید و طبیعت از هضم و تصرف کردن در آن متحیر ماند خاصه طبیعت بیمار و از دو
قوت مختلف جز ضرر حاصل نشود و هضم نیک ممکن نبود و بدترین چیزی با کشکاب در معده سکنجبین است از بهر آنکه کشکاب را فاسد کند
و استوای قوام او باطل کند و او را هضم نیافته از معده بیرون برد پس صواب است که چون کشکاب خواهند داد قبل از وی بدو ساعت

بدو ساعت سکنجبین دهند تا اخلاط را لطیف سازد و دفع ریاح معده را درست کند و منع تولد ریاح یا تحلیل آن کند و سکنجبین در معده
زیاده از دو ساعت درنگ نمیکند پس دو ساعت کشکاب خورده شود و آنرا نیک قبول کند و زود منهضم گرداند و خلطی را که سکنجبین لطیف
کرده است بشوید و دفع کند و منفذها و گذرهای اخلاط را پاک کند گاه باشد که دفع مواد را از بول و گاه بعرق کند و اگر پس کشکاب چهار
ساعت شربتی دیگر از سکنجبین دهند بهر چه کشکاب آنرا معتدل کرده باشد و نضج داده زود دفع شود و اثر سردی و تری که از کشکاب
بهم رسیده تصحیح بدن رسد و ترتیب کشکاب دادن چنان است که در ابتدا اگر ماده حاد بود و حاجت بنگاهداشتن قوت چندان نباشد
رقیق دهند و نزدیک بانتها کشکاب باز گیرند تا طبیعت مشغول بنضج اخلاط شود و همگی متوجه بهضم ماده باشد و اگر بتجربه حاجت افتد کشکاب
[illegible]
باید داد و اگر شخصی را کشکاب در معده ترش میگردد و او محتاج کشکاب باشد آنرا کشکاب رقیق دهند و اگر حرارت شدید بود
قدری یخ کرده بر روی آن بریزند یا اندکی فلفل یا عسل مصفی مزج کرده بدهند و هرگاه در معده [illegible] کشکاب نضج آورده مزاج [illegible]
قلیل مصلح اوست و باید دانست که ماء الشعیر نیک پخته باشد و غذا را شاید و نه علاج را و طریق ساختن ماء الشعیر [illegible]
بگیرند و مقشر سازند و در آب شیرین با آتش نرم بپزند و در ظرف پاکیزه بپزند و بهترین ظرفی پاک سنگی است و کف برگیرند تا آنکه پخته شود و
پس آن صاف نوشند اگر تلطیف غذا مطلوب باشد والا با کشک تناول نمایند اگر تکثیر غذا مقصود بود و باقی بنا شد و نشان
جوده شعیر آنست که تازه و خوشبو و سفید باشد و زود منتفخ شود و طری و کثیف و ثقیل [illegible] نباشد و در مقدار آب کشکاب را اختلاف است
بعضی گویند ده چند جو باید و نزد بعضی بیست چند شاید و مختار شیخ رحمه الله همین است لیکن جمهور اطبا بر آنند که چهار ده چند یا پانزده
چند باشد و چون [illegible] حاد بود و به تلطیف تدبیر حاجت افتد و تلیین شکم و ادرار بول نیز مطلوب بود باید که جو را مقشر سازند و نخست
آب اندازند و بر آتش گدازند هرگاه آب گرم شود بیرون اندازند و آب دیگر گرم کرده ریزند و طبخ دهند پس سرد کنند و نیک
آمیخته بدهند ماء الشعیر سرطانی که مسلول و مدقوق دهند باین ترتیب سازند بیارند سرطان که در آب روان [illegible]
و ماده بوده و علامت مادگی وی آنست که سوزنی بدو فرو برند اگر رطوبتی مثل شیر از وی سیلان شود ماده بود پس سر و دستهای و
پاهای آن بیفگنند و شکم بشگافند و نیک و خاکستر بکوبند و بشویند و در کشکاب اندازند و بپزند و اگر عناب و خشخاش [illegible] نیز
و با مغز بادام بدهند بهتر باشد دیگر که در ابتدا به اول بکار آید آب کدو بگیرند و خود سرطان را در وی بپزند با روغن
بادام یا روغن کدو بدهند دیگر که در دوم بکار آید و در رطوبت بیفزاید در یک من آب کدو پاک کرده [illegible]
با [illegible] مقشر ده درم ماش مقشر تخم خشخاش هر یک بیست درم مغز بادام شیرین مقشر چند درم داخل کرده جوش دهند [illegible]
ازین آش بیست درم آب انار شیرین چهار درم روغن بادام داخل کرده بدهند و اگر ده درم مغز بادام در وی مالیده خورند
خوبتر شود و بعد دو ساعت صبر کنند پس مطبوخ مقرر را بدهند و بعضی اقسام ماء الشعیر دیگر هم هست در مواضع خود نشان داده
خواهد آمد ماء العسل جهت درد سینه که از سردی و بلغم رسیده باشد مفید است و در مطبوخ دوم ادویه امراض [illegible] گذشته

تا رب القراطن که بطریق طبیخ ساخته باشند جهت سعال و ورم ریه معتبر است و در ملفوظ سوم ادویه امراض راس تحریر یافته
جهت سرفه گرم و یبوست و قرحهای ریوی و صفراوی و اخلاط محترقه و ترطیب مزاج و رفع عطش از ادویه جلیله القدر است بگیرند
کدوی دراز نرم و تازه که تلخ نبود پس آرد جو خمیر کرده بر آن درگیرند بالای او گل پاکیزه در پیچند پس تنور معتدل بگذارند بر طاق یا
سرخشت تا نیک پخته شود پس از گل و خمیر بیرون آرند و زیر آن سوراخ کنند و بدست بفشارند تا آب زلال فرو چکد و از آن ده مثقال
تا ده مثقال بتوان داد تنها یا با قند و آب انار و ترنجبین و شیرخشت و لعوب خیارشنبر و گلقند آفتابی و سکنجبین و تمر هندی و هلیله ها و مانند آن
هر چه مناسب وقت و محتاج الیه بود و در شفاء الاسقام گفته سخت کدو را از خیار چنبر کار نبرند بعد از آن ملفوف سازند بآرد جو و گل سرخ کرده
خمیر یا با شیرین کرده باشند انتهی و جائیکه آب لطیف گرفتن مقصود نباشد این تخفیف اول کدو را با سائر مفعول ملفوف کرده
بالای آن ملفافه آرد جو یا گل یا هر دو ملفوف کرده در تنور میگذارد و در صورت آب بسیار صاف بر می آید و اگر با آرد فقط یا گل فقط اقتصار رود
بهتر روا است بالجمله ضخامت غلاف آنقدر باید که در آتش معتدل نیک پخته گردد نه خام ماند نه سوخته شود و جهت امتحان میری غلاف را بعرض
یک انگشت کافیست در مزاجی که صفرا غالب باشد لازم است که با حموضات دهند تا مستحیل بصفرا نشود و اگر دادن حموضات مناسب
نباشد بعارضه سرفه و خراش با دیگر چیزها که لطافت قوام او کثیف سازند آمیخته دهند و سویق جو همراه این کار نیکوتر است مربای آمله جهت
نزف الدم نافع است و در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته مربای بادام جهت سرفه و خشونت صدر و حلق نافع بگیرند بادام
تازه نیم رسیده قشر دور کرده در دیگی کنند و دوشاب بر سر آن ریزند چندانکه بپوشاند و بر سر آتش نهند تا دو سه جوش سبک بزند پس فرود آرند و
سه روز بگذارند بعد از آن دوشاب برآورده در دیگی کنند و عسل طبرزد بر آن کنند و دو سه جوش سبک دهند و در ظرفی
کنند و چهل روز نگاه دارند و بعد هر سه روز ملاحظه کنند هر گاه رطوبت بادام جدا شده در عسل سرایت کند باز جوش سبک دهند
و اگر حاجت افتد عسل طبرزد را تبدیل کنند و با عسل تازه بدستور بجوشانند و بعضی بادام تازه را در روغن تازه میجوشانند
و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده بعسل پرورده میکنند مربای بادام بطریق دیگر که با پوست درست پخته شود و این
قسم است که بگیرند بادام قسم شیرین را که هنوز پوست سخت نشده باشد با همه پوست و لیفه تر کردن و سوراخ کردن بدستور
مربیات کدو بر آن اقا و بطریق بسته سازند مربای [illegible] سینه و حلق نافع است و انشاء الله تعالی در ادویه مفرده بیاید مربای چوب
بلسان برای ضیق النفس مفید است و در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته مربای زردک جهت سرفه و تنقیه
ریه و تلیین صدر و منع نوازل و تصفیه صوت و ضعف معده و بدی هضم و ضعف جگر و استسقا و ضعف گرده و ضعف
باه و درد پشت گزر بزرگ ده رطل را پوست تراشند و پاره پاره کنند و میان آنرا بیندازند و در آب آنقدر که آنرا
بپوشاند و عسل سه رطل با آتش نرم بجوشانند تا پخته شود پس بیرون آرند و بخرقه پاک کنند باز بعسل بمقداری که آنرا بپوشاند
بجوشانند جوشی سبک و نگاه دارند و عسل آنرا نگران باشند اگر رطوبت پاک شود و باز بجوشانند تا رطوبت منجذب شود
بعد از چهل روز استعمال کنند و بعضی بر هر صد مثقال نیم نیم مثقال از این دواها اضافه میکنند عود قماری قرنفل دارچینی کبابه

کتابه بتخییل جوز بوا از هر یک کوفته و پخته بلیسد از ند و اگر قدری مشک و زعفران نیز ضم کنند مرغوب تر شود **مربای کدو** بعضی
گفته اند بارد و رطب است و بعضی گفته اند نه تبرید میکند نه تسخین بهر حال نیکوست مر سینه را و معده که دران باشد و نافع است سوزش
و مثانه اگر باشد دران صلابت و حرارت بتراشند کدوی تازه و پوست نازک آن بتراشند و مغز آن بیندازند و پاره پاره
کنند با مثانه [illegible] با آب بجوشانند تا نیم پخته شود پس بیرون آرند و عسل و قدری آب بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید
و بعد از ان در عسل آن کنند و اگر بقند خواهند همین طریق است و اگر خواهند افاویه داخل کرده خوشبو کنند **مرهم حی** که الیدن آن
بر سینه بسعال الاطفال ذی النفث سپیت صمغ سفید را در روغن بنفشه حل کرده بمالند **مرهم حی** که سینه را نرم کند و ضیق
النفس را مفید آید چون سعال یبوستی بود یا مادۀ غلیظه و بنفث یاری [illegible] گرده بر موم زرد هر یک [illegible] روغن بادام روغن
کدو یا کنجد باید حسب مزاج چهل درم و انجا که تبرید مطلوب باشد روغن کدو یا بادام اختیار نمایند و بعد شیره خرفه تر
یا دیگر شیرها مبرده مخلوط کنند و بر سینه بمالند **مرهم حی دیگر** که جهة التهاب سینه و ذات الصدر و ورمهای محترقه و اورام ملتهبه
نافع است موم سفید [illegible] مثقال روغن گل سی مثقال بگدازند و با آب خیار و کدو و آب برگ خرفه کف مال کنند و بمالند و هر گاه
ترطیب بیشتر مطلوب باشد روغن بنفشه عوض روغن گل کنند و با آب برگ بید و برگ خبازی تسقیه دهند و چون این دوا بهتری
میرسد قیروطی [illegible] بنامند **مرهم خلاف** الصاق کرده شود بر سینه پس نفع میکند بنفث الدم زاج سفید آب قلقطار زنگار
مازو مسحوق و مدحرج مداد قلقدیس پوست انار هر یک شش و نیم سرکه کهنه شش قسط موم علک صنوبر زفت شراب
سپید ملزم روغن زیت هر یک دو رطل برگ بید را در هاون خوب بکوبند و در سرکه سه روز بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف
رسد بمالند و صاف کنند و ادویه خشک را نرم کوفته بر سر سرکه بریزند و سحق کنند و ادویه گداختنی را در ظرف دیگر بگدازند و در هاون
بریزند و بر هم زنند و در پاتیله بر سر آتش نهند و گرم کنند گرم کردنی خفیف و بردارند **مرهم هندی** منقول از شرح نافع
بنفث الدم و ملصق جراحات و مصلح آکل سفیداب قلقطار زاک مداد شب هر دو قسم مسحوق و مدحرج مازو [illegible] پوست
انار هر یک شش و نیم موم [illegible] مر و قطس زفت خشک شراب هر یک رطل سرکه قدر کفایه **مطبوخ اجاص** که بیست رطل آب تا
در دو رطل آب جوشانیده بنصف رسانیده باشند با قدری شکر موافق سینه است و مثل سایر شربتها مضر بسعال نیست و مسهل
خونی بی اذیت است **مطبوخ اسطوخودوس** که جهة ربو و نزلات و درد و ضعف باصره و گرانی سامعه و جرب نافع است
بگیرند اسطوخودوس یک ثلث او کشنیز خشک ربع او حرز بخور نیش ربع آن از هر یک مصطکی و هلیله کابلی دو کنند و همه را بجوشانند و
هر شب وقت خواب جرعه بخورند و اگر این اجزا معجون کرده بخورند هم روا است و طبیخ اسطوخودوس تنها با شربت زوفا و امثال
آن صالح است بدرد سینه **مطبوخ حلبه** که ربو و ضیق النفس که از سردی بهم رسیده باشد بکار آید حلبه شسته مویز منقی هر یک
پنج استار در آب باران یک کوزه بجوشانند و صاف نموده هر صبح چهل درم گرم کرده بنوشند **دیگر** درین قسم بکار آید حلبه انجیر بستانی
بجوشانیده صاف نموده قدری عسل داخل کرده هر صبح یک کفچه بخورند **مطبوخ خیارشنبر** که جهة سرفه و خشونة سینه

و در زکام نافع است و تسکین نزله میکند و اگر این را با اقراص کع جهت سرفه و نفث غلیظ گذشته یکجا ربند سرفه را نفع کند و هر هفته
چهار درم اصل السوس مقشر پرسیاوشان هر یک پنج درم مغز فلوس هفت درم ترنجبین و مویز منقی هر یک ده درم انجیر زرد
ده دانه عناب بیست دانه سپستان سی دانه همه را سوای مغز فلوس و ترنجبین در سه رطل آب بپزند تا برطلی آید صاف کرده
مغز فلوس و ترنجبین حل کرده صاف نموده قدر حاجت بنوشند و هرگاه جهت زکام مستعمل شود پرسیاوشان محذوف سازند
مطبوخ زوفا جهت ربو و ضیق النفس و سرفه تخم خطمی تخم خبازی زوفا خشک بیخ سوسن حلبه هر یک ده درم پرسیاوشان سه درم
اصل السوس چهار درم مویز منقی انجیر زرد هر یک ده عدد عناب سپستان هر یک بیست دانه در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند
صاف نموده هر روز سی مثقال از وی با بنفشه مربی یا لعوق خشخاش یا معجون فلفلی با اضافه روغن بادام بنوشند **دیگر** نافع
سرفه نزلی هرگاه نفث با اعتدال بود و معین بر تنقیه ما فی الصدر تخم خطمی تخم خبازی هر یک [illegible] بنفشه زوفا هر یک سه درم
پرسیاوشان اصل السوس هر یک پنج درم مویز منقی خراسانی بیست درم انجیر سفید ده دانه عناب جرجانی سپستان هر یک
کفی همه را در چهار رطل آب بجوشانند هرگاه برطلی آید چهار اوقیه ازین گرفته خمیره بنفشه پنج درم روغن بادام شیرین یک مثقال
حل کرده بنوشند **دیگر** جهت سرفه که ماده آن بارد غلیظ و لزج و عسر النفث باشد زراوند مدحرج مصطکی اسقیل مشوی
هر یک ده درم بیخ اذخر فقاح اذخر زوفای خشک هر یک سه درم پرسیاوشان اصل السوس بنفشه تخم خطمی تخم خبازی
فنطوریون غلیظ هر یک چهار درم زبیب طائفی منقی بیست درم انجیر سفید ده دانه عناب جرجانی بیست دانه سپستان سی
دانه همه را در چهار رطل آب با آتش نرم بجوشانند تا برطلی آید صاف کرده هر روز چهل درم با روغن بادام شیرین یک درم نیم گرم
بنوشند سه روز یا پنج روز هرگاه ماده نضج یابد به حبهای مسهل بلغم اخراج کنند **دیگر** لسرفه مادی هرگاه ماده غلیظ باشد
تخم خطمی کتیرا بهدانه هر یک پنج درم تخم خشخاش سپید زوفای خشک هر یک هفت درم اصل السوس مویز منقی هر یک ده درم
بنفشه هر یک هشت انجیر زرد ده دانه عناب بیست دانه سپستان پنجاه دانه در دو من آب بپزند تا النصف بماند پس صاف کنند
و هر صبح مقدار چهل درم گرم کرده با پنج درم خمیره بنفشه بدهند اگر سه درم روغن بنفشه اضافه کنند بهتر باشد **دیگر** که سرفه
حار و تنگی نفس و خفقان و برآمدن رطوبت با سرفه را سود دارد و مزاج گرم مفید بود نیلوفر دو درم بیخ مهک تراشیده
نیم کوفته گل [illegible] پوست بیخ بادیان تخم [illegible] زوفای رومی هر یکی سه درم تخم خیارین تخم خربزه نیم کوفته هر یک پنج درم
پرسیاوشان هفت درم انجیر ده عدد عناب بیست عدد سپستان سی عدد در یک من و نیم آب بجوشانند تا یازده استار
بماند بمالند و صاف کرده هر روز سی درم با پانزده درم جلاب که از ترنجبین پخته باشند بیاشامند **دیگر** جهت سرفه
زردی را سودمند بود ابریسم یک درم بنفشه یک مثقال تخم خیارین نیم کوفته بیخ مهک خراشیده نیم کوفته زوفای رومی
هر یک سه درم پرسیاوشان چهار درم انجیر هفت دانه عناب پانزده عدد سپستان سی عدد همه را با یکمن و نیم
آب بجوشانند تا نیم من آید بپالایند و هر روز بیست درم ازان با پانزده درم جلاب ترنجبین بخورند **دیگر** نافع

نافع بود که از حرارت بود و ضیق النفس و سعال مزمن حار و امراض صدر و جنب و حجاب گل نیلوفر گل بنفشه تخم خبازی تخم خرفه
پرسیاوشان اصل السوس فراسیون زوفا هر یک سه درم خشخاش سفید چهار درم مویز منقی حب مقشر هر یک ده درم
انجیر زرد لحیم پنج عدد همه را در پانصد درم آب شیرین بپزند تا ربع آید صاف نموده با شکر طبرزد ده درم روغن بادام
شیرین یک ملعقه بخورند **دیگر** ذات الجنب و اوجاع صدر و سعال را مفید بود و ضیق النفس و درد پهلو را نافع
بیخ کبر خراشیده سه درم پرسیاوشان تخم خطمی تخم خربزه نیکوفته زوفای یابس هر یک چهار درم سنای مکی پنج درم حب مقشر
نیکوفته شش درم مویز منقی پانزده درم انجیر سفید ده عدد عناب سپستان هر یک بیست عدد همه را در چهار رطل آب
بپزند تا بیک رطل باز آید صاف کنند و پانزده درم نبات در آن حل کنند و بیاشامند **دیگر** جهة ذات الجنب تخم خطمی تخم خبازی
هر یک سه درم اصل السوس محکوک پرسیاوشان هر یک چهار درم حب مقشر پنج درم انجیر سفید ده درم زبیب طائفی منزوع العجم
بیست درم عناب بیست دانه سپستان سی دانه در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف نموده چهار وقیه گرفته با خمیره بنفشه
پنج درم و روغن بادام شیرین یک مثقال بنوشند و اگر نفث غلیظ و عسر الخروج باشد و حمی نبود بیخ سوسن آسمانگون هم
اضافه کنند **دیگر** جهة خراجات و دبیله صدر تخم خطمی تخم خبازی بیخ سوسن آسمانگون حاشا فراسیون هر یک سه درم
پرسیاوشان اصل السوس محکوک مفروض بنفشه زوفا رومی هر یک چهار درم حلبه تخم کتان هر یک پنج درم مویز منقی از عجم خالی
بیست درم انجیر سفید ده دانه عناب بیست دانه سپستان سی دانه همه را در پنج رطل آب بپزند تا برطلی آید صاف نموده [illegible]
درم ازین گرفته با روغن جلغوزه و روغن بادام شیرین هر یک یک درم بخورند **دیگر** نافع بود ضیق النفس را ساذج هندی پنج درم مصطکی
سنبل الطیب هر یک دو درم تخم خطمی تخم خبازی فراسیون بیخ سوسن آسمانگون زراوند مدحرج هر یک سه درم فنطوریون دقیق
فنطوریون غلیظ پوست بیخ کبر حاشا فوتنج جبلی شیح ارمنی برنجاسف زوفای رومی هر یک چهار درم اصل السوس خراشیده
پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک پنج درم زبیب خراسانی بیست درم انجیر سفید پانزده عدد عناب بیست دانه سپستان
سی دانه همه را در پنج رطل آب بپزند تا یک رطل و نیم آید صاف نموده هر روز چهار وقیه تا یک مثقال معجون خفی یک درم روغن جلغوزه
بنوشند و اگر قویتر خواهند تریاق اربعه نیم درم اضافه کنند **مطبوخ زوفا صغیر** جهة سرفه گرم و خشونت صدر و حلق
آن تخم خطمی بهدانه بزر قطونا بنفشه هر یک چهار درم زوفا خشک پرسیاوشان اصل السوس هر یک پنج درم عناب انجیر هر یک
ده دانه سپستان سی دانه در سه رطل آب بجوشانند تا برطلی آید سه وقیه ازین با خمیره بنفشه بخورند **مطبوخ زوفا
کبیر** جهة سعال رطوبی و ربو و مده و اخلاط غلیظه صدر پوست بیخ رازیانه تخم رازیانه تخم کرفس تخم انجره پودینه پرسیاوشان فراسیون
بیخ کرفس هر یک پنج درم پرسیاوشان هفت درم مویز منقی حلبه اصل السوس محکوک نیکوفته زوفای خشک هر یک ده درم
انجیر زرد ده دانه بدستور مطبوخ زوفای صغیر بعمل آرند **مطبوخ مسهل** که در سعال مادی حاری آید بکار بنفشه خشک
بیست درم عناب سی دانه هر دو را در یک من و نیم آب بپزند تا بثلث آید صاف نمایند و مقدار ده درم ازین مطبوخ با سه درم

لسان الثور ساییده وده درم فلوس خیارشنبر بیست درم ترنجبین بجوشانند این مطبوخ نسخهٔ ابن ماسویه است دیگر که سینه
مطبوخ صاحب تنقیم سعال را نافع کند بنفشه خشک چهار درم اصل السوس مقشر پنجدرم مویز منقی ده درم انجیر زرد ده دانه عناب
بیست دانه سپستان سی دانه در یکمن و نیم آب بپزند تا النصف بماند پس صاف کنند جمله دو شربت باشد در شربتی هفت درم
فلوس خیارشنبر وده درم ترنجبین حل کنند و بخورند مطبوخ مسهل که ارباب ذات الجنب مفید است فلوس خیارشنبر
پانزده درم بنفشه بیست درم ترنجبین سی درم عناب سی دانه بجوشانند و صاف کنند و بنوشند و اگر قوتتر خواهند لسان الثور
از سه درم تا پنجدرم نیز اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد سه سه درم تربد شکوفته وده درم پنج بهک خراشیده دران
بیفزایند و اولی تر آنکه تربد و اصل السوس را در مطبوخ بعد طبخ نقیت کنند دیگر جهة ذات الجنب گل بنفشه سناکی
هریک شش درم آلوی کلان سی عدد عناب سپستان هریک بیست دانه بجوشانند بر سی درم شربت بنفشه شکر صاف
کنند و بیاشامند دیگر که بذات الجنب و ذات الصدر و نفث الدم و سل گرم مفید است تخم کاسنی تخم خرفه شکوفته
هریک سه درم نیلوفر چهار درم سناکی بنفشه تر هریک پنجدرم عناب سپستان هریک بیست عدد در سه رطل آب بپزند تا رطلی
آید شیرخشت ترنجبین از هریکی پانزده درم حل کرده صاف کرده سحرگاه بیاشامند مطبوخ مسهل مسهل اخلاق کثیفه
در بدن او فضول سینه بنفشه خشک هفت درم مویز منقی بیست درم عناب ده دانه سپستان سی دانه با دو من آب
بپزند تا ثلث بماند صاف کنند هفت درم فلوس خیارشنبر سی درم ترنجبین دران حل کنند و صاف نمایند و بجوشانند تا
صد درم بماند بکار برند دیگر در ین امر مقشر فلوس خیارشنبر پنجدرم بنفشه نیک ده درم مویز منقی بیست دانه عناب ده دانه
سپستان سی دانه در چهار رطل آب بپزند تا رطلی آید صاف کنند شکر طبرزد روغن بادام شیرین هریک ثلث رطل دران
کنند و بجوشانند تا قریب انعقاد آید پس بنفشه خشک کوفته و بیخته ثلث رطل نیز دران کنند و حرکت دهند تا مستوی
گردد و بقدر طاقت بدهند مطبوخی که سوء مزاج بارد غیر مادی ریه را مفید است زوفای خشک بابونه اسطوخودوس هریک یکدرم
لبان یکدرم و نیم قسط اساریون افسنتین هریک دو درم اصل السوس سه درم پرسیاوشان پنجدرم مویز منقی بیست درم همه را در
شراب صاف عتیق جید چهار صد درم بجوشانند تا مهرا شود پس صاف کرده هر روز پنجدرم ازان با یک و نیم درم روغن
مصطکی بنوشند مطبوخی که سوء مزاج خشک ریه و سعال یابس که با تپ دق باشد مفید است بنفشه خشک چهار درم
اصل السوس پرسیاوشان هریک پنجدرم زبیب منقی ده درم عناب ده دانه سپستان بیست دانه همه را خوب مهرا بپزند
صاف کرده هر روز سه وقیه بنوشند مطبوخی که ماده سینه و ریه را نضج دهد پرسیاوشان پوست بیخ خطمی هریک سه درم
تخم کتان چهار درم اصل السوس تخم خرپزه هریک نیم کوفته پنجدرم نخود مقشر عدس کشاکچه هریک ده درم عناب ده دانه مویز منقی
بیست دانه سپستان سی دانه بطریق معلوم بپزند و قدر چهلدرم با ده درم گلقند شکری بدهند مطبوخی که صدر را پاک
کند و ربو را نفع دهد غاریقون یکدرم رازیانه تربد سپید هریک سه درم گاوزبان چهار درم بنفشه گلقند فلوس خیارشنبر هریک

هر یک ده درم عناب انجیر زرد هر یک ده دانه سپستان چهل دانه بطریق معلوم بپزند و غاریقون با شکر بقوام آورند و درین مطبوخ
حل کنند و بقدر قوت بدهند و در بعضی نسخ بجای انجیر سی دانه مویز منزوع مرقوم است مطبوخی که ربو و تهیج را
بعد از تنقیه حقنه های لینه طری تجویز کرده تخم کرفس تخم رازیانه هر یک سه درم قردمانا اجما تمر افانیذ [illegible] هر یک چهار
درم زوفای خشک اصل السوس مسحوق فطراسالیون هر یک پنج درم پرسیاوشان ده درم مویز منقی بیست درم همه را در آب
بجوشانند که مهرا شود و پس صاف کرده در ظرف زجاج نگاه دارند هر روز بیست درم یا بیست و پنج درم این شربت بدهند بگیرند
ترنجبین خراسانی صد درم ربیب طائفی منزوع العجم یک رطل صعتر انجیر سفید حبة الخضرا یکمن صعتر همه را در [illegible] آب بجوشانند که
مهرا شود و صاف کرده ثفل دور کنند و نصف وزن آب مصفی عسل لاتی داخل کرده بقوام شربت آورند اگر ازین طبیخ وازین
شربت حاصل نشود سکنجبین سفرجلی بکار برند مطبوخی که ربو و ضیق النفس را که از اخلاط غلیظه لزجه پیدا شده باشد نفع می بخشد
و مجرب است حنظله سفید را در آب گرم یا آب [illegible] تر کنند پس مالیده صاف نمایند و بهر یک رطل از ان نیم رطل قند اسیلون سنبل داخل کنند
و نیک بجوشانند و صاف کنند و ناشتا بنوشند مطبوخی که جهت ذات الجنب و ذات الریه و درد سینه و سرفه نافع است
تخم خطمی تخم خبازی هر یک دو مثقال مویز منقی اصل السوس پرسیاوشان هر یک سه مثقال عوسج چهار مثقال
انجیر ده دانه عناب بیست دانه سپستان سی دانه در چهار رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند صاف نموده هر روز نیم رطل
با روغن بادام بنوشند مطبوخی که تنقیه صدر و تسکین سعال و تصفیه صوت و قطع زکام کند اصل السوس
بهدانه نیز قطعه بنفشه هر یک پنج درم مویز سفید منقی تخم خطمی پرسیاوشان هر یک ده درم انجیر زرد [illegible] عناب ده دانه
سپستان بیست دانه در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کنند و سه وقیه از ان با خمیره بنفشه بخورند
مطبوخی که طبع صاحب ذات الریه را نرم دارد و بعد از فصد مکرر و سایر تدابیر بکار برند فلوس خیار شنبر مویز منقی
هر یک [illegible] استار در چهار سکره آب بپزند تا به نیمه برسد پس صاف کنند و یک سکره آب عنب الثعلب اضافه کرده بنوشند [illegible] یک
شربت باشد یا دو شربت بقدر قوت مطبوخی که قروح ریه و سعال مزمن را نافع است بگیرند [illegible] حب الصنوبر
که تازه باشند و در طلا طبخ دهند و بدهند هر روز از طبیخ آن چهار وقیه و مطبوخات هندی مطبوخی که دمه یعنی
ضیق النفس را نافع است و درد کمر و [illegible] را نیز نفع میکند و این را اهل هند [illegible] کاره گویند [illegible] کاکری کرداله گوکهرو
دیودار نیز [illegible] یعنی [illegible] انجیر [illegible] برابر کوب کرده قدر هشت درم هر روز [illegible] بخورند مطبوخ [illegible]
[illegible] نافع است و اجزای [illegible] ترنجبین خراسانی و مغز بادام و نشاسته
بهدانه و مویز منقی بی تقیید وزن شمرده اند و بعضی رب السوس هم درین افزوده اند و صاحب مرکبات شاهی نوشته مطبوخ لعوق
بادام است و نسخه آن در ادویه حلقیه نوشته و حاجی جلال الدین در نسخه مطبوخ را باین تفصیل نگاشته مطبوخ [illegible] کودک
شیر خواره را سود دارد کتیرا صمغ عربی رب السوس هر یکی یکدرم آرد باقلا [illegible] مغز تخم [illegible] مغز تخم کدو هر یکی دو درم

تخم خشخاش دو مثقال کوفته و بیخته شربتی یکدرم با شربت خشخاش نوعی دیگر سرفه و اماس های کودک را سود دارد تخم خیار پاک کرده خشخاش تخم خرفه هر یکی سه درم گلنج با قلا هر یکی دو درم رب السوس یکدرم و نیم کوفته و بیخته شربتش یکدرم تا پنجدرم با شربت خشخاش **معجون ارسطو ماخس** معجونیست عجیب جهة سرفه و نفث الدم و قرحه ریه و درم آن و مده منجمعه و خروق عضل و قی الدم و سپیضیه و حلقه و علتهای مثانه و اختناق رحم و حمیات نایبه قبل از وقت یکساعت بدهند و برای نزال و برداده مزاج و سموم مشروبه و ملسوعه دارچینی بار رز و سنبل الطیب چند بیدستر افیون فلفل سیاه دارفلفل مسعیه هر یک یک جزو عسل بقدر ضبط ادویه با دیسه بکوبند و بیزند و بار رز در آبا عسل بر آتش گذارند تا بگدازد پس دواها ی مسحوقه با شند در هم زده در ظرف آبگینه با نقره نگاه دارند شربت قدر یک باقلای مصری با دو و امنوس ماء العسل در سه قطره روغن گنجد نافع است **معجون مرکی** جهة ضیق النفس که در سرفه است و درد حلق و ریاح و بواسیر و اخراج حب القرع مفید است هلیله کابلی آمله هر یک سه جزو مرکی جزوی تربد یکجزو قند سپید برابر همه شربتی چهار درم با آب **معجون ملاذریطوس** گره جامع جهد نافع است در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته **معجون توم** که بسرفه رطوبی و ضیق النفس مفید است در ملفوظ سوم گذشته **معجون جالینوس** بسرفه و قذف دم و درد جگر و لسنجین آلات بول و تفتیح سدد و اصلاح بدن و تقویت آن نافع است سقلا فوس یعنی دارشیشعان چهار دانگ زعفران دارچینی هر یکی یکدرم قصب الذریره سلیخه ناردین هر یکی دو درم اذخر سه درم مقل چهار درم صمغ سر و سه استار عسل سه وقیه میویز منقی شصت درم طلای جید قدر کفایت بقدر حاجت با آرند **معجون حنطیانا** که بسرفه کهنه سودمند است در ملفوظ دوم ادویه امراض گذشته **معجون مراح المومنین** لنسخه تحفة المومنین معتدل مایل برطوبت جهة سعال و سوء تنفس و نزله و خفقان نافع و مقوی قوه باهی و مفرح است و صلاح ندارد مشک سائیده نیم مثقال جوز بوا کبابه سوسن آسمانگون هر یک چهار مثقال لسان الثور جهة لتغلب هر یکی پنج مثقال تخم کدو بازجیل دارچینی حب صنوبر کبابه هر یک ده مثقال سقاقل ادویه را کوفته و بیخته شیره تخم خشخاش سفید پنج مثقال و شیره پوست خشخاش که پنجاه مثقال پوست آن شیره گرفته باشند این هر دو شیره را با عسل و آب سیب شیرین هر یک صد مثقال و آب زرد کف پنجاه مثقال یکجا کرده بقوام آرند مشک و دواها داخل کرده معجون سازند و اگر خواهند بدل خشخاش پنج شوکران یا پنج شیشی شیرازی و امثال آن بقدر لایق داخل کنند **معجون ربو** جهة ضیق و سرفه بلغمی لایق و برای اخراج اخلاط غلیظه از سینه عجیب و فایق رب السوس پرسیاوشان هر یک دو درم زراوند مدحرج قرنا دارفلفل کرسنه تخم سپندان مغز بادام تلخ انجره هر یک پنجدرم کوفته و بیخته بعسل سرشته شربتی سه مثقال با طبیخ زوفا و این نسخه را سمرقندی آنچنین نوشته اینها تخم انجره فرنا دارفلفل زراوند مدحرج مغز بادام تلخ هر یک پنجدرم رب السوس زوفای یابس پرسیاوشان هر یک ده درم عسل و چهند شربتی یک مثقال با طبیخ زوفا و این دیگر که طبری بعد قلع ماده ربوتی بمداومت آن امر کرده و گفته که مداومت کرده ام باین معجون خلقی را دار برایافته اند انها کو باکه نموده هست با نهار ربو و نه سعال و این از ترا کیب قدمای است افسنتین تخم رازیانه سعتر هر یک دو درم حماما فاشرا فطرا سالیون کما فیطوس

کما فیطوس جعده فراسیون هر یک سه درم رب السوس فربیون هر یک دو درم و ثلث درم افیتمون میعه سایله میعه یابسه مصطکی علک الانباط
راتلخ هر یک چهار درم کبریت آب نرسیده زراوند مدحرج هر یک هفت درم سکبینج زوفای خشک هر یک ده درم آنچه کوفتنی است کوفته
جمع در طبیخ انجیر یا در سرکه عنصل حل کرده با عسل منزوع الرغوه معجون سازند قدر خوراک این دو درم نوشته و بالای آن تجرع کردن
پانزده درم نبید عتیق صافی بی حرارت را امر کرده **دیگر** قوی و نافع تر درین باب هر گاه گرمی در مزاج نباشد هم منقول از طبری
زراوند مدحرج زوفای خشک اصل السوس هر یک ده درم اسقیل مشوی سی درم با رازیانج پنجاه درم آنچه کوفتنی است بکوبند و بیارند انجیر
خشک و در آب جوشانیده شیرهٔ غلیظ آن و بجهند شیرهٔ عسل ولایتی داخل کرده بقوام آرند هر گاه قریب بانعقاد رسد بازرد حل کرده
حرکت دهند که حل کرده شود و بستبرد داشته دواهای دیگر داخل کرده معجون سازند **معجون زراوند** بعلت معجون ربو است **معجون زوفا** جهت ربو
و ضیق النفس و نضج مواد سینه مجرب قردمانا فلفل هر یکی یکمثقال مغز بادام تلخ زراوند مدحرج تخم انجره هر یک پنج مثقال رب السوس زوفای خشک
پرسیاوشان هر یکی ده مثقال بعضی بعوض پرسیاوشان شکاط اشبیع کنند عسل سه چند ادویه شربتی یکمثقال و بعضی دو مثقال نوشته اند معجون
زوفا نسخهٔ دیگر نعناع خشک پنج درم قردمانا فلفل مغز بادام تلخ زراوند مدحرج هر یک سه درم رب السوس زوفای خشک پرسیاوشان هر یکی
ده درم تخم کتان مغز حلغوزه هر یک سی درم با عسل معجون کنند شربتی سه درم **معجون سرور** تالیف صاحب تحفه جهت سرفه و آلات
تنفس و تقویت احشا و تفریح و تنشیط نافع و مبهی و هاضم و مشهی است در اول دوم گرم و مایل برطوبت و موافق باکثر امزجه عود قماری
قرنفل خولنجان بهمنین انیسون هر یک یکمثقال زنجبیل کوبیده بروغن بادام چرب کرده دارچینی کتیرا نعناع خشک اسارون
لسان العصافیر هر یک دو مثقال روغن بادام سه و نیم مثقال با شد جوز بوا بنفشه هر یکی شش مثقال خصیة الثعلب مهلب دو مثقال سقاقل
سپستان پنج مثقال اگر مربا باشد بهتر است عسل کف گرفته دو شاب زرد کی یک صد و پنج مثقال اگر دو شاب زرد که نباشد عسل را صد و
ده مثقال باید گرفت **معجون سعال** که سرفه را نفع باستعمال بخشد زعفران مرمکی روغن بلسان میعه سایله افیون همه مساوی
با عسل سفید سه چند معجون سازند **معجون سعال دیگر** که سرفه را نضج دهد و اخلاط را تحلیل کند مغز حلغوزه سه درم مغز پسته
پنج درم مغز بادام تخم کتان هر یک ده درم فانید سه چند ادویه فانید را با لعاب تخم کتان جمع کنند و بقوام آرند باقی ادویه بدان
بسرشند **دیگر** جهت سعال بارد مادی قردمانا فلفل هر یک سه درم مغز بادام تلخ زراوند مدحرج تخم انجره هر یک پنج درم در بعضی نسخ
ایرسا و حرف هر یک پنج درم نیز داخل میکنند رب السوس زوفای یابس پرسیاوشان هر یک ده درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند
شربتی دو مثقال با سی مثقال این مطبوخ بدهند حلبه شسته تخم رازیانه تخم کرفس پرسیاوشان بیخ مهک زوفای یابس انیسون
هر یک پنج درم مویز منقی ده درم انجیر ده دانه در سه من آب جوشانند تا بثلث بماند **دیگر** که درین قسم جهت نضج ماده
غلیظ و پاک کردن سینه بکار آید زوفای خشک پودینه بیخ مهک خردل قردمانا فلفل تخم انجره انیسون مساوی کوفته با عسل
سرشته شربتی یک کفچه بکار برند **دیگر** جهت سعالی که محتاج به نفث اخلاط غلیظ با خرخره صدر و ربو باشد و نباشد با آن
لین طبیعت پوست بیخ کبر آرد کرسنه تخم کرفس تخم رازیانه هر یک دو درم ایرسا سه درم مغز بادام تلخ زراوند طویل هر یک

مغز تخم خربزه پرسیاوشان هر یک ده درم با عسل منزوع الرغوه معجون سازند دیگر که سرفه رطب را نافع است و طبع را نرم کند
مع ذلک معده را قوت دهد سپستان سیزده درم سائیده تربد سفید محکوک بیست درم کوفته با قند سفید مقوم پنج استار مویز منقی که گل
معجون سازند شربتی جهت مداومت سه درم و جهت استفراغ ده درم تا دوازده درم **معجون سقراط** که سرفه کهنه نافع است
معجون فایق ازو ذکر که جهت اوجاع صدر مفید است این هر دو معجون در ادویه صدریه گذشته **معجون عماد الملک** برای ضیق النفس
و سرفه کهنه و درد سینه و تاریکی چشم و درد گلو و جمیع مفاصل و النقرس و درد سپرز و بادهای غلیظه و قولنج و تپهای کهنه نافع و سده را گشاید
و سنگ گرده بریزاند و صحت بدن را نگاه دارد و قوت این تا سه سال بماند مرکی زعفران قسط تلخ فلفل سفید اذخر سنبل الطیب فرفیون
پوست بیخ تفاح ابهق لوفا شیخ کوهی رازیانه دوقو ورق گلسرخ ناردین اقلیطی حب بلسان مصری هر یکی سه مثقال عصاره غافث
کاشم تخم حسد قوی صمغ بادام هر یکی چهار مثقال حنظل رومی اسطوخودوس قردمانا جاوشیر کما فیطوس تخم سداب اسقولوقندریون
میعه سائله هر یکی پنج مثقال افیون بزر البنج سفید هر یکی شش مثقال دارچینی در بعضی نسخه ها قرحه مرقوم است هشت مثقال سلیخه
رومی شانزده مثقال صمغها و عصاره ها در شراب حل کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته همه را با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند و در ظرف آبگینه نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال کنند و در قانون مرقوم است که استعمال این معجون پیش از شش ماه
قاتل است شربتی یکدرم **معجون قسط** نفع میکند با وجاع صدر و در ادویه صدریه گذشته **معجون قوقی** و در اکثر کتب
بغیر واو هم مرقوم است و تحقیق لفظ قوقی در ادویه القلبیه گذشته بالجمله این معجون بچند نسخه بنظر آمده نسخه متعارفه که جهت سعال
بلغمی و درد سینه و درد معده و جگر نافع است و آواز صاف کند و بول براند بگیرند زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی دار شیشعان
هر یک یکدرم قصب الذریره تفاح اذخر علک البطم مقل ازرق هر یک دو درم و نیم مرکی چهار درم زبیب منقی اطیب پنجدرم
این عسل کوفتنی است در شراب حل کنند و آنچه کوفتنی است بکوبند و با عسل بسرشند شربتی یکدرم با شربت زوفا در امراض
سینه و با آب گرم در معده و جگر و سپرز بکار برند **معجون قفی** موافق نسخه سمرقندی زعفران سنبل سلیخه دارچینی قصب الذریره
تفاح اذخر علک الانباط هر یک دو درم لک دو درم و نیم مر چهار درم عسل قدر کفایت **معجون قفی** موافق نسخه جلالی
خداوند سرفه کهنه و درد سینه و شوصه را نفع بخشد و التهابی رحم زنان پاک کند و آواز را صافی کند و درد معده و جگر و
سپرز را سود دارد و ادرار بول آرد زعفران سنبل سلیخه دارچینی دار شیشعان هر یک یکدرم و نیم قوه چهار درم مویز فقه دانه
بیرون کرده بیست پنجدرم عسل مصفی شانزده درم عسل در شراب صافی یا سکنجبین حل کنند و مویز بیدانه را بشراب صاف تر کنند
یکشبانه روز پس بکوبند و با هم بسرشند و در بعضی نسخ دار شیشعان بیست و علک البطم چهار درم هست **معجون قفی** معمول
و الواجد سرفه کهنه و ضیق النفس بر اجرا دلیع و آواز صاف و بلغم لزج را منضج کند و درد سینه و معده و قولنج را نیز نفع
بخشد مغز بادام تلخ زراوند مدحرج اکثر دانا پرسیاوشان ایرسا فرا سیلون زوفا مغز چلغوزه هر یک شش درم میعه سائله کثیرا
صمغ عربی هر یک پنج درم مویز منقی از دانه ده درم صمغها را در طبیخ زوفا حل کنند و با این و عسل قوام گیرند و دواهای

ر دواهای کوفتنی کوفته و بیخته بیامیزند **معجون قیصر** که به تنگی نفس نافع است در ملفوظ سوم ادویه امراض رایس گذشته **معجون**
مشک که در قانون جهت عسر النفس مفید نوشته نسخهٔ آن با دوا فرق نسخهٔ دواء المسک حلو است بنا برین اکتفا بهمان نسخه دواء المسک حلو
کرده که در ملفوظ سوم ادویه راسی گذشته **معجون هرمس** که بسعال نافع است ان شاء الله تعالی در ادویه وجع مفاصل بیاید
معجونی که تنقیه ریه کند ابرسا سه درم اصل السوس هشت درم با عسل بسرشند **معجونی** که خداوند ضیق النفس و علتهای سینه
و شش و ریشهها را که باعث نفث الدم بود و بصاحبان سرفه نافع است و بادها را از سینه و شش بازدارد سلیخه دو مثقال سنبل
دو مثقال و نیم حماما کتیرا بارزد باکیره هر یک سه مثقال طین شاموس قسط صمغ البطم زعفران لبان مرصاف دارچینی مغز حلغوزه ابرسا
هر یک چهار مثقال خرمای فربه سه عدد بارزد را با عسل قدر کفایت در دیگ مضاعف بگدازند و بقوام آرند و دواهای دیگر
کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی یکدرم با آب گرم یا شراب زوفا یا ماء العسل **معجونی** که نفث الدم و ذوبان و ضعف جگر را مفید است
گلنار دم الاخوین ورق اصف یعنی ورق کبر نشب یمانی هر یک جزوی کوفته و بیخته بعسل بسرشند و وقت حاجت یکمثقال ازان گرفته
در آب بجوشانند و صاف کنند و نیمگرم بنوشند **مغلی حلو** جهت سرفه که با قلیلی حرارت باشد بادیان یکدرم اصل السوس یکمثقال تخم خطمی
تخم خبازی گل بنفشه هر یک سه درم پرسیاوشان حرمه لطیفه تربت سه درم گل بابونه سه عدد عناب سپستان هر یک ده دانه بطریق معلوم
جوشانیده قند سپید پانزده درم حل کرده بیاشامند **منقی** که جهت قلع ماده ربو طبری نوشته بگیرند حنظل غلیظ و آنرا قطعه کنند
و خردل یک کف و آنرا بکوبند و ورق شبت یک کف کبر همه را در آب دو روز تر کرده نگاهدارند پس در دیگ انداخته و قدری مویز [illegible]
و قدر یکدانگ خربق و خریطه سیاه اضافه کرده باتش نرم بجوشانند تا مهرا شود پس مالیده صاف کرده چهار اوقیه ازین آب منقی با چهار اوقیه
سکنجبین دو دانگ نمک سائیده تجرع کنند و پر بروغن بید انجیر آلوده حرکت دهند که قی شود و هرگاه معده خوب ازین دوا پاک گردد
بگلاب گرم تجرع کنند و پنج روز راحت داده روز ششم باز باین دوا قی کنند بحین سه نوبت بعمل آرند و در ایام راحت سینه را بروغن خیری
و روغن یاسمین که درین هر دو قدری مصطگی و قدری زوفا و قدری مرجوشانیده باشند تمریخ کنند و بعد فراغ ازین تدبیر معجونی را
که در صاحبین نوشته شده مداومت نمایند **منقی دیگر** درین باب منقول از قانون نطرون یکدانگ بوره ارمنی نیم درم خردل ملح هر یک
یکدرم بپنج استار ماء العسل که عسل دران یک اوقیه باشد بدهند **میفختج** معرب از می پخته فارسی است و در ماهیت این اقوال مختلفه یافته قول
صاحب بحر الجواهر عصیر عنب است که آنرا بجوشانند تا دو ثلث آن جذب شود پس شکر یا عسل بر سر آن کنند و صاحب شفاء الاسقام
تعیین وزن شکر یا عسل بدهم حصه عصیر کرده و در بعضی اوقات بعضی افاویه نیز داخل کنند و آنرا میفختج مقویه میگویند و هم از کلام
صاحب بحر الجواهر معلوم میشود که میفختج ورای مثلث فقهی و مثلث طبی است چه مثلث طبی عبارت از عصیر عنب است که بر سه جزو عصیر یکجزو
آب داخل کنند و بجوشانند تا ثلث بماند و مثلث فقهی عبارت از عصیر عنب است که بغیر آب جوشانیده ثلث نگاهدارند با عتقاد او دبس عنب
همین است و نزد نفس میفختج مثلث است و همان گفته که شیره انگور چون بجوشانند و ربع بماند میفختج نامند و از قول شارح معلوم میشود که لفظ
میفختج مترادف رب عنب است که آنرا دبس عقید عنب و طلا نیز نامند در جنبه قسم است چنانچه ابن سمجون گفته عصیر عنب را که بجوشانند هرگاه بنصف

باند جهوری خوانند هر گاه ثلث بماند مثلث و هرگاه ربع بماند مربع گویند و صاحب تحفه نوشته میفختج آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث
بسوزد و غلیظ گردد و بهر حال می پخته چه سینه و ریه نافع است و نفث بآسانی بر می آرد و محرک باه و ملین طبیعت و موافق آبله و حصبه بود اما اکثار
او و مجرورین مولد صفرا و مصلح وی آب لیموهای سرد و تر است **کلمه میستیم** از ادویه صدریه در الفاظ نوشته است **ناطف** بفارسی حلوای
عقیده نامند مورث سینه و ریه و سرفه و اخلاط بلغمی و مسمن بدن کثیر الغذا و جهت الضباب [illegible] و معده نافع و مضر محرورین مصلحش ترشی ها ست
و آنرا با سخای سبحی میسازند و آنچه از شکر محلول با عسل با آتش نرم بپزند بحیثیتی که چون سرد شود متکسر تواند شد آنرا ناطف مفرد خوانند
و آنچه بعضی ابازیره داخل کرده از ند میبز نامند و آنچه در وی از لبوب مثل بادام و پسته و جوز و کنجد و خشخاش و مثل آن داخل باشد
ناطف مرکب گویند و آنچه در بین بلاد از [illegible] و سفیدی بیضه و مغز بادام یا مغز پسته یا جوز حلوای لطیف سازند و قرصها ساخته در کاغذ پیچیده
نگاه میدارند و حلوای مغزی مینامند از همین باب است و ناطف مرکب بحسب آنچه بدان ترتیب دهند احکام مختلف دارد و آنچه از بادام سازند
قلیل الحرارة و موافق اصحاب سعال رطوبی بود و از شکر سازند موافق تر بود مر ارباب سعال گرم را و آنچه از پسته و عسل ترتیب دهند
موافق بود کسی را که در ریه و صدر او خلط بلغمی بود و مرکسی را که باشد در ریه و صدر آن سده و این گرم بسیار باشد و آنچه از کنجد ترتیب
کنند کثیر الغذا و بطی الهضم و ثقیل و مرخی معده بود لیکن سرفه صدر و ریه را نافع باشد و آنچه از عقید عسل سازند کثیر الاستحالة بود و معمول
از مغز چلغوزه کثیر الغذا و مولد خون صالح باشد اگر نیک هضم شود و آنچه از مغز و عسل سازند بغایت گرم و مصدع و مولد صفرا و مضر جوانان
و اصحاب امزجه گرم و موافق مشایخ و امزجه سرد و بالجمله جمیع اقسام آن سریع الاستحالة اند اسل الغذا است نسبت بسایر حلویات بود که از روغن و آرد و نبات
سازند و نیکو است مرکسی را که محتاج بغذای کثیر نباشد و به حلوای کثیر **ناطف** موافق نسخه شاهی و شرح برای کسی که سعال داشته باشد
زعفران یک وقیه فلفل سفید دو وقیه مغز چلغوزه بریان مغز فندق هر یک یک قوطولی تخم کتان بریان کوفته مویز دانه بیرون کرده
هر یک یک قسط عسل فایق چهار رطل تخم کتان را با عسل بپزند تا غلیظ شود و پس باقی ادویه سائیده بیامیزند و قدر کفایت دهند شیشه
انجیر و فانید نیک است برای صدر و ریه **کلمه نبیت و یلم** از ادویه صدریه در الفاظ داده است **و جوری هندی**
که جهت سرفه بلغمی اطفال قلیل الاجزا در مجربات الداخراه (?) الله تعالی عناصر الجزا (?) آمده موتهه پیپل بسته (?) پیپل کاکراسینگی
کوفته بیخته در عسل خمیر کرده نگاهدارند و وقت حاجه بقدر سن طفل در شیر حل کرده و جور سازند **دیگر** جهت سرفه و ضیق النفس اطفال
تب اطفال پیپل مهاسه داکهه منقی کاکراسینگی پنج مساوی کوفته بیخته در عسل سرشته نگاهدارند و وقت حاجه باشیر جور سازند **دیگر**
جهت سرفه بلغمی بسیار آزموده و از معمولات قبله گاهی نقل نموده انیس پنج هر یک چهار ماشه بهارنگی کاکراسینگی موتهه پیپل اتیس بیل
مغز داکهه هر یک نیم توله کوفته بعسل آمیخته از دو سرخ تا دو ماشه بقدر سن و توانای طفل در شیر دایه یا آب گرم بدهند **و جوری** که
جهت سرفه حار اطفال معتمد علیه است مغز بهدانه مغز بادام مغز تخم کدوی شیرین رب السوس گوند کتیرا برابر کوفته بیخته بشیر یا آب گرم بدهند
و جوری که جمیع اقسام سرفه خصوص اطفال بسیار مجرب است بهکر مول کاکراسینگی پیپل پوست بیخ جوانسه کوفته بیخته با شهد آمیخته
بقدر قوت و سن بدهند **دیگر** جهت ضیق النفس اطفال صغار که بعرف این دیار این مرض را [illegible] گویند و باید که زبان [illegible] سازند

نافع و مجرب است ایضاً کف ترنج مرج سهر سنوف برابر آب جهای خورد مقدار مرج ساخته در شیر به بهند و دیگر در بعضا کتب بنظر در آمد
حفرات شیر بعد آن آنکوره مساوی کفیلا داخل نموده چهار برابر مرج ساخته یکی را دو جو رسازند و جهت مرض مذکور این عصاره بوند
بسیار موثر و قاطع ماده اخیر نخیل بیده و مکرر مشاهده کردیده که مواد غلیظ دفعی و اسهال دفع کرده بامر الله تعالی نجات بخشیده بقدر
تحمل طبیعت در شیر حل کرده اندکی گرم کرده بنوشانند و جوری دیگر کرسید که اکثر امراض صبیان اطفال مجرب است و نسود مذکور
در ملفوظ سوم ادویه امراض که گذشته **ملفوظ دوم از مکتوب پنجم** در سایر انواع ادویه و بعضی اغذیه امراض قلبیه
مذکور است و این ملفوظ مشتمل است بر تمهیدی و بعبیت کلمه **تمهید** بدانکه دل رئیس مطلق و اشرف اعضا بدن و اول منبع
روح و معدن وی است و مبدا روح حیوانی که ملاک امور بدنی و صحی و زندگانی است پس با جلبیت اقدام بر معالجه آن وقت انحراف
بعضی از استحکام و رعایت بعضی امور زیاده از رعایت دیگر اعضا با تمام هم در استفراغ و هم در تبدیل مزاج اما در استفراغ بعضی
محتاج میشود طبیب به سیر دیگر مگر اینکه واقع نشود افراط و از آن که موجب سقوط قوه گردد و در امتلای دموی فصد باسلیق ایمن در
امتلای بخاری فصد باسلیق ایسر لازم داند و در استفراغ بدو او بجانب که ادویه مسهله که مضاد بدن است اخلاط کنند با ادویه
قلبیه یعنی ادویه تریاقیه و زهریه مناسب قلب که بخاصیه تقویت قلب کنند تا حمایت روح و دل کنند و هم بدرقه شود دوای مستفرغ را تا بدل
ضعف نشود و اثر آن از عضو دل اما در تبدیل مزاج بارد احتیاط کنند ادویه حاره مخلوط با ادویه قلبیه حاره با رعایت اینکه واقع نشود از آن تحریک
مواد خلط قلب را تا موجب بدبحرا دل نکردد و سبب تولید بخارات نیا احداث ماده نبوده و هر گاه اراده تبدیل مزاج حار کنند اقتصار بر مبردات نکنند بلکه بعضی
از ادویه قلبیه حاره مزج کنند تا تعدیل حرارت قلب بکیفیت بارده مزاجی دوا و تقویت حرارت غریزی روح و دل و منع تضرر از مبرده دوا حاصل آید
و اگر دوای معتدل یا قریب باعتدال مثل گاوزبان بیابد غنیمت دانند و گاهی طبیب محتاج میشود بخلط دوای حار قلبی بدواهای بارده بجهت
حرارت قلب تا تنفیذ دوا و ایصال آن بدهد چه اکثر ادویه بارده قلبیه ثقیل الجواهر و بالطبع مایل به ثبات و قلیل النفوذ است چنانچه زعفران
در قرص کافور می آمیزند بالجمله اصلاح مزاج مثل رطوبت قوا که خصوص بتفریح مثامی و استعمال بعضی اقراص باطلیه و اضمده
تقویات قلب باید کرد و اگر ماده باشد بقوانین معلومه استفراغ باید نمود و اصلاح بارد و معاجین شراب ریحانی و ریاضت معتدله و یا
اضمده حاره عطره قلبیه کو خواهد شد باید کرد و اگر غلیظ باشد استفراغ خلط ضرور باید و اصلاح مزاج یابس محتاج است
مرطبات و دخول حمام بسیار و باستعمال آبزن ها با ترفه و دعه و قلت حرکت و سعی ها و بارد اگر یابس باشد یا یبوست برودت و در این حالت آب
نخود و تعدیل با شربه و ادویه اکتا نوشم برطعام حار ضرور و اگر سبب یبوست خلط باشد اخراج آن منظور است و اصلاح مزاج رطب
و تقلیل آن استعمال ادویه مجففه و ریاضت معتدل با تواتر و کثرت حمام قبل طعام و میاه حماة و استنقاع کبریت آنگرم باید کرد و اگر با رطوبت
حرارت با ارتکاب حمام حماة حسب حرارت باشد و اگر سبب ماده رطب یا حار طبیعه استفراغ بمسهلات و مدرات باید کرد **تفصیله** امراض که باسما خاصه
موسوم است او در آن کتب متداوله مرسوم دواهای آن در تحفه مرقوم بدین تفصیل است خفقان غشی اختوا و رطوبه بر قلب
ورم او فی قلب ضغط قلب تقبض قلب قذف قلب ضعف قلب و امراضی که مشتمل بر عارض میشود بدین تفصیل قلت کثرت

لبن بجهت لین تعقد ثدی نزد بالمرابعه صلابت ثدی و بهم رسیدن غدد و سلعه در ان اورام ثدی و سلیقه قروح و اکال
کیستان استعمال فرا دارد و گذارد که کلان متهیل شود و بعد ازین باب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **کلمه اول** از ادویه امراض
قلبیه در الفاظ المفیده است **صبر سلیم** جهت خفقان مفید است در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته **انوشدارو** که
جهت خفقان ضعف قلب بارد و رطب نافع است نیز در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته **انوشدارو لولوی معنبر**
منقول از حاشیه منهاج جهت تقویت و تفریح قلب و دفع خفقان مروارید ناسفته بسد سعد کوفی اذخر مکی زعفران هر یک چهار
مثقال طباشیر ساذج هندی سنبل الطیب گل ارمنی ابریشم مقرض هر یک شش مثقال عود خام هفت مثقال عنبر اشهب هشت
مثقال شیر آمله شصت مثقال عسل قند بامثال صفت وزن ادویه **انوشدارو لولوی معنبر** نسخه دیگر هم منقول از حاشیه
یاقوت رمانی ساذج هندی سعد کوفی اسارون عود هندی دانه هیل پوست بیرون ترنج زرشک [illegible] صندل سفید مصطکی
درونج عقربی ریوند چینی عنبر اشهب مشک خالص مرجان [illegible] ورق طلا و ورق نقره تخم بالنگو اذخر مکی هر یک دو مثقال ابریشم مقرض
سنبل الطیب مروارید ناسفته کهربا شمعی زعفران طباشیر گلسرخ هر یک سه مثقال آمله پرورده منقی شصت مثقال قند سفید
عسل دو وزن ادویه علی الرسم معجون سازند **انوشدارو معتدل ترکیب مولانا جلال الدین** قرفه سنبل الطیب جوز بوا زرنب ساذج
زعفران هر یک دو درم سعد کوفی قرنفل پوست بیرون پسته دار فلفلین زرشک بیدانه مصطکی اسارون تخم [illegible] تخم کاسنی گاوزبان
کشنیز خشک بریان کرده طباشیر گل نیلوفر دوالمسک هر یک سه درم گلسرخ صندل مقاصری سائیده هر یک شش درم شیر آمله یک رطل در سه رطل
آب بجوشانند تا یک رطل باز آید فرو گیرند و بمالند و صاف نمایند و با انگبین خالص بقوام آرند و داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند و قدری
مشک بآن اضافه نمایند و اگر مروارید ناسفته و ساذج هندی و فرنجمشک هر یک دو درم اضافه کنند شاید بهتر باشد دو مثقال **ایارج لوغاذیا**
بایشیح در ادویه قلبیه بهترین مسهلات سودا نوشته اند و فرموده که شش درم را با بیست درم طبیخ افتیمون بدهند و طبیخ افتیمون باین
اقرابادین [illegible] زبیب [illegible] رطل آب با آتش ملایم بجوشانند تا بیست درم بماند پس افتیمون بکوفته انداخته و [illegible] جوش داده صاف
کرده با ایارج مذکور بدهند **کلمه دوم** از ادویه امراض قلبیه در الفاظ بائیه است **بادرنجبویه** که در جذب بخار دل بکار آید [illegible]
که در ادویه [illegible] تحریر یافته **بجور** الطاف الطیب صاحب غشی را بافاقه می آرد **بجوری** که مقوی قلب و دافع غشی است در ملفوظ
دوم امراض راس **برشعثا** که جهت ضعف دل و خفقان تعدیل اصناف سوء مزاج **برشعثا** موافق نسخه ابوالبرکات [illegible]
یا آب کاسنی بکار برده میشود نیز در ملفوظ دوم ادویه امراض سر گذشته **کلمه سوم** از ادویه قلبیه در الفاظ تائیه است **تریاق اربعه** که
بخفقان مفید است در ملفوظ سوم **تریاق داود انطاکی** که برای خفقان نافع است در ملفوظ دوم ادویه امراض سر گذشته
تریاق شیخ رئیس رحمه الله تعالی که آنرا معجون تریاقی تعبیر کرده دل را قوت دهد و تنشیط نفس و تقویت آن و تفریح و تحسین لون
و تطییب نکهت و [illegible] ارواح حاصل آید و معده و جگر قوت دهد و باه بیفزاید [illegible] هم مثقال مشک تبتی عنبر هر یکی یک مثقال تخم [illegible] تخم
[illegible] تخم [illegible] هر یک دو درم عود هندی دو مثقال [illegible] اسارون [illegible] دو درم و نیم [illegible] زعفران [illegible]

تا درین فستقین افیون هریکی سه درم پوست بیخ حنطیانا رجلیسان برگ بادرنجبویه تخم فرنجمشک زرنباد درونج هریکی چهار درم کوفته و بیخته
بعسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه بکار برند شربتی یکمثقال دیگر ترکیب شیخ جندبیدستر ربع جزو جلسیان قسط تلخ حنطیانا
دارچینی فلفل سفید عود هندی قطراسالیون هریک جزوی باعسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال تریاق اربعه نیز دافع خفقان
در ملفوظ سوم ادویه امراض راس **تریاق فاروق** موافق نسخه جمهور که تقویت قلب و دفع خفقان کند و بتقویه ضعف
قلب نیز نفع رساند **تریاق فاروق** موافق نسخه اندروماخس جهت خفقان در ادویه صداعیه گذشته **کلمه** چهار قلم ادویه
قلبیه در الفاظ جمیعه است **جلالی** که از لعاب بهی تر که در عرق بید مشک گلاب لعاب گرفته باشند ترد با نبات جلاب ساخته
باشند الطف و انفع بدان مسعده معده است **جلالی** که بجهت ضعف قلب نافع است عصاره لسان الثور آب کاسنی هریک جزوی آب
سیب چهار جزو گلاب دو برابر همه شکر هم چندان کل با آتش نرم بپزند و بقوام جلاب آرند **دیگر** نافع بلکه ضعف قلب را و ورق بادرنجبویه
در گلاب بپزند تا قوت آن بگیرد با عصاره تر آنرا با یک ثلث یا دو ثلث گلاب بپزند و اگر با این گاوزبان هم اضافه کنند نافع تر
آید و اگر حرارت در مزاج غالب بود عصاره بادرنجبویه در مقدار کم کنند و مقدار عصاره لسان الثور بیفزایند و الا هردو مساوی
گرفته با نبات جلاب ترتیب دهند **جلنجبین تفاحی** جهت تقویت دل و دماغ بسیار نافع است و از جمله مفرحات است بسازند گل
و شل گلقند که در ادویه معدیه خواهد آمد بسازند **جلنجبین سفرجلی** قوت دل و دماغ دهد و از جمله مفرحات است و معده را بغایت
نافع بود و ترتیب ساختن هم همانست که خواهد آمد **جلنجبین گاوزبانی** از ادویه قلبی است ماده سوداوی را سود مند بود
و خفقان و سرفه بلغمی را نافع است در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته جلنجبین گاوزبانی و سفرجلی باید که قندی بود و اگر
خواهند عسلی باشند یعنی عسل و یعنی قند کنند و در آب بپزند **جوارش آمله** تالیف مولانا علاء الدین منصور طبیب مقوی دل
قلب مقوی معده و مشهی و مسکن حرارت جگر و اسهال معدیرا منفعت دهد و معده را از سیلان صلاح آرد پوست بیرون بسته پوست ترنج
حب الاس ورق گل سرخ هریک سه درم زرنباد بهمن سفید صندل سفید هریک نیم درم شیر آمله عصاره دو درم جلاب خالص یک چهار یک قند سفید
بلکه نیم من جلاب تحمیم است جوارش بسازند دیگر نسخ جوارش آمله انشاء الله تعالی در ادویه معدیه بیاید **جوارش تفاحی** جهت دفع خفقان
و جهاب سود از تقویه معده و جگر گلاب عسل سفید شکر هریکی رطلی آب سیب دو رطل و نیم همه را بقوام آرند و این دواها کوفته و بیخته بیامیزند
سنبل دارچینی قرنفل مصطکی تخم بادرنجبویه هریک درمی گاوزبان عود خام هریک دو درم قدر خوراک این جوارش پنج درم **جوارش خسروی**
که معروف به جوارش عنبری است و جهت خفقان مفید است در ملفوظ سوم ادویه امراض سر گذشته **جوارش عنبر** بعضی نسخ این
مقوی قلب و دافع خفقان است انشاء الله تعالی جمیع نسخ آن در ادویه معدیه بیاید **جوارش عود** دل را و معده را قوی گرداند
و بیرون را سود مند بود منقول از جلالی زعفران یکدرم عود هندی قرنفل زنجبیل قاقله سازج هندی فرنجمشک دارفلفل هریکی دو مثقال
با عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال **جوارش عود** از مولفات مجربات شیخ رئیس خفقان و دل تنگی را ببرد و بادها بشکند و معده
قوت دهد کافور دانگی و نیم مشک نیم درم بسباسه مامیثا سعد فرنجمشک زرنب زرنباد هریکی یکمثقال زنجبیل دارچینی فلفل قرنفل مصطکی هریکی

دو درم عود هندی تخم کرفس برا زیانه لسان الثور درونج سنبل هر یکی سه درم با عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو درم **جوارش عود**
منقول از شاهی به خفقان و حزن سود مند و دفع ریاح کند کافور یکدانگ و نیم مشک دو دانگ **آب** بسباسه نارمشک سعد قرنفل تخم مشک
زرنب زرنباد زعفران هر یک یکمثقال دارچینی زنجبیل فلفل قرنفل مصطگی هر یک دو مثقال عود هندی سه درم بعسل بسرشند و
نسخ جوارش عود متعدد در ادویه معدیه هم ان شاء الله تعالی خواهد آمد **جوارش فواکه** تالیف حاجی جلال الدین صاحب قرابادین
جلالی دل و جگر و معده و روده را قوت دهد و قی باز دارد و صفرا بنشاند و تشنگی بدان دفع خمار کند بگیرند آب انار ترش آب انار
شیرین آب سیب اصفهانی آب بهی آب امرود آب غوره آب زرشک آب سماق مجموع آبها را بجوشانند تا کمی بچهار یکی باز آید باز بقدر حاجت
اضافه کرده بقوام جوارش آرند **جوارش قابض** تفریح ده قلب کند و معده را قوت دهد و جراحتها را ملتحم سازد و سحج را
نافع بود و شکم به بندد انیسون بریان زیره کرمانی بدبر هر یک دو درم می بسد کهربا گل مختوم دم الاخوین مروارید ناسفته صندل سفید
تخم کشنیز خشک تخم خرفه کزمازج سماق نشاسته سماق هر یک ده درم با شربت بسرشند شربتی دو درم تا سه درم **جوارش قشر اترج**
که تقویت دل و تفریح بخشد در ادویه قلبیه گذشته **جوارش کافور** جهت خفقان و ضعف معده و ضعف هضم و بلغم غلیظ
کافور مشک هر یک یکمثقال و نیم زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی قرفه ساذج هندی سنبل الطیب جوز بوا صندلین زرد عود بلسان هیل
بسباسه قرنفل بادرنجبویه مشک بالنسیر سعد طباشیر عود هندی هر یک یک مثقال و نیم قند سفید نود مثقال **جوارش مشک** خفقان ماده
سوداوی را سود دارد و بادها بشکند مشک خالص نیم مثقال زعفران قاقله صغار قاقله کبار زنجبیل دار فلفل هر یک دو درم دارچینی
سه درم عود هندی بیست درم قند سوده بوزن ادویه عسل دو وزن ادویه **جوارش مشک مستعمل** مشک ترکی نیم مثقال زعفران
دو درم دارچینی سه درم قاقله صغار قاقله کبار قرنفل زنجبیل دار فلفل هر یک ده درم عود هندی یکوقیه شکر بوزن ادویه عسل
و در نسخه کفایه مشک یکدرم عود ده درم است **جوارش لوجنا** که خفقان را مفید بود و معده را قوت دهد و طعام بگوارد و شکم براند
ان شاء الله تعالی در ادویه معدیه بیاید **جوارشی** که رطوبت دل را نافع است عنبر مشک هر یک یکدرم کشنیز خشک بادرنجبویه هر یک ده درم
مصطگی سعد ورس هر یک سه درم بهمنین هر یک پنج درم کهربا بسد مروارید فرنجمشک ملبه پوست ترنج هر یک شش درم ابریشم خام باورد
گاوزبان هر یک ده درم عسل بکفایت **کلمه تحیم** از ادویه قلبیه در الفاظ جالینوس است **حب اسطمخیقون** که جهت خفقان و
امراض سوداوی و وسواس نافع است نسخه چهارم است که در ملفوظ دوم از ادویه امراض راس گذشته **حب جدوار** العصفی نسخه
آن که مقوی دل است ان شاء الله تعالی در ادویه معدیه خواهد آمد **حب شبیار** که تنقیه ناحیه دل کند و سودای که متولد
شود از صفرا نیز در ملفوظ دوم نوشته **حب شبیار** که تنقیه سودای محض کند و به خفقان نافع بود و هم در ملفوظ دوم تحریر
یافته **حب غاریقون** تقویه دل کند و تشنج و نفس و دفع فرح و تقویت صلب و ادعیه منی نماید و اسهال اخلاط ردیه سازد و در صلب
درک کند و مقوی اعضا و رئیس باشد قنا الحمار تخم کرفس غاریقون هر یک نیم درم حرمل اشق سلیخه دارچینی کثیرا اسطوخودوس هر یک یکدرم
کوفته و بیخته با آب کرفس شیلی بقدر حمص حبها سازند هر روز سه حب تا سی تا سه روز تناول نمایند **حب المسک** قوت دل دهد و بوی دهان

سعد خولنجان فلفل بسباسه قرفه کبابه مشک قرنفل بادرنجبویه سنبل الطیب هر یک نیم درم کبابه قاقله جوزبوا مشک خوش کنند دان
هر یک یکدرم با آب و گلاب و صمغ عربی حب سازند نوع دیگر شک زنجبیل هر یک نیم درم سنبل الطیب کبابه پوست ترنج هر یک یکدرم قرنفل
قرفه سعد کوفی هر یک دو درم با آب سفرجل و گلاب و قدری صمغ عربی سازند نوع دیگر مشتمل مشک ترکی دانگی سنبل الطیب زرنباد مشک
کبابه جوزبوا بسباسه قاقله خولنجان زنجبیل فلفل ساذج هندی قرفه سعد کوفی بادرنجبویه بهمن پوست ترنج هر یکی یکدرم با آب و گلاب
قدری صمغ عربی سرشته و حب سازند و در سایه خشک کرده در ظرف آبگینه نگاهدارند و حب نسخه مشک که خالی ازین منفعت نیست در ادویه
بجز به هم گذشته حبی که اخراج سودا و تنقیه قلب کند خربق سیاه یک طسوج و نیم سقمونیا نیم دانگ عود مصطکی نعناع هر یک یکدانگ لاجورد
مغسول حجر ارمنی مغسول شحم حنظل نمک هندی غاریقون هر یک ربع درم ایارج فیقرا اسطوخودوس هر یک نیم درم این یک شربت
قوی است دیگر قوی‌تر سقمونیا نمک نفطی مقل هر یک یکدانگ شحم حنظل نیم درم بسفایج غاریقون اسطوخودوس هر یک نیم درم
ایارج فیقرا افتیمون هر یک یک درم حبی که اخراج سودا و صفرا کند و به خفقان نافع آید گلسرخ لاجورد مغسول هر یک دو دانگ
یکجزو تربد افتیمون سنای مکی شاهتره هر یک یکجزو هلیله زرد یکجزو و ثلث صبر دو جزو حب سازند شربتی چهار درم با آب سیب شیرین حبی
که در سوء مزاج سوداوی بلغمی که موجب ضعف قلب و خفقان شده باشد بکار آید عود هندی نیم درم تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس
هلیله کابلی جانشا مقل مصطکی هر یک جزوی ایارج فیقرا یکجزو و نیم شربتی دو درم تا سه درم حبی دیگر جهت سوداوی که با بلغم بود
خربق سفید دانگ ملح نفطی مقل هر یک یکدانگ سقمونیا دو دانگ جانشا شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی هر یک نیم درم اسطوخودوس ثلث درم
افتیمون هر یک یکدرم حبی که جهت خفقان که از رطوبت بلغمی بود خواه در ناحیه قلب خواه در معده باشد نافع آید زعفران مشک
هر یک طسوج مقل عود هندی شحم حنظل هر یک یکدانگ ملح نفطی ربع درم غاریقون سفید نیم درم تربد سفید یکدرم جمله یک شربت است حلوا
ذره یعنی جاورس که با ارایج ساخته باشند در پتن میکنند حلوای هندی که آنرا اب پاک گویند جهت زخمهای دل مفید است
انشاء الله تعالی در ادویه خاصه قلبیه خواهد آمد **کلمه ششم** از ادویه قلبیه در الفاظ حائیه معجمه است **خمیر** تقویت قلب
میکند و سرور و مفرحی بخشد **خمیره ابریشم** که تقویت دل و رفع خفقان و ازاله توحش کند بعینه نسخه در ملفوظ دوم ادویه
امراض گذشته و شربتهای ابریشم که آنرا هم بقوام خمیر توان ساخت در اشربه این باب بعون الله سبحانه خواهد آمد خمیره
صندل که مقوی دل و مسکن گرمی دل و نافع خفقان حار است هم در اشربه مذکور خواهد شد **خمیره های گاوزبان** که
دل و نافع غشی و خفقان است ساده و بعنبر و مشک نسخه در ملفوظ دوم ادویه امراض گذشته و اشربه ایشان هم بقوام خمیر
و در شربتها تحریر خواهد یافت **خمیره مروارید** مقوی دل و مفرح بی بدل و رافع انواع خفقان و خوف و تفریح سوداوی و اگر امراض
قلبی است انشاء الله تعالی در ادویه معدیه بیاید **کلمه هفتم** از ادویه قلبیه و معدیه در الفاظ دالیه مهمله است **دواء المسک** جهت
غشی و خفقان و وحشت و توهم و برد معده و سوء هضم مشک تبتی خالص نیم درم مصطکی عود خام دارچینی پوست ترنج قرنفل سنبل
سک جوزبوا کبابه قاقله هر دو قسم سعد اذخر تخم بادروج تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه تخم مرزنجوش دار فلفل مروارید کهربا ابریشم

خام بهمنین سافج هر یک ده درم با عسل بلیله کابلی چربی بسرشند دواء المسک جهت خفقان سوداوی منقول از منهاج مشک دو
مثقال مصطگی دارچینی قرنفل سنبل سک جوزبوا کبابه هر دو قاقله سعد پوست ترنج عود خام زعفران دار فلفل تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک
تخم مرزنجوش زنجبیل کهربا بسد ابریشم مقرض بسفایج درونج زرنباد هر یک پنج درم پوست بلیله کابلی ده استار پوست بلیله را در یکمن آب
یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند هرگاه ثلث بماند صاف کنند و یکمن و نیم عسل اضافه کنند و بقوام آرند و ادویه کوفته و بیخته
بسرشند شربتی یکمثقال با پانزده درم شربت سیب شیرین دواء المسک دیگر جهت امراض قلب که از سودای صفراوی باشد مشک
فقاح اذخر حشیش بادرنجبویه افتیمون هر یک یکدرم عود سک مصطگی زعفران هر یک یکدرم و نیم زرنباد درونج هر یک دو درم مروارید کهربا
بسد ابریشم هر یک سه درم عنبر بیست و چهار درم عسل بقدر کفایه شربت تا دو درم با آب گرم دواء المسک که جهت خفقان که از
شربت خمر بهم میرسد بکار آید در ذیل فواید و مضار خمر در ملفوظات و در ادویه امراض اس گذشته دواء المسک بارد جهت غشی و
خفقان حار و تقویت دل و معده و جگر زعفران نیم درم دارچینی مشک هر یک یکدرم کثیرا بسد مروارید صندل سپید ابریشم مقرض
هر یک سه درم کهربا طباشیر گلسرخ گاوزبان تخم خرفه هر یک پنج درم آمله مقشر هفت درم قند ده چند شربتی دو درم دواء المسک
بارد دیگر منقول از خط حضرت قبله گاه جعل الله الجنة مثواه مشک عنبر هر یک نیم مثقال مروارید ناسفته کهربا مرجان گلسرخ گل
گاوزبان گیلانی طباشیر صندل سپید کشنیز خشک هر یک سه مثقال آب سیب شیرین عرق بیدمشک هر یک سی مثقال قند سفید
هشتاد مثقال دواء المسک بارد دیگر که همیشه معمول و به فواید عجیبه مشمول است مشک عنبر گل گاوزبان هر یک یکدرم ابریشم
مقرض ورق نقره هر یک دو درم طباشیر گلسرخ تخم کشنیز صندل سپید هر یک چهار درم شربت سیب لاهی نیم من نبات و گلاب هر یک
یکمن معجون سازند و بعضی شش عدد بیضه وقت حل کردن کم کم از آن بنیه سپید کنند دواء المسک بارد دیگر جهت غشی و
خفقان حار و تقویت دل و دماغ و جگر گرم و برای ماتهین نفع تمام دارد ورق طلا مشک خالص هر یک یکدرم عنبر اشهب نبات
ورق نقره هر یک دو درم فوفل گل ارمنی پسته هر یک سه درم گلسرخ طباشیر کشنیز خشک ابریشم مقرض گل گاوزبان مروارید کهربا زرشک
بیدانه بسد تخم خرفه صندل سپید هر یک پنج درم عرق بیدمشک گلاب هر یک پنجاه درم قند سپید ده چند ادویه با شیره آب سیب
انارین هر یک نود درم و اگر یاقوت ده درم اضافه نمایند موثرتر بود و اگر حرارت غالب باشد مشک مطرح سازند و به عنبر قناعت
ورزند در مقصوبیت مسمی میشود بدواء العنبر دواء المسک بارد دیگر موافق شفائی ابریشم مقرض دو درم طباشیر گلسرخ کشنیز
خشک مروارید ناسفته کهربا بهمنین صندل سپید هر یک چهار درم کوفته و بیخته با سه وزن ادویه شربت فواکه ترکیب دهند دواء المسک
بارد ترش که در ضعف قلب حار بسیار بکار آید مشک دانگی طباشیر سفید کشنیز خشک ابریشم مقرض گاوزبان کهربا بسد تخم خرفه
هر یک سه مثقال غنچه گلسرخ نه مثقال آب سیب ترش و عسل قند یک مثقال علی الرسم مربا سازند بعضی اوقات بدل مشک عنبر میکنند
و بعضی اوقات که حرارت بسیار باشد یکدانگ کافوری افزایند و بدل آب سیب ترش آب سیب شیرین میکنند دواء المسک
بارد عنبری جهت تقویت دل گرم و ازاله جمیع امراض حاره آن نافع است بسد کهربا هر یک یکدرم ورق طلا ورق نقره هر یک یکمثقال عنبر

عنبر اشهب مشک هر یک یکدرم و ثلث درم یاقوت تخم کاهو هر یک یکدرم و نیم کشنیز صندل سپید زرنشک خرفه تخم کاسنی هر یک
دو درم مروارید گل گاوزبان ابریشم طباشیر گلسرخ هر یک سه درم قند سپید دو چند عرق بید مشک گلاب عرق بید عرق نیلوفر
بالسویه آنقدر که قند را دران بقوام آورده شود **دواء المسک حار که دواء المسک حلو است** و جهت ضعف دل و خفقان
بارد بکار آید در نسخ این اختلاف بسیار است یک نسخه معتبر آن در ادویه صداعیه و یکی در ادویه صرعیه و فالجیه گذشته دواء المسک
مر یعنی تلخ هم به خفقان نافع است در نسخ اینهم اختلاف است آنچه معتبر است هر دو جا نوشته **دواء المسک معتدل**
از مجربات حضرت قبله گاه کافور نیم دانگ عنبر اشهب نیم درم مشک نیم درم ورق نقره و زعفران هر یک یکدرم دارچینی یک مثقال
تخم کاهو یکدرم و نیم بسد احمر ابریشم مقرض هر یک دو درم مروارید ناسفته گل گاوزبان گیلانی نشاسته تخم خرفه صندل سفید
هر یک نیم درم ورق گلسرخ گاوزبان هر یک سه درم کهربا طباشیر سفید تخم کشنیز خشخاش هر یک سه درم و نیم آمله منقی زرشک
با گلاب شیره گرفته هر یک شش درم عسل برابر اجزا نبات سپید دو برابر عرق بید مشک گلاب عرق گاوزبان هر یک مثقال تحقیقا
دواء المسک معتدل بنسخه دیگر دارچینی نیم ماشه ورق نقره یک ماشه مروارید ناسفته زیره یاقوت بسد کهربا عنبر مشک ورق
طلا هر یک یکماشه و نیم زعفران الایچی خورد هر یک دو ماشه ابریشم محرق سه ماشه صندل سپید ساییده گلسرخ گاوزبان گل گاوزبان
بسپاسه هر یک چهار ماشه کشنیز مقشر طباشیر هر یک شش ماشه عقیق یشب هر یک شش ماشه درونج ماشه خرفه نه ماشه ...
... به هر یک چهار دام عالمگیری گلاب عرق بید مشک هر یک نیم با عسل مصفی نبات دو چند معجون سازند **دواهای که مقوی**
قلب و مفرح و خاص دل است کعب گاو سوخته و کوفته با عسل مفرح قلب است و هم تقویت کبد کند **دیگر** درونج مقوی قلب و
مفرح و دافع خفقان است و اگر خفقان حار باشد و سوء مزاج دل گرم با قدری کافور دهند **دیگر** مقوی قلب و دافع
خفقان و اذیت و با جدوار یکقیراط را با جلاب یا شراب بدهند **دیگر** زرنب را خاصیة عظیم است در تفریح قلب قدر شربت این
یکبار دو درم است **دیگر** زعفران مقوی دل و جوهر روح و مبسط النفس است **دیگر** حجر ارمنی مفرح قلب بالخاصیة و بالعرض بود
و منقیه روح از بخار سوداوی میکند **دیگر** طباشیر مقوی قلب حار و بارد و مفرح است و گاهی تعدیل ... شود و نیز زعفران جهت رفع
بارده و در مصلحیت تفریح و تقویت بسیار می بخشد و هم طباشیر نافع است به خفقان حار و بعضی که از التهاب صفرا معده هم سپید بجوزند
بآب یا با سکنجبین و بطلا کردن و نافع است به توحش و غم **دیگر** ... مجموع را ید طولی است در تفریح قلب تسکین روح و استعمال ...
و جهت تقویت قلب بگلاب **دیگر** یاقوت گفته اند که زمرد از یاقوت مجربات است جهت تفریح عظیم و تقویت قلب و ...
و آویختن محاذی قلب و تعلیق آن به خفقان هم نافع است **دیگر** کهربا بالیسیه خاصیة عظیمه است در تقویه و تفریح قلب و دفع میکند
به خفقان حار **دیگر** که تقویت قلب کند و تفریح عظیم بخشد بگیرند کهربا ساییده نصف مثقال با آب سرد بخورند کهربا هم نفع
میکند به خفقان معدی از راه تعدیل معده و منقیه روح **دیگر** لولو امساک آن در دهان و تعلیق آن ... ضعف قلب و عموم
اخراج از جمیع اقسام آن بخاصیت نفع میکند به خفقان **دیگر** مراره شیر طلا یکدانگ و نیم مقوی قلب است **دیگر** مشک ...

مفرح قوی و مقوی قلب است و مزیل خفقان سوداوی و توحش و حدیث نفس و مصلح فکر است دیگر مقوی قلب و مفرح و دافع
خفقان مومیای یک قیراط ... بجهت خفقان یک قیراط با ... و اگر دایم نیز نوشته اند دیگر دوام استعمال ...
مقوی قلب است دیگر تمام مقوی قلب و معدل ارواح است اگر تعدیل کرده شود و جرم ... آویخته دیگر از خواص ریوند
است که طلا کردن آن هر دو کتف را ازاله میکند خوف و وجع قلب را و ریوند نافع است به خفقان و وجع ریه دوای
که به خفقان حار و بارد نافع است و از مجربات والد ماجد منقول عنبر مشک هر یک مهره سائیده عطر صندل هر یک یک ماشه مرجان
صلایه کرده ورق نقره ورق طلا هر یک دو نیم ماشه روغن بادام بجدا ... بجدا بخته شهد خالص هشت دام بخته همه را یکجا کرده یک روز و
علی الاتصال بسایند و از یک ماشه شروع کنند و هر روز یک ماشه بیفزایند تا در هفت روز به هفت ماشه برسانند دوای که خفقان
گرم را مفید است کافور نیم درم تخم خرفه ... سعد طباشیر هر یک دو درم کهربا بسد مروارید ناسفته ابریشم خام شب یمانی بریان هر یک
سه درم گل ارمنی کشنیز خشک بریان هر یک نیم درم گاوزبان هفت درم کوفته و بیخته هر صبح دو درم با دو فنجان شربت بقوام قند
سفید بخورند دوای که به خفقان مالیخولیا و توحش و تشنج مجرب است افتیمون ده درم را در نصف رطل شیر تازه جوشانیده با
پانزده مثقال سکنجبین یا گلقند بنوشانند دوای که بجهت خفقان و تفریح و صرع مفید است تخم شبت یکدرم و نیم سنبل دارچینی
زرنباد درونج هر یک دو درم همه را جدا جدا کوفته بیامیزند و یکدرم از آن با یک اوقیه شراب لسان الثور دران ترگرده باشند
در هر ماه سه روز متوالی بخورند دوای که بجمیع اقسام خفقان و جمیع اقسام ضعف قلب نافع است مروارید بیخته ...
شکر سپید با قلیلی عنبر اشهب یا ابیض حسب مزاج سحق کرده پاشیده تناول نمایند دوای درین باب کشمش تازه سبز کلان
چهل عدد بعد غسل شب در گلاب صرف یا ممزوج با بید مشک در پیاله چوب دقیق تر کنند صباح آن کشمش را بسوزن ...
نرمی یک یک تر دارند تا گلاب مکدر نشود و گلاب را همچنین با هستگی تمام بردارند تا درد با آن نیامیزد کشمش را بخورند و گلاب را
بنوشند یا گلقند بعمل آرند دوای که به خفقان حار بسیار نافع است حماض اترج و آب لیمو را در گلاب حل کرده با نبات
شیرین کرده بنوشانند دوای که برای خفقان سوداوی مفید است حجر ارمنی ربع درم افتیمون نیم درم هلیله سیاه هلیله
کابلی هر یک یکدرم همه را کوفته در دواء المسک حار بیامیزند و دواء المسک را در شراب ریحانی بقدری که حل تواند شد حل کنند
و بدهند دوای که به خفقان نافع است ... طالیسفر را کوفته بشراب سیب بخورند دیگر طین مطلق یعنی گل خالص
از هر زمین که باشد بگیرند و بر وی گلاب پاشند و بو کنند خفقان را بسیار مفید است دیگر کبابه امساک آن در دهان نفع
میکند بخفقان و تقویه میکند نفس را و صاف میکند آواز و نفع می بخشد به وجع حلق و خشن میکند زبان را دیگر استعمال
گاوزبان یک مثقال هر شب نزدیک خواب نفع میکند به خفقان نفع عظیم دیگر به خفقان مجرب است ... بقدر
یک نواله و دوازده مثقال شیر هر صبح نهار بخورند دوای که خوردن آن شیر را که در پستان بسته شده باشد نرم کند شیره تخم
رازیانه یا آب رازیانه تر بنوشند دوای که شیر زنان زیاده کند تخم طیون را کوفته با شکر آمیخته سفوف سازند قدر شربت از آن دو درم

دو درم است یا بلوط را در آب بجوشانند و آب صاف آنرا با شربتی بنوشند قدر شربت این زیاده هم روا است دیگر حلبه یعنی
میتهی را در آب بجوشانند و آن آب بجو رانند شیر زیاده میکند دیگر ورق شقایق یعنی لاله را با قضبان همراه گیاه سعتر
طبخ داده خوردن شیر او را لبن میکند دیگر ده درم روغن گداخته با یک قدح شراب انگوری تجویز کنند دیگر ساق لاله را
با جوه مقشر سبز نمود و صاف کنند قدری شکر داخل کرده بنوشند دیگر تخم گندنا تخم خیار تخم شلغم تخم اسپست تخم ترب تخم گندنا تخم رازیانه
مساوی ار [illegible] در بیان [illegible] جمیع کوفته و بیخته هر صبح پنج درم با پنج استار شیر تجویز کنند دوای که تسکین وجع ثدی کند
[illegible] را السر که و روغن بیخته تجویز کنند بسیار نفع رساند دواهای هندی دوای که طبیبان هند جمیع بیماریهای دل را
چون غشی و امثال آن نفع تمام دارد و ما لیخولیا و سیلان عرق که اهل هند سبب باد خوشه میگویند [illegible]
را [illegible] خطائی دار [illegible] هر [illegible] آمله [illegible] بسوت [illegible] الایچی خورد کا [illegible]
[illegible] کتکولی [illegible] عناب [illegible] منقا [illegible]
[illegible] چهارده [illegible] سفید [illegible] الیس [illegible] حب [illegible]
تخم [illegible] برابر کوفته و بیخته در شیر [illegible] شیره [illegible] سفید [illegible] چون خشک شود از همه نبات [illegible]
[illegible] را با شهد بسرشند در روز اول [illegible] ماشه [illegible] و هر روز [illegible] ماشه [illegible] تا ده ماشه [illegible] از [illegible] پرهیز کند
کلمه هشتم از ادویه قلبیه تدبیه در الفاظ سفینه است سفوف ارسطاطالیس که تقویت قلب کند در ملفوظ
دوم [illegible] امراض اس گذشته سفوف فیلیمونی که جهت خفقان و تنقیه سودا و صفرا مفید است هم درانجا گذشته
سفوف درونج دل سرد را سود دارد درونج لسان الثور هر یکی شش درم زرنباد سه درم و در بعضی نسخ دو درم کوفته و
بیخته شربتی [illegible] با عسل یا شراب کهنه بدهند دیگر که خفقانی را که از سردی و تری باشد سود مند بود [illegible]
درونج [illegible] سنبل [illegible] مروارید [illegible] نعناع کهربا بریان کرده [illegible] بریان کرده [illegible] بریان سعد هر یکی سه درم
شکر [illegible] شربت سه درم با طبیخ افتیمون سفوف طباشیر دل گرم را سود دارد [illegible] کهربا مروارید [illegible]
هر یک [illegible] کشنیز خشک دو درم طباشیر گلسرخ هر یک سه درم شربتی دو درم با سکنجبین سفرجلی سفوف طبری [illegible]
طبری رحمة الله تعالی نیک است برای دل [illegible] غشی و خفقان [illegible] مقلیه [illegible] هر یک [illegible] کهربا [illegible] طباشیر
گلسرخ هر یک سه درم [illegible] هر یک [illegible] لسان الثور هر یک شش درم شربتی [illegible] سفوف [illegible]
دل گرم را سود دارد [illegible] طباشیر کهربا هر یک [illegible] گل ارمنی کشنیز خشک هر یک [illegible]
سفوف عنبر [illegible] جهت اکثر امراض بارده دل و غشی و خفقان [illegible] است [illegible]
[illegible] گلاب هر یک [illegible] قرنفل [illegible] هندی عود [illegible] دانه الایچی خورد مصطگی [illegible] پوست هلیله کابلی [illegible]
[illegible] زیره کرمانی دار چینی [illegible] فلفل [illegible] قاقله کبار هر یک [illegible] نبات [illegible]

همه را جدا جدا کوفته و بیخته یکجا کرده بعطر مالیده نگاه دارند و وقت حاجت و بانشه سه ماشه بدهند **سفوف مروارید** که در دفع مرض
قلبی و خفقان و وسواس نفع عجیب دارد و یا کنسخه دیگر که جهت ازاله توحش و ضعف قلب و خفقان و سوء مزاج حار غالب دل بکار آید
و بلفوظ دو درم ادویه امراض راس گذشته **سفوف مروارید** نسخه دیگر نافع خفقان و جمیع امراض زرنباد درونج هر یک یکمثقال
ابریشم خام محرق سعد کوفی تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه هر یک سه درم بسد مروارید ناسفته تخم ریحان کهربا هر یک سه درم گل ارمنی
پنج درم گاوزبان شامی هفت درم عفص زرنباد درونج را ساقط میکنند **سفوفی** که سوء مزاج سرد دل را باصلاح آرد نعناع کهربا هر یک
پنج درم بسباسه سنبل هر یک سه درم قرنفل دو درم شربتی دو درم با آب سیب **سفوفی** که خفقان بارد را نافع است گاوزبان یکدرم زرنباد
درونج عقربی هر یک چهار درم کوفته و بیخته با عسل سه روز اول فی سه روز در وسط و سه روز آخر ماه بخورند دیگر گاوزبان ابریشم
هر یک ربع جزو آمله بدربنیم جزو دارچینی گشنیز خشک مقشر هر یک پنج جزو کوفته و بیخته با شکر تری دو چندان درم آمیخته بکار برند دیگر
جهت خفقان سرد زراوند مدحرج زرنباد درونج هر یک نیم درم مروارید یکدرم نعناع کهربا شب یمانی بریان هر یک سه درم قند سفید
بیست درم شربتی سه درم با طبیخ افسنتین با عرق گاوزبان دیگر پوست ترنج تخم فرنجمشک هر یک پنج درم کهربا چند بیدستر هر یک دو درم
کوفته بعسل سرشته بدهند دیگر قرنفل دو درم بسد خیروا هر یک سه درم نعناع کهربا هر یک پنج درم شربتی دو درم با شراب سیب یا شراب
انگوری یا سیبه دیگر جهت ضعف قلب با رطوبت مشک یکدانگ زراوند مدحرج درونج هر یک نیم درم سنبل مروارید هر یک یکدرم کهربا
بریان بسد بریان شب یمانی بریان نعناع سعد هر یک سه درم شکر بیست درم شربتی سه درم با شربت افسنتین **سفوفی**
که در خفقان سوداوی بکار آید کهربا بسد مروارید ابریشم محرق حجر ارمنی مغسول هر یک یکدرم و نیم هلیله کابلی هلیله سیاه املج تخم فرنجمشک
تخم بالنگو اسطوخودوس لسان الثور افتیمون گل ارمنی عود هندی سعد قرنفل گشنیز خشک هر یک سه درم تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو هر یک
چهار درم کوفته و بیخته شربتی یک مثقال با آب بادرنجبویه یا شربت سیب **سفوفی** که خفقان حار که از تشنگی و گرمی ایجاد نماید کافور
نیم دانگ گلسرخ طباشیر کهربا هر یک چهار درم گشنیز خشک دو درم شربتی یکمثقال با آب سیب دیگر درین باب کافور دو دانگ طباشیر کهربا
هر یک دو درم گل ارمنی گشنیز هر یک چهار درم شربتی سه درم با دوغ گاو دیگر مروارید کهربا بسد لسان الثور شب یمانی گل مختوم هر یک یکمثقال
و نیم شکر طبرزد هفت مثقال شربتی دو مثقال با شراب سیب دیگر جهت خفقان حار تخم کاسنی تخم خرفه طباشیر صندل سفید گلسرخ گشنیز خشک گاوزبان بسد کهربا
مروارید ناسفته هر یک جزوی کوفته و بیخته دو درم بکار برند دیگر تخم خرفه مقشر تخم کدو گشنیز خشک گاوزبان گل مختوم کافور تخم بادرنجبویه تخم بادرنج تخم کشوث
کهربا مروارید ابریشم خام هلیله [illegible] آمله لاجورد و عود بسیار باریک سائیده سفوف کنند دیگر کافور مصطگی عود هر یک یکدرم و نیم کهربا طباشیر زرشک گل ارمنی
هر یک دو درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو تخم خرفه هر یک پنجدرم همه را نرم سائیده یکمثقال با آب انار میخوش یا شربت سیب بدهند دیگر کافور یکدرم
مروارید کهربا هر یک یکدرم گشنیز خشک دو درم گلسرخ طباشیر هر یک سه درم دیگر شدید التلطفیه تخم کاهو تخم کاسنی طباشیر صندل تخم خرفه گاوزبان
کزبره بسد کهربا مروارید کوفته و بیخته دو درم با آب انار نمایند **سفوفی** که غشی و توحش را که از تبعیه و نافع است قرنفل یکدرم گشنیز بریان دو درم
کهربا مروارید طباشیر گلسرخ هر یک سه درم بسد چهار درم بادرنجبویه پنج درم فرنجمشک گاوزبان هر یک شش درم شربتی یکمثقال با سیبه **سفوفی**

سفوفی که در ورم اذنی قلب بعد حقنه مرض و ازاله حالت غشی و بعد از تخفیف آب خانکه در ان قدری اکلیل الملک
مدقوق معجون لسر که در گلاب داخل کرده باشند باید داد و صفت ریوند دو دانگ حب صفا دو ثلث یک درم
ورق بادرنجبویه ورق گاوزبان هر یک یکدرم تخم بقله یکدرم و نیم ورق الفلفل خشک کرده پنج درم کوفته و بیخته
یکدرم با هفت درم رب حماض بدهند و غذا مرقه طیهوج که با ماش پخته باشند بدهند و بعد غذا از دوازده درم شراب التفاح
عطش نوشانند سفوفی که شیر را زیاده کند و منی سفیدابه تخم شلغم تخم رطبه تخم ترب تخم گندنا تخم پیاز ارزن تخم رازیانه تخم جرجیر
و در بعضی نسخ بجای آرد جو آرد نخود است کوفته و بیخته صبح و شام با شیر بخورند بعد از آن نخود در شیر تر کرده بخورند
سفوفی که در ورم پستان شیر و منی را قطع کند اصل سداب خشک هر یک پنج درم تخم بادروج حب الفقد هر یک ده درم شربتی
سکنجبین افتیمونی که به خفقان و توحش سوداوی نافع است در ملفوظ ادویه امراض راس سکنجبین بزوری
کبابها صفت تذکره اصولی نام کرده و به خفقان نافع در ملفوظ اول ادویه امراض راس گذشته کلمه نهم از ادویه
قلبیه در الفاظ مشتبهه است شربت ابریشم بعضی نسخ این که نافع خفقان و امراض قلب است در ذیل خمیرها در ملفوظ
دوم ادویه امراض راس گذشته شربت ابریشم که در ضعف قلب بکار آید و احشا را نیز قوت دهد و سده بکشاید و استسقا
امراض بارده را نفع دهد و باه را زیاده کند ابریشم خام پنجاه درم در آب آهنگران خیسانند شبانروز پس در دیگ سنگین
بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند زعفران یکدرم خولنجان درونج مصطگی هر یک سه درم صلایه کرده اضافه کنند و با
یک من قند بقوام آرند شربتی چهار درم و بعضی اوقات بجهة زیادتی قوت عنبر یا مشک حسب مزاج زیاده میتوان کرد شربت
ابریشم که دل و معده و جگر را قوت دهد و خفقان و غشی و توحش زایل کند و فرح تمام آورد و شکم بندد ابریشم خام
پنجاه درم شبانروز در آبی که طلا و نقره مکرر گرم کرده در وی سرد نموده باشند بخیسانند پس بجوشانند و صاف کنند و
گاوزبان و فرنجمشک گل سرخ سنبل ابریشم هر یک ده درم علیحده در گلاب بجوشانیده صاف کرده مضاف سازند و نبات
سفید بقدر حاجت آمیخته بقوام آرند و مشک عنبر اشهب و مروارید ناسفته کهربا یشب هر یک بگلاب صلایه کرده دو درم
صندل سفید سه درم باریک سائیده منضم سازند و دو درم آمیزند شربتی دو مثقال با عرق بید مشک و عرق گاوزبان و گلاب اگر حرارت
در مزاج غالب باشد و فرنجمشک و اشنه و سنبل مطبوخ سازند نوع دیگر که در منافع مسطور قویتر است مشک یکدرم عنبر اشهب دو درم
کهربا بسد گل سرخ صندل سفید هر یک دو مثقال طباشیر مروارید هر یک سه مثقال رب سیب رب به هر یک پنجاه درم
قند سفید شصت درم عرق گاوزبان هشتاد مثقال ابریشم صد مثقال گلاب بید مشک بقدر حاجت چنانچه گذشت شربت سازند
شربت ابریشم که حکیم عماد الدین محمود شیرازی در رساله افیون بجهة تفریح و تقویه دل و بدن و باه و تسمین ذکر کرده
آب پوست ترنج عود ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب مشک خالص هر یک یکمثقال سنبل مصطگی قرنفل هیل سافج هر یک یک
مثقال و نیم صندل دو مثقال عرق گاوزبان عرق بید مشک گلاب آب سیب شیرین مصفی آب به شیرین مصفی آب امرود مصفی

آب انار شیرین مصفی عسل صاف هر یک یکبار ریک ابریشم خام باریک شفاف جهت محرور سفید و جهت مبرود سرخ نبات سفید قند
سفید هر یک نیم من دواهای کوفتنی کوفته در خریطهٔ کتان بسته همراه ابریشم در آب پوست ترنج و عرقهای آن میوه‌ها و آب
بادرنجبویه من بجوشانند آن مقدار که آب میوه‌ها بماند پس ابریشم و خریطه را فشرده بیرون آورند و نبات و قند کوفته در آن بگدازند
و بقوام آورند و اول عنبر حل کنند پس مرواریدها که در ظرفی علیحده با عسل حل کرده باشند داخل کنند هرگاه قریب بقوام رسد مشک با
قدری قند سائیده داخل کنند و در ظرف طلا یا نقره یا چینی که آنرا بعود و کندر دود داده معطر کرده باشند بردارند شربت
ابریشم بنسخهٔ دیگر دل و اعضای رئیسه و معده را قوت بخشد و ازالهٔ خفقان و اقسام مالیخولیا و توحش و هموم کند و با کثر امزجه
موافق آب سیب شیرین آب امرود شیرین آب انار شیرین آب به شیرین هر یک دو صد مثقال ابریشم خام سه صد مثقال عرق گاوزبان
عرق بید مشک عرق شاهتره گلاب هر یک شش صد مثقال ابریشم را در آبها و عرقها تر کنند پس بجوشانند و چون جوش آید
مصطکی سنبل جوزبوا بسباسه زعفران هر یک یک مثقال هیل قرنفل عود ساذج هر یک یک مثقال و نیم دارچینی سه مثقال همه را
کوفته در پارچه بسته در آن اندازند بعد از آنکه آبها بربع رسد ابریشم و ادویه را فشرده صاف کرده با دو صد مثقال عسل و شش صد
مثقال قند سفید بقوام آرند پس مشک نیم مثقال عنبر اشهب ورق طلا هر یک یک مثقال ورق نقره سه مثقال در آن حل کنند
و اگر قوی‌تر خواهند مصطکی زعفران درونج عقربی بهمنین قرنفل عود هندی هیل صندل زرد هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته
شامل نمایند و بعضی قند را یکهزار و دویست مثقال و عسل را سه صد مثقال میکنند و زعفران نمی‌جوشانند بلکه بعد از قوام در شربت حل کنند
و این مناسب است چه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میشود شربت اسپغول به خفقان صفراوی و تبهای صفراوی و سرفهٔ گرم
و خشک و خشونت قصبهٔ ریه و امثال آن نافع است بزرقطونا یا کوفته را با یک رطل آب زنند و لعاب آن بگیرند و با یک رطل و نیم شکر
فائق بر آتش نرم گذاشته بقوام آرند و استعمال کنند در لعاب بزرقطونا بقدر حاجت خصوص که با بید مشک و گلاب و آب انار
گرفته باشند شربت افسنتین که در ضعف قلب بارد و رطب بکار آید ترید سفید نیم کوفته ده درم افسنتین رومی پنج درم
سنبل ده درم گل سرخ پانزده درم در ده من آب بپزند تا بنصف آید پس صاف کنند و بر صمغ بیست درم گرم کرده با سفوفی
که نعناع وغیره دارد و در سفوفات گذشته بدهند این نسخه اگر تلخ است اما صاحب منهاج در اشربه نوشته بود فقط با آن کرده
و در اشربه نگاشته و سفوف هم از وی است شربت انار که دل را قوه دهد و خفقان را زایل کند در ادویه صدریه گذشته
شربت بادرنجبویه دل را قوه دهد و خفقان سرد را سودا دارد و توحش سوداوی زایل کند و نسخهٔ آن در ملفوظ دوم
ادویه امراض گذشته شربت بادرنجبویه بنسخهٔ دیگر دل را قوه دهد و توحش سوداوی را دور کند تخم بادیان بسفایج فستقی هر یک
هفت درم اصل السوس ده درم بادرنجبویه پانزده درم تخم بادرنجبویه تخم کاسنی تخم خرفه تخم کشوث هر یک بیست درم گاوزبان سی درم
آب سیب شیرین دو چند همه گلاب شش چند همه ادویه را در گلاب و آب سیب تر نموده صبح بجوشانند تا سوم حصه بماند پس صاف سازند
و قند بقدر حاجت مضاف ساخته بقوام آرند اگر از این دو اسکنجبین سازند رواست شراب برگ ترنج نسخهٔ قدماست جهت

جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بغایت نافع است برگ ترنج پنجاه عدد در شراب کهنه خیسانیده یا در ... بقدر ... شش
روز بخیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه مثقال عسل کف گرفته بقوام آرند بعضی از پوست ترنج نیز بطریق مسطور ترتیب میدهند بعضی
یک رطل پوست ترنج را در دویست و پنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف کرده با یک رطل عسل بقوام می آرند
شربت ترنج جهت امراض حاره دل و خفقان گرم بغایت مفید ترشی ترنج را بگیرند و در آب بشویند تا اثر ترشی در جرم آن نماند
پس مقابل هر یک عدد ترنج هفتاد و پنج مثقال قند اضافه نموده بقوام آرند **شربت ترنج** بترتیب دیگر خفقان را نافع باشد
و تقویت قلب و معده کند و نشاط آورد و هضم را نیکو بود و قی را قطع کند و صفرا را بنشاند و هم مقوی دماغ بود و طبیعت
بارد و یابس است منقول از محمد ذکریا بگیرند قند سفید ده رطل و بکنند بر آن آب شیرین قدر کفایت و بجوشانند هرگاه نزدیک بقوام
آید فرو گیرند و داخل کنند در آن حماض اترج مقداری که کفایت کند باز بجوشانند تا بقوام آید **شربت حماض** خفقان حار را
نافع بود و تقویت قلب و معده کند و صفرا را بشکند و صاحب تذکره در تحقیق لفظ حماض شربت این را نافع بسعال حار و غلیان دم
... آب حماض پنجاه مثقال شکر سفید یکمن بقوام آید **فایده** حماض بری و بستانی و مائی میباشد نوع بستانی قسمی
برگ رقیق و ترش و نرم و بیخ و ساقش سرخ و خوشه او متراکم و تخمش سیاه و براق و در غلافهای ریزه مثلث سرخ و تیرگی ...
و بپارسی ترشه نامند و بهندی چوک گویند و قسمی را تخمش بدون کل بشکون میشود و هر دو قسم ترش و بهترین انواع اند و در تذکره لفظ
که از دو نوع جدا این ساخته میشود شراب که آنرا شراب حماض گویند و در طب اکبر هست **شربت دینار** موافق نسخه شاهی ...
ثبت است و انشاء الله تعالی در راده ... بباید **شراب سحالی** که دل را قوت دهد در ملفوظ دوم ادویه امراض ... گذشته
شربت زرشک جهت خفقان و غثیان و ضعف اشتها و دفع سموم قتاله و گزندگی افعی آب ... نیم جزو آب زرشک
سیب هر یک جزوی با شکر بقوام آرند و گویند چون آب ترنج و ... اضافه کنند در اکثر امراض قایم مقام تریاق ...
شراب ... خفقان را دور کند و معده را تقویه دهد و اشتها را بگشاید ... پوست ترنج یک رطل ... یکوقیه قرنفل ...
عود خام یک مثقال کوفته در پنج رطل شراب ... شبانروز ... پس سه رطل شکر طبرزد و مصطکی یک مثقال و نیم زعفران ...
درم در آنگور داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس صاف کرده بردارند **شراب سوسن** موافق نسخه کامل
که ضعف قلب را نافع و غشی و استفراغی را دافع است انشاء الله تعالی در راده ... معده بلفظ شراب سوسن بباید **شربت**
سیب دل و معده را قوت دهد و مفرح بود و قی را ساکن کند و اسهال صفراوی باز دارد سیب اصفهانی را از درون و بیرون
پاک کرده در هاون سنگین یا چوبین بکوبند و آب آن بگیرند ده من بجوشانند تا دو من آید پس یکمن قند اضافه نمایند
بجوشانند تا بقوام آید **نوعی دیگر** مشتمل بر منافع مذکوره سیب شامی یا اصفهانی رسیده از اندرون و بیرون پاک کرده
پنج رطل بگیرند و بکوبند که یکسان شود پس قند سفید کوفته با عسل پنج رطل بیامیزند و نیک بر هم کنند تا یکذات شود و شراب ...
صاف دوازده رطل داخل کرده بر نهند تا مستوی شود و در ظرف آبگینه انداخته در سر بسته در آفتاب ... نگاه دارند ... کنند

و اگر خواهند که خوشبو گردد مشک یک درم سک مصطکی هر یک دو درم عود هندی سه درم باریک ساخته در آن حل نمایند نوع دیگر
دل ضعیف سوداوی را سود دارد و معده را قوت دهد قرنفل کمثیال عود هندی گلسرخ هر یک دو درم گاوزبان بادرنجبویه هر یک
سه درم و بعضی گلسرخ هم سه درم کرده اند همه را نیم کوفته در خریطه بسته در آب سیب شیرین آب سیب ترش شراب ریحانی هر یک
یک من انداخته و با آتش نرم بپزند تا که نصف بماند خریطه بدست مالیده دور کنند و قند سفید یک من آمیخته بقوام آرند شربتی از یک اوقیه
تا دو وقیه و در بعضی نسخ بجای آب سیب ترش آب به شیرین بنظر آمده و این بمعده مناسب تر است و آن بقلب انسب لیکن
در نسخه آب به شیرین داخل است آب سیب یا دوست نوشته اند طبیب درین امور مختار است **شراب الصالحین**
مخترع و معمول کمترین که باذن واداد دفع خفقان بارد و حار و استیصال ماده بخار کند و بخارات هر قسم را خواه از معده خواه از
مراق خواه از رحم تسکین نماید و دل غمگین و خاطر حزین را بکشاید ازاله توحش و جنون و زنگ تیره گلگون کند معده را و باعث هضم
قوی طبیعی را معاونت و اشتهای رفته را اعادت نماید بیارند گل کوہل که گلی است در هندوستان مشهور و در اکثر بلاد هند صد عدد
ازین گلها که پامال نالیده و بکمال سرخی رسیده باشند سبزی آن دور کرده در آب لیموی کاغذی یا و سیر مالیده در پیاله چینی نگاه دارند یک شب
و صبح با شربت نبات که یک سیر نبات را با دو سیر آب باران شربت کرده باشند یکجا کرده در شیشه صحیح که نصف شیشه یا ثلث
شیشه خالی باشد انداخته سر شیشه محکم بسته شیشه را در ظرف پر آب نگاه داشته در گوشه نگاه دارند بعد سه روز یا چهار روز
که جوش خورد و برآورده صاف کرده نگاه دارند و از دو دام تا شش دام بعمل آرند و بعضی مزاجها که تحدید و اسکار مطلوب باشد پنج تا
سه چهار ماشه همراه گلها در شربت در شیشه اضافه کرده میشود و جهت امزجه حاره که تقویت جگر منظور باشد بجای آب باران آب انار
فرمودن و برای تقویت دل همراه آب باران گلاب و بید مشک افزودن نیز انسب است **شربت صندل** دل را قوت دهد و
خفقان گرم و معده و جگر گرم را نافع باشد و تشنگی بنشاند و شکم ببندد صندل سفید سائیده بیست مثقال در گلاب یک
شبانروز بخیسانند روز دیگر اندکی جوش دهند و شیره آن بگیرند و با یک من قند شربت پزند همچنین است در شفائی و در
قرابادین ترتیب اینچنین نوشته صندل را سوهان زده بمبالغه نیکو ساخته در یک رطل گلاب تر نمایند و شبانروز پس
گلاب مذکور صاف کرده بستانند و صندل مذکور را در آب خالص شیرین بجوشانند تا قوت صندل کما حقه بر آید و آب بقدر
مناسب بماند پس این آب صاف کرده با گلاب مصفی آمیزند و قند سفید دو رطل یا کم بحسب موافقت ذائقه حل کرده بقوام آرند
و بهترین صندل سفید آنست که مایل بزردی بود و همین نماید **شربت صندل** بنسخه دیگر که در منافع مذکوره اثر کثیر
در دفع اسهال تاثیر خیر دارد معمول والد ماجد علیه الرحمه طباشیر یک توله صندل سفید سوهان زده پنج توله آب سیب پانزده دام
گلاب نیم سیر نبات یک سیر بقوام شربت یا خمیره آرند **شربت صندل ترش** جهت تسکین سوزش دل و تب محرقه نافع صندل
سفید سوهان کرده پنجاه درم یک شبانروز در آب غوره و سرکه هر یک پنج استار و قدری آب بخیسانند پس بجوشانند تا به نیم آید
صاف کنند و با یک من شکر بقوام آرند **شربت صندل ترش** بنسخه دیگر که در ضعف قلب حار بکار آید کشنیز خشک

خشک کوفته پنجدرم آب غوره پانزده درم سرکه قدری صندل سفید سائیده سی درم و آب خالص یکمن صندل و شکر را
یک شبانروز در آب بخیسانند روز دیگر بآتش ملایم بجوشانند تا ثلث بماند پس بدست بمالند و بخرقه کتان صاف کنند و یکمن
نبات در آن حل کنند و نیم درم زعفران در خرقه بسته در آن افگنند و بپزند و کف بردارند و خرقه زعفران را مالیده بیرون آرند
پس نیم مثقال کافور و طباشیر و صندل سفید سائیده هر یک ده درم در وقتی که نیم گرم باشد داخل کنند شربتی پنجدرم با شیره
تخم خرفه شربت صندل مبرد که در تسکین حرارت دل و معده و جگر نافع است و جهت خفقان حمی و محرقه و دق مفید
صندل سفید موصوف سی درم سوهان زده در خرقه [illegible] کنند و در سرکه و گلاب هر یک نیم رطل یک شبانروز تر نمایند پس رطل آب
شیرین مصاف ساخته جوش دهند تا که چهارم حصه یعنی یکرطل بماند صاف سازند و آب انار و آب تمر هندی هر یک نیم رطل هم
نمایند و با سه رطل قند سفید بآتش نرم بقوام آرند و بجوشانند تا که سرد شود پس کافور ریاحی نیم مثقال طباشیر صندل سفید کوفته
و بیخته هر یک ده درم بیفزایند و اگر قدری زعفران هم زیاده کنند بهتر است تا موصل اثر کافور بدل شود و شربتی ده درم با
شیره تخم خیارین و خرفه و هرگاه قطع اسهال و قطع خون نیز مطلوب باشد تمر هندی و آب انار مسطوح سازند و صندل
سرخ با صندل سفید مناصفه ضم نمایند و احسن آنکه عوض سرکه آب زرشک و آب انار دانه کنند و یا شیره خرفه بریان [illegible]
شربت صندلین که با وجود منافع مذکوره در حبس اسهال خاصه که دموی بود نفع کثیر دارد صندل سفید صندل سرخ
مشرق اللون هر یک ده مثقال سوهان زده یا جوکوب ساخته در یکرطل گلاب دو شبانروز تر نمایند بعده بدستور [illegible] صندلین را
در آب جوشانیده و آب صاف آنرا با گلاب صاف ضم نموده با دو رطل قند سفید بقوام آرند و نزدیک باتمام قوام آبی که یک اوقیه انار دانه
ترش در آن تر کرده باشند صاف نموده منصف سازند و ترتیب دهند شربت عنبر نافع به خفقان بارد و مقوی دل و
احشا و معده و اعصاب باشند عسل دو من و در آب صاف شیرین دو من بجوشانند و کف بردارند و بقوام آرند و عنبر اشهب
یک مثقال زعفران یکدرم سوده در آن حل کنند و بردارند شربتی از سه درم تا پنجدرم و در بعضی نسخها زعفران هم یک مثقال است
شربت فواکه تقویت دل کند و خفقان را نافع باشد جمیع نسخ این انشاء الله تعالی در ادویه مفرده بیاید شربت گاوزبان
که تقویت و تفریح دل بخشد و ازاله سودا کند نسخ ساده و عنبرین آن در خمیرجات و اشربه ملفوظ دوم ادویه امراض سر گذشته شربت
گاوزبان بنسخه دیگر که جهة خفقان سوداوی خصوص که شرکی معدی بود بسیار نافع است سنبل سادج هندی هر یک دو درم
برگ بادرنجبویه پنجدرم و در بعضی نسخ ده درم است گاوزبان سی درم شیر آمله چهل درم و سه من آب بپزند تا ثلث بماند یکمن
شکر داخل کرده بقوام آرند شربتی بیست درم با گلاب نوشند شربت لیمو مقوی و حامی دل بود و اقسام ساده و
مرکب آن در ادویه صدر اغذیه گذشته شربت مشک دل و معده و جمیع اعضا را قوه دهد و بدن را
گرم کند و مشایخ را نفع رساند عسل قند سفید آب شیرین هر یک یکمن بپزند تا بقوام آید پس مشک یکمثقال و زعفران
یکدرم هر یک سائیده بیامیزند و در بعضی نسخ زعفران هم بوزن مشک است شربتی از سه درم تا پنجدرم شراب المسک

که عود هم دارد شراب دوازده قسط عسل سه قسط مصطگی دو وقیه عود و نیم وقیه زعفران دو درم مشک هشت قیراط همه را یکجا
کرده چندی نگاه داشته هرگاه مزاج گیرد ضمنا کرده بکار برند **شربت مفرح معتدل** که مفرح دل است نفع دارد و مصلح اخلاط سوداوی
است عود یک مثقال زرورد صندل مقاصری بهمنین درونج عقربی تخم ریحان تخم بادرنجبویه هر یک سه درم گزبره شامی
چهار درم ابریشم خام زرد براق گاوزبان شامی هر یک یک وقیه انچه کوفتنی است جوکوب کرده در چهار رطل آب تر نمایند
و بعد یک شبانروز بر آتش نرم جوشانند تا که بنصف باز آید پس بمالند و صاف کنند شیرهٔ آب گاوزبان دو وقیه سیب
رب به رب حماض هر یک نیم رطل قند سفید دو رطل اضافه کرده بقوام آرند و در ظرفی لطیف چینی که داخل آن نیز اقراطی مشک
که در سه درم گلاب حل کرده باشند مسوح کرده بگذارند و گاهی جهة تقویه عمل ورق طلا و ورق نقره هر یک ده عدد زعفران نیم مثقال
لاجورد حجر ارمنی مغسولین مروارید ناسفته هر یک یک مثقال می افزایند **شربت نارنج** خفقان را نافع است و تقویه
معده کند و تشنگی را بنشاند یک نسخهٔ آن در ادویه صداعیه گذشته نوع دیگر جهة تقویه دل و معده قند سفید هر قدر
که خواهند بگیرند و بجای آب عرق گاوزبان داخل کرده بجوشانند و کف بردارند و بقوام غلیظ آرند پس آب ترشی نارنج چهار وقیه
فی یک رطل قند مضاف سازند و سه جوش داده فرود آرند و زعفران ربع درم فی یک رطل قند در گلاب حل کرده بیامیزند و بدارند
شربتی که تشنگی و حرارت قلب بنشاند آب انار ترش آب آلوی ترش آب سنده و اند آب ترشی ترنج آب غوره مساوی شکر
بوزن آنها علی الرسم بقوام آرند **شربتی** که تقویه دل کند و توحش سوداوی دور گرداند اصل السوس پنج درم بسفایج بزر رازیانه
هر یک هشت درم و در بعضی نسخ اصل السوس هم ده درم داخل است ورق بادرنجبویه پانزده درم بزر سند بابزربا درنجبویه
بزر فرنجمشک هر یک بیست درم لسان الثور سی درم همه را در چند آب سیب شیرین و شش چند گلاب بجوشانند تا از
مجموع سدس بماند صاف کرده شکر انداخته بقوام شربت آرند و جایز است که ازین سکنجبین سازند بقیاس سکنجبین افتیمونی
کلمه دهم از ادویه قلبیه و تدریه در الفاظ ضمادیه مستعمله است **ضماد صندل** که در ضعف قلب حار و خفقان حار بکار آید
صندل سفید بگلاب سائیده قدری سرکه خوشبو و آب سیب ترش آب به و آب آهنگران و باره کافور اضافه کرده پارچهٔ کتانی
در آن تر کرده بهوای سرد خنک کرده ضماد کنند **ضمادی دیگر** که حرارت دل را نافع است صندل در گلاب سائیده و قدری
کافور آمیزند و بر سینه و دل ضماد کنند **ضمادی** که لهب دل و ضعف دل و خفقان را نافع است کاسنی را با آرد جو ضماد کنند
ضمادی که سوء مزاج سرد دل را نافع است سنبل سعد دارچینی قرنفل گل سرخ کوفته و بیخته با آب مرزنجوش و آب شاهسپرم
و آب بادرنجبویه سرشته بر سینه ضماد کنند **ضمادی** که خفقان سرد را زایل کند قسط سنبل سعد دارچینی سک کوفته و بیخته
با آب مورد و لسان الثور ریحانی سرشته بر دل و سینه نهند **ضمادی دیگر** که جهة سوء مزاج بارد نافع است سنبل قسط ابهل
سعد دارچینی قرنفل ورق آس با شراب ریحانی و آب سیب و آب به ضماد کنند **ضمادی** که در سوء مزاج یابس قلب بکار آید
بلفظ قیروطی الخضر انشاء الله تعالی می آید **ضمادی** که احتوا رطوبت قلب را بعد از استعمال بارجات کبار دریابد

در ریاضت بقدر اقتدا نفع بخشد گلسرخ سنبل زعفران با آب بادرنجبویه سرشته ضماد نمایند دیگر سنبل فوفل مرمکی
صبر و جدوار و باقی اجزا ایارج گرفته کوفته با روغن بان و روغن بابونه سرشته ضماد کنند و به عضد آورد دن ... هم تدبیر
انمر ضعیف است ضمادی که تحلیل ورم و گوش ... کند بابونه اکلیل الملک بنام تخم کتان برگ خطمی برگ کرنب زعفران
ضمادی که بعد تقشر قلب نافع است بگیرند ورق حنا زی ورق عنب الثعلب با قدری مخ زعفران و بسایند و با شراب
سرشته خشک کنند پس دوباره سائیده با قیروطی که از روغن گل ساخته باشند سرشته با رچه کتان آغشته مکرر بر سینه بگذارند
ضمادی که شیر در پستان زیاده کند تخم بادروج بیخته هم آرد باقلا ده درم کوفته و بیخته با آب بادروج ضماد کنند دیگر
که همین عمل کند تخم بادروج آرد باقلا آرد جو نعناع فودنج سداب ضماد کنند ضمادی که شیر را کم کند زیره کوفته بسرکه ضماد
کنند بعد استعمال مجففات و ادرار طمث و حمام در خلو معده و استعمال ریاضت و قی و فصد فایده این ظاهر شود ضمادی
که شیر غلیظ را باصلاح آورد بنفشه خطمی جو مقشر بیخته بر سینه و پستان ضماد کنند ضمادی که شیر را که در پستان بسبب برد
و خشکی بسته شود نرم کند پودنه خشک کوفته با آب بپزند تا مهرا شود و روغن قسط اضافه نموده ضماد کنند دیگر حلبه کوفته و بیخته
با سرکه و روغن حلبه بسرشند و ضماد کنند دیگر برگ کرنب کوفته زعفران کم کم اضافه کرده ضماد کنند دیگر [illegible]
آرد جو آرد جبر حلبه خطمی تخم کتان کوفته و بیخته ضماد کنند دیگر چقندر کوفته قدری شونیز داخل کرده بپزند و ضماد کنند
ضمادی که شونیز را که بسبب گرمی و خشکی منجمد شده باشد منحل کند ماش که آنرا در هندی مونگ گویند و بیخ سرخ که آنرا
بهندی ساهی گویند با آب سائیده اندکی گرم کرده ضماد کنند ضمادی که شیر منجمد را ادرار بخشد و تسکین [illegible]
یعنی حرام مغز را در شراب بپزند و ضماد کنند ضمادی که ورم پستان را که بسبب [illegible] و شیر باشد نفع رساند پودینه با شراب [illegible]
بیخته ضماد کنند دیگر درین باب عدس را در آب و برپای شور بپزند و با ورق کرنب بکوبند و بسندند [illegible]
[illegible] درین امر کافیست بلکه ورم ثدی را که از احتقان خون بهم رسد هم شافیست دیگر تخم کتان را بکوبند و با [illegible]
و ضماد کنند و اگر میل بصلابت کرده باشد آرد باقلا و اکلیل الملک بروغن کنجد سرشته ضماد کنند ضمادی که ورم [illegible]
که شیر بسته شده متعفن شده باشد بکار آید چقندر بپزند تا مهرا شود و آنرا با زعفران و آرد باقلا بکوبند و روغن کنجد [illegible]
و ضماد کنند دیگر آرد کنجد روغن گاو انگبین آرد باقلا تا آن خشکار را بهم سرشته ضماد کنند دیگر تخم کتان حلبه خطمی
تخم خطمی بابونه [illegible] کوفته بپزند و ضماد کنند ضمادی که در کوفتگی پستان بکار آید ماش دانه مونیز کوفته با آب [illegible]
سرشته ضماد کنند ضمادی که در ابتدای ورم حار پستان بکار آید باقلا سکنجبین و روغن گاو در هم سرشته ضماد کنند
دیگر برگ عنب الثعلب کوفته بروغن گل چرب کرده ضماد کنند و بعد سه روز ضماد [illegible] که در علاج ورم پستان که از
تشنگی شیر بود مذکور شد بعمل آرند ضمادی که در ورم گرم پستان سود دهد اسبغول و سکنجبین با آب بپزند و بر نهند و اگر ورم
ملتهب باشد لب خیار [illegible] با آب عنب الثعلب و روغن گل آمیزند و ضماد نمایند و در ورم بارد ثدی زیره کوفته بر نهند

ضمادی که ورم پستان بکار آید بابونه کوفته در آب رازیانه یا آب کرفس ضماد کنند و ضماد کرفس کوفته نیز نفع
دهد دیگر حرمل تنها یا با گشنیز مسکن ورم ثدی است **ضمادی** که در شیر پستان را بیفزاید و بگشاید تخم کتان کنجد تخم سوسن
سفید سائیده سرگین کبوتر نطرون رازیانج مساوی کوفته بروغن کنجد و مغز ساق گاو و مقشر سرشته ضماد کنند ضما
دی که پستان او [؟] خورد باشد یا بر نیاید چون این دوا بر نهند عظیم پدید آید پیه پیل پیه گاومیش یا کسویه بگیرند و
بگذارند و مخلوط ساخته هر روز دو بار بر شیر گرم بمالند **ضمادی** که ثدی را محافظت کند و بزرگ شدن فاحش دست و مشری
گشتن بر نهند زیره بسایند و به آب بسرشند و ضماد نمایند و خرقه بسرکه تر کرده بر آن گذارند و سینه بند محکم بندند تا روز نکشایند
پستان بکشایند **دیگر** پیاز سوسن سفید بپوشند و با سرکه و آب بپزند و بر بندند و سه روز بسته دارند و همین سان در ماهی سه بار
و اقل آن یکبار بعمل آورده باشند و اگر انار ترش را در روغن کنجد خام بسوزانند و از آن روغن هر روز بمالند نیز همین عمل
کنند **دیگر** [؟] محرق یک جزو آرد جو دو جزو با سرکه سرشته ضماد کنند و سه روز بدارند و هر چه در محافظت ثدیین مستعمل است
حفظ خصیتین نیز میکند **کلمهٔ یازدهم** از ادویه مفرده در الفاظ طائیه است **طبیخ افسنتین** تقویت روح حیوانی
دماغ و حفظ آن و ازاله خفقان نماید و شیر زنان زیاده کند **طبیخ افتیمون** که استفراغ بدان بخصوصه قلب و سینه
است در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته **طلای** که جهت خفقان حار نافع است طلای صندلی است
که بعضی در اصفهان آورده اند و اتفاقا با آنها کرده در اصفهان نگاشته و نسخه آن ابو یوسف طبیب بتقدیم وزن چنین نوشته
بنا بر فایده اعاده نموده کافور دو دانگ صندل سفید سائیده پنج مثقال با گلاب پنج مثقال و آب سیب ده مثقال
حل کرده بلته کتان کهنه در وقتی که معده از طعام خالی باشد بالای دل طلا کنند **طلای** که خفقان سرد
نافع است این غالیه است قند مشک هر یک نیم مثقال بسایند و عنبر یکمثقال بگدازند و همه با چهار مثقال روغن حب البان
یا روغن نیلوفر آمیخته طلا کنند **طلای** که شیر بسته را که در پستان بسبب سردی و خشکی منجمد شده باشد منحل کند خراطین
سوده طلا کنند **طلای** که شیر زنان کم کند آب مغسول مرداسنگ روغن گل طلا کنند **طلای** جهت ورم ثدی که از بستگی
شیر بهم رسد سرکه و آب نیم گرم ممزوج کرده خرقه با آن تر کنند و بر پستان نهند دیگر باقشینای [؟] سائیده با روغن گل و سفیده
تخم مرغ طلا نمایند **طلای** که ورم ثدی را تحلیل دهد عرق مصارع یعنی خوی کشتی‌گیر با روغن حنا طلا کنند و اگر این عرق
با غبار حمام خمیر کرده طلا کنند همین عمل کند **طلای** که آماس پستان را سود دارد تخم گندم خشک کرده کوفته آرد جو آرد
باقلا آرد حلبه خطمی هر یک جزوی زعفران نصف جزو کوفته و بیخته به زرده تخم مرغ بسرشند و طلا کنند **طلای** جهت آماس
پستان حامله بابونه اکلیل الملک گل خطمی گل بنفشه هر یک پنج درم آرد جو آرد نخود هر یک ده درم کوفته و بیخته با آب کاسنی گلاب
طلا کنند **طلای** که اورام حاره ثدی را نافع است بگیرند کندر و قیمولیا و بروغن گل بسایند طلا کنند **طلای** [؟]
محرق جهت قروح ثدی نافع است **طلای** که پستان را نگذارد که بزرگ شود گل پاکیزه که آن را طین الحر گویند [؟] درم

بیست درم شوکران دو درم بسرکه سرشته سه روز طلا کنند **دیگر** طین الخیر با زوفا کوفته بعسل سرشته طلا کنند **دیگر**
شب یمانی سوده با روغن زیت در هاون سرب سائیده پیوسته طلا کنند **دیگر** کندر و وج سوخته آرد جو کوفته و بیخته
بسرکه سرشته در سر ماه سه روز طلا کنند **دیگر** سپیداب قیمولیا هر یک دو درم با عصارهٔ برگ بید یا طلیع بزرالبنج بسرشند و
قدری روغن مصطگی داخل نموده سه روز طلا کنند و پیوسته خرقهٔ کتان بآب مازو تر کرده سرد کرده پستان را بآن بپوشند و
بحمام کمتر روند **کلمهٔ دوازدهم** از ادویهٔ قلبیه در الفاظ علمیه است **عرق** در لغت چیزی را گویند که از بدن ترشح
کند که آنرا بپارسی خوی گویند و در اصطلاح متأخرین اطبا این لفظ را استعاره کرده بر مای مستقطر ادویه اطلاق میکنند
چنانچه عرق گاوزبان و عرق نیلوفر و متقدمین لفظ ما را بر عصارهای اشیا هم اطلاق میکردند چنانچه ماء الخیار و ماء
ورق الخلاف میگفتند و بر مای مستقطر مثل ماء اللحم و ماء الورد هم اطلاق مینمودند و گاهی اینچنین آب را نقیع تمام مستقطر میگویند
بهر حال بعضی عرقهای مرکبه و مفرد آن مناسب این باب اینجا مذکور میشود و اکثر عرقها بالفاظ اودیه انشاء الله تعالی نوشته
خواهد شد **عرق بادرنجبویه** مفرح و مقوی دل و دافع خفقان سوداوی و بلغم احتراقی است **عرق پرسیاوشان**
از مستقطر کردن این بقله عرقی قرنفلی الرائحه بر می آید و تقویت قلب و نشاط النفس قویتر از بادرنجبویه است **عرق بید و**
بید مشک جمیع اقسام آن سرد تا مفرح و مقوی قلب است و ازالهٔ خفقان حار و غشی میکند و منشط نفس و منبه حواس
خمسه بود **عرق تنبول** جهة تقویت دل مبرودین و تفریح خاطر محزونین و تقویت احشا و معده و دفع وجع معدی
معوی و بهم رسانیدن اشتهای قوی و طرد ریاح غلیظه مخترع و معمول قبله گاه زعفران [illegible] گل گاوزبان
دو نیم دام عالمگیری ورق گلسرخ هفت و نیم دام قرنفل برگ تنبول هر یک نیم پاو عالمگیری عرق گاوزبان یک سیر گلاب
سیر عالمگیری عرق کشند قدر خوراک یک دام تا چهار دام **عرق تنبول** نسخهٔ دیگر که در متفرقات بیاض والد ماجد
مرقوم یافته دارچینی پنج دام سنبل الطیب خولنجان هر یک شش درم گاوزبان سعد کوفی نعناع خشک هر یک بیست درم
گلسرخ قرنفل هر یک ده درم نانخواه رازیانه وج ترکی هر یک بیست درم برگ تنبول چهل عدد و زیاده هم جایز است
گلاب قسم اول هفت و نیم سیر عالمگیری **عرق عنبر** مخترع و معمول والد ماجد رحمة الله که در تقویت دل و دماغ و اعضاء
رئیسه بی عدیل و جهة دفع غشی هر قسم و اعادهٔ قوه بسیار سریع الاثر است چنانچه بعضی نسا را از کثرت استفراغ طمث و بعضی
و بعضی رجال از افراط جریان خون بواسیر بحالت محتضره رسیده بودند بمجرد آشامیدن این عرق بحال آمده و فواید عجیبه
غریبه ازین عرق این احقر هم مشاهده کرده مشک خالص یک مثقال عنبر اشهب مصطگی رومی هر یک دو مثقال زرنباد عود غرقی
کبابه خندان اشنه سنبل الطیب بهمنین شقاقل مصری ساذج هندی دارچینی زعفران قرنفل بوزیدان گلسرخ طباشیر سفید قاقله
صغار قاقله کبار علف هندی پوست اترج ابریشم مقرض صندل سپید برگ ریحان تازه سعد کوفی کشنیز خشک گل گاوزبان
انیسون درونج عقربی پوست بیرون پسته هر یک نیم مثقال آب سیب ولایتی تازه نیم سیر عالمگیری آب انار ترش یک سیر عرق

سه دینار مشک عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه هر یک دو نیم سیر گلاب قسم اول پنج سیر دواهای کوفتنی نیم کوفته همه را با عرقها
یکجا کرده و شب نگاهدارند صباح آب سیب و آب انار هم داخل کرده در دیگ انداخته عنبر و مشک به پنجه بسته
عرق کشند قدر خوراک از یک استکان قهوه خوری تا چهار فنجان بعنوان داده و طبیب را بحسب مزاج و حالت مریض درین عرق
بعضی تصرفات جایز است چنانچه جهت تقویت معده آب به یکسیر و جهت تسخین و تقویت آن بهارنارنج پنج مثقال و جهت حبس
طبیعت گل سفید یا سنجد داخل کنند و همین قسم کم و زیاده کرده اکثر بعمل آورده و نافع ترین ادویه مقویه یافته عرقی که تقویت دل
و معده کند و بو بدارد و نشاط رسا آرد و امراض و اوجاع بارده را دفع کند در سرکار حکیم علی تیار میشد سعد کوفی تخم اشکن تخم نانخواه
هر یک نیم سیر اکبری صندل سفید زرنباد درونج کابلی هر یک یکسیر دارچینی قاقله صغار هر یک دو سیر کوفته و پنجه چهار شب در عرق قندی و من اکبری
گذاشته عرق بکر بکشند و عنبر اشهب یک توله و مشک خالص دو توله با نبات صلایه کرده بالای عرق باشند و در شیشه سربسته نگاهدارند و اگر عنبر
و مشک در وقت عرق کشیدن به پنجه بسته بندند لطیف تر گردد کلمه سیزدهم از ادویه و اغذیه قلبیه و مفرده در الفاظ فنیه است غالیه
که جهت خفقان سوء مزاج مذکور آمد در اطلیه گذشته غذای که در سوء مزاج حار قلب بکار آید مزوره فرع با آب انار یا آب غوره
یا آب حماض اترج است و ماء الشعیر با آب انار و سویق شعیر با مبردات نیز بهترین غذاهاست خصوص در ضعیف و درین وقت مبرد
به ثلج نافعتر است غذای که در سوء مزاج بارد دل مستعمل میشود زیرباج شیرین مزعفر مبرا با ابزار گرم چون قرنفل و دارچینی و عود
و سنبل و گوشت قنابر و گوشت آهو و کبوتر بچه و گنجشک نخود آب با دارچینی و زیره و زرده بیضه و قلایای کثیرة التوابل است
غذای که در سوء مزاج یابس معمول است اگر تب باشد ماء الشعیر با روغن بادام و شکر و لعابات رطبه و مزوره کدو و اسفاناخ و امثال
اینهاست و اگر تب نباشد شیر بدهند و حریره گندم در روغن بادام و شکر مفید است غذای که لایق خفقان حار است خبز منقوع در گلاب
شراب سیبالی و منقوع در آب یا در شراب سیب یا در دوغ تازه که بسیار ترش نباشد و اگر دوغ قلیل الحموضه باشد و استعمال با شکر کرده
شود موافق ترین غذاهاست بقلة یمانیه و فرع محمض بحماض اترج و لیمو و امثال اینهاست غذای که موافق خفقان بارد است
نخود آب و گوشت عصافیر و جوجه های کبوتر و قنابر است و گوشت کبک از اجاصیه است درین باب خفقان حار و بارد نفع میرساند
غذاهای که در باب غشی لایق است ماء اللحم و زرده بیضه نیم برشت و حسابلیات خبز و ماء اللحم و لباوقات جهت اسراع تنفید چنانچه
خلط غذا با شراب فلفلی افتد چنانکه تقویت معده ملحوظ باشد بر رب و عصارات فواکه عطره که در آن قبض باشد مخلوط
سازند غذای که در ورم اذن قلب تجویز کرده اند مزوره طیهوج است که با ماش یعنی مونگ پخته باشند و هر روز بعد طعام
ده درم شراب سیب عطر بدهند غذای اصحاب ضغطة قلب لحم خفیفه سریع الهضم تقلیلی شراب عطر نوشته اند غذاهای
صاحبان تفشر قلب غذاهای محموده مولد دم محمود است غذای کسانیکه قذف قلب دارند غذای صالح بلکه اقتصار بر
خراریج رطبه و ادمغه حملان رضیع مختار است غذای که شیر زنان گرم مزاج زیاده کند ماء الشعیر است بحلاوت و شیر با خود و
مرغ و نخود و چاچ سمن آب و آشهای که از کشک شعیر و شیر مرقه خبازی لسانی ساخته باشند غذای که شیر

مزاج زیاده کند حسوی است که از دقیق حنطه و قدری جلبه و رازیانه درست کرده باشند غذای بلکه شیر زیاده کند تخم
کند تا تخم شبت جلبه تخم اسپست برگ رازیانه تازه تودری هر یک سه درم در آب بخته صاف کنند و صبح ده درم روغن گاو و سی درم عسل [illegible]
کرده نان در آن تر کنند و بخورند و اگر مزاج گرم باشد بدل عسل شکر اندازند **کلمه چهاردهم** از ادویه قلبیه در نقط قافیه است **قرص**
بارد طبیعتش [illegible] اسهال کن کند و صفرا و بیخوابی را سود دهد و یرقان زرد را [illegible] باشد [illegible] چینی لک رب السوس گل غافث بادیان [illegible]
یکدرم صندل سفید [illegible] هر یکی یک مثقال تخم کاسنی تخم کشوث خرفه تخم خشخاش تخم کاهو طباشیر هر یکی ده درم [illegible]
تخم کدوی مقشر هر یکی سه درم زرشک گلسرخ هر یکی چهار درم شربتی شش درم [illegible] با شربت خشخاش والا با چیزی دیگر
مناسب حال بدهند **قرص طباشیر** حرارت را بنشاند و تشنگی را تسکین دهد [illegible] خرفه طباشیر تخم خیار تخم کوک صندل مساوی [illegible]
قرص سازند شربتی یک مثقال با یک طسوج کافور با آب سیب [illegible] دهند **قرص عود** غشی را که از [illegible] بسیار
بسیار [illegible] انشاء الله تعالی در ادویه معدیه بیاید **قرص کافور** جهت ضعف قلب حار [illegible] بکار آید زعفران کافور هر یک
دو دانگ [illegible] بهمنین بیان رب السوس هر یک یکدرم کتیرا گلنار خشک هر یک یکدرم و نیم تخم کاهو تخم کاسنی هر یک دو درم و نیم
صندل سفید سائیده مغز تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو هر یک سه درم طباشیر گلسرخ گل نیلوفر هر یک [illegible] درم شکر
ده درم بلعاب [illegible] قرص سازند **دیگر** جهت خفقان گرم [illegible] مزاج که از گرمی [illegible] باشد کافور
نیم درم تخم خرفه تخم خشخاش تخم کاهو صمغ عربی هر یک [illegible] تخم خیارین تخم کدو [illegible] گلسرخ هر یک سه درم شربت از دو درم تا
سه درم **دیگر** جهت خفقان گرم و تب طباشیر مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه گلسرخ صندل سفید مساوی کافور قدری
و بهترین تقدیر آنکه از ادویه [illegible] یک مثقال بود کافور یک طسوج [illegible] کوفته و بیخته با آب سیب سرشته قرص سازند [illegible] مثقال
با آب سیب دهند **دیگر** جهت خفقان تب و احتراق [illegible] کافور نیم درم زعفران یکدرم نشاسته سه درم طباشیر صمغ عربی
کتیرا هر یک چهار درم گلسرخ شش درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار تخم خرفه اصل السوس هر یک [illegible] درم بلعاب اسپغول قرص سازند
و یکدرم با آب انار [illegible] استعمال کنند **قرص مروارید** دل و دماغ را قوت دهد و خفقان گرم و یرقان را نافع است زعفران [illegible] درم
مروارید ناسفته صندل سفید هر یک یکدرم گلسرخ دو درم تخم خرفه شش درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک یکدرم کوفته بیخته بلعاب اسپغول
سرشته قرص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین **قرص مسک** دل و معده و جگر را قوت دهد و خفقان و غشی و [illegible] معده را
که بسبب برودت باشد سود دهد [illegible] زنجبیل مصطگی قرنفل دارچینی عود [illegible] سنبل مسک جوزبوا کبابه [illegible] ترنج قاقله هر یک یک مثقال
کوفته بیخته بشربت ریحانی سرشته قرص سازند شربتی یک مثقال و بعضی یک دانگ عنبر افزوده کرده‌اند و قوی‌تر میشود **قرصی** که خفقان حار که
[illegible] الحرارت [illegible] نفع می‌بخشد کافور نیم درم عود [illegible] مسک قاقله قرنفل هر یک یکدرم کتیرا سه درم طباشیر چهار درم [illegible]
سازند هر قرصی نیم درم **قیروطی اخضر** سوء مزاج خشک دل را نافع [illegible] سفید دو درم روغن بنفشه [illegible]
[illegible] بسینه نهند **قیروطی** که جهت تسکین حرارت قلب و دفع سوء مزاج حار نافع است موم

صاف نموده در روغن گل یکبار زند و در سایه خشک کرده از آب بقله و آب کدو و آب خیار و گلاب تنقیه نمایند و قدری صندل و کافور داخل کرده
قرص طبی سازند **قیروطی** که اصلاح سوء مزاج بارد دل کند از اینها سازند موم را در روغن زنبق آب نعناع [illegible] **کلمه پانزدهم**
در ادویه قلبیه در الفاظ کافیه است **کلکلانج کبیر** جهت غشی نافع است و انشاء الله تعالی در ادویه کبدیه بیاید **کماد** گرم جهت ورم
طحال و بستان در ابتدا مفید است سرکه با آب گرم در مثانه گویند کرده تکمید نمایند از **کلمه شانزدهم لامیه** لؤلؤ کبیر است
که تقویت قلب بنماید انشاء الله تعالی در ادویه باصره بیاید **کلمه هفدهم** از ادویه قلبیه در الفاظ میمیه **ماء الجبن** خفقان
سوداوی را نافع است و در محفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته **ماء الخمر ریعی** است گذرد جهت تقویه قلب و تسکین خفقان تفریح و دفع حزن فایده اولی
[illegible] در طریق گرفتن آنکه به دو طریق معمول است اول طریق قرعی است که گندم را از پوست و استخوان پاک کرده آب بگیرند و شب در سبوی خوش بیاورند
و صباح صاف کرده قدری نبات یا قند و گلاب و عرق بید مشک و تخم بالنگو حسب حاجه از اینها داخل کرده تناول نماید و فواید دیگر که
جزو سوم است و در مفردات ادویه مرقوم است و نیز این جهت حسن الطبوری آمدن را نیز منظور دارند و طریق دوم است که گندم را
پاک کرده تنها یا با بعضی چیزهای دیگر که مناسب حاجه باشد عرق بکشند و بکار برند و تقدیر مقدار استعمال این هر دو قسم مفوض
به رأی طبیب است از نیم پاو تا یک سیر میتوان داد و یک عرق مرکب این صاحب تحفه ماء الحیوة نام کرده آنرا بر اسم آورده که بسیار پر فواید
است و تجربه بر آن شاهد **ماء الحدید** مقوی قلب و مشجع و مزیل خفقان است **ماء الحیوة** عرقی است مخترع صاحب
تحفه در جمیع منافع بهتر از شراب است و مسکر نیست و حرارت و یبوست شراب ندارد و تقویه دل و دیگر اعضای رئیسه و سایر قوای حیوانی
و نفسانی و طبیعی نماید و هاضمه و باه بیفزاید و مفرح و منضج و مدر و جالی و ملطف و منوم و مشتهی بوده در وی تریاقیه هم است و رافع صنعه
و مسکن عطش و مصلح جمیع امزجه است و در دفع اکثر علل جسمانی بدیل و قوی التاثیر است و بر دانایان امزجه مرض و امزجه ادویه و قدر شناسان
منفعت شربت اجزای این و حسن ترکیب و ترجیحات ارواح لطیفه عقاقیر از اجساد کثیفه و دانایان مصلحات شریفه ترتیب آن مذکوره
آن مخفی نخواهد بود علف هندی از چهل مثقال تا هفتاد مثقال جوز بوا [illegible] والله گویند نیم کوفته هر یک هفتاد و پنج مثقال
صندل سفید [illegible] کرده گلسرخ گاوزبان بادرنجبویه زرنباد دارچینی کبابه [illegible] نارنج گل [illegible] هر یک صد و پنجاه مثقال پوست
ترنج [illegible] بیشتر [illegible] الابرگ و پوست نارنج شصت مثقال سفید زرد [illegible] هر یک [illegible] زرد [illegible] را
خوب جوش داده [illegible] دیگر سوای برگ ترنج و علف هندی در [illegible] اندازند [illegible] رسیده تا مانع جوشیدن این گرد و در هوای
گرم [illegible] روز و در هوای سرد [illegible] روز نگه دارند [illegible] آب آتش [illegible] زرد [illegible] و هم چند آب
نگه [illegible] بیاورده برگهای ترنج یا نارنج کوبیده مخلوط نموده با علف هندی [illegible] گلاب عرق بکشند و اگر [illegible]
[illegible] بهتر است و چون بعد از عرق کشیدن [illegible] مخلوط نموده بعد از سه چهار روز با اضافه پوست ترنج
یا نارنج یا برگ نارنج یا [illegible] عرق بکشند [illegible] شربت شود **ماء الذهبی** نفع میکند
خفقان و توحش [illegible] بعضی [illegible] ضعیف از ذهبی است **ماء الزهر** که [illegible] از عرق بهار [illegible] میگویند در

در دوم گرم و خشک جهت تفریح و خفقان و غشی و ضعف دماغ و تقویت اشتها و باه و سده مصفاة و نزلات و درد سینه و قولنج ریحی
و تحلیل مداومت او بهفت روز روزی دو وقیه با شکر و ربع درم مرجان جهت رفع سپرز را از مجربات و باب کرفس جهت سنگ گرده و مثانه
و شراب او ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی نافع و حمول او با پشم جهت اصلاح رحم و با شیره بادیان جهت اعانت بر حمل از مجربات
دانسته اند و اکثار نوشیدن او مورث بیخوابی و مهوع و مضر عرق بهار است و مصلح او گلاب و قوتش در ظرف مس تا هفت سال باقیست
و در شیشه تا یک سال و طریق عرق گرفتن این بطریقه گلاب کشیدن است **ماء العسل** که سوء مزاج بارد دل را باصلاح آرد
و خفقان بارد را زائل گرداند و شراب ریحانی نیم رطل گلاب یک رطل عسل منزوع الرغوه دو رطل آب خالص چهار رطل باز آمیزد و چون
قریب بدو رطل رسد این دوا را در صره بسته در آن بجوشانند زعفران نیم درم قرنفل سک سنبل عود هر یک یک مثقال
و صاف نموده قرص و آرند شربتی ده درم تا بیست درم با دو دانگ مشک **ماء اللحم** آبی است که از گوشت گیرند
و آن غذائیست لطیف و مقوی ارواح حیوانی و نفسانی و طبعی و زیاده کننده خون و دافع ضعفی که از امراض مزمنه و خوردن
مسهلات و نزف دم و فصد و جماع و امثال آن بهم رسد و در سرعت تقویت هیچ چیز باین نمیرسد خاصه که با قدری خمر ممزوج
باشد و شیخ گفته که گوشت اگرچه غذائی صرف است لیکن آب او در علاج ضعف قلب داخل است و قویترین گوشتها درین امر گوشت
بره یکساله است و در بعضی مرجح از گوشت کبک و تیهو و امثال آن ترتیب میدهند و آنچه از فراریج در قبه چوبی سازند الطف
و قلیل الحراره است و احسن آنکه گوشت طیور یا گوشت بره جمع سازند و طریق ساختن وی سه گونه است **یکی** آنکه گوشت را
از استخوان و چربی جدا سازند و ورق ورق نموده در آب شیرین یا مهر بپزند بحدیکه با آب یکسان شود و آب غلیظ گردد پس در قرع
و انبیق عرق آن کشند و اگر تقویت زیاده منظور باشد مخموم را در مزاج حار با قدری مناسب از ادویه بارده عطره و در بارد مزاج
با فلفل پوست ترنج و دارچینی حاره لطیفه طبخ داده تقطیر نمایند **دوم** آنکه گوشت بزغاله یا بره یکساله بگیرند و سفیدی از وی جدا
کنند و سرخی را کباب کنند و اندرون پاتیله سنگین کنند و اندکی گلاب بر وی پاشند و سر پاتیله بپوشند و بر آتش نرم بگذارند تا آب
از گوشت جدا شود و هنوز گوشت ناپخته باشد آن آب از وی بردارند و گوشت را بفشارند تا هر تری که دارد برآید ترکیب
گوشت را دیگر باره قدری نمک و شیر در خلطه کرده بجوش دهند تا پخته تر و خوشتر شود صاحب ذخیره در تب دق این طریق
نوشته و صاحب قادری نگاشته که حقیر مکرر این را بعمل درآورده نفع وی بیشتر از قسم اول مشهود شده **سوم**
آنکه گوشت حلوان فربه از چربی پاک کرده یا گوشت سینه دراج یا فراریج و دراج سمینه بقدر نخود بریده اگر مایل شود اندکی نمک و
مصطکی پاشیده در دیگ گذاشته دهن دیگ را بخمیر مستحکم گرفته بر آتش انگشت نهند و دیگ را هر ساعت حرکت میدهند تا سوخته
نگردد پس بفشارند و آبی که از گوشت جدا شده باشد بگیرند کذا فی استظهار الاسقام و این طریق ماء اللحم ساده بود که نگاشته
و نسخ مرکبه آن که با اجزای حاره و بارده و ادویه معتدله و مقویه موافق اغراض مختلفه یافته بسیار است بعضی نسخ آن مناسب
مقام مراد می آید **ماء اللحم** بسیار مقوی دل و مفرح و محرک باه و مشک نافه مکوله عنبر اشهب عود غرقی قرنفل هر یک دو توله دل

گاوزبان زعفران هر یک چهار توله دارچینی نیم توله مایه شتر عربی بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری صندل سپید تودری سرخ
تودری سفید مغز حب الزلم مغز حبة الخضراء هر یک ده توله هلیله کلان ده عدد مرغ خصی جوان شیر مست هر یک ده قطعه قضیب گاو
جوان پانزده عدد و ده بیست قطعه کنجشک نر خانگی دو صد قطعه آب انار شیرین آب سیب هر یک دو سیر آب نخود کابلی سه سیر
گلاب شیر مادهٔ گاو هر یک ده سیر آب شکر پانزده سیر آب گذر بیست سیر عرق بیدمشک عرق گاوزبان هر یک چهار شیشه طریق
کشیدن این عرق آنست که نخود را یکشب در شیر گاو تر کرده نگاه دارند صبح آن شیر را با نخود و آب گذر و آب شکر یکجا کرده عرق بکشند
و دواهای کوفتنی جوکوب کرده در عرق گاوزبان و بیدمشک گلاب شب تر کنند و صبح گوشتها را از چربی و استخوان پاک کرده تنها
گوشت بگیرند و قرنفل دو توله زعفران چهار توله دارچینی نیم توله الایچی خورد هشت توله تخم گشنیز نیم پا و این مصالح دیگر سوای
نسخه گرفته کوفته بر گوشتها بمالند و دو سه گهڑی نگاه دارند بار این گوشتها را با قضیب گاو تراشیده در آب خالص بجوشانند
که خوب جوش خورده مهرا شود در آب صاف آنرا که شوربا باشد بگیرند باز همه دواها تر کرده را با عرق شیر و آب گوشت و آب انار و
آب سیب یکجا نموده عنبر به پنجه بسته عرق بکشند و اگر خواهند رنگین شود زعفران هم به پنجه ببندند ماء اللحم نسخهٔ دیگر کثیر الاجزا
منقول از صدر الدین محمد خان میرزا مشتمل بر نفع کثیر زیاده از حد تحریر و تقریر عنبر اشهب مشک زعفران هر یک هشت توله قرنفل
کنجشک عود خام تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک تودری زرد تودری سرخ افتیمون رومی تخم بادیان بلیله هر یک نیم سیر شربت سیب شربت به تخم خرفه
سیب تخم خیارین ساذج هندی پوست اترج سعد هندی بهار قرنفل تخم خرفه هر یک یک سیر گاوزبان عناب تخم کاسنی دارچینی سنبل عنب
الثعلب مغز خیارین نانخواه اجمود کل بسته دانه دو دار فلفل بلیله سطوخودوس قرفه خولنجان بابونه اکلیل الملک بسباسه تخم کندنا تخم
کاهو زیره سیاه و دار شیشعان فلفل سیاه سنائی هر یک دو سیر شقاقل مصری تخم خشخاش سفید کباب چینی بادرنجبویه مویز منقی سیب
خشک زنجبیل هر یک سه سیر به خشک چهار سیر گلسرخ صندل سپید تراشیده سعد کوفی بادیان سنبل الطیب هر یک پنج سیر مرغ پرورده
هشت قطعه مرغ رسمی بیست قطعه دراج کبوتر بچه هر یک پنجاه قطعه ده صد قطعه گوشت بره کلان ده سیر گوشت حلوان بی نر بچه
هر یک بیست سیر گلاب ولایتی پنجاه شیشه که صد سیر باشد طریق کشیدن این عرق چنان است که همه دواها را سوای مشک و عنبر
زعفران و گوشتها در گلاب نیم کوب کرده در آن بیاندازند یکهفته تر کنند بعد از آن در یک دیگ یا دو سه دیگ در هر قدر که گنجایش کنند
انداخته نصف گلاب و تمام گوشتها داخل نموده بر دیگ یا بیچه گذاشته مشک زعفران عنبر را در خریطه بسته به پنجه ببندند با آتش ملایم
عرق کشند از هر دیگی سه بار صندل را تراشیده در همین عرق بخیسانند و صبح نصف گلاب باقی مانده داخل نموده دوباره عرق کشند
شربت دو [illegible] به خفقان بارد نافع است تقویت قلب نماید و از ادویه صدریه مذکور شده **مربای آمله** بدل
گرم بسیار نافع است و بالخاصیت تقویت قلب بقوت کند در ملفوظ و در مراد ادویه امراض گذشته **مربای انناس** که
میوه ایست معروف شیرین خوش عوام ناس پخته تفریح قوی می کند دل ضعیف را قوی می نماید از خوف و هراس
طریق ساختن آن اینست که اناناس را از پوست درشت بالای آن و استخوان درونی آن پاک کنند و مغز میانه آنرا در ورق ورق

ورق تراشیده پس استخوان را با پارچهای طولانی پیچیده یا تیلهٔ اول پارچهای طولانی استخوانی فرش کرده بالای آن ورقهای تراشیده
که داشته آب انداخته و بعد از آن پا تیله سرپوش پوشیده سرپوش را بخمیر از دو گرفته باتش ملایم جوش دهند که ورقها گداز شود پس برآورده
ورقها را بگیرند و استخوان را بیندازند و بعد از آن قوام از نبات یا قند سفید درست کرده با قدری گلاب و مشک و عنبر معطر کرده
ورقها را در آن قوام انداخته چند جوش بدهند و ورقها شیر و نبات درخورد پس در ظروف لطیف بردارند اگر خواهند که چاشنی
داشته باشد در جوش آخر با ترشی لیموی وقت قوام نبات بیندازند و شیر و نبات را بجوش کنند و در ساختن چاشنی دار کاریگران آنجا
چنین عمل میکنند و میگوید کاتب این سطور که بخاطر فاتر چنین خطور میکند که آبی در آن اوراق و استخوان را نباش چه خبر میدهند و ترشی
در آن آب حل می آید اگر در همان آب قوام نبات درست کنند و اگر ترشی آن کفایت نکند قدری ترشی لیمو هم داخل کرده بسازند قوی
در اثر خواهد بود لیکن قناعت قدری در ذایقه بهم میرسد از این جهت این طریق متروک شده مربای به تقویه دل و معده
کند و سده و تخمه و قذف را مانع باشد و طبیعت را قبض نماید طریق ساختن آن این است بگیرند به بزرگ و از تخم و قشر پاک کنند و چهار
پاره کنند و در عسل یکجزو و آب دو جزو بجوشانند و بعضی در شراب عسل میجوشانند و این در عمل بهتر است پس سه و کته و درد و دم
عسل تنها بجوشانند و ... دارند و ادویه که در مربای ... مستعمل است نیز بعضی داخل میکنند مربای به بترتیب دیگر بگیرند
به رسیده و چهار پاره کنند و از تخم پاک کنند و از بیرون بمندیل کتان صاف کنند و پوست کال دارند و بریزند بران عسل
یکجزو و آب چهار جزو چندانکه بجوشانند پس دو جوش باشد جوش بمندیل تر صاف کنند و در دیگ اندازند و بریزند عسل منزوع
الرغوه یکجزو و آب یکجزو و دو سه جوش دیگر دهند پس صاف کنند و بر طبق پاک پهن کنند تا خشک شود باز بمندیل صاف
کرده در دیگ اندازند و بریزند عسل تنها مقداری که چهار انگشت بالا باشد و یکجوش دهند و در ظرف سبز ... دارند و ادویه
داخل کنند و بعضی اطبای سابق تا قلمی زعفران و قرنفل چیزی دیگر نمی اندازند و این ترتیب در تقویت معده و انتقال طبیعت
موثرتر است و این هر دو ترتیب از شیخ نوشته ترتیبی که درین عهد معروف است و اهل فراق با آن مشغول نیست که به یا سیب درشت
رسیده ازند پوست آن دور میکنند و تخم آنرا و چیزی که تخت در باطن آن میباشد ... که مشابه ... می باشد برمی آرند و خوب
از خارج و داخل صاف میکنند و زمانی صالح در آبی که جوشیده در آن حل کرده باشند میدارند پس برآورده صاف کرده در دیگ با لطیفت
در دیگ با ریشه کرده بجوشانند تا که نرم و قابل داشتن بماند پس برآورده در قوام نبات یا قند معطر بگلاب و مشک و عنبر و دو
جوش داده میدارند و بعضی در همان آب که چونه در آن محلول است اول میجوشانند تا بحد مقصود برسد پس صاف کرده در قوام
عسل را با تمام میرسانند مربای ترنج نافع است بخفقان بارد و دوار و به معده میسازد انشاء الله تعالی مربای سیب
تقویه دل و معده کند و بوی خوش کند بگیرند سیب شامی صحیح غیر مثقوب از پوست و تخم پاک کنند و در دیگ سنگین با عسل طرزه
چندانکه بجوشانند تا بقوام درست آید پس برداشته و تعاهد عسل آن کنند تا که آب خشک شود و پس قدری زعفران اندازند
همچنین است سیب شامی و بعضی اول قطعات سیب را پاک کرده در آب جوشانیدن ... با قند طبخ دادن ... چیزی که در این زمان

مفرح است و در مراقی به تجربه یافته مسهلی که اسهال سودا کند در خفقان سوداوی نفع رساند هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون
هر یک یکدرم قرنفل یکدرم و نیم و در بعضی نسخ بجای این حجر ارمنی مغسول داخل میکنند و در المسک تلخ سه درم و نیم ... شسته سه روز
بگذارند تا خمیر شود پس اندر شراب ریحانی حل کرده بدهند معجون اسرار الاطبا که مقوی قلب و منشط بود در ادویه
صدریه معجون راح المومنین که بخفقان نافع است معجون سرور که مفرح و منشط بود هر دو معجون در ادویه
صدریه معجون سقراط که مقوی دل و دافع امراض سوداوی است نیز در ادویه صدریه گذشته معجون سقنقور
که مقوی دل است انشاء الله تعالی در ادویه باهیه خواهد آمد معجون طلا مقوی دل و دافع خفقان و غشی و منشط و مقوی معده
و جمیع اعضا عنبر اشهب مشک خالص مروارید ناسفته یاقوت از هر یک یکمثقال ورق طلا سه مثقال عسل هشت مثقال آب سیب شیرین
آب انار شیرین نبات هر یک پنج رطل گلاب نیم رطل عرق بیدمشک عرق گاوزبان هر یک یک رطل معجون سازند معجون قیصر
که جهت خفقان بارد مفید است در ملفوظ سیوم ادویه امراض سر گذشته معجون مفرح حکیم مسیح الزمان و محمد ولی والد ماجد علیه
الغفران در باب تقویت قلب و تفریح مستغنی از بیان شاهد بران نسخه است قرص عنبر نبات هر یک نیم سیر عسل مصفی هفت دام رب سیب
شیرین دو دام دوشاب یکدام عنبر با نبات صلایه کرده یکتوله مشک خالص نیم توله ورق طلا یکهزار عدد و گلاب بقدر حاجت طریق
ساختن آن اینست که رب سیب و عسل و دوشاب را با گلاب بقوام آرند و عنبر را در آن حل کنند بعد از آن ورق طلا کم کم اندازند و لت
کنند که خوب منحل شود بعد آن قرص عنبر و نبات صلایه کرده داخل سازند و چندان بهم زنند که بطریق خمیره شود و مشک را
در گلاب حل کرده بعد از همه داخل کنند و در هم زنند که ممزوج گردد معجون مسک که شیخ رحمة الله در قانون آورده
و جهت خفقان و جمیع امراض سودا نافع نوشته نسخه آن با دنی فرق نسخه دواء المسک حلو است و درین امر رجوع بدواء المسک
اولی است معجون مسیحی موافق نسخه جلالی که از مولف آورده مقوی دل است انشاء الله تعالی در ادویه باهیه خواهد
آمد معجون نجاح تنقیه بدان از ضغطه قلب میبخشد فلاح گذشته در ملفوظ دوم ادویه آنی نسخه آن معجون نقره
مفرح شیخ والد غفران پناه جهت تقویت قلب و باه مستعمل و برای دفع خفقان و غشی و تقویة العقل و در امراض حاره مفوضی بی بدل است
مشک یکماشه عنبر اشهب چهار ماشه کهربا بسد الیشب مروارید ناسفته طباشیر سپید هر یک شش ماشه ابریشم مقرض یکتوله ورق نقره
شش توله رب سیب ولایتی نیم پاو نبات پاو سیر گلاب نیم سیر تخم مرغ چهار عدد جواهر را صلایه کنند و ابریشم مقرض را بریان نیمسمی
کنند که سیاه نشود و سوخته نگردد و با گلاب بسایند و رب سیب و نبات و گلاب را بقوام آورده عنبر حل کرده ورق نقره یکیک
انداخته حل می کنند که تمام اوراق خوب منحل شود پس ابریشم و جواهر و مشک انداخته بهم زنند و سپیده تخم مرغ داده خوب
حل میکنند تا مثل خمیر شود و اگر خواهند که بسیار سپید شود ابریشم را بغیر برشتن چوب کوفته و بحریر بیخته داخل کنند معجونی
که بخفقان حار و حرارة معده و جگر نافع است مروارید ناسفته سپید هر یک دو درم سعد طباشیر کهربا هر یک سه درم تخم
خرفه پنج درم زرشک منقی تخم خیارین هر یک شش درم لسان الحمل هفت درم آب حماض یا سفرجل برشته شیرین دو درم تا ده درم با آب

باب گرم مفرح ابریشم که زیادتی سرور و نشاط را نافع است مفرح اعظم که خفقان و ضعف دل و القوة و ضعف اعضای رئیسه
مفید است **مفرح بارد** بالغ النفع که خفقان و ضعف قلب حار سوداوی را سود مند است بر نسخه در مقوطه دوم ادویه امراض رئیسه
گذشته **مفرح بارد** که دل را قوت دهد و خفقان گرم و حرارت معده را نافع آید کافور دانگی بسد مروارید ناسفته کهربا
هر یک نیم درم کشنیز خشک ده درم گل سرخ طباشیر هر یک سه درم با شربت سیب قندی ابریشم شسته شربتی یکدرم دیگر درینجا
باب منقول از ریاض الادویه جهت [illegible] ورق گل سرخ اطلس مقرض کشنیز خشک تخم خرفه مقشر طباشیر سفید صندل سفید زرد
منقی هر یک سه مثقال ابریشم مقرض مروارید ناسفته کهربا هر یک دو مثقال ورق نقره مشک هر یک یک مثقال عنبر اشهب یکدانگ
با شربت سیب قند سفید قدر کفایت دیگر مقوی دل و مفرح قوی عنبر چهار ماشه صندل سفید طباشیر سفید بهمن سفید بهمن سرخ هر یک
شش ماشه یاقوت رمانی [illegible] آمله هر یک نه ماشه مروارید ناسفته ابریشم مقرض ورق نقره تخم کشنیز خشک هر یک
یک توله تخم خرفه شیره بر آورده زرشک بیدانه جوشانده صاف کرده هر یک دو توله نبات یا شربت سیب شیرین نیم سیر دیگر
جوارشی مشمول چهار دانگ کافور قیصوری مختوم یاقوت رمانی ورق آس حب الآس تخم کشنیز خشک هر یک یکدرم صندل سفید صندل
سرخ تخم کاسنی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه نیلوفر هر یک دو درم طباشیر سه درم آمله مقشر چهار درم بهمن هشت درم مروارید
ده درم با شربت سیب نبات مقوم با گلاب شربتی یک مثقال دیگر خفقان گرم را سود دهد و قوت دل و دماغ پیدا کند
مروارید ناسفته کهربا هر یک یکدرم کشنیز خشک بریان کرده صندل مقاصری هر یک یکدرم [illegible] گل سرخ طباشیر
بهمن سفید گاوزبان هر یک دو درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم تورک هر یک چهار درم زرشک بیدانه شش درم و در بعضی
نسخها زعفران دانگی و کافور نیم درم می افزایند همه را کوفته بیخته با نباتی که با عرق بید مشک بقوام آورده باشند بسرشند شربتی
یکدرم تا یک مثقال دیگر خفقان و ضعف دل که از گرمی بود زایل کند زعفران نیم درم یاقوت چهار دانگ ورق نقره ورق
طلا هر یک یک مثقال درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید کشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته کهربا سوخته بسد سوخته ابریشم
سوخته طباشیر هر یک دو درم صندل مقاصری سه درم عصاره زرشک ورق گل سرخ هر یک پنج درم گاوزبان ده درم [illegible] آمله
پانزده درم رب سیب ترش آب حماض هر یک چهل درم قند صافی کرده دو من شربتی یکدرم دیگر [illegible] نافع [illegible]
بهتر از همه دواء المسک یاقوتی است و برای خفقان و تب دق و حمیات [illegible] سوداوی سوخته نهایت مؤثر شیخ رئیس در ادویه
قلبیه ذکر کرده زعفران نیم مثقال مروارید کهربا [illegible] ابریشم مقرض
یک مثقال [illegible] مثقال [illegible] کافور [illegible] مشک [illegible]
مثقال و نیم عود هندی درونج زرنباد بهمن سفید هر یک دو درم صندل دو مثقال تخم خرفه قاقله صغار طباشیر هر یک
سه درم تخم کاهو مغز تخم خربزه مغز تخم کدو مغز تخم بادرنگ هر یک پنج درم گاوزبان یک مثقال گل سرخ هشت درم [illegible]
سیب و رب به و رب انار بالسویه بقدر کفایه معجون سازند و در شرح موافق نسخه ادویه قلبیه است که نوشته شده [illegible]

تحفه و قادری چیزی تصرف درین نسخه کرده تحسین نوشته مشک دانگی عنبر دو دانگ زعفران نیم مثقال مروارید بسد سوخته کهربا طباشیر
[illegible] سوخته ابریشم مقرض صندل سرخ کافور هریک یکمثقال عود هندی درونج زرنباد بهمن سپید هریک یک مثقال و دو دانگ
صندل سپید سنبل الطیب طباشیر هریک دو مثقال تخم کاهو مقشر تخم خرفه مغز تخم کدو مغز تخم خیار تخم خرفه هریک سه مثقال گاوزبان
سه مثقال و نیم گلسرخ پنج مثقال رب سیب رب انار رب بالسویه چند یا دو چند همه ادویه **مفرح جالینوس** معروف
بطول آمیس که بخفقان نافعست در ادویه صدر چه گذشته **مفرح حار** چند نسخه این در لفظ دوم ادویه امراض راس گذشته
مفرح حار خفقان و ضعف دل که از سردی بود زایل کند بادرنجبویه سه درهم زرنباد درونج عقربی گاوزبان هریک شش درهم
کوفته بیخته با شربت سیب و عسل کف گرفته بسرشند **دیگر** ورق زر ربع مثقال مشک نصف مثقال زعفران مصطکی
عنبر اشهب هریک یکمثقال نارمشک عود هندی ساذج هندی هریک سه درهم زرنباد کبابه قاقله هریک پنج درهم قرفه قرنفل دارچینی
سنبل الطیب تخم کشنیز درونج هریک ده درهم آمله کابلی بسد گلسرخ تر کرده خشک ساخته باشند پانزده درهم با عسل هلیله مربی
بسرشند شربتی از یکمثقال تا دو درهم **دیگر** عنبر مشک هریک دو دانگ و نیم بهمن سرخ بهمن سفید هریک چهار دانگ و نیم قسط قرنفل
یکدرهم ساذج هندی زعفران هریک یکدرهم و نیم کهربا برگ تمشک ابریشم مقرض تخم بادرنجبویه یاقوت حجر ارمنی مغسول هریک
دو درهم برگ بادرنجبویه هریک پنج درهم و نیم بسباسه درهم لسان الثور گلسرخ هریک چهار درهم مروارید هشت درهم کوفته و بیخته
بعسل مصفی بسرشند شربتی دو مثقال **دیگر** یاقوت ورق زر هریک نیم درهم زعفران یکدرهم گل مختوم مروارید ناسفته هریک یک
مثقال درونج یکدرهم و نیم بسد سوخته کهربا سوخته کشنیز خشک زرنب قرنفل دارچینی هریک دو درهم کبابه زرنباد هریک سه درهم
گلسرخ صندل مقاصری هریک پنج درهم گاوزبان بادرنجبویه تخم فرنجمشک هریک هشت درهم عود قماری ده درهم آمله مقشر
در شیر گاو تر کرده بریان نموده بیست درهم عسل هلیله یک چهار یک سیر منقی قند سفید هریک نیم من عسل هلیله و قند را باهم
بجوشانند و مویز را کوفته مضاف سازند و بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته بان بسرشند شربتی یک مثقال **مفرح
دلکشا** تقویت دل و بدن کند و نشاط تمام آورد و ازاله خفقان و وسواس سوداوی نماید زعفران یک دانگ مشک
ترکی یک دانگ و نیم کافور قیصوری زرنباد هریک نیم درهم یاقوت زرد درونج عقربی عنبر ورق نقره ورق طلا هریک نیم مثقال
بسد عنبر اشهب قرنفل کبابه بهمن سرخ ساذج هندی دارچینی هریک یکدرهم لعل عود خام هریک یکمثقال بهمن سپید کشنیز خشک
گل ارمنی طباشیر هریک دو درهم مروارید ناسفته تخم بادرنجبویه پوست بیرون پسته پوست ترنج صندلین گلسرخ تخم
فرنجمشک هریک سه درهم گاوزبان ریحان مقشر هریک پنج درهم عصاره زرشک ده درهم شربت بیست مثقال شربت سیب
اصفهانی چهل مثقال شربت خاص نیم من بمعجون سازند **مفرح دلکشا بارد** ورق طلا ورق نقره هریک نیم درهم
پوست بیرون پسته یکدرهم طباشیر کشنیز گلسرخ کهربا مروارید ناسفته هریک یکمثقال صندل سپید کشنیز خشک هریک
دو درهم تخم خرفه هشت درهم زرشک بیدانه ده درهم ترنج چهل مثقال قند سپید یکمن **مفرح دلکشا حار**

حار خفقان و ضعف دل را که از سردی بود نافع تخم کرفس یکدرم مشک یکمثقال زعفران ده درم تکمین هر یک دو بنذر م
هلیله سیاه منزیا دام تخم خشخاش سپید کنجد مقشر هر یک سه درم دارچینی شش درم نیم پوست ترنج کلسرخ بادرنجبویه منو تخم
خیارین هر یک پنجدرم روغن بادام پنجمثقال قند سپید ترنجبین هر یک نیم من قند و ترنجبین را در گلاب حل کرده بقوام
آرند و دواها کوفته و بیخته بآن بسرشند **مفرح دلکشای معتدل** خفقان و ضعف دل را زایل کند و نشاط تمام آرد
بسد کهربا زرنباد درونج هر یک یکدرم عود خام یک مثقال پوست هلیله کابلی پوست بیرون پسته پوست ترنج ابریشم خام
مقرض مروارید ناسفته هر یک دو درم کشنیز خشک طباشیر هر یک سه درم بهمنین هر یک پنجدرم گاوزبان شاهتره بادرنجبویه
آب انار آب به آب حماض آب زرشک هر یک ده درم قند سفید شربت بنفشه هر یک صد مثقال آبها را با قند و شربت
بنفشه بقوام آرند و ادویه کوفته و بیخته بآن بسرشند **مفرح زمردی** تقویت و تعدیل مزاج قلب میکند و در ادویه قلبیه
گذشته **مفرح سوسنبری** از حکماء فرس منقول مفرح مقوی متساوی است احشا و اعضا را روح ادویه نافع مطلق از جهه
در هر وقت و اعاده میکند قوی را فقط و ارواح نقصان یافته را برابر است که سقوط و نقصان از مرض یا مسهل یا سم یا غیر
اینها باشد و مفید خفقان و رعشه و استسقا و یرقان و سوء هضم و باه برانگیزد و درد نقرس و مفاصل نشاند نافع از بیخ
ضرر و دوی و معتدل بود و گویند گرم است و در اول اسباب یاقوت هر یک یکمثقال نعناع خشک سوسنبر دارچینی کنجد مقشر خولنجان
ورق نقره کهربا زعفران هر یک دو مثقال مسحوق عود قماری هر یک پنجمثقال فرنجمشک شش مثقال زرنباد درونج عقرب بهمن سرخ بهمن
سفید بادرنجبویه هر یک دو مثقال ادویه را سحق بلیغ کنند و بغیر از نقره و کهربا و یاقوت همه را در گلاب و عرق بیدمشک و آب بهدانه
و آب سیب و آب مرزنجوش و آب گاوزبان که هر یک شانزده مثقال باشد بخیسانند و در بهار یکشب و در زمستان دو شب بگذارند پس عسل کف
گرفته دویست و پنجاه مثقال بگیرند و بجهد و بر شیر تازه آمیخته بجوشانند تا که شیر جذب شود و عسل بماند بعد از آن روغن بنفشه بادام بیست
و پنجمثقال و عسل مذکور را بیامیزند و بجوشانند که منعقد شود پس بر آتش فرود آرند و ادویه که در آن قبل مسحوق است مخروج کنند و بار دیگر بر آتش
گذارند و اندکی بجوشانند و یکشب در آفتاب گذارند و در ظرف زجاجی کنند اگر بی قوام باشد باز بر آتش نرمی گذارند تا بجوش آید
بخار تحلیل یابد انگاه کهربا و یاقوت و نقره اضافه کنند و شیخ علیه الرحمه فرموده که باید اگر یاقوتی باشد دوازده قیراط مستعمل باشد
دو مثقال در گلاب حل کرده تسقیه نمایند یکدرم او در فشار کیفیت را بری میکند با عکس حمرا و جود سلامت حس و صحت دارد قدر شربتش
تا دو مثقال و قوتش تا بیست سال باقیست جهة حفظ صحت باشد و جهة قوة باه بشیر جهة سموم با آب رازیانه و جهة خفقان
با عرق گاوزبان تناول نمایند **مفرح سهل الوجود** که منقول است **مفرح شیخ** که در تفریح و تنشیط و تعدیل و تقویت
دل و دیگر اعضاء رئیسه اثر بس است **مفرح صغیر بارد** حار که اصلاح دل حار و دفع خفقان آن نماید **مفرح صغیر حار** که گذشت
که اصلاح دل بارد نماید **مفرح صغیر معتدل** که تقویت دل کند تخم سفر جل شبنم بلغود هر یک دو درم ... ابریشم مقرض سنبل
مفرح صندلین بسد یکدرم یاقوت رمانی لعل اتشی حجر یشب ورق زر نقره بادرنجبویه زعفران درونج عقرب مصطکی ... بیگانه

مروارید ناسفته کهربا هر یک یکدرم و نیم ریوند چینی مشک خالص هر یک دو درم گاوزبان ابریشم کام پوست ترنج هر یک سه درم طباشیر
سفید کشنیز هر یک چهار درم تخم خرفه کاسنی منقی کشنیز خشک خشخاش سفید بیرون پسته مغز تودری هر یک پنجدرم
صندل سفید صندل سرخ هر یک شش درم نبات سفید هشت درم آب سیب آب به هر یک بیست درم عرق بید عرق گاوزبان گلاب
هر یک پنجاه درم نبات سفید یکمن نبات را با عرقها بقوام آرند و آب سیب و آب به اضافه کنند و ادویه کوفته بیخته باشند شربتی
یکدرم تا یک مثقال **مفرح طرب افزا** انشاط و سکر میآرد و خشکی مطلق ندارد و در تقویت دل و دماغ بی نظیر است
و معمول حکیم گاه فغفوران پناه و این حقیر است مشک سه ماشه ورق نقره چهار ماشه بهمن سرخ بهمن سفید کبابه هر یک شش ماشه خصیة الثعلب
شقاقل مصری بهمن دارچینی جوزبوا قرنفل ورق گل سرخ صندل سفید بسباسه زعفران هر یک یک تولة مغز بادام مغز تخم خشخاش گلاب هر یک پاو سیر
روغن جوز اعظم نیم سیر عسل سفید یکسیر قند سفید یک و نیم سیر معجون سازند و اگر تقویت قلب به زیاده منظور باشد تخم فلوس در ترکیب یک تولة افزون
بجاست و اگر گرمی مزاج مانع باشد بعضی اجزای حاره باید کاست طریق ساختن روغن جوز اعظم یعنی ورق قنب است که یک سیر آن را
در دو سیر آب و دو سیر شیر گاو شب تر کنند صبح بجوشانند تا که اثر رنگ در شیر ظاهر شود پس صاف کرده یک و نیم پاو روغن زرد گاوی
داخل کرده باز بآتش ملایم بجوشانند تا قریب بانعقاد رسد پس در جای سرد بگذارند تا منجمد بالا آمده از پایه جدا شود و روغن را
بکف دست بردارند چنانچه برمی دارند و طریق دیگر که در طب لطیف مرقوم آمده است که بنگ را در شیر چند جوش بدهند و شیر را معمول
است بند مدماست کرده سکه بگیرند **مفرح کبیر** این مفرح را شیخ بلفظ معجون الیاقوت نوشته تالیف شیخ رئیس گفته
من انرا بملک الامرا داده ام و منافع بسیار بظهور آمده خاصه در خفقان و ضعف دل و وسواس و توحش و اکثر امراض مزمنه که هیچ تدبیر
انتفاع نمی یافت باین دوا منقطع شده و اندر علل دماغ و معده و جگر و سپرز و قولنج و اوجاع مفاصل و حمیات عتیقه نفع کثیر از وی مشهور
شده نقره یکدانگ زر دو دانگ حجر یشب عقیق از هر یک یکدرم ریزهای یاقوت خاصه که سرخ باشد یکمثقال جمله را یکجزو قرار دهند
عاقرقرحا فلفل فلفل سیاه زنجبیل قرنفل مر هر یک نصف جزو حجر ارمنی حجر لاجورد نمک نفطی زرنباد درونج بهمن سرخ گاوزبان
برادهٔ عاج هر یک ثلث جزو سنبل رومی حماما وج ساذج هندی دارچینی سعد حاشا و فاذزهر هر یک ربع جزو مشک مصطکی فطراسالیون
حجر الیهود تخم کرفس مر کندر زعفران فلفل سفید هر یک سدس جزو یاقوت را در هاون بکوبند تا ریزه شود پس بر صلایه بسایند
تا نیک سوده شود و عقیق و یشب را هم چنین کنند و زر را در بوته که در سنگ آب گداخته باشد کرده در آب می ریزند چند بار تا قابل سودن
گردد و سیم را همچنین سوخته کنند تا لایق سودن گردد و این هر دو را نیز بدستور بر صلایه کنند بستر حله را یکجا بر صلایه بشراب
ریحانی بسکنند و بسایند تا هباء شود و داروهای دیگر را بکوبند و بسایند و بیامیزند عسل برابر ادویه بسرشند و اقراص کنند
هر یکی یکمثقال شربتی یک قرص هم چنین مستفاد میشود از قانون و صاحب قرابادین قادری فضه و ذهب را اوراق نوشته و در اخراج ادویه زبان
و دو نیم چینی برده ورق نقره دو دانگ ورق زر دو دانگ سنبل رومی حماما وج سیاه وج هندی دارچینی سعد حاشا زدفا کرون هر یک ربع
زر ورقی مشک مصطکی فطراسالیون حجر الیهود تخم کرفس مر کندر زعفران فلفل سفید هر یک نیم مثقال نیم دانگ ریزهای یاقوت حجر یشب

یشب یمانی هر یک یک مثقال حجر ارمنی حجر لاجورد طباشیر بسباسه علاج زرنباد درونج عقربی گاوزبان هر یک یک مثقال و یک دانگ [illegible] افتیمون
فلفل زنجبیل قرنفل مرزنجوش هر یک یک و نیم مثقال و یک دانگ جدوار را بعسل ملیله یعنی عسلی که ملیله را در وی مربا کرده باشند
بسرشند مفرح مسیحی این نسخه منسوب بخواجه مسیحی وزیر است منافع آن مثل منافع مفرحات مسیحی دیگر است که نوشته شده
و زعفران سه مثقال لعل بسباسه هر یک پنج مثقال جدوار عظیم خوب سوده ده مثقال قند سفید پنجاه مثقال [illegible] عسل [illegible] مثقال
عسل کف گرفته داخل کنند شربتی یک درم تا یک مثقال مفرح مسیحی قوت دل و دماغ و جگر بدهد و معده را قوت بخشد [illegible] گرده
زیاده کند و هاضمه را قوی گرداند و نقوط تمام آورد و منی بیفزاید و باه را قوی سازد و شهوت آرد [illegible] مشک ترکی [illegible]
نقره هر یکی نیم مثقال ساذج هندی زنجبیل دارفلفل لعل بدخشی کهربا بسد هر یک یک درم سعد هندی یک درم و نیم عنبر اشهب مروارید ناسفته هر یک
دو درم خولنجان کبابه قرنفل جوزبوا بهمن قاقله کبار قاقله صغار تخم فرنجمشک درونج قرنفل زعفران مصطکی پوست ترنج لسان العصافیر [illegible]
هر یک سه درم بهمنین ابریشم سنبل الطیب هر یک چهار درم قرفه گاوزبان گل سرخ هر یک پنج درم زرنباد [illegible] بیست درم جدوار [illegible]
سوده سی مثقال قند سفید [illegible] شربتی بقدر حاجت و اگر بجای قند عسل آمیزند هم جید است مفرح مسیحی [illegible]
مشک ترکی نیم درم ورق زر ورق نقره هر یک نیم مثقال عاقرقرحا بسد کهربا لعل هر یک یک درم عنبر اشهب [illegible] دو درم قاقله کبار
پوست ترنج ورق قرنفل گاوزبان زرنباد مصطکی گل سرخ مروارید ناسفته یاقوت کبود زعفران هر یک سه درم قرنفل خولنجان کبابه
هر یک چهار درم جوزالطیب بهمنین [illegible] ابریشم فرنجمشک هر یک پنج درم جدوار عظیم خوب سوده سی مثقال قند سفید [illegible]
عسل خوب [illegible] مفرح ملوکی از کتاب مختصر [illegible] ارواح و بسط نفس [illegible] و تقویت بدن نافع
گرم و خشک است در دوم و قوتش تا هفت سال باقی بماند قدر شربتش تا دو مثقال [illegible]
ورق الفضه [illegible] فلفل سفید هر یک نیم مثقال زعفران مصطکی هر یک یک مثقال سنبل ساذج [illegible] دارفلفل مروارید ناسفته یاقوت [illegible]
سرخ ورق طلا هر یک دو مثقال زرنب زرنباد درونج قرنفل عود خام [illegible] ابریشم [illegible] هر یک پنج مثقال قاقله صغار قاقله
هر یک ده مثقال [illegible] با عسل بسرشند [illegible] ابن قاضی بعلبک در نسخه [illegible] مصطکی دو درم [illegible] فلفل [illegible] نیست
[illegible] ادویه مذکوره [illegible] مسطوره ترتیب [illegible] نوشته که ادویه را [illegible] بگلاب [illegible]
و عسل [illegible]
ترتیب [illegible] مفرح معتدل [illegible] مفرح معتدل [illegible]
لسان الثور کهربا مروارید تخم کشنیز [illegible] گل سرخ پوست اترج ابریشم سفید تخم خرفه هر یک ده درم با عسل ملیله [illegible]
شربتی یک مثقال مفرح معتدل دل را قوت دهد و خفقان را نافع باشد و نشاط آورد [illegible]
مشک نیم درم کافور زعفران هر یک یک درم مروارید ناسفته عنبر اشهب درونج بسد گاوزبان عود خام هر یک دو درم ساذج هندی [illegible]
زرنباد تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه [illegible] گل ارمنی هر یک چهار درم کهربا تخم کاسنی تخم کشنیز هر یک [illegible] افتیمون [illegible]

گل سرخ هر یک شش درم صندلین طباشیر هر یک هشت درم کوفته و بیخته بشراب سیب سرشته **دیگر** مشک ذکی کافور دو دانگ
یاقوت رمانی عقیق لاجورد مغسول از هر یک یکدرم عود هندی یک مثقال کهربا صندلین بهمنین ابریشم مقرض ساذج هندی زرنباد
تخم کشنیز خشک تخم فرنجمشک بنفشه بادرنجبویه تخم خشخاش سپید گل ارمنی هر یک دو درم بسد گلسرخ طباشیر تخم کاسنی سنائی حماض
مهری مرجان برگ فرنجمشک هر یک سه درم زعفران درونج تخم خرفه عنبر اشهب هر یک چهار درم گاوزبان مروارید آمله مقشر هر یک یکدرم
رب سیب یک رطل نبات یک رطل **دیگر** مشک ذکی کافور نیم درم زعفران عنبر اشهب هر یک دو ثلث یکدرم عقیق سوخته ساذج هندی قرنفل
زرنب هر یک یکدرم لاجورد مغسول ابریشم هر یک یکدرم نیم صندلین حجر ارمنی مغسول فلفل بنفشه بهمنین درونج بادرنجبویه فرنجمشک
عود هندی هر یک دو درم طباشیر زرشک گل سرخ مروارید مرجان کهربا سنبل هر یک سه درم گاوزبان چهار درم آمله یکدرم [illegible]
انار قند هر یک پنج [illegible] **مفرح یاقوتی** یک نسخه آن در ملفوظ دوم بیوریه امراض راس گذشته و نسخه دیگر در ضمن یاقوتیها
انشاء الله تعالی خواهد آمد **مفرحی** که خفقان را نافعست مشک ترکی نیم دانگ طباشیر یکدرم مروارید ناسفته کهربا بسد گاوزبان
گل ارمنی هر یک دو درم قند سفید ده درم ادویه کوفته بیخته بگلاب سرشته شربتی یکدرم **مفرحی** که خفقان سوداوی را نافع
است زعفران مشک هر یک یکدرم پوست ترنج دو درم ساذج هندی نانخواه انیسون اشنه تخم کرفس تخم فرنجمشک هر یک دو درم
مروارید ناسفته بسد سوخته هر یک پنج درم عصاره افسنتین شش درم گاوزبان هفت درم بادرنجبویه افتیمون هر یک ده درم افتیمون
را در آب جوشانیده و صاف سازند قند سفید دو چند ادویه در خلط کرده بقوام آرند و ادویه بدان سرشته شربتی سه مثقال
مفرحی که تقویت دل و معده کند و با سهال ملین طبع مناسب باشد و معمول حکیم محمد تقی لاهوری بوده کهربا نیم ماشه ورق طلا
گلنار تخم مورد برنگ یکماشه کافور چوداند یک نیم ماشه بسد احمر سه درم عود غرقی مشک خالص گل ارمنی هر یک دو ماشه بادرنجبویه تخم
تخم خیارین هر یک دو نیم ماشه یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق نقره ابریشم مقرض ساق گلسرخ تخم کاهو تخم کشنیز خشک
مقشر هر یک سه ماشه عنبر اشهب بادیان سه ماشه مروارید کهربا [illegible] سفید بنفشه بهمن سفید بهمن سرخ هر یک یکدرم زعفران گاوزبان
آمله منقی بسباسه خرفه هر یک چهار ماشه صندل سپید صندل سرخ طباشیر سفید هر یک هفت و نیم ماشه زرشک مصفی پانزده ماشه
شربت انار شربت سیب شربت حماض هر یک سی درم عسل سفید شصت درم نبات یکصد و بیست درم عرق گاوزبان عرق بید
مشک عرق گلاب عرق کاسنی هر یک یک گلابی معجون سازند **مفرحی** که خفقان حار و بارد را نافع است و در همه حال خوب عنبر
اشهب مشک هر یک یکمثقال بادرنجبویه تخم کشنیز هر یک دو مثقال سندروس مصطکی هر یک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید هر یک پنج
مثقال بسد کهربا مروارید فرنجمشک سنگ جراحت پوست ترنج آمله مقشر هر یک شش مثقال ابریشم خام مقرض گاوزبان هر یک ده مثقال
بعسل مقوم سه چند معجون سازند **مفرحی** دیگر جهت خفقان و ضعف معده و مناسب جمیع امزجه در جمیع اوقات آب سیب شیرین
سه رطل آب حماض اترج یک رطل هر دو را باتش ملایم بجوشانند تا نصف آید پس قند سفید یک رطل آمیخته بقوام آرند بعد ازین دواها
بیامیزند تخم درونج سه درم زعفران قرنفل دارچینی مصطکی هر یک یکدرم کوفته بیخته داخل کنند **مفرحی** جهت جمیع انواع

انواع خفقان بیست فواکه نوزده توله عود ده توله مروارید ناسفته ورق طلا ورق نقره هر یک یکتوله عنبر اشهب شش ماشه قادر هم
چهار جوادویه کوفته وعرق بید وعرق گاوزبان وگلاب بسایند وبشربت فواکه معجون سازند قدر خوراک پنج سرخ **مفرحی**
که جهة ضعف دل ومعده وجگر معمول بود از نسخهای حضرت والد مرحوم منقول است مشک خالص کافور قیصوری هر یک نیم مثقال لک مغسول ابریشم
سفید مقرض سادج گاوزبان طین مختوم عود هندی حب الآس نیلوفر ریوند چینی مصطکی تخم کشنیز عنبر اشهب اسطوخودوس بادرنجبویه
ورق نقره هر یک یکمثقال آمله مقشر تخم خرفه مقشر صندل سفید زرشک منقی ابریشم مقرض تخم کاهو پوست ترنج پوست بیرون
پسته نعناع خشک تخم کاسنی هر یک مثقال و نیم مروارید لعل کهربا مرجان ورق طلا کلسرخ طباشیر سفید زعفران هر یک نیم مثقال
عرق بید مشک آب به هر یک پنجاه مثقال قند سفید صد مثقال شربتی یک مثقال تنها یا با بعضی عرقهای مناسبه **میلیسه** که جهة
ضعف قلب وخفقان بارد بکار آید به از پوست ودانه پاک کرده بکوبند و آب آن بگیرند ویک شب بگذارند تا صاف شود روز دیگر
بپالایند وثقل آب از وی شراب کهنه یکشب بخیسانند وروز دیگر بجوشانند وبدست بمالند وصاف کنند بگیرند از این شراب یکمن از آب
بمصفی هستم ... من عسل داخل کنند وعود هندی نیم درم زعفران چهار دانگ سنبل دارچینی قرنفل مصطکی قاقله کبابه هر یک
یکدرم بکوبند در خرقه بسته ودر میان شراب افکنند وبپزند بر سبیل عادت ... بمالند تا بقوام آید پس جدا کنند ویک دانگ
مشک سوده داخل کنند واقسام میبه دیگر انشاء الله تعالی در ادویه معدیه بیاید **میسوس** جهة ضعف قلب نافع
است وآن قسم انشاء الله تعالی در ادویه معدیه خواهد آمد **کلمه هژدهم** از ادویه قلبیه وثدیه در الفاظ نونیه است
فطول آب فاتر بر سینه وپستانها از آن شیر بیشتر سکیند خصوص که از گرمی التهاب پذیرفته باشد واگر انجماد لبن در هم رسیده
باشد قدری سرکه را آب نیمگرم تطیل کنند **فطولی** که شیر پستانرا که از سردی ... منجمد شده باشد ... بسیار زدم ...
بود نه آرد نخود برگ غار تخم کرفس زیره نبطی قاقله آب پخته بر ریزند **فطولی** که ورم ثدی را که از شیر بستن بهم رسیده باشد
تحلیل دهد بابونه شبت ... جالینوس ... بید ... آب پخته بر سینه وپستان بریزند **نقوع حامض ونقوع**
کشنیز در سوء مزاج گرم دل نافع است ... **کلمه نوزدهم** از ادویه قلبیه در الفاظ
واویه است **وجوری** که غشی را که بعد اسهال بهم رسیده باشد نافع است مشک قدری در آب حل کنند ودر حلق بریزند **کلمه**
بستم از ادویه قلبیه در الفاظ یائیه است **یاقوتی** بعضی نسخ آن در ضمن مفرحات ادویه دماغیه وبعضی
در مفرحات قلبیه گذشته ونسخه مذکور نشده اینجا مرقوم میگردد **یاقوتی** که خفقان وغشی را نافع است ودلرا قوت دهد وفرح آورد
مشک تبتی نیم مثقال ورق طلا عقیق یمنی یشب سادج زرنباد درونج رومی هر یک یکمثقال لاجورد مغسول یکمثقال ونیم یاقوت رمانی
گل مختوم بادرنجبویه بهمن سفید صندل سرخ هر یک دو درم کافور ریاحی عنبر اشهب هر یک دو مثقال لعل کهربا نیلوفر زرشک منقی تخم
کاسنی عود هندی ابریشم محرق هر یک سه درم ... چهار درم ورق کلسرخ صندل سفید هر یک پنج درم مروارید ناسفته ... درم
... آمله پوست بلیله کابلی گلاب شیره سیب ... انار ... هر یک بیست درم کوفته بکوبند و ... بر ... بهم ...

و گلاب و آب انار بقوام آورده معجون سازند و بعد از چهل روز که در میان جو کرده باشند استعمال نمایند شربتی یک مثقال
یاقوت لاجورد بسد سنبل فاقلیتین گل مختوم گل ارمنی عنبر اشهب بادزهر فادزهر ورق طلا ورق نقره هر یک یک مثقال مروارید
ناسفته کهربا بسد بهمنین قرنفل درونج عقربی زرنباد کبابه چینی سعد صندلین کشنیز خشک پوست بلیله زرد آمله مقشر تخم کاسنی
هر یک دو مثقال زنجبیل نارمشک سادج هندی شقاقل زرشک منقی گل سلیمه مصطکی زعفران هر یک سه مثقال بادرنجبویه
پوست ترنج گاوزبان طباشیر سفید عود خام ابریشم مقرض هر یک چهار مثقال آب به آب سیب آب انگور آب انار شیرین گلاب
عرق بید مشک عرق گاوزبان هر یک چهار رطل نبات یکمن ونیم بعد از چهل روز باستعمال آرند دیگر زعفران مشک تبتی هر یک
نیم مثقال یاقوت زرد یاقوت سرخ لعل حجر لاجورد عقیق یمنی افرفین سنبل گل مختوم گل ارمنی هر یک یک مثقال فادزهر حیوانی
عنبر اشهب هر یک یک مثقال ونیم سعد زرنباد کبابه چینی ورق گل سرخ کشنیز خشک آمله مقشر تخم کاسنی ورق طلا ورق
نقره هر یک دو مثقال کهربا مروارید ناسفته بسد بهمن سرخ بهمن سفید قرنفل نارمشک قاقله صغار شقاقل صندلین زرشک منقی گل سلیمه
پوست بلیله کابلی مصطکی ابریشم خام مقرض هر یک سه مثقال تخم فرنجمشک طباشیر هر یک چهار مثقال قاقله کبار چهار عدد عرق
گاوزبان ده درم گلاب عرق بید مشک هر یک صد درم عسل آب به آب سیب آب امرود هر یک نیم من و نبات دو من شربتی
یک مثقال دیگر دل و دماغ و سایر اعضا رئیسه را قوت دهد و نشاط آورد و مالیخولیا و مرض سوداوی را نافع باشد
سنجاله طلا مکلس [illegible] یاقوت رمانی گاوزبان تخم کاسنی مشک کافور هر یک یک درم بهمن سپید عود خام حجر ارمنی مغسول
مصطکی [illegible] زعفران قاقله کبار کبابه چینی افرفین هر یک یک مثقال ابریشم مقرض سرطان نهری محرق هر یک یک
مثقال مروارید ناسفته کهربا هر یک یک درم ونیم تخم خشخاش سنبل الطیب سادج هندی هر یک دو درم درونج عقربی عنبر اشهب
هر یک دو مثقال [illegible] دو درم ونیم تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک سه درم تخم خیار ورق گل
سرخ هر یک چهار درم گلاب صد مثقال عسل بقدر کفایت شربتی یک مثقال بعد از چهل روز یا قوتی بارد یاقوت
سرخ ربع مثقال زعفران نیم درم کافور ورق نقره فرنجمشک عود هندی هر یک مثقالی بادرنجبویه بهمنین درونج ابریشم خام پوست
بیرون پسته هر یک دو درم صندل سپید مروارید ناسفته کهربا هر یک سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه کشنیز خشک عصاره
زرشک گل ارمنی بستیز آمله گاوزبان هر یک پنج درم تخم خشخاش سپید طباشیر گل سرخ هر یک ده درم یا قوتی حار که حرارت
بسیار ندارد و میل بحرارت دارد یاقوت سرخ ورق نقره مشک هر یک نصف مثقال زعفران مثقالی دارچینی [illegible] طباشیر
کهربا بسد عود هندی ابریشم خام مروارید ناسفته قرنفل زرنب هر یک دو درم زرنباد درونج کبابه قاقله جدواره صندل سفید هر یک سه درم
گل سرخ منقی ربع نیم درم گاوزبان بادرنجبویه تخم فرنجمشک بهمن سفید بهمن سرخ هر یک هفت درم آمله منقی در شراب ترکرده و خشک
نموده بیست درم ادویه را باریک بکوبند و بحریر صلایه کنند تا مانند غبار شود و عسل بلیله کابلی مربی نیم رطل و جلاب که با آب سیب و
گلاب ترتیب داده باشند بقوام عسل رسیده باشد یک رطل بگیرند و ادویه بدان بسرشند شربتی مثقالی تا دو مثقال یا قوتی

یاقوتی معتدل از نسخه‌های مجربه المراد باخذ منقول کافور دو دانگ ربع مثقال مشک دو نیم مثقال عنبر اشهب قاقله کبار قاقله صغار
ورق نقره ورق طلا گل مختوم کشنیز لاجورد مغسول گل ارمنی زرنب سنبل الطیب [illegible] یاقوت رمانی تخم بادرنجبویه هر یک یک
مثقال مروارید ناسفته زعفران گاوزبان مصطکی اسطوخودوس صینی ابریشم مقرض پوست ترنج کهربا بهمن سفید زرنباد شقاقل تخم کدو
اظفار الطیب ابریشم بالنگو تخم خرفه فلنجمشک طباشیر تخم خیار تخم کاهو هر یک دو مثقال صندل سفید عود هندی [illegible] درونج عقربی یک
سه مثقال عسل سفید نیم پاو شربت فواکه شیرین نبات سفید هر یک پاو سیر ترتیب دهند **ملفوظ سوم از مکتوب پنجم**
در بیان بعضی اعمال که تعلق به بعضی اجزای مقومه این مکتوب دارد و ترتیب خوردن شیر و دوغ که مسهل بکار آید **طریق احراق**
ابریشم و طریق احراق اسرب هر دو در آخر مکتوب اول گذشته **طریق احراق زرنیخ** آنست که زرنیخ را
قطعات مثل باقلی نخود کنند و در کوزه مطین بگل حکمت که پیشتر از این چند دفعه گذشته باشد [illegible] بپوشانند پس
آن کوزه را در آتش گذارند تا وقتی که بخار سیاه برآید خاموش است وقتی که بخار سفید گردد برآورده بکار برند **طریق احراق**
و غسل سرطان آنست که بگیرند سرطانات نهری قطع کنند سرها و پاهای آنرا و شکمش شکافته [illegible] بآب [illegible] تا نیک
شسته پاک شود بعد از آن با آب گرم شسته [illegible] قطع کنند و در کوزه گل اندوده که گذشته [illegible] معتدل [illegible] دو روز برآرند
طریق تشویه حنظل در ادویه [illegible] در تریاقات گذشته **طریق تنقیه و غسل گوگرد** که در بعضی اجزاء [illegible]
می افتد آنست که بگیرند گوگرد آمله سار و برابر دال نخود ریزه ریزه کنند و در دیگی گلین کنند و بر دیگ [illegible] بپوشانند
[illegible] ریزه‌ها [illegible] با سر بهم کنند بالای آن [illegible] پوشش نهند و مهر کنند و بر [illegible] آتش کنند تا چهار ساعت [illegible]
بیارند در تصفیه [illegible] کفایت میکنند و برای بعضی اعمال زیاده عمل میکنند که این گوگرد [illegible] شیر گاو [illegible]
میکنند پس برابر نخود [illegible] خشک میکنند [illegible]
با شیر [illegible] بهمین ترتیب [illegible]
کرده مرتب میکنند **طریق گرفتن [illegible]** [illegible]
اول میسوزند و خاکستر میکنند و آن خاکستر را در آب حل کرده میگذارند [illegible]
نمک [illegible] **طریق خوردن دوغ** جهت مسلولین که
با بت گرم [illegible] آنست که [illegible] دوغ [illegible]
صباح بخورانند [illegible] درم دوغ [illegible] نان [illegible] مسلول [illegible] روز
ده درم یکدرم از نان کم کنند و ده درم دوغ بیفزایند [illegible] هر روز یکدرم نان کم کنند و ده درم دوغ بیفزایند تا تنها دوغ باشد
پس بعکس از یکدرم نان [illegible] ده درم از دوغ کم کرده تا دوغ و نان بمقدار اول برسانند [illegible]
هر یک مقرر کرده و اگر کسی خواهد که [illegible] بسیار دوغ خوردن [illegible] بعضی گفته‌اند که دوغ از ده درم

شده دوغ باید کرد و نان از یک مثقال و هر روز سه درم دوغ بیفزایند تا به نزدیک سی درم رسد و فزودن و کاستن نان در خورد دوغ
باید کرد و هر جا که برسند که بسبب دوغ تپی یا عفونتی تولد کند دوغ یا قرص طباشیر دهند **طریقه دادن شیر** باصحاب سل
باید دانست که بهترین البان درین امر شیر زنان است بعد از آن شیر خر پس از آن شیر بز می‌باید و در زنانی که یبوست در بدن مسلول هم رسد
و تب شدید و خلطی با وی مرکب نباشد بشیر اختیار کنند و شیر دار باید که صحیح و معتدل مزاج و جوان باشد و اگر زن باشد یا بز چهل روز
از زائیدن آن گذشته باشد و اگر خر باشد بعد از چهار ماه یا پنجاه از زائیدن بدهند و علف حیوان شیر دار برگ بارهنگ و لبلاب
و اطراف رز و برگ بید [illegible] و برگ سیب و برگ امرود باشد و اگر مقصود پاک کردن قرحه باشد علف از جا [illegible] قوقی و کاسنی
صحرائی بدهند و قوی مراد شیر دران دوشند که رشسته باشند و اگر قدح از نقره یا چینی سفید یا آبگینه باشد بهتر است و قدح را وقت
دوشیدن در آب گرم دارند و شیر دار را در یک بیار آرند و بدوشند تا دیر نکشد که شیر در اندک زمان فاسد میشود و در روز اول
پانزده درم شیر بدهند و روز دوم دو مثقال و در روز سیوم چهل و پنج درم بدهند تا غثیت روز همین قسم بیفزایند چنانچه روز هفتم
یکصد و پنجاه درم برسد باز یک هفته همین مقدار قرار دهند بعد از آن پانزده درم هر روز کم کنند تا بتدریج بیرون آیند جالینوس میگوید
هر بار که شیر خورده باشد پس از یکساعت نبض را نگاه کنند یا نبضی که پیشتر از آن بوده قیاس کنند اگر نبض قوی تر و عظیم تر میگردد
باید دانست که شیر نیک هضم میشود و در معده فاسد نمیگردد و در دیگر زیاده میتوان کرد اگر نبض ضعیف و مختلف یا صغیر و متواتر میشود
باید دانست که شیر در معده فاسد میشود پس از شیر دادن توقف باید کرد و اگر در ایام شیر خوردن تپی و حرارتی پدید آید شیر باز
گیرند و عوض آن آب خیار یا هندوانه یا شیره تخم خرفه و قرص کافور دهند و اگر بسبب شیر عفونتی تولد کند طبع را بچیزی لطیف کنند
نرم کنند چون شربت آلو و شربت بنفشه و آب میوه ها مانند آن و جالینوس میگوید احتیاط باید کرد تا شیر در معده منجمد نشود و احتیاط
است که اندکی [illegible] یا شکر و اندکی نمک یا عسل یا در میامیزند و دیگران گفته اند که در شکر سفید عسل موجود است و در آن
کرمی نیست و اگر طبع نرم باشد نمک مطبوخ سازند و شکر بسیار کم کنند و اگر طبع زیاده نرم شود شیر با طباشیر بدهند و اگر معده
ضعیف باشد با زیره و کرویا بدهند و گروهی ترتیب شیر خوردن را چنین گفته اند که یک جزو شیر را با دو جزو آب باران بجوشانند
تا نیمه باز آید پس [illegible] شیر [illegible] کرده بیاشامند و صاحب ذخیره گفته که اگر کاسنی را با شیر بپزند [illegible] و سل و یرقان را سود دارد
و [illegible] و شیر زنان زیاده کند و گویند [illegible] اصلاح کنند و تشنگی بنشاند و حرقة البول کسی را که جماع بسیار کرده باشد
نفع دارد و [illegible] صاحب ذخیره گفته که اگر آب خیار و خیار بادرنگ و آب کدو و آب خرفه از هر یک جزوی از شیر بز در آن
حال که بدوشند جزوی [illegible] نیم بند و در شیشه کرده بقدر مضاعف بجوشانند تا بخار برود و شیر را [illegible] بدهند کسی را که تری
خلط باشد و خشکی بسیار دارد قوت دهد **مکتوب ششم** مشتمل است بر ذکر بعضی تدابیر کلیه جمیع اقسام و در بعضی انواع
[illegible] که مخلوق [illegible] و معده دارد و این مکتوب مشتمل است بر دو ملفوظ **ملفوظ اول** حاوی است و بست و سه کلمه را
اما تمهید در بعضی تدابیر کلیه امراض این همه عضو و تدبیر [illegible] انها است بدانکه گاهی عارض میشود مرضی را اصناف

اصناف سوء مزاج پس ضعیف میکند فعل او را که از وی است و گاهی واقع میشود در امراض الیه مثل اورام و انفجار و قروح و ضیق
و انسداد و بعضی اطبا اصناف سوء مزاج مری را چهار قسم نوشته و علاج کلی چنین نگاشته نوع اول سوء مزاج حار است و علاج
آن شربت مبردات مثل ماء الشعیر مبرد با روغن بادام و شیره تخم خرفه و گلاب و شراب خشخاش و عناب است و واجب است که تجرع
کرده شود ادویه را الکم چه منتفع میشود مری به مرور تنها هم و از جمله علاجات این تبرید بابین لقیقن است به صندل و گلاب و آب
حی العالم و کشنیز تر و از غذاها مزوره سماق و حصرم و مانند آن مناسب است و گاهی اگر سوء مزاج حار منفضی بحکاک مری گردد
تدبیر آن این است که تنقیه معده بقی با آب شبت و بویا و تخم ترب با سکنجبین کنند و غرغره بسکنجبین عنصلی نمایند و شیر تازه با شکر
بدهند نوع دوم سوء مزاج بارد است و علاج آن تجرع ماء العسل فاتر با سکنجبین با آب که انیسون و مصطکی در آن جوشانیده باشند
و تمریخ با گرم کردن به روغن خیری و نرگس و مانند آن است و غذا نخود آب … و عسل و هرچه گرمتر نوع سوم سوء مزاج رطب
و علاج آن تنقیه معده از رطوبت است و تناول جلنجبین با مصطکی و انیسون و خوردن اطریفل صغیر و طریفل … مصطکی و … غذا
سکباج با لحم عصافیر یا قبا بر با قلیه مطبوخه مزوره نخود و … و گاهی اگر سوء مزاج رطب منفضی بانطباق مری
گردد تدبیر آن این است که استفراغ با ایارج و غرغره های قاطع رطوبات کنند و تقویت موضع مثل طبیخ انیسون … کنند و … مصطکی
نمایند نوع چهارم سوء مزاج یابس است علاج آن … لبن حلیب و روغن بادام با شربت با ماء الشعیر با لعاب بزرقطونا در روغن بادام شیرین
یا لعاب حب السفرجل با روغن بادام و قلیلی شکر تجرع شراب بنفشه یا نیلوفر و … و مسکه و … صفره بیضه نیم برشت
و حسوی که از آرد سمید و شیر حلیب و روغن بادام ساخته باشند و … بروغن بنفشه یا نیلوفر با موم و پیه … و پیه مرغ
و امراضی که به مری تعلق دارد … ساخته اند این است ضیق البلع و عسر ازدراد و اورام مری حاره … باقی
بارده بلغمیه و صلبیه و انفجار دم از مری و قروح مری و انطباق مری و حکاک مری لیکن بدانکه چون کمال هضم اول در معده است شروع
آن … حال صحت را واجب است که در موضع اشیا مبادرت کند تا غذای دیر هضم نیافته به معده نزول … و بدان سبب تاثیر هضم معده
کامل تر و زودتر حاصل شود و باید که ادویه که جهت تقویت معده بکار برند جرمش دارند تا دیر توقف … برتر باشد و تاثیر تمام
به ظهور رساند و صاحب شفاء الاسقام در نقصان و بطلان هضم نوشته که جرمیت داشتن ادویه معدی مخصوص بجوارش و معاجین است
بخلاف سفوفات و مثل آن که در اینجا … اولی دانسته اند و هرگاه ضعف هضم معده باشد احسن آنکه دوای مقوی بعد طعام خورند
تا دوا بر بالای طعام … مستعد نشود و زمانی طویل با اعلی معده ملاقی باشد و از آنکه معده عضو رئیس است شارک در فساد وی مستلزم فساد
جمیع اعضا است در باب وی اهتمام لازم دانسته … بدان از هرچه زودتر … ترک آن کوشند و ملاک امر درین
باب این است که هر ممکن از امتلا و بسیار خواری و سوء ترتیب اکل و سوء تدبیر بعد اکل محترز باشند و بدانند که غذای خوشبو زود گواریده
از غیر خوشبو است و دوای خوشبو موثرتر و هرگاه فساد در غذا محسوس شود و هنوز در معده بود هیچ تدبیر بهتر از قی نیست و بعد سوء هضم
تا اشتها صادق ظاهر نشود مبادرت با کل نکنند و … معده … و در اینجا

زیاده از نطولات میکنند اما نفع اطلیه و ضماد در اینجا زیاده از نطولات است بخلاف دماغ و معده چون آلت هضم غذا و حواله است خطر
و تبرید آن عظیم از تسخین است خاصه که اعضای مجاور مسوء مزاج بارد یا ضعف داشته باشند و خطر در تبرید و تخفیف مشابه یکدیگر
است و امراض معده چون از ماده باشد و تشخیص نوع ماده مشکل پس هیچ چیز بهتر از یارج فیقرا نیست و هرگاه معده را از خلطی که بآن ممنوع بود
تنقیه کنند متعاقب آن تقویت آن بپردازند تا قبول معده بار دیگر نکند و بستن اطراف و گرم کردن آن نیز معین بر حبس ماده است
و تسکین خشونتش درین باب قوی الاثر و هرگاه خلط مستفرغ از معده بارد باشد مقوی باقی که بعد استفراغ آن بکار آید قرص کل صغیر
مصطکی و پودنه خشک و عود خام و امثال آنست و اگر خلط مستفرغ حار باشد پس رب و اقراص بارده که از گلسرخ و طباشیر و امثال آن
ساخته باشند بکار برند و کسی که با معده و کبد حرارتی و نحافتی باقی شود غذا و دوای آن ماءالشعیر قرار دهند و باید که در شرب
آن تدریج اختیار کنند از ده درم تا بیست درم و از بیست تا صد درم رسانند و باید که در تمام روز به دفعات دهند و بتدریج بعد از دفعات
کم نمایند تا رفته رفته فاز شرب تمام آن یکدفعه بازده و موقوف گردد و در اینجا اجتناب از دوای مسهل و فصد واجب بدانند و باید که در تنقیه
معده چیزی که در فضای آن مجتمع شده با شبیت یا شربت کشته و ادویه اختیار نمایند که قوت آن از معده و جداول قریب بعروق بعید تجاوز
نکند و اگر استعمال مخفف یا دوا یکبار رنجانج بخشند مکرر دهند که این بهتر از استفراغ بادویه جاذبه از اماکن دیگر غیر محتاج الیه است و ادویه محلله که در علاج
معده بکار آرند خالی از ادویه مقویه قابضه نگذارند و در امراضی که منسوب بمعده است بدین تفصیل است وجع المعده ضعف هضم تخمه سیحه
نقصان شهوة بطلان آن فساد شهوة شهوة کلبیه جوع البقر عطش مفرط ورم معده و بلیه معده نفخ جشاء حموضت میان فی الدم
فواق انقلاب معده قلق و کرب معده اختلاج معده وجع الفواد حرقة المعده حکاک المعده استرخاء معده حصاة معده و در سبب خلفه

کلمه اول

ادویه و اغذیه مفرده و مرکبه در لغات الفیه است آبکامه بلفظ فارسی مرکب است تشبیه داده بعوام تخفیف مینویسند
و مرکب اسم منطقی است و گویند عربی مشتق از معنی مراره و بعضی گویند اصل آن مری است یعنی گوارنده لیکن بسبب استعمال آن نیم در غذاها مجلبه
زاده و مقلبه است که استخراج کرده اند از کلار بنان و قطوران و آن دو قسم است یکی مری نبطی دوم کامخ و مری نبطی عبارت از انست
که از شیر ساخته باشند و بعضی از غیر آن نیز ساخته باشند و کامخ گویند و بنا بر این گفته مری چیزیست که ساخته باشند از آرد و نشش و نمک چیزی که
معمول و در ظل باشد طبیعت آن گرم و خشک است در ثانی خشکی آن قویست هاضم و مشهی و مطیب و مکسر بادها و نافع تخمه و مضر جبه
و ملطف غذای غلیظ و مسخن معده و مجفف رطوبات معده و جگر و مسدد و نافع ورم معده و قاطع بلغم و مسهل و مدر فضلات
و مقطع بلغم این جمله قرحه امعا و مضر ریح و درد و ورک و خوردن آن بخاصیت جهت درد ورک و عرق النسا و تریاق ها بآن جهت ورم و جهات ابو بن
و جذب بلغم و بادها و رفع نقصان در اقهه و محرک شهوة و مطول او جهت قروح حشفه و بهش کلب کلب قطوراً و در چشم نافع پیرو از آن و اگر مریض
کرده باشند و اگر در بدن آن مجرب و سرخ است اندو شرب آن چند روز با قدری الک جهت لاغر کردن بدن از مجرب است و باشتا خوردن آن
موجب لطافت و صفرا بسیار و مسرفه و سیر و حارتش بیان مصلح آن لعابهای اهل ماء و شیر شنبا است و طریق ساختن آنرا چنانچه
لیکن آنچه بسیار که تیار شده و ادویه و اقوه باسفیداج ضعیف و قوه نقیع نالب و مضر اسهال است و در حقیقت استعمال آن جایز نیست و آنچه

و آنچه بیشتر مرتب گردد و بلغت اهل اصفهان آنرا کومه گویند مضر سینه و سرفه نیست تجفیف بدان گشته است و از خواص سرکه غریب است
که بی شیر باشد و اکثار کومه باعث تهییج عطش است بالجمله یکی از طرق ساختن آن این است آرد جو یا آرد گندم مثلاً یک رطل گیرند
و در بیختن مبالغه نمایند تا همچو غبار شود و هم چند آرد فودنج بری نیز بسایند پس آرد و فودنج را خمیر کنند بی آنکه خمیره و نمک بران اندازند
و نان ساخته در تنور بپزند پس نان را با فودنج نیز کوبیده و بیست درم نمک بر سه رطل شیر و یک رطل با دیان آمیزند و باشد
که جهت مبرد دین قدری تخم کرفس و دارچینی و قرنفل و امثال آن نیز اضافه نمایند پس همه را با آب خمیر کنند و در خم کرده بیست روز
در آفتاب گذارند و هر روز سه بار بسه بار یعنی در اول و وسط و آخر روز حرکت میداده باشند و هر روز اندکی آب بر آن
پاشند و چون سیاه گردد در آب حل کرده در ظرفی نمایند و دو هفته بگذارند و در بین تا صبح و شام حرکت میداده باشند
و چون جوشش از حرکت ننهند تا که جوشش فرو نشیند پس صاف نموده در ظرفی پاک جدا کنند و اندر ثفل آن آب دیگر ریخته
اند آخته در آفتاب نهند صبح و شام حرکت میداده باشند پس صاف نموده دیگر جدا کرده با مری سابق ملحق سازند و اندر ثفل
مری آب دیگر انداخته یک هفته در آفتاب نهند و در وقت حرکت دهند پس این آب مرتبه ثالث نیز صاف سابق کرده شود
و بکار برند که مری همین است طریق دوم آنکه نان تازه گرم در کوزه آب نادیده بگذارند تا سبز شود و بعد آن در سرکه
خمیر کنند و در آفتاب نهند و تا ده روز سرکه بر سر آن میریزند و ده روز دیگر در شب جمیع آن تازه کنند و ده روز دیگر
بشیر انگور خمیر آن تازه کنند پس این ادویه گرم کوفته و بیخته بر سر آن بریزند و چون خواهند بکار برند رقیق بگیرند از این خمیر
مقدار یک من بگیرند و شش من سرکه کهنه بر سر آن کنند و کیسه پر از داروهای گرم نیم کوفته در آن اندازند و چهل روز در آفتاب
بنهند پس استعمال نمایند طریق سیوم آنکه مایه ابکامه را که فودنج گویند در سرکه حل کرده در آفتاب گذارند و در اصفهان بجای سرکه
شیر حلیب میکنند و اهل اصفهان این را کومه گویند و طور ساختن آن این است آرد جو یا آرد گندم با آب گرم سرشته بی نمک بی خمیره و در وسط وی
ثقبه کنند و در برگ انجیر پیچیده در ظرفی نهاده در سایه گذارند تا متعفن شود پس برآرند و خشک نمایند و تضمید فودنج با سرکه
در وقت اکل جهت سده و تفتیح و تسهیل و تحلیل مواد غلیظه است و فودنج با دیگر ترشی ها تیز میشود و اغتذای اهل
هندوستان اکامه میسازند و بنام کامخ میخوانند و صاحب تحفه آنرا سرکه شیری تعبیر کرده جهت هضم طعام و انبعاث اشتها مجرد
و تسکین حرارت خون و صفرا و حدت و تقطیع بلغم و تقویت اعضا نفع دارد و طریق ساختن آن بطعم موافق هر بلده مختلف
است ابن ماسویه چنین گوید که معده و جگر را سود دارد و شادی دل افزاید و قوت قوی کند این غذائی است که مثل
زیرباجی پزند اگر عوض سرکه آب غوره کنند یا اندکی سرکه دارو سفید و انار بر آتش بیشتر کنند و عود هندی و بادام
نیز در وی کنند تا منفعتش بیشتر باشد اسطوخودوس اسم جنس یونانی است که مفادش دوا باشد و اقسام آن
کثیره و اول آن تریاق کبیر است ارسطوخس که جمیع سموم را نافع است بهر دو نسخه صغیر و کبیر در ادویه صدریه گذشته
اسفند آقی شربتی است مناسب معده جگر بوا جز بزر تخبیل دار چینی بلسان سه درج اشنه سنبل سعد قرنفل

دارفلفل زرنباد قسط قرنفل زعفران عود مصطکی مشک کبابه درونج قاقله شقاقل پوست ترنج حب بلسان هریک سه درم در صد من
پانزده شراب بپزند **اطریفل خبث الحدید** که جهت برد معده و سوء هضم و استرخا و نفخ معده مفید است همان نسخه
اطریفل زبیب است که در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته **اطریفل صغیر** که جهت استرخاء معده و رطوبت آن
نافع است نیز در ملفوظ دوم گذشته **اطریفل صغیر** بنسخه دیگر جهت ضعف هضم که از برودت بود منقول از منهاج [illegible]
زوفای یابس هریک اوقیه مصطکی دو اوقیه و نیم مقل ده استار هلیله کابلی بلیله آمله هریک نیم من مقل را در آب حل کنند و بعد
بسیار بپزند و ادویه کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده معجون سازند **اطریفل کبیر** موافق نسخه شفائی و قلانسی و منهاج
مفید ببرد معده و استرخای آن و سوء هضم و برد امعا و استرخای مثانه و برد اطراف و مزید باه تودری یعنی سرخ و زرد و همچنین
لسان العصافیر هریک نیم جزو پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله بوزیدان بسباسه شطرج هندی شقاقل هریک جزوی کوفته
بیخته به روغن گاو یا روغن بادام چرب کرده با عسل معجون سازند **اطریفل کبیر** متعارف جهت استرخاء و رطوبت معده
و هضم طعام و منع صعود بخار معده به دماغ و تقویت و تسخین معده و امعا و مثانه و حواس و تصفیه خون و ذهن و ازدیاد حدت
فهم و ذکا و تقویت اعصاب و رغبت باه و دفع نسیان و برودت و جمیع علل بارده رطبه دماغی و عشی و پیری و دفع بواسیر
ریحی و تحسین لون و تسخین بدن نافع است و محرور المزاج با سکنجبین بعد از آن استعمال کند دیگر بضرورت شقاقل زنجبیل
تودری لسان العصافیر بهمنین حب فلفل کندر مقشر شکر طبرزد خشخاش سفید هریک دو درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست
بلیله آمله مقشر فلفل دارفلفل هریک شش درم بکوبند به روغن گاو یا روغن بادام که چهارم حصه جوارح بود چرب کرده در سه
چندان عسل منزوع الرغوه سرشته بعد شش ماه استعمال کنند و قوتش تا سه سال باقی است **دیگر** موافق تحفه لسان العصافیر
حب فلفل هریک دو درم زنجبیل بوزیدان شطرج بسباسه شقاقل بهمنین هریک سه درم آمله کابلی بلیله آمله فلفل دارفلفل
هریک چهار درم نخود مقشر شکر طبرزد هریک ده درم عسل سه چند **اطریفل کشنیزی** که تقویت میکند معده را در ادویه
صلاحیه گذشته **افشرج** معرب افشرده و معروف بحذف دال است بعربی عصیر نامند و آن مخصوص است بآب افشرده
فواکه است که طبخ نداده باشند چه عصیر مطبوخ مسمی برب میشود و طبیعت افشرج طبیعت همان فاکه است که از وی گرفته باشند
لیکن طبخ اقتران با برد و رطب است **افشره انبه** جهت تحریک اشتها و قمع غثیان و غلبه صفرا و اخلاط و قطع
سعال و ریزه ریزه سنگ گرده و مثانه مفید است و دفع اذیت باد سموم معمول اکثر اهل هند است بگیرند انبه خام که ترشی تا
پوست و خسته دور کرده قاشها بریده در آب تر کرده نگاه دارند هرگاه آب ترش شود و بقند یا نبات شیرین کرده بنوشند
و بعضی انبه خام را در ریگ گرم میگذارند تا نرم شود و پس افشرده آب آن میگیرند و بعمل می آرند **افشره بهالسه**
که ثمری است هندی که شبیه انگور است و در اکثر بلاد هند بهم میرسد خنک مقوی اشتها و دافع قی و اسهال و قابض و مسکن حدت
صفرا و خون نافع معده و جگر گرم و دماغ گرم طریق اخذش معروف است که بهالسه را فشرده آب میگیرند و بشیرینی

و بشیرینی شیرین کرده و با عرق بید مشک و گلاب مطیب کرده میخورند **افشرهٔ تمر هندی** سرد و خشک مقوی معده
و دل و دافع قی صفراوی و غثیان و مسکن عطش و خفقان حار و در تفریح محرورین بی‌بدیل و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط
محترقه و مطفی هیجان خون و جهت جرب و حکه و قلاع و بثورهای عفنی و کرب نافع و طریق ساختن افشره وی آنست که تمر هندی از
هفت مثقال تا سی مثقال گرفته در آب بخیسانند هرگاه آب خوب ترشی در خورد آب زلال آن گرفته بقند و نبات
و شکر شیرین نموده عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان حسب حاجت اضافه فرموده بنوشند و زنهار بدست مالیده
شیره اش نگیرند که موجب سده و نفرت طبیعت و باعث غثیان و قی میگردد **افشرهٔ زرشک** مقوی معده
دل و جگر و نافع ریختن مواد باعضا و نافع ریختن مواد باعضا و نافع استرخای معده و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت
معده و جگر و نافع قی و غثیان و غلیان خون و تپهای صفراویه خاصه دبابیه و حابس طبیعت در اسهال صفراوی و قدر
شربت افشرهٔ آن تا بیست مثقال است و طریق گرفتن آن همان طریق است که معلوم شده در تقید گرفتن آب زلالش
در کار نیست **افشرهٔ کونله** که آن میوه‌ایست مشهور معروف و اکثر بلاد هند غثیان فرو نشاند و حرارت معده
و دل و سوزش و طپش دل دفع نماید و فرح افزاید و تن را فربه کند و خون را صاف سازد و امتلا دفع کند و طریق اخذ
افشره این دو طریق است یکی آنکه ترشی آنرا افشرده با قلیلی شکر تری خوش ذایقه کرده میخورند دوم آنکه دانهای ترش
آن گرفته در شربت نبات یا قند معطر بگلاب همچنین درست انداخته بعمل آرند **افشرهٔ لیمو** خواص این را از خواص شربت
لیمو اقتباس توان کرد که از نافعترین ادویهٔ معدیه است **امروسیا** که جهت درد معده که از برودت باشد نافع است
و طعام هضم کند انشاء الله تعالی در ادویهٔ معدیه کبدیه خواهد آمد **انبجات** که مناسب این باب است انشاء الله تعالی
در مربیات خواهد آمد **انقرویا** که وجع معده و دوار معدی مفید است موافق نسخهٔ قانون در ملفوظ دوم ادویهٔ مرض
راس گذشته **انوشدارو** که نفع آن بمعده ظاهر است نیز در آنجا گذشته **انوشدارو سفرجلی**
مخترع صاحب قادری که در ازالهٔ اسهال مزمن معدی و معوی و دفع ارواح دخانی عجیب الاثر است هم در ملفوظ مسطور
مذکور است **انوشدارو لولوی** جهت تقویت معده و قلب و دماغ عنبر اشهب نیم مثقال ورق نقره یک مثقال
و نیم زعفران مروارید ناسفته بسد یشب سعد کوفی اذخر هر یک دو مثقال طباشیر ساذج هندی سنبل الطیب کلسخ گل
ارمنی ابریشم مقرض هر یک سه مثقال عود خام سه مثقال و نیم طباشیر سی مثقال قند و عسل سه وزن ادویه **دیگر**
منقول از تحفه که از بهترین نسخها نوشته جهت تقویت معده و برانگیختن اشتها و تقویت اعضای رئیسه و بدن و ازالهٔ
نقاهت مجرب یاقوت ریوند اسارون سعد عود هندی اذخر صندل سپید پوست ترنج ساذج هندی بسد یشب بزر تخم
بادرنجبویه درونج سنبل زرشک بید انجیر اشهب ورق طلا ورق نقره هر یک دو مثقال طباشیر سفید ابریشم مقرض
مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید ناسفته کهربا کلسخ هر یک سه مثقال آمله نه دو مثقال آمله را همراه پخته از بیرون

بیرا. بکوبند و با یک وزن ادویه شکر سپید و مثل آن عسل کف گرفته سرشته **انوش دارو لولوی** بنسخه دیگر عنبر
اشهب یک مثقال سعد کوفی زرنب سنبل اسارون رومی درونج عقربی سنبل الطیب تج قرنفل دارچینی نانخواه ورق
نقره هریک دو مثقال صندل سپید پوست بیرون ترنج مصطکی طباشیر هریک سه مثقال ورق طلا تخم کشنیز هریک
پنج مثقال شیر املج [illegible] مثقال شربت [illegible] چهل مثقال عسل و قند بالمناصفه سه وزن ادویه بعضی پوست بیرون
ترنج سه مثقال شیر [illegible] افزوده اند **انوش دارو لولوی معمول** [illegible]
مشک خالص هریک یک درم مروارید ناسفته یشب کهربا مرجان ساذج هندی زرنباد زرنب سنبل
مصطکی عود خام اسارون رومی دارچینی صندل سفید بسباسه جوزبوا سنبل الطیب بادرنجبویه
اسطوخودوس هریک دو درم ابریشم مقرض گاوزبان گیلانی کشنیز خشک هریک شش درم گل سرخ سعد کوفی هریک
چهار درم گل نیلوفر زرشک منقی طباشیر زعفران هریک پنج درم ورق نقره [illegible] آمله منقی پنجاه درم عسل و قند
بالمناصفه سه وزن ادویه **ایارج ارکاغانیس** ابن داود علیه و علی نبینا الصلوة والسلام که درد [illegible]
نفع را و تابی که در آن چند بیدستر تا سه قیراط حل کرده باشند نفع میکند با وجع معده و بطن بد و نسخه ادویه
صدایه گذشته **ایارج اندروماخس** جهة امراض بارده معده و بطن درد معده و پهلو و امراض بارده دماغ
و تشنج و مفاصل و صداع و صرع و ستبرگی اعضا و نفث الدم و درد [illegible] نافع قدر شربتش از یک درم تا چهار درم
در اورام صلب سکنجبین بنوشند و ضماد کنند و جهة ورم چشم با آب عنب الثعلب و جهة ورم مقعد با روغن گل سرخ
و جهة قروح سر انگشتان با صبر که ضماد کنند و در امراض دهن غرغره کنند و طریق [illegible] ترکیب این دستور
ایارجات دیگر است دارچینی سلیخه سیاه قصب الذریره عود بلسان فقاح اذخر قشور بلیلج [illegible] مقشر کوبیده
در دیگ سفالین کرده با آب باران شش رطل که هر رطل سیصد مثقال است بجوشانند تا نصف بماند پس صاف نموده
نگاه دارند و صبر سقوطری یک رطل را با آب باران در آفتاب بسایند بشویند و چندان در آفتاب بمانند که خشک
شود بعد از آن با آب ادویه سابق [illegible] صبر را در آفتاب بسایند تا مجموع آبها را جذب کند و در سائیدن خشک شود
پس بار دیگر او را با زعفران و مر و مصطکی هریک سه وقیه و در بعضی نسخ یک وقیه سائیده در ظرف شیشه نگاه دارند
ایارج اندروماخس بنسخه دیگر این سبیل در مختاره ذکر کرده است [illegible] افیتمون مقل صبر سقوطری
هریک سه درم حاشا غاریقون ساذج فراسیون جندبیدستر سلیخه فلفل سیاه زعفران دارچینی دارفلفل بسفایج [illegible]
جاوشیر سکبینج جندبیدستر فطراسالیون زراوند طویل از هریک چهار درم بصل الفار [illegible] غاریقون خربق
سیاه اشق اسقوردیون از هریک چهار درم و نیم و در بعضی نسخ دو درم و نیم حنظل پنج درم با عسل بسرشند و قدر
شربتش از یک مثقال تا چهار مثقال و یک نسخه ایارج اندروماخس که [illegible] جذام نافع انشاء الله تعالی

خواهد آمد **ایارج بقراط** نافع رطوبت معده و اوجاع رأس متولده از بخار فاسده و مفید بلغم و دفع نسیان ایارج
هوفقراطیس است که در ادویه صدر اعیه گذشته و یک نسخه ایارج بقراط در ملفوظ سوم ادویه امراض رأس تحریر یافته
ایارج بوسطوس که جهت اوجاع معده و طحال مفید است در ملفوظ دوم ادویه مذکور مسطور است **ایارج**
ثابت بن قره جهت درد معده و درد جگر و سپرز و درد شقیقه و سر و جلاء بصر مفید صبر کنند زعفران از هر یک
ده درم شحم حنظل بادیان پوست بلیله فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل عصاره افسنتین هر یک دو درم سقمونیا شش درم
کوفته و بیخته با انگبین سرشته کنند و در ظرف نظیف نگاه دارند و بعد از شش ماه بکار دارند و قوتش تا سه سال می ماند
ایارج جالینوس که اخلاط غلیظه لزجه را از معده و احشا فرود آرد و منافع معدیه دیگر هم دارد و نسخه آن
در ادویه صدر اعیه و یک نسخه آن در ملفوظ سوم گذشته **ایارج روفس** که هم اخلاط غلیظه بلغمی از معده و غیر آن
دور کند و نسخه در ملفوظ دوم ادویه امراض رأس مسطور شد **ایارج شیخ رئیس** در ملفوظ دوم **ایارج**
طمع انطاکی در ملفوظ سوم ادویه امراض رأس مذکور شده **ایارج فیقرا** که تنقیه طبقات معده کند و بر جمیع
بدن تجربه کرده و مشاهده آن بوده و با این ایارج گرد سینه و در حلق در آورد آن سخت قوی برقی است در ادویه صدر اعیه گذشته
دیگر ایارج فیقرا که معده را از خلط غلیظ پاک کند مصطکی زعفران هر یک یک درم فلفل سفید اسارون هر یک
یک درم و نیم قسط سنبل رومی کاشم هر یک دو درم افسنتین رومی افتیمون رازیانه هر یک سه درم تخم کرفس شش درم
صبر هشت درم بدستور ایارج سازند قدر شربت یک مثقال **دیگر** جهت ضعف معده و سوء هضم و اخراج بلغم و سودا و سستی
اندامها سنبل سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل جعده هر یکی دو درم شحم حنظل هشت درم با انگبین سرشته کنند و در ظرف انگبین
نگاه دارند شربتی دو مثقال با طبیخ کنند و افتیمون و شاهتره و هلیله سیاه و مویز **دیگر** منقی معده و سده
جگر و سپرز را بکشاید زعفران دو درم عصاره غافث افسنتین دارچینی فقاح اذخر بیخ اذخر جوز بوا
قسط فلفل مصطکی سلیخه اسارون عود بلسان حب بلسان سنبل الطیب لسان هر یک سه درم صبر سی درم و در نسخه
دیگر شصت درم بعسل سرشته کنند و بعد شش ماه استعمال نمایند **ایارج فیلاغوریس** معده را از کیموسات غلیظه
لزجه پاک کند و در ادویه ملفوظ دوم رأسی گذشته **ایارج کبیر** که منقی معده است در ادویه صدر اعیه تحریر
یافته **ایارج لوغاذیا** که مقوی معده و منقی آن از بلغمهای لزجه بود و در ملفوظ سوم ادویه رأس گذشته
ایارج مرکب یک نسخه آن از ایضاح در ادویه صدر اعیه گذشته و یک نسخه که از کفایة الطب است در ادویه
کبدیه خواهد آمد انشاء الله تعالی **ایارج هوفقراطیس** که آن نام بقراط است و یک ایارج آن بهمین نام
در کتب مرسوم شده در ادویه صدر اعیه گذشته ادویه معدیه هندیه **الفیه ایلیاکسیر** اشتها قوی آرد و طعام
هضم کند و قی و غلبه صفرا را دفع کند و سوزش معده و دل و سرفه دور کند و قوت کمال پدید آید در جهت

پلاس که تنها و چه باشد بمقدار شش گز بر زمین ایستاده و داشته باقی را ببُرد پس تنه را کاواک کند بعد از ان
آمله تر که پخته و رسیده باشد بهر قدر که میان تنه درخت بگنجد پر کند و چوبی دیگر از پلاس تراشیده دهن آنرا
محکم کند بعد از ان گل سرگین آمیخته از سر تا پای تنه مذکور لیپ کرده با چاک دشتی گرد او نهاده شش گز در شش گز انبار
کرده آتش دهد چون خود سرد شود آمله را بر آورده تخم جدا کرده بسایند و در دو چند روغن گاو اندازند بخته
زنا فی بر آتش بدارند و زود فرود آورده دو چند این جمله آمله و روغن شکر تری گرفته در شیری که دو چندان شکر تری باشد
جلاب ساخته در جلاب اندازند و مانند حلوا ساخته بدارند و هر روز دو و نیم درم بلکه زیاده تا شش ماشه با شیر باده گاو بخورند نهند
آنچه فواید در سایر است حاصل آید اگر در یک خانه نشسته بخورانند اسپ اقراسیو قوت و گرسنگی کمال افزاید و انواع
قوا بدر و نماید و جمله امراض بامر الله سبحانه دفع کند اسیر نسخه بالا باید ما که پوست بهار گل کنول کبود کنول سرخ ببول درخت
بزرگ بود سه پخته و ساهیه پاری چراینه گنگی بیخ درخت بر پوست درخت گوار گهوربت پابره گل کنول سفید برگ بیخ ببول
پوست کچنار بیخ درخت سنبل هر یک بیست و دو درم گل داوی شانزده پل مویز منقی سی و دو پل شهد مصفی دوازده
پل نبات دو و نیم سیر قند سیاه یک من آب چاه دو من و پنج سیر اینجا اکبری مراد است این جمله را یکجا کرده در خم اندازند
و پوست بیخ کنار دشتی هفت پل کوفته اندازد و مدت یکماه دفن کنند پس بر آورده بقطر ساختن برای بو خوش مثل
گزر و حجر هر یک ده درم اندر اختیار یک دو کنا دارند و بعد یکماه مقدار دو پل بعمل آرد **الهیت ملهبه** نام دوا نسخه
بیند است که اشتها آرد و بد هضمی و نفخ و پیچش شکم و جمیع علتهای شکم گوله و بواسیر را نافع است مبیک بدیان مجرد و بیخ دو جزو
جیپل سه جزو سونته چهار جزو اجواین پنج جزو چیترک شش جزو چبینه هفت جزو کوته یعنی قسط هشت جزو کوفته بیخته با جغرات یا
آب گرم یا شراب بخورند **کلمه دوم ادویه معدیه** در الفاظ بائیه است **بادهضرج** بر قوت معده و جگر و در هم
در اختلاط حس کند را نافع است ریاح غلیظ دفع کند و سده جگر و سپرز بکشاید مروارید ناسفته ده درم زرنباد درونج عقربی ازون
جدوار بهمن سفید قاقله عاقرقرحا فلفل دار فلفل سلیخه سعد مصطکی بزر البنج قسط تبتی جادوشیر زعفران هر یک شش درم حلیله هشت درم
بازنجوی هر یک دوازده درم عسل مصفی دو چند همه **بادهضرج** بنسخه دیگر نافع منافع مذکوره زرنباد بزر البنج
درونج قاقله اصفهانی فلفل اسود دار فلفل جدوار سلیخه سنبل قسط زنجبیل جادوشیر قند تخم بزر کلب اکلیل الملک بزر الا صمغ
تا نخواه تشمیر تخم کرفس سلیخه هر یک شش درم حب الغار مویز زرد زعفران سعد هر یک ده درم مروارید ناسفته صمغ عربی
هر یک دوازده درم حلیله پانزده درم انگکوشتی است بکوبند و در آنچه حل کرده نیست و شیر آب حل کنند و با عسل لیسوری از دو درم
تا دو مثقال بپخته **جوارش** کمونی قوت معده مقویه با دوای هر باید در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته جوارش
که احداث سوء مزاج معده را اصلاح آرد و دود معده دفع سازد و تجوید هضم و اشتهای طعام نماید در ملفوظ دوم
سموم امراض راس و در ادویه مفیده گذشت **بغرا** قدری خرمای است که از گندم خمیر کرده بقدر ...

ترتیب میدهند و با قلیه که از سرکه و دوشاب و ادویه حاره و گوشت ساخته باشند استعمال نمایند گرم مایل باعتدال
مشهی و مسکن تی صفراوی و التهاب و تشنگی مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال کرده داء اصحاب ریاضت و مولد خون صالح و بطی
الهضم و مولد ریاح مصلحش دارچینی است و مولف تذکره موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده و همین خاصه دارد آش نامیچه و آش
اکره که در صفاهان آش ترکی نامند **بندق** نام چیزی است که در و برو دارند مثل شیاف و نیز اطلاق بندقه بر وزنی
از اوزان میکنند و نیز گفته میشود چیزی که بزرگتر از حب باشد برسبیل تشبیه بندقه و جوهری در صحاح نوشته بندق گلوله را گویند
که انداخته میشود و کمان گلوله انداز واحد بندقه جمع بنادق **بنادق کندری** اسهال صعب معوی را نافع بود و مازوی
سبز یکدرم افیون چهار درم کندر کرمانج از هر یک پنج درم حب الاس ده درم کوفته بیخته بنادق سازند **کلمه سیوم**
ادویه معدیه در الفاظ تائیه سیت **تریاق اربعه** که بادها از معده دور کند در ملفوظ سیوم **تریاق**
افریدقس که مقوی معده بود مخلص بن از سیوم لیقی و اسهال در ملفوظ اول در ضمن تریاق فاروق **تریاق**
انفع که جهت درد معده مفید است **تریاق ثمانیه** که هم نفع اربعه است در ملفوظ سیوم **تریاق داود**
انطاکی که نافع ضعف معده حار و تب کاشی و بارد و بلغمی که حادث شده باشند در آن مشک و عنبر در ملفوظ دوم ادویه
امراض راس گذشته **تریاق ذرب** جهت ذرب و ضعف معده و بهوار تقیض شکم و تقویت اعضای رئیسه بیل
است ورق نقره یکدرم عود خام بزرالبنج هر یک سه درم مروارید ناسفته مرجان کهربا عقیق یشب عاج طباشیر طین ارمنی
کشنیز خشک بریان صندل سپید تخم بنج و قل سعد زیره کرمانی مصطکی گرد مازوی سبز گل ارمنی شادنه عدسی مغسول
صمغ عربی گل زرد کتیرا زرد تخم حب الاس هندی جسته عناب بریان کرده پوست بیرون پسته تخم زرشک هر یک سه درم تخم خرفه
بریان خشخاش سپید جسته انگور زرنبک هر یک پنج درم آب شیرین آب سیب ترش مورد با نسوی دو چند با تقتیه اسم ادویه
تریاق مقدره که بادهای معده پاک کند در ملفوظ سیوم **تریاق فاروق** که مقوی معده و دافع بستگی
های معده و احشا و نافع سکته و شهوت کلبی در ملفوظ اول ادویه امراض راس گذشته **تریاق مارطوس**
که دافع ضعف معده و ضعف آن از اخلاط ردیه است **تریاق ماغنیس** که هم منفعت است به تریاق تاینوس
این هر دو در ضمن تریاق فاروق مختصر یافته **تریاق معده** که صاحب عینی هی نقل از ثابت کرده و گفته صالح
است اوجاع معده حاره و بارده و اورام آن و تقویت معده و هضم آن میکند و تحسین لون و دفع نفخ نماید و جامع
النفع است بجمیع علل معده زنجبیل فلفل سفید فلفل سیاه دار فلفل فلفل موبه و ج ملح اسود نفطی انجدان کمون کرویا ارلیا
انیسون سوسنجان لسان ... خیربوا اقاقلقا ... مشک شیطرج مصطکی کندر ... درم سنبل قرنفل جوز بوا فلنجه ... که به
سلیخه گلسرخ خولنجان ... صندل سپید تخم سوسن آسمانگون ... زراوند ... قسط ... حب البلسان ...
سفید ... سیاه حب صنوبر حب الغار ... بزرالبنج ... تخم ...

بادام شیرین مقشر پسته مقشر فندق مقشر فستق شقاقل مقشر زردآلو هر واحد یک درم خردل وحب خردل شونیز نانخواه رازیانه حلبه
تخم شبت تخم سداب حرمل بزر البنج تخم کندر تخم بیاز تخم خشخاش تخم کشنیز تخم ترب تخم کرنب تخم کرفس تخم گندنا تخم جرجیر
تخم کتان تخم بلیون تخم بنجره تودری سفید تودری سرخ بهمن سفید بهمن سرخ اهلیلج هر واحد شش درم هلیله سیاه کابلی
هلیله سیاه هندی پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله دوقو النوی بزر انجشت کبابه دارچینی اسارون خشک بلادر پوست بیروج
هر واحد هفت درم اذخر شقاقل بصری لسان العصافیر نعناع مرزنجوش پوست ترنج بادرنجبویه فلنجمشک اکلیل الملک قرفه
سعد جوز گندم سنبل ... هر واحد ده درم نشاسته ده درم شکر پنجاه درم روغن گاو خالص بیست درم ...
... مقشر ... مصری هفتصد و پنجاه درم ... یکصد و هفت ...
... ازینها یکهزار و پانصد و هفت درم است ... الی ... سه رطل ...
در سه ... هفت بار تصفیه کنند ... برابر باشد ... کنند
... خشک جمع کنند بعد از آن ... چوب ... سازند و بر روغن گاو لت کنند با هفت
صد و پنجاه درم عسل معجون سازند بعد از شش ماه استعمال نمایند **ترياق المعده** مخترع صاحب تحفة المؤمنين
... جهت تقویت معده و جگر و اشتهای طعام و تشنج و فالج و نسیان و تقویت باه و دفع زهرها
و ... اشتها و ضعف بدن ... در اول سیوم گرم موافق مبرودین و قدر شربت از نیم درم
تا یک مثقال ... هر یک یک مثقال زعفران یک مثقال و نیم قسط تلخ سنبل الطیب بلیله مصطکی حب الغار زنجبیل
دارفلفل ... هر یک دو مثقال ... افیون هر یک سه مثقال زرنباد طویل فلفل سیاه تخم کرفس
انیسون نانخواه ... اسارون ... تخم بنجره هر یک چهار مثقال
عود هندی فلفل سفید هر یک ... مثقال با دو وزن ادویه عسل ... **کلمه چهارم** ادویه معدیه در الفاظ ثائیه است
ثادریطیوس ... از معده پاک کند ... اول ... ملفوظ آن گذشته
کلمه پنجم ادویه معدیه در الفاظ جیمیه است **جلاب** مناسب این باب ... گلاب ... بجوشانند
... پس از آتش بردارند ... زعفران سوده در آن حل کنند ... بقدر احتیاج پرورده ...
... **جلابی** ... تسکین عطش ... معده و دل مفید است در ملفوظ ...
جالینیش تحقیق این لفظ ... گذشته ... مفصل نگاشته میشود باید
دانست که ... عسل ... در اول گرم ...
معتدل ... در آخر دوم گرم و خشک ... حرارت ... زیاده ... مقتضای ترکیب ...
... صورت نوعیه ... کیفیات تابع مزاج است ... گرم

تر باشد و تر شکل از زیاده بر آنچه مقتضای مفردات آن دست باشد چنانچه متعجب نیست و وجه دوم آنکه اگرچه ورد در مرکب القوی نیست بلکه وقت
استعمال اول آثار جزو بارد آن بظهور می‌آید لیکن هرگاه ورد را با شکر تخمیر کنند و در آفتاب نهند زیاده تر از جزوای بارد او
که مبدا ظهور آثار برودت است تحلیل می‌یابد لاجرم اجزای حاره غالب میگردد و بعد از آنکه گلقند که تازه ساخته باشند قلیل الحرارة با
نسبت بدانچه بعید العهد بود و قوت گلنگبین شکری دو سال و قوت عسلی تا چهار سال باقیست و هر دو مقوی معده و دماغ مخصوص رطوبت
نحیف معده اگر بر ناهار بخورند و نیک مضغ نمایند و بعد از [illegible] مانع صعود بخارات بدماغ و عسلی وجهة مبرودین و فضول بارده اوفق
وجهة درد مفاصل و نقرس و فالج و لقوه و بثه سنگ گرده و مثانه و عسر البول با ربع اوقیه جهة تحلیل ریاح غلیظه و درد دیگر
هضم طعام نافع و چون با تربد و تخم کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر بنوشند جهة ازاله فالج و لقوه و استرخای زبان
و [illegible] مفاصل مجرب دانسته‌اند و شکری او جهة محرورین و یابس المزاج اوفق و با ورد مطبوخ و لسان الثور [illegible] گرم را مفید و هم
گلقند شکری جهة [illegible] نافع و صاحب شفاء الاسقام در تهذیب ذوق نوشته که اگر شکم بدرد [illegible] نرم شود
گلقند دهند تا قبض شود و شیخ در [illegible] فرموده که گلقند تازه بر فور دهند حتی نان خورش [illegible] نافع است چون
گلقند را با مثل آن اسطوخودوس و نصف آن [illegible] کرده [illegible] نمایند از ازاله [illegible] بخار و ضعف [illegible]
در اخلاط سوخته و سده و کبد مجرب دانسته‌اند و چون با تمر هندی [illegible] بجوشانند در ازاله سده و [illegible] مفید است و گلقند [illegible]
و صاف کنند با [illegible] شربت [illegible] شیخ گفته [illegible] مفید است و [illegible] که چون او را بسیار
بجوشانند قایم مقام [illegible] و قدر شربت [illegible] تا چهارده مثقال و از جوشش چهار مثقال است [illegible]
[illegible] گلقند [illegible] گلنگبین [illegible]
[illegible] صاحب شفاء الاسقام [illegible] الکبد [illegible] الاستسقاء [illegible] ترکیب

صفت گلنگبین آنست که گل سرخ را از اقماع و تخم پاک کرده در ظرف لطیف بدست بمالند تا خوب درهم شود
و با قند محروق بیامیزند که خوب آمیخته گردد و تا سه روز هر روز صبح و شام بهم زنند پس چهل روز در آفتاب گذارند و هرگاه
شکری کنند و آنگاه می‌آمیزند وزن شکر سه چند یا چهار چند گل باید که باشد و بعضی بعد از [illegible] روز تحریک [illegible] لازم [illegible]
و واجب است که ظرف را [illegible] نهند تا [illegible] گلنگبین عسلی چون صفت شکری است بعضی برگ گل را [illegible]
کف گرفته [illegible] بوزان مذکوره و در آفتاب نهند تا ایام مذکوره و بعضی چنان کنند که [illegible] برگ گل با هم چند او قند [illegible]
می‌آمیزند تا نیک [illegible] شود پس [illegible] عسل کف گرفته اضافه میکنند و [illegible] تا تمام آمیخته شود و بعضی زعفران [illegible]
[illegible] مضاف میسازند و در امراض بارده نافع تر است و آنگاه گل تازه نباشد برگ گل [illegible]
[illegible] پس در قند یا عسل آمیخته بطریق معلوم ترتیب دهند قریب النفع با اول باشد. **گلنگبین گل** [illegible]
جهة تقویت معده و دل و دماغ نافع است و ترتیب او [illegible] گذشت [illegible] هیچ چیز [illegible] معده [illegible]

بنا برین جمیع جوارشات را که درین مجموعه مرقوم شده یا خواهد شد اینجا می آرد و بر بند کورت [?] بموضع دیگر اشارت می نگارد جوارش
آمله یک نسخه آن که تالیف مولانا علاء الدین طبیب است مقوی معده و مشهی است و اسهال معده را منفعت دهد و معده را باز بحال صلاح
آرد و در ادویه قلبیه گذشته دیگر که تقویت معده کند املهٔ بیست درم را یک شبانه روز در شیر بخیسانند پس بشویند و با بسیار پزند
و مالیده صاف نمایند و با شکر سفید یکمن بقوام آرند و بر سنگ ریزند و لوزها سازند دیگر معده و دل و جگر را قوت دهد و اشتها
آرد و غذا هضم کند عنبر نیم مثقال عود و مصطکی هر یک سه درم املهٔ مقشر بیخته ده درم ابهل سماق هر یک ده درم قند سپید بقوام
جوارش ابو اهر که جهت اصلاح غذا بکار آید انشاء الله تعالی در مکتوب دوازدهم ادویه جالیه مذکور خواهد آمد جوارش
اترج نسخه آن که مقوی معده و مشهی طعام و ریاح است در ادویه قلبیه گذشته جوارش قشر اترج هم قرین همین نسخه مرقوم
گشته جوارش الد لبطولیس برودت معده و آروغ ترش و شهوت کلبیه و فواق امتلای بلغمی و شهوای کهن کلی را جهت
برودت معده و سده بهضم باشد او را کند فلفل زنجبیل سعد اب قوره هر یک بیست درم زیره مدبر سه کهم پانزده درم استار … عسل منزوع
از عود … بسرشند این نسخه منتا … بعض نسخ جوارش کمونی است که خواهد آمد انشاء الله تعالی جوارش سفرجل یک نسخه
آن که ریاح معده و قی را مفید است در مقوی سیوم ادویه امراض راس گذشته دیگر که بلغم خام از معده و امعا براند
و قی باز دارد و قولنج بگشاید و ریاح بواسیر و وجع خاصره و پشت را نفع رساند منقول از قادری دارچینی آمله منقی اسباب
مصطکی قرنفل جوز بوا هر یک دو درم فلفل زنجبیل هر یک چهار درم تربد موصوف سقمونیا هر یک هفت درم و نیم قند سپید
بیست درم کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی جهت هضم دو درم و برای اسهال شش درم خود این نسخه و اجزای این مطابق
قرابادین قلانسی است اما در اوزان تفاوت است چنانچه در قلانسی این وزن ها نگاشته زنجبیل دارچینی آمله قرنفل
بسباسه جوز بوا هر یک یک مثقال و نیم تربد سقمونیا هر یک شش مثقال فلفل قاقله هر یک شش مثقال و نیم شکر طبرزد نصف رطل
معجون سازند جوارش سفرجل چون مناسبت این جوارش با باه اقوی است نگاشتن آن در ادویه باهیه اولی
جوارش اسهال شکم رفتن را نیک بود منقول از کفایه لب انار دانه بریان کرده قرنفل مصطکی از
هر یک درمی … هشت درم کوفته و بیخته نگاه دارند و وقت حاجت سه درم با بیخته بکار برند و از چیزها که تشنگی فزاید پرهیز کنند
جوارش انار منقول و مستعمل صاحب جلالی بگیرند آب انار ترش و مجموع شانند که بربع رسد پس بستر قند را علیحده بقوام
آرند که قریب بانعقاد گردد پس فرود آورده از آب انار مقوم مذکور تصفیه نموده و بتدریج بهم آمیز نمایند تا تمام آب خورد و بعد از آن
بر سنگ ریزند و لوزها سازند تا محتاجان معجون بکار برند جوارش انار دان معده را تقویت کند و اشتها را قوی کند و شکم بند و مصطکی
… هر یکی پنج درم زیره کرمانی مدبر … صعتر خرنوب … سماق حب الاس … گشنیز خشک بریان کرده قرظ هر یک ده
درم انار دانه ترش بریان کرده سی درم همه را کوفته و بیخته با نبات سرشند و در ظرف زجاجی نهند جوارش
انار دین معمول … حکیم ارشد … منقول جهت تقویت معده و جگر محمود و … اشتهای

اشتهای مفقود عجیب است انار شیرین آب انار ترش قند سپید هر یک یک سیر آب نعناع سبز گلاب هر یک هشت درم سنبل الطیب مصطگی هر یک
دو درم الایچی کلان پوست ترنج هر یک چهار ماشه پوست بیرون پسته یک درم الایچی خورد شش ماشه **جوارش انارین**
قابض نسخه معمول از استاد مرحوم مذکور مشتمل قند سپید پاو سیر آب لیموی تازه دو درم شربت حب الآس هفت درم آب انار ترش
هفت درم شربت لیمو [illegible] زرشک [illegible] ماهی [illegible] هر یک چهار درم گلاب دو درم مصطگی دانه الایچی [illegible] هر یک ماشه [illegible]
زرد و [illegible] [illegible] هر یک [illegible] معجون سازند باید دانست که سیر دوازده درم [illegible] جوارش بوزن عالمگیری
معتبر است **جوارش امیرباریس** یعنی زرشک مقوی معده و جگر [illegible] و مسکن حرارت معده و جگر و مانع [illegible]
دافع صفرا و تشنگی [illegible] زرشک تازه و اگر تازه نباشد خشک [illegible] کنند
و قند [illegible] جوارش [illegible] سازند **دیگر** ضعف معده و [illegible] اسهال را نافع است [illegible]
دو درم [illegible] مصطگی هر یک [illegible] درم تخم خرفه [illegible] زرشک سماق منقی از حب الآس [illegible] زنجبیل تخم [illegible]
هر یک [illegible] درم [illegible] قند [illegible] آب [illegible] شربتی [illegible] **جوارش انجدان** [illegible]
گوید باد را از معده و [illegible] تحلیل [illegible] از [illegible] اسارون [illegible] انجدان رومی هر یک
هشت درم فلفل تخم کرفس هر یک دوازده درم [illegible] **دیگر** [illegible] را نافع باشد [illegible]
و باد را دفع کند مصطگی انیسون رومی [illegible] نانخواه تخم کرفس هر یک دو درم فلفل دارفلفل هر یک [illegible] زنجبیل هر یک
شش درم انجدان پانزده درم سنبل [illegible] شربتی دو درم **دیگر** باد را [illegible] انجدان [illegible] چهار درم تخم کرفس [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم فلفل تخم کرفس هر یک دوازده درم انجدان سپید [illegible] درم [illegible] عسل [illegible] **دیگر**
برودت معده و [illegible] جگر و [illegible] استسقا را نافع است قرنفل [illegible] سنبل دو درم فلفل دارفلفل هر یک چهار درم [illegible]
زیره کرمانی قاقله صغار قاقله کبار انیسون تخم کرفس نانخواه [illegible] پوست بلیله زنجبیل هر یک [illegible] تخم
[illegible] هر یک هشت درم انجدان [illegible] ده درم [illegible] درم [illegible] معجون سازند شربتی دو درم [illegible]
انیسون مصطگی سنبل الطیب **جوارش بارد** اسهال را [illegible] [illegible] [illegible] درم [illegible]
[illegible] زنجبیل قرنفل هر یک چهار درم [illegible] زعفران نیلوفر هر یک پنج درم گل سرخ حب الآس هر یک [illegible] تخم حماض
[illegible] درم سماق هشت درم زرشک [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] پانزده درم [illegible]
[illegible] **جوارش برشن** [illegible] معده را [illegible] [illegible] [illegible] زنجبیل
پنج درم پوست بلیله زرد بلیله سیاه پوست بلیله کابلی [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] قند [illegible] **جوارش**
بزور مقوی معده و هاضم [illegible] [illegible] تخم کرفس نانخواه هر یک دو درم مصطگی خولنجان [illegible] قرنفل هر یک [illegible] درم
[illegible] درم [illegible] [illegible] سنبل [illegible] معجون سازند قند [illegible] درم **دیگر** زنجبیل دارفلفل

هر یک دو دانگ و فلفل قاقله خرد و هر یکی نیم درم کرویا انیسون زیره کرمانی قاقله بزرگ نانخواه تخم کرفس هر یکی دو درم شکر
سپید سه وقیه با عسل سرشند و شربت سه درم بکار دارند **جوارش سباسه** جهت سردی معده و بدی هضم و بادهای غلیظه
نافع و بواسیر را مفید بسباسه و فلفل و پلپل دراز زنجبیل دارفلفل دارچینی اسارون شامی هر یک یکدرم قشر سنبل یکدرم و نیم فلفل
دو درم قاقله کبار پنجدرم قند سپید بیست درم کوفته و بیخته با عسل سرشند شربتی یکمثقال **جوارش بلادر** که صاحب
معده سرد را سود دارد و در ملفوظ درم ادویه او همچو اسپس گذشته **جوارش پودینه** جالینوس گوید که
معده سرد را سود دارد و بگوارش طعام را که از سردی بود ببرد تخم کرفس خاصه هر یکی دو درم سیساليوس درم و نیم زنجبیل
سه درم پودینه جوهی پودینه دشتی هر یکی شش درم کاشم شش درم و نیم فلفل چهار درم با عسل سرشند
جوارش تخم مویز و این را بعربی جوارش حب الزبیب گویند نشاه او گوید شکم ببندد مصطکی گلنار هر یکی پنجدرم
حب الآس سماق هر یکی ده درم تخم مویز منقی صمغ عربی هر یکی بیست درم سنبل سرشند **جوارش تربد** محمد ذکریا گوید که او
معده را نیک منفعت کند تربد سفید میان تهی دو درم زنجبیل پنجدرم هر دو را کوفته و بیخته اندر بیست درم جلاب کنند و بکار دارند
همچنین است در کفایة الطب و در قرابادین بوزن اینکه نوشته زنجبیل پنجدرم تربد موصوف ده درم قند سپید پانزده درم و بعضی
مصطکی پنجدرم درین اضافه کنند و قند هم چند جمله یعنی بیست درم و در صفوت سمی میکرد و به دار الفرید و حمیات بلغمی را
نیز نفع دهد **جوارش تربد** نسخه دیگر معده را قوة دهد تا قبول ... نماید و طبع را نرم کند و سفرجل تر را سفید
پوست ... مصطکی سیزده درم تربد موصوف بیست درم عناب ... نیم استانه ... از دانه پاک کرده بکرطل شربتی جهت ...
سه درم برای تنقیه رابع دو درم تا دوازده درم **نوع دیگر** معده گرم را نافع بود و شکم براند سقمونیا یکدرم ... زعفران
گل سرخ هر یک یکدرم و نیم تربد موصوف ده درم قند سفید مقوم شانزده درم شربتی دو مثقال **دیگر** که معده را قوت
دهد و اسهال کند محموده مشوی دو درم عود هندی سه درم **مصطکی** چهار درم تربد موصوف ده درم زنجبیل بیست درم شربتی
پنجدرم **جوارش سفرجل ملا شه** ... معده را سود دارد و قولنج را که از باد و بلغم بود و بگشاید خیر بوا ... هندی
فلفل دارفلفل زنجبیل سنبل کابلی ... مصطکی هر یک یک استار تربد سفید ده استار شکر سپید نیم من عسل مصفی بوزن همه
ادویه ... **جوارش لفاجی** جوارش سیب است
... گذشته **جوارش تمر هندی** از عمل عطار کوهین جهة تقویت معده و
... تمر هندی از ریشه و دانه پاک کرده ... و در گل خمیر کرده انار دانه
شامی ... پاک کرده خوب ...
... بقوام ... دواهای مذکوره در آن
... کرده ... آب لیمو ... مستقیم ... جهت بخورده

خورده موجود نباشد آب انار ترش عوض وی کنند و در آخر برگ پودینه برگ ریحان سعتری حماحم بقدر حاجت مضاف کنند
و نیز دیگ فرود آورده از آتش فلفل زنجبیل قرفه سیل قرنفل کبابه که نوعی از کبابه است جوز بوا عود قاقلی بقدری که طعم
نیک کند کوفته و بیخته بیفزایند و قدری گلاب که اندکی مشک در وی حل کرده باشند فتق داده شیره و آمیزند و در ظروف پاکیزه
که او را بعود و بخور کرده باشند و بمشک مسوح ساخته نگاه دارند و استعمال نمایند و این دوا باید که در دیگ سنگین پخته شود و
جوارشن قمری چون این جوارشن خصوصیت بقولنج و امراض معا دارد اگرچه بعضی نسخ آن برای وجع معده
هم مفید است لیکن جمیع نسخ این انشاء الله تعالی آنجا بکجا خواهد آمد **جوارشن جالینوس** و نافع معده
و هاضم طعام و دافع نفخ و مقوی معده و امعا و جگر بود و سیاهی موی نگاه دارد و سپید را از سپیدی مانع کرده و گرده را گرم کند و سرد طبعی و صداع
رطوبی ضعیف و حدیث را سودمند باشد و ترشی چشم را [illegible] و خلط خام که در مفاصل بود دفع کند و ثقل باه را زیاده کند
و آواز را قوی گرداند و زن و مرد را فربه کند و بوی دهان خوش کند و ریاح و بواسیر را نیکو بود و رنگ را صاف کند
و قولنج بلغمی را نیک باشد و جهت جنون و قوبا و نقرس و عرق و درد گلو و کثرت بول شب را مفید است و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و بهر یک [illegible] و دیگر فواید بسیار دارد مداومت کند از جمیع امراض ایمن باشد [illegible] و با میل [illegible] مفید است و [illegible]
تریاقیست که عدیل ندارد و مقدار [illegible] سنبل الطیب قرنفل قاقله سلیخه دارچینی خولنجان زنجبیل زعفران فلفل سفید
دار فلفل قسط بحری [illegible] حب الاس [illegible] قصب الذریره [illegible] مصطکی پنج جزو شکر [illegible] بقدر همه بعسل
دو چند معجون سازند و بعد شش ماه [illegible] شربتی دو مثقال تا سه مثقال پیش از طعام
و بعد از طعام بیک ساعت توان خورد و در بعضی نسخ حنظل تا [illegible] مثقال اضافه کرده اند و در بعضی نسخ بجای قرنفل قرفه است
و شکر نیست و قدر شربت در بعضی نسخ یک مثقال است **جوارشن جلالی** تالیف جلال الدین طبیب معده را قوی
گرداند و اشتهای طعام آورد و [illegible] گرده و [illegible] و جماعت را قوت دهد و مشک [illegible] انیسون تخم کرفس
هر یک یک مثقال [illegible] نیم فلفل دو مثقال زیره کرمانی [illegible] بودینه خشک عود هندی هر یکی چهار مثقال
سنبل الطیب قرفه قرنفل دارچینی قاقله هر یکی ده مثقال [illegible] همه کوفته و بیخته بعسل [illegible] شربتی
یک مثقال تا دو مثقال **جوارشن حب الاس** [illegible] اسهال [illegible] نافع بود [illegible] دارد
ساذج هندی [illegible] هر یک چهار درم جوزبوا تخم کرفس نانخواه هر یک [illegible] درم مصطکی [illegible] انیسون زیره کرمانی
سنبل الطیب سلیخه قاقله [illegible] هر یک شش درم فلفل دار فلفل زنجبیل هر یک دو درم [illegible] سیاه پوست هلیله [illegible]
هر یک بیست درم حب الاس [illegible] مثقال کوفته و بیخته بعسل [illegible] شربتی یک درم **جوارشن حب الخضرا** ابوجریج
گوید که [illegible] معده [illegible] طعام [illegible] قرنفل [illegible] پوست هلیله کابلی [illegible]
زنجبیل فلفل [illegible] کابلی ساذج هندی هر یکی دو درم حب الخضرا [illegible] هر یکی دوازده مثقال شکر طبرزد نیم

ربطل بعسل بسرشند او دبرشته و اندکی روغن گاوی بیامیزند و نگهدارند شربتی دو درم با دوغ تازه بکار دارند جوارشش
خبث الحدید بعینه مجربست ان شاء الله تعالی در ادویه فایده خواهد آمد جوارشش خرنوب معده و
امعاء را قوت دهد و اسهال را باز دارد دو خرنوب نبطی که آنرا جنجاک گویند بلوط کشنار دانه انگور که از سرکه مستخرج باشد
انار دانه که چون سرکه برشته کرده باشد هر یکی جزوی حب الاس دو جزو کوفته و بیخته برب به بسرشند دیگر مقوی معده نافع اسهال
صفراوی دو جزو نیم خرنوب نبطی از حب زیره کرمانی مدبر که در نقل سماق حب الاس پست کنار بلوط کشنیز بریان کرده
مصطکی هریکی نیم درم کوفته و بیخته بعسل مصفی بسرشند دیگر شاه پور گوید که از شکم رفتن را سود دارد بلیله شاه بلوط
هر یک جزوی دانه مورد پوست کنار هر یکی جزوی نیم جنجاک نبطی بیدانه دو جزو کوفته و بیخته بشربتی یا رب به بسرشند جوارشش
خرائی نسخه جلالی مناسب مرض مثانه است ان شاء الله تعالی آنجا خواهد آمد جوارشش خسروی که تقویت
هضم کند و ناشف رطوبت معده بود و در ملفوظ سیوم ادویه امراض سر گذشته جوارشش خوزی بضم خا نام
بلاد خوزستان است ظاهرا مولف اول این جوارشش از خوزستان بود و نسخ این متعدد است نسخه قرابادین شفائی اینست
که طعام را هضم کند و اسهال باز دارد و … که از … باشد و مستسقی بود نافع باشد و ادرار بول کند بسباسه دارچینی
هر یک سه درم قاقله کبار قرنفل انیسون اکلیل الملک شیطرج هندی نارمشک هر یک چهار درم ریوند چینی زراوند مدحرج
اشنه هر یک پنج درم قسط قرفه سنبل الطیب حب بلسان بلیلج هر یک دو درم هلیله سیاه پوست هلیله کابلی بروغن زیت بریان
کرده هر یک بیست درم جوزبوا پنج عدد بلیله ده عدد حب الاس برابر همه ادویه نبات دو وزن ادویه در گلاب بگدازند
بقوام آورده ادویه کوفته و بیخته بسرشند بعد دو ماه بعمل آرد و این نسخه اگر چه از قرابادین شیخ منقول است اما در
قرابادین شیخ در هیچ … است و بیست درم هلیله کابلی مرقوم و بجای زراوند مدحرج زراوند طویل مسطور
و وزن هلیله سیاه و بلیله کابلی هر یک دو دانگ … و اسارون … ربع درم است و گلاب هم در نسخه شیخ
مذکور است غالب که این از تصرفات متاخرین باشد و این نسخه جوارشش خوزی از ذخیره … مطابق قرابادین
شیخ یافته الا هیچ … در این نسخه نیست و بجای آن … درم در هیچ … است دیگر از قرابادین شیخ جهت ضعف
و برودت معده و جگر اهل بی هضمی و استطلاق … نشسته هر یک دو درم بسباسه هلیله کابلی هر یک شش درم
قاقله قرنفل انیسون اکلیل الملک شیطرج هندی نارمشک هر یک چهار درم قصب الذریره فلفل دارفلفل هر یک
پنج درم قسط قرفه سنبل الطیب حب بلسان بلیلج هر یک ده درم هلیله سیاه ده درم اسارون زنجبیل هر یک ده درم حب الاس
نیم … جندبیدستر … جوزبوا پنج عدد بلیله … انگوری ده عدد کوفته و بیخته با عسل قند … چون بسازند در کتاب کفایه
استاد احمد شیخ بجای هلیله کابلی پوست هلیله آورده و بیست درم در این جواب می نماید دیگر جهت ضعف … معده
تا نخواهد سنبل فارسی هر یک سه درم … بریان … هلیله سیاه در روغن بریان کرده خبث الحدید مدبر هر یک ده درم

ده درم کوفته و بیخته بعسل سرشته دیگر که معین عملدارد خون بند بلیله گلنار کزمازج کندر زنجبیل هریک ده درم عجم الزبیب
بیست درم حب الآس پنجاه درم بعسل سرشته شربتی سه درم دیگر که مقوی قوتهای معده و مانع اسهال معدی اگرچه
دموی باشد و نافع باشد برای ذرب و عجیب النفع است سماق سه اوقیه و نیم قسط نفل قاقله انیسون بریان تخم کرفس
بریان اشنه هریک دو اوقیه سنبل الطیب بلیله کابلی بلیله آمله هریک سه اوقیه سلیخه چهار اوقیه جوز بوا با پوست نیم رطل حب الآس
یک سلیخه و نیم همه دواها را در شراب ریحانی یک جوش دهند پس پاک کنند و همین قسم یک جوش در آب سیب داده پاک کنند
و بر مقلی گرم خشک کنند و بکوبند و بیبیزند بعسل سرشته شربتی سه درم تا شش مثقال الشربت سقف جل نوشته اند دیگر منقول
از ابن زکریا جهة تقویت معده و رطوبت معده و ملایمت و تقویت جگر و امعاء و اسهال مزمن و زلق الامعاء و موافق از جهة اطفال
و بغایت نافع است کندر زنجبیل مصطکی سعد سنبل هریک چند درم خرنوب نبطی گلنار کزمازج هریک ده درم دانه مویز کبار سه کم
مستخرج بود و بریان کرده و چون سرمه باریک ساخته سی درم حب الآس شصت درم قند سفید متقوم با عسل دو وزن
ادویه شربتی از سه درم تا چهار درم **جوارش خولنجان** جهة هضم طعام و طرد ریاح و خوشبو کردن معده و سرد
تخم کرفس انیسون زیره کرمانی یا قطالیسفر هریک یکدرم خولنجان قرنفل فلفل سعد هریک دو درم هیل دارچینی زارشک
هریک سه درم دار فلفل شش درم زنجبیل هشت درم فانید و شکر سفید ادویه شربتی دو درم **جوارش
دارچینی** ضعف معده و جگر و درد را سود دارد و سستی مثانه را زایل کند و اخلاط غلیظه را دفع کند و بادها را
بشکند هضم طعام کند هریک دو درم مصطکی انیسون تخم بادیان سلیخه هریک سه درم قرنفل فلفل سیاه سنبل الطیب اسارون لسان
شامی هریک چند درم دارچینی عود هندی ازرس خشک هریک شش درم نعناع هشت درم زنجبیل یک اوقیه کوفته و بیخته
بعسل سرشته و حاجی جلال الدین نوشته که من صواب آن میبینم که بجای قسط قرفه کبابه کنند و سه درم
خولنجان زیاده **جوارش زرعونی** که معده را قوت دهد و بادها بشکند و یک نسخه آن در ادویه قمیه گذشته
نسخه دیگر انشاء الله تعالی در ادویه آلات تناسل خواهد آمد **جوارش زنجبیل** نافع ضعف معده
و هضم طعام و دفع بیضه و مقوی معده و مطرد ریاح و حابس بطن جوز بوا یک عدد و زعفران یکدرم قسط نفل دارچینی
هریک چند درم صمغ عربی هریک ده درم زنجبیل بیست درم نشاسته چهل درم شکر طبرزد یک رطل
جوارش زیره که عبارت از کمونی است انشاء الله تعالی در ادویه کافیه خواهد آمد و یک نسخه آن که در قسم
نسخ کمونی هاست در ادویه قمیه گذشته **جوارش سداب** محمد زکریا گوید سرد معده را و بیخ که از بلغم بود دفع
کند و بادها را از احشا تحلیل کند سداب خشک بوره دار فلفل زنجبیل هریک یک جزو کوفته و بیخته با انگبین سرشته دو درم
بکار برند **جوارش سفرجلی** یوحنا گوید بادهای غلیظ از معده و روده تحلیل کند و طعام را هضم نماید و نشاسته در
زنجبیل بسباسه فوج زرد هریک سه درم تخم کرفس بادیان انیسون هریک چهار درم سعتر نانخواه پودنه بستانی زیره کرمانی

سنبل رومی تمام هریک پنج درم شکر طبرزد پنجاه درم کوفته و بیخته چندانکه بعسل بسرشند و دو درم یا سه درم بکار برند

جوارشن سفرجل جهت تقویت معده و جگر کسی را که اشتها رفته باشد و طعام هضم نشود و سود مند بود به کلان زمخت از پوست و تخم پاک کنند و بکوبند و آب او بگیرند بقدر دو قسط رومی و عسل منزوع الرغوه هم چندان و خل خمر یک قسط و نیم با آن بیامیزند و بآتش نرم بپزند و کف بردارند پس بگیرند زنجبیل سه وقیه فلفل سفید دو وقیه کوفته در آن آمیزند و بقوام آرند بنوعی که بعض توان کرد و باید که اکثر پیش از غذا بدو ساعت یا سه ساعت بخورند و اگر بعد طعام خورند هم ضرری ندارد و هر گاه در معده گرمی یا صفرا باشد فلفل و زنجبیل مطروح سازند و هر گاه مزاج معده متوسطه بود و از اجتماع صفرا و بلغم بری باشد فلفل یکوقیه زنجبیل یکوقیه و نیم کنند و هر گاه معده بلغمی باشد فلفل چهار وقیه کنند و زنجبیل شش وقیه **دیگر** اشتها آرد و معده را قوت دهد عصاره به و عسل هر یک سه رطل سرکه بسیار تیز دو رطل جمله را بر آتش آهسته بپزند و کف بردارند [illegible] زنجبیل پنج درم فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل عود خام هر یک سه درم دار چینی دو درم کوفته و بیخته با آن مضاف کنند و بقوام آرند شربتی یک ملعقه پیش از طعام بدو ساعت **دیگر** به پاک کرده شش رطل با شش آب بپزند تا مهرا شود و در ظرف سنگین بکوبند و [illegible] آن بگیرند پس آن آب را بآتش نرم بپزند و بچوبی میجنبانند تا بحدی که ملصق بچوب نگردد پس کرفس جبلی یک وقیه فلفل انیسون هر یک سه وقیه کوفته با آن بیامیزند و بعضی نیم وقیه مصطکی یکوقیه زنجبیل همراه آن کنند و هر گاه بقوام آید بر برگهای درخت نار نهند بر هر برگی بقدر سه درم بگذارند و به برگ دیگر بپوشند و بالای یکدیگر بنهند **دیگر** مقوی معده و هاضمه و محلل قوی و دافع امراض مثانه و گرده به پاک کرده سه رطل در سه قسط شراب کهنه بپزند تا مهرا شود و سرد کنند و بکوبند و سه رطل عسل با سه آن ریزند و یک وقیه دو قو کوفته بیامیزند و بقوام آرند

جوارشن سفرجل مجرب فوق منقول از [illegible] قطعهای به پاک کرده هشت رطل در هشت قسط شراب طبخ معتدل دهند تا مهرا شود و آنگاه با هشت رطل عسل منزوع الرغوه طبخ دیگر دهند تا بقوام آید و بگیرند قرنفل یکوقیه و نیم کرفس جبلی پنج وقیه فلفل هشت وقیه و باریک ساخته بر قطعهای به پاشند و نگاه دارند

جوارشن سفرجلی مسهل تقویه معده کند و اشتها آورد و بوی دهان خوش کند و قولنج بگشاید سفرجل صفهانی یا بلخی مقشر منقی از حب یک رطل قطعها بریده در ثلث چندانکه بپوشاند بآتش نرم بجوشانند تا مهرا شود پس بکوبند و از غربال بگذرانند و دو رطل شکر اضافه کرده بجوشانند تا بقوام آید پس این اجزا کوفته و بیخته داخل نمایند زنجبیل دار فلفل دار چینی هر یک دو درم سنبل قاقله کبار زعفران هر یک سه درم سقمونیا ده درم تربد سفید مجوف سی درم شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال **دیگر** اسحاق گوید معده را قوی کند و آرزوی طعام آرد و شکم نرم کند و قولنج بگشاید به رسیده ترش و شیرین را پوست و دانه دور کرده و بنیه ازند و یک رطل بکار [illegible] کنند و در دیگ بنهند و می پخته چندان بروی ریزند که بپوشد و بآتش نرم بپزند چندانکه مهرا شود و آنگه فرو گیرند و به از وی بیرون آرند و هاون

وبهاون بکوبند وبیالایند و دو رطل انگبین در حل کرده دوباره باتش نرم بپزند تا غلیظ شود پس زنجبیل دارفلفل هریک
دو درم بلیله قاقله بزرگ زعفران هریکی سه درم مصطکی پنجدرم سقمونیا ده درم تربد سی درم همه را کوفته بیخته دران کنند
وبکفچه حرکت دهند تا غلیظ گردد پس بر طبق پهن کنند وبکارد ببرند چنانچه هر پاره چهار درم باشد وبسایه خشک کنند
و وقت حاجت یکپاره بخورند دیگر که همین عمل کند و در قولنج هرگاه غثیان شدید باشد و مریض هرچه نوشد قی کند
استعمال کنند سود دهد آب به ترش عسل هر دو برابر بپزند تا غلیظ شود پس سقمونیا مصطکی قرنفل سک زنجبیل فلفل دار
فلفل جوزبوا هریک ده درم تربد سفید سی درم کوفته وبیخته در قوام مذکور که در چند اجزا باشد سرشند از یکدرم تا دو نیم
درم بدهند دیگر که همین عمل دارد قند سفید عسل هریک پنجاه درم آب به آب سیب هریک چهل درم بپزند تا قریب
بانعقاد رسد پس سقمونیا دو درم مصطکی عود دارچینی هریک چهار درم تربد پانزده درم کوفته وبیخته بیامیزند
شربتی چهار مثقال دیگر عسل یمن سفرجل از قشر وحب پاک کرده نیم من سفرجل را در سرکه یا در شراب بپزند
تا که مهرا شود پس بردارند و در حصیر لطیف نهند تا که رایحه سرکه زایل گردد آن در هاون چوبی بکوبند که یکسان گردد
پس عسل را بجوش دهند و کف بردارند وبا به مدقوق بیامیزند و این ادویه مدقوقه داخل کنند زنجبیل دارچینی
دارفلفل هریک دو درم قاقلتین زعفران هریک سه درم مصطکی پنجدرم سقمونیا ده درم تربد سی درم شربتی چهار
مثقال دیگر آب به آب بودینه هریک چهلدرم عسل پنجاه درم همه را بپزند تا قریب بانعقاد آید پس محموده دو درم
مصطکی عود دارچینی هریک چهار درم تربد سپید محکوک پانزده درم کوبیده بیامیزند شربتی چهار مثقال دیگر بجزن نورا
در خمیر بیخته و بریان کنند وبگیرند گوشت آن چهار درم سقمونیا یکدرم فلفل زنجبیل هریک دو دانگ کوفته بعسل منزوع
ازرغوه سرشند شربتی یکدرم دیگر منقی معده و مفید به نقرس در حالتی که مریض ضعیف باشد به بهی بیخته و
بگیرند دار تخم پاک کنند در یک وقیه سقمونیا بجای تخم کنند و سر به کلاه آن بگیرند و در خمیر کنند و در تنور معتدل بریان
کنند و برآورده سرد کنند پس خمیر جدا کرده در هاون سنگین بکوبند وبا عسل مصفی سرشند شربتی ا مقدار که در یک
یکدانگ تا دو دانگ محموده باشد بکار برند دیگر بگیرند گوشت سفرجلی مشوی در عجین سه وقیه روغن جهت
مصطکی روغن سفرجل هریک هشت درهمی زعفران افسنتین هریک یکدرم و نیم شراب ریحانی معجون سازند
جوارش سفرجلی مسهل تابستانی موافق امزجه حاره و در فصل گرما توان داد ازین جهت
این را محمد ذکریا سفرجلی صیفی نام نهاده سقمونیا گلسرخ طباشیر هریک دو درم تخم خیارتخم کدو هریک پنجدرم تربد
ده درم کوفته وبیخته با آب به ترش که با ترنجبین قوام گرفته باشند سرشند و این جمله ده شربت است اگر
اراده اسهال قوی باشد **جوارش سفرجلی مسهل معمول** که همیشه در عمل والد شریف بوده
و این بخفیف نیز در امزجه حاره و بارده حتی در حمی ابسم بیامیزند و در اسهال نیکو نموده دو درم چینی زنجبیل دار فلفل

زعفران هر یک دو درم ترنجبین سفید مجوف خراشیده یا کثیرا عالمگیری عرق نعناع قطعات به پاک کرده هر یک نیم سیر شکر سفید
قطعات به را در عرق نعناع عرق که عبارت از سرکه و قدری برگ نعناع است که آنرا مقطر کرده عرق گیرند بریزند که جدا
شود پس بکوبند و با عسل مقوم سرشته سرشند و هیچ کنند که یکسان شود پستر دواهای دیگر سوای زعفران کوفته و بیخته بیامیزند
زعفران را در گلاب حل کرده کم کم اندازند و لت کنند و معجون سازند قدر خوراک دو توله است هر گاه موسم به تازهٔ آن …
بهی و به ساخته بعمل می آید **جوارش سفرجلی ممسک** شکم ببندد و معده را قوت دهد و …
آورد و قی را باز دارد و رنگ را نیکو کند به اصفهانی از پوست و دانه پاک کرده نیم من در سرکه قدری که بپوشد بجوشانند
تا مهرا شود پس بکوبند و نیم من عسل بر آن ریزند و بجوشانند تا بقوام آید و فرود آورند و این اجزا را کوفته و بیخته …
زنجبیل فلفل دارفلفل هر یک چهار درم زعفران دو درم تخم کرفس نانخواه هر یک یک درم **دیگر** … معده و قی …
و اسهال را سود دارد و بادهای غلیظ و قراقر و ناگواریدن طعام را نیکو و خوشبو پاک کرده …
شلغ کهنه یک شبانروز ترکنند پس در دیگ سنگین باتش نرم بجوشانند تا پخته شود و شراب جذب گردد پس … بکوبند
و با عسل کف گرفته بمثل بقوام آرند پس این دواها کوفته و بیخته بیامیزند مصطگی … درم دارچینی زعفران هر یک یک درم قاقله …
قرنفل هر یک دو درم فلفل دارفلفل خرنوب هر یک چهار درم زنجبیل شش درم در بعضی نسخها … نیم …
شربتی تمام چهار مثقال **جوارش سفرجلی ممسک** معمول والد ماجد … قرابادین … عسل …
نعناع نیم سیر زنجبیل دو توله قرنفل عود قماری دارچینی دارفلفل فلفل سفید هر یک یک توله … هر یک …
جوارش سک که نقل صاحب قرابادین نافع است نسخه سوم سفرجلی مسهل است که مرقوم شده و صاحب قرابادین …
جوارش سک نوشته بنا بر تنبیه اینجا نگاشته **جوارش سماق** اسهال صفراوی باز دارد و … را قوت …
صمغ عربی انار دانه هر یک پنج درم حب الآس ده درم سماق بیست درم خرنوب شامی … درم کوفته و بیخته با …
شربتی شش درم گاهی به سبب مزاج بطریق سفوف بعمل می آرند و در بعضی نسخ انار دانه دو درم و در بعضی انار دانه
ترش انار دانه شیرین هر یک سی درم بنظر آمده اما اعتماد بر نسخه شفائی است که اول نگاشته **جوارش سماق**
نسخه دیگر سماق سی درم سویق شعیر سویق نبق سویق تفاح کعک بغدادی خرنوب شامی هر یک ده درم …
بسرشند شربتی پنج درم **جوارش** … معده را قوت دهد و شهوت … ماده را دفع کند و …
کند و … طعام آورد … تخم کرفس … نانخواه هر یک دو درم … زنجبیل فلفل دارفلفل …
هر یک … درم … مقشر ده درم شکر طبرزد دو مثقال کوفته بیخته بگلاب قوام گرفته بسرشند شربتی یک مثقال **جوارش**
… موافق نسخه … دارچینی دو درم قاقله … هر یک … درم فلفل دارفلفل هر یک پنج درم … کمون کرمانی
زنجبیل هر یک دو درم شکر طبرزد دو … هر یک … درم **جوارش سوسن** ضعف معده و جگر را سود …

بود و ریاح غلیظ دفع کند و استدار استسقا را نافع باشد تخم رازیانه نانخواه تخم کرفس هر یک چهار وقیه فلفل سیاه ده وقیه [illegible]
استسقا [illegible] رطل الجدان سیاه یک رطل کوفته و بیخته با سه چندان عسل منزوع الرغوه سرشته جوارش سیب [illegible]
معده کند [illegible] قلبیه گذشته دیگر جالینوس گوید که او مستی معده را که از سردی بود سود دارد و طعام را گوارد سیب شیرین
و ترش سپید پاک کرده یک رطل در می پخته یکشبانروز ترکنند و با آتش نرم بجوشانند چندانکه [illegible] پس فرو دارند [illegible]
سرد شود [illegible] و همچندان انگبین در وی کنند و دیگر بار با آتش نرم بجوشانند تا بقوام آید پس عود [illegible] زنجبیل قرنفل [illegible]
زعفران هر یک نیم درم مشک قیراطی کوفته و بیخته با آن بیامیزند شربتی یک مثقال دیگر مشتمل فواید [illegible] سیب شیرین [illegible]
[illegible] یک رطل از پوست و تخم پاک کنند و در [illegible] شبانروز [illegible] پس بجوشانند تا که پخته شود و بعد
آن [illegible] و عسل آنقدر که مطلوب باشد بران [illegible] سازند [illegible] تا که قریب انعقاد رسد پس مشک [illegible] آنگاه عود و دارچینی
هر یک ربع مثقال زعفران نیم درم زنجبیل قاقله [illegible] مشک هر یک نیم مثقال باریک ساخته بیامیزند و حرکت دهند که مستوی شود
جوارش مشک معده را قوت دهد و بلغم تحلیل کند و اشتها آرد فلفل عود هر یک یک درم قاقله [illegible] قرنفل زنجبیل دارچینی
زعفران دار فلفل هر یک سه درم شکر سپید یک رطل ادویه کوفته و بیخته و شکر بقوام سرشته جوارش [illegible]
معده و جگر و قولنج و عسر البول نافعست سقمونیا شش درم قرنفل دارچینی زنجبیل سلیخه سنبل الطیب [illegible] جوزبوا [illegible] مصطکی قاقله
حب بلسان زعفران هر یک چهار درم و نیم تربد [illegible] حب النیل هر یک هشت درم قند سفید بوزن تمام ادویه کوفته و بیخته با عسل سرشته
شربتی چهار مثقال تا هشت مثقال نوع دیگر که [illegible] معده و [illegible] قولنج و استسقا را نافع است قرفه قرنفل قاقله سنبل [illegible]
فلفل جوزبوا انیسون هر یک دو درم زنجبیل دارچینی شیطرج مصطکی نانخواه [illegible] ملح هندی جوزبوا هر یک [illegible] درم [illegible]
افتیمون حب النیل سقمونیا هر یک [illegible] درم تربد [illegible] هر یک بیست درم کوفته و بیخته با عسل سرشته شربتی از یک درم تا هفت درم دیگر
که [illegible] مطابق نسخه شیخ و حاجی جلال الدین علیهما الرحمة شیطرج زنجبیل فلفل دار فلفل [illegible] قاقله صغار قرنفل [illegible]
ساذج هندی نشاسته گندم مصطکی قاقله کبار دارچینی سلیخه سنبل تخم کرفس نانخواه بادیان انیسون هر یکی [illegible] درم سقمونیا
ده درم افتیمون تربد هر یک دوازده درم شکر طبرزد [illegible] درم با انگبین مصفی سرشته دیگر مطابق نسخه [illegible]
[illegible] دو درم زنجبیل قرفه شیطرج فلفل دار فلفل جوزبوا قرنفل [illegible] ساذج هندی [illegible] قاقله [illegible] سنبل
سلیخه هر یک [illegible] درم سقمونیا ده درم افتیمون تربد هر یک دوازده درم قند سفید [illegible] درم کوفته با عسل سرشته [illegible]
[illegible] رازیانه تخم کرفس انیسون هر یک یک درم زعفران [illegible] درم خولنجان جوزبوا هر یک [illegible] درم [illegible]
شربتی از چهار درم تا چهار مثقال دیگر [illegible] بقوة [illegible] فضول [illegible] فلفل زنجبیل [illegible]
قرفه خولنجان هر یک یک درم و نیم سقمونیا ده درم [illegible] شربتی از یک [illegible] درم تا سه درم [illegible] جوارشش
صندل [illegible] مشک سنبل عود هر یک مثقالی کافور دو درم [illegible]

بیداوند چهار درم گلسرخ طباشیر صندل مقاصری هریک پنجدرم انچه کوفتنی است بکوبند و بیزند و برب به بسرشند
شربتی چهار درم **جوارش طلالیفر** جوارش هندی است جهت برد معده و ریاح غلیظه آن و ریاح کبد مفید طالیفر
پنجدرم سنبل قرنفل هریک شش درم فلفل دوازده درم زنجبیل هشت درم شکر طبرزد پنج رطل شربتی سه درم **جوارش**
طباشیر یک نسخه آن که بسیار سنی نافعست موافق نسخه جلالی انشاء الله تعالی خواهد آمد **جوارش طباشیر**
دیگر جهت حرارت و ضعف معده و جگر و خام مصطگی هریک نیم درم قاقله کبار گلنار هریک یکدرم گلسرخ سماق منقی هریک
سه درم طباشیر ده درم بجلاب مقوم که متخذ باب به باشد بسرشند شربتی سه درم با آب به **دیگر** کافور نیم درم مصطگی ادخر
هریک یکدرم کبابه یکدرم و نیم در بعضی نسخ دو درم طباشیر پنجدرم گلسرخ ده درم شکر بوزن کل شربتی سه درم **دیگر**
معده را قوت دهد و اگر طبع نرم باشد باز دارد گلسرخ طباشیر هریک ده درم عود سک هریک پنجدرم کوفته با رب به بسرشند شربتی
سه درم **دیگر** که اسهال صفراوی باز دارد و تشنگی بنشاند و کسی را که تب آید سود دارد زعفران افیون هریک دو مثقال
عصاره لحیه التیس سماق هریک هفت درم حب الاس طباشیر گلسرخ تخم حماض صمغ عربی هریک ده درم شربت سیب یا شربت
به یا بجلاب بسرشند شربتی چهار درم **جوارش طباشیر مسهل** معده و تن را از صفرا و بلغم پاک کند
و جوانان گرم مزاج را سود دارد سقمونیا دانگی گلسرخ طباشیر زعفران از هریک دانگی و نیم تربد سفید یک مثقال و بعضی
مغز بادام مقشر دانگی و نیم زیاده کنند انگبین سه درم همچنانک شربت قوی باشد و اگر خواهند شکر و اگر خواهند هر دو
بسرشند و بعد پرهیز نیک بجلاب بخورند **جوارش عطائی** چون خصوصیت این جوارش بآلات تناسل
بیشترست انشاء الله تعالی موافق نسخه جلالی آنجا خواهد آمد **جوارش عنبر** یک نسخه آن که مستقل است
و معده را قوی گرداند و تری معده ببرد و در ملفوظ سموم ادویه در آن گذشته **جوارش عنبر دیگر** سردی معده
و بدی هضم و خفقان و اوجاع رحم را نافع است و جهت پیران بغایت مفید شکر یکدرم و دو دانگ مصطگی عنبر اشهب هریک
دو درم قرنفل قسط زعفران یک درم و نیم قاقلتین بسباسه دارچینی هریک چهار درم جوزبوا پنجدرم دار فلفل
زنجبیل هریک ده درم کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی یک مثقال **دیگر** معده و دل را قوت دهد و باه زیاده کند و منافع
بسیار دارد قرفه قرنفل انیسون بزر البنج مشک ترکی هریک دانگی عنبر اشهب دو درم روغن بلسان چهار درم قاقله
بسباسه بسبان ذکر هریک چهار مثقال دارفلفل زنجبیل هریک هشت مثقال عنبر را در روغن بلسان بگدازند و هم چند جمله
قند سفید اضافه کنند و با عسل کف گرفته بسرشند شربتی گرم مزاج را نیم درم و مرطوب را یکدرم است **دیگر** معده را
گرم کند و ریاح غلیظه آن را تحلیل نماید و بلغم قطع و دل و دماغ را قوت دهد و حواس تیز سازد عنبر مشک هریک دو دانگ
اسارون قسط قرنفل زعفران هریک نیم درم سنبل دارچینی دارفلفل زنجبیل جوزبوا هریک یکدرم نبات سفید یک رطل **جوارش**
عود یک نسخه آن از جلالی و یک نسخه آن از مؤلفات شیخ و یک نسخه از شاهی رحمهم الله تعالی که تقویت معده میکند و ادویه

ادویه قلبیه گذشته **دیگر** که معده را قوه دهد و گرم کند گرمی قوی لطیف عود هندی دو درم قند سفید یک رطل بقوام آرند و اگر
بعد قوام زعفران و قرنفل و قاقله و امثال آن قدر مناسب بیفزایند قوی‌تر باشد **دیگر** معده سرد را گرم کند و اشتها آرد و هاضمه
را قوه دهد سنبل یکدرم قرنفل دو درم عود خام پنجدرم نبات یکمن در گلاب یک از ند و بقوام آرند و ادویه کوفته و بیخته بران پاشند
و بهتر بزنند و بر روی سنگ ریخته ببرند **دیگر** معده را باصلاح آرد و اشتها پیدا کند مصطکی یکمثقال عود خام پنجدرم پوست
ترنج ده درم نبات یکمن بدستور مذکور بسازند و در بعضی نسخها مصطکی دو درم پوست ترنج پنجدرم است **دیگر** معده را قوه
دهد و اشتها آرد مجرب است عود قاقله هر یک دو درم پوست هلیله کابلی بیست و چهار مثقال جمله را جو کوب ساخته در خمیر و گلاب
کفیز المقدار یکشبانروز تر نمایند و صاف کنند و قند سفید نیم رطل انجته بقوام آرند و بخشیر نیم مثقال افشره دو ده بر دارند **دیگر** معده
و هاضمه را قوه دهد و بلغم و رطوبت را دفع کند و اشتها طعام آورد قرنفل قرفه هر یک دو درم عود خام پوست ترنج هر یک پنجدرم نبات
یک من **دیگر** که همین عمل کند زعفران یکدرم سنبل قاقلتین هر یک دو درم قرنفل سه درم عود پنجدرم با عسل بسرشند **دیگر**
هاضمه را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و تقویت معده کند و دفع بلغم و رطوبت معده نماید زعفران زنجبیل دار فلفل جوزبوا
هر یک یکدرم سنبل الطیب قاقله کبار بسباسه هر یک دو درم قرنفل مصطکی هر یک سه درم عود خام قرفه هر یک پنجدرم شکر زرد
دو من **دیگر** معده قوی کند و قی را باز دارد و نفخ را بشکند زعفران یکدرم نارمشک یکدرم و نیم مصطکی دو درم عود خام
ده مثقال شکر یکمن **دیگر** معده را قوت دهد و باد را بشکند قرنفل بسباسه هر یکی پنجدرم عود خام کلسرخ هر یکی یکدرم
شکر نیم من **دیگر** معده را قوت دهد و قی را بنشاند و سهال را باز دارد و نفخ را بشکند و گرانی دور کند نارمشک جوزبوا
دارچینی انیسون هر یک چهار دانگ قاقله زنجبیل هر یک یکدرم عود خام نیم مثقال شکر عسکری پنجاه درم **دیگر** معده را قوت
دهد زعفران یکدرم قرنفل زنجبیل قاقله سادج فرنجمشک دار فلفل هر یک دو مثقال با عسل مصفی بسرشند شربتی سه درم
دیگر که تقویت و تسخین معده کند بغیر افراط و هضم طعام و نشف بلغم نماید سنبل الطیب سنبل رومی تخم کرفس انیسون مصطکی هر یک
یکدرم قرنفل قرفه سک گلسرخ قصب الذریره هر یکی دو درم بسباسه هلیله کابلی در شراب ترکرده و بریان نموده فرنجمشک هر یک
دو درم و نیم عود هندی هرماحور هر یک سه درم کوفته و بیخته به بیه بسرشند **دیگر** که همین عمل کند زرد رو کافور هر یک دو دانگ
و در ذخیره بجای زرد رو لاجورد مغسول یک مثقال دیده شد ملح هندی یکدرم عنبر مثقالی زرنب سعد سادج هندی
قرنفل هر یک سه درم تربد چهار درم سنبل زنجبیل دارچینی سلیخه زعفران فلفل زرنباد فرنجمشک هر یک پنجدرم عود خام هفت
درم با عسل یا شکر مقوم بسرشند **دیگر** معمول منقول از مجربات والده خبه موصول مشک دو دانگ سعد کوفی یکدرم
فلفل دار فلفل زنجبیل هر یک یکدرم نارمشک یکدرم و نیم قرفه قرنفل مصطکی سنبل الطیب دارچینی قاقله صغار قاقله کبار
بسباسه زعفران جوزبوا هر یک دو درم عود غرقی پوست اترنج هر یک پنجدرم عسل قند هر یک نیم من **دیگر** منقول
از ایشان قرنفل قاقلتین سنبل الطیب پوست ترنج کبابه بسباسه جوزبوا زعفران مصطکی هر یک دو درم عود سوقی

سه درم نبات سفید سه چهار یک عسل یک من **جوارش عود ترش** جهت انبعاث اشتها قوی تر و مجرد ان حی تر
و در دایقه الذ و نزدیک طبع اغرو بهتر اند که اکثر نسخهای جوارش عود که مرقوم شده هر کدام را که خواهند باضافه کردن رب
لیمو آب لیمو یا سرکه یا آب زرشک یا آب سماق تمر هندی و امثال آن ترش گردانند و مقدار ترشی و اختیار نمودن خاصی
از مخصوصات مفرده و مجموعه بحسب حاجت مفوض برای طبیب دانا دیده که اکثر در جوارشهای عود مستعمل میشود اهلیت عود در تحلیل
قرنفل قرنفل سنبل قاقله زعفران خولنجان دارچینی ورد مصطکی بسباسه کبابه مشک عنبر سلیخه سادج اشنه قرنفل سنبل
اذخر جوزبوا انار مشک سعد فرنجمشک پوست ترنج کافور ازین انچه مناسب حال باشد جمع نموده ترتیب دهند **جوارش**
عود ترش منقول از خط حضرت قبله گاه رحمت الله سنبل الطیب قرنفل هر یک نیم مثقال پوست ترنج نعناع خشک
هر یک یک مثقال عود غرقی گلاب عرق بیدمشک هر یک بیست مثقال آب لیمو آب سیب ترش هر یک سی مثقال قند و عسل
بالمناصفه سه وزن ادویه **دیگر** منقول از بیاض ایشان قرنفل مصطکی سنبل الطیب بسباسه سنبل قاقله فرنجمشک دارچینی
پوست بیرون پسته هر یک نیم توله عود یک توله قند سفید بیست و پنج توله آب لیمو یا آب سیب ترش شیرین نیم سیر **دیگر** که مجرب و از
انسب و بمزه الذ و اطیب و بصورة مطبوع و جهت تلطیفان و تطیبان مصنوع مخترع و معمول والد بزرگوار و از جمله تحایف روزگار
است عنبر اشهب مشک خالص هر یک یک ماشه مصطکی رومی عود غرقی پوست بیرون پسته هر یک دو درم آب لیموی کاغذی
بهشت عدد و نبات نیم سیر معجون سازند **دیگر** منقول از حاشیه منهاج قاقله کبار دو درم سنبل الطیب پوست ترنج قرنفل
دارچینی بادرنجبویه مصطکی هر یک سه درم آب سیب ترش پنجاه درم گلاب شصت درم قند یا نبات هفتاد درم آب لیمو ده درم
شربتی از یک مثقال تا دو مثقال **جوارش عود مسهل** اسهال صفراوی مشفقه کند سقمونیا پنج درم
عود خام مصطکی هر یک یک درم ترید سفید چهار درم عسل کشنده شربتی پنج درم با آب گرم **دیگر** که برودت و رطوبت معده
و امعا را نافع است سقمونیا مشوی نیم دانگ عود قرنفل زعفران جوزبوا هر یک دانگی و نیم ترید ده درم عسل کشنده شربتی
دو درم با آب گرم **دیگر** که در سوء مزاج بارد و رطب معده بکار آید سقمونیا نیم دانگ قرنفل جوزبوا زعفران عود خام
هر یک یک دانگ و نیم تخم ترب سفید ده درم عسل کشنده شربتی دو درم در آب گرم حل نموده بدهند **جوارش عود**
ممسک جهت دفع اسهال معدی و قی و تهوع و سوء هضم و برای تقویت معده و جگر مجرب است کافور دو دانگ مشک
یک درم صمغ عربی کثیرا قرنفل مصطکی سنبل الطیب قرفه زرنب جوزبوا بسباسه سنبل پوست بیرون پسته زرشک دارچینی زعفران
هر یک دو درم سعد کوفی گل سرخ تخم ریحان فرنجمشک گاوزبان زرشک هر یک سه درم عود خام ده درم آب بیست درم
آب سیب شربت عود که هر یک سی درم قند سفید و عسل هر یک نیم سیر عالمگیری معجون سازند **جوارش غوره** جهت
قی و دفع صفرای معده و تقویت آن مفید آب غوره و تقوام آرند و قند را علیحده بقوام آرند و وقت آمیزش آب غوره
مقوم میریزند تا تمام در خورد **جوارش فلافلی** **جوارش فنجنوش** **جوارش قند ادهنون**

فقد ادیقول این جوارشات انشاء الله تعالی در ادویه قائمه خواهد آمد جوارش فواکه در ادویه
قلبیه گذشته جوارش فیروزنوش هم انشاء الله تعالی در ادویه فائیه ارقام خواهد یافت جوارش
قابض که مقوی معده وملحم جراحات ومفرح قلب است در ادویه قلبیه گذشته دیگر که تقویه معده کند وخلفه را
سود دارد امرود پاک کرده ثلث رطل سیب پاک کرده نیم رطل به پاک کرده یک رطل همه را در سرکه تند بپزند و بکوبند
و با دو رطل عسل قصب برفق بپزند تا منعقد شود پس از آتش فرود آورده طباشیر یک اوقیه شیره زرشک دو اوقیه بیفزایند
و حرکت دهند تا مستوی گردد جوارش قیصر ماسرجویه گوید که بلغم غلیظ و رطوبات فاسده را از معده و تن ها دفع کند
و رقه پنج رانگشاید و نفس را سود دارد تخم کرفس نانخواه عاقرقرحا نمک اندرانی هر یک شش درم دارفلفل زنجبیل فلفل هلیله کابلی
سقمونیا تربد هر یک دوازده درم شکر طبرزد شانزده درم کوفته با انگبین سرشته شربتی دو درم جوارش کافور یک
نسخه آن که ضعف معده وضعف هضم را مفید است در ادویه قلبیه گذشته دیگر جهة سوء هضم وضعف معده و بلغم
غلیظ کافور زعفران قرنفل بستانی یعنی ونجشک با رتیمر فلفلمویه ارمشک دارصینی قرفه بسباسه قرنفل زنجبیل جوزبوا فلفل
هر یک دو درم عسل سرشته دیگر جهة ضعف معده وجگر نافع و اعانت هضم طعام کند و مطروح بسیار زدبادارا کافور زعفران
عود قاقلین کبابه کاشم قرفه قرنفل اشنه سنبل بسباسه صندل سفید فلفل دارفلفل دارصینی شیطرج ارمشک تشقاقل
خولنجان جوزبوا زنجبیل سعد فلفلمویه جمله برابر شکر سپید هم چند همه با عسل سرشته دیگر که اسهال صفراوی باز دارد کافور شش
درم قرنفل وقیق کهربا طباشیر هر یک چهار درم شاه بلوط زعفران بلوط هر یک پنج درم گلسرخ حب الآس هر یک
شش درم تخم الحماض بریان هفت درم زرشک پاک کرده بیست سیب بیست سنجد هر یک ده درم انار ترش بریان کرده
پانزده درم همه را کوفته و بیخته با رب ریباس یا شکر طبرزد جوارش بزنند شربتی دو درم جوارش کردیا جهة درد
معده وقلت هضم و سده جگر گرد نانخواه تخم کرفس مویز دانه بیرون کرده سیسالیوس تخم کرفس هر یک شش درم بادام
تلخ سفید کرده شش درم کوفته وبیخته با عسل سرشته شربتی برابر کنار با آب گرم جوارش کسروی میگویند
که این جوارش برای کسری ساخته اند وصاحب ذخیره گوید من در شهر بلخ شخصی را دیدم که او را درد معده بود و بسیار
علاج کردند هیچ داروی شفا نیافت جز باین جوارش و جهة خفقان و بیماریهای تخم سفید و بهیرا موافق
تر است عنبر اشهب یکمثقال روغن بلسان دو درم انیسون ارمشک تخم کرفس جند بیدستر اعیون مر بهمن سفید
برگ بادرنجبویه تخم مرزنجوش زعفران هر یک سه درم قرنفل کبابه قاقله خیربوا هر یک پنج درم عنبر را در روغن بلسان
بگدازند و افیون را در شراب حل کنند و عسل کف گرفته بسرشند و دو ماه بگذارند و گروهی شش ماه می نهند شربتی دو درم
نوشته اند جوارش کسروی نسخه دیگر سنبل الطیب سنبل رومی تخم کرفس انیسون مصطکی بسباسه از هر یکی یک درم
قرنفل مسک خالص قرفه هلیله کابلی در شراب تر کرده و بریان نموده قصب الذریره گلسرخ عود هندی نانخواه از هر یکی دو درم

مرباحو بسر درم هلیله پرورده بسته شکر تبرزد دو مثقال **جوارش کمونی** جمیع نسخ آن انشاء الله تعالی در ادویه کافیه خواهد آمد
جوارش کندر معده را گرم کند و طعام هضم نماید و اسهال بلغمی باز دارد مشک نیم درم قرنفل جوزبوا خیربوا هر یک چهار درم
زنجبیل خولنجان هر یک ده درم دارفلفل فلفل هر یک دوازده درم کندر قند سفید هر یک شصت درم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته سرشته
شربتی یک درم **دیگر** جهت اختلاف که از سردی معده و کبد باشد و جهت برد معده و فواق و شهوت و عسر هضم و نفوذ غذا در بدن و بری
جمیع کرفس فلفل سنبل فوتنج کاشم نانخواه انیسون شونیز هر یک جزوی کندر گلنار هر یک دو جزو بعسل کف گرفته سرشته شربتی
سه درم بعضی این جوارش را بلفظ معجون گفته اند و نوشته اند و شونیز از آن مطرح ساخته و کندر نیز [illegible] **دیگر** که
تسخین و تجفیف معده کند فلفل نانخواه سنبل کاشم انیسون شونیز هر یک دو درم کندر گلنار هر یک ده درم بعسل سرشته شربتی دو درم
تا سه درم **جوارش هریا** جهت ادرار [illegible] معده سنبل زیره سیاه هر یک دو درم عود خام مصطکی زعفران رامک هر یک [illegible] درم
[illegible] گلسرخ ابرباریس هر یک چهار درم قند سفید آنقدر که دواها را [illegible] شربتی دو درم **جوارش لبان** یعنی کندر
نسخ این بلفظ جوارش کندر گذشته چون در بعضی کتب این بلفظ بود [illegible] نگاشته و بعضی نسخ این در [illegible] جهت سلسل بول
و غیران از امراض مثانه نوشته انشاء الله تعالی از آنجا خواهد آمد **جوارش لولوی** چون این جوارش [illegible] مناسبت
داشت انشاء الله تعالی در محلش خواهد آمد **جوارش متوکل** جوارشی است منسوب [illegible] که [illegible] متوکل باو میداد
معده را قوی کند و [illegible] طعام را ببرد و مجرب است سنبل قرنفل دارچینی جوزبوا قاقله [illegible] هر یکی مثقالی فلفل زنجبیل [illegible]
هر یکی دو مثقال قند سفید چهار مثقال شکر طبرزد بوزن همه داروها جمله را با انگبین سرشته و قدر خوراک سه مثقال [illegible]
اند **جوارش [illegible]** جهت [illegible] مخصوص است انشاء الله تعالی [illegible] خواهد آمد **جوارش [illegible]**
که [illegible] و نفع معده مفید است و نسخه آن در ادویه قلبیه نوشته **دیگر** موافق نسخه شفائی بادهای معده را دفع کند
خفقان و باد و بواسیر را نافع است مشک نیم مثقال فلفل قاقلین دارفلفل زنجبیل هر یک ده درم قند سفید شصت درم عسل
بسرشته شربتی دو درم **دیگر** جهت برد معده و کبد و احشا خفقان و غشی تقویت حرارت غریزی مشک نیم مثقال زعفران
دو درم قرفه دارچینی جوزبوا قاقله صغار قرنفل خولنجان دارفلفل عود هندی هر یک چهار درم قند سفید نیم رطل عسل مصفا سرشته شربتی
نیم مثقال تا یک مثقال **جوارش [illegible]** یک نسخه آن انشاء الله تعالی در مکتوب دوازدهم خواهد آمد **دیگر** طعام را
هضم کند و [illegible] شهوت جماع [illegible] فلفل شیطرج هر یک دو درم دارفلفل [illegible] درم [illegible] چهار درم
زنجبیل [illegible] درم [illegible] کنجد سفید هر یک بیست درم فانید شصت و چهار درم [illegible]
[illegible] روغن کنجد [illegible] کنند و داروها کوفته و بیخته با آن روغن چرب کنند و فانید را در آب بگدازند و چون چند جوش
خورد داروها [illegible] **جوارش مسهل** تنقیه معده و دفع فضلات کند و [illegible] نافع است فلفل [illegible] درم
[illegible] چهار درم شکر طبرزد [illegible] بسرشته شربتی چهار درم **دیگر** که اسهال صفرا [illegible] کند و [illegible] معده را

معده را نافع باشد کافور بیخته سقمونیا طباشیر هر یک یک دانگ گلسرخ عود عصارهٔ افسنتین هر یک پنج درم تربد سفید یکدرم با لعاب ...
هلیله پرورده باشند بوزن همه و اگر حرارت غالب باشد بجلابی که از قند هندی و شکر پخته باشند بسرشند دیگر از تحفه معده از بلغم
سرد مقوی معده بود و قرنفل مصطکی عود کبابه زعفران مشک عنبر هر یک یکمثقال قرفه قاقله جوز بوا هر یک دو مثقال سقمونیا
چهار مثقال شکر طبرزد ده مثقال تربد سفید محکوک بیست مثقال دواها کوفته و بیخته عنبر را در قدری روغن بلسان حل کرده
دواهای مذکوره با آن چرب نموده با عسل کف گرفته معجون سازند شربتی چهار درم تا پنج درم **جوارش یحیی** مسیحی گوید
که من این را آزموده ام صفرا را از معده و همه اندام ها دفع میکند سقمونیا مثقالی عود مصطکی هر یک دو مثقال تربد
هشت مثقال کوفته و بیخته با انگبین بسرشند وقت حاجت پنج درم بکار برند **جوارش مصطکی** سردی معده و جگر را
نافع است و بلغم دفع کند و آب رفتن از دهان باز دارد مصطکی سه مثقال کوفته با سی درم گلاب و انگبین قند بقوام آورده بر
سنگ بریزند بعد از آن که سنگ را به روغن بادام یا روغن شیره چرب کرده باشند و بریزند و بهتر آنکه مصطکی بعد قوام آمیزند تنها
سائیده یا با گلاب حل کرده و بعضی در وزن مصطکی خلاف هم کرده اند **جوارش مفرح** نسخه آن بعینه نسخه
نوشدارو است که در ملفوظ دوم ادویه امراض راس تمام خلاف نوشته اند **جوارش مفرح بارد** که جهت تقویه معده
مفید است نیز در ملفوظ دوم ادویه امراض راس تحریر یافته **جوارش مقل** مخصوص بواسیر و امراض مقعد است
ان شاء الله تعالی آنجا خواهد آمد **جوارش مقلیاثا** اینهم مناسب بهمان باب است **جوارش ملکی** در مرض
اقوی است نوشتن بهمانجا احری **جوارش ملوک** جهت ضعف معده و سوء هضم نافع است و در ملفوظ سیوم در ادویه
امراض سر گذشته **جوارش ملین** تقویه معده و تلیین طبیعت کند هلیلهٔ مقوم پنج درم مصطکی سیزده درم تربد سفید
خراشیده بیست درم ... مشرح الجسم یکرطل معجون سازند قدر خوراک اگر مداومت کنند سه درم و اگر اسهال خواهند ده درم
جوارش مورد جوارش حب الاس است که گذشته **جوارش نارمشک** جهت دفع معده و ضعف او که از
برودت باشد نافع است نارمشک فلفل دارفلفل هر یک دو درم سعد سنبل کندر هر یک پنج درم ...
و در منهاج وزن نارمشک پنج درم و در دواهای دوم زنجبیل زیاده بنظر آمده و سنبل دو چند ... صاحب آن نوشته
دیگر جهت ضعف معده و استسقای طحلی نافع است سنبل یکدرم قاقله دو درم نارمشک سه درم دارچینی چهار درم
دارفلفل پنج درم قند سفید سی درم کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی دو مثقال ... قبل طعام و بعد طعام **جوارش
نارمشک مسهل** موافق نسخه قرابادین قلانسی طبع نرم کند و نفخ دور کند و قولنج بگشاید زنجبیل
فلفل دارفلفل هر یک شش درم سنبل قرفه هر یک هشت درم سقمونیا دوازده درم قند سفید چهل درم بعسل بسرشند شربتی
یکدرم و نیم تا دو درم **دیگر** مطابق قرابادین شفای خیر یک درم قاقله دارچینی هر یک دو درم نارمشک قرنفل
هر یک سه درم دارفلفل پنج درم زنجبیل شش درم سقمونیا بیست درم نبات سی درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی یک درم

تا سه درم **جوارشن نعناع** جوارشن پودینه است و در جوارشات بائیه گذشته **جوارشن هاشمی**
که جهت قولنج و بهق مفید است موافق نسخه جلالی انشاء الله تعالی در ادویه معجونه خواهد آمد **جوارشن هلیله** استعمال آن از
صفرا و بلغم باز دارد حب الرشاد نیم جزو هلیله زرد بریان کرده یک جزو هلیله را بکوبند و با حب الرشاد بیامیزند و دو درم با آب یا
با شربت مورد بخورند **دیگر** بادهای معده را دفع کند و خفقان با دو تب را نافع است دارشکنه قاقله دارچینی
زنجبیل سنبل الطیب بادنج هندی هر یک دو درم هلیله سیاه سه درم فلفلکرد فلفل دراز زرنباد شامی هر یک چهار درم
پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هر یک پنج درم فلفل و مویز پیهفت درم قند سپید سه چندان **جوارشن هندی**
ضعف معده را سودمند است و شیرک هندی گویند قولنج بگشاید درد بندها و نقرس و درد پشت را سود دارد دخیرنوا
قاقله دارچینی زنجبیل قرفه دارشکنه قرنفل فلفل هر یک پنج درم سقمونیا ده درم تربد موصوف قند سپید هر یک صد درم
تبیل سنبل شند شیرتی دو درم **جوارشن یوحنا** یوحنا گوید که معده قوی کند و طعام را هضم کند و طبع را نرم دارد
و خفقان را سودمند بود زرنباد درونج سقمونیا سلیخه هر یک سه درم طالیسفر پنج درم هلیله کابلی پانزده درم تربد سپید میان
تهی بیست درم فانیذ سی درم کوفته و بیخته با انگبین سرشته شربتی سه درم منفعت نیک پدید آرد **جوارشنی** که حفظ
نافع بود **جوارشنهای** که بدل متعلق بود در مواضع خود گذشته **جوارشنی** که بر معده نافع است عود خام
مصطکی هر یک سه درم سنبل الطیب مصطکی قرنفل قاقله کبار سه جوزبوا هر یک چهار درم فلفل دار فلفل زنجبیل هر یک پنج درم
افسنتین تخم کرفس نعناع مرزنجوش پودنه کوهی هر یک شش درم زیره کرمانی بدر بخل خمرده درم کوفته بیخته بعسل منزوع الرغوه
معجون سازند **جوارشنی** که تقویت هاضمه کند و بعد تنقیه قی معده بکار آید زعفران یک درم و ثلث دارشکنه طالیسفر
هر یک دو درم مصطکی پوست ترنج پوست بیرون پسته برگ بادرنجبویه هر یک پنج درم آمله هلیله سیاه هر یک ده درم بعسل
سرشته و بکار برند و میان بخورند **جوارشنی** که معده را قوت دهد و طعام هضم کند و اشتها بهم رساند و رطوبت معده
دفع کند و معده را بانتها صلاح آرد و دل را قوت دهد و منافع بسیار دارد آب به اصفهانی آب سیب شیرین آب
ترش ترنج یالیمو هر یک یک وقیه گلاب خالص نیم رطل نبات سفید فایق اعلی بکمین چنانچه رسم است بپزند و چون نزدیک بقوام
رسد عود خام مصطکی سنبل الطیب قرفه هر یک دو درم پوست بیرون پسته پوست ترنج زرشک بیدانه حب الآس هر یک سه درم
سیر آمله بیست درم کوفته و بیخته بیفکنند و باید که ادویه را که خواهند افزود بحسب مزاج شخص تغییر دهند و اگر ضعف قلب بسیار
باشد و حرارت مزاج نبود و عنبر و مشک هر یک مثقال داخل کنند **جوارشنی** نافع سوء هضم اگر از حرارت بود سیب به هر یک
سه رطل و به که انگوری بپزند یا عصاره و درهاون سنگین بکوبند پس شکر طبرزد درچند تخته با شش درم بقوام آرند و معده
کافور دو مثقال سک بیل عود و صندل سفید طباشیر هر یک پنج درم بیامیزند شربتی سه درم **جوارشنی** نافع سوء هضم را
که از گرمی باشد و استعمال کنند زعفران یک قیراط سقمونیا ربع درم عود یک درم سک یک درم و نیم طباشیر گلسرخ هر یک سه درم

سه درم عسل طبرزد بقوام آرند **جوارشی** نافع بوجع معده که از گرمی بود سنبل کمون هر یک ده درم مصطکی زعفران راسن
عود خام هر یک سه درم کهربا گلسرخ عنبر بالیس هر یک پنج درم با شکر طبرزد معجون سازند دو درم شربت **جوارشی**
که با ستسقا و اوجاع جگر نافع است موافق نسخه قلانسی انشاء الله تعالی در ادویه کبدیه بیاید **جوارش نعناعی** که با امراض مثانه
تعلق دارد و نسخه آن موافق قلانسی بعون الله تعالی آنجا خواهد آمد از ادویه هندیه **جنجیه چترمکهه رس** است
که ضعف معده و بدهضمی را نافع است در ادویه صدریه گذشته **کلمه ششم ادویه معدیه** در الفاظ حاویه جمله است
حب ابن صاهسم که منقی معده است در ادویه اذنیه **حب اسطوخودوس** یک نسخه آن که بلغم از معده
قطع کند منقول از شرح در ادویه صداعیه گذشته **حب اصطمخیقون** منقول از کندی که تقویه معده و اشتها کند
و نافع جگر و طحال و منقی امعا و مخرج فضول از جمیع اعضا است در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته **دیگر** که
منقی معده از صفرا است سقمونیا نیم درم حب النیل درمی ایارج فیقرا هلیله زرد هر یک دو درم کوفته و بیخته با آب صاف سرشته حب
کنند شربتی دو درم **دیگر** منقی بلغم سقمونیا نیم درم خربق سیاه درمی غاریقون دو درم افتیمون ایارج فیقرا هر یک سه درم
کوفته و بیخته با آب صاف سرشته شربتی دو درم **حب اصطمخیقون صغیر** تنقیه صفرا و بلغم کند سقمونیا افسنتین نمک
هندی هر یک پنج درم تربد خراشیده بیست درم شربتی دو درم و بعد از استفراغ با این حب تقویت کند معده را به گلقند
و طباشیر و گلسرخ خشک کوفته **حب اصطمخیقون کبیر** که جهت سوء مزاج باردی معده بکار می آید و در ریح معده
نیز بغایت مفید است بیان نسخه اول است که در ملفوظ دوم ادویه امراض سر گذشته **حب افادیه** تقویه معده و هاضم و مشتهی
کند و آروغ آرد و نفخ را تحلیل دهد و درد معده را که از احتباس طبع باشد بغایت مفید است و طبع بسهولت براند و قولنج
بگشاید و مغص را که از خلط غلیظ لزج حادث شود دور نماید و بعضی این حب را حب نارمشک گفته اند مصطکی قرنفل
زنجبیل دارچینی فلفل دار فلفل نارمشک هر یک سدس مثقال سقمونیا قند هر یک نیم مثقال و سدس آن حبها سازند
مقدار نخودی یک حب یک مجلس پیش از غذا و بعد از غذا میتوان خورد و اگر نیم مثقال بدهند قولنج بگشاید در تحفه
نجیب الدین اجزا جمله برابر و شکر هم چند همه نوشته **دیگر** تنقیه رطوبت معده کند حب لبلاب ملیخه محمود لبلاب سنبل الطیب
دارچینی اسارون زعفران کباسه قرنفل جوزبوا هر یک یک درم و نیم زنجبیل دو درم غاریقون سپید سقمونیا هر یک
دو مثقال تربد سفید ده درم با آب کرفس حب سازند شربتی دو درم و نیم **دیگر** منقول از شاهی جهت صفرا و سودا
و بلغم که در معده راسخ شده باشد و جهت غشیانی که از این خلطها پدید آید سودمند بود دارچینی حب لبلاب نصف آن زیره
فقاح اذخر بلیله ترفه هر یک ده وقیه همه را در دوازده رطل آب باران بپزند تا بنصف باز آید پس از آن صبر سقوطری
یک رطل بگیرند و با این آب بشویند و صاف کنند دو مرتبه یا سه مرتبه تا باقی نماند مگر ثفلی از صبر که احتیاج بدان نباشد پس
در آفتاب خشک کرده سه هر یک از زعفران و مصطکی و فرفیون یک وقیه در آن ریخته مثل نخود حبها سازند بعد از آنکه در آب

خمیر کرده باشند قدر شربت دو مثقال است و بعضی این حب را در حبوب صبری نوشته اند **حب افتیمون** بعضی نسخ
آن که تنقیهٔ معده از سودا کند در طغرطا دوم ادویه امراض اسپرز گذشته **دیگر** چنین گوید این حب سودا را از معده پاک کند
و حب ربع را سود دارد نمک نفطی یکدرم قرنفل یکمثقال شحم حنظل دو درم افتیمون دو درم همه را کوفته و بیخته با آب
بسرشند و حبها کنند شربتی دو درم **حب انیسون** جهت نفخ و کثرت ریاح و تشنج عصب و نفخهٔ اشکم و وجع
ریحی نافع بود دیرینه [illegible] افتیمون فقاح اذخر قسط اسارون زرنباد فنج هر یک نیم درم انیسون مصطکی زعفران پنج مثقال
هر یک یکدرم [illegible] سیاه بلیله املج هر یک دو درم با آب سداب حبها سازند و یکدرم بخورند **حب ایارج** نسخ این
حب در [illegible] طغرطا ادویه امراض سر گذشته اکثر آنرا مناسب باین باب است آنجا باید دید **دیگر** که در معده
و جگر را مفید است و اخلاط از جای از معده و سر فرود آرد بلیله زرد ایارج فیقرا هر یک پنجدرم ترید [illegible] را علیحده
بکوبند و بیزند و با آب کاسنی بسرشند و با شند بخورد و حبها سازند بوقت حاجت دو درم و نیم با آب نیمگرم بخورند **دیگر**
معده را قوی دارد و درد سر را ببرد و سر و مغز را پاک کند نمک هندی دانگی ایارج فیقرا نیم درم تربد سفید چهار دانگ
بلیله زرد یکدرم یک شربت است **دیگر** محمد زکریا گوید معده را از خلط لزج پاک کند و درد سر را سود دارد و تربد دو درم
نمک هندی دو درم و نیم ایارج فیقرا سه درم آب صاف بسرشند و حب کنند و بسایه خشک کنند شربتی دو درم **دیگر** که
تنقیه صفرا از معده کند کثیرا [illegible] ایارج فیقرا یکدرم بلیله زرد دو درم با آب کاسنی حب کنند و با شربت [illegible] بدهند **دیگر**
و این باب بلیله زرد و کاسنی هر یک نیم درم ایارج فیقرا یکدرم با آب کاسنی حب سازند **حب لبفاتح** که معده را از
بلغم پاک کند در طغرطا دوم ادویه امراض سر گذشته **حب تخمه** محمد زکریا گوید این حب تخمه را زایل کند و قی [illegible]
قرنفل زنجبیل [illegible] شاهسفرم [illegible] و دار فلفل شکر طبرزد هر یک جزوی کوفته و بیخته با آب حب سازند قدر خوراک نیم درم صاحب
کفایهٔ طب نوشته **حب شکار** گرسنگی آرد و درد معده و شکم و گرانی آنرا دفع کند شکار دو درم زنجبیل دو درم
و نیم فلفل سیاه دوازده درم صبر سقوطری شانزده درم کوفته و بشیره [illegible] که آنرا هندی گوار گویند حبها بندند
بقدر نخود و جهت تحلیل باد و مواد [illegible] بدهند و اگر دفع قبض مطلوب شود زیاده بدهند [illegible]
و [illegible] مجرب است **حب حالیق** بفتح ثای مثلثه رئیس نصاری جهت جلای معده از بلغم و سودا و
و تقویه [illegible] دیگر [illegible] زعفران قسط سنبل حماما [illegible] حب البان [illegible]
[illegible] هر یک سه درم صبر شانزده درم [illegible] حبها سازند شربتی یکدرم
[illegible] باید که [illegible] آب [illegible] **حب جالینوس** یک نسخه آن که تنقیه معده [illegible] از
[illegible] گذشته **دیگر** جالینوس گوید که این حب [illegible] معده [illegible] معده
[illegible] وقت [illegible] سه درم مصطکی چهار درم صبر [illegible] درم تربد ده درم کوفته و بیخته

ونخچه با آب صاف سرشته شوند و برابر نخود حبها کنند وقت حاجت پانزده حب با آب گرم وقت خواب بدهند حب جدوار جهة
تقویت معده و دل و دماغ و باه مفید است جدوار بفتش عنبر اشهب زعفران سه سه برابر کوفته ونخچه بگلاب حبها بمقدار فلفل ببندند
و از دو حب تا پنج حب بدهند دیگر قوی‌تر از اول زعفران نیم مثقال جدوار مروارید دار فلفل تخم بادرنجبویه هر یک یک مثقال تخم
بالنگو عود قماری قرنفل کبابه قرنفل هر یک دو مثقال حفیفه ثعلب شقاقل هر یک سه مثقال قند سفید بیست و دو مثقال قند را
بقوام آرند و دواها کوفته ونخچه با آن سرشته شوند و حبها سازند قدر شربت نیم مثقال دیگر جهة هضم و باه و غیر آن که مذکور شده
زعفران عاقرقرحا مشک هر یک نیم مثقال جدوار بفتش عود زرنباد صندل مصطکی قرنفل درونج فلفل دارچینی هر یک دو مثقال
با آب نبات حل سازند و اگر افیون یک مثقال اضافه کنند نشاء هم آرد اما در تقویت باه کوتاهی کند و در نسخه دیگر جمیع اجزا را
برابر است دیگر که تقویت معده و دل و دماغ کند و قوت باه و بصارت بیفزاید و تصفیه خون و رفع طاعون نماید مصطکی
کرویا مشک سنبل الطیب درونج عود صلیب عود غرقی فادزهر اعلی شیخ ترکی حب الغار محلب زنجبیل زعفران علی السویه جدوار
بفتش بقدر مجموع با گلاب حبها سازند دیگر کثیر المنفعت و کثیر الاجزا منقول از مجربات والد ماجد جزاه الله تعالی خیر الجزا
مرزنجوش هر یکی مشک خالص سه صندلین مروارید سه هر یک یک مثقال سنبل الطیب قاقلتین فرفیون ریوند چینی مصطکی
سعتر زیره کرمانی رازیانه مغز چلغوزه عنبر اشهب سلیخه افتیمون درونج شیطرج فلفل سیاه گل بابونه پنج بابونه قسط تلخ
تخم چقندر ساذج هندی هر یک دو مثقال جدوار بفتش بزرالبنج درونج عقرب تخم کشنیز کبابه چینی عاقرقرحا چوب چینی
تخم کرفس عود قماری صمغ عربی قرنفل خولنجان تخم هلیون گاوزبان حب الآس سعد کوفی تخم گندنا تخم شلغم برگ گلسرخ مغز تخم
خیارین مغز بادام اسپند لسان العصافیر تودری بهمنین هر یک سه مثقال زعفران ولایتی زنجبیل [illegible] مقل ازرق [illegible]
سرخ پوست بلیله هر یک چهار مثقال دار فلفل دارچینی حفیفه ثعلب بادرنجبویه هر یک پنج مثقال آمله مقشر نبات سپید هر یک شش
مثقال زرنباد گل نیلوفر هر یک هفت مثقال افیون مصری بیست مثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره صد عدد دستور
حبها سازند حب حلتیت که حکیم مصری برای علامی فهامی ابوالفضل ترتیب داده معده را قوت دهد و تحلیل
ریاح و تفتیح قولنج نماید و باه بیفزاید دارچینی ده ماشه کبابه چینی قاقله کبار رازیانه تخم گزر فلفل موی هر یک سه ماشه قرنفل
هشت ماشه مصطکی کندر قاقله صغار سنبل الطیب یک تولیه سورنجان مصری لسان العصافیر بلیله کابلی هر یک دو تولیه زنجبیل
بی پوست دار فلفل بهمن سفید فلفل گرد بلیله سیاه شقاقل مصری [illegible] مقل ازرق هر یک سه تولیه انگوزه اول حلتیت
ثعلب انجره هر یک چهار تولیه مویز منقی سی عدد مغز بادام نیم پاو مغز چلغوزه پاو سیر هر دو بلیله را در روغن زیتون
بریان کنند که سرخ شود پس ادویه را جدا جدا کوفته ونخچه یکجا کنند و مویز و مغز بادام و چلغوزه را علیحده بسایند
صلایه کرده با هم کرده در هاون [illegible] با قندی دو ستار روز بکوبند و برابر فلفل حبها بسته از پنج حب تا ده حب بدهند
حب خبث الحدید جهة ضعف معده مفید و بواسیر و نفخ و ریاح و ابرده را سود دهد و تخمه کند تا تخم جرجیر فلفل

و در نسخه بجای آن تخم قاقلی است تخم کرفس تخم جعفری تخم ترب تخم حلبه تخم خشخاش پیاز هر یک بیست و پنجدرم خبث الحدید در آب گندنا
هفت روز که هر روز آب گندنا تازه اندازند خشک باشند صد مثقال حب الرشاد دو صد درم کوفته و بیخته با آب گندنا حبها
سازند شربتی دو درم **حب ذرب** ذرب مزمن و زلق را نافع است مازو سبز اقماع رمان مر گلنار خرنوب سماق
کندر صمغ عربی مرکی زعفران بالسویه کوفته و بیخته با آب آس حب بندند شربتی دو درم با آب آس **حب ذهب** لنفث
رئیس الفضلا که جهت هضم طعام بکار می آید در ملفوظ سیوم ادویه امراض رأس گذشته **حب ذهب** بنسخه دیگر منقول
از شرح استخراج جرابیان جهت تنقیه معده از رطوبات و تقویه جرم و تقطیر او عظیم المنفعت است پیش از طعام و بعد از طعام
با شیر و بغیر شیر میتوان خورد و خاصه کسی را که در معده او رطوبه باشد و ضعف القوه بود نمک هندی یکدرم و نیم نانخواه کردیا
تخم کرفس زیره کرمانی انیسون هر یک دو درم مصطگی سه درم هلیله سیاه هلیله کابلی هر یک پنجدرم کوفته و بیخته با آب برگ ترنج
برابر نخود کلان حبها بندند و متصل طعام بخورند و اگر خواهند بعد زمانی از فراغ طعام بخورند **حب زنجبیل** طعام را
در قعر معده بنشاند و تخمه زایل کند و شکم براند و نفخ تحلیل نماید قبل از غذا و بعد از غذا توان داد زنجبیل قرنفل دار فلفل
سکنار مشک شحم حنظل تربد سفید بالسویه کوفته و بیخته با آب حب سازند شربتی یکدرم دو بار یا پنج بار حب بمزاج شکم سے آرد
حب سکبینج بعضی نسخ آن در قولنج و درد وجع مفاصل انشاء الله تعالی خواهد آمد **دیگر** که درد معده را سود
دارد و بادهای غلیظ از اعضا دفع کند و قولنج و بستگی حیض را بگشاید صبر سکبینج تخم کرفس ابرزد پوست هلیله زرد هر یک
پنجدرم تربد شحم حنظل هر یک بیست درم سکبینج را با آب حل کنند و داروهای دیگر بکوبند و با آن بیامیزند و حبهای خورد بندند
شربتی دو درم و نیم **دیگر** که در ریاح معده و شکم بعد تنقیه در اجتناب از اطعمه رطبه مفید می افتد صبر سکبینج مقل فلفل افیون
مساوی علی الرسم حب سازند شربت از دو درم تا سه درم با آب گرم **حب شبیار** چند نسخه آن در ملفوظ
اول و دوم ادویه امراض رأس گذشته **دیگر** منقول از کامل بلغمی را که در معده جمع شده باشد دفع کند مصطگی دو
درم گلسرخ چهار درم هلیله کابلی تربد سفید مجوف خراشیده هر یک پنجدرم صبر سقوطری بیست درم با آب حب سازند
شربتی یکمثقال وقت خواب **حب صبر** که منقی معده است در ملفوظ سیوم ادویه امراض سر گذشته و حب
صبری که در ادویه صداعیه گذشته هم خالی از تنقیه معده نیست اگرچه تصریح بآن نشده **حب قرص ورد** جهت تنقیه
خلط معده از بلغم و تسکین وجع معده و جگر ترکیب آن مجرب هلیله سیاه پوست هلیله کابلی مصطگی هر یک دو درم گل سرخ خشک تخم کرفس
نانخواه انیسون قرنفل مرماحوز هر یک درم و نیم و در بعضی نسخ بجای مرماحوز کردیا دیده دو درم و نیم قاقله کبار هم یافت قرص ورد
نمک هندی هر یک سه درم ایارج فیقرا شش درم تربد مجوف سفید ده درم با آب فودنج سبز حبها سازند شربتی یکمثقال است
افسنتین یا میبه **حب قیصر** جهت تنقیه معده و دماغ از رطوبت و تقویه آن و چون تناول کنند بعد از طعام هر روز
یکبار رطوبات را جدا اخراج میکند و معده را ضعیف نمیکند نانخواه زیره انیسون هلیله سیاه نمک نفطی هر یک ده درم مصطگی سه درم

سه درم صبر سقوطری مثل همه با آب برگ اترج خمیر کرده حبها سازند شربتی یک دانگ تا دو دانگ **حب کبریت** جهت اشتهای سقیم طعام نافع و بلغم و رطوبات فضلی را که در معده بود و ناشف و مزیل حرب و قوبا و امراض بلغمی است نمک هندی یکدرم کبریت زرد مغسول فلفل هر یک نیمدرم کوفته و بیخته با آب لیمو حب سازند بقدر نخودی شربتی دو حب تا سه حب **دیگر** منقول از اطبای هند قوی تر از اول دار فلفل نمک سیاه که هند یان هر یک یکدرم فلفل کبریت مغسول بزرگ تخم کرفس هندی یعنی اجمود نانخواه که آنرا بهندی اجوائن گویند هر یک دو درم نمک چمیر که آنرا بهندی نمک سیندہ گویند سه درم پوست بلیله چهار درم کوفته و بیخته یک تسقیه بنشیره زنجبیل تر یعنی ادرک هندیه بعد آن هشت پاس با آب لیمو صلایه کرده حبها بندند چنانچه گذشت **حب کثیر النفع** که تقویه معده کند در ادویه صدریه **حب کوتوالی** که امراض معده را مفید است در ادویه صداعیه گذشته **حب مصطکی** جهت تقویه معده ضعیفه که در وی بلغم و ریح متولد میشود و باعث رنجها میگردد نفع تمام دارد و ملح هندی یکدرم پوست بلیله زرد یکدرم و نیم زنجبیل سنبل هر یک دو درم مصطکی سه درم بلیله سیاه چهار درم صبر هشت درم با آب کنند تا حبها سازند شربتی یکدرم **دیگر** که در اواخر تپ ترش بعد از قی بکار می آید غاریقون نیم مثقال قرنفل تربد سفید هر یک یکمثقال مصطکی قاقله کبار زیره کرمانی هر یک دو مثقال نبات سفید سه مثقال شربتی دو مثقال **حب مطرافی** درد معده و جگر را نیک بود و در تپ ربع و تبهای بلغمی را سود دارد و قولنج بگشاید بنقوع هم مفید است سقمونیا نیمدرم عصاره افسنتین عصاره غافث مصطکی بلیله سیاه بلیله زرد غاریقون تخم حنظل شاهتره و در بعضی بجای شاهتره ماهی زهره بنظر آمده حب النیل هر یک دو درم صبر سقوطری هفت درم کوفته و بیخته با آب عنب الثعلب سبز حبهای جزء و سازند شربتی یک مثقال تا دو درم **حب مقل** چند نسخ این که جهت بواسیر مفید است انشاء الله تعالی در مرضش خواهد آمد آنچه اینجا مناسبت آنست که درد معده و بعادر بواسیر را نافع است بلیله سیاه بلیله آمله هر یک جزوی مقل برابر همه مقل را در آب کنند یا با گلاب حل کنند دیگر دوا را کوفته و بیخته با آن سرشته حب سازند شربتی دو نیم درم **حب منتن** که طرد ریاح معده میکند در ملفوظ سوم گذشته **حب نارمشک** بعضی باین نام حب افادیه را که بنسخه اول مذکور شده می نامند و بمعده مناسبت دارد حاجت تکرار نیست **حب نشاط** که هاضمه را قوه دهد در ملفوظ دوم **حب نفط** که ریاح غلیظ را دفع میکند در ملفوظ سوم ادویه امراض سر گذشته **حب هندی** که درد معده را سودمند است و نفخ رطوبات آن میکند در ادویه مبهیه گذشته **حب جیحی** که در سوء مزاج حار رطب معده بعد فصد بکار آید **حب ایارج** سقمونیا مشوی زعفران هر یک دو ثلث درم غاریقون سک یکدرم تربد مجوف حضض هر یک یکدرم و نیم افسنتین افتیمون بلیله سیاه هر یک دو درم پوست بلیله کابلی یکدرم کوفته بیخته بعسل سرشته حبها ساخته نگاه دارند شربتی سه درم جهت اقویا و کم و زیاده بحسب قوه هر شخص **جیحی** که در سوء مزاج بارد رطب معده مفید است مصبر یا سه چند پستر هر یک دو ثلث درم زنجبیل چینی جاوشیر نرع سیاه روشن

حب بلسان انیسون تخم کرفس هر یک یکدرم زعفران یکدرم و نیم گل سرخ سلیخه هر یک دو درم هلیله سیاه غاریقون سفید هر
یک سه درم مصطکی چهار درم پوست بیخ کبر پوست بیخ رازیانه هر یک هشت درم صبر سقوطری پانزده درم جاوشیر و سکبینج را
در شراب صاف جید الجوهر یکدانه بند و باقی دواها را کوفته و بیخته بان سرشند و حبها برابر فلفل ببندند و در سایه خشک کنند
و شربت از ین در مدت بیست دیگر روز بخورند حب دیگر جهة تسخین معده و تقویة جرم آن و تنقیه آن از رطوبات زعفران
زنجبیل قاقله هندی دار فلفل فلفل سفید قرنفل اسارون ترنج هر یک یکدرم افسنتین رومی افتیمون جعده کمافیطوس قوه هر یک
یکدرم و نیم خصص هندی دو درم رب السوس مصطکی هر یک سه درم هلیله سیاه دو درم صبر سقوطری پانزده درم کوفته بیخته بشراب
عفص سرشند و حبها بندند شربتی دو درم و اگر بعد طعام بخورند یکدرم یا کمتر از ان اختیار نمایند دیگر درین باب حب
بلسان سلیخه دارچینی مصطکی سنبل زعفران بسباسه قرنفل اسارون جوز بوا هر یک نیم دانگ غاریقون سقمونیا مشوی هر یک دو دانگ تربد
سفید چهار دانگ باب کرفس حبها بندند جمله یک شربت است حب نافع معده ضعیفه که متولد میشود در ان بلغم و ریاح
نانخواه هندی مصطکی هر یک درمی هلیله زرد هلیله زرد یکدرم و نیم زنجبیل سنبل هر یک دو درم صبر هشت درم باب کنند تا حب سازند
حب که اصلاح مزاج معده باز ده و تنقیه آن و هم قوة بر پا دارد و نقصان شهوة که از ین امر بهم رسیده باشد دور کند
منقول از معالجات بقراط کمون نانخواه کردیا فلفل دار فلفل سعتر و فا انیسون هر یک یکدرم هلیله سیاه هلیله کابلی هر یک سه درم
صبر سقوطری هشت درم کوفته و بیخته باب ورق اترج خمیر کرده حبها سازند اگر خواهند بعد طعام و اگر خواهند ناشتا بخورند
شربتی بعد طعام نصف درم و ناشتا یکدرم از شکم یکدست یا دو دست رطوبة مخصه بر می آرد و تنقیه معده از رطوبت
مینماید حب دیگر قوی العمل که بعد انضاج بما الاصول و غیر ان بکار آید سه از معالجات بقراط فلفل سفید دار فلفل هر یک
دو و ثلث درم زنجبیل افتیمون هر یک یکدرم ایارج فیقرا غاریقون هر یک یکدرم و نیم افسنتین رومی دو درم کوفته و بیخته باب
ورق اترج حبها برابر فلفل بسته و شربت یا شربت بقدر تحمل طبیعت بکنند حب که اخراج صفرا و بلغم کند و بعد قی
کردن بکار آید غاریقون صبر هر یک یکدرم بجلاب حب ساخته بخورند و پس از دو ساعة معجون خیار شنبر بدهند حب دیگر پوست
هلیله زرد سه درم ایارج فیقرا یکدرم بجلاب شب بسرشته حبها سازند و صبح بخورند دیگر هم درین باب سقمونیا
دو دانگ غاریقون نیم درم هلیله زرد یکدرم و نیم باب عنب الثعلب سرشته بدهند حب که تیز و مستی آرد و باحکمه زاقوت ده
و نعوظ تمام آورد و در بطوء انزال اثر تمام دارد زعفران نیم درم تخم بابونه با کل زوه مروارید ناسفته دار فلفل هر یک یکدرم
بالنگو دو درم عود خام قرنفل کبابه قرفه فلفل هر یک سه درم کوفته بیخته بگلاب قند سفید که در گلاب بقوام آورده باشند
سرشته بقدر نخود حبها سازند جهة اشتهاء و هضم بعد شب بخورند و بهر امساک دو حب در دهان دارند و اگر زود
حل شود دیگر بدارند مجرب است حب که تسکین عطش کند تخم کاهو تخم خیار تخم بادرنگ مغز تخم کدو شیرین هر یک
یکدرم و نیم کثیرا صمغ عربی در تخم خرفه مقشر ده درم کوفته بلعاب بهیدانه سرشته حب دیگر جهة تسکین عطش که سبب

سبب سوء ست جگر باشد و بسیار است که از خوردن دوای دیگر بی نیاز میکند تخم خرفه کشک ستهٔ صمغ فارسی کثیرا بهدانه طباشیر
عصاره زرشک برابر کوفته و بیخته شکر طبرزد ربع مجموعه اضافه کرده بلعاب اسبغول حبهای بمثل کرسنه ببندند و هنگام ضرورت
دارند و گاهی درین نسخه مغز تخم خیار مثل جمیع اجزا اضافه میکنند و مضغ نموده میخورند و از عقب آن آب تربوز مینوشند

حبی دیگر که دفع تشنگی که از گرمی و سوء مزاج معده و جگر باشد نافع است رب السوس یکدرم طباشیر دو درم صمغ بادام
کثیرا هریک سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خربزه مغز تخم خیار یا درنگ بهدانه تخم خرفه هریک پنج درم کوفته و بیخته بآب اسبغول حبهای
کلان بمثل بسازند و در دهان نگاه دارند **دیگر** درین باب کثیرا نیم جزو مغز تخم بادرنگ یکجزو کثیرا را با سفیدی بیضه رقیق یکروز
و مغز را کوفته بیامیزند و حب سازند و در سایه خشک کنند **حبی** که قی صفراوی بازدارد و بزر البنج یکجزو بزر الورد و سماق
قسط شیرین هریک چهار جزو کوفته برب بهی شیرین حبها سازند شربتی نیم مثقال تا یک مثقال **حبهای هندی حبی**
که اوبهاد کنک نامند جهة نا آرزوی طعام و بند رگ و ثقل بطن و بلغم بلکه علل اخلاط ثلثه دفع کند و بواسیر نیز نافع است
تخم کرنجی هریک یا دو گرهه ناگیسر نیم گرهه سنج تالیسر جاب اجهر هریک یک گرهه پیپل دراز دو گرهه مرچ سه گرهه هریک
علیحده سوده و جامه بیز کرده بگلاب نبات که چهار چند همه دواها باشد سرشته حبها نخودی یکدرم تا نیم درم هر روز یک
بآب سرد یا شیر گاو یا شوربای گوشت جانوران دشتی بدهند **دیگر** جهت نا آرزوی طعام و بند رگ و تپ بلغم و درد کمر
و مسهل لطیف است هر پیپل مول سندهی دار چینی ترنج پیپل دراز موتهه با برنگ و اتیس هریک یکدرم نبات شش درم
سنوت بیست درم همه را کوفته و بیخته با شهد حب بندند و هر روز چهار درم با آب گرم بدهند و اگر خواهند اسهال بند کنند
آب سرد بدهند **دیگر** که ابهاد نام دارد جهت باد سول گوله و نفخ شکم و بواسیر و قی و بند رگ و سرفه و کباب و بواسیر
دار چینی ترنج هریک چهار درم هر بهیره آمله موتهه ناگرموته پیپل مول سندهی پیپل دراز اجوده بابرنگ نمک زیره سفید انار دانه تخم
کرسن نوگ قیره مرچ زیاره تالیس تیز پات ناگیسر هریک پنج درم نبات مصری دو درم همه را علیحده علیحده کوفته و بیخته با پانصد
درم قند سیاه کهنه آمیخته بسیار بکوبند که درسیم شود و مقدار دو نیم درم حبها بندند و هر روز یکی با آب گرم بدهند
و بالای آن تحتی یا ریحی با شهد آمیخته بلیسند **دیگر** که جوراج کنکه نام دارد جهت نکسیر و رعاف و جیرن نافع است
سرشته **دیگر** که ناگرادی جورن نام دارد جهت نکسیر و اسهال که با خون باشد و باد سول و نرمی شکم و جمیع علتها ناگرموته
سنبهی پیپل کل دهاوه کرا اندرجوا پیپل برابر گرفته کوفته و بیخته در شهد حب بندند یا ادویه ساخته با غساله
برنج بدهند **دیگر** مسمی باین اسم جهت نکسیر که از تلغم باشد و خون اسهال و خون بواسیر و درد اندام ناگرموته
سنبهی پیپل کل دهاوه ریسوت پوست کرا بیل گری پاپرهی گنگی همه برابر کوفته نگاه دارند و بوقت حاجت چهار درم ازین
گرفته با آب غساله برنج و شهد که برنج شانزده درم زرد و سی درم آب سرشته باشند و شانزده درم ازان غساله
گرفته دو درم شهد حل کرده با سرشته حب بندند و بخورانند یا همچنین اول سفوف خورانیده بالای غساله مذکور بنوشانند

جتنی مشتهی و هاضم بسیار و خوش ذایقه و معمول والد بزرگوار این خاکسار الایچی خورد دار چینی هر یک پاو درم سمندر
لون سونچر لون سیندها لون جوا کهار ریوند دهنیه پیپلا مول پپل زیره سیاه زیره سفید سونته تیج ناگیسر تالیس تیز هر یک
نیم درم چوک ترش دو درم انار دانه هشت درم کوفته و بیخته با آب لیمون خمیر کرده حبها بمقدار کنار بندند یکی یا دو حب بخورند
دیگر جهت وجع معده و دفع ریاح و زیادتی اشتها مجرب است و پیش از طعام و بعد از طعام میتوان خورد سهاگه تنلیه جوکهار
نوشادر هر یک نیم درم نمک سینده نمک سونچر نمک سانبهر هر یک یکدرم زنجبیل فلفل دار فلفل هر یک ده درم هلیله بلیله آمله
هر یک چهار درم دواها را کوفته و بیخته با آب لیمو بمقدار بیر جنگلی حبها سازند شربتی دو حب در صورت سده قبض [illegible] هم میتوان
دیگر که بسیار مشتهی است برگ بانسه برگ کرنج برگ شبهدی برگ بهنگره هر یک پنج سیر فشرده همه بر آورده در کراهی [illegible]
بجوشانند تا قوام گیرد چهار درم پپل سائیده انداخته حبها بمقدار گولر بسته یکی بخورند **حب کهار** بسیار هاضم
و تحفه روزگار است کهار دار چینی کهار جو تری کهار کباب چینی جوا کهار هر یک دو ماشه دانه الایچی خورد شانزده ماشه همه را
شش پهر در آب لیمو کهرل کرده بقدر سه سرخ حب بندند و یکی بدهند **جتنی دیگر** که هم مشتهی و هم قاطع رطوبات و دافع
فضلات است قرنفل یک ماشه [illegible] هلیله آمله مقشر مرچ پپل سونتهه اجواین هر دو زیره چوک ترش نمک سونچر نمک سیاه
هر یک یکدرم بخته سناء مکی سه درم بخته کوفته و بیخته با آب لیمو کهرل کرده حبها سازند **جتنی دیگر** که هاضم است نمک دار چینی
هر دو الایچی مرچ پپل دهنیه بابرنگ اجواین ترپهله هر یک چوک ترش انار دانه نمک سونچر نمک سینده نمک سانبهر نمک دریا جوکهار
مرچ کنول اجمود سونف تیج جمله برابر کوفته و بیخته با آب لیمو حب سازند **حب** جهت هضم و تقویت معده و طرد ریاح غلیظ
و دفع فواق شدیده معمول است نمک سانبهر نمک سیاه نمک شور نمک سینده هر یک شش مثقال نشادر [illegible] هر یک نیم مثقال
هلیله زرد بلیله آمله مقشر فلفل گرد دار فلفل زنجبیل مرچ ترکی هر دو زیره نمک سنگ هر یک مثقال تخم گشنیز نیم پاو
یعنی هشت درم بادیان نانخواه هر یک پاو سیر کوفته و بیخته با آب لیمو خمیر کرده در آفتاب خشک کنند باز با آب آمله سبز
آمیخته خمیر کرده خشک نموده باز با آب لیمو خمیر کرده حبها برابر جوز بوا بسته یکی بخورانند و اگر آمله سبز بهم نرسد آمله خشک
در آب تر کرده همان آب خمیر کنند **حشوی** که بعد انقضای ورم معده نافعست بگیرند برنج سفید مغسول یک جزو جو
مقشر مرضوض نیم جزو و در آب شیرین بپزند تا قریب بپختن آید پس بیندازند بران نیم جزو نشاسته محلول در آب تا که
گندم و بپزند تا بقوام حشو آید پس صمغ عربی و کتیرا هر یک یکدرم و نیم پاشیده تناول نموده شود **حصرمیه** پارسی غوره
باگویند مقوی معده و جگر و بدن و حابس طبیعت و مانع انصباب مواد و رافع تشنگی و سستی اعضا [illegible] گویند سرد و خشک
است صفرا را نیک باشد و بدن سرد دارد و چون بسیار خورند سینه را ضعیف کند و مصلحش بادام [illegible] درده است
چون بغوره تازه بپزند در معده زود یا دیر و مصلحش انگبین یا مویز بود و کسی را که سرفه باشد یا سینه درد کند زیان دارد
مگر که با روغن بادام سازند و از وی اندک خورند و افراط نکنند طریق ساختن آن آنست غوره را صاف نموده بعد از

بعد از رنجیدن کدو و غیر آن و گوشت مرغ خروس با قند یا نبات ساخته بریزند و چنانچه معمول است بریزند حقنه جهة زلق معده
که از ضعف قوه ماسکه یا قوة دافعه بسبب بوده باشد این حقنه تنقیه آن ماده میکند بابونه اکلیل الملک ورق شبت
ورق سداب قنطوریون دقیق هر یک یک باقه تخم حلبه و خطمی مرضوض تخم کتان هر یک یک حفنه چهار کف کنجد مقشر معروف به
حشیشه مشک یک کف بنفشه چهار مشیر هر یک یکدرم همه را در آب بپزند تا آب را تنقیه حریره شود پس صاف کنند و سی درم از این
گرفته در ما دون اندازند و ملح کوفته و بجیر پخته و بوره هر یک دو دانگ و روغن خیری یکدرم اندازند تا یکسان شود و یک بار یا دو بار
این حقنه کنند **حلوا** با سرچه گویند حلواهای انگبین تن را گرم کند و حرارت فزاید و عطش انگیزد و سینه و شش را از باران [illegible] و ادرار
شکم نرم کند و گرم مزاجان را نقصان دارد و صلاح آن سکنجبین [illegible] ترش بود و بزر برگ زدن و شکم نرم کردن [illegible] آب
[illegible] گرم مزاجان را سود دارد و بصلاح حاجت نیفتد اگر بسیار خورند و حلواها که از دوشاب انگور کنند سخت گرم باشد و نقصان کمتر
دارد [illegible] دوشاب خرما کنند گرمی وی کمتر از حلواهای انگبین بود و الا زیان بیشتر کند خاصه کسانی را که گرم مزاج باشند و حلواهایی
که از شکر و روغن بادام کنند معتدل بود و همه کس را موافق باشد و زیان ندارد [illegible] کنند **حلوای امرود و به**
و سیب هر یک مقوی معده و جگر و دل و مولد خلط صالح و معتدل الکیفیت است هر یکی از اینها که خواهند بعد پاک کردن از پوست
و تخم با آب بپزند قدر آب آنقدر کنند که چون پخته شود آب زیاده نماند هر گاه مهرا شود و کوبند و عسل کف گرفته یا شکر بقوام آورده
بقدری که شیرینی مطلوب باشد اضافه نمایند تا منعقد گردد و مغز پسته بو داده بقدر احتیاج مخلوط سازند و طریق ساختن حلوای
رطب [illegible] **حلوای به کوفته** زعفران نیم مثقال نشاسته پانزده درم گلاب پنجاه درم
روغن هفتاد و پنج درم شیره [illegible] صد درم [illegible] مغز پسته خشخاش قدری به خوبی [illegible] باشند و آب چنانچه [illegible] شد
بپزند نرم [illegible] شیره [illegible] نشاسته را در گلاب بشکنند و خوب بپزند پس به را در میان شیره اندازند [illegible]
[illegible] تا حدی که دست [illegible] روغن بریزند مرتبه مرتبه تا پخته شود و روغن باز دهد فرو گیرند و در ظرفی کنند **حلوای**
به کوفته پاشان به [illegible] کوفته و در دو سیر آب بپزند تا جوش چند بگیرد و شیره نیم سیر اضافه
نمایند و بسیار کفچه زنند تا خوب [illegible] جدا شود مغز پسته کوفته تخم خشخاش بریان کرده از هر یک پنجاه درم
در آن بریزند و قدری [illegible] مشک اضافه نمایند و در ظرفی کرده به دست مالند تا پاشان شود بعد از آن [illegible] بگیرند
حلوای به کوفته تنک به کوفته صد درم در یک و نیم سیر آب بپزند چندانکه آب نماند پس نشاسته ده درم
در پنجاه درم گلاب شکسته بریزند تا چند جوش خورد و شیره شکر خام نیم سیر اضافه نمایند و بسیار کفچه زنند تا از یکدیگر
جدا شود مغز پسته کوفته بریان کرده تخم خشخاش بو داده هر یک پنجاه درم در آن ریزند و مشک [illegible] دانگ اضافه نمایند
و فرو گیرند **حلواهای هندی** اسکند پاک زنجبیل پاک [illegible] پاک [illegible] پاک [illegible] پاک که [illegible] معده
مناسب است انشاء الله تعالی در معاجین این باب خواهد آمد **خاصیه** یعنی طعامی که در آن حماض [illegible] باید دانست

که مصداق این لفظ چند چیز است اول تره ایست که بپارسی ترشه و ترشک گویند چوکه گویند تحقیق آن در شرح حماض
کرده ادویه قلبیه گذشته مختصر یافته دوم ریواج را بسیم حماض گویند و حماضه ریواج پارانامند چنانچه صاحب بحر الجواهر
از خلاصه نقل کرده سیوم حماض ترشی ترنج را گویند چنانچه صاحب قاموس تصریح بآن کرده پس از شهرت هر سه قسم حماضیه
مناسب این مقام نوشتن فواید هر یک واجب الارقام ست حماضیه که از ترشه سازند مسکن قی و غثیان صفراوی و مشتهی
و دافع شهوة طین و خفقان و مطفی بخار و مقوی جگر و نافع یرقان و التهاب طبع بود و حماضیه که بمعنی ریواجیه باشد
سرد و خشک است سستی معده ببرد و شکم رفتن را که از صفرا بود و سودا را رد و مزاج گرم را موافق اما سرفه را زیان دارد
و سینه درشت کند و اعصاب را ضعیف گرداند و شهوة جماع کم کند مصلحش حلوا بود و حماضیه که از ترشی ترنج سازند سرد
و خشک است مسکن قی صفراوی مقطع مره صفرا مشتهی و مقوی معده و جگر با قوة تریاقیه و مانع ریختن صفرا بمعده و اسهال
و مناسب اسهال گرم و مسکن حرارت احشا و دافع تشنگی و اسهال صفراوی و کرب و غثی صاف کننده روح و خون از صفرا مخصوصه
غذائیست که شارح حجیه سوء مزاج بارد معده نوشته بتقویت معده و هضم طریق آن آنکه بگیرند مرغ فربه یا گوشت
گوسفند فربه بکار دو بپزند و با روغن زیت و نخود مقشر نیکو فته یک کف پیاز و گندنا و گشنیز قطعه دارچینی و خولنجان بریان
کنند پس بریزند بران آب بقدری که بپوشد و بپزند هرگاه که از گرد و سنبل و قرنفل هر یک دو دانگ نمک سود اسک
دارچینی یکدرم زیره دو درم بپزند و بردارند **کلمه هفتم** ادویه معدیه در الفاظ خا معجمه است
الخبث بالزبیب جهت ضعف معده و نزلات نافع است خبث الحدید چون غبار ساخته شونیز یا نانخواه کاشم زبیب
حلبه هر یک یک کف سداب کرفس نعناع هر یک یک بافته زبیب هفت رطل همه آمیخته و در شراب تر دو سه بنهند و یک رطل از وی
بگیرند صبح بنوشند و بعد چهار ساعت طعام نیک بخورند و از سرکه و هر چه ترش بود و از بقول و مالح بپرهیزند و هرگاه تشنگی شود
و از زبیب مذکور اندک آب بنوشند تا یکرطل دیگر خورده شود و همچنان تا چند روز هر روز دو رطل بخورند **الخبث**
بالشراب معده را گرم کند و قوت دهد و سوء هضم و علقه را نافع باشد و بدن را فربه سازد و خاصه
سرد و ان را و لون بشره نیکو گرداند و بادهای بواسیر اسود ده هر سیون نانخواه رازیانه تخم کرفس انجدان سعتر زنجبیل
گشنیز خشک کاشم کرویا دارچینی فلفل دارفلفل کندر سنبل قرنفل کمون سعد جوزبوا انجم سداب تخم حرجیر تخم پیاز هر یک
یکمثقال خبث الحدید مدبره که ده مثقال ادویه را در شرش چندان شراب طبخ دهند چون بنصف رسد فرود آورده
هر روز سی درم تا چهل درم بنوشند و صاحب قلانسی این نسخه را در مین آب بخیتن و بنصف رسیدن نوشته در اثنای
استعمال این سه غذای سبک خورند و از حامض و قابض بپرهیزند **خبز** بپارسی نان گویند و آن را از اکثر
حبوبات با انواع صناعات ترتیب میدهند چیزیکه اینجا مناسب است نوشته می آید نان گندم گرم و ... و مخفف رطوبت معده است
و نان سمید و مرتبه آن و تازه آن سریع الانحدار و خشک او دیر هضم و مخفف ... نان گندم مورث تشنگی و بار ریاح ... داند

دافع تشنجی و مفتح و مجفف و محلل ریاح و باخشخاش منوم و نخاله دار باعث سده نمیگردد و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج
و قلیل الغذا نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و دموی و نیکوئی
رنگ رخسار موثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب دهند بدون روغن بهتر از اقسام نانهاست و باعث سرعت هضم **خبزی**
که نصف ان معده بسیار مفید است آشنه را کوفته با آب سرد آمیخته نان بپزند و بکار دارند و تقدیر تشنه دارد و معوض الی الطبیب و حال بعض
است **خل** یعنی سرکه محرک اشتها و معین هاضم و دافع تشنگی و ضرر تخمه و قاطع اخلاط غلیظه و موافق معده ملتهبه و بلغمیه و جهت
قطع صفرا و تفتیح سده ماساریقا مجرب حکیم علی در شرح نوشته که این علت بیشتر عارض میگردد و علاج ان مرقه اسفیدباج
یا سرکه مبلیم بعد حقنه معده از ثقل طعام و در اکثر اوقات کفایه میکند استعمال ان یکبار و اگر مرقه سکباج ساذج بی گوشت کنند اولی
بود و مداومت خوردن ان با اشتها قاتل کرم معده و رافع جمود خون و شیر در معده و طعامی که با سرکه پخته باشند مانع سیلان فضول
شکم میکند **خل عنصل** بوجع معده مفید است و طعامی که در معده غیر منهضم باشد بهضم آرد **جمر** که معین بهضم طعام و منفذ ان در
ماساریقا و دافع شهوة کلبیه است بجمیع احکام در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته **خمیر** که ماهیته ان در ادویه
حلقیه گذشته سه جزء بگیرند و آب نعناع سبز یکجزو و خردل سائیده یکجزو و نصف عشر خردل شب یمانی گرفته در ده مثل ان آب بجوشانند
تا نصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن عسل بقوام آرند جهة تقویة هاضمه مرتبه ایست که صبر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط مجرب
و دافع بلغم و بلهی است هرگاه بعد از معاجین باسیه بلا فاصله بنوشند بغایة سریع الاثر است و چون سی مثقال آبی که در خمیر مایه
کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند و طباشیر و شکر هر یک چهار دانگ زعفران یکدانگ دران بیامیزند جهت رفع تشنگی تپهای
و تپ حاره مجرب و چون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهت اسهال صفراوی احتراقی مفید **خمیره گاوزبان** بعضی نسخ
آن که معده مفید است در ملفوظ دوم ادویه امراض راس گذشته **خمیره مروارید** از تالیفات متاخرین است بحسب
تفاوت اغراض نسخ متفاوته متعارف شده و اجزای عمده دران مروارید و طباشیر و صندل سپید و عرق بیدمشک و گلاب
و نبات است و چیزیکه معمول نخیف است مقوی معده و دل و مفرح بی بدل و رافع انواع خفقان و خوف و فزع سوداوی
و اکثر امراض قلبی و جهت اسهال مراری و دموی و ضعف جگر و گرده و حصاة و حرقه بول مفید است هیئت نبات سپید یا قند سپید
یا قند سپید را در عرق بید مشک و گلاب بقدر کفایه بقوام آرند و مروارید چون غبار صلایه کرده یکتوله دران حل کنند و خمیره سازند
و گاهی جهت نرم داشتن قوام دو سه درم از نبات کم کرده عسل سپید ولایتی دران حل کرده میشود و گاهی جهت رعایة حال
اسهال نبات را در عرق بادرنگ قوام گرفته طباشیر بوزن مروارید هم اضافه کرده میشود و در امراض جگر صندل هم
افزوده میشود **خندیقون** بجای معجمه مهمله صح است و بجای مهمله نیز آمده و عبارت است از شرابی که در وی خمر و عسل
و ادویه بود جهت برودت معده و احشا و جگر نفع دارد و هاضمه را قوت دهد و پیران را منفعت دهد قرنفل مشک هر یک سه درم دارچینی
فلفل هر یک یکدرم قاقلتین زعفران هر یک یک مثقال زنجبیل ده درم عسل صاف سه رطل شراب کهنه ده رطل ادویه را سوده

مشک و زعفران بکوفته در کیسه کنند و سر کیسه را محکم ببندند و شراب عسل را بجوشانند و کیسه دران افکنند و هر ساعت بدست
بمالند تا شراب بقوام آید پس کیسه بردارند و مشک و زعفران دران حل کنند و نگاه دارند **دیگر** جهت برد معده و تقصیر هضم و ضعف
جگر و مشایخ و مبلغمین نافع مشک ربع مثقال سک نیم مثقال زعفران یک مثقال سنبل قرنفل قاقله عود خام هر یک دو مثقال
دار چینی زنجبیل فلفل هر یک سه مثقال ادویه را غیر از سک و مشک نیم کوب کنند و در خرقه کتان بندند و در شراب ریحانی که
دوازده رطل اندازند و دو شبانه روز بگذارند پس بجوشانند با دو رطل قند سپید و سه رطل عسل مصفا تا بقوام آید سک
و مشک باریک سوده بیامیزند **کلمه هشتم ادویه معدیه** در الفاظ ادویه است **دبس انگور** که تناول
نمودن آن بعد از طعام قوی میکند هضم را و اعانت میکند بر نفوذ غذا بلفظ رب انگور در ملفوظ سوم ادویه امراض سر گذشته
دبید ورد که مقوی معده و محلل صلابات و مسهل است **دحمرثا** که بادهای غلیظ از معده و حشا کند انشاء الله تعالی
در ادویه کبدیه خواهد آمد **دواء الخطیانا** جهت درد معده و جگر و طحال و صلابت و سده و تپهای کهنه جنطیانا فلفل هر یک
ده درم قسط سادج سنبل راوند هر یک نیم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بیامیزند تا چون عسل غلیظ گردد و شربتی یک درم با آب
سداب مطبوخ **دواء المسک** که جهت ضعف معده و سوء هضم و تحلیل ریاح مفید است بلفظ جوارش ملوکی در ملفوظ سوم
ادویه امراض سر گذشته **دواء الفرس** جهت ضعف معده که سبب آن برودت و رطوبت باشد نافع نانخواه سعتر فارسی هر یک
سه درم حرف مقلو [illegible] هلیله سیاه بروغن گاو بریان کرده ده درم خبث الحدید مدبر ده درم شربتی دو درم با شراب
سپید یا میبه یا مثلث **دواء الکرکم** که ضعف معده و صلابت آن نافعست **دواء اللک** که هم منفعت دواء الکرکم است
و دواء اللک انشاء الله تعالی در ادویه کبدیه خواهد آمد **دواء المسک حلو** که ضعف معده را نافعست **دواء المسک**
مر که رطوبات معده و باد حشا قطع کند در ادویه صدریه در ملفوظ سوم ادویه رئیسه با دواء المسک های دیگر نیز منفعت آنها
مکرر آمده و نسخ دواء المسک های که در ادویه قلبیه گذشته هم اکثر آنها معده را نافع است از آنجا بهر آورده و محل حاجت بکار
باید برد **دواهایی** که در تقویت معده و دفع ضعف آن بکار می آید **دوائی** که تقویت فم معده کند عنبر را در روغنی
مناسب حل کنند و پنبه بآن تر کرده بر معده نهند **دیگر** اسارون مقوی معده بارد رطب کند و مخرج فضول آن با دوار و تلیین
است **دیگر** مقوی معده و حشا ورق اترج یا اکل او را یا قشر ثمر آن او را در سرکه یا شراب یا آب عنب یا گلاب جوشانیده
بنوشند **دوائی** که تقویت معده کند و اشتها آرد سنبل را با افسنتین و صندل بخورند **دوائی** که تقویت معده کند و غثیان
فرو نشاند نخ و برگ کرفس با عسل پرورده و پرورده آن با سرکه موافق محرورین و مقوی معده و حشا و مفتح سده و محرک
اشتها است و نیم مثقال تخم کرفس با نیم مثقال نانخواه و یک مثقال شکر جهت تقویت معده و دفع ریاح مجرب است **دوائی**
که جهت تقویت معده و قلت هضم و برانگیختن اشتها بی عدیل است زرشک خشک را جوشانیده از آب بیرون آورده یکشبانه
روز در آب سرکه گذارند بعد از آن در طلا که قشقی [illegible] هفت روز خیسانیده هر روز دو مثقال تناول نمایند

نمایند دوائی که هیجان شهوة طعام کند کرسنه مسحوق یکمثقال با آب انار بخورند کذا فی القانون و در سیاه مویزان کرسنه دو مثقال [illegible]
دوائی که برودت معده را نفع میکند [illegible] آرد جمیع فضول بارده آنرا [illegible] دو جزو پوست بیخ کبر [illegible] کوفته و بیخته با عسل [illegible]
نمایند دوائی که جهة ضعف جرم معده و تحلیل نفخ او مفید است پوست اندرون سنگدان مرغ خانگی خشک کرده نیم مثقال کوفته [illegible]
[illegible] بسیار سود دهند دیگر [illegible] سایده با [illegible] طریق سایدن [illegible]
دوائی که ضعف هاضمه را سود دهند [illegible] هر روز دو درم بخورند دیگر که نقصان اشتها را ببرد قرنفل یکدرم دارچینی قلقله [illegible]
زیره سفید [illegible] سماق انار [illegible] زنجبیل [illegible] کوفته و بیخته دو درم صبح و دو درم شام بخورند دوائی که ضعف [illegible]
[illegible] دیگر جهة ضعف [illegible]
[illegible] صبح [illegible] بخورند دیگر قرنفل سفوف کرده [illegible] بخورند دوائی که ضعف [illegible]
[illegible] شیرین کرده ناشتا بنوشند دوائی که [illegible]
[illegible] فلفل [illegible] چهار درم [illegible] کوفته و بیخته [illegible]
بخورند دوائی که قوی [illegible] معده [illegible] قبض کند [illegible]
ضعیف باشد [illegible] زنجبیل [illegible]
[illegible] از طعام [illegible] دو درم [illegible]
[illegible] دوائی که
تحلیل ریاح کند [illegible] یکمثقال با آب گرم بخورند [illegible]
[illegible] دیگر که تحلیل ریاح کند [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] با آب گرم بخورند دوائی که [illegible]
[illegible] دوائی که [illegible]
[illegible] دوائی که [illegible]
[illegible] طعام [illegible] بیرون [illegible]
دو درم [illegible] دوائی که در دفع قی و غثیان [illegible] دوائی که [illegible]
[illegible]
غثیان [illegible] یکمثقال [illegible] بخورند دوائی که [illegible]
[illegible] دوائی که [illegible]
کوفته و بیخته دو درم [illegible] دوائی که [illegible]

هر یک چهار جزو کوفته و بیخته با دو چندان رب به آمیخته از نیم مثقال تا یکمثقال بخورند دیگر جهت قی صفراوی طباشیر از یکدرم تا دو درم با رب انار
میخوش و رب سیب میخوش بخورند دیگر زیره کرمانی یکدرم انار دانه ترش مویز دانه دار هر یک نیم درم کوفته و بیخته با سه مثقال از ربهای مذکوره بنوشند
دوائی که قی بلغمی و سوداوی … و زرشک بیدانه سه مثقال گلسرخ چهار مثقال نعناع پوست بیرون پسته مصطکی عود قرنفل سنبل الطیب …
و نخشک زیره کرمانی هر یک دو درم کوفته و بیخته دو مثقال با سکنجبین عنصلی … دیگر که همین عمل دارد فلفل گرد سبل ساذج
طالیسفر نارقیصر هر یک دو درم زنجبیل سه درم فلفلدراز چهار درم طباشیر نیم درم نبات برابر همه کوفته و بیخته هر روز دو درم بخورند دوائی
که قی بلغمی … باشد دفع کند بمکند نمک سیاه فلفلین زنجبیل کوفته و بیخته با شهد بخورند دیگر که همین عمل کند عود هندی نارقیصر دارچینی
طالیسفر … زنجبیل برابر کوفته و بیخته با شهد بخورند دیگر سبل … قرنفل هر یک یکدرم کوفته و بیخته با عسل بخورند …
… دوائی که قی الدم را خواه صرف خون باشد خواه مخلوط بخلطی دیگر مفید است آب برگ حشیشة السعال که آنرا بهندی …
با شهد آمیخته بخورند دیگر سعد کوفی لسان العصافیر اصل السوس صندل سپید هر یک دو درم کوفته و بیخته سه درم با شهد … بخورند
دوائی که قی مفرط که بعد شرب شراب پیدا شده دفع کند برنج سرخ که ورا بهندی ساٹھی گویند در آب تر کنند و آب وی بنوشند دیگر
که حبس قی کند و منع مواد … معده نماید گهر با ساییده نیم مثقال با گلاب بخورند دیگر جهت حبس قی … سپید سماق را
با زیره … سوده … بخورند و اگر … بخورند … باشد دیگر جهت دفع قی و تقویت معده انار دانه ترش کوبیده …
با سویق … زیره کرمانی بخورند و ضماد … جهت قی مفرط و … سوخته انار … معده جهت منع قی الدم
و نزف الدم و نفث الدم مفید است دوائی که حبس قی کند شیره … با دام تلخ در آب کشیده بنوشند دوائی که جمله انواع
قی را دفع کند قرنفل سبل نارقیصر مویز … کابلی سعد کوفی صندل سپید فلفل دراز هر یک سه درم کوفته و بیخته هر صبح تا … دو درم
با شهد بخورند دیگر جهت جمیع اقسام قی دانه سبل قرنفل نارقیصر مغز تخم … که آنرا بهندی … گویند سعد کوفی صندل
فلفلدراز … که آنرا … دهان گویند جمله برابر کوفته و بیخته اندک اندک با شهد یا شکر آمیخته بلیسند دوائی
که جهت قی و تهوع که هیچ دوا … مجرب این خاکسار … از جمله … دانه سبل قرنفل مغز خسته کنار مغز خسته
آمله … فلفل سعد صندل سفید … کشنیز طباشیر پوست درخت پیپل که درختی عظیم در هند میباشد و مشهور است … دوائی
… است برنج سرخ … ساٹھی نارقیصر هر یک یکدرم مشک دو درم انار دانه چهار درم و بعضی اوقات بحسب حاجت زیاده هم کرده میشود و
بعضی اوقات … کرده … ساخته میشود کوفته و بیخته گاهی با آب سرد و گاهی با شربت انار … و گاهی برب به
و گاهی برب دیگر مناسب حال داده میشود و قدر … از دو ماشه تا شش ماشه است دوائی که قی و غثیان و تهوع نافع
است … هندی را که آنرا در هند … گویند شش چهار گهری در آب تر کنند تا نرم شود پس بفشارند که آنرا اندک اندک
بخاید … دوائی که جهت قی و غثیان و تهوع و کرم شکم … اشتها از مجربات … مقبول
است طالیسفر … هندی فلفل سیاه نمک نارقیصر هر یک نیم درم فلفل دراز زیره سیاه … سماق دارچینی هر یک یکدرم

یکدرم سعد اهبل تخم کشنیز سنبل ابل بید زنجبیل ... یکدرم نیم انار دانه دو درم و نیم نبات چهار ده درم کوفته و بیخته با ده درم شهد یا با
جزی مناسب بدهند **دوای** که جهة فی اطفال و تب بیماهم از مجربات ایشان ... ابیل امان گویند ... الاصل
ببهلی که دوائی هند است اصل السوس ... کوفته و بیخته با عسل سرشته قدری بر پستان ... [illegible] یکماشه یا زیاده ...
دوای که جهة قی و تهوع و فواق نافع است گندم را در آب بپزند که مهرا شود و دو دام از آب ... بدهند **دوای** که فواق را
مفید است دارچینی مصطکی در آب جوشانیده با نبات شیرین کرده یا بشیر بهی بدهند **دیگر** ... زیره کرمانی زیره
نبطی انیسون تخم کرفس بانخواه هر یک جزوی چند بید ستر ربع جزو کوفته و بیخته با بول شتر خمیر کرده یکمثقال ... **دیگر** که جهة
فواق مجرب است خصوص اگر ریحی باشد حب السلاطین ... بنا کو کشند **دیگر** قسط تلخ در ... شیر ... حل
کرده در بینی چکانیدن **دیگر** آب املا در بینی استنشاق نمودن **دیگر** صندل سفید سائیده بشیر ... کردن ...
سائیده در روغن گاو حل کرده کشیدن همین عمل دارد **دوای** که وجع معده را انفع ... را ... سوده
هموزن آن زنجبیل دو وزن آن دارچینی گرفته سائیده بعسل خمیر کرده یکدرم تا ... بخورند **دیگر** ... که در سنگدان ...
کرده کوفته با شیر ... وجع معده نافعست **دیگر دوای** که ورم حار معده را نفع دارد ... حلبه ... گلقند ... سنبل
کنند و لب خیار شنبر در آن حل کرده بنوشند **دوای** که در ورم معده ... انجبار ... تخم کتان تخم خطمی ... کوفته و
هر روز سه درم صبح و سه درم شام با چهار وقیه شیر بخورانند **دیگر** در ... تخم خشخاش ... حلبه تخم ... کوفته و بیخته
سه درم از آن با چهار درم حصه ... مطبوخ انجیر بدهند **دوای** دیگر ... صبر سقوطری ... زعفران ... خیر چهار درم
لعاب تخم کتان لعاب حلبه ... درم مطبوخ انجیر دو وقیه **دواهای هندی در بین ابواب معمولات ارشد**
جهة سنگ ... واریج ... کنول ... هر یک ... شیره پنج
... شیره هندی ... کنول ... هر یک ده سیر ... پوست پنج ... دو درم ...
هلیله پوست ... هر یک نیم من شیر گاو ... شیر ... گاو دو من ... سیاه شیره ... هر یک ... من ...
جهانگیر ... راوند ... چیده ... آب ... کرده ... شیره ... دیگر ... کوفته ... کرده ... شیر ...
... کنند ... چکانند ... بنوشند **دوای هندی** جهة ضعف ... الاچی ترنج ... زنجبیل ... ازیره ...
... یکدرم ... هر یک سه درم شکر تری شش درم ... کوفته و بیخته ... **دوای** که
... تنها ... شب در آب تر کنند صبح صاف نموده بنوشند **دوای** که ... قی ... نافعست ...
... کرم خورده ... سائیده ... جدا سازند ... بدهند ... **دوای** که جهة ...
... از مجربات اهل هند است پوست بیخ ... برابر ... سائیده ... کنند **دیگر** ...
انار دانه پوست بیخ ... سائیده برابر ... جدا سازند وقت حاجت ... سائیده ... **دوای** که ... تنها ... سفید

در برکنند کافور یکدانه اگر گرم شود کبیر سج پپیل چندن سپید زیره سپید سوخته هر یک کبیر جابی پپل کنول کشته شنگرف هر یک یکماشه کوفته
و بیخته با عصیر مساوی سائیده دو دو دام آمیخته بنیدازیم با کم از آن بدهند و اگر شنگرف در آن کنند و کافور اندازند یا گر از فرجه مناسب باشد
دوای سرخ نافع مالیدن کنند و سوزش سینه که از نا گوارید طعام بهم رسد دفع کند کبابه چینی یکماشه تیج والایچی خورد هر یک دو ماشه نبات
پپل چهار ماشه سنبل الطیب هشت ماشه نبات چندن سپید هر یک شانزده ماشه کوفته و بیخته هر صبح دو ماشه بخورند دوای که تقویه
هاضمه و دفع باد و قبض نماید بهر ریچ سوخته با برنگ اندر جینی شیج پپلا مول سوخته هر یک یکدام و نبی نسوت سوخته هر یک سه درم
نبات دو چند [illegible] نباید درم دوای که جهت درد شکم اطفال و سستی آن نفع دارد هینگ برشته نمک
سیاه [illegible] کوفته و بیخته با بول گاو سائیده بر شکم طلا کنند تمام شد دوای هندی دوغ مشهی و مسکن تشنگی معده حاره
[illegible] اطفال جهت تقویت معده و با بشکنت این نافع جهت اسهال صفراوی دموی [illegible] قرص مطبوخ
[illegible] بهترین اغذیه صاحب اسهال حار است و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ [illegible] کرده در حشک
نموده باشند [illegible] ازان رفع تشنگی و خواهش آب تا چند روز [illegible] تا ضمین آب دیا سقور لیطوس
آن جوارش کمونی معروف است که ذکر ان انشاء الله تعالی در ادویه کافیه خواهد آمد کلمه اسم ادویه مفرده در الفاظ [illegible]
ست رامک از ادویه مرکبه است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره بلح میساختند و درین زمان از [illegible]
[illegible] بهترین آنست که یک جزو مازو و نیم جزو پوست انار در آب [illegible] سائیده بجوشانند [illegible]
شود و یک جزو و نیم دوشاب [illegible] با عسل و ربع جزو زاج [illegible] اضافه نموده قرص سازند و اگر بوزن پوست انار [illegible]
فارسی اضافه کنند [illegible] و یک طریقه ساختن دیگر چنین نوشته اند که [illegible] قرنفل قرفه و ورق [illegible] مساوی سائیده
دو رطل از مجموع بگیرند [illegible] ده رطل [illegible] نیم رطل آب [illegible] جوشانیده صاف نموده
نقل آن [illegible] عسل آمیخته [illegible] ده رطل [illegible] اضافه کرده بجوشانند تا غلیظ گردد پس ادویه
مذکوره آمیخته قرصها بندند [illegible] مثقال مشک [illegible] باجمله طبیعت فواید آن
بدین تفصیل [illegible] سرد و خشک است در دوم و گویند گرم است مقوی معده و قابض [illegible] مسکن حرارت و مانع ریختن مواد معده و اعضا
و جهت اسهال کهنه [illegible] اسهال دموی [illegible] و ضعف جگر و تخفیف [illegible] و طلای
آن مقوی [illegible] رافع ورم حار و نقرس و ورم مقعده و بروز آن و حابس عرق [illegible]
و قابل حمل [illegible] آن مقوی [illegible] قاطع [illegible] تا دو مثقال و بدلش [illegible] مصلحش عسل است

بعون عنایت الهی نسخه مجموعه بقائی جلد اول بتاریخ سی و یکم ماه دسمبر سنه ۱۸۶۱ مطابق [illegible] سنه ۱۲۷۸ [illegible]
روز سه‌شنبه در مطبع [illegible] باهتمام [illegible] واقع [illegible] بزیور انطباع رسید [illegible] تمام و کمال

ب ۳۶ م
ج ۱

DUE DATE

ف
۴۱۵

23.4.23	2813		

ف
۴۱۵

ب ۳۶ م
ج ۱ ۹۲۷۰

مجموعۂ اقبال
جلد اول

Date	No.	Date	No.
[illegible]			
	[illegible]		

۹۲۷۰